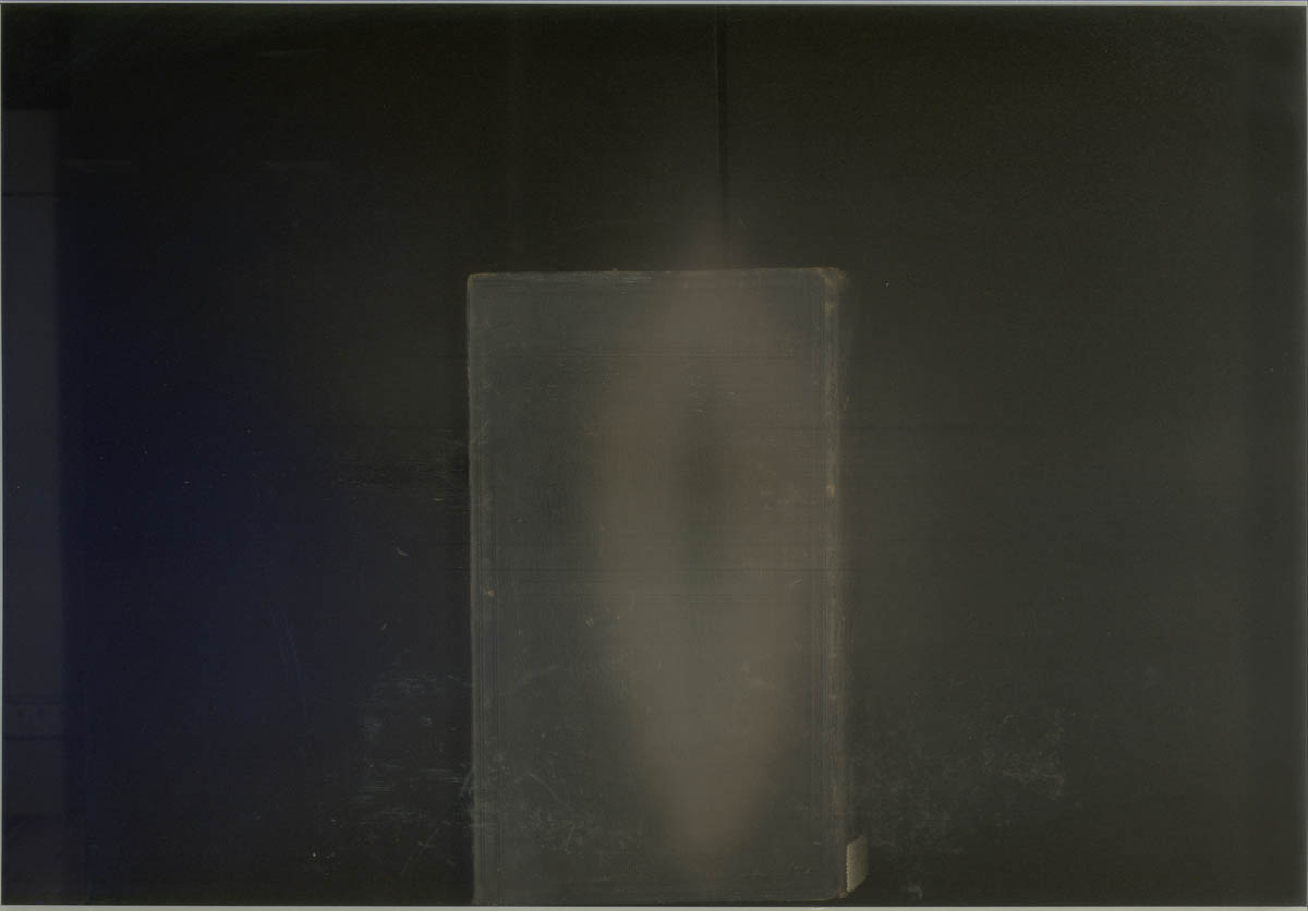
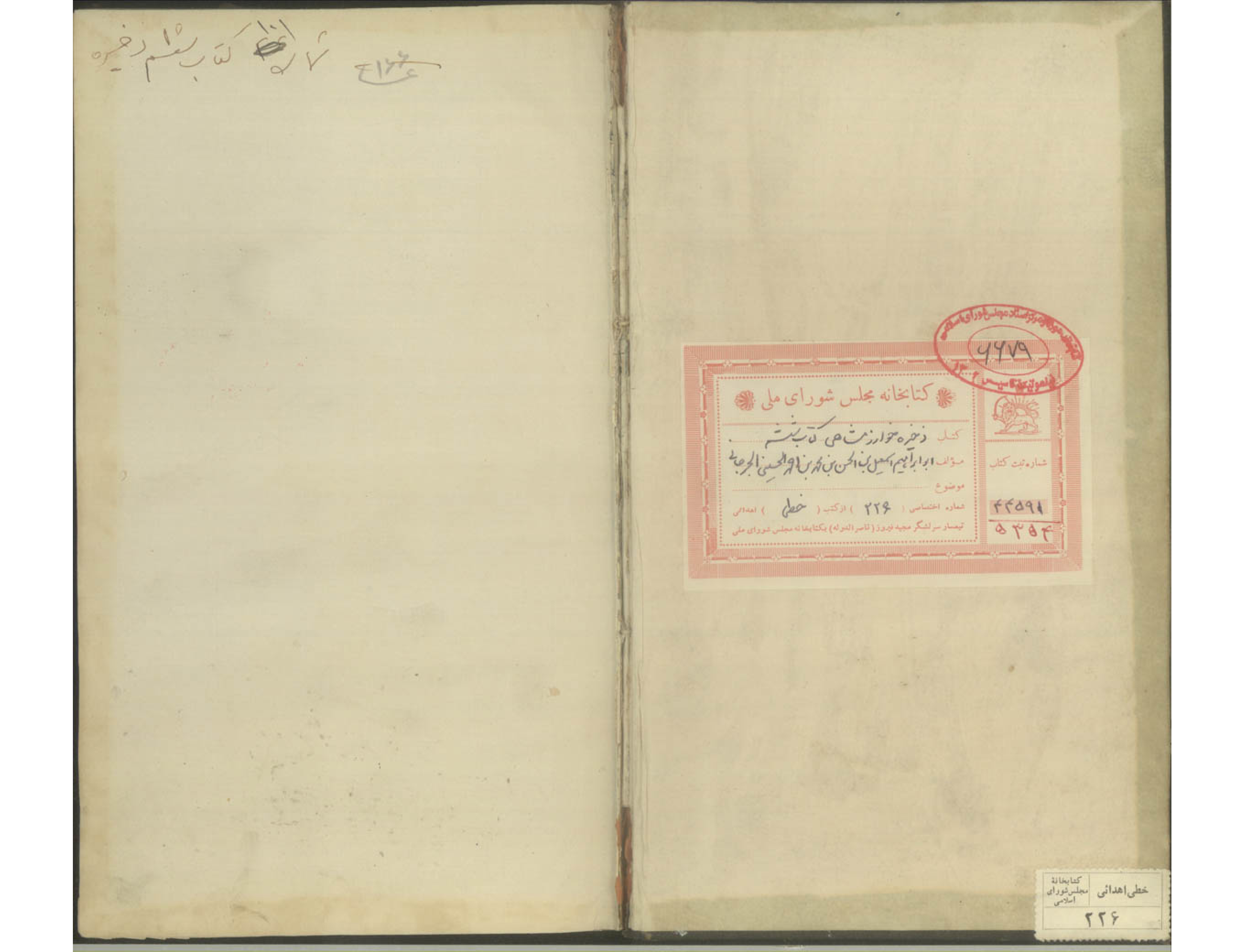
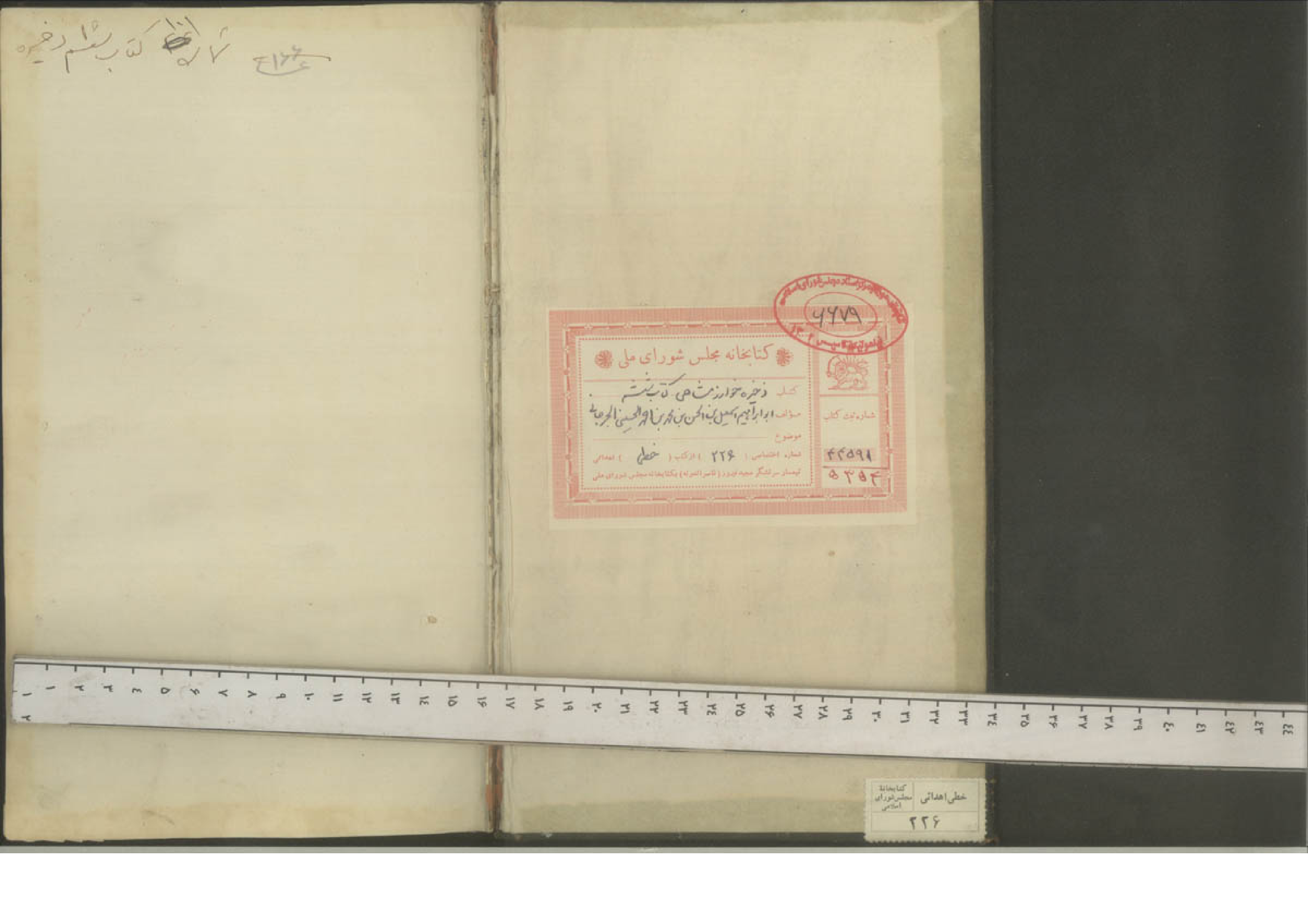
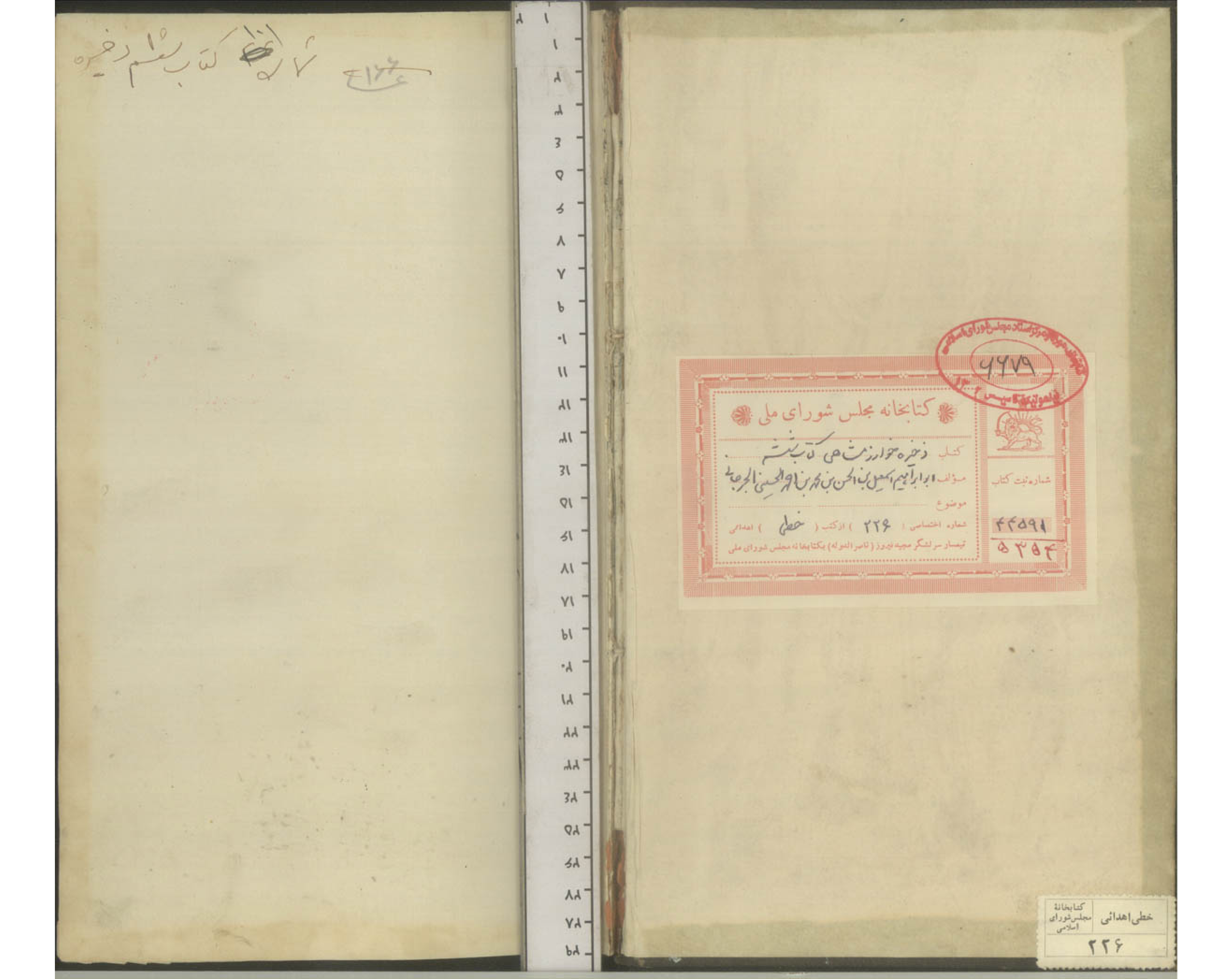
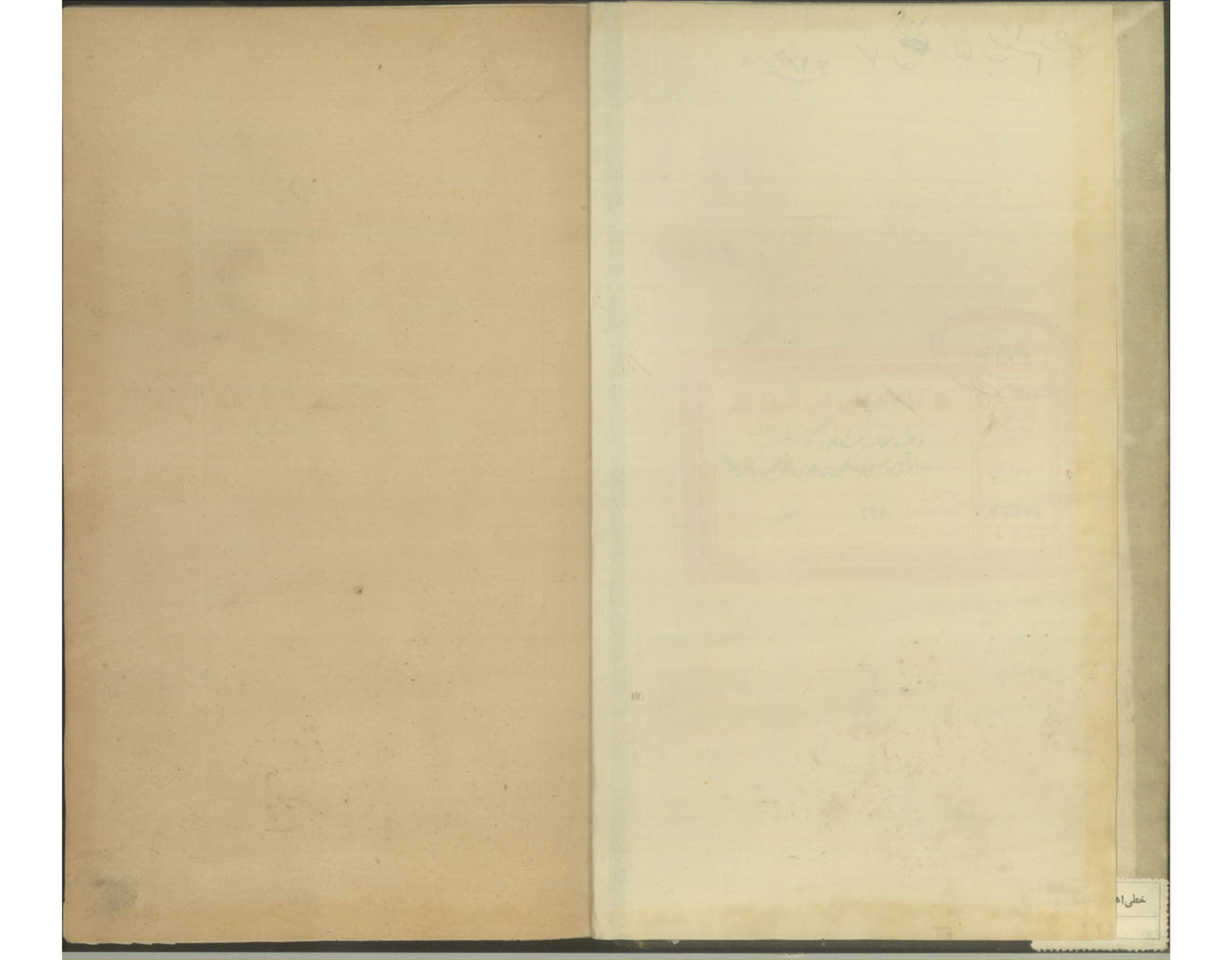
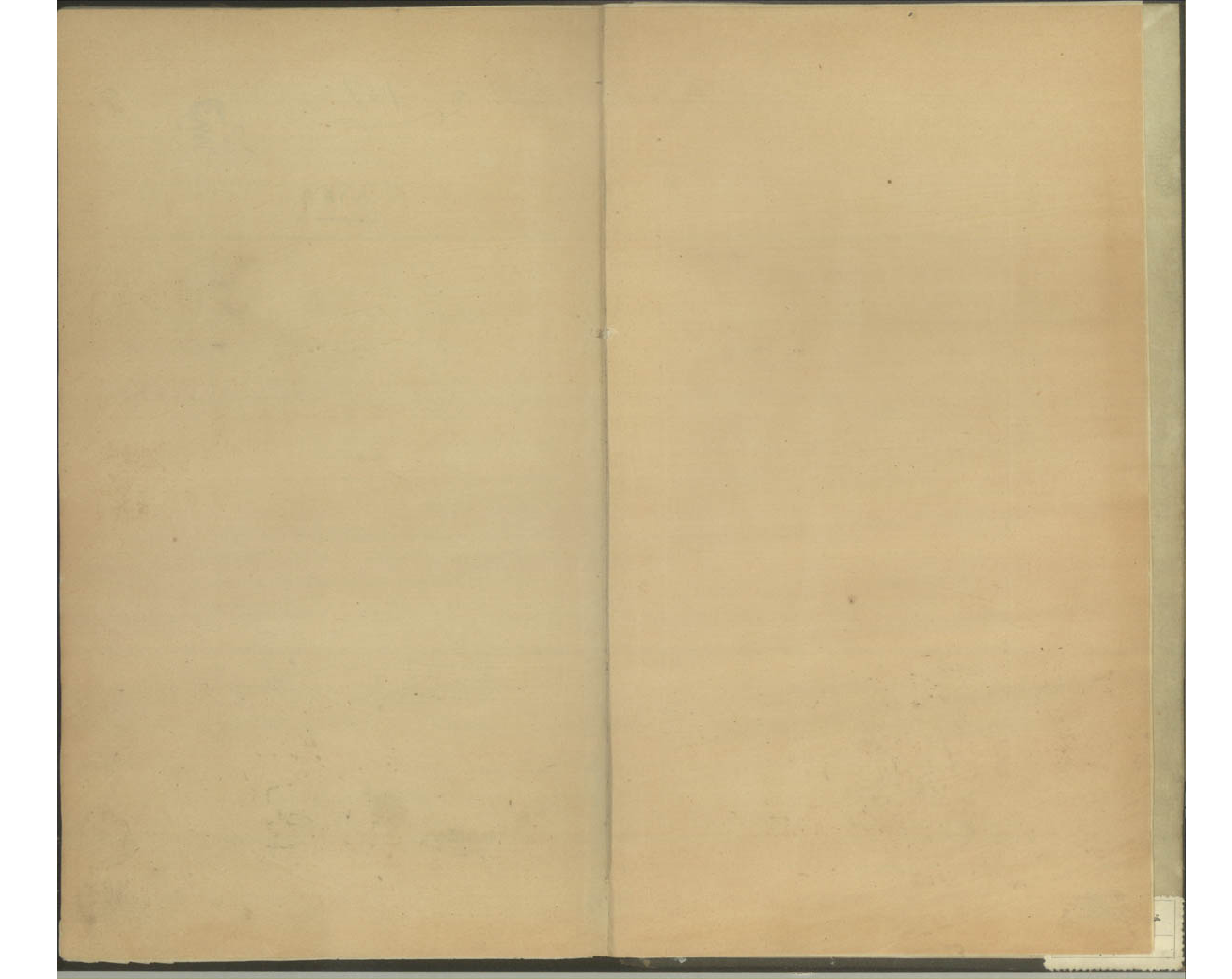


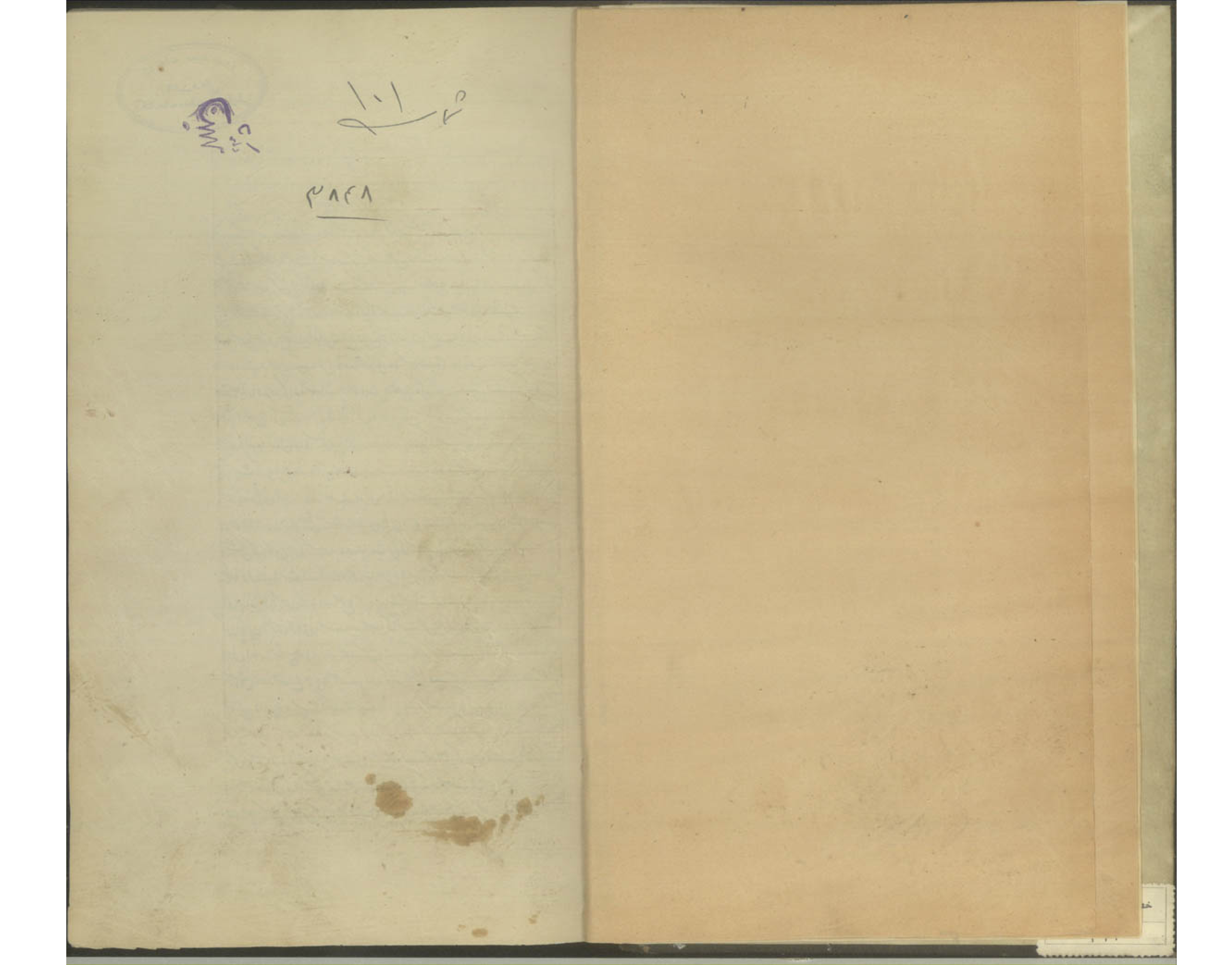

کتاب ششم ذخیره
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ذخیره خوارزمشاهی کتاب ششم
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۴۴۵۹۱
۵۳۵۴
۶۶۷۹
شماره اختصاصی (۲۲۶) از کتب (خطی) اهدائی
خطی اهدائی
۲۲۶




کتاب ششم ذخیره
۶۶۷۹
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ذخیره خوارزمشاهی کتاب ششم
مؤلف ابو ابراهیم اسمعیل بن الحسن بن محمد بن احمد الحسینی الجرجانی
موضوع
شماره اختصاصی (۲۲۶) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشکر فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۵۹۱
۵۳۵۴
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۲۲۶









هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بکتاب ششم از کتاب ذخیره * کتاب ششم اندر علاج از سر تا پای و این کتاب
بیست و یک گفتار است و سه بخش یک بخش دو گفتار است و بخش دیگر هشت گفتار
و این فهرست بخش دو گفتار است گفتار نخستین اندر علاج بیماریهای سر و این گفتار
پنج جزو است جزو نخستین اندر بیماریها که سبب آن اماس و تفرق اتصال کو بر دماغ باشد
یا اماس و تفرق اتصال غشای دماغ و این جزو هفت بابست اول اندر قرانیطس و اسباب
و علامات و علاج آن دوم اندر فلغمونی و اسباب و علامات و علاج آن سیوم
اندر صبار و دیوانگی و اسباب و علامات و علاج آن چهارم اندر قوبا و حمره که بدماغ
افتد و علاج آن پنجم اندر لیثرغس و علاج آن ششم اندر اسباب سهری و سهر سباتی
هفتم اغذیه و بقال لها الشخوص جزو دوم اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی بد یا بخاری
بد باشد که بدماغ رسد و آن هفت بابست اول اندر مالیخولیا دوم اندر انواع دوار
سیم اندر غشی چهارم اندر غفلت و ابلهی و فراموشی پنجم اندر بسیاری خواب طبیعی
و اختلاط ذهن و فساد عقل ششم اندر بیداری و بیخوابی هفتم اندر آب که در کاسه سر گرد آید
و تشنگی کودکان جزو سیوم اندر بیماریهای که سبب آن گرد آمدن خلطی بد و بلغمی
غلیظ و فزونی باشد اندر گذرها و تجویفهای دماغ و این جزو چهار بابست اول اندر دوار
دوم اندر کابوس سیم اندر صرع چهارم اندر سکته جزو چهارم اندر بیماریها که سبب آن
گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت است و این هشت بابست
اول اندر اختلاج دوم اندر لقوه سیوم اندر خدر چهارم اندر رعشه پنجم اندر فالج
ششم اندر صداع خونی هفتم اندر کزاز هشتم اندر تشنج جزو پنجم اندر انواع
صداع و این جزو بیست و یک بابست اول اندر صداع گرم بی ماده دوم اندر صداع
گرم صفراوی سیوم اندر صداع خونی چهارم اندر صداع سرد بی ماده پنجم اندر صداع
بلغمی ششم اندر صداع سوداوی هفتم اندر صداعی که از ماده غلیظ تولد کند هشتم
اندر صداعی که از خشکی خیزد نهم اندر صداعی که از ضعف فم معده خیزد دهم اندر
صداعی که از قوت حس دماغ خیزد یازدهم اندر صداعی که از پس خواب پدید آید دوازدهم

اندر صداعی

اندر صداعی که از پس جماع خیزد سیزدهم اندر صداعی که بوها و بخار را تولد کنند و بدماغ رسد
چهاردهم اندر صداعی که از بادها خیزد که پردن بردم رسد پانزدهم اندر صداعی که از زخم و
جراحت سر خیزد شانزدهم اندر صداعی که از تولد کرم خیزد هفدهم اندر صداعی که از
خمار خیزد هجدهم اندر صداعی که از ضربان خیزد نوزدهم اندر صداعی که مزمن و لازم
باشد بیستم اندر صداعی که از اعراض تب باشد بیست و یکم اندر شقیقه گفتار دوم اندر
شناختن حالها بیماریهای چشم و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار هفت جزو است
جزو نخستین اندر شناختن مزاج چشم و آنچه اندر اسباب علاج او بکار آید بر طریق
کلی و این جزو هفت بابست اول اندر شناختن مزاج چشم و حالهای که بدان تعلق دارد
دوم اندر اصول علاج بیماریهای چشم سیوم اندر شناختن اسباب بیماریها چهارم اندر
شناختن بیماریهای چشم پنجم اندر شناختن داروهای چشم که چگونه تدبیر باید ساخت
ششم اندر کحل چشم چگونه باید گشود دارو را چگونه باید کشید هفتم اندر تدبیر نگاهداشتن
چشم تا درست باشد و دردمند نشود جزو دوم از گفتار دوم اندر شناختن بیماریها که
بر پلک چشم افتد و آن بیست و نه بابست اول اندر برده دوم اندر تحجر سیوم اندر التصاق
چهارم اندر بثره پنجم اندر شعیره ششم اندر موی فزونی هفتم اندر انقلاب شعر هشتم
اندر وردینج نهم اندر سلاق دهم اندر شرناق یازدهم اندر جرب دوازدهم
اندر خارش پلک چشم و خارش گوشهای چشم سیزدهم اندر جسا الاجفان چهاردهم
اندر شدن پلک چشم پانزدهم اندر کدکد شانزدهم اندر توثه هفدهم اندر کمنه هجدهم اندر ثؤلول
که بر پلک پدید آید نوزدهم اندر شری که بر پلک پدید آید بیستم اندر غده که بر پلک پدید آید
بیست و یکم اندر تاکل و جراحت و ریش پلک بیست و دوم اندر استرخای پلک *
بیست و سیوم اندر کبودی و سبزی پلک سبب زخمی که بروی افتد بیست و چهارم اندر
شبش که بر مژگان پدید آید بیست و پنجم اندر بریدن مژگان بیست و ششم اندر سپید
شدن مژگان و ریزیدن ابرو بیست و هفتم اندر سعفه که بر پلک بر آید بیست و هشتم
اندر انتفاخ پلک بیست و نهم اندر سلعه که بر پلک پدید آید جزو سیوم اندر بیماریها
که در گوشه چشم باشد و این جزو سه بابست اول اندر غرب دوم اندر غده که در گوشه چشم
افتد سیوم اندر سیلان جزو چهارم اندر بیماریها که در طبقه ملتحمه افتد و آن سیزده بابست
اول اندر انواع رمد دوم اندر طرفه سیوم اندر علاج چشمی که چیزی اندروی افتد و با

دوده وکرد رسیده چهارم اندر ظفره پنجم اندر انشاخ ملتحمه ششم اندر صلب شدن ملتحمه
هفتم اندر خاریدن ملتحمه هشتم اندر سبل نهم اندر ودقه دهم اندر شعیره یازدهم اندر
دبیله که بر ملتحمه افتد دوازدهم اندر توثه که بر ملتحمه افتد سیزدهم اندر تفرق الاتصال جزو پنجم
اندر بیماریها که اندر طبقه قرنیه افتد و آن ده باب است اول اندر انواع قرحه و دبیله دوم اندر
بثره و سلخ سیوم اندر سپیده چشم و ازرقی چهارم اندر تغییر لون قرنیه پنجم اندر
تری طبقه قرنیه ششم اندر خشکی قرنیه هفتم اندر سرطان که بر قرنیه افتد هشتم اندر کمنه
نهم اندر نتوی قرنیه دهم اندر تفرق الاتصال که بر قرنیه افتد جزو ششم اندر بیماریها
عنبیه افتد و آن پنج باب است اول اندر اتساع طبقه دوم اندر تنگی حدقه سیوم اندر نتوء
طبقه عنبیه چهارم اندر تفرق الاتصال عنبیه پنجم اندر فرود آمدن آب جزو هفتم اندر
بیماریهای چشم که از آنچنین ادراک نتوان کرد نام و علامات و سبب و علاج هر یکی و
این جزو یازده باب است اول اندر بیماریهای رطوبت بیضیه دوم اندر بیماریهای جلیدیه سیوم
اندر حالهای قوت باصره چهارم اندر شبکوری و روزکوری پنجم اندر علاج چشمی که سرما
زده بود ششم اندر بیماریهای رطوبت زجاجیه هفتم اندر بیماریهای که در طبقه شبکیه افتد هشتم
اندر بیماریهای عصب مجوف نهم اندر بیماریها که اندر عضلهای عصب مجوف و عضلهای خاص چشم
چشم افتد دهم اندر بیرون نشستن چشم بسبب استرخای عصب مجوف یازدهم
اندر ضعیفی چشم و ضعف بینائی ؛ گفتار نخستین در علاج بیماریهای سر ؛ بدانکه بیماریهای
سر پنج گونه است اول بیماریها آنست که سبب آن از آماس و تفرق الاتصال غشاء
دماغ و گوهر دماغ بود دوم بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی بد یا بخاری بد باشد اندر دماغ سیوم
بیماریها که سبب آن گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر گذرها و تجویفهای دماغ چهارم بیماریها
که سبب آن گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت است پنجم انواع صداع
و این گفتار نخستین پنج جزو است جزو نخستین اندر بیماریها که سبب آن از آماس
و تفرق الاتصال گوهر دماغ باشد با آماس و تفرق الاتصال غشاء دماغ و این جزو هفت باب است
باب نخستین اندر فرانیطس و اسباب و علامات و علاج آن فرانیطس را بلغت یونانی
سرسام نیز گویند و خاصه سرسام تیز که از آماس غشاء دماغ باشد نه آماس گوهر دماغ و غشاء
دماغ دو است یکی بر دماغ پوشیده است این غشا این گویند دوم اندر زیر استخوان
سر است و این را غشاء صلب گویند و سرسام لفظی تازیست همچون برسام از بهر آنکه بر

وسام

وسام آماس است یعنی آماس عضلهای سینه و سرسام یعنی آماس سر و هر گاه که خلط سخت
گرم و تیز و صفرائی باشد اندر غشاء دماغ گذر تواند کرد و اجزاء آن را از هم اندر تواند کشید و
اندر میان اجزاء او خود را جای تواند کرد تا بدین سبب غشا آماس گیرد و اگر خلط بدان گرمی و
تیزی نباشد اندر غشاء بسبب صلبی او گذر نتواند کرد لیکن اندر گوهر دماغ گذر کند و بدین سبب
دماغ آماس گیرد و آماس گوهر دماغ را سرسام گویند از بهر آنکه اعراض که تبع آماس باشد
چون تب گرم و سخن بیهوشانه گفتن و آشفتگی و شوریدگی عقل و ترجمه فرانیطس سخن بیهوشانه است و هر
گاه که دماغ یا غشاء او آماس گرفت و تب گرم و سخن بیهوشانه و شوریدگی عقل پدید آید لیکن فرانیطس که
غشاء دماغ است خاصه و سرسام تیز این باشد و بسیار باشد که در غشاء دماغ آماس بهم رسد و گوهر دماغ
نیز بسبب مجاورت او و ماده بسیار آماس کند و سخت بد باشد و روز چهارم بکشد و اگر از چهارم
درگذرد امید خلاص باشد و گاه باشد که آماس اندر همه اجزاء دماغ باشد و بیشتر اندر اجزاء پیش سر
افتد که محل حواس است یا اندر اجزاء میانه که محل تفکر و تمیز است و گاهی ماده آماس خون صفرائی
باشد و گاهی صفرای محض و گاهی سودا که از صفرای سوخته تولد کند و این سخت بد و عسر باشد و گاه باشد که
شوریدگی با خنده و گریه باهم اندر یعنی بیمار گاهی بی سببی که مردم هشیار را از آن خنده آید یا گریستن آید
بخندد و بگرید و این نیز بد باشد و گاه باشد که غشاء دماغ و رگها که از سر بیرون همی آید آماس گیرد
و این چنان باشد که بیمار پندارد که درزهای بندهای سر گشاده میشود و گروهی پنداشته اند
که گوهر دماغ آماس نکند از بهر آنکه سخت نرم است و میگویند هر چه نرم باشد چون دماغ یا سخت
باشد چون استخوان آماس نتواند کرد از بهر آنکه کشنده نشود و هر چه کشنده نشود ممکن نیست که
آماس کند و این پنداشت باطل است از بهر آنکه گوهر دماغ با نرمی چرب و لزج است و هر چه چرب
و لزج کشنده شود و آماس پذیرد و استخوان نیز اگر چه صلب است فزونی پذیرد و بنالد و این سخن اندر
باب ششم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است از آنجا مطالعت باید کرد و گاه باشد
که ذات الریه و سرسام گردد بسبب مشارکت غشاء سینه با غشاء دماغ بعصبها که از دماغ بغشاء سینه فرود
آمده است و این سخت بد باشد چرا که نشان ضعیفی حرارت و بسیاری ماده باشد و گاه باشد که بسبب
سرسام آفت فم معده و آفت شانه و رحم باشد و بسبب مشارکت این اندامها با دماغ و گاه باشد که
سرسام راستین سرسام دروغین گردد یعنی فرانیطس لیثرغس گردد و لیثرغس را بلغت یونانی فراموش
گویند و گروهی طبیبان سرسام سرد گویند و از بهر آنکه سرسام جز آماس گرم را نخوانند لیثرغس را
سرسام دروغین نشاید گفت و این تدبیر بد باشد و گاه باشد که سرسام بدق باز گردد و باشد که

بدیوانگی باز گردد و هرگاه که در سرسام گرانی سر و گردن و سینه و شش دایم باشد و تشنج و فق زنگاری پدید
آید بیمار در ساعت هلاک شود و اگر قوت قوی باشد یک روز یا دو روز بیش مهلت ندهد و هرگاه که صفرا
وند سرسام صفراء لی سرخ برانداز و قوت ضعیف باشد همان روز هلاک شود و اگر قوت قوی تر باشد
یک روز یا دو روز مهلت دهد و اندر بیشتر وقتها بحران قرانیطس بعرق باشد یا برعاف و گاه باشد که
بحران بخون بواسیر باشد که بسیار برود و مردم پیر را از سرسام خلاص کمتر باشد از بهر آنکه سبب
سخت قوی باید تا مردم پیر را سرسام افتد و طبیعت مردم با سبب قوی برابری نتواند کرد و بعضی
طبیبان گفته اند بسیار باشد که بیماری مانند قرانیطس پدید آید بی تب از بهر آنکه دماغ و غشاء او
آماسیده نباشد لیکن خداوند علت بی آرام و جهنده باشد و حرکتهای سوزنده کند چنانکه
خواهد که دیوار بر جهد و سخت ضجر و تنگدل باشد و تشنگی غلبه کند و دم دشوار تواند زد و اگر آب خورد بحلق
او فرو نرود و برانداز و دروی زبان او سیاه شود و چشمها باز مانده باشد و هم حرکتها سست شود
و قوت بیکبار باطل گردد و در حال هلاک شود و بیشتر بخناق بپرند و بعضی روز نخست بپرند و بعضی
چهار روز بمانند در جمله ازین علت هیچکس خلاص نیابد بو علی سینا میگوید همانا سبب این علت تشنجی
یا آفتی دیگر باشد اندر عضوی از اعضای دم زدن و مشارکت دماغ و غشاء او با آن عضو بدماغ
بازدهد و این اعراض تولد کند علامتها اندرین علت تب گرم و لازم باشد و بوقت نیم روز
گرم تر شود و هذیان بافراط گوید از بهر آنکه آماس اندر دماغ باشد و عقل بدان سبب شوریده
باشد و گاه باشد که بسبب دلتنگی و ضعیفی سخن نگوید و گاه باشد که آواز گسسته شود و آواز
نتواند داد و دم زدن عظیم و با عطسی مضطرب و بی نظام باشد و سرهای پهلوها که آنرا بتازی
شراسیف گویند بسوی بالا برکشیده شود و خواب شوریده بیند و گاه باشد که اندر خواب
بانگها کند و از خواب بیدار شود و خشم آلوده و دلتنگ باشد و روشنائی نخواهد و زبان درشت
باشد و حرکات زبان اندر سخن گفتن مضطرب باشد و گاه گاه باشد که زبان بگزد و گاه باشد
که زبان آماسیده باشد و نشان آنکه ماده آماس خون است و اندر گوهر دماغ است آنست
که چشمها سرخ و بیرون خاسته باشد و اگر ماده صفرائی باشد چشم زرد باشد و هرگاه که سرسام
بمشارکت عضوی دیگر افتد نخست بیماری آن عضو و علامتهای او بیماری پدید آید پس سرسام
ابتدا کند و آن بیماری سرسام خونی باشد همه علامتهای سرسام با خنده باشد و شادکامی و تمتعی (?)
و نفس عظیم باشد و از چشم اشک میرود و دهن بکیند (?) و زبان درشت و سرخ بود که بسیاهی زند
و سخن بگرانی و کسلانی گوید و همه علامتهای خونی ظاهر باشد و آنجا که ماده صفرا محض باشد

همه صفرا

همه صفرا پدید آید چون بیخوابی و درشتی و خشکی زبان و سوزانی و تیزی تب و زردی چشم و
زبان و بدخوئی و جنگ جوئی و مانند آن و آنجا که ماده سوخته باشد دیوانگی و آشفتگی و دلتنگی و
تیرگی چشم و همه علامات سودا که از صفرا سوخته تولد کند ظاهر باشد و هرگاه که آماس اندر
مقدم دماغ باشد بیمار چشم فراز دارد و بدست زبر از جامه و گاه از دیوار بکند و دست پیش چشم
می جنباند بطریق آنکسی که مگس راند یا گیرد و گاه باشد که این حرکتها چشم باز کرده کند و هرگاه
که آماس اندر میانه دماغ باشد سخنهای بیهوشانه بسیار گوید و گاه باشد که بی مراد او اندک بول از وی
جدا شود و رها کند و در جمله نشانها باطل شدن تمیز ظاهر باشد و هرگاه که آماس اندر موخر دماغ باشد
بیمار هرچه گوید و بخواهد در حال فراموش کند چنانکه گاه باشد که بول خواهد تا بول کند چون پیش
آرند فراموش کرده باشد که او خواسته است و هرگاه که آماس در همه اجزای دماغ
باشد این نشانها همه یکبار ظاهر شود و بباید دانست که بول خداوند سرسام سپید و رقیق باشد
همچون آب و نبض ضعیف از بهر آنکه آماس اندر غشاء دماغ و غشاء آن عصبی است صلب
و سبب صلابت و ضعیفی قوت صغیر باشد و بسبب تب فشارده باشد و از آن خالی نباشد
که موجی ماند از بهر آنکه دماغ نرم و تر است و غشاء او نیز میل بتری و نرمی دارد و گاه باشد
که عظیم یا متواتر شود و هرگاه که نبض مضطرب شود یا حرکات اجزاء رگ مختلف یا مرتعش گردد نشان غشی باشد
مگر آنجا که قوت قوی و رگ صلب بود تا بدان سبب اختلاف و ارتعاش اندر نبض پدید آید و آنجا
که قوت ضعیف باشد جز نشان غشی نباشد و هرگاه که نبض چون نبض خداوند تشنج گردد نشان آن بود
که تشنج خواهد کرد و هرگاه که آماس اندر تن غشاء باشد این علامتها که یاد کرده آمد قوی تر و ظاهر تر باشد
و چشمها بیرون خاسته بر و اندر ابروی بیمار و اندرون چشم زردی باشد و اگر اندر غشاء صلب باشد
این علامات کمتر و سلیم تر باشد و بباید دانست که خشکی طبع اندر امراض تیز و تبهای حاده مقدمه سرسام
باشد و دم زدن عظیم و اختلاج اندامها مقدمه سرسام باشد اندر بیماریهای گرم و هرگاه که مردم تن درست را
خبر بازدهد فراموش میشود و بی سببی اندوهمند بود و خواب مضطرب باشد و خوابهای شوریده بیند
و سر درد کند و گران باشد و روی بزردی گراید و روشنائی دشمن او باشد این همه مقدمه سرسام
باشد و هرگاه که این مقدمات درگذرد و به سرسام خواهد افتاد رگهای سر و چشم پر شود و درد سر پدید آید
خاصه از پس سر و چون در سرسام افتد نخست چشمها خشک باشد پس اشک اندر گیرد و بیشتر اشک از
چشم آید و چشمها مالیدن گیرد و هرگاه که بیمار را دردی باشد و از آن درد غافل باشد نشان آن بود
که اندر سرسام افتد علاجش آنجا که علامت خون ظاهر تر باشد و قوت قوی بود و مانعی نباشد

همانروز که عقل شوریده شود و بهذا این گوید رگ قیفال بزنند و اگر همانروز اتفاق نیفتد اندر هفته نخست
رگ باید زد و اگر قوت قوی باشد هر چند زودتر رگ زنند سودمندتر باشد و اگر رگ قیفال نیابند
اکحل گشایند و خون باندازه قوت بیرون کنند چه بیم باشد که غشی افتد و اگر قوت قوی نباشد
کمتر بیرون کنند تا اندر تن چندان خون باشد که طبیعت بقوت آن با علت تواند کوشید
و صولت بحران تواند کشید و بر نا یافتن غذا پای تواند داشت و اندر نگاه داشتن از غشی احتیاط
باید کرد و احتیاط آنست که طبیب دست بر نبض بیمار دارد تا هرگاه که بیند که نبض منخفض میشود
یا مرتعش و بی نظام شود چنانکه نبض یکی عظیم باشد و دوم صغیر در حال رگ ببندد تا از غشی ایمن باشد
و اگر قوت قوی باشد و سرسام قوی روز دوم از پس رگ باید رگ پیشانی بزنند و اگر قوت قوی نیست و
باشد رگ دست زدن ممکن نشود یا مانعی باشد رگ پیشانی باید زد یا خون از بینی باید آورد یا بر ساق پای
حجامت باید کرد و اگر حال سرسام و تیزی آن و حال قوت میانه باشد و اندر تاخیر رگ زدن خطری
نباشد دو روز تا سه روز تاخیر باید کرد تا رگ سر از قرار گرفتن ماده رسد و منفعت رگ زدن بیشتر باشد و سرکه
و گلاب و روغن بر سر بباید نهاد بدین صفت بستانند روغن گل ده درم گلاب یک درم سرکه پنج درم
همه را اندر شیشه کنند و بزنند تا یک جا آمیزد و خرقه بدان تر کنند و بر سر او می نهند و تخلخه سردی بو
یابند بدین صفت آب سیب و آب امرود تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم بزنند و می بویانند
و نطولی خشک و نرم سازند از بنفشه و نیلوفر و بابونه بدین صفت بگیرند بنفشه و نیلوفر از هر یک ده
درم بابونه یک درم همه را اندر آب بپزند و اندر آفتابه کنند و سر آفتابه بپوشیده دارند چون پخته شود
و حرارت آتش از وی کمتر شود سر آفتابه پیش روی او باز دارند تا بخار آن به بینی او بر شود و اندر کشتی
کنند و روغن گل بر سر این آب کنند و سر بیمار بدان دارند و چادری بسر او در کشند تا بخار پراکنده
نشود و باقی آفتابه بر سر او چکانند و اصل اندر بکار داشتن تخلخه و نطول آنست که اندر ابتداء علت
چیزهای رادع بکار دارند یعنی چیزهایی که ماده علت باز گردانند مگر آنجا که رگها از ضعف سر بیرون آمده است
آماسیده باشند و درد سر بدان ماند که درزهای سر باز میشود چیزهای نرم کننده و محلل بکار دارند تا درد را
بنشانند و تحلیل کنند و اگر در هفته نخستین رگ زدن اتفاق افتاده نباشد یا قوت ضعیف باشد یا مانعی دیگر
بوده باشد شکم را بحقنه ها نرم باید کرد صفت حقنه نرم بگیرند کشک جو دو ستیر بنفشه و نیلوفر از
هر یک یک ستیر عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را اندر دو من آب بپزند تا به یک من
باز آید و بپالایند و مقدار پنجاه درم از وی بستانند و یک ستیر شکر سرخ اندر وی گدازند و یک ستیر روغن
بنفشه بر چکانند و بزنند تا آمیخته گردد نیم گرم بکار دارند و اگر حقنه از آب کشکاب ساده و روغن گل سازند

روا باشد و اگر آب خوش و روغن زیت تازه بهم بزنند و حقنه کنند روا باشد و اگر حقنه ممکن نباشد
شیافی سازند از بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا و اگر شیاف نیز ممکن نشود آب میوه ها که از خرما
هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده باشند و خیارشنبر و شیرخشت اندر وی حل کنند
و بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت حاضر نباشد عوض آن شکر دهند و اگر شب سی عدد آلوی
سیاه بکار دارند و هفت درم اندر آب کنند و بامداد از بیرون سرد کنند و بپالایند و بدهند صواب
باشد و شبانگاه وقت خواب دو درم اسپغول و هفت درم شکر اندر آب انار ترش و شیرین
کنند و بدهند و بهر طریق که ممکن باشد ماده را از سر فرو باید کشید و طریق آن سه است یکی آنکه پای
بیمار را اندر آب گرم باید مالید بامداد و شبانگاه خاصه اگر درین آب بابونه و بنفشه و سپوس پخته
باشد دوم آنکه از بن رانها تا بقدم همی بندد و شلواربندها و نوارها و چیزهای نرم چنانکه بیمار را اندر
رنج بستن آگاهی باشد و الم باید المی معتدل و بجماعت اندر آب گرم نهند پس بساعتی که
بر آید بگشایند و گشادن از جانب قدم آغاز کنند و بستن از بن ران سیوم آنکه محجمه بر عضلهای
ساق و بر کف پای نهند و این هر سه وقتی صواب تر باشد که تیزی تب گذشته باشد و نوبت
با آخر رسد خاصه اگر تب را اول و آخر و تیزی و آهستگی پیدا باشد و اگر پیدا نباشد از پس روز دوم
هر وقت که این تدبیرها کنند روا باشد و اندر ابتدای بیماری غذا باز باید گرفت و آب انار ترش
و شیرین یا اندر اندکی جلاب یا سکنجبین ساده ممزوج با آب سرد یا گلاب اقتصار باید کرد و اگر
طبع خشک باشد شربتهای نرم کننده باید داد چون شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا اندر انار یا
آب کدو یا آب خربزه هندی اندر جلاب یا شراب آلو یا آب میوه یا با شکر و از پس بحران
یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی سکنجبین و قوت را نگاه باید داشت و این اندر باب
چهارم و پنجم از جزو دوم از گفتار سیوم از کتاب پنجم یاد کرده آمده است آن فصلها اینجا باز
گفتن دراز گردد و اندر هر علاج که کشکاب باید داد و قوت را نگاه باید داشت این هر دو باب
که یاد کرده آمده است مطالعت باید کرد و جای خواب او و خانه خوش هوا و اندر تاریکی و
روشنی معتدل باید و جای خواب او ساده و سپید رنگ و بی نقش و نگار از بهر آنکه نظاره نقشها
و صورتها حریص گردد و نظر او در و بماند و بسیاری نظر بر دماغ را برنجاند و نزدیک او کسانی
باید که با او دوست باشند و او را نشست با ایشان خوش آید و از ایشان حشمت دارد و
پیش او میوه ها و سپرغمها خشک نهاده باشند چون سیب شسته و بنفشه و نیلوفر و غیر آن و
جهد باید کرد تا او را بخوابانند و اگر قوت قوی باشد افیون بر پیشانی و صدغ او طلا کنند

دبو باید و اگر ایچ گونه ضعیفی باشد افیون نزدیک او نشاید برد از بهر آنکه قوت افیون
قوت ضعف را در حال فرو برد اندر شراب خشخاش باید داد یا اندکی تخم خشخاش با تخم
کوک اندر گلاب باید ریخت یا ضمادی بر سر او باید نهاد یا نطول باید ساخت از بنفشه و
نیلوفر چنانکه هم درین باب یاد کرده آمده است و اندر نطول اندکی پوست خشخاش اندر
پختن تا بجوشاند و باندازه او بابونه تا مضرت خشخاش را باز دارد و تحلیل کند و هر گاه
که بیمار حرکتهای مضطرب کند و از آن رنجور شود و اگر خواهد که او را ببندند صواب باشد و
هر گاه که بیمار بسبب همنشینی و شوریدگی یا بسبب آنکه حس او ضعیف شده باشد بول کردن را
فراموش کند روغن زیت بگرم بر زهار و بغلهای ران طلی کنند و انگشت بر زهار او نهند
و باستیکی فرو مالند و بفشارند تا بول بیرون آید پس اگر بدین طریق بیرون نشود نطول
سازند از بابونه و اکلیل الملک و بر زهار او بچکانند تا بول بیرون آید و اگر علت گران تر شود و
مدت دراز گردد و سرسام مانند سبات باشد و او را ماندگی فزون از حرکت باشد چیزهای سخت
سرد از وی دور دارند خاصه خشخاش و از پس هفت روز اندر نطول پودنه و سداب و نمام و
اکلیل الملک اندر باید فزود و بر سر او لعاب تخم کتان و روغن زیت بهم آمیخته بر میباید
نهاد و همه اندامها را بروغن بگرم کرده چرب باید داشت و بباید دانست که گاه باشد
که علت زایل گردد و تب گساریده شود و بیمار هنوز سخنان بیهوشانه میگوید بنگرند اگر
قوت قوی باشد شیر بر سر او میدوشند و اگر ضعیف بود شیر زنان بدوشند و
از پس هر دو شیدنی سر او بشویند بنطول معتدل که اندر وی پخته باشند بنفشه و بیخ سوسن و
بابونه و غیر آن و فایده شستن سر بدین نطول آنست که شیر بر سر او خشک نشود و مسام
ببندد و باقی ماده بدین نطول تحلیل پذیرد و غذای خداوند این علت را مزوره آب غوره
و طفشل از ماش مقشر یا از عدس و ساق چغندر بسرکه و شکر شیرین کرده و ماهی تازه بسرکه
پخته و مانند این باشد و آنجا که ماده بیماری صفرای محض بود و علامتهای آن ظاهر تر باشد
بنگرند اگر صفرا تری گشته است و عفونت پذیرفته نیست بتسکین و تعدیل او مشغول شوند
و اگر عفونت پذیرفته باشد بتسکین و تعدیل تدبیر استفراغ باید کرد و ترتیب علاج
بدین گونه باید کرد که بامداد وقت صبح شربتی شراب غوره با سکنجبین یا شراب ترشه ترنج
یا شراب لیمو یا شراب انار بدهند و اگر طبع نرم نباشد شراب آلو یا آب آلو و خرما هندی
و اندر جلاب دهند و از پس ده ساعت شربتی گشکاب دهند و اگر صفرا سخت تیز باشد آب

کدو

کدو دهند یا آب خربزه هندی **صفت آن** بگیرند کدوی شیرین را اندر خمیر گیرند و خمیر را از آرد
جو کنند و اندر تنوری گرم نهند بر خشتی و بگذارند تا پخته شود بر دارند و خمیر از وی باز کنند و
کدو را سوراخ کنند و آب از وی بیرون کنند **صفت آب خربزه هندی** خربزه هندی را سوراخ
کنند و بکارد بپارند و شکر سوده اندر عصاره کنند و او را اندر آن عصاره نگون نهند تا آب از
وی بچکد و شکر بگدازند و شراب خشخاش و شراب بنفشه اندرین علت موافق باشد و بوقت نیم روز
شراب از آب خیار ترش دهند با شکر که بغذا حاجت باشد مزوره کدو و مزوره اسفناج و مزوره
ماش پوست کنده با کوک و اندکی گشنیز تر و مزوره خیار هم این از روغن بادام و آب سرد که
بغایت سرد باشد و از جمله شربتها سرد بباید ترسید و خون کمتر باید گرفت و بباید دانست که فرق
میان علت صفرا سرون خونی است که اندر علت صفرایی تدبیر تسکین باید کرد و اگر ترتیبی خواهند
طفشل سازند از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران و بباید دانست که فرق
میان علت صفرایی و خونی آنست که علت صفرایی را تدبیر تسکین باید کرد و از آب سرد که
بغایت سردی داشته باشد و شربتهای سرد بباید ترسید و خون کمتر باید گرفت و اندر
علت خونی با تسکین تحلیل باید کرد و اندر شربتها سرد و آب سرد بغایت دادن دلیری نشاید
کرد و اندر علت صفرایی تدبیر آنگه بیمار بخواهد میباید که شراب خشخاش و مزوره از سماق و کوک
و برگ کوک موافق بود اندرین باب و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم باید کرد چون روغن گل و
روغن بنفشه در گشکاب **صفت** حقنه نرم که حرارت و تشنگی را بنشاند بگیرند گشکاب صد و پنج درم
لعاب اسبغول ده درم و روغن کدو یا روغن گل ده درم سفیده دو خایه مرغ خام همه را بهم
بزنند و بکار دارند **حقنه دیگر** بگیرند بنفشه خشک و تخم خطمی و کشک و سپوس گندم از هر یک
مشتی همه را اندر دو من آب بپزند تا به نیمه آید بپالایند و مقدار هشتاد درم بگیرند و پنج درم شکر
سرخ و پنج درم روغن بنفشه بروی افکنند و بکار دارند و آنجا که بمسهل حاجت آید مسهل از
بنفشه و خرمای هندی و شیر خشت سازند و اگر از سعال رنجی باشد از بنفشه و نیلوفر و سپستان
و تخم خطمی و خیار چنبر و شیر خشت سازند و اگر بعد از استفراغ حرارتی قوی باشد قرص
کافور دهند که معده خالی باشد و خرقه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور بر جگر و سینه او می نهند
و روغن گل و گلاب و اندکی سرکه بهم بزنند و بر سر او نهند و اندکی بخوابانید میباشد و سخن بیهوشانه
میگوید و نطول از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کوک
پخته بر سر وی باید ریخت و هر شب ناف و مقعد و کف پای و بینی او بروغن مغز کدوی

شیرین و روغن بنفشه چرب بکنند و شیر دختران اندر بینی چکانیدن و شراب خشخاش دادن و
شاهسپرم و بابونه و کشک جو و بنفشه اندر آب می پزند و پای او اندر آب می نهند و بدو می شویند
و اگر تبش گردن و قی پدید آید بازش باید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و رب ریواج و رب
غوره و شراب انار و شراب لیمو و سویق حب الرمان با رب سیب بید بهند و بر معده ضماد کنند
از عود و زعفران و آب مورد تر و آب سیب و آب آبی و آب بید بر می نهند و اگر اسهال پدید
آید و ضعف آورد قرص طباشیر با شراب انار و شراب غوره بید بهند و پست جو سماق هم
بلوط نیک باشد و غذا هم از پست و سماق و از کادرس با سماق بچه و مغز بادام بریان کرده
و اگر عرق بسیار کند و ضعف آورد آب آبی و آب مورد تر بچکنند و روغن گل با او بیامیزند و
با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و از روغن اندر پشت و بند گشادهای آدمی مالند
و اگر روغن گل با روغن بید با روغن مورد با آب غوره بهم بزنند و در می مالند روا باشد و اینجا
گر ماده بیماری سودا باشد که از صفرا سوخته تولد کرده باشد علامات سودا پدید آید باشد و خیالها
بیم ناک بیند و اندر خواب بترسد و بانگ کند و دل تنگ باشد و علامتهای قرانیطس با وی باشد
علاجش هر گاه که حال این بود یا نشان نضج پدید نیاید نه حقنه شاید کرد و نه مسهل شاید خورد
تا نشان نضج پدید آمدن گیرد شربت کشکاب تنک می باید داد یا جلاب جلاب اسپغوله
و بشت و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم خیار در کف پای و ناف و مقعد می مالند و شیر
زنان بر سر وی باید دوشید و دیگر علاجهای مرکب باید کرد از علاجهای قرانیطس خونی و صفراوی

باب دوم اندر فلغمونی و اسباب و علامات و علاج آن آماس خونی را گویند که
اندر گوهر دماغ افتد و این اما اندر حجب و قتها از خون تباه تولد کند و بسیار باشد که بسبب ضعیفی
آماس در زهای سر از هم وا شود و شبکه دماغ از هم در کشیده شود **علامتهای** این علت است پنج
سه خاصه و دو شرکت آماس خاصه یکی آنکه چشم دردی بیمار سخت سرخ باشد و چشمها برون
خاسته دوم آنکه درد سر صعب باشد چنانکه گوئی سر او را می شکافند سیوم آنکه خفتن او
بی هنگام و بی نظام باشد و بر خلاف عادت باشد و بیشتر از میت باز افتد و آن دو شرکتی
یکی آنست که گاه باشد که بسبب مشارکت معده با دماغ و تبش گشتن و قی پدید آید **علاجش**
باید دانست که این علت خاصه قرانیطس خونیست لیکن استقصا و مبالغت اندرین
بیشتر باید کرد چنانکه رگ زدن و اگر رگ پیشانی از پس رگ قیفال زده باشد سودمند باشد

باب سیوم اندر صبارا و دیوانگی و آشفتگی و اسباب و علامات و علاج آن صبارا

دیوانگی

دیوانگی و آشفتگی با فراط گویند که با سرسام تیز باشد که از صفرای محض سوخته تولد کند **علامتهای**
صبارا از هفت چیز باید جست یکی از خواب و احوال آن دوم از چشم و احوال آن سیوم
از سخنهای بیمار چهارم از حرکات و افعال آن پنجم از تب و اعراض آن ششم از نبض و
نفس هفتم از دردها که پدید آید اما آنچه از خواب و احوال آن باید جست آنست که چشمها
سرخ باشد و گاه باشد که بزردی گراید و حرکتهای آن مضطرب باشد و با اضطراب حرکتها
چشمها را بگرانی گشاید و بچشمی ماند که خاشاک اندر افتاده و بیخواب است او از یک چشم او
اشک بیرون دود و آنچه از سخنهای او باید جست آنست که سخنهای بیهوشانه میگوید و آنچه
گوید فراموش کند و هر چه از وی پرسند و با وی بگویند جواب آن سخن نباشد و بدان
ماند که نبیند اند و با جز سخن کمتر گوید و گفتن و شنیدن دشمن دارد و آنچه از حرکات و افعال او
باید جست آنست که از نخست سخت متحرک و آشفته باشد و با آخر آرامیده تر شود چنانکه
بر گرانی که باید و بر زبر از جام و گاه از دیوار جهیدن گیرد و آنچه از تب و اعراض آن باید جست
آنست که تب سخت سوزان باشد و زبان درشت و دهان خشک باشد و آنچه از نبض
و نفس باید جست آنست که نبض نخست قوی و سریع باشد و با آخر ضعیف و صغیر و مختلف شود
و سبب جبلی غایت خشکی باشد و نفس نیز صعب عظیم و متواتر باشد و با آخر تواتر بر جای باشد و لیکن
عظیمی بسبب صعب کمتر شود و آنچه از دردها باید جست آنست که از پس کردن دردی پدید آید
چنانکه گوئی رگهای او کشیده میشود و سبب آن از بسیاری بخار باشد و بر آمدن آن بخار
دماغ باشد **علاج** اصل در علاج این علت تسکین صفراست و تدبیرهای تری فزاینده فرمودن
دو دست و پای بیمار بسته داشتن تا اضطراب کمتر کند و آنچه در تسکین صفرا و تری فرمودن باید
کرد اندر باب نخستین اندر علاج قرانیطس صفراوی یاد کرده آمد

باب چهارم اندر قوبا و جمره که بر گوهر دماغ افتد و علاج آن قوبا تازیست و پارسی بریون باشد و جمره آماس صفراست
و این علت را سه علامت است یکی آنکه اندرون بر درد و سوزش قوی باشد دوم آنکه پوست
روی سرد باشد از بهر آنکه حرارت میل باندرون سر دارد سیوم آنکه تب این کمتر از تب فلغمونی
باشد و اعراض آن از اعراض آن قوی تر باشد و دهان سخت خشک باشد لیکن اندر
سر آن گرانی نباشد که اندر فلغمونی باشد از بهر آنکه ماده این صفرا باشد و صفرا سبکترین
اخلاط است و بیشتر آن باشد که روز سیوم بکشد پس اگر از آن بگذرد امید خلاص باشد

علاج این علت همچو علاج صبانا ست بعینه و کودکان را این علت بسیار افتد و علامت
این آن باشد که قحف سر که جایگاه مغز است چون فرو نشسته شود و چشمها در اندر افتد و تره او خشک
باشد علاج او آنست که سپیده تخم مرغ با روغن گل بهم بزنند و سرد کرده بر سر او می نهند و هر ساعت
که گرم شود بردارند و دیگر نهند و آب برگ خرفه و آب کشنیز و آب کدو با کوک و روغن گل همچنین

باب پنجم اندر لیثرغس و اسباب و علامات و علاج آن و لیثرغس برسام سرد را گویند

و این لفظ یونانیست و ترجمه آن نسیانست یعنی فراموشی و اهل یونان این علت را از بهر
آن نام نهاده اند که نسیان از لوازم این علت است و سبب این علت بخاری غلیظ باشد که از
بلغم غلیظ عفونت پذیرفته باشد که برخیزد و این بلغم از بسیار خوردن چیزها و میوه های تر و بسیار
خوردن شراب و از ناگواریدن طعامهای بسیار تولد کند و مادهٔ این علت نه اندر گوهر دماغ باشد
و نه اندر غشا دماغ از بهر آنکه بلغم غلیظ و بخار او اندر غشا دماغ خود را جای نتواند کرد چرا که غشا
صلبتر از وی باشد و اندر گوهر دماغ نیز گذر نتواند کرد لیکن گاه باشد که اندر مدت دراز اندک اندک
شرب کرده باشد و این چنان باشد که غشا دماغ یا گوهر دماغ اندر مدت دراز بدین بلغم غلیظ
آغشته شود و علامتهای این علت را چهارده علامتست دوازده خاصه و دو شرکتی و عارضی
اما آن دوازده خاصه یکی آنست که درد سر آهسته باشد از بهر آنکه ماده نرمست لیکن سر
گران تر باشد چرا که ماده بلغم غلیظ است دوم آنکه تب آهسته باشد هم بدین سبب و باشد که
تب چنان آهسته باشد که گمان افتد که تب نیست لیکن آماس از خلط عفن تولد کند بی تب نباشد
و فرق میان لیثرغس و سبات آنست که لیثرغس بی تب نباشد و گاه باشد که اندرین
تب اطراف عرق کند سیوم آنکه خواب او گران باشد و اندر بیداری چشم برهم
نهاده دارد و اگر آواز دهند چشم باز کند و زود فراز کند چهارم فراموشی چنانکه هرچه گوید
یا بشنود در حال فراموش کند پنجم کسلانی از خواب سخن و غیر آن یابد آن حد که باشد که
دهان گاه باز کند و باز کرده بماند ششم نبض متفاوت و بطی و موجی و نفس بطی و ضعیف
و گاه باشد که بسبب بسیاری ماده نفس تنگ شود هفتم آنکه تثاوب بسیار کند یعنی دهان
فراخ باز کند چنانکه مردم ملول و خواب آلود کنند هشتم آنکه زبان سفید باشد نهم آنکه آب
دهان بسیار بود دهم آنکه بسبب آماس عقل شوریده شود و تیز کمتر شود یازدهم آنکه بول
حر باشد دوازدهم آنکه خفتن او بر بستر چنان باشد که بجای پای فرو نیسکر اید این دوازده

علامت است که لیثرغس بی این نباشد و اما دو علامت شرکتی و عارضی یکی آنست که
گاه باشد که بیمار بسبب مشارکت معده با دماغ بیکبار بی تکلف دوم آنست که گاه باشد که دست
او بلرزد بسبب مشارکت عصبها با دماغ و گاه باشد که مادهٔ لیثرغس سودائی باشد و علامت
این آن باشد که درد سر قوی تر باشد و بیمار دلتنگ بود و سخن بیهوشانه گوید و نظر او چون
نظر متحیری باشد و اگر ماده اندر غشا دماغ باشد درد سر سخت قوی نباشد و حرکات
بیمار سبکتر بود و اگر اندر گوهر دماغ بود سبات قوی تر باشد و حرکات آهسته تر و
زبان اندر هر دو نوع سفید بود علاجش اولیتر آنست که نخست ماده را از دماغ باز دارند
بمخلخلی چون سرکه و گلاب و روغن گل فرو قتا باد آن تر کنند و بر سر او می نهند و مدت
دو روز می بویانند و روز سیوم سرکه عنصل کنند و اندکی جندبیدستر با وی بیامیزند
و از پس آن روز چهارم و از پس چهار روز حقنه تیز کنند تا ماده از دماغ فرود آید صفت
حقنه بگیرند شحم حنظل یک جزو بزرالانجره یک جزو پودنه دشتی یک دسته کوچک
پوست بیخ کبر یک جزو همه را اندر یک من نیم آب بپزند تا سبکی باز آید بپالایند و مقدار ده
استار از وی بگیرند و ده درم انگاره بطی و پنج درم روغن زیت بر افکنند بکار دارند
و اگر بعوض حقنه شیافی با جمود بزنند هم روا باشد و اگر ضرورت شود و شیاف
میسر نگردد ایارج فیقرا سازند و حب الصنوبر سودمند باشد و اگر با هر درمی ایارج فیقرا دانگی و نیم
شحم حنظل ترکیب کنند و دانگی و نیم افتیمون و دانگی نقل و درمی ایارج که قوی تر و نافع تر
باشد با درمی ایارج با دانگی و نیم شحم حنظل ترکیب کنند سخت نافع بود و اگر درین مسهل عوض
افتیمون هلیله کنند و دانگی مصطکی زیادت کنند روا باشد و استفراغ بدین جهها الوفقت
ناید گرد که تب سخت گرم نباشد و از عادت بیمار معلوم باشد که بدین جهها استفراغ
افتد باید و اگر دانند که در حال تن درستی قی کردن بروی آسان تر بود نخست تدبیر
قی مشغول شود پس دست بدین جهها نکنند و تدبیر قی بدین گونه کنند بگیرند شبت و
ترب اندر آب بپزند و بپالایند و سکنجبین عسل با آن آب بیامیزند و اندکی نمک هندی بر
افکنند و بدهند تا بخورد و پر مرغ را چرب کنند و سر آنرا بخردل و عسل و با یارج فیقرا آلوده
کنند و بحلق او فرو کنند تا ماده علت بخش بر اندازد و از پس آنکه معده را بشربت
ایارج فیقرا و بقی پاک کرده باشند گلنگبین و مصطکی بسیاید داد و معجونها که رطوبت کم
کنند اندرین وقت سخت نافع باشد خاصه معجون سلاذروسا و ذیطوس و هرچه رطوبت

رطوبت دارد و ادرار بول کمتر کند هم نافع بود و جایگاه خواب او را از اول بیماری تا آخر
خانه روشن باید و پیوسته آواز می باید داد و او را بیدار می باید کرد و اگر در خواب شود بانگ
بیدار کنند و موی صدغ او را می باید کشید تا بیدار شود و بند کشاده ای همه اندامهای او
می باید مالید و روغن های گرم چون روغن بان و روغن سوسن و مانند آن و اگر فلفل و عاقر
قرحا و فقردون و تخم انجره و تخم بادریان بکوبند و با روغن زیت یا غیر آن همی مالند و سخت نافع
باشد و بوی عود و مشک و مرزنگوش و مانند آن نافع باشد ضمادهای محلل بر سر نهادن سخت
نیک بود و خاصه ضماد عفص تر و این چنان باشد که عفص تر بکوبند و اندر هاون چوبین بکوبند
و سبر که حل کنند و بر سر و پیشانی طلا کنند و او نیز آن باشد که بر پای و ساقها و رانها برنهند
تا ماده را از بالا فرو کشد و تحلیل کند **صفت** ضمادی دیگر نمام و پودنه و شبتی و سعتر و برگ
های خشک بکوبند همه را برابر و به پزند نرم و سبر که عفص تر کنند و طلا کنند و عطسه آورد
بجندبیدستر و فلفل و مانند آن سود دارد و این ضماد و غرغره و عطسه از پس استفراغ دارد
و هرگاه که مدت دراز شود و مزاج سرد باشد و رعشه پدید آید و خواهد که استفراغ کند سود
چهار دانگ جندبیدستر و دانگی سقمونیا مسهل سازند و اگر از معاودت بترسند اندیشند
به تبدیل مزاج مشغول باید کرد و جندبیدستر با سقمونیا باید داد و اگر مسهل غیر او حاجت
آید حبی سازند از ایارج فیقرا و تخم حنظل چنانکه اندر اول از باب یاد کرده آمده است و
هم بدان شرط دهند و هر وقت که مسهل داده باشند هر ساعت تقاضای برخاستن باید
کرد و با آدمی باید فرمودن تا بحاجت بر می خیزد و تکلف کند و موی سر باز کردن و آردن و
نمک گرم کرده اندر خرقه بر میان سر او نهادن تا دماغ را گرم کند و تریها بگدازد و بخار را تحلیل
کند سخت صواب باشد و پیوسته استفراغ می باید کرد بچیزی که رطوبت را با ادرار بول
دفع کند یا بحقنه رطوبتها را دفع کند اما غذا نخود آب با سعتر و دارچینی و کرویا و سبوبات
با عسل و روغن بادام و آنجا که بخشکاب حاجت آید نخود و کشک نیم دانگی زوفا و
برگ کرفس تر با پودنه کوهی یکجا بپزند و آنجا که بت کریز و ظاهرتر باشد نخود و کشک جو
تنها بپزند و اگر کشک جو و کرفس یکجا بپزند با عسل و روغن بادام دهند روا باشد و هر وقت
که طعام خورده باشد یکساعت یا دو ساعت تمام پایهای او را نیک بمالند تا بخار طعام
و تری آن نزد دماغ او نرود ‡ **باب ششم اندر سبات سهری و سهر سباتی دانستن**
و علامات و علاج آن ‡ سبات سهری و سهر سباتی دو نوع بیماریست هر دو

ابرا

مرکب از قرانیطس و لیثرغس و ماده هر دو مرکب است از صفرا و بلغم آنجا که صفرا غالب باشد
علامتهای قرانیطس ظاهرتر باشد و سخن بیهوشانه بیشتر گوید و غنودن باشد و خواب این را
سهر سباتی گویند و سبات بپارسی غنودن گویند و سهر بیخوابی و بسیار مردم باشند
که اندر تن او خلطی بد باشد لیکن تا بیدار و نشسته باشد خلط آرمیده باشد هرگاه که قصد خواب
کند حرارت غریزی اندرون تن او بهضم و پزانیدن اخلاط مشغول شود لیکن قوت حرارت
او بدان کار وفا نتواند کرد چرا که خلط را بجنباند و بخارها را برانگیزاند و از بخارها که برابر او
بر آید زود بیدار شود و هر چند که خواهد باز بخسبد خوش نتواند خفت و آرزوی خواب باشد
لیکن غنودن راحت نیابد و در خواب نشود و این همه از نوع سهر سباتی باشد و این حال
خداوند مزاج خشک را بیشتر افتد و آنجا که بلغم غالب بود لیثرغس ظاهرتر بود و این را سبات
سهری گویند غنودن و خواب قوی تر از آن باشد لیکن اگر بیدار کنند بیدار شود و
هرگاه که چشم بگشاید زود فراز کند و گاه باشد که پلک چشم او برکشیده باشد چنانکه چشم تمام
فراز کرده نباشد و شکل خفتن او چون خفتن خداوند لیثرغس باشد و اگر علت سخت قوی
نباشد و شربت بحلق او فرو رود و اگر علت قوی بود شربت بحلق باند و باشد که اندک
از بینی بیرون آید و سخت بد باشد و باشد که بول و براز باز گرد یا سخت اندک آید و نفس تنگ
شود و احوال او با احوال اختناق رحم ماند لیکن اندرین علت بر بیمار تکلیف سخن گفتن و
جواب دادن توان کرد اندر حال اختناق این تکلیف نتوان کرد و فرق دیگر آنست که اندر
اختناق روی و چهره بیمار بر حال خود باشد و اندر سبات چشم و روی پا تبیح کند و آنجا که علامات
لیثرغس ظاهرتر باشد رنگ روی بکبودی گراید همچون رنگ ارزیز و نبض خداوند سبات
بسبب آماس سریع و متواتر باشد و از نبض قرانیطس ضعیف تر و نبض اختناق رحم
با تمدد و تشنج و بی قوت باشد و نبض سباتی بی تمدد و تشنج باشد **علاج** مشترک آنجا که ممکن گردد
نخست فصد است پس حقنه نگاهداشتن و اگر سبب علامت امتلاء طعام باشد و معلوم
گردد که طعامهای غلیظ و بسیار خورده است قی باید فرمود و معده را پاک کردن و غذا باز گرفتن و اگر
سبب امتلاء شراب و مستی متواتر باشد هیچ علاج نباید کرد تا مستی زایل گردد پس علاج
خمار باید کرد و ترتیب حقنه و سرب و نطول و غیر آن مرکب باید کرد از آنچه اندر علاج قرانیطس و
لیثرغس یاد کرده آمده است تصرف آن بر طبیب باشد چنانکه مصلحت بیند تصرف میکند در
جمله آنجا که علامتهای قرانیطس ظاهرتر باشد ضمادها باید کرد که میل بنرمی دارد و نطول از برگ بید و

بنفشه و بیخ سوسن و کشک جو و بابونه و اکلیل الملک و شبت باید ساخت و بآنجا که علامتها
لیثرغس باشد و ظاهر بود حقنها باید کرد که میل تیزی دارد باندازه حاجت و اندر نطول که یاد کرده
اندر برگ غار و سداب و پودنه و زوفا و جند بیدستر و سعتر زیادت کنند و آنجا که هر دو خلط
برابر باشند اندر نطول بیش از شیح و مرزنجوش زیادت نشاید کرد و چون علت اندر اختلاط
افتد هر چه میل بسردی دارد از وی باز باید داشت و تدبیرهای لطیف باید کرد ❊ باب هفتم
اندر آخذه و علاج آن ❊ طبیبان این علت را آخذه گویند که ناگاه حس و حرکت مردم فرو
گرفته شود چنانکه اگر بر پای باشد یا نشسته یا خفته یا اندر کاری باشد چون آن علت بدید آید
هم بر آن شکل بماند خشک اگر بیدار باشد چشمها باز کرده بماند و اگر خفته بوده باشد چشمها فراز
کرده بماند و ماده این علت اندر جزو بازپسین دماغست و لیکن بسبب مشارکت آفت بهمه
اجزای دماغ باز دهد و بدین سبب است که حس و حرکت جمله باطل شود و نبض بطی باشد
و صلب از بهر آنکه ماده سرد و خشک باشد علاجش باید دانست که علاج این علت همچون
علاج لیثرغس باید کرد الا آنکه علاجهای این قوی‌تر باید کرد از بهر آنکه ماده این علت غلیظ
سوداوی باشد و ماده لیثرغس خلط بلغمی باشد و خلط سوداوی عسرتر از خلط بلغمی باشد اما
حقنه تیز باید کرد بدین صفت بگیرند شحم حنظل و افتیمون از هر یک قدری یک مشت سنبل
دو مشت پودنه دشتی بپزند چنانکه رسمست و بپالایند و آنرا با روغن بابونه بکار دارند و آنجا که تیزتر
باید بگیرند سنگ نمک هندی ده درم ابکامه و سه درم بوره و سه درم باید ترکیب کنند و در جمله
همه داروها باندازه قوت بیمار و درخورد مزاج و عمر و عادت او باید کرد و ضمادها که اندر علاج
لیثرغس یاد کرده آمده است بکار باید داشت و چون حس و حرکت بدو باز آید بنگرند اگر حاجت آید
حبی بسازند از ایارج فیقرا و غاریقون و تربد و افتیمون و نمک هندی باندازه حاجت و اگر مطبوخ
سازند که اندر وی افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس پخته باشند صواب
بود و چون علت اندر اختلاط افتد شربتی از سکنجبین یا گلنکبین عسلی دهند و بجای آب ماء العسل
دهند و طعام آنچه بدین لایق باشد و اگر بسبب استفراغ یا بسبب تری حقنه بیخوابی بدید آید
روغن بنفشه نیمگرم بر سر او می‌نهند یا نطولی سازند از بابونه و شبت و اکلیل الملک و گل سرخ
و تخم کوک و خشخاش بر سر وی ریزند ❊ جزو دوم اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن
خلطی بد یا بخاری بد باشد اندر دماغ ❊ باب نخستین اندر مالیخولیا و اسباب و علامات
و علاج آن ❊ باید دانست که طبیبان نخست آن علت را مالیخولیا می‌گویند از پس لام

نون

نون و گروهی مالیخولیا می‌گویند از پس لام یا و این نامیست یونانی ما تحقیق آن دشوار توانیم
دانست و ابوالخیر خماری می‌گوید مال نام سوداست و خولی نام خلط است چون خواستند که
گویند خلط سودا گفتند مالیخولیا و خداوند این علت را مالیخولی گویند بدین تفصیل و درست
آن باشد که مالیخولیا گویند و مالیخولوی لام یا از پس و این علت علتیست سودائی و خداوند این
علت همیشه ترسان بود از چیزی و بداندیش و اندوهمند باشد و سبب این علت آنست که اصل
این علت از دماغست و هرگاه که اندر دماغ مرض بدید آید افعال قوتهای دماغی بدان سبب باطل
گردد یا ناقص و مضطرب و مرض دماغ از دو وجه تواند بود یکی از آن وجه که دماغ عضوی متشابه الاجزاست
بعضی یکسانست فعلیست که اندر وی مرض یکسان افتد و دوم از آن وجه که اگر چه دماغ عضوی
متشابه الاجزاست آلت فهم و فکر و حفظ و حس است و از این روی آلتیست و ممکن است که اندر وی
مرض آلی افتد چنانکه اندر دیگر اندامها که البته کارهای سست افتد و کار اندامها باطل شود یا ناقص
یا مضطرب اما مرضهای یکسان بتغیر مزاج باشد که مزاج دماغ بگردد مثلاً خشکی بروی غلبه کند بیخوابی
بدید آید و اگر با خشکی گرمی نیز غلبه کند فعل عقل شوریده شود و اگر سردی و خشکی غلبه کند علت آخذه بدید
آید که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و اگر تری غلبه کند خوابهای با فراط آرد و اگر با تری
گرمی باشد سبات سهری تولد کند و اگر با تری سردی باشد علت سبات و فراموشی و اندیشهای
وحشی تولد کند و مردم گردان و خرف گردد و در جمله هر جا که اندر مزاج گرم و خشک تولد کند یا اضطراب
و بیخوابی باشد و آنچه از مزاج سرد و تر تولد کند یا خواب بسیار و یا آرامیدگی باشد و مرضها که از عصب
شده باشد چنان باشد که خلطی فرو آید اندر تجاویف و منفذهای دماغ گرد آید تا بدان سبب
افعال قوتهای دماغ تباه گردد و اگر خلط اندر اجزاء پیشین دماغ باشد خیالهای فاسد بچشم آید
و صورتها تصور افتد که آنرا اصلی و حقیقتی نباشد و اگر اندر اجزاء میانگین باشد اندیشهای
تباه کند و اگر اندر اجزای پسین باشد فراموشی تولد کند و اگر اندر همه اجزای دماغ باشد همه افعال
دماغ تباه شود و تباهی هر یک درخورد مزاج خلط باندازه کمی و بیشی آن باشد و مقصود اندرین باب
یاد کردن بابهای سودائی و آفتهای خلط سودائی و خلط سودائی دو نوعست یکی طبیعی و دیگر
ناطبیعی اما طبیعی اندردی خونست و ناطبیعی خون صفرای سوخته است و گاه باشد که سودا
طبیعی ناطبیعی گردد و این دو گونه باشد یکی آنکه یا مزاجی سرد بدید آید که بفسرد و غلیظ کند یا مزاجی
گرم بدید آید که آنرا بسوزاند و احوال این هر دو گونه نیز مخالف باشد از بهر آنکه ماده گاهی کمتر باشد و
گاهی بیشتر و گاهی فسرده‌تر باشد و گاهی بدان فسردگی نباشد و گاهی سوخته‌تر باشد و گاهی بدان

سوختگی نباشد و گاهی اندر تن دیر مانده باشد و گاهی تازه تولد کند و گاهی عفونت پذیرفته باشد
و گاهی نه و گاهی با خلطی دیگر آمیخته باشد و گاهی نه و از هر نوعی ازین اثری دیگر تولد کند در خور مزاج
و حال آن و معلوم شده است که تخیل و تصور و فهم و فکر و حفظ فعل نفس است و آلت نفس
اندرین کارها دماغ است و روح نفسانی در دماغ است و معدن تولد او دلست از دل برآید
و بخاری است لطیف که اندر زیر دماغ اندر آید و آنجا پخته شود و شایسته کار بستن قوت نفسانی
گردد و از آنجا برآید و اندر اجزای پیشین دماغ حاصل شود و آنجا پخته تر و شایسته تر گردد و آنجا
صافی شود پس با جزای میانین آید و آنجا نیز مزاج آن اجزا گیرد و شایستگی دیگر پذیرد و با جزای
بازپسین آید و تمام گردد و قوت نفس او را اندر کار آورد و افعال خویش از وی پدید آرد پس
هرگاه که مزاج دماغ بگردد مزاج روح نیز بگردد از بهر آنکه قوت هاضمه دماغ گوهر این روح را تمام
نتواند پزانید و صافی گرداند چنانکه باید و یا اگر با قوت دماغ گرد آمده باشد با گوهر روح آمیخته گردد
افعال نفس تباه و مضطرب آید پس دانستیم که سبب این علت از تغیر مزاج دماغ است از خلط
سودائی و دانستیم که هرگاه که مزاج دماغ متغیر شود مزاج روح نفسانی نیز متغیر شود از بهر آنکه گوهر
روح نفسانی روشن و شفاف و پذیرنده لونهاست و خلط سودائی خلطی تیره و تاریک است
هرگاه که با روح بیامیزد روح را تیره و تاریک کند و هرگاه که گوهر روح تاریک شد مردم بضرورت
ترسان و بداندیش و ناخوش طبع شوند از بهر آنکه هیچ چیز نیست که مردم را ترساننده تر
از تاریکی باشد از بهر آنکه اندر تاریکی فرق نتوان کرد میان نیک و بد و چیزهای زیان
کار نتوان شناخت و هیچ چیز شادکننده تر و ایمن کننده تر از روشنائی نیست
از بهر آنکه نیک و بد را میتوان دید و آنچه از وی حذر باید کرد میتوان کرد و آنچه شایسته و ناشایسته
بودی توان جست و یک معنی دیگر است و آن آنست که روح نفسانی مناسب روشنائی
است از بهر آنکه گوهر آن روح روشن و شفافست و تاریکی ضد اوست بدین سبب روح
همیشه روشنائی جوید و از آن راحت یابد و از تاریکی گریزد و از آن ترسد و هیچ فرقی
نیست میان آنکه تاریکی از بیرون دماغ مردم مانده باشد و میان آنکه تاریکی در اندرون دماغ
مردم باشد لا بل که این صعب تر باشد چراکه از تاریکی بیرون بتوان گریخت و از خویشتن
و از تاریکی و تیرگی روح خویش نتوان گریخت و از بهر آنکه خلط سوداوی سرد و خشک است
و فعل سردی و خشکی قبض است قوت روح را و طبع مردم را گرفته دارد و باز داشته دارد
از گشاده شدن بدین سبب خداوند این علت ترسان و اندوهمند بود و ناخوش طبع

باشد و هم بدین سبب کوفتگی و ناخوشی طبع دایم باشد از بهر آنکه چیزی خشک هر اثری که
پذیرفت نیک نگاه دارد و دیر اندر وی بماند بدین سبب هر خیالی که او را پدید آید و هر اندیشه بد
که کند دیر در آن بماند و بباید دانست که اوهام و خیالات خداوند این علت از بسیار گونه باشد
بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد و پندارند که زود بخواهد مرد و سخن برگ
گوید و از آن بترسد و بعضی را وهم افتد که درویش و بدحال خواهد شد و غم درویشی خورد و
اندیشه وی از آن نوع باشد و بعضی را وهم افتد که او را بخواهند گرفت و بخواهند
کشت و بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب
باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم افتد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب این
وهم از خشکی مزاج و خشکی ماده سودا باشد و بعضی را وهم افتد که او را سر نیست و سبب آن
ماده بادناک باشد و ماده بادی عضو را سبک دارد و بعضی را وهم افتد که ماری بحلق او فرو
رفته است و اندر حکایت آورده اند که زنی را این علت و این وهم افتاده بود و بدان
سبب ضعیف و بدحال شده بود طبیبی آمد زیرک او وی را قی فرمود و داروی قی داد و نخست
از وی پرسید که این حال از کجا و کی افتاده و چون بود زن گفت در فلان موضع در باغی خفته
بودم ماری بیامد و بحلق من فرو رفت و من آن وقت بیدار شدم که فرو رفته بود طبیب گفت
این سخن راستست و این بسیار افتد و بدان موضع مار آیند و صفت ایشان چنین و
چنین است و ماری را بگرفت بدان صفت و بکشت و پاره پاره کرد و پنهان نگاه داشت تا
آن ساعت که وی را داروی قی بداد و قی کردن گرفت طبیب آن مار کشته پنهان در آن
طشت افکند چون از قی فارغ شد بدو نمود که تا آن وهم از وی برخاست و علاج پذیرفت
و از آن بیماری برست و بیشترین اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر تن درستی عادت
بدان مشغول بوده باشند مثلا اگر لشکری بوده باشد دعوی پادشاهی کند و سخن مملکت
و تدبیر حرب و قلعه گشادن و مانند آن گوید و اگر کسی را خصمی بوده باشد وهم افتد که قومی
قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر دانشمندی بوده باشد دعوی
پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدای گوید و خلق را دعوت گوید جالینوس
میگوید که مردی را دیدم که علم نجوم میدانست و او را این علت افتاده بود و همیشه ترسیدی
که اگر فلک فرو افتد بر سر مردمان افتد و دستها بر داشته بودی که اگر فلک بر سر او افتد او
بدست بگیرد تا بر سر او نیاید و شخص دیگر را دیده اند که بتن درستی مرغ فروشی کردی چو

اندرین علت افتاد و وهم او چنان بود که مرغی را بگشت هر وقت که بازوها را بجنبانیدی
و بانگ خروس کردی و دیگری را دیدند که سفال فروشی کردی چون این علت افتاد
وهم او چنان شد که سفالین شده است ترسیدی که اگر بدیوار باز آید بشکند و سبب
خشکی ماده سوداوی باشد و این علت زنان را نیز افتد خاصه که حیض ایشان پیش از وقت
باز ایستد و روفس گوید که مردی را دیدم که او را این علت بود و از هیچ کس چنان نترسیدی
که از آواز رعد شنیدی نزدیک بود که هلاک شود و همه فعل و قول او بقرار بود و بسلامت
بودی جز این و از بهر این کار سردابها و جایهای پوشیده ساخته بود که تا وقتی که رعد آید
آنجا رود تا آواز رعد نشنود و شخصی دیگر بود است که همه قول و فعل او بسلامت بودی
جز آنکه از سگ بترسیدی لیکن سگ را دیدی و هرگز از هیچ سگ مضرت بدو نرسیدی
در جمله احوال خداوند این علت مختلف باشد از دو وجه اول از بهر محل ماده باشد چنان
باشد که اگر ماده اندر اجزای میانگاه دماغ باشد که محل تمیز و فکر است خرد و تمیز او باطل
شود و قول و فعل او همه با آفت باشد چنانکه جالینوس میگوید مردی را این علت افتاد
و مسکن او حجره بود که از دریچه او بکوچه نظاره کردی و مردمان نیز بدان نظاره کردندی و از وی بر سبیل
افسوس و بازی چیزها خواستندی و او نیز مردمان را آواز دادی و گفتی چه چیز خواهید تا فرود اندازم
هر کسی چیزی خواستندی و او هر چه بود برده می انداخت تا روزی که او را هیچ نماند کودکی پیش او
بود آواز بداد که هیچ دیگر نمانده است جز این کودک اگر کسی خواهد تا فرود اندازم و کودک را بگرفت
و فرو انداخت و هلاک شد و مردمان [illegible] شدند و فسوس و بازی مردمان ماتم گشت و اگر اندر اجزای پیش
دماغ باشد که محل خیال است خیالهای باطل نماید چنانکه جالینوس میگوید یکی را از طبیبان آن روزگار
این علت افتاد و را خیالها نمودی و پنداشتی که اندر خانه او جماعتی مطربان نشسته و ایستاده
اند و بازی و هوس کنند و نای میزنند و نمودی که این را بیرون کنند از بهر آنکه محل تمیز او پاک بود و یاد داشت
آمدی که او را این از خیال باطل افتاده بودی و تمیز و خرد او بر جای بود و دیگری را از حکیمان آن
روزگار سگ دیوانه بگزید چون اندر گرمابه شد صورت سگ اندر آب بدید بترسید پس از
بهر آنکه آفت بمحل تمیز نرسیده بود با خویشتن اندیشه کرد که ممکن نیست که اندرین آب دایم
جایگاه سگ باشد این خیال فاسد است که مرا می نماید بدین اندیشه خود را دلیر کرد و آب خورد
و از آن آفت سلامتی یافت و اگر مادهٔ این علت اندر همه اجزای دماغ باشد خیالها و اندیشها
و قول و فعل او همه تباه باشد و اختلاف احوال از بهر آمیختن خلطی دیگر باشد تا ماده علت

چنان

چنان باشد که اگر خلط صفرا آمیخته باشد خداوند علت کسی این و آرامیده تر باشد و اندر کتابها ی
پیش آورده اند که یکی را این علت افتاده بود و همه هوس آن بودی که مردمان از وی بخندند و چون
بر زمین افگندی و چنان نمودی که بر نمی تواند خاست و زاری کردی تا او را یاری دهند تا بر
خیزد چون کسی دست او گرفتی تا برخیزد او آن کس را سخت بگرفتی و نگاه داشتی و بر سبیل مزاح بر جای
او بول کردی تا مردمان بخندند و روفس گوید بعضی خداوند این علت را حالی پدید آید که گاه گاه از کارهای
گذشته و از کارهای که خواهد بود خبر دهند و راست آید و شناختن سبب این فیلسوفی است نه طبیب
و بباید دانست که مالیخولیا علتی دماغیست و بدماغ مخصوص است لیکن گاه بود که بمشارکت عضوی دیگر
افتد چون معده و سپرز و اگر چه بمشارکت معده افتد مضرت او دماغ است همچون صرع که اگر چه
بمشارکت اعضاء دیگر بسیار افتد علت دماغی باشد و جالینوس میگوید که معده را با دماغ مشارکتی
گاه باشد که آلت معده بسبب مشارکت دماغ باشد و گاه باشد که آلت دماغ بسبب مشارکت
معده باشد نه بینی که هرگاه که مردم بوی ناخوش آید یا چیزی پلید بیند یا از آن بر اندیشد شکستن پدید
آید معده اندر آن وقت از حال طبیعی بگردد و این مشارکت بدان دو عصب بزرگست که از
سر معده فرو آمده است و بدین سبب است که حس فم معده قوی تر از حس همه اندامهای دیگر است
و هم جالینوس میگوید که هرگاه که آفت سخت اندر معده پدید آید پس بر دماغ دهد و خداوند علت
با آروغ و قی و شقیقه معده راحت یابد و مبدأ علت از معده است و این علت را مراقی گویند و
هرگاه که سخت آفتهای دماغی پدید آید و معده پیش از این بسلامت بوده باشد دانم که مبدأ علت
دماغ است بمشارکت معده نیست و ابوالخیر خمار میگوید تولد این علت بمشارکت سپرز خانه سوداست
و بسبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از سپرز بمعده فرو آید تنقیه ای که از سپرز بمعده
اندر گشاده است پس هرگاه که سودا بمعده بسیار تر آید یا سودا نا طبیعی آید و قوت دافعه معده
آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخاری از آن سودا بر انگیزد و بدماغ رود و دماغ پذیرای
آن باشد این علت را مراقی گوییم و بعضی طبیبان گفته اند که هرگاه که فرو سوی معده که آنرا
سفد نعل است آماسی باشد بسبب آماس خلط سودا را که از سپرز بمعده آمده باشد برو ده فرو
نتواند گذشت و بسبب حرارتی که آنجا باشد بخاری از خلط سودا برخیزد و باد ها تولد کند و بخار
بدماغ برآید این علت تولد کند و مراقی این علت را گفته اند و گروهی گویند این آماس اندر
ماساریقی است و آن هر دو گروه میگویند دلیل بر آنکه سبب این علت تولد کند از آنست
که بسیار باشد که طعامی که خداوند این علت خورده باشد از پس دو روز قی کند چرا که از سبب

آماس کند یا فته نباشد و دلیل بر آنکه آنجا که حرارت فزونی است آنست که اندر معده او سوزشی
پدید آید و طعامهای خشک او را موافق باشد ابو الخیر حمام میگوید که سبب این علت آماسی جنست
چرا که معلوم است که آماس گرم درین موضع که یاد میکنند بی تب نباشد و خداوند این علت از
تب خالی نباشد پس اگر گویند این آماس آماسیست صلب و گرم سرطانی گوییم که اگر آماس صلب
باشد واجب کند که سبب نزدیکی آماس بجگر مزاج جگر سرد شود و امراض که تبع سوء المزاج سرد
باشد تولد کنند و حال خداوند این علت برخلاف این باشد و حجت این جز این سبب
که طعام و خلط سودا اندر معده دیر بماند و گذر نتواند کرد و این سخن ضعیف است و ممکن است
که سبب بازداشتن خلط ضعیفی قوت دافعه باشد و ممکن است که مانعی هست که معده گرد
طعام اندر نتواند آمد و هضم نتواند کرد و سبب بادها که اندر معده تولد کند معده را برانجاند و قوت
دافعه و هاضمه هر دو بدان سبب از کار خود باز مانند و اگر هاضمه کار خود نتواند کرد بادهای غلیظ تحلیل
کند و دافعه آن را دفع کند علامتهای مالیخولیا علامتهای این علت از شش وجه باید جست اول
از کسی که خداوند این علت باشد دوم از چهره و سحنه خداوند این علت سیوم از بادها
که اندر معده او تولد کند و آروغها چهارم از احوال معده پنجم از احوال خواب و بیداری ششم
از حالها و تدبیرها که پیش ازین علت بوده باشد اما آنچه از هیأت و سحنه باید جست آنست
که خداوند این علت موی ناک باشد و موی او سیتر باشد و رنگ او با سحنه سرخ باشد
یا گندم گون و بیشتر بسبزی گراید و سینه و کتف و اندامهای بالا بین او قوی‌تر باشد چرا که اندر
مزاج ایشان بادها بسیار تولد کند و باد قوت بسوی بالا کند و حرکت چشم سبک باشد
و پلک چشم پیوسته بهم بر زند و سخن بشتاب و ناامبین گوید و این علت کسانی را بیشتر افتد
که دل و جگر ایشان گرم باشند و بدان سبب سودای سوخته اندر تن ایشان بیشتر تولد
کند و دماغ تر باشد و بدان سبب بخارهای بد زودتر تولد کند و آنچه از خاصیت باید جست
آنست که خداوند این علت از هر که گمان برد که طب داند علاج خویش می‌پرسد و آنچه او را
آموزند هیچ نکند و آنچه از باد و آروغ باید جست آنست که اندر معده و سر پهلوهای بادهای
غلیظ گرد آید و دشوار تحلیل پذیرد و آروغ بر نتواند آورد و اگر آروغی بر آرد راحت یابد و از نخست
آروغهای او ترش باشد و ناخوش بوی گردد ناخوشی که آنرا نمی‌توان گفت و بعضی را
هیچ آروغ بر نیاید بسبب غلیظی باد و ضعیفی حرارت و رودهای ایشان و قراقر بسیار کند
و شبق بر ایشان افتد و شبق از روی جماع باشد و بعضی را اندامها اختلاج کند و بعضی

اندر

اندر دماغ آواز بسیار افتد همچون آواز حرکت درختان یا آواز جلاجل یا آواز آسیا و مانند آن
و سبب این همه که یاد کردیم از تولد بادهای غلیظ باشد و هر که را این علت بسیار باشد و اندامهای او
سرد و ضعیف و دست و پای او گران میشود علامت آن باشد که اندر خلق دیگر خواهد افتاد چون
صرع و فالج و سکته و آنچه از احوال معده باید جست آنست که طعام بد گوارد و دهان او لعاب
ناک بود و سبب آن ناگواریدن طعام باشد و بعضی را شهوة طعام قوی‌تر باشد و بعضی را ضعیف
و بر هر حال که باشد طعام بد گوارد اگر چه اندک خورد و اندر بیشتر حالها طبع خشک باشد و اگر چه طعام
بد گوارد و باشد که بعضی را با ثقل صفرا بیرون آید و اندر معده ایشان سوزشی باشد و سبب آن از
گرمی بادهای غلیظ سودائی باشد که اندر معده ایشان تولد کند از بهر آنکه باد غلیظ و بخار سودائی اندر
تن مردم تولد کند بر مثال بخارهای دخانی باشد که اندر هوا گرد آید و نشانی که آن را بتازی صاعقه
گویند از آن افتد و بعضی را درد معده رنجه دارد و درد و سوزش آن گاه بناف و حوالی آن گرد
آید و گاه بر پشت و میان کتف باز زند و سبب این آنست که میل بقعر معده سوی بیرون است
و میل آن سوی اندرون و هر گاه که درد و ماده آن در قعر معده باشد درد میان هر دو کتف بر آید
و آنچه از احوال خواب باید جست آنست که او را خواب کمتر باشد و اگر بخوابد خواب او مضطرب
باشد و خوابهای عجیب و سهمناک بیند و آنچه از حالهای گذشته باید جست آنست که نگاه کنی
پیش از علت اندر سپرز او رنجی و ضعفی بوده است یا تبی از تبهای مرکب کشیده است
یا استفراغی خون که از بواسیر عادت بوده باشد باز ایستد یا اندر آفتاب مقام بوده است
یا رنجی پیش باد رسیده است یا از حرکتی و کاری یا طعامهای سودائی خورده است چون
گوشت گاو و بزهای بزرگ و گوشت صید دشتی و آبی و کوهی و قدید و نمکسود و کرنب و
عدس و حب الخضرا خاصه برگ تر او که بسرکه نهاده باشند و نان خشکار و سبوسناک خاصه
از گندم کهن و پنیر خشک و شرابهای غلیظ و هر گاه که خداوند مالیخولیا خندان روی و تازه و
شادکام باشد دانست که ماده علت او خونیست و خون بدان تباهی و سوختگی نیست
که علاج دشوار پذیرد و هر گاه که زردی روی بیند و بسیار حرکت باشد و هر ساعت آب خواهد
باید دانست که ماده که با صفرا آمیخته باشد یا ماده خود صفرا سوخته باشد و هر گاه که ترش
روی و غمگین و گریان باشد و خلوت گزیند ماده این علت از سودای سوخته باشد و علاج
این عسرتر باشد و چون آهسته و کم گردی و کاهل باشد و بسیار جنبد ماده این
علت بالغم آمیخته است علاجش نخست تامل باید کرد تا ماده علت خود اندر دماغ تولد کرده است

یا از عفونت یا از گرمی دل و جگر افتاده است یا از ضعیفی سپرز تأمل باید کرد تا مادهٔ علت خونی
یا صفرائی یا سودائی یا بلغمی علاج هر عضوی و هر مادی چنانکه واجب باید کردن اما علاج کلی آنست
که هرگاه که اعراض مالیخولیا بدید آید زود بعلاج مشغول شوند پیش از آنکه علت قوی و اعراض
آن لازم گردد خداوند علت یک بار از علت تن درستان باز ایستد چرا که چون علت
قوی گردد علاج دشوار باشد خاصه که خاصیت خداوند این علت آنست که فرمان طبیب
نبرد و شربت و داروها که فرمایند نخورد و جهد کنند تا دل او را خوش دارند و اندر خانهٔ دلگشای
می نشانند و هوای خانه باسفرغمها و بویهای خوش خوش گردانند و روغنهای خوش بوی
و عطرهای معتدل و میوها می بویانند و طعامهای پاکیزه که تری فزاید میدهند بمقدار و اندازهٔ هضم
و قوت معده و پیش از طعام گرمابه فرمایند و اندر گرمابه آب خوش معتدل در گرمی و سردی بکار
دارند و بعد از طعام بچهار ساعت مالش فرمایند مالشی معتدل چنانکه تری غذا باندامهای او
رسد و از جملهٔ عنایت اندر تری فزودن پیش از آنکه باید کرد که اندر گرم کردن مزاج و از جماع باز باید داشت
و از غذا باز نباید داشت و تدبیر خوابانیدن او باید کرد و اما آنجا که مادهٔ علت خود اندر دماغ تولد
کند و مزاج دماغ گرم باشد چنانکه خونی که بغذا دماغ خواهد گشت اندروی گرم شود و بسوزد و سو
دائی شود و گاه باشد که سبب این علت از حرارت پیش آفتاب بوده باشد یا بکار داشتن
شربتها و طعامهای لطیف کننده یا بیخوابی یا فکر در علمهای بسیار باریک و اصل اندر علاج آنجمله
ازین نوع باشد آنست که مزاج دماغ را باعتدال باز می آرد و دماغ را از مادهٔ سودا [illegible]
باستفراغهای موافق پراکنده پاک بکنند و تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج و دماغ بضمادها
و نطولها و بویهای سرد و تر باشد و باید تدبیر مزاج دماغ از تدبیر تحلیل فارغ نباشد و هیچ
ضمادی و نطولی و مشمومی بغیر از چیز تحلیل کننده نباید داد چون بابونه و اکلیل الملک و گاه باشد
که اندرین ضمادها و نطولها شبت و بیخ سوسن و غیر آن حاجت آید از بهر آنکه سردیهای مادهٔ بی چیزی
محلل نشاید داد و این نشاید بود از آنکه چیزهای سرد ساده را غلیظ کند و تحلیل نیز بمقدار باید کرد
از بهر آنکه مادهٔ لطیف بتحلیل خرج شود و کثیف تر باند پس ترکیب ضمادها بدین طریق باید بخیرید بنفشه
و نیلوفر و برگ خرفه و برگ کوک و کدو و تر از هر یک جزوی و نیم بابونه و اکلیل الملک و شبت
و بیخ سوسن از هر یک جزوی و با این همه و تدبیر یعنی تدبیر مزاج دماغ و تدبیر تحلیل از نگاه داشتن
قوت نیز غافل نباشند و چیزهای تحلیل کننده همچنانکه ماده را تحلیل کند قوت را نیز ضعیف
کند و بدین سبب اندر چنین صفت چیزهای قوی کننده چون برگ مورد و آبی و مانند آن زیادت

باید کرد و پیش از آنکه استفراغ کنند ضمادهای قوی را دور دارند و جز گلاب و آب بید و آب بنفشه و آب
نیلوفر نفرمایند کی آب بابونه با روغن او بکار دارند و اگر از پس دو سه استفراغ کوک و روغن گل بر پاشند
در سر او می نهند روا باشد و این آنجا شاید که مزاج گرم باشد بغایت و روغن بنفشه با روغن گل آمیخته
سخت نافع بود و تدبیر بدین ترتیب فرمایند هر بامداد شربتی از ماء الجبن که از سکنجبین افتیمون ساخته باشند
بخورد و هر هفته یکدرم سنگ ایارهٔ فیقرا دو درم و پاسه درم اطریفل کوچک با دو دانگ با نیم درم سنگ
افتیمون ترکیب کنند و بدهند و اگر احتمال کند دانگی شحم حنظل زیاده کنند صفت سکنجبین افتیمون
بستانند افتیمون و بسفایج نکوفته از هر یک دو درم سنگ خربق سیاه و [illegible] مثقال هر یک را جدا
اندر خرقهٔ فراخ بندند و خرقه را نیز نکوفته کنند و یک شبانروز در من سرکه تر کنند و دیگر روز بمقدار
من آب باوی بیامیزند و باتش نرم بجوشانند و خرقهٔ بسفایج و خرابق اندر آن سرکه و آب میجوشانند
چون ببینند که آب اندک میشود و بمقدار سرکه باز می آید خرقهٔ افتیمون اندروی افکنند و یک
جوش بدهند پس از آتش بردارند و هر سه خرقه بدست بمالند اندرین سرکه تا قوت او بیرون آید
و شکر برافکنند و کف بردارند و بقوام آورند همین سرکه را انگبین و نیم شکر کنند و هر بامداد شیر تر را بجوشانند
اندر پاتیلهٔ سنگین و بمقدار بیست درم ازین سکنجبین بدست برین شیر جوشانند باشد چنانکه حرارت
و یک جوش دیگر بدهند و از آتش بردارند و سر پاتیله پوشیده دارند تا آب از پنیر جدا شود
بمقدار چهل درم سنگ ازین آب بدهند و غذاهای تازه خورد و خایهٔ نیمبرشت و شوربای مرغ خانگی
فربه و گوشت بزغاله و گردن و پاچهٔ بره و مانند این و گرمابه و آب خوش فاتر بر سر او میریزند و روغن
بنفشه در سر اندامهای او می مالند و چون از گرمابه بیرون آید و برآساید و تدبیر غذا دادن کنند و
از پس استفراغ دل او را بمفرحهای با قوت قوی کنند اگر حرارت قوی باشد مفرح سرد و اگر سخت
قوی نباشد مفرح معتدل و بباید دانست که اندر علاج این نوع استفراغهای قوی و داروهای
بزرگ نشاید داد از بهر آنکه بیم باشد که خداوند علت دیوانه شود یا مالیخولیا گردد و بسیار باشد که از پس
بیماریهای گرم نوعی مالیخولیا پدید آید و هرگاه که اندر آن بیماری تن پاک کرده باشد و تدبیرهای
صواب کرده آن قوت و مددی نباشد نطول و ضماد و بویها که یاد کرده آمده اند اندر آن کفایت
باشد و آنجا که مزاج دماغ سرد و خشک باشد مفرح گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس
کفایت بود و آنجا که مادهٔ بیماری با خون آمیخته باشد اول رگ اکحل گشایند و لختی خون کم کنند
و غذا سبک دهند و چیزهای خنک دهند که گیموس آن پسندیده باشد و یک هفته بدین ترتیب
بودن پس دیگر باره هم اکحل گشایند اگر قوت باشد و خون را بدان مقدار که طبیب گوید بیرون باید کرد

امایک بار بیرون نباید کرد چرا که چون استفراغ یکبار باشد قوت برآمدن بخارهای دماغ باز
گیرد و اگر قوت قوی نباشد انقدر که بیرون باید کرد بدو دفعه یا بسه دفعه بیرون کند و اگر از رگ
خون رقیق آید پشیمان نشاید شد که بسیار باشد که نخست اندکی خون رقیق بیرون آید و بدان
سبب رگ را فراخ باید گشاد تا غلیظ بیرون آید و زنان را رگ مابض باید گشاد و صافن تا حیض ایشان
روان شود و تن پاک گردد و طبیعت را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده است
رگ پیشانی باید گشاد و پس گشادن رگ یک هفته آسایش دهد بعد از آن ماالجبن چنانکه پیشتر
یاد کرده اند بسبب و استفراغ بایارج فیقرا و اطریفل و افتیمون هم بر آن ترتیب بکنند اگر بدین
علاج اثر بهتری پدید آید فبها و نعم و اگر نه داروهای قوی تر دهد و بهترین داروئی اندرین باب انست
که ایارج جالینوس بخورد و اگر پس از آنکه سه دفعه بایارج جالینوس استفراغ کرده باشی
بهتری نیافته باشی حب سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل
و سقمونیا هر یک بدان مقدار که طبیب از بهر آن شخص صواب بیند و ایارج فیقرا و روفس و لوغاذیا
با مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و مویز منقا و نمک هندی اندکی سود
مند باشد و اگر نیز ازین راحتی نیابد حجر ارمنی مغسول و مویز منقا با ایارج فیقرا مرکب کنند نیم و بعضی
اسکندر میگویند حجر ارمنی دو درم یا سه درم باندازه باید داد و دیسقوریدوس فرماید و بکار هند چنانکه صواب
بیند طبیب از بهر شخص و جائی دیگر میگوید که مانش یکدرم دهند و هر گاه که این همه شربتها بجای آورند
و علت بر جای باشد نومید نشاید شد لیکن همین طریق بر دست می باید داشت و در
وقت که هوا بگردد بهتر پدید آید و اگر از آن هوا بهوای دیگر شود صواب باشد و معجون نجاح اندرین
باب بسیار نافعست خون او را از خلط سودا صافی کند **صفت** معجون نجاح بگیرند هلیله کابلی
و هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج از هر یک
پنج درم غاریقون پنج درم حجر ارمنی دو درم و نیم انگبین مصفی چند سه وزن ادویه شربتی چهار درم
و اگر شخص ضعیف باشد و علاجهای قوی احتمال نکند او را جز ماالجبن و سفوفی که یاد کرده
دهند علاج نشاید کرد **صفت** سفوف بگیرند افتیمون و هلیله سیاه از هر یک یکدرم شکر
چهار درم همه را بکوبند و سفوف کنند و اگر شخص باشد که قی کردن آزموده باشد و بآسانی
تواند کرد نخست از همه کارها قی کند تا بقوت قی کردن مادهای سوداوی از قعر تن بجنبد
و بمعده آید و بقی بیرون شود و تدبیر قی بدین گونه باید کرد نخست سه روز در طعام چیزهای لطیف کننده
بکار می برد چون ترب و کرفس و سداب و سرکه و روز چهارم طعامی خورد که از برای قی

موافق بود و از کرفس و سداب و ترب و ملح بکار برند و از داروهای قی آنچه طبیب صواب بیند
بدهند تا قی تمام کرده شود و اندر مدت سه هفته سه دفعه قی کنند بدین ترتیب و هر بار که از قی فارغ شود
ضمادی سازند از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد و صعتر و بر معده
او نهند تا معده او را قوت دهد و بعد از آنکه سه هفته قی کرده باشند تدبیرهای و علاجها باید کرد که یاد
کرده آمده است و بباید دانست که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی که سودا لطیف تر
و تیزتر باشد و از خون تمیز باشد اندر عروق بر سر خون استاده باشد و خارش و گرد بهق
سیاه و مانند آن پدید آید و علاج این سهل تر بود چرا که ماده لطیف است و از خون تمیز است
و گاهی سودا غلیظ تر و ساکن تر باشد و روی بنشیب نهد و بواسیر و داء الفیل از وی تولد
کند و این همه را نیز بحکم آنکه از خون تمیز باشد سهل شمارند اگر چه علاج او عسرتر باشد و گاهی
همه اجزای سودا با همه اجزای خون آمیخته باشد یا بیماریهای گوناگون تولد کند و این نوع مالیخولیا
که یاد کرده آمد از آنجمله باشد و آنجا که سبب مالیخولیا از گرمی جگر و حدت های او باشد حال او چون
حال محمود باشد و محمود کسی را گویند که در جگر او آفتی بود و علاج او بشربتهای خنک باید کرد چون
آب سیبها و آب گشنیز و گلاب و آب کدو و آب خربزه و خرما هندی و شراب بنفشه و اسفناخ
و آب لبلاب و آب کسنی و فلوس خیارشنبر و خرما هندی و شیرخشت باید کرد و رگ باسلیق باید
گشاد و غذاهای خنک باید داد و هر گاه که طعام خورد لختی کوک و کسنی بخورد و اگر سده باشد با حاجت
آید که غلظ را لطیف کند لختی کرفس با آن بخورد و چغندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کوک
و کسنی پخته و خام نیز هم سود دارد و اگر قوت هاضمه قوی باشد و اندر منفذهای جگر سده
نباشد طعامهای غلیظ و خشک باید داد تا با حرارت جگر باز کوشد و این برابری کند چون هلام
و قدید از گاو و ماهی تازه و بطون و سر و پاچه بره که بجوشد و نخست که سبب ضعیفی سپرز باشد
رگ اسلیم باید زد و سپرز را پاک کردن و قوت دادن تدبیرهای که در باب علاج سپرز
کرده آید و ماالجبن که سکنجبین افتیمون ساخته باشند باید داد و هر چه اندر علاج آن
سودائی که با خون آمیخته باشد یاد کرده آمده است بکار باید داشت و آنجا که مالیخولیا مراقی
باشد قی نباید فرمود مگر کسی که بآسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد و صواب آن بود
که طبع را نرم دارند با افتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز ازین ترکیب کند یعنی
افتیمون و ایارج فیقرا بمقداری که طبیب مصلحت بیند بخورد سخت نافع بود و معده را
پاک کند و خلطها که در معده باشد بآسانی از معده فرود آورد و هر گاه که این طریق بر دست دارند

معده و امعا بدان راست بایستد که ثقل را دفع بکند و هر بامداد شراب افسنتین بکار دارند بمقدار
سی درم صفت آن بگیرند افسنتین رومی ده درم گل سرخ بیست درم ترید سفید مجوف تراشیده
چهار درم سنبل هندی دو درم و اندر بعضی نسخها همی آید که مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر از
هر یک دو درم غاریقون چهار درم این همه را در دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید سپس پالایند و هر بامداد
سی درم ازین شراب با بیست درم شکر بخورد و اگر قنطوریون دقیق را بپزند و بپالایند و هر بامداد
سکنجبین بکار دارند معده را پاک دارد و طعام را بگوارد و طبع را نرم دارد و هرگاه که معده پاک
میشود و طعام هضم میکند و ثقل طعام دفع میشود و بادها و بخارها تولد نکند و ماده علت بریده شود و ماء الجبن
که از شیر گاو سازند و از شیر اسب طبع را نرم کند و اندک او اسهال اندک آورد و بسیار
او اسهال بسیار کند و طعام یک لون باید الوان نشاید داد چرا اگر قوت معده اندر هضم الوان
متحیر شود و هضم نتواند کرد و یک لون را نیک هضم کند و حیوانی که از بهر او کشند گوشت او را
اندر برف و یخ پنهان باید کرد یک روز تا نرم شود و آنچه بریان کنند سخت بریان نباید
کرد تا خشک شود و بباید فرمود تا هر وقت که معده او خالی باشد افسنتین رومی و شبت
و پودنه دشتی و زیره و انیسون و تخم کرفس اندر آب بجوشانند و بپالایند و آن آب را اندر خنب [?]
کاو کنند و بر معده او نهند معده را قوت دهد و بادها را باز دارد و اگر خواهد که قوی تر باشد
صعتر و کندر با این چیزها یار کنند و بیشترین خداوند مالیخولیا را طعامهای و شربتهای سرد و تر
باید داد تا بدین دو سبب یکی ضد تریها و خشکی سودا دوم آنکه از چیزهای سرد و تر بادها و بخارها
تولد کند و بدماغ رود و اگر منفعت چیزهای سرد و تر ایشان را منفعت حقیقی نیست لیکن بحکم آنکه این
چیزها تولد سودا نباشد مدد ماده سودا از تن ایشان گسسته گردد و آن ماده که حاصل باشد بخار
نتواند گشت امید دار بود که طبیعت بر آن مستولی گردد و آنرا بصلاح آورد و از بهر این معنی
گاه باشد که تدبیر غلیظ نگاه دارد که سودا چیره شود و گاه باشد که تدبیر لطیف اخلاط را بسوزاند و
سردی و تری کمتر کند و بایستی که خداوند این علت از حذف بلغم غافل نبود چرا اگر این را حاجت
از حذف بلغم نباشد لیکن هر گاه که امتلا و فشردن اخلاط اندر یکدیگر بحذف بلغم کمتر شود راحت
بدید آید پس از اینجا معلوم گردد که اصل اندر علاج مالیخولیا است که تری حاصل بکنند و
اندر استفراغ سودا هیچ تقصیر نکنند و فولس میگوید از جهت استفراغ سودا افتیمون با
ماء الجبن بباید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد با ماء العسل دهند چرا که افسنتین اندرین علت
نافعست معده را پاک کند و قوت دهد و ادرار بول آورد و خون از خلط غلیظ با ادرار بول

صافی کند و آنجا که ماده سودا با بلغم غلیظ آمیخته شود سکنجبین که از سرکه عنصل سازند موافق باشد و خلط
غلیظ را بپچه کند روفس میگوید جماعتی را شناسم که افسنتین را بهار بکار داشتند و ازین علت
خلاص یافتند و ابو الخیر جبار میگوید من از مردم افسنتین یاد این علت چنان یافتم که روفس
میگوید مردی را دیدم که عمر وی سی سال بود و اندر معا او خلط غلیظ لزج گرد آمده بود و بدان سبب
طبع او بسته بودی چنانکه هر سه روز یا چهار روز طبع او اجابت کردی و جز بداروی حقنه طبع او
نرم نشدی و چون دارو خوردی بلغمهای غلیظ چون سنگ از وی بیرون آمدی و من از بهر او
سکنجبین عنصلی ساختم بعسل دادم و او را فرمودم که هر روز یک شربت ازین بخورد از آن منفعت یافت
و هر روز یکبار طبع او اجابت کرد و از آن بلغم لختی می آورد و مدتی بر آمد و مرا ندید و با من مشورتی نکرد
و همان سکنجبین بکار میداشت پس از قرب یکسال نزدیک من آمد و گفت سوزشی
اندر سپرز خویش می یابم دست بر سپرز او نهادم اما مسی نیافتم از وی پرسیدم که
درین مدت که مرا ندیدی چه میکردی گفت از آنچه تو فرمودی هیچ نگردم الا آنکه سکنجبین
بکار میداشتم گفتم دست از آن سکنجبین بدار و بعوض آن چیزها دیگر فرمودم روزی چند
برآمد آن سوزش سپرز کمتر نشد از بهر آن گمان بردم که بسبب سکنجبین که پیوسته بکار
داشته است خلط غلیظ گم نشده است و خلطی تیز اندر تن او تولد کرده است
پس داروی مسهل دادم کارگر و روز دیگر افتیمون و بسفایج و اندکی سقمونیا دادم
طبع او قدری گشاده شد و حرارتی بوی که از افتیمون تولد کند از اندرون او تولد کرد
دیگر ماء الجبن دادم شبانگاه آن روز و بر اثر آمد و اعراض مالیخولیا پدید آمد چون او را
بدیدم خواستم تا فصد کنم باز تاخیر کردم و بر سپرز و شکم او ضمادهای ساکن کننده
و قوت دهنده بنهادم و هر وقت که اعراض مالیخولیا ساکن شد گفتی که آن سوزش سخت تر است
و ببالا بر می آید و دیگر روز از پای چپ او نزدیک شتالنگ رگی بگشادم و خون بمقدار سیر
بیرون کردم سوزش سپرز اندکی کمتر شد و اعراض مالیخولیا بیشتر زیاده شد روز دوم بدو دفعه
خون دیگر بیرون کردم و از بهر آنکه قوت آن بر جای بود فردای این روز را ماء الجبن دادم بی
افتیمون از حرارتی که افتیمون داشت اندیشیدم و ماء الجبن بسیار دادم تا طبع او اجابت
کرد و حقنه تر فرمودم و دیگر روز اندکی سقمونیا در ماء الجبن حل کردم و بدادم و ضمادهای خنک بر سپرز
او می نهادم و بدین ترتیب او را بیست روز علاج کردم بسلامت از این کوفت بیرون
آمد و هم روفس میگوید مردی را دیدم که هر سال اندر فصل بهار در میان پهلوها دردی پدید آمدی سخت

و با این درد نه تب بودی و نه نفخ و گفتی این درد سخت سوزان و در جایگاه درد حرارتی
ظاهر نیافتی و هر سال بسبب این درد فصد کردی و مسهل خوردی و لختی کمتر شدی لیکن
تا هوا گرم نشدی بعقب تب بر جای بودی او را گمان افتاد که فصد کردن و مسهل خوردن
سود ندارد و اگر علاج کند یا نکند این درد مدتی می ماند و بدان وقت که زایل میشود دست از
رگ زدن و دارو خوردن بداشت درد بروی صعب گشت پس روی بسوی بالا نهاد و
تا نزدیک پستان رسید رگ زد و دارو خورد فایده ندید و آن درد همچنان برآمد تا بر چشم
او برسید می اندیشیدم که مبادا بچشم و دماغ برآید و هلاک شود و باز فصد کردم اول بر پای
چپ نزدیک شتالنگ و یکبار بر دست و سه مرتبه مسهل دادم پس میان پهلو داغ بر
نهادم آنجا که آرام تمام بدید آمد و چهار روز هیچ رنجی نبود روز پنجم گفت پیش چشم خیالها
سیاه می بینم و از بهر آنکه فصد بسیار کردم آغاز درد آنجا بود و داروها داده خشکی تولد کرده بود
نه فصد توانستم کرد و نه دارو توانستم داد بتدبیرهای تری آرنده مشغول گشتم تا هرگاه که لختی تری
باز آید اگر دیگر بار مسهل باید داد بدهم این خیالهای سیاه دو روز بود روز سیوم اعراض مالنخولیا
بدید آمد قوم او امیدواری از وی برداشتند لیکن من از بهر آنکه میدانستم که بیخ ماده گسسته ام
ایمن بودم و بتری باز آوردن مشغول بودم چند روز کشکاب و غیر آن میدادم بمدت سی روز
علت او زایل شد و از ابتدا بدید آمدن درد تا آن روز که علت زایل شد هشتاد روز بود بسبب آن
حال جستن گرفتند و هر یکی چیزی دیگر گفتند اما من دانستم که اندر شریانهای او فضله سودا بود و بتدریج
خون تباه میکرد و آن تباهی ببالا بر می آید و از بهر آنکه استفراغها قوی کرده بودم و اصل آن فضلها
بیرون کرده آنچه باقی بود نقصان میگرفت بتدریج اگر چه ببالا همی آمد چون بدماغ برسید
ضعیف گشته بود لیکن از بهر آنکه آنجا ماده یافت خون تیره گشت آن سودا کرد تا مالنخولیا تولد
کرد از بهر آنکه ماده اندک بود و این جمره بدو پیوست ضعیف بود باستفراغ حاجت نیامد لیکن
بتدبیرهای تری آرنده بصلاح باز آمد و اندر تجارب محمد زکریا همی آید که جوانی خداوند مالنخولیا را نزد او
بردند و آنچه بروی ظاهرتر بود از اعراض مالنخولیا آن بود که گاهی موی روی کندی و کلوخ از دیوار
کندی و اندر خانه او قیدهای سخت بدید آمده بود چون مادر بسیه پس محمد زکریا بفرمود تا وی را فصد
کنند و اگر خون سیاه باشد چندان بیرون کنند که رنگ خون بگردد و در یکجاه دو بار افتیمون
دهند و آنشب که بامداد دیگر روز مطبوخ خواهد بود وقت خواب سه درم روغن بنفشه بر سر او
نهند و بر خایه او ضمادهای نرم کننده نهند و دل او را خوش میدارند بدین تدبیر باصلاح آمد

صفت مطبوخ

صفت مطبوخ افتیمون بگیرند هلیله سیاه کابلی و اسطوخودوس و مویز دانه بیرون
کرده از هر یک ده درم و بسفایج پنج درم ترید مجوف چهار درم و در بعضی نسخها می آید که سنای مکی چهار درم
همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند و بپالایند و از بهر هر کس که مطبوخ خواهند ساخت حب افتیمون سازند
صفت حب افتیمون بگیرند دو درم بسفایج و غاریقون از هر یک یکدرم خربق سیاه و نمک هندی
از هر یک نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یکدرم و نیم این دو شربت تمام باشد **صفت
مفرح** که خداوند مالنخولیا را شاید بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و قرفه و جوزبوا و قاقله
و بادرنگ مشک و بهمن سفید و بهمن سرخ و زرنباد و درونج و زعفران و تخم بادرنجبویه و تخم بخونه و تخم
فلنجمشک از هر یک دو درم و نیم این همه را بکوبند و نگاه دارند پنجاه درم هلیله کابلی بقشر و افشاد و
پنج درم آمله بقشر بکوبند و در دومن آب بپزند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و دومن انگبین
بر افکنند و بقوام آورند و داروها را بدو سرشند چنانکه شربتی دو درم و نیم ❊ **باب دوم
اندر انواع دیوانگیها** ❊ دیوانگی چهار نوع است یکی را بلغت یونانی مانیا گویند دوم را داء الکلب سیوم را
صبارا چهارم را قطرب اما خداوند مانیا دیوانه باشد که خوی ددگان گیرد و هر چه یابد بشکند و
بدرد و پیوسته قصد آن کند که در مردم افتد چنانکه خوی دد باشد و نظر او بنظر دد باشد و داء الکلب نوعی
از مانیاست لیکن گاه بدخویی کند و گاه مهربانی کند همچون سگان و ماده علت مانیا صفرا
سوخته است که اندر دماغ گرد آید یا بخار سودای سوخته باشد و ماده مالنخولیا خون سودائی باشد
یا بلغم سودائی بسیاری سودای طبیعی و صبارا از پس سرسام گرم و تبهای محرقه افتد و سبب آن
از خشکی طبع بیمار باشد تا بدان سبب حرارت بخار صفرا سوخته همه بدماغ او بر شود و تب ضعیف
گردد چنانکه گمان افتد که تب نیست و قطرب نوعیست از مالنخولیا و خداوند این بیک جا قرار نگیرد
و قطرب جانوریست خرد چون پشه که بر سر آب میرود و حرکات زود زود کند از چپ و راست
و پیش و پس بی ترتیب و بی معنی و از جهت بی آرامی این علت را قطرب گویند و **علامتش**
فرق میان مانیا و سرسام گرم آنست که خداوند سرسام اندر تب مطبقه سوزان باشد و چشمهای
او سرخ و رگهای چشم برخاسته و خداوند مانیا را چشمها در فرو رفته باشد و پوست روی و تنها
او خشک و درشت و تن او لاغر باشد و سخن بیهوشانه بسیار گوید و نبض او بسبب صلبی خشک و صغیر
باشد و دلیل اندر چشم و تنها تمام رنگ بود و گاه باشد که بسرخی گراید و قوام اندر هر حال رقیق باشد اما
آنچه ماده او از صفرا سوخته باشد و جهنده باشد و زود در حرکت آید و زود فرو آساید و آنچه ماده او سودا
سوخته باشد ساکن تر از آن باشد بل که چون غافل و متفکری باشد لیکن هر گاه که بشورد و

در حرکت آید او را دشوار توان فرو گرفت و دیر آرام گیرد و خداوند داء الکلب میان این و آن باشد
از بهر آنکه ماده علت او با خون آمیخته باشد و خداوند صبار را از همه شوریده تر و بیقرارتر باشد
و سخن بیهوشانه بسیار گوید و دلیل او سپید و رقیق باشد چون آب صافی چراکه حرارت همه روی بدماغ
دارد و از خویشتن بدین سبب بیخبر باشد و گاه باشد که بول او باز گیرد و دست اندر زار زند و می مالد
و از آن بی عقلی نداند که چه می باشد و گاه باشد که لرزه بر اندامهای او افتد و خداوند قطرب از
مردم بگریزد و ماوای او در گورستان گیرد تا مردم را کمتر بیند و اگر یکی را بیند بگریزد و اگر از آن جای
دیگری بیند هم بگریزد و ترش روی و گرفته و اندوهمند باشد و بر پای او جراحتها باشد
چراکه شب بسیار گردد و پای او بر سنگ و بر خار خورد و از وی نیز حذر باید کرد چراکه وی
از مردم ترسد و اعتقاد کند که از مردم بباید گریخت اگر ناگاه کسی در دست وی افتد بدین
اعتقاد دشوار از دست وی توان رست **علاجش** علاج این علت بعلاج سرسام
گرم نزدیکست سخت نگاه باید کرد اگر امتلاء اخلاط باشد فصد کنند تا تیزی خون بدکتر شود و
بهر وجه که ممکن بود تدبیر آن کنند که تری بدو باز آرند و بر هیچ استفراغ سودا نکنند آنجا
که خلط دموی یا صفراوی باشد و از پس فصد استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و آنجا
که خلط سوداوی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون کنند و صفت آن در باب که گذشته
یاد کرده آمد **صفت** مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر پانزده درم و هلیله کابلی مقشر پانزده
درم افسنتین رومی و افتیمون از هر یک چهار درم بسفایج بکوفته پنج درم سنای مکی
سه درم تربد بکوفته چهار درم آلوی سیاه سی عدد خرما هندی بیست درم فلوس خیار شنبر
بیست درم ترنجبین پنجاه درم این مطبوخ را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند اگر حاجت باشد
یکدانگ سقمونیا را در وی حل کنند و بدهند این نسخه چون دستوریست و طبیب در خور
هر شخصی تصرف میکند و بیگاه میفزاید و باشد که بنفشه و عناب و سپستان و نیلوفر زیاده
کنند و از جهت مراعات معده مصطکی و انیسون زیاده کنند و ترتیب تری باز آوردن بدین
ترتیب کنند و هر بامداد شربتی از کشکاب بمقدار چهل درم یا بیست درم شراب خشخاش و
سه درم روغن بادام بدهند **صفت** شراب خشخاش بگیرند آب نیلوفر و آب بنفشه
و آب کدو از هر یک منی تخم خشخاش سفید صد درم کوفته و نرم کرده و بعضی طبیبان یک
مثقال تخم پنج سپید ناکوفته با این یار کنند و تخم را درین آبها تر کنند و سه روز بنهند
و تخمها را بدست بمالند و بفشارند و آن آب را صاف کرده و یکمن شکر بر افکنند و بر نرم

جلاب بپزند و بقوام آورند و از پس این شربت گرمابه و آبزن و روغن بنفشه مالیدن و از
پس گرمابه آسایش و غذا دادن غذاهای سبک و لوازنده و اگر از کشکاب ملالت نماید
این شراب با آب انار شیرین دهند و اگر طبع خشک باشد با شراب آلو دهند تا هم
تری کند و هم طبع را نرم دارد و بنگرد در دماغ اگر فضله خونی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی
بگشاید یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سودا باشد هر چند شب دو درم حب شبیار دهند **صفت**
حب شبیار ایارج فیقرا و افتیمون از هر یک دو درم اسطوخودوس یکدرم شحم حنظل یکدرم حجر
ارمنی مغسول یکدرم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم کتیرا یکدرم حب کنند و اگر فضله
صفرا سوخته باشد شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا و هلیله زرد و افتیمون از هر یک
یک جزو سقمونیا نیم جزو شربتی یکمثقال و شبیارها را باندازه حاجت باید داد و افراط نشاید
کرد تا خشکی زیادت نشود لیکن چندان دهند که دانند نافعست و اما نطولها چندانکه
توانند بکار باید داشت و اگر در روزی پنج مرتبه نطول بکار دارند شاید خاصه پس از آنکه استفراغی
کرده باشند **صفت** نطول بگیرند بنفشه و نیلوفر و گل خطمی و شاهسپرغم و کشک جو
و برگ بید و گل سرخ و برگ کوک و بابونه از هر یک مشتی و برگ مورد و تره و برگ عنب الثعلب از
هر یک مشتی مجموع را بپزند و در گرمابه پیش سر او بنجارند و این آب بگرم بر سر او بچکانند و کلاه پاچه
بره را می پزند و آن آب را بر سر او می ریزند و شیر دختران بر سر او بید و شند و مشک بر سر او
طلا میکنند و اگر خواب غالب نشسته باشد پوست خشخاش و بابونه بپزند و بر سر او میریزند
و اندر غذا کوک و تخم کوک اسپغول(؟) بپزند و اندکی دارچینی با آن بکار میدارند و نباید گذاشت
که طبع او خشک شود یا بخار بر سر و دماغ برود و رانها و ساقهای او همیشه میبندند و میمالند
و پای او را در آب گرم میشویند و اگر در آب بابونه پخته باشند بسیار نیک بود و مغز تخم
کدو اندر بنفشه پرورند و روغن او را بجوشند و در بینی او بچکانند و در ناف و مقعد و کف
پای او همی مالند و اگر روغن مغز کدو با شیر زنان یا سفیده خایه مرغ بر سر او می نهند
و در بینی او میچکانند صواب باشد و هر چه ادرار بول آورد از دور دارند و هر چه سده آرد
چون نشاسته و غیر آن از و دور دارند و شراب رقیق و سفیده ممزوج موافق باشد
و تری افزاید و خواب و اگر کسی را برنجانند تا از حرکتها مضطرب بر خویشتن جنایتی کند
او را ببندند و علاج کنند و اگر از بهر او چیزی چون قفصی سازند و او را در آن قفص کنند و در
قفص را محکم ببندند و معلق بیاویزند صواب باشد و خداوند قطرب را هم بدین ترتیب

علاج کنند الا اگر قصد او مبالغت کنند و چون نزدیک غشی رسد ببندند از بهر آنکه خون او
بسیار بد باشد و اندر تری باز آوردن نیز مبالغت کنند بهر نوعی و استفراغ بماء الجبن کنند
و اگر طبیعت هر بامداد شربتی از ماء الجبن بدهند و با ایارج یا بکاغاریقون یا غیر آن استفراغ کنند
صواب باشد و بعد از استفراغ تریاق فاروق دل او را قوت دهند و اندر تدبیر خواب
او نیز مبالغت باید کرد و چیزهای که خواب آورد و چون افتیمون بقدر حاجت می باید داد
تا طبع او آرام گیرد و اگر مدتی علاج کنند و بهتری ظاهر نشود او را نیک بزنند دردناک و
طپانچها بر سر و روی او زنند و بر میان سر او نهند که بهوش باز آید و اگر بشورد بار دیگر ببندند ❊

باب سیوم از جزو دوم از گفتار نخستین اندر عشق ❊ عشق بیماریست که مردم آن را خود
بخویشتن کشند و چون محکم شد بیماری باشد با وسواس مانند مالیخولیا و خود بخویشتن
کشند و آن چنان باشد که مردم همه اندر اندیشه خوبی و پسندیدگی صورتها بندند و
امید وصال او اندر دل خویش محکم کنند **علامتش** آنکه چشمهای عاشق دور فرو رفته
باشد و خشک باشد الا بوقت گریستن تر شود و سخن او بیشتر باشارت و تنها باشد و با تبسم چنانکه
کسی خبر خوشی شنود و دم آه سرد کشد بسیار و هر وقت که غزلی یا بیتی بشنود که
در وی ذکر وصال باشد طربی در وی بدید آید و اگر بیتی شنود که در وی ذکر فراق
بود بگرید و محزون شود و شمایل او از آن حال بگردد و نبض او مختلف و بی نظام باشد
خاصه آن وقت که ناگاه معشوق را بیند یا نام او شنود یا خبر او یابد و کسی که عشق
و نام معشوق پنهان دارد بدین طریق توان دانست که معشوق او کیست و این چنان
باشد که طبیب انگشت بر نبض او نگاه دارد و بفرماید تا ناگاه نام آن کسانی که گمان برند که عشق
با ایشان است یاد کنند و صفت و احوال هر یک چند بار باز نماید تا از تغیر نبض او در
شنیدن نام و صفت آن کس معلوم گردد که معشوق او کیست و چه نام دارد ابو علی سینا
میگوید که این طریق بیازمودم و بدست آوردم که معشوق کیست و دیدم که عاشق بیماریها
کشیده بود و قوت او رفته و بحد ذبول رسیده چون وی را امیدوار کردند که وصل
خواهد بود دانستم که آن امیدواری درست است قوت او باز آمد و علاج پذیرفت و صحت
یافت چنانکه بزودی علاج پذیرفت و از وی تعجب کردم و هم او میگوید چون علاج دشوار
گردد تدبیری باید کرد تا بطریق حلال میان ایشان وصلی جویند تا زود بصلاح باز آید
علاجش نگاه باید کرد تا اندر تن او هیچ خلط سوخته هست اگر قوت دارد و سحنت

تدبیر استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد قوت را مددی دهند و او را
امیدها در پیش نهند تا قوت بدو باز آید پس تدبیر استفراغ کنند پس تدبیر تری باز آوردن بر دست
گیرند پس تدبیر خوش خوابی کنند چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده و خصومتها و شغلها
مهم که مردم را مشغول دارد برسازند تا اندیشه عشق را فراموش کند و اگر دیگری را پیش او ستودن
گیرند و وصف شمایل او کنند تا باشد که بدین میل کند و قوت عشق آن نخستین کمتر شود و
پیش از آنکه عشق دوم محکم شود شغلی مهم در پیش او نهند تا هر دو اندیشه از پیش دل او برخیزد
و اگر عاشق خردمند بود او را نصیحت و پند دوستان و دریغ داشتن روزگار او عشق
کفایت باشد و در جمله تدبیرهای صواب هر یکی چند کنیزکی دیگر خریدنست و بدان مشغول
داشتن تا بتدریج اندیشه پیشین را فراموش کند و نوعی دیگر اندر تدبیرهای صواب آنست
که پیرزنان را برگمارند تا از معشوق او حکایتهای زشت ناپسندیده گویند که مردم را از آن
نفرت آید چنانکه او میشنود تا ایشان را صاحب غرض نداند و بعضی را استماع و
طرب آسایش دهند و دل خوش دارند و بعضی را اندیشه عشق تازه گردد و زیان
دارد و این را بتجربه توان دانست و بعضی را علاج اصحاب مالیخولیا باید کردن ❊

باب چهارم اندر غفلت و ابلهی و فراموشکاری و هذیان و اختلاط ذهن ❊ این
همه از بیماریهای دماغ است و آفت غفلت که سبب ابلهی و فراموشکاری و هذیان و
اختلاط ذهن و همه اندر جزو میانین باشد از دماغ لیکن غفلت و ابلهی آفتی است از جنس نقصان
و بطلان چون حال کودکی یا حال پیری و خرفی که کارهای ایشان نشانی دهد از نقصان عقل و
از جنس نقصان و بطلانست از سردی مزاج دماغ باشد چرا که سردیست که روح تفکر را غلیظ کند
و از کار باز دارد تا بدان سبب غفلت و ابلهی تولد کند و از بهر اینست که آفریدگار تبارک و
تعالی محل تفکر و تمیز را که بخش میانین است از دماغ گرمتر از دیگر بخشها کرد تا بقوت حرارت افعال
تفکر و تمیز حاصل میگردد و سردی عارضی که سبب غفلت و ابلهی است سه گونه است یا
سردی ساده باشد یا سردی و خشکی بهم یا سردی و تری بهم و هذیان اختلاط ذهن
آفتی و اضطرابیست که مضرت آن در تفکر و تمیز پدید آید و خداوند این علت نه آن
کند که باید کرد و نه آن گوید که باید گفت و نه آن جوید که باید جست و سبب آن از
گرمی دماغ باشد یا نقصان گوهر دماغ چرا که این آفت اضطرابیست و

همچنانکه هرچه از جنس نقصان آفت دماغست سبب آن از سردی مزاج بود
چنانکه هرچه از جنس اضطرابست سبب آن از گرمی مزاج باشد و بسیار باشد که
اختلاط ذهن و هذیان با فساد تخیل بهم باشد و این چنان باشد که صورت مردم
و غیر مردم وی را بر خلاف آن نماید یا در پیش چشم او چیزها پدید آید که موجود نباشد
چنانکه بیمار گوید فلان کس را از پیش من دور کنید و سبب این همه از گرمی دماغ باشد
و آفت اندر جزو تخیل باشد از اجزای دماغ و فراموشی آفتی بود که سبب آن
از سردی مزاج بخش بازپسین دماغ باشد و این چنان بود که حاسها بسلامت بود
و هرچه بیند درست بیند و هرچه شنود درست شنود لیکن زود فراموش کند و بباید
دانست که اگر تخیل آفت فراموشی باشد و ترتبع آن باشد بسبب مشارکت
اجزا دماغ مضرت با فعال تفکر و تمیز باز دهد سهل تر از آن باشد یا بخار خون سوخته
یا بخار صفرا سوخته یا بخار رطوبت عفن که اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد یا سوء المزاج گرم
ساده یا بخار عفونتها که از همه تن بر آید چنانکه اندر تبهای گرم باشد یا بخاری که از آماس
عضوی یا المی یا آفتی که اندران عضو باشد چون فم معده و رحم و آماسهای چنانکه
اندر باب مالیخولیا یاد کرده آمده است یا از خشکی دماغ بسبب بیخوابی و اندیشه بسیار در علوم
باریک و غیر آن **و علاماتش** باید دانست که اگر چه محل فکر و تمیز دیگر است و محل باز داشتن
دیگر از بهر آنکه هر دو از جنس نقصان و بطلانست اسباب هر دو یک جنس است و
علامات و علاج هر دو بهم نزدیکست و گفته ایم که اسباب غفلت و ابلهی سه گونه است
یا سردیست ساده یا سردی و خشکی بهم یا سردی و تری بهم اما علامات سردی و خشکی بیخوابی
آنست و خشکی بینی و ادراک محسوسات و معقولات بدشواری و کارهای گذشته یاد
ماندن و کارهای وقت فراموش کردن چرا که چیزی که خشک بود نقش دشوار پذیرد اما نقشها
که بپذیرد بدشواری بگذارد و علامت سردی و تری خواب بسیار و تری بینی و بسیاری لعاب
و آب دهان و گرانی سر و چشم است و کارهای گذشته را فراموش کردن و کار وقت بعضی
مدتی اندک یاد ماندن و بعضی را فراموش کردن و علامت سردی ساده میان این و آن
باشد و علامتهای اختلاط ذهن آنست که هر بیماری که از دردی نالیده باشد ناگاه از آن درد
بیخبر شود یا اگر سبب درد زایل شده باشد بباید دانست که از خویشتن بی خبر است و اندر اختلاط

ذهن افتاده و گاه دیوار جستن و دست پیش چشم نهادن مثال اگر کسی مگس خواهد گرفت نشان
اختلاط ذهن و فساد و تخیل باشد و علامتهای زیادتی سودائی و صفرائی و خونی و بلغمی و علامات
خشکی و نقصان گوهر دماغ همه اندر بابهای گذشته معلوم شده است و بیشتری و اختلاط اندر
تبهای وبائی افتد و سبب آن از بخار بد باشد که از همه تن بدماغ بر آید و آنجا که بخار از یک عضو
می برآید احوال آن عضو بر آن گواهی دهد **علاج** غفلت و فراموشکاری آنجا که علامت سردی
و خشکی ظاهر شود مزاج بدل باید کرد و غذا گرم و تر و معتدل و گرمابه و آب زن فرمودن و تدبیر چرب
کردن و روغنهای معتدل بر سر نهادن و چکانیدن چون روغن نرگس و خیری و سوسن
خاصه پس از آنکه موی سر سترده و ضمادها و نطولهای گرم بر سر او کردن **صفت** نطول گرد
بگیرند یا پاچه بره و بابونه و اکلیل الملک و حلبه و شبت بپزند و آب او بر سر او میچکانند و اگر
پالوده عسلی یا عصیده خرما گرم بر سر او نهند صواب باشد و سر او را بخار فقار در دشت
می مالند چنانکه غذا انجوشیتن گوشت سود مند باشد و مالیدنی که تحلیل کند شاید و آنجا که
علامت سردی و تری ظاهر شود علاج از آن نوع باید کرد که اندر علاج لیثرغس یاد
کرده آمده است و استفراغ نخست بایارج فیقرا و شحم حنظل و اندکی جندبیدستر
باید کرد پس بلوغاذیا و ایارج بنادریطوس و ایارج جالینوس این استفراغها باید کرد و از
پس استفراغ دماغ را چیزهای بوئیدنی قوت باید داد چون مشک و قرنفل و مرزنجوش
و جوز بوا و خردل بکوبند و با انگبین بسرشند و گرم بر سر او نهند چرا که طبیبان قدیم
هر کجا خواسته اند که حرارت غریزی را بجنبانند و بعضوی که حرکت او ضعیف
گشته باشد باز آورند خردل بکار داشته اند پس چیزهای گرم تحلیل کننده بکار داشتن
چون نطرون و مانند آن صواب باشد و آنجا که معلوم شود که از معجون بلادری حرارت
فزونی بفزاید هیچ از و سود مند تر نیست خاصه در علت فراموشی و در استفراغ رطو
بتها مبالغت کرد چرا که بیم آن باشد که رطوبت اصلی خرج شود و ماده حرارت غریزی
اصلی بماند و خشکی تولد کند که سبب زیادت سردی بود و سردی و خشکی سبب زیادت
فراموشی باشد چنانکه مبالغت در استفراغ ماده حرارت اصلی کم کند اشتعال حرارت
اصلی را ضعیف کند و پیر اند پس بدین دلیل زیان کارترین کارها ممتلی گشتن است
از طعام و شراب و مستی ترین همه کارهاست لیکن اگر اندکی شراب انگوری کهنه
خورده شود حرارت اندر تن بجنبد و روح قوت یابد و از بسیار خوردن آب مستغنی کنند

وبسیار خفتن سخت زیان دارد خاصه از پس امتلا و بیخوابی افراط هم زیان دارد
چرا که روح ضعیف شود و دماغ از بخارهای ممتلی گردد و برگذر بادها نشستن زیان
دارد و موافق ترین طعامی اندرین علت گوشت دراجست بخاصیتی که او راست
و او آنست که خونی که از غذای او تولد کند گوهر دماغ از آن بهره بیشتر یابد و قوی تر شود
و دارفلفل پرورده و وج پرورده اندر علت فراموشی سخت سودمند باشد صفت آن
وج را بگیرند و پاره پاره کنند هر پارهٔ چند انگشت و در خنبره کنند و روغن گاو گداخته
بر سر او بریزند چندانکه بپهنای دو انگشت بر سر او ایستاده بود و خنبره برکنند و چهل روز
بگذارند پس بیرون آورند و روغنی که مانده باشد از وی بیرون کنند و انگبین
مصفی بجای آن باز کنند و چهل روز دیگر در زیر جو نهان کنند شربتی سه درم
یا دو درم فراموشی را ببرد و دارفلفل همچنین پرورند صفت معجونی که سودمند باشد
باشد بگیرند کندر و فلفل سفید و زعفران و مر از هر یک یک استار و بکوبند و با عسل
مصفی بسرشند شربتی هر بامداد یکدرم صفت معجونی دیگر بگیرند زیره کرمانی
پنج درم فلفل یکدرم وج دو درم هلیله سیاه دو درم عسل بلادر یکدرم آنچه کوفتنیست
بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و انگبین سه برابر همه ادویه باید صفت معجونی دیگر بگیرند
وج و سعد و زنجبیل و دارفلفل از هر یک ده درم همه را بکوبند و ببیزند نرم و بروغن گاو
چرب کنند بمقدار روغن گاو ده استار و با انگبین مصفی معجون کنند بمقدار سی استار
و اندر خنبره کنند و در میان جو نهان کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورد ؛
صفت معجون بلادر این معجون بلغت یونانی معجون انقردیا گویند بگیرند سنبل خوش
بوی ساده هندی و مرو سلیخه و زعفران و در بعضی نسخها شیخ ارمنی آورده اند و افتیمون
داذجر و ریوند چینی و حب البان بقشر و قرنفل از هر یک نیم اوقیه مصطکی و عسل
بلادر از هر یک دو مثقال حب البلسان و زنجبیل و صبر از هر یک نیم اوقیه غاریقون هشت
درم و بیخ سوسن آسمانجونی دو درم ایرسا دو اوقیه پوست بیخ بادیان یکمن و نیم خل الخمر قسط
بیخ بادیان اندر سرکه تر کنند و یک شبانروز بنهند پس بجوشانند تا سه جوش برآید پس از
آتش بردارند و بمالند و تفل بیخ بیندازند و بپالایند و دو رطل و نیم عسل اندرین سرکه بجوشانند
تا بقوام آید و داروها را بکوبند و ببیزند و نخست بعسل بلادر اندر وی حل کنند پس داروها اندر
وی بسرشند و اندر نسخهٔ دیگر عسل بلادر هشت درمست غاریقون دو مثقال شربت تمام

ازوی

ازوی یکدرم و کسی که ضعیف تر بود کمتر دهند فراموشکاری و سستی عصبها و درد معده
و همه دردها که از سردی بود سود دارد و مسکن او خانهٔ روشن باید چرا که این علت از سردی خیزد و
روشنائی از درفشیدن آفتاب و ستارگان پدید آید بدین سبب روشنائی ضد این
علت باشد و تاریکی یاران علت و از منیست که در روشنائی خواب کمتر بود و هر که خواهد تا بخسبد
خانه را تاریک کند و طریق علاج اختلاط ذهن و هذیان اینست آنجا که سبب بخار مادهٔ بد
باشد که از همه تن بدماغ برآید بملخلخه و گلاب و سرکه و روغن گل دماغ را قوت باید دادن و
تن را از مادهٔ بد پاک باید کردن و باقی ماده را از دماغ فرو باید کشیدن و مزاج را باعتدال
باز باید آوردن و آنجا که ماده در دماغ باشد بحب بنفشه و حب صبر غرغره کردن و پای بسیار
شستن بآب گرم و طبع را نرم داشتن و آنجا که بخار از عضوی برآید نگاه باید کرد تا از کدام اخلاط
و کدام عضو همی برآید باستفراغ آن خلط و علاج آن عضو مشغول باید گشت و دماغ را بملخلخها
قوت باید دادن و آنجا که سبب بیخوابی و تفکر بوده باشد تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و نطولها
و ضمادهای معتدل بکار داشتن و شیر زنان و روغن بنفشه و شوربای از سر و پاچه بره و
فالوده با شکر و روغن بادام بر سر باید نهادن و ناف و مقعد و کف پای و ناخنان بروغن
بنفشه چرب باید کردن و بسیار باشد که سبب گرمی دماغ و اختلاط ذهن از حقنهٔ تیز باشد
که بخار آن بدماغ برآید و صواب تر آن باشد که در حال حقنهٔ نرم کنند چون کشکاب
و روغن بنفشه و آنجا که با اختلاط ذهن تب و ضعیف نباشد اندر عضوی آفتی و المی و آماسی
نباشد و علاجهای صواب کرده شود و اثری از بهتری پدید نیاید طپانچه چند سخت
بر سر و روی او باید زد و زخمی نیک تا بهوش باز آید و بعضی را حاجت آید که بر میان سر او
داغ صلیبی نهند ؛ باب پنجم در بسیاری خواب نا طبیعی ؛ پس باید دانست که
خواب طبیعی حالتیست که روح نفسانی اندر آن حال از کار فرسودن آلتهای حس و
حرکت باز ایستد تا حاستها بیکار بمانند و از افعال روح نفسانی جز حرکت آلتهای دم زدن
چند مردم بدان بمانند و خواب نا طبیعی حالتیست که روح حیوانی روی باندرون تن باز
آورد تا غذا را بپزاند و روح نفسانی اندر آن حال بر متابعت او از کار فرسودن آلتهای
حس و حرکت باز ایستد همچنانکه دو جوهر لطیف که با یکدیگر پیوسته و آمیخته باشند
اگر یکی را حرکتی افتد بجای جوهر دیگری بسبب ضرورت خلا متابع او گردد و هم بدانجا

میل کند و گاه باشد که بسبب رنجی و ریاضتی عنیفه یا بسبب استفراغی بافراط کو هر روح
تحلیل پذیرفته باشد و بسبب بسیاری تحلیل منبسط شواند بود منی گسترده نشود طبیعت
آسایش جوید و روح حیوانی بدان سبب از کار فرسودن آلتهای حس و حرکت باز ایستد
چند اگر روح حیوانی مدد یابد و بدل آنچه ازوی تحلیل پذیرفته باشد بدو باز آید و خواب و عرق
بیماری کرتن درستی بدو باز خواهد آمد پدید آید ازین نوع باشد و آن علامت نقصان علت
باشد لیکن اگر تن درستی بی سببی ازین سببها که یاد کرده آمد خوابی و عرق پدید آید و مدت
آن دراز گردد اگرچه بیدار کنند بدشواری بیدار شود آن خواب طبیعی نباشد و آن
خواب که برین گونه بود آنرا سبات گویند و اسباب سبات و گرانی خواب نه است
یکی بسیاری تحلیل بدین سببها که گفته آمد دوم نقصان علت چنانکه گفتیم سیوم
داروی سرد یا سببی پردلی که مزاج را سرد کند و بدین سبب عصبها از حس و حرکت جدا گردد
و روح اندر عصبها چنانکه باید گذر نکند و بقعر تن باز گردد و اندر تن منتشر نشود و مردم بدان سبب
اندر سبات افتد و در خواب عرق شود چهارم بسیاری تری اندر تن چند اگر عصبها
حس و حرکت را نرم و آغشته و سست کند و گذرهای روح را فرو گیرد و گوهر روح را غلیظ و
تیره کند که حرکت انبساط نتواند و خواب مستی و خواب ناگواریدن طعام و گرانی آن بر
معده ازین نوع باشد و این مرد بعرق زایل شود پنجم تبی که نوبت آن سخت گردد و طبیعت
با علت برآویزد و بدان مشغول گردد و بسیاری مانده اندروی باند و گران بار شود و
روح نفسانی چنانکه گفته آمده است متابعت او شود و دست از کار فرسودن آلات
حس و حرکت باز دارد و مردم بدان سبب اندر خواب عرق شود خاصه اگر ماده بلغمی باشد
ششم بسیاری خون اندر تن هفتم بسیار بخارهای بد که از عضوی بدماغ بر آید چون
معده و گشش و غیر آن هشتم زخمی که بر سر او آید و دماغ بدان سبب اندر زیر کاسه سر
فشارده شود یا زخمی که بر سر عضل صدغ آید و عصب حس بدان سبب کوفته شود و گذر
روح بسته گردد نهم حب القرع و کرمان که در معده و روده تولد کنند و مردم بدان
سبب از غذا بهره تمام نیابد و بدل آنچه تحلیل پذیرفته باشد باز نرسد و روح ضعیف گردد
و بخارهای که از ایشان بدماغ بر آید اندران یاری دهد و سبب خرخره که مردم اندر خواب
کنند سبب آن از رطوبتی باشد که در حنجره و حلقوم در بهم نشستن آن سبب دم

زدن

زدن با آواز بیرون آید و بباید دانست که از بهر آنکه اندر خواب سخت حس سمع و بصر بیکار
شود پس واجب کند که سبات اندر اجزای پیشین دماغ باشد علاجش آنجا که سبب از
سردی و تری باشد و نبض نرم و موجی و عریض باشد و رنگ روی و چشم و زبان
سفید باشد و پشت چشم آماسیده و همه علامتهای سردی و تری ظاهر باشد و تدبیرهای
گذشته بر آن گواهی دهد علاج آن بعلاج لیثرغس و علاج صداع سرد و تر نزدیکست
و طبیب باید که نخست قی فرماید بداروهای قوی پس تن را بحب اصطمخیقون نواحی دماغ را
بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا پاک کند و از مراعات معده و چیزی دادن که قوت
با نیرو معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولهای تحلیل کننده بکار داشتن و غرغره
کردن و عطسه آوردن و اندامها فرو سوین مستن و اندر آب گرم نهادن و دماغ را بچیزها
بوسیدنی قوت دادن و از تدبیرهای صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آورند از بهر آنکه
خشم حرارت غریزی را برافروزاند و مزاج او را بصلاح آورد صفت حب اصطمخیقون
از قرابادین شاپور بن سهل بگیرند ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد و افتیمون و غاریقون و
بسفایج و نمک از هر یک دو درم ترید سفید ده درم شحم حنظل و سقمونیا و غاریقون از
هر یک دو درم مقل ازرق شش درم مقل را اندر آب افسنتین حل کنند و داروها بدان
بسرشند و حب کنند چون فلفل و اندر سایه خشک کنند شربتی دو درم و نیم و این نسخه را
نسخه گزیده میخوانند صفت هلیله کابلی شش درم ایرسا و افسنتین رومی و غاریقون
و سقمونیا از هر یک سه درم اسارون و انیسون و تخم کرفس از هر یک دو درم ترید سفید
هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یکدرم بابونه چهار درم همه دا
روها را بدان بسرشند و بکوبند تا همه یک جزو شود پس حبها سازند چون فلفل شربتی
دو مثقال صفت حب صبر بگیرند صبر سقوطری سه درم مصطکی یکدرم و نیم بسایند
و بآب کرنب حب کنند شربتی دو مثقال صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا
یک شحم حنظل دانگی و نیم ترید نیم درم افتیمون دو دانگ سقمونیا نیم دانگ مقل و
کثیرا از هر یک دانگی حب سازند بآب کرفس حب ایارج فیقرا بگیرند ایارج فیقرا
شش درم ترید سفید هشت درم نانخواه و انیسون از هر یک دو درم نمک هندی
دو درم و نیم شحم حنظل سه درم کثیرا دو درم حب کنند بآب کرفس هر هفته دو درم یا دو درم و نیم

صفت حقنه سبز بگیرند شحم حنظل بگشت بسفایج دو مشت پودنه دشتی یک دسته
کوچک افتیمون بگشت همه را در یکمن نیم آب بپزند تا یکی باز آید و بپالایند و مقدار صد درم
آب او بگیرند و یک وقیه روغن بابونه با وی بیامیزند و حقنه کنند **صفت حب قاویا**
بگیرند ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا دو درم نیم تربد و اسطوخودوس از
هر یک پنج درم حب کنند به آب کرفس جوشانیده و صاف نموده این جمله ده شربت معتدل
باشد **صفت** بگیرند صبر و سقمونیا و شحم حنظل و مصطکی و عصاره افسنتین رومی
و اگر عصاره خاص نباشد افسنتین از هر یک راست راست حب سازند به آب کرفس
جوشانیده و صافی کرده شربتی یک درم با یکمثقال این نسخه جالینوس است و اگر یک درم ازین
حب با یکمثقال ایارج فیقرا ترکیب کنند بسیار نافع باشد و نواحی دماغ را و مراعات معده
و پاک کردن آن نقیع صبر و ضمادهای قوی کننده باید کرد **صفت نقیع صبر**
بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر از هر یک ده درم
قصب الذریره سه درم سکاع و باآورد از هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو من
آب بپزند تا بجز آید از یکمن باز آید و بپالایند و یک اوقیه صبر سقوطری سوده اندرین آب
کنند و اندر شیشه آبگینه کنند و اندر آفتاب نهند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه در
خورد قوت شخص **صفت** ضمادی که بر معده نهند تا تولد بلغم را باز دارد بگیرند سک و رامک
ولادن و عود خام از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و مصطکی از هر یک دو درم مشک
دانگی همه را بکوبند و به آب مرزنجوش یا به آب بنام بسرشند و هر وقت که معده خالی بود بر
معده نهند و باقی تدبیر مراعات معده از بابهای علاج معده مطالعت باید کرد **صفت**
غرغره که دماغ را از باقی رطوبتها پاک کند و خداوند سبات و نسیان و صرع و فالج را سود
میدارد بگیرند ایارج فیقرا و سعتر و خردل و زوفای خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر از
هر یک برابر همه را بکوبند نرم و بسرکه عنصل تر کنند و با انگبین بسرشند و نگاه دارند و حب
کنند و بوقت حاجت اندر سکنجبین عنصلی حل کنند یا در آبکامه و بدان غرغره کنند
و عسل و کندش و جند بیدستر بکوبند نرم و ببویانند تا عطسه آرد که نطول اندر لثرغش
یاد کرده آمده است بکار دارند چون فلقند که بسایند و بر سوراخ بینی طلی کنند و چشم
و روی را بسرکه طلی کنند و پای را از بن ران تا بقدم همی بندند تا بیدار بمانند و آنجا که سبب

ابن

مزاج سرد باشد بی رطوبت فراموشی و نقصان بیشتر علامت آن باشد و سبات بدان گرانی
نباشد و از علامت خونی و بلغمی چیزی ظاهر نباشد و علاج او بوی مشک و مرزنجوش و جند
بیدستر و عود و مانند آن باشد و ضمادها که از جند بیدستر و تفاح اذخر و قسط و جوز السرو و ابهل
و فرفیون و عاقرقرحا سازند بر سر می نهند و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع باشد و اندر
غذاها نانخواه و زیره و کرویا و سیر بکار دارند و نخود آب و قلیه خشک و شوربای گنجشک و
مطنجنه دهند و آنجا که سبب خون باشد اندر تن علامتهای خون ظاهر باشد و علاج او
فصد اکحل و قیفال است و حجامت ساق و از پس فصد تا ماده را از دماغ فرود آرد و فصد
صافن نیز نافع بود و تدبیرهای که اندر علاج قرانیطس دموی یاد کرده آمده است علاج او
باشد و اگر طبیب سبب مزاج زیاده و نقصان میکند و آنجا که سبب بیرون باشد از
علامتها اختلاف ظاهر نباشد و رنگ روی بسبزی گراید و نبض صلب و کشیده و متفاوت
باشد و علاج او تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک باشد و روغن قسط و فرفیون
و جند بیدستر بر سر نهادن و سداب و عاقرقرحا و جند بیدستر اندر آب پختن و بر سر او
نهادن سخت نافع بود و اندر طعام او حلتیت با کوز مغز و سیر اندر افکنند و اما
آنجا که سبب از خوردن داروی سرد باشد چون افیون و تخم بنگ و یبروح و تخم
لفاح و لوز مایل و کشنیز تازه و اسبغول بسیار علامتها اندر کتاب سموم یاد کرده آمد
ظاهر باشد و علاج هم درین کتاب یاد کرده شود و آنجا که سبب برآمدن بخار بد
باشد که از عضوی برآید سر گشتن که بتازی آنرا دوار گویند و آوازهای که در گوش افتد و
خیالها و رنگها که در پیش چشم پدید آید چون مگس و پشه و خطهای سیاه یا سرخ باز زده و
مانند آن از پیش بوده باشد و علاج آن چنان باید که بسخت بعلاج این عضو مشغول
گردند چنانکه هر یک در جایگاه خویش یاد کرده اند و جانب دماغ را بضمادها و نطولها در
خور قوت میدهند و باقی بخارها از دماغ فرود آرند بطریق پای بستن و مالیدن و اندر
آب گرم نهادن و حب شبیار دادن و آنجا که سبب از نوبت تب باشد
بعلاج تب مشغول باید شد و تن را از ماده تب پاک باید کرد پس بقوت دماغ
و پاک کردن او مشغول باید شد و آنجا که سبب از ضعیفی روح باشد اسباب
آن از پیش رفته باشد و بتدریج در سبات افتد و علاج بماء اللحم و مثرودیطوس
و مفرح و دواء المسک باید کرد و اگر محرور باشد مثرودیطوس اندر شراب لیمو یا شراب

سیب یا شراب انار باید داد و همچنانک مثرودیطوس طباشیر با وی سرشتن و اگر برود
و مرطوب بود مثرودیطوس و طباشیر با وی سرشتن اندر ماء العسل باید و سپید با اندر شراب
انگوری و ماء اللحم نیز باید که شراب باید داد و محرور را ماء اللحم با گلاب و آب سیب باید داد
و صندل و گلاب و کافور بویانیدن و علاج غشی باید کرد و آنجا که سبب از زحمتی
باشد علاج او اندر مقالات دستکاری و علاج زخمها یاد کنیم و آنجا که سبب حب القرع
باشد پیش از آن علامتهای او ظاهر بوده باشد و علاج او علاج حب القرع باشد پاک
کردن روده‌ها از وی و دماغ را قوت دادن و بخارها از دماغ باز گردانیدن و فرق
میان سبات و غشی آنست که نبض خداوند سبات قوی بود و نبض خداوند غشی
باشد و بقیاس با نبض خداوند سبات صلب باشد و رنگ خداوند غشی رفته
باشد و رنگ سباتی برجای بود و فرق میان سبات و سکته آنست که خداوند
سبات را بجهد بیدار باید کرد و حرکت او چون حرکات خفتگان باشد و اگر جواب او
چه کند باشد آخر چیزی برجای باشد و خداوند سکته را حس و حرکت بیکبارگی رفته باشد
و باید دانست که هر کجا که اندر دماغ آفتی بود از سردی آب سرد خوردن و بدان
مضمضه کردن بسیار زیان دارد ❁ باب ششم در بیخوابی و بیداری

حالیست که روح اندر حال آنها حس و حرکت را کار فرماید تا مردم بقصد و
اختیار خویش حرکتها میکنند و از محسوسات خبر میباید و بیخوابی بافراط بیماری
باشد و اسباب بیخوابی نه است یکی مزاج گرم و خشک دوم گرد آمدن رطوبت
اندر دماغ سیوم غمهای با فکر چهارم درد سخت پنجم امتلاء تن از اخلاط و نا
گواریدن طعام ششم طعامهای که از وی بادها تولد کند و بخار بر سر آید
تا مردم خوابهای شوریده بیند و در خواب بترسد هفتم بخارهای دخانی سوزان
که اندر تن بدماغ بر آید هشتم آماس سودائی چون سرطان که در حوالی دماغ پدید آید ❁
نهم پیری و سبب بیخوابی پیران دو چیز است یکی شوری رطوبت پیران ❁
دوم آنکه گوهر دماغ پیر با گوهر دماغ جوان خشک باشد علامتها و علامتهای آنجا
که سبب از گرمی و خشکی مزاج بود درد سر و چشم هیچ گرانی نباشد محسوسات زود
ادراک بود و چشم و بینی و کام و زبان خشک باشد و اندر چشم سوزشی باشد
علاجش اسبابش جوید و از حرکتها و ریاضتها پرهیزد و روغن بنفشه و روغن نیلوفر

وروغ

و روغن مغز کدوی شیرین بر سر می نهند و هر شب وقت خواب کف پای و ناف و بقعدها
چرب کنند و دو قطره نیم گرم در گوش چکانند و لعاب اسبغول و برگ خرفه کوفته
و کدوی تر را کوفته بر سر باید نهادن و قلیه کدو و برگ کدو و خرفه و اسفاناخ خوردن و گرمابه
و آبزن معتدل سود مند باشد و اگر کسی را پس از گرمابه خواب برد بباید دانست که
مزاج او درست نیست یا خشکی سرد غالب است یا اندر تن او خلطی باک باید کرد
که مردم بیخواب را خواب آید سماع خوش و آهسته است و الفاظهای ثقیل حرف
برده نهادن و زنگله و آواز آب روان و آواز حرکت درختان که هموار باشد خواب آورد
و اگر کسی را بیخوابی باشد و پس از آن سرفه پدید آید زود هلاک شود و آنجا که سبب خشکی
ساده باشد بی گرمی و علامتها همچنین باشد که یاد کرده شد لیکن تشنگی و شورش باشد
و علاج هم بدان نزدیک باشد و آنجا که سبب رطوبت شور باشد چشم و بینی تر باشد
و هر گاه که بخوابد چشم رمص کند و در سر اندکی مایه گرانی باشد و هر گاه که در خواب رود زود بیدار
گردد و تدبیرهای گذشته و سالهای عمر بر آن گواهی دهد و علاج او آنست که از خوردنیهای
ملح و شور احتراز کنند و طعام او از ماهی تازه خورد باشد و مرغ فربه و شوربا گوشت بره کم نمک و استفراغ
بحب شبیار و اگر ایارج فیقرا و شحم حنظل و هلیله زرد بهم ترکیب کنند صواب باشد و آنجا که رطوبت
بیشتر باشد عوض هلیله زرد تربد کنند و گلشکر با سکنجبین سرشته هر بامداد موافق باشد و علاج بیخوابی
پیران دشوار بود و نطول که از بابونه و کشک جو سازند نافع باشد و هر شبانگاه این نطول بکار باید
داشت و روغن بابونه و روغن الحوان بینی برکشیدن و در طعام او اندکی تخم کوک بکار دارند و جالینوس
گوید من قلیه هر روز از کوک بسازم و دارچینی اندر وی بکار برم تا مضرت کوک را باز دارد
که اندر تن ایشان خلطی باشد سودمند بود و خواب آورد و اگر کسی ریاضت بگرمابه شود و
از گرمابه بیرون آید و آسوده شود و طعام بخورد نافع بود و آنجا که سبب از طعامهای نفاخ بود از آن
پرهیز باید کردن و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار باید داشتن و آنجا که سبب دردی باشد یا
اندیشه یا بخارات علاج دفع سبب بود و شانها و صدغ بروغن خشخاش و روغن کوک چرب
باید کرد و نطولهای تری فزاینده بکار دارند و اندر خوردنیها تخم خشخاش و تخم کوک اندر افکنند و
هر چه اندر علاج صداع گرم یاد کرده آمده اینجا سودمند بود و اندر چیزها که درین باب آزموده اند اینست
یکدرم افیون و زعفران از هر یک نیم درم در روغن گل حل کنند و بینی را بدان چرب کنند و دیگر
شبانگاه در وقت خواب اطراف را ببندند و چراغ نهند و قومی گرد او بنشینند و حدیث کنند

و دوار رنجه دارند از بسیار گفتن و شنیدن و تکلیف کردن که سر شنوند پس اطراف او را بخشاید و
چراغ برگیرند و سخن نگویند و خواب خوش آید ❊ باب هفتم اندر آب که در اندرون کاسه
سر گرد آید ❊ بسیار باشد که از درون کاسه سر برابای غشای صلب رطوبتی همچو آب گرد آید
علامتش علامت او آنست که اندر سر گرانی میباید و چشمها باز کرده بماند چنانکه فراز شواند
کردن و پوسته چشم او تر باشد و اشک بریزد و این را علاج نیست و گاه باشد که این رطوبت در
بیرون کاسه سر باشد و این بسیار افتد و کودکان طفل را بیشتر بود و علامت او آنست که آن جایگاه
فرونشسته تر نماید و در زیر دست نرم نماید و هرگاه که رنگ پوست بگردد و آن جایگاه بر آمده تر
نماید و دردی و سوزشی هیچ نباید باید دانست که آماس است از ماده دیگر علاجش اگر ماده
بسیار و چون انگشت بنهند فرو نشیند و ماده باندرون باز میشود و بعلاج مشغول نباید شد و اگر
ماده اندک بود و در میان گوشت و پوست باشد علاج وی دست کار نیست که بشکافند و پاک کنند
و شراب انگوری و روغن زیت بر جراحت کنند و ببندند و بعد از سه روز بشکافند و بر ایشان علاج
کنند و اگر ماده اندک باشد ضمادهای تحلیل کننده کفایت باشد و اما کودکان طفل را علاج
آنست که دایه او کشکاب خورد و اگر کودک را اسهال باشد کشکاب از پوست جو بریان کرده سازند
و کودک را طباشیر و تخم خرفه بریان کرده دهند و بنفشه تازه بکوبند و بر سر او می نهند و دایه را از
گرمابه باز دارند و سفیده خایه مرغ با روغن گل بگرم بزنند و بر سر کودک نهند و آب گشنیز تر و آب
برگ خرفه و آب عنب الثعلب بر سر کودک نهادن سود دارد ❊ جزو سیوم از گفتار نخستین
اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی بد و بلغمی غلیظ و فزونی باشد که اندر
تجویفهای دماغ و این جزو چهار بابست ❊ باب نخستین اندر دوار و سدر
یعنی سر گشتن و علاج او ❊ دوار علتی است که مردم را چنان نماید که جهان برگرد سر او
میگردد و سر و دماغ او نیز میگردد بدین سبب نتوانند برخاستن و ایستادن و اگر برخیزد
بیفتد و گاه بود که از صعبی دوار چشم نتواند گشادن و سدر آنرا گویند که هر گاه بر جای خیزد چشم او
تاریک شود و سر او بگردد و بیم آن باشد که بیفتد و سبب کلی هر دو از حرکت روح باصره است که
اندر تجاویف و گذرها و رگها و شریانهای دماغ بسببی از سببهای بجنبد و بگردد و موج کند و هرگاه
که روح باصره اندر معدن خویش بگردد چنان نماید که جهان گرد گرد او میگردد از بهر آنکه سبب
نزدیک تر آنست که چیزها که در برابر چشم آید از برابری بگردد و آنرا بتازی تبدل محاذاة گویند
و هیچ فرق نیست میان آنکه چشم از برابر چیزی بگردد و میان آنکه از برابر چیزی بگردد چرا

که حس باصره چیزها را از برابر ادراک کند و هرگاه که چشم از برابر چیزها بگردد حال چنان باشد که چیزی
از برابر چشم بگردد چرا که در هر دو حال تبدل محاذات حاصل است و اسباب دوار پنج است
یکی آنست که هرگاه که مردم اندر چیزی که سخت زود میگردد بسیار نگاه کند و روح باصره از نظاره
آن گردش بپذیرد و آن هیات مدتی در وی بماند و هر چند محسوس قوی تر باشد و قوتهای بدنی
ضعیف تر اثر محسوس اندر آلت حس قوی تر باشد و بیشتر ماند و سبب دوم ضعف بیمار است
از بهر آنکه بتکلف بسیار حرکت تواند کرد و بسبب تکلف حرکت روح اندر رنج رسد و حرکت مضطرب
کند و دوار پدید آید سبب سیوم بخاری باشد که اندر تجاویف دماغ بگردد و این چهار گونه است یکی آنکه
بخار اندر گوهر دماغ و تجاویف او گرد آمده باشد دوم آنکه خلط بد اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد
و هر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذهای دماغ بگردد سیوم آنکه اندر معده یا جسم یا
مثانه و گرده خلطی یا آفتی دیگر باشد و بسبب مشارکت بخار بدماغ میرسد و گاه باشد که بسبب تهی
و گرسنگی فم معده اضطراب کند و بخار و اضطراب بسبب مشارکت دماغ باز دهد چهارم
آنکه بخارها از دل یا از جگر یا از شریانها و رگهای همه تن بر آید و روح باصره را بجنباند و بگرداند
و بدان سبب دوار و سدر پدید آید و ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون باشد هم
بصفرا و بلغم آمیخته شده باشد و هم بخار سودا تیز باشد و آنچه بلغمی باشد بصرع ماند و بدان
ادا کند و پنجم آنکه ناگاه از سوء المزاج قوی پدید آید و بسبب قوت سوء المزاج ناگاه آن
حرکت مضطرب اندر روح پدید آید و دوار تولد کند و سبب ششم سببی بیرونی باشد چون
افتادن و زخمی که بر سر او آید و علامتها و علاجها آنجا که سبب زخم و افتادگی باشد
و آنجا که سبب نظاره کردن چیزها باشد آنرا بعلامت جستن حاجت نباشد اما
علاج آنچه از زخمی و افتادنی پدید آید بتسکین درد مشغول باید بود و اگر درد باشد طبیعت را
نرم باید کرد و قوت اخلاط را بجانب پای فرو کشیدن و آنچه از نظاره چیزها گردان
افتد علاج آن آسودن و ساکن بودنست و آنجا که سبب از بخاری یا خلطی باشد که
خود اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد دوار دایم باشد و اگر معده پر شد یا تهی دوار که
یک حال باشد و پیش از پدید آمدن دوار صداع و گرانی سر و طنین گوش بوده باشد و
روشنائی چشم تیره و همه حواسها کند باشد و مزه طعامها نیک نیابد و اگر ماده از بخار غلیظ باشد
سر گران بود و خواب بسیار آید و نبض نرم و بطی و ضعیف باشد و همه علامتهای بلغم ظاهر بود
علاجش نخست باید که دماغ را بحب صبر و حب قوقایا و حب اصطمحیقون پاک باید کرد

ومعده را نیز بقی پاک باید کرد و تدبیر قی بدین گونه بود ترب بسیار بخورد و با انگبین چند انگور شبت
بسیار در آب بجوشانند و بپالایند و مقدار صد درم از آن آب با چهل درم انگبین بپزند
و یک درم نمک بر او افکنند و نیم گرم بخورند و بعد از قی معده را قوت دهند با طریفل کوچک
و گلنگبین کهن و مصطکی و عود خام کوفته و بهم سرشته و اگر هر بامداد بیست عدد مویز منقا بخورد
نافع بود و اگر تشنه شود بر تشنگی صبر کند چندانکه تواند نیک باشد و سکنجبین عسلی موافق
بود و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط را از جانب سر بجانب پای فرو کشیدن و طعام
نخود آب و گوشت دراج و تذرو و گوشت کبک بروغن زیت یا روغن خوربان کرده یا
دادیا دارچینی و زیره و اندکی گشنیز خشک و اگر بدین تدبیرها نیک نشود با ایارج فیقرا
و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و غیر آن استفراغ باید کرد و اگر ماده بخار صفرا باشد
و اندر پیش چشم بخارهای صفرائی بیند و سر گرم بود و خواب کمتر بود و هر چند روز کمتر باشد
دوار او قوی تر باشد علاج او نخست قی باید کرد بآب گرم و سکنجبین و از پس قی انار ترش
و شیرین یا آبی و امرود و چینی و بجرامادی و ریواج و شراب غوره و شراب سماق خوردن
و دماغ را بحب بنفشه پاک کردن و اگر بمطبوخ هلیله استفراغ کند روا باشد و سفوف هلیله
زرد با شکر اندر با الحین نیز موافق باشد و هر بامداد آب انار ترش و شیرین با شکر یا
شراب غوره خورند و طعام او از غوره یا از سماق یا از زرشک یا از ریواج سازند و نان
او را خمیر با آب غوره و آب آبی و آب امرود و آب ریواج و آب سماق بسرشند و حجامت
هر گوه و رگ پس گوش موافق بود و اگر دماغ ضعیف باشد هر بامداد و شبانگاه پوست
جو و گشنیز خشک بریان کرده با شکر سودمند بود بپزند و بروغن بنفشه چرب کنند
و بخورد و اگر ماده خونی باشد علامتها خونی باشد و علاج او فصد قیفال سر و رگ پس گوش
و حجامت پس سر صواب بود و از پس فصد طبع را بمطبوخ هلیله زرد نرم کنند و قوت
بخار را از دماغ باز دارد و آنجا که بخار از معده بدماغ بر آید طعام کمتر گوارد و شهوت طعام
کمتر باشد و فم معده و خفقان کند و علامتهای امتلاء معده و ضعف آن ظاهر باشد و دوار
گاهی کمتر و با دوار صداع باشد از پیش و میانگاه سر علاجش نخست قی باید کرد
و از پس قی ایارج فیقرا بکار دارند و استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر قوت ضعیف بود
نقیع صبر بکار دارند و روغن گل بر پیشانی و موضع صداع طلی کنند و چون روزی
چند بگذرد روغن بابونه گل آمیخته بکار دارند تا آخر روغن بابونه و آنجا که سبب از

ندارد

مشارکت رحم و مثانه بود یا احتباس طمث یا اختناق رحم پس دوار بوده باشد علاجش
اگر سبب از احتباس طمث باشد تدبیر ادرار طمث باید کرد و اگر از اختناق باشد علاج
آن باید کرد و هر یک در موضع خویش یاد کرده آید و آنجا که بخار از دل یا از جگر یا از سپرز
بر آید و گذار آن اندر رگها و شریانها باشد اگر در پس گوش است و پس گردن علامت
وی آنست که رگهای گردن بر خیزد و بزرگ شود و شریانها ضربان کنند و اندر گردن و عصبها
او دردی نباشد و هر گاه که آن رگها بدست بگیرند یا چیزی قابض طلی کنند دوار ساکن شود
و علاج نخست بباید دانست تا ماده بخار کدام خلط است باستفراغ آن خلط مشغول باید
بود و اگر از جگر بر می آید تقصیری اندر افعال جگر افتد و المی و آفتی که اندر حوالی او باشد
بران گواهی دهد و لیتر آن باشد که نگاه کنند تا آفت اندر کدام جانب است از جگر اگر
از جانب محدب باشد استفراغ بادرار بول کنند و اگر از جانب مقعر باشد استفراغ به
مسهل کنند و اگر از دل بر می آید پس استفراغ بشراب سیب و مفرحها بکار دارند و اگر سپرز بر
آید رگ اسیلم زنند از دست چپ و بر سپرز ضمادهای تحلیل کننده نهند علی الجمله
هر عضوی را بعلاجهای که بدان عضو مخصوص است بکار دارند چنانکه هر یک در موضع
خویش یاد کرده آید و آنجا که سبب از سوء المزاج قوی باشد که ناگاه اتفاق افتد سبب و
علامت آن طلب باید کرد و بضد آن علاج کردن و مزاج را با اعتدال باز آوردن
و آنجا که سبب گرسنگی و خلو معده باشد باید هر بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از
آنکه حرارت گرسنگی بدماغ رسد چند لقمه نان اندر آب غوره و رب سیب و رب
آبی و مانند آن باید خورد و شراب میوه ها چون شراب انار و لیمو و سیب و زرشک و
غوره و ریواج همه موافق باشد و این نوع دوار باز دارد و گاه باشد که اندر بیماری دواری پدید
آید و آن دوار مقدمه بحران باشد که خواهد بود بعلاج آن مشغول نباید بود و دوار دایم خاصه
پیران مقدمه سکته باشد زود بتدارک آن مشغول باید بود و تدبیرهای موافق چون قی کردن و معده را
پاک داشتن و ایارج فیقرا با شبیار خوردن و اخلاط بجانب پای فرو کشیدن و اگر عضو ضعیف
بوده باشد بر عقب آن دوار پدید آید نشان آن باشد که ماده بدماغ بر آید و بیم سکته باشد
هم بدان علاج که یاد کرده آمد مشغول باید شد و بسیار بود که پس از صداع دوار پدید آید و
بدان صداع دوار زایل گردد و باشد که از پس دوار صداع پدید آید و بدان صداع زایل شود

باب دوم اندر کابوس

بدان که کابوس علتی است که مردم اندر خواب پندارند

که شخصی گران بر سینه او افتاده و او را بیفشارد و نفس او تنگ میشود و اگر خواهد که بجنبد و
آواز دهد نتواند جنبید و نه آواز داد و دو بیم باشد که خفه شود و هر گاه که این حال بروی بگذرد و در حال
بیدار شود و این علت مقدمهٔ سه علت است یکی صرع دوم سکته سیوم دیوانگی و سبب
این علت از بخاری غلیظ باشد که بدماغ برآید و سبب این بخار ساکنی مردم باشد از حرکتها
که بخارها تحلیل نکند و چون از حرکتها باطل شود و بخارها تحلیل نیابد یکبار بدماغ برآید و دماغ را پر
کند و مردم را فرو گیرد و مادهٔ این بخار یا بلغم باشد یا سودا یا خون غلیظ سودائی و گاه باشد که سر را صعب
بدماغ رسد خاصه نزدیک وقت خواب و دماغ را کثیف کند و فراهم فشارد کابوس پدید
آید و بخار هر مادهٔ اندر خواب رنگ آن ماده نماید علاجش اگر ماده خونی باشد نخست فصد باید
کرد پس باستفراغ خلط غلیظ مشغول باید شد و حب اسطمیخون و ایارج لوغاذیا اندرین علت
سود دارد صفت حبی که درین علت مردم قوی را شاید بخورند ایارج فیقرا یک درم خربق سیاه
دو دانگ سقمونیا دو دانگ افتیمون دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم کتیرا دانگی حب کنند
بآب کرفس این یک شربت باشد و آنچه از سرهای سخت افتد بروغنهای گرم قابض که
اندر باب گذشته یاد کرده آمده سود دارد ؛ باب سیوم از جزو سیوم در صرع و علاج
آن ؛ صرع علتی است که آلتهای حس و حرکت را بی نظام و نا تمام کند و اندامهای مردم در حال
صرع بر پایهای طبیعی راست نتواند ایستاد و سبب کلی اندرین علت سدهٔ نا تمامست
که اندر منفذهای جزو پیشین دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تمام بودی
حس و حرکت بی نظام و نا تمام نگشتی و تشنج نکردی و بدین سبب کف در دهان مصروع پدید
آید و اضطراب و حرکات آلتهای دم زدن و سبب کف اندر دهان خداوند سکته دشوار
دم زدن بود که تنگی راه او را و اسباب تشنج سه است یکی امتلاء دوم خشکی سیوم باز
آمدن بهم و گریختن و ناپسندیدن عضو چیزی ناپسندیده را که بدو رسد از بهر آنکه معلومست
که تشنج خشک یکبار نیفتد لکن اندک اندک پدید آید پس معلوم شد که تشنج صرع از خشکی نیست
و آنجا که خشکی بدان حد رسد که دماغ بدان سبب تشنج کند مرگ زودتر از تشنج بود و اینجا معلوم
شود که سبب تشنج صرع یا امتلاست یا بهم آمدن دماغ بسبب گریختن از بخاری یا مادهٔ ناپسندیده
که بدو رسد همچنانکه معده طعام را نخواهد و دفع کند خویشتن را بدان سبب فراهم گیرد و
تهوع کند دماغ نیز هر گاه بسبب چیزی ناپسندیده که بدو رسد خویشتن را فراهم گیرد بدان
سبب اندر عصبها و چشم و روی حرکتهای مختلف پدید آید و تشنج کند و گروهی پنداشته اند

که بی آنکه ماده اندر دماغ حاصل شود صرع تواند بود ابو علی سینا میگوید که اگر بدان آن میخواهند که بجای
کیفیتی بد باشد که بدماغ رسد بی ماده و این محالست از بهر آنکه اگر سبب از سوء المزاج بودی واجب
کردی که دایم و لازم بودی از بهر آنکه هر مضرتی را که سبب سوء المزاج بودی یا سوء المزاج حاصل
باشد مضرت لازم و سوء المزاج چیزی نیست که ناگاه یکبار پدید آید و یکبار زایل شود و اگر لازم
گردد بجنبد و هر چه یکبار پدید آید یکبار زایل گردد و سبب آن حاصل و متمکن نباشد لیکن سبق باشد
که ناگاه یکبار بدماغ رسد و زود بند آن گسسته شود و آن ماده با آن کیفیت از عضوی دیگر
بدماغ میرسد و بیشتر از معده برآید و از سپرز و از دیگر اندامها نیز باشد یا از انگشتان پای و دست
و خداوندان این علت را خبر داده اند که اندر آغاز صرع ایشان را آگاهی بوده است که چیزی چون
مادهٔ سودا از انگشتهای ایشان حرکت کرده است و ببالا بر می آمده و چون نزدیک دل و دماغ
رسیده است صرع پدید آمده است و هر گاه که پیش از نوبت حرکت آن ماده بوده است
ساق ایشان را بسته اند و نوبت صرع کمتر بوده است یا اندر گذشته است و آنجا که مادهٔ صرع
از چنین عضوی برآید اگر آن عضو را داغ کنند یا ریش کنند و بگذارند تا مدتی بپالاید پس صرع
او زایل گردد و صرعی که سبب او از کرم کدودانه و غیر آن باشد همین نوع باشد چون کرم پاک
شود صرع زایل گردد و بسیار باشد که حیوان زهرناک چون کرم و زنبور و جز آن زخمی کنند بر
عضوی و زهر او اندر عصب آن عضو اثر کند و تاثیر زهر بمشارکت عصب بدماغ رسد که زود بید
از آن و خویشتن را فراهم آرد و اثر آن بدان کمتر رسد و از تقرب دماغ و خویشتن را فراهم آوردن
او تشنج پدید آید و صرع کند و گاه باشد که زنان را پیش از وقت حیض بسته شود و آن ماده اندر
رگهای ایشان تباه شود و بخار آن بدماغ برآید و همین حال افتد که یاد کرده آمد و این نوع سبب
باز گرفتن حیض باشد و اختناق رحم نیز گویند و مردم که خویشتن را یکبار از مباشرت باز دارد
و منی اندر موضع خویش گرد آید و تباه شود پس بخار آن بدل و دماغ برآید همین حال افتد و
بسیار باشد که زنان را در روزگار حمل صرع افتد و چون فارغ شوند صرع زایل گردد و گاه
باشد که سببی از سببها جنباننده خلطی بجنبد و موج کند یا بسبب حرارتی بجوشد و قوت حس
و حرکت را زحمت دهد راه قوتها بسبب زحمت او بسته شود و این قوتها بانتهای خویش
نرسد و گاه باشد که این زحمت از بادی غلیظ باشد که اندر منفذ قوتهای ما بسته پس از اینجا
معلوم گردد که صرع علتی دماغیست اگر چه بمشارکت عضوی دیگر باشد و مبدا عضوی دیگر
باشد یا بخار و کیفیت آن عضو بدماغ برسد صرع تولد کند و همچنین اگر چه آفت صرع

بجز و پیشین دماغ مخصوص است بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا رسد و
بدین سبب است که همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت
صرع بجز و پیشین دماغ مخصوص است بسبب همسایگی آنست که نخست مضرت اندر حرکت
عضلهای چشم درآید و در سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا نرسیدی
افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دم زدن از حال طبیعی نگشتی و بقراط
میگوید بیشتر گوسفندان که صرع ایشان را افتد اگر دماغ ایشان را نگاه کنند اندر وی
رطوبتی باشد تباه شده و گنده چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست اندر دماغ
افتد پس باندامها رسد و بدان ماند که تشنجی که در عضوی دیگر افتد صرع آن عضو است
و همچنین بدان ماند که حرکت عطسه صرعی کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن
که رفع عطسه بسوی پیش آید و ماده ضعیف و اندک و دفع صرع بدان جانب تولد بود
که دفع آسان تر پذیرد و بسبب بسیاری ماده ضعیف قوت بهم جانبها بازد و بسیار
باشد که شخصی را صرع افتد و از آن بر دن آید و تشنجی محسوس نباشد چرا که ماده رقیق
و اندک باشد و بسیار بدین باشد و اگر ماده غلیظ و بسیار بودی شده افتادی و تشنج کردی
و اگر سخت بد بودی دماغ از کیفیت گزر جستی و خویشتن را فراهم آوردی و تشنج محسوس
گشتی و صرع کودکان از بسیاری رطوبت باشد جهد باید کرد تا رطوبت ایشان کمتر
شود پیش از آنکه بالغ شوند تا بوقت بلوغ زایل و بسیار باشد که نزدیک روزگار بلوغ و
پس از بلوغ صرع افتد لیکن بسبب قوت و حرارت غریزی باشد و اگر تدبیر علاج صواب
پیش از آن باز شوند زایل شود و صرع که از پس بیست و پنج سالگی پدید آید دشوار زایل
گردد خاصه اگر مزاج دماغ بد باشد و اگر علاج صواب کنند ممکن گردد که نوبتها سبکتر
و دیر دیر شود و پیران را صرع که از سده دماغ افتد کمتر بود و هر گاه که صرع متواتر شود
و نوبتهای آن صعبتر و درازتر بود بکشد و این آنگاه بود که دماغ ضعیف و زبون باشد
و ماده صرع را و بخارها و کیفیتهای بد دراز را زود قبول کند و تمام را دفع نتواند کرد و هر
گاه که تمام را دفع کند اگرچه صرع گشاده شود و بگذرد همیشه تاثیر ماده در دماغ مانده باشد
که اندک سستی بجنبد و تشنج کند و صرع آورد و بسیار افتد که شخصی را حس دماغ قوی تر
باشد و کیفیتهای بد زود بدو رسد و آنرا نیک اندر یابد و از آن سخت رنجور شود و بدان
سبب حرکت بدفع کردن آن کوشد خویشتن را فراهم آرد و از آن حرکت تشنج و صرع

میکند

پدید آید و صرع دماغی بر دو گونه است و بسیار باشد که مصروع را مدتی در آن تب آید خاصه تب
ربع و بسبب درازی مدت و حرارت تب ماده صرع پخته شود و تحلیل پذیرد و از صرع
خلاص یابد و گاه باشد که اندر آغاز نوبتها سرمای سخت پدید آید و مردم را بلرزاند لرزانیدنی که
بتازی آن را نافض گویند پس تب گرم شود و عرق بسیار کند و ماده صرع بدان لرزه از جای
کنده شود و بحرارت تب گداخته شود و بعرق تحلیل پذیرد و علت صرع کمتر شود و همچنان که از
سکته خلاص یابد بعلت فالج ادا کند و گاه باشد که مصروع مفلوج شود و از صرع خلاص یابد
روفس میگوید هر گاه که مصروع را بر سر و پیشانی برص پدید آید نشان تحلیل ماده صرع باشد
و بدان خلاص یابد **و علامتهای مشترک** که اندر انواع صرع لازم بوده است **یکی آنکه**
زبان مصروع زرد بود و رگهای زیر زبان سبز **دوم** آنکه هر وقت که دل تنگ شود و اندک خشم
دردی پدید آید سر او گران گردد **سیوم** آنکه هر گاه که نوبت صرع پدید آید زبانش گران تر شود
چهارم آنکه خوابهای شوریده بیند **پنجم** فراموشی **ششم** بددلی و ترسیدن از هر چیزی
و هر آوازی **هفتم** آنکه اندیشهای بد اسپیچو خداوند مالیخولیا **هشتم** تنگ دلی و رنجوری
و بی صبری **نهم** آنکه از کارهای حقیر خشم صعب گرفتن اما علامت صرع دماغی
آنست که سر گران باشد و چشمها گند و تیره و اندر حال هشیاری و تن درستی تمام عقل
نباشد و دوار و سدر لازم باشد اگرچه معده خالی و سبک باشد و طبع ادا اجابت بر
عادت میکند از این علامتها هیچ کمتر نشود و علامتهای مشترک همه بر جای باشد و ماده
صرع بیشتر از بلغم غلیظ باشد یا صفرا و سودا را آمیخته و نادر باشد که از خون ماده صفرا
تولد کند لیکن از خون سودائی و بلغمی بسیار باشد **علاج** خاصه او آنست که نگاه کنند
اگر علامتها خون باشد رگ صافن بگشاید یا بر ساق حجامت کنند و تن را بمطبوخ
هلیله پاک کنند و از شیرینی و لبنیات باز ایستد و طعام از سماق و انار دانه
و زرشک و غوره خورد و گوشت دراج و تذرو و تیهو و بزغاله و آهو و اندر نان گشنیز خشک
کند و شراب بسیار زیان دارد خاصه پس از گرمابه بسبب آنکه گرمابه دماغ را تر کند و
نشستن بسیار در گرمابه زیان دارد و سر را پوشیده باید داشت تا سرما و گرما بافراط
بدو نرسد و اگر علامات خونی نباشد استفراغ بحب قوقایا و حب اصطمخیقون باید کرد
و اگر شربت بمقدار دو دانگ ایارج فیقرا بجوزد صواب بود و اگر بر سه شب یکدرم
خورد نافع بود و حب غاریقون اندر صرع دماغی نافع ترین چیز نیست **صفت** آن

ایارج فیقرا یک درم غاریقون یک درم شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه و سقمونیا و بقل از
هر یکی دانگی و نیم حل کنند و حب سازند این یک شربت باشد و ایارج لوغاذیا و ایارج
روفس و ایارج جالینوس نافع باشد و از معجونها بزرگ مثرودیطوس و معجون هرمس سود
دارد و این سرافیون سکوید دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس بدهند و اگر
یکدرم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس بسرشند نافع باشد و
علامتهای صرع معدی آنست که نزدیک نوبت صرع فرش گشتن و قی و درد سر رنجه
دارد و فم معده اختلاج کند خاصه اگر طعام خوردن از وقت عادت باز پس تر افتد و
اندر حال صرع دست و پای و اندامها لرزد صعب و آوازی بلند از وی بر آید و باشد که
جامه از بول و براز و مذی و منی پلید شود و اگر در حال صرع قی کند و خلط بسیار بر اندازد نوبت
صرع سبکتر شود یا در حال بهوش باز آید و هر چند معده پرتر و آلوده تر باشد صرع قوی
تر و نوبت آن درازتر باشد و هر چند معده سبک تر و پاک تر باشد صرع سهل تر و قوت
او کوتاه تر و ناگواریدن طعام و نفخ و قراقر معدی از تباهی اخلاط بود و بسیاری و علامت
وی آنست که صرع وقتی از گرسنگی معده افتد چرا که خلط تباه فم معده خالی یابد و او را
بگزد و درد وی اثر کند و اگر طعامی موافق خورد مقداری معتدل صرع زایل شود و اگر خلط تباه
و صفرائی باشد از تشنگی و حرارت و سوزش فم معده با رنج رسد و اگر سودائی باشد
شهوت طعام قوی بود و فکر و وسواس بیشتر باشد و هرگاه که خداوند صرع معدی طعام
بیشتر از مقدار معتدل خورد میان هر دو کتف او درد خیزد تا آنچه خورده باشد هضم نشود
آن درد زایل نشود و اگر پس از آنکه طعام هضم شده باشد یا چیزی زیادت نخورده باشد آنجایگاه
درد خیزد پس از خشکی طبع بود و هرگاه که طبع نرم شود درد زایل گردد و علامتهای صرع مراقی بیشتر
نزدیک باشد علاج خاصه او آنست که پیش از وقت نوبت صرع یا در حال صرع بروغنی چرب کنند
بروغن سوسن و بحلق مصروع فرو برند و بجنبانند تا قی کند و معده را با یارج فیقرا و شراب افسنتین
پاک بکنند و بگلشکر و مصطکی و گوارشهای معتدل و شراب بودنه قوت میدهند و از تخمه و
ناگواریدن طعام نگاه دارند و غذا از زود گوار و پسندیده دهند و ضمادها که قوت افزاید بر معده
او نهند صفت ضمادی بگیرند سنبل خوش بوی و گل سرخ و مصطکی و قشور کندر بسایند
و در شراب انگوری یا در آب سیب و آب آبی بسرشند و گرم کرده بر معده او نهند و اگر
سبب صرع از بخاری باشد که از همه تن بر آید رنگ پوست در رنگ روی و خشکی و

لاغری و فربهی و بسیار گوئی و نبض و بول و تدبیرهای حالهای گذشته بر آن و بر ماده آن گواهی
دهد علاج خاصه او آنست که نگاه کنند تا ماده علت چیست تن را از آن ماده پاک کنند و
معده و دماغ را قوت دهند و بخارها را از دماغ باز دارند و اگر ماده خونی باشد اول از هر دو دست
رگ قیفال بگشایند یکبار و باندازه قوت خون بیرون کنند خاصه اندر فصل بهار و از پس آن
بچند روز رگ زیر زبان بزنند و بر قفا حجامت کنند تا ماده را از دماغ باز گردانند خاصه که اندر
دماغ ضعف نباشد و مزاج دماغ از آن بار نگیرد و بسبب بیرون کردن خون سردی فرونی
تولد کند و آنجا که فصد واجب باشد فصد باید کرد و بعد از فصد یک هفته آسایش دهند و بعد
کنند و دیگر باره فصد کنند و یک هفته دیگر آسایش دهند پس تدبیر اسهال کنند و اندر مسهل قنطوریون
و شحم حنظل و خربق سیاه بکار دارند و اگر حاجت آید پس از آنکه دارو خورده باشد رگ صافن بزنند
یا بر ساق حجامت کنند و حجامت بر سر و میان دو کتف سود دارد و نگاه کنند اگر هنوز اندر تن
علامت بسیاری ماده باشد پیش از هر استفراغی هفته آسایش دهند و قوت دل را مراعات
کنند تا تن پاک شود و بعد از آن تدبیر غرغره و عطسه آوردن کنند و اگر سلاث(?) با آب مرزنگوش بگدازند
و در بینی چکانند صواب بود و تدبیر مسهل و تدبیر غذا اندر اول باب یاد کرده آمده است و اگر ماده
بلغمی باشد پیش از روز نوبت قی فرمایند و قی در همه انواع صرع سود دارد و در حال از آن راحت
یابند مگر در صرع دماغی که بسیار کردن قی زیان دارد صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا یک درم
شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانگ ملح نفطی دانگی بقل دانگی
هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر ترید و غاریقون و اسطوخودوس بکار دارند و ایارج
روفس اندرین علت سخت نافعست و این سرافیون سکوید دو دانگ شحم حنظل با یک شربت
مثرودیطوس بسرشند و بدهند صواب بود و معجون عاقرقرحا بامداد سود دارد صفت آن
بگیرند عاقرقرحا و بکوبند و با انگبین بسرشند وزن انگبین دو برابر عاقرقرحا و اگر هر بامداد و شبانگاه
نیم درم ایارج هرمس بدهند بسیار نافع بود لیکن از شربتها فراخ بدل کند بتدریج باید کرد مثلا
مثرودیطوس بار نخستین یکدرم بار دوم دو دانگ و شربت تمام از وی مثقال است
و دیگر معجونها هم برین قیاس دهند و طعامهای غلیظ و گوشت جانوران سنگین زیان
دارد و اگر خلط سودائی باشد علاج او علاج اصحاب مالیخولیا نزدیک باشد و حب ایارج
که در صرع بلغمی یاد کرده آمده است نافع باشد در جمله شربت و مسهل و معجون و تدبیرهای طعام
و شراب که اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمد اندرین باب موافق باشد و اگر نیم درم بنادریطوس(?)

ونیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل بهم سایده و بسرشند و بدهند نافع باشد ثابت بن
قره میگوید که مزاج را بمعجون نجاح بدل کنند و بهتر از معجون نجاح معجون تریاق ثمانیه است
هر روز ازین دو گانه آنچه حاضر باشد بمثقال بدهند و تریاق اربعه نیز از بهر تدبیر مزاج موافق
بود خاصه اندر تیرماه و زمستان شربت بمثقال با سکنجبین عنصلی بدهند یا اندر مطبوخ زوفا
و اگر مادهٔ علت صفرائی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیا رکیدی و اندر علاج سرسام گرم و اندر
علاج دیوانگی یاد کرده آمده است موافق بود پس طبیب را بحکم مشاهده و اندازه علت
تصرف میباید کرد و نوعی از صرع است که آنرا ام الصبیان گویند و بعضی گویند
ام صبیان صرع صفراویست و بدین سبب علاج او بسردی و تری فرموده اند و ابزن
و شیر زنان بر دو دوشیدن سود دارد و اگر مصروع طفل باشد علاج دایه او باید کرد تا شیر او
خشک شود و تابستان اندر خانه خنک یا در سرداب خوش هوا باید نشست و در زمستان
اندر خانه معتدل و نه هر صرعی که اطفال را افتد ام صبیان باشد اعتماد بر علامتها
باید کرد و هر علاجی که واجب کند دایه را باید فرمود و او را از جماع پرهیز و کودک را باید نگاه داشت
از آوازهای بلند تا آواز طبل و جلاجل نشنود چنانکه بترسد و از سرمای سخت و گرمای سخت و
ناگواریدن غذا نگاه باید داشت و سداب بوییدن سود دارد و آن را که سبب صرع
از بخاری باشد که از جگر بر آید علامتها و احوال جگر طلب باید کرد و اگر علامت از گرمی جگر
ظاهر باشد بتدبیر تسکین حرارت و کشادن سده مشغول باید شد و استفراغ با ایارجین
باید کرد یا با آب لبلاب و آب کسنه و فلوس خیارشنبر و خرما هندی و شیرخشت
و رگ باسلیق باید زد و اگر علامتها از بلغم و سردی جگر ظاهرتر باشد سده را بماء الاصول
باید کشاد و مزاج را بدل باید کرد و آنکه سبب صرع بخاری باشد که از سپرز بر آید و علامتها
و علاج آن در باب علاج سپرز طلب باید کرد و آنکه سبب صرع از بخاری باشد که از
رحم بر آید احتباس طمث بر آن گواهی دهد و اندر زهار و بیغولهای ران و گرده و پشت
دردی و گرانی باشد و علاج خاصه وی آنست که تدبیر کشادن حیض کند چنانکه اندر
علاج احتباس طمث یاد کرده آمد و آنرا که سبب صرع از بخاری باشد که از اندامی دورتر
چون انگشت پای و دست و مانند آن می بر آید و علامت وی آنست که خداوند علت را
خبر باشد که چیزی چون بادی سرد از آن موضع حرکت میکند و بالا می بر آید علاج خاصه
او آنست که پیش از وقت نوبت برتر از آن موضع عصابه ببندند سخت تا وقت

دبز

نوبت بگذرد و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار از وی برخیزد اندر آب گرم
نهند پس عصابه را بگشایند و آن موضع را بخرقهٔ درشت بمالند و تدبیر آنست که آن موضع را
ریش کنند و بشیشه بزنند و مدتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار از وی بیاید **صفت**
دارویی که ریش کند بگیرند پلپل و خردل و فرفیون از هر سه را بکوبند و بعسل بلادر بسرشند و بدان
موضع نهند و ببندند **صفت** دارویی که زود ریش کند بگیرند ذراریح و کبیکج و امارکه باد افکنده
باشد هر سه را با عسل بلادر بسرشند و بر نهند و آنرا که سبب از تری حس دماغ بود علاج
خاصه او بشراب خشخاش کنند و طعامهای لزج دهند چون کله و پاچه بره و گوشت
بزغاله و گوشت گوساله و ماهی تازه و اندر طعام او تخم کوک و تخم خشخاش بر افکنند
و بباید دانست که آنچه یاد کرده آمد از علاج خاصهٔ هر نوعی تدبیرهای دیگر است که
اندر همه انواع صرع بدان حاجت است و چیزیست که اندر همه انواع زیان دارد و از
آن پرهیز باید کرد اما آنچه بدان حاجت است دو نوع است یکی تدبیرهائیست که اندر
حال صرع باید کرد دوم تدبیرهائیست که اندر علاج اوست اما آنچه در حال صرع باید
کرد آنست که مصروع که زبان خود را همی خاید هر گاه که صرع پدید آید کروهه
دوخته باشند از کرباس نرم و پنبه در نهاده در حال این گروهه در میان دهان
نهند تا آن خاییدن زبان بسلامت بماند و دهان کشاده ماند دوم آنکه اگر دو
خرما یا نرم بسایند و بسکنجبین عنصلی بسرشند و بحلق او فرو برند سیوم آنکه خربق
کشاینده اندر بینی او بمالند چون کندش و خربق سفید و شحم حنظل و عصارهٔ قثاء الحمار
و شونیز و فلفل و زنجبیل و فرفیون و جندبیدستر آنچه حاضر باشد ازین داروها
بهم بیامیزند و بکار دارند و عود پیش بینی او دود کنند و اگر بسایند و در بینی دمند روا
باشد و بوی سداب اندر حال صرع و بیرون صرع سود دارد و اختیار آنست که میان
بگیرند و آرد جو بسرکه انگوری بسرشند و خمیر کنند و شمامه سازند آن در حال صرع و بیرون
سود دارد و اسکندر میگوید آنچه در حال صرع میباید کرد اندامهای مصروع راست
باید داشت و چیزی گرم بر سر او باید نهاد چون ارزن گرم کرده و نمک تا زود بهوش باز آید
و مصروع را شیاف مامیثا در پیش بینی دود کنند اگر بهوش باز آید امید خیر بود و اگر
مشکل باشد و آنچه بیرون صرع باید کرد از تدبیرهای کلی ریاضت است که پیش از طعام کنند
برفق و پیش از آنکه ماندگی شود از ریاضت باز ایستند و هر گاه که استفراغ کرده باشند

بعد از طعام ریاضتی اندک کند چنانکه مانده نشود صواب باشد و در حال ریاضت سر او ساکن
باید و در هیچ حال سر جنبانیدن و او آویخته داشتن نشاید و مالیدن از سینه و پشت بجانب
قدم فرو آمدن سود دارد و بتدریج باید مالید بخرقهای درشت و سخت با آهستگی آغاز کنند و
هر ساعت سخت تر می مالند تا اندامها سرخ شود پس از مالش گامی چند برود تا باقی بتحلیل
پذیرد و از پس اگر استفراغ کرده باشند و باقی بادها بجانب پای فرو کشیده باشد بسیار
نافع باشد و هر بامداد شربتهای که رطوبت را لطیف کند و معده را پاک گرداند میدهند چون
سکنجبین عنصلی و شراب افسنتین و سکنجبین بزوری که اندروی صعتر و زوفا و تخم بادیان
و انیسون پخته باشند و معجون عاقرقرحا و گلنگبین و مصطکی و جوارش عود و معجون
نجاح آنچه حاضر باشد میدهند و اگر فصل زمستان باشد سکنجبین بزوری و عنصلی
اندر آب گرم بدهند و اگر تابستان بود در آب سرد **صفت** سکنجبین عنصلی پیاز عنصل
که آنرا مقل گویند بگیرند و پاره کنند و در سرکه و آب بپزند تا خوب پخته شود پس بدست بمالند
و بفشارند و از آن سرکه سکنجبین سازند و اگر از سرکه سازند که عنصل اندروی نهاده باشند روا بود
صفت معجونی که خداوند صرع را که از بلغمی و ریحی بود سود دارد بگیرند اسیالیوس سه مثقال
حب الغار سه مثقال زراوند مدحرج دو مثقال جندبیدستر و اسقل مشوی از هر یک مثقالی
با انگبین بسرشند و هر بامداد یکدرم یا دو درم با سکنجبین عنصلی بخورد و از هوای تر جنوبی بهوای
خشک شمالی رفتن صواب بود و مغز ساق گاو اندر روغن گل گداخته بر موضع صدغ و
سینه و گردن او مالیدن صواب بود و اگر اندامی تشنج کند و پیچیده بماند روغن تازه با آب گرم
بیامیزند و بر آن اندام بمالند و راست کنند و عود فاونیا بر بازو بستن سود دارد و اطبا
این معنی آزموده اند و منفعت آنرا یافته اند و این عود فاونیا را بعود الصلیب نزدیک نهند
و ابوعلی سینا میگوید همانا که این خاصیت درین عود هنگام تری ظاهر میشود **صفت** تریاق اربعه
که مزاج را بدل کند بگیرند زراوند طویل و جنطیانا و حب الغار و مر از هر یک برابر بکوبند و بیزند و با انگبین
مصفی بسرشند شربتی یکمثقال **صفت** تریاق ثانیه بگیرند زراوند طویل و ریوند چینی و
پوست بیخ کبر و حب الغار و جنطیانا و قسط و مر از هر یک راست راست بکوبند و بیزند و
با انگبین مصفی بسرشند شربتی یکمثقال **صفت** اسطمخیقون و حب قوقایا و حقنهای تیز که اندرین
علت بکار آید اندر باب پنجم از جزو دوم ازین کتاب اندر علاج بسیاری خواب نا طبیعی یاد
کرده آمده است و آنچه اندر همه انواع صرع زیان دارد آنست که اکنون یاد کرده آید نگاه کردن

در چیزهای متحرک و گردان و فرو نگرستن از جای بلند و اندر گرمابه و گندزادها مقام کردن و سرمای
سرد و گرمای گرم و جماع بسیار و آمدن بارانهای بسیار و شراب کهن و شراب نو و مستی و شیرینیهای
بسیار شیرین و شراب تر و طعامهای سخت و آوازهای قوی چون آواز رعد و برق و نگاه کردن
اندر آفتاب و برق و غسل کردن در آب گرم دماغ را سست کند و مادها را بجنباند و آب
سرد اخلاط را منقبض کند و طعامهای سنگین و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرنب و گزر و ترب
و سیر و باقلی و پیاز و عدس و جمله ترها زیان دارد جز پودنه و شبت و سداب و اندکی گشنیز اندر
طعامهای او بپزند سود دارد و کرفس را خاصیتی است که صرع را بجنباند و اگر چغندر بپزند
و با آبکامه و روغن زیت چون آچاری سازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و گشنیز
اگر خشک زیان ندارد و همه چیزهای تیز و بخارناک چون پلپل و خردل زیان دارد و میوه های تر و شیر
همه جانوران و هر چه از شیر سازند زیان دارد و چیزهای تیز بخارناک چون پلپل و خردل زیان دارد
اخلاط را بدماغ برآرد و افتیمون و کرویا و دارچینی سود دارد و اخلاط را از دماغ فرو آورد
و از رگها بادرار بول بیرون آرد و بوی گوگرد سوخته و قطران و گندم دار زیان دارد و خفتن
بروز سخت زیان دارد خاصه اگر بسیار خوابد و بر امتلا خوابیدن و بیخوابی بافراط زیان دارد
چرا که روح ضعیف میشود و بتحلیل میرود و دماغ از بخارها پر میگردد و اگر سیر در پیش مصروع
دود کنند صرع را بجنباند و سم و سرون بز همین خاصیت دارد و جگر بز زیان دارد
صرع آورد و اگر گوشت بز بسیار خورد بیم آن باشد که صرع تولد کند و اگر ناگاه چیزی
شنود که از آن سخت غمگین گردد یا بترسد یا خشمناک شود پس صرع افتد و اگر مصروع
پوست بز بخویشتن در کشد و در آب شود صرع بجنبد ❁ **باب چهارم اندر سکته**
❁ بدانکه سکته علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه قوت حس و حرکت که از دماغ
باندامها می آید بسته شود و همه اندامها بیکار ماند و حواسها بجملگی باطل شود و از حرکتها
جز حرکت حجاب دیگر نماند و سکوت یعنی خداوند این علت بر پشت باز افتاده
باشد و روی او از پری برآمده باشد و رنگ او به تیرگی و سیاهی گراید و گاه باشد
که بسرخی گراید و عجب آنست که با آنکه اندر سکته همه اندامها بیکار ماند و هیچ عضله
حرکت نکند عضلهای سینه اندر دم زدن متحرک شود و سبب حرکت این عضلها
اندر سکته ماندگی و دشواری دم زدن باشد بر طبیب آنچه تواند بجای آرد و سبب علتی

اندرین علت آنست که یکبار اندر دماغ سده افتد و این چنان باشد که هم منفذها که قوت
حس و حرکت بدان منفذها از دماغ باندامها میرسد یکبار بسته شود و سبب این سده
دو نوعست یکی از امتلاء دماغ و امتلاء تجویفهاء و منفذهاء دماغ از خلط غلیظ لزج سرد و
نوع دوم فراهم گرفته شدن منفذها و تجویفهای دماغ هرگاه که ازین دو نوع یکی حاصل شود
سده تولد کند و صعبی و سهلی سکته باندازه سده باشد و مثال این سده همچو ابر است
که پیش آفتاب بایستد و سایه بر زمین افکند و تابش آفتاب و منفعت او از زمین
باز دارد و همچنین سده که اندر منفذها و دماغ افتد راه فرود آمدن قوتها از دماغ باندامها ببندد
و منفعت حس و حرکت از اندامها باز دارد اما سبب سده امتلائی دو نوعست یکی از آماس
دماغ و تمدد او و سبب بسیاری ماده نوع دوم آنست که ماده بسیار و غلیظ اندر تجویفها
و منفذها دماغ افتد اگرچه آماس نکند راه فرود آمدن قوت حس و حرکت را ببندد و سبب
سدهٔ دیگر که از فراهم آمدن تجویفهاء دماغ افتد هم دو است یکی اگر بر سر زخم افتد
و المی صعب رسد تا دماغ تجویفهاء و منفذهاء او بدان سبب حرکت انقباض یعنی
خویشتن فراز هم از دو راه قوتها بسته گردد دوم اگر از سرمای بافراط که بدماغ رسد همه اجزاء
دماغ بدان سبب بهم آید و در هم نشیند و بو علی سینا میگوید اندر کتاب قانون و از نوع
سده که از سرما تولد کند یاد کرده است و جالینوس میگوید سکته علتی است که ناگاه افتد
یکبار و سبب آن کاری تواند بود که یکبار افتد و سوء المزاج گرم یا سرد اندک اندک باشد
پس ممکنست که سبب سوء المزاج از سده باشد و اگرچه سخن جالینوس که میگوید
سوء المزاج اندک اندک باشد درست است اما آنچه ابو علی سینا گفته است ممکن هست و
حال این چون حال تشنج خشک است که از سوء المزاج خشک تولد کند چنانکه بسیار می بینیم
که مزاج بتدریج خشک میشود اندک اندک تا چون خشکی بغایت رسد یکبار تشنج پدید آید همچنین
ممکن باشد که سرما اندک اندک اثر میکند و باندازه اثر سرما اجزاء دماغ فراهم می آید و اندامها
عذر و لی آگاه میشود تا چون سرما غلبه کند اجزاء دماغ را تمام در هم نشسته گردد و یکبار
راه قوت حس و حرکت بسته گردد و آنجا که سبب قوی باشد امید گشادن سکته
نباشد و آنجا که سبب ضعیف باشد اگر گشاده شود بفالج کشاید و باندازه ماده و چگونگی
گشادن آن بقراط میگوید السکتة اذا کانت ضعیفة لم یسهل برؤها دگاه باشد که سبب سکته

از خشکی طبع باشد و بدین سبب که علاج او بحقنه و شیاف و مسهل قوی باید کرد و بسیار بود که سبب
سکته از غلبه خون باشد که اندر همه تن در رگها و شریانهای همه تن پر شود و تجویفهاء دماغ را پر کند و راه بر آمدن
قوت حیوانی روح از دل سوی دماغ و راه فرود آمدن قوت روح نفسانی از دماغ بهمه تن و اندامها
بدان سبب بسته شود و حرکت شریانها فرو بستد و دم زدن باطل شود و همه اندامها بدان سبب سرد شود
و سکته پدید آید و از نیست که هرگاه که اندر تن امتلاء افتد خونی پدید آید در حال فصد باید کرد خاصه اندر فصل بهار
و جماعتی طبیبان این را خناق دل میگویند و از صواب دور نیست و بسیار باشد که فالج با دماغ مشترک
گردد و هر دو جانب دماغ بر شود و علت فالج شکسته گردد و هر که را سبب بتای خون بود بفصد
بسیار حاجت آید و هرگاه که فصد کند راحت یابد و بیم باشد که تاخیر تا خر فصد زیان دارد و بدان سبب
فالج یا سکته تولد کند و بسیار باشد که خداوند صرع یا خداوند دوار استفراغ ناکرده و ماده علت محکم
نشده بر سبیل علاج داروها و طعامهای گرم خورد و ماده آهسته در حرکت آید و در وی بجانب دماغ
نهد و سبب سکته گردد و خداوند مزاج گرم و خشک را سکته نادر بود که بهم رسد و اگر افتد صعبتر باشد
سبب آنکه یا سببی سخت قوی بباشد علتی مخالف مزاج تولد کند و بسیار باشد که شخص را سکته افتد
و هیچ فرق نتوان کرد که زنده است یا مرده و نفس نجنبد و با این همه علاج پذیرد و خلاص یابد و
اگر هیچ نفس نجنبد آن بود که حرارت او چندان نیست که حاجت همی افتد بنفس کشیدن و
آن قدر حاجتی که هست بحرکت نبض تمام میشود و سبب اگر علاج پذیرد آنست که ماده سخت غلیظ
نباشد بدین سبب هر کرا این حال افتد بزودی دفن نشاید کرد و هفتاد و دو ساعت نگاه باید داشت
علامتش هرگاه که شخصی را گرانی سر و دوار و طنین گوش و کسلانی اندر حرکتها و خیرگی چشم
و اختلاج اندامها و دندانها برهم سودن اندر خواب و امتلاء رگهای گردن پدید آید و دست
و پای او سرد میشود و بول او زنگاری باشد یا سپیدی گراید و رسوب او نخالی باشد علت
سکته بد و سخت نزدیک بود و هر که را ناگاه درد سر خیزد پس در سکته افتد و دم زدن با خرخره باشد
پس در یک هفته هلاک نشود پس اگر تب گرم گیرد ممکن بود که ماده را بگدازد و تحلیل کند و اگر نه در یک هفته
هلاک شود و این از آن نوع باشد که جالینوس میگوید و بسیار بود که سبب سکته آماس دماغ بود
و میگوید این علت نوع سکته ناگاه باشد و پیش از آن علامتها سکته ظاهر شده باشد
و اما این نوع که رشت گرم گشاده گردد و سخت صداعی سرد بوده باشد و از لیثرغس اندر سکته افتد
و علامت صعبی سکته و سهلی آن دشواری و آسانی دم زدن است اما پدید آمدن کفک
علامت عاجزی قوت باشد و آنرا که علت صعبتر باشد نه کفک آرد و نه خرخر کند و نه دم

تواند زد و اگر شربتی بحلق او فرو ریزند زود هلاک شود و کفک اندر سکته بر خلاف آن دلالت کند
که اندر صرع از بهر آنکه کفک اندر صرع با آخر نوبت پدید آید که صرع گشاده خواهد شد و اندر سکته نشان
زیادت شدن سبب آن باشد و نشان صعبی علت و دشواری دم زدن و نزدیکی مرگ و اندر
سکته دم آسان زند لیکن دم زدنی باشد بی نظام چنانکه گاه گاه سست تر میشود و هم نشان
صعبی علت باشد و آنکه دم با آسانی زند و بی نظام نگردد امید باشد که علاج پذیرد و جالینوس گفته است
نه هر که بیفتد و حس و حرکت او باطل بود اندر سکته باشد هم ممکنست که اندر سبات باشد و فرق
میان سکته و سبات آنست که خداوند سکته دم بدشواری زند و دم زدن او در بیشتر حالها
با خرخر باشد و سبات بتدریج تولد کند و سکته ناگاه و یکبار افتد و مقدمات آن از پیش بوده
چون دوار و طنین و غیر آن و سکته را و رمی از تب خالی نباشد و سکته خونی با علامتهای خون
باشد و سکته بلغمی با علامتهای بلغمی بود و تدبیرهای متقدم بر هر یک گواهی دهد و هر که را اختلاج
بسیار باشد پس در سکته افتد زود هلاک شود بدین اختلاج اختلاج همه تن و همه اندامها خواهد نه
اختلاج یک اندام و آنجا که شبهت افتد که خداوند علت اندر سکته است پرده پلک چشم
او باز گرداند اگر مرده باشد حدقه او ناپدید بود و اگر اندر سکته باشد حدقه پدیدار بود علاج
آنجا که سبب سکته از علت خون باشد سخت نگاه باید کرد و اگر امیدوار باشد در حال فصد کنند
رگ قیفال گشاید و خون بسیار بیرون کنند و اگر طبیب صواب داند که رگهای گردن بباید
گشاد و پس بر ساق او حجامت باید کرد و پس از آنکه فصد و حجامت کرده باشد بازوها را ببندد
و از رانها تا قدم و اطراف او را ببندد و بمالند صواب بود و سرکه و روغن گل بر سر او می نهند
پس تدبیر حقنه معتدل کنند تا باقی ماده باز دماغ فرود کشد و چون سکته گشاده شود بتدریج بلطیف
مشغول شوند و بر جلاب و کشکاب تنک اختیار کنند و بتدریج بگوشت تیهو و تذرو و دراج
و مرغ خانگی رسانند و آنجا که سبب بلغم بود و خون با وی آمیخته باشد علامتهای هر دو پیدا
باشد سخت فصد باید کرد و پس بتدبیر حقنه قوی و شیاف مشغول باید شد و اندر شیاف
جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهره گاو و شحم حنظل باید کرد و پر مرغ بروغن چرب کرده
و بایارج فیقرا آلوده بحلق او فرو کنند تا باشد که قذف کند و رطوبتی بر آید و آنجا که سبب از
بلغم غلیظ لزج سرد باشد امید کمتر بود پس اگر طبیب امیدی بیند بتدبیر استفراغ و
گشادن سده و گرم کردن دماغ مشغول شود و اگر داند که طعامی غلیظ خورده است یا بسیار
خورده است جهد کند تا دهان او را بگشاید و پر مرغ را چرب کنند و بایارج فیقرا آلوده کنند و

بحلق او فرو برد تا قی کند و اگر قی نکند قوتی که بدو رسد و تهوعی که کند سود دارد و دماغ را گرم کند و اگر
روغنی که پر مرغ بدان چرب کنند روغن سوسن باشد نافع تر بود پس همه مهرهای پشت و مهرهای
گردن بروغن گرم بمالند چون روغن فرفیون و روغن قسط و روغن اسقیل و سر او را گرم کنند
بچیزهای که یاد کرده آید پس سعوطی لطیف کنند و گشاینده در بینی او چکانند و سعوط را چیزی گویند
که در بینی او چکانند و اگر حاضر باشد شربتی تریاق بزرگ یا مثرودیطوس اندر ماء العسل حل کنند و
بحلق او فرو ریزند یا معجون سجزنیا و انقردیا و سلیشا دهند و اگر سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر
که حاضر باشد مثقالی در ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو ریزند موافق بود و اگر ممکن گردد که مسهل
توان داد هیچ مسهل نافع تر از حب فرفیون نباشد و از پس استفراغ در آب گرم باید نشانیدن
و گرمابه خشک نافع بود صفت حقنه تیز بگیرند شحم حنظل و قنطوریون دقیق و غاریقون و خربق
سیاه از هر یک نیم شیت اندر یک من نیم آب بپزند تا بمقدار یک من باز آید بپالایند و ده استار
از وی بستانند و حقنه کنند اگر حقنه زود بیرون آید و رطوبتی بیرون نیارد دیگر حقنه باید
کرد تا رطوبت بسیار فرود آورد صفت روغن فرفیون اندر پشت و مهرهای گردن مالند
بگیرند سداب و بکوبند و بفشارند و آب از وی بستانند یک من و روغن سوسن ده استار
با آن آب بیامیزند و باتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا
و جندبیدستر از هر یک سه درم جاوشیر و فرفیون از هر یک مثقالی همه را نیک بسایند
و روغن را گرم کنند و این داروها را سوده در وی افکنند و بمالند و اگر روغن بلسان
حاضر باشد سه درم با وی بیامیزند و اگر نه روغن ترب اگرچه ضعیف است بدل آن کنند
و کرده بکار دارند صفت روغن قسط بگیرند ابهل و اذخر و راسن و وج از هر یک ده
درم قسط سی درم همه را اندر یک من نیم آب بپزند تا آب سرخ شود پس بپالایند و روغن زیت
بمقدار ده استار بدین آب افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و سه درم
جندبیدستر و یک مثقال فرفیون سوده در افکنند و بکار برند صفت روغن اسقیل بگیرند
اسقیل بر چهار اوقیه و روغن زیت یک من اسقیل را در روغن بپزند چنانکه در وی بالیده شود و
اگر کسی خواهد که عاقرقرحا و جندبیدستر و خردل و قسط و مشک و فرفیون در افکند قوی تر
باشد صفت نطولی که بر سر و مهرهای پشت او بچکانند بگیرند شبث و مرزنجوش و
برگ ترنج و صعتر و اکلیل الملک و بابونه و سداب و پودنه دشتی و حاشا از هر یک چند

خواهد و بپزند چنانکه رسمست تدبیر گرم کردن دماغ تخته آهن با آتش سرخ کنند و از پس سر او بلا بند
چنانکه موی او بسوزد و اگر موی سر او را بسترند و جندبیدستر و خردل هر دو را بسایند و با
سرکه گرم کرده بر سر او طلی کنند و قرنفل و بادک و بسباسه و جوزبوا بکوبند و گرم کنند و
اندر خرقه بسته بر سر او نهند نیک باشد صفت سعوط زهره کلنگ با آب مرزنجوش یا
با آب سداب بسایند و به بینی او اندر چکانند و اگر جندبیدستر سوده بماء العسل حل کنند
و اندر چکانند سود دارد صفت حب فرفیون بگیرند سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و صبر و
جندبیدستر و هزار اسپند از هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو درم و نیم شربتی مثقالی
صفت حبی که معروفست بحب بیمارستان بگیرند جندبیدستر یکدرم شحم حنظل دانگی و نیم
فرفیون دانگی ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت باشد و محمد زکریا میگوید که ملینت
اندر سکته و فالج و لقوه سخت سودمند با قیفم تن را گرم کند و تب آورد و اخلاط را بگدازد
و شبانگاه مقدار یک باقلی اندر آب حل کنند و بدهند و اصل درین علاج آنست که
این ترتیب نگاه دارند و تا سخت بجهد و قی استفراغ نکنند و نه سعوط و روغن و نه
نطول هیچ بکار ندارند و از روغنها هر چه قوی تر است باز پس دارند و نخست روغن سداب
و روغن سوسن و میعه اندر وی بکار برند حل کرده و اگر منفعت نیابد قوی تر بکار دارند و
روغن را موم اندر کنند تا بر آن موضع که باشد بماند و هر گاه که بهوش آید تا از پس بیست و
چهار روز همین تدبیرها بکنند از نطول و سعوط و روغن فرفیون مالیدن و از این جمله
که یاد کرده آمد هر هفته یک شربت دهند تا حقنه کنند و طعام نخود آب دهند با شوربای
گنجشک و اگر کبوتر بچه بخورد با نخود و شبت و دارچینی و سعتر و نان با انجیر خشک با
مویز منقا خورد موافق بود و از پس بیست و چهار روز هر بامداد روغن بید انجیر خورد بماء
الاصول و هر هفته ایارج فیقرا و ایارجهای بزرگ چون ایارج لوغاذیا و ایارج روفس
و ایارج جالینوس و مانند آن بکار دارند و باقی علاج فالج که اندر جزو چهارم یاد کرده
آید بکنند تا شفا یابند ؛ جزو چهارم اندر بیماریهای که سبب آن از گرد آمدن
رطوبتهای فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت بدو قایمند و این جزو هشت
باب است باب نخستین اندر اختلاج ؛ حرکتی است که اندر عضلها افتد بی اختیار
و بیخواست مردم و تولد این از حرکت بادی باشد غلیظ و متحرک و دلیل آنکه زود

بگذرد

بگذرد و تحلیل پذیرد و دلیل بر آنکه غلیظست آنست که اندر مزاج او سببها سردی فزاید و تولد
کند و عضو را بجنباند و دلیل بر آنکه عضلاست آنست که معلومست که هر چه زبرست چون
دماغ و هر چه سخت است چون استخوان باد اندر وی باز داشته شود و هر چه میان این و
آن باشد چون گوشت و عصب ممکن بود که اندر وی باد باز داشته شود و اسباب اختلاج بیشتر
سرد باشد یا ماده سرد و تر و بسیار باشد که اعراض نفسانی چون خشم و شادمانی و غم سبب اختلاج
گردد چرا که بسبب اعراض نفسانی روح متحرک شود و حرکت روح ماده را تحلیل کند و از تحلیل
ماده باد تولد کند و اختلاج که اندر همه تن افتد مقدمه سکته باشد یا مقدمه کزاز بود و اگر در عضلهای
شکم افتد و دایم گردد مقدمه مالیخولیا و صرع باشد و اگر اندر عضلهای روی افتد و دایم گردد مقدمه
لقوه بود و اگر در زیر سرهای پهلو افتد و دایم شود مقدمه آماس حجاب شود و باد غلیظ بادی بود که اندر
تجاویف اندامها مانده باشد و کثیف گشته همچون هوا که اندر جایی بماند و مردم بدان ترسند که
اندام بجنباند سخت از هر چه ماده آن زیادت کند پرهیز باید کرد چون آب یخ و طعامهای
سرد و بادناک و شراب بافراط و مانند آن و آن موضع را بخرقه درشت بباید مالید و روغن
گرم چون روغن فرفیون طلی باید کردن و بامداد گلنگبین عسلی با تخم بادیان دادن و تدبیر لطیف کردن
و نخود آب باید خوردن و شوربای گنجشک و کبوتر بچه با سعتر و دارچینی و زیره و کرویا و آب
دریا گرم کرده اندر شنگاه با چیزی مانند آن کنند و بر آن موضع نهند و نمک آب تلخ بجای
آب دریا باشد و استفراغ بایارج روفس نیک باشد و محمد زکریا میگوید آن موضع را
بخرقه درشت باید مالید تا سرخ شود پس بروغن گوز طلی کنند و اگر اختلاج دایم شود به
علاجهای سبکتر که اندر باب لقوه یاد کرده آید علاج کنند ؛ باب دوم اندر لقوه
و علاج آن ؛ بدانکه لقوه علتی است که اندر عضلهای پردنی می افتد و چشم و ابرو و پوست
پیشانی و لبها کور شود و از نهاد طبیعی بگردد و اسباب این علت چهار است یکی تشنج است
که از رطوبت غلیظ تولد کند و این چنان باشد که عضلها که حرکت اندامها بدانست از رطوبتی
غلیظ ممتلی گردد و پهنای آن زیادت شود و طول آن کمتر بدین سبب کشیده شود و از نهاد خویش
بگردد دوم استرخاء یک جانب روی باشد و این چنان باشد که عصبها و عضلهای یک
جانب میل کند بسبب رطوبتی رقیق که از دماغ فرو آید تر و آغشته و سست گردد بدان
سبب حرکتهای اندامها از نیمه روی سست شود و عصبها و عضلهای آن بارنده تر شود و اندامها
چون فرو آویخته باشد لیکن لقوه را تشنج بیشتر باشد و استرخا کمتر و علاج هر دو نوع یکیست

لیکن بر طبیب واجب است که فرق کند و این را از آن بشناسد و جالینوس میگوید درست
که بر بیان کام میکند و جدائی هر نیمه از استخوان و اندامهای وی بدانست و از اندرون دو ق
غشائی و پوشیده است و این هر دو بدان غشا یکدیگر پیوسته است هرگاه که این استرخا
بدید آید که یاد کرده آمد اگر خداوند علت دهان خویش را بگشاید و طبیب انگشت خویش بر زبان
او می نهد یک نیمه غشا میبیند که سست شده و آویخته و رطوبتی اندروی افتاده و رنگ او
بگردیده و نیمه دیگر را بصلابت میبیند بر حال خویش معلوم گردد که لقوه استرخائی است و
اگر عضله صدغ و عضله روی و عضله پیشانی را صلب و طرنجیده یابد و غشا روده را
بدان صفت نیابد لقوه تشنجی است سیوم از غلبه خشکی و این در آخر بیماریهای
گرم و تبهای محرقه و نزدیک مرگ افتد و از پس استفراغهای با فراط نیز بسیار افتد و سبب
آن از نیست شدن رطوبت و سوختگی دماغ و نخاع و عصبها باشد و سبب چهارم
سببی مشترک است گاهی از سبب لقوه باشد و گاه سبب فالج و این چنان باشد که
خناق افتد و سبب خناق از آماس عضله گردن باشد و ممکن گردد که عضله گردن او
تار عضلهای روی را درکشد و لقوه بدید آید از بهر آنکه بعضی از اوتار عضلهای روی از چنبر
گردن رسته است و بعضی از استخوان سینه و بعضی از خرکیف چنانکه اندر تشریح عضلها
یاد کرده آمده است و این نوع لقوه اندر لبها بدید آید از تشریح معلوم گردد و آنچه سبب
فالج بود چنان باشد که سبب آماس عضله گردن نفذ عصبها افشارده شود و
راه فرود آمدن قوت حس و حرکت بسته گردد و دست خداوند مفلوج شود چرا که عصب
دست از مهره گردن بیرون آمده است و گروهی گفته اند که این جانب که لقوه اندر
وی باشد دیگر جانب را بکشد بسوی خویش و بدین سبب آن جانب که سلامت
باشد کوژ بماند و جانب علت راست باشد و این درست نیست از بهر آنکه اگر علت اندر
جانب راست بودی نشان حس و طرنجیدگی عضلها اندر آن جانب بودی و محمد
زکریا میگوید که بسیار خداوند لقوه را دیدم که مفلوج شد و فالج هم اندر آن انجا
افتاده که کوژ بود نه در آن جانب که راست بود و این دلیلست بر آنکه لقوه اندر آن
جانب باشد که روی کوژ بود و هم او میگوید هر که مستعد لقوه باشد از حجامت اندر
علت لقوه افتد و میگوید دیدم که دو مرد اندر یکروز حجامت کردند و پیش از حجامت سفا
برغ خورده بودند هر دو را آن روز لقوه بدید آمد یکی پیری فربه بود و دیگر جوانی بود لیکن بر نج

او مزاج خادمان بود و هم او میگوید که مردی را دیدم که حجامت کرد و بعد از حجامت که سنگی
کشید و بر او علت لقوه بدید آمد و دهان و روی او کج شد چنان بود که یک چشم تمام بر هم
نتوانست نهاد و دیگر چشم بر هم نهادی بدشواری و هرگاه که آب خوردی آب از دهان او
ریختی و سبب آنکه روی او کشوده شد آن بود که علت اندر هر دو جانب بود جالینوس
میگوید هرگاه که عضلها که پلک چشم را فرود میکشد سست گردد و چشم بر هم نتواند نهاد
محمد زکریا میگوید که سخت لقوه بدید آید پس سکته فرو گرفت و میگوید بسیار را دیدم
که گذشته سی سال است تا مار این علت افتاده است و جز از آن لقوه دیگر رنجی
نبود و سلامت بودند و از هیچ کار باز نماندند و دیگری میگوید بسیار باشد که خداوند
لقوه اندر چهار روز هلاک شود و چون از چهار روز بگذرد از خطر سکته بیرون آید و هر لقوه
که اندر دو ماه زایل نشود دراز کشد و هر چه شش ماه بگذشت زایل شدن آن عسر باشد
علامتها خداوند لقوه آنست که آب از دهان بیرون نتواند انداخت و باد نتواند
دمید و هم آب و هم باد از یک جانب بیرون آید و علامت خاصه لقوه تشنجی آنست
که حاستها بر حال خویش باشد و پوست و عضلهای روی سخت باشد و آب دهان کمتر
باشد و صداع اندر لقوه تشنجی بیشتر باشد و علامت خاصه لقوه استرخائی آنست
که حاستها کند شود و پوست روی و عضلها نرم باشد و پلک فرو سوی چشم فرو آمده تر
باشد و غشا کام فرو آویخته باشد و آب در دهان باز نتواند داشت و از نشانها که
بدان معلوم گردد که آفت در کدام جانب است یکی آنست که اگر آن جانب که با
علت است راست کنند و ببندند جانب دیگر بی تکلف راست شود و شکل و
هیات او طبیعی گردد و نشان بدید آمدن لقوه آنست که سخت اندر استخوانها
روی دردی بدید آید و حس پوست روی کمتر شود و اختلاج اندر یک نیمه روی بسیار
افتد علاجش احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز بگذرد او را بجنبانند
لیکن اگر طبع خشک بود روز دوم بحقنه نرم طبع او را بگشایند و اگر با لقوه علامت
مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد و بهیچ حال نباید گذاشت و استفراغی قوی اگر
بحقنه تیز یا مسهل قوی واندر هفته نخستین غذا را لطیف کنند و معتدل اندر
خشکی و تری باید داد چون نخواب بروغن زیت و چیزی که رطوبت را گرم کند چون
انگبین و تا مدت یکهفته و کمترین چهار روز بگذرد استفراغی قوی کرده نشود و از

علاجها که بلقوه مخصوص است چون غرغره و عطسه آوردن هیچ نشاید کرد از بهر آنکه غرغره و عطسه
ماده را از موضع علت کشیده و ماده که آنجا باشد و خام بود دفع شواند کرد و همه داروهای ترش
اندر ابتداء علت سخت زیان دارد از بهر آنکه هرچه لطیف تر باشد از ماده تحلیل کند و باقی غلیظ
تر و عسرتر شود و دارو اثر شواند کرد پس اولیتر آن باشد که صبر کند تا ماده که بموضع
علت میل کرده است قرار گیرد و جز بدان مشغول نباید بود که ماده مدد نیابد و قوت بر جای بماند
تا چهل روز بگذرد سعوط بکار نشاید داشت و بابت هم نشاید و تدبیر صواب آنست که چون
چهار روز بگذرد دو مثقال ایارج فیقرا بر سبیل شبیار بخورد و از پس بحقنه حقنه تر کنند اسهال
نیز صفت حقنه بگیرند بابونه و شبت و مرزنجوش و هزار سفند و اکلیل الملک و تخم
معصفر و حلبه و تخم کتان و برگ چغندر و سبوس گندم و انجیر خشک و شحم حنظل و تخم سپید
انجیر و قنطوریون دقیق از هر یک بخشت روغن زیت کهن یک اوقیه آنگاه یک اوقیه
انگبین یک اوقیه تخم معصفر و تخم سپید انجیر نیکو کوفته کنند و همه را بپزند و بپالایند و بکار
دارند صفت حقنه دیگر بگیرند بادیان پنج درم سداب و شبت از هر یک دسته ای
بپزند و بپالایند و بمقدار چهل درم ازین بخشه با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند و چند
علت در خانه تاریک باید بتکلف تا صورت خویش شواند دید سود دارد و بیات اندامها
روی بدان تکلف راست گردد و پوسته کوز اندر دهان گیرد و از علاجهای بزرگ یکی
آنست که گوشت حیوان دشتی چون روباه و کفتار و گاو کوهی و خر گور آنرا بپزند و از استخوان
جدا کنند و بکوبند و با روغن زیت بر سر او ریزند و آهو اندرین باب سودمند است از
بهر آنکه گوشت او چنان گرم کننده نیست و پوسته روی را بسرکه میشویند و می مالند
خاصه ابرو و پیشانی را و اندر سرکه چیزهای لطیف کننده بپزند چون زوفا و سعد و پودنه
دشتی و از آن سرکه بر بینی میکشد با رطوبتها از راه بینی فرود آید و اگر خردل بسرکه بسایند
و طلی کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار سپند و قیصوم و سداب اندرین آب بپزند
و سر را بخار آن بپدارند و اندر لقوه تشنج سخت عضلها را نرم باید کرد پس تحلیل ماده
مشغول باید شدن و روغن پیه بط و روغن مرغ اندر صرع نیک بود و این روغنها را
در مهرهای گردن مالیدن سود دارد و از بهر عضلهای چشم داغ با ایارج فیقرا و شحم حنظل
و حب قوقایا باید کرد و داروها و ضمادها که یاد کرده آمد بر پیش سر بکار دارند و محمد زکریا میگوید
اندر قراباذین قدیم همی آید که خداوند لقوه را در خانه تاریک باید نشست چنانکه هیچ روشنایی

نبیند و روز و شب از آن خانه بیرون نرود تا باد بروی نجهد و هیچ حیوانی و میوه که تر باشد
نخورد و هر بامداد و شبانگاه غرغره کند تا بوقت نیم روز چنانکه هر ساعت غرغره میکند پس
طعام خورد و هر هفت روز یک بامداد یا شبانگاه در بینی او از آن جانب که چشم برهم شواند نهاد
سه و یک قطره روغن گوز یا روغن حبة الخضرا نیم گرم کرده اندر چکانند بتفاریق و از جانب
دیگر شش قطره اندر چکانند پس پودنه و سعتر و پودنه دشتی در آفتابه سر بسته بپزند و اندر
کنند و سر بخار آن بدارند و گلیمی بر سر کشند تا عرق بسیار بیرون آید پس عرق از وی
پاک کنند و سر و روی او را بخرقه درشت بمالند و بخارند تا سرخ شود پس روغن گوز یا روغن
حبة الخضرا گرم کرده اندر گردن و صدغ او بمالند و یک ساعت آسایش دهند و نگذارند
که باد بروی جهد و دیگر باره آب آفتابه باز آرند همچنان گرم و سر بخار آن فرود آرند
و روغن را یکبار دیگر بمالند چنانکه در یک روز ده بار این کار بکنند و هر هفت روز بگرد
همین طریق کنند و هرچه از پس یک ماه بدین علاج نیک نشود بباید دانست که علاج پذیر
نیست و جمله درین علت سر بخار طبیخ بابونه داشتن و روغنی که یاد کرده آمد اندر چکانیدن خاصه
روغنی که اندر وی قوت جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا بود مفید است و روغن بادیان
اندرین علت سودمند نیست چرا که قابض است و غالیه و روغن بان مالیدن جانب
علت را بستن سخت نافع است و محمد زکریا میگوید که طعام از وی باز گیرند تا تن وی گرم شود و
رگها خالی گردد و سر وی بخار آب آفتابه بدارند و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضرا
اندر سر و گردن و صدغ مالند گرم کرده و اگر تب آید باک ندارند جالینوس میگوید از بهر علتها عصب جند
بیدستر نافع تر است از بهر آنکه بخوردن و مالیدن هیچ دارو بدان وضع که او رسد شواند رسید
و میگوید فلفل عصبها را گرم کند او را بسایند تا چون غبار شود و با روغن طلی کنند هیچ دارو درین باب
برابر او نیست و اعتماد اندر علاج این علت غرغره و سعوط است و داروهایی که ترکیب سعوط از وی
سازند جندبیدستر و فرفیون و شحم حنظل و عصاره قثاء الحمار و فلفل و زنجبیل و کندش و
غرطیثا و خربق سفید و حیاهنک و مرزنجوش و لعیاه و نوشادر و بوره و شونیز و خردل و ذریره
و عاقرقرحا و سونج و سکبینج و جاوشیر و وج صفت سعوط بگیرند جندبیدستر و شحم حنظل و فلفل
سفید و کندش و مرزنجوش همه را بکوبند و آب مرزنجوش بسرشند و شیاف کنند و بوقت
حاجت بکار دارند و زهره کلنگ اندر بینی چکانند با شیر زنان سود دارد و زهره باشق و گرگ و
عصاره شهدانه و عصاره مرزنجوش و عصاره چغندر بآب حل کرده با روغن سوسن و

مقدار یک عدس فرفیون با شیر زنان سوده اندر چکانند نافع بود و آب مرزنجوش دو درم و سکبینج
دانگی اندروی سوده و نیم درم روغن زیت اندر چکانند در مدت پنج روز زایل شود و هرگاه که ازین
البتی بدماغ رسد روغن بنفشه و روغن شیره تازه و شیر زنان با اندکی شکر اندر بینی چکانند
و حلبه و سرکه و سپیده خایه مرغ بهم برزنند و بر سر می نهند و حجامه بر پس گردن نهادن و
باز دادن ماده را از دماغ بیرون آورد تا چون بداروهای دیگر گرم کننده تحلیل پذیرد و گرم
کردن مهرهای گردن عضلها را سود دارد و غسل کردن آب گرمابه نیک شور بود بجای آب
دریا باشد و لقوه که اندر جانب چپ افتد عسرتر بود و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب
باید کرد و غذا نخود آب باید داد و بجای آب ماء العسل باید خورد و گوز بوا اندر دهان می دارند
و وج و قرنفل میخایند ❊ **باب سیوم اندر خدر شدن اندامها** ❊ خدر لفظیست تازی
و معنی او باطل شدن حس لمس باشد و عوام هر اندامی را که رنده باشد حس او باطل شود
گویند بخفته است و علت اندر اندامها افتد که آلت حس و حرکت است و نخست حس لمس از
اندامهای یا ناقص گردد یا باطل و حرکت نیز از حال طبیعی بگردد از بهر آنکه چون منفذ قوت
حس بسته شود ممکن گردد که منفذ حرکت سر بسته شود و گاه باشد که بسبب ضعف باشد
و حرکت از حال خود بگردد از بهر آنکه عصبها که آلت حس است دیگر است و آنچه آلت حرکت
دیگر است و اسباب خدر هفت است یکی آنکه مردم داروئی خورند که روح را غلیظ کند
و ضعیف چون افیون دوم آنکه از بیرون سرما با فراط بعضوی رسد و مزاج او را تباه کند
سیوم آنکه حیوانی که مزاج او سرد باشد بگزد چون عقرب که هرگاه که زخم او بر عصب
افتد حس او باطل شود و خاصیت ماهی رعاده هم ازین نوع باشد و این ماهی است که هرگاه
که او را بدست بگیرند حس دست او باطل شود و میگویند در دام ماهی گیر افتد در حال دست
ماهی گیر خدر شود و دسته دام نگاه نتوان داشت چهارم خلطی غلیظ باشد که اندر
عضوی و اندر بیشتر حالها بلغم باشد یا خون و سودا کمتر بود و صفرا کمتر از سودا بود پنجم
آنکه عصبی فشارده یا پیچیده گردد چنانکه اگر کسی بر پای نشسته باشد چون خواهد که بر
پای خیزد پای او خفته باشد و آنچه بسبب عصبی کوفته شود بسبب زخمی و افتادگی هم
ازین نوع بود ششم آنکه جالینوس میگوید گاه باشد که خداوند مزاج خشک داروی
گرم خورد و خشکی زیادت گردد و بدان سبب اندر سر انگشتان او خدر پدید آید و برزه
همی آید و باشد اندامهای دیگر باز دهد و آنچه اندر تبهای محرقه بسبب تحلیل رطوبتها اصلی

و غلبه خشکی خدر اندر دست و پای پدید آید هم ازین نوع باشد هفتم آنکه قوت حیوانی
ضعیف گردد و بدان سبب حس اطراف ناقص گردد چنانکه اندر حال عشق و حال مرگ
افتد علامتش هرگاه که سبب خدر امتلا باشد و ماده اندر دماغ باشد حس و حرکت همه تن
باطل گردد و بیم باشد از هلاک شود و گاه باشد که ماده یا سببی دیگر اندر نخاع باشد که نقصان حس و
حرکت باندازه سبب اندر همه تن یا اندر نیمه تن پدید آید و حس اندامهای روی بسلامت باشد
و گاه باشد که سبب اندر یک شاخ باشد از عصبی که از یک مهره بیرون آید از مهرهای پشت
و آفت اندر یک عضو که آن عصب بدو پیوسته است پدید آید و هرگاه که سبب خدر
از خلطی بلغمی باشد و لازم شود بفالج باز گردد بسیار خدر با مقدمه فالج یا مقدمه صرع یا مقدمه
سکته یا تشنج و هرگاه که خدر اندر عضوی پدید آید با استفراغ زایل نشود و از پس خدر دوار پدید آید
بیم آن باشد که بسکته باز گردد و گاه باشد که ذات الجنب و ذات الریه و سرسام بخدر و استرخا
باز گردد و آنجا که سبب خدر از غلیظی خون باشد و علامتهای خون ظاهر باشد و خواب بسیار
آید و رگها پر شود علاجش آنجا که علامت خون ظاهر بود فصد کنند و بلغمی خون بیرون
کنند و غذای خون فزای را باز گیرند و آنجا که علامت بلغم ظاهرتر باشد علاج او از جنس
علاج فالج کنند و آنجا که علامت خشکی ظاهر بود بتدبیر تری باز آوردن مشغول شوند چنانکه
اندر علاج تب دقی یاد کرده آمده است و آنجا که سبب شاخی از شاخهای عصب باشد
بعلاج آن مشغول شوند و از پرهیز و تدبیرهای موافق غافل نشوند پس از آنکه استفراغی که واجب
بود کرده باشند و داروهای گرم کننده بر آن موضع بکار دارند و روغن قسط و روغن فر
فیون از جمله داروها موافق است اندرین باب در جمله هر چه عصب را گرم کند اندرین
باب نافع ❊ **باب چهارم اندر رعشه عصبی** ❊ این علتی است که اندر اندامهایی
افتد که آلت حرکت است و این چنان باشد که هرگاه که مردم خواهند که دست
خویش را بجنبانند و کار فرمایند حرکتی نه باختیار او با حرکت اختیاری آمیخته شود و
حرکت اختیاری ناقص گردد و هرگاه که خواهد که از حرکت فرو آساید حرکتی نه باختیار با سکون
اختیاری آمیخته شود و از هر دو رعشه تولد کند و سبب کلی اندرین علت سه نوع است یکی
ضعیفی قوت محرکه دوم ضعیفی آلت حرکت سیوم ضعیفی هر دو یکی اما آنچه از ضعف
قوت افتد دو گونه باشد یکی آنکه بیماران از پس بیماری افتد و کسانی را که جماع بسیار کنند
خاصه از پس آنکه طعام خورده باشند دوم آنکه از هیبت پادشاه یا از ترس کاری عظیم

یا فرو گردیدن از جائی بلند و رفتن بر سر دیوارهای بزرگ یا از خشمی صعب که دل مردم بطپید و
اندامها بلرزد و آنچه از ضعف آلت بود سه گونه باشد یکی آنکه عصبها لختی سست گردد چنانکه
نه مفلوج شود و نه بحال تن درستان ماند چنانکه از مستی متواتر و شراب خوردن بسیار و از
بسیار خوردن آب سرد و ست بلرزیدن آید دوم آنکه از امتلا و ناگواریدن طعام و ریاضت
ناکردن اندر عصبی سده افتد و قوت اندر وی بدشوار گذر تواند کرد و آنجا که مادهٔ سده سخت غلیظ
و لزج باشد سده محکم افتد و قوت هیچ گذر نیابد سیوم آنکه خشکی غلبه کند و عصبها اندر
حرکت فرمان برداری نکند چنانکه باید و آنچه از ضعف قوت و ضعف آلت افتد چنان
باشد که سرما را بافراط یافته شود یا حیوانی زهرناک بگزد یا زخمی و جراحتی رسد یا حرارتی سوزاننده
اثر کند یا از اندرون خلطی سرد بغایت سردی یا خلطی گرم بغایت گرمی گرد آید تا بدین اسباب
هم اندر قوت و هم اندر آلت ضعف تولد کند و رعشه اندر دست بیشتر افتد یا اندر سر و گاه
باشد که اندر همه اندامها افتد و اسباب آنکه اندر دست بیشتر سه است یکی آنکه هر گاه که
طبیعت مادهٔ رعشه را از سر دفع کند بعضوی نزدیکتر فرو ریزد دوم آنکه طبیعت بتقدیر ایزد
تعالی نخاع را غایت کرد تا ماده را از وی باز دارد و شاخ عصبی و رشته که از نخاع
رسته است یا آفت کلی نباشد سیوم آنکه قوت محرکه که اندامهای فرودین را کار فرماید
قوی‌تر از محرکه اندامهای برسوین است چرا که اندامهای فرودسوین سنگین‌تر و بارکش همه تن است
چرا از بهر آنکه محرکه او قوی‌تر است از هر سببی آفتی قبول نکند و اسبابها که ضعیف‌تر باشد باز کوشد و اگر
چه اندر آلت او ضعفی افتد بفرونی قوتی که آنجا هست او را کار فرماید و رعشه بران علاج نپذیرد ❊
علاج اندر همه انواع رعشه گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت سود دارد جز اندر یک
نوع که سبب آن از خشکی یا فرمان برداری عصبها باشد و اندر آب دریا و آب معدن گوگرد و معدن
زرنیخ و قیر و بوره نشستن سخت موافق بود و آنچه از شراب خوردن بسیار افتد علاج صواب آنست
که دست از شراب خوردن بکشد و روغن گل و روغن بوره و اندکی سرکه بر سر می‌نهند و طعامها خورد که
خون را غلیظ کند چون کرنب و عدس و مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سود دارد
و آنچه بتجربه لرزیدن سر آزموده اند یکدرم اسطوخودوس با یکدرم ایارج فیقرا حب کرده بدهند
و اگر اسطوخودوس دو درم بی ایارج بدهند موافق باشد اندر ماء العسل و هر چند روز یکدرم و نیم
حب قوقایا بدهند صواب بود و چون دراز شود جند بیدستر اندر ماء العسل بدهند و از آب
سرد خوردن و رگ زدن بسیار این علت تولد کند و بهترین او درین علت آب بارانست و

باقی علاج اندر باب علاج فالج و لقوه باید جست و محمد زکریا میگوید هر گاه که خداوند صرع را سر بلرزد او را بسته
در دماغ او آماسی آماسی است ❊ باب پنجم اندر فالج و علامات و علاج آن ❊ فالج مطلق
استرخا را گویند یعنی سست گشتن عضلها و اوتار آن و بی کار شدن اندامی که حرکت او بدان
عضلها بود و فالج تازیست و آنجا که معنی لغت عربست فالج خالی نباشد که اندر یک نیمه چیزی بدید
آید و بدان حال این نیمه دیگر جدا گردد بدین سبب فالج سستی یک نیمهٔ تن را گویند از سر تا پای اما
گاه باشد که فالج از گردن آغاز کند و از فرود گردن یک نیمهٔ تن از دراز مفلوج گردد و سر و اندامهای
روی سلامت باشد و گاه باشد که یک نیمهٔ تن از سر تا پای مفلوج گردد و گاه باشد که هر دو نیمهٔ تن
بجملگی مفلوج گردد و سر و اندامهای روی بسلامت باشد و اگر فالج عام باشد و اندامهای سر و روی
نیز مفلوج شود سکته بود و باشد که یک انگشت مفلوج گردد و دیگر اندامها بسلامت باشد این جا
معلوم گردد که معنی فالج سستی اندامهاست و بیکاری آن و سبب کلی اندرین علت دو است
یکی آنکه قوت روح حساسه و محرکه اندر عصبها و عضله که آلت آنست گذر نیابد بسبب سده که
افتاده باشد دوم آنکه اگر چه سده نباشد و این هر دو قوت گذر هسی یابد بعضی اندامها فرمانبرداری
این هر دو قوت را نشاید و آنرا قبول نتواند کرد و مزاج او تباه گردد یا تباه شده باشد و سبب تباهی
مزاج یا گرمی باشد یا سردی یا تری یا خشکی و اندر بیشتر حالها گرمی حس را باز ندارد نه بینی که خداوند
تب دق را اگر چه حرارت او پیوسته بر همه اندامها مستولی باشد حس و حرکت باطل نشود
و مزاج سرد و تر باز دارنده است چرا که سردی ضد مزاج روح است که هر روح را کثیف کند
لیکن فالجی که سبب آن سردی ساده باشد بیشتر اندر یک عضو افتد و عام نشود و علاج
آن سهل باشد بضمادها و روغنهای گرم زایل شود اما تری آلتها را آغشته کند و لیفها و عصبها
بر هم نشاند و گوهر روح را غلیظ و تیره کند و قوتها را از فرود آمدن بعصبها باز دارد و مزاج
مستعد قبول سردی کند که ضد مزاج روح است پس معلوم شد که سبب فالج که اندر یک نیمهٔ
تن یا اندر بیشتر اندامها افتاده شده است یا گسستن و بریده شدن عصب اما اسباب
سده پنج است یکی آنکه عضوی را ببندند چنانکه مسام عصبها را که راه فرود آمدن قوت
حساسه است بسته شود و این عضو بدان سبب بنجیر شود و آن سده عارضی باشد هر گاه
که آن بند بگشاید سده زایل شود دوم آنکه رطوبتی غلیظ و لزج اندر عصبها افتد و منفذ قوتها
بدان رطوبت بسته شود سیوم آنکه اندر عضوی آماسی بدید آید و مادهٔ این آماس منفذ

قوتها را کم کرد **چهارم** آنکه زخمی بر اصل عصبی افتد و عصب بدان سبب کوفته و فشارده
شود و منفذ قوت بسته شود **پنجم** آنکه مهرهٔ گردن یا مهرهٔ پشت از سوی راست یا از سوی چپ
میل کند و از جای بلغزد و عصبی که از نخاع رسته باشد اندر میان هر دو مهره فشارده شود و منفذ
قوت حساسه بسته گردد و از میل که مهره بسوی پیش یا پس کند منفذ بسته شود از بهر آنکه ثقبه که
منفذ عصب است بر پهلوی مهره است از پیش و پس نیست اما بریده شدن عصب هر چه از
درازا افتد قوت حس و حرکت باز ندارد لیکن اگر از پهنا بریده شود هر دو راه قوت بریده باشد و
اندر کتاب نخستین که در تشریح دماغ است یاد کرده آمده است که دماغ از پیش سر تا پس سر از
درازا بدو بخش است و غشاء و تجویفهای هر بخش جداست و هر دو بخش مماس یکدیگر است و نخاع
نیز همچون دماغ بدو بخش است لیکن جدائی هر دو بخش از یکدیگر محسوس نیست و از بهر آن
نخاع دو بخش است که ممکن که فضله که از دماغ فرود آید اندر یک بخش فرود آید از بهر دو کار
یکی آنکه هر بخشی که از دماغ فضلهٔ خویش بدان بخش فرستد که از وی رسته است **دوم**
آنکه طبیعت همیشه بفرمان آفریدگار تعالی مصلحت همه تن نگاه میدارد و هر گاه که طبیعت
قوی باشد فضله را از یک نیمه باز دارد تا علت اندر همه تن نباشد و سبب آنکه علت فالج
اندر یک نیمهٔ تن افتد اینست پس معلوم شد که مادهٔ فالج در یک نیمهٔ دماغ باشد و بعضی از آن
ماده بیک نیمهٔ نخاع فرود آید و فالج اندر یک نیمهٔ همه تن افتد و اندر چشم و روی نیز پدید آید
و هر گاه که ماده از دماغ فرود آید و اندر اصل نخاع افتد اندامهای روی بسلامت باشد و یک
نیمهٔ تن مفلوج شود و ممکن باشد که پوست روی خدر شود چرا که عصب حس پوست روی از
نخاع رسته است و از مهرهٔ گردن بیرون آمده است و بسیار بود که بسبب خشمی عظیم یا بسبب
ترسی و اندوهی یا بسبب لذتی عظیم یا حرکتی قوی که ناگاه کند یا نه باختیار افتد
رطوبتی فرودی که اندر تن باشد باطراف فرود آید و عضوی مفلوج گردد و اگر از این فضله
اندر بندگشای باشد و عصبها بسلامت بود وجع مفاصل تولد کند و ممکنست که در علت
فالج حس عضو مفلوج بسلامت باشد و قوت حرکت باطل گردد از بهر آنکه اندر آلت حرکت
افتاده باشد نه اندر آلت حس و بسیار باشد که فالج بجای قولنج باشد و اندر کتب
قدیم یاد کرده اند که سالی علت قولنج بسیار افتاد و بیشتری هلاک شدند و اگر از قولنج
خلاص یافتند بفالج افتادند و سبب این چنان تواند بود که طبیعت مادهٔ قولنج را که

برودها فرو هشته آید بظاهر تن دفع کند و از بهر آنکه ماده پس غلیظ بود آنرا نتوانند گداخت تا
بعرق بیرون آید از بهر آنکه نتوانست گداخت اندر عصبها گریخت و سبب فالج گشت و بحران
بیماریهای دیگر تواند بود و از بهر آنکه طبیعت ضعیف باشد باقی مادهٔ علت را بتمامی هضم و تحلیل
نتواند کرد بحران انتقال کند و سبب فالج گردد و علت فالج بیشتر اندر زمستان افتد و
اندر فصل بهار نیز بسبب امتلاء و حرکت اخلاط بسیار افتد و اندر شهرهای جنوبی بسیار افتد
چرا که اندر هوای جنوبی دماغ ممتلی باشد و نزله بسیار افتد و ممکن بود که صرع و اختناق رحم
بفالج باز گردد بسبب بحران انتقال و بیشتر فالجها که از میل مهره افتد علاج پذیر نباشد لیکن
کشنده باشد و آنچه از زخم و کوفتگی و فشاردگی عصب افتد اگر کوفتگی قوی نباشد امید
باشد که علاج پذیرد و اگر کوفتگی صعب باشد علاج نپذیرد **علامتش** از انواع فالج فالجی
که از گسستگی عصبها افتد پوشیده تر باشد خاصه اگر عصب را اندرون تر باشد و علامت
وی آنست که عضو یکبار سست گردد و زخمی یا افتادنی اندر پیش افتاده باشد و از هیچ علاج
سودمند نباشد و آنچه علاج پذیرتر است انواع فالجی است که سبب آن آماس گرم باشد
و کشیدن عصبها و درد و تب بر آن گواهی دهد که سبب آماس است و آنچه سبب آماس
صلب باشد بجس لمس توان دانست و پیش از آن دردی بوده باشد و آنچه سبب آن از
آماسی نرم بود دشوارتر توان دانست لیکن بهیچ حال از بی نرم و از خدر و درد آهسته خالی
نباشد و چیزها که از پیش رفته باشد بر آن گواهی دهد و بباید دانست که صفت لازم علت
فالج را آنست که هر گاه که خداوند علت خواهد که عضو مفلوج را بجنباند بدان ماند که مانعی
اندر عضو است که آنرا از حرکت باز می دارد و هر گاه که سبب فالج از ضیقی عصبها
باشد با غلبهٔ خشکی بود حرکت انقباض و انبساط هر دو بدشواری توان کرد و اندامها
نرم باشد چنانکه اندر فالج راستینی باشد و اگر فالج دموی باشد امتلاء رگها و نبض و
رنگ چشم و روی بدان گواهی دهد و آنچه از پس قولنج و صرع و سکته باشد و از پس
بیماریها از زمن بیماری گذشته بدان گواهی دهد و هر گاه که سبب فالج از سوء المزاج
سرد ساده باشد یا سوء المزاج تر ساده باشد نشان وی آنست که علت بتدریج افتد
و حس لمس اندر اجزا باقی باشد و از داروها که عصب را گرم کند بر آن گواهی دهد و گفته اند که هر گاه
که بول کودک طفل بسری گرد نشان آنست که تشنج خواهد افتاد یا فالج و نبض مفلوج بطی
و ضعیف و متفاوت باشد و آنجا که قوت کمتر باشد ضعیف و متواتر باشد و اندر میان

قوتها بی نظام می افتد و بول اندر مثانه وقتها سپید باشد و ممکن است که سرخ باشد و اسباب
آن پنج است **یکی** ضعیفی جگر از قسمت کردن خون و بهرهٔ هر عضوی درخور آن دادن
دوم ضعیفی رگهای کرده که از جگر پیوسته است از بهر جدا کردن آب از خون و بجانب کرده
رسانیدن **سیوم** ضعیفی کرده از برداشتن نصیب خویش از خون آن قدر که باید
بدو رسد **چهارم** درصعب **پنجم** آماس و بسیاری باشد که یک نیمهٔ تن مفلوج چون آتش
همی سوزد و نیمهٔ مفلوج چون یخ باشد و نبض هر دو دستی مخالف یکدیگر باشد و هر گاه که عضو مفلوج
برنگ خویش باشد یعنی برنگ تن درستی و لاغرتر نگردد و کوچکتر نشود امید داری
و نشان علاج پذیرفتن باشد و هر گاه که رنگ بگرداند و لاغر و کوچک شود علاج نپذیرد

علاجش طریق صواب اندر علاج این علت آنست که اندر ابتداء العلاج قوی مشغول نشوند
تا مدت چهار روز یا هفت روز و اگر علت قوی باشد چهارده روز از علاجهای قوی آنچه اندر این
شاید کرد حقنهٔ تیز است و دیگر شربتها لطیف کنند و پرانیده باید چون ماء الاصول که سخت
قوی نباشد و زوفا خشک و سکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس اندر آب بادیان باید داد
و مسهل سبک باید داد چون فیقرا و اندکی شحم حنظل و غاریقون و غذا لطیف باید خورد چون آب
نان با ماء العسل با طبیخ حندروس با ماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده باید داد
یا دراج و تیهو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده اندک خورد و بگرسنگی خورد و گرسنگی صابر باید
و تشنگی بود و بجای آب ماء العسل خورد و خداوند این علت را آب بهتر از شراب باشد چرا که
شراب ماده را بعصبها فرود آورد و نیز شراب در معده ترش شود و آنجا که فضل سال و عمر
و مزاج و قوت مساعدت کند آغاز علاج بفصد باید کرد از بهر آنکه خون مرکب هم از اخلاط
در حال ماده کمتر شود و سبکی حاصل شود و اگر ماده بلغمی باشد اول شربتی تریاق مثرودیطوس
یا شلیثا یا انقردیا در شراب کهن یا در ماء العسل حل باید کرد و آنجا که فضل سال و مزاج و عمر و
قوت مساعد نباشد استفراغ بحب فرمودن و حب شیطرج دادن و قی فرمودن
بخربق سپید و تخم ترب صواب بود و پس استفراغ مزاج را بتریاق و مثرودیطوس و
دیگر معجونها که یاد کرده آمد بدل کنند و شربت تریاق را از دانگی آغاز کنند تا بدرمسنگی رسد
و هم بتدریج بدانگی باز آورند و اگر تریاق و معاجین حاضر نباشد سکبینج و جاوشیر اندر ماء العسل
حل کنند و مقدار یک باقلی بدهند و انگزد خوردن و طلی کردن سود دارد خاصه اگر سردی سخت
غالب باشد بامداد و شبانگاه دادن با ماء العسل صواب بود و اطباء قدیم فرموده اند

که مفلوج

که مفلوج را ایارج فیقرا باید داد یکمثقال و هر روز یکمثقال بر فزودن تا پنج مثقال رسد و بعضی فرموده
اند که هر روز یکمثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال فلفل بباید سرشت و بی عسل دادن و از یک درم تا
پنج درم رسانند تا اندر معدهٔ او دیر بماند و اثر بیشتر کند و هر شب نیم مثقال فلفل و نیم مثقال جند
بیدستر در وقت خواب بدهند و بعضی فرموده اند که ایارج فیقرا و جند بیدستر نیم نیم
بدهند و محمد زکریا از خود چنین روایت میکند که او گفته است اندر علاج فالج اعتماد برین
باید کرد که هر هفته استفراغ کنند بحب قوقایا تا آن ماده را کمتر کنند و هر روز گوارش بلادر
با ایارج ترمس تا مزاج بگردد و روغن قسط می مالند تا عصبها را گرم کند **صفت** حبی که طبیبان
قدیم گفته اند بگیرند شحم حنظل و صبر از هر یک شش درم فرفیون پنج درم مقل دو درم حب کنند
نخست دوازده قیراط دهند و یک هفته بگذارند و هفتهٔ دوم بیشتر ده قیراط دهند و یک هفته دیگر بگذارند
و هفتهٔ سیوم بیست و چهار قیراط دهند و می فزایند تا بسی و شش قیراط رسد **صفت**
معجونی که خداوند فالج را بت آید و حرارت را برافروزد بگیرند زنجبیل و دوج و شیطرج و عاقر
قرحا و فلفل از هر یک ده درم انگزد سه درم فرفیون پنج درم مقل ده درم هلیلهٔ سیاه و آمله از
هر یک پانزده درم عسل بلادر بیست درم روغن گوز ده این داروها را بکوبند نرم و بروغن
گوز بیالایند و با انگبین بسرشند یک خوردن دو درم و خداوند فالج و رعشه و لقوه و سکته را
سود دارد و این معجون و غیر آن از هر چه مزاج را بگرداند و حرارت را برافروزد از
پس استفراغ باید داد **صفت** معجونی دیگر بگیرند عاقرقرحا و شونیز و قسط و فلفل و
زنجبیل و دوج از هر یک ده درم و برگ سداب خشک و انگزد و جنطیانا و زراوند و حب الغار
و جند بیدستر و شیطرج و خردل و عسل بلادر از هر یک پنج درم داروها را بروغن گوز بیالایند
و چرب کنند و عسل بلادر اندر انگبین حل کنند و داروها را بدان بسرشند منفعت این
و منفعت اکثر نخست یاد کرده آمد کیفیت **صفت** حب فرفیون بگیرند سکبینج و غاریقون
و شحم حنظل و مقل از هر یک جزوی صبر دو جزو مقل را در آب کنند و داروها را بدان بسرشند
و حب کنند خوراکی دو درم و نیم و اگر قوت ضعیف باشد یکمثقال دهند **صفت**
حب شیطرج بگیرند صبر بیست درم هلیلهٔ زرد بقشر ده درم زنجبیل و خردل از هر یک
دو درم نیم فلفل و دار فلفل از هر یک یکدرم شیطرج و دوج و نمک هندی از هر یک دو
درم مایند چهار درم بآب کنند تا بسرشند و حب کنند خوردن دو درم و نیم **نسخهٔ دیگر**
بگیرند سکبینج و مقل و جاوشیر از هر یک دو دانگ دوج نیم دانگ شیطرج یکدانگ

مع نفطی نیم دانگ شحم حنظل و غاریقون از هر یک دانگی خردل و دار فلفل از هر یک نیم دانگ
سقمونیا دانگی زنجبیل نیم دانگ فانید نیم درم با آب کنند تا بسرشند و حب کنند این جمله یک
شربت تمام باشد **صفت** حب سی بگیرند صبر و تربد از هر یک نیم درم جند بیدستر
و فرفیون از هر یک دانگی سقل و اشق و جاوشیر و سکبینج و بزر اسفند از هر یک دو دانگ
حب کنند با آب کنند تا این جمله یک شربت باشد **نسخه دیگر** بگیرند ایارج فیقرا ده درم
شحم حنظل و قنطوریون دقیق و عصاره قثاء الحمار از هر یک پنج درم فرفیون دو درم و نیم
انگژد و جند بیدستر و فلفل و سکبینج و جاوشیر و شیطرج و خردل از هر یک یک درم
حب کنند با آب سداب این جمله ده شربت باشد **صفت** حبی دیگر محمد زکریا گوید
منفعت این بزرگست و زود اثر کند بگیرند انگژد و شحم حنظل و جند بیدستر و قنطوریون
دقیق از هر یک نیم درم سقل چند انگژ دارو ها بدان حب کنند این جمله شربت باشد
صفت سفوفی که هر بامداد بدهند زراوند طویل نیم درم فلفل نیم درم هر دو را بکوبند و
بپزند این هر دو یک شربت باشد هر بامداد بخورد خاصیت ده **صفت** سفوفی دیگر
جند بیدستر نیم درم قنطوریون دقیق نیم درم عاقرقرحا نیم درم فودنج دو درم این سفوف
اندر دو اوقیه آب سداب بدهند و اگر استفراغ نجهند کنند که از شحم حنظل و قنطوریون
و آبکامه و انگبین و روغن زیت سازند روا باشد هر چند روز از این نوع حقنه بکار
دارند و از پس استفراغ محجمه اش بر سر عضلها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و
اندر گرمابه خشک و ریگ گرم و اندر آب گوگرد و آب دریا نشستن و ریاضت کردن
و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن به آواز بلند خواندن و غرغره کردن به انگبین
و خردل سخت نافع بود تا باقی ماده را تحلیل کند و حرارت را برافروزد چون تنجیر و ...
نهند زود بر باید داشت و اگر مدت دراز گردد ایارجات بزرگ باید داد و مهرهای پشت
و سر عصبها را بروغن قسط مالیدن دقی کردن و اندر اول علت و آخر سخت نافع بود
و ماء الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ اندر اول و آخر این علت سود دارد
لیکن به آخر سودمندتر و مغز خرگوش بریان کرده خداوند فالج را و عشبه را سود دارد و
جلغوزه با عسل نافع بود **صفت** ماء الاصول بزرگ بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست
بیخ بادیان از هر یک ده درم بیخ اذخر و گز کوهی از هر یک هفت درم تخم بادیان و
تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شونیز و قنطوریون دقیق و عاقرقرحا بکوفته و زنجبیل

مرزنگوش

بکوفته از هر یک سه درم قسط و زراوند گرد از هر یک چهار درم و نیم کوفته و قردمانا و تخم سداب و شیطرج
هندی از هر یک پنج درم جند بیدستر یک درم همه را اندر سه من و نیم آب بپزند تا یک من بماند آنگه پالایند
هر بامداد مقدار چهل درم با چهار درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ نیم گرم بخورند **صفت**
روغن قسط بستانند اهل و راسن و وج و اذخر از هر یک یک جزو و قسط سه جزو و سنبل دو جزو همه را
بپزند تا آب سرخ شود پالایند و مقدار سه یک وزن آب روغن بادی بپالایند و با آتش نرم
بپزند تا آب برود و روغن بماند پس جند بیدستر و فلفل و فرفیون سوده در وی حل کنند و بکار
دارند **صفت** روغن سداب بگیرند آب سداب کوفته و فشارده دو من روغن سوسن یک من
هر دو بهم ریزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و از آتش بردارند و جند بیدستر
و عاقرقرحا و قسط از هر یک ده درم فرفیون پنج درم همه را بسایند نرم و اندرین روغن کنند و بیامیزند
چنانکه روغن هنوز گرم باشد و اگر حاضر باشد بیست درم روغن بلسان با وی بیامیزند
و اگر بلسان نباشد روغن تخم ترب بدان کنند روا باشد **صفت** روغن سوسن بگیرند
سلیخه و قسط و حب البلسان و مصطکی و زعفران ناسوده از هر یک اوقیه و فلفل و قرد
از هر یک نیم اوقیه داروها را بکوفته کنند و بچین روغن بر سر داروها کنند و سی عدد گل سوسن
در افکنند و چهل روز در آفتاب نهند **صفت** روغن شونیز بگیرند شونیز و بادام تلخ را بستانند
و هر یک جدا گانه بکوبند نرم پس هر دو را بهم بمالند نرم و روغن بکشند **صفت** ضماد فرفیون
بگیرند روغن زیت یک من و نیم موم زرد بیست درم فرفیون تازه ده درم روغن گرم کنند و موم را
اندر وی بگذارند و فرفیون سوده اندر وی بگدازند و در هاون بمالند تا استوار شود **صفت** ضمادی
که عصبها را گرم کند بگیرند عاقرقرحا و مرزنجوش خشک و میویزج از هر یک اوقیه نطرون و خردل
از هر یک دو اوقیه فلفل یک درم فرفیون یک اوقیه جند بیدستر چهار اوقیه همه را بکوبند نرم و بروغن
حب الغار ضماد کنند **صفت** موم روغن بگیرند روغن سوسن و موم زرد و سپیده تر و...
همه را اندر هم کنند و جند بیدستر و قسط بسایند و اندرین موم روغن بسرشند و ضماد کنند
عصب را گرم کند و حس باز دارد و اگر حس بر جای بود و حرکت باطل شده باشد گوز سرو و اهل
و مورد و پوست بیخ کبر اندر شراب کهن بپزند و بکوبند و ضماد کنند و بعضی اطبای قدیم
گفته اند اگر رونانس بپزند و آب او را بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و هیچ آب گرم بر
عضو مفلوج نتوان ریخت جز آب دریا و آب معدن گوگرد از بهر آنکه آب خوش چون
گرم باشد ماده را منتشر کند و عصب را نرم گرداند و اگر آب سرد بدو رسد قوی تر کند و آن

راحتی باید از بهر آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد فراهم آید و کوچک تر شود
ابن ماسویه میگوید که بسیار دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زایل شد و محمد زکریا میگوید
مفلوجی را دیدم که بسبب فلج او از روزه داشتن بود و حرارت بسیار داشت
و او را ایارج فیقرا دادم رنجی عظیم بدو رسید پس بگرمابه و چیزهای تری فرمایند علاج کردم
شفا یافت و ممکنست که ماده فالج اندر یک عصب افتد آن یک عضو که این عصب بدو
رسیده باشد مفلوج گردد و بماند اعضاهای دیگر بسلامت بود و گاه باشد که این نوع فالج اندر
مری و حنجره که منفذ طعام و شراب است بدید آید و چیزی بگلو فرو بردن دشوار شود علاجش
آنست که محجمه زیر زنخ نهند تا گرم شود اما نشارند و جندبیدستر و سکنجبین طلی کنند و اگر
زبان مفلوج شود هم بزیر زنخدان محجمه نهند و بخردل غرغره فرمایند و اگر حاجت آید رگ
زیر زبان بزنند و اگر مثانه و معا مستقیم مفلوج شود علامت وی آنست که بول و براز
بیخواست بیرون آید و گاه باشد که قوت دافعه باطل شود و هیچ دو دفع نتواند
کرد علاج وی حقنه کنند که از روغن سداب یا روغن قثاء الحمار و جندبیدستر و
جاوشیر و حلتیت و این روغن را اندر مثانه و بیغوله ران طلی کنند و از جهت فالج
معا مستقیم حقنه از قنطوریون دقیق و شحم حنظل و اندر آب دریا و آب معدن
گوگرد نشستن سود دارد و اگر چنان باشد که ثفل بیخواست بیرون آید حقنه از مازو
و کوز سرو و مانند آن سازند و آن را که فالج از پس قولنج افتد روغن سوسن و
روغن نرگس و روغن بادین سود دارد و روغن گوز هندی خوردن و مالیدن سود
دارد و آن را که بسبب فالج از بسیار خوردن آب سرد باشد گرمابه خشک
علاجی تمامست و بسیار خوردن آبی و سیب و امرود و انار عصبها را زیان دارد
و طعامهای تری کننده و شوربای چرب و ترید زیان دارد قلیه خشک و
گوشت مرغ بروغن گوز یا روغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی
و زیره و مانند آن کرده موافق باشد و مویز و انجیر خشک و فستق و فانید و مغز گوز
و مغز حبة الخضرا و چلغوزه و انگبین سود دارد و ناطف عسلی که به پلپل و دارچینی
قوت داشته باشد سود دارد و اگر مغز گوز هندی بقشر گویند یک رطل بغدادی
و مغز چلغوزه نیم رطل همه را بکوبند و با همسنگ او انگبین بسرشند و دو درم پلپل و
دو درم زنجبیل و دو درم دارچینی و دو درم دارپلپل همه را کوفته و بیخته بدان

مغز نارسته برافکنند و باز بسرشند پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم
بخورند و از پس آن بار العسل بخورد سخت موافق بود ❊ **باب ششم اندر تشنج و علامت
علاج آن** ❊ بدانکه تشنج سه نوعست یک نوع تشنجی است که سبب آن از امتلاء
عصب و عضله باشد و دیگر تشنجی است که سبب آن از غلبه خشکی و خالی شدن عصبها
و عضلها باشد از رطوبت اصلی بسبب استفراغها و تحلیل بسیار که بوده باشد و آن
تشنج امتلائی در درازی عضله کمتر شود و پهنا زیادت و این را بتازی تقلص گویند و ماده تشنج
امتلائی اندر بیشتر حالها از رطوبت سودا و خون کمتر باشد و تشنجی که از ماده خونی افتد
چنان باشد که عضله آماس گیرد و ماده اندر میان لیفهای عضله در آید و خون را جا
کند تا بدان سبب پهنای عضله زیادت گردد و درازی کمتر شود و گاه باشد که ماده تشنج
از باد باشد و بیشتر زود زایل شود و بسیار باشد که سبب تشنج بحران امتلا باشد
و این چنان باشد که ماده روی بعضوی نهد و بدو فرو آید و اندر تشنج خشک هم درازی
عضله شود و پهنا فراهم آید بسبب خشکی و منیت شدن رطوبت اصلی چنانکه
کسی دوالی ترکند و بآتش دارد و نوع سیوم تشنجی است که سبب آن از غلبه خشکی
و نه امتلا لیکن رنجی پدید آید که عصب حساسه از آن نفرت جوید و طبیعت
بدفع آن کوشد و بدان سبب عضله هم باز آید و تقلص کند چنانکه فم معده بسبب
ماده بد که بدو رسد فواق کند چنانکه مردی چیزی ناخوش بیند روی فراهم
کشد چنانکه بوی تیز بدماغ رسد عطسه کند و چنانکه عقرب گزنده را گاه باشد که تشنج
بسبب زخم عقرب که بر عصب حساسه آید و چنانکه از سرمای سرد رطوبتها کثیف
گردد و حجم او کوچک شود و عضلها بدان سبب فراهم آید و ازین سبب است
که مردم اندر سرما خویشتن را فراهم گیرند و چنانکه گاه باشد که بسبب ترسی و غمی
عظیم روح بباطن باز گردد و عضلها بتبع روح تقلص کند و تشنج پدید آید و فرق میان
تشنج و امتلاء و فالج آنست که اندر تشنج عصبها برطوبت آغشته نباشد لیکن رطوبت
اندر میان لیفها عضلها جای گیرد و زحمت کند و اندر فالج عصب سست شده باشد
و سست گشته و اگر نه این فرق بودی همیشه از هم رطوبتها فالج افتادی و باید
دانست که کودکان طفل بسبب تری که بر ایشان غلبه دارند و بسبب ضعیفی
قوت دماغ و ضعیفی و نازکی عصبها و عضلها تشنج زود و بسیار افتد پیش

کر بسیار باشد کہ بسبب خشکی طبع و بسبب بیخوابی و سبب گریستن بسیار و تب گرم
زود اندر تشنج افتد از بهر آنکه قوت جگر ایشان قوی باشد و از بهر آنکه اخلاط ایشان
غلیظ و عفن نباشد تشنج ایشان آسان تر گشاده شود و بسیار بود که طفل را از پس تب گرم
تشنج افتد صعب و خلاص نشود و از پس هفت سالگی تشنج کمتر افتد الا که تبی
سخت سوزان گیرد و اسباب تشنج خشک سه نوع است یکی انواع استفراغ
دوم تبهای محرقه سیوم جرکتهار بدنی و همه انواع تشنج خشک بد باشد و از آن خلاصی
کمتر یابند و تشنجی که از پس تب گرم افتد دو گونه بود یکی آنکه بحرارت تب ماده گداخته
شود و بعصبها و عضلها فرود آید و این سهل تر باشد که بقی و باسهال زایل گردد دوم آنکه بحکم
درازی تب محرقه آید و ماده رطوبت اصلی منیت شود و دماغ و عصبها سوخته شود و خلاص
کمتر باشد و بسیار باشد که بسبب مشارکت رحم و مثانه با دماغ آفت بدماغ باز دهد و تشنج
افتد و تشنج که بسبب کرم دانه و غیر آن افتد بدین نزدیک باشد و تشنج که در زبان و لب
و پلک چشم افتد دماغی بود و بسیار باشد که از صعبی تشنج گردن بپیچیده شود و دندان
بر هم ساید و هر که اندر تشنج بمیرد بیک ساعت از پس مرگ گرم باشد و آنرا که از پس جراحت
تشنج افتد علامت مرگ باشد علامتش رگ خداوند تشنج کشیده باشد همچون روده
که بر دو سر او بکشند بهنجار روده بهم فراز آید و دراز و کشیده شود و اندر موضع مختلف
باشد و فرق میان تشنج خشک امتلائی آنست که تشنج امتلائی یکبار افتد و تشنج
خشک اندک اندک افتد و از پس تبهای محرقه و استفراغها افتد و آنچه بسبب مشارکت
معده افتد نشان گشتن و تاسه و سوزش معده مقدمه آن باشد و آنچه بسبب مشارکت
رحم و مثانه افتد مرض و الم آن عضو بر آن گواهی دهد و آنچه بسبب مشارکت عضوی
باشد اندامها پیش از آن سلامت بوده باشد و اگر با تشنج اندر اندامها المی پدید آید
تشنج بسبب آن الم باشد نه الم بسبب تشنج و آنچه بسبب گزیدن جانوران زیانکار افتد
سبب آن ظاهر باشد و آنچه بسبب آماسی افتد اندر آن نواحی که آماس باشد المها و تنگیها
پدید آید و نبض صغیر و متفاوت شود و باشد که روی سرخ و چشم احول و نفس منقطع
شدن گیرد و اگر منقطع نشود دشوار تواند زد و گاه باشد که بدان ماند که بخندد و گاه باشد
که طبع خشک شود و بول باز گیرد و گاه باشد که بول همچون خونابه باشد با کف و
بیخوابی و درد سر و فواق و رعشه و درد بندگاه گردن و درد کمرگاه و درد میان دو کتف و

آنکه تشنج بسبب تبهای گرم و بیماری دراز افتد رنگ روی بگردد و در خواب تر سد و چشم
احول و زبان سیاه و پوست پیشانی کشیده شود و دندانها بر هم می ساید و بول سخت
سرخ باشد پس چون ماده روی بدماغ نهد سفید گردد و رگهای صدغ ضربان کند و باشد
که طبع خشک شود و این علاج کمتر پدید آید و آنرا که تب بدان گرمی و بیماری بدان
درازی نباشد رطوبت اصلی را منیت کند لیکن بسبب حرارت تب رطوبتی گداخته
شود و باندامی فرود آید و آن اندام تشنج کند این تشنج از جنس تشنج خشک نباشد و علاج
زود پذیرد و آنرا که تب آید و با تب قشعریره و سرما باید و بول باریم باشد و از سر عرق آمدن
گیرد و چشم تاریک شود نشان آنست که تشنج خواهد بود بسبب دبیلی که در احشا او است
و علامت بد آید و تشنج امتلائی از بسیاری ماده است که اندر معده و شکم پدید آید خاصه
اگر شکم بسبب بسیاری باد بالا گیرد و ضربان رگها و اختلاج نیز از علامتهای بد است
از بهر آنکه اختلاج از بسیاری ماده باشد و ضربان رگها با علامت آماس باشد یا علامت
ضعیف احشا و بول تیره و کرم اندر تشنج بد باشد و علامت آن باشد که بسبب تشنج حرارت
زیاده است دار جنس تشنج خشک است و آنرا که بسبب تشنج از بحران ماده خناق
یا بحران ماده ذات الجنب یا بحران ماده سرسام باشد سخت مشکل نفس زیاده گردد
و چشمها زود زود بر هم زند و احول شود و دندانها بر هم میساید و گردن کوز شود
پس تشنج پدید آید علاجش اندر علاج تشنج امتلائی نگاه باید کرد تا قوت بر جای است
یا نه اگر قوت بر جای نباشد طعام او جز اندکی نان با ماء العسل و نخود آب که اندر وی شبت و
کرویا و سعتر پخته باشد و آبکامه و خردل بروی کرده و روغن او از روغن گوز یا زیت باشد
و اگر قوت ضعیف باشد طعام او از گوشت کبک و گنجشک و تیهوج سازند اگر از این
گوشتها ماء اللحم سازند با توابل لطیف کنند چون سعتر و شبت و کرویا و دار چینی صواب
بود و استفراغ بداروهائی کنند که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است از حقنه و
داروی کار و داروی قی تا عصبها پاک شود و آنجا که علامت از غلبه خون باشد نخست
فصد باید کرد خاصه اگر در ابتدا سبب از بسیار خوردن شراب بوده است لیکن خون
اندک بیرون کنند که تحلیل ماده کمتر شود و بیمار ضعیف باید یا قوت بر جای بود و باقی ماده را
تحلیل توان کرد و اگر باستفراغ حاجت آید احتمال کند و آنرا که اندکی تشنج اندر همه

همه تن وعصبها افتد اورا اندر آب سرد زدن یکباره زود بر آوردن علاجی قویست از
بهر آنکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی باندرون او باز گردد و درنگ کند و ماده را
تحلیل کند لیکن از بهر این علاج برنیاید جز مردم جوان و گوشتناک را این علاج نشاید
کرد و شرط آنست که تابستان باشد و بر تن او ریش نباشد و بسیار تشنجها بدین علاج
زایل شده است و آنرا که این علاج برنیاید اندر طبیخ روباه و طبیخ کفتار باید نشاند و طبیخ
که چیزی در وی پخته باشند و کفتار را بتازی ضبع گویند و کفتاری که طبیخ او اندرین علت
و علتهاء دیگر سود دارد آنرا الضبع العرجا گویند یعنی کفتار ماده لنگ و لنگ از بهر آن گویند
که کفتار چون پیر شود لنگ شود و طبیخ گوشت گورخر هم سود دارد صفت طبیخ روباه و طبیخ
کفتار بگیرند روباهی یا کفتاری پیر و آنرا بکشند و آب اندر مرجلی بجوشند نیک و این
روباه را استخوان درست با پوست ناشکافته اندر آن مرجل نهند و بپزند با شبت بسیار
و نمک تا نیک پخته شود و از هم فرو ریزد پس از مرجل بر کشند و اندر آبزن کنند
و خداوند علت را اندر وی نشانند و آب گرم باید چنان که در وی قرار تواند گرفت سه روز
اول ماه هر روز دو بار بامداد و شبانگاه و سه روز میانه ماه و سه روز آخر ماه این طبیخ را
کونه بکار دارد و هر بار طبیخ تازه کنند چنانکه سه روز پیش بکار ندارند و طبیخ عاقرقرحا
لطیف کننده است هم نافع بود و عاقرقرحا لطیف کننده چون قیصوم است و پودنه
دشتی و هزار اسفند و برگ غار و برگ سعد و شبت و مانند آن و اندر یک روز دو بار اندر
آبزن نشانند غرض دیری مقام است اندر وی از بهر آنکه دیری مقام قوت را ضعیف
کند و روغن پیه کفتار و روغن سوسن مالیدن سود دارد و اگر اتفاق افتد که خداوند تشنج را
تب آید تشنج گشاده شود بقراط از بهر آن گفت لان یعرض الحمی بعد التشنج خیر من ان
یعرض التشنج بعد الحمی اگر نخست تشنج آید پس تب آید بهتر از آن بود که تب آید
پس تشنج افتد و تب ربع اندرین علت سود دارد که لرزه تب ربع ماده را بجنباند و
در آخر تب عرق بسیار آید و ماده تحلیل پذیرد و هر که را تب ربع آید تشنج نیفتد و عضو
متشنج را به نشتر جرحه کردن و بر نهادن و بستن و نگشادن تا گنده گردد پس آنرا برداشتن
و دیگر تازه نهادن و راست کردن عضو و مالیدن بر وی تا راست گردد و ضماد که از مغز
تر و جند بیدستر و فرفیون و موم زرد و روغن سوسن سازند علاجی صواب است و از ثقل

روغن کتان

روغن کتان و روغن کنجد و لعاب حلبه ضماد سودمند بود و نمک و هزار اسفند گرم کرده به
اصل عصب از عضو نهادن سود دارد و اگر حلتیت و جند بیدستر با یکدیگر بسرشته چند
گوزی بیاسند تب آرد و اندر حال تشنج بگشاید و جاوشیر نیز مردم قوی را یک مثقال دادن و
ضعیف را یک درم تا دانگی و نیم هم این منفعت کند لیکن معده را مراعات باید کرد از آنکه جاوشیر
معده را ضعیف کند و جند بیدستر سودمندترین همه داروهاست اندرین علت خاصه
اگر از پس طعام دهد و جند بیدستر و حلتیت اندر ماء العسل باید داد یا اندر طبیخ زوفا یا
اندر طبیخ المدان و آنرا که تشنج اندر همه تن افتد بتدبیر پاک کردن دماغ مشغول باید شد
و از جمله علاجهای نافع که آزموده اند یکی آنست که از پشم سیاه بندی در گردن افکنند
و هر ساعت آن پشم را بروغن گرم کرده تر میکنند و اگر سنگ آسیا تر کنند
و شراب بر وی ریزند و سر او را بنجار او بدارند نافع بود و گرمابه خشک و نشستن در
ریگ گرم سود دارد و روغنهای که اندر علاج فالج یاد کرده هم درین باب نافعست خاصه
روغن قثاء الحمار و روغن قسط و تشنج خشک را علاج دشوارتر است و بهتر چیزی که
آنرا تب نباشد آبزن است و روغنها بر تر مالیدن و بند گشادن را بروغن بعرق دادن
و ضماد که از بنفشه و موم و پیه مرغ و روغن بنفشه سازند نهادن و اگر در آبزن روغن
کنجد با شیر زنان تازه باشد سخت نافع بود و اگر تب نباشد یا شیر حاضر نباشد
اندر آبزن آبی کنند که اندر وی کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدوی تر و خیار و برگ
بید و برگ کوک اندر پخته باشند و اگر آبزن هم آب کدو و آب خیار و آب خربزه
هندو باشد سخت نافع بود و حقنهای تری فزاینده کردن صواب باشد و اگر
تب نباشد شیر تازه و شیر خر با شکر و روغن بادام دادن سود دارد و اگر تب
آید کشکاب و آب کدو و خربزه هندو و روغن بادام باید داد و اگر با این شربتها اندکی
شراب رقیق سفید بیامیزند زودتر از رگها بگذرد نافع تر باشد و آب تیز اگر با
شراب رقیق ممزوج کنند صواب باشد و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و
روغن مغز کدوی شیرین اندر بینی و گوش او چکانند و لعاب اسبغول
و آب برگ خرفه فشارده بر سر او می نهند و از آرد جو و برگ خطمی و بنفشه ضمادی
می نهند و هر شب وقت خواب لعاب اسبغول و جلاب و روغن

بادام و گوشتابه دهند و طعام او را چیزهای نرم باید چون کشکاب غلیظ با جلاب
و روغن بادام و گوشتابه از گوشت بزغاله و قلیه کدو و قلیه خیار و ماش
مقشر و اسفاناخ با اندکی کوک و کشنیز و اگر طفل را تشنج افتد شربتها بدایند
و ضمادها و روغنها بر اندام طفل بکار دارند و آنرا که تشنج بسبب زحمتی افتد نطولها
که از کشک جو و خطمی و بنفشه و بابونه ساخته باشند بر موضع الم و اصل عصب
بر سر او میچکانند و آنرا که تشنج بسبب گزیدن حیوانی زیانکار افتد علاج او
اندر دفع مضرت زهر گفته اند و آنرا که تشنج بسبب بحران محرقه افتد علاج وی علاج
تشنج خشک است و ماوای او را در هوای سرد و تر باید ساخت و هوای خانه تر باید
که اندر کتاب حمیات یاد کرده آمده است باید کرد و تشنج که بسبب دردی افتد
علاج تسکین اندر د باشد و تشنج که بسبب آماس عصب افتد علاج او اندر
گفتار علاج آماس یاد کرده آید ❁ باب هفتم اندر کزاز و علاج آن و سبب
و علامت آن ❁ لفظ کزاز بر چند وجه بکار داشته اند گاهی کزاز تشنج را گویند
و گاهی تشنج گردن را گویند خاصه اگر عصبهای گردن از پیش و پس کشیده شود و
گردن راست بماند چنانکه پیش و پس نتواند جنبانید و گاهی کزاز تشنج را
گویند که از سردی و فسردگی افتد و متاخران گفته اند تشنج آنرا گویند که
ماده اندر عضله عضوی افتد و پهنای عضله زیادت گردد و بالا کم و بدان سبب
عضو در کشیده شود و کزاز آنرا گویند که عصبها و عضلهای عضو سخت شود و از سوی
پیش و پس کشیده شود و راست نماید و حرکت نتواند کرد پس معنی کزاز آنست
که عضو از همه جانب کشیده شود و عضلها او پهن تر و کوتاه تر شود پس ازین
روی کزاز ضد تشنج است لیکن نوعیست که در تحت تشنج افتاده است چرا
که سبب هر دو صلابت و آفت عصب است لیکن صورت هر یک
دیگر است و ازین جا گفته اند که دو ضد اندر تحت یک جنس بسیار افتد چنانکه
سیاه و سفید هر دو اندر تحت لون افتد و از بهر آنکه کزاز از تشنج مضرتست
نه بینی که عضو از پیش و پس کشیده شود بدین سبب واجب کند که کزاز گذا
رنده تر از تشنج باشد و بحران زودتر از تشنج کند و اندر بیشتر حالها کزاز و تشنج

هر دو از درد خالی نباشد و اسباب کزاز چون اسباب تشنج است از یک وجه
و از وجه دیگر بر خلاف آنست چرا که سبب کزاز گاهی از امتلا باشد و
گاهی از خشکی و گاه از رنجی باشد که بعصب حساسه رسد و عصب از آن بفسرد
چو بد و گاهی از آماس باشد این چهار سبب ازین وجه باشد که با اسباب
تشنج ماند و از آن سبب که کزاز بیشتر از ماده غلیظ افتد که عصبها را بکشد مخالف است
اگر چه گاه باشد که سبب تشنج بود لیکن نادر بود و تشنج بادی اندر یک عضو بیش نباشد
و زود گشاده شود و کزاز علتی است که از بادی غلیظ است که بر همه تن مستولی گردد
و سخت عسر باشد و علاج بدشواری پذیرد و تولد کزاز ازین اسباب برین وجه افتد
که گفته اند و هر گاه که رطوبت اندر میان لیفها و عصبها افتد که بر همه تن مستولی گردد و سخت
عسر باشد و علاج بدشواری پذیرد و آنجا بفسرد و صلب گردد و بدان فسردگی
و صلبی بماند حرکت انقباض بدان سبب باطل شود و گاه باشد که رطوبت اندر
میان لیفهای عصب و عضله گذری یابد چنانکه اسم بر شکل لیفها بدراز گذرد
و در پهنا جای کمتر گیرد چون ماده استرخا و بدان سبب اندر درازی عضله نقصانی
پدید آید و فرق میان کزاز و استرخا آنست که ماده استرخا تر و رقیق باشد و عصب
آغشته کند و ماده کزاز از پس آنکه در میان لیفها راه گذر یافته بود بسببی از اسباب
صلب و فسرده شود و بسبب فسردگی و صلبی حرکات عضو باطل شود و باشد که
ماده کزاز هنوز اندر میان عضلها جای نگرفته باشد لیکن نزدیک تر عضله رسیده
باشد و آنجا صلب گشته و فسرده و حرکت انقباض آنرا بفشارد و بدان سبب
درد تولد کند و گاه باشد که عصبها اندر رنجی و المی بگریزند نه بر سبیل انقباض و هم باز آمدن
لیکن بر سبیل بازیدن و دور شدن از موضع الم این نوعی از کزاز است
که از رنج گردن با فراط افتد یا از گزیدن حیوانی زیانکار و از زخمی که بر عصب آید بدان
ماند که عصبها بسبب گزیدن ماده و فم معده و رامی گرد از معده یا بسبب الم زخمی
و گزیدن حیوان زیانکار از موضع الم دور میشود و گاه باشد که خشکی غلبه کند
و این چنان باشد که رطوبت اصلی آن لیفها و عضلها بتحلیل خرج شود و پهنای
عصب و عضله فراهم آید و درازا زیادت شود بدان سبب راه فرو آمدن قوت

محکم بسته شود و فرق میان تشنج خشک و کزاز خشک آنست که اندر تشنج درازا و پهنای
عضله کمتر شود بسبب سوختن و بریان شدن مغز و عصبها و اندر کزاز پهنا کمتر شود و درازا نه
بدین سبب است که تشنج خشک خطرناک تر از کزاز خشک است و از انواع کزاز و بعضی
باشد که از بستگی عظیم دماغ قوی افتد و عسر باشد و بعضی از اسباب ضعیف تر باشد
چون اسباب تشنج که ضعیف تر باشد و اسباب این نوع کزاز بعینه همان اسباب
باشد که در باب تشنج یاد کرده آمده است و بسیار باشد که مردی چیزی گران بر دارد تا بر زمین
سخت خواهد عصبهای او کشیده یا کوفته شود یا یکساعت یا بیشتر بر آن شکل بماند و هر چه
ازین انواع افتد از کزاز شمرند لیکن همه سهل باشد و زود گشاده شود چنانکه تشنج دماغی
بد باشد کزاز دماغی نیز خطرناک باشد و حال اطفال اندر کزاز همه آن باشد که اندر تشنج یاد
کرده آمد **علامتش** هر گاه که عضلهای قفا و پشت هم سخت شود و آب دهان و شربت
بحلق او فرو نرود و اختلاج اندر همه تن ظاهر شود و اگر چه بخارد از آن خارش لذتی نیابد
این همه مقدمه کزاز باشد و اگر کسی را اندر احشا دبیله یا قرحه باشد و رسوب بول او ریم باشد
ممکن شود که از آن ریم بطریق بالا نشود سختی بجانب دماغ بر آید و کزاز دماغی تولد کند و علامت
بر آمدن وی بجانب دماغ آنست که اندر پشت قشعریره احساس یابد و چشم تاریک
میشود و سرد گردد و عرق بکند و سخن بهوش نگوید امید خلاص نباشد و فرق میان
کزاز و تشنج آنست که آغاز تشنج با حرکت عضله باشد و اندر آغاز کزاز عضلها کشیده
شود و راست بماند بی حرکت و درد و چشم خداوند کزاز بروی خداوند خناق ماند و گاه باشد که
چشمها زود زود بر هم و اشک بسی ریزد و دندانها بر هم نشینند و هیچ بحلق فرو نتوانند برد و
فواق پدید آید و باشد که عضلها روی کشیده شود و بیمار خندان روی نماید و بعضی را سر و
گردن بسوی پیش بیرون داشته شود و بعضی را بسوی قفا باز کشیده شود و از چپ
و راست نتوانند گریست و بعضی را عضلها شکم کشیده شود بر شکلی که قوت دافعه را
باطل کند و بول و براز باز گرفته شود و بعضی عضلها مثانه را بر شکلی کشیده شود که قوت ماسکه را
باطل کند و بول باز نتوانند داشت و بعضی را عضلها مثانه چنان کشیده شود که بعضی رگها
بگسلد یا سر رگی گشاده گردد و بول خون شود و بعضی را معا مستقیم و عضله مقعد بر
شکلی کشیده شود که ثقل باز نتوانند گشاد و بعضی را سبب از غلبه سردی و فسردگی

قولنج گیرد و اندر بیشتر حالها بول همچون آب و با کفک باشد و قیهای کفک بسیار و بزرگ
باشد و این بسبب بسیاری و غلیظی بادهای بسیار بود و عصبها و عضلهای بیمار با کشیده
پیچیده شود چنانکه از خواب بیرون افتد و علامات کزاز امتلائی و کزاز ورمی چون علامات
تشنج امتلائی و ورمی باشد و کزاز در همه انواع از بیخوابی و درد خالی نباشد خاصه میان دو
کتف **علاجش** بدانکه کزاز امتلائی و علاج تشنج امتلائی است و علاج کزاز خشک
علاج تشنج خشک است بعینه لیکن بسبب آنکه کزاز اندر بیشتر حالها سردی و
فسردگی و ضمادها و روغنها که درین باب بکار دارند میل بگرمی و نرمی باید کرد و اندر کزاز
امتلائی مجمره زیر پای عضلها نهادن تا حرارت بدو باز آید نافع باشد و اگر عرق
کند نباید گذاشت که بر تن سرد شود لیکن پرپشم پاره تر کرده تنقیه باید کرد و اندر روغن
زیت نیمگرم نشاندن و پیه گورخر و پیه شیر و کفتار و گاو کوهی که اخشن و مالیدن و
بروغن زیت نیم گرم و روغن سداب و جندبیدستر و قنطوریون حقنه کردن و
آنجا که از حقنه نیز رودها بسوزد شیر خر با روغن گاو یا روغن دنبه حقنه باید کرد و
اندر کزاز خشک شیر بر عضلها دوشیدن و ضمادها بر نهادن از پیه بط و پیه مرغ
خانگی و مغز ساق گاو و روغن دنبه و موم زرد و روغن کنجد **صفت** ضمادی موافق
بگیرند آرد تخم کتان و تخم کنجد از هر یک دو جزو آرد تخم حلبه یک جزو همه را در شیر
خر یا روغن کنجد بپزند و بر عضلها نهند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند پیه بز و پیه مرغ خانگی
و مغز ساق گاو و دنبه گداخته و روغن کنجد همه را در دیگی کند ازند و نشاسته سوده اندر
وی بپزند و بر عضلها نهند و طعام ایشان حسوهای نرم باید چون ماء اللحم و شوربا گرم
رقیق و زرده خایه مرغ خانگی نیم برشت و شوربای مرغ فربه این همه بی نان باید داد از بهر
آنکه هر چه خاییدنی است بحلق درماند و از بینی بیرون آید زیاده شود * **باب**
هشتم اندر حالی که مردم را بدید آید * بسیار باشد که مردم چند روز طعام و
شراب زیادت خورد و ریاضت کمتر کند و بدان سبب تن او ممتلی گردد و بادها
و بخارها اندر رگها و عضلها را و جمع شود و اندر خویشتن ماندگی یابد و این ماندگی را
بتازی اعیا گویند و بسبب بسیاری بخارها و بادها عضلها و رگها کشیده میشود
و مردم خویشتن را همی بپیچد و بسی بازد و تمطی و تثاوب میکند و رنگ روی و چشم

سرخ میشود این را اللوی گویند و شحدح نیز گویند واین لفظ پارسی است معرب
کرده اند علاجش هرگاه که این حالها پدید آید نشان امتلا باشد زود تدبیر استفراغ
باید کرد و نخست مادهٔ خون و صفرا را کم باید کرد و اندر بیشتر حالها مردم محرور را ازین
امتلا آب سرد آسایش باید چراکه آب سرد اخلاط را از حرکت و جوشیدن باز دارد
وکشنیز خشک با شکر کوفته سفوف کرده همین فعل کند و آنجا که ماده بادها و بخارها
بیشتر و غلیظتر باشد و مزاج گرم نباشد وج پرورده و نانخواه پرورده خوردن و سفوف
سود دارد و بادها تحلیل کند و خادمان گرمابه رگهای سباتی بگیرند و حالی مانند سبات
و غشی پدید آید و این رنج بدان زایل شود چراکه این رگها از روح است هرگاه
که روح بسته شود روح جمع شود و خون بگشاید روح یکبار حمله آورد و بادها و بخارها
که روی بدماغ نهاده باشد تحلیل کند لیکن فروگرفتن آن رگها خطر است و دست برگ
دیر نشاید داشت و زودتر از آنکه مردم طاقت دارد دست از رگ بر باید داشت
والا خطری بزرگ باشد ٭ جزو پنجم اندر انواع صداع و علامات و علاج
آن و این جزو بیست و یک باب است باب نخستین ٭ در صداع گرم که بی ماده
باشد و آن پنج نوع است یکی مقام کردن بسیار اندر آفتاب و گرمابه گرم و نزدیک
آتش دوم سخن گفتن بسیار و شنیدن و چیزی با آواز بلند خواندن سیوم خشم
گرفتن چهارم خوردن و بوییدن چیزهای گرم پنجم طعام خوردن از وقت در
گذرانیدن علامتها همه پنج نوع است یکی خوش آمدن هوای خنک و آب
سرد دوم تشنگی غلبه کردن سیوم کم خوابی و خشکی چشم و بینی چهارم
درد سر گران پنجم بول رقیق علاجش صندل و گلاب و کافور و بنفشه
و نیلوفر و مانند آن می بویند و روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن
چه هرکدام که باشد حاضر با گلاب و سرکه بهم زنند و سرد کنند و بر پیش سر که موضع دماغ است
بر می نهند و مقدار هریک بدین مثال باید بگیرند روغن ده درم گلاب ده درم سرکه دو درم
یا سه درم و آنرا که خشکی بیشتر باشد سرکه فزون از روغن کنند و آنرا که میانه باید سرکه
با روغن برابر کنند و آنرا که گرمتر باید سبک وزن روغن کنند یا چهار یک بمقدار
حاجت می کاهند و میفزایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ آبی و

و ساق خرفه و برگ کوک و عنب الثعلب و غوره و برگ زرد سرنی تر بکوبند با این گلاب
و روغن و سرکه بیامیزند و ضماد کنند و بر سر می نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پوست
جو و اسپغول و گلاب و آب غوره و آب بید و برگ بید و مانند آن ترکنند و بر سر می
نهند و هرگاه که ضماد گرم بر دارند دیگر سرد کرده بر نهند و آن ضمادها از پس سر دور دارند
چراکه پس سر جایگاه مبدا عصبها و این ضمادها عصب را زیان دارد و گلاب بسیار
بر سر نهادن سخت نافع و اندکی نهادن درد سر را زیاده کند و چون صداع اندر انحطاط
این ضمادها بدین حکم بکار نباید داشت لیکن روغن بابونه با وی بیامیزند و حکم
بمقدار حاجت میکاهند و صداع آفتابی را اگر زود دریابند و علاج کنند زایل
شود و اگر زودی علاج نکنند عسر گردد و بسیار باشد که صداعهای آفتابی بخارها را
بجنبانند و بجانب دماغ برآرد بدین سبب اندر علاج آن استفراغ خلطی
که گمان افتد که بیشتر است چاره نباشد والا آفت قوی گردد و روغن گل و شیر زنان
سرد کرده اندر بینی چکانند سود دارد و شربت پست جو و شکر و کشکاب و اسپغول
و آب انار ترش و شیرین و طعام مزوره آب غوره و مزورهٔ آلوی سیاه و خرمای
هندی و طفشیل از عدس سرخ و آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد که از مغز
خرفه و چغزات سازند و آب انار ترش و شیرین و اگر طبع خشک باشد این بوارد
از آب آلو و آب خرنوب سازند و ماهی خورده بسرکه سخت موافق باشد و آنجا
که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و نان مغسول یعنی نان که در آب سرد کنند
و یکساعت بنهند و آن آب ازوی بریزند و آب تازه کنند و یکساعت دیگر
بنهند پس دیگر آب ازوی بریزند پس آنرا بدوغ ترش که با آب انار یا سرکه یا با آب غوره
خوش کنند بخورند و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کوک و کدو زوا سفاناخ سپیدبا سازند
و میوه های تر و خشک نافع باشد چون امرود چینی و سیب و آبی و انار و ترشی ترنج
و لیمو و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین و تخم خرفه بکوبند و با بیت و شکر
بدهند نافع باشد ٭ باب دوم اندر صداع گرم صفرائی ٭ علامتهای صداع
صفرائی هفت است یکی زردی روی و نحیفی دوم تلخی دهان و تشنگی و درشتی زبان
سیوم سوزانی سر چهارم بیخوابی و خشکی چشم و بینی پنجم نبض سریع ششم
خیالات زرد بچشم آمدن هفتم ضجری و زود خشم گرفتن علاجش نخست

تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم بود استفراغ
بشراب بنفشه و سفوف بنفشه و شراب آلو و آب میوها و خرمای هندی و آب انار ترش
و شیرین باید کرد تا هر دو مقصود بیکجا حاصل شود و آنجا که حرارت بدان عظیمی نباشد
استفراغ بمطبوخ هلیله و نقیع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین و
شراب غوره و آب تجها و بت و شکر باید کرد و آنجا که در حلق و سینه درشتی باشد
و تسکین هم بشراب بنفشه و شراب آلو و کشکاب و لعاب اسبغول باید کرد و آنجا
که حاجت آید که بخار از دماغ باز دارند و حرارت تسکین کنند هیچ شربت موافق تر از اسبغول
و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ بکوبند از هر یک راست راست و شکر بوزن
هر سه بامداد و شب مقدار دو درم یا سه درم با آب سرد بخورند بخار را باز دارد و حرارت را بنشاند
و آنجا که طبع خشک باشد و اندر شکم باد و قراقر رنجه دارد شیافی سازند از صابون تا طبع را
فرود آورد یا بوره و نمک بسیار اندر آب افکنند و پشم پاره یا پنبه بدان تر کنند و بردارند
و از پس آن که استفراغ کرده باشند آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کوک و
عنب الثعلب بر سر می نهند و آنرا که رنج از بیخوابی و خشکی باشد این آبها را با روغن بنفشه
و روغن نیلوفر و روغن بید بکار دارند و اگر شیر زنان و روغن مغز کدوی شیرین با روغن
مغز تخم خیار با روغن نیلوفر اندر بینی چکانند و آب کوک نیز در چکانند بیخوابی ببرد و آنرا که
خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر او دوشند و بیشتر بر سر نهادن سود دارد و لیکن
اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل سفید و کشک جو
و اندکی بابونه بپزند و روغن بنفشه با این آب بپزند و بیمار سر بر بخار آن بدارد و آزاری بر سر او
افکنند تا بخار پراکنده نشود و هر گاه که این تدبیرها کرده باشند و بعضه کند و صداع
زایل نشود از بابونه و خطمی ضماد سازند تا تحلیل کند و اگر تب نباشد اندر گرمابه آب خوش
فاتر بسیار بر سر او ریزند و از پس گرمابه طعام کوک و سرکه دهند و از روغنها روغن بابونه
بکار دارند و آنرا که تب آید از ضمادها و روغنها از وی دور دارند و بعوض آن سرکه و گلاب
و صندل و کافور و بنفشه می بویانند **صفت** شراب آلو بگیرند آلوی سیاه و بشویند
تا غبار خاک از وی دور شود و آنرا بآب تر کنند چندانکه آب سه انگشت بهم باز نهاد
بر سر او بایستد و آنرا بجوشانند و بدست بمالند چندانکه از نخست کرده باشند و دیگر
با آب گلاب با وی بیامیزند و بپالایند و چندانکه وزن آلو بود دست نیم وزن او شکر

الخ.

برنهند و بقوام آورند طبع را نرم کند و اندر بیماریهای گرم سودمند باشد و اگر حاجت آید یک دانگ
سقمونیا با دانگی در وی حل کنند و بدهند استفراغ تمام حاصل شود **صفت** جلاب
که طبع را نرم کند و درشتی حلق و سینه را سود دارد و خداوند قولنج و لقوه و فالج را با علت حرارت
رنجه دارد با آب بپالایند بجای ماء العسل باشد بگیرند شکر طبرزد یکمن آب سه من با آتش نرم
بپزند و کفک او بر دارند و بقوام آورند و با آب سرد آمیخته میخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد
بر هر منی شکر یکمن لعاب اسبغول و سه من آب با گلاب بر افکنند و بقوام آورند **صفت**
طبیخ هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر بیست درم و اندر یکمن آب بپزند تا دو بهره برود و یک بهره
بماند و بپالایند و بمقدار سی درم شیرخشت اندر هشتاد درم ازین مطبوخ حل کنند و باز بپالایند
و بخورند و اگر شیرخشت حاضر نباشد سی درم ازین جلاب با چهل درم ترنجبین بر افکنند
صفت نقیع هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر پانزده درم آب آلوی سیاه صد و سی درم هلیله را
در هاون سنگین بکوبند و این آب آلو را اندک اندک در وی میچکانند و می سایند تا آب
قوت هلیله را بستاند پس بپالایند و سی درم جلاب با سی درم ترنجبین بر افکنند و
بپالایند و بخورند **صفت** بگیرند هلیله زرد مقشر و خرمای هندی و مویز منقی دانه
برون کرده و سپستان از هر یک سی عدد و فلوس خیار شنبر و فلوس بنفشه خشک
از هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه بیست عدد همه را اندر سه من آب گرم تر کنند
و یک شبانروز بنهند و هر بامداد بمقدار هشتاد درم از آن آب بپالایند و بیست درم شکر
بر افکنند و بخورند **صفت** مسهل لطیف انار ترش و شیرین بگیرند و پوست
باز کنند و با شحم آن بکوبند و بیفشارند و بمقدار صد درم ازین آب سی درم شیرخشت
در وی حل کنند و صافی کنند و بخورند **صفت** مطبوخ بنفشه بگیرند عناب بیست
عدد بیخ سوسن محکوک ده درم بنفشه خشک هفت درم بپزند و بپالایند و بیست
درم شکر و بیست درم ترنجبین و بیست درم فلوس خیار شنبر در وی حل کنند
و بپالایند و بخورند **صفت** حب بنفشه بگیرند بنفشه یک درم گل سرخ دانگی سقمونیا
دانگی بکوبند نرم و بلعاب اسبغول بسرشند و حب کنند **صفت** حب نقیع بگیرند
آب کشنیز فشارده یکمن صبر اسقوطری بیست درم هر دو را اندر شیشه کنند و اندر آفتاب
نهند و بوقت حاجت بمقدار سی درم بدهند و اگر کسی را اندر اسهال سوزش شکم
و دردی باشد بر هر شربتی یک درم کتیرا سوده بر افکنند و آنرا که حرارت سخت غالب باشد

واندر حلق وسینه درشتی نباشد اگر مقدار سرکه با آب گرم بیامیزند و بخورند طبع را نرم کند
وصفرا بیاورد صفت ضمادی که بر سر نهند بگیرند تخم کوک و شیاف مامیثا و صندل
سرخ وسپید و گل سپید و قرنفل از هر یک جزوی افیون نیم جزو همه را بکوبند و بیزند و بسرکه و گلاب
ترکنند و بر سر نهند و خرقه بسرکه ترکنند و بر سر ضماد کنند و آنرا که درد بی‌طاقت باشد
و قوت قوی شود و حرارت عظیم باشد افیون با آب کوک حل کنند و طلی کنند و اگر بدان
نشود و درد بیقرار باشد یک طسوج کافور و یک طسوج افیون اندر روغن بنفشه یا اندر روغن
بید حل کنند و اندر گوش و بینی چکانند و این همه از پس استفراغ کنند و طعام از آن
نوع که در باب گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که صفرا اندر معده باشد و صداع بسبب
معده تولد کند علامت وی آنست که با صداع غشی گشتن باشد و طعام کمتر گوارد و بر
گرسنگی و تهی معده صداع قوی گردد و تشنگی غلبه کند و دهان تلخ باشد علاج وی نخست
تدبیر قی باید کرد خاصه بسکنجبین و آب نیم گرم و اگر نخست ماهی تازه خورد و سکنجبین با آب
برگ خیار خورد قی تمامتر و هر بامداد لقمه چند نان و آب غوره یا شراب غوره و شراب انار
و لیمو و شراب ریواج بخورد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر می نهند و اگر باسهال صفرا حاجت
آید تدبیر آن باید کرد و از پس استفراغ بابونه و برگ مورد و گل سرخ اندر آب بپزند و سر بدان
آب میشویند و روغن بابونه با روغن مورد بیامیزند و صمغ سرد اندر وی حل کنند و بر سر می نهند
تا دماغ را قوی گرداند و اگر برگ سرو اندرین روغنها بپزند صواب باشد و استفراغ بهلیله
زرد یا ایارج فیقرا باید کرد ◦ باب سیوم از جزو پنجم اندر صداع گرم خونی و علامتها
یا غلبه خون ◦ پنج نوعست یکی گرانی سر و گوش و چشم و گرانی اندامها و ماندگی بی سببی
ظاهر دوم غنودن بسیار و ملامت و تمطی و تثاوب سیوم شیرینی دهان ◦
چهارم سرخی چشم و روی و برخاستن رگها پنجم بدید آمدن دنبلها و بثرها و در خواب
چیزهای سرخ دیدن و خویشتن را خون آلود دیدن و خاریدن سر رگ و جای حجامت و خون
آمدن از بینی و از بن دندانها و مقعد علاجش نخست رگ قیفال یا اکحل باید گشاد و اگر قوت
و فصل سال و عمر مساعد بود خون بمقدار حاجت بیرون باید کرد و اگر قوت ضعیف باشد
حجامت کنند و طبع را پس از فصد بمطبوخ هلیله و مسهلات که یاد کرده آمد نرم کنند و
شربت و غذا و ضماد و نطول همه از آن نوع سازند و اگر همه تدبیرها کرده شود و هنوز
درد سر باقی باشد رگ بینی یا رگ پیشانی باید زدن یا بر ساق حجامت باید کرد ◦ باب

چهارم

چهارم از جزو پنجم اندر صداع سرد که بی ماده باشد ◦ علامتهای
صداع سرد بی ماده سه نوعست یکی آنکه اندر سر و چشم حرارتی و گرانی نباشد و از بینی تری
بپالاید دوم آنکه اندیشه‌های فاسد بسیار کند هم از جنس رعونت و نامردی علاجش ◦
جالینوس میگوید علاج هر دردی و بیماری که سرد باشد یا گرم پس دشوار نیست و صداع
سرد بی ماده را روغن سداب گرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد و آنرا که سردی غالب باشد
درین روغن فرفیون در افکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمین و روغن
مرزنجوش و روغن حب الغار همه درین باب نافع باشد و نمک و ارزن گرم کرده بر سر باید
نهادن و شبت و بابونه اندر آن پختن و بر سر نهادن و سیر خوردن و مشک بوییدن و سرکه
بر خاکستر ریختن و بر سر مالیدن سود دارد و آنرا که اندر تن خلطی بد باشد اگر در آفتاب نشیند و سر را
برهنه کند نافع بود و شراب انگوری خوش بوی با زیره و تخم بادیان و انیسون و کرفس و دوقو
و مصطرا اسالیون سود دارد و اگر در معده خلطی بد نباشد که بخار آن بدماغ بر آید غذا اکثر باید داد و
و مسهلی باید داد تا طبع را نرم کند و از آب سرد خوردن و بسرما بیرون آمدن و از همه حرکتهای
بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع باز باید داشت و طعام نخود آب بروغن زیت و کندنا
و سداب و خردل و صعتر و زیره و کرویا و پلپل و حلتیت و سیر باید داد و اگر طبع خشک بود حب خنفد
بخردل و انگبین اجابت کنند و انجیر خشک با ماءالعسل فرغاره کند موافق بود ◦ باب پنجم از
جزو پنجم در صداع سرد بلغمی ◦ صداع بلغمی هفت نوعست یکی گرانی سر و چشم ◦
دوم کسلانی و دیرکاری سیوم بسیار خوردن و خفتن و کمانی خواب چهارم فراموش
کاری پنجم پالودن تریها از بینی و بسیاری اشک و آب دهان و آب از روها گردن
ششم بول غلیظ سپید هفتم نبض بطی و متفاوت و از رنگ روی و چشم توان
دانست که ماده صداع کدام خلط است مگر آنجا که خلطی دیگر جز آنکه سبب درد است
اندر همه تن آرمیده باشد و سبب درد آنجا کشنده شود و او را دفع نتواند کرد بدین سبب ممکن است
که اگر چه ماده صداع بلغم باشد از بهر کشیده شدن خون بموضع درد و حوالی آن رنگ چشم
و روی میل بسرخی دارد یا نبض گرم باشد علاج بلغم نخست استفراغ باید کرد بحب
اصطمخیقون و قوقایا و حب صبر و حب شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و اگر ممکن شود حقنه تیز
کردن و از پس استفراغ غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و اندر بینی
و گوش چکانیدن و نطولهای موافق بر سر نهادن و عطسه آوردن و بخورها سوختن

۲ بی ماده

وطلی موافق بر سر کردن اما صفت حب اصطمخیقون و حب قوقایا اندر باب پنجم
ازین گفتار یاد کرده آمده است صفت حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله
کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ و افسنتین و زعفران از هر یک یکدرم کتیرا دو درم
حب کنند چند نخود چنانکه رسمست خوردن دو درم بوقت نسخه دیگر بگیرند صبر یکدرم تربد نیم درم
شحم حنظل دانگی و نیم سقمونیا نیم دانگ مقل و کتیرا از هر یک دانگی حب کنند بآب کرفس این
جمله یک خوردن باشد صفت حب ایارج فیقرا مرکب ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دانگی و نیم
افیون دو دانگ انیسون دو دانگ و نیم مقل و کتیرا از هر یک دانگی حب کنند بآب
کرفس و آنجا که حاجت آید ایارج روفس و ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند صفت
حبی که یوحنا ماسویه کرده است ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم ملح هندی
درم فراسیون سه درم تربد ده درم بزر الانجره پنج درم افتیمون چهار درم همه را بکوبند
و بپزند و حب کنند چون بلبل یک خوردن دو درم یا دو مثقال بر سبیل شیاف هر شبی
یک شربت صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا یکدرم تربد یکدرم شحم حنظل و ملح نفطی
از هر یک دو دانگ سقمونیا و انیسون و عود خام و مقل ازرق از هر یک دانگی حب
کنند چنانکه رسمست و آنرا که این حبها فایده ندهد ایارج ارکاغانیس چهار درم [illegible]
هفت درم مویز منقی بیست درم از دانه بیرون کرده اندر یکمن آب بپزند تا دو بهره برود
پالایند و ایارج را اندروی بگدازند با یکدرم سنگ نمک درشت صبح نهار بدهند
صفت غرغره بگیرند ایارج فیقرا و عاقرقرحا کوفته و پخته اندر سکنجبین یا اندر آبکامه
حل کنند و بدان غرغره کنند و خردل کوفته اندر سکنجبین یا در آبکامه غرغره کنند
نافع بود نسخه دیگر بگیرند عاقرقرحا و سعتر و خردل و پوست بیخ همه را بکوبند و با انگبین
بسرشند و بسرکه عنصل حل کنند نسخه دیگر بگیرند مرزنجوش خشک و سعتر و
ناردانگ ترش و صبر از هر یک راستاراست همه را بکوبند و اندر سکنجبین عسلی
حل کنند و بکار دارند صفت نطول پودنه دشتی و نمام و شیح و بابونه و اکلیل الملک
و سعتر و مرزنجوش و قیصوم و شبت و برگ غار همه را بپزند و سر بخار آن بدارند و آب
آن بر سروی چکانند صفت طلی بگیرند فرفیون و روغن یاسمین و بسایند تا چون
مرهم شود طلی کنند در حال درد پیشانی را بنشاند صفت سعوط شونیز چهار درم
تربد و نوشادر از هر یک یکدرم و در بعضی نسخها بعوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند

بروغن

و بپزند و بروغن یاسمین یا بروغن بادام تلخ بسرشند و اندکی طلا کنند و روغن یاسمین
و قسط و سداب و شبت و بابونه و بادام تلخ گرم کرده اندر بینی و گوش چکانیدن سود دارد و
آنجا که درد صعب باشد چرا که جندبیدستر و نیم دانگ فرفیون بروغن سوسن اندر
بگدازند و در بینی چکانند و مرزنجوش و نمام و سداب و بابونه و نسرین همی بویانند و پیش
او عود هندی و سندروس و چوب گز و لبلاب و کندش و جندبیدستر بجوشانند و در خرقه
بندند و می بویانند تا عطسه آورد و در گرمابه گرم آب گرم بر سر ریختن سود دارد صفت طلی بگیرند
فرفیون و روغن یاسمین و بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند در حال درد ساکن کند صفت
طلی دیگر محمد زکریا میگوید جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه را بشراب بسایند تا چون مرهم
شود و طلی کنند ثابت بن قره میگوید که صبر و مر و فرفیون از هر یک دو درم نیم جندبیدستر
یکدرم قسط دو درم کندر سه درم انزروت یکدرم و نیم افیون یکدرم بشراب پخته بسایند و طلی
کنند چنانکه غلیظ شود و سرب پاره در زیر آن نهند و ببندند و آنرا که دماغ ضعیف بود این
داروها بسفیده خایه مرغ بسایند و روغن گل و برگ مازو یار کنند و آنرا که صداع سرد و سختی
بدید آید اندر روغن شبت بر سر بمالند و بگوش و بینی اندر چکانند و شبت با بیخ سوسن آسمانجونی
اندر پزند و آنرا که بدین علاجها ساکن نشود هر دو جانب گردن را داغ کنند و طعام نخود آب بروغن
زیت یا بروغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی و سعتر و قلیه گنجشک بریان کرده و کبوتر بچه و کبک و
دراج و تذرو و قلیه آبکامه و گوشت سرخی از سفیدی جدا کرده و بروغن زیت بریان کرده و
آنرا که گرمی بیشتر حاجت باشد بروغن گوز بریان کرده و حلوا از عسل موافق تر از شکر بود
و بسیار باشد که از صعبی درد سر آواز باطل شود آب گرم بر سر باید ریخت و روغنی گرم در
گوش او باید چکانید و آنرا که ماده بلغمی اندر معده بود و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت
وی آنست که با صداع و فشکشتن گرانی معده باشد علاجش نخست قی باید کرد بمطبوخ
شبت و لوبیای سرخ و تخم ترب و انگبین و نمک چنانکه معلومست و از پس قی اندکی گلنگبین
و انیسون و زیره و مصطکی خورد و دیگر روز ایارج فیقرا که بعسل معجون کرده باشند مقدار سه
درم بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد هر بامداد مقیع صبر دهند بدین ترکیب
سعد و سنبل و افسنتین و تفاح و اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و زیره از هر یک
یکمشت همه را بپزند چنانکه رسمست و آب آن سرخ شود و قوت دارو گیرد و بپالایند و

نیمن ازین آب ده درم صبر برافکنند و اندر شیشه کنند و در آفتاب نهند سه روز و
هر ساعت شیشه را بجنبانند پس از سه روز هر بامداد ده ستیر آن آب بپالایند و سه
درم روغن بید انجیر برافکنند یا روغن بادام تلخ و چهار دیگر که یاد کرده آمده است هم
موافق بود و آنرا که بدین تدبیرها صداع زایل نشود داغ کردن صواب باشد یکی بر میان سر
و دو بر بر دو صدغ و یکی بر پس سر بر بالای مغاک کردن و خرما و قسب و زیتون پس از طعام
موافق باشد ٭ باب ششم از جزو پنجم در صداع سوداوی ٭ علامتها صداع
سوداوی پنج است یکی وسواس و اندیشهای تباه دوم بیخوابی سیوم تیرگی رنگ روی
چهارم آنکه گرانی و درد سر کمتر باشد از آنکه اندر صداع بلغمی پنجم مزاج و تدبیر و بار که گذشته و
سال عمر علاجش تدبیر استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و حبها که اندر
علاج مالنخولیا یاد کرده آمده و این حب سخت موافق بود بگیرند هلیله زرد چهار دانگ افتیمون
نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه از هر یک
دانگی حب کنند این یک شربت باشد صفت نقیع صبر هلیله سیاه آمله مقشر و پوست
بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ سوسن و بیخ اذخر از هر یک ده درم سنبل قصب الذریره از
هر یک سه درم شکاع و باد آورد از هر یک پنج درم همه را اندر دو من نیم آب بپزند تا به نیمی باز آید و
بپالایند و ده درم صبر سوده برافکنند و اندر آفتاب نهند شربتی از ده درم تا بیست
درم باندازه قوت و آنرا که ماده سودا اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند
مزاج وی سوداوی باشد و آروغ ترش ظاهر شود علامت مالنخولیا بود علاجش نخست
قی باید فرمود خربق سفید اندر ترب آرند و سه روز بنهند پس ترب را پاره کنند و خربق را
از وی بیرون کنند و ترب را با شبت و لوبیا سرخ بپزند و بپالایند و با سکنجبین عسلی بیاشامند
و بدهند و اگر نمک نفطی یک درم و تربد زرد یک درم و خردل نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و در مطبوخ
ترب و شبت و لوبیای سرخ کنند و بدهند صواب باشد ٭ باب هفتم از جزو
پنجم اندر صداع که از باد تولد کند ٭ علامتها صداع که از باد و بخار
غلیظ تولد کند پنج نوع است یکی درد صعب لیکن گرانی دوم تمددی که اندر قعر چشم پدید
آید و خلیدن درد از جای بجای سیوم طنین و دوی چهارم اگر از بخار
بسیار باشد در رگها ضربان کند و خیالها پیش چشم آید و دوار و سدر تولد کند پنجم

تدبیر صواب اندرین علاج آنست که معده و تن از ماده فاسد که بخارها از وی خیزد پاک کنند
بحب ایارج و حب قوقایا و نقیع صبر و از پس آنکه تن را پاک کرده باشد هر بامداد ناشتا اندکی
رفش و شونیز و مرزنجوش و جند بیدستر و مشک بوییدن و تخم بادیان پیش بینی دود کردن
و روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن صفت سعوط بگیرند ایارج فیقرا یک درم جاوشیر و جند
بیدستر و افیون از هر یک نیم درم مشک دانگی شکر بوزن همه داروها نرم بسایند و مقدار دانگی
اندر بینی دمند و اگر اندر شیر زنان حل کنند صواب بود و باد را بشکند و سده را بگشاید و صداع
کهن را ببرد و سود دارد صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد از هر یک ده درم هلیله زرد
و هلیله کابلی از هر یک پنج درم و افسنتین و نمک هندی از هر یک دو درم همه را بکوبند و بسرشند
و حب کنند خوردنی دو درم و نیم تا سه درم و اگر در تن ماده سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند
و آنرا که بادها اندر معده تولد کند و بسر برآید علامتهای دیگر آنست که صداع تبع درد و ضعف
معده باشد و هر گاه که طعامی بخار انگیز و بادناک خورد صداع زیادت گردد چون طعام هضم
شود ساکن شود علاجش نخست معده را بقی پاک کند پس ایارج فیقرا دهند و از پس ایارج
مارالاصول دهند با روغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقیع صبر دهند با روغن بید انجیر صفت
مارالاصول بگیرند پوست بیخ کرفس ده درم بیخ اذخر و انیسون و سلیخه و غاریقون از هر یک
پنج درم مصطکی و نانخواه و قردمانا و پودنه کوهی از هر یک سه درم افتیمون و اسطوخودوس از
هر یک هفت درم همه را اندر آب بپزند و بپالایند و هر بامداد مقدار سی درم گرم کنند و هفت
درم گلنگبین در وی گدازند و بپالایند و چهار درم روغن بادام تلخ برافکنند و اگر ده درم مربا
درین مارالاصول حل کنند و سه روز اندر آفتاب نهند و هر بامداد مقدار ده درم با دو
مثقال روغن بید انجیر بدهند صواب باشد صفت معجون دوار المسک بر دو دوا را
حلو و تریاق بزرگ و مثرودیطوس بر بعشه یکبار بخورند و روغن بید انجیر و مصطکی در معده
مالند و هر بامداد در گرمابه رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی کردن سود دارد و دوا
که خورد بباید بخت و آنجا از این ران تا بقدم هر شب نیک بمالند ٭ باب هشتم اندر
صداع که از خشکی خیزد ٭ علامتهای صداع خشک چهار است یکی بیخوابی دوم
خشکی بینی سیوم سبکی سر بسیار باشد که سر چنان سبک نماید که هر ساعت بجنبانند
که پندارد حاستهای او از کار فرو خواهد ایستاد و چنان پندارد که بدان حرکتها حاستها نیز

پر میشود چهارم علاج ها ازین فراینده باید فرمود و نگاه کردن که مزاج میل بگرمی دارد یا بسردی
جلاب بچشه و خایه مرغ نیم برشت و ماءاللحم و شوربا مرغ فربه و حسوهای چرب دهند اما مجرد را
خایه مرغ زرده و سفیده بهم دهند و در ماءاللحم گلاب و آب سیب و آب کوک و کدو افکنند
و روغن مغز کدو و روغن بنفشه اندر بینی و گوش چکانند و کف پای و مقعد و ناف بدان
چرب کنند و مبرود را در ماءاللحم شراب کهن و دارچینی و عسل باید افکند و زرده مرغ بی سفیده
دهند و مغز ساق گوساله و پیه مرغ و مسکه بر سر نهند و پالوده بشکر و روغن بادام نیم گرم بر سر
نهند ❊ باب نهم در صداع که از ضعف فم معده خیزد ❊ علامت وی
آنست که صداع بگرسنگی باشد و اگر طعام از وقت عادت بگذرد و وقت آفتاب
برآمدن چیزی نخورد صداع قوی گردد و از کاری که نه بر اداوه باشد زود متحیر شود و از بوی
ناخوش گنده و در سر منگشتن و صداع خیزد علاجش هر بامداد پیست گندم اندر آب انار
خوردن و سیب و آبی سود دارد و این علاج همچون علاج صداع صفراوی باشد که بمشارکت
فم معده تولد کند و آنرا که با ضعف فم معده مزاج سرد باشد گلنگبین و افسنتین و مصطکی
و شراب سنبل موافق باشد و طبع را نرم داشتن بایارج فیقرا سود دارد و اگر هشت مثقال
مصطکی و دو مثقال شکر بکوبند و شبت بوقت خواب بخورد معده را و دماغ را پاک
کند و طبع را نرم کند و فم معده را قوی گرداند ❊ باب دهم اندر صداعی که
از قوت حس دماغ خیزد ❊ علامت او آنست که از هر آوازی و هر بوی
رنجور شود و آوازها و بویها ضعیف زود دریابد و افعال دماغ همه بسلامت باشد و مجری
بینی پاک شود علاجش طعامهای غلیظ باید خورد چون سر بره و پاچه و کشک جو و
گندم بچشه و هریسه بگوشت گوساله تا دماغ غلیظ گردد و حس او با فعال خویش باز آید و
آنرا که حرارت قوی باشد اندر طعام او تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز تر
می پزند ❊ باب یازدهم اندر صداع پس از خواب ❊ نگاه باید کرد
تا اندر تن کدام خلط غالبست پاک باید کرد و بدارد تا که مزاج او را لایق بود و خاکستر
مبرکر تر کنند و بر پیشانی و صدغهای او نهند و اگر در حال که از خواب برخیزد چیزی
بخورد نافع بود ❊ باب دوازدهم اندر صداع پس از جماع ❊ اسباب
این صداع دو نوعست یکی خشکی که از بسیاری جماع تولد کند دوم آنکه اندر

تن اخلاطی فاسد باشد و بحرکت جماعی که مرکب است از حرکتها بدنی و نفسانی از
آن اخلاط بخارها برخیزد و بدماغ برآید علاجش اما آنرا که علامات خشکی ظاهر باشد علاج
او علاج صداع خشک است و حقنهای که گرده را فربه کند بکار داشتن و زرده خایه نیم
برشت و ماهی تازه و نان خشک بریان کرده و کوفته و اندر جلاب آغشته و پیه اکنده و مغز
بادام و پسته و جلغوزه و فندق و حبة الخضرا کوفته اندر وی سرشته باشد باندکی تخم
بادیان و شوربای مرغ فربه و گوشت بزغاله و بط و آنرا که علامت امتلا ظاهر گردد تن را
از خلط فزونی پاک باید کرد بفصد و دماغ را بروغن گل و روغن مورد و برگ گل اندر آب
پختن و قوت دادن و بابونه و برگ گل اندر آب پختن و بر سر چکانیدن و تا طعامی که خورده
باشد هضم نشود که خورده باشد هضم نشود بجماع مشغول نباید بود و اگر فصل تابستان
بود و تن را پاک کرده باشد و شخص جوان باشد غسل کردن بآب سرد و بینی را بروغن گل
چرب کردن و خفتن سود دارد ❊ باب سیزدهم اندر صداع که از بویها تولد کند
❊ آنرا که صداع از بویها و بخارها تولد کند چون بوی مشک و زعفران و جندبیدستر
و حلتیت و بخار معدن گوگرد و زرنیخ علاج بکافور و صندل و گلاب و بنفشه و
نیلوفر و آب بید و بوی میوهای خنک باید کرد و اندر قوت دادن مزاج دماغ را باعتدال
آوردن و روغن بنفشه و نیلوفر را فضیلت است بر دیگر روغنها و آنرا که صداع از بوی
چیزهای خنک تولد کند چون بوی کافور و بخار تربها کرده آش اسم بدین قیاس
بمشک و زعفران و چیزهای گرم علاج کنند ❊ باب چهاردهم اندر صداعی
که از بادی خیزد که از پردن رسد ❊ آنرا که صداع از بادهای تولد کند بگیرند
تا از راه بینی بدماغ رسیده است یا از راه گوش یا از هر دو مشک با جندبیدستر
بگیرند باندازه حاجت در روغن شبت یا روغن خیری حل کنند و بگوش و بینی چکانند
و بوی مشک و جندبیدستر و حلتیت و سیر و مانند آن سود دارد و ضمادهای گرم
تحلیل کننده بر سر نهند و آنرا که صداع از بادهای گرم تولد کند روغن گل و روغن شبت
آمیخته اندر چکانند و نطولهای معتدل و گرمابهای معتدل سود دارد و اندر هر دو
نوع صداع از طعامهای بادانگیز و بخارناک پرهیز باید کرد ❊ باب پانزدهم
اندر صداع که از حرارت تولد کند ❊ نخست تدبیر باید کرد تا درد ساکن شود
و روغن گل نهادن درد را بنشاند و دماغ را قوت دهد و اگر درد عظیم نباشد سرکه دور دانه

چراکه سرکه پوست سر را و اعصاب را سست کند و ماده بدان سبب روی بدان
موضع نهد و درد زیاده شود و اگر جراحت رسیده باشد تدبیر رویانیدن جراحت باید
کرد و نخست مزاج حوالی جراحت با اعتدال بازباید آورد تا جراحت زود بروید با حوال
جراحت زود معتدل نشود و جراحت نروید و آنرا که از پس زخم و جراحت تب آید
و عقل بشورد نشان آن بود که غشار دماغ آماس گرفته اگر فصل سال و مزاج و عمر
و قوت مساعدت کند در حال رگ قیفال یا اکحل بگشایند و اگر مانعی باشد از رگ
گشادن تدبیر حجامت باید کرد و از پس رگ زدن طبع را آب میوه‌ها و فلوس خیارشنبر
یا بحقنه نرم باید گشود صفت حقنه نرم چون بنفشه خشک و خطمی اندر خرقه کتان کرده
از هر یک بیست درم هر سه را در کمی و نیم آب بپزند تا کمی برود و نیمی بماند و بپالایند و ده درم
روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو دانگ استار بیامیزند و نیم درم بوره با نمک اندر وی حل کنند
و بکار دارند صفت حقنه دیگر بگیرند چغندر و بپزند و از آب او هشتاد درم بستانند و ده
درم انگبین و ده درم روغن بنفشه بر افکنند و بکار دارند صفت حقنه قوی تر بگیرند
بابونه و شبت از هر یک پانزده درم پستی پانزده عدد بنفشه و خطمی از هر یک ده درم بپزند
و بپالایند و یکدرم بوره و یکدرم نمک و ده درم انگبین در وی گدازند و آنرا که حقنه ممکن نشود
و تب نباشد استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر کسی را حرارت قوی باشد و تب
نبود از حب قوقایا چاره نیست و آنرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کشنیز و
عنب الثعلب دهند یا مقدار پنجدرم فلوس خیارشنبر و آنرا که تب سخت گرم نباشد
آب کاکنج و آب عنب الثعلب از هر یک سی درم بستانند و پنجدرم فلوس خیار
چنبر و دو درم صبر و دانگی و نیم زعفران در وی حل کنند و بدهند تدبیر ضمادی که آنرا با آتش
تب باشد اما آب عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و چیز
سبزی که بر سر آب باشد همه جمع کنند و بر سر می نهند تدبیر ضمادی دیگر بگیرند عدس و
سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و نارپوست همه را بپزند و خرقه بدان تر کنند و بر
سر می نهند با روغن گل نسخه دیگر بگیرند برگ گل و گلنار و نارپوست و هر سه را در سرکه
و آب بپزند و اندکی سک و عود خام و قصب الذریره بکوبند و شراب کهن بر چکانند و با
و گلنار و نارپوست بسرشند و بر سر می نهند و آنرا که ضمادی معتدل دهند که مدت
دراز گردد صفت ضمادی معتدل بگیرند انار ترش و شیرین با پوست بشکافند

و اندر شراب کهن بپزند و بسایند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر معتدل بگیرند
برگ مورد تازه و برگ سرو تازه و برگ بید و خطمی و اکلیل الملک بکوبند و آب آن بکشند و
اگر بپزند و بفشارند و آب آن بستانند روا باشد و روغن سوسن با این آبها و شراب کهن بیا
میزند و جوشی دو سه بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شبت بیابانی کوفته و اندر
صره بسته بدو بیامیزند و بجوشند و بدست اندر وی بمالند و بفشارند و خرقه بدان تر کنند
و بر سر می نهند صفت ضمادی تحلیل کننده بگیرند مر یکدرم کندر یکدرم صبر سه درم
مرداسنگ یکدرم موم زرد پنجدرم روغن گل بیست درم موم را اندر روغن گل بگدازند و دوا
روها را بکوبند و بسرکه تر کنند و بدین موم روغن بسرشند و بر خرقه کتان طلی کنند و نیم گرم
کرده بر سر نهند و آنرا که حاجت بتحلیل بیشتر باشد بدل سرکه شراب کهن کنند و بدل روغن
گل روغن سوسن کنند یا روغن یاسمین یا روغن شیر بخت تازه و آنرا که درد سر و بیخوابی
باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر می نهند و آنرا که درد قوی تر باشد روغن گل فزون تر
از روغن بنفشه کنند و آنرا که رنج بیخوابی قوی تر باشد روغن ارنده بروی طعام کشکاب
و مزوره کدو و مغز بادام و آنرا که صداع بجنبد دو درم اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند
طعام مغز مرغان خانگی و مغز زغاله و بره دهند و از پس مغز آب انار ترش و شیرین دهند
و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تب نباشد زرده خایه نیم برشت و گوشت مرغ خانگی
دهند و صندل و سیب و آبی و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد می بویانند باندکی کافور
آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن باستخوان نرسیده باشد جراحت را روغن گل بمالند
و بدوزند و اکسیرین بر وی نهند صفت اکسیرین بگیرند صبر و عنزروت و کندر از هر یک
ده درم دم الاخوین و مر از هر یک پنجدرم همه را بکوبند و بسپیده خایه مرغ بسرشند و موی خرگوش
بدان تر کنند و بر جراحت نهند و اگر خشک بر جراحت براکنند روا باشد و ضمادها و روغنها
همه نیم گرم بر وی نهند مگر آنرا که عقل شوریده باشد و جراحت قوی باشد ؛

باب شانزدهم از جزو پنجم در صداع که از گرمی خیزد ؛

این نوع صداع
هندوان دعوی میکنند که اندر وی کاسه سر کرم تولد کند و از حرکت ایشان صداعی
قوی خیزد علامتش آنست که بیمار پیوسته بوی ناخوش همی یابد بی آنکه چیزی ناخوش
بوی بدو نزدیک باشد و صداع با طنین و دوی باشد و بهر حرکتی که کند صداع قوی تر شود
علاجش نخست دماغ را پاک بحب اسطمیخون و حب قوقایا و ایارج فیقرا و آب برگ

سداب فشارده و برگ شفتالو فشارده و آب برگ درختان توت با صبر خوردن و اندر
چکانیدن و عطسه آوردن سود دارد ※ باب سیزدهم از جزو پنجم در صداع خماری
※ نخست قذف باید فرمود بسکنجبین و آب گرم و اگر شبت با تخم شبت و تخم ترب اندر
آب بجوشند و سکنجبین با آب دهند تا قذف تمامتر افتد و معده پاک شود صواب
بود و اگر قذف ممکن نشود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا دانگی سقمونیا هم بسرشند و
بدهند تا بقوت سقمونیا استفراغ زودتر افتد و ایارج را اندر تن درنگ بسیار نکند
تا از وی حرارت نفزاید و اگر مانعی باشد که ایارج نتوان داد استفراغ با انار ترش
و شیرین باید کرد و مطبوخ هلیله نیز صواب بود و نیز اگر از استفراغ مانعی باشد
بباید خفت تا شرابی که در معده باشد بگوارد و نشان گواریدن وی آن است که بول او
از آن حال که هست بگردد و رنگین شود و کف پای بروغن بنفشه و نمک مالیدن و پایها
در آب گرم نهادن سود دارد خاصه اگر بابونه و بنفشه اندر آب پخته باشند و چون از
خواب برخیزد بگرمابه رود و آب خوش بگرم بسیار بر سر ریزد و چون از گرمابه برآید تا یک ساعت
تمام نگذرد طعام نخورد و آنچه خورد چیزی که گرمی فزاید نشاید خورد و ماهی تازه خورد و برگ
کوک با اندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کسنه و مانند آن موافق بود و آنرا که بغذا قوی‌تر
باشد خایه مرغ خانگی نیمبرشت و گوشت دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله
بغوره و زرشک و سماق و مانند آن صواب باشد و کرنب و عدس و خداوند خمار را
موافق بود و آنرا که تشنگی غالب باشد آب سرد خورد مگر کسی که معده او ضعیف باشد
و از مضرت آب سرد ترسد آب انار ترش و آب غوره و شراب سیب ترش و
شراب ریواج با آب بسی آمیزند و میخورند و اگر بی آب خورد هم روا باشد و هر آنرا
که مخمور خود سرکرده باید که شراب ریواج که خاصیت وی آن است که اگر سرد خورد معده را
برانگیزاند و اگر کسی این شرابها نتواند خورد شراب انگوری سفید رقیق ممزوج بیخورد
چنانکه یک نیمه آب باشد و یک نیمه شراب و در شب وقت خواب اندکی گشنیز
خشک و شکر در دهان افکند و روغن گل بگرم کرده بر سر می‌نهد و اگر بدین تدبیرها زایل
نشود از روغن گل بروغن بابونه و سوسن بازآید و روز دوم گرمابه و طعام و شراب هم
برین ترتیب باشد و چون اندکی بگشاده شود ریاضتی آهسته سود دارد و تا دو ساعت
نگذرد و پس از ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت در [illegible]

نکند

نکند و اندر خمار از سرکه ترش و انگاه پرهیز باید کرد چرا که هر دو عصبها زیان کارند صفت
سفوفی که خمار را زایل کند بگیرند تخم کسنه و تخم کرنب و زرشک و سماق پاک کرده و
عدس پوست کنده و گل سرخ و طباشیر از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و
بریزند و مقدار سه درم با اندکی کافور و جو با یک طسوج بازنده قوت و حرارت و گرمی برابر آنچ
اندر آب انار ترش و شیرین بخورد و قثائی که از آرد جو و سنبل سازند تا معده را از بخار
شراب بشوید خاصه اگر مقداری نمک برافکنند گوارنده تر باشد و بوی صندل سفید و گلاب
و کافور بر زده سخت سود دارد و اگر بامداد از آن روز که شراب خواهد خورد یک شربت شراب
افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نباشد و اگر باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند که اگر
پنج سعد بعدد بکوبد و بخورد آن روز مست نشود و شراب مورد ساده را با ناشتا بخورد خمار سبکتر
باشد بادام تلخ نقل کردن خمار را باز دارد و شراب بگوارد و محمد زکریا میگوید سخن بسیار
گفتن و چیزی خواندن خمار باز دارد و روغن گاو پازهر شراب است تیزی شراب از معده
و دماغ باز دارد ※ باب پنجم هم اندر صداع ضربانی ※ جالینوس صداع
ضربانی را از جمله آماسهای دماغ نهاده است چرا که هر کجا که ضربان باشد رگها ممتلی باشد
و رگ با گوشت مزاحمت کنند و تفرق الاتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و درد عصب
و ضربان تبع آن باشد علاجش باید دید که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی عظیم و
سرد و عسر است علامتهای صداع بلغمی و سوداوی ظاهر شود استفراغ بایارجات
بزرگ باید کرد و بعد از استفراغ بار الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ
دادن و غالیه و مشک و جند بیدستر و مرزنجوش بویانیدن و از پس اگر ماده لطیف
کرده باشد غرغره بایارج فیقرا فرمودن و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه خوش و هوا
خانه خنک باید داد و آوازها از وی دور و پای اندر مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ
و شاهسفرم بمالند و بر ساق حجامت کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند بنفشه و گل سفید
و نیلوفر و بابونه از هر یک ده مثقال اکلیل الملک یک درم کشک جو چند همه دارو را
بکوبند و ده سیر روغن بنفشه و ده سیر آب بهم بزنند تا از آب بیشتر رود و این
داروها را در وی افکنند و چندان در آتش بگذارند که بقوام پالوده آید بگرم کنند و بر
سر نهند و ازاری نرم بر گرد سر درگردانند و روغن نیلوفر و بنفشه اندر پیشانی و صدغها

او مالند اگر بدین تدبیرها زایل نشود رگ سر پنی بزنند ∴ باب نوزدهم اندر
صداع مزمن لازم ∴ آنجا که باد غلیظ و عسر باشد نخست موی سر باز کنند و
دو مثقال فرفیون و بوره و سداب دشتی و تخم هزار اسپند از هر یک یک مثقال خردل
دو مثقال همه را بکوبند نرم و بآب مرزنجوش بسرشند و بر سر نهند و اگر بدانند که از
آب ضماد حرارتی فزاید قوت این خلط را سفیده خایه مرغ در روغن گل بشکنند ∴
صفت ضمادی دیگر بگیرند فرفیون ده درم موم زرد سی درم روغن زیت صد و
بیست درم موم را اندر روغن بگدازند و فرفیون را بسایند و اندر موم روغن
بسرشند و بمالند چون مرهم شود بر سر نهند و اگر ماده صفرایی باشد علاج
قرانیطس کنند ∴ باب بیستم اندر صداع که از اعراض تب بود
∴ صداعی که از اعراض تب بود گاه باشد که اندر نوبت تب بدید آید و با تب زایل
شود و باشد که صعبی صداع بیمار را بیقرار کند و تب بدان سبب تیزتر و کمتر شود و باشد
که اگر چه تب زایل شود صداع زایل نشود و لازم گردد علامتش علامت آن صداع دو
نوع است یکی با گرمی و تیزی تب بول سفید و رقیق بود دوم آنکه بول سوزنده گردد
چون بول خر لیکن گاه باشد که سوزنده نباشد و علامت آنست که صداع خواهد بود و گاه
باشد که علامت آن باشد که صداع زایل شود و ماده تحلیل می پذیرد علاجش
آنست که سبب صداع تیزی خلط و گرمی تب باشد نخست روغن بنفشه و سرکه بکار
کنند و اگر زمستان بود مخلخه را نیکو گرم کنند و اگر تابستان باشد یا تب سخت
گرم باشد سرد کرده می نهند و پای اندر مطبوخ بنفشه و بابونه و نیلوفر می نهند
و می مالند و شراب اسبغول و شکر و کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ سود دارد
شکر و سپست جو بخار را از دماغ باز دارد و نطولها بکار داشتن و آنجا که سبب صداع
از بسیاری خلط باشد نخست استفراغ باید کرد ∴ باب بیست و یکم اندر
شقیقه ∴ بدانکه شقیقه درد نیم سر است بعضی را هر یکی چندی بنوبت باز آید
و ماده علت اندر عضو صدغ باشد علاجش آنرا که غلبه خون ظاهر باشد
رگ پیشانی و رگ بینی گشادن سود دارد و آنرا که ماده صفرایی باشد اندر معده
بود تنقیه کننده سود دارد و ایارج فیقرا اندر همه انواع شقیقه سود دارد و زعفران

طلی کردن سود دارد و آنرا که شقیقه دایم باشد و چشم صغیر میشود برودی تدبیر سل شریان
صدغ باید کرد تا علت انتشار تولد نکند ∴ گفتار دوم اندر شناختن حالها
و بیماریهای چشم و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار
هفت جزو است (جزو اول) اندر شناختن مزاج چشم و آنچه در
انواع بکار آید ∴ جزو دوم اندر شناختن بیماریهای که در پلک چشم افتد جزو
سیوم اندر شناختن بیماریها که در گوشه چشم افتد جزو چهارم اندر شناختن
بیماریها که اندر طبقه ملتحمه افتد جزو پنجم اندر بیماریها که در طبقه قرنیه افتد جزو ششم
اندر شناختن بیماریها که اندر طبقه عنبیه افتد جزو هفتم اندر شناختن بیماری
چشم که آن را بحس ادراک نتوان کرد و این گفتار هشتاد و هفت باب است ∴ جزو
نخستین اندر شناختن مزاج چشم و آنچه در انواع علاج آن بکار آید بر طریق
کلی ∴ باب اول اندر شناختن مزاج چشم و حالها که بدان تعلق دارد ∴ بدانکه
مزاج خاصه چشم گرم و تر است و سبب گرمی آنست که شریانها و رگها در آن بسیارند
و پیوسته است و حرارت بدو میرسانند و سبب تری آنست که مبدا طبقها و رطوبتهای
او از دماغ است اما نشان گرمی آنست که حرکت او بسیار زود بزود باشد و رگهای
ظاهر و میل بسرخی دارد و لمس گرم باشد و نشان تری آنست که بزرگ باشد و در بعض گمنه
و اشک بسیار آید و نشان سردی آنست که رگها ظاهر نباشد و حرکت او زود بزود
نبود و لمس سرد بود و نشان خشکی آنست که دور فرو رفته بود و لمس صلب باشد
و اشک نتواند آورد و گرمی و تری چشم ازرق کمتر از گرمی و تری دیگر گونها است
و از بهر آنکه سبب سردی هواست اندک تری باید بهتر از دیگران بیند و چشم
مردم صقلاب ازرق از آنست که هوای ایشان سرد است و مزاج سرد و چشم
پیران هم بسبب سردی و خشکی مزاج پیری ازرق شود و گرمی و تری چشم سیاه
فزون از گرمی و تری لونهاست از آنست که وی را علت آب فرود آمدن و
علتهای دیگر که از بسیاری بخار تولد کند بیشتر افتد و چشم شهلا معتدل
باشد و خوبی شکل چشم نشان قوت اعتدال بود و شکل بد نشان ضعف
مزاج نامعتدل باشد و چشمی که خلط باریک و چیزهای دور و نزدیک آسان بیند

وازدیدن چیزهای روشن ودرفشان بگریزد نشان اعتدال است وقوت مزاج
باشد واگر ازدور دشوار بیند وازنزدیک نیک بیند روح باصره او لطیف وصافی و
اندک باشد وسبب آنکه ازدور دشوار بیند آنست که روح باصره یعنی شعاع چشم
او بحرکت که اندر آن مسافت افتد پراگنده شود واگر ازنزدیک دشوار وازدور
نیک بیند روح باصره او بسیار وتیره باشد وبقوت حرکت اندر مسافت افتد
لطیف شود واگر ازدور ونزدیک دشوار بیند باصره اندک ودشوار باشد ❊ باب
دوم اندر شناختن اصول بیماریهای چشم ❊ بدانکه بیماریهای چشم چهار
نوع است یکی سوء المزاج ساده دوم سوء المزاج با ماده سیوم تفرق الاتصال
چون جراحتها وآماسها چهارم بیماریهای ترکیبی یعنی آفتهای که اندر ترکیب اجزای
چشم افتد چون احول وبیرون خاستگی چشم وعلاج آن چهار جنس است
یکی بگردانیدن مزاج ساده دوم استفراغ ماده سیوم علاج تفرق الاتصال
چهارم بصلاح آوردن هیات چشم وزایل کردن آفت که در ترکیب اجزای
چشم افتد اما گردانیدن مزاج ساده را داروها باید که مزاج غریب باشد واگر مزاج
غریب گرم است داروهای او چون آب عنب الثعلب وکشنیز وکوک وگلاب و
سفیده خایه مرغ واگر سرد است داروهای او چون مشک ومامیران ودج و
فلفل واگر تر است داروهای سرمه وتوتیا واقلیمیا باشد واگر خشک است
داروهای شیر زنان ومغز بادام سوده وسفیده خایه مرغ ولعاب اسپغول
واستفراغ ماده از چشم از هفت وجه باشد یکی آنکه طعام وشراب کمتر
وسبکتر وستوده تر دهند واز هرچه بخار انگیزد وبدگوار باشد پرهیز کنند دوم
آنکه ممتلی باشد نخستین تن را از خلط بد صافی کنند سیوم آنکه دماغ را پاک
کنند وحجامت کنند ورگ قیفال ورگ سر بگشاید چهارم آنکه ماده را از راه بینی فرو
کشد یا از چشم بازگردد چرا که نزدیکترین راهی وصوابترین امینت لیکن تا
نخست تن را پاک نکنند وماده قرار نگیرد بدین طریق مشغول نباید بود وفرو
کشیدن ماده از راه بینی بعطسه آوردن بداروها که در علاج لقوه یاد کرده
آید پنجم رگ گوشه چشم بگشایند ششم آنکه داروها کنند که اشک

هند [2]

آورد وماده را از چشم فرو پالاید هفتم آنکه اگر ماده از عضوی بچشم همی آید آن عضو را
از ماده پاک کنند وعلاج تفرق الاتصال بداروها همی کنند که تری کمتر کنند وخشکی
صعب وسوزاننده نباشد چون سر سرو وزعفران وتوتیا واسفیداج وشادنج وصبر
ومانند آن چرا که هر دارویی که مزاج او بمزاج چشم مانده است زیان دارد هر چه
مخالف اوست سود دارد ازبهر آنکه مزاج چشم گرم وتر است داروی تری فزاینده
چشم را زیان دارد وداروی که تری کمتر کند وسوزنده وخشک نباشد چشم را قوت دهد
وهر عضوی که قوت یابد بیماری را قبول نکند وآنچه بدو رسد از خود دفع کند وبر حال اصلاح
باشد بماند واصلی بزرگ است اندر بیشتر حال وعلاجهای چشم نگاه باید داشت وتدبیر بصلاح
آوردن هیات چشم وزایل کردن آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد وبعضی بعضد و
استفراغ باشد وبعضی بانواع حیلتها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آید وقانون علاج
چشم آنست که طبیب پیش از آنکه دست بچشم خواهد برد نگاه کند تا در چشم هیچ آماسی
وصداعی هست یا نیست اگر آماس بیند نگاه کند که ماده آماس از کدام خلط است وعلامتهای کدام
خلط ظاهر است وبه بیند تا ماده در همه تن است یا در سر است اگر در همه تن باید نخست استفراغهای
کلی فرمایند وتن را از همه ماده پاک کنند پس باستفراغ دماغی مشغول شوند اما اگر ماده از رطوبت
غلیظ یا ماده بادناک باید داروهای مسهل فرمایند بحب صبر وایارج فیقرا تا دماغ را پاک کنند
پس باقی را از دماغ فرو کشند وچشم را بآب حلبه وشیر تازه میشویند وچون ماده به پختن
آغاز کند دارو در کشند وگرمابه بکار دارند واگر ماده از رطوبتی رقیق یا خونی با صفرا آمیخته باشد
نخست فصد فرمایند پس مسهل دهند پس از سر فرو کشند پس بعلاج چشم مشغول شوند
وبهیچ وجه پیش از استفراغ دست بچشم نشاید برد ودارو نشاید کرد خاصه داروی
محلل وانگاه که ماده رنجی باشد گرمابه وچیزهای محلل سود دارد وانگاه که رگهای چشم از خون غلیظ
بود فصد کنند وپری رگها بر حال خویش بود گرمابه بکار دارند وطعام لطیف دهند وبمقدار
شراب صرف خورد تا دماغ او گرم شود وسده بگشاید وخون را لطیف گرداند ودشیاف
احمر کشیدن وضمادهای محلل نهادن باقی را زایل کند وانگاه که آماس ظاهر نباشد لیکن
ماده پیوسته بچشم همی آید ومنفعت علاج ظاهر نشود به بینند تا ماده از بیرون قحف
دماغ می آید یا از درون قحف اگر از بیرون آید سرخی چشم ودروی وگرمی سر وپیشانی وپری رگها
بر آن گواهی دهد رگهای سر گشادن وسل شراین صدغ کردن وضمادهای قوی بکار

داشتن سود دارد و اگر از درون قحف همی آید دغدغه بینی و عطسه و خارش چشم و بینی
بر آن گواهی دهد و آنرا اگر همه علاجهای صواب کرده باشد و مدبر حال خویش باشد از طریق
صواب بر نباید گشت چرا که ممکن باشد که ماده سخت و غلیظ و عسر باشد و مدتی دراز باید تا آن
لطیف گردد و آنرا که ماده صداعی باشد دست بچشم او نباید برد الا پس از آنکه استفراغ
کرده باشند و دماغ را پاک دارد و بضمادهای قوی کننده قوت دهد و اگر استفراغ نکرده
این شرطها بجای نیاورده بعلاج چشم مشغول گردد رنج زیاده گردد و حقنه اندر بیماریهای
سر و چشم که از ماده باشد سود دارد ❊ باب سیوم اندر شناختن اسباب بیماریهای
چشم که با ماده بود ❊ بدانکه اسباب بیماریهای چشم که با ماده باشد هفت است یکی
اگر مزاج چشم ضعیف باشد و ماده که از دماغ فرو آید قبول کند و دفع نتواند کرد دوم اگر مزاج
دماغ بقیاس با مزاج چشم معده و دیگر احشا ضعیف باشد و بخارها که از احشا بر آید
قبول کند و ماده را دفع میکند و بچشم میفرستد سیوم اگر اندر تن اخلاط بد بسیار
باشد و بهمه اندامها نصیب تمام میرسد چهارم اگر قوت غاذیه چشم را ضعیف کند و غذا
که بدو رسد هضم نتواند کردن و بدان سبب مادها فزونی اندر وی گرد آید و سبب بیماریها
گردد پنجم اگر منفذهای که اخلاط از آن راه بچشم آید فراخ تر باشد و بدان سبب مادها بدو
بیشتر آید ششم اگر چون منفذ فراخ تر باشد اخلاط که بدو رسد اندر وی بماند هفتم اگر چشم
اندر زیر داغست و فضلها گواریده از دماغ بدو فرو آید ❊ باب چهارم اندر شناختن دا
روها چشم و قوت و فعل هر یک ❊ بدانکه داروی چشم هفت جنس است
یکی داروها که منفذها بگشاید دوم داروها که منفذهای گشاده را به بندد سیوم داروهای
قابض چهارم داروها که چشم را بزداید پنجم داروهای پزاننده ششم داروها رساننده
هفتم داروها خدر کننده یعنی که عضو را بخدر کند اما داروها که گشاده را به بندد
دو نوعست یکی خشک است و از زمین خیزد و بعضی تر است و نرم و آنچه زمینی است
تر بسیار فزونی را کمتر کند و چشمی را که اشک گرم همی ریزد سود دارد خاصه اگر در چشم ریشی
و بثره باشد لیکن بکار داشتن آن پس از استفراغ باید و پس از آنکه مادها از چشم باز
داشته باشند چرا که اگر از تن مددی بدو می آید یا اگر در طبقهای چشم ماده بسیار باشد
ماده را از تحلیل باز دارد و بیفزاید و بیم آن بود که طبقه را بسوزاند و بخورد و آن اقلیمیا و
اسفیداج و توتیا مغسول و ارزیر سوخته و طین شاموس و نشاسته است و ان

که در طبقه قرنیه قرحه باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این داروها بکار دارند روا باشد
نوع دوم که نرم و لزج است و بعضی شوینده تر است و بعضی نرم کننده تر و بعضی لزج
تر و بعضی پزاننده تر و حاجت بدین نوع از بهر پنج معنی است یکی اگر هیچ یکی ازین نوع
سوزاننده نیست دوم اگر هر گاه که حاجت افتد که داروها اندر چشم دیر بماند و سیلان نکند داروها
لزج چون کثیرا و صمغ و نشاسته با داروها دیگر بیامیزند تا اندر چشم بماند سیوم آنکه داروهای
چشم بعضی سنگها است و زمینی و درشت و چشم عضوی حساس نرم طاقت داروهای
زمینی ندارد خاصه که دردمند باشد ازین نوع داروها نرم با وی بیامیزند تا ملاقات آن چشم
را نرنجاند چهارم اگر گاه باشد که بچیزی نرم و لطیف حاجت آید و درشتی را که از ماده
گرم و تیز تولد کرده باشد زایل کند و چشم را بشوید و تیزی و گزندگی خلط بد را وی باز دارد
چون شیر زنان و آنچه رقیق است از سپیده خایه مرغ و شیر لطیف تر و شوینده
تر است و سپیده خایه مرغ تیزی ماده را باز دارنده تر است و داروها جنس دوم که منفذها
بسته بگشاید هم دو نوعست یکی وج است و فرفیون و دار چینی و حلتیت و سکبینج
آنجا بکار دارند که از پس طبقه قرنیه بثرها با ماده غلیظ باشد بیامیزند تا منفذها را بگشاید و
قوت دیگر داروها بموضع آفت رساند دوم چون زهرهای جانوران و آب بادیان
و غیر آن از داروهاست که سخت گرم باشد و از وی درشتی تولد کند و این آب را
که بچشم فرو آید باز دارد چون اقلیمیا و کندر و صبر و نوع دوم داروهاییست که سبل و
جرب و ظفره را پاک کند چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته چرا که همه سو
زاننده است و از داروها اقلیمیا اندر گرمی و سردی معتدلست اما در زدودن کمتر
از دیگرهاست بدین سبب گوشت رویاننده و داروهای جنس چهارم یکنوعست
که سوزاننده است چون زرنیخ و زنگار ظفره و صلب و چرب و فربن و خشک ریشه را باز دا
و داروهای جنس پنجم قابض است و دو نوعست قوت بعضی معتدل تر است و
قوت بعضی قوی تر آنچه معتدل تر است و قوت بعضی قوی تر آنچه معتدل تر است
گل سرخ است و عصاره او و سنبل و زعفران و عصاره لحیة التیس و مامیثا و شادنج
هندی این نوع آنجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید نوع دوم اقلیمیا و
عصاره غوره و عصاره سماق و عصاره مازوی خام و قاقیا و گلنار منفعت این نوع

لطیف و

اندر چشمها درد منفعت کمتر از مضرت باشد آنجا که بکار آید که خواهد تا چشم درشتر و
قوی تر شود و قوت بصر تیزتر شود و داروها از جنس ششم پزاننده است و نرم کننده
و کندر و سکبینج پزاننده و گرم کننده است و تحلیل کننده چون آب حضض و انزروت
و اکلیل الملک و جندبیدستر و زعفران و مرد کنند و زعفران تا قبض که اندر دست
پزاننده است و نرم کننده این داروها اندر علاج بثره و قرحه و آماسهای چشم
بکار آید و آنجا که خواهد تا رطوبتهای غلیظ و ریم که از پس طبقه قرنیه فراهم باشد تحلیل کند داروهای
جنس هفتم صدر کننده است چون لفاح و افیون که بکار باید داشت که بصر را
ضعیف کند و نابینا کند و جز نظر درست صعب و آنجا که دردی و حرارتی و سوزش
عظیم باشد بکار نشاید داشت اجناس داروهای چشم که یاد کرده میشود ❊ باب
ادویه چشم از الف تا یا بترتیب حروف تهجی ❊ (حرف الالف) انزروت
گرم و خشک است ترهها را کمتر کند و ریشهای چشم را پاک کند و باقی درد چشم را
زایل کند و گوشت را برویاند و ریشها را پاک کند و اندروی تحلیل کننده است بسیار
و سوزاننده نیست اثمد سرد است سرد و خشک است و قابض جراحتها را و ریشها
چشم را برویاند و مژه چشم از همه اجزای او را قوت دهد و درستی چشم را نگاه دارد
اسفیداج سرد و خشک است و مغری است افیون سرد و خشک است
بدرجه چهارم مخدر است اندر دبلی آگاه کند و بادها که بچشم آید باز دارد اقاقیا
سرد است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سیوم و آنچه مغسول باشد
سرد است بدرجه اول همه اجزای چشم را قوت دهد و بادها را از چشم باز دارد
اشق گرم است بدرجه دوم و جرب چشم را و غلیظی پلک چشم و آکل را سود دارد
و تحلیل کند اشنه معتدلست اندر گرمی و تری رطوبتها را برد و اجزای چشم را
قوت دهد و اندک مایه قابض است ابنوس گرم است و لطیف کننده و زداینده
ریشهای کهن و تاریکی چشم و غشاء رقیق را که بر حدقه پدید آید آس سرد است
ترهها را کمتر کند و چشم را قوت دهد و آب را باز دارد و مادها را باز دارد و آب او را
بر پیشانی ضماد کنند نافع بود آبار سرب است او را بسوزند و بسوزانند و اندر
داروهای چشم بکار دارند سرد و خشک است جراحتها را و ریشه طبقه قرنیه را در

کند و اثر جراحت که بر قرنیه افتد هموار کند و بوره سرخ را سود دارد اکلیل الملک
مرکب است از جوهری سرد و قابض و معتدل است اندر قبض و جوهری که پزاننده و تحلیل کننده
است بقوت پختن چشم را قوت دهد و فضول اندروی دفع کند و قوت دوم آماسها
را نرم کند و خلط غلیظ را بگدازد و بیرون اندازد اسارون گرم است بدرجه سیوم و خشک است
بدرجه دوم خلط غلیظ را و ریم را که اندر طبقه قرنیه باشد لطیف کند و بزداید ❊ (حرف الباء)
بعر الضب سرگین سوسمار است سپیدی چشم را ببرد بزرد گرم است بدرجه دوم و خشک
است بدرجه سیوم جرب را سود دارد و اخلاط لزج را نرم کند و بیرون اندازد بلسان روغن
او تاریکی چشم را سود دارد بصل پیاز است عصاره او در چشم کشند تاریکی چشم
که از خلط غلیظ باشد روشن کند و ابتدا آب فرود آمدن را سود دارد و لیکن درد بصر
که سر رگهای چشم را بگشاید و آنرا که موی باشد زود برآرد بوره گرم و خشکست بدرجه
دوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و سپیدی کهن را ببرد باقلی خشک سرد و خشکست بدرجه
اول و اگر بجوشند سرد و تر باشد بدرجه دوم و دروی قوتی است خشک کننده بکوبند و ضماد
کنند فراخ گشتن ثقبه نور را که از زخمی تولد کند سود دارد بیض سپیده او اندر سردی
و گرمی معتدلست و مغری است تیزی خلط گرم را از چشم باز دارد و زرده او بر چشم
نهند مادها را از چشم باز دارد بزر الخس مخدر است و سرد و خشک است ضماد کردن
مادها را از چشم باز دارد بنج سرد و خشک است بدرجه سیوم و مخدر است ضماد او حس
ضربان آماسها را باطل کند بادروج گرم و خشکست بدرجه دوم عصاره او را در چشم
کشند بینائی را بیفزاید و خوردن او تاریک کند (حرف التا) توتیا سرد و خشک
است بدرجه سیوم اشک را باز دارد و ریشهای چشم را سود دارد توبال مس گوشت
فزونی را بخورد و اندر همه توبالها قوی و سوزاننده و لطیف کننده است و توبال شوبور
قان اندر کم کردن و گداختن گوشت فزونی قوی تر از توبال مس است توبال آهن
قابض است و ترهها را کم کند و ریشهای بد را عظیم سود دارد و منفعت دهد ❊ حرف
الجیم ❊ جوزبوا گرم و خشکست اندر سبل بکار آید جلنار سرد و خشک است
بدرجه دوم و قابض است بر پیشانی طلا کنند مادها را از فرود آمدن باز دارد ❊
جعده گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سیوم عصاره او با عسل در کشند

تاریکی چشم را سود دارد و فراموشی بدو نزدیکست جندبیدستر گرم و خشک است
بدرجه سیوم و برنده است عصبها را گرم کند و ریم طبقه را تحلیل کند جاوشیر گرمست
بدرجه سیوم و تر است بدرجه دوم نرم کننده است و محلل است اندر ابتدا آب
فرود آمدن سود دارد ❊ حرف الحاء ❊ حضض هندی بهتر است اندر وی قوتیست
گرم و معتدل و قوتی سرد و خشک است بدرجه دوم و قوت گرمی ظاهر حدقه زند
و بقوت سردی و خشکی چشم را قوت دهد حرف تخم سپندان است گرم و خشک
است بدرجه سیوم وی را بسوزند سر رگها را بگشاید و غلظ را و سبل را سود دارد
حلتیت گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتدا
آب فرود آمدن سود دارد حلبه گرمست بدرجه دوم و خشک است بدرجه اول اما
تحلیل کند و بپزاند و بزداید حنظل گرمست بدرجه سیوم و خشک است بدرجه دوم
ابتدا آب فرود آمدنرا سود دارد ❊ حرف الخاء ❊ خربق سفید گرم و خشک
است بدرجه دوم و زداینده است ماده آب را از چشم باز دارد خطاطیف ❊
سوزانند و با انگبین در چشم کشند چشم را روشن کند و اندر ابتدا آب آمدن سود دارد
خرء الفار سرگین موش است گرمست رطوبت غریب را از چشم بزداید و قرحه را
پاک بروباند خزف سفالست و سفال رنگین بکار آید خشک و زداینده و چشم را
قوت دهد خلاف بیداست وقت شکوفه پوست از شاخها او باز کنند و شیره
او را بگیرند و بچشم اندر کشند تاریکی چشم را سود دارد ❊ حرف الدال ❊ دارچینی
گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است تاریکی چشم را که از رطوبت
باشد زایل کند و رطوبت را از دماغ فرود آورد دارفلفل گرم و خشک است تا آخر
درجه دوم و اندر وی رطوبتی اندک بود شب کوری را سود دارد دبق گرم و تر است
و رطوبتهای غلیظ را از قعر برکشد و ناصور را که اندر گوشه چشم افتد سود دارد و تحلیل
کننده است دخان الفواره دود آبگینه گرانست اشک فرود آورد و تحلیل کند
و سبل را بپوساند و روشنائی بصر را زیادت کند دخان کندر چشم را نیکو
کند و ریزیدن مژه و سلاق و دمعه و خارش را سود دارد دم الاخوین سرد است
و قابض جراحت را درست کند و بپالاید و چشم را قوت دهد دم الحمام گرمست و

ومحلل طرفه را سود دارد دم الخفاش با عسل در چشم کشند ابتدا آب فرود آمدنرا سود دارد
❊ حرف الذال ❊ ذرور الخطاطره زداینده است سفیده را ببرد ❊ حرف الراء
رازیانج گرمست بدرجه سیوم و خشک است بدرجه اول آب او را بگیرند ابتدا
آب فرود آمدنرا سود دارد ❊ حرف الزاء ❊ زنجبیل گرم و خشک است بدرجه سیوم
و محلل است بصر را تیز گرداند و جرب را سود دارد زعفران گرمست بدرجه دوم و
خشک است بدرجه اول و بپزاننده است و در وی قوتیست چشم را قوت دهد
زنجفر اندر وی تری است معتدل است و تحلیل کننده است و از قوتی تلخی
خالی نیست و خدر کننده است زرنیخ گرمست بدرجه چهارم و سوزاننده است طرفه را
سود دارد زنجار گرم و خشک است بدرجه گوشت فزونی را ببرد و جرب و سفیدی را زایل
کند زاج سوخته گرم و خشک است بدرجه چهار قابض و سوزنده است زبد البحر گرمست
و گرم و خشک است بدرجه دوم قابض و زداینده است و تحلیل کننده سفیده را ببرد
حرف السین سلیخه گرم و خشکست بدرجه سیوم و لطیف کننده است و تیزی ماده را
از چشم باز دارد سنبل گرمست بدرجه اول و خشکست باول درجه سیوم لطیف است
و از قبض و تیزی خالی نیست ماده را از چشم باز دارد شاذنج هندی در منفعت همچون
سنبل است سداب گرم و خشک است بدرجه سیوم و تحلیل کننده است اخلاط
غلیظ را ببرد آب او با عسل اندر کشند بصر را تیز کند سکبینج گرم و خشک است بدرجه
سیوم لطیف است و محلل و زداینده تاریکی را زایل کند و سفیدی را بزداید و علت
شیره و برده را تحلیل کند و اندر ابتدا آب فرود آمدن سود دارد سلخ الافعی سرگین افعی
با عسل بسایند و در چشم کشند قوت بصر را بیفزاید سرطان بحری خشک است
و زداینده جرب را سود دارد و ظفره را باز دارد سوراسنه سرد و خشک است منفعت او
چون منفعت توتیاست موی چشم را ببرد سعتر اندر سعوطها بکار آید و بصر را قوت دهد
سعکویه گرم و خشک است و محلل بدرجه دوم شبکوری را ببرد سکر العشر از سنگ
سوده قوی تر است سفیدی را ببرد ❊ حرف الشین ❊ شحم الافعی آب را و موی
برآمدنرا باز دارد شقایق گرمست بدرجه اول و در وی قوتیست زداینده و تحلیل کننده
ریشها را پاک کند برگ او را ضماد کنند آماس را بنشاند و خیرگی چشم و سفیدی را

بازدارد **شب یمانی** گرم و خشک است باول درجه چهارم و قابض است **شادنج** سرد است و خشک و قابض بر آمدن گوشت فزونی را ببرد و درشتی پلک چشم را که از آماس تولد کند سود دارد **شراب** انگوری کهن گرم و خشک است بدرجه سیم چشم را قوت دهد و خلط غلیظ را تحلیل کند **شمع** معتدلست و پزاننده و اندر وی اثریست شعیره را تحلیل کند ❊ **حرف الصاد** ❊ **صبر** گرمست بدرجه دوم و خشکست بدرجه سیوم و محلل است و پزاننده و زداینده جراحت را پاک کند و گوشت را برویاند **صمغ عربی** سرد و خشکست و مغری **صمغ البطم** گرمست بدرجه دوم و لطیف است و محلل و زداینده **صدف** تری را بخیند و چشم را قوت دهد او را سوخته بکار برند موی فزونی را بازدارد ❊ **حرف الطاء** ❊ **طین** رومی خشک کننده و قابض است با آب کشنیز طلی کنند آماس گرم را بنشاند و خون آمدن را باز دارد **طین ارمنی** خشک تر و قابض تر از رومی است **طین شاموس** مغری است ❊ **حرف العین** ❊ **عفص** سرد است بدرجه دوم خشکست بدرجه سیوم سوخته تر باشد و مادتها را از چشم بازدارد **عکر الزیت** گرم و خشکست آب را تحلیل کند **عسل** گرم و خشکست بدرجه دوم و زداینده است **عاقرقرحا** لطیف و سوزاننده است قوت او بعضوهای اندرونین برسد و استرخاء چشم را سود دارد **عدس** آماسها گرم را سود دارد **عقیق سوخته** سرد است و خشک چشم را قوت دهد **عروق** زرد چوبها است گرمست بدرجه سیوم و خشک است بدرجه اول دماغ را قوت دهد ❊ **حرف الغین** ❊ **غبار الرحی** بر پیشانی طلی کنند مادتها را از چشم بازدارد ❊ **حرف الفاء** ❊ **فرفیون** لطیف است و سوزاننده آب را ببرد **فلفل** اسود گرم و خشکست بدرجه سیوم تاریکی چشم را ببرد و دمعه را بازدارد **فوفل** سرد و خشکست استرخاء چشم را سود دارد **فلفل ابیض** گرم و خشک است بدرجه دوم التهاب چشم را قوت دهد ❊ **حرف القاف** ❊ **قشر البیض** چشم را قوت دهد و تریها بخیند و دمعه را بازدارد و سپیده ببرد **قاقله** گرم و خشک است بدرجه سیوم بصر را تیز گرداند و آلتها البصر را قوت دهد و مادهٔ غلیظ را تحلیل کند **قرنفل** خشک است و قابض و زداینده و در گرمی و سردی معتدلست او را بسوزانند و بسوزند ریشهاء چشم را برویاند و جراحت را هموار کند **قلیا** محرق سرد و خشکست و زداینده

ومغزی

ومغزی **قشر الرمان** الحامض سرد است و خشک و پوست انار شیرین سرد است و تر و از قبض خالی نیست آماسها را فرو نشاند **قلقطار** قوی تر است از زاج **قلقدیس** سخت قابض است و اندر وی حرارتیست که تریها چشم را ببرد **قلقند** گرمست و لطیف کننده و قابض و سوزاننده و او را بسوزانند لطیف تر شود و کم سوزاند ❊ **حرف الکاف** ❊ **کندر** گرمست بدرجه دوم و خشکست بدرجه اول بادها و ریشها را تحلیل کند و گوشت برویاند و از قبض خالی نیست **کمون** بصر را تیز کند و اشک فرود آورد و او را بکوبند و با صمغ بر جایگاه موی فزونی که در چشم برآید طلی کنند موی را بازدارد **کثیرا** مغری است حرارت چشم را تسکین کند **کافور** تیزی خون و حرارت را تسکین دهد ❊ **حرف اللام** ❊ **لفاح** سرد است بدرجه سیوم و تر است بدرجه دوم پوست او میل بخشکی دارد خواب آورد و از دردی آگاه کند **لبن** بهترین شیرها شیر زنانست و از آن کمتر شیر خر سرد است و زداینده دردها را بنشاند **لولو** سرد است و خشک بدرجه سیوم جلا [illegible] بزداید و بصر را تیز کند و سفیده را و طبقهاء قرنیه را رقیق کند **لازورد** زداینده است و در وی قبضی است مژه را برآرد و چشم را نیکو کند **لادن** سرد است و سوزاننده و رطوبتها را تحلیل کند ❊ **حرف المیم** ❊ **مامیران** گرم و خشک است بدرجه سیوم پاک کننده است و زداینده قوت البصر را زیاده کند سفیده و اثرها را که بر طبقه قرنیه پدید آید ببرد **مارقشیشا** قوت تن درستی چشم را نگاه دارد و اندر وی قوتی تحلیل کننده است بدین قوت آماس و طرفه را تحلیل کند سنگ آسیا همین قوت دارد **ملح** گرمست باول درجه و خشک است بآخر درجه سیوم لطیف کننده است و زداینده و در وی قبض است و خشک کننده است **مسوا** سنگیست زداینده است سفیده را ببرد **مشک** گرمست بدرجه سیوم و خشک است بدرجه دوم عصبها را قوت دهد و قوت داروها را باندرون طبقها برساند **مرزنگوش** گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است و محلل بادها را بشکند **مامیثا** سرد و خشک است بدرجه سیوم چشم را قوت دهد و آماس را سود دارد خاصه درد بیخ را **مر** گرم و خشک است بدرجه دوم اثرها را ببرد و طبقه قرنیه را لطیف کند **مویزج** گرم و خشک است بدرجه سیوم تیز است و زداینده قمل را که در مژه افتد بکشد **مرارة** گرم و خشک است و لطیف کننده و بصر را تیز گرداند

وآبرا برد و باز دارد ؛ **حرف النون** ؛ **ماننخواه** گرم و خشک است و لطیف کننده
آب او را در چشم چکانند خون فسرده را تحلیل کند **نشاسته** سرد و خشک است
ومغزی **نحاس** سوخته قابض معتدل او ناخنه را و گوشت فزونی را سود دارد **نوشادر**
لطیف تر از نمک است و سپیده را بزداید **نطرون** در قوت همچو اوست **حرف الواو** ؛
وج گرم و خشک است عصاره او طبقه قرنیه را لطیف کند **ورد** ماده را از چشم
باز دارد **ودع** و یا سوخته بکار دارند درشتی سود دارد و سپیده را بزداید ؛ **حرف الهاء**
هندبا در وی قبضی هست و سرد است بر آماسهای چشم ضماد کنند سود دارد **هلیله** زرد و
سیاه قوت دهد دمعه را باز دارد و قوت بلیله چون املیلا است والله اعلم ؛ **باب**
پنجم از جزو نخستین اندر شناختن داروهای چشم که چگونه باید کرد و چون باید
ساخت ؛ اصل اندر شناختن ترکیب کردن داروهای چشم آنست که نخست
داروها اندر کنند پس ترکیب کنند و هر نوعی را از دارو ترتیبی دیگر است اما تدبیر بعضی
سنگها چون شادنج هندی و مرقشیثا و سنگ سرمه آنست که آب سود کنند
و آب نسود آنست که داروها را بکوبند نرم و بسایند چند اگر توانند و این کوفته را در آب
کنند و بشورند و اندک اندک در عصاره رکین نیکر دانند و دیگر بار آب زیاده کنند
و آنچه بر سر می آید آب برود و باهستگی اندر عصاره دوم نیکر دانند تا هرچه نرم تر و
لطیف تر و سوده تر است با آب برود و اندر عصاره دوم حاصل شود این عصاره دوم را
بنهند تا دارو از آب جدا شود و بنشیند آن آب را از سر دارو بریزند و دارو با آفتاب نهند
تا خشک شود و سر او را پوشیده دارند تا غبار اندر وی نرود و آنچه درشت و تمام نسوده
باشد و اندر عصاره نخستین بماند آن دیگر باره بکوبند و بسایند و هم بدین گونه بشویند تا جمله
دارو نرم و سوده شود چنانکه هیچ درشتی در دو نماند پس نشسته را دیگر باره جهت احتیاط
در آب کنند و بدست بمالند و بشویند پس آب از وی فراگیرند و بخشانند و خشک کنند
تا آنچه درشت شود از وی جدا شود این شستن را بتازی تصویل گویند و تدبیر بعضی
سنگها دیگر چون اقلیمیا و زاجات آنست که نخست آنرا بسوزند پس تصویل کنند
و سوختن این انواع آنست که آنرا بشکنند و در کوزه نو کنند یا در خنبره کنند
و گل حکمت گیرند و به تنوری گذارند و یکشب بگذارند و روز دیگر بیرون کنند و بکوبند

بنه

و بسایند نرم و تصویل کنند و صدف را و جلد و نر او آنچه بدین ماند همچنین بسوزند
و توبال مس و مس سوخته را نا کوفته بچند آب بشویند و بکوبند و بسایند و تصویل کنند
واسفیداج را چند بار تصویل کنند تا ترشی و درشتی از وی برود و سنبل را
اول بمقراض برند پس بهاون بکوبند چند اگر بقوت کوفتن سوخته و بحریر فرو گذارند
تا چون غباری از وی فرود آید و آسنه را بدست بمالند تا پوستهای سیاه از وی
دور شود و سپید گردد پس آب بر چکانند و کوبند تا چون مرهم شود و بهوا خشک شود
و از غبار و آفتاب نگاه دارند پس دیگر باره بخشکی بکوبند و بحریر فرو گذارند تا چون غبار
شود و زنجار را تصویل کنند و اندکی از وی با بسیاری اسفیداج ترکیب کنند
و بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند و در آب فرغار کنند پس اندر هاون کنند
و بمالند تا حل شود و کتیرا و صمغ عربی را هم نخست فرغار کنند و حل کنند پس بخرقه
بپالایند و داروها را بدان بسرشند و آنچه اندر شیاف ابیض خواهد کرد از صمغ
و کتیرا اولیتر آنست که آنرا بکوبند نرم و بریزند و سپیده خایه مرغ بر چکانند و حل کنند
و داروها را بدان بسرشند که درین شیاف صمغ و کتیرا بیشتر بکار آید و اندر شیافها دیگر از
بهر سرشتن و قوام باید اگر کمتر باشد نشاید و افیون را بشکنند پارهای کوچک در تخته مس
کنند و بر آتش نرم یا بر خاکستر گرم نهند تا تخته گرم شود و بر دارند و نگذارند که افیون
بسوزد تا فعل و قوت او باطل نشود و او را در آب فرغار کنند تا حل شود و داروها را
بدان بسرشند و اصل اندر ترکیب داروهای چشم آنست که بدانی که مقصود از هر
داروی چیست و منفعت او در آن باب از چند است آنچه منفعت آن بیشتر بود
بکار دارند و بیفزایند تا این داروها که اندرین مقصود بکار آید کیفیت بچه اندازه است
اگر کیفیتی قوی نیز دارد چون زنجار و زرنیخ مقدار او باندازه مصلحت باید کرد
و آنچه از بهر اصلاح او باید چون اسفیداج را بیشتر کنی تا اثری کم مضرت وی
شکسته شود و اگر کیفیت او بدان پری مینیت و منفعت او بزرگست چون توتیای
هندی و مانند آن مقدار بیشتر کنی و قوت او بچیزی دیگر ضعیف نکنی و داروهای
نرم که قوت او بیشتر باشد چون اسفیداج مقدار او بیشتر کنی و صمغ و کتیرا که منفعت
او سخت بسیار مینیت مقدار او کمتر کنی و سکبینج و حلتیت اندر شیاف را او را

مقداری تمام باید کرد چرا که غرض از شیاف مرارات تحلیل است و منفعت این
هر دو اندر تحلیل آب قوسیت و آب غوره و آب بادیان و هلیله و سماق و مرزنگوش
و ماران از بهر آنکه تا قوت دارو زیاده کند پس اولیتر آنست که داروها چند نوبت
بدان تر میکنند و خشک میکنند و باز میسایند و تر میکنند تا قوت آن در داروها پدید
آید و مقصود از مشک آنست که مشک قوت داروها را بقعر چشم و اندرون طبقات
رساند مقدار آن باندازه معتدل باید کرد و افیون از بهر نگاهداشتن قوت دارو دست مقدار
او نیز باندازه معتدل باید کرد و داروها پاکیزه و تازه و بیغش باید گزید و هر یک را جدا باید کوفت
و بدان وزن که در نسخه بود کوفته و بیخته بکار باید برد و بداند که اگر کسی همه داروها که اندر
شیافی یا اندر دروری بکار باید یکبار در هاون کنند و بکوبند خطا بود چرا که بعضی
داروها هست که یکبار تمام کوفته نشود و از وی نخاله بماند و بعضی تمام و زود کوفته
شود و چون یکی زود کوفته شود و طبیعت استقصا میکند تا دیگر کوفته شود لطافت
این که کوفته شده است بگرد شود و باقی او سوخته گردد و کمترین مضرت آن باشد
که وزن هر یک از نسخه بگردد و چون داروها برسم و شرط کوفته شود همه را یکبار در
هاون باید کرد و با آهستگی سودن تا یکبارا آمیخته گردد و آنرا که شیاف خواهد کرد
آب بر چکانند و میکوبند تا هموار سرشته گردد پس شیاف شود و اندر سایه خشک
کنند و از گرد و آفتاب نگاهدارند که لطافت دارو بستانند و شیاف را در فصل ربیع
موافقتر بود و در وهاد در آخر فصل ربیع چرا که هوا اگر تر بود داروها زودتر خشک شود
و کوفتن و بیختن آسانتر بود و نرمتر و سوده تر آید و اگر دارو قوسیت که آب غوره
و آب بادیان میباید پرورد هم تا آخر فصل ربیع بهتر بود والله اعلم ¤ باب
ششم اندر آنکه چشم را چگونه باید گشاد و دارو چگونه باید کشید ¤ اما اندر
گشادن چشم هر چه آهسته تر باید بود و چشم راست را بدست چپ باید
گشاد بانگشت مسبحه و ابهام و میل را بدست راست باید گرفتن و سر میل را بر گوشه
چشم که از سوی بینی است باید نهادن تا بدیگر گوشه و میل را بانگشت وسطی و ابهام
بتافتن تا اندر چشم بگردد و دارو هموار بچشم رسد و چشم از حرکت میل آزرده
نشود و چشم چپ را بدست راست باید گشاد بانگشت خنصر و ابهام و میل را بدست

چپ

چپ از گوشه چشم تا بدیگر گوشه چشم نهادن و بتافتن و چون میل از چشم بر دارد
یکبار انگشت از پلک چشم بر نشاید داشت تا پلک چشم باهستگی بجای شود و میل سخت
باریک نباید خاصه سر میل که دارو بدو بر دارند نخست بر تر و در مایه تر باید تا دارو بیشتر بر دارند
و آنرا که طبیب خواهد که پلک چشم او را باز گرداند طره چشم را با ابهام و سبابه باید گرفت و باهستگی
بر کشیدن و کفچه میل بر پشت چشم باید نهادن و فرو بردن تا پلک چشم باز گردد و چون فارغ
شود یکبار دست از چشم بر نباید داشت تا برفق بر جای رود و چشم که با درد باشد
میل بدو نباید رسانید لیکن داروی سوده و حل کرده اندر باید چکانید با میل یا ربوده باید
داشت تا قوت و گرانی میل بچشم نرسد و آنرا که داروی تیز اندر کشند میل باز زود برد
و پس یکدیگر نشاید کشید و تا چشم از میل نخستین آسوده نشود و سوزش داروها ساکن
نگردد میل دوم را نشاید کشید و آنرا که رمد با ضربان و درد صعب باشد در چشم او جز داروی لین
نرم نشاید کشید و بیماریهای کهن و مزمن که با درد سخت باشد چون جرب و سبل و ظفره
جز بداروهای تیز علاج نتوان کرد و آنرا که سفیده یا اثری دیگر بر خواهد داشت همچنین
آنرا بداروها باید بریدن و خاریدن چنانکه بجوالی آن هیچ رنج نرسد ¤ باب
هفدهم در نگاهداشتن چشم تا درست باشد و درد نکند ¤ تدبیر نگاهداشتن
چشم تا دردمند نشود آنست که چشم را از دود و از گرد و از باد و هوای گرم و سرد
از اعتدال بیرون باشد نگاهدارند و از گریستن بسیار و نگریدن اندر چیزهای روشن و
درفشان و نقشها خورد و خطهای باریک الا گاه گاه بر سبیل ریاضت و از استلقا
یعنی بر پشت باز خفتن و از مستی بسیار و طعام و شراب غلیظ و بد گوار و از هر چه که
بخار بد بدماغ بر آورد و از سبزیها چون گندنا و سیر و پیاز و طبعرا نرم دارند و گرمابه و رگ
زدن و حجامت کردن و بسیار خفتن و بیخوابی و چشم بر چیزی داشتن چنانکه
نظر از وی بر ندارند و چشم برهم زنند سخت زیان دارد و نمک بسیار خوردن و بر امتلا
خفتن و بشب طعام خوردن و جماع کردن بسیار و شراب تیره غلیظ و هر چه معده
تیزی بصر را زیان دارد و بادروج و شبت و زیتون رسیده زیان دارد و در آب
صافی نشستن و سر در آب فرو بردن و چشم باز کردن سود دارد و سرمه و توتیا
با آب بادیان و مرزنگوش پرورده اندر کشیدن بصر را اثر کند و چشم را قوی

گرداند وبربردرمان وآب بادیان ساده باشکر کشیدن سود دارد **صفت**
برود رمان چشم را قوت دهد وبصر را نثر کند بگیرند انار ترش وانار شیرین ودانه
او با شحم او بکوبند وبفشارند وآب او را بگیرند وبپالایند وصافی کنند ومقدار
کمین از این آب صد درم سنگ انگبین مصفی بر نهند ودر پاتیله سنگین کنند وبر
آتش نرم بجوشانند وکفک بر دارند وبقوام آورند **صفت** سرمه که اجزاء چشم را
قوت دهد وپلک چشم وحدقه را صافی کند وماده سبل باد ناخنه را از چشم باز دارد
بگیرند هلیله کابلی مقشر وصبر وما میران وزرد چوبه از هر یک ده درم طبرزد ومروارید
ناسفته وکف دریا وشکر طبرزد وزعفران وسنبل هندی وشادنج عدسی
وتخم بادیان وسرطان بحری وتوتیای هندی وشیاف امیشا رهبانی وکافور
واسفیداج وارزیر واقلیمیا زرد وگل سرخ وحضض وهلیله زرد از هر یک یک درم همه را
بکوبند وبه بپزند وبحریر وهر ساعت آب بادیان تر بروی میچکانند ومیسایند تا
دارو قوت آب بادیان گیرد پس خشک کنند بسایند وباز بسایند ∴ **جزو دوم
از گفتار دوم در بیماریها که اندر پلک چشم افتد واین جزو هیبت وند باب است**
∴ از بهر آنکه بیماری که در پلک چشم افتد بدین عدد است لیکن از جمله هیبت ونه بیماری
که خاصه پلک چشم است وباقی در ابرو وسر ودیگر اجزاء چشم واندامها نیز افتد اما آنچه
خاصه پلک چشم است اینست اول برده دوم تحجر سیوم التصاق چهارم شره تخم
شعیره ششم شعر زاید هفتم انقلاب هشتم دردنج نهم سلاق دهم سرناق وبیماریها
دیگر که در اندامها دیگر افتد اول جرب دوم خارش اندرون پلک سیوم حب الاجنان
چهارم غلظ پنجم کدک ششم توث هفتم کهنه هشتم ثولول نهم شری دهم نمله یازدهم
سعفه دوازدهم آکل وجراحت سیزدهم سلعه چهاردهم انتفاخ پانزدهم استرخا شانزدهم
موت الدم هفدهم شپش مژگان هجدهم انتشار الدم نوزدهم بیاض الذهب ∴ **باب
نخستین** ∴ اندر برده واسباب وعلاج آن بدانکه برده رطوبتی غلیظست که اندر
پلک چشم پدید آید وغلیظ شود وبفسراید مانند ژاله وبرده بتازی تگرگ را گویند واین علت
بیشتر بر غار چشم افتد **صفت** بزند گزاشق که حلتیت را بگیرند وبسرکه حل کنند
وطلی بکنند وشوخ انگبین وعنزروت وتخم البطم هرسه را بهم بسرشند وبران

موضع می نهند واگر موم زرد وروغن گل وعلک البطم باشوخ خانه مگس انگبین واشق حل
کنند وبسرکه بسرشند وطلی کنند قوی تر باشد **صفت** طلی از بیاسوس برده را وشعیره را
سود دارد بگیرند کندر ومر از هر یک دو درم لادن نیم درم موم یک درم شب یمانی یک درم بوره
یک درم همه را بکوبند وبروغن سوسن یا بدروی روغن زیت بسرشند وطلی کنند واگر
بدین دارو تحلیل نپذیرد پلک چشم را بصنع بشکافند وبرده را بمنجس بیل بر دارند واگر شکاف
بزرگ افتد میانگاه او را بدرزند ودروی ذرور اصفر برکنند **صفت** ذرور اصفر بگیرند انزروت
پرورده بشیر خر هیبت درم شیاف امیشا دو درم زعفران سه درم مرداسنگ ونیم درم همه را
بکوبند وبه بپزند نرم ونگاهدارند واگر برده اندرون پلک چشم افتد پلک را باز گردانند واز بهنا بشکافند
وبرده را بر دارند وچشم را بآب گرم بشویند ∴ **باب دوم از جزو دوم اندر تحجر واسباب
وعلاج آن** ∴ این علت آماسی است سخت وخرد وماده او فضله سوداییست
که اندر پلک چشم گرد آید وبفسرد وسبب فسردن او نرمی ولطافت پلک چشم وآنچه
لطیف تر است از ماده علت بتحلیل خرج میشود وآنچه غلیظ تر است از ماده علت
سخت گردد وبماند وبعضی این علت را عدسه گویند اول رگ قیفال باید زد از آن دست
که علت از آن جانب است وپس از فصد استفراغ کردن بحب اسطوخودوس
وحب قوقایا وایارج فیقرا ومقصود اندک زدن وحب قوقایا خوردن آنست که تا چون
مرهمهای محلل بر نهند وتا بدستکاری علاج کنند مدتها تنها باز ایستاده باشد یا مادها
دیگر روی بدان موضع نهند واملی فرونی بنفراید پس مدت یکهفته چشمها را بآب گرم همی
باید شست واسفنج بآب گرم تر کرده بر می نهادن تا ماده علت نرم تر شود واگر پس از
یکهفته مرهم ویا خلیون بر نهند ماد برآماسد اردو واگر مده دراز گردد وکنند از وپلک چشم را
باز گردانند وبشکافند چنانکه ماده علت را بیابند وبناخن یا بحلقه دو انگشتری بفشارند تا
بیرون آید وگاه باشد که ماده فسرده بیرون آید وباشد که ریم آید واگر ترسد که علت معاودت
کند لبهای جراحت را بناخن برابر گیرند تا جراحت دیرتر روید وماده بپالاید وبعد از آن
اسفنج بآب گرم میشویند ∴ **باب سیوم اندر التصاق وعلاج آن** ∴ التصاق
برهم رستن پلک چشم را گویند وگاه باشد که هر دو پلک از کنار تا کنار رسته شود و
باشد که پلک بر طبقه ملتحم رسته شود وباشد که بر حدقه رسته شود وسبب آن دو عفونت

یکی آنکه اندر چشم برابر پلک قرحه بوده باشد و علاج کرده باشند و مدتی چشم برهم نهاده
و موضع جراحت بدان سبب برهم گیرد دوم آنکه ناخنه یا سبل برداشته باشند و
موضع جراحت چنانکه واجب کند بزیره و نمک داغ ناکرده بگذاشته باشند علاج آن
علت دستکاریست آنجا که گشاده باشد میل درکشند و پلک را بردارند و آنجا که موضع
برهم رسته باشد بدان آلت ناخنه بردارند و از هم باز کنند و اگر پلک بر طبقه ملتحمه رسته باشد
یا بر حدقه دست آهسته و سبک باید داشت تا پلک بسیار برکشیده نشود چرا که بیم آن
باشد که بر طبقه قرنیه یا پلک برآید و چشم از جای خاسته شود و آنرا که هر دو پلک بهم برهم
رسته باشد و میل درشوان کرد پلک را اندکی بر باید داشت برفق بآلتی که آن را مسحل
ناصور گویند بگشادن و بزیره و نمک داغ کردن و پنبه بروغن گل چرب کرده اندر میان دو
لب پلک نهادن تا باز برهم نروید و بر پشت چشم زرده خایه مرغ و روغن گل بهم آمیخته
برنهادن و بستن و روز دوم بگشادن و بهم آب زیره و نمک پر کردن و بروغن گل و
زرده خایه مرغ علاج کردن و روز سیوم اگر ممکن باشد شیافها که جراحت را برویاند
اندر کشیدن و نگاه داشتن تا دیگر برهم نزند و اگر هنوز بشیاف کشیدن صواب ندانند هم
بروغن گل و زرده خایه علاج کنند تا وقت شیاف رسد ؛ باب چهارم در شتره
و علاج آن ؛ شتره کوتاهی پلک جفن است و بسبب کوتاهی پلک چشم دیده
اندر خواب و غیر خواب پوشیده نشود و لبهای هر دو پلک بیکدیگر نرسد و این چشم را
بچشم خرگوش مانند کنند و خواب خداوند این چشم را خواب خرگوش گویند و
گاه باشد که هر دو پلک کوتاه شده باشد و اسباب این علت دو نوع است یکی نقصان
ماده پلک است و از مادر چنان زاید دوم حوادث گوناگون و حوادث چهار گونه است
یکی آنکه بسبب غشا پلک بریده باشد و دوختن چنانکه واجب کند دوم آنکه غده در پلک
تولد کند یا گوشتی فزونی روید بسبب قرحه که بوده باشد سیوم پلک باز گرد و تشنج
کند تشنج مادی یا خشک چهارم آنکه عصاره از عضلها که مسترخی شود چرا که از این
سه عضله است چنانکه در تشریح عضلهای چشم یاد کرده آمده و از این عضله یکی آنست
که پلک را بردارد و حرکت گشادن پلک بدانست و دو عضله آنست که پلک را فرو
خواباند و حرکت برهم نهادن پلک بدانست که هرگاه که عضله که بردارد مسترخی شود پلک را

برشوانه

برشوانه داشت و هرگاه که تشنج کند فرو شوانه خواباند و لبهای هر دو پلک بهم نرسد و
هرگاه که از این دو عضله یکی مسترخی شود آن گوشه چشم که عضله مسترخی از جانب او
باشد فراز نشود علاجش آنرا که مادرزاد باشد علاج نیست و آنرا که بسبب بریدن
پلک و باز دوختن بود علاج متعذر است و در کتب یاد کرده‌اند که همان موضع را که دوخته
اند دیگر باره بباید شکافت و نیکوتر دوخت و مرهم سفید و چیزهای نرم کننده باید
نهاد تا نیکوتر بروید و این متعذر است و آنرا که بسبب غده با گوشت فزونی باشد
غده را بسم بدان طریق که بر دارد تجربه را علاج کنند و بر باید داشت و اما گوشت
بدارویی تیز و شیاف زنگاری بردارند و اگر بدارو کفایت نشود فزونی را بصناره
بگیرند و سوزن را بزیر او فرو کنند و بمقراض برگیرند و دارویی درکشند چون باسلیقون
و مانند آن یا بزیره و نمک داغ کنند تا معاودت نکند و آنرا که بسبب از تشنج
باشد گرمابه و سر بر بخار آب گرم داشتن و روغن گل مالیدن و روغن بنفشه و موم
و خطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن و آب حلبه شستن و از نطول ساختن
سود دارد و آنرا که بسبب از استرخا غلیظ باشد داروهای قابض تر باید نهادن
چون اقاقیا و مامیثا و آب برگ مورد ؛ باب پنجم از جزو دوم اندر شعیره و علاج
آن ؛ شعیره آماسی است دراز بر شکل جو و این آماس بر رستنگاه موی مژه
افتد و سبب آن از عضله السیت غلیظ سودائی که آنجا گرد آید و سخت شود
علاجش اگر اندر سر و چشم و حوالی آن حرارتی باشد پس از فصد و تنقیه دماغ
شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب کشنیز سوده طلی باید کرد و بشکاب و تکمید آن
گویند که چیزی سازند از مس یا از گوهری دیگر و دارویی گرم کرده در روی کنند و
بر موضع علت نهند تا حرارت و قوت دارو بدو برسد و اگر این دارو در شانه
گوسفند کنند یا در شانه گاو همین باشد و اگر حرارت اندر سر و چشم باشد با آب
گرم تکمید کنند بعد از آن مگسان سرکنده بر شعیره مالیدن و نان گرم لخلخه بر نهادن
و سکنجبین اندر آب سرکه طلی کردن و انجیر خشک و ترنجبین اندر شراب پختن و طلی کردن
و مقداری دانگی بوره و چهار دانگ ترنجبین در شراب پختن و طلی کردن و خون کبوتر بچه
برچکانیدن سود دارد ؛ باب ششم از جزو دوم اندر شعر زاید و علاج آن ؛ شعر

زاید موی فزونی را گویند که بپهلوی مژگان برآید دستنی نه هموار و ناهمواری وی
آن باشد که بعضی سر فرو شود و بعضی بچشم اندر خلد بدان سبب اشک آمدن گیرد
و چشم خیره شود و سبب آن از رطوبتی باشد بسیار و تباه باشد تباهی بی سوزانی و تیزی
که اگر سوزان و تیز بودی موی را برزانیدی و ممکن نگشتی که موی از و برستی **علاجش**
نخست استفراغ باید کرد و مادهٔ فزونی را بداروها که در خورد مزاج او باشد از تن و دماغ
بیرون کردن و غرغره فرمودن بایارج فیقرا و مانند آن و اگر مزاج میل بگرمی دارد
هر بامداد هلیله پرورده با اطریفل کوچک باید خورد و پیوسته هلیله زرد یا هلیله کابلی اندر
دهان داشتن و مکیدن و عنبر بوییدن و بعد از آن دستکاری کردن و دستکاری
درین علت از پنج گونه باشد یکی دارو کشیدن دوم موی فزونی و موی طبیعی را
دو سایندن سیوم موی فزونی را داغ کردن چهارم دوختن پنجم تشمیر کردن
و دارو ها که اندر کشند داروی تیز باشد چون باسلیقون و روشنائی و شیاف
احضر و شیاف دیده تا آن رطوبتهای که سبب علت است تحلیل کند **صفت**
شیاف دیزه که بدین علت مخصوص تر است و سلاق و سوختن چشم را و
جرب و سفیده را و موی فزونی و سبل را سود دارد بگیرند صمغ عربی و کتیرا و اقلیمیا
و سفیده ارزیز و صبر و زنگار و برصافی و زرنیخ سرخ و قلقطار سوخته و مس سوخته
و دارفلفل و فلفل سفید و فلفل سیاه و شادنج عدسی و نشاسته و زرد چوبه
و سکر العسکر و توبال مس از هر یکی دو درم انزروت سه درم دم الاخوین و اقاقیا
از هر یک درمی و تخم توتیا و حضض مکی و سنبل خوش بوی و مازو سوخته از هر
یک یک درم عدد داروها بیست و پنج است همه را نرم بسایند و یکدرم بتر زده با
سداب و ترشی ترنج حل کنند و دارو ها را بدان بسرشند و شیاف کنند
نسخه دیگر شیاف اندر علت موی فزونی و جرب کهنه و سبل و سلاق
سوختن چشم را سود دارد بگیرند زنگار شش درم صمغ عربی و اشق از هر یک چهار
درم اقلیمیا زر و افیون از هر یک دو درم طبرزد یک درم بآب سداب بسرشند
و شیاف کنند و باسلیقون و روشنائی در علاج ظفره یاد کرده شود و اگر موی
فزونی را بکنند و جایگاه او را ابنوشا در بنجارند سود دارد و خون صفدع بسر مالیدن

وخون

وخون حیوانی که در موی سگ پدید آید آنرا اقراد الکلب گویند یعنی کنه سگ و زهره بط مالیدن
سود دارد و اگر خون صفدع یا خون کنه سگ یا خاکستر خون بازریون طلی کنند علاجی
قوی باشد و خون خارپشت و زهره کرکس و زهرهٔ خارپشت بر چکانیدن و مالیدن سود دارد و
زهرها را بگیرند و خشک کنند و نرم بسایند و همسنگ آن جند بیدستر سوده با آن بیامیزند
و بخون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند و بآب دهان مردم حل کنند و طلی کنند
و یکساعت بر آن صبر کنند سودمند بود و دیوچه که جامه موی را تباه کند بگیرند و نوشادر
و سم حر سوخته بسر که بسایند و طلی کنند سود دارد و کف دریا با لعاب اسبغول بسرشند
و طلی کنند و موضع موی را سرد و خذر کند موی بر نیاید ابو علی مسکویه منفعت خون
صفدع نزد من درست نگشت اما موی فزونی را بر موی طبیعی دو سایندن آنوقت
توان کرد که موی فزونی یک موی یا دو موی باشد که موی وا فزونی را بصمغ یا بکتیرا حل
کرده آلوده کنند و هر دو را بهم دو سایند بانگشت و چندان نگاه داشتن که بر هم سخت شود
و داغ کردن بن موی را شرط آنست که موی فزونی اندک باشد و آلت داغ سوزنی باشد
زرین سر سوزن اندر آورد همچون سر خودلان برگونه **صفت** پلک را برگردانند و بر وی
دیده اندر زیر پلک خمیر سرد بر نهند تا حرارت دماغ برطوبتها و طبقها دیده بر شود و سوزن
گرم کنند تا سرخ شود و پلک نخی بر کشند و موی بر کنند و داغ کنند لیکن دو موی را
بیشتر داغ نباید کرد هر نوبتی دو موی بکنند و داغ کنند و از پس داغ سفیده خایه مرغ در تخم
گل بر نهند بر موضع داغ تا اثر داغ و رنج آن زایل نشود و داغ دیگر نکنند و دوختن چنان
باشد که سوزنی باریک بگیرند و از موی سر یکی تا موی باریک دو تو کنند و بسوزن اندر کشند
چنانکه دو سر موی بسوزن اندر آید و بن موی چون حلقه بیرون باشد و یک تار موی دیگر هم
از موی سر اندر حلقه کشند و موی دوم را دو تو کنند چنانکه حلقه موی دوم اندر حلقه
اندر سوزن باشد افشاده باشد و سوزن را از باطن پلک نزدیک موی فزونی بظاهر
برآرند و بسر میل موی فزونی را اندر حلقه این موی کنند که اندر سوزن است و سوزن را
برفق بکشند تا حلقه تنگ شود پس یکبار بکشند تا موی فزونی بیرون آید و اگر موی
فزونی از حلقه بجهد و بجای باز آید بن موی دوم که اندر حلقه موی نخستین بود باز پس آرند
و دیگر باره همان موی فزونی را بگیرند و بیرون آورند و چون موی فزونی برآورده باشند
آنگاه بر موی اصلی باید دوخت و نخست میل بر منفذ سوزن باید مالید و این دوختن با

نظم گویند اما تشمیر آنجا کنند که موی فزونی باشد و بهین طریقی آنست که بیمار را پیش خود بخوابانند
و دره پلک بالا را بابهام و مسبحه حب بگیرند و بنجی بردارند و بکفچه میل بر پشت پلک اعتماد کنند
تا باز گردد و سه رشته بسه سوزن باریک اندر کشند و سوزنها را از سوی اندرون پلک بسوی
پشت پلک آرد آنجا که داند که میانگاه پلک است اگر خواهد بعوض رشته پشت پلک
بردارد و تقدیر کند که چند میباید چنانکه تقدیر کرده باشد بسوزن و رشته سه جای نشان
کنند و احتیاط کنند تا با آخر پلک نرود چون فارغ شود سه جایگاه بسوزن بدوزد و گره زنند
و تخت میانگاه دوزد و پس ذرور اصفر با بر هم سفید ببرشند و بر جراحت نهند و گوش دارد
تا در بریدن اسیبی بعضلهای که پلک جفن را فرو خواباند نرسد و طریقی دیگر آنست که پشت پلک را
بدو انگشت اندکی بردارند و دو تخته سبک باندازه پلک تراشد و چند اگر خواهد ردان پلک
در میان آن دو تخته کنند و هر دو سر تختها را ببندند چنین پوست پلک اندر شکنجه شود تا بدو غذا
بدو نرسد و در کاستن شود و روز مرده شود و بپوسد و جراحت بدو نیابد و تشمیر بداروی تیز چنان
که داروی تیز بر سر میل بردارند بر پشت پلک بدان موضع که تشمیر خواهد کرد طلی کنند بر سان
برگ مورد در ساعت پوست برده و اثر ریش بدید آید دارو از وی بسترند دیگر ساعتی آسایش
دهند و بار دیگر طلی کنند هم برین سان ریش گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشکریشه بندد
پس دارو ها بر بندند و موم روغن طلی کنند تا خشکریشه بیفتد و اگر حاجت آید مرهم
اسفیداج طلی کنند تا درست شود و اگر آهک آب نارسیده ده دو جزو شنجار یک جزو
بوره دو جزو آب صابون دو جزو دارو ها اندرین آب ببرشند و نگاه دارند ؛ باب
هفتم اندر انقلاب الشعر ؛ بسیار باشد که موی مژه اگر چه فزونی نباشد
اما آنچه باشد ناهموار رسته باشد و بنحتی بسوی دیده اندر شکنند و نخل این را انقلاب
الشعر گویند و بدین سبب اشک در چشم دویدن گیرد و دیده برنجد و اعراض فزونی
تولد کنند علاج این نظم است و موی ناهموار را بموی راست رسته باز بر دوختن
و جالینوس میگوید که صد نهار کوچک را باید سوخت و ساییدن و بقطران ببرشند
و موی نا راست را موی فزونی نباید کند و این قطران بر انجا طلی باید کردن دیگر باره موی
بر نیاید ؛ باب هشتم اندر ودیج ؛ اندر کتاب تذکرة الکحالین یاد کرده است
که علت ودیج آماس دمویست اندر پلک چشم بدید آید و سبب آن از بسیاری
ماده است که از دماغ فرود آید و گاه باشد که سبب عظیمی آماس پلک تر گردد و خون

رقیق بپالاید در جمله عظیمی آماس بدان حد باشد که چشم نتواند گشود و این علت کودکان را
بیشتر افتد بسبب بسیاری ماده و ضعیفی و نازکی چشم ایشان و علامت آنکه ماده دموی است
آنست که چشم سخت گران و سرخ باشد و تری بسیار بود اندر چشم و بسیار بالاید و گاه
باشد که ماده آماس خون صفرایی باشد و علامت وی آنست که آماس سبکتر و سرخی کمتر
و خارش و سوزش قوی تر باشد و اندر کتاب قانون همی آید که علت ودیج آماس طبقه
ملتحمه است و عظیمی آماس بدان حد باشد که سپیدی چشم چنان بزرگ و بلند شود که حدقه
را بپوشاند و چشم بر هم نتوانند نهاد از عظیمی آماس علاجش اول رگ قیفال بگشایند و
باندازه قوت خون بیرون کنند و اگر از گشادن قیفال متعذر بود حجامت کنند بر پس
یا بر هر دو کتف و اگر ممکن بود بمطبوخ هلیله دهند و غذا باز گیرند و تدبیر لطیف فرمایند در روز
اول و روز دوم و سیوم شیر زنان در وی چکانند و شیاف ابیشار حضض یمنی و صبر طلی
کردن سود دارد و ضماد اگر از گشنیز و اکلیل الملک و اندکی زعفران و زرده خایه مرغ
سازند و نان سپید و اندر سپیده و انگشته با زرده خایه مرغ ببرشند و گل سرخ و عدس مقشر
و آرد جو اندر گلاب و روغن گل آمیختن و بر چشم نهادن سود دارد و اولی آنست که بتخت
بضماد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ چیز بچشم نرسانند و از پس سه روز
اگر ذرور ملکایا بکشند روا باشد و از پس همیشه ذرور نیمانیم سود دارد صفت ذرور ملکایا بگیرند
انزروت مدبر و نشاسته و شکر طبرزد و صمغ عربی از هر یک برابر همه را بسایند نرم و بکار
دارند صفت ذرور اصفر صغیر بگیرند انزروت مدبر ده درم شیاف مامیثا دو درم زرد
اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم همه را نرم بکوبند و بکار دارند صفت ذرور اصفر
کبیر انزروت مدبر بالغت درم شیاف مامیثا دو درم صبر و افیون و نشاسته و تخم
گل از هر یک نیم درم زعفران سه درم مرداسنگی و نیم جمله هشت دارو ست هر گاه که علت در
انحطاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و در آخر انحطاط اصفر کبیر و اگر پلک ریش گشته
بود چشم نتواند گشاد و این علاجها سودمند نبود ذرور اغبر باید کرد صفت ذرور اغبر
توتیا مغسول و شنج سوخته مغسول از هر یک دو درم و شنج صدف را گویند
شکر طبرزد پنج درم همه را نرم بکوبند و بکار دارند ریشهای چشم و باد گرم و جرب و سبل را
سود دارد و تا از ابتدای علت سه روز بگذرد بهیچ حال ذرور بچشم نباید کشید و چون
ذرور بکار دارند جز بر پلک نشاید کرد ؛ باب نهم اندر سلاق ؛ سلاق سبتر

شدن و سرخی کنارهٔ پلک را گویند و این علت است که اگر مدتی برآید و علاج نکنند
مژگان را بریزاند و پلک را بسوزاند و خورده شود و بیشتر نزدیک سغولهٔ چشم افتد گاهی نزدیک
سغولهٔ بزرگ است که سوی بینی است و گاهی نزدیک سغولهٔ کوچک که سوی گوش است
و سبب این علت از رطوبتی باشد غلیظ و گرم بود سوزنده **علاجش** آب سماق است
اندر وی چکانند و ضماد سازند ازین نوع تخم انار ترش بگلاب بپخته و عدس مقشر
با تخم انار ترش و گل سرخ و گلاب بپخته و برگ گشته و برگ خرفه کوفته بسفیده خایه مرغ
کل اکنده هر شب بر چشم می نهند و بامداد بگرمابه برند و آنرا که سلاق کهنه باشد حجامت
ساق و رگ پیشانی باید زدن و هر روز اندر گرمابه رفتن سخت سود دارد و آنرا که حرارت
قوی نباشد اندا کحل علت شیاف احمر لین و برود غوره و شیاف دیزه سود دارد
صفت شیاف احمر لین بگیرند شاذنج هندی و مروارید از هر یک چهار درم صمغ
عربی و کثیرا و مرصافی از هر یک دو درم دم الاخوین و زعفران از هر یک یک درم حلیه
ده دار و ست همه را بکوبند و بپزند نرم و بشراب انگوری کهنه بسرشند و شیاف
کنند و عادت کحالان چنانست که این شیاف را دراز کنند و شیاف احمر لین
گرد کنند **صفت** برود غوره سلاق و دمعه و سبل را سود دارد بگیرند توتیا کرمانی
یک اوقیه هلیله زرد و زنجبیل از هر یک دو درم و چهار دانگ نمک هندی یک درم
همه را کوفته و بپخته با آب غوره پرورند نافع باد ❊ **باب دهم در شرناق** ❊
بدانکه شرناق جسمی فزونی است همچون پیه که با عصب با فشرده باشد
و غشائی در وی کشیده بر ظاهر پلک بالا و علامت وی آنست که پلک سطبر شود
و چشم بگرانی تواند گشاد و هرگاه که انگشت مسبحه و وسطی از هم گشاده بر پشت چشم نهند
و بر آن اعتماد کنند شرناق اندر میان هر دو انگشت بدید آید و خداوند این علت
روشنائی آفتاب کم تواند دید و زود اشک فرود آید و عطسه افتد و این علت
خداوند زکام و نزله را بود و فرط ناپدا بیشتر آید **علاجش** دستکاریست و دستکاری
این از رنج و خطر خالی نیست چرا که پوست پلک را باید شکافت اگر کمتر از مقدار
حب شکافند مقصود حاصل نباشد و اگر زیادت از آن شکافند بیم آن باشد که
عضو وقت پلک شکافته شود و شرناق اندر پوست پلک آزاد نباشد لیکن از آن
پیوسته باشد و تمام برداشتن متعذر بود و چیزی از آن که در جراحت باید کرد

تا باقی آنرا بسوزاند و بخورد بدین سبب از رنج و خطر خالی نباشد و علی بن عیسی کحال
در کتاب خویش میگوید که ابن الخشاب را شرناقی عظیم بدید آمد و قوم او رضا ندادند
به دستکاری کردن مدتی آنرا بذرور اغبر و ذرور اصفر و طلی صبر و اقاقیا و حضض و
سک و ماميثا و اندکی زعفران همه را بآب مورد تر سرشته علاج کردم علت زایل
شد ❊ **باب یازدهم در جرب** ❊ بدانکه جرب چهار نوعست اول را بلغت
یونانی راسوطس گویند یعنی درشتی دوم را طراقوطیس یعنی سخت درشتی سیوم را
طاقوسوسیس یعنی شکافها پوست انجیر چهارم را طولوسیس گویند یعنی خشکی و
درشتی اما نوع نخستین چنان باشد که اندرون پلک سرخ و درشت گردد و اشک
آمدن گیرد و بیشتر این جرب از پس رمد گرم و علاج ناصواب تولد کند و سبب آن
از رطوبتی شور باشد و غبارها و دودها که بچشم رسد **علاجش** نخست رگ قیفال باید
زدن و حجامت باید کرد و استفراغ کردن به بنفشه و جلاب **صفت آن** بگیرند
بنفشه خشک و بکوبند و بپزند بمقدار چهل درم اندر جلاب خام کنند و بدهند
و آنرا که طبع قوی تر باشد بنفشه زیاده کنند **صفت** مسهلی دیگر بگیرند هلیله زرد
مقشر بمقدار بیست درم و در شیشه کنند و صد درم آب در سر او کنند و آن شیشه
شیشه را اندر آفتاب نهند و بپالایند و صافی کنند و پانزده درم شکر سوده اندر
یک نیمه از آن آب کنند و بدهند **صفت** مسهلی دیگر بگیرند بنفشه دو درم ترید یک درم
رب سوس دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم گل سرخ دانگی و نیم کثیرا دانگی حب کنند
این شربت بود و این حب را از اقراص بنفشه گویند درد سر و درد چشم که از گرمی
بود سود دارد پس از آنکه استفراغ کرده باشند پلک چشم را برگردانند و بشیاف
احمر بخارند و اگر بداروی تیز حاجت آید شیاف اخضر خارند یا سر مروشیانی
اندر کشند و آنرا که با جرب رمد بود شیاف احمر لین خارند و احمر لین در باب هفتم
از جزو یاد کرده آمده است و این نوع را بشکر خاریدن خطا باشد و هرگاه که پلک را
باز گردانند و بخارند بآهستگی بجای باز باید آورد و چون از رنج خاریدن و تیزی دارو
برآساید ذرور اغبر اندر کشند و گفته اند که اگر پلک را باز گردانند و داروی سوده بر
کنند و ماز ور کرده بگذارند جرب باطل شود و پلک ماده جرب را قبول نکند ❊
علاجش نخست استفراغ کنند پس پلک را بشیاف احمر حاد و شیاف

اخضر بچکانند یا باسلیقون درکشند و آنرا که ازین شیافها حرارتی فزاید دست
از آن بدارند و شادنج عدسی مغسول میکشند تا حرارت او ساکن شود پس
باحمر لین بچکانند و ذرور اغبر میکشند تا ابتدا ریج باحمر حاد باز آید و آن را که با جرب
حرارت بافراط باشد درنش گردد داروهای نرم و خشک بکار دارند و بعضی اطبا
درشتی جرب را میل بمالند و نرم کنند لیکن آنجا که حرارت قوی باشد این صنعت
نشاید کرد و بعضی جرب گرم را بشادنج عدسی خارند از بهر آنکه شادنج را در درشتی
چشم فعلی خوبست و سر و نشاسته و شیاف ابیض ازوی دور باید داشت چرا
که این چیزها جرب فزاید و مقصود خاریدن و تراشیدن پلک است که چون
بدارویی برود درشتی زایل شود و بعضی طبیبان ببرگ میل خارند و بعضی بشادنج
درخت انجیر شیاف احمر حاد جرب را و سبل و سلاق کهنه را سود دارد شادنج
عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته دو درم قلقطار سوخته
دو درم افیون نیم درم زنگار دو درم و نیم زعفران و مرصافی از هر یک دانگی و نیم
همه را نرم بسایند و بشراب انگوری کهن بسرشند و شیاف کنند عدد داروها
صفت شیاف اخضر جرب و سبل و سفیده را سود دارد بگیرند زنگار سه درم
اقلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و سفیده ارزیز از هر یک دو درم بآب سداب بسرشند
و شیاف کنند **صفت** شیاف دیگر بگیرند زنگار سه درم قلقطار سوخته شش درم
اشق یک درم اشق را در آب سداب حل کنند و داروها را بدان بسرشند و شیاف
کنند **صفت** شیاف روشنائی جرب و ظفره و انتشار و فرود آمدن آب را سود دارد
بگیرند توتیا هندی دو درم اقلیمیا سیم و اقلیمیا زر و مارقشیشا ذهبی از هر یک سه درم
سرمه اصفهانی و ساذج هندی از هر یک درمی زعفران و مروارید از هر یک دو درم کافور
و مشک از هر یک دانگی **صفت** باسلیقون جرب و سبل و ظفره و کمنه و دمعه و غیر آنرا
سود دارد بگیرند دارفلفل و زنجبیل و دارچینی و هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک پنج درم
صبر سقوطری یک درم و نیم کف دریا شش درم شنجرف پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یک
چهار درم نوشادر یک درم همه را بکوبند و بپزند جمله یازده داروست **صفت** شیاف سماق
خارش و سوزش و جرب را و برهم گرفتن پلک را و پریدن خاستن چشم را سود
دارد بگیرند سماق را و بپزند بآب صافی و بپالایند و باز بپزند تا غلیظ شود و سفیده ارزیز

بدان بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت شیاف را بآب سرد یا بآب غوره
بسایند و بکار دارند **صفت** شیاف زعفران مخصوص است بعلت جرب بگیرند اقلیمیا
و قلقند از هر یک دو درم زعفران یک درم سنبل دو درم زرنیخ زرد یک درم نوشادر نیم درم صمغ عربی
ده درم جمله هفت داروست شیاف کنند بشراب انگوری **صفت** شیافی دیگر جرب را
و ظفره را سود دارد بگیرند مس سوخته شانزده درم پلپل هشت درم اقلیمیا چهار درم مرصافی
دو درم زعفران دو درم زنگار پنج درم صمغ عربی بیست درم بآب باران بسرشند و شیاف
کنند نوع سیوم صعب تر از نوع دوم باشد و اعراض آن قوی تر و هر گاه که پلک را باز
گردانند و شکافها بروی پیدا باشد چون شکافهای پوست انجیر **علاجش** نخست باستفراغها
مشغول باید بود تا تن پاک شود پس رگ گوشه چشم باید زدن یا رگ پیشانی پس این سعوط
بکار باید داشتن بگیرند صبر سقوطری و جند بیدستر و جاوشیر از هر یک نیم درم سعتر و حضض
هندی و زعفران و شکر طبرزد و عدس تلخ و عنزروت از هر یک درمی [illegible] پنج درم
جمله ده داروست همه را بکوبند و بآب مرزنجوش بسرشند و حب کنند چون بلبل و بکار
دارند و این سعوط در همه انواع جرب سود دارد لیکن نخست باید اندکی استفراغ کرده
باشند الا زیان بزرگ باشد و اگر از خاریدن شیاف احمر و اخضر منفعتی بدید
نیاید شکر طبرزد یا کف دریا بچکانند باستقصا تا پلک باریک شود پس زیره و نمک
بخایند و آب آن اندر چکانند و زرده خایه مرغ و روغن گل بهم بزنند و بر پشت چشم نهند و از پس
سه روز شادنج عدسی مغسول بکشند و اگر حاجت آید ذرور اغبر و اصفر که در بابها گذشته یاد
کرده آمده است میکشند و آنرا که ازین علاج حرارتی بفزاید یا آنچه فرود شده باشد ساکن
نشود هم بشیاف اخضر و احمر علاج باید کرد تا پاک شود و طعامهای لطیف و سبک
و پسندیده باید خورد نوع چهارم صعبتر از هر سه نوع بود و اعراض آن قوی تر و آفت
بزرگتر و هر گاه که پلک باز گردانند باطن او سیاه و تیره و خشک باشد **علاجش** نخست
استفراغها باید کرد و چند نوبت ایارج فیقرا باید دادن پس آن سعوط که یاد کرده
آمده است بکار داشتن و غرغره و فرمون پلک را بخاریدن باستقصا چنانکه
در علاج سیوم یاد کرده آمده است و هر بامداد در گرمابه رفتن تا بر تحلیل یاری دهد
و هر گاه که جرب کهن شود هیچ تدبیر بهتر از تراشیدن ای یا بشکر نیست و
آنرا که تازه باشد بشیاف احمر لین و حاد و شیاف اصفر خاریدن صواب باشد

وازپس هرخاریدنی اغبر کشیدن ؛ باب دوازدهم اندر خاریدن پلک
گوشهار چشم ؛ خداوند این علت را اندرون پلک چشم سرخ باشد و چشم آب ریزد
وگاه‌گاه باشد که از بسیاری خارش پلک ریش کرده و سبب آن از رطوبتی بود غلیظ
علاجش پیوسته گرمابه بکار باید داشتن و روغن گل گرم کرده بر سر نهادن و غذاهای
سبک خوردن و توتیا با آب غوره و سماق پرورده کشیدن سود دارد و برود غوره
همه داروها که اشک آورد سود دارد چرا که رطوبتها بدر را بگذارد و چشم را آب عدس
وگل بحچه می باید شست ؛ باب سیزدهم اندر سخت شدن پلک چشم و سببها
آن ؛ بسیار باشد که پلک چشم سخت شود چنانکه هر وقت که از خواب بیدار شود چشم
باز نتواند گشاد تا پلک تر نکند و اگر خواهد که پلک را باز کرداند بدشواری تواند و در گوشه
چشم گاه‌گاه ریمص خشک پدید آید و سبب این علت از خلط غلیظ و خشک باشد
و طعامهای سرد و خشک خوردن چون عدس و گوشت گاو و ترب و دوغ و گاه
باشد که این علت در آخر رمد پدید آید علاجش نخست غذا از سوانش باید فرمود
و گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و شیاف احمر لین کشیدن و روغنها گرم بر سر
نهادن و از بنفشه بحچه ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن ؛ باب چهاردهم اندر
سطبری پلک ؛ هرگاه که مردم از پس خفتن و شام طعام خوردن عادت دارند
و طعامها خورند که از آن مادهٔ سرد و تر و بخار غلیظ تولد کند پلک سطبر شود و هرگاه نگاه
کند پندارد که علت جرب است و چون باز گرداند اندرون پلک باشد وگاه باشد که
پوست پلک با غلیظی سرخ باشد علاجش تدبیر باید کرد و عادت خفتن از پس طعام
و عادت شام خوردن را باید گردانید و بر پشت چشم شیاف ماميثا و زعفران
و مر طلی باید کرد و شیاف احمر لین باید کشید ؛ باب پانزدهم اندر کدک
؛ بدانکه کدک ورمی است که اندر پلک تولد کند و بدان ماند که دنبل خواهد بود تا هست
و سبب از طعامهای غلیظ و طعام شب باشد علاجش نخست استفراغ
باید کرد و تن و دماغ را پاک کردن و عادت طعام شب را بگردانیدن و بر آن موضع
موم و روغن نهادن و به آب گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و اگر
این علاج کفایت نباشد داخلیون نهادن و اگر بدین هم کفایت نباشد نباشد
ببرند و بگذارند تا خون بسیار برود پس ذرور اصفر بر کنند و هرگاه که اندر علاج چشم

اهن بکار دارند صبر باید کرد تا خون تمام از وی برود الا آماس تولد کند ؛ باب
شانزدهم اندر توثه ؛ بدانکه توثه گوشت فزونیست سرخ و نرم بر شکل توث او بحیه
و بعضی باشد که بسیاهی گراید و در اندرون پلک باشد که گاه باشد که بر پلک بالا پدید آید
وگاه باشد که بر پلک فرود شود وگاه بود که خون از وی روان شود وگاه بود که نشود و سبب آن
خونی سوخته فاسد باشد علاجش نخست فصد باید کرد و مسهل خوردن و تن را پاک کردن
و از طعامهای بخارناک و گرم دور بودن و سفوف کشنیز بخار را از سر باز باید داشتن پس
توثه را بصناره گرفتن و بناخن بر برداشتن چنانکه بیخ او برداشته شود و بر موضع
جراحت آب زیره و نمک کردن و زردهٔ خایه مرغ و روغن گل بر نهادن و اندر زیر پلک
بر موضع جراحت داروی بر که پیشتر یاد کرده آمد بر کردن و دو ساعت نگاه داشتن
تا آن موضع سیاه گردد پس چشم را چند نوبت بشیر تازه شستن تا چشم را آسایش
دهد ؛ باب هفدهم اندر گمنه ؛ گمنه بادی غلیظ باشد که اندر پلک چشم افتد و
خداوند این علت هرگاه که از خواب بیدار شود پندارد که در چشم او خاکست باریک علاجش
تدبیر لطیف کنند و گرمابه بکار دارند و بنا شتا شیاف طرخماطیقون کشند صفت شیاف
طرخماطیقون گمنه را و جرب و سبل و استرخا پلک را سود دارد و بگیرند شادنج عدسی
مغسول دوازده درم زنگار پنج درم قلقطار سوخته پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ
عربی ده درم افیون و زعفران از هر یکی یک درم داروها هفت است همه را بکوبند و
بیزند و بشراب انگوری کهن یا با آب بادیان ترکیب کنند و شیاف کنند و در بعضی
نسخها ده درم شب یمانی و چهار درم اقلیمیا سیم آورده اند و بر ظاهر پلک شیاف طلی
و شیاف اسود که اندر علاج انتفاخ طبقه ملتحمه یاد کرده اند ؛ باب هجدهم
اندر ثؤلول که بر پلک چشم پدید آید ؛ ثؤلول را کمنه نیز گویند و آزخ نیز گویند و
سبب آن خلط سرد سودائی باشد علاجش تن را از این خلط پاک باید کرد و ثؤلول را
بدردی زیت سخت مالیدن و شونیز و نمک سوده ببر که سرشتن و طلی کردن سود
دارد و اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد آنرا بمنقاش بگیرند و بناخن بردارند و اگر خون
آمدن گیرد لخت بگذارند برود پس سر جراحت بزاک گیرند تا خون باز ایستد ؛ باب
نوزدهم در شری ؛ شری معروفست و آن علتی است که بر پلک چشم و بر

همه اندامهای چشم افتد و علامت وی آنست که پلک چشم خارش کیرد و چون
بخار بر آماس کیرد بدان ماند که زنبور یا غیر آن حیوانی بگزد و سبب آن از غلبه خون
یا غلبه صفرا باشد **علاجش** نخست فصد باید کردن پس استفراغ باید کرد بمطبوخ
هلیله و خرمای هندی و مانند آن و طعام از غوره و ناردان و مانند آن ساختن و چشم را
بآب غوره شستن و شادنج عدسی در کشیدن سود دارد ؛ **باب بیستم اندر نمله که در**
پلک چشم پدید آید ؛ نمله معروفست در پلک چشم و بر همه اندامها نیز افتد و آن بثرهای
کوچک و سوزان و آماس آن اندک مایه کند و زود ریش شود و پهن کردد و سبب آن
صفرائی باشد و اگر بر پلک چشم افتد علامت وی آنست که مژکان ریزیدن کیرد
و کناره پلک بدان ماند که می برکند و لون او سرخ باشد **علاجش** نخست استفراغ
و تسکین مشغول باید بود پس شیاف مامیثا و زعفران و حضض و مرطلی کردن و شیاف
احمر لین کشیدن تا ماده باقی را تحلیل کند و این نوع که یاد کرده آمد همه سود دارد و باید دا
که بکار داشتن این داروها منفعت بسیار دهد ؛ **باب بیست و یکم اندر سعفه** ؛
سعفه معروفست و علامت وی آنست که اندرین مژکان چون سبوسه پدید آید
و باشد که ریش کردد و ریم کردد پس درست شود و باشد که مژکان بریزد و باشد که
لون او اغبر باشد و سبب آن از عفونت سودا باشد و نیز باشد که لون او سفید
باشد سبب آن عفونت بلغم باشد و بر آمدن بخار آن بر چشم **علاجش** باید
که تن را از خلط عفن پاک کند پس شیاف احمر حاد کشید با شیاف زیره
پوست ارزن سوخته و با روغن گل طلی کردن و آنچه کهن باشد مطبوخ بیاز
سند و سرمه روشنائی کشیدن ؛ **باب بیست و دوم اندر استرخا** ؛ یعنی [illegible]
شدن پلک و اسباب آن علت سه نوعست یکی ضعیفی احشا تعصر د
قوتهای آن از هضم تمام دوم از بسیاری خلط بلغمی و عجز حرارت غریزی از نضج و هضم
یا سبب عجز از تمامی کار خویش اثری ضعیف و از بلغم بادها تولد کند سیوم
آماسی کرم باشد از جنس فلغمونی آنکه سبب ضعیفی احشا باشد باصلاح احشا
مشغول باید بود و آنکه سبب از بسیاری خلط بلغمی باشد تدبیر لطیف باید کرد و استفراغ
بلغم کردن و اطریفل بزرگ بکار داشتن و صبر بسیر کرم حل کرده طلی کردن و سیر کر

دابک

و آب بگرم بهم آمیخته شستن و اسفنجی با خرقه آب کرم ترمی کردن و بر چشم نهادن و
آنکه که سبب فلغمونی باشد فصد قیفال باید کرد و شیاف مامیثا و صندل بآب کشنیز
سودن و طلی کردن ؛ **باب بیست و سیوم اندر سلعه که در پلک بر آید** ؛ سلعه
فرونیست و او را غشائیست چون خریطه و پوست و کوشت جداست و اندر زیر پوست
قرار شود و آنچه نرم و رقیق باشد همچون عسل باشد آنرا شهدی کویند و آنچه غلیظ
تر و خشک تر باشد همچون پیه تازه باشد آنرا شحمی کویند و آنچه غلیظ تر و خشک تر از همه
باشد همچون کوشت صلب لحمی کویند و اسباب آن از رطوبتهای غلیظ و عفن باشد
که از ناکواریدن طعامهای غلیظ تولد کند **علاجش** تن را از اخلاط بد پاک باید کرد
پس بدستکاری علاج کردن و دستکاری چنان باشد که پوست پلک را از پهنا
بشکافند برفق چنانکه بموضع غشاء سلعه نرسد و جهد کنند تا غشا را بیرون کنند اگر
بقیتی بماند بروغن کاو و داروی تیز آنرا بسوزانند تا تمام بیرون آید و باید دانست که اگر
غشا را او مجروح شود رطوبت از وی بیرون آید و علاج عسر کردد ؛ **باب بیست و**
چهارم اندر تاکل و جراحت که بر پلک بر آید ؛ اما تاکل و قرحه را سبب دو کونه
است یکی آنکه جراحتی رسد و ریش کردد و متاکل شود دوم آنکه در پلک آماسی کرم پدید
آید و بسبب تیزی و کرمی ماده پلک ریش کردد **علاجش** اما جراحت را اکر پوست پلک
بریده شده باشد در حال جراحت فراز هم باید کرفت و دوخت و نباید کذاشت که
غباری بدو رسد و اکر جراحت چنان افتاده باشد که لختی پوست پلک از میان برده
شود نباید دوخت چرا که بیم آن باشد که پوست کوتاه و پلک سطبر شود طریق علاج
آنست که داروها خشک کننده که ظاهر کوشت را بلطیفت پوست کرداند چون
انزروت و صبر بر وی کنند یا بدل آن پوست پوستی پدید آید و اکر جراحت
کهن کردد بدین داروها پوست پدید نیاید که مرهم اخضر یعنی مرهم زنکاری بر باید نهاد
و خاصه این مرهم آنست که اندک او خشکی کند و جراحت را بر و یاند و بسیاری کوشت
بخورد و اکر جراحت چنان افتاده باشد که لختی کوشت پلک نیز برده باشند مرهم
اسفیداج میباید نهاد تا کوشت بر آرد پس مرهمی که از صبر و انزروت و قشور کندر
و زعفران و دم الاخوین سازند باید نهاد تا جراحت درست شود و منفعت این
داروها آنست که جراحت را پاک کند و شوخ رطوبت که مانع باشند از سخت

شدن گوشت و درست شدن جراحت سبب کند و نگاه دارد تا بر جراحت گوشت
فزونی برنیاید و آنرا که با جراحت صداعی و عارضی دیگر باشد بفصد و اسهال تن را پاک
کند و اما قرحه و تآکل را اول بفصد و استفراغ مشغول باید بود پس قرحه را علاج کنند
باب بیست و پنجم اندر استرخاء پلک ؛ استرخاء پلک را چنان باشد
که عضله که پلک را بر میدارد سست شده باشد چنانکه چشم باز کردن دشوار بود
و گاه باشد که چنان فرو آویزد که مژگان اندرون چشم در گردد و سبب آن بسیاری
رطوبت باشد علاجش تدبیر لطیف باید فرمود و تریاق را لازم کردن بداروی مسهل
و غرغره و عطسه و مانند آن و داروهای قابض بر پشت پلک طلی کردن چون مامیثا و زعفران
و اقاقیا و مرکی همه را بکوبند و بآب مورد تر کنند و بسرشند و طلی کنند و اگر داروها
کفایت نباشد تشمیر کنند چنانکه در علاج موی فزونی یاد کرده آمد صفت طلی که استرخا
و آماس پلک را سود دارد بگیرند صبر یکدرم اقاقیا دو درم مامیثا و افیون از هر یک
چهار درم زعفران دو دانگ بمورد تر بسرشند و طلی کنند و اگر آماس با حرارت
باشد بآب گشنیز طلی کنند ؛ **باب بیست و ششم اندر سبزی و کبودی پلک** ؛
سبب زخمی که بروی افتد کبودی گاه باشد که از قوت می پدید آید علاجش
اگر از حرارت باشد نخست بفصد و اسهال مشغول باید شد و صندل و مرداسنگ
بگلاب سوده طلی کردن تا حرارت زایل شود پس سنگ بلبل سودن و طلی کردن
و سفال نو برهم سودن و سوده آنرا طلی کردن و تخم ترب کوفته و آب سودن و
طلی کردن سود دارد و آب شور گرم کنند و نمک را در آب خوش افکنند تا شور
شود و ده بند بدان تر کنند و بر پلک نهند و نمک نیم گرم سوده بر بالای پنبه نهند یا اندر
خرقه بسته بروی نهند اثر زایل شود ؛ **باب بیست و هفتم در شپش که در میان
مژه افتد** ؛ هرگاه که مردم طعامهای بسیار خورند و ریاضت کم کنند رطوبتی غلیظ
ناطبیعی اندر تن او تولد کند چون طبیعت مر این رطوبت را بپوست افکند و حرارتی
ناطبیعی اندر وی اثر کند عفونت پذیرد و استعداد قبول صورت حیوانی
خسیس اندر وی پدید آید و میان مژگان شپش تولد کند خاصه اگر این شخص خود را
پاک ندارد و بگرمابه دیر رود و این شپش سه گونه است یکی سخت خورد و سفید و اندر
بن مژگان پدید آید آنرا بتازی القمل الصبیان گویند و اگر ماده غلیظ باشد نوعی بزرگتر

تولد کند و لون او بسمرت گراید یا اغبر باشد طبیبان آنرا قمقام گویند و اگر ماده بسیار
و غلیظ تر باشد آنرا قرده گویند و با بهاء آن بدید باشد **علاجش** نخست تن را از ماده
بد پاک باید کرد پس دماغ را بایارج فیقرا و حب صبر پاک کنند و پیوسته بگرمابه
رفتن و تن را پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن و مژگانرا بآب دریا و آب
گرم شویند و آب چغندر شستن و میویزج با عاقرقرحا نیکو کوفته اندر آب پزند و مژگان
را بدان بشویند شب یمانی یک جزو میویزج نیم جزو هر دو را بکوبند و بروغن حل کنند
و بر مژه طلی کنند و قمقام و قرده را نخست بمنقاش پاک کنند پس شب یمانی
و میویزج از هر یک جزوی صبر و بوره ارمنی از هر یک نیم جزو همه را بکوبند و بسرکه عنصل
بسرشند و طلی کنند و گوگرد زرد سوده اندر روغن زیت حل کرده طلی نمایند
و سرمه روشنائی اندر کشند و بوره و میویزج و فلفل در مژگان مالند ؛ **باب
بیست و هشتم اندر ریزیدن مژگان** ؛ این علت دو گونه باشد یکی آنکه اگرچه مژگان
همی ریزد پلک بر حال خود باشد و غلیظ نشود دوم اگر با ریزیدن مژگان پلک غلیظ باشد
و ریش گردد و سبب این علت یا از رطوبتی باشد تیز و گرم یا رطوبتی لزج که از وی
داء الثعلب تولد کند یا خشکی اندر پلک پدید آید **علاجش** نگاه باید کرد تا سبب چیست
بدفع سبب مشغول باید بود پس اگر علت از جنس داء الثعلب باشد داروهای
تیز طلی باید کرد چون روشنائی و باسلیقون و اگر سبب از تیزی ماده باشد داروهای
نرم طلی باید کرد چون شیاف مامیثا وجران و اگر خشکی باشد سرمه شهامی
باید کشید و سرگین موش بعسل بسرشته طلی باید کردن خلط بد که اندر پلک
بود تحلیل کند **صفت** سرمه دیگر بگیرند سرمه اصفهانی و قلقطار و زاک از هر یک راستا
راست بکوبند و بعسل بسرشند پس بسایند و اندر وی کشند **صفت** سرمه
دیگر بگیرند فلفل یکدرم سرمه بریان کرده یکدرم ارزیز سوخته مغسول و زعفران
از هر یک دانگی و نیم سنبل هندی سه درم همه را بکوبند و بکار دارند **صفت** سرمه که
مژگانرا نیکو کند و اگر ریزه باشد برآرد و بچشم طفل و غیر آن بکشند سود دارد
بگیرند سرمه و ارزیز سوخته از هر یک نیم درم توبال مس و زعفران و گل و سنبل
هندی و کندر و دارفلفل از هر یک دانگی و نیم استخوان خرما سه وزن او دو
همه داروها استخوانها را بسوزند در سفال نو و همه داروها را بکوبند و اندکی روغن

ملبسان برین داروها بمالند و بکار دارند **صفت** دیگر بگیرند استخوان خرمای
سوخته و سنبل هندی و سنگ مرازورد و دود کنند و همه را استار استار بکوبند
و بکار دارند **صفت** سرمه دیگر مژگان و دمعه بازدارد و درستی چشم را نگاه دارد بگیرند انقیا
زر بکوبند و بعسل مسبر سرشته و اندر کوزه کنند و بهنی سفالین بر سر کوزه نهند و کنارهای او
بگیرند و سوراخی در میان بهنی بکنند چنانکه جوال دوز فرو رود و آن کوزه را بر آتش
نهند تا آنچه در وی است بسوزد و دود بسوراخ بهنی بر آید پس بهنی از سر کوزه بردارد و براث
انگوری بر سر این داروها باشند پس داروها از کوزه بیرون کنند و بسایند ازین دارو
یک جزو بگیرند و وردی سوخته نیم جزو و سرمه مغسول یک جزو همه را یکجا بسایند و بکار
دارند و در سنه ترکی سوخته بر کنار پلک مالیدن سود دارد و سنبل تنها و لادن تنها سود
دارد و آنرا که علت سلاق باشد شیاف دیزه سود دارد و آنرا که خارش و خشکی و سرخی
باشد انار ترش درست در سرکه بپزند تا مهرا شود و بسایند و بر چشم نهند و مگس سرکنده و
کرده و فندق سوخته و سوده با پیه بز سرشته طلی کردن مژگان را برارد و بسایند
و سرگین خرگوش سوخته هشت درم سرگین بزکوهی سه درم نرم بسایند و بچشم
اندر کشند ❊ **باب بیست و نهم در سپید شدن مژگان** ❊ سبب سپید شدن مژگان
از رطوبتی لزج باشد **علاجش** نخست تن را از رطوبت پاک باید کرد پس برگ لالهٔ کوهی با
روغن زیت یا پیه بز یا پیه خرس بسایند و بر مژه طلی کنند و سرمهٔ روشنائی پیل بر
مژگان مالیدن سود دارد و رطوبت را تحلیل کند و از آنکه سوی ابرو و چشم را بر
قوت چنانی یاری دهد علاج ریزیدن اندرین موضع یاد کردن لایق باشد پس هرگاه
که موی ابرو بریزد انگشت را به پیه بط یا بروغن زیت چرب کنند و بر ابرو طلی کنند
موی را بر آرد ❊ **جزو سیوم از گفتار دوم اندر بیماریها که در گوشهٔ چشم افتد**
باب نخستین اندر غرب و علاج آن ❊ غرب آماسیست کوچک از نوع خراج
اندر گوشهٔ چشم پدید آید بر میان بینی و چشم هرگاه که آماس بگشاید و سر کند آنرا غرب
گویند و چون انگشت بر وی نهند ریم بیرون آید از بهر آنکه آنجا گوشتی است نرم و تر
و بدین سبب بیشتر ناصور گردد و گاه باشد که سوی اندرون بینی بگشاید و ریم گند
از راه بینی فرود آید از منفذی که میان چشم و بینی است و گاه باشد که اندر پوست
پلک بگشاید و غضروف پلک را تباه کند و هرگاه که انگشت بر پلک مالند ریم بیرون

آید و باشد که استخوان زیر پوست تباه شود و بپوساند و نوعی دیگر است از غرب که بگشاید
و سر بکند و با آن درد باشد و بمشارکت آن چشم و پوست درد مند بود **علاجش** نخست رگ
قیفال باید گشاد و داروی مسهل باید داد و تن و دماغ را پاک باید کرد پس شیاف مامیثا
و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته جمله با جدا جدا طلی میکنند و گفته اند که خاصیت ناخن
انگشت که او را بخایند و بر غرب نهند زایل کند و اگر این علاج پسندیده نباشد داروها
بر ضماد کنند چون کرسنه کوفته و با عسل سرشته و کندر با سرگین کبوتر سرشته و زاج
سوده و سوخته و سکنجبین بسیر که حل کرده این همه پیش از آنکه بپزد و سر کند سود دارد و اگر
زشتر است آماس را بازگرداند و با حل کند و آنچه پخته تر است بپزاند و بگشاید و نگذارد که پوسیده
شود و استخوان را تباه کند و چون پخته شد و سر کرد گوز مغز نرکسته بگیرند و بکوبند و غرب را
بفشارند تا ریم بیرون آید و پاک شود پس گوز مغز را بدان سوراخ فرو کنند و مر سوده
و کندر و مورد خشک سوده بسوراخ غرب فرو کردن سود دارد و اگر زنگار سوده فتیله
سازند و بدو فرو نهند دیرا خشک کند و زایل گرداند و اگر برگ سداب بوستانی با خاکستر
بسایند و بدو فرو نهند هم زایل گردد و این دارو را اول بار بسوزانند و چون چند نوبت
بکار دارند با وی خو کند و بسوزاند و این بهترین داروهاست که درین علت بکار دارند ❊
صفت داروی که پیش از آنکه سر کند و پس از آن سود دارد بگیرند حلزون و صبر و مر همه
را استار استار بسایند و بدان موضع نهند و ابو علی سینا اندر قانون میگوید حلزون
را میان او باید و این جانوریست چون کرمی که در میان گیاه و تره گردد و بر پشت او صدفی
پدید آید و هر وقتی که از چیزی بترسد خویشتن را بدان صدف اندر کشد و نهان کند آن
صدف را در بعضی شهرها ناخن دیو گویند حلزون است و در میان او کرمست و اگر سداب
ترش را اندر چکانند سود دارد و اگر برگ سداب را با آب انار ترش بسایند و
فتیله سازند و بدو می نهند صواب باشد و آب سماق خشک در چکانند سود دارد و بهترین
آن باشد که هر وقت که فتیله را داروی بدو فرو برند او را بفشارند تا آنچه در وی باشد
بیرون آید و شراب انگوری قابض اندر وی چکانند پس دارو در نهند و اگر در وی
اندک پلیدی باشد دو سه روز بگذارند تا گرد آید پس بفشارند و بشویند و دارو اندر
نهند و هرگاه که سر غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید تخم مرو را بکوبند و با خمیر بپزند
و با شیر زنان یا شیر خر بسرشند و اندکی زعفران در وی افکنند و بر غرب

نهند تا نرم شود و بگشاید و مغز بان سینه باندکی کندر سوده و آب لیکن رشته برنهادن
غرب سود دارد و تدبیر صواب آنست که بسر میل غور او بدانند پس پارهٔ پنبه بدارو
آلوده کنند و بر میل پیچند و برو فرو برند و اگر داروی خشک یا تر بدین طریق بدو فرو
باید نهاد و از پس دارو فرو نهادن چشم را بعصابه بباید بست و ساعتی ساکن بباید
نشست **صفت** شیافی آزموده بگیرند زرنیخ سرخ و زاگ و آهک و نوشادر و داربیج
و شب یمانی همه را راست راست و بسایند و بول کودکان بسرشند و خشک بکار دارند
و میانه نی اگر چون پنبه باشد اندر میان او نزدیک بندگاه خاصه اگر همین نی نزدیک تر
باشد برنهادن غرب را پاک کند اندریم نخست این میانه نی را با انگبین آب تر کنند
پس بروی می نهند پس او را با سفنج که اندر انگبین آب تر کرده باشند بشویند و
باشد که دیگر باره همین میانه نی خشک برنهادن چند بار کفایت باشد **صفت** ذروری
که غرب را باطل کند بگیرند صبر و زاگ و انزروت و پوست کندر سوخته و شیاف
مامیثا از هر یک راست راست همه را بکوبند و بکار دارند و تدبیر صواب آنست که زود
باهن علاج کنند و منتظر پختن او نباشد تا گوشت پاک و استخوانها را تباه کند و
علاج آهن آن را شاید که ظاهر باشد و او را بمبضع بشکافند و پلیدی از وی پاک کنند
و او را بشراب قابض بشویند پس داروها که یاد کرده آمد آنچه لایق حال باشد
بکار دارند و آنچه کهن و پخته شده باشد گوشت پوسیده را از وی دور کنند
و استخوان را بنجارند پس بر هم علاج کنند و آنرا که استخوان تباه شده باشد
نشان آنست که بسر میل درشت باشد و آنچه نرم باشد و میل بر وی بلغزد درست
و پاکیزه باشد علاج وی آنست که او را بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند و
آنرا که خواهد داغ کردن آهنی را بشکل میلی کنند نرم و سر او که بر استخوان خواهد نهاد
مسطح کنند و گرم کنند تا سرخ شود و در غرب نهند تا گوشت گرداگرد او بر جوشد
پس او را بر خرقه بسترند و چیزی سرد کرده و در گوهر کتان سرد کرده بر چشم نهند پس
داغ کنند چند نوبت تا ببینند که پوست تباه از استخوان برخاست پس مرهم
اسفیداج علاج کنند و بعضی طبیبان او را بعدس مقشر و نار پوست کوفته
بیا کنند تا خشک شود و بعضی دستکاری از آن غرب را ببندند و این چنان باشد
که آلتی سازند چون درفشی سطبر و سر تیز و غرب را بدان سوراخ کنند و

درفش

درفش را چنان سازند که میل فروسو جانب بینی دارد و فروسو از بهر آن باید تا مشقت
اندر منفذ که میان چشم و بینی است نیفتد اگرچه در آن منفذ افتد منفعت سفتن باطل
شود و بجانب بینی از بهر آن باید تا آسیب بخارها بطبقات چشم نرسد پس بدین
درفش اعتماد کنند بقوت و آنرا اسیر گردانند تا خون از دهان و بینی بیرون
آید پس چون بدیدند که خون از بینی و دهان بیرون آمد دست باز گیرند و بدانند که
سفته شد پس درفشی یا میلی باریک تر بگیرند و پنبهٔ کهن بروی بپیچند و بروغن گاو
یا بمرهم زنگار آلوده کنند و برو فرو نهند و اگر بترسند که حرارتی تولد کند پنبه تنها
بنهند و هر روز پنبه نو بنهند تا استخوان پاک شود و چون پنبه بیرون آرند نگاه کنند تا
جراحت فراخ تر میشود و نباید گذاشت که استخوان پاک ناشده جراحت بسته
شود و چون خواهد که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده بر جراحت میکنند تا خشک
و بسته شود و زاگ سوخته و آبگینه سوده چون غبار خشک کننده است ✤ **باب
دوم در غده که در گوشه چشم پدید آید** ✤ هرگاه که گوشت گوشه چشم که از سوی
بینی است زیاده شود و زیادتی بافراط آنرا غده گویند و این غده فضلهایی که از چشم
برمص و اشک بپالاید بگوشه چشم باز آید و علت غرب تولد کند **علاجش** ✤
باستفراغ و پاکی تن مشغول باید بود پس داروها که در علاج ظفره و سبل آمده
است بکار دارند ✤ **باب سیوم در سیلان** ✤ هرگاه که گوشت گوشه چشم از سوی
بینی نقصان گیرد و زیادتی زیاده بافراط آنرا غده گویند و این غده فضلهایی که از
چشم برمص و اشک بپالاید و بگوشه چشم باز آید و علت غرب تولد کند ✤
علاجش و از مقدار طبیعی کمتر شود و تریها را از آن پالودن و افراط کردن باز نتوان
داشت سیلان تولد کند یعنی آب آمدن از چشم و اسباب این علت
بسیار است یکی آنکه طبیب اندر برداشتن ناخنه استقصا بکند و تخت از این
گوشت با ناخنه بردارد دوم آنکه داروهایی که اندر علاج ظفره و سبل و جرب بکار
داشته اند این گوشت را بخورد و بگدازد سیوم آنکه بر گوشه چشم آبله برآید
و این گوشت را بخورد **علاجش** آنرا که از این گوشت هیچ نماند علاج نیست
و آنرا که نقصان کرده باشد بداروهای قابض و داروی که گوشت رویاند علاج
کند **صفت** داروی که گوشت برآرد شیاف مامیثا یک درم زعفران دو دانگ

صبر و مامیران و شب یمانی سوخته دانگی کندر دو دانگ همه را بکوبند و بشراب کهن سرشته
و شیاف کنند و اگر بوقت حاجت شیاف را بشراب کهن بسر شیند و
اندر چکانند نافع بود و اسفنج بشراب برکنند و بر نهند پیوسته سود دارد و شب
یمانی اندر شراب پختن و اسفنج بدان شراب تر کرده بر نهادن علاجی قویست
و باقی علاج در باب نهم از جزو چهارم باید جست ❊ جزو چهارم از کتاب دوم اندر
بیماریها که در طبقه ملتحمه پدید آید ❊ و این بیماریها دوازده است اول رمد دوم
طرفه سیوم انتفاخ چهارم جسا پنجم حکه ششم سبل هفتم توته هشتم دبیله نهم
دوده دهم انحلال الفرد یازدهم تفرق الاتصال ❊ باب نخستین اندر انواع
رمد ❊ بدانکه رمد بحقیقت آماس طبقه ملتحمه را گویند لیکن از بهر آنکه این آماس
از درد و گرانی و ضربان و خلیدن خالی نباشد و همه انواع درد چشم را رمد گویند
و ماده رمد یا خون باشد یا صفرا یا سودا یا بلغم یا ماده باشد مرکب از خون و صفرا
یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا یا از خون و سودا علاماتش اما علامت
رمد خونی آنست که چشم گرم و سرخ و گران تر باشد و رمص بسیار کند و علامت
رمد صفرائی آنست آماس و گرانی کمتر از آماس و گرانی خون باشد و رطوبت
و رمص کمتر آید و درد و خلیدن و خاریدن و ضربان قوی باشد و علامت رمد سودائی
آن باشد که آرمیده تر باشد و اعراض او ضد اعراض صفرائی بود و رمص کمتر
از صفرائی کند علامت رمد بلغمی آنست که چشم گران تر باشد و سم
اعراض او ضد اعراض رمد خونی و صفرائی باشد و آنرا که ماده رمد مرکب باشد
علاماتش خلط غلیظ ظاهر تر بود و آنرا که ماده از خون و بلغم مرکب بود چشم او
اندر خواب بر هم گیرد و آنرا که از صفرا و سودا مرکب بود چشم بر هم نگیرد و آنرا که از
صفرا و سودا مرکب باشد اگر بر هم گیرد کمتر از آن گیرد و رمد گرم خونی و صفرائی سه نوع است
یکی آنکه اندر چشمها آشفتگی پدید آید از سببی بیرونی چون دود و گرد و گرد بدین و آماس
و چون این سبب زایل شود رمد نیز زود زایل گردد و نوع دوم صعب تر آید و
باشد و اسباب او دو گونه باشد یکی آنکه هر گاه که سببهای بیرونی که یاد کرده آمد
بسیار پیوسته گردد اثری قوی کند و ماده که اندر میان رگها و طبقهای چشم
باشد تباه کند و بجنباند دوم آنکه ماده‌ای فرودی که از همه تن بر آید و دماغ را

برکند

برکند و از دماغ بچشم فرود آید خاصه اگر آن طبقه ضعیف باشد و دماغ و رگهای او
دیگر طبقات چشم قوی باشد و ماده را بدان طبقه فرستد و نوع سیوم صعب تر
از نوع دوم باشد و سبب آن از بسیاری خلط و ماده بود و آمدن بدین
طبقه از طبقهای چشم و علامت او آنست که سپیدی بلندتر از سیاهی بود
و باشد که نیز که ملتحمه آماس کند و پلکها را بر هم نتوانند نهاد و باشد که پلک
بسبب صعبی آماس باز گردد و نوعی دیگر از رمد است که سبب آن از خشکی مزاج
باشد و علامت او آنست که چشم پاک باشد و اندر خواب چشم بر هم گیرد
و گرفتگی آسان و بی الم نباشد نوعی دیگر است از رمد که بنوبت تب غب رنجه دارد
و مدت آن علت روز باشد و رمد بایت نادر باشد و آنرا که بار مدت آید خاصه
در تابستان رمد زود زایل شود و آنرا که بایت رمد صعب بود نشان آفتی بزرگ
باشد علاجش اما نوع نخستین یعنی آنرا که سبب رمد از دود یا گرد یا غیر آن باشد بمنع سبب
مشغول باید بود از بهر آنکه چشم عضوی نازکست و در او از همه دارد احتیاط باید کرد و
این نوع رمد بمنع سبب زایل گردد و مدت دراز ترین او سه روز بود و نوع دوم و سیوم را
نخست پاک باید کردن تن و دماغ او اگر سبب خلطی دموی باشد یا مرکب باشد از خون
و صفرا یا خون و سودا و یا خون و بلغم پس ابتدا بفصد قیفال باید کرد و باندازه قوت و فصل
سال و عمر خون بیرون کردن و آنقدار خون بچند مرتبه بیرون باید کرد چرا که درین رمد
غرض از فصد دو کار باشد یکی آنکه خون کمتر کنند دوم آنکه ماده را جذب کنند بدین
طریق باشد و اگر حاجت آید که روز دوم و سیوم دیگر بار فصد کنند تاخیر نباید کرد و اگر
حاجت آید که پس از فصد استفراغ دیگر کنند بمطبوخ هلیله و خیار چنبر و ترنجبین و
بنفشه و شکر و نقیع هلیله و خرمای هندی و شیرخشت و از طعامهای غلیظ و از شراب
و شوری و تیزی و سرکه و جماع پرهیز باید کرد و جیب گشاده و بالین بلند کنند و از میوهای
ترد و آبی نخورد و شیر زیان دارد چرا که در معده تری کند و اشک فزاید و بسیار
آمدن اشک چشم را زیان دارد و سر و چشم در پیش داشتن و در چیزی براق نگاه کردن
و سخن بسیار گفتن و بانگ داشتن و قی کردن زیان دارد و معده را از طعام تهی داشتن
و ممتلی کردن نشاید و مسکن خانه را تاریک باید کرد و فرش خانه را کبود یا ازرق یا سیاه
باید و هر بامداد شربت از شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار ترش و

سخها خورد و اگر این شربتها با شراب خشخاش خورد سر و چشم را خنک کند و بخوا
باند و طریق تدبیر استفراغ و پرهیز اینست و تدبیر چشم و داروها که اندر کشند برین
جمله باید کرد که یاد کرده آمد و تدبیر صواب اندر علاج این هر دو نوع آنست که نخست شیافها
سازند از داروها که ماده را از چشم بازگردانند و بتازی آنرا رادع گویند و بداروی که رطوبتها
کم کند و داروی که مزاج چشم را باعتدال آورد این سه نوع داروها را ترکیب کنند تا رادع
ماده را باز دارد و دیگر تری کم کند و سیم مزاج چشم را معتدل کند تا قوت بدو باز آید
و فضله که در وی گرد آید دفع کند و از داروهای مرکب که اندر وی این منفعتها یافته شود شیافیست
که آنرا متقدمان بریو یا گفته اند یعنی اندر یک روز چشم را درست کند و بلغت سریانی
بریو سر گویند و ترکیب این شیاف از دو گونه سازند یکی آنکه در وی داروهای قابض
بیشتر باشد دوم آنکه در وی داروهای معتدل بیشتر باشد و بسفیده خایه مرغ یا شیر زنان
بسازند و آنرا که قابض در وی کمتر باشد یا قابض داروهای منضج و محلل نیز باشد
غلیظ تر بکار دارند **صفت** شیاف بریو یا که ماده را از چشم باز دارد و ضربان را
زایل کند و مزاج چشم را باعتدال باز آورد و در یک روز چشم را درست کند بگیرند شیاف
ماییشا و انزروت از هر یک هشت درم زعفران ده درم کتیرا یکدرم افیون نیم درم همه را
بکوبند و بآب باران بسرشند و بسفیده خایه مرغ حل کنند و بکار دارند **صفت** آن
بگیرند گل تازه پانزده درم زعفران هشت درم افیون و سنبل هندی از هر یک دو درم صمغ
عربی هفت درم بآب باران بسرشند **صفت** آن بگیرند سرمه اصفهانی مغسول و
اقلیمیا زر از هر یک هشت درم روی سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم مرداسنگ از
هر یک دوازده درم افیون یکدرم همه را بکوبند و ببیزند نرم و بسفیده خایه مرغ بسرشند
و بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و بکار دارند و شیافهای دیگر که بنوع ثالث مخصوص
تر است یکی وردی ابیض است که نخست آنرا بکار دارند و چون آماس کمتر شود وردی
اصغر بکار دارند **صفت** وردی ابیض بگیرند اقلیمیا سیم و اسفیداج و صبر از هر یک
ده درم گل سفید تازه شش درم نشاسته سی درم افیون ده درم کتیرا هشت
درم صمغ عربی چهل درم بآب باران بسرشند **صفت** وردی اصغر سنبل
هندی و گل سرخ و صبر از هر یک هشت درم تخم فنک یکدرم بزر البنج و زعفران چهار
درم عصارهٔ ماییشا شش درم انزروت شش درم افیون دو درم کتیرا و نشاسته

از هر یک

از هر یک ده درم آنرا که اندر ابتدا درد صعب باشد این شیاف را بسیار باید کشید و اگر
که سهل تر بوده باشد دو بار یا سه بار بکشند و بعد از آن چشم را بطبیخ حلبه و اکلیل الملک
و بابونه باید شست **صفت** ضمادی که در آخر رمد صعب بکار باید داشت بگیرند
اکلیل الملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز تر ده درم زردهٔ خایه مرغ سه عدد
نان میده که اندر میفختج آغشته باشند ده درم همه را بکوبند و چون مرهمی بسازند و
بکار دارند و آنرا که هنوز درد در وی مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد
بیامیزند و اما طلیها که نخست بکار باید داشت تا ماده از چشم باز دارد بگیرند صمغ عربی و
زعفران و شیاف ماییشا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلی کرد و آنرا که ماده
سخت گرم باشد طلی از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ آبی و دبت جو و اسبغول و آب عنب الثعلب
و سفیده خایه مرغ باید ساخت و آنرا که ماده سخت سرد باشد طلی از جند بیدستر و زعفران
و رفش باید ساخت و تریاق سهک طلی کردن نافع بود و چشم را از رمص پاک باید کرد
خاصه از رمص خشک که بارها خشک باشد و ریزه آن بچشم اندر شود و طریق پاک
کردن آن چنان باشد که پنبه نرم بر سر میل باریک بپیچند و بدان پنبه ریزه رمص را بر
میدارند و رمص خشک نشان خامی و دیر پختن ماده باشد و بارها بزرگ از رمص خشک
به از بارها بزرگ تر باشد و طریق صواب اندر همه انواع رمد گرم آنست که نخست سفیدهٔ
خایه مرغ اندر چکانند که درد را بنشاند و تیزی ماده و سوزاننده را از سوزانیدن باز دارد
و شیر زنان همچنین درد را بنشاند لیکن در وی قوتی پالاینده است و لعاب دانه
آبی شیرین و صمغ عربی هم رادعست و هم درد را بنشاند و شیاف ابیض بشیر
زنان سوده در ابتدا رمد سود دارد **صفت** شیاف ابیض بگیرند اسفیداج ارزیز
هشت درم صمغ عربی چهار درم و در بعضی نسخها پنج درم افیون و کتیرا از هر یک یکدرم
همه را بسفیدهٔ خایه مرغ بسرشند **صفت** ذروری که از پس شیاف ابیض
بکار دارند بگیرند پوست خایه مرغ و آنرا بآب و نمک بشویند و پوستها را باریک از
وی دور کنند پس بآب خوش بشویند تا شوری از وی بستانند و بخرد اندر
کنند و بمالند تا اگر پوستی اندر وی مانده باشد جدا شود پس اندر سایه خشک
کنند و بسایند تا چون غبار شود و بکار دارند و از تدبیرها که ماده را از چشم فرود آرد
صواب آنست که پس از استفراغ ذرهٔ توتیا پرورده بر گوشهٔ چشم از سوی

چنین نهند **صفت** پروردن توتیا بگیرند توتیاء کرمانی نیک و سبک بکوبند و
بپزند و در هاون با آب خوش می مالند و میشویند تا مدت ده روز و هر روز آن شوینده
و بتصویل کنند و آب تازه کنند و میسایند و پس از ده روز خشک کنند و بکار دارند
و باید که معلوم باشد که این توتیا پیش از استفراغ بکار داشتن سخت زیان
دارد و درمدت برآید عوض هیچ دردی که اندر وی انزروت باشد بکار نشاید
داشت و جهد باید کرد تا خداوند رمد در روز هیچ نخوابد تا شب اندر شود و ماده
رمد در خواب بجنبد گردد و آنرا که شب خواب نیاید در روز یادت باشد که بروز
بسبب گرمی هوا بخارها و دخانی از تن او بتحلیل خرج شود و شب بسبب خنکی
هوا مسام بسته شود و بخارها را تحلیل نکند و در تن بماند و بسر و چشم برآید و رنج
بماند و بدین سبب استفراغها کنند چون بنفشه و نیلوفر و گلاب و ششا مهلک و از
لفاح و افیون و مانند آن سازند ببویند تا بشب خواب بیاید و آنرا که از پس پاک
کردن تن ماده رمد از فرود آمدن بچشم باز نایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه و نیلوفر
و گشنیز و گل سرخ بر چشم باید نهاد و طلیها که یاد کرده آمد بر پیشانی و صدغها
و چشم را با آب سرد شستن ماده را انجام کند و چون ماده از فرود آمدن باز ایستد
چیزهای قابض و محلل بکار باید داشت چون شیاف ابیض که دردی انزروت
باشد **صفت** آن بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم انزروت پرورده بشیر
خر دو کتیرا و افیون از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم با آب باران بسرشند
و شیاف کنند و بوقت حاجت با آب خوش بسایند و در چشم کشند و از
پس آن طلیها که در رنج یاد کرده آمده است بکار باید داشت و بهترین طریقی
آنست که ذرور در هر دو گوشه چشم بکشند و آنرا که از پس استفراغ و پرهیز و طلیها
و تدبیر صواب درد و رنج بر حال خویش باشد و سرخی و سبل آن بر حال خویش
بود نشان آنست که ماده اندر طبقه چشم گرفته است توتیا و نشاسته و
اسفیداج کشیدن رطوبتهای بد را نشف کند و هرگاه که سبل از رطوبتها در تن
خشک و برسم گرفتن پلک چشم زایل شود نشان آن باشد که ماده بچشم
شده و رمد در انحطاط افتاد و شیاف احمر لین و گرمابه سود دارد و اگر چند روز
احمر لین بکار دارند رمد را زایل کند و آنرا که با این تدبیرها مدت دراز گردد و زایل

نو

نشود باید دانست که پلک چشم جرب دارد بعلاج جرب مشغول باید شد و آنرا که ماده
رمد از بلغم غلیظ باشد علامتها که اندر اول باب گفته آمد ظاهر باشد علاج او آنست که نخست
استفراغ بلغم کنند و تدبیر لطیف فرمایند و در چشم کشند شادنج مغسول و با آب گرم
بشویند و هر گاه که مدت برآید و رمد بگذرد شیاف احمر لین باید کشید و از پس آن میلی
دو سه سرمه اغبر سود دارد و داروهای مخدر درین رمد درد و صعوبت فزاید و گرمابه و شراب
صرف سفید و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن سود دارد و آنرا که رمد بادناک باشد و با
درد کاورس گرم کرده نهادن و گرمابه سود دارد و آنرا که ماده رمد خلط سودائی باشد چشم او
با گره بود و سرخ نباشد و پلکها بر هم کمتر گیرد و در بعضی اندک کند و رخساره حوالی چشم سیاه
خار دو علاج وی آنست که تن و دماغ از ماده سودا پاک کنند و گرمابه بکار دارد و سرمها که
قدری بسوزانند و آب بپاورد در کشند و کحالان این سرمها را الادویة المصاحبة یعنی
داروها رکنه گویند و فصد اندرین علاج مکروه است و آنرا که ماده مرکب باشد علاج دشوار
تر است و صواب تر آن بود که باستفراغها و پاک کردن تن و دماغ مشغول باشند
و خلطی که غالب باشد از آن پاک کنند و طبع را نرم داشتن و استفراغ کردن اصلی
بزرگ است اندر علاج رمد و بقراط گفته که هر که را رمد باشد و طبع او شکسته شود و سپید
است این را از بهر آن گفت که اسهال ماده را از بالا فرود آورد و پس اولیتر آنست که
پیوسته طبع را نرم دارند و باندازه قوت استفراغ میکنند و قوت را نگاه میدارند و بسیار
باشد که رمدها مرکب باستفراغ مجرد زایل شود و اندر زمستان و مزاجهای سرد و شهرهای
سرد رمد صعبتر باشد و از بیمار طول نشوند و طریق صواب را ملازم باشند که سرما طبقهای
چشم را متکاثف کند و ماده را تحلیل نپذیرد و نوعی از رمد آنست که آنرا ماشرا گویند و بحقیقت
رمد نیست و کحالان آنرا ماشرا گویند و فرق میان هر دو آنست که رمد خلنده و با دمعه
باشد و ماشرا از خلیدن و دمعه خالی باشد و با استفراغ زایل شود و بسیار رمدهاست
صفت طلی که آماس و حرارت و درد را بنشاند بگیرند عدس مقشر و صندل سرخ
و گل خشک و کافور همه را با آب گشنیز طلی کنند **صفت** طلی دیگر صبر و شیاف ما
میثا و حضض مکی و زعفران و افیون و اقاقیا و طین ارمنی و صندل سرخ از هر یک
راست راست همه را با آب بسایند و با آب عنب الثعلب طلی کنند **صفت**

طلی دیگر آماس گرم را و شرناق را سود دارد بگیرند گل سرخ خشک و پوست انار
شیرین و عدس مقشر هر سه را در آب پزند و بکوبند و بروغن گل چرب کرده ضماد کنند
صفت ضمادی که درد چشم و خلیدن بنشاند و رطوبت گرم را باز دارد کشنیز در آب
پزند و برگ نیلوفر و بادی بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند و بسیار باشد که در
سرما رمد تولد کند علاجش آنست که گاورس و گندم را بپزند و سر بخار او دارند و گرمابه بکار دارند و
بسیار افتد که زنان را بسبب سردی رحم رمدی صعب تولد کند علاجش آنست که حقنه سازند
از شبت و بابونه و روغن حلبه و روغن نرگس و سوسن مالیدن و بردهای گرم بکار داشتن
و جالینوس میگوید اندر علاج رمد هیچ نافع تر از آن نیست که محجمه بر میان سر نهند پس از
آنکه استفراغها کرده باشند و هم او میگوید شراب رمد یابس خشک را زمین را سود دارد و رمد
خشک آنست که چشم سرخ و خشک باشد و شراب پس از فصد باید و میگوید هر که را
ماده از دماغ بچشم فرود می آید اگر اندر تن او امتلا نباشد گرمابه سود دارد و اگر ممتلی
باشد شراب و گرمابه خطری بزرگست ؛ **باب دوم اندر طرفه** ؛ طرفه نقطه
سرخ باشد یا کبود که بر سپیده چشم افتد و اسباب آن چهار است یکی آنکه رگها
که اندر طبقه ملتحمه است بگسلد بسبب زخمی و آسیبی که از بیرون بچشم آید و خون
ظاهر شود دوم آنکه اگر چه رگها ملتحمه گسسته نشود بسبب زخمی که بر چشم آید
خون ظاهر شود سیوم آنکه بی زخمی که بچشم رسد بسبب گرمی و تیزی خون
اندر ملتحمه خراجی تولد کند و این خراج سر کند چهارم آنکه بقوت قی کردن پدید
آید **علاجش** آن را که هم آن باشد که بسبب زخمی و آماسی تولد کند
نخست رگ قیفال زنند و اندر چشم شیر زنان چکانند و اگر آماسی بزرگ بود
و چشم سرخ باشد سپیدهٔ خایه مرغ اندر چکانند و آنچه رقیق تر باشد ضمادها
رادع بر نهند و آنرا که آماس نباشد نخست شیر زنان بچکانند از پستان و خون
که در بن رگها جوز زیر جناح کبوتر بچه باشد با گل ارمنی ماز خام که اندر گل سر باشد
چکانیدن سود دارد و اگر کبوتر بچه را بگیرند و زیر جناح او را رگ زنند و خون اندر
چکانند سود دارد و اگر بدین علاج بپذیرد کندر سوده با شیر زنان آمیخته اندر
چکانند و اگر این نیز کفایت نباشد سداب نانخواه و آب نمک اندر آب اندر

چکانند

چکانند و سعتر و دو فار خشک در آب پزند و اسفنجی با پنبه تر میکنند و بر چشم نهند و اگر بدین
نیز زایل نشود آب ترب اندر چکانند و پوست ترب و مویز و اندکی سرگین کبوتر بر
پشت چشم همی نهند و آنرا که بسبب زخمی طبقه ملتحمه دریده باشد زیره و نمک بخایند
و آب آن اندر چکانند و زرنیخ سرخ بسایند و در آب افکنند و بشورانند و آب آنرا
گرم کنند و صافی کنند قطره قطره از آن آب نیم گرم کرده اندر چکانند طرفه زایل کند
و کندر و سرگین گاو دود کنند و چشم بر دود آن دارند طرفه زایل کند **صفت**
شیافی که طرفه زایل کند شادنج عدسی مغسول سه درم مس سوخته دو درم
بسد و مروارید ناسفته از هر یکی دو درم و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم
فوفل چهار دانگ اسفیداج ارزیز یک درم زرنیخ سرخ و دم الاخوین و زعفران
و کهربا از هر یکی نیم درم همه را بکوبند نرم و ببیزند و بمحور جوزه مرغ خانگی سرشند و
شیاف کنند و بشیر زنان بسایند و اندر چکانند و آنرا که بسبب طرفه بر گردن
خراجی باشد شیاف اخضر بکشند **صفت** شیافی که طرفه و درد چشم که از
گرمی باشد زایل گرداند بگیرند اقلیمیا زر و مس سوخته از هر یک دو درم دم الاخوین
و بسد و مروارید از هر یک چهار درم کثیرا و مر و زعفران و نشاسته و زرد چوبه و اقاقیا
از هر یک دو دانگ زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یک نیم درم شیاف کنند **صفت**
شیافی دیگر بگیرند که طرفه را زایل کند زرنیخ سرخ و کندر و مر و زعفران راست راست
بکوبند و ببیزند و شیاف کنند و با آب گشنیز تر بسایند و بچکانند و سرکه و گلاب
بیامیزند جوشانیدن و چشم را بخار آن داشتن و مویز منقی دانه بیرون کرده و
برگ عنب الثعلب و صبر و نمک سپید و سرکه ضماد کردن طرفه را زایل کند و
شیاف احمر لین کشیدن سود دارد و اکلیل الملک و دم الاخوین و بیخ سوسن
و زعفران و عدس مقشر با روغن گل و زرده خایه مرغ ضماد کنند سود دارد ؛

**باب سیوم در علاج چیزی که در دیده افتاده باشد و دودی و گردی
رسیده باشد** ؛ شیر زنان و آب خوش صافی در چکانیدن اثر دود
و گرد از چشم ببرد و اگر ریگ پاره اندر افتاده باشد و ظاهر نشود پلک را
باز گردانند تا ظاهر شود و بسر میل بردارند یا خرقه کتان را بر سر انگشت بپیچند و

بدان بردارند یا بر پلک بمالند تا زایل شود و اگر چیزی درست چون پارهٔ از
سر خوشهٔ گندم یا جو اندر پلک یا اندر سپیدهٔ چشم گرفته باشد آنرا بالبی که جفت
گویند بردارند و بر اثر آن شیر دختر یا سپیدهٔ خایهٔ مرغ اندر چکانند نافع باشد

باب چهارم اندر ظفره بدانکه ظفره بلفظ تازیست و بپارسی ناخنه
گویند و این ناخنه غشائیست فزونی غلیظ و گوهر او عصبانی است و همچون
ناخن است لیکن از بهر آنکه اندر چشمست و پیوسته تر باشد اما نرمتر از ناخن است
و از گوشه چشم روید و بیشتر از گوشه روید که از سوی بینی است و بر طبقهٔ ملتحمه
گسترده شود و باشد که تا بکرانی سیاهی چشم رسد و بایستد و باشد که از سیاهی
بگذرد و دیده را بپوشد و بینائی را باز دارد و باشد که از هر دو گوشه چشم روید
و سر برآرد و کمترین مضرت او آنست که چشم را از حرکات خویش باز دارد
و آنچه سپید و رقیق باشد علاج او سهل تر بود و آنچه صلب و سرخ بود علاج
او دشوار بود **علاجش** اما آنرا که نو پدید آمده باشد و سپید و رقیق باشد داروی
زداینده چون مس سوخته و قلقدیس و نوشادر و ملح اندرانی و زهرهٔ نر و سرمهٔ
روشنائی و شیاف اخضر و شیاف قیصر و شیاف دهارکون و باسلیقون
درد را زایل کند لیکن سرمها و شیافها زداینده از داروهاء معفص خالی باید از بهر
آنکه داروهاء معفص زداینده طبقات و اجزاء چشم را بسوزاند و جالینوس گوید
نخ سوسن ناخنه را صعب زایل کند و آنچه غلیظ و صلب باشد علاج او
بدستکاریست باید که نخست ناخنه را از وی طبقهٔ ملتحمه جدا کنند چنانکه
ظاهر ملتحمه را بجراشد و هر چند که ناخنه بر ملتحمه رسته است یا نه اگر رسته باشد
آسانتر باشد ناخنه را بصناره بردارند و بناخن گیر برند و جهد کنند تا از ناخنه هیچ باقی
نماند تا دیگر باره بروید و نگاه دارند تا بگوشت که در گوشه چشم است آسیب او
نرسد تا دمعه تولد نکند و فرق میان ناخنه و گوشت گوشه چشم آنست که ناخنه
سپید است و صلب و گوشت گوشه چشم سرخست و نرم و اگر ناخنه بر ملتحمه رسته باشد
اگر موی اسب یا ابریشم خام او را از ملتحمه جدا کنند و پر مرغی بردارند و بن او
در زیر ناخنه کنند و او را از ملتحمه جدا کنند و اگر این نیز دشوار شود باهن جدا کنند و

اگر هیچ سقط نباشد و همه کنارهای ناخنه بر ملتحمه رسته باشد بسر ناخن برای یا با آلتی
دیگر اندر یک پهلوی ناخنه سفدی نخسته چند انگه آلتی دیگر که آنرا شاید اندروی کنند
باید و ناخنه را بدان آلت کشط کنند پس ناخنه را بصناره بردارند و ببرند و نمک و
زیره بخایند و آب آنرا بچکانند تا داغ شود پس زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل بر پشت
چشم نهند تا سوزش را بنشاند و بگویند تا همیشه حدقه را می جنبانند تا پلک بر ملتحمه نزند
و روز دیگر بگشایند و آب زیره و نمک خاییده ناشتا اندر چکانند و از پس سه روز
باسلیقون و روشنائی کشند تا بیخ ناخنه پاک شود و بسیار باشد که ناخنه را
از ملتحمه تمام کشط نتوان کرد صواب آن باشد که آنچه کشط توان کرد بکنند و
ببرند و آنچه باقی ماند با باسلیقون و غیر آن علاج کنند و سر بر روشنائی و شیاف
و هر چه اندر کشند از پس گرمابه باید کشید و بداند که طبقهٔ ملتحمه صلب است چون
غضروف و صناره در ملتحمه آویزد یا در چیزی نرم آویزد آن علت و بیمار نیست ؛

صفت روشنائی سبل و ظفره و جرب و دمعه و تاریکی چشم را سود دارد
و سپیده را ببرد بگیرند شادنج عدسی مغسول مس سوخته اقلیمیا سیم و نمک هندی
و بورهٔ ارمنی و زنگار و دار فلفل از هر یک چهار درم فلفل سپید و فلفل سیاه و کف دریا
از هر یک هشت درم صبر سقوطری و سنبل هندی و قرنفل از هر یک چهار درم زنجبیل و
آمله از هر یک دو درم زعفران و نوشادر از هر یک یکدرم و نیم همه را بکوبند و بپزند و بکار دارند
عدد داروها سیزده است **صفت** باسلیقون ظفره را و سبل چشم را و انتشار و فرود
آمدن آب و خارش و آماس پلک را سود دارد بگیرند زنجبیل و ماميران و پلپل و دار
پلپل از هر یک دو درم زعفران و مروارید از هر یک یکدرم هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک
سه درم صبر سه درم نمک هندی و نمک اندرانی و نمک سرخ از هر یک دو درم شادنج
غسل مغسول و کف دریا و توتیای هندی و حجر بصری و کحل اصفهانی و مارقشیشا و
اقلیمیا زر و سیم از هر یک پنج درم شادنج هندی سه درم عدد داروها بیست [illegible]
شیاف بگیرند شادنج عدسی مغسول دوازده درم صمغ عربی و مس سوخته از هر یک
شش درم قلقطار سوخته و زنگار از هر یک دو درم همه را بکوبند و بشراب انگوری کهن
یا با آب بادیان تر بسرشند و شیاف کنند عدد داروها پنج **صفت** شیاف زنگار
ظفره و سبل و جرب را سود دارد بگیرند زنگار یکدرم هلیله زرد نیم درم توبال مس و روی سوخته

از هر یک چهار دانگ مر صافی بنیم درم زعفران دانگی نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و اسفیداج
ارزیز از هر یک یکدرم طلبل دو دانگ عدد داروها یازده است صفت داروی سرشته
ظفره و تاریکی چشم و سپیده را سود دارد بگیرند سنگ مقناطیس و زنگار و اشق از
هر یک چهار درم زعفران دو درم انگبین سه وزن داروها بسرشند صفت داروی
دیگر زنم ترکیب بگیرند قلقند یکدرم نوشادر یکدرم صمغ نیم درم هر سه را بسرشند و بشراب کهن
بسرشند و شیاف کنند نافع بود ∴ باب پنجم در انتفاخ ∴ انتفاخ بلفظ تازیست
پارسی او آماسیدن است و این علت چهار گونه باشد یکی آنکه ماده او باد باشد و علامت
او آنست که ناگاه پدید آید و هیچ گرانی نکند سخت اندر گوشه چشم که از سوی بینی است
شورش پدید آید چنانکه مگسی یا پشه بگزد و لون او چون لون آماس بلغمی باشد و بیشتر اندر
تابستان افتد و پیران افتد دوم آنکه ماده او از فضل بلغم باشد و علامت او آنست
که چشم گرانی کند و اگر انگشت بر وی نهند انگشت در وی نشیند و اثر انگشت یکساعت
در وی بماند سیوم آنکه ماده او از فضل بادناک باشد و اگر انگشت بر وی نهند زود فرو نشیند
و زود بجای باز آید و درد و ضربان نباشد و بلون خویش باشد چهارم آنکه از جنس سرطان
باشد و ماده او از فضل غلیظ و سوداوی باشد علامت او آنست که ماده صلب بود و آماس سیاه
و رنگ او تیره باشد و این علت هم اندر طبقه ملتحم باشد و هم در پلک افتد و گاه باشد که در سبلی
باردی بر آید ناپره خار فرو آید اما آنچه اندر طبقه ملتحم افتد بعضی با دمعه باشد و بعضی بی دمعه
و آنچه اندر پلک افتد بی دمعه باشد علاجش اما گونه نخستین را که ماده او از باد است در اول
که پدید آید هیچ علاج نشاید کرد چرا که او زود تحلیل پذیرد و اگر روز دوم و سیوم مانده باشد
تدبیر لطیف باید فرمود و آب گرم شست و گونه دوم و سیوم را علاج آماس بلغمی نخست
استفراغ باید کردن و ضمادهای محلل و نضج و شیرهای محلل که اندر علاج رمد یاد کرده
آمده است بکار باید داشتن لیکن داروها را رادع و قابض بکار نباید داشت و شیاف
احمر لین و کرنابه اندر هر دو نوع سودمند بود صفت ضمادی محلل بگیرند بابونه و بنفشه
و نیلوفر اندر آب بپزند و چشم بدان آب بشویند و اسفنج یا پنبه بدان تر کنند و بر چشم
می نهند و آنرا اگر حاجت باشد اکلیل الملک با این داروها یار کنند و صبر حل کرده بر پشت
چشم طلی باید کردن و آب او اندر چشم باید کشیدن ماده را از چشم باز دارد و گونه چهارم را
علاج همچون صداع سوداوی باشد ضمادهای مسکن و محلل بکار دارند چنانکه در

علاج

علاج سرطان و آماسهای سوداوی یاد کرده شد صفت شیاف حلوقی باد را پراکند و
نفخ را زایل گرداند بگیرند مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کتیرا و صمغ و زعفران و سنبل
از هر یک درمی همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند صفت شیاف
اسود بادها که اندر پلک و طبقه ملتحم باشد زایل کند بچشم اندر کشند و از بیرون طلی کنند بگیرند مس
سوخته یکدرم و نیم زعفران بنیم درم مروارید و سبد از هر یک یکدرم افیون یکدرم و نیم اقاقیا
پنجدرم شیاف مامیثا نیم درم همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها
هفت است صفت شیافی که از بیرون طلی کنند بگیرند مس سوخته دو درم مروارید و
و سنبل و مر از هر یک یکدرم افیون دو درم و نیم اقاقیا سه درم داروها هفت است ∴ باب
ششم اندر صلب ملتحم ∴ و آنرا بتازی جسا الملتحم گویند و بسیار بود که طبقهای ملتحم
سخت شود و چشم در چشم خانه نتواند گردانید و همه حرکتهای او نا ممکن گردد و طبقه ملتحم خشک
و سرخ باشد و چون از خواب بیدار شود چشم دشوار تواند گشاد و گاه باشد که اندر گوشه
چشم ریمی خشک گرد آمده باشد و سبب این علت از خلط خشک و غلیظ باشد ∴
صفت سخت طبع را نرم باید کرد و پیوسته در گرمابه رفتن و بر سر بخار آب گرم داشتن
و اسفنج بآب گرم تر کردن و بر چشم نهادن و آب گرم در چشم چکانیدن و هر شب
سپیده و زرده خایه مرغ با روغن گل یا پیه بط بر پشت چشم نهادن و از طعامهای سرد
پرهیز باید کرد و روغن شیره تازه بر سر نهادن و داروهائی که اشک آورد اندر کشیدن
در برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر لین و احمر حاد هم باید کشیدن ∴ باب
هفتم اندر خاریدن ملتحم ∴ خاریدن طبقه ملتحم سبب خاریدن چشم از فضلها باشد
بطبع بوره و اشک سخت شور باشد و لون پلک و لون طبقه ملتحم بسرخی گراید و باشد
که از تخفیف و صبغی خارش پلک ریش گردد علاجش باید که طبع را نرم دارد
و هر بامداد بگرمابه رود و طعامهای نرم خورد و از طعام شور و تیز پرهیز کند ∴ باب هشتم
اندر علت سبل و علامات آن ∴ بدانکه سبل علتی است که رگهای چشم
سرخ و ممتلی گردد از خون و اندر چشم خاریدن پدید آید و این علت دو گونه بود یکی آنکه
باطن ملتحم سرخ شود و بر ظاهر طبقه قرنیه غشائی همچون ابری سرخ خام پدید آید و اندر
چشم و میان دو ابرو سوزش پدید آید و عطسه متواتر زند و با فتاب نتواند نگریست
و اشک روان باشد و در قعر چشم ضربان یابد و گونه دوم که بر ظاهر ملتحم رگهای سرخ

ومتصل برخیزد بر ظاهر طبقهٔ قرنیه غشائی چون دود بدید و هر دو رخسار سرخ گردد و اندر ابرو
حرارتی و المی پیوسته همی یابد و خداوند این علت نه در آفتاب تواند دید و نه در چراغ و هرگاه
که پلک فرو سوی خویش کشد چنان نماید که رگهای سبل از روی ملتحمه برانگیزد و سبب آن
از امتلای دماغ باشد و بزرگی رگهای چشم بسیار باشد که سبب سبل افراط کردن باشد
در علاج و به طلاهای گرم و صمغ‌ها و تدبیرهای تری و سردی فزاینده تا ماده بدان
سبب غلیظ گردد و تحلیل نتواند پذیرفت **علاجش** اما گونهٔ نخستین رگ قیفال باید
زدن و استفراغ کردن بایارج فیقرا و حب قوقایا و از پس استفراغ غرغره کردن
بانکاره و ایارج فیقرا و عطسه آوردن پس تدبیر قوت دماغ کردن ببوی عنبر و
لادن و از طعامهای که بخار به دماغ رساند پرهیز باید کرد چون باقلی و عدس و سیر و
پیاز و گندنا و از طعامهای سرد و غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و از خمیر و شیر و هرچه
ازوی سازند باز دارند و از گرد و دود حذر باید کرد و بالین را بلند باید کرد و جماع نشاید
بست و بسیار گفتن و بانگ داشتن و بفروغ آتش نگرستن زیان دارد **صفت**
داروی که باد سبل و سدهٔ بینی را زایل کند بگیرند کندش یکدرم مرصافی دو دانگ
حضض یکی دانگی و نیم صبر چهار دانگ همه را بکوبند و بآب مرزنجوش سبز سرشته
و حبها کنند همچون عدس سه روز و هر روز یک حب بشیر زنان و روغن بنفشه حل
کنند و به بینی بر کشند یا اندر چکانند **صفت** داروی دیگر بگیرند کندش و قصب الذریره
و گل سرخ از هر یک راستا راست هر سه را بکوبند و بمقدار نیم دانگ به بینی اندر دمند و در
زنگوش می بویانند و پس از آن سرمهٔ روشنائی و باسلیقون می باید کشید و آنرا
که با سبل حرارتی رنج دارد شیاف اسود باید کشید **صفت** شیاف
اسود بگیرند اقاقیا مغسول و صمغ عربی از هر یک یکدرم مس سوخته پنج درم مرد
افیون از هر یک یکدرم و نیم بآب باران سرشته کنند و شیاف کنند و
رگ پیشانی و رگ گوش و گوشهٔ چشم زدن را سود دارد و گونهٔ دوم هم رگ قیفال
باید گشاد و تن را پاک باید کرد و ایارج فیقرا و حب قوقایا بکار باید داشتن و
غرغره و عطسه پس از استفراغ سخت نافع بود و در چشم داروهای رقیق که خون را
رقیق کند و رگها را پاک کند میکشند چون شیاف و باسلیقون و غیر آن و دارو
ها چنان باید کشید که نخست پلک را باز گردانند و باطن پلک باید آورد

زبر

پس سبل و چون سوزش دارد و فرو نشیند ذرور رمادی اندر کشند **صفت**
ذرور رمادی بگیرند مامیران یکدرم توتیای کرمانی پرورده و شنج سوخته و توبال
مس مغسول و سرمهٔ اصفهانی پرورده از هر یک ده درم همه را بکوبند و بکار دارند سبل
و دمعه و جرب را سود دارد و از پس آنکه دارو کشیده باشند و آسوده بگرمابه اندر
شوند و آنرا که با سبل رمدی پدید آید هیچ داروی سرد بدو نشاید برد و اعتماد
بر استفراغ باید کرد و زرد اعنبر باید کشید و زردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت چشم باید
گذاشت و اگر رمد سخت گرم باشد بهیچ وجه شیاف ابیض و ملکایا نشاید کرد
صفت داروی که سبل گرم را سود دارد سماق چندانکه خواهند و اندر آب بیاغارند
اغارند و ترشی او را بستانند و پالایند و صافی کنند و در آفتاب نهند تا سطبر
شود و شیافها کنند و بکار دارند **صفت** شیاف دینارگون که سبل رقیق را
بردارد بگیرند زرد چوبه و شادنج مغسول و صبر و شیاف مامیثا از هر یک راست
راست شیاف کنند اما سبل کهن را تدبیر بریدن است و شرط آنست که نخست
فصد کنند و مسهل خورند و چون لقط خواهند کرد بیمار را پیش خود بنشانند و استاد
بگوید تا چشم او را بگشاید چنانکه بهار پلک باز نگردد و این چنان بود که در گشادن
چشم هر دو ابهام فشارده دارند و بنهاد پلک بر حال خویش نگاه دارند تا اندک
بسیار لب پلک باز نگردد تا در بریدن پلک بریده نشود و اگر پلک بریده شود
بر ملتحمه روید از بهر آن کار میباید که آنکس که چشم را گشاید استاد باشد
پس سبل را از سوی گوشهٔ چشم از سوی بینی است بصناره بردارند و از
میانگاه پلک بر سوی دیگر بصنارهٔ دیگر بردارند و جهد کنند تا صناره از طبقهٔ قرنیه
دور باشد و بلب پلک نزدیک باشد و از گوشهٔ چشم که از آن سوی گوش است
بصنارهٔ سیوم بردارند و صنارها را بدست چپ گیرند و نگاه دارند و بدست راست
مقراض بردارد نخست سبل را از گوشهٔ چشم که از سوی گوش است و هر بار که
ببرد مهب اندر زیر سبل کند و همچنانکه ناخنه کشط کند سبل را نیز کشط کند تا همه
رگهای سبل از طبقهٔ ملتحمه جدا بر داشته باشد بدین ترتیب سپس او را لقط کند تا
بگوشهٔ چشم رسد که از سوی بینی است پس صنارها هم بدین ترتیب اندر
پلک فرو سوی او برد و بدین ترتیب لقط کند چون فارغ شد نگاه کند تا بر ملتحمه

هیچ رگی مانده است آن را نیز بردارد و نشان آنکه مانده است هم بر دست زیره
و نمک بخایند و آب او در چشم کشند و زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل به پنبه پاکیزه بردارد
و بر پشت چشم نهند و رفادهٔ بر سر پنبه نهند و بعصابه ببندد و بفرماید تا هر ساعت چشم را
در پلک میگرداند تا هم بجنبد و به پشت باز بجنبد و روز دیگر گل سرخ خشک اندر آب به
جوشانند و چشم او را بجشانند و بدان آب بشویند و میل را بروغن گل چرب کنند
و در چشم او بگردانند تا بداند که پلک بر ملتحمه رسته است و دیگر آب زیره و نمک چکانند
بچکانند و اگر نیز برهم رسته نباشد آب زیره و نمک در چکانیدن چارهٔ نیست سه روز
تعلل باید کرد و از پس سه روز باسلیقون و مانند آن باید کشید سود دارد تا بیخ سبل
پاک شود و اگر رمدی یا آماسی گرم پدید آید بعلاج رمد و علاج آماس مشغول شود

باب نهم در دوقه ❊ دوقه آماسی صلب بر ملتحمه و این آماس بعضی را
اندر گوشهٔ چشم که از سوی بینی است و بعضی را اندر گوشهٔ دیگر باشد که از سوی
گوش است و بعضی را اندر پلک و بعضی را آماسهای کوچک باشد گرداگرد
سیاهی بر شکل رزده مروارید و رنگ آن آماسها نیز مختلف باشد بعضی را
سرخ بود و بعضی را سپید و بسیار باشد که این علت اندر انتهاء رمد گرم پدید آید

علاجش تدبیر لطیف باید کرد و در ملکایا و داروی ابن علی باید کشیدن و آنرا
که چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض انزروتی که در علاج رمد یاد کرده آمده است
سه روز می باید کشید پس ملکایا و غیر آن کشند و اگر مدت دراز گردد داروهاء
تیز بکار باید داشتن چون باسلیقون و شیاف احمر حاد و مانند آن

صفت داروی ابن علی بگیرند پوست خایهٔ مرغ بشویند و تصویل کنند
چنانکه در علاج رمد یاد کرده آمد ازین پوست خایه تصویل کرده بگیرند ده درم
شادنج عدسی مغسول دو درم و نیم هر دو را بهم بیامیزند و بکار دارند نافع بود

❊ باب دهم اندر دمعه ❊ بدانکه دمعه علتی است که پیوسته چشم
بگرید و اشک پراکند و میریزد و این علت بعضی را لازم باشد و بعضی را
عارضی اما آنچه لازم باشد دو گونه است یکی مادرزاد دوم آنکه بسبب استقصای
دست کاری پدید آید که اندر بریدن ظفره کرده باشند و از گوشت گوشهٔ چشم
لختی با ظفره بریده شود و مادرزادی را علاج نیست و آن دوم که از گوشه

اندکی

اندکی مانده باشد و بیشتری بریده هم علاج نیست و آنرا که اندکی برداشته باشند علاج
یاد کرده آمد و آنچه عارضی باشد هم دو گونه است یکی آنکه از تبع بیماری باشد
چون آماس دماغ و بخار گرم عفونی و خونی و حمی یوم سهری و گاه باشد که سبب دمعه
از علت سدد باشد دوم آنکه بسبب نقصان گوشت گوشهٔ چشم پدید آید و سبب
آن نقصان بعضی را از بسیاری کشیدن داروهای تیز باشد که گوشت را
بخورد و بگدازد و بعضی را پاک کردن چشم بدستارچهٔ درشت و دست بد و بسیار
بردن و باید دانست که مبداء دمعه سه جایگاه است که رگهاء اندرون قحف و دماغ است
و رگها که در باطن پلک است دوم رگها که در بیرون قحف دماغ است سیوم عضلهای
چشم اما آنرا که از اندرون قحف دماغ آید و از رگها پلک علامت وی آنست
که رگهای پیشانی و رگهای صدغ ممتد و ممتلی باشد و آنرا از عضلهای چشم آید سبب
آن از ضعیفی عضلها باشد و علامتش آنست که چشم بیرون خاسته
باشد و دمعه پیوسته و پلک همیشه تر باشد و این سه مبدا که یاد کرده آمد این
علت را اسباب سابقه اند و سبب نزدیکتر و پیوسته تر نقصان گوشهٔ چشم است
که از سوی بینی است از بهر آنکه هر گاه که این گوشت ناقص شود باقی آنرا قوت
آن نباشد که رطوبتها را نگاه دارد از چشم و فرود آمدن آب از چشم باز دارد

علاجش اما آنرا که دمعه از اندرون رگهای قحف آید نخست تن را پاک باید
کرد پس غرغره کردن و عطسه آوردن و مزاج دماغ را باعتدال باز آوردن
و بوی خوش قوت دادن و هر دو روز موی سر را تراشیدن و از پس سر را
کردن حجامت کردن و آنرا که از رگها بیرون قحف آید بر سر او ضمادها که رطوبت را
بچیند باید نهاد چون غبار آسیا و کندر سوده و خاک آوه و آبی که از خار بفشارند
و همه چیزهای قابض اندرین باب سود دارد و آنرا که دمعه از ضعیف عضلهای چشم
باشد داروها قوت دهنده و تحلیل کننده باید کشید چون برود جهرم و باسلیقون
و روشنائی و آنرا که سبب دمعه از گوشت گوشهٔ چشم باشد علاج ذرور اصفر
است و صبر و دود کندر و شیاف مامیثا و زعفران مفرد و مرکب انبه گوشت را
برویاند و بهتر آن باشد که چشم را بشراب انگوری بس اندکی صبر در گوشهٔ چشم
کنند و برگ نیک اندر شراب انگوری بجوشد بر چشم نهادن علاجی سود مند است

واگر اسفنج را بشراب انگوری تر کنند و بر سر نهند سودمند بود و اگر شب یمانی در شراب
افکنند و بپزند اثر آن خوب باشد و گاه باشد که سبب دمعه از گرمی مزاج چشم
و دماغ باشد و علامت وی آنست که رگهای چشم سرخ و ممتلی بود و حرکات چشم زود
زود باشد و اشک گرم و رقیق باشد و اگر از سردی مزاج چشم و دماغ باشد علامت
وی آنست که گاه بود که رگهای چشم باریک و ناپدید بود و چشم سپید و حرکات او
آهسته و اشک غلیظ و سرد باشد **صفت** سرمه که خداوند مزاج گرم را سود دارد
بگیرند شادنج عدسی مغسول و توتیا مغسول و مارقشیشا از هر یک درمی مشک و
مروارید از هر یک نیم درم شیاف مامیثا و صبر از هر یک دانگی و نیم **صفت**
سرمه که مزاج سرد و تر را سود دارد بگیرند فلفل یک درم ملح هندی یک درم دارفلفل دو درم کف
دریا نیم درم سرمه سه بار چندانکه همه داروها بکار دارند **صفت** سرمه که ضعیفی عضلهای چشم را
سود دارد بگیرند استخوان هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو از هر یک راست راست
بکوبند و بر بیزند و بکار دارند و توتیا را بآب هلیله زرد پرورده اندرین علت سود دارد **صفت**
آن هلیله زرد مقشر اندر آب تر کنند و یک هفته بدست بمالند و بپالایند و توتیا بدین آب
پرورند و بکار دارند **صفت** سرمه که دمعه را باز دارد و عضلهای چشم را قوت دهد بگیرند
توتیا هشت درم سرمه یک درم شادنج عدسی مغسول یک درم و نیم اقلیمیا زر چهار دانگ
همه را بکوبند نرم و بآب هلیله زرد و بآب غوره و آب سماق بپرورند آب سماق دو جزو
آب غوره و آب هلیله یک جزو **صفت** کحل اصفر بگیرند زعفران یک مثقال کافور یکی
نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند دمعه را باز دارد **صفت** سرمه که مزاج سرد را سود
دارد بگیرند توتیا معدنی در میان خرما کنند و بسوزند پس پاک کنند و بشویند چند بار
و خشک کنند و بکوبند و ازین توتیا پنج درم با قاقله کبار نیم درم هر دو بکوبند نیک
و بکار دارند ❊ **باب یازدهم اندر دبله که بر ملتحم پدید آید** ❊ دبله قرحه بزرگ را
گویند که راغوری بزرگ باشد و ریم کند بسیار و بعضی باشد که رطوبتهای چشم ازین قرحه
بپالاید **علاجش** نخست فصد کنند و اسهال و شیاف ابیض از زردی کشیدن
و از صبر شیاف آبار کشند **صفت** آن بگیرند اقلیمیا زر و اسفیداج ارزیز و سرب
سوخته و سرمه اصفهانی و صمغ عربی و کثیرا و آبار سوخته از هر یک هشت درم مرصافی
و افیون از هر یک یک درم بسرشند بآب باران عدد دارو نه است **نسخه دیگر**

اقلیمیا هشت درم مس سوخته و آبار سوخته و سرمه و سرون گاو کوهی مرصافی و اقاقیا
از هر یک ده درم افیون سه درم بآب باران بسرشند عدد داروها نه است **نسخه**
دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم افیون و انزروت پرورده و کثیرا از هر یک یک درم
صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم بآب باران بسرشند و شیاف کنند عدد دارو هفت است
❊ **باب دوازدهم در توثه که بر ملتحم افتد** ❊ توثه گوشتی باشد نرم و بس
سرخ که نزدیک گوشه چشم باشد از سوی بینی و رگهای سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته
باشد بر شکل ناخنه **علاجش** نخست بفصد قیفال و اسهال تن را پاک باید کرد و چند روز حب
باید خورد تا ماده از تن پاک شود از بهر آنکه این علت بسیار معاودت کند پس توثه را
بصناره بگیرند بآهستگی از بهر آنکه وی سست باشد از صناره بجهد و جهت اندر رگها
کنند که از گوشه چشم بدو پیوسته است و آنرا کشط کنند بناخنه و بمقراض بردارند و آب
زیره و نمک خاییده اندر چکانند چند مرتبه و زرده خایه مرغ بی روغن بر پشت چشم نهند پس
باسلیقون و مانند آن بکار دارند ❊ **باب سیزدهم اندر تفرق الاتصال ملتحم**
❊ تفرق الاتصال که از تیغی یا از سنگی یا غیر آن باشد نخست فصد قیفال کنند و مسهل دهند
تا ماده بدو نپیوندد و آن جا که خون آمده باشد خون از وی پاک کنند و شادنج عدسی
مغسول با اندکی کافور ذرور کنند و سخت به بندند و آنرا که خون برآمده نباشد توتیا
پرورده بر کنند و زرده خایه مرغ بر پشت چشم نهند و پیوسته فصد کنند و مسهل دهند تا ماده
گسسته شود و کوشش دارد تا رطوبتهای چشم از وی پالوده نشود و علاج قرحه و دبیله کنند
❊ **جزو پنجم از کتاب دوم** ❊ اندر بیماریها که در طبقه قرنیه پدید آید و این بیماریها
ده عدد است **باب نخستین** اندر انواع قرحه و دبیله و علاج آن قرحه ریش را
گویند و ریشهای طبقه قرنیه هفت است و ازین هفت چهار آنست که بر ظاهر وی
باشد و سه بر باطن او و از جمله چهار نوع که بر ظاهر باشد نخست را بلغت یونانی
اخیلوس گویند یعنی تاریکی و علامت وی آنست که بر ظاهر سیاهی نقطه
بزرگ پدید آید چون دودی و نوع دوم را ماغالیون گویند یعنی ابر و این نوع از
نخستین عمیق تر باشد و علامت وی آنست که بر سیاهی نقطه پدید آید کمتر از نخستین
و سفیدتر از آن و نوع سیوم را بر کناره سیاهی برآید و این موضع را بتازی اکلیل السواد

انواع قرحه بزبان یونانی
اخیلوس [1] ماغالیون [2]
ارغاموں [3] افقیمو [4]
و بتازی اسامی آنها اینست
توربین [1] ضغو صا [2]
امارنا [3] المولمه [4]

گویند واین را بلغت یونانی ارخاموں گویند و بیشتر این قرحه بر سیاهی باشد وانگه
بر سفیدی و علامت او آنست که آنچه بر سفیدی باشد سرخ نماید و آنچه بر سیاهی باشد
سفید نماید و همه ریشها که بر طبقه قرنیه بر آید سفید نماید هرچه بر ملتحمه نماید سرخ بود و نوع
چهارم را بلغت یونانی انفیعوا گویند و علامت وی آنست که بر سیاهی سفیدی
نماید همچون ری باشد و آن سه نوع دیگر که در باطن قرنیه باشد نخستین را بوثرین گویند
یعنی مغاکی عمیق و علامت وی آنست که همچون کاوسی باشد و دور فرو رفته
باشد و پس فراخ نباشد و رنگ او صاف باشد و خشکریشه کمتر از دو نوع دیگر
بود و دوم را قلعوصا گویند و ترجمه او بتازی المولما است یعنی دردناک و علامت
او آنست که فراخ تر از نخستین بود و در عمق از آن کمتر بود و نوع سیوم را اقارما
گویند و ترجمه او بتازی الاحتراقیست و علامت او آنست که قرحه سوخناک باشد
و خشک ریشه بیشتر آرد و اگر مدت او دراز گردد رطوبتهای از چشم وی بپالاید
و اسباب آن نوع رطوبتهای باشد گرم و تیز و سوزان و همه انواع قرحه با درد و
ضربان و خلیدن باشد و قرحه که بزرگ و شوخناک و بسیار قیح باشد آنرا دبیلا گویند
و علاج آن در باب دهم از جزو چهارم یاد کرده آمده است علاج جمله هرگاه
که ازین علامتها که یاد کرده آمده است اثری پدید آید در حال باید شتافت و رگ
قیفال زد و باندازه قوت خون بیرون باید کرد و مطبوخ هلیله و خرمای هندی و
خیار شنبر و مانند آن استفراغ باید کردن دو سه بار و شیاف ابیض افیونی
کشیدن و بر ساق حجامت کردن و اطراف را بستن و مالیدن و اگر قرحه بدین
گوشه چشم نزدیکتر باشد که سوی بینی است و بیمار را چنان باید خوابانید که این جانب
بر بالا باشد تا ریم در گوشه چشم گرد نشود و آنرا نسوزاند و اگر بدین گوشه نزدیکتر
است که سوی گوش است چنان خوابانند که این گوشه بر بالا باشد تا ریم بهی
بالاید و بانگ داشتن و قی کردن و عطسه دادن و حب بستن و بالین پست
نهادن زیان دارد و آنرا که قرحه قوی باشد و ماده گرم و سوزان از شیاف
ابیض کشیدن کم نشاید کرد و شیر زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر
زنان سائیده کشیدن سود دارد و اگر طبع خشک شود بدین حب نرم کنند

صفت آن

صفت آن بگیرند کتیرا و رب سوس از هر یک جزوی سقمونیا نیم جزو شربتی نیم درم
با چیزی که مانند این باشد بدهند و علاج رمد گرم کنند و اگر پس از آنکه فصد کرده
باشند و مسهل خورده ضربان و خلیدن و درد ساکن نشود امید گسسته باید کرد و بتر
آن باشد که با قرحه پلک درشت باشد و جرب دارد و از بهر آنکه طبقات چشم درشتی بر
نیاید خاصه که قرحه باشد و اگر قرحه دیر سر کند و پخته نشود آب حلبه یا آب اکلیل الملک
باید چکانید و پس از آنکه سر کرده باشد شیاف ابیض انزروتی باید کشید تا قرحه پاک
شود و شیاف ابیض که با قلیمیا کنند سود دارد صفت آن بگیرند صمغ عربی و
کتیرا و نشاسته از هر یک دو درم اسفیداج ارزیز پنج درم افیون و اقلیمیا سیم از
هر یک درمی عدد داروها شش درم و آنرا که ریم غلیظ تر و بیشتر باشد شیاف ابیض
که دروی کندر باشد بکار دارند و صفت این شیاف اندر علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده
است لیکن اگر هنوز ماده بچشم همی آید و مزاج گرم است این شیاف را نباید کشید هیچ
و چون پس از آنکه قرحه پاک شده باشد شیاف آبار که اندر علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است
می باید کشید تا مغاک ریش را پر کند و برویاند و از صدف سوخته مغسول کرده ذرور سازند
تریهای قرحه را بچینند و خشک گردانند پس از آنکه مغاک قرحه پر شده باشد و برورسته شیاف
احمر لین باید کشید و از پس شیاف کحل اعبر و اگر حاجت آید پس از همه شیافها
و سرمها شیاف اخضر باید کشیدن صواب باشد و اگر از قرحه اثری بماند علاج
آنرا از باب علاج اثرها باید جست و اگر قرحه ملتبه شود و سوراخ گردد علاج
بدارو ها باید کرد که قابض و قوت دهنده باشد ❁ باب دوم ❁ اندر بثره و سلخ
و حفره که بر طبقه قرنیه افتد تولد بثره از رطوبت باشد فزونی عفن و تیز و سوزان
که اندر میان پوستهای قرنیه گرد آید و طبقه قرنیه چهار قشر است و بثرها چند گونه
است بعضی بسبب جایگاهش بگردد و بعضی بسبب کمی و بیشی ماده بگردد و
بعضی بسبب شوری و عذبی ماده بگردد و بعضی بسبب تری و غلیظی و رقیق قوام (ترشی)
ماده بگردد و این انواع را علامت چند است اما علامت آنچه بسبب جایگاه
بگردد آنست که بعضی بثرها اندر زیر پوست بیرون باشد که بر سطح ظاهر اوست و
این سهل تر علاج باشد و با سلامت تر باشد و لون او سیاه و صافی نماید و

اکر سیاه نماید دو است یکی انکه طبقه قرنیه شفافست و بصر را از دیدار طبقه عنبیه
باز دارد و طبقه عنبیه سیاه است دوم آنکه از نور چنانی که اندر عصب مجوف
همی آید دورتر باشد و سبب صافی نمودن آنست که رطوبت از وی بثره تولد کند
از پس یک پوست باشد و بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست دوم باشد
و در خطرناکی بثره این میانه باشد و اندر صافی و سیاهی میانه باشد از بهر آنکه از پس دو پوست
می نماید و دوری و نزدیکی او از نور چنانی میانه است و بعضی اندر زیر پوست سیوم باشد
و دردناکتر و با خطرتر باشد و سفید نماید و سبب آنکه رطوبت بثره انبست بسبب آنکه
از پس سه پوستست بصر را از دیدار عنبیه باز دارد دوم آنکه نور چنانی نزدیک ترانست
بصر را و از بصر نور بروی همی تابد بدین سبب سفید همی نماید بدین طریق معلوم شد
که طبقه قرنیه چهار نوعست و علامتها آنچه بسبب کمی و بیشی ماده و غیر آن بگردد
آنست که هر کجا که ماده بسیار و تیزتر باشد آفت و درد و ضربان عظیم تر باشد
از بهر آنکه بسیاری ماده آن موضع را از هم اندر کشد و تیزی ماده آن موضع را بگزد و
بسوزاند و آنجا که ماده غلیظ و اندک باشد بر خلاف این باشد لیکن بسبب غلیظی
ماده دیرتر پخته شود و آنجا که ماده عذب باشد سوزش کمتر بود و درد باندازه کمی و
بیشی ماده باشد و هر نوعی که چند بدین اصلها قیاس باید کرد و سبب خطر
این بثرها آنست که گوهر طبقه قرنیه صلب است و تا ماده کرم و تیز و گزنده نباشد
اندر گوهر او اثر نتواند کرد و خود را در میان اجزای او جای نتواند ساخت و آنجا
که ماده بدین صفت کرد آید بی شک آن موضع را بخورد و بسوزاند و سوراخ
کند اکر سوراخ آن کوچک باشد و از برابر ثقبه عنبیه دور باشد امید سلامت بود
و اکر برابر ثقبه باشد که سوراخ باز رود راه چنانی بسته شود و آنچه در زیر پوست
دوم و سیوم باشد و بزرک باشد و برابر یا نزدیک عنبیه باشد آفت عظیم تر بود
چرا که پوستهای دیگر را که بر بالای اوست همچنان بسوزاند و بخورد و دیده
بیرون خیزد و سوراخ کردد و ممکن نباشد که رطوبتهای چشم از آن راه پالوده شود
و گاه باشد که ماده سخت اندک باشد و طبقه را سوراخ نکند لیکن بتحلیل دفع شود
علاجش فصد و اسهال باید شناخت و غذا اندر بثرهای خشک چون گو

دکن

وکسنه و اسفاناخ و ساق خرفه و خیار و کدو باز باید آورد و شیاف ابیض افیونی و
شیر زنان همی باید چکانید و آنرا که درد عظیم نباشد شیاف ابیض انزروتی باید
کشید و در دردگاه بکار دارند و چون بوقت انتشار رسد شیاف ابیض کندری کشیدن
و چون در انحطاط افتد شیاف احمر لین باید کشید از بهر آنکه وی تحلیل باعتدال
کند و هر گاه که مزمن کردد و تحلیل نکند داروهای تیز چون روشنائی و داروها که اندر
سکنج و حلتیت و فرفیون باشد همی باید کشیدن و هر گاه که چیزی کشاینده چون
داروی بسیار تیز یا چیزی برنده آهن و نی و غیر آن بطبقه قرنیه رسد و جراحت
کند چنانکه پوست بیرون طبقه را بخراشد و بعضی از وی بریده شود و از وی پوست
دیگر برخیزد آنرا اسلخ گویند و هر گاه که جراحت بر پوست سیوم رسد آنرا حفر گویند
و بهترین داروی آن شیاف ابار اسفیداج و صدف سوخته و شسته و ذرور
نافعست ‖ باب سیوم در سفیده که بر چشم افتد ‖ و برداشتن و رنگ
ازرق را سیاه کردن سفیده که بر چشم افتد دو گونه باشد یکی بر ظاهر طبقه قرنیه
افتد آنرا ابر گویند و دوم در تعر قرنیه افتد آن بیاض گویند و این غلیظ باشد و سبب
هر دو قرحه و بثرها باشد و بسیار بود که سبب صداعی صعب سفیده بر چشم افتد
علاجش اندر علاج سفیده نه فصد حاجت آید و نه اسهال مگر آنجا که سفیده
که بسبب استعمال داروهای تیز زداینده حرارتی فزاید و ماده جذب کند این جا
بر سبیل استظهار فصد و اسهال صواب باشد و اما علاج سفیده بداروهای
زداینده و پاک کننده باید کرد و آنرا که رقیق باشد عصاره شقایق النعمان و عصاره
قنطوریون با عسل بزداید و بسیار باشد که سفیده رقیق بزبان برخیزد و این چنان
باشد که شکر با نمک بر زبان نهند بخوابان تا زبان درشت کردد پس دیده باز کنند
بمالند هر بامداد و این کس پرهیز کند و آنرا که غلیظ باشد داروهای قوی تر باید داد
چون مس سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی و سرطان دریا و کفک دریا
و سر سره روشنائی و قطران با روغن زیت سوده اندر کشند سود دارد بود و چون
خواهند که ازین نوع داروها زداینده که سفیده را بزداید بکار برند نخست شیاف
اخضر بکار دارند که سخت نافع است و از پس شیاف اخضر ذرور سکبینج بکار دارند

سپیده دو قسم است
۱ اکر
۲ بیاض

صفت ذرور بچربند سرطان بحری دو دست برکن اهل سند وکفک دریا وسرگین
سوسمار وسنگ دان جرز که بتازی حباری گویند وتوتیا وپوست خایه اشتر مرغ از
هر یک دو درم نسخه دیگر یکدرم سفیده ارزیز وتوبال مس وابگینه شامی ومروارید ناسفته و
عقیق سوخته وسنگ سبز که کارد بدو تیز کنند ودار فلفل وسفال رنگین ونوشادر
واقلیمیا زر وتوتیای هندی وبن مرجان وطین قیمولیا ومس سوخته وکرکس البحر وتوتیای
کرمانی از هر یک دو درم ودر نسخه دیگر هر یک یکدرم بورهٔ ارمنی وملح اندرانی از هر یک چهار
دانگ روسختج نیمدرم وشروح نیمدرم کفک ابگینه دو درم مشک دو دانگ همه را نرم بکوبند
چون غبار وبکار دارند عدد داروها بیست وهشت است نسخه دیگر بچربند سرگین سوسمار
سه درم قنطوریون پنجدرم کفک ابگینه پنجدرم مروارید ناسفته سه درم زنگار یکدرم بسباسه سه
درم اشنه نیم درم پوست خایه اشتر مرغ سوخته سه درم توتیا هندی دو درم ونیم
دو حبه عدد داروها ده است صفت داروی بعسل که سفیده را ببرد سرگین خطاف
وعاقرقرحا وانزروت وزنگار وکفک ابگینه واقلیمیا مس همه را نرم بکوبند چون غبار
وبا انگبین بسرشند وبکار دارند نسخه دیگر بچربند انزروت وبوره ارمنی ونمک
درشت از هر یک دو درم سرخج یکدرم همه را بکوبند وبا ده اوقیه انگبین مصفی کف برداشته
بسرشند وپیش از دارو کشیدن اندر گرمابه باید رفت تا سفیده نرم شود وعلاج پذیرد
صفت ذروری بچربند توتیا واقلیمیا وسرطان بحری وصدف سوخته وعصفر از هر یک
راستا راست مشک نیم دانگ وبکوبند وبپزند صفت شیافی که سفیده را
ببرد بچربند کفک ابگینه وکفک دریا وسرگین سوسمار وسکر حجازی از هر یک
راستا راست بکوبند وبپزند وده درم مامیران چینی نیکو وفه وج ده درم در من
آب بپزند تا سه بهره برود ویک بهره بماند پالاینده وداروها بدان بسرشند وبسایند
تا سرشته شود پس خشک کنند واندر سایه دیگر باره بسایند نرم وهم بدین آب
شیاف کنند صفت داروی که سفیده را زایل کند ورنگین کند تا سفیده ننماید بچربند
مازو واقاقیا از هر یک یکدرم قلقند نیمدرم همه را با آب شقایق النعمان بسرشند و
شیاف کنند وخشک کنند بسایه ودیگر باره بکوبند وباز با آب شقایق النعمان بسرشند
وشیاف کنند واندر چکانند وشیر زن که هنوز گرم باشد اندر چکانند سود دارد

سفیده را وچشم ازرق را رنگ کند وشیرهٔ تر اندر چکانند یا بچشند چشم را سیاه
کند وعصارهٔ عنب الثعلب وعصارهٔ پوست گوز وعصارهٔ پوست انار شیرین اندر
کشند وچکانند چشم را سیاه کند وسفیده را وازرقی را ببرد وبندق را بسوزند و
با روغن زیت بسایند وبر سر کودک ازرق چشم بمالند برانجا که جایگاه مغز است
ازرقی را زایل کند واین را آزموده اند واگر حنظل را برگیرند ومیل اندر میان او کنند واندر چشم
ازرق کشند سیاه کند وگفته اند که قوت او بدان ماند که اگر چشم گربه اندر علاج
کنند گربه سیاه چشم گردد وزعفران اندرین باب سود دارد صفت سرمه که چشم را
سیاه کند وسفیده را اگر از اثر قرحه باشد بپوشد بچربند سرمهٔ اصفهانی سه درم مروارید
یکدرم مشک وکافور از هر یک دانگی دود چراغ که از روغن زیت گرفته باشند
دو درم زعفران یکدرم عدد داروها شش است باب چهارم اندر تغییر لون
طبقه قرنیه بدانکه تغییر لون طبقه قرنیه دو نوع است یکی بسیاری کیموس که
بدو رسد دوم چگونگی کیموس یعنی رنگ آن اما آنچه بسبب کیموس باشد علامتش آنست
که همه چیزها او را چنان نماید که اندر میان دود است وعلاج این اندر باب علاج تری
طبقه قرنیه یاد کرده آید وآنچه بسبب رنگ کیموس است علامت او آنست که چیزها بدان
رنگ بیند اگر کیموس بلغمست سفید بیند واگر خونی باشد سرخ بیند واگر صفرائی بود زرد
واگر سوداوی است سیاه علاجش علاج طرفه است ویرقان نخستین تن ودماغ را
از آن ماده که غالب است پاک باید کردن وشربتهای لایق آن دادن وسر بخار آبی
که اندروی بابونه وبنفشه ونیلوفر وگل سرخ پخته باشد داشتن سود دارد وبخار سرکه
وآب با هم آمیخته وجوشانیده سود دارد وبوقت انتهای بیماری شیاف
احمر لین کشیدن باقی را تحلیل کند باب پنجم اندر تری طبقه قرنیه
سبب تری طبقه قرنیه از رطوبتی باشد غلیظ که بدو آید وعلامت او
آنست که بر ظاهر قرنیه چون ضبابی یا سحابی رقیق پدید آید وخداوند این
علت چیزها را چنان بیند که گرد اگرد او دود است یا ضبابی علاجش
نخست تن ودماغ را بحب ایارج وقوقایا پاک باید کرد وشیاف مرارات
وسرمه روشنائی باید کشیدن وازطعامهای غلیظ پرهیز کردن واندر طعام

دارچینی بسیار کردن ❊ باب ششم اندر خشکی طبقهٔ قرنیه ❊ سبب خشکی طبقه
قرنیه دو گونه بود یکی آنکه رطوبتهای اصلی کمتر شود و آنچه نصیب او باشد تحلیل از
وی دور شود و بدل او بد و باز نرسد و طبقه تشنج کند و فرق میان هر دو آنست که
آنچه بسبب کمتر شدن رطوبت بیض باشد ثقبهٔ عنبیه تنگ شود دوم اگر رطوبت
بیضیه کمتر نشود و طبقه تشنج کند و علاج آن چون علاج طبقهٔ عنبیه نباشد و آنچه بسبب
کمتر شدن رطوبتهای اصلی باشد ثقبه بر حال خود باشد علاجش هر دو نوع دشوار است
و خداوند این علت را بباید فرمود تا در آب خوش صافی رود و اندر میان آب چشم باز کند
و اگر بنفشه و نیلوفر اندر آب رند و اندر آب زن کنند و اندر آبزن نشینند و اندر
میان آن آب چشم را باز کند سخت سودمند بود و روغن بنفشه و روغن نیلوفر
و روغن بادام و شیر زنان در بینی چکانند سود دارد و لیکن کشکاب و بنفشه و نیلوفر اندر
اندر آب پزند و آن آب را بر سر وی بریزند و در چشم سفیدهٔ خایهٔ مرغ و شیر زنان
بچکانند نیک باشد ❊ باب هفتم اندر سرطان ❊ بدانکه سرطان آماسیست
صلب سودائی و بر همه اندامها تیز افتد و بر هر اندامی که افتد نخست حال او مشکل
بود و پوشیده باشد و بآخر ظاهر گردد و از نخست که پدید آید چون دانه باقلی بود
و لون او تیره باشد و چون درست بروی نهند اندک بگرمی گراید و بعضی دردناک
و خلیده باشد و آنچه دردناک تر و گرمتر باشد زودتر ریش گردد و بعضی ساکن بود
و ریش نگردد اما آنچه بر طبقهٔ قرنیه پدید آید سخت با درد و خلیدن باشد و رگهای
چشم سرخ و ممتد بود و الم بصداعها باز دهد و هر گاه که خداوند علت حرکتی کند
صداعش خیزد و ماده تیز در دقیق بچشم او فرود آید و شهوت طعام بشود و اگر
داروی تیز اندر کشیدن بطاقت شود و این علت را امید زایل شدن نباشد
چراکه دارو قوی تر از علت باید تا علت را دفع کند هیچ داروی قوی تر از این
علت نیست بدین سبب جذام و سرطان را امید زایل شدن دشوار است
علاجش تدبیر صواب اندرین علت آنست که جهد کنند تا درد ساکن شود و آنچه
بی درد است هم بر آن بایستد و نخست تن را پاک کنند و خلط سودا را کم کنند به
علاج که در باب مالیخولیا یاد کرده آمده است مشغول شود و شیر تازه خوردن

درین علت سود دارد صفت سرمه که اندرین علت سود دارد بگیرند توتیای پرورده
بآب خوش مغسول کرده و شادنج عدسی مغسول و نشاسته از هر یک درمی
شیاف مامیثا و طین مختوم از هر یک نیم درم مروارید دو دانگ همه داروها بشیر و
سفیدهٔ خایهٔ مرغ با زرده و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم گذارند و شیر تازه
اندر چکانند و آب گشنیز تر سودمند بود ❊ باب هشتم اندر کمنه ❊ یعنی باز ماندن
ریم اندر زیر طبقهٔ قرنیه و این علت دو گونه است یکی آنکه ماده مجتمع باشد و اندک بود
و جای خود گیرد و شکل اندر زیر طبقهٔ قرنیه همچون شکل ناخنه باشد و بعضی را ماده منبسط
باشد و بسیار تر و جای بزرگ گیرد و همه سیاهی را پنهان کند و اسباب این علت
سه است یکی آنکه گاه باشد که قرحه ناک شده باشد و از ریم جراحت رسته شود یا سر باز کرده
شود و ریم اندر وی بماند دوم آنکه بسبب صداع صعب ماده آنجا فرود آید یا ماده ردی که
از تیزی بوده باشد قدری آنجا بماند و مستحیل شود علاج این علت و علاج بثره و
قرحه یکیست نخستین تن و دماغ را با قراص بنفشه و ایارج فیقرا و حب قوقایا پاک باید کرد
پس آب حلبه باید چکانیدن تا ببرازد و شیاف ابیض ارزونی و کندری و ملکایا
کشیدن سود دارد و هر گاه که نضج آغاز کند شیاف کندر کشیدن سود دارد صفت
آن بگیرند انزروت و اشق از هر یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم همه را بلعاب
حلبه بسرشند و شیاف کنند عدد داروها چهار است و شیاف احمر لین تیز سودمند
بود و تحلیل کننده است صفت داروی مغسل که اندرین علت بکار آید بگیرند مر و
زعفران و صبر از هر یک یک اوقیه شراب یک اوقیه عسل یک اوقیه نخست زعفران را
اندر شراب حل کنند پس صبر و مر را سوده با آن بیامیزند پس با عسل بسرشند و
اندر ظرفی نگاه دارند تا بامداد و شبانگاه در چشم میکشند صفت شیاف الورد
درد چشم صعب را و قرحه را و بثره بزرگ را و موی سرخ را و رمدهای کهن را پرورده
خواستن چشمها و کمنه را زایل گرداند و مادها را از چشم باز دارد بگیرند برگ گل تازه
هشتاد و دو مثقال اقلیمیای سیم محرق مغسول بیست و چهار مثقال زعفران شش
مثقال سنبل هندی دو مثقال صمغ عربی بیست و چهار مثقال افیون سه مثقال مر
دو دانگ زنگار دو مثقال همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند و اگر

کفایت نشود داروها که اندر علاج آب فرود آمدن و علاج طرفه کنند بکار دارند و اگر بدین هم
زایل نشود قدح کنند همچنانکه آب را و ریم را بدان راه که آلت قدح اندر پرده باشد برون
آورند پس جراحت را علاج کنند و جالینوس میگوید اندر روزگار خویش کحالی را دیدم
که خداوند این علت را پیش خود بنشاند و سر او به هر دو دست بگرفت و بجنبانید جنبانیدنی
سخت وی را دیدم که ریم از آن موضع فرود آمد و آنجا که آبرا بچشم فرود آید بماند ⁂ باب
نهم در نتوی طبقه قرنیه ⁂ بدانکه بیرون خاستن چیزی از چیزی آنرا بتازی نتو
خوانند و بسیار باشد که بسببی از اسباب بادیه جزوی از طبقه قرنیه بر داشته تر از دیگر
اجزای شود همچون بثره نماید و فرق میان هر دو آنست که بثره صلب باشد و اگر میل بر
وی مالند فرو نشیند و بثره با دمعه و ضربان باشد و لون او بسرخی یا سفیدی آمیخته
باشد علاج نتو بستن است برفاده و غذا سبک فرمودن و چیزهای قابض
کشیدن چون شادنج و عدس و غیر آن ⁂ باب دهم اندر تفرق الاتصال که
بر طبقه قرنیه افتد ⁂ بسیار باشد که قرحه بگشاید یا بسببی از اسباب بادیه اندر طبقه
قرنیه تفرق الاتصال افتد و صواب آن باشد که زود بعلاج مشغول شوند از بهر آنچه
دو آفت تولد کند یکی آنکه رطوبتهای چشم از وی بپالاید دوم آنکه علت مور سرخ
تولد کند علاج صواب آنست که چیزی قابض بر کنند چون توتیا با آب سوده
پرورده و چون شادنج مغسول در فاده برنهند و ببندند و پیوسته بسته دارند و از این
نوع داروها بریکنند و رگ قیفال زنند و ماده را از جانب سر بسوی پای فرو کشند
و غذاهای سبک فرمایند جزو ششم از گفتار دوم ⁂ اندر بیماریها که در طبقه عنبیه
افتد و بدو تعلق داشته باشد و این نوع بیماریها پنج عدد است اول اتساع دوم
ضیق سیوم نتو چهارم تفرق الاتصال پنجم نزول آب باب نخستین اندر اتساع
یعنی فراخ شدن حدقه ⁂ هرگاه که ثقبه حدقه از اندازه فراخ شود نور بصر منتشر گردد
یعنی پراکنده شود و این علت را انتشار گویند و اسباب این علت پنج گونه است
یکی سببی باشد از اسباب بادیه چون ضربه و سقطه و این را علاج نباشد دوم
صداع صعب سبب آن ماده از دماغ فرود آید و با طبقات چشم مزاحمت کند
سیوم آنکه رطوبت بیضیه بسیار شود و با طبقه عنبیه مزاحمت کند و ثقبه را فراخ گرداند

دلالت

و علامت او آنست که گرسنگی و ریاضت سود دارد و اندر گرمای نیمروز بهتر باشد و بامداد و
شبانگاه بتر باشد و گرمابه زیان دارد چهارم آنکه خشکی مستولی گردد و رطوبت بیضیه کمتر
شود و بدان سبب رطوبتی که اندر گوهر طبقه عنبیه باشد نشف کند و هرگاه که طبقه عنبیه خشک
شود چاره نباشد از آنکه ثقبه فراخ گردد زیرا که هرگاه که پوستی را تری سوراخ کنند
چون خشک شود لبهای سوراخ باز کشیده شود و سوراخ بدان سبب فراخ گردد و علامت
او آنست که سیاهی چشم کوچکتر شود و اندر حال گرسنگی و گرمای گرم نیمروز بتر باشد و
ریاضت زیان دارد و گرمابه و طعامهای تری فزاینده سود دارد پنجم آنکه آماسی اندر طبقه عنبیه
افتد علامت او آنست که انتشار با ضربان و بار بود و تابت و با صداع بود علاجش اما آنچه
از پس ضربه و سقطه افتد اگر علاج دشوار پذیرد نخست رگ قیفال باید زد و بر پس سر حجامت
باید کردن و بر موضع صدغ صندل و شیاف مامیثا طلی کردن و ورد را بگلاب یا با آب
سرد شستن و اگر هنوز حرارت باشد آرد باقلی بی پوست و آرد جو با آب بید تر کنند
یا با آب برگ خرفه ضماد کنند و چشم پاکیزه بزرده خایه مرغ و روغن گل و اندکی شراب انگوری
بر نهادن نیک باشد و خون کبوتر بچه بچشم اندر چکانند سود دارد و آنکه بسبب انتشار
آماس گرم باشد هم بدین طریق علاج کنند و رگ گوشه چشم زدن و بر پس گردن
حجامت کردن و داروهای منضج و محلل کشیدن سود دارد و آنچه از پس صداع صعب
تولد کند بعلاج صداع زایل شود و از پس آنکه صداع زایل شود شیاف مرارات
و علاج آب فرود آمدن کردن سود دارد صفت آن بگیرند زهره حداه و زهره
کلنگ از هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل صد و هشتاد عدد رب السوس پنج
مثقال و چهار دانگ اشق دو مثقال همه را بکوبند و با آب بادیان بسایند و با انگبین
مصفی چندانکه کفایت باشد بسرشند و اندر نسخه دیگر همی آید که این داروها در ظرف
مسین باید کرد و بجای زهره حداه زهره صعوه عرجا کنند نسخه دیگر بگیرند زهره بزکش
یک مثقال زهره کلنگ دو مثقال سرگین سوسمار یک مثقال و نیم نطرون نیم مثقال فلفل دو
مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال حرنیت سفید یک مثقال با آب بادیان بسایند و
با انگبین مصفی بسرشند و آنرا که سبب انتشار از بسیاری رطوبت بیضیه باشد
رگ گوشه چشم و رگ صدغ باید زدن و سهل کردن سود دارد و استفراغ بایارج

فیقرا و حب قوقایا صواب بود و شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن
کردن سود دارد و آب دریا و آب شور کرده بر سر ریختن خاصه اگر با بورک بیامیزند علاجی
نیکو باشد و بر قفا حجامت کردن ماده را پیش باز کشند و آنکه سبب اغشا را ز خشکی
باشد گرمابه و تدبیرهای تری فزاینده کردن سود دارد و شیر زنان بر سر دوشیدن
و روغن نیلوفر و بنفشه در بینی چکانیدن سود دارد ❊ باب دوم در ضیق حدقه
❊ تنگ شدن طبقه عنبیه بدانکه تنگی ثقبه عنبیه دو گونه باشد یکی آنکه اندر آفرینش تنگ
آمده باشد و آنرا طبیعی گویند و پسندیده دارند از بهر آنکه بصر جمع دارند و اندر بینایی
قوتی باشد دوم آنکه عارضی باشد و عارضی پسندیده نیست و اسباب او چهار گونه
است یکی آنکه سبب از غلبه طبقه عنبیه سست رخو گردد و ثقبه بدان سبب تنگ شود چنانچه
غربال خشک را تر کنند دوالهای او سست رخو گردد و ثقبه و چشمهای او بدان سبب تنگ
شود و تدبیر متقدم و علامتهای رطوبت بر آن گواهی دهد و سبب دوم آنکه بسبب غلبه
خشکی طبقه عنبیه متشنج و پژمرده شود و ثقبه بدان سبب تنگ شود چنانکه غربال خشک را
تر کنند دوالهای او سست رخو گردد و ثقبه و چشمهای او بدان سبب تنگ شود
و تدبیر متقدم و علامتها رطوبت بر آن گواهی دهد و سبب دوم آنکه بسبب غلبه
خشکی طبقه عنبیه متشنج و پژمرده شود و ثقبه بدان سبب تنگ شود و باشد که ثقبه بکلی
بسته شود و تدبیر متقدم و علامتها خشکی بر آن گواهی دهد سیوم آنکه رطوبت
بیضیه کمتر گردد و عنبیه از وی باز افتد تا بدین سبب پژمرده و کوچک شود
و این نوع پیران را و از پس سرسام گرم بسیار افتد و چشم کوچکتر شود و خداوند علت
از اشخاص اشباح بیند یعنی از هر کس چون سایه بیند شکل و رنگ را نتواند دید و
تدبیر متقدم و علامتهای خشکی و کوچک شدن چشم بدان گواهی دهد چهارم آنکه
کیموس غلیظ و صلب اندر ثقبه گرد آید و آنجا ببندد و بعضی دو علامت او آنست
که طبیب ثقبه را نتواند دید علاجش اگر آنکه سبب تنگی از غلبه خشکی باشد علاج او
تدبیرهای تری فزاینده باشد چون شیر زنان بر سر دوشیدن و روغنهای تری دهنده
اندر بینی و گوش چکانیدن و آب خرفه و آب پیه و آب کوک و لعاب اسغول بر
سر نهادن و غذاهای چرب و نرم خوردن و سر او را مالیدن یک زمان تا ماده بـ

فرود

و گاه گاه چیزی کم خوردن و حلق کردن هم از بهر جذب ماده و اندر گرمابه و آب خوش صافی
بهم کم نشستن و در میان آب چشم باز کردن سخت موافق بود و آنرا که سبب از غلبه رطوبت
باشد استفراغ بحب ایارج و قوقایا باید کرد و افادیه اندر آب پختن و بر سر او چکانیدن
و شیاف زعفران چکانیدن صفت آن بگیرند اشق یک درم زعفران یک درم زنگار یک درم
شیاف کنند و اندر نسخه دیگر جندبیدستر یک درم اضافه نموده اند صفت اخلاط زعفران
بگیرند زعفران و شیاف مامیثا و گل سرخ و صبر از هر یک جزوی مر و نشاسته و صمغ
عربی از هر یک جزوی همه را بکوبند و بپزند و با انگبین بسرشند صفت شعلی دیگر بگیرند
بلبل و اشق از هر یک جزوی روغن بلسان جزوی زعفران جزوی اشق را اندر آب
بادیان حل کنند و روغن بلسان بادی یار کنند و همه را با انگبین بسرشند ❊ باب
سیوم اندر نتو طبقه قرنیه ❊ نتو چهار نوع است و سبب هر چهار جراحت
طبقه قرنیه باشد بسبب قرحه یا بسبب از اسباب بادیه و این نتو را نام عام مورسرج است
لیکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی را نامیست خاصه اما نوع نخستین چنان باشد
که طبقه قرنیه را آفتی رسد و بشکافد و عنبیه او از آن شکاف برآید و مقدار برآمدن او
نزدیک باشد همچون سر مورچه بدین سبب او را راس النمله گویند و هر که نگاه کند
پندارد که راس النمله است و فرق میان بثره و راس النمله آنست که تامل کند تا
لون چشم اکحل است یا ازرق یا اشهل و تامل کند که سیاهی چشم او در گوشه است
و گردی او از نهاد خویش بگردیده یا کوچکتر شده است نشان راس النمله است
بثره نیست و در لون بثره نگاه کند اگر همرنگ چشم بثره است و اگر همرنگ است و گرد
او خطی سفید نیست نملهاست و این سفیدی شکاف قرنیه است و نوع دوم برآیدن
عنبیه بیشتر از این نخستین باشد و این را راس الذباب گویند یعنی سر مگس و نوع دوم
و سیوم بزرگتر باشد همچون دانه انگور و دردناکتر باشد و بدین سبب این
انواع را عنبیه گویند و نوع چهارم بزرگتر و بلندتر باشد و چون کهن گردد و قرنیه بر روی
او بروید همچون سر میخی باشد که او را گرد و هموار کنند و پلک چشم او را نتواند پوشید
بدین سبب او را مسمار گویند و بعضی کحالان ثولول گویند از بهر آنکه سادر سر برماند
و بعضی او را فلکی گویند علاجش پیش از آنکه لبهای شکاف فلکی و قرحه قرنیه غلیظ گردد
چشم را پیوسته بر فادها بسته باید داشت و سخت باید بست چرا که هر گاه که لبها

نتو القرنیه چهار نوعست
۱ راس النمله ۲ راس الذباب
۳ عنبیه ۴ مسمار و ثولول و فلکی هم گویند

سکاف او غلیظ گردد علاج قبول نکند و شیاف آبار باید کشید و شادنج مغسول
در دور کردن و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب سورد تر مالیده و حل کرده بکار دارند
بهتر باشد و توتیا با آب برگ زیتون بسیار نافع باشد و نوع سیوم و چهارم را رفاده
نرم سازند و باندازه چشم و بر پشت رفاده تخته سرب بر نهند و زن او از پنج درم تا
ده درم ببندند و دارو از هاشیاف آبار و ذرور وردی بکار دارند **صفت** ذرور وردی
بگیرند اسفیداج ارزیز سه درم و چهار دانگ اقلیمیای سیم دو درم و دو دانگ صمغ
عربی درمی و دو دانگ انزروت بیدرم مس سوخته دو دانگ شادنج مغسول چهار دانگ افیون
دو دانگ همه را بکوبند و بکار دارند **صفت** اکسیری که اندرین باب سودمند است بگیرند
اسفیداج ارزیز هشت درم اقلیمیای سیم و صمغ عربی از هر یک چهار درم مس سوخته و کثیرا
و افیون از هر یک دو درم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و خشک کنند و
بسایند و بکار دارند و همه علاجها که اندر باب علاج قرحه و بثره یاد کرده آمده است صواب
باشد و آنچه کهن شده باشد آنرا علاج نیست و بسیار باشد که از نو سرح کهن گاه گاه
خون بگشاید آنرا بذرور شادنج و گل مختوم علاج کنند و آنرا که خواهند که زشتی
او زایل کنند رشته در زیر او کشند بسوزن و رشته گرد اگرد او اندازند و ببندند و
بگشند و آن فزونی را که بیرون آمده است ببرند و بذرور وردی یا شادنج
مغسول یا سر بر جراحت را پر کنند و ببندند و بر پشت چشم زرده خایه مرغ بر نهند

باب چهارم اندر تفرق الاتصال عنبیه تفرق الاتصال طبقه عنبیه
و عیر آن افتد اندر و بیرون نباشد یا اندک باشد یا گذرنده باشد و از جرم طبقه بیرون
گذر نکند و آنچه با گذرنده بود زیان او اندر بینایی کمتر باشد و آنچه گذرنده باشد رطوبت
بیضیه بدو بیرون آید و چهار آفت بزرگ از وی تولد کند یکی آنکه چون رطوبت بیضیه
که حایل است میان عنبیه و جلیدیه از میان بیرون شود عنبیه که مماس جلیدیه شود
و رطوبتی را که از غذای جلیدیه است نشف کند مضرت این بزرگ باشد و آفت
دوم از نور دماغی که اندر عصب مجوف بچشم همی آید اندر جلیدیه سخت نزدیک شود
و زود از ثقبه عنبیه بگذرد و پراکنده شود و آفت سیوم آنکه نور بیرونی جلیدیه سخت
نزدیک شود و بر نور دماغی غالب گردد و قوت او را باطل کند و آفت چهارم آنکه
سبب زوال رطوبت ترهای رطوبت جلیدیه دفع شود و خشکی بر وی غالب گردد

و اسباب تفرق الاتصال سه نوع است یکی آنکه خلطی حاد طبقه را بسوزد و بخورد
دوم آنکه بسیاری خلط اجزای طبقه را از هم اندر کشد و بگسلد سیوم سببی از اسباب
بادیه **علاجش** نخست از خلط بد و خلط فزونی کم باید کرد پس داروهای قابض و قوی
کننده بکار دارند و پوسته چشم را بسته دارند

باب پنجم اندر فرود آمدن آب به چشم فرود آمدن آب بچشم بیماریست از جمله بیماریها و ماده آن از رطوبتی
غلیظ است و موضع آن پشت طبقه قرنیه و روی طبقه عنبیه است هر گاه که چنین رطوبتی
اندرین موضع گرد آید ثقبه عنبیه را که منفذ شعاع اندرو نیست که برابر آن پیوند روشنایی
را ببندد در میان جلیدیه و نور بیرونی را حجاب کند یا بدین سبب منفذ نور بیرونی است
که بر رطوبت جلیدیه پیوندد روشنائی را باطل کند و جالینوس میگوید که سبب این علت
از غلیظ شدن رطوبت بیضیه است و بدین آن نمیخواهد که هر چند بجملگی غلیظ شود و
بسبب برودتی که بدو رسد بفسرد و لیکن آن میخواهد که از رطوبت بیضیه و غلیظ شدن
آن مدد یابد و آن رطوبت بر سبیل ترشح بتدریج از ثقبه عنبیه بیرون تر آید و بر
روی طبقه عنبیه اندر پس قرنیه گرد آید و آنجا بماند و حال آن رطوبت اندرین موضع
از دو بیرون نباشد و اگر مزاج سرد باشد بفسرد و اگر حرارتی صعب استاده باشد متکرج
شود و هر دو حال سبب بسته شدن منفذ و باطل شدن بینایی بود اما سبب فسردن
آن رطوبت اندرین موضع دو است یکی آنکه رطوبت خود سرد و غلیظ باشد دوم
آنکه از معدن خویش بیرون شده باشد و بر ظاهر نزدیک آمده و از حرارت باطن دور
گشته و سبب تکرج از بسیاری رطوبت و ضعیفی حرارتست چنانکه می بینیم که
چیزهای تر بدین سبب متکرج میشود و اسباب این علت شش است یکی
قی کردن بسیار دوم زخمی یا سقطه سیوم سرمای سخت و صعب و سردی مزاج
چنانکه کسی را اندر برف و دمه و سرما گرفتار آید چهارم ضعیفی روح باصره چنانچه
پیران و بیماران او کسانی را که بیماریهای دراز کشیده باشند افتد پنجم صداع
صعب مزمن ششم طعامهای کازدی کیموس غلیظ تولد کند و این علت مردم سیاه
چشم را بیشتر افتد زیرا که چشم سیاه رطوبت ناک تر باشد و دلیل بر آنکه آن رطوبت
میان طبقه عنبیه و قرنیه است آنست که بسیار باشد که طبیب اندر چشم خداوند
این علت نگاه کند آب را ببیند بر روی عنبیه پهن گشته و فراخ باز شده

وازبهر آن عنبیه را جز بکنار آن گرد اگرد او نبیند و چون قدح کرده شود یعنی آب گشاده شود
عنبیه را بسلامت بر حال خویش بیند دلیل دیگر آنکه اگر آلت قدح اندر طبقه گذری کردی بر طبقه
بیضیه رسیدی و چون طبیب خواستی که آب فرو گشاید بیضیه سیلان کردی و بدین گذر
بیرون آمدی بدین سبب استادان این صنعت سر بهت را که آلت قدح است
گرد کرده اند تا عنبیه را نبرد و نخراشد و اگر نه سر بهت تیز کردندی تا قدح آسان تر بودی
و بهت آسان گذشتی و گوهر عنبیه خود نرم است و تقرنده است چون سر بهت بدو در
از وی بلغزد **سؤال** اگر کسی گوید چون جای آب میان قرنیه و عنبیه است آب را چگونه اندر
ثقب عنبیه کس توان کرد یعنی نهان توان کرد **جواب** گوییم بهت اندر میان دو طبقه
حاصل شود بهت بیضیه را از عنبیه فرو فشارد و از فشاردن آن فرو سوی او فراخ گردد و آب
بثقبه در شود و ثقب عنبیه او را بخود اندر کشد و چون بهت بیرون آید آنجا باند و نهان شود
و حدقه بحال سلامت باز آید و بعضی طبیبان گفته اند اندر ثقب عنبیه نهان نمیشود لیکن
آنجا که ماده کمتر نهان میشود آب هم آنجا نهان میشود و نزدیک محققان آن درست
نیست و گروهی دیگر گفته اند فرود آمدن آب آنست که رطوبت بیضیه غلیظ گردد و این هم
درست نیست از بهر آنکه از دو بیرون نباشد یا بعضی از وی غلیظ گردد یا همگی و اگر بعضی از وی
غلیظ شود آن جزو را در حال قدح تمیز نتوان کرد و اگر تقدیر کرده اند که تمیز کرده شود و نهان
کرده چون بدیگر اجزا پیوسته باشد این نشاید بود بر آنکه معاودت کند و اگر آن نیز تقدیر
کرده اند که اندر ثقب عنبیه نهان باند و معاودت نکند دور نیست که بیضیه بدان سبب از
مقدار طبیعی کمتر شود و بصر تباه گردد که تبع نقصان او باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ
گردد همگی او را قدح نتوان کرد و جز بدارو علاج نپذیرد و این قول متقدمان است اما
استاد احمد فرج اندر کتاب خویش میگوید که یا میان طبقه عنبیه و طبقه عنکبوتیه باشد
یا در میان قرنیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف و آنچه میان عنبیه و عنکبوتیه باشد بینائی را
باطل کند و در میان حدقه تیرگی پدید آید کبودفام چون ابروی و آن را علاج نیست یعنی
نه بدارو و آنچه میان قرنیه و عنبیه باشد اگر سخت سطبر و فسرده و سپید باشد چون گچ یا چون
یخ آن را نیز علاج نیست نه بدارو و نه بقدح و آنچه اندر عصب مجوف باشد هرگاه که چشم
دیگر فراز کند چشم بیمار فراخ تر شود و بچشم اندر هیچ تیرگی ظاهر نباشد و اگر باشد سخت
اندک باشد آن را آب سیاه گویند و بعضی از آنچه استاد احمد میگوید که موضع آب یا

میان قرنیه و عنبیه باشد یا میان عنکبوتیه یا اندر عصب مجوف و شک نیست که او این سخن از خود
گفته است لیکن بمن رسیده از سخن متقدمان و دلیلها که انگیخته اند اینجا حکایت کردم و
پیش ازین ندیده ام و نخوانده ام اما آنچه ازین جمله که استاد احمد میگوید اندر سخن متقدمان است
که اندر علامتها ستاره قدح پذیرفتن و ناپذیرفتن همی گویند بیمار را بفرمایند تا آن چشم را که قدح
خواهند کرد باز کند و چشم دیگر را فراز کند و پلکها بر هم فشارد نیک و طبیب اندر چشم او
بنگرد نیک اگر ثقبه از آنچه بود فراخ تر میشود آب قدح پذیر است و اگر فراخ تر نشود بباید دانست
که سده اندر عصب مجوف است چون این معنی اندر سخن متقدمان یافته میشود بدان می ماند
که مقصود ازین چه میسری گفته اند که موضع آب جز میان قرنیه و عنبیه نیست آنست که آنچه
قدح پذیرد از آنها که لون و قوام او خوب باشد و اندر میان او دو طبقه باشد و آنچه جز اندر میان
دو طبقه باشد ممکن نیست که قدح توان کرد چرا که امکان ندارد که بهت اندر میان عنبیه و عنکبوتیه
توان کرد یا بعصب مجوف توان رسانید و طبیب حاذق را از شناختن این دقیقه چاره نباشد
و بباید دانست که رطوبت اندر کمی و بیشی و اندر قوام و اندر لون مختلف باشد بعضی بیشتر و بعضی
کمتر و بعضی غلیظ تر و بعضی رقیق تر و بعضی تیره تر اما اختلاف آن اندر کمی و بیشی چنان باشد که
بعضی را بسیار باشد و همگی ثقبه را بپوشد و ببندد و بینائی باطل شود و بعضی را اندک باشد
یک نیمه از ثقبه یا کمتر یا بیشتر و باقی گشاده باند و هر چه برابر اینجانب باشد که گشاده است
توان دید و بسیار باشد که این رطوبت اندر میان ثقبه باشد و گرداگرد او خالی و گشاده باشد
بدین سبب هر چه بیند میانه آن را سیاه بیند و اختلاف اندر قوام چنان باشد که بعضی را
این رطوبت رقیق و صافی باشد آفتاب او را و چیزهای روشن را بپوشد و از دیدار آن باز ندارد
و بعضی را غلیظ و تیره باشد که از دیدار آفتاب و غیر آن باز دارد و باشد که از غلیظی بدان حد
رسد که نام آب از وی برخیزد و اختلاف که در لون افتد چنان باشد که بعضی بلون آبگینه
و بعضی سپید مرواریدفام و بعضی بلون گچ و بعضی بلون یخ و این را بردی گویند و بعضی
آسمانگون و بعضی ازرق و بعضی پیروزه و بعضی سبز و بعضی زرد و بعضی اغبر و
بعضی سیاه و بعضی سیمابی **علامتش** علامت آب فرود آمدن آنست که
نخست خیالها پیش چشم آید چون پشه و مگس یا چون موی که برآید و فرود آید یا چون
شعاعی و هرگاه که آب محکم شود بینائی شود و لون حدقه بگردد بلون که یاد کرده آمد
و بسیار چشمها را این خیالها پیش آید مقدمه آب نباشد و فرق میان آنکه مقدمه
آب باشد و میان آنکه مقدمات آب نباشد از شش وجه است یکی آنکه

هرچه مقدمهٔ آب باشد بتدریج بیفزاید و بینائی تیره میشود تا یکبار آب فرود آید و چشم
را از وقت پدید آمدن آن خیالها تا بوقت فرو آمدن آب شش ماه فزون نباشد و هرچه از
شش ماه بگذرد و چشم بسلامت بود اغلب آن باشد که از آب این گردد و فرق دوم آنکه
بپرسند تا آن خیالها در هر دو چشم پیش همی آید اگر اندر یک چشم و اگر اندر هر دو چشم یکسان
و بیفزاید بداند که سبب آن از بخار معده است و مقدمهٔ آب نیست و اگر بیفزاید و همیشه
و پیوسته بیک لون است و نخست اندر یک چشم بود پس اندر هر دو پدید آید مقدمهٔ آب است
و فرق سیوم آنکه نگاه کنند تا لون حدقه تیره است و تأمل کنند تا هر دو یکسانست یا نه اگر
یکی تیره باشد و دیگری نه مقدمهٔ آبست و اگر هر دو یکسانست مقدمهٔ آب نیست و فرق
چهارم آنکه از پس سه ماه یا چهار ماه بنگرند تا هیچ تاریکی است چون دودی یا نه اگر هست
بداند که مقدمهٔ آبست و اگر نیست سبب خیالها و بخارات معده است مقدمهٔ آب
نیست و فرق پنجم آنکه بپرسند تا بوقت بدی معده و ناگواریدن طعام خیالها بیشتر
بیند یا نه چون معده بهتر شود و طعام بگوارد کمتر است یا نه اگر بوقت پری معده و نا
گواریدن طعام همی بیند سبب آن از بخار معده است و فرق ششم آنکه بسیار بود
که سبب خیالها صافی طبقها و رطوبتها و تیزی چشم و تیزی حس بصر باشد و فرق آنست
که حس شنیدن و بوییدن همچنین تیز باشد و در گوش پیوسته طنین باشد و هم پیوسته
بوی چیزی بدو میرسد اگرچه ضعیف باشد و طبیبان آنرا ذکاء الحس گویند از شمار بیماریها
باشد و فرق هفتم آنکه بعضی را از پس بیماریهای گرم دماغی چون سرسام خیالها در
پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتهای دماغی سخت سوخته باشد و از پس سوختن
آن چون دودی و تاریکی اندر دماغ مانده و هر گاه که آن دود اندر عصب مجوف در کهای چشم
اندر آید خیالها در پیش چشم آمدن گیرد و فرق آنست که از پس بیماری دماغ باشد
خداوند این علت از مالیخولیا خالی نباشد و دیده صافی باشد و اما علامتهای آن
که آب گشادن و قدح پذیر نیست از چهار حد باید جست یکی آنکه پس از آنکه آب تمام
فرود آید رنگ آب همچو هوا صافی و روشن باشد و کبودی آهن دارد یا اسرب و علامت
تمام فرود آمدن آب آنست که خداوند علت را اندر آفتاب نشانند و بفرمایند
تا چشم را فراز کند و طبیب پلک او را بفشارد بانگشت خویش و بجنباند و از هر سوئی
بگرداند پس بفرماید تا چشم را فراز کند و بنگرد اگر آب اندکی پهن تر از آنچه بود شده
باشد و باهستگی بشکل و حال خود باز آید تمام فرود آمده است و قدح پذیر است و اگر

سفید باشد همچون گچ یا چون یخ و هیچ بهتر نشود و از شکل و حال خود نگردد قدح
پذیر نیست وجه دوم آنکه بفرمایند تا آن چشم را که قدح خواهند کرد باز کرده دارند و چشم
دیگر را فراز کند و پلکها بر هم فشارد و اگر ثقبه اما آنچه بود اندکی فراخ تر شود قدح پذیر است بباید دانست
که آب تا قدح پذیر نیست فراخ تر نشود از بهر آنکه سبب فراخ تر شدن آنست که سده اندر
عصب مجوف است این هر دو علامت که یاد کرده آمد بیکجا باید تا قدح فایده دهد یکی فراخ
شدن ثقبه دوم آنکه رنگ و سرب مودن و آنرا اگر ازین دو یکی باشد و دیگر نه قدح فایده نکند
وجه سیوم آنکه بپرسند که روشنی چراغ و آفتاب می بیند یا نه اگر می بیند قدح پذیر است
و اگر نه قدح پذیر نیست وجه چهارم آنکه بفرمایند تا چشم را باز کند و پنبه بر چشم او نهند
و باد بدان پنبه اندر دمند دمیدنی گرم بقوت پس پنبه را بر دارند بزودی و نگاه کنند اگر
آب جنبیده باشد و لون او نیکو بود قدح پذیرد و الا نه و این آزمایش به پنبه از بهر آن
کنند که اگر بانگشت چشم را امتحان کنند آب مشوش گردد و قدح دشوار گردد بدین سبب
انگشت بدو نبرند علاجش هر گاه که علامتهای آب پدید آید اگر زود بعلاج صواب مشغول
شوند علاج فایده کند آب محکم گردد و باشد که علاج پذیر آید و باشد که نه و ابو علی سینا
میگوید که مردی را دیدم عاقل و تمیز که او را آب فرود آمد و خویشتن را علاج کرد و طعام کمتر
خورد و از طعامهای تری فزاینده پرهیز میکرد و بر قلیهٔ خشک و مطجنه اختصار میکرد
و سرمهای محلل بکار میداشت زایل گشت و نور بینائی باز آمد و طعامها و چیزهای خشک
باید خورد چون گوشت مطجنه و نان خشک و گوشت کبک و تذرو و قلیهٔ خشک و نان جو و
اندر طعام دارچینی و سعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و خشک و امثال آن
بکار دارند و تن و دماغ را بحب قوقایا و حب الذهب و ایارج فیقرا پاک باید کرد و هر هفته
یک شربت ایارج فیقرا عسلی و مطبوخ فنطوریون بدهند صفت مطبوخ
فنطوریون باریک سه درم تربد سفید تراشیده ده درم کوفته هفت درم مویز دانه بیرون
کرده بیست درم بپزند و پالایند و بر اثر ایارج بخورند صفت حب الذهب صبر بیست
درم هلیلهٔ زرد ده درم مصطکی و کتیرا و سقمونیا و زعفران از هر یک سه درم گل سرخ پنج درم
شربتی دو درم و نیم صفت معجونی که اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد بگیرند حب
دانخود و زنجبیل و تخم بادیان از هر یک راست راست بهم یا کوفته و بیخته اندر عسل مصفی
سرشته شود هر بامداد یک مثقال بخورند و مرزنگوش و شونیز و یاسمین بوییدن سود دارد

صفت شیافی که اندر ابتدا آب فرود آمدن سود دارد بگیرند فلفل سفید نیم اوقیه
خربق سفید یک اوقیه اشق یکدرم همه را بکوبند و بآب ترب بسرشند و شیاف کنند وا
پیاز شها کشند وانگور خوردن و با عسل در چشم کشیدن سود دارد و زهرهٔ گرگ و کفتار
و زهرهٔ ماهی کشیدن با عسل سود دارد و زهرهٔ خروس اندر بینی چکانیدن سود دارد
از سنگدان جاری پوست سبز که بروی باشد بگیرند و خشک کنند و بسایند
و در چشم کشند و عصارهٔ بخور مریم و برگ او با انگبین در کشیدن آبرا باز دارد و غرغره
کردن با ایارج فیقرا سود دارد خاصه از پس استفراغ صفت شیافی از زهرها
بگیرند زهرهٔ گاو یکدرم انگژد اندر خرقه کنند و اندرین زهره می مالند تا همه بگدازند و حل شود
پس یکدرم روغن بلسان با وی بپالایند و خشک کنند و شیاف سازند اندر ابتدا
آب و علت انتشار را سود دارد و سپیده را ببرد صفت شیاف مرارات بگیرند
زهرهٔ کلنگ و زهرهٔ زکش و زهرهٔ شبوط و زهرهٔ عقاب و زهرهٔ کبک و زهرهٔ باز از هر
یک راستار است و بهره ده درم ازین زهرها دو درم فرفیون و یکدرم شحم حنظل و یکدرم
سکنج در افکنند و همه را بآب بادیان بسایند و بچشم اندر کشند و خداوند ضعیف
بآب بسایند صفت داروی مغسل بگیرند سکبینج ده درمی و حلتیت و خربق سفید
از هر یک شش درم اقلیمیا چهار درم مرصافی دو درم زعفران یکدرم روغن بلسان بگیرند
داروها را خشک کرده بآب باران بسایند و زعفران و روغن بلسان بهم بسرشند
و با داروها بپالایند و ده درم صمغ عربی سوده با آن بپالایند و بسرشند کاهی الغسل
بکار دارند و گاه بآب بادیان و زهرهٔ افعی با عسل سرشته باید کشیدن سود دارد و
ابو علی سینا میگوید که مردمان معتبر زهرهٔ افعی را آزموده اند و از مضرت زهر را
نیافته اند پس درین تجربه معلوم می توان کرد و از وی احتراز نمی باید کرد طریق
علاج این علت بداروهای خوردنی و کشیدنی اینست که یاد کرده آمد و اما تدبیر

فی القدح

قدح یعنی تدبیر آب کشادن چنان باید که چون معلوم شود که آب تمام فرود آمده
و محکم شده و علامتهای قدح پذیرفتن ظاهر گشت نگاه کنند تا هیچ مانعی هست که از
آن باز دارد چون صداع و زکام و سعال ازین نوع چیزی باشد نخست علاج آنرا باید کرد
و تن و دماغ را بفصد و اسهال پاک باید کرد و روز قدح روزی باید که هوا کشاده و صافی
و خوش و شمالی باشد و خداوند علت را در سایه برابر خود بنشانند و بالشی نرم و بگویند تا

سینه بزانو باز نهد و دستها از زیر ساق برهم گذارد و خویشتن را گرد کند و کحال در پیش او
بر کرسی نشیند تا از وی بلندتر باشد و اگر پلک چشم درست باشد آنرا بر فادهٔ معتدل و عصابهٔ
ببندد دستی تنگ و اندرین دو فایده است یکی بیمار را و دوم طبیب را اما فایدهٔ بیمار آنست
که اگر دیگر چشم بسته نباشد حرکت کند و چشم دیگر را در حرکت آورد و قدح دشوار گردد و فایدهٔ
طبیب آنست که چون آب کشاده شود و خواهد که بنماید از بیمار نشان چیزها که حاضر باشد پرسد
و او خبر دهد تهمت آن باشد که بچشم دیگر همی بیند و چون بیمار چنانکه طبیب گفت بنشیند
یکی را بفرماید تا از پس پشت او سر او را نگاه دارد و طبیب بدست پلک بالا را بر دارد و چشم
او را تمام بگشاید و بیمار را بفرماید تا قصد نظر بکند چنانکه میل دیده بگوشهٔ چشم باشد که نزدیک
بینی است و طبیب سر مهت بر آن موضع نهد که قدح خواهد کرد و نشان کند از بهر دو کار
یکی آنکه تا صبر کردن بیمار بر درد بیازماید و دیگر آنکه بنگرد تا نشان برابر ثقبهٔ عنبیه است
یا نه چرا که سر مهت بر گوشهٔ چشم باید که سوی گوش و برابر ثقبه باید چنانکه اندکی برتر از ثقبه
باشد و فروتر نشاید مهت آلتی است از مس سرخ و آنرا بدان کشانید و اگر آب چشم
راست را بدان قدح خواهند کرد بدست چپ مهت را بگیرند و اگر چشم چپ را قدح
خواهند کرد مهت را بدست راست بگیرند پس سر مهت را بدان موضع نهند که
نشان کرده است و بگردانند و بزیری او بر گوشهٔ چشم باید که باشد چه این با سلامت
نزدیکتر است و اعتماد کنند بر مهت بقوتی تمام تا مهت بگذرد و او حس آن باید که
مهت را جای کشاده بدید آمد و این زمان که بر مهت اعتماد کنند بدست دیگر بدو انگشت
ابهام و مسبحه پلکها را نگاه میدارد تا بیمار چشم را نتواند گردانید و چون مهت بگذرد باید
نگاه کنند تا سر مهت را از قرنیه می بینند و مهت را تا برابر ثقبه بیاورد از وی اندر نگذرد
بلکه اگر بمقداری کمتر از نیم جو اندر گذرد روا باشد و اگر بیشتر گذرد نیک نباشد و موضع
قدح ریش گردد چون بدین جای رسید دنبال مهت برین ابهام افکنند بر سان
آنکه کسی از کاری آساید و بیمار را سخن خوش و بشارت دهد تا قوی دل شود و بسیار
باشد که درین وقت بیمار خواهد که قی کند باید که آنروز هیچ نخورده باشد و اگر قی
کشتن آغاز کند اندکی شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب انار بدهند تا ساکن
شود و پنبهٔ پاکیزه بر چشم او نهند و اندر دمند با آهستگی دمیدنی گرم و اگر دهان برد
بر سان آنکه کسی چیزی بیاشد دم بر کشند هم صواب باشد و مقصود ازین آست

آسایش چشم است پس سبلت را بآهستگی بگردانند تا از پس بلند که سر سبلت بر بالا
سبلت را اندکی بر افرازند و آنرا بسر سبلت فرو نشانند چون بینند که آب فرو نشست و ثقل
عنبیه آنرا درکشد صبر کنند و سبلت را بزودی بیرون و نگاه کنند اگر دیگر باره آب باز آید
دیگر باره فرو نشانند چه بسیار باشد که ثقل عنبیه لزج باشد آب را دشوار جذب کند و باشد که
آب غلیظ تر یا رقیق تر باشد و دشوار فرو توان نشاند و باشد که یکبار فرو نشیند چنانچه
جزوی اندر نشیبی افتد و از وی هیچ اثری نماند و باشد که عسری بیشتر کند و باز
آید و همگی او میل نکند بدان موضع که باید آنرا پراکنده باید کرد و ریز خردی از و بدان
جانب که میل کند آنجا باید برد و اگر رنج بسیار نماید سبلت را همچنان می باید
داشت و تیزی سبلت بر گوشه چشم قوت کردن تا اندکی خون بپاید آنرا با خون فرو
باید نشاند و اگر بقصد طبیب اندکی بپاید پاک باید داشت آب عسر را با آن قدر خون
فرو توان نشاند و اگر نیز آب عسر نباشد خون را اندر آن موضع کمین باید کرد
و با آب فرو نشاند اگرچه قوت خون را کمین نکنند آنجا بعضی دو طرف بدید آید و
تحلیل دشوار پذیرد و اندر آن حال که آنرا فرو می نشانند سبلت را بآهستگی بیرون
بیرون آورد و زرده خایه مرغ با روغن گل بر پزند و بر پشت چشم نهند و هر دو چشم را
سخت به بندند و اگر بر ظاهر گوشه چشم خون بینند نمک کوفته با بر آنجا کنند
و سخت به بندند و بیمار را اندر خانه تاریک آورد و بگوید تا بر قفا باز خسبد و
هیچ حرکت نکند و سخن نگوید و اگر خواهد که سخن گوید بدست اشارت کند و خود را
از عطسه و سرفه نگاه دارد و بر صدغهای او ضمادی خنک و خدر کننده نهند تا عطسه
تولد نکند و اگر عطسه آید بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود و اگر سعالی خواهد
بود اندکی جلاب با روغن بادام تجرع کند و طعام اندکی خورد و چیزی که باید خوابید
نخورد و آشامیدنی خورد و روز دوم اگر خواهد که چشم را بگشاید روا باشد رفاده را
برش بردارد و پنبه بگلاب تر کند و چشم را بدان بشوید چنانکه آسیب از چیره چشم
نرسد و هیچ اعتماد از دست بچشم نکند و چشم را باز نکند و پنبه بسپیده خایه مرغ
تر کند و بر پشت چشم نهد و رفاده نهد و به بندد و اگر باز روز سیوم بگشاید بهتر باشد
و گل سرخ اندر آب بجوشانند و چشم را بدان آب بشویند و راست بخسبند
و پشت به بالش باز دهند و گرد او بالشها نهند چنانکه از همه جوانب او بالش

باشد که بر آن اعتماد کند و اگر شادنج مغسول با سر سرسیاه اندر کشند روا باشد و اگر از پس
سه روز آب معاودت کند و آماسی تولد نکند باز سبلت را بجای باز آرد چه بدان زودی
ملتحمه رسته نشود و بعضی را باشد که ملتحمه نرم باشد سبلت بروی نایستد تا بروی اعتماد توان
کرد نخست بسر مبضع کرد منفذی بدان بدید آورد پس سبلت بر آن منفذ اندر آوردن
و گاه باشد که بر موضع قدح گوشت فزونی بدید آید آنرا بسر ناخن بر باید داشت و بنا
تر سید و بعضی طبیبان فرو سوی قرنیه بشکافند و آب را بیرون آورند و این با خطر
است که اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه را با خود بکشد و اما علاج خیالهای دیگر
که نه بمقدمه آب باشد آنست که نخست هر یکی را سبب علامت بدانند آنچه از معده
بود با یارج فیقرا علاج کنند و معده را بگلشکر و مصطکی و انیسون و غیر آن قوت
دهد و آنچه مصالح معده است مراعات کنند چنانکه اندر موضع او یاد کرده آمد
و اگر معده گرم باشد معده را بمطبوخ اهلیلج و شراب لیمو قوت دهند و آنچه از دماغ باشد
بخارها را از دماغ بر دارند و بجای پای فرو کشند و صندل و گلاب می بویند و بر
صدغها طلی سکنند ❊ جزو هفتم از گفتار دوم اندر بیماریها
که بحس و ادراک بینائی اوفتد و اسباب و علامات و علاج آن ❊
باب نخستین اندر بیماریهای رطوبت بیضیه بدانکه بیماریهای که اندر رطوبت بیضیه
افتد از دو بیرون نباشد یا اندر کمیت افتد یا اندر کیفیت اما آنچه اندر کمیت افتد چنان باشد
که کمتر شود یا بیشتر و خردتر شود یا بزرگتر و هر گاه که بیشتر یا بزرگتر از مقدار طبیعی شود میان
رطوبت جلیدیه و میان نور بینائی حجاب گردد و هر گاه که کمتر یا کوچکتر شود آفتها که اندر
باب چهارم از جزو ششم این گفتار یاد کرده آمده است تولد کند و آنچه از کیفیت افتد
یعنی از چگونگی از سه گونه بود یا آفتی باشد اندر قوام یا آفتی اندر لون یا آفتی اندر تری
و خشکی اما آنچه اندر قوام باشد چنان بود که بعضی از قوام معتدل اندکی غلیظ تر شود و علامت او
علت هر چه از وی دورتر باشد نتواند دید و آنچه نزدیک باشد همچنانکه باید نتواند
دید و بعضی را از قوام معتدل بسیار بگردد و سخت غلیظ شود و این از دو گونه باشد
یا بعضی از اجزای او سخت غلیظ یا همگی او و اگر جمله او سخت غلیظ گردد بینائی باطل شود
و حکم او و حکم آب یکی باشد و اگر بعضی از اجزای او غلیظ شود از دو بیرون نباشد
تا اجزای آنچه غلیظ است پیوسته باشد و حال این سه گونه باشد یا آنکه اجزا

غلیظ میان نگاه او باشد و خداوند این علت اجسام را میان نگاه چون سیاهی پرّان افتاده
بیند دوم آنکه اجزاء غلیظ کنارها او باشد و خداوند این علت همگی چشمها بزرگ
یکبار شوانده دیده و حاجت باشد که اندامهای جانوران بزرگ را جدا جدا همی بیند و اگر اجزاء
غلیظ و پراکنده باشد پیش چشم او خیالها نماید بشکل اجزاء چون مگس و پشه و خطها و
آنچه اندر لون افتد سه گونه باشد یکی آنکه همگی رطوبت از لون طبیعی بگردد و خداوند
این علت چیزها را بدان گونه بیند و اگر سرخ یا زرد باشد چنان نماید که خداوند یرقان
و خداوند طرفه بیند دوم آنکه بعضی از لون و بعضی بلون طبیعی باشند و پیش چشم
خداوند این علت خیالها نماید بشکل و رنگ آن اجزاء و سیوم آنکه بسبب بخاری که بچشم
رسد ظل آن باشد یعنی سایه آن بخار بر رطوبت بیضیه افتد و هرگاه که آن بخار برآمد
گیرد حال دیدار از حال طبیعی بگردد و چیزها بلون آن بخار نماید و آنچه از کیفیت تری
و خشکی افتد چنان باشد که اندر تری آن اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و آنچه
اندر خشکی بیرون شود از سه حال بیرون نباشد یا همگی او خشک بود و خداوند این علت
هیچ شوانده دیده و چشم او کوچک شود یا بعضی از اجزاء رطوبت چشم خشک شود و این
از دو گونه بود یا از اجزاء خشک شود پیوسته باشد یا پراکنده و حکم آن چون حکم غلیظی
باشد و فرق آنست که خداوند خشکی را چشم کوچکتر شود و خواب نباشد و آنچه اندر
تری از اعتدال بیرون شود چشم باندازه آن بزرگتر و ترتر شود علاج تری
و بزرگی و غلیظی رطوبت بیضیه را علاج پاک کردن تن و دماغ باشد و سرمهای جلا
دهنده و تحلیل کننده کشیدن و کمی و کوچکی و خشکی را علاج همچون علاج صداع
خشک باشد

❁ باب دوم اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه ❁

بدانکه بیماریهای رطوبت جلیدیه چهار نوعست یکی آفتهائیست که در موضع افتد دوم آفتهائی
که اندر کمیت افتد سیوم آفتهائی که اندر کیفیت افتد چهارم تفرق الاتصال اما نوع نخستین
که اندر موضع افتد بر سه وجه باشد یکی آنکه از موضع خویش زایل شود و بسوی راست یا
چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا برکشیده شود یا بسوی زیر فرو کشیده شود سیوم
آنکه دورتر اندر شود یا اندکی بیرون تر شود و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست
یا چپ و بسوی بالا تشنج عضلها و عصب مجوف باشد و تشنج یا امتلائی باشد یا
خشک و علامتهای هر دو معلومست و سبب بقعر فرو رفتن آن استفراغ و تحلیل

رطوبتها

رطوبتها و غلبه خشکی باشد و بیرون نشستن بسوی زیر فرو کشیدن استرخاء عضلهای
عصب مجوف باشد و هرگاه که جلیدیه یک چشم راست یا چپ میل کند مردم احول نماید
و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا میل کند مردم یک چیز را دو بیند و اگر جلیدیه هر دو چشم از جای
خود زایل شود و یکی برتر آید و یکی فروتر همچنین باشد و سبب این اندر تشریح عصب مجوف
یاد کرده آمده است و هرگاه که جلیدیه بقعر اندر شود چشم بسبب تحلیل رطوبتها دماغی و غلبه
خشکی ازرق شود و هرگاه که بیرون بر نشیند چشم بسبب فزونی رطوبت احول نماید چنانکه اندر
آب بسیار تر باشد اندر دریا آب سیاه نماید و چون برگشته سپید و صافی باشد علاجش
اما تشنج امتلائی و استرخاء را علاج باستفراغ عضلها و رطوبتها و نطولها و غرغره و عطسه باید کرد و
تشنج خشک و تحلیل رطوبت را تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و نوع دوم که اندر کمیت افتد بر
دو وجه باشد یکی آنکه بزرگتر شود و دوم آنکه کوچکتر شود و سبب بزرگی و بسیاری ماده باشد و
سبب کوچکی استفراغ و خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که بزرگتر از مقدار طبیعی شود
نور باصره تیره شود و چیزها را کوچکتر از آن بیند که باشد چرا که نور اندر گوهر جلیدیه پراکنده شود و دید و
پوشیده گردد و قوت روح چنانکه باید نتواند یافت و هرگاه که کوچکتر شود بمقداری سعت پرّان
روح باصره قوی تر شود و چیزها را بزرگتر از آن بیند که باشد که مقدار روح باصره بقیاس
با جرم اقوی بیشتر گردد و بقوت بیرون تابد و این دو نوع تا بدین اندازه بود از جمله بیماریها باشد
علامت و قانون علاج هر دو نوع معلومست و نوع سیوم که اندر کیفیت افتد سه نوع
یکی آنکه نوع جلیدیه بگردد و سیاه شود یا سرخ یا زرد یا سپید دوم آنکه رطوبت بروی غالب
شود سیوم خشکی بروی غالب شود و سبب بگردیدن لون آن از غلبه اخلاط
باشد و سبب غالب شدن رطوبت و سبب خشکی معلومست چند جا یاد کرده آمده و هرگاه
که لون او بگردد و لون ناطبیعی پدید آید مردم چیزها را بدان لون بیند و چون تری غلبه کند چشم
خیره شود و پیوسته تر باشد و هرگاه که خشکی غلبه کند و منقبض شود بینائی باطل گردد و علاج
دشوار پذیرد علاجش اما تغیر لون جلیدیه اگر علاج استفراغ آن خلط باشد که لون
او بر چشم پدید آید سرمهای تحلیل کننده باید کشید و آنرا که تری غلبه کرده باشد استفراغ
با ایارج فیقرا و قوقایا باید کرد و سر را باسلیقون باید کشیدن و آنرا که خشکی غلبه کرده باشد
تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و نوع چهارم که تفرق الاتصال است علاج آن علاج
قروح باشد لیکن آن عسرتر از قروح باشد و علاج کمتر پذیرد و همه بیماریهای جلیدیه

عسر باشد و گاه باشد که طبقهٔ عنکبوتیه را سبب مادهٔ شیر و سوزانند که بدو رسید تفرق الاتصال
تولد کند و علاج این عسرتر از همه بیماریهای چشم باشد ❁ باب سیوم اندر حالهای
قوت باصره ❁ قوت باصره را طبیبان روح باصره نیز گویند و احوال آن از دو وجه
ظاهر شود یا از کمیت یا از کیفیت اما آنچه از کمیت ظاهر شود از دو گونه باشد یکی آنکه روح
باصره بسیار باشد و بسبب بسیاری قوت او دوری تواند رسید و چیزهای دور را نیک
تواند دید و از نزدیک هیچ خلل نباشد دوم آنکه کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین سبب چیزها
نزدیک تواند دید و هر چه دورتر باشد نتواند دید و آنچه از کیفیت ظاهر شود هم دو گونه باشد
یکی آنکه روح باصره غلیظ گردد و بدان سبب دشوار تواند دید اشخاص را بیند و صورت
روی را نیک نه بیند دوم آنکه روح باصره لطیف شود و همه چیز از نزدیک نیک بیند و
خط باریک نیک خواند و از دور دشوار بیند چرا که روح لطیف یا قوت او دور رسیدن
پراکنده شود و بسیار باشد که احوال کمیت و کیفیت هر دو مرکب شود و این ترکیب
چهار گونه باشد یکی آنکه روح باصره بسیار غلیظ گردد دوم آنکه اندک و غلیظ شود سیوم
آنکه بسیار و لطیف شود چهارم آنکه اندک و لطیف شود اما آنچه بسیار و غلیظ باشد از
دور بهتر بیند چرا که اندر وی مسافت بقوت حرکت لطیف شود علاج آن استفراغ
بایارج فیقرا باید کرد و سر مر روشنائی باید کشید و از طعام شب و لبنیات و ماهی و
باقلی پرهیز کند و مرزنجوش بوییدن و اندر طعام دارچینی و سعتر بکار داشتن و آنچه
اندک و غلیظ باشد از دور نتواند دید و از نزدیک سبب غلیظی دشوار بیند و این آفت را
پیران بسیار افتد و علاج این دشوارتر باشد و غلیظ است از ایارج فیقرا چاره
نباشد و از بهر آنکه اندکیست شربت کشکاب و طعامهای لطیف و سبک و تری
فزای باید خورد و چون شوربای گوشت بره و گوشت مرغ خورد و آنچه بسیار و لطیف
باشد از دور و نزدیک نیک بیند و آنچه اندک و لطیف باشد از نزدیک نیک بیند
و از دور نه بیند و گاه باشد که رطوبت جلیدیه بزرگتر شود و چیزها را بدین سبب از دور
نتواند دید و از نزدیک تواند دید و علاج بزرگی جلیدیه و علاج خشکی که یاد کرده آمد
و علاج اندکی روح همچون علاج خشکی باشد ❁ باب چهارم اندر شبکوری
و روزکوری ❁ اسباب شبکوری سه است یکی غلیظی روح باصره دوم تری اجزا
چشم و غلیظی رطوبت بیضیه سیوم پیوسته در آفتاب بودن و از بهر آنکه هوا روز

بقیاس

بقیاس با هوای شب گرم و لطیف است لطافت هوا روز و نور آفتاب رطوبت
چشم را و غلیظی روح و بیضیه را لطیف کند بروز تواند دید و چون شب آید لطافت
هوا روز باطل شود و رطوبتها روح باصره را غلیظ گرداند هیچ نتواند دید و آنکه پیوسته
در آفتاب باشد از بهر آنکه نور آفتاب لطافت روح باصره تحلیل کند و آنچه غلیظ
باشد بماند و چون شب آید کثافت هوا شب سبب غلیظی زیادت شود و هیچ
نه بیند و باشد که سبب شبکوری از بخار معده باشد و فرق آن است که آنچه از معده باشد
هر وقت که معده پاک باشد علت ضعیف شود و چون آلوده شود علت قوی گردد و علت
شبکوری بیشتر مردم بزرگ چشم و سیاه چشم را افتد علاجش اگر از خون علت
دارد رگ قیفال و رگ گوشه چشم سود دارد و استفراغ بایارج فیقرا و تدبیر لطیف و
عادت شام خوردن بگرداند و پیش از طعام شراب زوفا خشک با سداب خشک
هر دو با هم کوفته سفوف کردن و از پس هضم طعام اندکی شراب انگوری کهن باید خوردن
و جگر بز را بکارد بیازند و بر آتش افکنند و آن تری که از وی گرد آید بر می دارند و
دارفلفل سوده و نمک هندی سوده با وی بیامیزند و بچشم اندر کشند و اگر دارفلفل بکوبند
بر کباب این جگر بز کنند تا تری آنرا بچینند پس آن دارفلفل را بکوبند و اندر کشند
روا باشد و سر مه روشنائی و شیاف مرارات کشیدن سود دارد و روغن بلسان
با اندکی افیون قوت آنرا بشکنند و اندر کشند و عسل با آب بادیان بیامیزند و اندر کشند
و یکساعت یک چشم بر هم نهاده بدارند و دارفلفل و سنبل را استار است
بکوبند و بپزند و بچشم اندر کشند یا آب که از جگر بز برآید و کباب جگر بز و قلیه آن خوردن
و چشم را بخار آن داشتن سود دارد و اسباب روزکوری ضد اسباب شبکوری
بود چرا که هوا شب بقیاس با هوا روز تر است لطافت هوا روز خشکی و لطافت
روح باصره را زیادت کند و بدین سبب چون روز آید چشم خیره گردد و بصر ضعیف
شود و این علامت مردمان ازرق چشم و اشهل را بیشتر افتد علاجش ❁
تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و شیر زنان اندر بینی چکانیدن و روغن بنفشه بر سر نهادن تری
و از طعامهای ترش و شور و ترش پرهیز باید کردن و باشد که پیوسته مردم اندر
روشنائی آفتاب و صحرا باشد و در زمستان که برف آید نظر او پیوسته بر برف
باشد بدین سبب بصر ضعیف شود و از دور نتواند دید و آنچه از نزدیک باشد با ستقصا

شواند دید و در هرچه نگاه کند سفیدی بر لون او غالب باشد **علاجش** آنست که
جامه ازرق پوشیدن و مقنعه سیاه پیش چشم بیاویزد تا نظر او پیوسته بر آن افتد

باب پنجم اندر علاج چشم سرمازده گاه گندم را اندر آب پزند و آب
آنرا نیکگرم در چشم چکانند سود دارد و سنگ آسیا گرم کرده و شراب انگوری بر وی
ریختن و چشم را ببخار آن داشتن و داروی تحلیل کننده چون زوفا و بابونه و
اکلیل الملک اندر آب پختن و سر ببخار آن داشتن نافع بود

باب ششم اندر علاج بیماریهای رطوبت زجاجیه بدانکه عدد بیماریهای رطوبت
زجاجیه چون بیضیه است و مضرتهای آن بجلیدیه باز دهد هرگاه که زجاجیه کوچکتر
شود بینائی ضعیف شود و اگر سردی و خشکی بر وی غلبه کند و خشک و منعقد گردد
بینائی باطل شود و علاج این علاج بیضیه است

باب هفتم اندر بیماریهای طبقه شبکیه هر بیماری که اندر طبقها که پیشتر یاد کرده آمد افتد اندرین طبقه
همان باشد و اسباب آن همان است و علاج آنهم از آن تفرق الاتصال
این طبقه که هم اسباب بادیه ممکن است و هم آمدن خلطی تیز و سوزاننده باشد
تیزی خلط او را بخورد و بسوزد و تفرق الاتصال تولد کند و نور بینائی از وی بیجای
اجزای چشم پراکنده شود و بینائی باطل گردد و علاج این عسر باشد جز باستفراغ
و پاک کردن دماغ علاج نتوان کرد و چون تفرق الاتصال تولد کرده باشد
استفراغ فایده ندهد و قوت داروها کشیدن دشوار بدو رسد و این علت را
انتشار گویند و انتشار سه نوع است یکی آنکه در باب اتساع حدقه یاد کرده آمده است
دوم این سیوم اندر بیماریهای عصب مجوف یاد کرده آید و بباید دانست که حال
طبقه مشیمه و حال طبقه صلب اندر قبول انواع سو المزاج و انواع تفرق الاتصال
همین باشد و هر عارضه که مشیمه را افتد مضرت آن بجلیدیه باز دهد چرا که غذا
نخست بمشیمه رسد و نصیب خویش بر دارد و باقی پخته تر و صافی تر بشبکیه رسد
و شبکیه آنچه لایق او باشد بخود بر کشد و باقی صافی تر و پخته تر برطوبت زجاجیه
فرستد و زجاجیه همچنین آنچه لایق او باشد بکار می برد و باقی صافی تر و پخته تر بجلیدیه
میفرستد و اسباب و علامات و علاج همان باشد که بیماریهای دیگر طبقه را

باب هشتم اندر بیماریهای عصب مجوف بدانکه عصب مجوف را

همه اسباب سو المزاج مفرد و مرکب و ساده و با ماده ممکن است که افتد و اسباب و علامات
انواع صداع و بیماریهای دماغ باشد که اندر دماغ افتد همان علاج باشد و بباید دانست
که اندر عصب مجوف بیرون از بیماریهای مزاجی و ضغطه یعنی فشردن و تفرق الاتصال
ورمی و غیر ورمی بسیار افتد و همه بیماریهای عصب بدان اندازه بود که قوت بیماری بود
اندر بصر زیان کند و باشد که بصر باطل شود و اندر عصب مجوف و اندر هیچ جزو از اجزای
چشم آفتی نباشد یا روح باصره را ضعیف کند یا راه او بسته دارد لیکن سبب اندر بطون
دماغ باشد و بیماریهای دماغی بر آن گواهی دهد و هرچه باشد این باشد از دقایق بیماریها
شناختن آن جزو بر طبیب حاذق دشوار باشد و از انواع تفرق الاتصال که اندر عصب
مجوف افتد یکی آنست که دهنه عصب فراختر از منفذهای طبیعی شود و سبب آن
دو گونه باشد یکی آنکه عضلها که دهنه او ضعیف شود نگاه دارد دوم آنکه خلطی بدو آید و او را
از هم باز کند و فراخ شود و از هم باز شدن دهنه آنرا انتشار گویند چرا که نور
پراکنده شود و فرق میان انتشار که از فراخ شدن دهنه عصب مجوف تولد کند و انتشار
که از فراخ شدن عنبیه تولد کند آنست که آنچه از عصب تولد کند پراکندگی نور
اندر اجزای چشم پیدا باشد و آنچه از ثقبه تولد کند پراکندگی نور در اجزای چشم پیدا
باشد از بهر آنکه نور از ثقبه بیرون آید پس پراکنده شود و چون نور از ثقبه بیرون افتد
اندر اجزای چشم هیچ پراکندگی ظاهر شود و اندر بیشتر حالها انتشار که از عصب مجوف
افتد صداع صعب امتلائی بود **علاجش** نخست تدبیر تسکین صداع باید کرد و
تن و دماغ پاک باید کرد و داروها که از جهت ابتدای آب فرود آمدن یاد کرده آمده است نگاه
داشتن و شیافهای مرارات از جمله داروها نافع است اما ضغط و آماس عصب مجوف را
سبب فضلهای سرد و تر باشد که از دماغ بدو می بالاید یا راه روح باصره بدان سبب بسته
گردد و علامت وی آنست که اگر خداوند علت چشم دیگر را که درست باشد فراز کند
در هم فشارد ثقبه عنبیه فراختر شود عصب بسلامت باشد و فرق میان
سده و آماس آنست که خداوند آماس از المی که در قعر چشم باشد شکایت کند
و خداوند سده را این شکایت نباشد و دیگر آنکه سده و ضغط بینائی را جمله باطل کند
و با درد و گرانی باشد **علاجش نخست** استفراغ سجب قوقایا کند و ایارج فیقرا

پس رگ گوشهٔ چشم زدن و دیوجه بر صدغ افکندن و ماده را بسوی قدم فرو کشیدن
و علاجهای آب کردن اما تفرق الاتصال کردی باشد گسسته شدن و خورده شدن
عصب باشد و علامت او آنست که چشم دور افتاده باشد و پژمرده شود و بینائی باطل کردد
و این را علاج نیست ؛ **باب نهم اندر بیماریهای که اندر عضلهای عصب مجوف
و عضلهای خاصه چشم افتد** ؛ بیماریهای این عضله دو نوع باشد یکی استرخا و دیگر
تشنج و تشنج هم دو نوع بود یکی امتلائی و دیگر خشک و علامات هر دو معلومست و هر گاه
که عضلهای عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خویش زایل شود و چشم بایستد گردد بیرون [?]
چشم احول و هر گاه که چشم مسترخی شود چشم بیرون نشیند و آنرا که استرخا مفرط باشد
بینائی باطل شود چرا که چشم نیکو بیرون آید و عصب کشیده شود و تجویف او سبب
کشیدگی تنگ شود و راه نور بسته گردد **علاجش** استرخا و تشنج امتلائی را علاج پاک
کردن دماغ باشد و اطریفل بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و سرمهای مقوی
کشیدن و بر پیشانی و پیش سر و صدغ لادن طلی کردن و تشنج خشک را اندر پرهای رتی [?]
فراینده باید کشیدن و بسیار بود که تشنج خشک غالب گردد و بیماریهای دماغ چون سرسام
و سدر و صداع صعب زایل شود و احولی کودکان که حادث باشد سبب آن برابر
چشم او چراغ نهند چنانکه نظر او راست باشد برد و چیزی سرخ برابر او بیاویزند و اگر
میل دیده او بسوی دنبال چشم باشد بر بینی او نشان سرخ کنند و اگر میل بسوی
بینی باشد بر دنبال چشم او چیزی سرخ بسپارند تا بدان نظر دارد و گفته اند که اگر
مغز گوسفند بجوشانند و بفشارند و سرمه را بدان آب بپرورند و بچشم اندر کشند احول را
سود دارد ؛ **باب دهم اندر بیرون نشستن چشم نه بسبب استرخاء عصب
مجوف** ؛ سبب این دو گونه باشد یکی قوت قی و دیگر صعبی خناق و گاه باشد
که آنرا سبب درد زاییدن چشم بیرون نشیند **علاجش** آنرا که سبب صعبی قی و خناق
باشد فصد باید کرد و با قرص بنفشه اسهال کردن و چشم را بسته داشتن و رفاده بعصارهٔ
برگ زیتون و برگ مورد و داروهای قابض تر کردن و بر پشت چشم نهادن و بر بالای
رفاده تختهٔ سرب باندازهٔ چشم کرده بر نهادن و بستن و بقفا باز خفتن و طعام اندک
خوردن و آنرا که سبب درد زاییدن بود ادرار طمث فرمودن و بر پس کردن حجامت

کردن و چشم را بستن ؛ **باب یازدهم اندر ضعیفی و بینائی** ؛ بباید دانست
که سبب چشم و بینائی بیماری چشم و اجزای او باشد و همه بیماریهای چشم و اسباب و علامات
و علاج که یاد کرده آمد و اندرین باب علاج این ضعیفی یاد کرده آمد که سبب آن محکم نباشد و
علاج و علت قوی نباشد مثلاً اگر کسی را که سبب از ضعیفی چشم و بصر گریستن بسیار باشد
یا بخاری اندک یا تری اندک و مانند این قانون علاج او آنست که از پس طعام خوردن خفتن
بیدار نشیند که طعام اندر معده بگوارد و از فم معده فرو گذرد و بسیار نخورد و از طعامهای
بخار انگیز احتراز کند و طعامهای شور و سرکه و زیتون و نمک بسیار و عدس و سیر و
پیاز حذر کند و بادروج و شبت و کرنب و باقلی و شراب و جماع و فصد بسیار و حجامت
و شیر بسیار خوردن و بسیار خفتن و بسیار بیدار بودن و خط باریک نوشتن و خواندن و
بقفا باز خفتن و بر گند بادی پیوسته نشستن خاصه آن بادی که بادهای سرد شمالی و اندر
برف نگریستن و در صحرا و قرص آفتاب نگاه کردن وقت برآمدن و وقت کسوف و گرد
و دود و در چیزهای درفشان نگاه کردن چشم را ضعیف و زیان دارد و دار چینی خوردن
و اندر چشم کشیدن سود دارد و ایارج فیقرا و اطریفل بکار داشتن سود دارد و آب پیاز را
بعسل اندر کشیدن سود دارد و تاریکی چشم را زایل کند و تاریکی چشم که از خشکی چشم
بود و سر آب صافی فرو بردن و چشم باز کردن سود دارد و روغن بنفشه در بینی چکانیدن سود
دارد و شلغم بچشم بصر را قوت دهد اگرچه سخت ضعیف شده باشد و عبارت طبیبان اینست
که من اکثر الشلجم نباد مطبوخا قد علیه بصره و ان کان قد قارب الذهاب و لوک و بلاء الحمقاء و
چه بسیار خوردن و سرکه و نمک بصر را ضعیف کند و بادروج خوردن زیان دارد و آب آن
اندر چشم کشیدن سود دارد و گندنا سخت زیان دارد و کرنب ضعیفی بصر را که از رطوبت
بود سود دارد و ترب بصر را تیز گرداند **صفت** شیافی که بینائی را قوت دهد بگیرند
سکنجبین و جاوشیر و نمک اندرانی و زنگار و پلپل سفید و روغن بلسان و زهرهٔ گاو و زرد دار
پلپل و زنجبیل و روغن بلسان بعصارهٔ بادیان ترحل کنند و داروها را بکوبند و
ببیزند و شیاف کنند **صفت** برود رمانی بگیرند آب انار ترش و شیرین و
پالایند و بجوشانند تا نیمه باز آید و چندان که وزن آب انار باشد نیم او با کحل
بیامیزند و بیست روز او را در آفتاب نهند و بکار دارند **صفت** برود عزیزی بصر را

قوت دهد بگیرند اقلیمیا زر و توتیا و صبر و توبال مس سوخته و شادنج عدسی مغسول از هر یک
درمی طبل دوار طبل و نوشادر و زعفران از هر یک نیم درم برگ فلنجمشک و سرطان
بحری از هر یک یکدرم و نیم مشک دانگی و نیم **صفت** عزیزی دیگر بصر را قوت دهد و
جرب و خارش و سفیده را باز دارد بگیرند اقلیمیا و سرب و شادنج مغسول و شادنج هندی
و صبر و توبال مس از هر یک یکدرم طبل دوار طبل و نوشادر از هر یک نیم درم نمک اندرانی و
برگ فلنجمشک و کف دریا از هر یک دو دانگ زعفران یکدرم و چهار دانگ مشک
نیم دانگ همه را بکوبند و با آب بادیان بسایند و خشک کنند و باز بسایند و بکار دارند
و آنرا که سبب از ضعیفی چشم گریستن بسیار باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر
کف پای مالیدن و گرمابه رفتن و سر و چشم بخار آب خوش داشتن و اندر سبزی و
بوستانها و آب روان نگاه کردن سود دارد ◊ **گفتار سیوم از کتاب ششم اندر
احوال گوش و شنوائی و علامت و علاج آن و این گفتار ده باب است باب نخستین اندر
فضیلت شنوائی** ◊ بباید دانست که آلت شنوائی آلتی عزیز است و راه دانش
آموختن است و شرف و فضیلت مردم بر دیگر جانوران بدانش است و بدین سبب
است که آلت شنوائی بر آلت بینائی و بویائی فضل است و از جهت فضیلت این
آلت است که هر که از مادر زاید لال بماند چه اگر سخن نشنود و شنوا نبود آموختن از اینجا پدید
آید که از بطلان فعل آلت بینائی و بویائی اندر کمال مردمی آن خلل نیست که از بطلان
فعل آلت شنوائی پس واجب است که گوش را تعهد کردن و او را از خاک و ریگ
و گرد و از باد سرد و گرم و از آب و حیوان که بدو اندر آید چون کرم و غیر آن نگاه داشتن و
احتیاط کردن تا اندر وی قرحه و بثره نیاید و او را تباه نکند و پاک گردانیدن از شوخ
تا راه شنوائی بسته ندارد و طریق پاک داشتن و تعهد او آنست که هر هفته یک شب
قطره دو روغن بادام تلخ اندر چکانیدن و ناگواریدن طعام و شراب بسیار خوردن و
بر امتلا خفتن همه حاستها را زیان دارد ◊ **باب دوم اندر گرانی گوش و
باطل شدن شنوائی** ◊ بباید دانست که اندر فعل آلت شنوائی همان آفتها افتد
که از فعل دیگر اندامها افتد و آفت هر فعلی یا بطلان باشد یا نقصان یا تشویش و
تغیر از حال طبیعی و بطلان فعل آلت شنوائی چنان بود که شنوائی باطل گردد و تغیر

از

از حال طبیعی چنان باشد که آوازها دروغ می‌شنود چون آواز آسیا و جلاجل و بادی که
در درختان افتد و نقصان چنان بود که آواز آهسته از دور نتواند شنید و هر آفت که مادر
زاد باشد آن علاج نیست و آنچه عارضی باشد لیکن چون کهن گردد هم علاج نپذیرد و
اگر پذیرد عسر باشد و اسباب آفتهای آن عضو همچون اسباب آفتهای دیگر
اعضا هشت نوع است یکی انواع سوء المزاج مفرد و مرکب و ساده دوم انواع سوء المزاج
با ماده سیوم انواع سده و اسباب آن چون خلطهای غلیظ و آماسها و بسیاری
شوخ و ثؤلول و گوشت فزونی و خون که اندر وی بفسرده و چیزی که اندر وی بماند چون
سنگ و دانه خرما و غیر آن یا حیوانی که اندر شود یا کرم که اندر وی تولد کند چهارم
انحلال الفرد و تفرق الاتصال و اسباب آن چون جراحتی و صدمه که از بیرون اتفاق افتد
یا سببی اندرون چون خلطی تیز و سوزاننده که پوست و عصب را بسوزد و بخورد و انواع
ریشها و بثرها که تولد کند پنجم انتقال بحران چنانکه بسیار باشد که بیمار از پس بیماریها و تبهای
گرم شود ششم باز استادن اسهال صفرائی چنانکه بسیار باشد که ماده اسهال
صفرائی پاک شده تب پر اساک کند ناخود باز استد گوش کر شود هفتم مقدمات
بحران باشد بقی یا برعاف هشتم بمشارکت دماغ **علامتش** آنکه سبب از سوء المزاج
ماده باشد اندر قعر گوش دردی باشد که بی گرانی و تمدد باشد و اگر سوء المزاج سرد باشد
و اندر خشکی هوا و خشکی بامداد بیشتر باشد و از همه خنکها رنج یابد و از گرمیها راحت یابد
و اگر سوء المزاج گرم باشد بر خلاف آن بود و اگر سوء المزاج با ماده باشد گرانی و تمدد و ضربان
بر آن گواهی دهد و آنرا که اسباب انواع سده باشد اگر تمدد و گرانی نباشد سبب سده
از بسیاری شوخ باشد و اگر گرانی باشد سبب خلط غلیظ یا آماسی باشد اما اگر اندر عصب باشد
تبهای گرم و قشعریره و مانند و هذیان و اختلاط عقل بر آن گواهی دهد و اگر نه اندر عصب بود ممکن که
از تب خالی باشد و اگر سده تولد کند کرم باشد و بیرون آمدن کرم بر آن گواهی دهد و آنرا که حیوانی
اندر شده باشد حرکت آن ظاهر باشد و ممکن بود که او را بچشم توان دید و آنرا که سنگی یا دانه
در افتاده قرحه و بثره باشد قرحه و بثره ظاهر بود و اگر ظاهر نباشد از تب خالی نباشد و آنچه بحران
باشد بیمار بیماریهای حاده و حرکت آن در روزهای بحران بر آن گواهی دهد و آنرا که سبب باز
استادن اسهال صفرائی باشد سبب آن علامتها آن باشد که باسهال زایل شود و آنرا
که سبب از مشارکت دماغ بود بیماریهای دماغ و حاستهای دیگر و گرانی زبان بر آن گواهی

دیگر علاج حُشّ آنکه بسبب سوء المزاج ساده باشد هر نوعی را از سوء المزاج بضد آن علاج
باید کرد و اگر سوء المزاج گرم باشد آب کوک و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر اندر چکانند
و اگر سوء المزاج سرد باشد روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن قسط و روغن شبت اندر
چکانند خاصه اگر با روغن بلسان یا یکی ازین روغنها حل کنند و اندکی جند بیدستر و روغن بادام
تلخ و روغن بابونه با اندکی پیه بز و زهره او اندر چکانند و اگر شحم حنظل با پیه او با روغن کنجد بجوشانند
و اندر چکانند نیمگرم اندر چکانند نه گرم و نه سرد صفت قطوری که اندر گوش چکانند خدا
وند سوء المزاج گرم را سود دارد بگیرند برشک و صمغ اقاقیا دارند ده دانه و بنفشه رند و آب
بگیرند و هم پوست باز کنند با مقداری سرکه و روغن گل و اندکی کندر و بر آتش نهند
و بپزند تا بقوام آید و اندر چکانند و اگر سوء المزاج خشک باشد گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و
شیر زنان و روغن بنفشه اندر چکانیدن سود دارد و آنچه سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا
ماده علت از کدام خلط است پس تدبیر استفراغ آن خلط باید کرد و هیچ روغن و دارو در
گوش نچکانند و از پس استفراغ نطولها و قطورها بکار داشتن و ریاضت کردن سود
دارد و اما اگر ماده خلط صفرائی بود استفراغ بحب الذهب و اقراص بنفشه باید کرد و
اگر سه مثقال اطریفل کوچک و یک مثقال ایارج فیقرا ترکیب کنند روا باشد و یک مثقال
ایارج فیقرا و یک مثقال هلیله زرد حب کنند و بدهند ماده صفرا را از دماغ فرود آورد
و اطریفل کشنیزی بخار صفرائی را از دماغ باز دارد صفت آن بگیرند هلیله کابلی و
آمله از هر یک ده درم پاک کرده گل سرخ و کشنیز خشک از هر یک پنجدرم جدا جدا بکوبند
و بپزند و بروغن بادام چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند و اندر بعضی نسخها آورده که کشنیز
خشک چندانکه قطورها از ترش یاد کرده اند اندر چکانند سود دارد و اگر ماده خلطی غلیظ
باشد استفراغ بحب قوقایا و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و افیون و نمک هندی باید کرد و
داروها که اندر چکانند هم تحلیل کننده باید چون عصاره سداب با عسل و جند بیدستر و روغن
شبت و بزرد اندر بول بز و زهره او حل کرده و کذا حشه صفت قطوری دیگر از سود دو بگیرند
جند بیدستر دو درم نطرون و خربق از هر یک یکدرم و نیم و اندر بعضی نسخها خربق چهار
دانگ و نیم نطرون دو دانگ همه را بکوبند و بپزند و بآب سداب بسرشند و اقراص
کنند و بوقت حاجت بسایند و اندر چکانند صفت قطوری دیگر بگیرند صبر و
جند بیدستر و فرفیون و شحم حنظل و زهره گاو همه را راست راست اقراص سازند و

بکار

بکار دارند و عصاره افسنتین و طبیخ او و روغن مویزج اندر چکانند سود دارد و روغن ترب و عصاره
او با نمک خاصه اگر تری می آید سود دارد و انجره و شحم حنظل از وی بجوشانند و عسل او را از پوست
او بدر آورند و با خردل و مقداری نطرون بکوبند و فتیله کنند و اندر گوش نهند و آب گرم
کرده اندر چکانند و خربق سیاه و روغن گل و زهره بز در چکانند و بعضی گفته اند [illegible] را
در سرکه بجوشانند تا سرکه شود و آن سرکه اندر چکانند گرانی گوش را زایل کند و آنرا که ناگاه گوش
گر شود طبیخ افسنتین با زهره گاو اندر وی چکانند نافع بود و آنرا که بسبب گرانی گوش از بحران
اشغال باشد نخست بایارج استفراغ کنند پس بروغن بادام شیرین نیمگرم اندر چکانند
و اگر حاجت آید روغن بادام تلخ و روغن قسط با روغن گل آمیخته و جند بیدستر با روغن
اندر چکانند صواب بود صفت حبی آزموده که گرانی گوش را که از سده و خلط غلیظ که از با
تولد کند زایل گرداند بگیرند تربد سپید تراشیده و کوفته و بیخته بیست درم شحم حنظل ده
درم انزروت دو درم و نیم کثیرا انعفت درم همه را بکوبند و حب کنند و بر سبیل شبیار
بکار دارند شربتی یکدرم و بوره با سرکه و انگبین و زهره بز با روغن سوسن و اگر با طبیخ افسنتین
و جند بیدستر و روغن بلسان یا روغن قسط و نفط سپید دو قطره قطران بامداد و شبانگاه
و آن همه که یاد کرده اند و همه انواع درد و گرانی گوش و طنین و دوی که از ماده سرد خیزد سود دارد
صفت قطوری که اندر چکانند بگیرند کندا حشه که بتازی علک الانباط گویند یک اوقیه
روغن خیری دو وقیه روغن بادام تلخ نیم اوقیه همه را بجوشانند و بامداد سه قطره اندر
چکانند و شبانگاه سه قطره صفت طبیخ نافع که بتکمید بکار دارند بگیرند بابونه و شبت
و برگ غار و اگر برگ غار نباشد پوست حب الغار بجای او باشد و مرزنگوش و پودنه دشتی
خشک و عاقرقرحا نیم کوفته همه را اندر آب بپزند و بپالایند و اندر مثانه گوسفند کنند و بر
پس گردن و بن گوش می نهند و اگر اسفنج بدان تر کنند و بر نهند روا باشد و نطولها
که اندر بیماریهای سرد یاد کرده آمده است بکار دارند صفت نطولی موافق بگیرند
بابونه و شبت و بیخ سوسن و سداب و برگ غار و پودنه دشتی و سعتر و زوفا خشک
و جند بیدستر و شیح و مرزنگوش همه را اندر آب بپزند و بکار دارند و نایژه قمع بر گوش
نهند و قمع را بر سر آفتابه سخت کنند چنانکه بخار آب نیم گرم بگوش رسد و آوازهای
قوی بگوش او میرسانند چون آواز برق و غیر آن و اگر کودکی طفل گوش گران
شود مادرش یا دایه او هر بامداد سعتر و نمک اندرانی بیکجا بخایند و آب دهان بچکانند

بگوش کودک اندر چکانند و آنرا که گرانی گوش از سده بود و آماس و قرحه و بثره علاج هر یک اندر باب وی یاد کرده آمده
استفراغ که از بهر گرانی گوش کنند اندک و بتفاریق باید کرد تا قوت بماند و نضج ماده وفا تواند کرد **باب سیوم اندر**
علاج سده گوش انواع سده بعضی مادرزادی باشد و بعضی عارضی اما آنچه مادرزادی باشد سه گونه بود
بعضی چنان باشد که استخوان بناگوش که آن استخوان حجری گویند منفذ او مصمت باشد و آفریده نباشد
و بعضی چنان باشد که منفذ آفریده باشد لیکن بگوشت آکنده و محکم رسته و بعضی چنان که بر ظاهر منفذ پوستی
رسته باشد و از اندرون گشاده و خالی باشد و آنچه عارضی بود بعضی چنان باشد که پس از قرحه گوشتی رسته
فزونی و منفذ آوا بسته و بعضی را ثولول بر آید باشد و بعضی را انواع حیوان اندر شود و آنجا بپرد یا شوخی بسیار
گرد آید اما آنرا که منفذ آفریده نباشد و آنرا که منفذ آفریده باشد لیکن بگوشت آکنده و محکم رسته باشد علاج نیست و دشوار
اندر آن عسر باشد و آنرا که بر ظاهر منفذ پوستی کشیده باشد و منفذ گشاده و خالی اند ره آوازها بلند تواند شنید و اگر انگشت
بر منفذ نهد سمع اندر ماند **صفت** آن پوست را سوراخ کنند و منفذ پدید آرند و فتیله سازند و قلقطار
سوخته اندر گردانند و برین منفذ فرو نهند تا بگدازد که جراحت پدید آید علاج آنجا نباید گذاشت که این منفذ که بر گشاده دیده بسته
شود و آنرا که سده از گوشت فزونی باشد که از پس ریش رسته باشد یا از ثولول علاج وی آنست که گوش
را بنطرون و آب گرم ... شوید و روی حجره و زنج سرخ بخرند و دود را بسر که بسیار ... و اندر چکانند تا جرب شود و
کندش تا چیزی دیگر که عطسه آرد و بوینه اندر عطسه آرد و دیگر تا آن حجر فرو داشته و آنرا که شوخ بسیار گرد آمده باشد
روغن بادام تلخ اندر چکانند در شب بوقت خواب و بامداد در گرمابه شود و گوش را بر آب گرم نهد تا شوخ بگدازد و بیرون
آید و اگر تخم سپندان و بوره بکوبند و فتیله سازند و بگوش اندر نهند و سه روز بگذارند پس برون کنند شوخ بسیار
بیرون آید و اگر تخم سپندان و بوره ارمنی با عسل و انجیر بکوبند و فتیله کنند همچنین سه روز بگوش اندر گذارند
سوراخ بیرون آید **صفت** اقراص خرتی گوش را از شوخ و عصب جسارت و از خلط پاک کند بگیرند خربق سفید
دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال امیر را بکوبند و بسر که بسازند و اقراص کنند و بوقت
حاجت اندر سر که حل کنند و بگوش اندر چکانند و روغن عقرب گوش را پاک کند و شنوایی باز آورد و اگر
حیوانی بگوش اندر رفته باشد نطرون اندر گوش چکانند یا زود پیرو عصاره پودنه و عصاره برگ شفتالو
و اندک سقمونیا اندر چکانند و عصاره ترب و پیاز خاصه عصاره تلخ پیاز سود کند بود و زهره جانوران اندر چکانند
حیوان از بکشد و صبر با آب بگرم سخت نافع باشد و اگر حیوان اندر رفته باشد او را بکشد و اگر کرم اندر رفته باشد
این علاج او را پاک کند و طبیخ افسنتین و روغن افسنتین اندرین باب سخت نافع بود و اگر تدبیر پاک از بود اند
دو درم سنگ شراب و درم عسل و یک روغن گل و سفیده دو خایه مرغ بهم بزنند و نیم گرم کنند و پشم پاره ای آن تر کنند
و بگوش اندر نهند و خداوند علت بدان گوش تکیه کنند و اندر خواب رود یکساعت پس آن پشم را از گوش برداشته
ساقط گردد و بیمار هلاک شود و آماسها

بناگوش

بناگوش بعضی بحرانی باشد و بعضی نه آنچه بحرانی باشد و علامت بدان خوب باشد بسلامت بود و آنچه
جنس از نضج ماده بحرانی و جنس از روده بحران بدید آید سخت بد باشد و ماده آماس بعضی را خون باشد
و بعضی صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خونی باشد لون او سرخ باشد و رگها بر خاسته و لمس گرم
باشد و درد گرانی غالب باشد و آنچه صفراوی باشد لمس سخت گرم باشد و درد او سوزان تر و قوی تر باشد
و گرانی کمتر کند و آنچه بلغمی باشد نرم تر و گران تر باشد و درد آهسته تر و آنچه سوداوی باشد درد و آماس
باشد علاج همه حال طلا و ضماد که ماده را باز گرداند و نشاید بر دخاصه اگر آماس بحرانی باشد لکن جهد باید کرد
تا اگر آماس بحرانی باشد ماده بیشتر آنجا جذب کند بهر حیلت که ممکن گردد و از محجمه بر نهادن و فرمودن و ضماد تحلیل
کننده بکار داشتن و اگر ماده عسری کند فصد باید کرد تا تحلیل تمام تر شود و اگر ماده فرمان بر دار نگشته و او
بطبع خویش باز باید گذاشت تا درد و تب زیاده نشود و اگر با آماس درد سخت بود ضمادهای نرم کننده بر نهادن
چون بنفشه و خطمی و ماء العسل و مانند آن و اگر از اول درد سخت بود مرهم باب خویش نیم گرم تر کرده
می نهند و اگر سخت درد ناک نمک ارم کرده بر می نهند و اگر درد و بطالت باشد در بدین آید تخم کتان
گرفته و ماء العسل و خطمی با بوشنا آب حبه و مویز با آب حلبه بر نهادن تا برفق می پز آید و تحلیل بیشتر
میکند و اگر معلوم گردد که ریم خواهد کرد و تحلیل خواهد پذیرفت دارو های پزاننده می باید نهاد **صفت**
دارو های پزاننده و بگیرند آرد باقلا و نان کرسنه و آب بیخ سوسن بپزند تا ستبر شود و تخم روغن گل بر او کشند و
چند کهن گشته و بران موضع نهند و اگر حاجت آید از کلبشکافند یا بارند تقشیر نباید کرد و از پس آنکه بشکافته
باشند دارو های پاک بر نهند کشیده و سرگین گوسفند را به بط یا بچه مرغ خانگی خاصیتی است
اندر پزانیدن و تحلیل کردن و انجیر با آب دریا پزاننده است و اگر ریمن شود سرخ سوخته با عسل بهم بزنند
و مرهمها سازند خوب المد زفت رومی و مقل و شوخ خانه کمس انگبین و صمغ تر و منقوا و کوهی و علک البطم و ورد
و پیه گوسفند و پیه بز اهلی و کوهی و عاقرقرحا و مرتع و قردمانا و زیره و حبل و بیخ سوسن و مغز بکک و قنبه
خانگی پزاننده است و تحلیل کننده و اگر آماس زیادت نشود و از خشک با آب کشنیز تر میکنند و تن را از ماده
سودایی پاک کنند بطبوخ افتیمون و مانند آن و الله اعلم **باب پنجم**
در مقالت سیوم از کتاب ششم اندر درد گوش و گرانی گوش و اسباب و علامات و علاج آن اسباب
درد گوش و گرانی گوش یکی آنست و اندر باب دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و لیکن یاد کرده شد که سبب
درد گوش تحویل کردن باشد از هوای بهوای دیگر که تاکاه باد سرد یا گرم ببرو رسد و از باد ها که در آن تولد
تولد کند و آنچه با ماده باشد ثابت و لازم باشد و اگر با اختلاط عقل و آنچه ناگاه بکشد و مردم جوان اتفاق

این درد افزاید چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است و بیشتر در روز هفتم هلاک شود و پس اگر ریش
شود و سر گشوده ریم آمدن گیرد امید سلامت پدید آید و علامات آن در باب گرانی گوش یاد کرده آمده است

علاج آماس که اندر تن و دماغ خلل باشد اول استفراغ خلط باید کرد و اگر ماده گرم باشد اول رگ قیفال باید زد
و طبع را بشراب آلو و شراب بنفشه و طبیخ خرما هندی و حب بنفشه و طبیخ هلیله و امثال آن نرم باید کرد و اگر
ماده غلیظ‌تر باشد استفراغ بحب شبیار و حب قوقایا و ایارج فیقرا باید کرد و غرغره کردن
و پیش از آنکه استفراغ کرده باشد روغن گل نیم گرم اندر گوش چکانند از بهر آنکه روغن گل مانع است و اگر درد
سخت عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور اندر گوش چکانند از بهر آنکه روغن بنفشه مرطب است و شیاف
ابیض که بشیر زنان اندر گوش چکانند با سپیده خایه مرغ یا شیر زنان یا با آب گشنیز تر یا با آب عنب الثعلب
اندر گوش چکانند درد را ساکن کند و سپیده خایه مرغ اندرین باب خاصیتی دارد عجیب و هرچه بگوش اندر
چکانند سخت نافع باشد و یک جزو روغن گل و سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بگوش
اندر چکانند و خراطین اندر روغن گل بجوشانند سود دارد و خراطین گرم [illegible] که اندر [illegible]
تر باشند در روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و عصاره کدو و عصاره برگ کدو سود دارد و آن را که درد
و ضربان عظیم شود و بیم باشد که تشنج پدید آید [illegible] چیزهای مرخی حاره نباشد و هیچ [illegible] روغن [illegible] گرم کرده
و برگ بنفشه و نیلوفر [illegible] بجوشانند و [illegible] سر آن [illegible] گوش نهند تا بخار آن
بگوش اندر رسد و عصب را نرم کند و [illegible] ساکن شود و اگر درد سخت شود و [illegible] ضرر کند و حاجت آید که قوت
حس را اندکی ضعیف کند تا [illegible] افیون [illegible] بشیر زنان سوده اندر گوش چکانند
و افیون و جندبیدستر و زعفران یک جا با شیر زنان [illegible] باشد لکن این همه بوقت ضرورت شاید [illegible]
باید که [illegible] بود و [illegible] مخدرات [illegible] پدید آید جندبیدستر [illegible] اندر گوش چکانند [illegible]
از [illegible] و روغنهای ساکن کننده بکار دارند بعد از آن لعاب حلبه یا لعاب تخم کتان یا لعاب تخم [illegible] با شیر
زنان اندر گوش چکانند و بر روغن زیت عذب و بر روغن [illegible] تازه [illegible] و این [illegible] باشد که روغن را گرم
و اندر [illegible] کنند و بر گوش [illegible] ساعت قطره‌ای روغن گرم [illegible] آن را که [illegible]
سرد رسیده باشد بر روغن سداب و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن اقحوان و روغن بید انجیر و روغن
قسط و روغن زیتون و روغن [illegible] و روغن زیت [illegible] بجوشانیده در گوش چکانند [illegible]
یک مثقال [illegible] حل کنند و [illegible] در گوش چکانند [illegible]
و این شخص شراب [illegible] عادت دارد شراب [illegible] و [illegible] از خواب [illegible]

و آن را که سبب ماده باشد [illegible] باشد این روغنها که یاد کرده شد نافع بود و علاج [illegible]
و روغن [illegible] علاج آن اندر باب [illegible] یاد کرده آمده است و [illegible] گرم بر نهادن و آب
سداب و آب [illegible] بگوش [illegible] روغن [illegible] اندر گوش چکانیدن سود دارد خاصه اگر جندبیدستر اندر
روغن پخته باشند و روغن زیت [illegible] اندر [illegible] بجوشانیده [illegible] علاج [illegible]
کرده آمده سود دارد و اگر باد [illegible] سخت [illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] بجوشانند تا [illegible]
روغن [illegible] اندر گوش چکانند [illegible] باشد [illegible] گرم [illegible] مرهم [illegible] روغن
گل [illegible] اندر گوش چکانند سود دارد و [illegible] راست
[illegible] گرم کرده اندر گوش چکانند صفت مرهم [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] حاجت [illegible] اندر گوش چکانند
و اگر اندر آب [illegible] کرده [illegible] باشد [illegible] علاج [illegible] اندر باب [illegible]
یاد کرده آمده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بنفشه و [illegible] بر روغن بنفشه و آب گرم [illegible] سود دارد و باب

ششم از گفتار سیوم اندر علاج ریشهای گوش [illegible] اندر گوش ریش [illegible] لطیف
و [illegible] باید [illegible] غذای [illegible] پرهیز کردن و ماده [illegible]
[illegible] گوش از [illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] العسل [illegible] شراب [illegible] سود دارد
اندر آب [illegible] اندر آب حل کنند و [illegible] باشد [illegible] باید [illegible]
[illegible] ریش [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] قطره
[illegible] روز چند بار [illegible] و اگر [illegible] شود [illegible]
و باید [illegible] سوخته شود [illegible] خشک [illegible] کنند [illegible]
[illegible] راست [illegible] حل کنند [illegible] عسل آلوده کنند [illegible]
[illegible] و آب [illegible] برداشت [illegible] شود [illegible] باید [illegible]
و پاک [illegible] باید [illegible] قوت [illegible] روغن [illegible] عصاره برگ زیتون [illegible]
[illegible] آب حل کرده و با روغن گل آمیخته [illegible] تازه باشد و از اندرون [illegible] آواز [illegible]

بانی بگیرند و در کفچه انگبین بر سر آتش نهند تا خشک شود و نرم بکوبند از زرنیخ یکی درم و مرمکی یک
درم گرفته و بیخته با انگبین بسرشند و اندر بچکانند و آب غوره با انگبین و شیاف ماميثا با سرکه و گل و [illegible]
درم اسفیداج با مرهم باسلیقون آمیخته اندر چکانیدن سود دارد صفت مرهم اسفیداج بگیرند مردار سنگ
کوفته و بیخته یک جزو روغن زیت یک من مردار سنگ با روغن زیت بهم بزنند و [illegible]
و اندکی اندک بر وی می چکانند و می زنند تا قوام راست گیرد و بسته شود صفت مرهم باسلیقون بزرگ [illegible]
و جراحتهای گرم را سود دارد بگیرد موم زرد و نیم من زفت اشت اوقیه زنجار و علک الانباط از هر
چهار اوقیه روغن زیت چندانکه کفایت بود دیگر زنجار و زفت اندر یکی [illegible] بپزد چهار
درم روغن زیت چندانکه حاجت آید صفت ذرور ریشهای تازه را باز دارد و درست کند بگیرد دم
الاخوین گلنار و [illegible] و مر و کندر و شیاف ماميثا از هر یکی راست بکوبند و
ببیزند و وقت حاجت بر ریش [illegible] با انگبین مصفی [illegible] کنند و در ریش
زنند و اگر ریش گوش [illegible] صبر و زعفران با روغن بادام اندر چکانند و اگر حاجت آید اندکی افیون
با وی بیامیزند و اندر چکانند و استخوان [illegible] با روغن خیری [illegible] ریش گوش اندر
و اگر ریش [illegible] علامت وی آنست که [illegible] استخوان
برهنه شود [illegible] علاج وی قطران است با انگبین آمیخته و زهره کلاغ [illegible]
با شیر زنان آمیخته و زهره [illegible] بشیر زنان [illegible] و نطرون [illegible]
[illegible]
و سرکه اندر این باب داروی قویست و عفص [illegible]
بجوشانند تا قوام آید و چون حل شود داروی [illegible] و خشک کننده است و پاک کننده و آنکه ریش
سخت شود و خاک بود مرهم زنگار [illegible] سود دارد صفت مرهم زنگار
بگیرند [illegible]
و [illegible]
پوست انار [illegible]
[illegible] آب [illegible]
بچکانیدن ریشها [illegible] صفت مرهم [illegible] بگیرند زنگار [illegible] انگبین [illegible]
[illegible] صفت [illegible]

درم

درم زنگار و کندر از هر یک دو درم انگبین را با سرکه بپزند و کفک بردارند و زنگار و کندر سوده و با آن
بسرشند و بکار دارند و اگر بعضی از ابتداء بود و ورم کند و ورم گرم کند علامت وی آنست که خارش کند
و باشد که گرم بود و ریم بیرون آید آب شبنج و آب پودینه و آب برگ شفتالو با بوره سوده اندر بچکانند اگر ریم کند
در [illegible] شفتالو با زهره گاو و [illegible] بیرون آرد و اگر خشک ریش بر آید
و ریم باز ایستد [illegible] سبب [illegible] اندر چکانند تا خشک [illegible] داروها که ریم
پاک کند و گوشت رویاند اندر چکانند و آنها که خون [illegible] باز باید داشت [illegible]
[illegible] از بهر آنکه ممکنست که [illegible] طبیعت باشد [illegible] خون [illegible] باشند و ممکنست
که سر رگی [illegible] باشد و رگی گشاده شود و آب لسان الحمل با اقاقیا اندر چکانیدن خون باز دارد و عصاره [illegible]
[illegible] خون باز دارد و [illegible]
[illegible] اندر بچکانند و شیاف ماميثا [illegible]
اندر بچکانند خون باز دارد و اگر خون [illegible] اندر بچکانند

باب هفتم از مقالت سیوم از کتاب ششم اندر طنین و دوی و آوازها در دماغ که در گوش افتد و آن را سبب
بیرون نباشد قیاس طنین و دوی و آوازها در دماغ [illegible] به قیاس حالها در دماغ است یا خشم
و از بهر آنکه سبب حدوث آواز و سبب شنیدن آن حرکت و موج هوای بیرونی است که از قوت قرع
[illegible] سخن گفتن [illegible] و پذیرفتن آن اشکال حروف را و رسیدن آن بگوش شنونده و آمدن
تجویف گوش و هوا که اندرون تجویف است [illegible]
واجب کند که سبب این عارض هم حرکت هوا باشد لکن هوای [illegible] و هوای بیرونی چون [illegible]
با بخار آمیخته و حرکت هوا و بخار اندرونی [illegible] بیرون نباشد یا حرکتی باشد آهسته که هوا و بخار آن
از آن مقدار حرکت خالی نباشد یا حرکتی باشد قوی و هم چنانکه بعضی مردمان که رطوبتهای [illegible] ایشان
صافی باشد خیالها که از اجزای کوچک [illegible] ترکیب افتد [illegible] بینند [illegible] ایشان به بیداری [illegible]
و دیگر آنکه چشمهای ایشان [illegible] درست و با سلامت باشد این خیالات بینند بعضی مردمان نیز [illegible] دماغ ایشان
[illegible] حس سمع و حس [illegible] ایشان قوی باشد [illegible] بسبب حرکات آهسته اندر هوای اندرون [illegible]
خویش آواز [illegible] بشنود [illegible] ضعیف [illegible] ذکاء الحس گویند سبب آن [illegible] طنین
و دوی ذکاء الحس است و این بیماری [illegible] سبب [illegible] ضعف قوت [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] ذکاء الحس است از حرکت آهسته [illegible] منفعل شود و طنین و دوی تولد کند و این حال [illegible]

ناقه را باشد و این نیز جاری خیت و آنچه بروده از این دو نوع است بجاری باشد و دیگر بمشارکت معده و دیگر
اندامها باشد و بعضی بخارها که در گوش باشد و جنبانیده و موج انگیخته و اندر هوای که اندرون گوش است
قوی‌تر باشد و این جنبانیده را بادی باشد که اندر حوالی گوش افتاده است و الاصح بادی باشد که
اندر قصبه بالا بیرون اندرون گوش جمع میشود یا حرکت کرد با شد که آنجا تولد کند یا امتلاء رگهای سر و تن
چنانکه از بسیاری مستی و از بسیار طعام خوردن و خفتن پدید آید و اما اضطراب بسبب آن سوء المزاج گرم
که اخلاط را بجوشاند و بخار آب را بجنباند چنانکه بعضی بخار از آن باشد اندر ابتدای تبهای تیز که حمیات
که تعرق کرده میشود و پیران بسبب طنین اندر دماغ پدید آید و اما اتفاق و نیز ما رحمی که بر سر آید و اما
خورده در روده که بخار را بجنباند بجانب دماغ بر آرد چون چیل مانند آن و خوردن طعامی که از
وی بخارها خیزد و بجانب دماغ بر آید هوای گوش را و بخارها ساکن را بجنباند و اضطرابی پدید آرد و گاه
باشد که اندر تن هیچ اضطراب نباشد لکن بخار غلیظ لزج ثقیل می پدید و از حرکت طنین دوی تولد کند
علامات آنچه بوقت پری و تهی معده و بوقت آسایش و بوقت حرکت و اندر رگها و سر یکبار دمی فزاید
بمشارکت همه تن یا بمشارکت عضوی باشد و بمشارکت چیزی معده باشد و آنچه همیشه بر یک حال باشد
و نفرا پید و نگاه دارد آن دو سه باشد و اگر آواز گوش چون آواز دهل باشد نشان آن بود که اندر گوش
تری است و آن آواز آواز جوشیدن و صدید است و اگر چون آواز درخت بشنوی نشان آن باشد که
بادی که بر او گوش اندر افتاده است و اگر آواز چنان باشد که ضعیف میکرد و باز [illegible] علامت آن
باشد که خلط غلیظ لزج ثقیل می جنبد و انواع دیگر را علامت آن باشد علاج غذا و تدبیر عارض را از مقام که
اندر آفتاب و گرمابه و از دیگ نشستن و از حرکات عنیف و قی کردن و آواز بلند کردن و بسیار گفتن
و خواندن با آواز بلند و از طعام بسیار خوردن و از طعامهای بخارانگیز پرهیز باید کرد و طبع نرم باید داشت
و اگر بسبب عارض امتلا باشد استفراغ باید کرد و از پس استفراغ تدبیر تلطیف کردن و اگر
که عارض بمشارکت عضوی یا بمشارکت همه تن باشد اول تدبیر استفراغ آن عضو و تدبیر پاک کردن تن
باید کرد پس دماغ را بروغن مورد تقویت دادن و گوش را روغن بادام چکانیدن و هر چیزی را در خور
تدبیر و علاج کردن چنانکه معلوم است و آن را که عارض اندر ابتدای تبهای تیز پدید آید بعلاج آن نباید
مشغول باید شدن و آن را که بسبب عارض جوشیدن ریم و صدید باشد علاج او علاج ریم گوش باشد
و آن را که سبب ضعف مزاج باعتدال باز باید آورد و آن را که عارض از بلغم پدید آید تدبیر [illegible]
باید کرد و عصاره افسنتین در روغن او بگوش اندر چکانیدن و سرکه در روغن سوسن اندر چکانیدن [illegible]

صفت

صفت قرص آزموده که اندر این عارض سود دارد بگیرند فربیون سفید پنج درم زعفران پنج درم نطرون ده
درم حب را بکوبند و اقراص کنند و آنکه بسبب خلطی غلیظ و لزج باشد این قرص که یاد کرده شد سود دارد
طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ حب الغار اندر چکانند و نیم درم از مغز و دانگی مشک بسایند و آب [illegible]
و آب مرزنجوش اندر چکانند افسنتین و مرزنجوش و شیح و بابونه و سعتر اندر آب بجوشانند و بخار آن
دارند بس اندر آنکه [illegible] استفراغ کرده باشد و آن را که سبب ذکاء الحس باشد روغن گل
بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند با اندکی افیون اندر روی بچکانند و حب صنوبر و جند بیدستر
[illegible] با اندکی افیون در روغن گل اندر چکانند والله اعلم باب هشتم از مقالت سیوم
از کتاب ششم اندر علاج کوفته شدن گوش از زخمی که برو رسد ابقراط [illegible] علاج [illegible] سود است
دیگران بطلا آزموده اندر [illegible] و کندر که سپید [illegible] هر دو سرشته و از مغز نان [illegible] انگبین
بسرشته و طلا کنند باب نهم آخر مقالت اندر تدبیر بیرون کردن آب
که بگوش اندر شود اگر در حال که آب بگوش اندر شود لختی آب بکف بر گیرند و گوش بر آن آب نهند
بگوش بر فشارند تا از بن آن آب طرفی دیگر بگوش اندر شود و بدان آب اولین بپیوندد و یکبار بر جهد
پس یکبار دست از گوش بردارد و هر دو آب یکبار بیرون آید و اگر باز نیاید و گاه باشد که سرفه و عطسه
آن را بیرون آرد [illegible] بگوش اندر [illegible] باشد که سرفه و عطسه آن را
بیرون کند و ساق [illegible] و دهان [illegible] دست [illegible] و بر دهن [illegible]
و بر از [illegible] بگوش اندر نهند و [illegible] بگیرند و بر کشند تا آن [illegible] و چندانکه [illegible]
بگوش رسید پس یکبار بر کشند و روغن اندر چکانیدن و شیر زنان آب را از گوش بر آرد
و بیرون آرد و اگر [illegible] و آماس تولد کند کرده باشد ضمادی چهار [illegible] از پوست خشخاش و اکلیل الملک
و بابونه و بنفشه و خطمی و بزرکتان و آرد جو با شیر زنان بسرشته و بر گوش نهند مقالت چهارم از کتاب
ششم اندر احوال بینی و اسباب امراض و علاج آن و این مقالت ده باب است باب اول
اندر آفتهای بوی که پدید آید و اسباب و علامات و علاج آفات خاصه بویهای سه نوع است اول
آنکه بکلی باطل شود دوم آنکه ضعیف شود سیم آنکه از حال طبیعی بگردد و این از دو گونه باشد یکی آنکه
بویهای ناخوش او را خوش آید و از بوی خوش نفرت گیرد دوم آنکه پیوسته بویهای ناخوش
همی یابد بی آنکه از بیرون بوی همی رسد و اسباب این آفات سه نوع است یکی سوء المزاج دوم سده سیم
آنچه از بیرون باستخوان بینی رسد و مصقات را که منفذ بوی است بشکند و اندر هم نشاند

المزاج اندر و بیرون نباشد ساده باشد و یا ماده که اندر بیرون شیدن دماغ گرد آمد یا اندر زایدان دو فروتر که
ابن الحلمات گویند و گاه باشد که سبب سوء المزاج گرم و سرد استقبال دارد و گاه باشد که اندر بینی چیزی پیدا
باشد که اندر هوای بیرون از اعتدال که بسته باشد و مقام کرده و اما سده [illegible] اگر اندر
بینی مصفا باشد چنانکه اندر باب ترشح دماغ یاد کرده آمده است یا اندر غش که اندرون مصفات است خلطی
غلیظ یا بادی غلیظ گرفته شود یا آماسی که اندر منخره تولد کند یا گوشت فزونی بود و این گوشتی باشد که سپید
هم چون جانوری که او را کثیر نخره گویند و بسیار پای تیز گویند یا رطوبتی از سر بینی فرود آید و بینی هم جا
اندر دماغ شد و آن را زکام گویند و اسباب و علامات و علاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده
آید **علامات** آن را که دم زدن از راه بینی دشوار بود و آواز گرفته شود نشان سده باشد
و آنرا که سوراخ بینی گشاده باشد و پاک بود و از انواع سوء المزاج اندر دماغ هیچ باشد و تر بیا
که هر وقت از بینی که بالاید و حس بویهای باطل گردد بباید دانست که سده [illegible] درون مصفات است
و آنرا که تر بهام بالاید و اندر بینی سده نیست و حس بویهای ضعیف است که باطل از حال طبیعی
بگشته است بباید دانست که آفت اندر دماغ است و علامات مزاج ساده و با ماده طلب باید کرد
چنانکه معلوم است و اندر بیماریهای سر یاد کرده آمده است و آنرا که پیوسته از بینی بوی ناخوش همی رسد
آنچه از بیرون بدو می‌رسد اندر منفذهای بینی او خلطی عفن است هم بدان علامات که اندر باب بیماریهای
سر یاد کرده شد سوا باید دانست که خلط عفن کدام است و گاه باشد که رطوبتی تیز بینی فرود آید و اندرون
بینی را بسوزد و ریش کند و دیر بماند و گنده شود و آن را که از بیرون بدو رسد در حال چو گاه [illegible] و گنده [illegible]
ما هذا و ذو علت [illegible] بوی خوش نیابد و بوی گنده ناخوش بود و نرسد و هر بیماری که اندر بیماریهای حاده بوی مشک
ما ورد و صندل تر و بوی روغن گل [illegible] آنچه از بیرون بدو می‌رسد و بیمار به حال باشد و علامات بد ظاهر
می‌شود بباید دانست که هلاکت نزدیک است **علاج** آنرا که سبب سوء المزاج دماغ باشد تامل باید کرد تا
سوء المزاج ساده است یا با ماده اگر ساده باشد علاج آن لطوخها و بخورها کفایت است چنانکه اگر سوء
المزاج گرم باشد لطوخها سازند از بنفشه و بابونه و گل سرخ و برگ نیلوفر و برگ بید [illegible] اندر آب
بجوشانند و آن آب بر سر ریزند و بر بخار او بدارند و اگر سرشک گرم کننده [illegible] و گرم بر وی چکانند و بینی
بینی را آن [illegible] تا آن بخار به بینی [illegible] باشد و اگر سوء المزاج سرد باشد لطوخ از بابونه و اکلیل
الملک و سعتر و [illegible] و درمنه ترکی و مرزنگوش و سعتر و [illegible] و بابونه و برگ [illegible] بجوشانند و بخار
آن به بینی برده شود و [illegible] های دیگر موافق این و اگر سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا مدت علت کمال

تخلخلت اول باستفراغ آن خلط مشغول باید بود چنانکه اندر علاج بیماریهای سر یاد کرده آمده است
پس لطوخها و بخورها بکار داشتن و عطسه و غرغره فرمودن و آن را که سبب باطل شدن حس بویایی
علاج بیدار و [illegible] گشاینده باید کرد و سعوطها و لطوخها بکار باید داشت **صفت** دارویی گشاینده
بگیرند کندش اشتر غاز و اندر آفتاب خشک کنند و آنرا بوقت حاجت با آب مرزنگوش حل کنند یا
با آب چغندر و به بینی اندر چکانند **صفت دارویی** دیگر بگیرند زرنیخ سرخ و پوده دشتی و زوفا
بسایند و اندر بول اشتر غزال کنند و به آفتاب نهند و هر روز دوبار بشورانند و بگذارند تا خشک شود
و اگر بول دوباره تازه کنند قوی‌تر باشد و چون خشک آنرا هم به بول اشتر تر کنند و مقداری نیم درم
بر آتش افکنند و قمع بر سر آن نهند و سوراخ بینی بر سر نایژه قمع نهند تا دود به بینی برشود **صفت**
دارویی دیگر بگیرند زهره کلنگ و شونیز و تخم حنظل و فرفیون سپید از هر یک درمی و همه را [illegible]
و شیاف کنند بر شکل عدس و بوقت حاجت بر روغن مرزنگوش بسایند و به بینی اندر چکانند و اگر
گاه گاه چیزی به بینی [illegible] تا کار او تمام آید گندس سوده اندر دمیدن سود دارد و سیسنبر
و مرزنگوش پوسته بوییدن و میعه خشک و کندر بر آتش افکندن و بینی بر بخار آن داشتن سود دارد
و سده ضعیف را [illegible] کرده ده روز پس بریان کرده و کوفته بوییدن کفایت باشد
هر گاه که از پس دارو که اندر بینی چکانند بینی بسوزد قطره‌ای روغن گل اندر چکانند تا سوزش بنشاند
و آب گرم بر سر او ریزند و [illegible] گرم کرده دهند تا بیاشامد و آن را که سبب سده بادی غلیظ باشد
یا منفذهای مصفات اندر [illegible] بگیرند [illegible] سپید و [illegible] سپند و [illegible] نرم بکوبند و با روغن بادام تلخ [illegible]
به بینی اندر چکانند و بخار سعتر و سذاب و پودنه و مرزنگوش [illegible] دارد و آن را که سبب سده بواسیر باشد
یا گوشت فزونی علاج او اندر باب جداگانه یاد کرده آید و علاج سده زکامی هم اندر باب زکام
و نزله یاد کرده آید و آن را که حس بوی خوش همی رسد و حس بوی ناخوش نیابد چند چیز سرد بوییدن
و سود دارد آنرا به بینی اندر کشیدن سود دارد و آن را که حس بوی ناخوش همی یابد و حس بوی خوش نیابد بید
مشک بوییدن و به بینی بر کشیدن سود دارد **باب دوم**
از مقالت چهارم از کتاب ششم اندر گنده بینی و اسباب و علاج آن آن پنج نوع است یکی
آنکه بخار عفن از سینه و شش و معده بر سر آید و بوی دهان و بینی ناخوش کند دوم آنکه خلط تیز اندر
منفذهای بینی عفن گردد و گوشت بینی را بسوزد و ریش کند و گنده شود سوم آنکه خلط بد اندر استخوانی
بینی که آنرا مصفات گویند و آنجا عفن گردد چهارم آنکه استخوان شامی بسبب فرود آمدن خلطهای

بدکه عفونت پذیرد و تباه شود و علاج این دشوار باشد پنجم آنکه در بینی بواسیر ها باشد عفن گشته
علاج آن را که بخار عفن از سینه و از معده می آید اول معده و سینه پاک باید کرد و آن را که عفونت
اندر مصفاة باشد بتنقیه دماغ مشغول باید بود پس داروها که عطسه آرد و داروها که منفذ پاک کنند
و بر وی باید بکار داشتن و غرغره کردن و آن را که سبب علت ریش بینی باشد تا با سوزش بینی علاج
هر یک اندر باب جداگانه یاد کرده آید اما تدبیر بینی و پاک کردن منفذها چنان باشد که هر وقت که دارو
بکار خواهند داشت اول بینی را بشراب ریحانی باید شست و آنگاه بینی برکشید داروی که
به بینی اندر کنند یا اگر فتیله کنند و بر بینی نهند داروها باید که از سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره
و حماما و قرنفل و برگ مورد و برگ گل سرخ و عنبر و مر و اقاقیا و مازو و مشک و کافور ساخته شود
و مرکب **صفت** داروی که اندر و منه بگیرند گل نسرین و قصب الذریره از هر یک
چهار دانگ برگ مورد نیم درم صبر [illegible] بکوبند نرم و اندر و منه **صفت داروی** بگیرند مورد حماما
و اقاقیا از هر یک راست بکوبند و با انگبین بسرشته و فتیله بدان بیالایند و به بینی اندر
نهند **صفت داروی دیگر** بگیرند قصب الذریره و گل نسرین و قرنفل از هر یک یک درم
مازو از هر یک نیم درم مشک چهار حبه کافور چهار حبه قلیا و نمک اندرانی از هر یک
چهار حبه اطامه را بکوبند و به بینی اندر نهند و بهترین علاج اندرین علت آنست که بول خر اندر
چکانند از موده است و از دماغ و خلاف کند و عصاره [illegible] بود نیز نافع است و زرنیخ
زرد اندر شراب انگوری بسایند و اندر چکانند و دارشیشعان و مویج سپید کوفته
و بیخته و صوف سوخته اندر دمیدن سود دارد و آن را که ماده عفونت اندر مصفاه باشد
غرغره کوفته اندر سکنجبین بزوری حل کرده بدان غرغره کنند و پس از آن غرغره دیگر کنند بدین
صفت بگیرند سعد و سنبل و قرنفل و مشک همه را با شراب ریحانی اندر ریزند و بدان غرغره
کنند و آن را که ماده اندر دماغ باشد بریان [illegible] بر دماغ نهند و اگر بار بر گوش [illegible] باشد
از مرد و سوی دماغ [illegible] نافع باشد **باب سیوم** از
مقالت چهارم از کتاب ششم اندر ریش بینی و این از سه گونه باشد یا خشک ریش بر آید
ازو یا بثرهای کوچک باشد یا ریشهای بد باشد و گنده شود **علاج** باید دانست که بینی عضوی است
تر تر از گوش و خشکتر از چشم برین سبب داروهای گوش باید که میل بخشکی داشته باشد
و داروهای چشم میل بتری دارد و داروهای بینی میان این و آن باشد و هر گاه که علاج آن نهند

کرد

کرد اول رگ قیفال یا رگ پیشانی باید زد یا بر پس سر حجامت کردن و اگر سر و تن ممتلی باشد
پس از فصد و حجامت حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر باید خوردن تا سر و تن از ماده پاک
شود و داروهای ریشهای خشک آنکه با خشک ریش باشد موم روغن از موم صافی سپید و مغز
ساق گاو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه یا روغن گل سازند می باید مالید و اگر روغن گل از زیت
الفاق سازند بهتر باشد و زیت الفاق از موده و از غوره زیتون سازند و اگر ریش سخت
خشک باشد کتیرا گرفته و بیخته و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و روغن بنفشه تا تر شود و
بمالند تا حل شود پس روغن بر جا نهند و بهم زنند **صفت داروی** موم روغن دیگر [illegible]
پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و موم زرد و اندک انگبین همه را بگدازند و بسرشته چنانکه بکار است
صفت طلاء دیگر [illegible] زرد و روغن گل یا روغن بنفشه بسایند و طلا کنند و [illegible]
روغن مورد و روغن گل و موم سپید مصطکی و مرداسنگ و گلاب و هم که مرهم سازند و طلا کنند
صفت طلای دیگر بگیرند [illegible] سوخته و شراب کهنه و روغن مورد همه را بهم بسایند تا [illegible]
نرم [illegible] تا سطبر شود و اندر [illegible] کنند بکار دارند و اگر [illegible] کرده شود اندر طلا
اسفیداج و مرداسنگ زیادت کنند و اگر [illegible] کرده طلا بدین صفت کنند
بگیرند مرداسنگ چهار درم شب یمانی چهار درم سداب تر دو درم همه را با روغن مورد بسرشند
و مرهم کنند و ریشهای تر و شوخناک بگیرند آب انار ترش و اندر دیگ مسین کنند و [illegible]
نیمه ازان [illegible] و فتیله بدان آلوده کنند و بر بینی فرو نهند **صفت** مرهمی که ریش بینی را زایل کند بگیرند
زاگ سیاه و قلقطار و [illegible] از هر یک [illegible] درم قلقند پس شش درم شب یمانی [illegible]
کرده [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] یک درم همه را بکوبند و به بیزند نرم و اندر
مقدار ده ستیر سرکه تیز بپزند تا بقوام انگبین شود و فتیله بدان آلوده کنند و به بینی اندر نهند
صفت داروی دیگر ریش بینی را پاک کند و خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند شب یمانی و [illegible] نسخ
از هر یک چهار درم [illegible] دو درم قلیا [illegible] دو درم [illegible] یک درم [illegible] سوخته یک درم
و نیم [illegible] و گل [illegible] از هر یک سه درم [illegible] از [illegible] یک درم نیم زاگ سیاه و قلقطار و قلقدیس
از هر یک دو درم [illegible] سوخته کنند از هر یک سه درم همه را بکوبند و بیزند و بسرکه بسایند چنانکه
بقوام انگبین باشد و بر فتیله کنند و به بینی اندر نهند و بعضی از آنچه یاد کرده شستن و فتیله بدان [illegible]
و به بینی اندر نهند با داروهای دیگر و اندر خون آمدن [illegible] اقراص [illegible] ارد

باب چهارم از مقالت چهارم از کتاب ششم اندر ناسور

بینی ناسور بینی دو گونه است یکی گوشتی باشد نرم و سپید بی درد و بیشتر زیر بالا بود دوم گوشتی
باشد تیره و میل بادر دارد و زیر داب کند و هم بالا بود و بسیار باشد که گوشت فزونی بیرون آید کز
او تیره و سخت باشد و کام نیز آماس گیرد و آماس صلب و گمان افتد که ناسور است و آن سرطان
باشد که ناسور مشری که از پس ارحام و نزله مزمن پدید آید نرم باشد و گاه باشد که دراز گردد و از
بینی بیرون گذرد و گاه باشد که بکام فرود آید و سرطان تیره و صلب باشد و از وی هیچ تری بالا نیاید و سبب علتی
بگشاید با درد باشد و اعراض سوداوی بر آن گواهی دهد **علاج** طریق علاج ناسور دو است یکی دارو و دیگر
دستکاری و بریدن و تراشیدن اما دارو وقتی باید که اندر او پاک کند سبب درد و دیگر روز
کار دراز گشت کز انار ترش و تازه بگیرند و با پوست بکوبند و بفشارند و آب او را بآتش [illegible] پخته
کنند و هر روز اندر طاس می کنند و بکوبند روز دیگر ثقل او را از وی جدا کنند و بکوبند نرم و بسایند و او
را شیاف کنند هم چنان آب او تر کنند و اندر بینی نهند و اگر درین شیاف وقت پختن قدری نوشادر
اندر افکنند قوی تر باشد و اگر انار ترش و تازه حاضر نباشد پوست انار بکوبند و در آب نار [illegible]
باشد **صفت** داروی دیگر بگیرند چهار درم شب یمانی و چهار درم سداب تر با [illegible] بخیسانند و نرم کنند
و ریشهای تر و شوخ ناک را بگیرند و به آب انار ترش و اندر یک [illegible] کنند و نیز چندانکه [illegible] اشنان
سبز یک جزو و مرجانی یک جزو هر دو دارو نرم بسایند و بیخته کنند و [illegible] و بر گرد انگوری تر کنند و بدین
دارو اندر گردانند و به بینی نهند **صفت** داروی دیگر بگیرند گوز سرو و اگر ابار انجیر بکوبند و فتیله کنند و به بینی
نهند **صفت** داروی دیگر [illegible] گوگرد خشک رنگ بکوبند و [illegible] هم فتیله کرده اند [illegible]
[illegible] یا بشراب تر کنند و بدین [illegible] در گردانند و به بینی نهند **صفت** داروی قوی تر بگیرند شب
یمانی و [illegible] زاج [illegible] سپید و قلقند و قلقطار و زاک سیاه و نطرون از هر یک
راست [illegible] نرم بکوبند و به بینی اندر دمند و اگر فتیله بشراب انگوری یا بآب پودنه یا آب انار ترش
که با پوست گرفته باشند و فشارده تر کنند و بدین دارو در گردانند و به بینی اندر نهند نیک باشد
صفت داروی قوی تر بگیرند قلقند و قلقطار [illegible] زاک سیاه و شب یمانی از هر یک راست بکوبند
و [illegible] ناسور را [illegible] دارو بکار دارند چنانکه [illegible] طریق دستکاری بریدن
و تراشیدن چنان باشد که کاردی [illegible] که چون [illegible] باریک [illegible] و اگر به بینی اندر [illegible] کنند
و [illegible] تا گوشتهای فزونی را ببرد و [illegible] پس سرکه و گلاب به بینی باز کشند و [illegible]

و وقت بر بازند [illegible] و آن را باب انار ترش یا غیر آن تر کنند و بدارو که یاد کرده شد اندر گردانند
و به بینی اندر نهند تا [illegible] منفذ بینی [illegible] و ببرد و بسته شود و اگر ناسور در اندرون تر باشد و آلت بریدن
بدان نرسد [illegible] سازند از ابریشم یا از موی دم اسب و منشار را بپارسی اره گویند و این [illegible]
کرده اند [illegible] و بسیار گره زنند تا گره بجای دندانه باشد و سوزنی بسازند از سرب و او را خم دهند
و این موی بدان سوزن اندر کنند و سوزن را به بینی اندر کشند و منفذی که از بینی بکام آید بیرون کشند هر دو
سر موی بگیرند و او را بر سان اره بکشند باری چند تا گوشت را ببرد و منفذ گشاده شود پس عطسه آرند
تا پاره های گوشت که بریده باشد بیرون آید پس سرکه و گلاب بشویند و دارو اندر دمند و دستکاری
و دارو [illegible] از آن جمله باید که استفراغی کرده باشند و تن پاک کرده و سرطان را هیچ [illegible]
چنانکه [illegible] شاید برید [illegible] و فصد و تن از ماده سودا پاک کردن و گوشت
فزونی را اول بفصد و اسهال پاک کنند پس شیاف سازند از انار ترش و کوفته و فشارده هم اندر آب
او بیخته و به بینی اندر نهند صفت شیافی [illegible] یاد کرده شد و این شیاف از [illegible]
ترش و نیک شیرین و دیگر تمام نارسیده و [illegible] اگر گوشت سخت باشد انار ترش بیشتر کنند و اگر [illegible]
[illegible] نارسیده بیشتر کنند [illegible] قلقطار و زنگار و نوشادر و اندرین شیاف زیادت کنند
و هرگاه که این شیاف حل شود شیاف بیرون کنند و بینی را با آب انار [illegible] کنند
صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مرجان از هر یکی یک جزو و قلقطار [illegible] نیم جزو همه بکوبند
و به بینی اندر [illegible] اندر علاج [illegible] این علت [illegible] سود دارد و اگر از [illegible] دارو
آماس کند [illegible] چند آسایش دهند و بعد از آن روغن [illegible] از موم صافی و روغن گل و انگبین کرده باشند
طلا کنند و هرگاه که آماس کند آسایش دهند [illegible]
[illegible] تر کنند و به بینی اندر نهند گوشت فزونی را خشک کند [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] سبز [illegible] به بینی اندر [illegible] خشک کند [illegible]

باب پنجم از مقالت چهارم از کتاب ششم

اندر آمدن خون از بینی و علاج آن خون آمدن از بینی سه گونه باشد یکی آنکه قطره چند بچکد و فرو ایستد
دوم آنکه قطره قطره بچکد و بسیار گردد و دیر تر بایستد سوم آنکه بیکبار بیاید و بسیار آید و اسباب آنکه
بسیار آید و بیکبار آید چهار نوع است یکی آنکه خون اندر همه تن غالب شود و [illegible] رگ گشاده گردد
دوم آنکه اندر رگها و شریانهای دماغ خون گرم غالب شود و آنچه از شریانها باشد علاج مشکل تر بود سیوم

بواسیر چارپایان حادث آسیبی و زخمی که بر سر آید و سبب آنکه قطره قطره بخار گرم باشد که بر دماغ بر آید و رگها را
گرم کند و سر رگ گشاده شود و گاه باشد که از چنان خون آمدن بسببی سبب راحت و منفعت باشد و گاه
باشد که سبب ضعف و مضرت بود و آنرا که سبب ضعف نباشد و از پس آن سبکی و راحت یابد و رنج
چشم و روی با اعتدال باز آید و این منفعت مردم خون افزای و گرم مزاج و صداع و دوار و بیماری گرم را و صداع و
ذات الجنب را و ذات الریه را باشد و صداع و ذات الجنب را منع تواند باشد که صداع و ذات
الریه را و چون صداع و دوران چارپایان حادث و صداع و خناق و حصبه را سود دارد و بحرانی نیک باشد و آنرا که
سبب مضرت باشد رنگ روی زرد شود و یا سست شود و لاغری پدید آید و اطراف سرد شود و اگر
چه دیر باز ایستد عاقبت محمود باشد و از ضعف جگر و استسقا ایمن باشد **علامت** فرق میان آنچه
از رگهای سر و بینی و میان آنچه از شریانهای دماغ آید آنست که خون شریان رقیق و سرخ و گرم باشد و بعضی
باشد از دو دو آید و ساکن میشود و باز معاودت میکند **علاج** اما خون آمدن بحرانی را و آنرا که سبب پری
رگها باشد باز نباید داشت تا آنچه طبیعت دفع میکند برود پس اگر از حد بگذرد و قوت ساقط میشود تدبیر
باز داشتن باید کرد و رگ زدن بهترین و صواب ترین علاج است لکن رگ باریک باید گشاد و از آن
جانب باید گشاد که خون می آید و خون اندک بیرون باید کرد چندانکه ماده بدین جانب میل کند و داروها
که خون باز دارد بعضی قابض است و بعضی لیس کننده و بعضی غلیظ کننده و فسرده کننده و بعضی [illegible]
کننده و بعضی تیز و داغ کننده و بعضی بخاصیت باز دارد و بعضی است که از این معانی دو یا سه اندر
وی هست اما داروهای قابض چون عصارهٔ لحیة التیس و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و عصارهٔ برگ امرود
و عصارهٔ عصا الراعی و مانند آن و داروهای سرد کننده چون افیون و کافور و تخم خرفه و تخم کوک و عصارهٔ
برگ بید و عصارهٔ شکوفهٔ خرما و عصارهٔ برگ کوک و برگ لسان الحمل و عصارهٔ باقلی و داروهای [illegible]
چون گرد آسیا و گرد خاک کندر و داروهای داغ کننده چون قلقطار و زاج و انواع زاجها و داروها
که بخاصیت باز دارد چون سرگین خر و آب [illegible] و آب بود و این جمله داروها داغ کننده را
باحتیاط بکار دارند [illegible] چندانکه داغ کند و خشکریشه برآید و بیم باشد که اگر خشکریشه
بیفتد خون آمدن معاودت کند و بیشتر از بار نخست آید از بهر آنکه هرگاه که خشکریشه بیفتد سر رگ
فراختر شود **صفت** ترکیب که خون را باز دارد [illegible] آب شکوفهٔ خرما و اقاقیا از هر یکی نیم [illegible]
یک حبه بهمی اندر بینی چکانند و عصارهٔ لحیة التیس با کافور و آب گشنیز تر و آب خیار با کافور و گل
مختوم و عصارهٔ عصا الراعی و عصارهٔ سرگین خر که تازه اگر کند بسخت نافع است و اگر آزموده و اگر [illegible]

برگ [illegible]

دافع

دافع کننده و قابض حاجت آید [illegible] زنگار بر برگ ببندند و اندک اندک اندر بینی چکانند و آب لسان الحمل
با گلنار سوده [illegible] و قابض و اگر بچیزی فسرانده حاجت آید افیون اندر آب حل کنند و اندر بینی چکانند
لکن بسیار اندک باید و افراط بهیچ حال نشاید و آب سرد بر سر ریختن علاج صواب است **صفت**
فتیلها کنند از [illegible] کرده و زاج بزودی برآکنند و به بینی اندر نهند **اخری** بگیرند زاج و قرطاس سوخته
و خاک کندر و آب با درو حل کنند و فتیله کنند و به بینی اندر نهند **اخری** قلقطار و زاج و اندکی زنگار و
عنکبوت فتیله کنند و گرد سفال سفید و گرد آسیا و خاک کندر و قرطاس سوخته و زاج از هر یکی راست
بگیرند و به بینی اندر دمند [illegible] و خون را باز گرداند و هرگاه که دارو اندر دمند
بینی را بگیرند ساعتی نیک [illegible] **صفت** بگیرند آب برگ بید و آب برگ انگور
و آب برگ امرود و آب برگ آبی و آب عصا الراعی و برگ مورد کوفته و گلاب همه را یا هر یکی [illegible]
کنند و بر پیشانی طلا کنند و خرقهٔ کتان بدان تر کنند و بر پیشانی و سر نهند **اخری** بگیرند آرد جو
و خطمی و گل ارمنی و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و گلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را
بسرکه بسرشند و بر سر و پیشانی طلا کنند و خرقهٔ کتان بدان تر کنند و بر پیشانی و سر نهند و اگر
کشته بسرکه حل کرده بر سر و پیشانی طلا کنند علاج صواب است و سنگ آسیا گرم کردن و سرکه بر
وی ریختن [illegible] داشتن سود دارد و گفته آمده است که رگ قیفال زدن علاج صواب است
لکن آنرا که خون قطره قطره می آید خون اندک اندک بر دارند و آنرا که [illegible] آید و بسیار آید [illegible]
بیشتر بر دارند [illegible] باید داشت که بحد غشی رسد تا خون در حال بایستد و طبیب این
علاج بحکم مشاهده تواند کرد و بیش از آن باید کرد که قوت ساقط شود و این آن وقت باید کرد که خون
بسیار و بقوت آید و تاخیر نباید کرد و حجامت [illegible] بود و سخت باید کرد و مقصود جذبست
و از پس [illegible] اگر حاجت آید محجمه بر نهادن صواب باشد اگر از بینی راست می آید محجمه بر [illegible] جگر
باید نهادن و اگر از چپ آید بر [illegible] سپرز باید نهادن و اگر از هر دو می آید بر هر دو جانب
می باید نهادن و اطراف بستن بسخت نافع است تا بر اصل [illegible] خایه [illegible] صواب باشد و گوشها
بستن صواب بود و زنان را پستان [illegible] و اندر آب سرد نشستن چندانکه طاقت دارند و آب
سرد اندر دهان گرفتن علاج نیکست و آنجا که آب سرد نباشد یخ سرد کننده و اگر سبب گرمی و رقیقی خون
باشد و جوشیدن آن پس از آن آنکه این تدبیر کرده باشند که خون را قوت دهند و حرارت را [illegible]
عناب بنشانند و شراب خشخاش و غذا [illegible] عدس و آب غوره و آب سماق و غذا [illegible] برشته

وبیزرد و چون مرغ خانگی بهترین غذاهاست خاصه کسی را که خون آمدن از زخمی و گسستن رگی باشد و نگاه باید داشت
تا اگر چیزی بکام فرو آید بمعده فرو نشود و اگر بمعده فرو شود معده را بگیرد و نفس ضعیف کرد و خفقان افتد
پس اگر ناگاه فرو شود تدبیر قی باید کرد و اگر از معده فرو گذرد تدبیر حقنه باید کرد تا زود بیرون آید و چنانکه
در معده و روده ها هیچ نماند و چنان باید دانست که اندر بعضی جایهای دماغی تدبیر آن باید کرد که خون از بینی چکاند
و طبیبان قدیم آنرا دارو ساخته اند و بدان سبب از بیماری شفا پدید آمده است صفت شیافی که ازرا
بهر این کار ساخته اند بگیرند کندس و [illegible] و فرفیون همه را بکوبند و بسرشند و شیاف کنند و در
بینی جای خون روان شود والله اعلم باب ششم از مقالت چهارم
از کتاب ششم اندر علاج شکستگی بینی و شکستن و رفتن بینی با علاج اندر باب شکستگی بستن یاد
کرده آید و آنچه مخصوص است بعلاج بینی آنست که بینی را پنبه اندر نهند با چیزی که او را راست دارد و بعد از
آن پنبه را از بینی بیرون می کنند و بینی را راست میکنند برفق و باز بجای می نهند و طلی بر بینی میکنند از بیرون
صفت طلی مر صبر و مرماهیج مقشر و زعفران و رامک و [illegible] و گل ارمنی و حنظل و لادن همه را با آب
گرم بسرشند و طلی کنند نافع بود والله اعلم باب هفتم اندر تدبیر بیرون آوردن
چیزی که به بینی در مانده باشد داروهای عطسه آرنده که اندر موضع خویش یاد کرده آمده به بینی اندر دمند و سوراخ بینی که
خالیست [illegible] اندر نهند و نفس [illegible] از سوی دهان نفس فرو دهد تا چون عطسه فرود آید بقوت عطسه
آن چیز بیرون آید باب هشتم از مقالت چهارم از کتاب ششم
اندر خارش بینی سبب خارش بینی بخاری گرم و تیز باشد که بجانب سر و دماغ آید یا مقدمه زکام باشد یا مقدمه
خون آمدن از بینی یا علامت آبله و حصبه علاج آنرا که سبب برآمدن بخار باشد تن را و معده را از آن پاک
باید کرد و دماغ را بوئیدنیها قوت دادن چون صندل و گلاب و کافور و چون سرکه و گلاب و روغن گل
و سفوف کشنیز و یا طریفل کشنیزی بخار را از دماغ باز داشتن و طعامهای معتدل فرمودن و آن را که
خارش بینی مقدمه خون آمدن باشد رگ قیفال زنند و طلیها که اندر علاج خون آمدن از بینی یاد کرده آمده است
فرمودن و آن را که مقدمه زکام باشد بعلاج و منع آن مشغول باید بود و آن را که مقدمه حصبه و آبله باشد
علاجها آن اندر خارش نفس یاد کرده آمده است باید کرد باب نهم
اندر بسیاری عطسه و سبب و علاج آن عطسه حرکتی [illegible] هوای [illegible] که بزور [illegible] از راه بینی اندر
کشد و این حرکت از جهت [illegible] است [illegible] و سعالست [illegible] خواجه ابو علی سینا
[illegible] اندر عطسه [illegible] دماغ [illegible] از هوای اندرونی

مشتی که ده و هوای بیرونی بهوای اندرونی [illegible] و [illegible] دماغ و خلط بد شود و حرکت عضلهای سینه و حجاب
هوا را بجنباند [illegible] دماغ بقوت جذب [illegible] این عضلها تا فرو آید و خلط از جای کنده شود [illegible]
گفته اند که در حال عطسه باید [illegible] سینه [illegible] از [illegible] عطسه راست
بیرون آید [illegible] عطسه [illegible] و بسیاری عطسه [illegible] زبان [illegible]
[illegible] زکام [illegible] ساکن باید [illegible] و عطسه [illegible] ساکن شود [illegible]
[illegible] زبان دارد و قوت را [illegible] سیوم [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] حرکت [illegible] زبان دارد [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] چهارم کسی را که سینه [illegible] بسیار باشد [illegible] عطسه [illegible] کسی را که خون از بینی
بسیار آید زیان دارد و رگهای بینی را بگشاید و خون بینی را [illegible] سود دارد [illegible]
[illegible] باشد سود دارد [illegible] دماغ [illegible] پخته باشد [illegible] غلیظ
و بسیار باشد چون پخته شود عطسه دلیل قوت دماغ باشد و [illegible] اندر بیماریها [illegible]
عطسه [illegible] عطسه [illegible] عطسه [illegible] امید [illegible] باید داشت
سیوم [illegible] سود دارد و بیرون آوردن [illegible] علاج [illegible] عطسه
[illegible] چیزها گرم [illegible] و آب گرم [illegible] و روغن [illegible] گرم [illegible] و بالش گرم کرده
اندر [illegible] و [illegible] مهمات [illegible] سود دارد [illegible]
و [illegible] و کام [illegible] دهان [illegible] باز کردن و [illegible] روغن [illegible] عضلهای [illegible]
اندر چیزی نگاه داشتن [illegible] عطسه [illegible] زبان [illegible]
[illegible] سفید [illegible] و [illegible] آب [illegible] بینی [illegible] باز [illegible]
اندر [illegible] عطسه [illegible] باز دارد و [illegible] عطسه آوردن حاجت باشد [illegible] کندس [illegible] سپید [illegible]
و [illegible] و خردل [illegible] بینی [illegible] عطسه آید [illegible]
و [illegible] عطسه [illegible] و مردم [illegible] آن باشد [illegible] چیزی [illegible] بینی اندر [illegible]
و [illegible] و [illegible] عطسه آرد باب دهم از مقالت
چهارم از کتاب ششم اندر زکام و نزله و اسباب و علامات و علاج آن زکام و نزله هر دو [illegible]
از بهر آنکه اندر هر دو علت ماده از دماغ فرود آید لکن بعضی طبیبان آن را که بجانب بینی فرود آید [illegible]
بگیرد و [illegible] زکام گویند و آن را که بجانب حلق و سینه فرود آید [illegible] نزله [illegible] دماغ

هم چون قیاس علت در بایست [illegible] معده و در باب اسهال را گویند که سبب آن ضعیف معده باشد و علامت او آن
که گوار بودن طعام و این چنان باشد که هر طعامی که خورده شود اندر معده بجا نماند و نگوارد و بدان سبب در معده
رطوبات گرد آید و هر طعامی که بدو رسد آن را تباه کند و نا گواریده بشود و قوت دافعهٔ معده آن را دفع کند
و برون فرود آید هم چنین هرگاه که رطوبت بسیار بجانب دماغ بر آید و دماغ آن را نتواند گوارید و قوت
دافعهٔ دماغ رطوبت ناگواریده را دفع کند و هرجا که فرود تر از او است به اندامها فرود آید و شکی نیست که موضع
دماغ بر بالای معده و همه اندامهاست و حرارت غریزی همیشه باندازهٔ خویش رطوبات را می جنباند و از
دماغ بر انگیزد آن بخارها به دماغ آید و در بخارهایی که از معده و دیگر اندامها بجنبد جنبیدن آن سوی بالا بود از
برای آنکه سبب جنبیدن آن حرارت است و میل بر آمدن و باز فرود آمدن آن بخارها و رطوبات چون گلاب است
که از [illegible] بقوت آتش بالا آید و بالا بر آید و اندر دیگ گلاب [illegible] بسیار [illegible]
منفذ که فرو رود فرود آید [illegible] بعضی گرم و رقیق باشد و بعضی سرد و غلیظ [illegible] بعضی تیز و سوزنده
و تلخ باشد و بعضی ترش و نیز غلیظ و شور باشد بعضی [illegible] و بعضی [illegible] خوش دارد و بعضی [illegible] ندارد و هر گاه که
نزله [illegible] بیماریهای بسیار [illegible] بدان اندامی که فرود آید الخاصه علتی تولد کند اگر
بچشم فرود آید بیماریهای چشم تولد کند و اگر بگوش فرود آید بیماریهای گوش تولد کند و اگر به بینی فرود آید
[illegible] بیماریهای بینی تولد کند و اگر بکام فرود آید بیماریهای [illegible] تولد کند و اگر بحلق فرود آید
خناق تولد کند و اگر بمعده فرود آید در معده تولد کند وجع الکلب و در [illegible] تولد کند و اگر بشش
فرود آید سرفه و علت ذات الریه و سل تولد کند و اگر بحجاب فرود آید آماس [illegible] ذات
الجنب [illegible] تولد کند و اگر به روده فرود آید اسهال دماغی و پیچ [illegible] تولد کند [illegible]
و تیز و ترش باشد و اگر غلیظ [illegible] باشد قولنج تولد کند و اگر قوت دافعهٔ دماغ ضعیف باشد
[illegible] غلیظ [illegible] بخار [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دماغ باشد [illegible]
صداع و شقیقه [illegible] باشد [illegible]
سرسام [illegible] و سبات [illegible] دماغ باشد [illegible]
و اسباب زکام و نزله [illegible] نوع است یکی اندرونی و دیگر بیرونی [illegible] دو نوع است یکی آنکه
که اندرون [illegible] سوء المزاج گرم [illegible] دماغ گرم شود [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] بدان سبب [illegible]

سوء المزاج سرد آید ضعیف [illegible] سبب از هضم و تحلیل فرو نهاده عاجز شود و این دوم
[illegible] بسیار گرد آید و قوت دافعه بجهد خویش آن فضول را دفع کند و زکام و نزله تولد کند
و سبب دوم آنست که هرگاه که مزاج دماغ سرد شود [illegible] سطبر گردد [illegible]
و اگر قوت دافعه قوی باشد جهد کند و آن را به بینی و حلق براه کند [illegible] زکام و نزله تولد کند و اگر قوت دافعه ضعیف
باشد انواع علتها چون سکته و صرع و سبات و مانند آن تولد کند و اسباب بیرونی [illegible]
[illegible] آنست که حرارت [illegible] دماغ رسد و رطوبات [illegible] باشد بجنباند و به بینی و حلق فرود آید [illegible]
باشد که اندر آفتاب [illegible] یا [illegible] آتش [illegible] یا اندر فصل تابستان [illegible] گرم [illegible]
گرم [illegible] یا بوی چیز گرم چون مشک و جندبیدستر و غیر آن [illegible]
رطوبات [illegible] حلق فرود آید و سبب دوم آنست که از بس ریاضت [illegible]
کرده باشد [illegible] مشام [illegible]
آید [illegible] مشام بسته شود و رطوبات [illegible] فرود آید [illegible]
و تنها این اسباب اندرونی و بیرونی جمع شود یا زکام یا نزله تولد کند و زکام که از جمع دو سبب باشد [illegible]
باشد [illegible] بسیار [illegible] مردم گرم مزاج [illegible] زکام کمتر [illegible]
که مردم سرد مزاج [illegible] اعتدال بیرون باشد زکام و نزله بسیار [illegible]
دماغ سرد و تر [illegible] تحلیل [illegible] عاجز تر باشد [illegible] اندر زمستان زکام آرد [illegible]
زمستان [illegible]
[illegible] اندر زمستان و تابستان زکام آرد [illegible]
جنوب یا شمال [illegible] نزله بسیار [illegible] که آفتاب [illegible] گرم باشد [illegible] باران بسیار آید [illegible]
[illegible] نزله بسیار [illegible] جنوبی باشد نزله بسیار [illegible] جنوب دماغ [illegible]
[illegible]
آنست که [illegible] ضعیف باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] سودا [illegible] **علامات** آن [illegible] زکام گرم باشد
چشم [illegible] سرخ شود [illegible] از بینی فرود آید [illegible] تیز [illegible] حلق [illegible]
[illegible] گرم [illegible]

چیزی و صداع نیز بسبب زبونی دماغ باشد و آن را که زکام بسر باشد چشم و روی او کرم خویش باشد
کمتر گرانی بیشتر کند و آنچه به بینی بحلق فرود آید تیزتر باشد و سپید یا کبود فام و اگر سبب از نزله و زکام فرود
تر خلاصی یابد از بهر آنکه زکام و نزله را پزانند و هر دو نوع آواز گرفته شود و بخش بر بینی کوید و حس بوییدن باطل
شود و سرفه کند زکام دراز گردد و اگر خشک شود بسینه فرود آید و سرفه کند و باشد که آنگاه از سینه فرود
آید و علامت وی آنست که از حلق درشتی کند علاج اصل علاج زکام گرم و سرد آنست که ماده را بپزانند
و پختن ماده آنست که قوام او معتدل کرده یعنی آنچه گرم و رقیق باشد غلیظتر شود تا بحد اعتدال رسد و آنچه
غلیظ باشد رقیق‌تر شود تا باعتدال باز آید اما پزانیدن ماده زکام گرم و رقیق را گشکاب باید و زوفا و اندکی گشکاب
عناب و سپستان و تخم خشخاش پختن و شراب خشخاش دادن و اگر درخت بسیار گرم باشد و زود دفع کند و اگر
چنان بیاید ... [illegible] از پس روز باید فرمود تا ماده پخته شده باشد و اگر زکام گرم و سرد و سست
باز باید خفت تا ماده بسینه فرو رود و صواب آنست که بالین بلند کنند و قات ... بالش نهاده خسپد تا ماده
نزله به بینی میل کند و بسینه میل نکند و غذا و نه زکام گرم از ... تا بیست روز هیچ طعام و شراب نخورد
جز گشکاب جو که یاد کرده آمد تا زکام زایل نشود و هیچ حال از حیوانی نخورد و طعام او جز گشکاب نباشد
و اقل آب ... روغن بادام و جریره از آرد باقلی و شیر خوشیار و خیار با درنگ و مغز بادام مقشر پوست
کنده و اسفاناخ و روغن بادام ... زکام را خطر زیان دارد و اگر آید باز باید داشت چنانکه اندر
باب ... گفته آمد و از هوای خنک و باد شمال پرهیز کردن و اگر تشنه شود آب سرد اندر دهن
بسیار نگه دارد ... بیاید خفت و بروز هیچ وجه نباید خفت خاصه از پس طعام و اما به ابتدای
زکام اگر ماده رقیق و اندک باشد سود دارد از بهر آنکه سرفه تحلیل شود و اگر بسیار باشد زیان دارد از بهر آنکه
رقیق‌تر باشد تحلیل پذیرد و باقی غلیظ شود و سرگرده ... زکام سود دارد و ماده پخته را زود ترک
دفع کند و آن را که زکام بسیار افتد از ... تن درستی که به عرق آوردن سود دارد از بهر رطوبات
و بخار را که سبب زکام و نزله است بعرق فرج شود و بدین سبب که تا به اندر حال تن درستی حمیمی است
از اسباب منع زکام لکن بشرط آنکه ... دفع شوند و بتدبیر پوشیده و ... اگر
شود و سرفه و ... [illegible] ... تحلیل کند و ... اگر
افتد اندک مسهل ... از بنفشه و سپستان و عناب و ... خطمی و تخم خطمی و خیار چنبر و ترنجبین
چهار ... زکام ... [illegible] ... آب عدس و آب ... و اگر
چیزی ... تخم خشخاش و پوست خشخاش اندر آب عدس بپزند و بدان غرغره کنند صفت غرغره

دیگر خشخاش نیم کوفته و گل سرخ و گلنار و پوست تخم خشخاش و اندکی شیر خشک اندر گلاب بپزند و بدان
غرغره کنند صفت شراب خشخاش بگیرند تخم خشخاش سفید اندر چهار من آب تر کنند یک شبانه روز
پس از آن نیم کوفته کنند هم اندر آن آب بپزند تا نیمه آب برود و پوست بمالند و بپالایند و یک من شکر بیفکنند
و بقوام آرند و اگر ماده سخت گرم و تیز باشد قدری پوست خشخاش با تخم او یار کنند و اگر خشخاش تر بدست
آید صد عدد خشخاش بگیرند با پوست او نیم کوفته کنند و اندر هفت من آب باران تر کنند یک شبانه روز
دیگر روز آن را بپزند و پوست بمالند و بپالایند و یک من شکر و یک من ترنجبین بیفکنند و بقوام آرند و ترنجبین و
درم بکشکاب و بعضی طبیبان بگیرند درم اقاقیا و یک درم زعفران و صمغ و کتیرا از هر یک درمی و رب
السوس ... بیاید و با این شراب یا نیز با این شراب را دیا قوذا گویند کسی را که زکام سخت گرم
و ماده نیز رقیق باشد بامداد و شبانگاه از این شراب بدهند و اگر هر ساعت بخورد تا مقدار ده استار
اندر یک روز خورده شود سود دارد و بوقت خواب هم از این شراب غرغره کنند و شراب بنفشه و شراب
نیلوفر ... و شراب ... و ... صواب بود و صفت شراب ... اندر علاج سرفه یاد کرده
آمده و چون ماده پخته شد شراب خشخاش نباید خورد و به آب گرم سر و روی را بشویند و از جهت
گشادگی بینی و بازیافتن حس بوی ... و باقلی سبز گرم کنند و به آتش افکنند و بخار آن در بینی کشند
سپید و نمک سوختن و سنگ آسیا گرم کرده سرکه اندر افکندن و بخار آن داشتن ...
و بابونه و بنفشه و کشک جو و خشخاش اندر آب بجوشانند و بخار آن دارند و بدان آب سر بشویند
و بر سر بچکانند و آن را که زکام و نزله بسیار باشد ... یا استفراغ کردن سود دارد صفت
... که غذا و نه زکام را اندر روز کار تن درستی بکار داشتن سود دارد بگیرند صبر مغسول و تربد
و رب السوس از هر یک راست نرم کرده حب کنند چنانکه بیست شربتی او و درم وقت خواب
و آن را که زکام سرد باشد از زدن گرم کرده بر سر او نهند تا حرارت او با ندرون دماغ او رسد
و شراب و طعام از وی باز گیرند چندانکه ممکن گردد و چهار دانگ و بر تشنگی صبر کنند و آب نخورد
البته و اگر راحتی شود خورده تا تشنه گردد و بیان تشنگی صبر کنند و آب نخورد البته و طعام نخورد و در خویشتن
رز خواب باز دارد و یک شبانروز نیک شود و طبع باید که نرم باشد و حبی که از صبر و مصطکی و رب
السوس سازند نیک بود و بر این صفت صبر یک درم مصطکی نیم درم رب السوس نیم درم تخم ...
و باید از هر یک نیم درم ... حب کنند ... بخورد و سنگ آسیا گرم کرده
شراب انگوری ... افکنند و بخار آن ... بجا رند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش اندر آب بپزند و ...

اوری نیز وی بخارهای آن دارند و شونیز برکوزه کرده شبان روزی پس بریان کرده و کوفته و اندر خرقه
بسته و بوییدن سوسن و آخیسون گلاب و بوی عود و بوی قسط و بوی کندر و بوی آتش که از وی بوی
شونیز سوخته آید سود دارد و بوی لادن و گلاب که از جهت او نیز منع تخم بادیان و انجیر
و مویز منقی و بیخ سوسن اندر پزند با سکنجبین خورد و زوفا و شراب و منفعت برین **صفت** بگیرند انجیر
خشک پانزده عدد مویز منقی دانه بیرون کرده بیست عدد حلبه و تخم کرفس و تخم بادیان و بنفشه و بر سیاوشان
و زوفای خشک از هر یکی پنج درم بیخ سوسن ده درم نیز خوب چنانکه رسمست و پالاییده هر بامداد بیست درم
با انجیرین ده درم بدهند و بعضی طبیبان اندرین شراب سه درم اندر کرده و بیخ درم و اسیون اندر افزایند **صفت**
معجون زوفا گیرند رب السوس و زوفای خشک و بر سیاوشان از هر یکی ده درم عسل و قند از
هر یکی سه درم مغز بادام و تخم وزرد و خربزه و بزر الانجره از هر یکی پنج درم همه را بکوبند با انگبین سرشته
چنانکه رسمست و شراب بنفشه اگر با انگبین پزند و بنفشه با انگبین پرورده ماء العسل سود دارد و
اطراف او را به روغنهای گرم بمالند چون روغن قسط و روغن نرگس و روغن مرزنگوش و روغن سداب و روغن
انغار و روغن سوسن و معقده و اندام دیگر و حوالی آن بدین روغنها چرب کنند صواب باشد لکن اندر
زمینی دور باید داشت و سر بها بون شستن و ده بوده سود دارد **صفت** داروی گرم
بر آن شوند سام کشت بید و آنکه را بزانند و تحلیل کند بگیرند فطر و ریخ نرم و قیصوم و بسا
و اندر خرقه بندند بر فضل مره و بدل اندر گیرند و لب شبان روز باکشش اندر نهند بعد از آن بر روغن
و شراب انگوری رقیق بسایند و درکار برند و ان بشویند و باشد که بطلاهای گرم حاجت آید چون کندل
و انجیر و بود نه دشتی و نفط سیاه تا زیش کند و تر بیها بالاید و باشد که بدان کردن حاجت آید
و بوی خشک و چند بید ستر اندرین حال سود دارد و طعام سبک اسفاناخ با انگبین و تخم کتان بریان کرده و کوفته
و با انگبین سرشته و اندک بیسیار دری آمیخته و حسو که از آرد گندم پزند و گوشت بچه گنجشک بریان کرده و آب
و اسفیدباج **باب پنجم از کتاب ششم اندر احوال دهان** و بیماریها
و اسباب و علاج آن و این سه جزوست مرتب با ابواب **جزو اول اندر بیماریهای**
لب و دندان و گوشت بن دندان و این جزو ده بابست **باب اول**
در نگاه داشتن منافع لب و احوال بیماریهای آن و علامت انواع بیماریهای آن بر طریق کلی گفته آید و بیکار بایک
و منافع لب ما را سه چهار گانه گفته اند اول آنکه دهان و دندان بدو پوشیده باشد دوم آنکه آب دهان را از بیرون
آمدن بی مراد نگه دارد و سیوم آنکه هوای گرم و سرد و دود و گرد و پشه و مگس را از مضره دهن باز دارد

چهارم آنکه بر سخن گفتن یاری کند و پنجم آنکه دهان و دندان پوشیده باشد و پوست لب با گوشت آمیخته است
و از گوشت جدا نیست چون پوست اندامهای دیگر و مزاج و ترکیب وی چون مزاج و ترکیب معقده آن
و سردو و خایه مرد و معده و روده و اندامهای اندرونی است و ابتدا از سوی بالا و دیگر اجزاست و انتها از سوی گرم
و چون مزاج و ترکیب یکدیگر دارند بیماریهای هر یکی چون بیماریهای دیگرست از بیماریهای لب یکی آن
که کشتگی آرد و به سبب آن را اشتقاق الشفه گویند و معقده را نیز بیماری کفتگی آید و بتازی آن را اشقاق
المقعدة گویند و بر لب گوشت افزونی پدید آید هم چون توت و بر معقده هم چنان پدید آید هر دو را باسور
گویند و انواع بیماریها که دیگر اندامها را افتد انواع سوء المزاج و انواع آماسها و ریشها و جراحتها و
مانند آن هر دو را افتد و هر یکی اندر باب خود یاد کرده آید ان شاء الله **باب دوم**
از جزو اول از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر علاج کفتگی لب هر شب ناف و معقده را به روغن بنفشه و روغن
نیلوفر چرب کنند و خیار با درنگ بر به هم مانند و ان کفتگی که از وی به پدید آید طلا کنند و لعاب اسبغول
و گلاب و لعاب بستان افروز خوردن و طلا کردن سود دارد و مسکه و پیه بط و پیه گوساله و پیه مرغ
خانگی طلا کردن و دانه بر کر طلا کردن سود دارد **صفت** داروی آن موم و روغن ساز خایه
مرغ خانگی و روغن گل از بس ای انزروت و اسفیداج ارزیر و نشاسته و کتیرا از هر یکی راست و وزن این
هر چهار موم و روغن به وی بسرشند و طلا کنند روا باشد و اگر مرداسنگ با تلخه کرده روغن بسرشند و آب
و آنرا که روغن کرده در آن طلا بکار دارند **صفت** آن مصطکی و حلب البطم و زوفا و تر با انگبین بسرشند
و طلا کنند **صفت** داروی که کفتگی کهن را سود دارد بگیرند موم و مرداسنگ و مازوج و عدس و زنجبیل
و بیخ از هر یکی نیم درم پشم بز سوخته و زعفران از هر یکی دو دانگ کافور دانگ موم یکی درم
روغن گل دو درم و نیم مرهم سازند چنانکه رسمست و بر طلا بکار دارند و بیات پوست نیک نرم
خایه مرغ باشد با آن پوست ترند و بن اباشد و بران نهند و طعام مانده خایه مرغ نیم برشته
باب سیوم اندر گوشت فزونی که بر لب پدید آید
گوشت فزونی را باسور لب نیز گویند چنانکه باسور معقده را داروهای تیز بر نهند چون زنگ
برو یکی و زاج اقرن قسر و بیرانگور و داروی عوض طاقت تیز کار دارد و اما داروی روغن کار و کهن با
دارو و با جیزه تا تیزی آن مکرر کرده و حال بیماری علاج چون علاج بواسیر نیست کسی بر گوشت بن دندان
بر پدید آید هم دوم بر گشته اندر آنست کند و بخورد **باب چهارم از جزو اول**
از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر خون که بر لب و بن دندان افتد سبب این علت خلطی تیز باشد که آنجا افتد

وگوشت را بسوزد و بخورد و اگر غلظ اندک باشد بدان چیزی بنشاند علت سهلتر باشد و اگر سخت
بسیار رفته و تیز باشد علت صعبتر باشد **علاج** اول رگ قیفال باید زد و یا رگ پیشانی و حجامت باید کرد و اگر گاه گاه
چهار رگ با آن دو رگ که زیر چانه است بزدن بهتر و استفراغ باید کردن با قرص بنفشه و حب الصبر
و مطبوخ هلیله و مانند آن و جهت اقراص بنفشه و مطبوخ هلیله اندر علاج بیماریها یاد کرده آید و اگر دست
اینجا طلب کنند **صفت** حب الصبر بگیرند صبر دو درم هلیله زرد یک درم گل سرخ و مصطکی از هر یک
دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم کتیرا دو دانگ حل کنند به آب کرفس چنانکه رسم است و از همه
شربتی یا دو گرد و از شیر خشت ده درم بیاید کرد و طعام از نخوده و سماق و زرشک و انار و امثال
و مسوا باید داد و اما اگر علت محکم باشد دهان را با گلاب تر کنند و بدست بمالند و با لاینه و بدان مضمضه
کنند و حب الآس نیم کوفته اندر سرکه بپزند و پالاینه و بدان نیز مضمضه کنند و شب یا بر انگبین
بر آتش نهند تا سرخ شود و برگ درافکنند بس حل کنند و نرم بسایند یکی جزو از این شب و دو
جزو نمک طعام بیامیزند و بر جای جایگاه علت برکنند چنانکه داند و اما سرخ و نمک سوده را بر آتش
نهند تا سرخ شود و بسوزد پس آن را بکوبند و یکی از آن بگیرند و گل سرخ خشک دو جزو برابر مضمضه
برکنند **صفت** مضمضه تا نخ بگیرند قسط و طراثیث و مازو و پوست انار و گلنار و همه جوشانده و
سر و همه را بکوبند بپزند و پالاینه و بدان مضمضه کنند و اگر همین داروها بکوبند و بر جایگاه علت برافکنند
سود دارد و اگر آنکه گوشت بن دندان کمتر شود بگیرند کندر و زرنباد و خولنجان و دم الاخوین و امرود و کرسنه
و بیخ سوسن هر یکی راست و بانگبین و سرکه عفص بسرشند و طلی میکنند و آنرا که علت محکم باشد اقراص
نوشادر بکار باید داشت **صفت** آن بگیرند نوشادر و قلقطار و قلقدیس و نمک سوخته از هر یک درمی
شب یمانی دو درم مازو و آهک بسرکه گشته از هر یک دو درم و نیم قرطاس سوخته دو درم و نیم
زعفران سوخته و کندر و حنا از هر یک یک درم همه را نرم بسایند و بسرکه بسرشند و اقراص کنند و اندر
سایه نهند تا خشک شود و هر بار دو یک قرص بجا آلند و بسرکه حل کنند و بدان مضمضه تا خون
بپالاید پس به آب خورده با آب سماق و یا بگلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزش
ندارد پس مضمضه بروغن گل گرم کنند و مضمضه کنند و یک ساعت اندر دهان نگه دارند چند بار
اقراص علاج کنند تا خون بپالاید و نشان آن آنست که خونی که بعد از آن آید نیکو رنگ و خوش بوی
آید پس به پیادارو دیگر مضمضه کنند تا گوشت سخت شود و جراحت برویند و بگیرند برگ مورد و بوته
دشتی و گلنار و گز مازو و ماه قرقرها و ماز و الاسبز و پوست انار ترش همه را نیم کوفته بسرکه بپزند و بدان

مضمضه کنند و اگر علت سخت قوی باشد بدل اقراص نوشادر اقراص قلقدیس بقرص کنند **صفت**
آن بگیرند آهک ناکشته سه درم شب یمانی و اقاقیا از هر یک دو درم نیم و سه درم زرنیخ سرخ و زرد و انزروت یک
دو درم نوشادر چهار دانگ همه را بسایند و بسرکه بسرشند و بر سفال نو طلا کنند تا خشک شود و هر بار داد
چند انکه باید نرم کنند و اندر سرکه حل کنند و بر جای جایگاه علت طلا کنند تا سوزش بنشاند و مضمضه کرده
بچیزهای قابض پس از آن سود دارد **صفت** دیگر مضمضه عدس و گلنار و گز مازو و گل سرخ بپزند
و بدان آب مضمضه کنند و گلنار و جفت البلوط بسایند و بر جای جایگاه علت برافکنند و بسرکه عفص مضمضه
کنند و هر گاه که علت اندر الخطاطه افتد و اندک مانده و در خشک پراکنند **صفت** بگیرند توتیای بخورده
پرورده ده درم و نیم مرو زرنیخ و گلنار از هر یک دو درم سپیداب ارزیز یک درم همه را بسایند
و بیامیزند و بکار دارند و نگذارند که از این داروها چیزی بحلق فرو رود و هر گاه که علت پاک
شد مرهم اسفیداج طلا کنند تا گوشت برآید و با آبهای قابض که یاد کرده آمد مضمضه کنند تا گوشت
سخت شود و فلونیا بر جای جایگاه علت طلا کردن سود دارد

باب پنجم

از جزو اول از مقاله پنجم از کتاب ششم اندر علاج سست شدن گوشت بن دندان هرگاه که گوشت
بن دندان سست شود چاره باید آوردن تا فرو نبرد و دندان بجز بن و آنچه می آید اندر افتادن و جمع
کردن تا فزون بایسته پس آبهای قابض مضمضه کردن **صفت** داروی که گوشت بن دندان سخت کند
بگیرند گل سرخ و اقماع انار و جفت البلوط و گلنار و حب الآس از هر یک چهار درم خرنوب نبطی
و سماق پاک کرده از هر یک پنج درم همه را بکوبند نرم و بر بن دندانها بمالند و برافکنند و نیز دیگر جای
اگر عوض عسل ماء الورد جای باشد و نیکوتر است

باب ششم

از جزو اول از مقاله نهم از کتاب ششم اندر علاج و حیله که دهان و ریشهای او و سست بسبب دیگر
دهان و بثرات که بر لب و اندرون دهان برآید که گرمی معده است و بخارهای که از وی برآید و بجهت
گرم و تیز هم بجانب جنس و لب بثرها برآید و از دست حال که گویند و بثرهای دیگر که از اندرون برآید
یا بر سطح ظاهر باشد آن را بوی قلاع گویند و آنکه کهن گردد و بگوشت فرو شود آن را قروح خبیثه
ماده قلاع بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه از خون
باشد لون سرخ و با حرارت باشد و از دهان لعاب بسیار آید و آنچه صفرایی باشد لون او زرد و اگر با
و با حرارت و سوزش سخت باشد و آنچه بلغمی باشد لون او سپید باشد و آب دهان بسیار رود و درد
و سوزش و آنچه سودایی باشد لون او سیاه باشد و درد و سوزش نکند اگر تباه شود و این قسم را آکله خوانند

بشیر افتد از بهر ناگواریدن شیر و سبب ناگواریدن یا بسیاری شیر دادن باشد یا بدی شیر لکن علاج
ایشان سهل‌تر باشد و زود زایل شود علاج کودکان آفت اگر نگاه کنند اگر سبب علت بدی
شیر است تدبیر بصلاح آوردن شیر کنند و اگر قلاع سرخ باشد دایه را فصد و حجامت باید کرد
و طعام او مزوره از عدس معتبر فرمایند و از سماق و غوره و نار دانگ و از میوه‌ها سیب و آلو و انار
ترش دهند و اندک گلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق اندر دهان کودک پراکنند
و اگر قلاع صفرایی باشد مادر را آب میوه‌ها استفراغ فرمایند و اگر علت قوی باشد مطبوخ هلیله زرد
فرمایند و طعام هم از آن نوع که اندر علاج قلاع خونی یاد کرده آمده است و اندر دهان کودک طباشیر
و گل سرخ و صندل سپید و آرد عدس و اندک کافور همی پراکنند و اگر قلاع بلغمی باشد دایه را اندکی رطوبت کم
فرمایند کردن و هر بامداد گلنگبین دهند با مقداری انگبین و طعام قلیه خشک و نخود آب با سعتر و زیره
و کرویا و آنچه بدین ماند و اندر دهان کودک اندکی مامیران و سعد و فلفل و شب یمانی اندر پراکنند و اگر
قلاع سودایی باشد مادر را اخلاط سودا کمتر دهند و از تره‌ها و بادنجان و گوشت قدید و از طعام‌های غلیظ
پرهیز فرمایند و اسفیدباج دهند و از […] و مامیران و سعد و فلفل سوده اندر دهان کودک همی
پراکنند و اگر آن دارو پراکندن دشوار باشد دارو اندر زیر دندانها و در زبان او مالند و اگر
اندر آب پزند و دهان کودک بدان بشویند روا باشد و اگر کودک طعام خواره باشد اندر مدت
طعام از این جنس دهند که یاد کرده آمد و علاج آنها که بزرگتر باشند آنست که نگاه کنند اگر قلاع خونی است
و سال و عمر و روزگار و قوت مساعدت کند فصد قیفال یا حجامت پس کردن و پس از آن استفراغ
فرمایند مطبوخ الهلیله و علاج صفرایی بدین نزدیک باشد و الا آن داروها که در دهان پراکنند در جهت
صفرا و خداوندان صفرا خنک‌تر باید و اندر هر دو نوع شراب خشخاش اندر دهان گرفتن و داشتن و آن
مضمضه کردن و برگ زیتون و برگ […] و سماق و حرف و […] با برگ او اندر آب پخته و بدان
مضمضه کردن سود دارد و گلنار و حنا و آرد عدس و گلنار و طباشیر و سماق اندر سوده اندر دهان
پراکنند و صفرایی را گشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیادت کنند و آب لسان الحمل
و آب عصا الراعی با آب عدس و با صندل و کافور […] قلاع صفرایی را سخت موافق باشد و اگر
و حب الآس اندر پزند و بدان مضمضه کنند و سماق و عدس و گل سرخ اندر گلاب تر کنند و بدان گلاب
مضمضه کنند و اگر از پس مضمضه دهان بسوزد تا خشک گشته روغن گل اندر دهان گیرند و اگر لعاب
بسیار باشد از برگ عنب الثعلب خشک کرده بسایند و بگلاب حل کرده بر آن اندر کنند و اقاقیا […]

و بگلاب

و بگلاب حل کرده و به آب عنب الثعلب و اندکی سرکه آمیخته اندر دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند
و بباید دانست که بسیاری لعاب […] علت باشد و مضمضه بسرکه پخته بدان سرکه مضمضه کردن
قلاع […] قلاع سپید را سود دارد و آنرا که قلاع بلغمی باشد یا کهن باشد حب صبر و ایارج فیقرا
و […] یا استفراغ باید کرد و داروی قوی‌تر بکار باید داشت و آن را که قلاع سودایی باشد
استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و معجون نجاح بکار داشتن **صفت** داروی که خداوند
قلاع ساده بلغمی را سود دارد بگیرند مامیران و برگ زیتون و گلنار و سعد و اقاقیا و شب یمانی
و هلیله زرد از هر یک راست جمله بکوبند و بیزند و بدهان اندر پراکنند **صفت** داروی دیگر قلاع کهنه را
که سپید باشد سود دارد بگیرند برگ زیتون و اقاقیا از هر یک دو درم و شب یمانی و جلنار
از هر یک یک درم سعد دو درم زعفران و کبابه از هر یک چهار دانگ همه را بسایند و بدهان اندر
پراکنند این دارو قلاع سودایی را که تازه باشد سود دارد و نمک سوده و با انگبین سرشته طلا کردن
قلاع سپید را سود دارد و مضمضه با کامه و سکنگبین سود دارد که به […] و قرظ و سعد و هلیله زرد
راست بدهان اندر پراکنند سود دارد **صفت** داروی که قلاع سودایی را که کهن باشد سود دارد بگیرند
زرنیخ سرخ و […] و قرظ و شب یمانی و مرداسنگ و نوشادر از هر یک راست همه را بسایند و بقطران بسرشند
و اندر […] نهند و […] بآتش نهند تا بسوزد و پس از آن بسایند و با آتش اندر نهند تا بسوزد
و آنرا بدهان اندر پراکنند **صفت** داروی که قلاع سودایی را که کهن باشد بگیرند زرنیخ
سرخ و زرد و بوره و شب یمانی و زاج و کف دریا و […] از هر یک سه درم و […] کف دریا و […] درم
مازو و پوست انار از هر یک چهار درم اقاقیا دو درم همه را بقطران بسرشند و بسوزند و به آب
بسرشند و بسوزند و به آب […] نهند و بکار دارند و اسپیداج و […] و آن را برگ که اندر روی
حب الآس و مازو و پخته باشند بسرشند و بدان مضمضه کنند پس بگلاب و روغن مضمضه کنند

باب هفتم از جزو اول از کتاب ششم

از مقالت پنجم

اندر علاج انواع سوء المزاج که بر لب افتد باید دانست که سوء المزاج که بر لب افتد از […] باشد که
آن را بعلاج حاجت باشد مگر که سوء المزاج محکم افتد و […] تا مضرت ظاهر گردد لکن سوء المزاج زود لب را ضعیف کند
و بدان سبب بر سخن گفتن یاری […] دهد اگر سوء المزاج گرم باشد لبها بسوزد و از هوای سرد و آب
سرد راحت یابد و اگر […] باشد در هوای سرد و […] لبها کبود شود و حس او باطل شود و اگر خشک باشد
پوست لبها […] و پوستها […] و اگر تر باشد لبها فرو آویخته باشد و سست و نرم باشد

علاج ضماد و ضد سوء المزاج گرم اگر فرقه کرده شود بآب کدو یا بآب برگ خرفه یا بآب کشنیز تر یا بآب لسان الحمل
یا بآب کسنه یا بآب عصا الراعی یا بگلاب تر باید کرد و یخ سرد باید کرد و بر لبها نهادن و اسبغول بگلاب
تر کرده و یخ سرد کرده بر لب باید نهادن و گلاب و کافور طلا کردن و ضماد و ضد سوء المزاج سرد اسفیدروی
سوده با روغن بابونه و عاقرقرحا سوده با روغن یاسمین و جندبیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن
بر لب طلا کردن سود دارد و ضماد و ضد مزاج خشک را گلاب و روغن بنفشه را علاج باید خورد و لعاب
اسبغول و شکر و ما دام لب را بروغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو چرب کرد باید داشت
و موم و روغن که از آن روغنها کنند بالیدن سود دارد و علاج کفتگی لب که اندر جایگاه خویش یاد کرده شد علاج او
و ضماد و ضد مزاج تر را علاج علاج لقوه باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده شده

باب هشتم

از جزو اول از مقاله پنجم از کتاب ششم اندر انواع آماسها که بر لبها افتد آماس یا خونی باشد
یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی اما اگر خونی باشد لبها سرخ و گرم باشد و ضربان کند و اگر صفراوی باشد
رنگ لب بدان سرخی نباشد و بزردی گراید و سوزانی و خلیدن بیشتر باشد و بدان سبب ... و اگر
بلغمی باشد سپید و سرد باشد و درد کمتر کند و نرم باشد و اگر سوداوی باشد لب کبود و سخت باشد علاج اما
ضماد و ضد آماس خونی را اگر قیفال باید زد و صندل سرخ و سپید بآب کشنیز تر یا بآب کسنه یا بگلاب
سوده طلا کردن سود دارد و شیاف مامیثا و پوست درخت ... آبها سوده طلا کنند و ضماد
آماس صفراوی را استفراغ صفرا کردن بآب میوهها و شراب غوره و آب انار و آنک ... دادن و علاجهای دیگر
گونه که یاد کرده آمد بکار داشتن و ضماد و ضد آماس بلغمی استفراغ بلغم باید کرد با ایارج فیقرا و ترمشی و
حنظل و ضمادهای تحلیل کننده بر نهادن چون شبت و بابونه و اکلیل الملک و ضماد و ضد آماس سوداوی را
استفراغ سودا باید کرد چنانکه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده شد و هیچ ضماد گرم و تحلیل کننده بر نشاید
نهاد و اگر بهر آنکه وی تحلیل نپذیرد و چیزهای خنک تر باید نهادن تا زیادت نشود و طلاهای آن
نوع باید کرد که اندر علاج سرطان یاد کرده شد

باب نهم

از جزو اول از مقاله پنجم از کتاب ششم اندر روان آب دهان اندر خواب اسباب رفتن
آب دهان اندر خواب سه است یکی بسیاری رطوبت اندر معده و دوم حرارت عارضی که رطوبت را
گرد حوالی کام و دهان باشد تحلیل کند چون حرارت زده شود سوم سردی معده و بسیاری رطوبت
رقیق اندر وی علامات سبب گرمی معده آن است که طعام و داروهای گرم احتمال نکند و بسیار رطوبت
رقیق آن است که بازی معده تشنگی کمتر باشد و از طعامهای ترش فزاینده رنج بیند و علامت حرارت

عارضی آنست که چون طعام خورده شود آب دهان باز ایستد و علامت سردی و تری معده آن است
که طعامها و داروهای سرد و تر را احتمال نکند و از گرم و خشک راحت یابد علاج معده ضماد و ضد گرم را اگر
با سکنجبین باید دو سه بار بدادن شربت رب آبی یا رب سیب ترش یا رب امرود چینی یا شراب
غوره یا شراب انار بخورد و طعام او گوشت بزغاله و مرغ خانگی و دراج و تیهو و مطبوخ حصرمیه
که طبخه و مصوصه کنند بآب سماق و چیزهای قابض و ضماد و ضد معده سرد و تر هر هفته قی کند و هر هفته
یک شربت ایارج فیقرا بخورد و یک مثقال نمک هندی و دو دانگ افتیمون و ناشتا انارکی
و دلکی حب کنند چنانکه رسم است و چون معده پاک کرده باشد تریاق بزرگ و گوارشهای
گرم بکار دارد و طعام قلیه‌های خشک و کباب و گوشت بریان با صعتر و خردل و بلبل و دارچینی و
و ناشتا نخواهد و هر شب یا هر بامداد اندکی نان خشک با غذا ... مالند و بخورند و شربت آب گرم از
پس بخورند و هر بامداد و شبانگاه وقت خواب سواک کنند و هر بامداد یک درم نمک و ...
ایلیسته که چیب بوده ناشتا خوردن و پس آن پنج درم اطریفل کبیر خوردن ضماد و ضد
معده گرم را سود دارد و خواجه ابو علی سینا میگوید بیوهش بریان کرده آز سوده اندر سود ...
خاصه کودکان را والله اعلم

باب دهم

از جزو اول از مقاله پنجم از کتاب ششم اندر ناخوشی بوی دهان که از عفونت باشد یعنی بوی
تباه شده و پوسیده شده و از حال بگردیده و آن عفونت اندر چهار موضع افتد بیشتر اندر بن دندانها
... افتد یا اندر بن گوشت دندانها و گاه باشد که عفونت بگوهر دندانها باز گردد دوم سوء المزاج
سطح دهان یعنی تباهی مزاج پوست دهان و این تباهی مزاج اندر بیشتر حالها گرم باشد و رطوبات
دهان را از حال خویش بگرداند سیوم عفونتی باشد که در قعر معده افتد و ماده عفونت با خلط صفراوی یا
بلغم چهارم عفونتی که اندر شش افتد و آن ضماد و ضد علت شش را افتد اندر آخر علت

علامات

از آنکه سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد رطوبات دهان زرد و ... شود و هر وقت که مسواک
کند و دهان بسرکه و گلاب و غیر آن شوید بوی دهان او خوش گردد و باز چون گرم شود تغییر می آید
و آنکه سبب اندر بن دندانها باشد هم چنین باشد هرگاه که غرغره کند یا خلال یا مسواک ماده عفونت
بحی تحلیل کند دهان خوش گردد و باز معاودت کند اگر ماده گرم است دندانها او بزردی گراید و اگر
سرد است بکبودی گراید یا بسبزی و آنکه سبب گوشت بن دندانها باشد گوشت او سست
باشد و بمسواک زایل شود و باز معاودت کند و آنکه سبب اندر معده باشد و از سوء الهضم خالی

نباشد و از وخ ناخوشبوی باشد و اگر ماده صفراست آن وقت بوی طعام دهد علاج اگر سبب
تباهی مزاج سطح دهانست یا اندر بیخ دندانهاست اول رگ قیفال باید زد یا آن دو رگ که در
زیر زفانست یا چار رگ زدن و پیوسته دهان بسرکه و گلاب شستن و بسرکه عنصل مضمضه
کردن و بامداد و شبانگاه مسواک و خلال کردن و هرچه یاد کرده آمد بکار داشتن و تن را
بمطبوخ هلیله پاک کردن و هر ساعت قاقله و گز مازو و قرنفل و سداب و ساذج هندی و مصطکی
و عود خام و کبابه و بسباسه و جوز بوا و قاقله و فلنجمشک و زنجبیل و کندر و سعد و مانند آن خاییدن
و اگر ماده غلیظتر است مرزنجوش خاییدن و بیخ دندانها را بصبر و مر مالیدن اگر بدین علاج زایل شود
سطح دهان را و بن دندانها را با اقراص زعفران و با زعفران زرنیخ مالیدن و شستن صفت
اقراص زعفران بگیرند زرنیخ سوخته یک جزو بیخ سوسن و زعفران از هر یکی جزوی عسل بکوبند
و با سکنجبین بسرشند و اقراص کنند و آنرا بسرکه حل کنند یا بآبی که عسل اندر وی پخته باشد و بدان مضمضه
کنند و اندر بن دندانها بمالند صفت اقراص زرنیخ بگیرند قرطاس سوخته سه درم زرنیخ دو درم نیم
سماق زنجبیل و نبل سوخته و اقراص [illegible] از هر یکی دو درم و هم چون اقراص دیگر بسرشند
و بکار دارند عفونت را ببرد و گوشت پاکیزه برویاند و اگر با سکنجبین بسرشند و بکار دارند
نیک باشد و اگر از سبب گرمی و سطح دهان یا گرمی معده باشد شفتالو و خربزه و زردالو و انگور پرخورده
نباشد سود دارد و اگر وقت آن نباشد گشته شفتالو و زردالو در آب تر کنند و از آن آب
بخورند و بدان مضمضه کنند و از دانه تر کرده نیز بخورند و پست خوشکه اندر آب سرد خورند
و بدان مضمضه میکنند و طعام از سماق و زرشک و غوره و انار دانگ سازند و در جو طعام او
چیزی باید که مستحیل نشود و عفن نگردد و اگر از سبب اندرون معده باشد اول قی فرمایند پس
ایارج فیقرا یا اطریفل کوچک سرشته بدهند و هفته یک مثقال ایارج و سه مثقال اطریفل
هر بامداد اطریفل تنها بدهند و پست جو و شکر و آن میوه و طعامها که یاد کرده شد موافق باشد
و اگر معده سرد و ماده بلغم باشد حب الایارج دهند بدین صفت ایارج فیقرا یک مثقال تربد یک درم
نمک هندی قرنفل انیسون زنجبیل نانخواه مقل از هر یکی دو دانگ حب کنند بآب کرفس و هر بامداد
برگ مورد و مویز منقا دانه بیرون کرده و کوفته و بهم سرشته مقدار جوزی بخورد و انجیر با
مویز کوفته بسیار موافق باشد و شراب افسنتین و نقیع صبر و مصطکی و سوسن سود دارد و [illegible]
هر یک اندر علاجهای هر یک یاد کرده آید صفت سنونی که دندانها بدان بمالند گوشت بن دندان

الخ

راسخت کند و بوی دهان خوش کند و دندان پاک و سپید کند بگیرند سفال چینی و کفک دریا و سماق و نانخواه
و نمک اندرانی از هر یکی سه درم جو سوخته و نخود سوخته و سنبل و گز مازو و حب الآس و شب یمانی
سوخته از هر یکی دو درم اندر هم کنند قاقله و قرنفل و خولنجان درم اگر مزاج دهان گرمست دو درم صندل و دو درم
فوفل و دانگی کافور باید و اگر مزاج دهان سرد است قرنفل و مر و کبابه از هر یکی دو درم
دو دانگ بهم باید بیفزود و اگر مزاج معتدلست برابر آمیزند صفت حبی که اندر دهان دارند بوی دهان
خوش کند بگیرند کوز بوا و قرنفل و قاقله و فوفل و دارچینی و فاغره و خولنجان از هر یکی یک درم مشک دو دانگ
[illegible] بسیب یا برب آبی یا میبه بسرشند و حب کنند صفت حبی دیگر بگیرند پوست
ترنج و فلنجمشک و قرنفل و جوزبوا و [illegible] مشک و [illegible] زنجبیل و کبابه و بسباسه و سعد از هر یکی دو درم
مشک دو دانگ [illegible] حب کنند و پیوسته یکی در دهان دارند صفت حبی دیگر [illegible]
بیرون کنند و قرنفل کوفته بجای آن [illegible] کنند و [illegible] بیرون کنند بهم باز نهند و اندر خرقه تر کرده بپیچند
و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا پخته شود و گل از وی باز کنند و از خرقه بیرون کنند و بکوبند و در آب
[illegible] که این را الطین الاکل گویند بسرشند و از جهت محرور دانگی کافور و درمی صندل سه درم
زردآلو گشته بگلاب تر کرده بوی بسرشند و حب کنند جزو

دوم از مقاله پنجم از کتاب ششم اندر احوال زبان و بیماریهای آن و اسباب و علامات و علاج و این جزو
دو بابست باب اول اندر شناختن احوال زبان و بیماریهای آن بطریق کلی
بیماریهای زبان شش نوعست اول بیماریست که مضرت آن اندر حرکات او پدید آید و این
چنان باشد که حرکات زبان از حال طبیعی بگردد و از آنچه عادت بوده باشد دوم بیماریست
که مضرت آن در حس لمس و حس ذوق پدید آید چنانکه از این دو حس یکی باطل شود یا ضعیف یا متغیر و سبب یکی
از این دو حس یکی باطل شود و دیگری نه دوم آفت که از دو حس عصب که آلت حس و حرکت و استعداد
قبول آفت اندر یکی بیشتر باشد و مضرت اندران فعل پدید آید که آفت بآلت او رسیده باشد سیوم
انواع سوء المزاج است چهارم آفتیست که اندر وضع و شکل پدید آید چنانکه سترخی دراز گردد و اندر دهان
بیرون آید یا تشنج کند یا آماس اندر وی پدید آید و آماس بیماریست مرکب از سوء المزاج و از تغیر شکل
پنجم بیماریها که بمشارکت دیگر اندامها افتد از بهر آنکه بیماریهای زبان گاهی اندر زبان باشد خاصه گاه از جهت
دماغ باشد یا مشارکت اندامهای دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از جهت آفت دیگر عصبها و از آفت
رخسار و غال نباشد و آنچه بمشارکت معده و شش و سینه باشد اول نوعی از آفت اندران عضو بوده باشد

ششم انواع تفرّق الاتصال را طریق شناختن سوء المزاج که کدام نوعست از هفت چیز باید جست
اول از رنگ دوم از جنس طعم که بچگونه همی آید سیوم از تری و خشکی او چهارم از حرکت او و دلیل چگونه
باشد ار نگاه کنند تا حرکت او سبکترست از عادت یا سنگینتر پنجم از خشکی او ششم از شربها که بروی
بر چه آید هفتم از سوزش و نرمی و درشتی او اما شناختن سوء المزاج زبان از جهت اول خیانت رنگ سپید
او دلیل مزاج سرد و ماده بلغمیست و زردی او دلیل مزاج صفرا باشد و سرخی دلیل [illegible] و سیاهی دلیل سودا
یا دلیل سوختن ماده و این اندر بیماریها و تبهای تیز باشد و از اول سرخ باشد چون تب گرم شود سرد گردد و چون
گرمتر شود سیاه گردد یا تا غایت تب و سوختن ماده دلیل [illegible] حرارت غریزی باشد و نزدیک آمدن
مرگ باشد و اندر بیشتری حالها لون او دلیل حالهای اندامهای دیگر باشد چنانکه اگر زبان سرخ و درشت باشد
دلیل آماس خونی باشد اندر سر یا اندر معده یا اندر جگر و اگر سپید باشد دلیل سردی معده و جگر باشد و دلیل
ماده بلغمی اندر سر و اما دلیل زبان و شناختن حال زبان از طعم وی خیانت که اگر ترش است
دلیل است که اندر معده ترشی یا اندر معده رطوبتی رقیقست و [illegible] ضعیف [illegible] دلیل
قوت خون باشد و اگر تلخی گراید دلیل قوت صفرا باشد و اگر طعم [illegible] دلیل بلغم [illegible]
و [illegible] باشد و اگر طعم عفص و قابض باشد [illegible] دلیل سودا باشد و شناختن حال زبان از
طریق تری و خشکی خیانت که [illegible] از خشکی [illegible]
زبان رطوبتی است [illegible] دلیل باشد بانکه رطوبتی غلیظ از دماغ فرود همی آید یا بخاری از معده بر همی آید [illegible]
بخاری این [illegible] خشک کند طبیب [illegible] که [illegible] از خشکی زبان شکایت کند [illegible]
باشد که [illegible] بر حقیقت حال واقف شود و باید دانست که درشتی [illegible] خشکی باشد [illegible]
[illegible] باشد و شناختن حال زبان از گرانی و سبکی اندر سخن گفتن خیانت که گرانی زبان [illegible] مبتلای
دماغ باشد یا از خون یا از رطوبت یا دلیل ضعف عصب یا دلیل ضعیف قوت و [illegible] ضعیف قوت باشد
یا ضعیف آواز باشد و [illegible] باشد یا توقف و [illegible] زبان باشد اندر سخن گفتن [illegible]
[illegible] درست نتواند گفت و [illegible] گویند و علاج آماس زبان هم چون علاج
آماس لب باشد چنانکه اندر جزو [illegible] یاد کرده آمدست از این مقالت و علاج تشنج خیانت که [illegible]
اندر آن و عصب افتد که حرکت زبان هر دو سوی دهان [illegible] زبان را از یک سو و [illegible] سوی [illegible] برد
و اگر اندر یک عضله افتد زبان سوی آن عضله افتد و اگر اندر آن عضله افتد که حرکت بیرون [illegible] و باز
پس آمدن بدانست زبان کوتاه کرده و بیرون نتواند کردن و اگر اندر آن دو عضله باشد که حرکت کردن [illegible]

زبان کردن بدانست و با کردن دهان نتواند کردن و اگر در یک عضله افتد زبان سوی آن عضله شود
و اگر در آن عضله افتد که دو تو کردن زبان بدانست زبان دو تو نتواند کرد و تشنج یا از خشکی باشد یا از امتلا
و تشنج خشک اندر پس استفراغها افتد و علاج [illegible] تفرق الاتصال و علاج قوابع [illegible] اندر جزو اول از این
مقالت یاد کرده شده است و علاج این انواع و هر یکی اندر باب جداگانه یاد کرده شود ان شاء الله **باب دوم**
از جزو دوم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر علاج طعمهای ناخوش یافتن بر زبان تامل باید کرد تا علت
خاص اندر زبانست یا بمشارکت عضویست چون معده و دماغ یا بمشارکت [illegible] اگر خاص است
مضمضه و غرغره معالج کنند و اگر مشارکتست بعلاج مشارکت مشغول باشند و هر یکی بمشارکت باشد
اما اگر مزاج گرم و ماده گرم و رقیق باشد و علت خاصه باشد سرکه و گلاب و در شراب [illegible]
کشنیز مضمضه و غرغره کنند کفایت باشد و اگر ماده [illegible] غلیظتر باشد سرکه عنصل [illegible] آن [illegible]
غلیظ باشد غرغرها که اندر باب استرخای زبان یاد کرده آمد بکار دارند و اندر [illegible]
و [illegible] و پیاز [illegible] سرکه [illegible] خام بکار دارند و اگر بمشارکت معده و [illegible] و مزاج گرم و ماده
رقیقست استفراغ بحب [illegible] فرمایند **صفت** [illegible]
[illegible] **اخری** [illegible]
[illegible]
[illegible]
استفراغ [illegible] فیقرا [illegible] اگر مزاج سرد و ماده [illegible] غلیظ [illegible] استفراغ باید [illegible]
و از [illegible] استفراغ غرغرها که یاد کرده آمد بکار دارند والله اعلم **باب سیوم**
اندر علاج استرخای زبان این از دو بیرون نباشد یا [illegible] دماغ
باشد و ماده بخاری رطوبتی باشد که بر عضو [illegible] گرد و آن رطوبت دو نوع باشد یکی رطوبتی
رقیق با خون آمیخته دوم رطوبتی باشد غلیظ و بسیار و بر خون غالب **علامات** اگر رطوبت رقیق باشد
و با خون آمیخته رنگ زبان بر حال خویش باشد از بهر آنکه رطوبت رقیقست اگر رطوبت رقیق یا غلیظ
زبان سنگینتر باشد و رنگ زبان سپید و آب دهان کمتر باشد و بسیار باشد که [illegible]
گرم افتد زبان گشاده کرده [illegible] از بهر آنکه رطوبتی [illegible] زبان [illegible]
[illegible] سبب است [illegible] **علاج** [illegible] آنرا که رطوبت
خاصه زبان باشد غرغره و مضمضه [illegible] اول دماغ [illegible] فیقرا [illegible]

سنگینترم

باید کرد و پس غرغره فرمودن اما اگر رطوبت رقیق باشد از داروی تحلیل کننده و آن [illegible] کرده
کرده دارو و قابض اولیتر آن باشد که غرغرهای محلل و قابض بسازند چون دار شیشعان و گل سرخ و
طبیخ الاذخر و طباشیر و دیگر اگر رطوبت غلیظ باشد اول ایارج فیقرا و شحم حنظل و [illegible] و افتیمون
استفراغ کنند پس داروهای بزرگ دهند پس غرغره قوی سازند از صعتر و حاشا و فودنج و عاقرقرحا
و پوست بیخ کبر و مانند آن و مثل این داروها بکوبند و اندرین زبان پراکنند و گاه گاه اندر آنجا که بسته شده
و بدان غرغره کنند و گاهی که داروها کوفته اندر آب بپزند و آن آب با سرکای عنصل یا با سکنجبین بسرشند
تا بدان غرغره کنند و نوشادر سوده با سکنجبین [illegible] بسرشند و اندرین زبان الزوفا بسیار آید
و سود دارد [illegible] که استفراغ از سخن گفتن باز دارد و غرغره [illegible] کنند [illegible] بگویند و بسته اندرین زبان
مالند و اگر ازین داروها ضماد سازند و بر سر و گردن نهند صواب باشد و همین داروها را با چیزی که [illegible]
[illegible] و چون عنزروت و لادن و تیانج بسرشند و بسته اندر زیر زبان دارند و آب دهان همی فرو برند [illegible]
صفت حبی دیگر علک الانباط و [illegible] حلتیت یک درم هر دو را بهم بسرشند و حب کنند
غرغره [illegible] نوشادر [illegible] عاقرقرحا و فودنج و [illegible] و زنجبیل [illegible] و صعتر و شونیز [illegible]
خشک [illegible] حنظل از هر یک راست همه را بکوبند و اندر آب گرم [illegible] حل کنند و بدان غرغره کنند
صفت معجون گفته اند [illegible] از بهر این علت [illegible] دو مثقال [illegible] از هر یک مثقالی
دار فلفل [illegible] همه را بکوبند و با سکنجبین بسرشند شربتی چهار [illegible]
[illegible] بر زبان مالند و خوردن سود دارد و [illegible]
آب [illegible] باید گفتن و تکلیف [illegible] کردن و سخنان مختصر گفتن کردن و بر زبان نمک با سکنجبین
سرشتن و مالیدن و گاه گاه اندکی برف در بن زبان مالیدن بگلاب [illegible] والله اعلم

باب چهارم اندر سوزش زبان اسباب این عارض چهار است

اول آنکه چیزی خورده شود که حرارت افزاید و تشنگی آرد و چون طعامی شود [illegible]
یا چیزی [illegible] چون عسل و [illegible] حرارت [illegible] باشد اندر معده یا اندر دماغ سیوم [illegible]
چهارم آماس اندرون کام و شکم **علاج** اگر از سبب حرارت معده و دهان باشد لعاب اسپغول [illegible]
باید داد و پستان اندر دهان دارد و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب اندر دهان [illegible] و بدان مضمضه
کند و استخوان [illegible] و استخوان [illegible] اندر دهان داشتن سود دارد و روغن بنفشه و روغن گل
مضمضه کردن سوزش بنشاند **صفت** حبی که اندر دهان دارند [illegible] تخم خرفه و [illegible] تخم خیار و خیار [illegible]

ونیز بادرنگ و تخم کدو و شیرین و نشاسته و کثیرا و ترنجبین همه را بکوبند و بسرشند و حب کنند
و آن را که چیزی شور و تلخ خورده بود همین علاج گفته و اگر از سبب عارض آماس اندرون شکم باشد اول
رگ باسلیق فرمایند زدن و آب عنب الثعلب [illegible] با شکر و آب کشنیز با اندکی خیارشنبر [illegible]

باب پنجم از جزو دوم از مقالات دوم از کتاب ششم

اندر علاج طرقیدن زبان سبب این خوردن چیزهای تیز و تلخ و ترش باشد لعاب اسپغول اندر دهان [illegible]
[illegible] و خیار بادرنگ [illegible] بر زبان طلا کنند
و طعام [illegible] مرغ نیم برشته خوردن و از طعام شور و تیز و ترش [illegible] کردن [illegible] اندرین باب گفته
[illegible] اندرین عارض نیز سود دارد

باب ششم

از جزو دوم از مقالات دوم از کتاب ششم اندر تشنج زبان سبب تشنج زبان دو چیز است
یا رطوبتی غلیظ که عضلها را که حرکت زبان بدان است ممتلی کند و به پهنا بکشد تا درازی او کوتاه
گردد و زبان بدان سبب تشنج گیرد یا تشنج [illegible] باشد که اندر بیماریهای حاده و تبهای محرقه رطوبت
اصلی بسبب تیزی تب تحلیل شود و عضلها چون گوشت بریان گردد و خشک شود و علاج
[illegible] علاج تشنج [illegible] چنانکه [illegible] و علاج خاصه زبان آن است که اگر تشنج از امتلا
و رطوبت باشد [illegible] ضمادهای تحلیل کننده [illegible] چون ضمادهای که از بابونه و اکلیل الملک [illegible]
خشک سازند و غرغره فرمایند کردن بطبیخ حلبه و انجیر و روغن بابونه و روغن زیت [illegible]
و این روغنها گرم کرده اندر دهان [illegible] روغن [illegible] روغن حبة الخضرا و روغن
[illegible] روغن [illegible] حلبه و تخم [illegible] با سکنجبین و این [illegible]
ضماد کنند [illegible] ایارج فیقرا و شحم حنظل استفراغ کنند و اگر تشنج از تب [illegible] ضماد از بنفشه [illegible]
[illegible] روغن بنفشه [illegible] روغن نیلوفر و روغن [illegible] شیرین و آب
عنب الثعلب و آب عصا الراعی و آب کشنیز تر غرغره [illegible] و مضمضه کنند [illegible] گرم کرده [illegible]
و روغنها [illegible] اندر دهان [illegible] غرغره و مضمضه [illegible]
[illegible]

باب هفتم

از جزو دوم از مقالات [illegible] از کتاب ششم اندر آماس زبان [illegible]
[illegible] آماس [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible]

شش
شش

و علاج خناق بلغمی باشد اول رگ قیفال بزنند و پس بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و گاه باشد که حاجت آید
از رگ اندک رگ که زیر زبان است بباید زد و اگر آماس صفراوی باشد اول استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و شاه
تره کنند و اندر ابتدا آب برف و آب کشنیز تر و آب کدو و آب کسنه و آب عنب الثعلب و گلاب در
دهان بدارند و گل سرخ و عصا الراعی و پوست گلنار اندر گلاب بپزند و بدان مضمضه کنند و [illegible]
تر در زبان می مالند و اگر آماس بدین تدبیرها فرو نشیند بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن
و پوست انار و کشک جو همه را بپزند و پالایند و بدان مضمضه میکنند و اندر دهان میدارند و اگر روزی
چند روزی بگذرد چیزهای پزاننده و تحلیل کننده حاجت آید انگبین اندر شیر تازه که [illegible] باشند
حل کنند و بدان مضمضه کنند و آبی که اندر وی بیخ سوسن پخته باشد و آبی که اندر وی حلبه و انجیر پخته باشد
و روغن زیت که اندر وی تخم بادیان پخته باشد این همه آنست که ماده را بپزانند و تحلیل اندر آخر آماسهای
گرم و آغاز آماسهای سرد سود دارد و غذا نیز اندرین وقت چیزی پزاننده باید چون کرنب و [illegible]
شیر بخت تازه و اگر آماس سرکند و پالودن گیرد ماء العسل که شکر با انگبین مضمضه میکنند تا شسته شود
و پاک گردد پس سوده سماق و عدس و برگ زیتون اندر شراب انگوری قابض بپزند و پالایند و بدان مضمضه
کنند در جمله علاج کنند چنانکه ذکر شد و اگر آماس بلغمی باشد اول بحب ایارج و حب [illegible] استفراغ باید کرد
و بیخ سوسن و مویز و حلبه و انجیر بستی بپزند و پالایند و بدان مضمضه و غرغره کنند و [illegible]
کرفس و بیخ تخم بادیان و [illegible] بپزند و بدان مضمضه کنند و تحلیل کند و غرغره [illegible] روغن بادام
تلخ با روغن بید انجیر [illegible] گنجشک بریان کرده [illegible] انگبین با روغن زیت
[illegible] و اگر آماس سوداوی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون [illegible] کنند و [illegible] چیزهای
خشک اندر [illegible] چون آب کشنیز تر و آب [illegible]
زبان [illegible] آماس عظیم [illegible]
و [illegible] طبیب [illegible]
و [illegible]
چون [illegible] و اگر آماس سرطانی و بزرگ باشد [illegible]
[illegible]

باب هشتم

از جزو دوم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر گنگی که اندر سخن گفتن [illegible]
[illegible] نوع است یکی آنکه عضلهای زبان مسترخی شود دوم آنکه تشنج کند سیوم [illegible]

اندر گنگی و ثقل که

آماسها

آماسها چهارم قلاع و قروح و بثره پنجم آنکه جراحتی بوده باشد [illegible] بعلتی عصبی بران سبب کوتاه گردد
ششم آنکه از پس سرسام فضلها از دماغ دفع شود و بعضلهای زبان فرود آید هفتم آنکه [illegible]
رطوبت [illegible] عضله زبان بران سبب خشکی گیرد هشتم آنکه آفت اندر عضلهای حنجره باشد چنانکه
یا سستی شود یا تشنج و ضعف و درین عارض آواز دادن و آغاز سخن دشوار باشد معالجات علاج [illegible]

علاج [illegible]

و علاج تشنج و قلاع [illegible] و بثره و آنکه و علاج خشکی عضله که از پس تبهای محرقه تولد کند و علاج انواع آماسها
هر یکی اندر باب جداگانه یاد کرده آمده است و علاج فضله که از دماغ فرود آید از پس سرسام بعینه علاج [illegible] است
استفراغ و مضمضه و غرغره هم بران قیاس کند و علاج آفت عضلهای حنجره بر قیاس علاج تشنج [illegible]
خشکی باشد الا آنکه انجا غرغره باید کرد و انجا مضمضه [illegible] و اندر دهان داشتن و علاج دیگر آنکه هر وقت
که سخن خواهد گفت نفس باز گیرد [illegible] تا عضلهای حنجره را بقوت بجنباند تا سخن گفتن آسان
گردد و اما علاج آنکه جراحت [illegible] کوتاه گردد دستکاری است و بریدن آن رباط چنانکه زبان سستی
نشود و اگر از بریدن ترسیده که خون بسیار آید اولیتر آن باشد که [illegible] کنند و این چنان باشد که ابریشم
اندر سوزن کشند و زیر آن رباط بکشند و [illegible] و [illegible] ابریشم و [illegible]
[illegible] تا بریده نشود و باز ابریشم را بگذارند [illegible] تا آن [illegible] بریده شود و ابریشم بیرون آید

باب نهم

اندر ضفدع و این غده‌ایست که اندر زیر زبان
پدید آید و [illegible] کند و لعاب از دهان رود و این ضفدع را [illegible] خراسان [illegible] گویند و این علت را
بدین نام از بهر آن گویند که لون او لون آمیخته است از لون زبان و سبزی [illegible] و ماده آن
رطوبتی باشد غلیظ علاج داروهای تحلیل کننده برو نهند چون نمک [illegible]
و اگر بدین زایل نشود داروهای تیزی که اندر علاج [illegible] یاد کرده شد بر نهند و رگ زیر زبان بزنند [illegible]
و پوست [illegible] کوفته و بیخته بران موضع نهند و اندر زبان بمالند و زاک سوخته [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] تولد کند و زبان خراب کند

باب دهم

از جزو دوم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر بثرهای [illegible]
نوعست یکی آنست که اندر [illegible]
[illegible]

وبعضی را خلط صفراوی وبعضی را خلط بلغمی وبعضی را خلط سوداوی وسبب آکله آنست که گوشت او متخلخل
و میان تهی است هر ماده که برو فرود آید آن را بزودی قبول کند و دفع نتواند کرد و اندرون او بمنزله اسفنج کند
وحلق فرود آید و دم زدن و طعام بحلق فرو بردن زحمت کند و باز دارد صفت علامت آکله که از خون [illegible]
طعم دهان باشد و سرخی لون کام و زبان و حرارت بل تشنگی و علامت خلط صفراوی تلخی دهان باشد و زردی
کام و زبان و حرارت و سوزش و خشکی و اما آکله بزرگ نباشد و علامت خلط بلغمی آنست که ماده دراز
شود چون دم و موش و نرم باشد و سپید و سوزش نباشد و درد کمتر کند و علامت خلط سوداوی سختی آکله
بود و تیرگی کام و زبان و آنکه طعم دهان ترش باشد و تیره [illegible] برآن گواهی دهد صفت علاج آکله
خونی را اول رگ قیفال باید گشاد و طبع را به آب جلاب یا به آب کشته یا آب عنب الثعلب و خیار شنبر
و ترنجبین اندرین آب حل کرده نرم باید کرد و برگ و گلاب و آب عنب الثعلب یا آب لسان الحمل یا آب
گشنیز تر و سماق اندرین آبها تر کرده [illegible] غرغره کردن و در دهان نگاه داشتن و چون ماده
اندک گشت غرغره [illegible] قابض نباشد چون گلاب و [illegible] سکنجبین یا آب گرم آمیخته
و چون با آب گشنیز تر و آب و شراب [illegible] قبض [illegible] و آنچه حاصل باشد
تحلیل می پذیرد و اگر ماده بسیار باشد غرغره [illegible] باید کرد که اندرو قبض بسیار باشد چون آب
گوز با [illegible] و سماق و [illegible] و مازو و [illegible] و اقاقیا اندر آب بپزند و بدان آب غرغره
کنند صفت داروی که اندر ابتدای علت بر [illegible] نهند [illegible]
[illegible] و مازو و صندل سپید و سماق و اشیاف [illegible] و زرد چوبه و برگ [illegible]
اندر [illegible] است همه را بکوبند و [illegible] برآن موضع دمند صفت داروی که [illegible] بردارد [illegible]
شب یمانی چهار درم [illegible] درم زعفران دو درم کافور و نوشادر از هر یکی [illegible]
و [illegible] پر کنند و [illegible] برآن [illegible] صفت داروی که بدان غرغره کنند [illegible] آکله
و [illegible] و مازو و سماق [illegible] اندر گلاب بپزند و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر از چیزهای [illegible]
[illegible] کنند غرغره با برگ [illegible] و سماق [illegible] است
[illegible] دهند و لعاب اسبغول و لعاب خطمی [illegible] گلاب یا [illegible] آمیخته [illegible] گرم اندر دهان
داشتن و بدان غرغره کردن سود دارد و اگر آکله از صفرا باشد اول بر [illegible] صفراوی [illegible]
باید کرد [illegible] هلیله زرد و تمر هندی و شاهتره و خیار شنبر [illegible] بدان آبها که در علاج خونی
یاد کرده آمد [illegible] کردن چون آب عنب الثعلب و گلاب و آب [illegible] تمر هندی خوردن و بدان غرغره

کردن [illegible] روز [illegible] و بهتر نشود و [illegible] قوی [illegible] یاد کرده آمده است علاج باید کردن [illegible]
علت دارد ضعیف [illegible] قوی [illegible] و اگر آکله بلغمی باشد اول استفراغ باید کردن بحب [illegible] و حب صبر
و مصطکی و مانند آن و [illegible] سکنجبین دادن و غرغره کردن بسکنجبین و ایکامه و خردل و مازو و سوده
بر [illegible] طلا کردن صفت داروی که اندر دهن بکار برند [illegible] و گل سرخ و سماق و [illegible]
و زعفران و نوشادر و سعتر و عاقرقرحا و [illegible] و کزمازج و [illegible] زرد چوبه و [illegible] زرد [illegible]
و مازو و صمغ [illegible] و قاقله و عقب [illegible] و زرنیخ سرخ و قسط [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] سوخته از هر یکی راست همه را بکوبند و بپزند و اندر دهن دمند و علاج [illegible]
جهت [illegible] یاد کرده آمده بدین علاجها بکار دارند و اگر آکله سوداوی باشد [illegible] آکله [illegible]
باشد و علاج [illegible] استفراغ سوداوی باید کرد و چیزهای [illegible] چون آب گشنیز و آب [illegible]
اندر دهان داشتن و بدان غرغره کردن تا آکله [illegible] نشود و زیادت نکند و [illegible]
و طبیب [illegible] که علاجهای دیگر شاید کرد و علاج [illegible] سوداوی باید کرد صفت داروی که اندر [illegible]
و اگر [illegible] و طلا کنند [illegible] و سماق از هر یکی [illegible]
[illegible] و شراب [illegible] و طلا کنند صفت داروی دیگر [illegible] شب یمانی
[illegible] و نوشادر یک جزو نیم [illegible] گل سرخ سه جزو و چون [illegible]
[illegible] زعفران و [illegible] الاذخر و [illegible] داشته باشد [illegible]
دارو را بپزند و بدان مضمضه کنند و اگر بدین علاج کفایت نشود [illegible] منظور [illegible]
کوفته [illegible] طلا کنند [illegible] و اگر آکله سخت تر شود [illegible] بکار برند
[illegible] طلا کنند صفت داروی که طلا کنند [illegible] شب یمانی و [illegible] نوشادر از هر یکی
راست بسایند و [illegible] و بدان اندازند و [illegible] نهند و نگاه دارند و اگر
دارو را با سکنجبین [illegible] غرغره کنند [illegible] و آب [illegible]
[illegible] دهان [illegible] و آنرا که [illegible] شود و [illegible] غرغرهای [illegible]
بکار دارند و [illegible] صندل و [illegible] شراب [illegible] و اگر حرارت [illegible]
[illegible] نوشادر [illegible] و [illegible] غرغره کنند و [illegible]
و [illegible] دارند و مازو [illegible] طلا کنند و بر [illegible] موضع [illegible] صفت [illegible]
[illegible] و [illegible] را بر دارند [illegible] و اقاقیا و گل [illegible] و [illegible] اسپغول

حب الالجوبند خراسبغول را و بگیرند مرکه و برگ مورد و کشنیز خشک اندر وی بجوشند و بپالایند و این
داروها بجیانه مرکه برشند و بر یافوخ نهند علاج انرا بر داغه از بهر آنکه علاقه را مرتبی خاص نیست که بهر او
باشد که او را حرکت آزادی باشد و اصل او بدان گوشت پیوسته است که گرداگرد اوست که انرا بتازی
النغنغه و بعضی از کاسه سر پوشیده است و پوست سر و هر گاه که این داروهای قابض بر پوست
سر نهند و پوست را فراهم آرند و برکشند و علاقه با وی کشیده شود و آواز که آن بس و استرخای علاقه
بدین همه علاجها نیک نشود علاقه را باید برید لکن اگر اندر وی رنج خصلی و استلای باشد نشاید برید اول
پاک باید کردن و تا بن علاقه باریک نشود و سر او چون المخروطی گردد نشاید برید الا آنچه زود او زد
بمنادم موش و اگر اندر بریدن جزین احتیاط کنند خطرناک نباشد لکن اول تن پاک باید کرد و سپس
بریدن و مرده و نوعی اقسام نشاید برید بلکه آن جنبان که از مقدار طبیعی زیاده شده باشد نشاید برید اگر بیشتر
بریده شود بیم آن باشد که خون باز نبایستد و چندان خون بحلق بشش فرود آید که بکرد و در این ساعت مردم
هلاک شود و اگر کسی خود ببرد او را اجبار و بر وجه ... شد و عقب جالی و بر بن او طلا کنند و نوشادر و ...
هم جای او را بن باریک کنند و بچکنند و زاک اندر دهان داشتن نیز نیک باشد و خراطین ...
بکوبند و چون این داروها طلا کنند جا روبا باید که بوسته کرد جا شده دهان باز دارد تا لعاب برود
و در دار و ... فرو زود و هر وقت که علاقه بخود بچسبد اقراص کهربا و ... و خراب ... فرو شد
حاضر باید داشت اقراص برباید اقراص کهربا با غراب ... از این دو کار ... بپاشند و بر دهان اندر گیرند
و بدان غرغره کنند تا خون بسیار برود و داروهای قابض بکنجد ... کنند و باقی علاقه را اندر ...
نهند و بآب سرد و عصاره لسان الحمل تنها با اقراص کهربا با گل مختوم غرغره کنند و عصارهای قابض چون عصاره
غوره و عصاره کلیج ریواج و عنب الثعلب و آب تره ... زرشک

جزو سیوم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر احوال دندان و بیماریهای آن و علاج آن و این هفده باب است

باب اول اندر شناختن حال دندان

و بیماریهای آن بر طریق کلی میان طبیبان خلافست اندر آنکه گوهر دندان استخوانست یا عصبست
بعضی گفته‌اند استخوانست و بعضی گفته‌اند عصبست آنها که گفتند استخوانست از بهر آن گفتند که گوهر او
سخت است و خشک و شکسته و حرارت او اندک است و سردی و خشکی بر وی غالبست و اگر او را بسایند
با تیز اشند حس الم نیابد و آنها که گفتند عصبست از بهر آن گفتند که دندان حس سرد و گرم می‌یابد و اگر رنجی
بر رسد خیره شود و فیر که دندان از جای زایل فرو گوید بعضی کند شدن و اگر کند شدن دندان چون عضو درست

عصب را و حذر از عصب را نباشد و اگر گوهر دندان را خارش و ضربان بسیار باشد بدین اسباب گفتند
که دندان عصب سخت است و درست آنست که گوهر دندان استخوانست و عصبهای دماغ که بوی او
پیوسته و باد و کی آمیخته و این عصبها اندر بیخ وی شاخ شاخ پیوسته و درد و ضربان و حس او از این عصبهاست و
سردی و خشکی آمیخته است که حس و الم و خارش شدن و سودن نا یافتن از بهر آنست که اصل گوهر او از استخوانست
و همچنین خلاف است اندر آنکه گوهر دندان از آب پدر و مادر است چون استخوانها و پوست و رگها
و عصبها و شریانها و غشاها و صفاقها و رباطها یا از غذا چون خون و گوشت و پیه و این خلاف از بهر
آنست که هر اندامی که از آب پدر و مادر است اگر پاره از وی برود بدل آن باز نیاید و هیچ علاج باز نتوان
آورد چنانکه مردم بسی بالا فرو شوند یا زخم بر شوند یا بسبب جراحت و ریشی پاره گوشت از عضوی برود
و آن موضع تهی ماند و مغاک به بدید آید بعلاج گوشت او باز آید و آن تهی و مغاک هموار شود بدین
سبب طبیبان گفته‌اند که دندان از غذا میرویند اگر در اصل از پدر و مادر بودی بایستی که فرو شود باز دندان
آوری و آنچه بشکند باز نیامدی و بعضی گفته‌اند که دندان در اصل آفرینش از پدر و مادر است
و اگر از غذا رستی بایستی که آنچه دوم بار در بزرگی بشکند باز بر آمدی چون گوشت جراحت و درست
آنست که اصل دندان از آب پدر و مادر است و ماده او در استخوانها که دندان از آب پدر و مادر بر بنیادی
در تعبیه کرده شده است اکنون و نهاده و حکمت آفریدگار تبارک و تعالی اندر بدید کردن دندان از اول
آفرینش آنست که غذای طفل در آن شیر باشد بدندان چه حاجت افتد و دیگر آنکه استخوان فک که
دندان از وی بر آید بوده خورد اندامهای او باشد ضعیف و کوچک و اگر با ول آفرینش دندان را بر آمدی
بس ضعیف و نازک بودی اگر دندان قوی بودی آن استخوانها که دندان از وی بر آمدی آزار یافتی
و شکل زشت بودی از بهر آنکه دندان چون بسته است و استخوان فک هم چون اساس بهر
رستن دندان بر وی ساخته‌اند و از صنعت آن را چون سنان کوبیده پس از مقدار حق و از روی حکمت
او بیشتر آن بوده که دندانها بر استخوان آنگاه باشد و هنوز نهاده تا اسپس هرگاه که استخوانها بزرگتر
شود چنانکه خواهد بر آید و از بهر آنکه اندر خاییدن غذا بدان حاجت آید دندان بر آید و سبب افتادن
دندان بهفت سالگی آنست که دندانهای اولین بر قیاس با آنکه بیش از آن بر آید ضعیف باشند و قوت
آن ندارد که همه عمر طعامهای خشک و غلیظ را خاید و بشکند و طبیعت هر شخص بدندان قوی تر بیدکار
محتاج و تقاضا دندانهای اولین را بیفکند و دیگر قوی تر که طاقت همه عمر دارد بر آرد و نیز معلومست
که چون کودک هفت ساله شد همه اندامهای استخوانهای او قوی تر و بزرگتر شده باشد و استخوانها

که دندان از وی بزرگ شود و بفرسودن چون استخوانها بزرگ شود جای بیخ دندان از بیخ فراخ گردد
و آن دندانها با این استخوان در خور نباشد و بسبب فراخ شدن جای بیخ آن سست شود و بجنبد و سبب دیگر
قوی تر بجای بر آمدن آن است که از ماده ما که دندان از وی رسته اند در رحم مادر دندانهای اول اندر شکم
بکار شده باشد همه و ماده بسیار تر مانده باشد تا طبیعت ماده آن دندانها محکم تر بکار کرد باذن الله تعالی
و آنچه مردمان میگویند بعضی مردمان را از عمر را پیه دیگر بار دندان بر آید نشان میدهند فلان زاد و فلان را بدیدیم
دندانها افتاده و باز بر آمده بباید دانست که این استخوان که دندان از وی بر آمده است جای دندانها
نغز لتی دارد و بعضی دندانها شده اند است هم چنان اثره که تازی خشار گویند عجب نیست اگر خصی را دندانها
بیفتد و بر وی کار نماند از بهر آنکه چیزها بخورد و تکلیف نماید بشکنند آن قدر دندانها که در بیخ استخوانها
پوست ستوده شود و نماند و آن نغز لیس پدید آید مردمان پندارند که دندان افتاده است و تر سکش رسته است
که مزاج مردم در آن عمر ترکیب و قوتهای او قوی تر باشد و این قوت اول اندر آب او و پیر بوده باشد
عجب نیست اگر در حال آفرینش ماده دندانها چندانکه دندانی چون در دیگر دندان او بجنبد باز بر آید باذن الله
فروجستن استخوان دندان می ساید و می کاهد بسبب خاییدن سخت و خشک سوده شده و بدان آنچه
سوده میشود هم بدان اندازه می بالد و کمی و سودگی آن بدین سبب بر وی پیدا آید و لیکن بر آنکه می بالد است
را اگر دندانی بیفتد یا بشکند آن دندان که برابر آن جای خالی باشد که دندان از وی افتاده است دراز تر
دندانها شود از بهر آنکه می بالد و برابر او دندانی نیست که بدان سوده شود و بجای دیگر دندانها بسیار رسته است
سست شدن و جنبان گشتن و افتادن و در بزرگی و کند شدن و پوسیدن و بهای او خورده شدن
و تهی شدن در کنار و کج رویدن و نخارها بر وی نشستن و دردهای عصب و فربان دروی بو بیرون آمدن
و از چیزهای سرد یا گرم بی طاقت شدن و از طعام خاییدن عاجز آمدن و آماسیدن و هم چنان اتفاق افتد
اندر آن که اندر دندانها این همه بیماریها عکس کند آماس را که گروهی گمان برده اند از بهر آنکه دندان را جنبش
آماس نکنند اگر چه این معنی اندر باب ششم از مقالت اول از کتاب دوم یاد کرده آمده است
از باز گفتن آن اندرین موضع بس درازی بیفزاید بباید دانست که دندان اگر چه گوهر او گوهر
سخت است آماس گیرد از بهر آنکه غذا می پذیرد و می بالد و طول و عمق و عرض کشیده میشود و هیچ از این معنی
مانع نیست از آنکه بدین طریق فضله گذر قبول و آماس گیرد و اگر دندان فضله و خلط به قبول نکردی و از آن
اندر گوهر او نفوذ نتوانستی بردن دندانهای بعضی سیاه و بعضی سبز و بعضی کبود و بعضی زرد گشتی
و بعضی خورده نشدی و شک نیست که این رنگها ناطبیعی است و از فضله تولد کند که اندر گوهر دندان نفوذ

یا بر سبیل چرا شاید کردن که فضول اندر سر و جوانی آن بیشتر باشد خون را پدید آماس تولد کند و اطول
مزاج دندان از گوشت بن دندان باید جست و از رنگ آن اگر سرخ باشد مزاج دندانها
خون غالب است و اگر زردی گراید صفراویست و اگر سپید باشد بلغمیست و اگر رنگ سیاه باشد
سوداییست

باب دوم از جزو

سیم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر تدبیر نگه داشتن دندانها تا درست بماند از آنکه تدبیر
نگه داشتن دندان حاجت آید تا درست بماند ده معنیست که از آن تیمار باید داشت یکی از تخمه
و بسیار خوردن و معده را گران کردن پرهیز کند و احتیاط کند تا آنچه خورده باشد اندر معده تباه نشود و چون
شیر و ماهی شور نخورد و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه داشتن و هرچه لطیف تر و زود گوارتر
اول خورد از بهر آنکه هرچه لطیف تر بود زود تر گوارد و در بر طعام غلیظ ناگوارده باشد و گوارده
نیابد لابد تباه شود و آن غلیظ را تباه کند و از پس ریاضت و پنج چیزهای نازک چون ماهی تر و نمکسود
و مانند آن نشاید خورد از بهر آنکه زود تباه شود و بخار انگیزد دوم آنکه قی کردن بسیار عادت
نکند خاصه آنکه بر آید ترش باشد سیوم آنکه به دندان چیزهای سخت نشکند چهارم آنکه از خاییدن
حلواهای علک پاک چون ناطف و غیر آن پرهیز کردن پنجم آنکه از ترشیهای که دندان را کند کند پرهیز کند
چون غوره و ترش ترنج و نارنج ششم آنکه هیچ چیز سخت گرم و سخت سرد نخورد و خاصه از پس یکدیگر هفتم
آنکه چیزهای که دندان را و گوشت بن دندان را زیان دارد نخورد چون کندنا و کوز و فرما و غیر آن هشتم
آنکه چون طعام خورده باشد خلال کند و بن دندان را پاک کند و اندر خلال چندان استقصا نکند
که گوشت بن دندان را مجروح شود نهم آنکه هر بامداد مسواک کند و بن دندانها را پاک کند و اندر مسواک
کردن چندان استقصا نکند که آب و جلای طبیعی از وی برود از بهر آنکه چون جلای طبیعی برود روی دندانها
درشت گردد و بخار را بپذیرد و زود تر چرک گیرد و مسواک از چوب تلخ و نرم باید دهم آنکه هر وقتی که
خواب کند اول دندانها را چرب کند تا بخارها بر روی نگیرد و اگر مزاج دندان گرمست روغن بمالد و اگر سردست
روغن بان یا روغن مصطکی بمالد یا غیر آن و بهتر آن باشد که اول دندانها را با انگبین بمالد یا با شکر
کوفته یا انگبین با شکر کوفته سرشته و بدان بمالد بهتر باشد و بعد از آن بر روغن چرب کنند و اگر مزاج
گرمست صندل و شکر بمالند هر دو کوفته پس بر روغن چرب کنند و بباید دانست که مرد آهک
سوخته کوفته اندر دندان مالیدن و شب یمانی با آتش بریان کرده اندر دندان کنند یا اندکی مرهم
مالیدن و بیخ کبر که کوبیده اندر شراب پختن و بدان شراب مضمضه کردن اندر هر دو بار این

نکمین تر

اینا مضمضه بکار داشتن تا دندانها سخت کند و داروها بسیار است دندانها پاک کند و دهن را [illegible]
و تیغ گویند که دندان را بشکند بیشتر از وی برون آید و تیز باید دانست که از بهر مزاج دندان خشک
داروهای که او را مزاج خوش و داروهای دیگر درستی نگاه دارد و خشک باید و باید که گل و دردی معتدل که
از مزاج سرد یا گرم نگه داشته شده از بهر گرم داشتن مزاج خشک گرم یا سرد بیشتر و دارو که بدندان
نافع است و بدندان موافق و با خشکی موافق ضد است و هر چه خشک کند [illegible] و دهن را سود دارد
[illegible] و نوشادر جو و برگ که پوست درخت توت و بیخ [illegible] و داروها که
با خشکی است نمک سوخته و شبه سوخته و سعد و دارچینی و زرد [illegible] خشک و شاخ الاذخر و
[illegible] سوخته و [illegible] سوخته و [illegible] سوخته و ابهل و زراوند و تخم حنظل و [illegible] و ساذج هندی و
پوست بیخ کبر و عود و مشک و [illegible] سوخته و [illegible] سوخته و [illegible] سوخته
و خاکستر چوب رز و خاکستر نی و خاکستر [illegible] و مصطکی و [illegible] سوخته و [illegible] سوخته و اندر [illegible] سرشته
معتدل است و داروهای آمیخته که بدان مسواک کنند و دندانها را بدان بمالند آنرا اسنون گویند و اندر
علاج دندانها اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و از [illegible]

باب سیوم

اندر جزو سیوم از مقالت ششم از کتاب ششم اندر درد دندان و اسباب درد دندان انواع سوء المزاج است
یا ماده [illegible] از سوء المزاج یا ماده باشد سبب آن بسیاری اخلاط باشد [illegible] ماده و تیزی آن
با [illegible] و [illegible] و بسیار باشد که اندر بن دندانها اندر میان دندان کرم تولد کند [illegible]
[illegible] آید و از سر دندان فرود آید [illegible] اندر [illegible] باشد طریق [illegible]
و بسیار باشد که اندر [illegible] دندان [illegible] آید و سبب آن از مشارکت دندان باشد اندر سوء المزاج
با [illegible] و [illegible] باشد و بسبب [illegible] شدن دندان [illegible] شکستن
و درد تیز باشد که بر دندان فرود آید [illegible] علامت [illegible] باید کرد [illegible] درد دندان اندر بن
گوشت دندان [illegible] است [illegible] اندر [illegible] دندان هیچ [illegible] نباشد و دندان [illegible]
باشد [illegible] شده [illegible] ناخورده [illegible] باشد [illegible]
که علت اندر [illegible] است [illegible] حس آن همی باید کرد [illegible] اندر [illegible]
همی [illegible] آید و [illegible] علت [illegible] که [illegible] که دندان [illegible] و [illegible] درد [illegible]
و [illegible] اختلاج و اضطراب [illegible] باید دانست که [illegible] اندر عصبها که به مغز [illegible]
پیوسته است سبب اختلاج و اضطراب حرکت [illegible] است [illegible] باید [illegible]

علامات انواع سوء المزاج اگر گرم باشد از باد خنک و آب سرد و داروهای سرد راحت یابد و اگر سوء المزاج
سرد باشد و [illegible] سرد زیان دارد و از آب گرم راحت یابد و اگر ماده علت رقیق باشد منفعت داروها
زود پدید آید و اگر غلیظ باشد دیر و گرانی باشد و منفعتهای داروها دیر یافته شود و اگر ورم باشد درد
خلنده باشد یا [illegible] و از جای بجای میشود و اگر سوء المزاج خشک باشد دندان باریک و لاغر شود و بیخ دندان
بسبب باریک شدن فراخ گردد و بدان سبب جنبان گردد و این علت بیشتر پیران را افتد و [illegible]
و [illegible] دندان باشد چون دندان برکنند زایل شود و اگر در عصبت هم [illegible] که زایل شود از بهر آنکه چون
دندان برکنند و اندر جای دندان ماده که طبیعت میخواهد که آنرا تحلیل کند فراخ گردد و آن [illegible] که ماده را
دندان بود و بر خیزد و آن ماده که اندر گوشت بن دندان باشد بدان سبب دندان برکنند زود زایل شود

علاج اگر در مشارکت همه تن باشد اول تن پاک باید کرد بفصد و یا اسهال و اگر مشارکت [illegible] باشد فضله
آن از سر برو فرود آید بچیزی که آن فضله را دور کند استفراغ باید کرد و چون اقراص بنفشه و ایارج فیقرا
با شحم حنظل و حب قوقایا و حب [illegible] و آنرا که اندر گوشت بن دندان [illegible] باشد [illegible] اول [illegible]
علاج باید کرد و اگر ماده علت گرم است آب عنب الثعلب و آب گشنیز و آب لسان الحمل [illegible] اندر
دهان می باید گرفت و بدان مضمضه کردن و اگر حرارت قوی باشد اندکی کافور اندر بدان آبها حل باید کرد و [illegible]
اندر ابتدای علت اندر داروهای خشک که در وی هم قبضی و هم خنکی معتدل باشد اندر دهان [illegible]
و بدان مضمضه باید کرد و پس بتدریج بداروهای تحلیل کننده آمدن و ماده را بتدریج از جای خویش بیرون
آوردن و آن را [illegible] طریقهاست یکی آنکه [illegible] که [illegible] علق گویند در بن دندانها [illegible] کنند تا رگ زیر زبان
بزنند یا زیر زنخ حجامت کنند دوم آنکه داروهای تحلیل کننده اندر دهان میگیرند و بدان مضمضه میکنند
و می خایند سیوم آنکه داغ کنند چهارم آنکه داروهای که [illegible] باشد [illegible] کنند پنجم آنکه دارو اندر
گوش چکانند ششم آنکه داروها اندر بیرون بر رخسار و زنخدان بر نهند هفتم آنکه داروها
بر دندان نهند اما آن داروهای خشک و قابض اندر دهان گیرند و بدان مضمضه کنند چون آب
برگ مورد و [illegible] یا سرکه و آب برگ زیتون با آب عنب الثعلب و سرکه و حب الآس اندر
وی پخته باشند و روغن مورد و روغن زیت که آنرا زیت الانفاق گویند و این روغنی باشد
که از غوره زیتون کنند یعنی از زیتون سبز نارسیده و روغن گل که با شراب بپخته [illegible]
[illegible] شراب باشد و [illegible] بجوشند تا نیمه باز آید و اندر دهان نگاه دارند و اگر درد عظیم باشد [illegible] کوفته و بیخته
بر دندان نهند و اگر درد بی طاقت شود افیون اندر روغن گل بپزند و چند پاره [illegible] کنند و [illegible]

نهند و بنفوذ بر نهند پس بتدارک مشغول شوند و تا ضرر [illegible] بنا شد دست [illegible] دارند و [illegible]

و تدارک چنان باشد که از پس این داروها تحلیل کننده بکار دارند بتدریج صفت آن معجونی که دندانها را
بی خبر کند و درد بنشاند بگیرند تخم فلفل و افیون و صعتر و تربد از هر یک ده درم [illegible]
از هر یک درمی و همه را بکوبند و بیزند و بشراب انگوری بسرشند و بر دندان نهند و هیچ تدبیر اندر بی خبر
گردانیدن دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده به برف و یخ اندر دهان بگیرند و مادام چون
گرمتر شود میریزند و دیگر باره بگیرند تا دندان بی خبر شود و درد بیارامد و گاه باشد که از آب سرد اول درد
زیادت شود و پس بی خبر گردد و درد ساکن شود و از آنکه ماده علت و رنج دندان سرد باشد اول داروهای
رادع بکار دارند یعنی داروهائی که ماده را باز گرداند و دندانها را قوت دهد تا ماده را کمتر قبول کند
چون شب یمانی بریان کرده و اندر سرکه کشته و نمک هندی یا قرنفل بسایند و بر دندان نهند و مازو
سوخته اندر سرکه کشته بر نهادن ماده را باز گرداند و دندان را قوت دهد و از پس این داروها
مضمضه باید کرد و در روغن گل و سرکه و شراب انگوری و روغن گل با سرکه هم رادع است و هم محلل و روغن
گل رادع کند و سرکه تحلیل کند و رطوبت را از بیخ دندان و از گوهر او بکشد و بدینجا سبب است که هر گاه که
خود و دندان [illegible] شود و لکن چون با روغن گل باشد رطوبات اصلی را تحلیل نتواند کرد [illegible]
و از پس سه روز داروهای تحلیل کننده بکار دارند و از آنکه ماده علت باقی باشد هم داروی تحلیل کننده
بکار دارند چون طبیخ حرمل اسپند و تخم بادیان و تخم حنظل عاقرقرحا و سکنجبین و خردل و زرنباد
و بیخ [illegible] و [illegible] و سیر و مرزنگوش و صعتر و زراوند و آنچه بدین ماند از آن یا نمک گرم کرده
بر بیخ اندر کنند و از بیرون ضماد نهند تا ماده را از بیخ دندان بکشد و آماس کند و چون آماس کرد در روی بنشیند
و داروی تحلیل کننده آماس را بنشاند صفت ضمادی که از بیرون بر نهند بگیرند بابونه و خطمی و شبت
و تخم کتان و حلبه همه را بکوبند بپزند به آب یا به شراب تا چون حصی شود و از بیرون بر نهند و روغن
شبت و روغن بابونه گرم کرده اندر دهان گیرند و روغن شبت نیز از بهر آنکه عصبها که به بیخ دندان و پوست
و گوشت بن دندان اند نرم کند و قوت گرمی روغن ماده را تحلیل کند صفت داروی تحلیل کننده بگیرند
انگژد و خردل و اندر سرکه بجوشند و بدان مضمضه و اگر ماده سخت گرم نباشد بشراب انگوری بپزند و تخم
حنظل و عاقرقرحا و کلنار راست از اصل است اندر سرکه یا اندر شراب انگوری بپزد تحلیل کننده است و نیز
هر آنکه مزاج دندان خشک است داروهای تحلیل کننده با چیزهای خشک تا بعض بکار باید داشت چون کلنار
و اقاقیا و مانند آن صفت مضمضه که تحلیل کند [illegible] و عاقرقرحا و [illegible]

اندر سرکه

اندر سرکه بجوشند و بدان مضمضه کنند صفت داروی که محمد بن زکریا اندر کتاب حاوی یاد کرده است جامع
که اسهال دهد که این دارو درد دندان ببرد بگیرند [illegible] پنج درم [illegible] پنج مثقال برگ مورد چند [illegible]
کف دست کندر سه [illegible] بکوبند و اندر سرکه بپزند و حب الصنوبر تر [illegible] و از بر دهان گیرند و [illegible]
دارو و روغن بلسان و جاوشیر بر دندان بمالند صفت داروی دیگر بگیرند پوست [illegible]
و عاقرقرحا از هر یک جزوی بپزند تا نیم بماند [illegible] درم [illegible] و آن [illegible]
صفت داروی دیگر بگیرند تخم حنظل دو مثقال حرمل اسپند دو مثقال اندر شراب یا اندر سرکه بپزند صفت
داروی دیگر عاقرقرحا [illegible] و سیر [illegible] اندر سرکه بجوشند صفت داروی دیگر [illegible]
تحلیل کند بگیرند [illegible] و عاقرقرحا [illegible] بجوشند و [illegible]
و [illegible] اندر دهان میگیرند صفت داروی دیگر [illegible]
و عاقرقرحا و زنجبیل از هر یک نیم درم بورق سه درم همه را بکوبند و بدان دندان بمالند و تریاق فاروق
و [illegible] و تریاق بزرگ [illegible] اندر [illegible] که او را [illegible]
و بپارسی [illegible] بر دندان نهند درد دندان بنشیند و [illegible] دندان را از علاج [illegible]
خاصه آن [illegible] ماده اندر گوهر دندان باشد صفت [illegible] داروهای تحلیل کننده و اندر [illegible]
زیت [illegible] و جوال [illegible] گرم کنند [illegible] بر دندان نهند [illegible]
بجوشند تا حرارت به همه جای رسد پس جوال [illegible] بر آن [illegible] و بر دندان نهند چند [illegible]
روغن گرم [illegible] باشد و [illegible] که حاجت افتد که دندان سوراخ کنند [illegible]
تا قوت دارو [illegible] هم تحلیل کننده [illegible] تخم حنظل و بیخ [illegible]
و بیخ دندان گرم باشد [illegible] آب [illegible] و خردل و عاقرقرحا [illegible] صواب آن باشد که
دارو بر آتش افکنند و قمع بر سر آن فرو نهند و [illegible] بر دندان نهند تا دود به دندان رسد و از آنکه
اندر گوهر دندان یا اندر بیخ او کرم باشد تخم گندنا و تخم [illegible] از هر یک راست بکوبند با موم بمالند و بر آتش
افکنند [illegible] دندان [illegible] گرم [illegible] و اندر بعض نسخه ها [illegible]
تخم [illegible] با ایشان هر دو تخم و [illegible] موم [illegible] صواب [illegible]
بسوزند [illegible] و داروهای که اندر بینی چکانند هم تحلیل کننده باید چون آب [illegible]
[illegible] آب مرزنگوش [illegible] که از جانب دندان درد باشد اندر [illegible]
خاصه [illegible] که درد دندان [illegible] و تریاق بزرگ [illegible]

تحلیل کندم

بریان کرده و ببرکا سوده و پلپل و عاقرقرحا کوفته با ترنجبین سرشته و در صافی سوده و با قطران سرشته و شونیز
و مویزج و تخم خنک کوفته و با عسل سرشته و آنچه حاضر باشد این داروها بدان کاواک اندر نهند و گرا
برده و جان آنکه بکند که درد زیادت شود و کمتر جان اندازه باید که دندان از دارو نگاه داشته شود
داروهای دیگر که بکاواک دندان اندر نهند درد بنشاند و دندان از آنکه دارد تا دیگر خورده نشود **صفت**
بگیرد قطران و با انگبین گرم کنند و پشم پاره بدان ترکنند و بر دندان کاواک اندر نهند **نوع** بگیرد زفت خالص
و مصطکی هر یک راست هر دو را بگدازند و بر دندان اندر نهند و گاهی گرم بیرون دندان اندر نهند تا مصطکی بگدازد
و درد و آنجا بماند **نوع دیگر** بگیرد عاقرقرحا و افیون و زعفران هر سه با قطران و انگبین سرشته و بدان اندر
نهند و فاوانیا پاره اندر نهادن درد دندان بنشاند و خواب آرد و بباید دانست که سبب کاواک
شدن دندان ترشی ماده باشد که بدو فرود آید و او را بخورد و ماده اندک باشد که دندان بخشی
کاواک نکنند و داروهای خشک بر نهادن کفایت باشد و اگر ماده بسیار باشد اول بر وجهی که
باید که و پس دندان را علاج کردن و کافور اندر بن دندان مالیدن و بر دندان اندر ز فتن و خورکی
و کاواکی دندان را بگدازد که فراخ شود و توتیا کوفته و بیخته با انگبین سرشته بدان کاواکی
دندان فرو نهادن دندان از شکستن و ریزیدن نگاه دارد و لعبت بربری و بیخ فنک خورز آب
بجوشانند و آن شراب اندر دهان گرفتن سود دارد و آنکه سبب درد دندان خشکی و لاغری دندان باشد
پیه و دندان او بپیه بط و پیه مرغ و مسکه باید مالید و آنکه سبب درد دندان آماس بن دندان
باشد صواب باید کرد تا ماده گرست یا سرد و چیزی ماده آن خون باشد و از رطوبت نیز بسیار باشد اما
آنکه بسیاری خون ظاهر شود اول رگ قیفال باید زد و اسفیوش بر کرد که اندر دهان بگیرد و برجا نگاه
آماس نگاه دارد و داروهای خشک که یاد کرده آمده است بکار دارد و پس آنکه بگذرد و آماس فرو نشیند
آب گرم و حنظل گرم و روغن گرم کرده باشیش اندر دهان گیرند تا آماس را پخته اندر دهان بیرون آرد
و پاک شود و آنکه علامات رطوبت ظاهر شود اول ایارج فیقرا دهند و نمک سوده بر آنکه کنند و جای
موضع بر نهند و نگاه می دارند تا بگدازد چون بگداخت از دهان بچکانند و بکدارند که تحلیل فرو شود
و دیگر باره بر نهند و داروهای تحلیل کننده که یاد کرده آمده است نگاه می دارند و تریاق بزرگ و تریاق طلی کنند

باب چهاردهم

از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر شکستن و ریزیدن دندان سبب ریزیدن و شکستن دندان
دو نوع است یکی آنکه خشکی بروی غالب شود و اندر گوهر او رطوبت نماند دوم آنکه رطوبت بر او غالب

کوهر دماغ بدید آید و دندان را گوهر او تباه و سست کند و فرق میان هر دو آنست که آنکه خشکی غالب شود
دندان لاغر و باریک شود و آنکه رطوبت بر گوهر او تباه کند یا رنگ او بگشته باشد یا سطبر تر و پلید تر
گشته باشد **علاج** آنکه خشکی غالب شود سبب آن روغنهای گرم کرده اندر دهان می باید گرفت و گوشت
و پیه بط طلا کردن و غذاهای تری فزاینده خوردن و آنکه رطوبات او گوهر دندان را تباه کرده باشد علاج
آنست که داروهای قابض ماده را از وی باز دارد و گوهر او را تیز دارد و داروهای قوت دهنده و قوت
دهنده ماده بیکتر بزرگ و داروهای قابض چون شب یمانی و مازوی سوخته و دوغ پالوده باب که گشته
باید داده شده است نافع بود **صفت** سنونی که دندانها را قوت دهد بگیرد سعد سه درم هلیله
زرد پنج درم قرنفل ده درم دارچینی سه درم شب یمانی دو درم عاقرقرحا هفت درم کزمازو سه درم قاقله
وزرنباد و گلنار از هر یک چهار درم همه را بکوبند و دندانها بدان بمالند **نوع** بگیرد زنگ شک جو کوفته
و آزاد و عسل و اندکی قطران آلوده کنند و اندر کاغذی بپیچند و بر خشت پخته اندر تنوری گرم نهند تا سیاه
شود پس برداشته از وی یک جزو و دمه خام و گلنار و سعد و پوست انار و نمک از هر یک یک جزو همه را
نرم بکوبند و دندان بدان بمالند

باب پنجم

از جزو سیوم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر علاج جنبیدن دندانها و این چهار نوع است
یکی بسیاری رطوبت اندر بیخ و عصبها و رباطها و او را سخت ندارد دوم آنکه بن دندان گوشت
که بر و پیوسته است بالیده استخوان که دندان از وی رسته است خورده شود سیوم آنکه خشکی غلبه کند
و دندان لاغر و باریک شود چنانکه پیران و نافهان را و کسانی را که مدت دراز گرسنگی کشند و غذا اندک یابند چهارم
زخمی و آسیبی بروی رسد **علامات** آنکه سبب بسیاری رطوبت باشد دندانها پلید باشد و آنکه سبب خشکی
باشد دندانها لاغر و باریک باشد و آنکه سبب خورده شدن گوشت بن دندان باشد و خورده شدن
کناره های استخوان که دندان از وی رسته است بچشم بتوان دید و آنکه زخمی و آسیبی رسد اول علامت
حاجت نیاید **علاج** اولین آنست که از سخن گفتن بسیار و از خاییدن طعامهای سخت پرهیز کند و بر
زبان آنکه جنانها سبب بسیاری رطوبت باشد علاج بداروهای گرم قابض کنند چون شراب اسطوخودوس
یک جزو و شب یمانی و نیم جزو نمک اندرونی پخته باشند و بدین شراب مضمضه کردن و اندر دهان نگه
داشتن و دو درم شب یمانی و یک درم نمک سوده بر بن دندان در کردن **صفت** داروی قابض
که بیخ گلنار و پوست انار ترش از هر یک شش درم زنجبیل مرمکی و شب یمانی از هر یک سه درم گل سرخ
سماق از هر یک هشت درم سنبل دو درم از هر یک ده درم همه را بکوبند و بر دندانها را کنند **صفت**

داروی دیگر بگیرند سماق و پوست انار ترش و استخوان هلیله زرد و گل سرخ سماق از هر یک هشت درم سنبل
و کزمازک و شب یمانی از هر یک راست همه را بکوبند و اندر بن دندانها کنند نسخه داروی دیگر بگیرند
و شب یمانی و نشاسته هر یک راست بسایند و اندر میان دندانها کنند داروی دیگر نمک سوده ده درم انگبین
برشته و اندر دو خرقه کتان بپیچند و بگل بگیرند و در زیر آتش کنند تا بریان شود پس آن نمک را
از میان گل و خرقه بیرون کنند و از این نمک ده درم بگیرند و خاکستر ده درم زعفران دو درم و سنبل و [illegible]
از هر یکی دو درم سداب خشک و گلنار و سماق از هر یک سه درم همه را بکوبند و اندر میان بن
دندانها پر کنند این علاج پس از آن باید کرد که بایارج فیقرا استفراغ کرده باشند و داروی علاجها
از بلغم دانع باید کرد چنانکه اندر علاج درد دندان یاد کرده آمد و بسیار باشد که این علاج از منفعت
ظاهر نشود و حاجت بدان آید که دندانهای جنبان را [illegible] کنند [illegible] بتفسند [illegible] و اگر
لاغری و باریکی دندان غلبه خشکی باشد علاج آنست که اندر باب گذشته یاد کرده آمد و روغن گل
و روغن بنفشه نیم گرم کرده بگوش اندر باید چکانید و آنچه بر آن افتد از این نوع علاج بیرون باشد و آنچه
جز بدان را افتد [illegible] باشد از بهر آنکه دندان زود زود [illegible] پس او [illegible] باشد که آن را بداروهای
قابض علاج کنند و آنرا که سبب زخمی [illegible] باشد هم بداروهای قابض علاج کنند و آنرا که سبب
خورده شدن باشد یا خورده شدن کنارهای استخوان که دندان بر وی رسته است علاج خورده
باید کرد چنانکه اندر جای خویش یاد کرده آمده است

باب ششم

از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر تغیر لون دندانها اسباب تغیر لون دندانها دو نوع است
یکی آنکه بخارها بر ظاهر دندانها بنشیند و دندان چرک آلوده شود و بسیار باشد که آنرا بمسواک پاک نکنند
بظاهر دندان مانند سفال گردد دوم آنکه خلل اندر گوهر دندان افتد یا سبب غذای [illegible] رنگ
گوهر او تیره شده باشد علاج نوع اولین آنست که پیش از آنکه سفال گردد [illegible] توان کرد و آنرا که سفال
گردد باید تراشید و آنچه اندر باب نگاه داشتن دندان یاد کرده شده است چون مسواک کردن بامداد
و شبانگاه و وقت خواب دندانها چرب کردن و سنونها بکار داشتن صفت سنونی
که دندانها را بزداید بگیرند کفک دریا و نمک [illegible] عسل برشته سوخته چنانکه اندر باب گذشته گفته آمد و
نمک اندرانی و صدف سوخته و زراوند و خاکستر [illegible] سوخته و سفال چینی از هر یک راست
همه را بکوبند و دندانها بدان بمالند و محلول با آب کنند کوفته و نرم کرده این همه آنست که دندانها
در ساعت سپید کند و بزداید و سنونی که اندر باب علاج بوی دهان یاد کرده آمده است سخت

نیکست

نیکست و ارزنده [illegible] رنگ [illegible] دیگر که بر دندان بر پدید آید پس قوی باشد و دندان را به عسل برشته و دندان
بدان بمالند و [illegible] مانند آن باو [illegible] پاک کرده صفت داروی که سیاهی دندانها
بزداید بگیرند عقیق ده درم بلیله ده درم تخم [illegible] درم ساذج هندی ده درم مازو سوخته ده درم
همه را بکوبند و دندان بدان بمالند و اندر نسخه دیگر مازو [illegible] عوض آن خزف سوخته است هشت
درم و این نوع دوم [illegible] یاد [illegible] کرده و رنگ کرده باشد بسنونها علاج نتوان کرد لکن اگر پشته
باشد علامت بسیاری ماده باشد و سنون کار نیاید اول تن پاک باید کرد بحب قوقایا و حب [illegible] ایارج
فیقرا [illegible] و ایارج فیقرا غرغره کردن پس علاج دندانها و سنونها بکار داشتن صفت
سنونی که ماده را از گوهر دندانها تحلیل کند و ظاهر او را بزداید بگیرند [illegible] درم سنبل یک درم [illegible]
درم قسط [illegible] کرده و [illegible] از هر یک سه درم کفک دریا و [illegible] و شنجار و [illegible] از هر یک دو
درم و آنکه داروهای که اندر سیاهی دندان یاد کرده آمده است در این جای موافق باشد

باب هفتم

از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر کندی دندان که بتازی ضرس گویند اسباب کند شدن دندانها
دو نوع است یکی از چیزی قابض و عفص یا چیزی ترش که بغایت ترش خورده باشد دوم آنکه اندر معده
رطوبت ترش باشد [illegible] بخار آن دندانها کند کند و علامت [illegible] ترش است
و بسیاری آب دهان و ترشی آن علاج آنرا که سبب خوردن چیزهای ترش باشد و عفص [illegible] مزاج دندان
[illegible] عارض است [illegible] و سماق [illegible] سود دارد و [illegible]
[illegible] بجای [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] دندان [illegible] گرم کرده [illegible]
سود دارد [illegible] روغن زیت اندر جای [illegible]
یا اندر آفتاب [illegible] مالیدن سود دارد و آنرا که نوع ترش باشد [illegible] معده پاک باید کرد [illegible]
و ایارج فیقرا و معجون [illegible] بکار داشتن چنانکه اندر علاج [illegible] یاد کرده آمده است [illegible]
[illegible] و ملک طعام [illegible] و شراب [illegible] و [illegible]
مالیدن سود دارد و روغن [illegible] و روغن بان مالیدن سخت نافع بود

باب هشتم

از جزو سیوم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر صغیر و آب [illegible] داشتن دندان [illegible] الطعام
و [illegible] طعام سخت [illegible] خاییدن و این حال بیشتر از [illegible]
و [illegible] باشد که مقدمه درد دندان باشد علاج [illegible] گرم [illegible] دندان گرفتن و داشتن

دهان هم

سوده اندر وحب الغار و زراوند طویل و شب یمانی اندر بن دندانها مالیدن و اما بیخ فیقرا اسهال کردن سوده
و اگر بدین کفایت نشود تریاق بزرگ در روغن بلسان مالند و روغن خردل گرم کرده مالیدن و اندر دهان
داشتن سود دارد و اگر سبب بن حال خلطی را اندر مزاج دندان باشد لون گوشت بن دندان و دیگر جایها
بران گواهی دهد و او را روغن گل اندر دهان می باید داشت و بصل الفار و اذخر و گل و کندر دندانها را مالیدن و سماق
و فندق و برگ و تخم آن خاییدن

باب نهم از جزو دوم از گفتار

پنجم از کتاب ششم اندر تدبیر کودکان که دندان ایشان باسانی برآید تدبیر آسان برآمدن دندان کودکان
آنست که آن موضع را گرد رستنگاه دندانست بچیزهای نرم و چرب می مالند چون پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوان
بچه و مسکه و خواجه بو علی سینا اندر کتاب قانون حکایت میکند که طبیبان گذشته گفته اند که اگر
شیر خشت اندر لگن کودکان مالند از آسان برآمدن دو خاصیتهاست او را اندرین باب و هر گاه که درد کند
عصاره عنب الثعلب در روغن گل بهم زنند و نیک گرم کنند انگشت بدان چرب کنند و بر ان جایگه بر
آرند و بمالند و نباید گذاشت که چیزی خاید تا ماده دندان تحلیل پذیر نشود و هر گاه که دندانها بر آمدن گیرد
سر و گردن و بنا گوش و سینه او چرب دارند و اگر قطرها روغن نیم گرم اندر گوش او چکانند روا باشد

باب دهم

اندر تدبیر دندان بزرگان تا اگر چه افکندنی باشد باسانی بیفکند چون کار بدان رسد که دندان باید افکند طریق
آن باشد که اول گوشت بن دندان بحش باز بر خویش دارو بر نهند تا قوت دارو در و دو بیخ او رسد
اما دارو ای که بهم بیخ دندان راست کند از بین نوع باشد بگیرند پوست بیخ توت و عاقرقرحا و بنج
نرم بادو در آفتاب نهند و بر ارای سایند تا چون انگبین شود هر روزی سه بار بر بن دندان طلا کنند
و دندانهای دیگر بچیزی … موم پوشیده دارند صفت داروی دیگر عاقرقرحا با بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته با سرکه
بر شند و چهل روز اندر آفتاب نهند و هر روزی می جنبانند و اگر خشک شود سرکه زیاده می کنند تا که بر هیئت
بقوام انگبین باشد یک قطره از وی بر بن دندان نهند بسیار از آن کنار دهان باشند و کیفیت حذر کنند بس دندان
بجنباند و برکشند اگر با آهستگی و آسانی بر اید فبها و نعم و اگر نه دیگر روز و سه دیگر روز همچنین بر نهند
تا بل رنج برآید و از بیخ … سرکه پرورده هم برین صفت بیخ دندان راست کند و آسان برآید و دردها
مرکّب … کند … است صفت داروی دیگر زراوند … نزد راست … است و بلوط
و برگ … همه را بکوبند و بزند … است و بقوام انگبین باشد طلا کنند صفت
داروی دیگر بگیرند پوست بیخ درخت توت و بیخ قثاء الحمار و زرنیخ زرد و عاقرقرحا و زرد چوبه و شبرم

پوست کردهم

و بیخ قثاء الحمار و از هر یکی راست کوفته و بیخته با سرکه بر شند همه را و سه روز بنهند پس طلا کنند
داروی دیگر بگیرند بیخ توت و بیخ توت دو جزو و شیر توت یک جزو و بیخ قیسوم یک جزو همه را بکوبند بسرکه و طلا کنند
و بیخ توت سماق را گویند که دیر ابشکنند بخیر بیرون آید و لکن شبرم قوی تر است از وی و این نبات که
از خراسان از شیر او صمغی حاصل میشود که آنرا تریاق میگویند و شیره انجیر خام هم قوتیست و اگر آرد گندم و بیخ
توت بر شند و بر دندان نهند و دندانها بر بیزاند و هر بار سه ساعت باید داشت تا مقصود حاصل شود و بیخ
ضفدع که اندر چاه و رفتار و در میان گیاه ماوی دارد و پشت او سبز باشد بیزانند و هست منفعت
دندان افکندن و بر این … آن گفت که دندانی درد کند و بیخ او محکم باشد … نتوان جنبانید بقوت
تا باید کند و کندن خطر باشد از بهر آنکه دندان محکم را جنبانیدن دردی عظیم تولد کند و تب و صداع و درد
چشم آورد باشد که کار بکشد و بر کنند پس اگر تبری کنند که آسان بیفتد از این خطر ایمن باشد

گفتار ششم

از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی اندر شناختن احوال حنجره و حلق و علاج خناق و ذبحه و بیماریهای
حلق و حنجره و تغیر آواز و … آماس … خناق و ذبحه و بثرها که در حلق و حنجره پدید آید و آماس … بیشتر
مری و این دو جزوست جزو اول اندر احوال باطل شدن آواز و اسباب و انواع تغیر آن و علاج
هر یکی و این جزو پنج بابست باب اول اندر باطل شدن
آواز که سبب آن انواع سوء المزاج باشد و علاج آن آفت آواز سوء المزاج ساده باشد یا سوء المزاج با ماده
چون آماسی و زخمی یا زخمی و … که بالتهای آواز رسد و اندر کتاب اول تشریح حنجره و سبب آواز
و چگونگی پدید آمدن آن شرح داده آمده است و معلوم کرده است که … ماده آواز از نفس است
و رسانند آن بحلق و حنجره عضلهای سینه است و چون ماده آواز از حلق حجاب بحلق رسد اندر
دوی گویند و چون بحنجره رسد و حرکت حنجره آن را آواز گردانند و … زبان و لهازه و دندانها
حرفها پدید آید و رطوبت چرب و لزج که از اندرون حنجره است که حنجره را و عضلهای آواز را تر دارد
همی دارد تا ماده آواز بحقیقت آواز گردد پس هر گاه که اندر حجاب یا اندر عضلهای سینه یا اندر حلق
و حنجره یا اندر رطوبت لزج که اندرون حنجره است آفتی پدید آید آواز تیره گردد و اگر آفتی قوی باشد
آواز باطل گردد و اگر شخصی را آلتی از آلتهای آواز آفتی رسد و آواز باطل شود و سخن گفتن او باطل شود و از
بهر آنکه تا دم زدن بر جای بود و متقدمان اندر کتب آورده اند که مرد را این حالت افتد … با بستگی
و آن … علاج کرد … عصب که او را العصب الراجع گویند بریده شده بود … مرد بدان رسید آواز او …

باطل شده و دیگر باید علاج علت حادث کرد و چون از یک جانب عصب الواسه بریده شود آواز او و یک نیمه بماند
و شرح این عصب اندر کتاب اولین اندر تشریح عضلها یاد کرده آمده است باید دانست که مزاج حنجره و آلات
معتدل است میان تر و خشک و تغیر او اندر باطل شدن آن بیشتر از آن باشد که مزاج او اندر تری از اعتدال
بیرون شود یا اندر خشکی و هرگاه که اندر تری از اعتدال بگذرد و در شود آواز باطل گردد و آواز اندکی دور و ضعیف
آید از بهر آنکه در حنجره و اجزای او مانند گرد ماده بیاید چنانکه اگر زبان تر شود هر دو لب او یکدیگر فراز آید و آواز
نه چون اگر بغایت خشک شود لبهای او گشاده شود و فراخ باز شود و آواز چون و علامت تری آن باشد
که طعامها و غذاها تری فزاینده خورده باشد و اندر هوای تر مقام داشته و هرگاه که جهد کند و آواز برآرد
آواز باریک شود و لرزان چون آواز سگ بچه نوزاده و علامت خشکی آن باشد که طعامهای خشک
خورده باشد و اندر هوای خشک مقام داشته یا گرما در دل حنجره و حلق و عضلهای او رسیده
باشد یا بانگ بسیار کرده بود و شب بیدار بوده و هرگاه که خواهد آواز برآرد آواز او چون آواز
کلنگ باشد و هرگاه که آواز بگردد یا باطل شود زود به علاج مشغول باید شد و اگر روزگار بر علاج بگذرد علاج
پذیرد و دشوار گردد اما اگر آفت خشکی باشد لعاب اسپغول نیم گرم با شکر و شوربای مرغ فربه و طبیخ اسفاناخ
و خیار و زرده خایه مرغ نیم برشت و آب خوش نیم گرم سود دارد و اگر باشد خورد
شیر تازه یا شکر و نیز مسکه و اگر مسکه سود دارد و دوای شیرین خاصه طبیعی بر این ترتیب
آنرا بگیرند و در خرقه پیچند و در میان خاکستر گرم کنند تا بپزد و چون پخته باشد سر او بردارند و میان
او بجنبانند و جلاب پخته و اندکی روغن بنفشه یا روغن بادام اندر سر کنند و پاکیزه نیم گرم بخورد
و اگر سبب رطوبت باشد لعوق کرنب و ماده سود دارد و اگر رطوبت سخت غالب باشد اندکی
با لعوق کرنب بسرشند و غرغره کنند با طبیخ حلبه و شاخهای انار و کرنب و آب آن
سود دارد **صفت** لعوق کرنب بگیرند کرنب و آنرا بپزند و بفشارند و صافی کنند و عسل یا بانید پخته
برنهند و بقوام آرند **صفت** داروی دیگر بگیرند زنجبیل صد درم و اندر شیر تازه تر کنند و هر روز شیر
تازه می‌کنند تا پرورده شود پس آنرا بکوبند نرم تا چون مرهم شود و پنجاه درم دار فلفل سوده
سرشته و پنج درم زعفران و جمله وزن همه شناسته همه را با انگبین با شکر بقوام آورده
برسشند و هر بامداد یک گلوله بخورند **صفت** داروی دیگر بگیرند ده درم زعفران
درم انگبین همه برسشند و بر آتش نهند تا سبک شود و سر بسته قدری آرد اندر دهان
صفت داروی دیگر بگیرند خشک و پوده ... از هر یک راست بکوبند و بالایند و پس

عرق السوس و بر اشکنند و برشند چنانکه بقوام انگبین شود **صفت** بگیرند مرصافی دو درم رب السوس
مکند زهره یک درم زعفران سه درم دو دانگ همه را بکوبند و با سپیده بسرشند و اگر خشک
سبب تر باشد باغشیه سود دارد و والله اعلم

باب دوم

از جزو اول از مقالت ششم از کتاب ششم اندر گرفته شدن آواز و بحوحة الصوت گویند و اسباب آن
انواع سوء المزاج باشد و رنج و ماندگی و بانگ کردن بسیار و بیدار بودن شب و طعامهای خشک خوردن
و آماس که اندر حوالی حنجره تولد کند اما اگر سبب سوء المزاج گرم باشد آواز بسته شود چون بانگ شیر و
جانوران که مزاج ایشان گرم باشد **علاج** آن از چیزهای ترش و شور و درشت و تیز پرهیز باید کرد و
طعام و شراب و دارو از آن نوع باید که اندر باب گذشته یاد کرده شده است و کشکاب و روغن
بادام باید خورد اما اگر سبب سوء المزاج سرد باشد خردل بریان کرده سه درم همه را بکوبند و جهاسانند
و اندر قدر زبان میدارند **غرغره** بگیرند مرصافی دو درم کندر ده درم بسپخته بسرشند و حب کنند **غرغره**
بگیرند مغز بادام و تخم کتان بریان کرده جلغوزه از هر یک دو درم بانید و صمغ عربی و رب السوس
و تخم خیار از هر یک یک درم بانید ده درم حبها کنند چنانکه رسم است و اگر سبب رنج و ماندگی
باشد راه به و آسایش و بقطع از گفتن سود دارد و **چیزهای** نرم باید خوردن چون شیر تازه و زرده خایه
مرغ نیم برشته با نمک و شوربا با اسفاناخ مرغ فربه و حسو ساخته با قلی کرده و تخم کتان و شکر کرده و از
شراب پرهیز باید کرد و غرغرها که اندر خناق گرم وصف کرده آمده است بکار داشتن و از کثیرا و نشاسته
و صمغ عربی و رب السوس حبها سازند و به بسته اندر دهان میدارند و اگر سبب رطوبتی باشد که از دماغ
فرود آمده باشد بحیله اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و غرغره ... انگبین در روغن
گاو و سپخته موافق بود و علاج نزله علاج او است و اگر ماده رقیق و گرم باشد شراب خشخاش بکار
باید داشت یا بید که با بخاییدن آواز درشت و تیز را صافی کند و طعامهای که آواز را روشن و صافی
دارد باقلا است و مویز و تخم کتان و خرما و جلغوزه و انجیر و حلبه و مغز بادام **شیرین** و تخم خیار و شکر
و ماء العسل و سپخته و صمغ و پسته و مویز منقا بر روغن بادام تر کرده و آنچه دارو گرم که اندر این باب
نافع است بیخ انگدان و ترنج و زوفا و کندر و ملک البطم و تباشیر و تنی و در سرکه عنصل و بیخ جاوشیر و از
داروهای سرد تخم کدو و تخم خیار و تخم خرفه و نشاسته و تخم کدو و کثیرا و صمغ و لعاب اسپغول و رب السوس
و شیر تازه و بهترین چیزی که این داروها را با آن خورند زرده خایه مرغ نیم برشت والله اعلم

باب سیوم

از جزو اول از مقالت ششم از کتاب ششم اندر آواز لرزاننده این را بتازی الصوت المرتعش گویند
و سبب آن در قصبهٔ شش باشد و اندر عضله که بر قصبه نهاده است و آواز لرزنده دو نوع باشد یکی
ارتعاشی دیگر اختلاجی و آنچه ارتعاشی باشد دایم باشد و اختلاجی گاه گاه باشد و گاهی نه و اختلاج اندر استخوان
تواند بود و نه در غضروف لکن اندر عضوی تواند بود که کشیده شدن پذیرد چون گوشت و پوست و سبب
اختلاج مادهٔ غلیظ باشد که اندر عضله و قصبهٔ شش افتاده باشد و سبب ارتعاش آن باشد که قوت که جوهر
حنجره را بجنباند و آواز کند و مادهٔ غلیظ را با آن بجنباند و ماده بسبب غلیظی و گرانی سکون جوید و قوت کار او
از این دو حرکت مخالف حرکت ارتعاش و مضطرب تولد کند علاج این علت را [illegible]
از بانگ کردن و آواز دادن و سخن گفتن و خندیدن و خشم گرفتن و از رفتن بسیار و از دویدن و بسیار
و از جنبانیدنها و استفراغها باز باید داشت و باید فرمود تا بقفا باز خسبد و بر سینهٔ او چیزی سنگین بمقدار
طاقت او بر نهادن و آن بجه باشد از سرب و غیر آن و باید فرمود تا بر این شکل خفته سخن گفتن تخفیف
کنند و استفراغ بحقنهای تیز و چون ارغازیا یا اندر طبیخ افتیمون و غرغره با سکنجبین و ایارج فیقرا و مربیج و حبها
کر [illegible] قرحا و جند بیدستر و حب النیل و حب الغار و [illegible] و سکبینج و مقل و جاوشیر و کرفس [illegible] سود دارد
و طعام جزبهای لطیف کننده چون قلیهٔ انجامه و قلیهٔ نار و [illegible] و طعامهایی که اندر وی [illegible]
و مانند آن کرده باشند والله اعلم

باب چهارم

از جزو اول از مقالت ششم از کتاب ششم اندر آواز تیره و باریک و این را بتازی الصوت الکدر
المظلم گویند و این آوازی باشد چون آواز از نیر که بهم بازآید و سبب آن رطوبتی باشد غلیظ علاج او پاک
کردن باشد و تنفس فرو گرفتن و کشتی گرفتن و مالیدن بر سینه و غمزهای درشت و عرق آوردن اندر گرمابه
و طعامهای لطیف کننده و تحلیل کننده و شراب کهن سود دارد

باب پنجم

از جزو اول اندر آواز باریک و این را بتازی الصوت الدقیق گویند و اسباب آن بیخوابی باشد و ناشتا
و انواع استفراغ و جماع بسیار کردن و هم تن حنجره را تنگ کند و آواز باریک شود هم چون آواز کودکان و زنان
و خصیان علاج گرمابهٔ معتدل و غذای معتدل لطیف که زود گوار باشد چون زردهٔ خایهٔ مرغ و ماء اللحم و گوشت
بره و طیهوج و مانند آن و [illegible] سود دارد و باقی علاج که اندر باب گرفته شدن آواز یاد کرده آمده است

جزو دوم از مقالت ششم از کتاب ششم اندر ذبحه و خناق و بثرها که بر حنجره برآید و آواز گرفتن
آن و این جزو چهار بابست

باب اول

اندر ذبحه و خناق و ذبحه آماسی باشد گرم اندر هر دو عضله که بر رگهای هر دو جانب حلقوم است و آن را بتازی الغبغبان

گویند

گویند و [illegible] بتازی [illegible] گویند و آن آماس از گوش تا گوش اندر پیش حلقوم [illegible] طوق سرخ برآید
و آن آماس را بدین سبب ذبحه گویند و خناق دشوار دم زدن را گویند و اسباب آن پنج نوعست یکی
آنکه [illegible] خورده شود و این علت از وی بخاصیت تولد کند [illegible] دوم آماس عضلهای حنجره و حلقوم
و مری و آماس رباطها و غشاها از آن و عضلهٔ حلقوم را بتازی اللغانغ گویند و سیوم فراهم آمدن حنجره و حلقوم
اندر عضلهای حنجره که بتازی [illegible] اندر کشد و از کار باز ایستد چهارم آنکه مهره از مهرهای گردن با
جای نشود و با اندرون اندر گردد و رنجی و آسیبی که بدو رسد و این را علاج نیست پنجم آنکه مهرهٔ گردن
بسبب تشنج عضلهای حنجره و حلقوم اندر کشیده شود و از جای برود و تشنج خشک تر باشد و این کودکان را
بیشتر افتد از بهر آنکه اندام ایشان نرمتر باشد و از جای رفتن مهرهٔ اولین و مهرهٔ دوم خطرناکتر باشد
و بسیار باشد که [illegible] اندر معده و روده‌ها کرم بسیار باشد و دم زدن بدیشان دشوار گردد و علاجها و اندر علاج
کرم یاد کرده آید و هرگاه که [illegible] اندر عصب معده و روده [illegible] شود دم زدن بر وی [illegible]
کرده و مادهٔ آماس بیشتری خون باشد و صفرایی و بلغمی نیز باشد و سودایی کمتر باشد از بهر آنکه مادهٔ سودا
غلیظ تر است بیکبار بعضوی ریخته نشود لکن ممکنست که اندک اندک ریخته شود و پس یکبار
سبب آماس گردد و بسیار باشد که آماس گرم صفرایی باشد و این خناق تحلیل پذیرد و مادهٔ غلیظ و
سوخته بماند و باید دانست که گاه باشد که آماس خناق ریش گردد و ریم پالودن گیرد پس [illegible] شود
و گاه باشد که خناق [illegible] از بهر آنکه مادهٔ خناق ناگاه بسینه فرو آید و هلاک کند
و گاه باشد که بمعده فرو آید و آن سهلتر و علاج پذیرنده تر بود و [illegible] خناق تشنج باشد اول
تشنج کند پس بمیرد **علامات** که هیچ نوع از انواع خناق خالی نباشد از تنگی نفس دوم آنکه دهان
گشاده باشد سیوم آنکه طعام و شراب بحلق فرو نرود و باشد که آب خورده از بینی برآید چهارم آنکه چشمها
بیرون خیزد پنجم آنکه زبان از دهان بیرون خیزد ششم آنکه سخن گوید آواز به بینی در هفتم آنکه [illegible]
[illegible] بر روی آن کند و [illegible] اندر پدید آمدن این علامات [illegible] صعب و سهل خناق باشد
هرچند خناق صعبتر باشد این علامات صعبتر باشد و ظاهرتر و چون خناق سهلتر باشد این علامات کمتر
باشد و اگر خناق خونی باشد چشم و روی و زبان سرخ باشد و دهان طعم خون کند و درد خناق با [illegible] باشد
و رگهای چشم و [illegible] و نفس تنگ باشد و اگر صفرایی باشد درد و سوزش و حرارت و تشنگی
عظیم باشد و دهان تلخ و خشک باشد و حرارت پدید و تنگی نفس کمتر از تنگی نفس خناق خونی باشد و اگر بلغمی باشد
آب دهان لزج باشد و طعم دهان شور باشد یا طعم [illegible] و از حرارت خالی نباشد از بهر آنکه مادهٔ او بلغم

باشد اما خلط گرم و رقیق [illegible]

عفن است و تباه گشته از بهر آنکه و رنگ زبان سپید باشد و تشنگی و حرارت اندک باشد یا خود نباشد
وگاه باشد وگاه نباشد که زبان بسبب رطوبت مسترخی و بیرون افتاده باشد و اگر جهد کند تا چیزی بگلو فرو
برد نتواند از بهر آنکه آماس بلغمی نرم باشد باید دانست که اگر ماده خناق رطوبتی لزج و سرد باشد اما مشکل (?)
حوالی نای و عضلها یا حنجره کند از بهر آنکه بسبب غلیظی و سردی بعضوها که دورتر از وست کمتر رسد (?)
و اگر رطوبت لطیف و گرم باشد بعضلهای حلق و عضلهای اندرونی زودتر آید و اگر خناق سوداوی باشد (?)
آماس سخت باشد و طعم دهان حامض باشد یا ترش و اندک اندک پدید آید و گاه باشد که خناق سوداوی
که رنج بدشواری پدید آید چنانکه یاد کرده آمده است و اگر سبب خناق از علق و بیرون شدن مهره گردن باشد و هیچ
مهره مغاک شود و پس حلقوم بیرون خیزد و هرچه خورد بازآید و درد خورد و چاره نیست که سر تواند داشت و نه
از چپ و راست تواند نگریستن و نه دهان تواند گشادن و بعضی طبیبان این را خناق کلبی گویند از بهر آنکه
این علت سگان را بسیار افتد و اگر مهره از جای بیرون آید مهره اولین و دوم باشد بیمار همان روز بمیرد از بهر آنکه
لیفهای مهره عضلهایی که حرکت دم زدن بدان تمام شود از این دو مهره رسته است و اگر مهره دیگر باشد
ممکنست که اگر مهره بجای باز نشیند خلاص یابد و از این خطر و مانند این باشد و باید دانست هر آماسی که اندر
عضله بیرونی افتد که میل سوی پس دارد و گردن را به پیش کردن و سینه بتوان داشت و دیدن آن
چنان باشد که بیمار دهان فراخ باز کند و زبان بیرون کند چنانکه تواند و طبیب کفچه بر دهان او نهد و فرو فشارد
آماس پدید آید و آنچه از عضلهای و غشاهای اندرونی افتد دیدن آن ممکن نباشد و دم زدن دشوار
باشد سخت و هرگاه که بیمار اندر خناق خون صفراوی چیزی بگلو فرو می تواند برد و دم نمی تواند زد باید دانست
که آماس اندر حنجره است و هرگاه که دم می تواند زد و چیزی بگلو فرو نمی تواند برد باید دانست که
آماس اندر مری است یا آنکه بسیار باشد که آماس حنجره عظیم باشد و با منفذ مری زحمت کند و سبب
چیزی بگلو فرو نتواند کرد و هم چنین بسیار باشد که آماس مری عظیم باشد و با منفذ حنجره مزاحمت کند
و دم زدن دشوار کرد و این آنگاه باشد که آماس اندر سر مری و اندر طبقه اندرونی مری افتد اما اگر
آماس از سر مری فروتر باشد اگرچه عظیم باشد با منفذ حنجره مزاحمت کند و دم زدن باز ندارد و گاه
باشد که ماده آماس تحلیل پذیرفته باشد یا سرد باشد و بیم باشد که آماس کمتر میشود و بیمار راحت
نیابد و بعضی مرض شود و سرفه بود باید دانست که ماده بشش فرود آمده است و خناق بغایت آید (?)
بازگشته و اگر نبض متغیر و متفاوت باشد و خفقان پدید آید و قوت ضعیف شود و غشی پدید آید
باید دانست که ماده بنواحی دل فرو رفته است و اگر در معده و ترش گشتن پدید آید باید دانست

بیناکه

به معده فرود آمده است و اگر نبض متشنج شود باید دانست که ماده بعضلها فرود آمد و تشنج خواهد کرد
و اگر از پس چهار روز آماس نرم شدن گیرد باید دانست که پخته می شود و ریم خواهد کرد و اگر چنانکه
سرخی آماس که بر سینه و گردن بود ناپیدا شد بسبب آن دو چیز بود یکی آن بود که ماده بتحلیل برفت
و سستی و غشی افتد و این امیدوارتر باشد و دم زدن آسان گردد و دوم آنکه ماده به باطن بازگردد و این
بد باشد و هرگاه که غذا و خناق کفک بر آرد امید زندگانی نماند از بهر آنکه حاجت به بیرون کردن بخار
دخانی بدان حد باشد که رطوبات را غلیان آید چنانکه حلق بسته میگردد و کفک بر می آید و گاه
باشد که اگر غذا و نه خناق بر کرده و چشم و خانه سیاه شود و در حال بمیرد و هرگاه نبض صغیر شود و اطراف
سرد و زبان سطبر و سیاه گردد زود هلاک شود و خناق که با تب باشد خطرناک بود از بهر آنکه
حرارت تب حاجت افکند بدم زدن و هرگاه که اندر تب گرم زود بحران خناق بر پدید آید سخت
مخوف شود باشد و هرگاه که پس گردن از رنگ خویش بگردد و سفید شود یا سبز و نفطها و بثورها
[illegible] عرق سرد کند همان روز یا دیگر روز بمیرد و هرگاه که دم زدن پراکنده گردد چنانکه یک دم زدن بس
[illegible] توانند زد و بعد دم زدن سینه و عضلهای پهلو جنبانند سخت مخوف باشد **معالجات**
علاج خناق خونی آنست که نگاه کنند اگر خناق بمشارکت همه تن باشد و قوت قویست و از فصد مانع
نیست اول فصد کنند و خون بیک بار تمام برآرد و چندانکه در غشی افتد در حال زایل شود و اگر اندر قوت
ضعیفی باشد فصد باید کرد و لیکن خون بتفاریق بیرون باید کرد چنان که هر ساعت ده درم و پنج درم بیرون میکنند
تا روز سیم و غرض از این تفاریق آنست که غشی باز دارد از بهر آنکه اگر غشی افتد باقی قوت
ساقط شود و ممکن که نفس با سقوط قوت بر باشد خاصه که بضرورت غذا باز می باید گرفت یا باندکی
می باید آورد و اینجا که می بینند که در فصد تاخیر می شاید کرد تا نضج پدید آید و لیکن آن باشد
که تاخیر کنند تا تمام قوت بر جای باشد و هم استفراغ از ماده بجای افتد لیکن از این تفاریق که یاد
کرده آمد چاره نباشد تا راه دم زدن گشاده میشود خاصه که هنوز علت اندر روزگار فزودن باشد
و ماده اندر حرکت بود و بخون بسیار بیرون کردن حاجت ضرورت همی نباشد و اگر اندر میان
آنکه خون بتفاریق از رگ دست بیرون میکنند رگ زیر زبان زنند سخت صواب باشد
خاصه که رگهای زیر زبان ممتلی گشته باشد و این را تاخیر کردن صواب نباشد و گاه باشد که حاجت
بدان آید که زبان بیارند و بر ساق حجامت کنند و هرگاه که بینند که بنا عقل نیست و ماده اندر
حلق است اگر فصد کنند شاید و اعتماد بر بازگرفتن غذا کنند تا تن از خون مدام باید و قوت

ساقط نشود و چون روزگار برآید و قوت دون علت اندر گذرد بپزانیدن و تحلیل مشغول شوند
حال رگ زدن هم بیم باشد که قوت ضعیف گردد و بغذا دادن حاجت آید و از اگر چیزی را بگلو
فرو میشود غذا دادن دشوار باشد و اگر اندر حوالی حلقوم باشد اگر پیش از آنکه روزگار رفود
علت و حرکت ماده بگذرد رگ زدن هم بیم باشد که ماده آماس بحلق فرود آید و خناق صعب تر شود
و اندر فصد معنی دیگر نگاه باید داشت و آن آن باشد که بسبب غلبه خون باز ایستادن خونی
که رفتن عادت شده باشد چنانکه خون بواسیر و خون حیض اندرین چنین حال رگ باید زد که استفراغ
خون کردن از آن موضع نافع بود و آن رگ صافن باشد با حجامت ساق و شیشه بر نهادن بر نخست
ناف خاصه اگر چیزی بگلو فرو نمی شود و شیشه بر مهره دوم از مهرهای گردن نهند تا ماده را
برون کشند و گذر دم زدن و چیزی بگلو فرو بردن گشاده شود چون گشاده شود و چیزی بگلو فرو رفتن
بعضی تربت شیشه بردارند و اگر حاجت آید خون بسیار بیرون کنند روا باشد و اگر بر هر دو جانب
گردن حجامت کنند روا باشد پس شیشه ها از دون بر زیر زنخدان در کار باید و گفته اند برین فصل اطراف
و کتفها سخت بمالند و اطراف ببندند چنانکه معلوم است و از پس فصد تدبیر شکم فرو آوردن باید کرد
بحقنهای نرم صفت حقنه بگیرند بنفشه و بابونه از هر یک هفت درم سبستان بیست عدد
تخم خطمی ده درم سبوس گندم یک مشت همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و ده درم شکر سرخ
و چهار دانگ نمک هندی و ده درم بوره اندروی حل کنند و ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد بادی
بیامیزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد اندرین حقنه سه درم قنطوریون با یک و بیست عدد
انجیر بستی اندر پزند و اگر چیزی بگلو فرو می تواند رفت خیار شنبر و شیر خشت اندر آب گشنیز یا اندر آب
عنب الثعلب حل و بپالایند و بدهند و از پس آنکه شکم فرو آورده باشد بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
و سبوس اندر آب بپزند و اطراف آن بدان آب می شویند و بمالند و کشکاب دهند و اندر کشکاب
مقداری عدس پوست کنده و ده درم تخم خشخاش کوفته اندر کنند و اگر از کشکاب نفرت کنند سکنجبین
دهند و غذا دادن سازند از چیزهای خشک و قابض با چیزهای محلل آمیخته چون لسان الحمل و کشنار
و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه بجمله بکوبند و بر دهن گل و رب کهنه و گلاب حل کنند
و رفادها و گرد بر گرد حوالی گردن و حلقوم نهند و اما تدبیر غرغره بدین گونه باید کرد اگر تن و رگهای گردن و زیر
زبان ممتلی باشد غرغره بچیزهای قابض باید کرد که قابض آماس را فراهم فشارد و درد بیفزاید و باشد
ترکی ماده آماس را عدوی بجز و بیرون شود و پیوسته را برب الخرنوب گونه نهند و قانون غرغره کردن

انگشت

انگشت بر چیزهای قابض چون افشره گوز تر با شراب لطیف کنند و بیامیزند و چون سکنجبین تا قوت
قابض بدرون رساند و اگر درد عظیم باشد با شرابهای نرم که درد بنشاند بیامیزند چون شیر تازه
گرم کرده و چون شراب بنفشه و اندر همه انواع خناق اول غرغره بچیزها کنند که اندرو قبضی باشد
و قوت بازنشاند چون شراب فرتوت و افشره گوز و آب عنب الثعلب و مانند آن صفت
افشره گوز بگیرند پوست گوز تر و بکوبند و بفشارند و آب او صافی کنند و هم چندان شکر با وی
بیامیزند و بجوشانند و کفک بردارند و بقوام آرند دیگر بگیرند شب یمانی و مازو و گلنار از هر یک پنج
درم کوفته و بیخته و دو دانگ نار ترش و یکی شیرین پاره کنند با پوست و بپزند تا تمام شود و پوست بمالند
و بفشارند و دانه از وی دور کنند آنچه لعوق شده دارد و آن داروهای کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بکار
دارند و بوقت حاجت بر کرد یا با سکنجبین حل کنند و بدان غرغره کنند دیگر بگیرند عدس مقشر و گل سرخ
خشک و گلنار و سماق اندر آب بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند دیگر بگیرند گل سرخ
و صندل سرخ و سبسیه و فوفل نیم کوفته اندر آب عنب الثعلب و اندر آب گشنیز تر بپزند و بپالایند
و شراب فرتوت اندروی حل کنند و بدان غرغره کنند صفت حبی دیگر که اندر زیر زبان دارند
خداوند خناق خونی و صفراوی را سود دارد بگیرند تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق
و کثیرا از هر یک یک درم کافور دانگی همه را بکوبند و حبها کنند این داروها که یاد کرده شد چند روز اول
بکار دارند و دوم آب گشنیز تر با آب عنب الثعلب بگیرند و گل سرخ خشک کرده و بیخ سوسن اندر
وی بجوشانند و بپالایند و فلوس خیار شنبر در وی حل کنند با میخته و بدان غرغره کنند و روغن گل
با موم مصطکی بیامیزند و چنانکه با آب تر کنند و آن روغن بر وی اندازند و بر گرد حلقوم و گردن
بر نهند و اکلیل الملک و بیخ سوسن بجوشانند و بپالایند و خیار شنبر اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند
و اگر بدین تدبیرها کار بر نیاید داروی سرگین سگ سازند صفت آن سگ را ببندند و نان دهند
یک روز و سه کنند استخوان آرند و پیش او نهند تا بخورد و شکم او پاک شود و سه روز او را جز استخوان
پاک چیزی نخورانند تا سرگین او سپید باشد یک جزو از این سرگین و مازو و سماق از هر یکی یک جزو بکوبند و بیامیزند
و بحلق بچه اندر دمند یا بپر مرغ بحلق و حنجره او طلا کنند و اندر نسخه دیگر سرگین یک جزو و زعفران
و گل سرخ از هر یکی یک جزو آورده اند صفت داروی دیگر بگیرند صافی ده جزو و زعفران یک جزو
هر دو با شراب فرتوت بیامیزند و بدان غرغره کنند تا پخته اند از بهر آنکه مرکب نبوده است و محلل
کننده بوده که زنگی منفعت زانیدن زعفران بدو رسانند و نیز اندر پس اگر چنانکه آماس سخت شود

بشیر تازه و خیارشنبر اندروی حل کرده غرغره فرمایند یا اندکی بوره اندر شراب فرتوت حل کنند و بدان
غرغره کنند و خمیر اندر آب انار ترش و شیرین حل کنند و روغن بنفشه و خمیر اندروی حل کرده و مسکه
و روغن گاو و کوافته و عصارهٔ کرنب با پخته آمیخته یا انگبین این نرم کننده و رساننده اند و تخم مرو
و تخم کتان بکوبند و با شیر بز غرغره کنند و پیاز نرگس بکوبند و اندر شیر فرو حل کنند و بیخ سوسن و بیخ خطمی
اندر شراب مثلث یعنی شراب جوشیده و ثلثی باز آورده بپزند و پیاز نرگس بکوبند و بدان
حل کنند و بدان غرغره کنند و داروهای پزاننده که اندرین وقت بکار دارند تا پز کنند و ریم پالاینده
طرونت و بوره و انگزد و مر و سرگین خطاف و سرگین خروس و پیل جندبیدستر و زنجار و
عاقرقرحا و اسپند و فلفل و تخم راسن همه را یا بعضی را اندر شراب فرتوت یا اندر سکنجبین
حل کنند و بدان غرغره کنند صفت حبی که اندر دهان دارند رب السوس چهار درم انگزد نیم درم
بعصارهٔ برگ کرنب آمیخته بسرشند و حبها کنند و هرگاه ببینند که آماس نرم گشت و پخته شد
و سر باز گشاید داروهای قابض اندر حلق باید دمید و ... و برافراز تر گشته و نفث رود و ...
و داروهای قابض مازو و گلنار و گزمازو و پوست انار و شب یمانی این همه را بکوبند و اندر دو
و سرگین سگ که یاد کرده آمده است اندر شیر و یا اندر شیر بز یا اندر آب خیار یا اندر آب
خرما یا اندر گشکاب یا اندر طبیخ انجیر که پزاننده است کشنده و هرگاه که گشاده شد روغن گاو
با آب گرم آمیخته یا روغن بنفشه با آب گرم آمیخته غرغره کنند تا آن را بشوید و پاک کند پس گزمازو
و بیخ سوس از هریک جزوی و بیخ سوسن آسمانگون نیم جزو و اندر آب بزنند و پالایند و بدان
غرغره کنند صواب باشد و غذا اندرین وقت سبوس آب با ... روغن ...
با شراب فرتوت صرف با پخته با آب غوره و آب ... عصارهٔ ... و شراب کوکنار ...
کرده شده است و شراب خشخاش با آب غوره و آب سماق آمیخته غرغره کردن روز اول
سخت سودمند باشد و آب گشنیز تر بگیرند و برگ مورد و بلوط اندر سوی جوشانیده و پالایند
و بدان غرغره کنند و عدس و آب انار ترش و زرعور و اندک شب یمانی اندر آب بجوشانند
و بدان غرغره کنند صفت داروی که حلق اندر دمند بگیرند گل سرخ و نشاسته و طباشیر
و تخم خرفه و گلنار و گزمازو و صندل سفید و سماق و مامیثا و عدس مقشر و زرد چوبه و برگ سوسن
از هریک راست همه را بکوبند و بیخته اندر دمند و اگر قرحه بحلق فرو تواند برد از بنفشه و سپستان
و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس گندم و خیارشنبر و روغن بنفشه و شکر ... حقنه سازند

وچون

و چون طبع نرم شده باشد کشکاب دهند یا آب شیرین آمیخته و اندر کشکاب عدس پخته باشند
صواب باشد و از بیرون این طلا بر اندایند بگیرند گل ارمنی و صندل سپید و زعفران و شیاف مامیثا از هر
یک راست همه را بکوبند و با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و گلاب و اندکی سرکه تر کنند و طلا کنند
و اگر آرد جو و لسان الحمل و عنب الثعلب و گشنیز تر و گلاب و روغن گل ضمادی سازند شاید پس این طلاها که
یاد کرده آمد و قوت بکار دارند صواب باشد و روز دوم و سیوم غرغره بچیزها کنند که اندروی
اندکی گشایندگی باشد چنانکه اندر علاج خناق خونی یاد کرده شد و چون علت بآخر رسد سبوس گندم
اندر آب بجوشانند و پالایند و خیارشنبر اندروی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر خناق بلغمی باشد
طبع را با ایارج فیقرا و حب قوقایا نرم کنند بحقنه ای که از شبت و بابونه و اکلیل الملک و تخم ...
و قنطوریون و شحم حنظل و بوره و نمک و سبوس گندم و انگبین و روغن خیری یا روغن خروس ساخته باشند
و غرغره فرمایند بشراب کهن یا انگبین و اندکی عاقرقرحا اندر سکنجبین عسلی بپزند و بدان سکنجبین غرغره
کنند صفت آن بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه و تفاح الاذخر و اصل السوس و دارچینی و ... و زراوند
طویل و شب یمانی و تخم اسپند و مصطکی و ... و زعفران از هریک یک وقیه ... و تخم گل سرخ
از هریک دو وقیه قنطوریون و الخطاطیف از هریک سه وقیه سنبل و نشاسته گندم از هریک نیم وقیه
مازو ... عدد همه را بکوبند و بپزند و با انگبین بسرشند و بوقت حاجت چند دانه مازو اندر ...
یا اندر گشکاب یا اندر آبی که اندر وی گل سرخ و عدس و بیخ سوس پخته باشند حل کنند و بدان غرغره کنند و
بیرون نیز طلا کنند اندر یک روز چهار بار این نسخه بسیار مجرب است و نسخهٔ شاپور سهل صفت معجون ...
اندر دوا الخطاطیف بکار آید بگیرند زعفران و دارچینی از هریک دو درم گل سرخ خشک و ... و قسط
از هریک چهار درم و بیخ سوسن و ساذج هندی از هریک دو درم و نیم همه را بکوبند و بشراب انگوری بسرشند
و اقراص کنند و به سایه خشک کنند صفت دوا الخطاطیف نسخهٔ ... بگیرند تخم کرفس و انیسون
و نانخواه و تخم اسپند و دارچینی و مصطکی و زراوند طویل از هریک یک وقیه گل سرخ دو وقیه رماد الخطاطیف
دو وقیه زعفران یک وقیه نشاسته و سنبل از هریک نیم وقیه مازو سیزده عدد همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
و اگر علت سخت قوی باشد یک مثقال دوا الخطاطیف و نیم مثقال ... سوده و اندکی سرکه ...
اندر ... حل کنند و بدان غرغره کنند و چون اندر سرگین مردم بکار خواهند داشت ...
... تا طبع او
خشک شود و سرگین خشک را از وی جدا شود بکار دارند و سرگین سگ که یاد کرده آمد با عاقرقرحا بسایند

و با انگبین بیامیزند و از زیر درون دهان و سر حلق طلا کنند و اگر فصد و حقنه کرده شود و رگ زیر زبان زده
و محجمه بر قفا نهاده و زیر زنخدان صعبی علت کمتر شود و زهره گاو و برنا و عصاره قثاء الحمار و نطرون
با رب [illegible] و رماد الخطاطیف بگیرند و به کار کنند و از بیرون بحلق طلا کنند و رماد الخطاطیف به [illegible]
سرگین سگ و سرگین مردم و سرگین خطاف از بیرون طلا کنند صواب باشد و اگر کار دشوارتر
رسد عسل بلادر طلا کنند تا حلق ریش کرده و این دارو بحلق اندر دهند سکبینه و نوشادر و فرفیون
و عاقرقرحا و انگزد و نطرون و [illegible] و بوره همه را بکوبند و اندر دهند یا اندر ماء العسل حل و بدان غرغره
کنند و چون بدین علاج ها گشاده نشود و درستی پدید آید شیر تازه یا روغن گل با میفختج و بدان غرغره
کنند و از بیرون ضمادی که از بابونه و شبت و اکلیل الملک و زعفران ساخته باشند یا روغن نرگس
یا روغن بادام بر نهند و چون علت بآخر رسد موم با روغن گل یا میفختج و از بیرون طلا کنند و اگر خناق
سودایی باشد طبع را با ایارج فیقرا و مطبوخ افتیمون نرم کنند یا حقنه تیز و غرغره بگلاب گرم و ماء العسل و سکنجبین
کنند و آب آن که در وی اکلیل الملک و تخم کتان و حلبه و بابونه جوشیده باشند و شیر تازه غرغره کنند و [illegible]
[illegible] و الخطاطیف و [illegible] اندر ماء العسل حل کنند و بدان غرغره کنند و [illegible] حلبه و تخم کتان و [illegible]
و بابونه و برگ کرنب و تخم [illegible] و مرزنگوش همه را بکوبند و بپزند و بروغن نرگس و [illegible]
[illegible] کنند و از بیرون نهند صفت دوا [illegible] سکبینه [illegible] اسپند و تخم ترب و [illegible]
و بوره ارمنی و نوشادر از هر یک راست بکوبند و بیزند و اندر ماء العسل حل کنند و غرغره کنند
و اگر [illegible] کرده بحلق اندر شده و از سبب خناق از جای بیرون توان کرد با انگشت باید راست یا با آلتی که او را
سازند و آن آلتی باشد از آهن بر سان زبانه لگام مرکب بحلق فرو کنند و مهره را باز فرازند تا بجای باز آید
و داروهای قابض از بیرون بر نهند که [illegible] و دارو [illegible] آن باشد که انگشت و آلت بدان
بر نیابد و اگر آماس باشد که از انگشت و آلت رنجورتر شود و [illegible] و حکایت کنند که تنی قابله
کودکی را که این علت افتاده بود پوست پاره که بقطران اندوده بود [illegible] کرد و نیک شد و آن
چنان بود که پوست پاره بآفتاب افکند تا نرم شد و [illegible] بردن کودک نهاد
و بگذاشت تا سخت شد و مهره را بجای باز آورد و داروهای دیگر که بدین کار شاید داروهای قابض
باشد چون مازو و [illegible] و قرظ و مورد و [illegible] و گلنار و [illegible]
بدان [illegible] و بر فرق طلا کنند و بر آن موضع نهند تا خشک شود و مهره را بر دارد و بجای باز آرد و [illegible]
[illegible] و تنفس و اگر چهار روز بگذرد و دست و پای سرد شود و حس [illegible] باطل شود امید خلاص نباشد [illegible]

کوز

کوز بمانند و از چپ و راست کژ چنان بر روی دشوار باشد و از پس چهار روز بفصد و حقنه و غرغره
بشراب [illegible] و آب سماق و افشره [illegible] و آب غوره مشغول باید بود و آن که چند روز بر بیاید تا بر آماس علاج
بهتر پدید می آید و هلاک خواهد شد امید خلاص او آنست که حلق او بشکافند و لیکن [illegible]
میان دو قصبه حلق است برابر شکاف [illegible] بشکافند تا دم بر آید چون از [illegible] بر مهره و [illegible]
آماس فارغ شوند باز بدوزند چنانکه آسیبی بغضروف و بر غشا نرسد و اگر دانند که اندر
[illegible] آماس است این علاج نیز نشاید کرد باب دوم
از جزو دوم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر بثرها که از درون حلق بر آید حلق
این گشادگی را گویند که پیش گردنست و مری که مجری طعام و شرابست و قصبه شش که مجری دم
زدنست اندر وی نهاده است و اندر میان هر دو مجری بثرهای گرم و سوزان [illegible] بر آید و از آن الم باشد
علامت آنچه بر مری باشد گذشتن طعام [illegible] الم باشد خاصه اگر طعام درشت باشد یا تیز یا ترش خورده
شود و آنچه بر حلق و حنجره بر آید از کار طعام الم نیابد لکن از سخن گفتن و از دود و گرد الم یابد و آواز
بگردد علاج [illegible] آنست که اول رگ باسلیق یا اکحل بزنند و طبع را نرم کنند با میوه ها و خیارشنبر
و با [illegible] و [illegible] نیم گرم با شکر و روغن بنفشه یا روغن گل و [illegible] و لعاب اسبغول
نیم گرم با شکر و طعام و چیزهای آشامیدنی باشد و از طعام خشک و ترش و شور پرهیز کنند تا زود
پخته شود و اگر بترانیدن حاجت آید علاج ترانیدن خناق کنند و چون پخته شود تنخیخ [illegible] بیرون آید
آنچه اندر علاج خناق که گشاده شود یاد کرده آمده است بکار دارند و با [illegible] اندکی [illegible]
بخورند و غرغره کنند تا آن موضع را بشوید و پاک کند و اگر از ترشی [illegible] روغن گل با لعاب
تخم کتان بخورند و بدان غرغره کنند و اگر بثره بزرگ نباشد و دیر بماند و گوشت حلق را همی خورد و [illegible]
[illegible] اندر دهان گیرند و فرو برد [illegible] هم چنین [illegible]
[illegible] دهان بدارند تا بگدازد و فرو برد [illegible] بثره حلق [illegible]
[illegible] از بهر آنکه حلق [illegible] که حس آن یافته شود که اندر وی [illegible] است [illegible]
علاج آن مشغول باید شد و فصد و اسهال و [illegible] و شربت که یاد کرده آمد بکار داشتن [illegible]
باید کرد و از علاج خناق [illegible] حب السعال که از بنفشه و کتیرا [illegible] رب السوس و تخم خیار [illegible]
و [illegible] کرده باشند و لعاب اسبغول [illegible] رشته اندر دهان داشتن باب
سیوم از جزو دوم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر علاج طعام که در گلو بماند [illegible]

و تنخیخ

و خیار بادرنگ [illegible]

واگر نرم باشد چون نان و گوشت و استخوان که تونده باشد دست بر جنبان کردن و میان دو کتف
باید زد تا فرو رود باقی تدبیر همی باید کرد چنانکه ممکن شود و اگر چیزی درشت چون خارهای ماهی
و استخوان درشت و غیر آن بگذرد اگر آن چیز را میتوان دید جهد کنند تا آنرا بانبر یا جز آن چیز دیگر
آلتی بردارند و اگر فرو شده باشد تدبیر میکنند بلعابها و چیزهای نرم دهند و اگر آنچیز فرو دلغزد اندر و اگر
مدتی دران موضع بماند نه فرو شود و نه برآید هر روز یکدرم تخم سپیدان که بوبسالیون گویند کوفته
باب نیم گرم بدهند و این تدبیریست که آزموده آید و چیزهای را که مانده است برآورد و آنچه
و او نیز که از پس آن قی کنند بوقت که معده از طعام آشامیدنی پر کرده باشد و اگر انجیر خشک
اندر رشته بندند و آن انجیر نیم خاییده کنند و فرو برند پس رشته را برکشند آنرا بجنبانند
و برآرد و از بیرون ضمادهای نرم کننده بر افکنند تا آن موضع نرم کند و خار و غیر آن از موضع خویش
جدا کنند و ضمادی که از آرد جو و آب نیم گرم و روغن زیت سازند موافق باشد ان شاء الله تعالی

باب چهارم

از جزو دوم از مقالات ششم از کتاب ششم اندر دیوچه که بحلق اندر آویزد و آن را علق
علق گویند بسیار جایهاست که در وی دیوچه خورد است و مردم بغافل از آن آب خورند و دیوچه
بکام و دهان و حلق اندر آویزد و بند اندر و باشد که دورتر فرو شود و باشد که بمعده رسد و
بسیار باشد که روز اول خون او بدید نیاید پس ما خون بسیار بخورد بتوان دید و اگر دورتر فرو رفته
باشد علامت وی آنست که تا سه وجعی عظیم اندر الحلق پدید آید و گاه گاه خون رقیق می اندازد
بی آنکه او را علتی باشد **صفت** آنرا اگر بتوان دید بمنقاش برچینند چنانکه سر او گردن او بگیرند
و برکشند تا پاک جدا شود و بگسلد و آلتی است که آنرا آفتاب گویند با سیر که خواهند برید
بدان بگیرند و آن آلت از بهر داشتن دیوچه سخت موافق است و اگر چنین از انکه برگیرند
داشتن اول سرکه و نمک یا سرکه و انگشت مضمضه و غرغره فرمایند تا سست گردد
صواب بود و اگر بعضی دورتر فرو رفته بود و نتوان دید آنکه را چیز نیز خوش علاج نتوان کرد
و سرکه و نمک و سرکه و انگبین داروی نیکست **صفت** داروی دیگر بگیرند قردمانا یک جزو
بوره و ... بکوبند و اندر سرکه حل کنند **اخری** داروی دیگر افسنتین یک جزو شونیز دو
جزو بکوبند و بسرکه حل کنند **اخری** بگیرند شیر و حشیش و ترمس و حنظل و ... سرکه اندر ریزند
و بپالایند **اخری** بگیرند بوره سه درم سیر دو دانه بکوبند و اندر مقدار دو وقیه سرکه حل

علاج م

صفت م

کنند

کنند و بدان غرغره کنند و عصاره برگ درختی که بوب الوب گویند اندرین باب منفعتی تمام دارد
و این درخت را بخراسان بده گویند و اندر زبان کنند انجیر درخت نخرد و اگر بمعده فرو رفته باشد
بگیرند شیح و قیصوم و افسنتین و شونیز و ترمس و قسط و مغز کنگر کابلی و هر جنس از هر یک دو
درم اندر سرکه بخیسانند کنند و بپالایند و بدهند تا بخورد و طعام سیر و پیاز و بودنه و خردل از
باشد و اگر آنکه قی سود دارد و ازین نوع تدابیر طعامها دهند و قی فرمایند و داروی قی دهند و از اکثر دشخوار
باشد مسهل دهند چنانکه یاد کرده شد و اگر دیوچه از گلو بجانب بینی برآمده باشد شونیز و عصاره حنا
الحار و فربیون اندر سرکه بیز کنند و بینی اندر چکانند تا بدان استنشاق کنند یعنی آنرا به بینی درکشد دارو
دیگر که بکار آید آنست از بهر غرغره و بدین حال بکار دارند و تدبیرهای دیگر از نوع حیلت یکی آنست
که سیر بریان کرده و پیاز ورده و مقداری بخورند و اندر گرمابه گرم شوند بسیار و بنشینند و اندران
گرمابه کنند و هر ساعت آب سرد کرده برف و یخ بدان کنند و بدارند و باز از دهان بریزند تا
بوی حیلت از بهر حسن آب سرد آن موضع را بگذارد و بالا براید ولیکن اندر گرمابه چندان صبر باید کرد
که نزدیک غشی شود تا از گرما بیکبار بریزد و بالا برآید و اگر چنین سیر بخورد و اندر آفتاب نشیند و دهان باز
کنند و کوزه آب سرد بالا برآید تدبیری صواب باشد و اگر طلحی انبر دهان گیرند یا لب نهند تا بوی
آن برآید سخت صواب باشد والله اعلم

مقالت هفتم

از کتاب ششم از جزوه خوارزمشاهی اندر یاد کردن بیماریهای آلتهای دم زدن و اسباب
و علامات و علاج آن و این پانزده بابست

باب اول

اندر شناختن آلتهای دم زدن و اسباب و نیز آن آلتهای دم زدن حنجره است و قصبه شش
و حجاب و سینه و عضلهای سینه و رگها و شریانها که اندرین اندامهاست و دم زدن بدو
حرکت و دو سکون تمام شود که اندر میان این دو حرکت افتد چون نبض چنانکه اندر جایگاهش
یاد کرده آید لکن چون حرکت دم زدن حرکتی است که اختیار مردم را اندر وی بهره است
یعنی اگر مردم خواهند که دم زدن خویش را بگرداند اندر درازی یا کوتاهی یا زودی یا دیر تر کشد
تواند و حرکت نبض حرکت طبیعی محض است و مردم آن تصرف که در دم زدن کنند اندر نبض
نتوانند کرد و منفعت دم زدن و منفعت نبض یکی است و اندر باب دوم از مقالت ششم از کتاب
دوم یاد کرده آمده است و دم زدن معتدل الطبع که مردم را از آن هیچ قصدی و تفرقی نباشد
عضلهای سینه اندر آن یاری دهند و چنانکه اندر نبض عظیم و صغیر و سریع و بطی و طویل و قصیر متفاوت

وغیر آن باشد اندر دم زدن نیز هم چنان باشد واما چگونگی دم زدن چنان باشد چون نسیم هوای
بیرونی بحلقوم فرو رود شش فراخ باز شود و باندازه بزرگی خویش و باندازه و بزرگی جای تا هوا را
اندر وی جای باشد و سینه بدان سبب با وی یار شود تا جای شش تنگ نباشد و کار بیشتر و قوی‌تر
اندر دم زدن کار شش است و عضلهای سینه یاری دهد و اندر مبداء حرکت دم زدن از سوی
اندرون حجاب و از سوی بیرون حلقوم و سبب تغیر دم زدن طبیعی آفتی باشد که اندر شش
و سینه افتد و آفت آن هر دو اندر و بیرون نباشد یا خاصه اندر تن دو اندام افتد یا بشرکت
اندام دیگر و آنچه خاصه سینه و شش را افتد چهار گونه باشد یکی سوء المزاج [illegible] مزاج یا منفرد
باشد یا ماده و ساده چنان باشد که مزاج سینه و شش گرمتر از آن شود که باید یا سردتر یا خشکتر
یا ترتر به آنکه ماده اندر وی گرد آید و هرگاه که سوء المزاج تر بدان حد رسد که تشنج امتلائی تولد کند
اندر عضلهای حنجره و حلقوم یا عضلهای پهلو و سینه اندر غشا او رباطهای این اندامها استرخا
پدید آید و گاه باشد که سوء المزاج خشک بدان حد رسد که تشنج خشک کند دم زدن دشوار گردد و مزاج
شش بقیاس با مزاج دل سرد و تر است و بافعل و گوهر خویش بقیاس گرمست از بهر آنکه فعل او
بر دو است و غذای او از دل بدو رسد چنانکه اندر کتاب اول اندر تشریح شریان وریدی یاد
کرده شده است و مزاج سینه اندر گرمی و سردی معتدلست و لیکن گروهی از طبیبان بجای دیگر خلاف کرده
و گروهی گفته اند مزاج او سرد است از بهر آنکه ترکیب او از استخوان و غشا و غضروف است و گروه
دیگر گفته اند گرمست از بهر آنکه دل که معدن حرارتست و مبداء شریانهاست اندر میان او
و اندرون او گوشت عضلها بسیارست و حقیقت آنست که هرگاه که حرارت گوشت عضلها
و حرارت دل را که اندر میان اوست با سردی استخوانها و غشا و غضروف برابر کنی
مزاج معتدل پدید آید و لیکن میل بخشکی دارد از بهر آنکه استخوانها و غشا و عصب و غضروف اندر
وی بسیارست و آماس نیز گرم باشد و سرد باشد و سرد کمتر پدید آید و سبب سده شش
و سینه گرد آمدن خلطی باشد اندر قصبهای شش اندر گشادگی سینه و آن خلط یا بلغم باشد یا
ریم یا خون و تفرق الاتصال آن باشد که اندر شش بالاید و در سینه ریش تولد کند یا رگی بگسلد
یا شکافد یا از بیرون جراحتی رسد از این چهار نوع آفتها که یاد کرده آمد هر کدام که پدید آید دم زدن
دشوار گردد و هر آفتی که خاص سینه و شش را باشد یا سرد و شش نباشد اگر چه [illegible] باشد
از بهر آنکه از شش بر سبیل دفع بودی حرکت کردی و دفع او [illegible] باشد و آفتهای که بشرکت

و دوم [illegible] تفرق الاتصال [illegible]

از این نوع چهارم

اندامی

اندامی دیگر افتد یا بشرکت دماغ باشد یا بشرکت نخاع یا بشرکت دل یا بشرکت دیگر احشا چون معده
و رحم و جگر و غیر آن یا بشرکت همه تن اما آنچه بشرکت دماغ باشد اندر سرسام و سکته باشد و آنچه بشرکت
نخاع باشد اندر استرخا و تشنج باشد از بهر آنکه عضلهای حجاب بیشتری از جهت چهارم است
از عضلهای که از نخاع می آید و باقی از جهت پنجم و ششم و آنچه بهمسایگی دل افتد چنان باشد که
اندر دل نوعی از انواع سوء المزاج یا آفتی دیگر پدید آید لیکن سوء المزاج دل ممکنست که علاج پذیرد
و زایل شود و آفتهای دیگر چون آماس و تفرق الاتصال دل علاج پذیر نباشد و مردم از این زود
هلاک شوند و آنچه بشرکت احشای دیگر افتد هم بسبب سوء المزاج و سبب انواع آماس و تفرق
الاتصال افتد لکن آماس احشا علاج پذیرد و مهلت علاج کردن دهد و تغیر دم زدن باندازه آفت باشد
و آنچه بشرکت همه تن باشد اندر حال تب گرفتن باشد و گاه باشد که بسبب سستی عضلهای سینه دم زدن
بگردد و آن کسی را باشد که بیماری دراز آهنگ کشیده باشد و اندام بیماری بیتر شده و قوت [illegible]

باب دوم

از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر آنکه هر دم زدنی که از حال طبیعی بگردد چگونه باشد اندر کتاب
دوم یاد کرده آمده است که اسباب دم زدن سه است فاعل و آلت و حاجت فاعل قوت حیوانیست
و آلت حنجره است و حلق و شش و حجاب و عضلهای سینه و عضلهای که اندر میان پهلوهاست
از سینه و حاجت اندر کشیدن نسیم هوای تازه است و بیرون کردن هوای گرم و دودناک و هرگاه
که این اسباب هر سه بر حال طبیعی باشد نفس معتدل و طبیعی باشد و هرگاه که یک سبب یا دو سبب از حال
طبیعی بگردد یا عظیم یا صغیر شود یا شدید یا شاهق یا طویل یا قصیر یا سریع یا بطی یا متواتر یا بارد یا مختلف
یا متضاعف یا عسیر یا ضیق یا منتن یا مجری النفس العظیم دم زدن عظیم چنان باشد که سینه و شش فراخ
می شود و هوای بسیار اندر کشد و سبب این سه چیز باشد یکی تمامی قوت دوم فرمان برداری آلت سیوم
بسیاری حاجت و هرگاه که حاجت بیرون آوردن هوای تازه بیش بود و حرکت انبساط قوی‌تر باشد
و هرگاه که اتفاق افتد که حرکت انبساط ضعیف شود و حرکت انقباض قوی‌تر دم باید دانست که حرارت
غریزی ضعیف است و حرارت غریب قویست النفس الصغیر دم زدن صغیر ضد عظیم بود و اسباب
ضد اسباب آن و گاه باشد که سبب آلتی و آفتی آلتها که دم زدن حرکت تمام نتواند کرد و دم زدن
بدان سبب صغیر شود و گاه که اندر میانه بسبب حاجت قوی یا [illegible] و دمی عظیم
بزند و گاه باشد که نفس تنگ باشد و بتنگی صغیر شود و هرگاه که دم زدن متفاوت گردد باید دانست

که حرارت غریزی باطل شده و اگر با صغری متفاوت شود اندر آلتها دروی باشد النفس الشدید
دم زدن سخت دم زدن باشد عظیم چنانکه قوت حیوانی تحلیف میکند تا هوای دود ناک شده در اینجا
تر برون کند و نسیم هوای تازه بسیار تر اندر کشد بدین سبب دم زدن سخت اندر نشان آن باشد
که حاجت بسیار است و قوت بر جایست و اندر آلتها آفتی نیست النفس الشاهق چاره دم زدن
بلند گویند و نوعیست از دم زدن عظیم و با عظیم سریع و شدید باشد و اندرین دم زدن حرکت
نیمه زو سوی از سینه و سبب بسیاری حاجت باشد و این نوع اندر تبهای وبائی بیشتر افتد النفس
الطویل دم زدن دراز چنان باشد که مدت حرکت انبساط دراز تر باشد تا هوای بیرون بیشتر
اندر تواند کشید وگاه باشد که سبب تنگی نفس یا السبب دروی اندر کشیدن هوا دشوار گردد
و بدان سبب دم زدن دشوار گردد اندر روا زی شدن نسیم هوا نیاز که حاجت باید کشید
آید النفس القصیر این بر خلاف طویل باشد و هرگاه که دم زدن قصیر متواتر باشد باید دانست
که اندر آلتها آفتی است و اگر متفاوت باشد باید دانست که حرارت غریزی باطل شد النفس
السریع دم زدن زود از دو چنان باشد که حرکات انقباض و بسط و انبساط کوتاه شود بی آنکه ازو
گرفتن هوای برونی و برون کردن هوای اندرونی باشد و سبب بسیاری حاجت آید از بهر آنکه طبیعت
خواسته تا هوای دخانی را زود تر برون کند و هوای تازه زود تر باز آرد و سبب این اسباب
اندر سرعت کوشد از عظیمی کم شده گاه باشد که سبب المی آفتی اندر آلتهای دم زدن پیش آید یا
بسبب ضعیفی که اندر قوت باشد از عظیمی بسرعت باز آید و هرگاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط
قوی باشد حاجت بهوای تازه و اندر آوردن بیشتر باشد و هرگاه که حرکت انقباض قوی تر باشد
حاجت به برون کردن هوای دود ناک بیشتر باشد النفس البطی دم زدن بر ضد سریع و اسباب
او ضد اسباب آن وگاه باشد که بسبب درد بطی شود النفس المتواتر این دم زدن باشد
که مدتی در میان دم زدنها کوتاه باشد و سبب آن بسیاری حاجت باشد و این از بهر آنکه
که حاجت بعظیمی و سریعی کفایت نمی شود و طبیعت بدان سبب حرکات دمادم کند وگاه باشد که
تواتر آفتی باشد اندر آلتها که از عظیمی باز دارد و بدین سبب الات تواتر باز گردد و بتراکم گوید
که از دم زدن تواتر تشش خشک شود و آلتهای دم زدن مانده گردد النفس البارد دم زدن
سرد علامت سرد گشتن دل و باطل شدن حرارت غریزی باشد خاصه اگر دم زدن نیم ناک باشد
علامت یقین کردن غریزت باشد النفس المختلف چون نفس مختلف نبض مختلف باشد و اسباب

باید کشیدم

اسباب

و اسباب چون اسباب آن النفس المتضاعف این از جمله دم زدن مختلف باشد و متضاعف از بهر
آن که حرکت انبساط با حرکت انقباض بدو حرکت تمام شود چون دم زدن کودکان در میان گریستن
و سبب این بسیاری حاجت باشد از بهر آن قدر هوای تازه که بیک حرکت اندر آید بسنده نباشد
و آنرا اندر یابد یا مانند اندر آلتها آفتی باشد و چندان هوای که بدان حاجت باشد بیکبار اندر نتواند کشید
و بدان ماند که اندر میانه آسایش بیجوید تا چندان هوای از وی که بدان حاجت اندر تواند کشید
و این نوع بیشتری خناق و اورام آماس جگر و سینه و ضعف و خفقان و تشنج را باشد و اندر بیماریهای حاده علامت
بد باشد النفس المجز کی و این لفظ عربیست و چنین را گویند و این دم زدنی باشد که تازه چنین ریخته باشد
و علامت ضعیفی قوت باشد یا علامت تنگی گذرهای دم زدن یا بسبب خناق یا بسبب خلطی که اندر
گذرها افتاده باشد النفس المنتن بوی چیزی گنده را گویند و فرق میان کند و میان آنکه کسی را بوی دهان باشد
آنست که گنده نفس گنده در حال انقباض پدید آید و علامت آن باشد که در سینه عفونتی هست و آنرا
که بوی دهان ناخوش باشد پیوسته بوی ناخوش و ماند النفس الضیق این چنان باشد که آلتهای دم زدن اندر
هوا تصرف چندانی تواند کرد و چنان ماند که گذر هوا تنگست و آنرا که گذرها گرفته و تنگ باشد و سینه دراز ماند
دم زدن باشد اندر آلتهای دم زدن بیشتری چنان باشد که خلط غلیظ اندر گذرها افتاده باشد و هوا بدو بار ماند
و گاه باشد که بسبب عسری دم زدن خوردن داروی مسهل باشد یا بکار داشتن حقنه تیز که اخلاط لزج
و اسهال کند و دم چنین گاه باشد که اندر ذات الجنب بر ضد کرده شود و مرض چندانکه بیرون باید کرد بیرون
کرده نشود و اندر تن بشوره و بجنبد و دم زدن دشوار گردد و نوع دیگر است از انواع دم زدنهای ناطبیعی
طبیعی بازگرد النفس الجاب گویند یحیی ماسویه اندر کتاب معالجت آورده است که دیگر طبیبان از
جز از هراس درین نوع را یاد کرده است و سبب این نوع سوء المزاج خشک باشد و از اعلال گرمی و خشکی
غشا که زیر دست عظم و سینه و پهلوها است برشاهت تقلص کنند یعنی بهم باز آید و بسوی بالا کشیده
شود از بهر آنکه تقلص غشاها و عضلها همه بجای بود مبدا باشد و مبدا این غشا از سوی بالا است و علامت
این نوع آنست که رشد و علت را بیتی لازم باشد و حرکات برده و دشوار باشد و زبان از دهان برون
نتواند کرد و حنجره رخاسته باشد و نتواند سر فیده و اگر برفد بیهوش گردد و نفس اندر حلق او گیرد و خفقان گردد که
عقل شوریده شود و سخن بیهوشانه گوید و سبب آن از مشارکت غشا سینه باشد با غشاء دماغ و نخاع عصب
باشد علاج تدبیر آن باید کرد که تری باز آرد و هر بامداد گشکاب باید داد که دروی تخم و آب خرفه
اندر روغن بنفشه با شراب بنفشه آمیخته و روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن کدو بر جگا سینه و اندرکی تحکم

تقلص

در افکنند و بر سینه و سپرز ضماد کنند و ضمادها بر نهند از بنفشه تر و موم کدوی تر و لعاب اسبغول
و آب خربزه هندی و اگر بنفشه بکوبند و با روغن موم برسرشند و طلی کنند سخت نیک باشد اگر سبب گرمی بود
تر شود بنفشه و خطمی و نیلوفر نیز خرد و اندر آب زن کنند و او را اندر آن نشانند و خربزه هندی و آب کدو
کدوی پخته و آب انار شیرین با جلاب و روغن بادام و لعاب با جلاب و خایه مرغ نیم برشت
و آب اسفاناخ با کدو و ماش مقشر پخته با روغن بادام می دهند و هر نوعی را از انواع دم زدنها
ناطبیعی سبب این غایت حرارت و بسیاری حاجت باشد علاج هم از این نوع باید کرد و هوای خانه و
خفتنگاه خوش و خنک و تر باید داشت و انواع دیگر را که سبب سردی و تری و خلطی غلیظ یا رقیق
باشد علاج ضیق النفس باید کرد چنانکه اندر جای خویش یاد کرده آید غذا و نه مزاج سرد را بانیز بنفشه تازه
سود دارد و اگر ماده بادناک باشد انیسون و آب بادیان سود دارد و اگر سبب ضعیف عضلهای سینه
باشد روغن نرگس و روغن خیری و روغن زعفران و روغن یاسمین می باید مالید و اگر ماده اندر عصبها
افتاده باشد بگیرند شیح و سداب و افسنتین از هر یک جزوی مغز بادام تلخ و بادیان از هر یک دو جزو همه را
بکوبند و برسرشند و حبها کنند چند نخودی هر بامداد چهار حب از این حب بخورد و از پس آن سکنگبین عنصلی
خورد صفت حبی دیگر بگیرند چند پسته و شیح از هر یک جزوی افسنتین رومی و زراوند کارانی از هر یک
نیم جزو و ماهی نیک جزو حب کنند و هر بامداد سه حب بخورند و سکنگبین عنصلی از پس آن بخورند و العود [illegible]
موافق باشد

باب سیوم

از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر ربو و ضیق النفس و نفس انتصاب ربو بیماریست که مردم
آسوده دم نتوانند زد و علامت انتصاب هم چون دم زدن کسی که دویده باشد و دم زدن کسی که انتصاب
باشد آنرا بعرب متواتر گویند و سبب آن تنگی منفذ هوا باشد و این بیماری اگر جوانرا باشد کار بر او
عسر باشد و از ایشان برون عسرتر باشد و زایل نشود و از بهر آنکه ماده علت اندر سینه پیران بحرارت
ایشان پخته نشود و بقوت ایشان از قوت شش بر کنده و بر انداخته نشود و هرگاه که غذا و شراب
این علت بقفا باز خسبند رنج تنگی زیادت شود و سبب عسری این علت آنست که ماده اندر
شش افتد و از سه حال بیرون نباشد یا سخت بسیار باشد یا غلیظ و لزج باشد یا رقیق و اگر بسیار باشد
هم از غلیظ و رقیق بیرون نشود و اگر غلیظ و لزج باشد بآسانی از جای گسسته نشود و اگر رقیق باشد
هم از بهر آنکه آلت قوت دافعه اندر بیرون آوردن ماده از شش از هوای دم زدنست او را قوت تیز فرو
بیرون شود و اگر ماده رقیق باشد زود و از قوت سرفه جدا نشود و هوا بیرون آید و ماده آنجا بماند

و چون حال ماده رقیق و غلیظ است اگر غلیظ و رقیق بسیار باشد این بیماری عسرتر باشد و ضیق النفس
یعنی تنگی دم زدن این بیماریست که گذرگاه دم زدن گرفته و تنگ شده باشد و هوا که بدم زدن اندر
آید و اسباب ضیق النفس بیرون آنکه در اصل آفرینش افتاده باشد نه نوع نخست و آنچه در اصل
آفرینش افتد نخست آنست که سینه در اصل آفرینش تنگ باشد و آلتهای دم زدن را جای گشت
انبساط فراخ نباشد و اما از اسباب نه گانه اولین آنست که اندر شش و اندر قصبه ها رگها و شریانها
او خلطی باشد رقیق یا غلیظ دوم آنکه شش آماسیده باشد سیوم آنکه اندر بعضی احشا چون معده
و جگر و جز آن آماسی باشد و بدان سبب حرکت انبساط را جای تنگ شود چهارم آنکه ماده بسیار
اندر فضای سینه ریخته باشد چنانکه اندر استسقا باشد پنجم آنکه بخار سودائی اندر شش بسیار باشد
و حرکت انقباضی از بهر بیرون کردن آن متواتر گردد و سبب غلیظی و بسیاری بخار دم زدن تنگ
و دشوار باشد ششم آنکه بادی سطبر اندر سینه و مجریهای دم زدن مانده باشد هفتم آنکه خشکی
غالب شود و بدان سبب تخلخل شش فراهم آید و اندر حرکت انبساط فرمان بردار نگردد هشتم آنکه
سرما بالتهای دم زدن رسد از باد سرد یا از خوردن طعامی و شرابی سرد و داروی سرد نهم آنکه در بیماری گرم
بنزدیکی بحران پدید آید و علامت آن باشد که ماده روی ببالای سینه نهد دم تنگ اندر بیماریها و آماسها
احشا و گاه ماده بجانب بالا میل کند نفس تنگ شود و اگر حاجت بعقل بسلامت باشد ماده که اندر
جنبش کوشش اندر انجا آماس کند و اگر عقل شوریده شود و حاجت با آفت شود که آماس اندر دماغ افتد و علم
گرم ترگردد نوعی صعبتر است از ربو و ضیق النفس و غذا و شراب علت بعلو بر زمین نتوانند نهادن
نشینند و بر پای ایستاده بناشند دم نتوانند زد و پیدا است که بیماریها عام یکسان اندر احوال
افتد شش را نیز افتد خاصه بیماریهای [illegible] و بیماریها اندر فصل خریف و زمستان
افتد و هرگاه که اندر فصل خریف باران بسیار افتد و تابستان خشک با شمال بوده باشد اندر زمستان
بیماریهای شش بسیار افتد و در جمله [illegible] سردرشش کسی را که در هوای گرم مقام بسیار
کرده باشد و رنج گرما یافته و بسیار باشد که علت ربو ذات الریه گردد و بیماریهای شش نیز بسیار باشد
که بیماری اگر باز گردد چنانکه سوء المزاج گرم [illegible] استسقا انجامد **علامات** بسیار باشد که مزاج شش
و در اصل گرمتر از طبیعی باشد یا سردتر یا ترتر یا خشکتر و بسیار باشد که مزاج اصلی طبیعی باشد لکن بی
از اسباب گرم و مزاج عارضی پدید آید یا گرمتر از آن بود که بوده باشد یا سردتر یا خشکتر
یا ترتر و ذات بیان مزاج اصلی و عارضی آنست که علامت مزاج السلامه چون مزاج طبیعی باشد یعنی

همیشه ظاهر باشد و علامت مزاج عارضی در حال تغیر مزاج پدید آید و ترکیب سینه و فراخی و تنگی آن
که ممکن نیست که از صفت آفرینش بگردد و اما ضد او چون مزاج گرم باشد سینه فراخ و آواز قوی و دم زدن عظیم
و اندر هوای سرد هیچ مضرت نکند و راحت یابد و گاه باشد تشنه شود و ده خشکی [illegible] تشنگی او را افتد [illegible]
بسیار آب خورد و گاه باشد که بسبب غلبه گرمی بیم هلاکت بود و ضد او چون مزاج سرد باشد سینه تنگ
و آواز کوچک و باریک و دم زدن ضعیف باشد و هوای سرد و آب سرد او را زیان دارد و اندر سینه
او بلغم بسیار تولد کند و علت ربو و سرفه بسیار افتد و ضد او چون مزاج تر را آواز نرم و گرفته و دم زدن
با خرخره باشد و آواز [illegible] کند و اگر چه قوت او ضعیف نباشد [illegible] آواز [illegible] باشد و [illegible]
چشم [illegible] بسیار گوشت رخسار [illegible] نرم
و آویخته باشد و این را بسبب [illegible] گویند و علامت مزاج خشک آواز درشت باشد [illegible]
[illegible] و اندر سینه [illegible] باشد و باشد که بسبب غلبه خشکی نفس [illegible] شود و باید دانست که
آواز و دم زدن از حال سینه و شش خبر دهد [illegible] و بدین سبب که اندر [illegible]
[illegible] آلتی باشد آواز [illegible] شود [illegible] عضله [illegible] آواز گرفته شود [illegible] بسبب
[illegible] گویند و آگاهی یافتن از حال سینه و دلیل [illegible] آنکه اندر [illegible] ماده اندر شش [illegible]
سینه و [illegible] دلیل [illegible] است بر آنکه ماده اندر [illegible] است و اگر [illegible]
و [illegible] دلیل آنست که ماده اندر [illegible] است در تحلیل گوشت [illegible] ماده اندر تحلیل [illegible]
او [illegible] سرفه [illegible] افتد [illegible] دلیل آنست که ماده اندر حجاب [illegible] که
[illegible] گویند و سرخی رخسار دلیل آنست که ماده اندر شش است و آنکه ماده اندر
فضای سینه ریخته باشد هر گاه که از پهلو بر پهلو گردد ماده از یک جانب بدان جانب [illegible]
و او را از آن آگاهی باشد و سرفه کمتر باشد و لیکن دیر [illegible] شود و باشد که از بد گوشت شش [illegible]
[illegible] است ماده اندر [illegible] تولد کند و باید دانست که [illegible] این ماده اندر شش از
سر برون [illegible] باشد که از سر فرود آید یا بسبب تحلیل آواز از موضعی دیگر ریخته شود یا بسبب
آنکه مزاج او سرد باشد رطوبات اندر وی تولد کند و علامت نزله آنست که [illegible] زکام افتند و اگر از
موضعی دیگر [illegible] ریخته می‌شود اندک اندک پدید آید و اگر اندر شش تولد کند و علامات مزاج سرد
و تر ظاهر باشد و چشم و روی [illegible] کند **معالجات** علاج ربو و ضیق النفس سه نوعست از بهر آنکه
اسباب آن هم بر سه گونه است و در میان [illegible] است که ماده اندر قصبهای شش باشد

اندر رگها و شریانها یا اندر تجاویف او و تدبیر صواب اندر علاج زکام و نزله یاد کرده آمده است
و آن ماده را که اندر سینه فرود آمده است برفق پاک کنند و اگر ماده بسیار باشد داروهای مسهل [illegible]
و داروها که اندر مسهل بکار دارند و داروها باید که ماده را لطیف کند و سخت گرم کننده نباشد
از بهر آنکه چون ماده گرم شود هر چه لطیف‌تر باشد از وی بتحلیل جدا شود و آنچه بماند غلیظ‌تر شود [illegible]
و گاه باشد که بسبب گرم شدن ماده جراحتی اندر شش تولد کند و مصلحت آنست که ماده را تر دارند
و بدان روها معتدل [illegible] اندر داروهای ربو و اندر معجونها که از بهر این علت ساخته‌اند
افیون و [illegible] و تخم [illegible] بکار داشته‌اند و [illegible] داشته‌اند از بهر آنکه این داروها [illegible]
که ماده [illegible] و غلیظ کنند و آنجا که غرض باز داشتن نزله باشد از این داروها بکار دارند روا باشد
و داروها را [illegible] کنند و زیان دارد از بهر آنکه ماده رقیق را براند و برون آرد و آنچه غلیظ باشد
بماند و اگر ماده اندر رگها و شریانهای شش باشد یا اندر تجاویف اول رگ باسلیق باید زد از دست
چپ پس دیگر تدبیرها کردن و اگر این علت کودک را باشد داروها با شیر مادر آمیخته بدهند و آب
باران تر با شیر آمیخته کودک را کفایت باشد و طعام شوربای خروس پیر باید و نان که خمیر او [illegible]
باشد و تخم بادیان اندر دیگ پخته باشند و گوشت گنجشک و شوربای او و شوربای کبک و دراج و
[illegible] و آهو و گوزن و شوربای گوشت روباه و شش او خاصه ماهی طریخ ماده کهن را سود دارد
و آنجا که طریخ نباشد ماهی شور کرده بجای آن باشد و گوشت خارپشت و شش او سود دارد و شش
روباه و شش خارپشت خشک کرده بکوبند و با شکر [illegible] بخورند و اندرین علت [illegible]
سود دارد و میان طعام خوردن و آب خوردن [illegible] باید [illegible] ساعت و تشنگی سود
دارد و آب و شراب اندک باید خورد و یکبار سیراب نشاید شد و بعوض آب ماء العسل [illegible]
موافق باشد و از پس طعام خفتن و خواب بسیار خاصه خواب روز زیان دارد و اگر کسی [illegible]
باشد و یا ماندگی رسیده باشد و چون طعام خورد خواب باز نتوان داشت اندکی [illegible]
و طعام از پس ریاضت باید خورد و ریاضت بآهستگی آغاز کنند پس اندکی قوی‌تر کنند [illegible] پیشتر
وقت طبع نرم باید داشت و ماهی شور [illegible] از طعام طبع را نرم دارد و شوربای خروس پیر [illegible]
[illegible] پخته [illegible] آب باران [illegible] بکار آید **صفت** [illegible] که طبع را نرم
کند و رطوبت از حلق [illegible] آسان کند [illegible] مثقال [illegible] نیم مثقال [illegible]
[illegible] نیم مثقال [illegible] حاضر نباشد [illegible] تخم حنظل [illegible] قرص کنند

شربتی یک و نیم باشد یک روز بخورد و یک روز نه و با ماء العسل خورند و اگر کسی شراب خوردن عادت دارد شراب رقیق ریحانی مقداری اندک با ماء بنوشد و شراب انگبین سود دارد و ماء الجبن سینه و سپلها را سینه برگهای درشت بالیدن سود دارد و اگر از مالیدن مانده شود اندک روغن یاسمن یا روغن خیری و مانند آن مالیدن روا باشد و هرگاه که سینه را جانب زیر کشند و آنرا فرو و آواز کشیدن و بلند کردن بتدریج سود دارد و آبچکان دارد و داروی جیان با بیدا اول دارو و ماء العسل مفرد کنند چون ندانند که و هر بار جهار دانگ کوفته و بیخته با دوا و بقیه بیخته و آب گرم جهار دانگ تا یک درم و یک مثقال بقدر حاجت اندر آب سراب حل کنند و بر بیند و سپستان بریان کرده بسایند و با انگبین برشند و بدهند و قنطوریون باریک اندر آب بجوشانند و بپالایند و آن آب یا با انگبین بدهند اگر علت تازه باشد قنطوریون غلیظ گرینند و اگر کهن باشد قنطوریون باریک و اگر هر دو را نرم بکوبند و با انگبین برشند و چون لعوق بکار دارند صواب بود و سکنگبین عنصلی و زوفا و عسل موافق باشد و ماده غلیظ را ببرد و بآسانی برون آرد و سینه پاک کند و هرگاه که بر آوردنهای مفرد کفایت نشود و براروی مرکب باز کرده و چون مطبوخها و معجونها که یاد کرده شود صفت

حب غاریقون بگیرند غاریقون سه درم رب السوس و انیسون از هر یک یک درم تربد یک درم و نیم فیقرا و تخم حنظل و عنزروت و مر از هر یک یک درم همه را بکوبند و بیخته برشند و حب کنند شربتی دو درم تا سه درم و اندر بعضی نسخها بعوض مر صبر است صفت حبی دیگر بگیرند غاریقون جهار دانگ نیم تخم حنظل دانگ نیم رب السوس یک درم این جمله یک شربت باشد صفت حبی دیگر غاریقون دو دانگ نیم تخم حنظل دانگ نیم رب السوس یک درم این جمله یک شربت باشد صفت حبی دیگر غاریقون و تخم حنظل و دانگ بورق دو دانگ تخم سوسن و تخم انجره و ابرسا از هر یک نیم درم این جمله یک شربت باشد صفت حبی دیگر از جهت کسی که اندر سینه او رطوبتی باشد یا تب گیرد بنفشه رب السوس از هر یک یک درم غاریقون دانگی و نیم تخم انجره نیم دانگ حب کنند جمله یک شربت باشد و باید دانست که غاریقون و افتیمون را اندرین علت منفعتی بزرگ است صفت حب جاوشیر بگیرند جاوشیر نیم درم اندر آب بادیان حل کنند و نیم درم تخم حنظل بدین برشند و حب کنند و با ماء العسل بدهند و منفعت جاوشیر اندرین علت بزرگ است لکن عصبها را زیان دارد و از آنکه جاوشیر دهند تیمار عصبها باید داشت و روغنهای گرم و خوش بوی را مالیدن صفت حب دیگر بگیرند اشق یک درم و اندر آب بادیان حل کنند و نیم

درم

درم جند بیدستر جمله را برشند و با ماء العسل بدهند صفت حب دیگر تخم حنظل دو دانگ تخم انجره یک درم افتیمون نیم درم با انگبین برشند و بدهند و سه ساعت صبر کنند و پس سه وقیه ماء العسل بدهند و هرگاه که تب بیارد و ماء السبیل کرده باشند آنرا بپوسته سود دارد و خاصه اگر آن روز تب نباشد که تب دو هی شود خورد و اگر عرق سپید تر باشد و بپالایند و یک شب باز نهند پس آن عرق از وی جدا کنند و از آن شربت با نان بخورند ماء الیمان بس تی کنند تا ماده تر باشد و از مضرت عرق ایمن باشند اگر فودنج یک درم و نمک طعام یک درم و بوره ارمنی نیم درم و نطرون نیم درم همه را بکوبند و اندر یک وقیه انگبین برشند و اندر نیم سیر آب گرم حل کنند و بدهند تا قی آرد و اگر قوی تر خواهند جهار درم بوره اندر نیم وقیه ماء العسل بدهند ما جهاو دارو ماده سینه و گذرهای دم را پاک کند از بن نوع باید بگیرند عاقرقرحا و علک الانباط بکوبند با اندکی تربد برشند و حب کنند و بوقت خواب اندر دهان بدارند و اگر چنین عوض سماق تر بود باشد صفت لعوقی بگیرند تخم سپندان و تخم تره تیزک از هر یک بیست درم زوفای خشک هفت درم بکوبند و با انگبین برشند و هر بامداد یک کفچه بخورند صفت داروی دیگر بگیرند شونیز و بادام خشک کرده پنج درم بوزنه کوهی و حماما و جبیل از هر یک چهار درم تخم کرفس و سنبل هندی از هر یک هشت درم تخم کتان و دو درم همه را بکوبند و بیخته با عات برشند و حب کنند و شب اندر دهان بدارند و هرگاه که گشتند و خیری از زیر آید تبوع کوبند و بشیر دوفت الانجره و تریاق بوشخوا از پیاز غار است صفت لعوق اسقیل سینه را سود دارد بگیرند اسقیل و گل و انجره مصطکی از هر یک راست درم دو و راو بر بیاید او بر آتش نرم نهند تا اسقیل پخته شود و چون لعوق کرده هر بامداد و شب از طعام یک کفچه بدهند و پس از طعام نیز روا باشد صفت داروی دیگر بگیرند بوزنه کوهی و جاوشیر و ابرسا و جبیل و انیسون همه را بکوبند و با انگبین برشند بامداد و شبانگاه مقدار فندقی بدهند و از آن همه دارو ما راست باید کم بیش که وزن او کمتر باید بقدر حاجت و بجای مشابه تقوا ببیند و بکار برند صفت داروی دیگر بگیرند جعده و شیح ارمنی و کمافیطوس و جند بیدستر و زوفا و کندر از هر یک یک مثقال همه را بکوبند با انگبین برشند این جمله دو شربت باشد اخری بگیرند بوره جهار درم حب سفید دو درم الجدان و اشق از هر یک دو درم همه را اندر میخته برشند شربتی چند دانه بقلی اندر ماء العسل اخری جند بیدستر و زرد و بشقر کرده و زنجبیل از هر یک مثقال حب سفید و عصاره قثاء الحمار از هر یک نیم مثقال شربتی نیم درم اندر ماء العسل گرم کرده اخری بگیرند خردل و بوره از هر یک دو درم همه را بکوبند و بر کوا عنصل برشند و شربتی حب

نخودی اندر ماء العسل و اگر حرارت بسیار باشد این داروها اندر سکنجبین دهند و راسن و [illegible]
ر سود دارد و از جمله داروهای قوی که اندرین علت آن حاجت افتد زرنیخ است داروها [illegible] با زرنیخ
حب کنند یا اندک زرنیخ در ماء العسل بدهند یا اندر زرده خایه مرغ نیمرشت دهند و اگر داروی معتدل
نیز خواهند داروی کرمانی بکوبند و با سرکه ممزوج بدهند و اگر نفس فرو گیرد و خناق شود بگیرند
بوره چهار درم تخم سپندان دو درم بکوبند و اندر نیم وقیه ماء العسل بدهند در حال بگشاید و
روا باشد که اندرین علت دود کنند چون گوگرد و زرنیخ هر دو را بکوبند و با پیه گرده بسرشند و دود
کنند و دود کنند و دهان بر زبر آن بدارند دیگر بگیرند مر صافی و قسط و سلیخه و زعفران و مر را هم
آمیخته و پراکنده سود دارد نوعی میعه تر و کندر زرد و صبر همچون داروهای آتش آمیخته و پراکنده دود
کنند دور و [illegible] بسته هر روز دو بار نوع سیم آنکه در بعضی از احشا آماسی باشد و بدان سبب
حرکت اعضا را جای تنگ شود و علامت این نوع آنست که تنگی نفس بر تبع بیماری آن عضو بود
و علامت آماس آن عضو را ظاهر کرده و علاج آن علاج آن عضو باشد نوع چهارم آنکه ماده
بسیار در فضای سینه ریخته باشد و علامت آن یاد کرده آمده است و علاج او علاج
استسقاست نوع پنجم آنکه بخار و دخانی تند در شش بسیار باشد علامت وی [illegible] است
و از هوای خشک راحت یافتن و دم زدن متواتر و سریع و اندر سینه گرانی نباشد شراب
سیب و معجون سرد و میوهای تر و خشک و خوش بوی خوردن و بوییدن چون سیب و آبی و امرود
چینی و بنفشه و نیلوفر و گل و صندل و گلاب و کافور بوییدن و بر سینه طلا کردن و اگر باستفراغ
حاجت آید استفراغ به ماء الجبن کنند و ایارج فیقرا با طراف ادویه مالند و اندر آب گرم می نهند
و می شویند و بهترین علاجی است که از آن هوای که باشد بهوای دیگر رود که خشک تر باشد و اگر این
ممکن نگردد خانه را خشک و خوشبوی کنند نوع ششم آنکه بادی غلیظ اندر منفذهای دم زدن
مانده باشد و علامت وی آنست که اندر سینه گرانی نباشد و از طعامهای بادانگیز زیادت کرده
و علاج آن شکستن بادهاست و گشاده شدن تدبیرها که اندر علاج نوع اولین یاد کرده شده
و آب بادیان و تخم بادیان و ایارج فیقرا و حب [illegible] و اندرین باب سخت نافع است و [illegible]
بر دهن سداب و روغن حب الغار و ضمادهای [illegible] و مرزنگوش و بابونه بر سینه و پهلوها
نهادن سود دارد و از معجونها [illegible] و امروسیا سخت نیک باشد و جوارشی که از سکنجبین [illegible]
و مانند آن که اندر علاج نوع اولین یاد کرده آمده است سود دارد و خاصه سکنجبین اندر باب [illegible]

نوع

نوع هفتم آنکه خشکی غالب شود و بدان سبب مخلخل شش فراهم آید و اندر حرکت انبساط فرمان بردار نباشد
کنند علامت وی آنست که اسباب خشکی از پیش افتاده باشد و علامت خشکی از تشنگی و غیر آن
بود علاج وی تدبیرهای ترکننده است و شیر زنان که اندر حال دوشیده باشد و علاجات که
اندر باب گذشته یاد کرده شد اندر علاج [illegible] الحجاب بکار داشتن انجا نوع هشتم آنکه سر حال
بانگ دم زدن رسد از بادی سرد یا از خوردن طعام و شراب و داروی سرد و علامت این نوع
باشد بسیار و علاج چنان روغن گرم مالیدن و طبیخ حلبه و مویز و آنچه ازین نوع اندر علاج نوع اولین
یاد کرده آمده است بکار داشتن صفت طبیخ حلبه بگیرند حلبه شسته و مویز دانه برون کرده
از هر یک نیم سیر آب [illegible] اندر یک کوزه بزرگ [illegible] گرم کنند و بخورند و اگر [illegible]
حلبه و انجیر [illegible] نوع نهم
اندر بیماریهای گرم [illegible] بحران بر [illegible] و علاج این نوع علاج بیماری باشد این را علاج خاص
نشاید کرد و الله اعلم باب چهارم
از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر انواع سرفه و اسباب و دلایل و علاج آن سرفه حرکت
شش است و حرکت اعضا [illegible] که با او اندر دم زدن مشارکت [illegible] یا حرکت [illegible] است
که طبیعت بدان رنجی از خویشتن دفع میکند هم چنانکه عطسه مر دماغ را حرکتست از جهت دفع رنج
سرفه مرشش را حالتست و اسباب سرفه سه نوعست سوء المزاج ساده که با ماده دوم
انواع آماسهاست و اگر آماس نوعی از سوء المزاج با ماده است لیکن فرقیست میان هر دو
و آن آنست که ماده آماس تخلخل اجزای عضوی پراکنده باشد و جای گرفته باشد و اجزای عضو را
از هم اندر کشیده و بدین سبب آن آماس را تفرق الاتصال گویند و اندر سوء المزاج بر خلاف این
باشد سیم آنکه چیزی [illegible] که بانتهای دم زدن برسد چون باد سرد یا دود یا
غباری یا طعامی تیز یا عفص خورده شود یا چیزی به غفلت به مجری دم زدن فرو رود چنانکه کسی را افتد
که اندر میان طعام خوردن حدیثی گوید و طعام به مجری نفس فرو رفته [illegible]
کند و [illegible] بگشاید اگر چه سرفه حرکت آلتهای دم زدنست بسیار باشد که اینها اندامهای [illegible]
باشد و سبب مشارکت سرفه تن باشد مشارکت یک اندام چون معده و مری و جگر و سپرز و [illegible]
مشارکت همه تن باشد سرفه پدید آید اما آنچه به مشارکت همه تن باشد سرفه باشد که اندر [illegible]
و آنچه به مشارکت دیگر اندامها از انواع سوء المزاج و انواع آماسها پدید آید چنین باشد که اکنون یاد

کرده شود باید دانست که هرگاه که اندر قصبهٔ شش و اندر گوشت او سوء المزاج گرم ساده یا سرد یا
خشک پدید آید اجزای شش را هوا که بحرکت انبساط اندر کشد ناخوش آید و قوت طبیعت بر
طریق دفع موذی بجنبد آن هوا باز آید و آنرا بمنفذهای دم زدن اندر باز گشتند چنانکه دود را و گرد را
بشش باز آید و دفع کند و از دفع او سرفه تولد کند و هرگاه که شش آماس گیرد یا دمه از سرما و از [illegible]
منفذهای دم زدن تنگ شود و هوا که اندر کشیده شود اندر وی گنج نیابد بدان سبب تمدد
اندر اجزای شش افتد یعنی اجزای آواز هم باز کشیده شود و الم پدید آید قوت طبیعت بدفع آن
برخیزد و آن هوا را که اندر آمده است باز افکند و سرفه تولد کند و هرگاه که ماده از سر فرو آید
اگر بر قصبهٔ حلقوم فرو می آید نفوذ چنانکه چیزی بر روی دیواری فرو لغزد تا منفذهای دم زدن
و کشادگیهای شش پر شود از فرو لغزیدن ماده هیچ سرفه نباشد و اگر اندر [illegible] حلقوم فرو چکد
سرفه انگیزد و هرگاه که جگر گرم شود خونی که تولد کند گرم باشد و غذای شش که از جگر رفته باشد
بغایت گرم باشد که برسد بهم آن باشد که ازین خون اندر روی بثرها پدید آید و آن را
بثرات السعال گویند و ممکن باشد که ازین جراحتی تولد کند و اندر آغاز تولد بثرات سرفه بی
نفث باشد و گاه باشد که اندر شش سوء المزاج گرم باشد و خون که از جگر غذای او بود
طبیعی باشد و لیکن بسبب سوء المزاج اندر وی گرم شود و جایگاه بزرگتر خواهد و بدان سبب
تمدد اندر اجزای شش افتد و الم آن یافته شود و قوت طبیعت بدفع آن بجنبد سرفه تولد کند
و اما تولد سرفه بسبب آماس جگر و دیگر احشا چنان باشد که اگر آماس اندر جگر یا اندر شش یا
اندر حجاب یا اندر رفوس آماسی پدید آید معالیق جگر فرو کشیده شود و بسبب پیوستگی
غشاها معالیق و احشا و اجزای شش و معالیق او نیز کشیده شود و الم پدید آید و منفذهای دم زدن
بسبب فرو کشیدگی تنگ شود و قوت طبیعت بدفع الم و بدفع زحمت هوا بجنبد و سرفه تولد
کند و این سرفه با الم باشد و تمدد و باید دانست که از آنجا که اعتبار انواع سرفه از جهت انواع مرضها
و بثرها که اندر شش و آلتهای دم زدن پدید آید سرفه اصلی راستینی نخستین نوعست
یکی سرفه آلیت که بسبب آن سوء المزاج گرم باشد ساده دوم سرفه که بسبب آن سوء المزاج سرد
باشد با ماده و این هر دو نوع را سرفه تر گویند سیم سرفه که بسبب آن آماسها و ریشهای آلتهای
دم زدن باشد چهارم که سبب آن بثرات السعال گویند باشد که یاد کرده شده است و سرفهای دیگر با
عارض باشد و بر تبع آن بجاری دیگر تولد کند باب پنجم

اجزای دم

از مقالت [illegible] از کتاب ششم اندر سرفهٔ خشک که سبب آن سوء المزاج گرم باشد ساده
را اتفاق افتد که اندر هوای گرم مقام بسیار کرده شود و طعام و شرابهای گرم خورده آید و بویهای
و عطرهای گرم بر یافته باشد سوء المزاج گرم ساده تولد کند خاصه اندر آلتهای دم زدن و دماغ علامات
خشکی حلقوم و سرفهٔ خشک و تشنگی دایم و اندر سینه هیچ گرانی نه و مضرت یافتن از حرارت
آفتاب و گرمابه و زیان یافتن بآتش و راحت اندر هوای سرد و شربتهای خشک مفرق [illegible]
سوء المزاج گرم و خشک که اندر شش باشد و آنچه اندر معده باشد آنست که غذاء او [illegible]
خشک راحت چیزی ازان یابد که اندر هوای سرد و [illegible] سرفه باشد علاج [illegible] و داروی [illegible]
خشک یا [illegible] چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر و لعاب اسفغول و دیاقوذا ساده و [illegible]
کشکاب [illegible] اندر وی [illegible] و صندل و کافور و آب [illegible] خرفه و بنفشه و نیلوفر
بر سینه طلا کردن و صندل و کافور و خیار با درنگ سرد کرده شکستن و بوییدن و روغن بنفشه
و روغن نیلوفر و کافور اندر وی کرده بر سینه طلا کردن و از بنفشه و نیلوفر و برگ بید و برگ کدو [illegible]
ترتیب ساختن و بار روغن بنفشه بکار داشتن سخت نافع باشد صفت لعوقی که اندر این نوع سود
دارد بگیرند لعاب اسفغول و لعاب دانهٔ آبی شیرین و لعاب تخم خطمی و آب انار شیرین و آب
خیار با درنگ و آب کدو و آب برگ خرفه و آب نیلوفر از هر یکی بیست درم صمغ و کثیرا و [illegible]
شیرین پسته کرده و شکر عسکری از هر یکی پنج استار تخم خشخاش ده درم شکر [illegible]
بکوبند و اندرین لعابها و آبها بپزند تا معقود شود و هر ساعت اندک اندک بخورند صفت لعوقی
دیگر کثیرا نیم کوفته یک مغز بادام سپید کرده دو جزو کثیرا و جزو و اندر جلاب حل کنند تا تر شود
و با انگشت بمالند و مغز بادام را با او بسرشند بقوام لعوق و اگر کسی شیرین تر خواهد شکر سوده
را افکنند و بسرشند و بپستانک اندک اندک بخورند صفت داروی دیگر نشاسته و صمغ و کثیرا و مغز بادام
شیرین و مغز کدوی شیرین و مغز تخم خیار از هر یک راست ترنگبین پاک کرده چند وزن
همه دارو و حب کنند چنانکه رسم است بلعاب دانهٔ آبی و با لعاب اسفغول بسرشته یکی ازین
حب در دهان بدارند و او را [illegible] سینه از حال خود [illegible] شود شمع درخت
آبی با صمغ درخت [illegible] بادام بگیرند مقدار صد درم و اندر دویست درم آب و صد درم جلاب
و پنجاه درم لعاب اسفغول بپزند تا بقوام انگبین شود و پنجاه درم روغن بادام بر چکانند و [illegible]
آمیخته بپستانک بخورند و پستانک را اندر دهان [illegible] بگیرند و بخورند و [illegible] پستانک را

دام

بزند و لعاب او بستانند و شکر بر نهند تا بقوام آید صواب باشد و غذا از کشک جو و اسفاناخ
و باقلی و ماش مقشر و کدوی تر و برگ کوک سازند والله اعلم باب ششم
از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر سرفه خشک که سبب آن سوء المزاج سرد ساده باشد اسباب
این صنف اسباب آن باشد و علامات مزاج سرد ظاهر باشد علاج اول اسباب را بدل کنند
و سوء المزاج و سرفه تر را که سبب آن رسیده که هوای گرم باشد بالتهای و مرزدن یا ماندن آن و
نفس فرو گرفتن یک زمان چندانکه ممکن گردد و طاقت دارد و دشش را گرم کنند و سوء المزاج سرد
زایل شود و اگر کهن گشته باشد مرهمی و میعه با انگبین بر رشند و اندکی اندر دهان می گیرند و
بکیم روغن بلسان بدو بر رشند و بدهند صفت لعوقی انفع تکیه نه لعاب حب الرشاد و تخم
لعاب کتان از هر یکی پنجاه درم انگبین صد درم و بقوام آرند و آب انار شیرین یک جزو انگبین
یک جزو بباید یک جزو اندر با تیک کنند و بقوام آرند صفت شراب زوفا که بیمر انجیر بستی
پنجاه عدد مویز منقا دانه برون کرده شصت عدد بیخ سوس مقشر پنج درم پرسیاوشان
پنج درم زوفا خشک سه درم ایرسا دو درم بر خرد ... بجوشانند و بپالایند و انگبین بر نهند و بقوام
آرند این شراب را با ... یا دواء المسک با ... دهند و سینه را بروغن سوسن
و روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین و موم زرد و بمالند صفت شراب انگوری
شراب انگوری کهن دویست درم قطر اسالیون دو درم بیخ سوس و زوفای خشک
از هر یک سه درم پرسیاوشان پنج درم ملک الانباط یک درم مویز دانه برون کرده هفت درم
اندرین شراب بجوشانند و بپالایند هر روز بامداد پنج درم یا هفت درم بیاشامند با روغن مصطکی
بدهند و طعام او حسو گندم و سبوس آب باشد با عسل یا بالیه و اندر حسو او سپستان حلبه و انجیر
و خرما اندر ریزند و روغن آن روغن بسته باشد یا روغن حب الخضرا یا روغن جلغوزه باب
هفتم از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر سرفه تر که سبب آن سوء المزاج گرم با ماده باشد
اسباب این نوع اسباب زکام و نزله است و علامات او خشکیست با درد غدد اندر حنجره
و گرانی اندر سینه و رطوبتی که بسرفه بر آید و گاه باشد که تب آید و تبهای مختلف نگاه باید کرد
تا ماده غلیظست یا رقیق اگر رقیق باشد اول بامداد دیاقوذا باید داد و چاشتگاه کشکاب
و اندر کشکاب سپستان و عناب اندر ریختن و شبانگاه لعاب اسپغول دادن و اندر میانه روز
لعوق کثیرا که اندر باب پنجم از این گفتار یاد کرده آمده است و صفت دیاقوذا اندر علاج زکام

و نزله یاد کرده شد و اگر سرفه ... باشد حب السعال اندر دهان بدارد و خاصه بشب صفت
حب السعال کثیرا و نشاسته و رب السوس از هر یک پنج درم افیون نیم درم و اندر بعضی نسخها
نیم دانگ آورده آید حل کنند بلعاب اسپغول یا بلعاب دانه آبی و اندر بعضی نسخها افیون نیست
لکن در سرشتن بعصاره برگ کوک فرموده اند و اگر کسی را حاجت آید که بعصاره برگ کوکنار
بسرشند و تخم خشخاش با مویز دانه برون کرده بکوبند سودمند باشد صفت لعوقی از نسخه ابن
ماسویه بگیرند تخم خشخاش سپید بیست درم تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کثیرا و صمغ و دانه
آبی از هر یک پنج درم اصل السوس مقشر بیست اسپغول پنج درم همه را نیم کوفته کنند مگر اسپغول را
و تخم خشخاش و تخم خیار و بیخ سوس را اندر مقداری آب باران تر کنند یک شبانروز و اسپغول را
و تخم خطمی را جداگانه لعاب برون کنند و نگاه دارند و کثیرا و صمغ جداگانه با مقداری آب
باران حل کنند و نگاه دارند دیگر روز که این تخمها تر کرده اند بپزند تا آب بنیمه باز آید و بدست
بمالند و بفشارند و بپالایند و لعابها و کثیرا و صمغ حل کرده با وی بیامیزند و شکر برافکنند و بقوام
آرند صفت حب السعال که اندرین نوع سود دارد و بنفشه و کثیرا و رب السوس از هر یک یک درم
مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین و مغز بادام سپید کرده و تخم خشخاش از هر یک دو درم
بگیرند و با تلی دو درم پوست خشخاش یک درم شکر هفت درم همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی
حب کنند و اگر ماده غلیظ باشد هر بامداد کشکاب با شراب بنفشه دهند و اندر کشکاب چهار درم
بیخ خطمی پنج درم و پنج درم بیخ سوس و یک مثقال باقلی مقشر اندر ریزند و اگر پنج درم بنفشه بپزند
اندر آب باقلی بدست بمالند و بپالایند و نیم گرم بدهند صواب باشد و اگر بنفشه اندر شراب زوفا
دهند بهتر باشد صفت شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند عناب بیست
عدد و سپستان پنجاه عدد مویز دانه برون کرده ده درم انجیر بستی ده عدد بیخ سوس مقشر ده درم
کشک جو یک مشت تخم خشخاش سپید هفت درم تخم خطمی و کثیرا و دانه آبی از هر یک پنج درم همه را
اندر ده من آب بپزند تا بیک من باز آید و هر بامداد و بپالایند مقدار چهل درم گرم کنند و پنج درم بنفشه
پرورده اندر وی گذارند و بدهند با سه درم روغن بنفشه یا بادام صفت شرابی که سینه را نرم
کند و طبع را نرم کند عناب بیست عدد و سپستان بیست عدد و مویز دانه برون کرده ده درم بنفشه
خشک چهار درم بیخ سوس مقشر پنج درم انجیر بستی ده عدد همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا بنیمه
باز آید و بپالایند این جمله دو شربت باشد و اندر هر شربتی هفت درم فلوس خیار چنبر و ده درم ترنجبین

بر نهند و بر بندند **صفت** شراب بنفشه سرفهٔ گرم و تب را سود دارد و طبع را نرم کند بگیرند بنفشهٔ تر نیم من
و ده من آب گرم کنند و بنفشه را اندرین آب نهند و یک شبانروز بگذارند و بپزند تا چهارم
باز آید و بدست بمالند و بفشارند و صافی کنند و یک من شکر اندر افکنند و بقوام جلاب آرند
صفت مسهلی که صفرا و نزلهٔ سرفه را بیرون آرد بگیرند هلیله و بنفشهٔ خشک هشت درم مویز دو
اندر یک من و نیم آب بپزند تا نیمی باز آید و بپالایند و مقدار سی درم ازین مطبوخ بستانند
و ده درم فلوس خیارشنبر و هشت درم ترنجبین و ده درم شکر در وی بگدازند و سه درم لسان
الثور سوده در وی بیامیزند و بدهند این نسخه مسهل با سود است و اگر اندر سینه سوزشی و درازی
باشد از موم مصفی موم روغن سازند و روغن گل و آب خیار و آب خرفه بدان اندر کنند و برو
کنند و موی سر باز کردن و مالیدن اندر گرمابه تا مسام بگشایند و ماده را که از سینه بر فرود آید
تحلیل کند و اگر اندکی بوره با انجیر بسرشند و طلا کنند تا ریش کند و بپالایند تا تریاق دفع کند

باب هشتم

از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر سرفه که سبب آن سوء المزاج سرد با ماده باشد سبب این
نوع سرفه نزله باشد و اسباب نزله معلوم گشته است و علامت او علامات ربو و ضیق النفس
است علاج قانونها که اندر علاج ربو و ضیق النفس یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر باستفراغ
حاجت آید استفراغ بحب قادیقون کنند و علاج صفت آن اندر علاج ربو یاد کرده آمده است
و هر بامداد ازین شراب مقدار چهل درم با پنج درم گلنگبین و ده درم روغن بادام همی باید داد **صفت**
آن انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی چهل عدد بیخ سوس و پرسیاوشان و بیخ بادیان
از هر یکی بیست درم همه را اندر ده من آب بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و نگاه دارند و اگر ماده
غلیظتر باشد بر وی روغن بادام تلخ دهند و اگر اندر سینه درشتی و اندکی مایهٔ حرارتی باشد مقداری کشک
جو اندرین شراب بپزند و اگر حرارت و درشتی بیشتر باشد لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و کتیرا چهار یک
وزن کشک بجو کنند و نیم درم تخم بادیان و چهار درم سوس مقشر اندر بپزند و کشکاب [illegible]
که اندر معده ترش شود **صفت** شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند انجیر مسکی
ده عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم حلبه شسته و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان
و بیخ سوس و زوفای خشک و فراسیون از هر یک پنج درم همه را اندر سه من آب بپزند تا یک من باز
آید و بپالایند و هر بامداد سی درم گرم کنند و ده مثقال ازین معجون در وی بگدازند و بدهند **صفت**

گلنگبین م

آن رب السوس و زوفای خشک و پرسیاوشان از هر یک ده درم قردمانا و سنبل از هر یکی دو درم
مغز بادام تلخ و زراوند گرد از هر یک پنج درم و در بعضی نسخهها پرسیاوشان و حرف از هر یک پنج درم آورده
اند بکوبند و بزنند و با انگبین مصفی بسرشند **صفت** معجونی که سینه را پاک کند و ماده غلیظ را
برآرد زوفای خشک و بوزیدان و بیخ سوس و فرفیون و قردمانا و فلفل و تخم انجره و انیسون از هر
یک راست با انگبین مصفی بسرشند چنانکه رسم است شربتی یک مثقال **صفت** حبی که سینه را از
ماده غلیظ پاک کند رب السوس پنج درم فلفل و قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم انگزد
یک درم با آب العسل بسرشند و حب کنند و پیوسته در دهان بدارند **صفت** حبی دیگر رب
السوس و کتیرا و ترنجبین و مغز بادام شیرین از هر یک راست حب کنند با آب العسل چنانکه رسم است
صفت حبی دیگر صفرا و نزلهٔ سرفه را که شب آرام نیابد سود دارد بگیرند میعه و کندر از هر
یک راست افیون دانگی و نیم حب کنند هر یکی بوزن دانگی و شب در دهان نهند **صفت**
لعوق دیگر بگیرند تخم کتان بریان کرده دو جزو و سنبل یک جزو بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و اگر
بعوض سنبل بوزیدان کوهی یا تخم ترب روا باشد **صفت** لعوق دیگر بگیرند جاوشیر و فلفل و مغز
بادام تلخ هر یک راست با انگبین بسرشند و بکار دارند و قطران با انگبین سرشته سود دارد
و صبر سقوطری با انگبین سرشته اندر دهان داشتن سود دارد **صفت** معجون از عیسی صاحب کتاب
بگیرند مویز منقی دانه بیرون کرده و بجلاب بپزند یک شبانروز فرو کنند پس بکوبند و ده درم مصطکی
کوفته و بیخته بر وی بسرشند و هر بامداد مقدار سه درم بخورند **صفت** لعوق از نسخهٔ عیسی صاحب کتاب
بگیرند مغز بادام تلخ پوست کرده دو درم ترنجبین و میعه تر از هر یکی چهار درم زعفران و جاوشیر از هر یکی دو
درم با انگبین بسرشند **صفت** لعوق دیگر هم از نسخهٔ او بگیرند پرسیاوشان چهار درم
سنبل ده دانه مغز جلغوزه ده دانه و قیه مغز بادام یک درم انگبین و رب عنب با دام چندانکه بسرشته شود
صفت لعوق دیگر بگیرند ترنجبین و حلبه از هر یک سه درم زعفران یک درم جاوشیر و مغز بادام
تلخ از هر یکی چهار درم با انگبین بسرشند **صفت** لعوق دیگر که سینه را پاک کند بگیرند سپیدی خایه نیم پخته
کرده و نیم من روغن گاو و نیم کاسه شیر [illegible] روغن بپزند و صبر اندر کنند و انگبین با افکنند و بقوام آرند **صفت**
حب السعال بگیرند رب السوس و فلفل و مانند این از هر یک راست و بجوزه حب کنند چنانکه رسم است
و استفراغ با ایارج روفس صواب باشد

باب نهم

از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر سرفه که سبب آن آماس و ریش شش باشد اسباب

آماس شش سه نوعست یکی نزلات که از سر فرود آید سرد یا گرم دوم آنکه ذات الجنب
و ذات الریه کرده و چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده شود امتلای خونی اندر تن و فزونی غذا که بدو رسد
و آن خون از آنجا اندکی فرا ریه و بدان سبب اندر وی فرو ماند و آماس کند و هر گاه آماس خونی باشد
یا بلغمی یا سوداوی لکن اندر بیشتر حالها خونی باشد و بلغمی و سوداوی نادر باشد و صفرا خود نباشد از بهر آنکه صفرا
تیز و گذرنده باشد و گوشت شش متخلخل باشد و نازک و هر گاه صفرا اندر وی جا کند آماس نکند لکن زود
ریش کند نازکی را خطر کند و خون از گلو بر آید گیرد صفت آماس خونی تب لازم و گرانی بر سینه
و دشواری دم زدن و سرخی رخساره و عظیمی نبض و سبب سرخ شدن رخساره آن گفتند که پوست
بخار را غالب یا از شش بر آید از بهر آنکه گوشت رخساره گوشتیست خالص سرخ و نرم زود
بد بر آید از بهر آنکه مشام او گشاده بود بسیار بخار بپذیرد و دیگر اجزای روی سرخ بگردد از بهر آنکه دیگر
اجزای روی از گوشت بگردد و برهنه است و علامت آماس بلغمی آنست که رخساره سخت سرخ
نشود و تب نباشد و اگر باشد تب نرم باشد چون تبهای بلغمی و آب دهان بسیار آید و اندر سینه
گرانی باشد بی سوزش و دم زدن اندر بیشتر وقتها با خرخره باشد و دشوار باشد و اگر آماس
سوداوی باشد علامت وی آنست که حکی نفس اندک اندک پدید آید اندر مدت دراز و خرخره
همیشه غالب باشد علاج این نوع سرفه اندر علاج ذات الریه و ذات الجنب و شوصه یاد کرده
آید و این جای علاج آماس نیست

باب دهم

اندر مقالت هفتم از کتاب ششم اندر سرفه که سبب آن نزلات السعال باشد سبب تولد
نزلات سعال اندر باب چهارم از این گفتار یاد کرده آمده است و علاج وی آنست که نخست
خداوند علت پرهیز باشد و دلیل کم داند و از هوای گرم و شرابهای گرم پرهیز چند و از حلوای خشک
و شربت با خشخاش راحت یابد و علاج این نوع فصد بهتر آنست که اسهال صفرا و طعامهای
نرم دادن چنانکه اندر باب دوم از جزو دوم از گفتار سیم اندر علاج نزله که از فرو رون
حلق بر آید یاد کرده آمده است

باب یازدهم

اندر بر آمدن خون از گلو و این بر آمدن خون از حنجره و حلقوم و قصبه شش و رگهای او و رگهای
سینه باشد یا از مری و معده و جگر و حلقوم باشد و اسباب این سه نوعست یا دو یست بادیه
و واصله و اما اسباب بادیه اندر این علت هفت نوعست یکی جراحتی باشد یا افتادنی و زخمی که
و دوم سرفه از سبب تیز گردن بالحلم سیوم خشم و ضجری کردن چهارم دارویی یا طعامی تیز خوردن

پنجم بر زمین افتادن یا بانگ سخت ششم اندر حلق آویختن هفتم اندر هوای گرم مقام داشتن و اسباب
واصله دو نوعست یکی گسستن و گشاده شدن دهن و تیدن رگی از قوتی که بدو رسد یا از تیزی خلطی
که اندر میان رگ باشد دوم آنکه اندر سینه و شش و معده و جگر ریشی یا آماسی خونی پدید آید و خون
بر آمدن گیرد و اسباب واصله اسباب اندر جنبش افتاده باشد و آن هفت نوع است یکی تری رگها
و اندامها که از خون که غذای او گشتی اندر تن بماند و امتلا خونی پدید آید و رگها پر شود تا باز ایستادن
که استفراغ آن عادت رفته باشد چون خون حیض و خون بواسیر و غیر آن سیم تری مادّه تا سبب
آن رگها را بسنبد و بیرون تراید چهارم بادی که ز درون رگها تولد کند رگ را نظر کنند پنجم
تری و خشکی را التهابی دم زدن بجا نیاید و بدان سبب اندر حرکت انبساط رگی تیز گردد ششم
آنکه رطوبت غالب شود و رگها بدان سبب سست و آغشته گردد و خون از رگها تراویدن گیرد
و قصبه شش اندر آید هفتم آنکه حرارتها بوسته بود و بیر رسد چون حرارت آفتاب و گرمابه
و آتش و مانند آن علامات خون که از حنجره و حلق بر آمده باشد اندک خون باشد و بسرفه
بر آید و لکن تنحنح بر آید و آنچه از قصبه شش بر آید بسرفه بر آید و کم رنگ و رقیق و کفک
ناک باشد و لی درد آید او چو برف صعب بر آید و هر چند روزی باستند و باز بر آمدن گیرد و رنگ
و بوی بپیدا کرد چون رنگ شش و آنچه از سینه بر آید که نه از شش بود خون اندک سیاه
و غلیظ باشد چون خون فسرده و سبب دوری راه از کفک خالی نباشد و بسرفه صعب
بر آید و با درد سینه باشد و هر گاه که بجنبد سرفه زیادت و آنچه از رگهای شش خونی گرم تر
و با قوام تر و سپید تر و بخون مانند تر باشد و کفک نباشد اما آنچه سبب آن گسستن یا گشادگی
رگی باشد خوناب بسیار باشد و اگر سبب آن تیزی خون باشد که رگ را بسنبد باشد
باشد و اسباب پر گشتن خون از پیش رفته باشد و اگر تیزی خون سبب آن ریش کرده باشد
یا ریم بر آید یا پوست پاره یا حلقه از حلقهای قصبه که اندر شش پراکنده است که با گوشت
بر آید از گوشت شش و اگر ریش کرده باشد اندک اندک و فاز جهد نه بس یکبار و بکشاید
و بسیار خون بر آید و اگر سبب آن امتلا خونی باشد خوناب بسیار و بی درد باشد و از بر آمدن
سبکی و راحت یابد و آنچه از آماس خونی باشد سخت اندک باشد و علامات ذات الریه
پیدا باشد و آنچه از اندام دیگر بر آید چون از معده و جگر و سپرز تنقی بر آید و سرفه و آنچه سبب آن
اندر آویختن دیه باشد با لم و تا سه سخت صعب باشد و خون رقیق و رنگین باشد و اسباب

غالب ج

نفث

سرفه و جای دیگر هیچ نباشد و بباید دانست خون که از سینه بر آید میان خطرناکی است که از شش
راه اگر چه بسیار باشد که این موضع که خون از وی بر آید ریش گردد و ناسور شود و هر گه چنین باشد
دیگر به آمدن نگیرد و آنچه از شش آماس خون بر آید میان خطرناک نباشد که از جهت بر آید از بهر دو کار
یکی آنکه ماده خون بر نباشد و دیگر آنکه می باید اندر وی باز نماند و از آنکه همه تن و همه رگها از خون پر
باشد و طبیعت اندر دفع خون فزونی می کوشد بدان طریق که آسانتر و نزدیکتر باشد دفع کند چنانکه
خون حیض و خون بواسیر و مانند آن و هرگاه که رگها تهی باشد و خون بر بنیاد اسباب دیگر گشود
و امتلا بر حال خویش باشد و فضله خون تجویف دل بر آید و جراحت اندر جگر و تها ریش گردد و اگر
کسی را خون بر آید و بایسته و باز از پس دل [illegible] آن باشد ریش گشت و اجابه
دوم از ریش جگر بر آید و خونی که از شش بر آید از دو روی خطرناک باشد یکی آنکه اگر از امتلا کند خطر
باشد دوم آنکه اگر ریش گردد هم چنین خطرناک باشد و بسیار باشد که بیمار را خون از گلو بر آید خطرناک
باشد و بسیار باشد که خون از بینی بر آید خود مینی باشد که از کام حلق فرو رفته باشد و اندرین خطر نباشد
علاج طریق باز داشتن خون که از گلو بر آید از چهار وجه باشد یکی رگ زدن اگر مانعی نباشد دوم ماده را
بسوی زیر فرو کشیدن سیوم مزاج عضو را باعتدال باز آوردن چهارم داروهای باز دارنده خون دادن
تا خون باز ایستد و جراحت بسته شود اما رگ زدن آن را که مانعی نباشد اگر خون از سینه و شش آید رگ
باسلیق باید زد و اگر از کام و حلق بر آید رگ قیفال باید زد و اگر از معده و جگر باشد رگ اکحل باید
زد و هر گاه این علت بسیار افتد چنان باید که هر گاه که اندر تن خویش گرانی دریابد چند نوبت بر رگ زند
خاصه کسی را که سینه او تنگ باشد و اولیتر آن باشد که اول رگ صافن زنند تا ماده را از بالا فرو کشد
پس باسلیق زنند تا ماده که اندر سینه و شش باشد کمتر شود و آماس کمتر و خون تجاریق بیرون کنند تا قوت
ضعیف نگردد و تدبیر باز گردانیدن ماده از سوی بالا به زیر فرو آوردن و مالیدن و بستن اطراف است
و شیشه بر ساقها نهادن و رگ صافن زدن و حقنه کردن و تدبیر مزاج باعتدال باز آوردن و فراغت
که از حرکات و جهات سخت و از سخن گفتن بسیار و آواز بلند و از خشم و ضجرت و از شراب بسیار
خوردن و از نگاه کردن اندر چیزهای سرخ و از جای گرم پرهیز کند و از طعام تیز و گشاینده دور باشد
جو ماش سیر و عدس و سماق و کنجد و پنیر کهنه و خرما و انگبین و هر چه شیرین باشد و از ادویه سکنجبین حرارت
حاجت بیشتر باشد طعام از غوره و سماق و زرشک و انار و امثال آن کند و ترش ترنج و برگ چغندر باید داد
و آنچه به رطوبت نباشد و اگر باشد مغز بادام و مسکه و هر با حلوا و شراب ریباس و گل ارمنی بدهند و اگر

که حرارت

که حرارت بس قوی نباشد شیر گوسفند [illegible] شیر تازه دوشیده بجوشانیده بپخته و روغن بادام و کاهو نیز
و آنچه و چیزها که از آن [illegible] مقشر سازند و زرده خایه مرغ نیم برشته و گوشت طیهوج و دراج و کبک
و مانند آن موافق باشد و تدبیر باز داشتن خون و داروهای باز دارنده خون دادن چنان باشد که نگاه
کنند تا خون از کدام اندام می آید و اسباب و علامات آن باز جویند و اگر از شش بود باید اول
علاج چنانکه گفته آمده است مشغول باشند از رگ زدن و ماده را از بالا فرو کشیدن و مزاج را
باعتدال باز آوردن و بدان طریق که گفته آمد و اگر طبع خشک باشد مسهل نرم دهند یا حقنه سازند نرم
صفت مطبوخی بگیرند بنفشه خشک ده درم آلو سیاه و عناب از هر یکی سی عدد سپستان
هفتاد عدد [illegible] خشخاش پانزده درم جمله را بجوشانند چنانکه رسم است و چهل درم شیر خشت اندرو
کنند و پالایند و بدهند صفت حقنه بگیرند جلبنده سبوس گندم و بنفشه و برگ خطمی و [illegible]
جمله بجوشانند چنانکه رسم است و پالایند و چهار درم بوره سوده و پانزده درم شکر سرخ اندروی
حل کنند و بکار دارند و هر بامداد گلاب دهند و اگر خشک آب سرطان بجوشانند و آب [illegible]
باشد بجای آب برگ گشنیز سبز [illegible] بجوشانند [illegible] آب عنب الثعلب که بگلاب برگرفته
باشند [illegible] و غذا رقیق کرده و اسفاناخ و مغز خیار [illegible] با بادام و روغن بادام تا تب زایل شود
پس از آن داروها که خون را باز دارد آغاز کنند [illegible] آب لسان الحمل با گل مختوم و آب برگ خرفه
و گل ارمنی و آب عصا الراعی بهترین چیزیست اندرین علت و صمغ عربی مغسول نیز بهترین داروئیست
از بهر آنکه خون را باز دارد و خاصیت [illegible] خشک کند و ریش را [illegible] یک درم و نیم تا دو درم با [illegible]
[illegible] آب [illegible] بدهند و آب [illegible] باید که صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و صمغ [illegible] اندر وی [illegible]
کرده باشند [illegible] و برگ لسان الحمل و برگ [illegible] بکوبند و با عصا الراعی بهم بر سرشته و [illegible]
حبها ساخته کنند صفت داروئی که اندرین باب نافع بود بگیرند خیار چنبر گل سرخ از هر یکی
پنج درم [illegible] و کهربا و مروارید از هر یک سه درم گل ارمنی و گل مختوم و صمغ عربی [illegible] از هر یک پنج درم
و افیون دو درم تخم خشخاش سپید سه درم تخم خرفه پنج درم رب السوس و اقاقیا و عصاره لحیة التیس
از هر یک سه درم همه را بکوبند و بیزند و شربت درم [illegible] اسفغول با [illegible] شربتی دو درم با آب
بارهنگ تر یا آب اطراف مورد کوفته و با گلاب فشرده و اگر حرارت قوی نباشد دو درم کندر [illegible]
دارو [illegible] کنند از بهر آنکه کندر [illegible] داروها [illegible] و خون باز دارد و ریش را خشک کند و گوشت
تازه رویاند صفت داروی دیگر بگیرند گل مختوم از هر یک پنج درم صمغ عربی هفت درم

بسد و کهربا از هر یک سه درم گلنار دو درم صمغ عربی شربتی دو درم با آب لسان الحمل و اگر سبب برآمدن
خون از شش یا از سینه تولد کند علاجهای کلی که یاد کرده آمده است بعضی بجا داشت از رگ
زدن و حقنه کردن و اطراف بستن و از بالا بسوی زیر فرود آوردن بروغن زنبق گرم کرده یا روغنی
گرم چون روغن قثاء الحمار و روغن از سر و بینی باز باید داشت و اندر کشکاب میوه‌های قابض اندر
باید پخت چون حب الآس و آبی و امرود و کشته و زعرور و کنس کوهی و بستانی و اقراص کهربا دادن
با رب آبی و اگر بدین قدر اکتفایت نشود موی سر یا پستان اگر زن باشد و ضمادها
که از سرگین کبوتر سازند و بر سر نهادن تا ریش کند و ماده از سر پالودن گیرد جالینوس گوید زنی را خون از گلو
برآمدن گرفت بسبب نزله خواستم که او را رگ زنم نفیر بود نتوانستم زد حقنه تیز فرمودم و حسو غذای
وی فرمودم و اندر حسو میوه‌های قابض پختن و ضماد سرگین کبوتر بر سر او می نهادم و از بدان غذا دادن
دستوری دادم تا بگرمابه برد و تریاق بزرگ با ماء سیره مقدار یک باقلی دادم تا سبب نفیر ساکن
و از سرفه بر آساید و ماده غلیظ شود و سیلان نکند روز دیگر هیچ نجنبانید و لیکن اطراف او را
مالیدن تا ماده را از بالا فرود آرد فرو آرد و مقدار یک باقلی کوچک تریاق تازه دادم و حقنه
خواستم که او را بتدریج با انگبین اندر آرم تا سینه او را پاک کنم و اندر کشکاب اندکی شکر زنید
کردم تا قوت او را نگاه دارد تا روز چهارم بدین ترتیب می دادم روز چهارم تریاق با سیره
دادم با انگبین بسیار تا سینه او را پاک کند پس از آن تدبیر نافعان کردم و بفرمودم تا ضمادهای که
اندر وی نقصا باشد بر سر او نهند و او را اگر که پانزدهم بهترین طریق شفا یافت خواجه بوعلی سینا
میگوید اگر ماده بسیار باشد از حب قوقایا دادن چاره نباشد فصل نزله که به رگ زده باشد و اگر سبب
برآمدن خون از گلو بسیاری خون باشد اندر ابتدا تا بدان سبب رگ گشاده شود اول رگ باسلیق بزنند
و خون بتفاریق بیرون کردن چنانکه دیگر روز و سه دیگر روز رگ می گشایند و خون بیرون کنند تا قوت
برجای باشد و غذا کشکاب که اندر وی عدس مقشر و عناب و آبی و حب الآس و گوشت
شامی پخته باشند قناعت کنند و بجای که اندر آب سماق پخته و اندر سرفه که بقبض و قوت برد
باشد عناب تر سود دارد و برگ خرفه خاییدن و آب او خوردن سود دارد و اندر حال خون باز گردد
و اگر قوت مساعدت کند طبع را نرم باید کرد به آب جلاب کوفته و فشرده و پرهیز باشد و کار
و حرکات کمتر کند و به علاج بجنبد تا اجزای سینه او بر هم نخفته و موضع جراحت فسرده نشود و در فم
تولد کنند و سخن بسیار گفتن و آواز بلند کردن و خشم و ضجرت زیان دارد و اگر با این خون برآمدن

سرفه سخت نباشد سرکه و گلاب غرغره باید کرد تا خون که اندر شش بسته باشد برآرد و پاک کند
و اگر از بهر سرکه و گلاب بجوشد و باشد پس اگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کنند و سرفه را لعابها
و لعوقها و حبها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است بخشانند و داروها که اندر علاج او بکار آید
قابض کننده باید چون گل ارمنی و گل مختوم و گل ساموس که او را طلق گویند و کهربا و شب یمانی بریان
کرده و عصاره لحیة التیس و گلنار و مازو و سماق بریان کرده و گل سرخ و اقاقیا و صمغ عربی
و سرون گوزن سوخته و تخم لسان الحمل همه یکسان با آمیخته بکار دارند و اگر تب نباشد و اندر شش
آماس باشد این داروها با شراب انگوری قابض دهند تا زود بموضع رسانند و اگر تب باشد و اندر
شش آماس باشد شراب آب آبی و شراب مورد دهند و اطراف رز و اگر گل مختوم و صمغ
عربی و اندکی کافور حبها سازند و اندر دهان بدارند صواب باشد و اگر تب زایل شود و هنوز خون
باید غذا با بچه بره و خایه مرغ نیم برشت و رشته که اندر عدس و حب الآس پخته باشند و دوغ
گاو و شیر گاو جوشانیده باید داد و شیر خام زیان دارد و ماهی تازه بخورده و گوشت طیهوج
و دراج و گوشت مرغی که او را قطا گویند موافق باشد از بدانکه از این گوشتها خون کمتر تولد
کند صفت ضمادی که بر سینه نهند بگیرند پوست انار و خاک کندر و آرد جو و گلنار و گره
آسیا و برگ مورد و اطراف رز و قرطا و قب همه را بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود و روغن
گل با برف مورد بجوشانند و بر هم زنند تا چون عصیده شود و بر سینه نهند و اگر سبب
برآمدن خون از گلو تیزی خون باشد تا بدان سبب سر رگها گشاده شود علاجهای کلی یاد کردیم
و رگ باید زدن و خون اندک بیرون کردن و مالیدن و بستن اطراف و حقنه نرم کردن
و اگر حاجت آید که طبع را بمسهل نرم کنند مسهل از بنفشه و خیارشنبر و سپستان و ترنجبین و انجیر
جریانها باید ساخت و کشکاب با کدو و تره باید پخت با آب عنب الثعلب و سرطان اندر
بجتن چنانکه پیشتر یاد کرده آمد اندر علاج پزانیدن خون که از جراحت شش رابید و لعاب اسپغول
و جلاب خام دادن و آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب خیار و آب تخم خرفه با شکر دادن و
شراب خشخاش و شراب بنفشه دادن و در جمله تدبیر آن باید کرد تا تیزی خون زایل کند و تری بیفزاید
صفت دارویی دیگر که اندر این نوع سود دارد بگیرند طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی و گل مختوم و نشاسته
از هر یک ده درم سپید و کهربا و مروارید از هر یک پنج درم صمغ و کثیرا از هر یک شش درم تخم خشخاش
سپید و تخم خرفه و تخم خیار و مغز کدو و گوزن سوخته و برگ لسان الحمل از هر یک ده درم اقاقیا و صمغ

لحیة التیس از هر یک پنج درم رب السوس سه درم نشاسته نیم درم همه را بکوبند و بیز خورد هر باد
سه درم با آب باران بدهند و اگر خون نه از گشادن سر رگها برآید از تیزی خون جدا نشود باشد
که رگها از کسند و بخورد و این مشکل تر است و علاج دشوار تر پذیرد و جراحت دشوار بسته شود
علاج آن اول رگ زدن است و خلط تیز را مسهل و حقنه نرم از تن پاک کردن و مزاج را باعتدال
باز آوردن و تدبیرهای تری افزاینده کردن و سرفه را ساکن کردن بلعوقها و لعوقها و حبها که معلوم
است و اقراص کوکب اندرین نوع سود دارد و دانه رود و ماست و شیاف خدری و دم الاخوین
و گل ارمنی و قند پیشتر باید کرد و اگر سبب برآمدن خون شکافته شدن رگها از ششی و سینه باشد
که برو رسد جالینوس میگوید جوانی را این عارض افتاد نخست رگ زدم و اطراف او
مالیدم فرمودم و بستم چنانکه رسمست و غذا او سود دادم و پاشیدها ضماد نهادم و
ساعت بروی بکشاده بس بگذاشتم تا گرم تر از انجا بیرون شود و دیگر روز گشکاب دادم و شیافها
و اسفید باجها بگوشت بط و چون مزاج باعتدال باز آورده بود و از اقراص شش الهی شستم تریاک
و شیر با شیر خر دادم علاجها باز آوردم و میگوید اگر این عارض افتاد و مزاج او روزها و لیکن
همه یک شد هر گاه روز اول نیافتم حال ایشان مختلف بود و رجلیه بسبل از آن که ماده از بالا فرود
آورده باشد و مزاج عضو جراره های معتدل کرمیل بکرمی دارد و نخست قابض نباشد باعتدال باز آورد
چون سنبل و دارچینی و سلیخه و سعد و قسط و کندر و زعفران و مروارید و مصطکی و داروهای قابض
این داروها آمیخته دهند و اگر این داروها اندر آب بجوشانند و داروهای قابض با این داروها
آمیخته اندر آن آب دهند جواب باشد عدد داروهای قابض گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی
و کثیرا و نشاسته و کهربا و بسد و شب یمانی بریان کرده و گل سرخ و گلنار و طباشیر و مورد و کوزن
سوخته این همه یا بعضی ازین مقدار دو درم کوفته و بیخته اندرین آب که یاد کرده آمد یا اندر آب
باران بدهند **اول** گلنار و عصاره لحیة التیس و صمغ بلوط و خاک کنده و سلیخه و بسد همه را بکوبند
و بیزند شربتی سه درم اندر آب باران یا اندر شراب قابض دهند **آخر** علک شامی سه درم تخم
کتان پنج درم سنبل دو درم بسد و گل سرخ از هر یک ده درم کهربا سه درم نیم جند بیدستر یک درم
و نیم اقاقیا سه درم شربتی یک درم اندر آب باران یا اندر آب گل ترکی بر وی افشارند و بر هند
نبید قابض و آنچه که نبید قابض نباشد انگور تازه اندر وی بجوشانند و موم مصفی با روغن سوسن بگدازند
و آب مورد با وی با و بخور دهند و موم اندر وی بگدازند و ضماد وی از پوست انار و مازو و کرد آسیا و مانند آن

بر داشتم تم

کمندر

کنند و گلنار و برگ مورد و خرمای قسب و اطراف رز نخته باشد و اگر سبب برآمدن خون
طرقیدن رگی باشد بسبب حرکت سخت چون جستن از جای بجای و بانگ زدن و زخمی آمدن یا
بر سینه افتادن اول علاج گل باید کرد و داروهای قابض چون گل ارمنی و غیر آن با آب باران
و شراب مورد یا با آب آبی دادن **صفت** داروی قابض گل مختوم و کثیرا از هر یک سه درم
گل ارمنی دو درم شب یمانی و زعفران از هر یک درمی و نیم شربتی دو درم این داروها با علاج و شیافها که
وقت خواب دهند و برگ خرفه خاییدن و از وی قلیه ساختن سود دارد و جلاب آب باران
دهند و ضماد گل ارمنی اندر افکنده و از حرکت و سخن گفتن باز دارند و ضمادها که بر سینه
یاد کرده آمده است بر سینه می نهند و اگر سبب برآمدن خون طرقیدن رگی باشد از خلطی که
زننده و رگها باشد اول ماده از بالا فرو باید آورد و مالیدن و بستن اطراف و از داروها که باد
بشکند و طرقیدن را بهتر کند می باید داد چون فلافلی و سجزنیا و جوشنا و تریاق بزرگ تازه
نارسیده و داروها اندر شکافتن رگ بسبب سرما که بدو رسد و اخلاط که یاد کرده آمده است
اندر علاج این نوع بکار آید و اگر سبب برآمدن خون گشاده شدن سر رگها باشد بسبب بلغمیات
تنک که بدان فرود آید و از جای دیگر اندر سینه و شش رگها را آغشته و نرم کند تا جای کند سبب
سر رگها هر قول که به وی گشاده شود پس اگر ماده از بالا فرود آورده و باشد بمالیدن
اطراف و غیر آن داروهای قابض کر رطوبت ها کم کند و مزاج عضو را گرم کند بکار باید داشت
چون پنج از خر و مصطکی و زیره بریان کرده و بوزنه کوهی و جند بیدستر و قلقدیس و زعفران
با قوت داروها و دهن ضعیف رساند و تریاق فاروق و دیطوس و سجزنیا و فلونیا یاروم و پارسی کوکر
اندک دادن تا تر بهار را خشک کند و مزاج را گرم گرداند و خون را باز دارد و اندر ضمادها ازین نوع
از خرو علک شامی و زیره بریان کرده و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و جند بیدستر و قلقدیس
بکار باید داشت و طعام از گوشت کبک و تذرو و دراج و گنجشک بریان کرده و مانند آن
باید داد و اگر سبب برآمدن خون آکال شش باشد و خون از وی اندکی برآید نخست رگ باید زد
و ماده را از بالا فرود آوردن و حقنه کردن و مسهل دادن و داروی قابض نشاید داد از بهر آنکه
داروی قابض آکال را افشرده و آفتها تولد کند لکن ماده را باید بپزانید و شش را از وی پاک
کردن چنانکه اندر علاج و اشارت یاد کرده آمد و علامت شود ان شاء الله و اگر سبب برآمدن
خون زخمی باشد که بر سینه افتد اول علاجهای کلی باید کرد و این اسفوف باید داد **صفت** آن بگیرند

ریوند چینی ده درم گل مختوم پنج درم گل ارمنی بخته سه درم شربتی دو درم و باقی علاج آن از باب علاج جگر
باید کرد دوا داروهای قابض که از همه انواع چون سود دارد و منافع ترجمه شاده معقولست یک
مثقال اندر عصارهٔ برگ خرفه یا اندر عصارهٔ بادروج یا اندر عصارهٔ لسان الحمل یا اندر عصارهٔ عصا
الراعی و برگ خرفه خاییدن و خوردن سخت نافع است و بسیار باشد که در حال خون باز دارد
و آب خیار با یکی ازین عصارها که یاد کرده آمد خاصه اگر داروی قابض با وی باشد و مردی که خون
سوخته را با داروهای قابض آمیختن منفعتی بزرگست و آب نعناع نیز منفعتی بزرگست و در حق
که آن را ایوب خوب گویند و پارسی بپره قدر آن یک درم نافع است و شکوفهٔ اکثیر مقدار یک درم
با ... و ... خوردن و ... و طین شاموس مرد و نافع است استاد احمد فرخ در کتاب
خویش میگوید طین شاموس طلق است و خواجه بوعلی سینا قدس الله روحه میگوید جانا که از طلق
و این طین نام شاموس زبان یونانست ترجمهٔ اصل این چیز [illegible] ازین روزگار خاصه اهل صنعت
کوکب الارض طلق را شناسند و خون بزغاله [illegible] اندر انگبین و سه روز بر ... هر روز نیم وقیه
[illegible] دارد و حب الآس دو درم اندر عصارهٔ لسان الحمل یا اندر عصارهٔ گل تر و تخم لسان الحمل
هم چنین سودمندست و شیرهٔ [illegible] یا شیرهٔ حیوانی دیگر چون آهو و بزغاله اندر گلاب یا نیم
عصارهٔ گل تر یا اندر عصارهٔ بادروج یا اندر شراب قابض هم نافع است و بریشم [illegible] خون بر آوردن را
باز دارد و [illegible] و حب الآس [illegible] راست مقدار دو درم اندر آب عصا الراعی [illegible]
و عصارهٔ [illegible] شاهی یک وقیه [illegible] نیم وقیه نافع است و اسفنج سوخته اندر [illegible] قابض و قنطوریون
هم خون باز دارد و [illegible] را پاک کند [illegible] را تب آید با آب [illegible] و اگر [illegible]
و [illegible] قابض و [illegible] سقلاب کسی را که این علت [illegible] قنطوریون غلیظ [illegible] آب
بدهند و اگر دو درم عصارهٔ لسان الحمل و دو درم لسان الثور و دو درم عصارهٔ برگ [illegible]
[illegible] درخت گل [illegible] تر و تازه باشد یک وقیه [illegible] بنفشه [illegible] آب [illegible]
[illegible] گل مختوم اندر وی حل کنند و بدهند و آب معدن آهن و آبی که
آهن گرم کرده باشند و اندر وی [illegible] بسیار نافع است و اگر ترسند که خون اندر [illegible]
از اول که [illegible] با آب بدهند [illegible] و اگر [illegible]
و [illegible] اندر آب کنند و آن آب [illegible] بدهند خون [illegible] را پاک کند و [illegible]
با [illegible] نافع است و علاج خون [illegible] اندر باب دیگر یاد کرده شود باب دوازدهم

از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر ذات الریه و این آماس شش را گویند و اسباب آن [illegible]
[illegible] سرد یا گرم اندر دماغ جدا فرود آید و این نوع بیشتر افتد دوم آنکه [illegible] بود
شش فرود آید و آنجا بماند و آماس کند سیم آنکه ذات الجنب ذات الریه گردد و آنست که شش دایم
در حرکت و تحلیل است و نازک بدین سبب [illegible] و [illegible] دانست که ذات الریه
علتی [illegible] است از بهر آنکه [illegible] علت بخته نشود [illegible]
نازکست و دو منفعت بزرگ از وی حاصلست و قوام زندگانی [illegible] و منفعت [illegible]
یکی آنست که نسیم هوای تازه [illegible] میکشد و آن از امزاج خویش معتدل میکرداند و [illegible]
غریزی [illegible] افروخته میشود و دل از نسیم تازه راحت [illegible] و حرکت انقباض هوا را که [illegible]
و از حرارت دل سوخته [illegible] بیرون میکند [illegible]
شریان [illegible] یاد کرده آمده است [illegible] و منفعت بزرگ [illegible] حاصل میشود [illegible]
غذای او [illegible] بود و دل [illegible] بخته [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] منفعت [illegible] عضوی [illegible]
[illegible] و [illegible] نخته [illegible] غذای خویش [illegible] و علت [illegible]
[illegible] ذات الریه [illegible]
[illegible] تحلیل است [illegible] باشد که ذات
الریه از جنس [illegible] و مهلت علاج کمتر دهد از بهر آنکه ماده [illegible] باشد و [illegible]
و از [illegible] منفعت [illegible] از بهر آنکه عضو [illegible] از [illegible]
و [illegible] عضوی [illegible] که در اعضا باشد [illegible] آمیخته میشود از [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سینه و عضو [illegible] باشد و گاه باشد که ماده
[illegible] تحلیل [illegible] شود و گاه باشد [illegible] باشد و گاه باشد که
[illegible] ذات الجنب [illegible] باشد و گاه باشد که اندر [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] بپدید آید و گاه باشد که ماده [illegible] جانب [illegible]
کند و این [illegible] افتد و گاه باشد که [illegible] ذات الریه [illegible] شش [illegible] و علاج او
علاج مستقیم شود و منفعت [illegible] ذات الریه [illegible] باشد که اندر ذات الجنب

حرکت انبساط

وغشا ادم

علامات

از بهر آنکه ماده این مخالف ماده آنست و طریق حذر از شوش دورتر از آنست که از جانب
علامت کلی ذات الریه را و جزئیات کلی آنکه با این علت تبی باشد لازم از بهر آنکه چون آماس اندر جای
تب دایم باشد و این تب اندر اول که علت آغاز کند ضعیف باشد و نوبتهای مختلف و بستر
همی فزاید و قوی تر همی باشد باندازه افزودن آماس و حرارت او و اگر ماده بلغمی باشد تب
نرم و آهسته باشد چون تب بلغمی و گاه باشد که بلغم رقیق باشد و بسیار باشد و عذب باشد که تب
ظاهر نباشد و رنج آن پدید نیاید و بهر حال که باشد اطراف سرد همی شود دوم آنکه نفس تنگ باشد
سیم آنکه اندر سینه گرانی و تمددی باشد باندازه بیشی و کمی ماده چهارم آنکه با این گرانی دردی اندر
سینه و استخوانهای سینه بمیان هر دو کتف میبود پنجم آنکه ضربان باشد اندر زیر کتف یا
اندر زیر ترقوه یا اندر پستان یا اندر هر سه جای و گاه باشد که این ضربان پیوسته باشد و گاه باشد
که با سرفه پدید آید ششم آنکه خداوند این علت تفقا باز نتواند خفت و از خفتن بدین شکل رنج
رسد هفتم آنکه بر زبان او همیشه رطوبتی باشد غلیظ و لزج و چون کار بآخر رسد زبان سیاه
گردد هشتم آنکه اندر چشم و روی او تمددی و تهیجی ظاهر شود و رخسار او سرخ گردد خاصه در وقت
تب و حرکات چشم آهسته تر و گران تر از حرکات عادتی گردد و رگهای چشم اندر میشود و تنها
ممتلی نماید این همه از بسیاری بخار را بود که بر آید نهم آنکه اندر بیشتر و تنها خاصه اندر وقت تب
چون خواب آلودی باشد هم بسبب بسیاری بخار دهم آنکه نبض موجی تر باشد از بهر آنکه آماس
اندر عضوی نرمست و ماده آماس رطوبتست و عظیم باشد از بهر آنکه حاجت بسیار باشد
از بهر تب و آلت نرمست و از انکه قوت قوی باشد و حاجت بعظیمی لحاجت باشد و اگر متواتر
بازگردد و حال دم زدن برقیاس حال دم زدن برقیاس حال نبض باشد و ذات الریه کار تب
حمره باشد با تنگی نفس باشد لکن گرانی کمتر شود و حرارت اندرون سینه سخت ظاهر باشد و عظیم
و سرفه خشک و متواتر باشد و حرارت کمتر بود و گاه باشد و گاه باشد که اندر ذات الریه اصحاب
سنگ تولد کند و روفس از جالینوس حکایت می کند که او دیده است که بسرفه سنگها بر آورده

سنگ

همچنین جزاله و ... بر کوه ... در خراسان ... میگویند ... دیدم که سنگی ... بر آورد
بر این سنگها که از ... بیرون می آید پس از آنکه این سنگ بر آید سرفه ساکن میشود و ...
میگوید ... دیدم سنگهای خرد و درشت بیرون آمده است چون ... خشک بر آمده است
... و چهار پنج و هر یکی بوزن ... و بر ... ضعیف ... و بس از آن سرفه ...

شد و بسیار کشت از ذات الریه و بیمار اندر سل هلاک شد و آنرا که ماده ذات الریه بلغمی
رقیق باشد نفس تنگ باشد و آب دهن بسیار آید و آنچه بسرفه بر آید تنک باشد و اگر آماس اندر
اندر وقت سینه بیشتر باشد اندر میان پشت بیشتر ضربان پدید آید و دردی آهسته و تب ضعیف گیرد و لازم
و خارش کند و اگر دیر کرد و اگر آماس ریش کرد و بوی گران بکردد و بوهای ... و ریم ...
... اندک اندک بر آید و علامت وی آنست که نفس تنگ و ... باشد و متواتر و سینه گرانی
کند و اندرون سینه سوزشی و حرارتی عظیم باشد و اگر ماده ذات الریه تحلیل پذیر خواهد شد علامت
وی آنست که ... اندک رطوبت بر آید باسانی و بتدریج پدید آید و بتدریج پاک میشود و اگر ریم کند
علامت وی آنست که تب لازم باشد ... و دردی ... اگر قوت قوی
باشد زود پخته شود و ریم هموار بر آید یا ذات الریه خراج گردد و زود بگشاید و بتدریج پاک شود و اگر
قوت ... ضعیف باشد پخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و اگر تب ...
شود و علامت آن باشد که ریم کرد و پخته شد و اگر مدت چهل روز پاک نشود ... خواهد بود ...
دراز گردد و پشت پای آماس کند از بهر آنکه قوت غاذیه ضعیف باشد و اگر ریم بطریق ...
آید علامت سلامت باشد و اگر علت ... دو شب اندر تب باشد و ...
سر انگشتان گرم باشد و جمله علامات که اندر موضع دیگر ... یاد کرده آید ظاهر شود و اگر ذات
الریه ... و حال آن خراج ... آید ... و از ذات الریه خلاص یابد

علامت سلامت

و اگر بر ساقهای خراج ... باشد و علاج اگر آماس قوی باشد و علامات ظاهر شود او را
فصد باید کرد و تأمل کردن تا ماده بکدام جانبست از آن چپ و راست تا برابر آن جانبست
رگ صافن بگشایند و ... باشد ... اندر جانب راست باشد از پای چپ بزنند و
طریق شناختن ماده که در کدام جانبست آنست ... رخسار اندر تب از کدام جانب
سرخ میشود و حس گرانی سینه از کدام جانب ... و بر کدام جانب که ... رطوبت بیشتر
بر آید و از پس آن که رگ صافن زده باشد رگ باسلیق ... از جانب مخالف و اگر ضعف
آرد رگ اکحل و رگ قیفال باید زد و خون باندازه قوت بیرون کردن چنانکه ...
رگ زنند و آنگاه رگ باسلیق از جانب موافق زنند و گاه باشد که بیش از آنکه معلوم شود
کرا ماده ... حاجت افتد برانکه بسینه حجامت کنند تا ماده ... شود و جانب ظاهر ...
جالینوس میگوید اگر تب سخت گرم باشد از مسهل ... حذر باید کرد و اگر باید زد از بهر آنکه ...

زدن این خطرست مسهل دادن با خطر بزرگست از بهر آنکه باشد که مسهل ماده را بجانب دیگر [illegible] اسهال کند
و باشد که اگر اسهال کند [illegible] افتد و هر گاه درد و [illegible] اندر نفس و معالیق افتد و حس و سوز دیگر
چیز گردد آنگه رگ زدن سودمندتر هر گاه درد اندر پهلوها باشد که آنرا [illegible] خوانند و اندر [illegible]
مسهلها باید داد و اطبا مصلحت چنان بینند که هر که رگ زنند و هم مسهل [illegible] احتمال [illegible] باشد
و شربتهایی که ماده را غلیظ کنند چون [illegible] و شربتها که در وی قبضی باشد [illegible] و آب
[illegible] باید داد و الا اندر ذات الریه که از جنس [illegible] باشد لیکن شربتها [illegible] باید داد چون
ماء العسل و جلاب و کشکاب و اندر همه انواع ذات الریه و ذات الصدر و ذات الجنب
جهد باید کرد تا سینه از رطوبات پاک گردد و اگر آنکه سبب تب باشد شربتهای خنک [illegible]
اندر شربتهای خنک [illegible] و [illegible] آب خیار و آب خربزه هندی [illegible]
سکنجبین که بس ترش نباشد سخت نافع است سینه را بزداید و هم حرارت و تشنگی را
[illegible] سکنجبین ترش ماده را غلیظ کند و منجمد لیکن اگر قوت قوی نباشد [illegible] ماده
منجمد نتوانند انداخت و اگر قوت قوی باشد سینه را پاک کند لیکن احتیاط آنست که
سکنجبین ترش ندهند تا برفق مقصود حاصل شود و اگر سکنجبین ترش اتفاق افتد اولیتر
آنست که آب گرم [illegible] اندک اندک دهند و ماء العسل و جلاب زداینده و تری
فزاینده است و کشکاب هم چنین است لیکن ماء العسل از جلاب زداینده‌تر و کشکاب
قوت را یاری دهنده‌تر و ماء العسل زداینده‌تر [illegible] است لیکن اندر ذات الریه هنوز خام باشد
یا اندر احشا [illegible] باشد ماء العسل را با آب بسیار باید آمیخت چنانکه آب بر وی غلبه کند
و اندر این حال جلاب ممزوج و کشکاب رقیق موافق بود و چند شیر [illegible] زداینده‌تر است
خاصه سپید لیکن اندر علت ذات الریه و ذات الجنب تا ماده تحلیل شود نشاید داد و آنرا
که از [illegible] گرم شود و تشنگی [illegible] آن مشغول باید شد و سکنجبین ممزوج
و آب خربزه هندی [illegible] دادن و کسی را که اندر جگر [illegible] ضعیف باشد [illegible] باید داد
و [illegible] شیر [illegible] قوت را یاری دهد و باقی ماده را لطیف کند و جهد باید کرد تا معده و امعا
[illegible] ندارد تا با سینه [illegible] مزاحمت نکند یعنی ماده را از طعام سبک دارند و اگر تن
به اندازه حاجت اجابت نکند تدبیر آن باید کرد که طبع نرم شود و دوا [illegible] مسهل [illegible]
[illegible] سازند که اندر علاج برآمدن خون از گلو یاد کرده شد **علاج** [illegible] که طبع را نرم کند [illegible]

کشکاب

[illegible] خیار شنبر و مویز دانه بیرون کرده از هر یک [illegible] استار و اندر چهار سکوره آب
عنب الثعلب [illegible] و اگر قوت قوی نیست این جمله یک شربت کنند و اگر شربت ضعیف
باشد دو شربت [illegible] که اندر معده و امعا [illegible] و [illegible]
[illegible] زبان [illegible] اول از موم و روغن بنفشه [illegible] مرغ [illegible]
[illegible] تا چون [illegible] و اگر ماده خام باشد [illegible] پخته و برگ [illegible]
[illegible] و [illegible] ماده بسیار باشد [illegible] خشک [illegible]
[illegible] ذات الریه از جنس [illegible] باشد [illegible] از جنس [illegible] باشد خشک [illegible]
[illegible] و خشک [illegible] زبان کنند [illegible] کنند و [illegible] آب گرم [illegible] روغن بنفشه گرم
باشد [illegible] از این نوع بیمار را [illegible] باید کرد تا [illegible] از روی بیمار [illegible]
[illegible] ضیق النفس تولد کند و [illegible] خشکی غلبه دارد [illegible] علت سخت غلیظ بود [illegible]
باشد [illegible] و [illegible] سود دارد [illegible]
ماده [illegible] قوت ماده [illegible] خام باشد غذا کشکاب و [illegible] آب [illegible]
[illegible] و [illegible] باقلی [illegible] و اگر حرارت قوی نباشد [illegible] موافقت
[illegible] سخت [illegible] و [illegible] کند [illegible]
[illegible] و اگر اندر سینه [illegible] باشد [illegible] و عناب و [illegible] سوس و [illegible]
تخم خیار [illegible] و [illegible] اندر کشکاب [illegible] آب [illegible] و اگر [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] و شربت [illegible] باشد و [illegible] شود [illegible] باقلی [illegible]
[illegible] و [illegible] و ماء العسل [illegible] وقت سخت موافقت [illegible] سینه را
پاک کند و [illegible] مغز [illegible] دانه اندر [illegible] و [illegible] زداینده بود [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] سخت نافع است [illegible] باشد که [illegible] چیزی [illegible] کند [illegible]
[illegible] پوست خشخاش و تخم [illegible] و اگر دم [illegible] لعاب [illegible] اسپغول
رقیق [illegible] جلاب [illegible] آب [illegible] گرم [illegible] سینه [illegible] دم [illegible] اعتدال [illegible] باشد
[illegible] شود [illegible] که [illegible] کند [illegible] خواهد شد [illegible] دم زدن و [illegible] سینه [illegible] زیادت شود [illegible]
[illegible] روز [illegible] نیک [illegible] روز [illegible] علامت [illegible] و اگر [illegible] پاک [illegible]
و ترتیب علاج [illegible] یاد کرده شده است طبیعت [illegible] چیزهای [illegible] باید داد [illegible] پاک [illegible]

واندر [illegible] کرده و آبی [illegible] بکار داشتن و در خورد کشادن ذات الریه که [illegible]
پخته باشد علاج غرغره کردن و دود کردن و دهان زیر آن داشتن تا دود بحلق فرو شود و بسیار بار آن
نشاندن و [illegible] و کرسی را [illegible] و دهان شور داون و ایارج فیقرا و شحم
حنظل حب کردن و لبث اندر دهان داشتن و حب [illegible] هم چنین [illegible] و اندر شیر حل
کرده دادن و [illegible] دادن و بعد از طعام قی فرمودن لکن اندر قی خطرست از بهر آنکه
باشد که ریش از اندازه بکشاید و ماده را بیکبار بحلق فرود آید خناق تولد کند و بباید دانست که متقدمان این
تدبیرها که گفته شد [illegible] که پیش از بیماری [illegible] آورده اند از ماء العسل و شراب زوفا و [illegible]
ولعوقها و معجونها بزرگ و تریاق بزرگ و مثرودیطوس آن هفت روز بکار داشتند خواجه
ابوعلی سینا میگوید این طریق نیکست لکن طبیب حاذق را شاید باین طریق سپردن تا اگر حال
دگرگون شود [illegible] که حاذق نباشد و را نشاید باین طریق سپردن [illegible] تا حرارت
و آماس زیادت نشود و علت [illegible] بیفزاید و هرگاه که آماس کشاده شود و تدبیر
پاک کردن سینه اندر علاج سرفه تر و علاج ضیق النفس یاد کرده آمد و بسیار باشد که آماس [illegible]
[illegible] پخته شود و بکشاید بسببی از اسباب چون [illegible] و گرمی [illegible] سخت [illegible] کردن و ماننده آن و خون [illegible]
گیرد در حال رگ باید زد و علاج خون بر آمدن از گلو کردن چنانکه اندر جای خویش گفته آید

باب سیزدهم

از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر [illegible] ذات الصدر که [illegible] ریم اندر فضای سینه آید
[illegible] گویند و اسباب آن دو نوع است یکی آنکه [illegible] اندر غشا و فضاهای سینه [illegible]
شود و [illegible] کرده و دیگر آنکه ریم اندر فضای سینه ریزد و دیگر آنکه ریم اندر فضای سینه ریخته
شود [illegible] از گلو بر آمدن [illegible] آغاز کند اگر اندک باشد [illegible] نشود و اگر بسیار باشد [illegible]
نشود و هر چه اندر مدت چهل روز پاک نشود و از آن حال بیرون نیاید بعلت سل باز گردد
و [illegible] آنکه ریم از گلو بر آید و [illegible] کند و [illegible] ریش کند اگر ریم اندر
ذات الریه [illegible] اول شش را ریش کند و [illegible] سل است دوم آنکه ریم [illegible]
که بر روی ریخته شدت [illegible] و تباه کند و ریش [illegible] سوم آنکه طبیعت
قوی باشد [illegible] سینه را تباه کند آن ریم را هم بدان راه که غذا [illegible]
باز آرد یا بسهال دفع کند و این چنان باشد که طبیعت ریم را برگها که دهنهای آن [illegible]

از راه گلو

ماوای

با فزای آن پوستست دفع کند تا اندران رگها بگذرد و [illegible] آید و از جگر تا بدان رگها شود
که بر روده ها پوستست و باسهال دفع افتد تا بدان [illegible] که اندکی بروده پیوستست و با ادرار دفع افتد
و اندر دفع آن [illegible] و جانب امید سلامت بیشترست از بهر آنکه اندران منفذ که از جگر
بروده پیوستست که قوت جاذبه است که آب را از وی [illegible] با غذا چون [illegible] که از جگر کشیده
و بگرده آورد و قوت دافعه است که [illegible] دفع کند و رگها که بر روده پیوستست
از بهر غذا رسانیدن است همان جذب کند و دفع [illegible] منفذ [illegible] این رگها را [illegible] و دفع
طبیعت حاجت آید تا ریم باسهال دفع شود و [illegible] کشادن ریشها و اماسهای
سینه بر حسب قوت و طبیعت و مزاج بیمار [illegible] و بحسب [illegible] علت و بحسب فصل
سال باشد و هلاک پیران اندرین علت بیشتر بسبب ضعیف دل [illegible] ایشان باشد و هلاک
جوانان بیشتر [illegible] باشد از بهر آنکه حس جوانان قوی باشد و بدان سبب آگاهی از
درد بیشتر باشد علامات آنکه [illegible] ذات الجنب و ذات الریه باشد علامت [illegible] که
اول از این علت یکی بوده باشد و آنکه از کشاده شدن ریش سینه افتد اول آنکه سینه گرانی
پدید آید و پیش از [illegible] درد تولد کند و تبها [illegible] آمدن گیرد بسبب درد و بسبب نزدیکی
ریش بدل و چون ریش [illegible] سینه نزدیک شود و دشواری سرفه و دم زدن زیاده شود و چون [illegible]
شدن ریم بیرون خواهد آمدن [illegible] سخت [illegible] دم زدن
پدید آید و [illegible] گرم کرده و [illegible] ریش کشاده [illegible] اندر جانب سینه [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] دم زدن [illegible] آسانتر شود و [illegible] آمدن گیرد [illegible] سخت [illegible]
از حرارت و اندر دم زدن [illegible] آید و هرگاه که از پهلو بپهلو گردد از جای بجای ریخته
[illegible] سینه باشد گرانی و [illegible] سوزش اندران
[illegible] اندر همه سینه باشد [illegible]
[illegible] کند و [illegible] سینه [illegible]
کند از بهر آنکه قوت طبیعی و حرارت غریزی را ضعیف کرده باشد و [illegible]
درست از بهر حرارت درست و قوت [illegible] ضعیف باشد و این علامتی
درست و ریم از گلو بدشواری بر آید [illegible] و دشواری [illegible] باشد ضعیفی
قوت و [illegible] آنست که [illegible] ریم اندر [illegible] آب نشیند

وریم اگر بر اثر آتش افتد کنده باشد و بلغم کنده نباشد و کند ریم چون کند استخوان باشد که بسوزد

علاج چون این علامات که یاد کرده شد ظاهر شود و ریش سینه گشاده گردد و ریم بر آمدن

آغاز کند جهد باید کرد تا سینه از ریم پاک شود بغرغرها و تدبیرها که اندر باب که گذشته یاد

کرده آمده است و علاج این علاج ذات الریه است بعینه و آنجا که بینند ریم را در از بول

دفع می‌شود یاری باید داد تا زودتر پاک شود و چیزها بر ادرارهای که جگر و گرده و مثانه را پاک کند

و آنجا که بینند که باسهال دفع می‌شود و ادارها با مسهل دادن تا زودتر دفع شود و ادارها مدر و مسهل

هر دو در خور مزاج و عمر و فصل حال باید داد والله اعلم **باب چهارم**

از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر سل و علامات اسباب و علامات و علاج آن ریش شش را

مسلول گویند و کسانی باشند که اگر چه شش ایشان ریش نباشد حال ایشان هم چون حال مسلولان

باشند و این کسانی باشند که بپیوسته رطوبات تیز از سر ایشان بشش فرو می‌آید و کند روم

زدن متصل میشود و تنگی دم زدن و سرفه صعب تولد کند و کار بدان رسد که قوت ضعیف گردد

و تن لاغر شود و کاهش گیرد و اگر چه علت حقیقت علت ربو و ضیق النفس است و خداوند

این علت را مسلول گویند و اسباب سل چهار نوع است یکی آنکه نزله تیز از سر بشش

فرود می‌آید و بشش از آنکه ما دیخته نشود زمین آن شش را بسوزد و ریش کند دوم آنکه

آماس شش که آنرا ذات الریه خوانند ریم کند و ریش گند سیوم آنکه ذات الجنب

پخته شود و ریش کند چهارم آنکه سببی از اسباب اندرونی یا بیرونی پدید آید و بدین

سبب رگهای شش گشاده شود یا رگی بگسلد و خون از گلو بر آمدن گیرد و شش ریش

گردد و این اسباب بدانند بر باب خون از گلو بر آمدن یاد کرده آمده است علامت رقیق

حال اسباب این علت نزله تیز باشد حال طبیبان خلاف است اندر آنکه ریش شش درست

نشود ... گفته اند که ممکن نیست که درست شود از بهر آنکه هر عضو را که جراحت رسد آن عضو را

ساکن باید داشت تا جراحت درست شود و شش همیشه متحرک است و او را سکون نیست

جالینوس میگوید حرکت عضو جراحت را از درست شدن باز دارد و اگر سببی دیگر یار جراحت

یار باشد و دلیل آنست که جواب همیشه متحرک است و خلاف نیست که جراحت او درست شود

و میگوید هرگاه که بسبب جراحت آماس شش باشد و تیزی و سودا و خلط نباشد که شش را

بخورد و ریش را فراهم کند ... گشاده شود یا تر قید گرد و سببی از اسباب بیرونی یا اندرونی

را آماس پخته و ریم کند و درست نشود و اگر سبب جراحت و ریش گشتن شش آماس یا تیزی خلط باشد

درست نشود از بهر آنکه تا ریش از ریم پاک کرده نشود ممکن نیست که درست شود و پاک

شدن جراحت بسرفه باشد و سرفه جراحت را باز دیگر کند و حرکت سرفه درد افزاید و درد ماده را

انگیخته دارد و داروهای خشک کننده هستند تا ریش را خشک کند و سرفه و شستن زیادت کند و ریم را

خشک کند و از بر آمدن باز دارد و داروها به وارها از تر دهند ریش را تازه دارد و ریش تازه

هم باشد درست نشود و اگر سبب جراحت تیزی خلط باشد مزاج را اعتدال باید کرد و تیزی خلط را

زایل کردن و وقتی اندرین کار شود و اندرین مدت جزوهای دیگر که درست باشد از شش ... خسته

شود و ریش فراخ تر گردد و باشد که نا صور گردد و اگر سبب جراحت پختن و ریم کردن و گشاده

آماس باشد آنجا از آمدن آن ... که ریش را زیان دارد و بر جای باشد و اسباب دیگر آن

باز گردد و دوا آنست که رگهای شش همه رخت تا دوای بسیار تواند گرفت و صلابت

تا با خلط که اندر وی ریخته شود متفاوت تواند کرد و هر شکافی و هر جراحتی که بر چنین عضوی افتد

دشوار درست گردد و دیگر آنست که هر خرجی که از بهر علاج این جراحتها دهند تا بجای

جراحت رسد مسافت بس دور است و هر عضوی از وی بهره بر داشته باشد و قوت

ضعیف کرده بود و سبب آن دارو ضعیف شده اگر دارو را بر دو داده شود قوت دارو بجای گاه

تواند رسید و دیگر آنکه دارو سرد که زننده نباشد و اگر دارو گرم داده باشد حرارت تب

زیادت کند و اگر دارو خشک داده شود خشکی تنها زیان دارد و ریش را فراهم

خشک کند تا پیچیده درست شود و مضرت داروی تر پیش یاد کرده آمده است و جراحت که بر

قصبه شش افتد علاج پذیر باشد و از جراحتها که گفته است که درست کرد و جراحتی باشد که بر

غضروفی اندرونی قصبه افتد و بگوشت شش رسد و علت سل اگر چه علتی است که علاج کمتر

پذیرد ولیکن مهلت دارد و باشد که از جوانی تا بکهولی بدارد و خواجه ابو علی سینا میگوید

که ... دیده بودم که چیست و سه سال و چیزی اندرین علت بماند در شهرهای

سرد و اندر فصل زمستان این علت بسیار افتد و از اشکال کردد کرایه علت سل است

و اندر فصل خریف اشکال بردارد و از بهر آنکه خریف سخت زیان کار است و این علت و اندر

بیشتر این علت از بیست و سالگی تا سی سالگی افتد و مردم سرد مزاج را بسیار افتد و آنچه کودکان را

افتد از این علت امید وار تر باشد و علاج بهتر پذیرد و بباید دانست که این علت کسانی را

چنبر اعضا که بر وسینه ایشان تنگ تر باشد و گردن ایشان دراز تر و میل سوی پیش دارد و حلقوم
بیرون داشته بود و کتفهای ایشان از گوشت برهنه بود و سوی پشت بیرون آمده چون بالهای مرغان
و متقدمان این کس را اجنحی خوانند یعنی خداوند پر و اندر سینه و حوالی وی باد بسیار گرد
آید و هر کجا سینه تنگ باشد اگر بدین اوصاف دماغ ضعیف باشد و رطوبات را قابل شود اندک و آن
که در هضم ذکر رفت شروط و علامات حاصل باشد خاصه اگر اخلاط ایشان تیز و صفراوی باشد
علامات هر گاه که خداوند نزله و سرفه را و خداوند علت ذات الجنب را خون و ریم برآمدن گیرد
و تب لازم شود و کاهش گرفتن آغاز کند و تب لازم گردد و رخساره سرخ شود و اندر شب بیشتر
از آنکه طعامی خورده باشد باید دانست که سبب لازم شدن تب ریش است و تب جای ریش است
بول و سبب سرخ گشتن رخساره برآمدن بخار است ضعیف که اندر را بر گذشته باشد و
و سبب ظاهر شدن تب از پس طعام آنست که از آنچه خورده شود تا حاصل آید از بهر آنکه طبیعت
مشغول است و تب لازم آن تر تب بهر وقتی شود و لیکن هر تب گردد و تب را بلغم خوانند و گاه باشد
که تب سل با تبهای دیگر آمیخته گردد و چون تب ربع و خمس و شطر الغب و سوداوی باشد علاج آن
با علاج ایشان نیز و یکی باشد و همه علامات که یاد کرده آمد علامات سل است که اندر باب سل گفته آید
زهیر اندر سینه و دیگر وقتها پدید آید و باشد که از تب با قوتهای قوی گردد و سبب آن ضعیف
درست باشد و علاج طبیعت اندر تصرف کردن از غذا و تحلیل حرارت غریزی و چون کاهش
تن بغایت رسد ناخنها گرد شود و موی از پیرامن پیشانی بیرون داشته شود و سفیدی چشم
بس اید و در پوست دست پدیدار آید استخوان کشیده شود و بعضی با چهار انگشتان کار آخر رسد بدست یا پای
کند و سبب آن نقصان در نقص فوری باشد و تباه گشتن مزاج و اخلاط و این کسان را
افتد که غذا بیشتر باشد و از طعام بازنه ایستند و هر روز غشی افتد و از چیزها را باشد
چیزها خورند و آن از سبب علت تری خلط بوده باشد و رطوبات که در گلو جمع آید و باید
شود و تیز و بعضی اندر صغیری معدل و سریع ... باشد و نشف غلبه کنند و شهوت طعام برود
سبب ضعف قوت و چون قوت ضعیف شده باشد اندر سینه تولد کند و سر بلغم یا چالاییدن شکم در
کار آید و چون کار به آخر ترسد حلقهای قصبه شش و پاره‌های رگها با ریم آمدن گیرد
و خلطی که برآید غلیظتر شود پس از ایستد و ریح برنیاید سبب ضعف قوت زیرا که آلات
و چون حال چنین باشد پیش از چهار روز مهلت ندهد و چیزی که بخناق هلاک شود و بسیار باشد

که با آخر بمیرد سرفه ضعیف پدید آید و خون برآمدن گیرد و اگر سرفه را علاج کنند و خون بازدارند
خون اندر شش بماند و هلاک کند و اگر باز نه دارند خون می آید تا هلاک شود و فرق میان آن که
خون آخر برآید و آنکه باول برآید آنست که آنچه باول برآید علامت آنست که هنوز ریش بحالت
و آنچه با آخر برآید و میل حرکت هر گاه که خداوند سل را بر چهره و رگ گردن چیزها چند دانه
با قلی پدید آید از پس پنجاه و دو روز بمیرد و هر گاه که بر سر انگشتان که چوب ابهام گویند بیز
پدید آید و بر پیشانی بثره سرخ برابر ورم دانه حب از وی می تراود روز چهارم بمیرد و هر گاه که
بر جانب سره چیزها چند دانه با قلی پدید آید و رنگ او سیاه باشد و درد کند تا حول ساعت چهل
روز بمیرد **معالجات** اندر اول باب گفته شده باشد که اگر حقیقی ریش شش است و علتی دیگر
نیست که حال بیماران اول چون حال مسلولان باشد پدید سبب آن را سل گویند و سل حقیقی
از تب لازم خالی نباشد و آن سل دیگر بی تب باشد و علاج سل حقیقی مشکل است از بهر آنکه علاج
تب و علاج ریش هر دو ضد یکدیگرند خاصه علاج این تب از بهر آنکه علاج این چیز ها سرد و تر باید
کرد و سردی از جهت تب و تری از جهت خشکی که کاهش تن و علاج ریش خاصه علاج این ریش
بچیزهای خشک کننده است و گرمی آرنده چنانکه خشک کنند و از بهر آن باید که ریش زودتر بهتر شود
تر و اگر خشک نکنند و گرمی آرنده و از بهر آن باید که قوت داروی غلیظ شش برسد که گوشت
گرم کنند و از آن پدید رقیقه کنند و جایگاه در رسانند از آنکه مسافت بس دور است و دیگر سبب اگر
بعلاج ریش مشغول شوند ریش تازه بماند سبب تری علاج تدبیر صواب آنست که اول حرارت
تب را بنشانند و ساکن کنند تا نه روز بصلاح ریش مشغول توان شد با داروهای که ریش را شاید
باشد تبها و داروهای که تسکین تب را شاید چیزها نه همه بعلاج آن مشغول باشند که گاهی
بعلاج این و این چنان باشد که یک روز علاج تب کنند و دیگر روز علاج ریش یا مراد علاج ریش کنند و
علاج تب و بکنند که کدام چیره تر است بدان مشغول باشند و این تدبیر که یاد کرده آمد علاج ریش است
که روز اول بسبب از اسباب خون از گلو برآید طبیب را وقوف باشد و حقیقت این
علاج را چاره نیست چاره کار را از بهر آنکه هر گاه که جراحت شش آماس گرفت و ریش گشت
و کهنه شد ممکن نیست که درست گردد و ممکن است که اگر علاج صواب کنند ریش را یک حال نگاه دارند تا بزرگ
شود و چیزی دیگر را که از شش تباه کند پس علاج ساختن که اندران امید سلامت است آنست
که روز اول که از گلو برآید و معلوم گردد که از شش برآمده است در حال جهد کنند از آنکه آماس گیرد علاج

علاج مشغول شوند چنانکه جالینوس میگوید از کسانی که ایشان را خون از گلو بر آمد و بر آمدن از شش
بود هر کرا روز اول یافتم و علاج کردم شفا یافتند و هر کرا روز اول نیافتم احوال مختلف بود علاج
آنست که بیمار را ساکن کنند و بایدکه دوا ورا از همه حرکات باز دارند و در حال رگ باسلیق بزنند
مانند که خون بجنبد و حرکت بیرون کنند تا خون از شش و حوالی آن بیرون آید و کشیده شود و همان
اندر وی دور کرده و اطراف بفرمایند مالیدن و بستن چنانکه معلوم است پس قرص کهربا بدهند و از
سرکه ممزوج با آب بسیار بدهند تا بخورد و اینجا هر که از بعد آن باید داد که اگر اندر شش بلغمی چون
که از جراحت جدا شده است و درون کرده آمده باشد و فرود آرد [?] پاک کنند و از مدت یک ساعت
سه بار روز دو بار بدهند روا باشد پس اقراص کهربا بدهند اندر [illegible] اندر شراب مورد یا
اقراص بسد اندر آب باران یا آب خیار و صفت آن اقراص اندر قرابادین یاد کرده آید
و کشکاب دهند و اندر کشکاب مایه بره و حب الآس و آب کلوکیر و [illegible] گرانا [?] ناسیر
اندر پزند و روز اول هیچ طعام ندهند بدین کشکاب قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد
حسوی سازند از آرد جو و از [illegible] با [illegible] و دهن بادام و شکر یا عسل با آنکه [illegible]
ماء العسل ترید کنند یا خایه مرغ نیم برشته بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دوم [illegible]
دیگر خون بگیرند و غذا [illegible] روز چهارم ازین نوع دهند که گفته شد و سینه [illegible] بر دهن [illegible]
کنند و اگر فصل زمستان باشد بروغن ناردین یا روغن مصطکی چرب کنند و آب [illegible] تر کرده و افشار [?]
دادن خون باز دارد و علاجهای دیگر که اندر باب خون از گلو بر آمدن یاد کرده است [illegible]
گیرند و بکار دارد و اسفنج [illegible] سرکه و آب [illegible] تر کنند و بر آن موضع نهند [illegible]
صفت ضمادی که بر آن موضع نهند بگیرند [illegible]
و بر سینه نهند **صفت** ضمادی دیگر [illegible] اقاقیا [?] و پوست انار کوفته و بیخته بسرکه
خمیر کرده بر سینه نهند **صفت** آب کلوکیر اندر [illegible] آب کلوکیر [illegible] بر آن موضع نهند
[illegible] از این باید که [illegible] کنند و از پس [illegible] روغن و موم که تر کنند و بر نهند
و اگر روغن مصطکی [illegible] آب کلوکیر تر کنند صواب باشد و کلوکیر [illegible] باشد و اگر طبیب [illegible]
بر [illegible] رسد که جراحت [illegible] گرفته باشد و ریم کرده و مرهم لازم شده و از جهت تب کشکاب
باید داد و اندر کشکاب سرطان [illegible] رها [?] و بجای [illegible] و انست که [illegible]
فوری [illegible] رطوبتی چون شیر [illegible] باشد و اطراف او را [illegible] و آب [illegible]

خاکستر بشویند تا آن [illegible] و رطوبت [illegible] بر [illegible] او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف
شود اندر کشکاب با [illegible] مرغ فربه بر زغاله نیز [illegible] و اگر طبع نرم بود و حاجت باشد بدانکه باز گرفته
اندر کشکاب سرو دانه [illegible] و شراب مورد بدهند و سرو دانه [illegible] اندر کشکاب
اندر [illegible] اندر [illegible] علت سود دارد و اگر [illegible] قوی باشد اندر کشکاب [illegible]
[illegible] کوک [illegible] باید نخست و اگر اندر شش [illegible] فضله باشد [illegible]
چهار [illegible] استفراغ کنند آن بگیرند [illegible] پاک کرده [illegible] درم [illegible]
[illegible] انیسون کرده [illegible] درم عناب ده عدد سپستان پنجاه عدد و این
همه را اندر [illegible] آب [illegible] تا [illegible] ماند پالایند و [illegible] درم ترانگبین
پاکیزه اندر وی کنند [illegible] تا [illegible] آید و باز [illegible] بپالایند [illegible]
آید بدهند مسهل دیگر [illegible] درم بنفشه [illegible]
پنجاه عدد سپستان [illegible] مویز [illegible] مثقال دانه [illegible] درم همه را اندر [illegible] آب [illegible]
[illegible] و پالایند و [illegible] درم روغن بادام [illegible] تا [illegible] انگبین
[illegible] درم بنفشه [illegible] کوفته و بیخته [illegible] بکار دارند و [illegible]
بیمار بدهند و اگر مسهل [illegible] و اگر دماغ گرم باشد و [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] اول رگ [illegible] پس [illegible] مسهل
کنند و [illegible] پاک کرده باشند [illegible] پاک کنند و بدهند [illegible]
[illegible] و سرطان [illegible] پاک کرده اندر روی [illegible]
[illegible] روغن [illegible] شیر [illegible] بدهند با شکر [illegible] روا باشد و اگر [illegible]
[illegible] از [illegible] و آرد [illegible] سازند [illegible]
[illegible] بدهند با انگبین و حب السعال بکار دارند و علاجها که [illegible]
باب [illegible] یاد کرده آمده است [illegible] بکار دارند و بجای آب [illegible] آب باران
و از بیش از طعام [illegible] و دماغ قوی کنند تا بخار [illegible] و نزله باز دارد
و [illegible] باب [illegible] زکام یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر [illegible]
خشک باشد و آواز گرفته بود [illegible] و [illegible] آب لسان الحمل کوفته و افشارده
با روغن بنفشه سه مثقال با روغن مغز کدو بدهند و از پس سه ساعت کشکاب

و هند سرطان اندر وی ناپخته با بنفشه پرورده و روغن بادام و با وقات آب اسبغول
و صمغ عربی و گل ارمنی با لعاب دانه آبی یا آب باران بو هند صواب باشد زیرا که گل ارمنی
ریش ... را خشک کند و بیرون آید و هر گلی که شور نباشد بدین کار سود دارد و دیگر کرم ...
تنگ شود گل باید خورد   نوعی از ... سینه را نرم کند کتیرا زرد ...
سپید کرده پنجاه درم نشاسته و صمغ عربی و کتیرا از هر یک پنج درم رب السوس ده درم
تخم خطمی ده درم تخم خشخاش ده درم سفید ده درم مغز بادام سفید کرده بیست درم دانه ...
باز کرده ده درم تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو پاک کرده از هر یک پنج درم مویز دانه بیرون
کرده بیست درم مویز را به روغن بنفشه یا روغن بادام بپزند و مغز بادام و دیگر مغزها جدا جدا بکوبند
و داروهای خشک بکوبند و بیزند و مغزها با آن مویز بکوبند و با آب بسرشند و اگر نپخته شود
حب کنند پیوسته اندر دهان بدارند و آن را که دماغ گرم باشد و از دماغ چیزی ... فرو
می چکد این لعوق دهند   آن تخم خشخاش سپید بیست درم تخم خشخاش سیاه
ده درم تخم ... پاک کرده و کوفته و بیخته سی درم دانه آبی و تخم خطمی از هر یک پنجاه درم کتیرا
ده درم صمغ پنج درم همه را یک شبان روز اندر آب باران تر کنند پس بآتش نرم بجوشانند
تا یک نیمه برود و بپالایند و یک من ... ده استار لعاب اسبغول اندر وی آب
کنند و بقوام آرند و اندر بعضی نسخها ... است و انگبین ... لعوق مقدار ده درم
با کشکاب بدهند شبانگاه پنج درم ... کشکاب تا آن خلط تیز را که از سر فرو می آید
باز دارد   ... اندر دهان گیرند دانه آبی مقشر پنج درم کتیرا و صمغ عربی از هر
سه درم تخم خیار و تخم کدو پاک کرده از هر یک هفت درم رب السوس پنج درم همه را بکوبند
و بلعاب دانه آبی بسرشند و حب کنند و اگر ماده اندر سینه ... شده و دشوار بر آید ...
زوفا دهند   آن عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد ... پنج درم
... سوس نیم کوفته ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم انجیر سی و پنج عدد همه را اندر ...
... آب بپزند تا مقدار نیم من باز آید و بپالایند و مقدار سه روز بخورند با بنفشه پرورده
و طعام ... آب ... و روغن بادام و از افیون و تخم خشخاش و دیگر ... که اندر ...
زیان دارد پرهیز کنند از بهر آنکه این انواع ماده را در سینه ستبر کند و از بر آمدن باز دارد
... بها از سینه و از ... بیرون ... اسقوطران ... آب باران ... بسرشند

دکوفته

و کوفته و بیخته از هر یک چهار دانگ رب السوس نیم درم کتیرا دانگی حب کنند چنانکه ...
و اگر کسی را طبع قوی تر باشد از تلطیف و ترطیب این داروها ... بکار برد و فواید بسیار حاصل
و اگر بیم خون از گلو بر آمدن گیرد علاج آن از باب ... خون بر آمدن یاد کرده آمده است
بکوبند و بکار دارند   قرص که اندر این وقت سود دارد ... گل مختوم سه درم گل ارمنی
و نشاسته و گل سرخ از هر یک چهار درم کهربا و حب الآس از هر یک پنج درم تخم ... و ...
... کرده ... و کتیرا و طباشیر ... از هر یک پنج درم صمغ عربی هفت درم
رب السوس پنج درم همه را بکوبند و بیزند و با آب ... بسرشند و قرص کنند هر یک دو درم
هر بار ... قرص با آب باران یا با آب خیار ... و غذا ... و ... خرفه و ... اسفاناخ
و روغن کدو و روغن بادام و بجای آب ... آب باران ... بجوشانند و صمغ عربی و گل
ارمنی و طباشیر ... کنند و ... اندر این علت خشکی ... استعمال کنند شیر و روغن ...
... سبب آنکه شیر ... و روغن و شیر و آب ... است
... دارد و اخلاط ... معتدل کند ... غذا ... شیر
چون ... شیر است ... گوشت ... از این جهت ...
... و از این علت را شیر دادن ... است ... شیر ... و از آن
که ... شیر ... است ... که شیر
باید ... شیر ... زنان ...
... بخورد و آن ... شیر ... طعام ... شیر ایشان ...
... سپید ... گوشت آلود ...
و ... شیر ایشان ... ایشان ... و جلاب
باید ... که بوی ... دارد ... اندر ...
ایشان ... و ... باشد لطیف
ایشان ... الحقوق ... که ... شیر ...
... شیر دادن ... و ... غذا ...
... شیر ... و ... شیر ...
... و ... شیر ...

قبض

دوشند پاک باید شست و اگر قدح از سیم باشد یا از سپید روی یا آبگینه یا قدحها باشد رنگین
و خوزندی یک چار باید در حال که بدوشند بخورد و وقت دوشیدن شیر قدح در میان آب
گرم باید نهاد و در اول مقدار نیم سکره جوش فرمایند که مقدار آن بیست درم باشد روز دیگر دوبار
چنان دهند و بیفزایند [illegible] اول که شیر خورد طبع اجابت کرده باشد روز دوم شیر با شکر
دهند و روز سیم همچنان بمقدار که روز اول داده اند زیادت کنند چنانکه روز اول پانزده
درم داده اند روز دوم سی درم روز سیم چهل درم و پنجم [illegible] درم و برین قدر می افزایند و اگر طبع
اجابت نکند ده درم نمک هندی و نیم درم نشاسته با یک درم اندر شیر حل کنند و بدهند
و بدین اندازه می افزایند چنانکه یاد کرده آمد و اگر روز ششم طبع نرم نشود در سکره شیر
بمقدار شکر [illegible] نمک هندی و یک درم نشاسته و پنج درم روغن بادام همه با یکدیگر
و بدهند و اگر از سه مجلس افزون اجابت کند بسبب از سه مجلس اجابت [illegible] شکر بدین
قرار دهند و دست [illegible] احمد بن فرخ اندر کتاب خویش آورده است که مقدار وزن شیر [illegible]
باید و میگوید هر گاه که بیمار را شیر دهند شیر نهار دهند و دیگر هیچ طعام ندهند و این چنین [illegible] اگر شیر
او دهند بکوه اندر باید داشت [illegible] تا گیاه و نبات کوهی بخورد و آب باران
دهند و اگر آب باران نباشد آب چشمه دهند و اگر بجای [illegible] بر کوه باشد صواب تر و گوشه آنجا
باید که بجویی باران [illegible] تا هوای او خشک تر باشد و هر گاه که منفعت شیر ظاهر شده
شیر دهند شیر بز را صواب آن باشد که آب پاکیزه [illegible] تا آب کنند تا پخته شود
و آب از وی برود و این [illegible] کرده بهتر ازان که اندک پخته و اگر [illegible] صعب باشد
شیر با یکی [illegible] یا لعوق [illegible] یا گرده [illegible] و اگر ضعیف باشد
با زیره و [illegible] دهند و آن [illegible] کم [illegible] روغن [illegible] عضو اندر اسهال [illegible]
[illegible] کرده سود دارد [illegible] ترتیب [illegible] تا [illegible] از وی جدا شود و بجای [illegible]
نهند یک شب [illegible] یک [illegible] آب که از وی [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] پاکیزه [illegible] ده درم [illegible] درم روغن [illegible] کنند و [illegible]
تا بخورد روز دوم [illegible] یک درم کم کنند و روغن ده درم [illegible] کنند هر روز یک درم از آن
کم میکنند و ده درم روغن زیادت می کنند تا آن [illegible] هیچ نماند پس دست بر گردانند و هر روز
از آن یک درم زیادت [illegible] کنند و روغن ده درم میکاهند تا روغن بمقدار روز اول باز آید

و چون از منفعت پدید آید اگر خواهند یک نوبت دیگر هم برین ترتیب بدهند صواب باشد
و اگر یک کفچه قطران بر اسکنجبین یا با انگبین سود دارد و اگر آنگاه تب تیز نه دهند هم چنین بود
باشد و اگر حرارت غالب باشد و از داروهای سرد منفعت باید و از داروهای گرم نیز داده [illegible]
این لعوق بسازند و بدهند **صفت** آن خشخاش و باد خشک کرده و تخم بادیان و بیخ سوسن
و بر سیاوشان بکوبند و بپزند و با شکر جلابی بسازند بقوام انگبین و دارو بادام [illegible]
و هر بامداد یک کفچه بدهند خواجه بو علی سینا میگوید از چیزها که نه هم و بسیار کس آزموده [illegible]
با نیم [illegible] تا [illegible] اندران سال کرده با [illegible] هر روز چنانکه [illegible]
خو [illegible] صواب باشد میگوید نیز [illegible] که این علت بروی دراز گشته بود و دل از خود [illegible]
و [illegible] ساخته برادر [illegible] علاج کرد و شفا یافت و گوشت بر وی باز گشت و [illegible]
و میگوید نتوانم گفت که چه مقدار [illegible] دادم ترسم که استوار ندارند و طعام [illegible]
دراج و طیهو و تذرو و گنجشک همه بریان کرده تا خشک تر باشد و ماهی بریان کرده [illegible]
شیره [illegible] آشامیدنی خواهد با عسل خورند و بجای آب آب باران خورد و [illegible]
[illegible] بدید آید کشکاب دهند و اندرین کشکاب سرطان [illegible]
[illegible] خشک [illegible] و نشاسته [illegible] تب باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خوردن [illegible] باشد [illegible]
و چیزها که شور زیان دارد و آنچه یاد کرده آمد از ترتیب شیر دادن و مقدار وزن آن [illegible]
[illegible] آن است که نگاه کنند تا چه مقدار [illegible] و اعتماد بر آن کنند اول [illegible]
آغاز کنند و بتدریج می افزایند و بدان مقدار که [illegible] قرار دهند و آنچه در کتب یاد کرده اند [illegible]
اعتماد بر مشاهده باید کرد و [illegible] شاید داد اگر روغن دهند روا باشد و همه شروط
بجای باید آورد و آنچه از طبع نرم داشتن حکایت کرده آمد در حق همه بیماران اعتماد [illegible]
نشاید کرد اعتماد بر قوت باید کرد تا بسبب نرمی طبع قوت ساقط نشود خاصه [illegible]
[illegible] نباشد و اگر اندر میان شیر دادن تب پدید آید قرص کافور باید داد و شیر [illegible]
باید گرفت و اگر نرمی طبع [illegible] شود سفوف الطین و شراب [illegible] باید داد **صفت**
سفوف الطین صمغ عربی و گل ارمنی طباشیر از هر یک ده درم کندر [illegible]
از هر یک [illegible] **صفت** قرص کافور تخم کدو [illegible] تخم خیار و خیار بادرنگ

و دانه‌ای بای‌کرده از هر یکی پنج درم گل سرخ سه درم صمغ و بادام و صندل سپید و کتیرا و نشاسته
از هر یکی دو درم رب السوس طباشیر از هر یکی سه درم تخم کاسنی یک درم لعاب اسپغول
سرشته و قرص کنند

باب پانزدهم

از مقالت هفتم از کتاب ششم اندر ذات الجنب و اسباب و انواع و علاج آن ذات
الجنب آماسی است گرم و دردناک اندر نواحی سینه و اگر آماس اندر عضلهای سینه باشد و
عضلهای زیر دو دوش وی را شوصه گویند و اگر اندر غشائی باشد که اندرون سینه بدان پوشیده است
و سینه را چون بطانه‌ای است یعنی آستری آن را برسام گویند یعنی آماس سینه و سام آماس
بر سینه و اگر اندر حجاب باشد که میان اعضای تنفس و غذا [illegible] ایستاده است آن را ذات
الجنب گویند [illegible] و هر گاه بسیار باشد که اندر جگر آماس گرم باشد و معالیق او کشاده شود و درد
آن بحجاب باز دهد و نفس تنگ شود و بیمار و طبیب هر دو پندارند که ذات الجنب است
از بهر آنکه هم چنانکه اندر ذات الجنب تب و سرفه و تنگی نفس می‌باشد اندر آماس جگر نیز باشد
و آماس جگر را ذات الکبد گویند و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد از پیش یاد کرده آمده است
انشاء الله و اسباب ذات الجنب چهار نوع است یکی ماده‌ای نزله که از سر فرود آید دوم آنکه
سخت سرد خوردن و در هوای سرد مقام داشتن تا بدان سبب ماده‌ها اندر سینه و حجاب
بازماند سیوم شراب صرف بسیار خوردن تا بدان سبب [illegible] در حرکت آید و در رگها منتشر
شود چهارم طعامهای غلیظ خوردن که خون را غلیظ کند چون قلیه گوشت گاو و مانند آن
تا بدان سبب ماده‌ای غلیظ اندر رگها باشد و اگر آن اندر سر بستان و پهلو پدید آید و ماده این
علت اندر بیشتر حالها صفرای خالص باشد که مردم بلغمی را [illegible] ماده ایشان [illegible]
برآید و این علت نباشد یا آنکه گاه باشد که بلغم شور عفن گردد و این علت تولد کند و دیرتر زایل
شود و تب آن چون تب ربع باشد و گاه باشد که اندر [illegible] سودای گرم شود و ذات الجنب از وی
تولد کند و این نادر باشد و این علت اندر فصل خریف و اندر زمستان و اندر شهرهای سرد و شمالی
بیشتر افتد و اندر شهرهای گرم جنوبی و هوای جنوبی و اندر تابستان کمتر افتد لکن هر گاه که تابستان
جنوبی و باران زده باشد و فصل خریف هم چنان جنوبی و باران زده اندر آخر خریف این علت بسیار افتد
و پیران را ذات الجنب کمتر افتد و [illegible] از وی خلاص یابند از بهر آنکه ماده علت بحرارت پیران
پخته نشود و بقوت ایشان برنخیزد و اگر زنان آبستن را این علت افتد هلاک شود و [illegible]

این علت هم چون آماسهای دیگر باشد و حال آماسها از سه حال بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد و زایل شود یا ریم
کند یا صلب گردد و بدین سبب حال این علت هم چنین از سه حال بیرون نباشد لکن نادر باشد
که صلب شود و بیشتر یا تحلیل پذیرد و زایل شود یا ریم کند و آنچه ریم کرده باشد [illegible] باید که پخته شود و شکافته
تا پاک شود و چون کشاده شود از [illegible] حال بیرون نشود یا بعضوی دیگر آید و گشاده شود و پاک شود
تا بدان عضو که اندر آید علتی تولد کند یا بظاهر یا بباطن و هیچ جای دیگر و حال میل کند و آماسی و ریم اخراج
کند اما آنچه بعضوی دیگر اندر آید و گشاده شود و پاک شود آن از سه طریق بیرون نیست یا بگشاده شود و گاه
دم زدن کشاده شود و بسیار اندر آید و از آن راه پاک شود و گاه میل کردن آن بطریق ادرار بول
و اسهال [illegible] اندر باب ذات الصدر یاد کرده آمده است و آنچه بعضوی دیگر آید اندر آن
عضو علتی دیگر تولد کند و گاه باشد که بجانب دماغ برآید و بیمار [illegible] و سرسام و اختلاط عقل
تولد کند و گاه باشد که ذات الریه تولد کند از بهر آنکه ماده و جنبش اندر آید و پاک [illegible] سبب
ضعیفی قوت یا [illegible] بماند و آماس کند و گاه باشد که [illegible] ذات الریه علت سل
و گاه باشد که بسبب بسیاری ماده و سبب ضعیفی قوت اندر رگهای [illegible] خناق تولد کند
و گاه باشد که ماده بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و گاه باشد که ماده اندر عضلهای
بر و پیوسته است میل کند و تشنج کند و این [illegible] و هلاک کند و آنچه بظاهر میل کند از وی خراج و آماسی
تولد کند و آن چنان باشد که ماده بجانب [illegible] نرم و [illegible] میل کند چون [illegible] و بغلها و ران
خراجی و آماسی پدید آید و [illegible] بسیار باشد که ماده علت سخت‌تر باشد [illegible]
بسیار باشد پیش از آنکه پخته شود طبیعت از [illegible] دفع کردن [illegible] و بسیار باشد که بسبب
این [illegible] باشد [illegible] حرکت [illegible] خشم و [illegible] و این نوع دفع ستوده باشد
بخطر باشد علامت علامت ذات الجنب نفس تنگ [illegible] ضعیف [illegible] است [illegible]
[illegible] اندرون پهلوها [illegible] خاصه بوقت نفس [illegible] و تب لازم و نبض صلب و منشاری
[illegible] اول [illegible] آماس است و سبب تنگی نفس [illegible] آماس [illegible]
[illegible] بسیاری ماده و سبب [illegible] تیزی ماده و سبب سرفه خشک [illegible] خام بود
صلب [illegible] مشارکت غشای حجاب اندر آماس [illegible]
برآید علامت [illegible]
گویند [illegible] اندر روی [illegible] باشد [illegible]

خشک اندر دم

بگردانیده

آمیخته بود و آن را که اندر وی از پیچیدگی و امید آن نباشد و رنگ تیز دانند و بود و چیزی با وی
آمیخته نباشد زراق گویند و امید بیکی و از آن و اندر حال آن باشد که بآسانی بر آید و از زرقی
آن اماس پیشاید و آن ماده جاری باشد که از موضع آماس می‌آید و بجنبش می در آید و نشان آن باشد
که ماده زود بچه خواهد شد و هم بدین طریق تحلیل پاک خواهد شد و اندر ذات الجنب خالص نیز
نباشد از بهر آنکه اندر جایگاه علت سرمای بسیار نیست و اندر برسام این همه علامتها باشد
و علامت خاصه او آنست که تند و درد و بچسپ زدن بر آید و اندر شوصه همین علامات باشد
و علامت خاصه او آنست که تند درد و خلیدن اندر پهلوها که سینه باشد و درد بسوی پشت
بزیر شانه دست باز دهد و در ذات الجنب بجز اسیف بر آید و تنگی نفس کمتر از تنگی ذات الریه
باشد و گاه باشد که آماس خصوصا اندر عضله‌های بیرونی باشد یا اندر غشاء بیرونی که بر استخوانهای سینه
و این آماس چنان باشد که بظاهر توان دید لکن نه دایم و همه اعراض کمتر از اعراض برسام ذات
الجنب باشد و نفث باشد و گاه باشد که تا ریخته نشود و بسوی ظاهر میل کند و گاه باشد که طبیب را
حاجت افتد بچیز اندیشیدن و شکافتن آن و بسیار باشد که مردانه را آخر ذات الجنب اعراض برسام پدید
آید چون خفقانات و هذیان و تنگی نفس و تواتر نبض و تن بسه وقتی هوای و سوزانی تب و تخمه نیز بود
و فرق میان ذات الجنب و برسام آنست که اندر ذات الجنب این اعراض بآخر پدید آید
و اندر برسام باول پدید آید و دم زدن از اول علت بدم زدن طبیعی نزدیک باشد پس
متواتر باشد و اندر ذات الجنب احوال سلامت باشد و اندر برسام از اول چشمها سرخ گردد
و رگها ممتلی و برخاسته شود و سیاهی چشمها بالا بر کشیده شود و چنین برسام عظیم باشد و بعضی ذات
الجنب صغیر بود و فرق میان ذات الجنب و ذات الریه آنست که نبض صلب و اندر ذات الریه موجی باشد
و درد او گران و تنگی نفس بیشتر از تنگی نفس ذات الجنب باشد و علامات دیگر که اندر باب ذات
الریه یاد کرده آمده است ظاهر باشد و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد آنست که
خداوند ذات الکبد زرد روی و بد رنگ باشد و گاه گاه سرفه کند و اندر پهلوی راست المی
و گرانی یابد و درد او خلنده باشد و باشد که زبان سیاه گردد و بول غلیظ باشد چون بول خداوند
استسقا و اگر آماس اندر جانب راست سوی جگر باشد بدست بر نهادن بتوان دانست و اگر در
جانب فرو سوی باشد نفس تمام کشیده نشود و باشد و بدان ماند که چیزی گران از پهلو آویخته است
و ذات الجنب که از جانب چپ باشد سبب نزدیکی دل بدان گرمتر باشد و خطرناکتر و اعراض آن

صعب‌تر باشد لیکن هم بسبب نزدیکی بحرارت دل امید وار باشد که پخته شود و بتحلیل پاک شود
و آنچه از جانب راست باشد بسبب دوری از دل اعراض و تبهای آن ساکن‌تر باشد و بتحلیل
و پختن آن دیرتر باشد و اگر نفث خداوند ذات الجنب خون باشد کار او مشکل بود و هم چون
کار خداوند استسقا که با تب بود از بهر آنکه استسقا را علاجهای گرم و خشک کننده باید و تب را
علاجهای سرد و تر کننده باید و هم چنین نفث خون را علاج قابض باید و ذات الجنب را علاج
محلل باید و بول سرخ و ناهموار و تیره و دلیل آن باشد که اندر دماغ حرارتی عظیم است و اگر آن
بد باشد و باز گرفته و سخت زرد و بد باشد و اندر تب گرم و سوزان اطراف سرد باشد و
بسوی پشت باز میرود و اگر جوان جانب که اماس بجنبد درد زیادت شود و این
علامات ستوده است و اگر اندر آخر ذات الجنب و ذات الریه اسهال پدید آید
آن باشد که جگر ضعیف شده باشد و اگر تنگی نفس و تقاسه و تب بدان زایل نشود روز چهارم یا پنجم
هلاک شود و اگر اندر اول علت بحران اسهال افتد نافع باشد و اگر اندر حوالی شراسیف و فرود سوی
اختلاجی پدید آید علامت حرکت ماده باشد و اندر بحران حرکت آن بسوی بالا باشد
و اختلاط عقل باشد بسبب مشارکت حجاب با دماغ و اگر آماس و خراجی که از ماده ذات الجنب
بظاهر تن پدید آمده باشد یکبار نشیند بار کرده ذات الجنب زایل شود و تمام بر آید
و دلیل آن باشد که ماده بجنبش باز گشته و هلاک نزدیک است و نفث خام و لزج و سرخ و سپید
و تیره و اندک و برآوردن سخت بد باشد و بدتر آنکه ماده ور کرده بسیار باشد خشک و لزج و سخت
ستبر و آنکه الت باشد و بتر آنکه قوت ضعیف باشد پس هرگاه که طبیب
نفث اندک بیند تامل باید کرد تا از بهر سبب کدام بیند اعتقاد بران باید کرد و بسیار باشد که
سبب خشکی و لزوجت ماده اندر قصبه‌های شش شبهه را تولد کند و دم زدن دشوار گردد و وی را
و دو ذنات و سوخته حال و شش اندر باشد مانند و تب بدان سبب تیزتر شود و بسبب تب نفس
متواتر شود تا بسبب تواتر نفس ماده عسرتر شود و لزج‌تر از آن جهت سبب فزاید و باز از تواتر
نفس از جهت تیز آید و نوعی از ذات الجنب است که دم زدن آسان باشد و نفث نیکو بود و بآسانی
بر آید لیکن درد بسوی پشت برون دهد و حرارت در دست باشد که بچوب زده باشند و بول
با حمره و ریم آمیخته باشد از این نوع خلاص کمتر یابند و میان روز هفتم و چهاردهم بکشد و اندکی باشد که
بچهار ده روز بدو در و بیشتر آنکه اگر از روز هفتم اندر گذرد و سلامت باشد و نوعی دیگر است

که میان هر دو کتف رنج شود و کتفها گرم شود و خفتن و نشستن نتواند بود و اگر شکم او کم شود
و اجابت کند زود هلاک شود و اگر از روز هفتم بگذرد در چهارده خلاص چنین باشد که نفث پیدا [illegible]
گونه گون بر آید و در بحث شود روز سیم یا چهارم و نوعی دیگر است با تب و درد کمتر
ماهر بان از چیز کردن با التهاب و دلیل صافی باشد نفث بنا شد این نوع تیز تر باشد
و علامت آن باشد که ماده روی بالا دارد و دلیل آن سرسام بر خواهد آمدن اگر از روز
هفتم اندر گذرد در چهارده باید دانست که ذات الجنب بعضی زودتر پاک شود و بعضی زودتر
و هر چه ماده گرم باشد زودتر پخته و زودتر پاک شود خاصه اگر مزاج و قوت و فصل سال و عمر
مساعد باشد و آنچه زود خواهد پخت و زود پاک خواهد شد از روز اول رطوبتی خام بر آمدن
گیرد و امید آن پدید آید که روز چهارم پخته شود و از آن روز نفث بجملگی پدید آید تا هفتم
روز پاک شود و اگر این رطوبت که یاد کرده آمد روز اول آغاز نکند لیکن پیش از روز چهارم
یا روز چهارم آغاز کند امید باشد که روز هفتم نفث بجملگی پدید آید و از آن روز که نفث بجملگی پدید
آید تا چهارده روز پاک شود و اگر اندرین مدت پاک نشود و ریم کند و سبب پاک ناشدن
اندرین مدت یا بسیاری ماده باشد یا ضعیفی قوت و اگر تا روز هفتم پاک نشود و پخته نشود
یا رطوبتی و نفثی پدید نیاید باید دانست که علت دراز شود و مدت دراز بود تا پخته شود و جنبش
و پاک شدن آن اندر مدت چهل روز تا شصت روز باشد و مدت قوت بیمار چندین روز
پای نتواند داشت و بیش از آن ضعیف شود و بیشتر اندر چهارده هلاک شوند و اگر قوت
قوی باشد و شهوت معتدل و خواب دوم زود و لازم سلامت باشد و دلیل نیز خوب باشد
علت دراز کرده و باخر ریم کند و هر نفثی که از آن روز که بر آمدن آغاز کند اگر تا چهل روز
پاک نشود و ریم کند و هر چه ریم کرد احوال خاص باشد که اندر سل و ذات الریه یاد کرده آمده است
و علامت پاک شدن و دیر تری از ذات الجنب سلیم تا چهارده روز پاک شود باشد یا بیست
روز پاک نشود زود تر از ذات الجنب قوی تا چهل روز پاک بنشد تا شصت روز [illegible]
قوت آن اندرین مدت بجای نتواند ماند پس بیشتر [illegible] از این مدت هلاک شوند و علامات
ریم کردن آنست که تب سخت تر شود و نفس تنگ تر و درد و سوزش تب کمتر و قوت
ضعیف تر و دهان خشک و زبان درشت شود و شهوت باطل گردد و بی خوابی [illegible]
کفتن پدید آید و گرانی اندر پهلو یافته شود و پس از آن که ریم تمام گرد تب و درد ساکن تر شود

و گرانی پهلو زیادت شود و نبض نیز دلیل کشادن عرض کند و تب سخت گیرد و بلرزه آید و کشاد [illegible]
و گاه باشد که بسبب سرد شدن ریم تب سوزان باشد و اگر اندر مدت چهل روز پاک شود
و باقی قوت ضعیف تر میشود و تن کاهش گیرد و سل باز گردد و هر چند [illegible]
زودتر پخته شود و زودتر [illegible] و هر گاه که اندر نفث و اندر دلیل و غیر آن علامات
ستوده یافته شود و اگر پس از آن اعراض هایل پدید آید سبب آن اعراض اندر [illegible]
ریم کردن الحس باشد و هر گاه که نفث و اعراض دیگر زایل شود اگر قوت قوی باشد و علامات
سلامت ظاهر شود [illegible] ریم کند و بذات الریه باز گردد و اول غشی افتد و رخسار سرخ شود و گرم
گرم گردد و آنرا که ذات الجنب ریم کند و بشکافد و ریم اندر فضای سینه افتد بیمار چند روز
پندارد که بهتر است پس بدتر شود و اگر ریم بسیار باشد و قوت ضعیف بیشتر کمتر شود و باخر
هلاک کند و اگر غذا و نیز ذات الجنب گرفته د پهلو با زیادت و نفس متواتر گردد و قوت
ضعیف تر ان غشی باشد و اگر تواتر کم از آن بود که ذات الجنب واجب کرده باشد از سه حال بیرون
نباشد یا سبات آرد یا تشنج یا آماس و پخته شود اما سبب سبات و تشنج بخارها تر باشد
که بدماغ بر شود و چه اگر ماده تیز بود گرمی غالب شود تواتر نفس و تواتر نبض زیادت
شود و اگر دماغ ضعیف باشد سرسام را قبول کند و دفع نتواند کرد و اندر سبات افتد و اگر دماغ
قوت آن دارد که ماده را از خویشتن دفع کند تشنج باز گردد و اگر ماده بس غلیظ باشد و دفع
نکند لیکن دیر پخته شود و اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی تمام بوده باشد ساکن گردد باید دانست
که ماده بر طریق ادرار بول یا بر طریق اسهال دفع خواهد شد پس اگر اندر بول و براز [illegible] نشان آن ظاهر
شود تا معلوم باید کرد اگر اندر عضلهای شکم و پهلو سیف حرارتی و گرانی پدید آید نشان آن باشد
که اندر پیچوله ران یا بر ساق آماسی و خراجی خواهد بود و اندر این امید سلامت باشد و تواطؤ
اندرین رقت بطر استفراغ قی بنباید و اگر تنگی نفس و تاسه زیادت شود و اندر پستانها
و اندر چیز کردن حرارتی و گرانی باشد علامت آن باشد که ماده بر بالا شود و آماس و خراج اندر
بن گوش خواهد شد [illegible] و پس اگر ماده تیز باشد و از این علامات چیزی پدید نیاید ماده
در دماغ دفع نشود و سرسام و اعراض آن پدید آید و هلاک کند علاج بباید دانست
که علاج ذات الجنب و ضمادهای [illegible] لکن اگر خون غالب بود اول رگ باسلیق
باید زد روز اول که هنوز ماده اندر حرکت باشد و قرار نگرفته از جانب مخالف باید زد [illegible]

از آن دست که برابر علت باشد تا ماده را از آن سوی دیگر کشد و اگر یک شبان روز
گذشته باشد و ماده قرار گرفته از آن دست باید زد که علت سوی او باشد و اگر قوت بجای
قوی باشد خون چندان برون باید کرد که رنگ خون بگردد از بهر آنکه خون سیاه اندر حرارتی
این اماس باشد و اگر خواهند که قوت نگاه دارند باید دو دفعه یا سه دفعه بیرون کنند و اگر صفرا
غالب باشد اول تدبیر اسهال صفرا باید کرد و مطبوخ خیارشنبر یا حقنهٔ نرم و بعضی طبیبان گفته اند
چنین علت صفراوی صواب تر آنست که اول رگ زنند از بهر آنکه رگ زدن مواد از مسهل
جمع تر کند که مسهل اجابت نکند و اخلاط انجذاب ... و اضطرابی تولد کند اولیتر آنست که در موضع
درد نگاه کنند اگر درد با استخوان سینه و چنبر گردن میل دارد رگ زدن صواب تر و اگر تب اسیفه (؟)
میده ... مسهل صواب تر از بهر آنکه درد که باسلیق از این موضع اندک میکشد و در روز اول
و روز سیم تا از استفراغ فارغ شوند شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند با آب
آمیخته اگر با جلاب رقیق دهند و اگر تشنگی غالب بود از خربزهٔ هندی و سکنجبین اگر تب تیز
نباشد با آب آمیخته که آب خربزهٔ هندی صواب و از پس استفراغ هر بامداد بنفشهٔ پرورده
اندر جلاب رقیق گداخته و روغن بادام بر افکنند و بدهند با کشکاب دهند و اگر اندر کشکاب
عناب و سپستان اندر گزیند و با شکر و روغن بادام بدهند صواب باشد صفت شرابی که
بامداد بدهند ترکیب او بنفشهٔ تازه نیم من تخم آلو ... ده درم کثیرا هشت درم تخم خطمی
پانزده درم اسپغول ده درم همه را اندر پنج من آب تر کنند پس با آتش نرم بجوشانند تا بنیمه
باز آید و بپالایند و نیم من شکر را افکنند و بقوام آرند و نیز دو یک من ... اولیتر آنست که این
اخلاط حاجت کثیرا و اسپغول نیز ندو لعاب اسپغول جداگانه گیرند و کثیرا جداگانه بکوبند و چون
دیگر اخلاط پخته باشد و پالوده شکر را افکنند و کفک بر دارند از بهر آنکه کثیرا و لعاب اسپغول
دشوار پالوده شود و اگر تخم آلو و تخم خطمی را نیز همچنین جداگانه لعاب بیرون کنند نیز با وی
بیامیزند چون لعاب اسپغول صواب باشد شربتی هر بامداد بیست درم با چهل درم روغن
بادام صفت شرابی دیگر ترکیب او آب انار شیرین یک من آب ... یک من هر دو را بپزند تا بنیمه
باز آید و نیم من شکر را افکنند و بقوام آرند چون شراب دیگر بکار دارند صفت شرابی دیگر
بنفشهٔ خشک سی عدد عناب سی درم سپستان پنجاه عدد مویز منقا دانه بیرون کرده سی
عدد تخم خطمی و اسپغول و تخم آلو و کثیرا از هر یک ده درم فلوس خیارشنبر پاک کرده بیست

درم

بیست درم شکر خشک پزند چون شراب دیگر ... بیست با روغن بادام صفت مطبوخ مسهل
عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم ترنجبین سی درم
بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و بدهند و اگر خواهند که قوی تر باشد سه درم لسان الحمل ...
درم اندر پنج زیادت کنند و سه تربد تراشیده و هم کوفته و اولیتر آن باشد که بیخ سوس و تربد
اندر مسهل کنند که پس از آن دهند اگر غثی پدید آمده باشد و اگر چار مسهل را کاره باشد سه درم لسان
الحمل ... کوفته و پخته اندر جلاب کنند و بدهند و پس از روز چهارم اگر ثقلی پدید آمده باشد
اندر این شرابها که یاد کرده آمد پرسیاوشان و بیخ سوس مقشر زیادت کنند از هر یک ده درم
و حقنه از بنفشه و بابونه و آنچه ... عناب و سپستان و تخم خطمی و خشک ... کرده
سازند و روغن شیره ... افکنند و مقدار ... بعوض آب جلاب دهند با شراب بنفشه
و شراب نیلوفر با آب آمیخته و لعوقها و تدبیرها که بپزانند و پاک کنند گفته آمد اندر ذات
الریه یاد کرده آمده است اختیار کنند و اندر این باب بکار دارند صفت ضمادی که ماده را
بپزاند و درد بنشاند ترکیب او بنفشه و خطمی از هر یکی یک جزو آرد جو و آرد باقلی از هر یکی جزوی
نیم و بابونه یک جزو همه را با موم روغن بنفشه بسرشند چنانکه رسم است و اگر تحلیل بیشتر حاجت
باشد تخم کتان زیادت کنند و بیخته بسرشند و اگر حرارت کمتر باشد بجای روغن بنفشه روغن
سوسن ... کنند یا روغن نرگس و اگر حرارت قوی باشد بعوض تخم کتان و بیخته برگ نیلوفر و گل
و گل سپید و کدو و کاهو زیادت کنند صفت ضمادی دیگر ترکیب او آرد جو و اکلیل الملک و بابونه
خطمی ... عصیده گشته و بر موضع درد نهند درد بنشاند و ماده را بپزاند و تکمید با اسفنج تر
کرده کنند با آب گرم و اگر روغن زیت با آب گرم با پشمینه ... بپزانند و درد بنشانند و تر باشد
و پیه بط و روغن ... گوشت ... سفید ... گداخته طلی کردن سودمند باشد
و هر گاه که ریش ضماد و تکمید کنند و روغنها درد بنشاند زیادت میکنند باید دانست که قلت
و استفراغ حاجت خاصه بفصد و هر گاه که فصد کرده باشد و مسهل داده ... تر
نشود باید دانست که آماس ریم خواهد کرد دیگر باره فصد باید کرد از بهر آنکه اگر دیگر باره فصد کرده
شود و قوت ضعیف گردد و حرارت خون کسته شود و آماس خام بماند و اگر با آنکه فصد
کرده شود ماده پخته گردد و نفس تنگ بر آید اگر اندر قوت ضعفی باشد فصد نشاید کرد
و اگر با استفراغ حاجت حقنه صواب تر و اگر قوت بجا بر جای باشد و از بس فصد غشی افتد یا نفس تنگ

شود نشان آن باشد که بدین فصد مادهٔ علت کم نشده است تدبیر حقنه باید کرد و بسیار باشد
که هر روز یک مجلس باید و مجلس دو حاجت می افتد و از فصد بی نیاز کند و هرگاه که چند ماده پخته
شده حقنه باید کرد تا بعضی از آنچه نیم گرم کرده تنقیت پاک شود و آب گرم و کشکاب رقیق با شکر
و سکنجبین با عسل و سکنجبین دادن و جامها بر ایشان پیوسته گرفتن یاری دهند تنفس و سینه و پهلو را
پاک کنند و جالینوس اندر ابتدای دیاقوذا فرموده است تا ماده را ساکن کند و بیرون آرد و بیمار را خواب
آرد و خواجه بوعلی سینا میگوید دیاقوذا کسانی را باید داد که خواب نیاید و اکنون خواب آید نشاید
داد از بهر آنکه ممکن است که ماده را غلیظ کند اندر تنفس دشوار شود و نیز ممکن است که شکر یا عسل
که با وی پخته باشند حرارت او باز دارد و اگر ضرورت باشد دیاقوذا از تخم خشخاش باید ساخت
بی پوست او و از بهر استفراغ و از پس آنکه اعراض علت آهسته شود و نفث بسیار بوده
باشد غذا از کشک و آرد باقلی و اسفاناخ و ملوخیا باید فرمود با شکر و اگر هنوز اضطرابی باشد
کشکاب رقیق قناعت باید کرد و اگر مادهٔ ذات الجنب سوداوی یا بلغمی باشد فصد نباید کرد لکن
حقنهٔ تیز و ضمادهای پزاننده و تحلیل کننده بکار باید داشت و بجای آب ماء العسل باید داد
و آب گرم جرعه جرعه پیوسته سود دارد و اگر هر بامداد یک شربت بدین نسخه بخورد کشکاب
از کشک جو و گندم و نخود باید فرمود و مقدار یکدرم تخم بادرنجبویه و چند درم بیخ سوسن اندر وی
پختن و سکنجبین عسلی ممزوج خلطهای غلیظ را لطیف کند و اگر با [illegible] یک شربت [illegible] صواب
باشد و طعام نخودآب بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و تلخ آمیخته و سپوس آب
با انگبین یا [illegible] شود [illegible] روی کرنب و شبت و نخود پخته باشد و حسو که از شبت
و حلبه و آرد باقلی ساخته باشند و روغن بادام گرم کرده تجرع کردن سود دارد و مرکب با انگبین
پزاننده و پاک کننده است و [illegible] پاک کننده است و پزاننده و اگر
ماده بس غلیظ و فسرده باشد و نفس تنگ شود و نفث بازایستد زوفای خشک
و دل کوفته اندر ماء العسل گرم کرده دهند مقدار سه درم و گاه باشد که [illegible] حاجت
افتد که وزن یک باقلی زنگار و چندانکه [illegible] برداشتند [illegible] کرده [illegible]
روغن زیت و ماء العسل گرم کرده بدهند و بر این سود دارد و مقدار یک باقلی [illegible] با سکنجبین
عسلی ممزوج با آب گرم دهد و انبساط دهد و اگر زنگار [illegible] حلق [illegible] ضماد [illegible]
چون [illegible] بار [illegible] روغن بادام [illegible] کرد و ضماد [illegible] کرنب [illegible]

و معده را م

بخته

بخته بسازند یا از [illegible] اکلیل الملک سازند و روغن [illegible] خاصه را از [illegible]
اندر آفتاب و طعام بسیار و از جماع حذر باید کرد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی تمام مقالت
هفتم از کتاب ششم

مقالهٔ هشتم از کتاب ششم اندر احوال دل

و بیماریها و علاج آن و این مقالت شش باب است باب اول اندر آنکه
بیماریهای دل چند نوع است و علاج آن از طریق کدام است بیماریها و آفتها که دل را افتد چهار
نوع است یکی انواع سوء المزاج مفرد و مرکب و ساده و با ماده دوم انواع آماسها سیوم تفرق
الاتصال چهارم بیماریها که بمشارکت دیگر اندامها افتد اما سوء المزاج دل اگر محکم باشد علاج نپذیرد
نباشد و اگر محکم نباشد علاج دشوار پذیرد و مادهٔ بیماریها یا اندر گوشت دل باشد یا اندر میان دل
و میان غلاف او باشد که رطوبت بسیار باشد یا ماده بادناک و هرگاه که بسیار گردد غلاف
دل را ممتلی کند و دل را بفشارد و از حرکت انبساط باز دارد و مردم را خفه کند و بکشد و آنچه
اندر رگهای دل باشد سده کند و سده راه بیرون شدن هوای گرم گرفته و دودناک شده
و راه اندر آمدن هوای تازه گرفته دارد و مردم را خفه کند و بکشد و آماس اندر گوشت دل باشد یا
اندر غلاف او و آماس دل را چون سقاقلوس گویند و آماس که گوشت دل را گرم باشد یا سرد که هم
در حال بکشد و هرگز تا در افتد [illegible] معالجت [illegible] از بهر آنکه آماس از
سوء المزاج [illegible] و از تفرق الاتصال و از [illegible] و از انقباض و انبساط باز دارد
بدین سبب زود هلاک کند و آنچه اندر غلاف دل افتد مهلت دهد جالینوس میگوید
حافظی که بود هر روز لاغرتر میشد و [illegible] اندر غلاف دل او آماس صلب یافتم [illegible]
[illegible] بدانستم که لاغری وی [illegible] حال او از آن آماس بود و جالینوس میگوید بوزینه داشتم و با
از این نوع بسیار [illegible] تا اگر تشریح اندامها چیزی مشکل شدی [illegible] و آن اندام
نگاه کردی و از بهر آنکه اندامهای بوزینه با اندام مردم ماند [illegible] لاغر شدی [illegible] و هر
روز لاغرتر میشد چون او را بکشتم آماس صلب یافتم اندر غلاف دل او چندانکه باقلی [illegible]
لاغری شد [illegible] آماس بود و تفرق الاتصال سه نوع است یکی تفرق الاتصال که از [illegible] است اما
دوم آنکه [illegible] سیوم آنکه [illegible] و دل از این انواع [illegible]
احتمال نکند و گفته اند هرگاه که از گوشت دل پاره بر آید [illegible] خون [illegible]
شود و بیماریهای [illegible] که [illegible] اندامهای دیگر افتد بعضی بمشارکت دماغ باشد و بعضی بمشارکت جگر و معده

لیفوس

و میگوید این بوزینه دم

و بعضی بمشارکت جگر

ورم واحشا و حجاب و شش و بمشارکت همه تن باشد چنان باشد که اندر تبهای محرقه و غیر آن
خفقان و غشی پدید آید و آنچه بمشارکت دماغ افتد چنان باشد که دماغ ضعیف گردد و دود و دم از دل
از حال طبیعی بگردد و نسیم هوای تازه چنانکه باید بدل نرسد و هوای دود ناک از دل پاک بیرون
نشود و بدین سبب سوء المزاج و خفقان و غشی تولد کند و آنچه بمشارکت جگر افتد چند گونه است
یکی آنکه جگر ضعیف شود و بدان سبب آن طعام که خورده شود غذای تمام و خون پاکیزه حاصل
نشود و نصیبی که دل را باید باندازه غذا بدو نرسد و ضعیفی دل قوی تر پدید آید دوم آنکه اندر جگر
خون سوداوی تولد کند و بدان سبب غذای دماغ و دیگر اندامها سوداوی شود و از دماغ بطریق
تخریف بدل باز آید و خفقان و اندیشهای بد و غمها تولد کند سیوم آنکه اندر جگر خون بلغمی
تولد کند و هم از راه طریق بدماغ رسد و از دماغ بدل باز آید و کسلانی و بی نشاطی و فراموشکاری و کند
فهمی پدید آید چهارم آنکه جگر خون گرم یا سرد بدل می فرستد و از آن خون سوء المزاج سرد تولد کند
اندر دیگر اعضا گرم یا سرد افتد و بسبب پیوستگی که میان غشاء اعضا که بیکدیگر پیچیده است دل را
و باز دو وی و آنچه بمشارکت فم معده افتد سه گونه باشد یکی آنکه اندر فم معده خلط بد بود و بسبب نزدیکی
و همسایگی رنج آن بدل باز رسد و خفقان و غشی افتد دوم آنکه بسبب حرکت خلط بد که از حال
بر آمدن گیرد و خفقان و غشی پدید آید سیوم آنکه در معده غشی افتد و بسبب همسایگی درد و
باشد و بسیار باشد که کشنده و آنچه بمشارکت غشا و شش و غیر آن تولد کند چنان باشد
که ماده ذات الجنب و ذات الریه جای خود را انتقال کند و بجانب دل میل کند و خفقان
و غشی آرد و باشد که روح را خفه کند و بکشد و آنچه بمشارکت روده ها افتد چنان باشد
که اندر روده حب القرع باشد یا کرمان دراز و بدماغ برآید خفقان و غشی آرد و خفقان
علتی است که از انواع سوء المزاج افتد و هرگاه که اسباب خفقان قوی گردد غشی آرد
و خفقان طپیدن دل را گویند و غشی آن باشد که مرد بیفتد و بیهوش شود و بعضی مردم عام
که علت ربو را که بپارسی نفس گویند خفقان خوانند و فرق میان هر دو آنست که مردم ربوی
را باشند بسته و کوتاه و شتاب چنانکه دم زدن کسی که دویده باشد و کار یافته
و خفقان طپیدن دل است که باختلاج باشد و اختلاج جستن اندام باشد و عوام او را پرش
اندام گویند و بسیار باشد که بسبب خفقان لطافت حس دل را تشویش پدید آید و زود
پاک شود و ساکن گردد و این سببی قوی باشد پدید آید و بی علاجی قوی زایل شود و گاه باشد که

شراب

مرد خورد و در وی اثر کند و خفقان پدید آید و اسباب غشی دو نوع است یکی تحلیل روح دوم
خبه شدن روح و اسباب تحلیل روح سه نوع است یکی استفراغ روح بسیار
یا باسهال های رقیق چون بسیار رانده رگ یا از جراحتی یا بوجهی دیگر چون طمث و نفاس و گشاده شدن
رگهای بواسیر دوم آنکه شادی و بالذت با فراط چون لذت جماع یافته شود و دل بدان سبب از
و هرگاه که شادی و بالذت با فراط ناگاه باشد دل بجز آن باز شود که عادتست و روح بدان سبب
تند و تیز گردد و دل بهم خبانه باز شد و بماند و روح تحلیل پذیرد و غشی افتد و اندران غشی هلاک
شود سیوم آنکه دردی عظیم چون درد قولنج و غیر آن پدید آید و طبیعت روح را بجانب درد و جهت
دفع الم قوت روح را بجانب موضع درد فرستد و دل بدان سبب سرد شود و روح تحلیل پذیرد
و غشی افتد و اندران غشی هلاک شود و اسباب خبه شدن روح دو نوع است یکی امتلائی
با فراط است خاصه از شراب و امتلا با فراط حرارت غریزی و روح را خفه کند دوم
دوم غمی از ترسی پدید آید ناگاه با فراط و دل بدان سبب فراز هم آید و روح خفه شود و هلاک
کند و این معنی اندر کتاب دوم اندر باب نوزدهم از جزو دوم یاد از مقالات نوم شرح گفته
آمده است و انواع آفتها و بیماریها که دل را افتد اسباب آنست که یاد کرده آمد و طریق علاج
او آنست که گفته می شود و بباید دانست که از بهر آنکه دل شریفتر از همه اندامهاست علاج او
با احتیاط تر از علاج دیگر اندامها باشد و اندر استفراغ و اندر تبدیل مزاج و بیماریهای امتلائی
که دل را افتد بیشتر آن باشد که سبب آن دم زدن را بسته دارد و بعضی بخار غلیظ باشد از
دیگر جهتها و از جهت معده امتلای رگ باسلیق باید زدن از دست راست و از جهت معده
بخاری باسلیق از دست چپ باید گشادن و در جمله خطر است حالها استفراغ بی فصد بخطر
از بهر آنکه اندر فصد حاجت نیست چه اگر دل را که قوت او بدیل بجد رسد و احتیاط اندر دل
بیش از آن نیست که قوت نگاه دارند و یکبار خون بسیار بیرون نکنند و علاجهای دیگر
با احتیاط تمام باید کرد و هر داروی که بکار دارند چه مجوب که مزاج را بدل کند و چه داروی که استفراغ
کند بهیچ حال نباید از داروها که بدل مخصوص است و روح را قوت دهد از بهر آنکه داروها کامل
ضد اخلاط نیست بر این سبب داروی که غرض از وی پاک کردن خلطی باشد از دل آمیخته باید داد
با داروهای که بدل مخصوص است تا قوت دیگر داروها بدل برساند و روح را برافروزد و داروی
که غرض او تبدیل مزاج باشد هم از این داروها که بدل مخصوص است با دل باید آمیخت از بهر دو کار یکی

انکه تا قوت داروهای دیگر بدل رساند دوم آنکه اگر مزاج گرم است و بداروهای سرد علاج می باید کرد
چنگ به سردی نشاید زد بهر آنکه دل معدن روح است و گوهر روح گرم است و لابد او را حرارت اصلی
است که ازو بی نیست و بسبب سوء المزاج غریب علیل پذیرد و اندک شود و بیشتر که
سرد زده و در نامک و تیره شود و باین همه اگر اندر داروهای سرد افراط کرده آید بیم باشد که باقی
روح فرو ماند پس صواب آنست که داروهای گرم که بدل مخصوص است با داروهای سرد
بیامیزند و بدین سبب است که متقدمان اقراص کافور که از بهر سوء المزاج دل ساختند
با زعفران بود و آنچه از بهر استسقا ساختند بدل لسان الثور یا چیزی که مانند او باشد ساختند
از بهر آنکه دانستند که او بجای کار بتا رگ و تقوی طبیعت دل قوی آمیخته است و ... که
اگر طبیعت قوی نباشد هیچ علاج سود ندارد و اندر ترکیب فایده دیگر هست و آن آنست که
داروهای سرد کند رونده نباشد و قوت او بدل نتواند رسانید بدین حاجت افتاد که داروهای
گرم که با دل خاصیتی و آشنایی دارد بیامیزند تا قوت او را بدرقه باشد و بدل رساند و داروها
که دل را سود دارد بسیارست لیکن آنچه خاصیت آشنایی دارد با دل آنست که اینجا یاد کرده
آمده است و باعتدال نزدیکست ابریشم، بچاده، پیروزه، زر و سیم، لسان الثور،
و آنچه گرمست زرنبج، مشک، عنبر، زرنباد، ابریشم، زعفران، بهمنین، قرنفل، عود،
بادرنجبویه، تخم او، بادروج، و تخم او، فلنجمشک و تخم او، شاهسپرغم و تخم او، بادرنگ
و پوست او، قاقله، کبابه، ساذج، هندی، دارچینی، و آنچه سردست مروارید، کهربا،
بسد، کافور، صندل، طباشیر، گل مختوم، سیب، حماض الاترج، کشنیز خشک،

باب ... دوم از گفتار

هشتم از کتاب ششم اندر ضعیف دل و خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد اسباب سوء المزاج گرم که
دل را افتد پنج نوعست یکی اعراض نفسانی چون خشم و اندیشه بسیار اندر کارهای مهم دوم
تنگی نفس و گرفتگی منفذ هوا تا هوا تازه که بدل رسد سیوم آنکه بگرمابه گرم و هوای گرم درنگ بسیار
کردن چهارم پیوسته طعامها و شرابهای گرم خوردن خاصه اگر تشنه شود و آب سرد کمتر یا برنج
پیوسته بوی دارو و عطرها بخور و زند و یک داشتن علامات خفقان علامت خفقان گرم آنست
که با سوزش و تشنگی بود و از هوای گرم و از گرمابه و نزدیک آتش بتر شود و از هوای سرد و بوی
گلاب و عطرهای خنک راحت یابد و گاه باشد که خفقان گرم با تب باشد و این اسباب ...

کرده

کرده آمد اندر رنجی افتاده باشد علاج آنکه علامت خون ظاهر بود از دل رگ باسلیق بزنند
و شربتهای و بویهای خنک بکار دارند و هوای خانه خنک کنند چنانکه معلومست و پیوسته
ضمادهای صندل و کافور و گلاب بر نهند و پیراهن صندل آلود پوشیدن و شراب صندل
و کافور و گلاب و اقراص کافور بکار دارند صفت ضماد صندل سفید بگلاب بسایند
و اندکی سرکه خوشبوی بر چکانند و کافور اندر وی مالند و آب سیب ترش و آب آبی
بر سرشند و دستارچه کتان بدان تر کنند و بر موضع دل نهند و آب خنک ... بگلاب
آمیخته اندر ضمادها بکار داشتن سود دارد صفت پیراهن صندل آلود صندل سفید را بگلاب
بسایند و بکافور اندر مالند و پیراهن توزی بدان تر کنند و بهوای خنک خشک کنند و هر
وقت اندکی گلاب بدان بر می پاشند و بپوشند و اگر دستار توزی هم چنین بصندل
آلوده کنند و بر روی بالین بگسترانند سخت صواب باشد صفت شراب صندل سفید

صندل م

گرفته از سوده مقدار ... درم گشنیز خشک کوفته پنج درم اندر صد درم آب غوره پانزده درم
سرکه و یک من آب تر کنند یک شبان روز دیگر روز از آتش نرم تا دو بهره برود
... بپالایند و یک من شکر طبرزد بر افکنند و نیم درم ...
... اندر ... توزی بسته در افکنند و بجوشانند ... بر دارند و بقوام آرند و زعفران و
زعفران اندر وی مالند و از وی دور کنند و بنهند تا ... شود پس ده درم طباشیر سوده
و نیم مثقال کافور و ده درم صندل سوده اندر وی بمالند و جای نیز شربتی چند درم با شراب
سیب یا آب تخم خرفه صفت ... کافور ... طباشیر ... گل سرخ ... از هر یکی چهار درم تخم
خرفه و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدوی پاک کرده از هر یک دو درم و نیم صندل سفید
سوده ... درم سرطان نهری بریان کرده و رب السوس از هر یکی یکدرم زعفران و کافور از هر یک
دو دانگ ... ده درم ... درم و نیم کشنیز خشک ده درم صفت ... که تشنگی ...
... آب انار ترش و آب انگور ترش و آب خرمای هندی و آب ترنج ترش و آب غوره از
هر یکی راست شکر بر نهند بر مقدار حاجت آبها ... بقوام آرند صفت سفوفی که دل گرم را
سود دارد ... گل سرخ طباشیر از هر یکی ... کشنیز خشک ده درم کافور نیم دانگ
شربتی یک مثقال اندر آب سیب صفت سفوفی دیگر ... مروارید و کهربا و بسد و لسان
الثور و شب یمانی و گل مختوم از هر یکی ... مثقال شکر طبرزد ... مثقال شربتی دو مثقال

باشراب سیب یا شراب انار و اگر فرو ضد باستفراغ و دیگر حاجت آید مطبوخ هلیله دهند
و اگر بغیر آب دهند اولیتر و اگر حرارت زیادت شود و ترسند که آماس یا بثره تولد کند چیزهای
خنک چون افیون و تخم تفاح علاج کنند بدین صفت بگیرند افیون نیم دانگ تخم تفاح دانگ
نیم کافور یک طسوج مشک و زعفران از هر یک طسوجی ترکیب کنند و بترتیب شربت دو دانگ
برین گونه باشد بامداد و شراب سیب یا شراب ترنج یا قرص کافور دهند و اگر خواهند دانگی
کافور اندر آب انار یا اندر آب تخم خرفه یا آب خیار دهند روا باشد و گشنیز
بجای کافور [illegible] آنجا داد نیک باشد و بوقت خواب شربتی ازین سفوف که یاد کرده آمد با آب
انار بدهند و اگر بار سفوف را کاره باشد گل ارمنی با آب انار و لعاب اسپغول بر نهند و اگر
تب نباشد بجای این آبها دوغ گاو سود دارد و طعامها تازه خورد و تره که بپخته و مصوص و امثال آن
و [illegible] و زیره [illegible] دهند [illegible] شراب سیب دادن و نان اندر
گلاب و شراب ریحانی بهم آمیخته تر بید [illegible] و آب ترشی ترنج و آب لیمو با گلاب آمیخته
و شکر ترشی آن شکسته و سرد کرده سود دارد و اگر قوت ضعیف باشد و بیم باشد
که حرارت غریزی با این شربتهای خنک پای ندارد اندکی به وقاقله و پوست ترنج
و مانند آن چیزی با آن غذاها و شربتها بیامیزند و لسان الثور و آب سخت نافع است
و سیری کردن [illegible] و تحویل کردن بهوای خنک بهترین علاج است
محمد بن زکریا میگوید که خداوند خفقان گرم بشتر گرم مقام [illegible] عمر ایشان کوتاه شود
و میگوید که [illegible] خداوندان خفقان گرم بشتر گرم مقام ساختند عمر ایشان کوتاه
بود و میگوید هر که من دیدم از خداوندان خفقان گرم همه کمتر ازینجا ساکن فرود و هیچ کس را
ندیدم که پیری رسید والله اعلم

باب سیوم از گفتار هشتم از کتاب ششم اندر ضعیف دل و خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد

که ضد اسباب سوء المزاج گرم باشد علامت رنگ و بوی خداوند سوء المزاج سرد لب سپیدی
و کبودی گراید چون رنگ ارزیز و کسلانی و دیگر کاهلی اندر وی پدید آید و تشنگی کمتر باشد
و از هوای گرم و بوی عطر گرم راحت یابند علاج آنکه اگر علامت [illegible] نباشد شراب [illegible]
ریحانی مقداری که موافق باشد و بوی مشک و عود خام و عنبر سود دارد و غالیه [illegible]
کردن و روغن [illegible] با اخلاط دواء المسک دادن خفقان سرد را

ساکن

ساکن کند صفت شربتی دیگر بگیرند سعد و قطر و سنبل و دارچینی و [illegible] همه را بکوبند و بآب [illegible] شراب
ریحانی بر سرشند و بر دل نهند صفت سیب [illegible] پاک کنند اندرون و بیرون و آب [illegible] بجوشند [illegible]
تا صافی شود و دیگر روز [illegible] اندر شراب کهن ترکنند [illegible] و دیگر روز بجوشانند [illegible]
یک من ازین شراب و یک [illegible] از آب آن [illegible] و [illegible] انگبین [illegible] و سنبل و دار
چینی و [illegible] و قرنفل و مصطکی و قاقله و کبابه از هر یک یکدرم عود هندی نیم درم زعفران شاخ چهار دانگ
همه را نیم کوفته اندر خرقه بندند فراخ و اندرین شراب [illegible] کنند و [illegible] و هر ساعت [illegible] چون همه آن
تمام پخته شود و بقوام آید آن خرقه از وی جدا کنند و بفشارند [illegible] و دانگی مشک سوده در وی افکنند
و بیامیزند و گوارش عنبر که اندر علاج معده یاد کرده اند و تریاق فاروق و مثرودیطوس سود دارد و صفت
سفوفی که خداوند خفقان سرد را سود دارد بگیرند شکر [illegible] و چند [illegible] از هر یک یکدرم پوست ترنج نیم درم
[illegible] مشک نیم درم همه را بکوبند و با انگبین بر سرشند و بدهند صفت سفوفی دیگر [illegible]
درم بسد [illegible] از هر یک سه درم قرنفل دو درم شربتی دو درم با شراب سیب یا با شراب انگوری
یا [illegible] طعام [illegible] باشد دارچینی [illegible] گرم سازند
چون زیره [illegible] گوشت گنجشک و کبوتر بچه بریان موافق باشد و اگر سوء المزاج سرد با تری
بود علامت آن است که [illegible] علت [illegible] و دل او در میان آب نهاده است و خفقان اندر
[illegible] کبوتر بچه اندر آب افتد و طبیب [illegible] آنست که [illegible] استفراغ کند بحب اصطمخیقون
مرکب [illegible] یک مثقال [illegible] افتیمون سوده [illegible] سرشند [illegible] سود
دارد و اگر رطوبت بسیار [illegible] ایارج لوغاذیا و [illegible] موافق باشد و اگر [illegible] کردن آسان
باشد [illegible] استفراغ دواء المسک [illegible] گرم باید داد و صفت
دواء المسک [illegible] افسنتین رومی و صبر و [illegible] زراوند از هر یک شش درم [illegible] زعفران [illegible] از
هر یک چهار درم سنبل و ساذج هندی از هر یک دو درم [illegible] مشک از هر یک درم همه را بکوبند
و بریزند و با انگبین مصفی بر سرشند شربتی یک مثقال اندر آب لسان الثور بدهند صفت دواء المسک
حلو [illegible] از هر یک [illegible] ابریشم خام مقرض از هر یکی [illegible]
نیم [illegible] ساذج هندی سنبل قاقله قرنفل [illegible] از هر یک چهار دانگ زنجبیل دار
فلفل از هر یکی دو دانگ مشک [illegible] همه را بکوبند و با انگبین [illegible] بر سرشند
صفت مفرح گرم بگیرند [illegible] ابریشم خام مقرض و تخم [illegible] بادرنجبویه از هر یکی دو درم

لسان الثور و گل سرخ از هر یک چهار درم مروارید هشت درم سادج هندی یک درم نیم سنبل
و سلیخه و قاقله و حرّ بوا و اصل سوسن و کندر و عود هندی و اسطوخودوس و افتیمون و زرنباد و درونج و دارچینی از هر یک
یک درم ابریشم دو درم نیم بادرنجبویه دو درم و نیم بهمنین از هر یک چهار دانگ نیم و قرنفل یکدرم [illegible]
از هر یک دو دانگ و نیم [illegible] سه درم [illegible] همه را بکوبند و بیخته بسرشند شربتی دو مثقال صفت
انوشدارو [illegible] گل سرخ شش [illegible] سغد چهار درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون از هر یک [illegible] درم
قرفه و زرنباد و زعفران و بسباسه و قاقله و دار فلفل و کبابه از هر یک دو درم همه را بکوبند و بیزند و نیم من
آمله پاک کرده اندر پنج من آب بپزند تا دو بهره [illegible] بالند و بپالایند و [illegible]
مصفی با قند [illegible] و بقوام آرند و [illegible] بسرشند و شربتی دو درم این دارو [illegible]
[illegible] دل را قوت دهد و رنگ روی را تازه [illegible] صافی کند و بوی [illegible] خوش
[illegible] از طعام و پس از طعام خوردن روا باشد صفت سفوفی که ضماد و خفقان سرد را سود دارد
[illegible] و کهربا بریان کرده و [illegible] بریان کرده و سغد از هر یک سه درم زراوند [illegible] درونج
از هر یک نیم درم [illegible] سنبل و مروارید از هر یک یکدرم [illegible] درم شربتی [illegible] درم اندر شراب
افسنتین صفت شراب افسنتین [illegible] افسنتین رومی پنج درم گل سرخ پنج درم سنبل دو درم
[illegible] همه را اندر [illegible] آب بپزند تا [illegible] آب باز آید و بپالایند [illegible]
بیست درم [illegible] سفوف [illegible]

باب

چهارم از مقالت ششم از کتاب ششم اندر خفقان که از سوء المزاج خشک خیزد و این از دو بیرون
نباشد گرم و خشک باشد یا سرد و خشک و احوال ضماد و [illegible] مزاج گرم و خشک چون احوال ضماد و ندق باشد
و علاج او علاج دق است [illegible] آمیخته با علاج خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد چنانکه اندر باب دوم
ازین گفتار یاد کرده آمده است و احوال ضماد [illegible] مزاج سرد و خشک چون احوال ضماد و ندق بیمارانی
باشد که [illegible] و قال الشیخ [illegible] گویند علاج او هم چنان باشد بعینه و هم اندر کتاب پنجم یاد کرده آمد

باب پنجم

از مقالت ششم از کتاب ششم اندر خفقان که از سوء المزاج سوداوی خیزد و احوال ضماد و نشانهای علت
هم چون احوال مالیخولیا باشد علاج اگر تولد سودا از بلغم افتاده باشد اول مسهل باید خوردن
بدین صفت ترید و افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله کابلی از هر یک [illegible] و تخم حنظل و [illegible]
[illegible] مغسول از هر یک دو دانگ و نیم سقمونیا دانگی [illegible] سیاه نیم دانگ [illegible] اسطوخودوس

دو دانگ

دو دانگ حب کنند چنانکه رسم است و اگر تولد سودا از صفرا افتاده باشد استفراغ [illegible] بدین
صفت کنند بگیرند ترید و افتیمون و سنا مکی و شاهتره از هر یک جزوی هلیله زرد یک جزو [illegible]
لاژورد مغسول دو جزو گل سرخ دو بهر از یک جزو و مصطکی دو بهر از یک جزو همه را بکوبند و حب کنند
با آب سیب شیرین شربتی چهار درم و اگر ماده علت سودای محض باشد حب شبیار دهند
تا دماغ و حوالی دل را پاک کند صفت شبیار بگیرند هلیله کابلی و افتیمون از هر یکی یک جزو ایارج
فیقرا یک جزو و نیم اسطوخودوس دو بهر از یک جزو و غاریقون سیاه از یک جزو دو دانگی مصطکی و عود خام
و بسفایج از هر یکی نیم جزو و حجر ارمنی مغسول از یک جزو دو دانگ تخم حنظل [illegible] همه را با آب سیب
شیرین بسرشند و حب کنند شربتی یکدرم تا یک مثقال بوقت خواب [illegible] بامداد
غرغره فرمایند سکنجبین [illegible] صفت مسهل که ماده سوداوی را پاک کند هلیله کابلی
و هلیله سیاه از هر یک دو درم افتیمون و قرنفل از هر یک نیم درم دواء المسک سه درم همه را [illegible]
بسرشند و سه روز بنهند تا [illegible] اندر شراب [illegible] حل کنند و بدهند و اندر بعضی نسخه‌ها
بجای قرنفل دانگی و نیم حجر ارمنی مغسول آورده اند صفت حبی دیگر ایارج فیقرا و افتیمون و اسطوخودوس
از هر یک نیم درم حجر ارمنی مغسول و حجر لاژورد مغسول از هر یک دانگ و نیم عود هندی و مصطکی و نعنع
از هر یک دانگی تخم حنظل و غاریقون و [illegible] از هر یک دانگ و نیم [illegible] سیاه و سقمونیا نیم دانگ
همه یک شربت است صفت سفوف هلیله کابلی و هلیله سیاه و [illegible] و طباشیر [illegible] و تخم بادرنجبویه
و اسطوخودوس و لسان الثور و افتیمون و گل ارمنی و عود هندی و سغد و قرنفل و کشنیز خشک از هر
یک سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم محرق و حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدرم و نیم تخم خرفه و تخم
[illegible] از هر یک چهار درم همه را بکوبند و [illegible] شربتی یک مثقال اندر آب بادرنجبویه یا اندر شراب
سیب و شراب لسان الثور اندرین علت سود دارد صفت آن لسان الثور خشک [illegible] درم بادرنجبویه
پنج درم سنبل و سادج هندی از هر یک دو درم ابریشم [illegible] چهل درم همه را اندر سه من آب بپزند تا [illegible]
باز آید و بپالایند و [illegible] شکر [illegible] بقوام آرند شربتی [illegible] درم با گلاب یا آب سیب [illegible]
صفت دواء المسک که [illegible] علت را سود دارد بگیرند مصطکی و دارچینی و قرنفل و [illegible]
[illegible] و عود خام و زعفران و دار فلفل و تخم بادرنجبویه و تخم [illegible]
و تخم [illegible] از هر یک پنج درم کهربا و بسد و ابریشم خام و سادج هندی و درونج
از هر یک پنج درم مشک دو مثقال همه را بکوبند و بیزند و نگاه دارند و [illegible]

زرنباد

مغز آب ترکنند و یک شبان روز بنهند دیگر روز بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و پالایند و یک من از آن
انگبین مصفی بر افکنند و بنهند تا نیم گرم شود و داروها بدان بسرشند شربتی یک مثقال یا پانزده درم
شراب سیب شیرین

باب ششم

از مقالت چهارم از کتاب ششم اندر غشی و ضعیف دل و قوت دل و اسباب و علامات و علاج
آن اندر باب اول ازین گفتار یاد کرده شده است که هر گاه که اسباب خفقان قوی گردد
همان اسباب بعینها اسباب غشی باشد **علامات** آنچه به سبب غشی امتلا باشد رگها افسرده بود
و نبض قوی بود و لیکن بسبب امتلا بگرانی و دوری بود و آنچه به سبب تحلیل روح باشد نبض ضعیف
و باطل شده و آن از غشی تدریج افتد او نبض ضعیف شدن گیرد و رنگ روی زرد و از بهر آنکه خون از
ظاهر بزیر درون باز شود و حرکت چشم ضعیف گردد و پیش چشم خیال ظلمت یا خیال مگس پدید آید و اطراف
سرد شود و اگر غشی قوی باشد چشم باز ماند و آنکه از غشی زنده روی ضعیف سبز گردد و بدرد
کردن اندر زبان آویخته شود و سر راست نتواند داشت هر گاه که سر و گردن او راست کنند بیفتد
در جمله بباید دانست که غشی قوی را علاج نیست و هر گاه که از پس اسهال یا از پس رگ زدن و درد
و جراحتی از آن ها علامتها که یاد کرده شد چیزی ظاهر آید زود تدارک کنند و دستش قوت مشغول باید شد
و اگر پیش از غشی تاسه و غشی گشتن پدید آید بباید دانست که سبب از پس برل خیزد
و امید علاج پذیرفتن است و اگر سبب مشارکت اعضا و علامات آن و از همه اسباب نقبه
و با دیه چیزی ظاهر شود بباید دانست که سبب آن از دل خاص است زود هلاک شود و اگر کسی را عادت
بیاشد رگ زدن غشی افتد آنکه خون بسیار بیرون کنند و رگ زدن عادت داشته بود و مشغ
غشی افتد باید دانست که اندر تن حادثه بدست معده او ضعیفست و کسانی
باشند که عادت ایشان زدن نداشته باشد و چون رگ زدن آغاز کنند غشی پدید آید
از آن غشی باید ترسید سبب آنست که رگ زدن عادت نبوده است خاصه اگر دانند که معده
قوتیست و امتلائی بجای حاجت است که از حرکت خون غشی تولد کند **صفت** از اگر سبب غشی
سو مزاج محکم باشد آن را علاج نیست و آن را که غشی بمشارکت عضوی دیگر افتد امید وار باشند
که علاج پذیرد و طبیعت ضد او غشی را ماده در حال غشی آید و در حالی که بهوش باز آمده باشد
و اگر اندر حال غشی آگه باید ساخت که بیمار را داشتن سبب مشغول نتواند بود بیاری قوت
و امید دادن روح مشغول باید بود و چیزهای خوشبوی و چیزهای که بحلق اندر چکانند غذا و نیز

را به گرم صفراوی را کافور و صندل و گلاب حرارت غریب را تسکین دهد و بخار باد رنگ
سرد کرده با اندکی مشک که بوی بباید تا مشک حرارت غریزی را مدد کند و بکافور و صندل و گلاب
حرارت غریب را تسکین دهد و گلاب سرد کرده اندر حلق او چکانند و بر سینه و بر روی او بزنند
و آب سرد با اندکی شراب رقیق یا با ماء اللحم آمیخته اندر حلق او چکانند صواب باشد
و چون بیدار **اسهال** شود پیراهن بصندل بوش کند و طعام مسوس و قسر دو فروج سرد کرده دهند
و غذا و فروج بصر و دارد بوی مشک و غالیه زدن **علاج** باید کرد و شراب گرم با دواء المسک بمقداری
طبیخ مسک بحلق اندر چکانند و بر معده او روغن گرم چون روغن ناردین و روغن مصطکی بمالند
و اگر حالتی افتد که غذا او نرسد غشی روزه داشته باشد یا کسی دیر گرسنه بوده **شراب** از وی دور باید
داشت از بهر آنکه معده او تهی باشد **شراب** **تشنج** و اختلاط عقل آرد و علاج او طعامهای خوش بوی باید
با ماء اللحم و اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا **قی** بسیار کرده و اعضا سرد گشته باشد چون رگ زدن بسیار
یا جراحتی که خون بسیار رفته باشد آب سرد و گلاب سرد بر **سینه** و اندام او بزنند و لیکن بوی گلاب
و بوی فروج بریان کرده و گوشت خشک بر و غالیه چنانکه رسم است و **بعلاج** **سبب** دل که آتش افکنند
و بوی نان گرم **علاج** باید کرد و بر معده او روغن گرم بمالیدن و ماء اللحم با اندکی شراب رقیق اندر حلق او
چکانیدن تا ماء اللحم را بدرقه کند و زود بقوت رساند و سرخ را سود کند و اگر غشی بعد از تب افتد و اندکی
و خشک اندر آب آبی یا ماء اللحم آمیخته اندر حلق او چکانند و چون با هوش آید هم ازین ماء اللحم دهند اندک
اندک و گلاب شاب بوری که بوی کافور بر ورد و باشد بوییدن **صواب** باشد و اگر سبب غشی
غرق کردن بسیار بود و اطراف او را بگلاب و آب سرد بمالند و برگ مورد خشک کوفته و بیخته
و مانند آن بر اندام او پراکنند تا عرق باز دارد و قوت را به آب **انگور** آبی و ماء اللحم و سیب
و بویهای خوش مدد کنند و اگر اندر حال غشی خشک گشتن و دو اتی چنند یا پس از آن حال بوده باشد
بوی طعام از وی دور باید **داشت** و جهد باید کرد تا قی کنند و فروج بحلق او فرو دهند و معده او را بجنبانند
و آوازهای بلند چون آواز طبل و بوق و مانند آن بیدار کردن و چیزی که عطسه آرد و بینی او در آن
چون کند سر و مانند آن پس اگر بوی بیدار نشود و عطسه نیاید بباید دانست که در وی امید
نیست و اگر سبب درد باشد چون درد قولنج و مانند آن حس او را باطل و ابطال او باید کرد پس **علاج** **قولنج**
کردن و اگر **سبب** گزیدن حیوانی زهرناک باشد یا خوردن طعام زهرناک تریاق و داروهای دیگر باید داد و اگر
سبب غشی ورمی گرم اندر احشا باشد بویهای عطرها که موافق **مزاج** او باشد **علاج** باید کرد و اطراف او را ب

سرد وگلاب سرد مالیدن و فم معده او بر دهن گرم مالیدن و زمانی اندک بخسپانیدن و اگر خفته باشد بیدار کنند
و با آب سرد و گلاب و مانند آن اندر حلق او چکانیدن و بباید دانست که جهد کردن تا عاشق
اندر بیشتر انواع عشق سود دارد و لیکن اندر عشقی که **سبب** آن عرق بسیار باشد زیان دارد
و اطراف مالیدن و گرم داشتن و فم معده بر روغنهای گرم مالیدن و بیدار داشتن با آواز
سخن گفتن منع کردن سود دارد و اگر اندر حال غشی سر را نهفته باشد یا از شربتهای خنک اعضای او
سرد شود علاج و مانند آن دادن صواب باشد و کسانی را که اندر فصد یا از **سبب** آن غشی افتد **سبب**
آن ضعف معده باشد و غلبه صفرا پیش از فصد شربتهای که معده را قوت دهد و صفرا را تسکین
کنند بباید داد چون شراب انار و رب **سیب** و رب آبی و رب لیمو و اگر **سبب** عشق اختناق
رحم باشد بوی عطر از وی دور باید داشت و بعلاجهای دیگر مشغول باید بود و بوی دارو دارو ها
که با معده و مزاج او موافق باشد ما باید بویانید چون اسپرغم و جند و الخ و دیگر آن صواب بود
والله اعلم و هو احکم بالقلوب

باب ما یتعلق بالفهم

از کتاب ششم اندر شناختن احوال شیر زنان و تدبیر زنی که شیر اندک بود و این ده باب است

باب اول

اندر احوال شیر زنان و تدبیر زنی که شیر اندک بود اگر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف
یکدیگر اند و جایگاه تولد و تغیر صورت هر یکی از ایشان دیگرست اما باب تولد هر سه یکیست و آن اسباب
کمی و بیشی هر **سه** دو نوعست یکی از جهت ماده است و دیگر از جهت مزاج همه تن با مزاج آن اندام
که تولد او وست اما **سبب** بسیاری شیر و منی بسیاری خون است و اما آنچه از جهت ماده است
دو نوعست یکی آنکه هر گاه که طعام اندر کمیت و کیفیت معتدل باشد باشد از وی خون نیک
و تمام تولد کند و هر گاه که بر خلاف آن باشد از وی خون بد و اندک تولد کند مثلا از طعامی که اندر
خشکی و اندر سردی یا اندر گرمی و یا اندر تری و یا اندر گرمی و خشکی یا اندر خشکی و اندر سردی و تری که از
اعتدال بیرون باشد خون کمتر تولد کند و هر گاه که خون کمتر تولد کند شیر و منی کمتر بود و دیگر آنکه
خون یک جانب میل کند و این چنان باشد که اندر عضوی از اعضا خونی بر می آید یا از جانب دیگر
استفراغ افتد و آنچه از جهت مزاج است چنان باشد که مزاج همه تن با مزاج پستان اندر خشکی یا
اندر تری از اعتدال بیرون شده است و اگر اندر خشکی معتدل باشد ماده را خشک کند و اگر اندر تری معتدل
باشد ماده **سبب** افراط تری یا از اندام بیرون شود که شیر تواند گشت یا از وی شیر سپیده

علامت شیر سپیده آنست که از خون صافی تولد کند و شیر ناپسند که از خون صفرایی تولد کند
یا از خون بلغمی یا از خون سوداوی اما شیر صفراوی گرم و زرد و رقیق باشد و بوی و طعم او تیز گونه باشد
و شیر بلغمی تنک باشد اگر با بلغم گرمی غلبه دارد طعم او شور باشد و اگر سردی غلبه دارد طعم و بوی او ترش
گراید و شیر سوداوی شیری باشد اندک و گاه باشد که **سبب** خشکی مزاج قوام شیر سخت گردد و
همچون رشته گرد و بیرون آید و آنچه از خون صافی تولد کند سپید و قوام او معتدل و طعم و بوی او
خوش باشد **علاج** آنچه منی را زیادت کند چون نخود و بادام سپید و تخم خشخاش و پستان بره و پستان
گوسفند و طعامها که میل بگرمی و تری دارد و دواها که همه شیر نیک تولد کنند و اول نگاه باید کرد تا **سبب**
اندکی شیر با **سبب** تباهی او چیست اگر **سبب** خوردن طعامهای نا موافق باشد از آن باز دارند و طعامهای
موافق دهند و اگر **سبب** رنج و ریاضت و کار سخت کردن باشد آسایش فرمایند و اگر **سبب** استفراغ
خون باشد تدبیر باز داشتن و اگر نوعی از انواع سوء المزاج باشد شربتها و طعامها بدل و اگر اندر تن خلطی
بد باشد تن را از آن خلطها پاک کنند اما غذا و مزاج گرم صفراوی را سکنجبین و جلاب آمیخته و شیره
تخم خیار و خیار با درنگ و تخم کدو با جلاب آمیخته و مزوره و بیرز و شیر گاو و دواهای تازه و جوجه دو گوشت
بزغاله و مرغ سمن که کنجشک جو و شیر تازه و پزند و شوربای گوشت بره که درو لبساها ناخنه با شیر بخته
موافق بود و غذا و مزاج بلغمی و سوداوی را انبه طعام کنند و چون چیره شد و گرفتن و باویان و حلبه
سازند موافق باشد و آن که شیر او رشته رشته بیرون آید بنفشه و خطمی و کشک جو اندر آب پزند
و بر سینه و پستانها بمالند و طعام تری آرند **صفت** شربت معتدل که شیر زیادت کند بگیرند
آرد کنجد و آرد نخود و شراب انگوری حل کنند و بدست بمالند و بپالانید و این شراب بد هند
رشعل او راضی گشته و بریان او و مانند **صفت** طعام معتدل بگیرند کشک گندم نیم کوفته سی درم
کشک جو نیم کوفته بیست درم نخود مقشر نیم کوفته بیست درم برگ شبت تر بیست درم و اگر برگ اسفاناخ
تخم اووه درم انجیر خشک ده عدد و نخود ده درم همه را پاکیزه کنند و برابر مقدار بیست درم با چهار
عدد انجیر و یک دو شاخ برگ بادیان تر اندر مقدار یک من آب بپزند تا بنجاه درم باز آید و بخورند درم
انجیر خشک شیر تازه و آمیخته بر او کنند و نیز نخود چنانکه معلوم است و بخورند مرد و روغن بادام و بیست درم
برافکنند و بدهند **صفت** شربتی دیگر بگیرند ده درم روغن گاو و کرا فه نیم کفه شیر انگوری با میز بدو
و بر هند و ساق لاله با کشک جو بیزند و طبخ آن با شکر بدهند و ترب و سبوس گندم اندر شراب
بپزند و بپالانید و بدهند و نخود اندر شیر گرم کنند و یک شب بنهند با مداد شیر با شکر بدهند **صفت**

سبست م

سپست م

شربتی دیگر تخم کرفس و تخم چغندر و تخم شلغم و تخم شبت و تخم ترب و تخم گندنا و تخم بادیان از هر یک راست
بارزد و نخود و بادیان کرده برابر همه تخمها بر آورد و بر جمله ده درم کوفته و بیخته و بیخ اسپست و شیر تازه بر
صفت طعام دیگر تخم گندنا و تخم شبت و تخم حلبه و توذری و برگ بادیان تر از هر یک
مقدار ده درم همه را اندر آب بپزند و پالایند و مقدار بیست درم انگبین و ده درم روغن گاو اندر
افکنند و نان اندر وی مالند و بدهند و اگر کسی بعوض انگبین سکنجبین کند با شکر روا باشد صفت ضمادی
که شیر تازه کند [illegible] ده درم تخم بادروج ده درم [illegible] و آب بادروج بر سرشند و بر پستانها
نهند نافع بود والله اعلم

باب دوم

از مقالت نهم از کتاب ششم اندر تدبیر زنی که شیر او بسیار بود و سبب کثرت شیر پستانها درد و خیزد و [illegible]
کند و بسیار بود که [illegible] باشد که شیر زنان را که آبستن باشد اندر پستانها پدید آید خاصه که حیض باز
گرفته باشد و گاه باشد که مردم جوان را که بوقت بلوغ رسند شیر اندر پستانها پدید آید و در خبر
خاصه و آن وقت که اندر پستان او چون باد در آب پدید آید صفت آنرا که سبب باد گرفتن حیض
باشد تدبیر گشادن آن باید کرد و آنرا که سبب بسیاری طعام و شراب باشد از آن باز باید داشت
و از چیزهای خشک که اندرین باب سود دارد و الفقشیل که از سرکه و [illegible] و اگر فرمودن ضماد کردن
و لعاب اسپغول طلی کردن و برگ او ضماد کردن و آرد باقلی با روغن گل و سرکه ضماد کردن و از چیزهای
گرم برگ سداب خوردن و ضماد کردن و تخم سداب خاصه سداب کوهی و زیره خوردن و ضماد کردن
و تخم کرنب کوفته ضماد کردن و اشق بشراب حل کرده طلی کردن و مرداسنگ سوده بروغن طلا کردن
و آرد عدس و آرد باقلی و زعفران و کزره و کمون کوفته و آب [illegible] ضماد کردن و سرطان نهری
کرده و سوده و بگلاب تر کرده طلی کردن بخاصیت سود دارد و سرطان نهری هم چنین

باذرنجبویه

باب سیم

اندر علاج زنی که شیر اندر پستان او ببندد و خیره شود و سبب بسته شدن شیر اندر پستان اندر و بیرون
نیست یا مزاج گرم بخاصیت که تری شیر را خشک کند یا مزاج سرد بخاصیت که آنرا بفسراند و
علامت مزاج سرد و گرم اندر بسیار جای معلوم شده است صفت ضماد و مزاج گرم پیوسته بروغن
بنفشه بر پستانها طلا کردن و آب نیم گرم بر سینه او و پستانها ریختن و موم و روغن گل از موم
و روغن بنفشه ساخته باشند و با کشنیز تر اندر دهان بمالند تا چون مرهم شود و ضماد کنند و کشنیز
تر و ساق خرفه کوفته ضماد نیکست و سرکه و روغن گل بهم زده گرم کردن و خرقه بدان تر کردن

و بر پستانها پوشیدن و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج کوفته ضماد ضماد کردن سود دارد ضماد و مزاج
ضماد و مزاج سرد را موم روغن از موم و روغن چربی و رگ دسن و روغن قسط بپازند صفت
ضمادی که مزاج سرد را سود دارد کمیه دبه و برنج خشک کوفته و آن را بپزند چون عصیده و با موم و روغن
اندر پا و ان بمالند و نیم گرم کنند و بر پستان نهند صفت ضماد دیگر که در روغن بنفشه
و حلبه کوفته و بیخته بر سرشند و ضماد کنند صفت ضماد دیگر کمیه و برگ کرنب بکوبند
و اندکی مر و زعفران با وی بر سرشند و ضماد کنند صفت نان میده و آرد جو و تخم
و حلبه و خطمی و تخم کتان کوفته بپزند از هر یک راست و ضماد کنند و تخم بادیان
و بادیان تر خوردن سود دارد و جراطین سوده طلا کردن صفت چغندر و کندم و اندکی شونیز

جو حییر

بپزند و ضماد کنند صفت قیطول که سود دارد کمیزه مردم [illegible] و پودنه و آرد نخود
غار و تخم کرفس و زیره و خطمی و مقل همه را بپزند و بر سینه بمالند و بر پستانها چکانند و اگر

نخود

بپستانها آماس گیرد سرکه و آب بهم با سپند و نیم گرم کنند و خرقه بدان تر کنند و بر پستان
افکنند و بود نهاد سرکه و شراب الموری بخیته ضماد کنند نافع بود و اخفا سپید همچون عجابه
با روغن گل بسپند و خایه مرغ طلا کردن صفت قیطول که باقی اماس را تحلیل کند
و با بونه و شبت و نمام و حلبه و قیصوم همه بکشند اندر آب و بر سینه و پستان او طلا
کنند

باب چهارم

از مقالت نهم از کتاب ششم اندر علاج پستانی که شیر در وی فسرده شود و چکیده بر بسته گردد
شود و آن را با مغوات و آرد باقلی بکوبند [illegible] کوفته بهم بر سرشند و ضماد کنند و تخم کتان
و حلبه و خطمی و تخم وی و با بونه از هر یکی یک مشت بکوبند و بپزند تا چون عصیده شود و ضماد
در روغن را از بهر ضماد اختیار رفته تا تازه کنند تازه و بیخته شود و ضماد گرم همی کنند
و اگر اتفاق که گوشت پستان کوفته شود بیش [illegible] موی بکوبند و با آب سرد بر سرشند
و ضماد کنند والله اعلم

باب پنجم

اندر آماس گرم که اندر پستان پدید آید سرکه با آب آمیخته اندر رگانه گوسپند یا خانه گاو
کنند و بدان تکمید کنند و سکنجبین در روغن گل چاشنی کنند و آرد باقلی بدان بر سرشند و ضماد کنند
و برگ عنب الثعلب بکوبند و روغن گاو چرب کنند و بر اماس نهند و از پس هم روغن ضمادها
که اندرین باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند صفت ضمادی که اندر اول بکار دارند

باقلی واکلیل الملک گرفته وپخته وروغن کنجد وآب گرم بسرشند وبر آماس نهند صفت ضمادی
که بیشتر بکار دارند [illegible] وآرد باقلی وحلبه وخطمی ومیفخته از هر یکی پنج درم [illegible] درم
زعفران دو درم همه را بزردهٔ خایه بسرشند وطلا کنند وتخم کتان گرفته بکوبند وطلا کنند
وهرگاه که گرمی پستان [illegible] دیگر اول رگ باید زد وصندل واقاقیا طلا کردن تا بحال باز گردد

باب ششم

اندر آماس سرد که بر پستان پدید آید کرفس بکوبند وبر پستان نهند وبابونه گرفته اندر آب
باران با آب کرفس بسرشند بر نهادن سود دارد وضمادهای گرم که اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است هم اندرین باب سود دارد

باب هفتم

از مقالت نهم از کتاب ششم اندر سخت شدن وغددها که در وی پدید آید اول روغن بنفشه
وزردهٔ خایه مرغ طلا کردن وموم روغن از روغن زیت [illegible] وطلا کنند
وگاه باشد که حاجت آید که قطران با وی یار نیز کنند ودر وی [illegible] بر نهادن وبرگ [illegible]
وبر نهادن وغددها که بوب سلعه گویند برگ شفتالوی تر برگ [illegible] بکوبند وضماد کنند

باب هشتم

اندر علاج [illegible] که بر پستان پدید آید تخم کتان وکنجد [illegible] وسرگین
کبوتر ونطرون [illegible] از هر یکی راست همه را بپالند وبکوبند وبروغن کنجد [illegible] گاو
ومیفخته بسرشند وضماد کنند

باب نهم

اندر ریشهای پلید که گوشت پستان را بخورد بگیرند شراب انگوری قابض ده من [illegible]
پوست [illegible] ده استار [illegible] ده استار [illegible] همه اندر شراب کنند
وبیست روز بنهند واز پس بیست روز بآتش نرم [illegible] بجوشانند چون نیمه باز آید
بدست بمالند وبپالایند وشراب را بآتش باز برند [illegible] بکار دارند بوقت
حاجت بر ریشها که بر اندام نازک ونرم برآید چون دهان وزبان وغیر آن طلا کنند

باب دهم

اندر نگاه داشتن پستان زنان تا بزرگ نشود صفت بگیرند اسفیداج وطین قیمولیا
از هر یکی دو درم [illegible] وآب عصارهٔ برگ [illegible] بسرشند وطلا کنند [illegible] روغن مصطکی
با وی یار نیز کنند وبر پستان پوشند واندر گرمابه [illegible] صفت طلا طین ساموس [illegible]

واسفیداج

وبحوب(؟) [illegible]

واسفیداج از هر یکی راست بکوبند وبعصارهٔ [illegible] بسرشند وطلا کنند اخری طلا دیگر
بگیرند [illegible] گویند شصت درم [illegible] دو درم [illegible] بسرشند وسه روز طلا کنند اخری طلا دیگر
کندر [illegible] وآرد جو [illegible] بسرشند وطلا کنند صفت [illegible] بکوبند وبا [illegible] بسرشند
وطلا کنند صفت شب یمانی سوده وروغن زیت اندر [illegible] با وی
سوده شود [illegible] طلا کنند والله اعلم

مقالت دهم

از کتاب ششم اندر احوال مری ومعده وبیماریهای آن وعلاج آن واین شش جزوست
جزو اول اندر احوال مری وبیماریها وعلاج آن واین سه بابست

باب اول

اندر دشواری طعام وشراب فرو بردن بحلق اسباب این علت یا در نفس مری باشد
یا در همسایگی او وآنچه اندر نفس مری باشد چهار نوعست یکی آماسی باشد که اندر نفس مری باشد دویم
[illegible] نوعی از انواع سوء المزاج سیوم ضعیف قوت خاصه اندر بیماریهای حاده وغیر آن چهارم خشک
شدن رطوبتی اندر وی بسبب حرارت تب وغیر آن وآنچه در همسایگی او باشد سه نوعست یکی آماسی باشد
که اندر عضلهای حنجره افتد چنانکه اندر خناق باشد دوم آنکه مهره از مهرهای گردن از جای بیرون شود
وبسوی پیش میل کند [illegible] بسیاری دیده آید که مقدمهٔ [illegible] از این علت پدید آید وخواجه ابو علی سینا میگوید
که از دوستان من یکی را این دشواری فرو بردن طعام پدید آمد ومنفذ طعام گرفته بود چنانکه در خناق
بگیرد وپس او را قی افتاد ورگهای بزرگ بسیار برافکند وآن دشواری زایل شد [illegible]
که سبب آن گمان بود [illegible] منفذ گرفته بود علامات آنچه از نوع [illegible] سوء المزاج باشد اندک
اندک پدید آید وطعام اندر منفذ بدشواری [illegible] علامات آماس وغیر آن ظاهر
نباشد وآماس گرم از تب خالی نباشد لکن تب سخت قوی نبود وتشنگی غالب بود وبا آماس سرد
نبود [illegible] گشت [illegible] زیادت شود وگاه گاه [illegible] گیرد وباشد که [illegible]
شود [illegible] برآید وتب زایل شود وعلت [illegible] وعلاج [illegible] شود وآنچه مقدمه [illegible]
باشد اول اسباب آن بوده باشد وهرگاه [illegible] گرفته شود علاج آنچه اندر آخر
بیماریها بسبب ضعیف قوت پدید آید علاج دشوار پذیرد وعلامت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که بدان طریق [illegible] قوت را یاری دهند ومهرهای گردن بروغن بنفشه وموم روغن بمالند
وآن را که سوء المزاج گرم باشد هم [illegible] روغن بنفشه وآب گشنیز تر وآب کوک [illegible] آن [illegible]

کل پاکیزه [illegible]

تا میان هر دو کتف بمالند و دوغ ترش و ترتیهای خشک جرعه جرعه بدهند و اگر از سوء المزاج
سرد باشد و بشری که از این نوع افتد پس کردن بر دهن تر ب و روغن خشک و روغن قیسان ...
باید الیه و علاج معده سرد باید ... چنانکه بعد از این یاد کرده شود و اگر از سبب ...
و تری مری باشد علامت تری بر سطح دهان و زبان ... و اول معده را پاک باید کرد و داروهای ...
که اندر او قوت حرارت و قوت قبض باشد بکار داشتن چون مصطکی و افسنتین ... کرده ...
سرخ و سپید و سنبل و ماجج ... و کندر ... و اگر بداروهای ... ترنجبین جون ...
با این داروها بکار داشتن روا باشد لکن بمقداری که قوت دارو ... گرم ... غالب بود و روغن
مصطکی و روغن قسط مالند و فراجه ... میکویند ... که از ... اندرین باب
سخت نافع است و اگر از سبب خشکی بود ... و به بط ... ساق ... و مسکه خوردن و ...
سود دارد و ... با روغن بادام و لعاب اسپغول خوردن جرعه جرعه و ... غرغره ...
... مرغ نیم برشته ... و اسفاناج ... و علاج آماس اندر باب دوم یاد
کرده آمده است و علاج ... کردن که از جا ... و ... میل کنند اندر ... یاد کرده
شود

باب دوم از جزو اول

از مقالت دهم از کتاب ششم اندر آماس مری آماسهای مری از جنس فلغمونی باشد یا از جنس ...
یا آماس ... و علامات اندر باب اول یاد کرده شده است **علاج** آن بعضی بداروها ...
خوردنی باشد و بعضی بداروها که اندرین از بیرون بکار ... اما آنچه از بیرون بکار دارد ... آنچه
بخورند همه داروها ... است و علاج آن علاج آماس معده است بعینه ... و فرق آنست که آماس
معده را اندر ... و ... طلاها ... و آماس مری را سوی ... پشت بر میان دو کتف
نهند و آنچه خوردنی است از جهت آماس معده **شربت** ... و آنچه از جهت آماس مری است شربت
جرعه جرعه خورند و بعضی اندر دهان میدارند و اندک اندک فرو میبرند و هر دو انواع داروها از خوردنی
و برنهادنی اول داروهای بازدارنده ... باید که ... خاصه اگر آماس گرم ... باشد
بود و پس از آن داروهای تحلیل کننده با آنچه ... داروهای تحلیل کننده بجای داروهای باز
دارنده بکار دارند و اما داروهای خوردنی اول ... از **عدس** و **جلاب** ... **ولعاب**
اسپغول و آب کدو ... اندر ... **آب** بادیان و رب السوس ... و انجیر
و ... و مانند آن زیاده کنند و طعام ... ماشرا ... کرده **شعیر**

نغو یا دام ... از ... آب با روغن بادام و شکر ... اندر ... آب و غیر آن و از
... و ... و ... و ... سوسن و ... و خردل و با دام تلخ و ... و ...
زیادت کنند بتدریج و داروها که از بیرون بکار دارند ترکیب و ترتیب او ... باشد
صفت ضماد ... که اول بکار دارند ... آب ... و گلاب و آب ... و آب سیب برگ ...
و آب حی العالم از هر یک ... همه را با موم و روغن از موم صافی و روغن گل اندر ... بمالند
تا ... شود و صندل سپید سوده ... و طلی کنند **صفت** ضمادی که از پس این بکار دارند
بگیرند آرد جو و صندل و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و ... کرده ...
بکوبند و همه را ... بمالند ... **صفت** ضمادی ... بگیرند آرد جو و خطمی ... و ...
... همه را با آب کرنب و آب عنب الثعلب و آب کاکنج ... و طلی کنند و اگر بداروهای
قوی تر حاجت آید ... و ... الانباط و خردل و ... و ... کبوتر و ...
رنج اندرین ضماد زیادت کنند

باب سیم

از جزو اول از مقالت دهم از کتاب ششم اندر قرحه و بثره و علامات و علاج آن اندر مری
قرحه و بثره ... بود و گاه باشد که سبب آن خلطی تیز باشد که ... فرود آید و گاه باشد که آماس
مری ... و ... ریش کرده **علامات** ... میان آماس مری و قرحه و بثره آنست که درد آماس
پیش از لقمه ... که آن را ... خواهند بزرگتر باشد و درد قرحه و بثره پیش از گذشتن طعام ...
که از طعامی تیز ... یا شوریا ... بود و از گذشتن این رنج ... رسد و از طعامهای نرم ...
... و درد کمتر باشد **علاج** قرحه که ... شدن و ... کردن آماس بزرگ باشد علاج آن دشوار
و خطرناک باشد و فرق میان قرحه مری و قرحه معده آنست که درد قرحه مری میان دو کتف برون
آید و درد قرحه معده ... اندر ... باشد و علامات دیگر ... تب و غشی و سرد شدن اطراف
و خشک شدن کام و زبان و ... و ... کنند ... بود و ... نشود ...
کند ... و علاج قرحه مری و قرحه معده یکی است فرق ... آنست که اندر داروهای مری ...
رنج باید ... بر سطح ریش بماند و شربت اندک اندک ... اجزای دارو از
پس یکدیگر ... برسد و اما آنچه علاج بثره است ... آنست که اندر علاج بثره معده یاد کرده
شود ان شاء الله

جزو دوم

از مقالت دهم از کتاب ششم اندر انواع سوء المزاج که معده را افتد و اسباب و علامات

و علاج آن و این صفت بابت **باب اول**

اندر سوء المزاج گرم ساده که اندر معده پدید آید اسباب این از دو بیرون نباشد یا از خوردن طعامها و شرابها
و داروهای گرم باشد یا اندر هوای گرم مقام داشتن **علامات** علامت سوء المزاج گرم آنرا دو چیز نوشته‌اند یکی
آنست که بسبب گرم شدن آن از تشنگی افتاده باشد و دوم آروغ دودناک و ترش و آروغ ترش
بتر از طعامهای شیرین افتد و این چنان که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ
از حرارت ضعیف تولد کند و اگر حرارت قوی‌تر باشد آن شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ دودناک
شود و علامت گرمی اندر آروغ ترش آنست که اگر چه آروغ ترش است اما طعم دهان بتلخی دارد و تشنگی
و سوء کند و آب و هوای سرد خوشتر آید و دلیل آنکه معده گرم را ترش کند آنست که شیر تازه اندر هوای
گرم زودتر از آن ترش شود که اندر هوای سرد و گاه باشد که سبب آروغ ترش دودناک انبار خواب
از بهر آنکه هضم نیک اندر خواب بود و چون مردم بی‌خواب باشد طبیعت بهضم مشغول نشود اندر بیرون و طعام که
اندر معده جای شود حرارت غریب آنرا گرم کند و بسوزد و آروغ دودناک شود سیم آنکه طعامهای لطیف زود
تباه شود و طعام غلیظ بهتر گوارد چهارم آنکه آرزوی طعام کمتر باشد و هضم نیک باشد مگر که سوء المزاج قوی باشد
یا هضم ضعیف کرده و طعام سرد و آب سرد آرزو کند و طعام گرم را کاره باشد **علاج** و منع کار و اندر تدبیر
بهترین چیز است و آب انار شیرین و پشت خوانند و آب سرد و اگر حرارت غلیظ‌تر باشد [illegible] و طباشیر دهند
و با اقراص کافور و آب غوره و شراب زرشک ترنج و شراب ریباس و شراب [illegible] موافق و اگر [illegible] کافور
شراب [illegible] دهند روا باشد **صفت** اقراص کافور که [illegible] باب سود دارد [illegible] طباشیر و صندل سپید
[illegible] گل سرخ [illegible] شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ پاک کرده [illegible] درم گل ارمنی چهار درم [illegible]
برگ خرفه یا با آب کدو بسرشند و اقراص کنند [illegible] مثقال [illegible] تخم خرفه خوردن
سود دارد و برگ کوک و ساق او [illegible] و اندر طعامها [illegible] و کوکنار [illegible]
[illegible] از گوشت مرغ [illegible] و آب غوره و آب انار [illegible] زرشک و آب [illegible] کرده سود دارد
و [illegible] و [illegible] نوع باید و اگر معده [illegible] ضعیف باشد سکنجبین سفرجلی و شراب انار دهند **صفت**
سکنجبین سفرجلی [illegible] ترش [illegible] پاک کرده [illegible] بنهند [illegible] شود و دیگر
روز [illegible] مقدار [illegible] آب [illegible] و [illegible] کنند و بقوام آرند **صفت**
شراب انار [illegible] یک [illegible] و اگر حاجت آید [illegible] اندر وی [illegible]
چون تمام بجوشد بر [illegible] **صفت** سفوف [illegible] گل سرخ ده درم طباشیر سه درم مصطگی پاک

کرده

پاک کرده سه درم کشنیز خشک دو درم [illegible] دو درم [illegible] شراب [illegible] که یاد کرده شد است **صفت**
ضماد [illegible] کدوی تر و برگ و ساق خرفه و برگ بید این همه را بکوبند و صندل سپید سوده با آن [illegible]
و بر معده نهند [illegible] نهادن با صندل و اندکی کافور [illegible] موافق باشد و اگر [illegible] سرد اندر [illegible]
و بر معده نهند صواب باشد [illegible] سرد [illegible] را و جگر را سرد کند [illegible]
افتد که سرما بجگر [illegible] رسیده است [illegible] گرم [illegible] کنند و اگر با سوء المزاج خشکی بود آب
گلاب و روغن بادام و شیر [illegible] داده و اندر [illegible] روغن بنفشه [illegible] علاج
دق یاد کرده آمد **باب دوم**

از جزو دوم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم که اندر معده پدید آید با ماده که در وی ضعف
که از آن تولد کند **علامت** هرچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است موجود باشد و سبب آنکه اندر معده
ماده صفراوی باشد که طعامها و رطوبات را تباه کند آروغ گاهی بوی ماهی تباه گشته دهد و گاهی
بوی [illegible] که [illegible] و گاهی بوی [illegible] تباه گشته [illegible]
[illegible] و این علامت [illegible] گرمی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] یاد کرده آمده است [illegible] چون [illegible]
و حلوای سوخته [illegible] درست آنست که طعامی دهند که [illegible] و بوی آن [illegible]
دور باشد چون [illegible] اگر معده [illegible] کند [illegible] معده [illegible]
معده گرم خون نیک تولد کند لکن چون اندکی تیز [illegible] باشد [illegible] مخالف [illegible]
درستی باشد [illegible] اندامهای او [illegible] خون [illegible] غذا [illegible] و خون اندر رگها
او [illegible] که مردم [illegible] صفراوی [illegible] او [illegible] بود و اندر
باب گذشته گفته شد که [illegible] معده [illegible] آرزوی طعام کمتر [illegible] هضم قوی لکن [illegible]
که هرگاه که سوء المزاج مفرط باشد قوتها را ضعیف کند و هضم نیز ضعیف گردد و گاه باشد که معده
گرم [illegible] سرد شود و هنوز قوت [illegible] خود باشد [illegible] گرمی [illegible] که [illegible]
و [illegible] تحلیل کنند و [illegible] **بود و طبیعت** [illegible] تحلیل کند بدل باز طلبد و [illegible]
غالب شود و اندر [illegible] باشد و [illegible] طعام دیر [illegible] غشی افتد و گاه باشد که **سبب حرارت**
غریب و [illegible] تحلیل کننده اندر [illegible] معده [illegible] از وی [illegible] و چون طعام
خورده شود [illegible] و هرگاه که اندر معده [illegible] گرم صفراوی باشد غشیان و قی بسیار باشد

لکن اگر معده سبک باشد و غثیان و سوزش و تشنگی غالب بود باید دانست که ماده سخت رقیقت
اما اگر ماده سخت بسیار باشد غثیان پیوسته باشد و اگر اندک باشد تا طعام بخورد غثیان پدید نیاید
و همچنین اگر ماده اندر قعر معده باشد و طبقهای معده ماده را تشرب نکرده باشد چنانکه اندر خورده
باشد تا طعام بخورد و ساعتی دو نگذرد غثیان پدید نیاید لکن چون طعام خورده شود ساعتی دو بگذرد
ماده صفراوی با طعام بیامیزد و صحبت طعام از قعر معده بفم معده بر آید و غثیان پدید آید و اگر شربتی نرد
خورده ماء العسل و سکنجبین و جلاب و بدان قی کند آن ماده اندر قی پدید آید و اگر طبقات معده ماده را
تشرب کرده باشد نه اندر قی و نه اندر بول و براز پدید نیاید لکن علامات دیگر بدان گواهی دهد و سوء
المزاج با ماده را علامات دیگر درست تر غثیان است اگر معده ماده را تشرب کرده باشد از وی قی
و تهوع بکوشد باشد لکن هیچ بر نیاید و اگر تشرب و تهوع ساکن شود دلیل آن باشد که معده بعضی ماده را
تشرب کرده است و بعضی تشرب نا کرده اندر فضای معده بحقیقت و اگر قی را تهوع دوری و
نوبتی باشد باید دانست که ماده از عضوی دیگر اندر معده میرود و اگر تهوع وقتی پیوسته باشد دلیل
آن است که ماده اندر معده تولد میکند و حال آن شخص و کیفیت ماده گواهی دهد از بهر آنکه سبب تشنگی
گرمی ماده و شوری ... و آب سرد آرزو داشتن ... از ماده شورخیز و آب گرم آن را بنشاند علاج
اول نگاه باید کرد تا ماده اندر معده تولد میکند یا اندر عضوی دیگر چون دماغ و جگر و سپرز بمعده می آید و هم
چنین نگاه باید کرد تا طبقات معده ماده را تشرب کرده است یا ماده اندر فضای معده بحقیقت
اگر از عضوی دیگر بمعده می آید اول آن عضو را اندر آمده است یک بار ... یا باسهال و در جمله بدان
طریق که بر غذا و ... علت ... بود پس بعلاج و پاک کردن معده مشغول باید بود و فم معده را قوت
دادن تا ماده را که بمعده می آید از خود باز دارد و بسیار باشد که معده پاک باشد و ماده را قبول نکند
لکن در حال ... زبون گردد و آنچه قبول ... قبول کردن گیرد و این یک ... باشد که اگر گرسنه
شوند و طعام دیرتر یابند بیهوش گردند و تدبیر ایشان آن است که با دادن شربتی از شراب غوره یا
شراب انار یا شراب لیمو یا شراب ریواج یا شراب ترنج ... شربتی بخورند و طعام ... ازین
... بگاه پیش از آنکه معده غذا طلب کند ... اندر جنبش آید طعام خورند و تدبیر این قوم و تدبیر
کسانی که بوقت خشم و غم و غیر آن معده ایشان ماده را قبول کردن گیرد نزدیک است و این قوم را هم
تا قی کنند آسوده شوند و از پس قی شربتی قوت دهنده باید داد و اگر ماده اندر فضای معده ریخته باشد
و قی کردن بر غذا و ... علت آسان باشد قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل بفم معده دارد و تدبیر قی کردن چنان

باید

باید کرد تا ماده خورده ... گلاب کند با سکنجبین آمیخته صفت شربتی که صفرا برآرد و قی بگیرند
گلاب ... درم آب مویز پخته بیست درم ... تخم خربزه و تخم خیار ... باشند ده ده درم
نمک طعام نیم درم همه را با هم بیامیزند و بدهند ... با سکنجبین یا آب برگ ...
و از پس قی شراب انار ترش بدهند با سکنجبین شکری یا آب انار ترش آمیخته و اگر ضعف و علت قی
کردن عادت ندارد و بروی دشوار باشد یا ماده اندر قعر معده باشد استفراغ باسهال کنند مطبوخ
افسنتین بدین صفت افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم خرما هندی بیست درم عناب
در پانصد درم آب بپزند تا بصد درم باز آید و بپالایند و مقدار سی درم ترنجبین اندر پانزده درم از این
مطبوخ بگذارند و بپالایند و یک درم صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند و اگر بعوض ترنجبین شکر کنند روا باشد
صفت مطبوخ دیگر تمر هندی بیست درم آلو سیاه بیست عدد گل سرخ ده درم تخم کشوث
پنج درم ... همه را بکوبند و اندر گلاب بپزند و سی درم ترنجبین اندر وی بگذارند
و بپالایند و دو دانگ ریوند چینی ترکیب کنند و بدهند و اگر شخص باشد که ... بر نتابد ... باشد
مطبوخ هلیله دهند ولیکن ... آب انار ... و از آنکه در فم معده رطوبتی سوزاننده
باشد بسبب آن رطوبت را بچشید و آب انار فم معده را قوت دهد تا آن را قبول نکند و اگر طبقات معده ماده را
تشرب کرده باشد صبر آن را پاک کند و صبر مغسول قوت دهنده تر است ... مغسول پاک کننده تر ... ایارج
فیقرا اندرین باب نافع تر از صبر ساده باشد از بهر آنکه اندر وی داروهاست که صبر را یاری دهد
کردن و ... ایارج فیقرا ساده ... پاک کردن قوی تر است و ... اندر اسهال ...
تر است و اگر ضعف و ... علت ... طعام ... غثیان رنجه دارد ... ایارج بعوض زعفران گل
سرخ باید کرد تا حقیقت گردد که سوء المزاج با ماده است ایارج ... داده از بهر آنکه اگر اندر معده ماده
نباشد سوء المزاج زیادت کند و اگر ماده باشد ایارج فیقرا سود دهد ... خاصه اندر شراب ...
از نسخه جالینوس صفت افسنتین ده درم گل سرخ بیست درم ... آب بپزند تا بچهار
باز آید و بپالایند و بدهند با اندکی شکر و اگر ... باشد که ایارج فیقرا با هلیله زرد دهند بدین صفت
بگیر ایارج فیقرا یک درم هلیله زرد دو درم ... نیم درم با آب ... صفت
ایارج فیقرا یک درم هلیله زرد و گل سرخ از هر یک نیم درم همه را با آب ... حب کنند و صبر اندر ...
حل کنند و بدهند و اگر داروی سقمونیا اندر ... حل کنند و بدهند روا باشد و اگر سقمونیا اندر ... پالوده حل کنند
و ... بنهند تا نیک آمیخته شود و بدهند روا باشد لیکن ... باید دانست که سقمونیا معده را زیان کارست

تا ضرورت نباشد بر و معالجت نشاید بشراب گل و گلشکر مسهل صفرا و کسانی که دارو داده شربتی
گویا دیگر آمده کاره باشند چند روز تا زگل شکر باید داد بیست و پنج درم مسهل سکنگبین بر شی
بر اثر آن بدادن آب و آب یخ و فرمودن تا دو سه ساعت آب نخورد تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر
صفرا از جگر بمعده همی آید پاره تا معده امتلائی صفرای باشد علاج آن ماء الجبن باید کرد صفت ماء الجبن
بزی را چند روز کشنا و کوک و کشنیز تر دهند و کرفس و برگ چغندر و جو نیم کوفته و چند ترکرده و بر باد
شیر او بدوشند و بجوشند و سکنگبین ساده شکری که ترشی او پیدا باشد چند و شیر از پنیر پاک کنند
و از آتش بردارند و بجوشانند تا سرد شود پس آن پنیر او را بر و معده را اندر خرقه پاکیزه دو تو کنند تا
از وی بچکد آن آب را هلیله زرد و شکر و تخم خیار شوی و نمک هندی بدهند و اگر فصل سال و عمر و قوت بیمار
و دیگر احوال مساعد باشد رگ باسلیق بزنند پس ترب ماء الجبن باید کرد و اطریفل شاهتره و افسنتین اندر این باب
سخت نافع بود صفت آن بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره پانزده درم گاوزبان
سیاه هفت عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم فوفل هندی بیست درم همه را اندر سه من آب
بپزند تا بمقدار دویست درم آب باز آید و پالایند و بمقدار چهل درم ماده درم شکر و بکنند درهم بر
مرهم بیامیزند صفت نوعی از ایارج فیقرا که معده را از خلط سودایی پاک کند بگیرند ... از عود و بلسان
و اسارون و دارچینی از هر یکی یک جزو صبر دو جزو و اگر عاقبت بزدودن اسهال بیش از آن باشد که بشکوفه
دارو بالیک جزو و نیم کنند و صبر هم بران وزن که است با معده را برفق بزداید پاک کند صفت شراب
دار مسهل که معده را از صفرا پاک کند بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یکی یک من تربد نیم کوفته
دو وقیه و بر آتش نرم بپزند و کفک بردارند تا نیمه باز آید و پالایند و بگیرند شکر را الکنند و بقوام از نیم و پنج
درم سقمونیا و یک درم زعفران اندر خرقه کتان بسته در وی آویزند و شربتی دو وقیه نیم بدهند صفت
گوارش مسهل بیخ مجرب که صفرا و رطوبت از معده پاک کند بگیرند تربد یک درم سقمونیا دانگی گل سرخ نیم
عود نیم درم کافور بجو طباشیر دانگی عصاره افسنتین نیم درم انگبین که در وی هلیله پرورده باشد
بهم سرشته همه را که حرارت غلبه دارد و جلابی که از قواعد حمی ... باشند بخورد صفت گوارش
طباشیر که معده را قوت دهد بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ سه درم سماق پاک کرده ... درم
گلنار یکدرم قاقله کبار یکدرم مصطکی و عود خام از هر یک نیم درم تخم ... درم اندر آب ...
قرص گل سرخ ده درم طباشیر بخچه یک درم کبابه یکدرم و نیم کافور نیم درم مصطکی دانگ از هر یک یک
درم شکر چند وزن همه دارو ها سرشته سه درم قرص طباشیر و گل سرخ از هر یکی ده درم عود خام

و سپیک از هر یک پنج درم همه را کوبند و بآب ربّ آبی که با ربّ سیب بسرشته شربتی یک درم و
دانگی که معده پاک شد و معده را قوت دهند تا طعام بهتر قبول کنند بدین مثال صفت آن بگیرند
گل سرخ و صندل سپید و اندکی کافور و آب آبی و آب غوره تر و گلاب و آب سیب را
با هم بزنند و خرقه بدان ترکرده بر معده نهند و طعام از گوشت ماهی و زرد آلو غوره
و رنجوری اکرده و مصوص اقسر و موافق باشد و اگر بلغم لزج رطوبت آمیخته باشد غذا را خوردن
علت را آرزوی طعام کمتر باشد و آب و مانع هضم بود و بیش گسست از اوا ایلی باید هم
پس معده بنقیع صبر پاک باید کرد صفت حب کرا اندر سکنجاب عود ... صبر و غاریقون از
هر یک یکدرم بجلاب بسرشته و پس اندر یکساعت معجون خبار شنبر دهند بدین صفت
هلیله زرد یک درم و نیم سقمونیا مشوی ... صبر و دو دانگ ... غاریقون نیم درم بآب غبیرا
البقعب بسرشته و بدهند صفت حب اصطمخیقون که معده را پاک کند صبر و سقمونیا و انیسون
و نمک هندی از هر یک پنج درم تربد از تراشیده و بچنه بیست درم و بل خشک کرده ... بهم
توت باید داد و الله اعلم

باب سیوم

از جزو دوم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر درد معده و ضعیف آن که از سوء مزاج سرد باشد
تولد کند علامت اشتهای طعام باشد و هضم کمتر بود و با دهان و قراقر بسیار رود بلغم و طبع
نرم باشد و اندرون از گسوس کمتر باشد و آنچه خورده باشد کم اندر ده باستقر ... آید علاج
چیزها گرم که تحلیل کند و خشک آرد و شاید و داروها گرم تر باشد چون ... شیر با انگبین
و شراب ریحانی اندک و روغنهای خوش برگ معده مالیدن چون روغن سوسن و روغن مصطکی
و روغن قسط و روغن بلسان آمیخته و با اندکی موم سرشته تا در پی تحلیل نیز دود کود کی تن
گوشت و وزن کبار ... تا معده را گرم کند و حرارت غریزی بر افروزند و ادویه باهه فرونین
هر روا باشد و باشد که شهوت بجنبید و احتیاط کنند تا عرق بکنند چرا که قا کنند زیان دارد و
آرد باید که شهوت بجنبد از جمله حرکت شهوت حرکات قوت حادیه را مشوش کند
و اندر طعامها ابزیره تخواه و دارچینی و پیل و الکوان و اکلز و سیر و کرویا می کنند و اگر
سوء المزاج مزمن شود طلاء ضمد کرده بر فم معده نهادن سود دارد چنانکه در یک روز دو بار
یا سه بار بر نهند و بیش از آنکه سرد شود بردارند و دوا المسک و جوارش جالینوس آب اجبزون دادن و از معجونها
دوا المسک مرو ... و دواء اللک و قلافلی و زنجبیل پرورده و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و ...

و معجون کنند و اوّل سوداء را و این شربتها اندر جلاب دهند که افیمون و مصطکی و عود و بلیله اندر
وی پخته باشند صفت ایفوریقون زنجبیل و بلیل سپید از هر یک پنج درم مصطکی و نانخواه
از هر یکی چهار درم تخم کرفس و پودینه دشتی از هر یک پنج درم زیره کرمانی و سلیخه و حب البلسان
و عاقر قرحا از هر یک دو درم ساذج هندی ده درم همه را بکوبند و بیزند و با انگبین معجون کنند
و بقدر حاجت بکار میدارند والله اعلم

باب چهارم

از جزو دوم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر ضعف معده خدا و نشان این علت سرد و لاغر تر
میشود معده از خشک باشد و آب کمتر خواهد و اگر آروغ ترش برآید و طعام بد گوارد صفت شیر خشت
و شیر خر با انگبین باید داد و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده می مالند و مرغ خانگی فربه
باشد با گندم و ابزار دارچینی و بلیلج اون سوداء را اون

باب پنجم

اندر ضعیف معده که از سوء المزاج سرد و تر بود کند علامات خدا و نشان این علت را پیوسته
دهن از رطوبت آب زه تر میشود و اگر آروغ ترش باشد و طعم دهان بلغمی غلبه دارد و یا جو دانست
که سردی مزاج بیش از رطوبت و علامات دیگر معلوم است ظاهر باشد علاج اول قی باید
فرمود بر ناشتا روز از آب تخم جو چغندر و تخم شبت و توپاو کرب حل و تخم ترب هر چند
دارد و دیگر بکوبند تخم ترب و تخم سپندان سپید و تخم چغندر از هر یکی یکدرم بوره تا ان و نمک
طعام از هر یکی نیم درم با سکنگبین عسل بسرشند و اندر طبیخ شبت و ترب حل کنند
و بدو دهند و از پس قی تجمیر کنند و شربت از میبه زنجبیل پرورده یا بلیله پرورده با سکنگبین
بدهند و پس از قی چند روز اسطوخودوس و اثر بحب اصطمخیقون و هر هفته یکبار قی فرمود دهند
و اگر رطوبت بسیار باشد ایارج را اصل دهند بار و غیر ایارج فیقرا و اسطوخودوس با ایارج لو
عاذیا و ایارج بزرگ فرمایند و بعد از اسطوخودوس با ماد سکنگبین دهند با مصطکی و عود خام
و قرنفل و فلافلی و کمونی موافق باشد و کوارش عود مسهل سوداء را صفت آن بگیرند زنجبیل
دو درم و قرنفل و کوزبوا و زعفران و عود خام از هر یک دانگی و نیم سقمونیا مشوی نیم دانگ همه
نرم کرده با انگبین بسرشند شربتی دو درم اندر آب گرم صفت ایارج که معده را از خلط غلیظ پاک
کند بگیرند تخم کرفس شش درم افسنتین رومی و انیسون و تخم بادیان از هر یک سه درم بلیله سپید
و اسارون از هر یکی درمی و نیم مصطکی و سنبل رومی و کاشم از هر یک دو درم مصطکی و زعفران از هر یک
یکدرم صبر هشت درم شربتی دو درم با مراد یک مثقال و اگر خدا و ند علت ایارج و داروهای گرم نتوانند

برتب نکرم

خورد

خورد حب الافاویه مسهل خورد صفت آن حب البلسان و عود البلسان و سلیخه و دارچینی
و سنبل و زعفران و اسارون و بسباسه و قرنفل و کوزبوا از هر یک درمی و نیم غاریقون دو مثقال تربد
ده درم سقمونیا مشوی دو مثقال زنجبیل ده درم همه را با آب کرفس بسرشند و حب کنند شربتی دو درم
تا نیم درم این قدر را داشتند که همه داروها که گفته می شود آنچه حل کردنی است حل کنند و آنچه حل نیست جدا جدا
بکوبند نرم بعد از آن بسرشند صفت کمونی زیره کرمانی اندر سرکه تر کنند یک شبانروز پس
بریان کنند از این زیره صد درم بادیان خشک چهل درم بلیل و زنجبیل و بورق از هر یک ده درم
همه را نرم بکوبند با انگبین مصفا کرده بسرشند و این دارو سخت نرم باید کوفت و اگر این اخلاط کوفته
و بیخته تا سرشته نگه دارند و اندر سکنجبین و طعامها می کنند کمونی را که حاجت آید میدهند
روا بود صفت فلافلی بگیرند فلفل سپید و سیاه و دارفلفل از هر یک سه وقیه کاشم و سنبل چهار
درم زنجبیل و تخم کرفس و سیاه البوس و سلیخه و اسارون از هر یکی درمی همه با انگبین مصفی بسرشند
شربت یکدرم صفت قرصی که با سکنجبین دهند بگیرند گل سرخ سه درم عود و سنبل و مصطکی
و سلیخه و دارچینی و از تخم و افسنتین رومی از هر یک درمی همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند
و قرصها کنند هر یکی دو درم هر بامداد یکی قرص با هفت درم سکنجبین اندر آب انیسون حل کنند و بدهند
صفت میبه معده را قوی کند و باد را بشکند و اسهال کهن باز دارد بگیرند آبی و میان او پاک
کنند و بکوبند و بفشارند آب او حاصل کنند و قرنفل و را اندر شراب کهن تر کنند یک شبانروز
روز بعد از آن بدست بمالند و بپالایند از این شراب مقدار سه من و آن آب آبی صافی کرده چهار
من و هر دو بهم بیامیزند و چهار من انگبین مصفی بر نهند و بپزند و بقوام آرند و از آتش بردارند بکوبند
مشک خالص و عود هندی و کوزبوا و قرنفل و زعفران و دارفلفل و قاقله از هر یک دو درم هر دارو را
نرم بکوبند و اندر آن شراب کنند و چاشنی زنند شربتی از ده درم تا پانزده درم صفت شراب
سنبل درد معده و تبهای کهن را سود دارد بگیرند سنبل خوشبوی یک من درم و اندر ده من
آب بجوشانند تا نیمه باز آید و صافی بپالایند پس ده من انگبین بپالایند را فکنند و بقوام آرند
شربتی ده درم صفت شراب مشک مزاج را سود دارد و معده را و اندامها را قوت دهد
و تن را گرم کند بگیرند ده من آب و ده من انگبین و بپزند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و یکدرم مشک
و یک درم زعفران سوده در وی بمالند و بیامیزند شربتی دو درم تا پنج درم و شراب عنبر همین است
سازند و عنبر و زعفران از هر یک یک مثقال کنند صفت شراب عود بگیرند عود هندی و مشک

یکمن بزم

از هر یک پنج درم مرد و دارانیم کوفته کنند و سنبل و قرنفل و مصطکی و کوزبوا از هر یک ده درم نیم کوفته
همه را اندر خرقه کنند و اندر دو من گلاب بپزند تا نیمه باز آید و خرقه را ساعتی می‌فشارند پس [illegible]
وی بردارند و یک من شکر طبرزد بر افکنند و کفک بردارند و بقوام آرند و دائم خشک در روی مانند شربتی
صفت شراب مرکب بگیرند پوست ترنج ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل ساذج هندی
قاقله طلخشقوق دارچینی از هر یک دو درم همه را نرم بکوبند و هر یکی جدا اندر خرقه جدا فراخ بندند و اندر
دو من گلاب بپزند تا نیمه باز آید و خرقه‌ها بمالند و بفشارند و آنگاه جدا کنند و دو من انگبین و دو من
شکر برافکنند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و بنهند تا نیم گرم شود و یک مثقال مشک سوده و یک
مثقال عنبر سوده و یک مثقال زعفران سوده در وی بمالند و بیامیزند و نگاه دارند شربتی دو درم تا
سه خاتیشر پنج درم صفت گوارش عود بگیرند عود و قرنفل و زنجبیل و قاقله و ساذج هندی و طلخشقوق
و دارچینی از هر یکی دو درم با دو مثقال زعفران یک درم همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی دو
درم صفت سفوف عود تری معده را نیرو دهد بگیرند قرنفل و کبابه از هر یکی پنج درم مصطکی و سنبل
از هر یک دو درم انگبین ده درم صفت گوارش عنبر گرمی سردی معده را و بادها را و قولنج را
و ضعیفی اندامها را سود دارد بگیرند پوست ترنج و عود هندی و کبابه و قرنفل و قاقله و کوزبوا از
هر یک پنج درم دارچینی و انیسون و تخم کرفس و جندبیدستر و افیون و بزر البنج از هر یک دو درم
روغن بلسان ده درم برگ بادرنجبویه و [illegible] و زعفران از هر یک سه درم عنبر اشهب
یک مثقال عنبر را اندر روغن بلسان حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم صفت
گوارش نارمشک بگیرند زنجبیل و پلپل و دارپلپل از هر یک دو درم نارمشک و سعد و کندر
و سنبل از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و [illegible] دار و با انگبین مصفا بسرشند
صفت حب صبر نسخه اسحق بن حنین معده را پاک کند بگیرند دارچینی و قصب الذریرة و بلیلج
و عود بلسان و فقاح الاذخر و بسباسه از هر یک اوقیه همه را نیم کوفته اندر دو من آب بپزند تا
نیمه باز آید و بپالایند و نیم من صبر اسقوطری بدین آب بخیسانند و اندر آفتاب نهند خاصه آفتاب
تموز تا خشک شود پس زعفران و مصطکی و مر از هر یک سه اوقیه بکوبند و بیزند و با این صبر
بیامیزند و حب کنند شربتی تا سه درم صفت سکنجبین اسحق بن حنین [illegible]
معده گرم را سود دارد و در رطوبت لزج [illegible] بگیرند پوست بیخ بادیان دو ستیر [illegible]
و اگر سرکه عنصلی باشد لطیف‌تر باشد و نیم من آب با وی بیامیزند و بیخ بادیان اندر این سرکه

و آب بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و [illegible] یک من انگبین بر افکنند و بقوام آرند شربتی یک اوقیه
صبر اسقوطری مغسول اندر این سکنجبین حل کنند [illegible] صفت [illegible]
[illegible] را سود دارد [illegible] غاریقون یک مثقال و با انگبین بسرشند و [illegible]
[illegible] صفت شراب خبث الحدید بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و [illegible]
و نانخواه و سعتر و [illegible] و کاشم و کرویا و کشنیز خشک و پلپل و دارچینی و دارپلپل و کندر و سنبل
و قرنفل و کوزبوا و زنجبیل و سعد از هر یک یک مثقال خبث الحدید ده مثقال همه را اندر دو من
شراب انگوری بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و هر بامدادی سی درم بخورند سه هفته از این شراب
[illegible] و از میوه‌ها [illegible] پرهیز کنند و طعام [illegible] بریان و نخود آب و گوشت بره
بروغن [illegible] بریان کرده صفت ضماد معده را گرم کند بگیرند سعد و فقاح الاذخر و سنبل و عود و [illegible]
و کندر و مصطکی از هر یک هشت [illegible] همه را بکوبند و [illegible] بسرشند و بر معده نهند و اگر افسنتین [illegible]
و قصب الذریره اندر این ضماد زیادت کنند و بشراب کهن و آب [illegible] بسرشند روا باشد
صفت روغن مصطکی معده را قوت دهد و گرم کند بگیرند روغن زیت ده درم مصطکی
[illegible] درم [illegible] اندر شیشه کنند و اندر دیگی پر آب [illegible] و آن آب را بجوشانند [illegible] مصطکی
اندر آب بگذارد [illegible]

باب ششم

اندر [illegible] از کتاب ششم اندر [illegible] معده [illegible] طعام [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] معده [illegible] طعام و شراب که خورده باشد و دوم احوال
حرارت [illegible] از طعام و شراب [illegible] طعام و شراب [illegible]
چون لوبیا و عدس و شراب شیرین [illegible] طعامی باشد که اندر وی رطوبت بسیار باشد
چون [illegible] و سیب و خیار [illegible] و انواع [illegible] از حرارت
[illegible] باشد که حرارت ضعیف باشد [illegible] رطوبات را تمام [illegible]
[illegible] تحلیل کردن [illegible] سبب این بخارها [illegible] معده [illegible]
[illegible] طعام [illegible] تحلیل کند و اگر چه طعام [illegible] رطوبت [illegible]
حرارت بر وی [illegible] و تحلیل پذیرد [illegible]
معده باشد [illegible] باشد [illegible] بسیار باشد
[illegible] لطیف کند [illegible] رطوبتی را که اندر معده باشد تحلیل کردن

کی از بخارها و هوا که اندر فضای معده بود و ریح‌ها بود که اندر حرکت آید و بادها تولد کند و این
نوع از طعامی که خورده شود و ساکن کرده و سبب علت مراقی اندر بیشتر حالها سوء المزاج گرم باشد
که معده را افتد و بخار انگیزاند و نشره که اندر منفذها که باد افتد و راه‌ها یافتن و از امعا فرود
آید و باز گشتن او بجانب معده یا بعضی آن روغ آرش کرده و بعضی بسوی دماغ بر آید و گاه باشد که
تولد مسامها سپرز و بسیاری سودا باشد **صفت** توقف کردن با مزاج تا بوم طعام هضم بود و دست
و ترتیب خوردن چگونه رفتست و از پس گواریدن طعام آب بسیار خوردن و حرکت کردن
اتفاق افتاده است که گواهی دهند بر اسباب تولد باد و بر صبعی علت و سهل آن و فرق
میان نفخ سودایی و نفخ که از طعام تری افزای تولد کند آنست که نفخ سودایی غلیظ باشد
و طبع با ره خشک باشد و درد از پس گواریدن طعام اندر حوالی سپرز پدید آید و نفخ دیگر
با تری دهان و نرمی پوست و اجابت طبع بود و چون دست بر شکم مالند قراقر کند و احوال
و تدبیرها که گذشته بود هر یک گواهی دهد **صفت** از طعامها بادانگیز و از طعامهای تری افزای
پرهیز باید کرد و اندر طعامها ابزارها تحلیل کننده می باید کرد چون دارچینی و زیره و کرویا و صعتر
و سیر و الکران و فم معده را و عضلهای شکم را با روغن گرم مالیدن و حقنهای نرم فرمودن و اندر
حقنه زیره و تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و در عوا و قطر اسالیون و کاشم و حب الغار
و جند بیدستر بکار داشتن و اگر اتفاق افتد که آماس سست از دارو هانیز دلالت بر اراده
و بوارد و هاری نرم کننده چون شبت و بابونه و پر مرغ و بر بط بازکرده و ان راکه درد معده
و شکم بدان صعبی نباشد ارزن و کاورس گرم کرده بر نهادن کفایت کند و نمک گرم بر نهادن
بادها را بشکند یا پشیشه باید و بالش را نافت نهند و حال در را ساکن کرد اما تجربه
جلابی گرم دهند که در وی انیسون و مصطکی و صعتر و مرزنگوش بخته باشد و اگر مثقالی مصطکی بدان
در افکنند و جلاب گرم با شراب آب گرم بر اثر آن بخورند سود و اثر و اگر ماده بادی غلیظ باشد
شربت گرم نباید داد و از بهر آنکه بیم باشد که ماده را بجنبانند و ماده را زیاده کرده اول ماده را
بحقنه پاک باید کرد و از شربتهای تحلیل کننده و روغنهای که معده و شکم بدان مالند روغن
بید انجیر است و روغن حب الغار و روغن سداب و جند بیدستر و قطر اسالیون و زیره
و سداب و حب الغار اندر وی جوش بدهد و اگر داروها مانند آن اول اندر شراب
بپزند و پالایند و چند وزن آن شراب روغن بدین شراب بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا آب

برود و روغن بماند صواب باشد و اگر نفخ سودایی بود تخم کرفس و سداب و مرزنگوش و دو قوا
و حب الغار و شبت و بابونه و جعده اندر رسم که بپزند و بدان سر که بکمید کنند و بجز نانخواه و صعتر و تریاق
و نانخواه بادها را بشکند و از معجونهای بزرگ مثرودیطوس و تریاق اندر بیا باب بخت امعا آمد است
این معجونها و شرابها هر از پس استفراغ دهند و استفراغ اول بحقنه کنند پس برا ر و هاری مسهل
و طبیخ بونه و دشتی و طبیخ خاولنجان و معجون اهل و گوارش کمونی و گوارش والکران سود دارد
و استفراغ بحب سکبینج کنند **صفت آن** بگیرند سکبینج و مقل و غاریقون از هر یک راست حب کنند
چنانکه رسم است شربتی از دو درم تا سه درم اندر آب گرم **صفت** معجون حب الغار بادها را
بشکند بگیرند حب الغار هشت درم برگ سداب خشک پنج درم نانخواه و زیره و شونیز و صعتر و کاشم
و قطر اسالیون و بادام تلخ و بسباسه و دار فلفل و بونه دشتی از هر یک سه درم جند بیدستر
وجاوشیر و سکبینج از هر یک دو درم همه را بسرشند با انگبین چنانکه رسم است شربتی سه درم **صفت**
حب اهلیلج که مروارد بادها را تحلیل کند بگیرد اهلیلج و نانخواه و کندر و دارچینی و روح از هر یک راست
بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال **صفت** گوارش کمونی بادها را بشکند بگیرند
بلیله و دار فلفل و کمون بوارشان از هر یک پنج درم زنجبیل و خاولنجان از هر یک ده درم کنند و ده درم
فلفل و سکر سی درم همه را با انگبین بسرشند شربتی سه درم **صفت** گوارش الکران بگیرند
بلیله و دار فلفل از هر یک پنج درم ایرسا و زنجبیل از هر یک شش درم انیسون و مصطکی
و بادیان از هر یک دو درم الکران ده درم نانخواه و تخم کرفس از هر یک دو درم همه را بکوبند و بیزند
و با انگبین بسرشند شربتی دو درم و کمونی اندر بیا باب نافع است و شراب کمی سه درم الجند
و بادها را بشکند و اگر طبع نرم باشد ده درم حب الرشاد بریان کرده نیم کوفته با آب نیم گرم بخورند
و اگر طبع خشک باشد ده درم حب الرشاد و تخم کرفس اندر شراب بجوشانند و بر هفت درم ماده بحتی
کنند و زیره خایید سود دارد و خاصه پس از طعام تا معده را گرم کند و آروغ بر آرد و برای ش
آن طعام خورد و بسیار باشد که مزاج اصلی گرم باشد و سوء المزاج غریب و سرد با آن یار
کرده و بادها و قراقر و تشنگی بسیار باشد و علاج او آنست که هر وقت که طعام خواهد خوردن
اول مقدار ده درم شراب کهن بخورد چندانکه دم و دهان تر شود و اندر طعام ابزارها که یاد کرده
آمده است بکار دارند و بسیار باشد که جزئی خشک خلط رقیق را و خلط شور بلغمی را فرو
آرد ماند و از تحلیل باز دارد و بدان سبب بادها ساکن شود و گمان افتد که مزاج راست

وخشکی سودا پدید آرد و حال برخلاف آن باشد و هم چنین بسیار باشد که چیزی گرم بخارها را تحلیل کند و بادها را
بشکند و گمان افتد که مزاج سرد است و از سودا و باد گشته است و حال برخلاف آن باشد پس
طبیب را حاجت است که علامات دیگر بجوید و اعتماد بران کند

باب ششم

اندر درد معده که از خلط سودا خیزد و علامات خدا و نوان این علت را اندر فم معده سوزشی
باشد و چون طعام خورد آن سوزش باطل شود و بسیار باشد که سبب این سوزش خلطی صفراوی
بود و فرق میان هر دو بعلامات دیگر توان کرد از علامات سودا و علامات صفرا که معلوم است
و بسیار کس را باشند که هرگاه که طعام خورد بسیار از دو ساعت معده درد کند و تا قی نکنند
و چیزی ترش بر نیاید آن قی بیارامد و آنچه بر آید آن ترشی بدان حد باشد که زمین ازان بر جوشد
و سبب آن درد خلط سودا باشد که از قعر معده گرد آمده باشد و هرگاه که طعام با وی بیامیزد ماده
سودا بسیار گردد و بفم معده بر آید و درد آغاز کند **علاج** اول قی باید کرد بتخم ترب سفید بدین گونه که تخم ترب را
اندر سرکه نشانند یک شبانروز و بنهند پس آن ترب را پاره کنند و سکنجبین عسلی اندر بنهند
یک شبانروز دیگر و آن سکنجبین را با آب شبت و آب لوبیا بیامیزند گرم کنند و بدهند و از آن
ترب لختی بدهند تا بخورد و پس از قی استفراغی دیگر کنند بحب اصطمخیقون و بپوسته معجون
نجاح بکار دارند **صفت** قرصی که درد معده را که از پس طعام پدید آید و تا قی نکنند بیارامد آن را
زایل کند بگیرند انیسون و تخم کرفس از هر یکی پنج درم افسنتین رومی ده درم سلیخه بیست درم
و فلفل و جند بیدستر و افیون از هر یکی دو درم و نیم همه را بکوبند و اقراص کنند قرصی یک درم شربتی
یک قرص

اصطمخیقون

جزو سیوم

از مقالت دهم از کتاب ششم اندر تغیر احوال شهوت طعام و این پنج باب است

باب اول

اندر ضعف شهوت طعام و علامات و علاج آن اسباب ضعیفی شهوت طعام هفت نوع است
یکی سوء المزاج گرم است با ماده و بی ماده دوم استغنای تن از غذا سیم آنکه مسام گشاده باشد
و حصول غذا تحلیل نکند چهارم آنکه جگر کیلوس را از معده جذب کمتر کند پنجم آنکه اندر مجری سودا
که از سپرز بمعده آید سده افتد و آن قدر سودا که معده را بکار دارد و شهوت را بجنباند بمعده
اندر نشود ششم آنکه عصب را که از دماغ بفم معده آمده است آفتی رسد هفتم آنکه مردم را
بیماریهای دراز گشته و همه قوتهای اندامها ضعیف کرده **علاج** آنرا که سبب سوء المزاج

گرم

گرم باشد با ماده و بی ماده علامات آن اندر باب اول و باب دوم از جزو دوم ازین
گفتار یاد کرده آمده است و آنرا که سبب استغنای تن بود از غذا علامت وی امتلا است و پری
رگها و گرانی اندامها و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنرا که سبب گشادگی مسام و تحلیل یافتن فضول
غذا ظاهر شود در یافتن و گرمابه باید فرمود و از خواهشهای آرزو اندر گرمابه باز داشت و بوره با سبوس
مالیدن و عرق آوردن و آنرا که علامات تقصیر اندر جذب کردن کیلوس از معده ظاهر شود تدبیر
گشادن سده ها ساز باید کرد و هر بامداد مقدار یک پیاله شراب کهن بر ریق دادن و زنجبیل
پرورده و ترنج پرورده و جگر بسرکه و سپیدبا و سکنجبین بزوری و تریاق مثرودیطوس سخت نافع
باشد و گرمابه و ریاضت بوقت و ترتیب فرمودن چنانکه اندر کتاب **حفظ الصحه** یاد کرده آمده است
و اندر خوردنیها دارچینی و فلفل و پلپل بکار داشتن و آنرا که علامات سده مجری سودا ظاهر شود سده
او بچیزهای تیز و ترش باید گشاد چون پلپل و سیر و کبر بسرکه و انواع کامهای مختلف که آنرا انجدان تیز کرده باشند
و حلتیت اندر این باب نافع بود و خصوص پیاز و کبر و سیر بسرکه پرورده نیک باشد و طعام و ورده با
شوربا ساخته با سماق و انار دانه و مانند این و ایارج فیقرا با افتیمون سده را بگشاید و پاک کند و آنرا که علامات
آفت رسیدن عصب دماغی باشد که بفم معده همی آید ظاهر شود تدبیر پاک کردن دماغ باید کرد و ایارج
فیقرا و حب قوقایا و همه بویهای خوش قوت دادن و از هر چه دماغ را و عصبها را زیان دارد پرهیز
کردن و بر معده ضمادهای گرم بر نهادن **صفت** ضمادی بگیرند حب الغار و قسط تلخ و قشور الکندر
از هر یکی ده درم سنبل الطیب خشک ده درم صبر و مر و ابهل و تخم سرو و وج و شیطرج هندی از هر یکی هشت درم
زعفران و جند بیدستر از هر یکی چهار درم قردمانا شش درم حضض و رامک و سنبل و کندر و اقاقیا
از هر یکی پنج درم مصطکی و شونیز از هر یکی هفت درم همه را بکوبند و بموم و روغن ناردین بسرشند و موم و روغن
قسط یا روغن ناردین سازند و ضماد کنند و آنرا که ضعیفی شهوت از پس بیماریهای دراز
پدید آید حال چنین باشد اول بتلطف قی باید کرد و اگر چیزی بر نیاید حرکت قی و قوت کردن او شهوت را
بجنباند و سکنجبین سفرجلی و سپیدباها باید داد و هر چه شهوت طعام را بجنباند و تشنگی بنشاند و شراب
پودینه سود دارد **صفت** آن انار ترش را با پوست بکوبند و بفشارند و آب حاصل کنند و پودینه
تر را بکوبند و آب بگیرند از یک آب انار یک جزو و یا نیم جزو و آب پودینه بیامیزند و چندان بجوشانند
که هر دو یکی گردد و بقوام آرند شربتی یک اوقیه **صفت** سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم سماق
سه درم قاقله یک درم همه را بکوبند و بیامیزند شربتی دو درم آرزوی طعام پدید آید و تشنگی

بنشانند **صفت** شراب افسنتین نسخهٔ بوعلی سینا بگیرند افسنتین رومی صد درم و اندر سه من آب
بپزند تا نیمی بسیار بازآید و دست بمالند و بپالایند و آبی اندر خمیر کرده و زیر آتش نرم بریان کنند
و خمیر از وی دور کنند و آنرا ببخیسانند از آن آب آبی ده استار با این آب افسنتین چهار
و ده استار انگبین مصفی و ده استار شراب ریحانی با وی بپزند و برآتش نرم بپزند تا قوام
آرند خوراند و این علت را سود دارد

باب دوم

از جزو سیوم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر علتی که آنرا الشهوة الکلبیة گویند یعنی آرزوی
سگان این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که طعام بی اندازه آرزو کند و سیر نگردد و اسباب
این علت پنج نوع است یکی بسیاری سودا که از سپرز بمعده اندر آید و دهان معده را بگزد دوم سوء
المزاج سرد که دهان معده را افتد سیوم سوء المزاج گرم که معده را و همه اندامها را افتد چهارم این سوء
المزاج تمام معده را بود و آرزوی طعام ضعیف شدی و این بسیاری آرزو را سبب سوء المزاج
همه اندامها از دو گونه باشد یکی آنکه سوء المزاج قوت ماسکه همه اندامها را ضعیف کند و مسام
اندام گشاده کند تا غذای که با اندامها رسد نزود و بتحلیل بپذیرد و بمسام برون شود و حاجت
باز خواستن **علاج** آنچه بتحلیل افتاده باشد قوی گردد دوم آنکه چون سوء المزاج بر همه اندامها
مستولی گردد و بپیوسته آن رطوبتها را که اندامها از آن غذا یابند بخوح میکنند و قوت جاذبه
که همه اندامها راست غذا را از اندامی دیگر که برو نزدیکتر است بجوشش میکشد چون غذای
اندامها بخوح شود از رگها کشیدن گیرند و معده را و جز از برون نیست بدین سبب این
علت پدید آید و آنچه از بس بسیاری استفراغ پدید آید و آنچه بسبب تحلیل تری و بسیاری
تحلیل پدید آید همه ازین نوع باشد چهارم نزله باشد که از دماغ بمعده تا ثیر کند و ممکن
گردد که بحرارت ضعیف که معده را بود ترش گردد و دهان معده را بگزد و شهوت کلبیه تولد کند
و آنچه ترش نباشد و شهوت کلبیه آرد چنان باشد که سردی ماده نزله اجزای معده را فراهم
گیرد و تشنج در روی پدید آید و معده بدان سبب تهی گردد و آرزوی طعام پدید آید و سبب
پنجم آنکه اندر روده‌ها و معده کرمان بزرگ باشند و طعام را گوارده بخورند و آنچه اندر روده
باشد طعامهای کم برده فرود آید و غذا اشاید و جگر طبقه تا کم از روده‌ها بجگر پیوسته است آن را
بجوشش کشد و غذا گردانند و با اندامها فرستد پس آن از آنچه خورند اندامها بدان سبب
گرسنه باشند و جویان غذا شوند **علامات** آنرا که سبب بسیاری سودا باشد که از سپرز

معده اندر آید علامت وی آنست که ثقل او بسیار باشد و آنچه بخورد ناگوارده بیرون
می آید او از طعام پر و بیرون رسیدن نیاید بدین سبب تن لاغر شود و اندامها بغذا حاجتمند
باشند و بسبب حاجتمندی غذا و که چندانکه تیزی سودا و معده پیوسته طعام آرزو کند
و اگر ساعتی تا خیر کند در معده سوزش گیرد و اما طعام بخورد آن سوزش زایل شود و از اگر سبب
سوء المزاج سرد باشد که در معده را افتد این علامت که ویرا در دهان معده بسوی باشد لکن
سوزش در معده نباشد و آنرا که سبب سوء المزاج گرم باشد که معده و همه اندامها را افتد
ولکن در کی اندامها و بتحلیل غذا علامت وی آنست که ثقل کمتر از طعام باشد و تشنگی غالب
و از طعام بهره نیابد و آنرا که سبب نزله باشد سبب آن علامت آن باشد و آنرا که سبب
کرمان باشند اندر دهن معده و امعا علامات کرم و مرض آن پدید باشد **علی معالجات**
آنرا که علامات اندر آمدن سودا بمعده ظاهر شود اول رگ باسلیق زنند پس مطبوخ افتیمون
و مانند آن استفراغ کردن و حجامت بر سپرز نهادن و خون بیرون کردن و معده را با طریفل
قوت دادن یا بجوارش خوزی خاصه اگر طبع نرم باشد و پاشت آب گرم دادن و طعام
چرب و نرم فرمودن چون زرده خایه مرغ نیم برشته و کدو آب نان که اندر زیربا و مزوره
و مرغ فسمن و بط فربه نهاده باشند و حلوا از شکر و روغن بادام و نشاسته و لوزینه و فرنیه
کنجد اندر اسپیدبای چرب و اگر طبع نرم نباشد شیر تازه و گوشت بزغاله فربه بگیرند
و بپزند با نخود و شبت و اندکی زیره تا مهرا شود و اندکی خاولنجان و دارچینی و عود هندی کوفته
در افکنند از این شوربا چندانکه خواهند بخورند و اگر شراب ریحانی که انگور کوهی کرده باشند
با وی بیامیزند و بخورند معده را گرم کند و ترشی خلط سودایی از معده باز دارد و شراب ریحانی
که خداوند این علت خورد از انگور کوهی باید و رنگین و صرف و اگر ممزوج خواهد زیره
کرمانی اندر آب بپزند و بدان آب ممزوج سازند و علاج سپرز و دماغ کردن سود دارد
و آنرا که علامت سردی مزاج معده پیدا شود اول قی فرمایند پس ایارج فیقرا باید داد و پس
از آنکه معده را بدین طریق پاک کرده باشند کمونی و تریاق بزرگ و دواء المسک و
سجزنیا دادن و طعام مرغ و کبک و دراج و تذرو بریان کرده و شوربا که بیشتر یاد کرده
آمد با زیره و رویانه و دارچینی و اگر طبع نرم باشد معجون کند باید داد **صفت** آن بگیرند
پلپل و دارچینی از هر یکی پنج درم و زنجبیل و خاولنجان از هر یکی ده درم کند جهت درم همه را

و کوز بوا جر بوام

بگوشت نیز چنانکه نیک نرم باشد و با نمک و پیه بریشته شربتی سه درم و آنرا که سبب تحلیل بسیار و تحلیل
تن و سوء المزاج گرم باشد که معده و ماساریقا و اندامها را فتوری افتد و از حرکت و ریاضت باز باید داشت
و بروغن سوسن و بنفشه اندامها را طلا کردن و اندر آب سرد نشستن و شراب ترشی ترنج و شراب
لیمو و شراب ریواج دادن و طعام مصوص و خشک و هلام از گوشت گوساله و بطون گاو و باید
فرمود و آنرا سبب تحلیل ریاضت و حرکت و تخلخل تن باشد که سوء المزاج بهمه اندامها رسیده باشد
در سر و جگر بریان و مانند آن و طعامهای غلیظ باید فرمود و از طعامهای شور و تیز منع باید فرمود
و آنرا که سبب نزله باشد علاج نزله و تدبیر منع آن باید کرد و ایارج فیقرا دادن تا معده و دماغ را
پاک کند چنانکه اندر علاج نزله یاد کرده شده است و آنرا که سبب بسیاری کرم باشد اندر معده
و امعا تدبیر پاک کردن آن باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

باب سیوم

از مقالت دوم از کتاب ششم اندر آفت جوع البقر یعنی گرسنگی گاوی و این علت را
بدین نام از بهر آن خوانند که این حال گاو را بسیار افتد و اندر بیشتری اوقات این علت بعوارض
علت جوع الکلبی افتد و این گرسنگی همه اندامها باشد نه گرسنگی معده و این چنان بود که همه
اندامها بغذا حاجتمند باشند و معده آرزو نخواهد و از اول آرزوی طعام نیز بسیار بوده باشد
و چون گرسنه رفتن با این حال یار بود و بدان سبب رنگ را تهی گردد و قوت بر دود و بیمار بیهوش گردد
و گاه باشد که سبب بیهوشی و غشی بلغمی باشد که فم معده را سرد کند و قوت شهوت را باطل کند
و طلوع این بر خلاف آن باشد که از وی شهوت الکلبیه تولد کند از بهر آنکه آن ترش باشد
و فم معده را بگزد و بخارد و شهوت الکلبی آرد و این نوع دیگر که ترش نباشد فم معده را فراهم آرد
و طعام از وی دفع کند تا فم معده بی‌آنان چو غذا کم بود و این بلغم سبب بیهوشی و غشی است
بلغمی باشد طعم غلیظ و لزج چون سپیده خایه که فم معده را تسکین کند و مزاج او را تباه و قوت
جاذبه را از کار باز دارد و شهوت را باطل کند و باطل کند و سبب بطلان شهوت
اندامها گرسنه شود و سبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط
شود و بیمار طاقت نشود و بیهوش گردد و علاج این بحقیقت مشکل است از بهر آنکه استفراغ
و پاک کردن معده حاجت بود و ضعیفی و گرسنگی اندامها و غشی از استفراغ باز دارد و دوا
علت بیشتر مردمان سرد مزاج را افتد که در سرما سفر کنند علاج این علت با غاو...

قوت و یاری دادن او تا بر جای بماند و ساقط نشود و تدبیر آن کردن تا شهوت طعام باز پدید آید
و این چنان باشد که طعامهای خوش بوی که اشتهار انگیزانند و چیزهای بویا و اسفیدباجها و عطرها که اندر
وی قوت قابض بود می‌بویانند تا قوت راجع کند و نگذارد که تحلیل پذیرد و ان سرها و اسفیدباجها
حول سیب و آبی و امرود و سوره باید و عطرها مشک و عود و زیره و شراب انگوری ریحانی
که گوشت بره اندر وی پخته باشند و شراب میبوس و اگر واقی باشد کافور و گلاب و گل
بویانند و از بوی طعامها بوی از غاله و بره بریان و نان گرم چاشنی و نان اندر شراب بغیبه تر کرده
و ماء اللحم دادن و صفت ماء اللحم اندر کتاب پنجم اندر آخر باب علاج دق یاد کرده آمده است و صفت
میبوسن اندر قرابادین یاد کرده آمده است و اگر غشی افتد هوا پیدا جوی کنند و رخسار او را
بنگنند و بخنند و موی صدغ او را بکنند و بگسلند و خنصرش و سبابه‌اش را بگزند از بام و انداز بخ
در شکنند و آب سرد و گلاب سرد بر روی او ریزند و عود و عطر البسبوسه تر چون بهوش باز
آید ماء اللحم در حلق او ریزند و اندکی میبوسن با شراب ریحانی کوهی با ماء اللحم بیامیزند تا قوت
بیشتر دهد و بوی سیب و طعامهای که یاد کرده آمد بدو رسانند و آن قدر که بکوبیده‌ند داد جنس
خاصه انار شیرین و پاکیزه که اندر شراب کوهی ترپید کرده باشند و آب برگ مورد تر و آب
آبی و گلاب با اندکی زعفران و عود و مشک بر نعلها و اندامهای او طلا کنند صفت
سکباج که بوی آن خوش بود و قوت را یاری دهد از گوشت گوساله پزند چنانکه رسم است
و آنرا از آن تا سیر کنند و سداب و کرفس و پودنه و پوست ترنج و زعفران و اندکی سنبل
و مشک صفت مطبخی که بوی او خوش بود و قوت را یاری دهد بگیرند کبوتر یا کبک
یا گنجشک چندانکه خواهند و آنرا بپزند با نخود درست و اندکی زیره چون نیم پخته شود مقدار
روغن زیت که انفاق گویند بر سر آن کنند و عود خام نیم کوفته و دار چینی و قاقله
اندر وی بسته بپزند تا تمام پخته شود و آب او بماند که بر آید پس مقداری انگاه و آب لیمو
ترش بر چکانند و بر آتش نرم دو جوش بر آرند پس از آتش بر دارند و سداب فرو کرده
بر سر او کنند و بنهند تا سرد شود و بوی آن برود و برسانند و از آن گوشت و آب بدو دهند
و بر سر معده او ضمادی بر نهند که از لادن و مشک و سعد و مصطکی و عود و عنبر و مانند آن ساخته
باشند و این ضماد را بروغن مصطکی و اندکی شراب بسرشند پس گرم کنند و بکار دارند
و اگر قفل میبوسن حاضر باشد یک بخور با این ادویه ضماد کنند

باب چهارم

از جزو سیوم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر شهوت تباه که مردم را افتد و بر گل آید
و بیماری تباهی آرزو و ما گویند که مردم چیزهای بد آرزو و خواهند چون گل و نمک و زگال و چیزها
تیز که او را وحیف گویند و این کسانی را افتد که اندر معدهٔ ایشان اخلاط بد باشد و زنان آبستن را
نیز افتد خاصه در ماه دوم و سیوم از حمل از بهر آنکه چون حیض ایشان باز ایستد از جهت
غذای جنین اندرین مدت که یاد کرده آمد جنین ضعیف باشد و آن همه چیزهای زیان کار در غذا
او فوج شود این معنی زنانی را بیشتر افتد که طعامها ناینک و بد بسیار و بی ترتیب خورند
و خون ایشان با اخلاط آمیخته باشد اندر ماه چهارم این اخلاط زایل شود از بهر آنکه این اخلاط
بعضی نقل بر آمده باشد و بعضی اندرین وقت پخته باشد و باقی بغذای کودک بکار شود از بهر آنکه
قوی تر شده باشد و غذا بیشتر خواهد **علاج** زنان آبستن را که بدین تکلیف قی تواند کرد
و بآسانی چیزی بر تواند انداخت دستوری باید داد تا با وقات قی کند و معدهٔ او را بجوارش
عود و سیب قوت داده و آنرا که اندر قی کردن قوت بسیار باید قی نشاید کرد و دارو
مسهل نیز نشاید خورد و چیز بقوت دادن معده مشغول نشاید بود و طعام لطیف زود
گوار و با غذا معتدل باید فرمود چون گوشت دراج و مرغ خانگی و زغاله بریان کرده و پخته
و با وقات اندر طعام ایشان اندکی سیر و خردل کردن و کسانی دیگر را که چیزهای بد آرزو کنند
قی باید فرمود بر ماهی شور و ترب و سکنگبین و آب شبت و لوبیا و سرخ و مانند آن و معده را
با یارج فیقرا و حب صبر پاک باید کرد و پس معده را قوت دادن بمعجونها و داروها که یاد کرده
آید و اگر زیره کرمانی و نانخواه از هر یک مقداری بخایند با ناشتا و از پس طعام سفوف کنند
یعنی در دهان افکنند و بخورند صواب باشد و اگر زیره و نانخواه با مصطکی بخایند بهتر باشد
و نانخواه را اندرین باب منفعتی بزرگ است و اگر گوشت را قدید کنند و از ادان نانخواه
و عسل و قاقله و طباشیر و گوز گندم کنند روا باشد **صفت** داروی که این علت را سود
دارد قاقله خورد و بزرگ کبابه از هر یک راست شکر طبرزد چون وزن همه [illegible]
سه درم کوفته و بیخته **صفت** داروی دیگر بگیرند جفت بلوط هشت درم حب شانزده درم
حشیش ناخن شش درم پنج اذخر چهار درم مر دو درم همه را نیم کوفته اندر یک من آب
بپزند تا نیمه باز آید و پالایند این جمله سه شربت باشد سه روز بخورند و غذا و [illegible] این علت را
که معده تباه شده باشد و روی زرد گشته و علت استسقا نزدیک رسیده سود دارد قول

صفت

جفت بلوط ده درم انیسون سه درم موز هفت درم هلیله سیاه و آمله از هر یک پنج درم و نیم [illegible]
هر یک ده درم ریم آهن مرد آنست که او را کوفته باشند و در سرکه تیز خیسانده باشند چند بار و بریان کرده
[illegible] در سرکه پرورده و باشند این همه دارو را اندر [illegible] اوقیه شراب قابض [illegible] اوقیه آب [illegible]
تا نیمه باز آید و پالایند و بهفته روز بخورند **اقراص** بگیرند ایارج فیقرا شش درم هلیله و بلیله و [illegible]
[illegible] شربتی ده درم اندر آب که در وی مصطکی و انیسون و نعنع جوشیده باشد و استخوان کبوتر بچه
بریان کرده و استخوان دراج و فروج را یاد کرده خاییدن و آب آن فرو بردن زنان آبستن را و دیگران را
آرزوی گل نشاند و اگر این استخوان را بگیرند و اندکی نمک و [illegible] سوده اندر آب کنند و از این [illegible]
آب شور کنند پس بخایند خوشتر بود و گوشت کوساله و گوشت آهو قدید کرده و نمک و نانخواه
آرزوی گل بنشاند و گروهی گفته‌اند بهترین چیزی از جهت باطل کردن شهوت گل آنست که بریان کبوتر
بچه بریان کرده بخورند و از پس طعام اندکی تنقل بکنند و با دوام تخم نقل کردن سود دارد و گروهی
گفته‌اند سکرکه و روغن شیره بخورند آرزوها باطل [illegible] و اعتماد درین باب تجربه باید کرد و آنچه
بعوض گل بخورند تا آرزوی گل بنشیند نشاسته بریان کرده و شور کرده و جو با شیره و [illegible] شور بریان
کرده و کوز گندم و شاه بلوط و موز فندق و کشمش والله اعلم **باب نهم**
از جزو سیم از مقالت دهم از کتاب اندر تشنگی با فراط و آرزو و خواستن آب بسبب تشنگی غالب آید
یا سوء المزاج اندامها باشد یا سوء المزاج همه تن یا سبب بیرونی اتفاق افتد اما اندامها که سبب
سوء المزاج تشنگی آرد دو هست معده و روده که از الامعاء الصائم گویند و جگر و گرده و دل
و شش و اسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه طعامی غلیظ و شور خورده باشد چون گوشت
قدید و ماهی شور دوم آنکه آب دریا یا آب شور یا آب گرم خورده بود سیم طعامی [illegible]
گرم باشد یا شراب کهن قوی خورده باشد و آن تشنگی که ازین نوع باشد جز بهی هلاک کننده
بود و [illegible] و شربت ساکن نشود [illegible] آب می باید داد تا هلاک نشود چهارم آنکه اندر هوای
گرم مقام داشتن و رفتن اتفاق افتاده باشد اما آن تشنگی که از سوء المزاج دل و سوء المزاج
همه تن باشد چنان باشد که اندر تب صفراوی محرقه افتد و آنچه از سوء المزاج دیگر اندامها افتد
چنان باشد که اندرین اندامها که یاد کرده آمد سوء المزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب [illegible]
گرم **علامت** آنچه از گرمی معده باشد با سوزش و تلخی دهان و خشکی حلق باشد و آنچه از خشکی معده بود
باشد دهان و حلق خشک باشد لکن سوزش و خشکی و تلخی دهان و حلق عظیم باشد و تشنگی عظیم [illegible]

گرم مع

زبود و آنچه از سوء المزاج روده صایم بود سوزش و خلیدن فرو معده بود و دهان خشک بود
از بهر آنکه این روده رطوبتها را بجوشیدن کشد و کیلوس خشک بماند و هرگاه که مزاج کیلوس خشک
گردد بشورد و خارش و خشکی پدید آید و آنچه از رطوبت شور و روغن تولد کند طعم دهان شور بود و آنچه
از گرمی شش تولد کند از هوای خنک راحت بیش از آن یابد که از آب سرد و آنچه از آماس معده و روده
صایم و آماس جگر و گرده تولد کند علامت و علاج آن در جایگاه خویش کرده آید و آنچه از اسباب
بیرونی افتد سبب هر یک علامت آن بود **معالجات** اگر سبب گرمی معده و دیگر اندامها بود
سکنگبین شکری و آب انار ترش و آب میوه ها و سیب ترش و ریواج و امرود و چنین باید فرمود
و آب سرد و خفتن پس از آنکه این شربتها را خورده باشد از بهر آنکه خشکی شربت اندر خواب
بقوت رسد و آنکه سبب خشکی معده و مری باشد گلاب و آب کدو و آب خیار و لعاب اسبغول
و روغن بادام باید فرمود و لعاب دانه آبی و لعاب اسبغول با آب انار شیرین افکنده با روغن
بنفشه سود دارد و آنکه سبب سوء المزاج روده صایم باشد اول روز طبیخ باید زد و مطبوخ
هلیله یا ماء الجبن و مغز تخم کتان با دو درم هلیله زرد و دو دانگ نمک هندی و دو درم شکر
و دوائی سقمونیا استفراغ کرده باید فرمود و از پس استفراغ دو روز مقدار دو هفته خوردن
لعاب اسبغول دادن و طعام از کشک جو و ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و روغن بادام و آنکه
از سبب حرارت دل باشد هوای خانه خنک باید کرد و اسفرغمها و میوه های خنک بوییدن
و بنفشه و نیلوفر و گلاب و صندل بوییدن و دوغ کاو با ترخینه کافور دادن و بوی خیار بادرنگ
سرد کرده سود دارد و صندل و گلاب و برگ خرفه کوفته بر سینه نهادن **صفت** حبی که تشنگی
بنشاند بگیرند تخم کوک و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین همه را پاک کرده از هر یک پنج
درم تخم خرفه پنج درم کثیرا هفت درم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته حب کنند
صفت آنکه تشنگی بنشاند بگیرند خربزه هندی و کدوی تازه بستانند و خیار و خیار بادرنگ
همه را مقطر کنند چنانکه گلاب را کنند و گلاب با وی بیامیزند و اندکی کافور در وی افکنند و طبرزد هم
وزن همه باشد آب غوره یا آب ترشی ترنج یا آب لیموی هندی با وی بیامیزند و طباشیر در افکنند
و بجای آب بدهند و اگر کسی شراب خواهد بجوش آب غوره و دیگر ابها شراب سپید رقیق
از ان خشک چکانیده با این آب کدو و آب خربزه هندی با وی بیامیزند و سرد کنند و بجای آب
خورند و باید دانست که شراب ممزوج گرم مزاج او تمام باشد تری کند و مضرت آب باز دارد

وتشنگی را بنشاند و خواب آورد ولیکن اگر تب آرد شراب نشاید و اگر جلاب خام
باشد بیامیزند و سرد کنند تشنگی را بنشاند و تری کنند و آنکه سبب تشنگی از هوای گرم
باشد پای او را در آب سرد باید نهاد و روغن گل سرد کرده بر سر او نهادن و نرد آلو تسته
و برف و خرما هندی اندر دهان نگاه داشتن تشنگی را بنشاند و آنکه سبب تشنگی
از رطوبت شور و عفن باشد نخست قی باید فرمود و پس ایارج فیقرا باید دادن تا معده را
پاک کند و هر بامداد شربتی آب گرم فرمودن تا باقی خلط را بگدازد و پاک کند و آب سرد این
نوع تشنگی را زیاده کند **صفت** شرابی که تشنگی مخموران و تب زدگان را بنشاند بگیرند مویز
پاک کرده با شکر اندر آب بگیرند و بجوشانند و بپالایند و اگر کسی ترشی خواهد آب انار دانه در وی بپزند
و اگر ترشی نخواهد بار دانگ کمتر کنند و بدان اندازه کنند که او را خوش آید و اگر کسی
مویز تنها خواهد تنها کنند بی شکر و اگر کسی مرطوب باشد بعوض شکر انگبین کنند و روا
باشد و هر که ترش خواهد آن را بطرخون و سداب و پودنه و اندکی نمک و سنبل خوش
کنند و هر که شیرین تر خواهد دارچینی و عود و زنجبیل و اندکی سنبل خوش کنند و بوی مشک
آن را خوش بوی کند و کسانی که تشنگی برده باشد چون به آب رسد نباید که یکبار
سیراب شود و آب سرد خورد لیکن اندک اندک مضمضه کنند و جرعه جرعه
خورد تا ساکن شود از بهر آنکه حرارت غریزی ضعیف شده باشد از تشنگی و آب
سرد بسیار باقی حرارت را فرو نشاند و کسانی را که اندر روده از تشنگی رنج باشد
آب با قلی و آب نخود باید خورد که هر دو تشنگی را بنشاند جزو چهارم اندر احوال حرکتهای
چون آروغ و فواق و آن شش باب است باب نخستین اندر فواق و سبب
و علامات و علاج آن اسباب فواق شش است یکی آنکه چیزی گرم و تیز گزم معده را
بگزد دوم آنکه ماده سرد و تر اندر فم معده و معده کوشد که آن را دفع کند سیم آنکه مزاج
معده سرد باشد چهارم آنکه بادی غلیظ اندر معده باشد پنجم از خشکی و استفراغ بسیار
یعنی یا اسهال ششم آماس جگر و معده علامت اما آنچه سبب از چیزی گرم باشد تیز
گرفتن معده را بگزد چنان باشد که چیزی گرم و تر خورده باشد یا قی کرده باشد و صفرای زرد
و ستبر برآورده یا ماده گرم و تیز از جگر یا عضوی دیگر اندر فم معده ریخته باشد و فم
معده میکوشد که آن را دفع کند و این نوع از تشنگی و تلخی دهان و سوزش معده

و بالا لاید یک سکره از آب آن با یک کفچه انگبین بدهند و یکدرم اسارون سوده
با انگبین سرشته اندر آب گرم بدهند و انگشتان دست و پای بستن و ترس فواق
فواق را کم کند و گرمابه گرم سود دارد و مقدار نیم درم جندبیدستر با سرکه بیامیزند و بدهند
فواق بلغمی و بادی را زایل کند صفت داروئی که فواق را که از بلغم و باد باشد
ساکن کند بگیرند جندبیدستر نیم درم نفط تلخ نیم درم قطراسالیون یکدرم همه را بکوبند
و با طبیخ انیسون و بودنه و مصطکی و زیره و مانند آن بدهند و علاج نوع سیم و چهارم
که سبب باد غلیظ یا مزاج سرد باشد هم از این باید فرمود که یاد کرده آمد و علاج آنچه
از خشکی باشد آن است که تری اندامها او باز آرند و شیر تازه و آشامیدنیهای
و کشکاب و آب کدو دهند شکر و روغن بادام و انار شیرین با مقداری
کثیرا و لعاب اسغول و لعاب دانه آبی شیرین با روغن بنفشه سود دارد
و روغن بنفشه بینی بر کشیدن و مهرهای پشت و گردن بدان چرب کردن
و ضمادی از بنفشه و خطمی و موم روغن بنفشه بر مهرهای گردن که مبداء عصبها است
نهادن و طعام ماء اللحم و خایه مرغ نیمبرشت و کشکاب غلیظ باید فرمود و علاج
اماس معده و جگر آن است که رگ باسلیق زنند و آب عنب الثعلب و آب
هندبا با خیار شنبر دهند و باقی علاج اندر باب علاج اماس معده و جگر بجای خویش
طلب باید کرد باب دوم اندر آروغ آروغ ماده آن است که قوت معده آن را
تحلیل کند و بالا فرستد و آن باد یا از خلطی خرد یا از ضعیفی معده یا از
سوء المزاج ساده و ماده باد یا از خلطی بلغمی باشد یا خلطی سودائی و علامتهای خلط
بلغمی و سودائی اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و هر گاه که آروغ بسیار
کرد طعام را با خویشتن فم معده بر آرد و ناگواریده بماند چرا که قوت گوارنده
طعام اندر قعر معده بالا بر آید و ناگواریده بماند و هر گاه که آروغ هیچ بر نیاید
و باد اندر معده بماند بیم آن باشد که باستسقاء طبلی کشد پس اگر آروغ از اندازه
بیرون شود تدبیر آن باید کرد که آن را کمتر کنند و فرو نشانند و اگر هیچ
بر نیاید و باد اندر معده بماند و معده تر انجیده شود تدبیر آوردن آروغ باید کرد
علاج جنس اگر سبب بسیاری آروغ از خلط بلغمی یا سودائی باشد معده را بقی

خالی نباشد و تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه سبب آن از ماده سرد و تر باشد
اندر معده چنان باشد که طعامهای غلیظ بسیار خورده باشد و ناگواریده باشد
و ترش گشته و معده کوشد که آن دفع کند و این نوع از تشنگی و تلخی دهن و سوزش
معده خالی نبود و کودکان را از این نوع بسیار افتد سبب بسیاری خوردن
و این نوع بیشتر تا آروغ ترش گشتن و بسیاری آب دهان باشد و تدبیر گذشته از آن
گواهی دهد و آنچه سبب آن از بادی غلیظ باشد که اندر فم معده بماند هم از این نوع
باشد چرا که باد غلیظ از بلغم تولد کند و بلغم غلیظ از بسیاری طعام ناگواریده تولد
کند خاصه اگر طعام بادناک باشد تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه سبب آن
از سردی مزاج معده باشد چنان که پیران را و کودکان را و بعضی بیماران را افتد
و سبب فرو گرفته شدن حرارت غریزی باشد از جهت بیماریهای دراز که کشیده باشد
و آنچه سبب خشکی باشد استفراغ بسیار بدان گواهی دهد علاج نوع نخستین که سبب آن
از چیزی گرم و تر باشد که فم معده را بگزد علاج آن است که چند کرت آب گرم
دهند با روغن بادام جرعه جرعه و طعام سبک فرمایند اگر ساکن نشود قی فرمایند
و سکنجبین و آب گرم یا کشکاب و سکنجبین و طعام چون آش های نرم دهند و اگر ساکن نشود
یک مثقال ایارج فیقرا با سکنجبین بسرشند و بدهند و اگر یکدرم ایارج فیقرا با سکنجبین بسرشند
و بدهند و اگر یکدرم ایارج فیقرا و دو درم هلیله زرد و سکنجبین بسرشند و بدهند صواب
باشد و طعام نان تا گیره اندر آب سرد و آب انار شیرین تر کرده و پس از آن که این پرهیز
کرده باشد کشکاب دهند با آب انار شیرین آمیخته و آب کدو و کشکاب و روغن
بادام و نوع دوم را که سبب آن از ماده سرد و تر باشد اندر معده علاج آن است
که قی فرمایند بماء شور و رب سکنجبین و آب شبت و لوبیاء سرخ و تخم جرجیر
صبر کند و انگدان و جندبیدستر می بویند و کندر و مصطکی و بودنه و راسن همی
خایند و معده را از پس قی با ایارج فیقرا پاکیزه دارند و سعتر و سداب و بودنه اندر
طعام مصالح کردن فرماشا مقدار دو درم شونیز کردن سود دارد و عطسه آوردن
ماده غلیظ را بجنباند و بکند و نفس باز کشیدن و فرو گرفتن سود دارد و کمونی و جوارشها
و تریاق بزرگ و فنداریقون نافع باشد و مرزنگوش و مرو و سداب تر اندر آب بپزند

پاک باید کرد و حب الافاویه و حب الصبر و مصطکی که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است
دهند و از پس آنکه معده را پاک کرده باشد معده را قوت دهد بمعجون فلافلی و زنجبیل پرورده
و کندر تا خلط غلیظ اندر معده نیاید و از طعامهای ناگوار و بادناک پرهیز باید کرد
و اگر سبب آروغ ترش ضعیفی معده باشد و سبب ضعف از سوء المزاج ماده باشد مزاج
غریب را بضد آن علاج باید کرد چنانکه اندر بابها سوء المزاج معده یاد کرده آمده است
و هر گاه که آروغ باز ایستد و هیچ بر نیاید و معده را برنجاند سداب و پودنه و سعتر و زیره
و نانخواه و کرویا و انیسون و کندر و مصطکی و قرنفل می باید داد و بباید با گلنگبین و بخورد و معجونها
اهل و گوارش کندر و گوارش انگدان و معجون حب الغار بکار داشتن و فندادیقون
و سنجرینیا نافع بود **باب ششم** اندر تاسه و دلشکستن و اضطراب معده این حالت را
هوع و غثیان گویند و این حرکتی باشد از معده و بخواهد که چیزی از خود دفع کند
و نتواند و اسباب غثیان سه گونه باشد یکی سبب از ضعیفی معده از انواع سوء المزاج
از اندوه و ترس و مانند آن همه اسباب اضطراب معده است و دوم طعامی
باشد تیز که خورده شود چون خردل و سپندان که معده را بسوزد و بگزد یا طعام بسیار
و چرب بود که معده از وی نفرت کند و مسترخی و نرم شود یا طعام تباه شده و از حال
خویش بگردیده باشد یا طعامی که بد ساخته باشند چون چیزی که بسوزد و دودناک
شود و آنچه از جهت ماده بود از سه حال بیرون نبود یا ماده در میان تو معده باشد و آن را
بشره بیاگنده یا بر خمل معده دوشیده باشد و اندر روی آویخته یا اندر فضاء معده
باشد و آنچه فضاء معده یا اندر قعر معده باشد یا اندر فم معده این ماده یا صفرا
بود یا بلغم و باشد که هوع و اضطراب معده بسبب آماسی باشد گرم اندر معده
و علامت و علاج آن اندر باب جداگانه یاد کرده آمده است **علامت** اگر اضطراب
معده پیوسته و دایم باشد و آن را اطباء تعقّب النفس گویند یعنی دل بر میگیرد
و این از دو حال بیرون نباشد یکی آنکه ماده اندر میان تو معده رفته است و معده آن را
تشرّب کرده و بدان سبب مسترخی میشود دوم آنکه ماده غلیظ است و بر خمل معده رسیده
اما اگر با این اضطراب تشنگی پیوسته باشد و اندر میان طعام خوردن ساکن شود
باید دانست که ماده صفرائیست و اگر پیوسته لعاب در دهان گرد می آید و تشنگی

نباشد باید دانست که ماده بلغمی است و اگر طعم طعام شور باشد و تلخی تشنگی آرند
باید دانست که بلغم رقیق است و اگر با اضطراب و هوع قی می آید باید دانست که ماده
اندر فضاء معده است و اگر با آسانی قی کند ماده در فم معده است و اگر بدشواری
کند اندر قعر معده و اگر قی بیافتد و اضطراب ساکن میشود و باز پدید می آید ماده
صفرائی است و از عضوی دیگر بمعده می آید یا از همه تن و باشد که این اضطراب
معده علامت بحران بود و اندر تبها از جمله علامتهای بد بود و نافه تا علامتی بس
بود و گاه باشد که خداوند تب را اندر تب تشنج افتد یا صرع یا حالی که بدان ماند
و قی افتد و چیزی برنگ زنگار بر آید **علاجش** اگر ماده صفرائی باشد و تو معده
معده آن را تشرب کرده باشد قی باید فرمود بسکنجبین و آب گرم و اگر نتواند کرد
استفراغ با ایارج فیقرا و سقمونیا باید کرد و از پس استفراغ باید کشکاب دادن و آب
انار ترش و شیرین و شراب غوره و سکنجبین و طعام دراج و تیهو و تذرو و مرغ خانگی
بغوره یا بانار دانگ تجفته و بر فم معده ضمادی از صندل و گل سرخ و سیب و لادن
و کافور و آب سیب و آب امرود و گلاب بر نهادن و اگر ماده بلغمی بود قی بسکنجبین
عسلی و ترب و طبیخ شبت و ماهی شور باید کرد و اسهال با ایارج فیقرا کنند و از پس
استفراغ جبه و شراب پودنه و شراب افسنتین باید داد و اگر شراب کهن دهند
باکی نیست بلغم را بپزاند و طعام را بگوارد و طعام از تذرو و کبک و گنجشک بریان کرده
و مطجنه و مانند آن و بر معده ضمادهای گرم که یاد کرده آمده است **باب چهارم اندر**
فواق و اسباب و علاج آن فواق حرکت معده است و دفع کردن او چیزی را
بسوی دهن و اسباب فواق پنج نوع است یکی بحران بیماریها دوم تولد صفرا اندر معده
یا از عضوی دیگر سیم بلغمی که اندر فضاء معده ایستاده است یا تو معده و جمله
ازان تشرب کرده باشد چهارم آنکه طعامی ناپسندیده خورده باشد پنجم خلط سودا که اندر معده
گرد آید و کسانی باشند که ایشان را هر چند فواق افتد و خلط سودا بر آید از آن آسایش
یابند و علامتهای هر یک اندر باب گذشته یاد کرده آمد **علامت** اگر فواق در بحران بود
و وقت بر جای بود و بیمار آسایش می یابد آن را و آنچه بحرانی نباشد و سبب آن
خلطی بد باشد که اندر معده است طبع را نرم باید کرد بحقنه نرم که از بنفشه و بابونه و

گنگ جو وسبستان و خطمی و روغن کنجد و شکر سرخ ساخته باشند یا ماده را فروسوی آرد
و شربت حرماد هند و آب آلو دهند و خاصه اگر ماده صفرائی باشد و اگر طبع خشک
نباشد نخست باب گرم و سکنجبین قی باید فرمود تا ماده را کمتر کند پس معده را برب
غوره و رب انار و رب آلو ساده بی شکر قوت و اگر این ترشیها معده را بگزد رب سیب
باید داد و شراب ریواج و ترشی ترنج سود دارد و اندر آب که خواهد خورد طباشیر و گل
درست کوفته اندر باید افکند و پست جو اندر آب انار دانه بباید داد و نان کرک
خشکی بریان کرده باید داد و اگر بدین کفایت نشود مجمره بر شکم او باید نهاد نزدیک ناف و میان
دو کتف و اطراف و ابرش بباید مالید و جهد باید کرد تا بخسبد بر تخت و آن تخته را بجنبانند
تا در خواب شود بهتر باشد **صفت** حبی که قی را باز دارد و بخوابانند بگیرند بزر البنج و تخم خرفه
بزر الورد و سماق و قصب از هر یک چهار جزو همه را بکوبند و بشراب آبی سرشند
شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال و اطراف نیز که بیرون آمده باشد خاییدن
و آب آن را خوردن و طعام سماق و غوره و نار دانگ باید ساخت و اگر این ماده
از عضوی دیگر یا از همه تن بمعده می آید تن را بمطبوخ هلیله پاک باید کردن و نقیع صبر باید
دادن و رگ باسلیق زدن و حقنه سخت نافع بود و بر معده ضمادی از آبی بریان
کرده نهند و شبت و صندل و گل و آب مورد و آب امرود و سک و کعک و لادن
و عود و کافور و سوس و زعفران نهند **صفت** شرابی که صفرا و درد جگر را ساکن کند
بگیرد آب آلوی سیاه و آب خرمای هند از هر یک سه دقیقه یک معقول یک درم
زعفران دو دانگ زعفران را بسایند و اندر آب بمالند این جمله شربتی
بود **صفت** شرابی دیگر قی و اسهال صفرائی را سود دارد بگیرند آب آبی ترش و آب
سیب ترش و غوره همه را بکوبند و بفشارند و آب بگشنند و سماق و زعرور
دهی و حب الآس و انبرباریس کوفته اندر آب ترکنند و دو روز بنهند
پس بپالایند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و اگر حاجت بود مقداری پوست
سر بیخ و بینه اندرین شراب بجوشانند **صفت** سفوف نسخه عیسی بگیرند
عود و طباشیر از هر یک سه درم گل سرخ و بودنه از هر یک پنج درم سماق چهار درم
نار دانگ ده درم همه را بکوبند با شراب ریواج یا آب خرمای هندی بدهند **صفت**

سفوفی دیگر بگیرند گل سرخ و سماق از هر یک پنج درم طباشیر دو درم گل نشابوری سه
درم همه را بکوبند و نیم دانگ کافور باوی بسایند شربتی سه درم با آب انار ترش یا آب
آبی ترش **صفت** سفوفی دیگر طباشیر پنج درم گل چهار درم بزر الحماض و بزر البقله
از هر یک پنج درم سماق ده درم اقاقیا و کعک از هر یک یک مثقال گل نشابوری
ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شربتی ده مثقال با شراب ترنج و کعک
سوده اندر آب سیب ترش یا اندر شراب چندانکه مزه شراب پدید آید قی صفراوی
باز دارد و قوت را نگاه دارد و اگر قی بلغمی بود که اندر معده گرد آمده باشند نگاه کنند
اگر ماده در فضای معده است هم بقی معده را پاک باید کرد و طبیخ شبت و نمک
و سکنجبین و انگی بوره کفایت بود و از پس قی معده را قوت دادن بجوارش
عود و میبه و شراب پودنه و دواء المسک و مروا اگر سبل بثقل معده دارد معده را بحب
صبر و مصطکی و ایارج و فیقرا و حب الافاویه پاک باید کرد و از پس آن معده را
بجوارشها قوت دادن و هرگاه که سبب قی از خلطی بود که اندر معده باشد
و آن را بقی باز توان داشت یا باسهال همچنانکه اسهال را که از خلطی بد بود باسهال
باز توان داشت یا بقی و بقراط میگوید والقی یمنع الاسهال و الاسهال یمنع القی
و این از آن است که هرگاه که قی از خلطی بد بود که در معده باشد چون آن خلط را
از معده بیرون آرند بقی یا باسهال آن قی ناچار باز ایستد و اگر اسهال از خلطی
باشد چون آن خلط را بیرون آرند بقی یا باسهال آن اسهال باز ایستد و اسباب باز داشتن
قی اسهال را دو است یکی آنکه خلط بیرون آرد دوم آنکه ماده را فرو سوی
کشد و اسباب باز داشتن اسهال قی را هم دو است یکی آنکه ماده را بیرون آرد دوم
آنکه ماده را از بالا فرو کشد و اگر تباه معده را تر کرده باشد نخست قی باید فرمود
و ماهی شور و ترب و خردل و سکنجبین عسلی خوردن پس باقی خلط پاک کنند بایارج
فیقرا و نقیع صبر و درین حال هیچ طعام و شراب و داروی قابض و عفص نشاید داد
تا آن وقت که ماده برکنده نشود بایارج فیقرا و حب الصبر و مانند آن **صفت**
آن هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک دو درم قرص گل و نمک هندی از هر یک سه
درم پودنه خشک و خیربوا و انیسون و نانخواه و مرو و قرنفل از هر یک سه درم و نیم همه را

بکوبند و بآب پودنه بسرشند و حب کنند شربتی یکدرم با یک مثقال اندر شراب
افسنتین یا اندر میبه بدهند صفت شرابی که معده را قوت دهد بگیرند نار دانگ ترش
شش درم مصطکی یکدرم کنند و هفت درم پودنه و شست بیز از هر یک دسته همه را
اندر یک من نیم آب بپزند با سنگی باز آید بپالایند و یکدرم عود خام سوده و یکدرم
سنگ ساده بر افکنند و اندک اندک میدهند که معده را قوت دهد بگیرند پوست
و مصطکی و عود و قرنفل از هر یک دو درم همه را بکوبند و بپزند شربتی دو درم با ده درم
گلشکر صفت سفوفی دیگر بگیرند عود و مصطکی از هر یک جزوی سنبل نیم جزو ورد
چینی و پودنه خشک و نانخواه بسرکه ترکرده دور وز پس خشک کرده از هر یک ده جزو
شربتی یک مثقال اندر آب آبی و اگر علت قوی تر بود اندر آب مورد یا آب
اطراف رز باید داد نسخه ضماد سک و قصب الذریره و سنبل و مصطکی و عود
و قرنفل و کوز بوا و اندکی زعفران همه را بکوبند و بمیوس بسرشند و بر معده نهند و اگر
قی از خلط سوداوی بود که اندر معده گرد آمده باشد باز داشتن آن مشغول نباید
شد تا ماده کمتر نشود پس نگفتیم که مس بردی دارد ماده فروسوی باید آورد و از
لادن و اسنه و اکلیل الملک و برگ مورد ضماد کردن بشراب قابض بر معده
و سپرز نهادن و ایارج فیقرا با افتیمون ترکیب کردن و دادن و چون قی ساکن
شود مطبوخ افتیمون باید داد تا این باقی سودا پاک شود و اگر سپرز ضعیف باشد
یا در او آفتی باشد علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاه یاد کرده آید پس معده را بدواء المسک
و دیگر گوارشها باید کرد و قوت باید دادن و اگر طبع خشک بود چیزهای قابض
که قی باز دارد نشاید داد لیکن بحقنه ماده فروسوی باید آورد و معده را بحبل
پاک باید کردن پس قوت دادن و اطراف را مالیدن و گرم کردن و آب
گرم نهادن قی باز دارد خاصه اگر ماده از همه تن یا از عضوی دیگر بمعده
می آید چرا که ماده را باطراف میکشد و آنرا که قی زود زود باشد و ماده سخت
گرم بود اطراف را اندر آب سرد نهادن و معده را بطلی خنک سرد کردن چنانکه
جالینوس میگوید هر که را از پس طعام درد معده خیزد و قی افتد با سهال
تن درست میگوید من آن گروه را سهلها دادم از هر گونه بعضی که صبر توان است

خورد صبر اندر آب کشکاب دادم و بعضی را صبر با طریفل معجون کردم آن صبر که نتوانست
خورد خیار شنبر اندر آب کرفس دادم و آب کسنا و آب بادیان و از پس اسهال گل انگبین
دادم خداوند قی و خداوند اسهال را کرشتگی سود دارد و باقلی با پوست اندر سرکه ممزوج پخته
و آب از وی ریخته و دیگر باز آن را بسرکه بپخته و پودنه و سداب و کشنیز خشک اندر طعامها
سود دارد و اگر سبب قی از طعامهای ناموافق بود قی باید کرد و بسکنجبین و آب گرم تا معده
از آن طعام پاک شود و اگر طعام چرب بود ست پس از آن چیزی سرد خورد معده را
بشراب پودنه قوت دهد و اگر طعام گرم بوده است پس از قی شراب لیمو و شراب
انار خورد و در جمله آنچه مزاج و حال باشد علاج کنند و اگر از طعامی که خورده باشد
منگشتن خیزد و قی شواند کرد بیشتر باید خورد تا معده پر شود و قی کردن آسان شود و خلط
با طعام بر آید و بیشتر منگشتن از گرمی و خشکی افتد و ضمادهای سرد که بر معده نهند و شربتهای
خنک و آب سرد زایل شود و خداوند معده ضعیف را از آن وقت که طعام خورد
منگشتن خیزد او را انگشت که طعام خورد چیزی گرم لغزنده باید خورد پس چیزی قابض
بر اثر آن خوردن و گامی چند باهستگی رفتن تا طعام بقعر معده فرو رود پس از آن
بچند ساعت معده را بگوارشها قوت دهد و حرکت بیشتر باید کرد و بر معده ضمادهای
قابض باید نهاد و اقراص کوکب دادن و اندر شراب با جلاب که در وی یک حبه
مشک باشد سخت نافع بود و دواء المسک نیز شاید و صفت اقراص کوکب اندر
قرابادین یاد کرده شود باب پنجم اندر قی کردن خون قی کردن خون یا از مری بود
یا از معده یا از جگر و بیرون آمدن خون ازین اندامها یا از گسستن رگی بود یا از
ریشی یا از گشاده شدن سر رگی و گسستن را سبب یا از اندرون بود یا از بیرون و آنچه
از بیرون بود یا از زخمی بود که بدو رسیده باشد یا از جائی بجهد و آنچه از اندرون
بود یا از بسیاری خون بود که اندر رگها گرد آید و رگها را بکفاند یا سستی و نرمی رگ بود
یا سبب ضعیفی بکفند یا خشکی رگ بود و سبب ریشی که بر اندامها آید یا صفرای تیز بود یا خلطی
سوزکه طعم بوره دارد و بدین اندامها بگزد و ریش کند و سبب گشاده شدن سر
رگها قوت دافعه باشد و سبب حرکت دافعه یا از تیزی صفرا بود که قوت عضو
خواهد تا آن را دفع کند و سر رگها بگشاید یا خون از وی بیرون آید یا ضعیفی قوت

ماسکه رکها بود و سبب ضعیفی قوت ماسکه بسیار رطوبتی باشد که سست رکها راست و نرم کند
با بسیاری خون و بسیاری اخلاط باشد اندر رکها و اگر قی کردن خون ناگاه باشد و بسیار
براید بداند که رکی از رکهای بستان کفیده شده خاصه که سببهای کفیدن رک از پیش گذشته
باشد و بداند که اندرین اندامها ریشی است و باشد که ریم با خون آمیخته براید و اگر اندر ری
یا اندر معده یا اندر جگر حرارتی باشد و خون که بقی براید سخت گرم باشد و علامتهای
گرمی ظاهر بود بداند که سر رکها بسبب تری و گرمی خون گشاده است و اگر اندر علامتهای
امتلا پدید آمده باشد و خون بسیار براید بداند که سر رکها بسبب بسیاری خون و بسیاری
اخلاط که در وی بود گشاده است و اگر خون بسیار نباشد که بر می آید و سخت گرم نباشد
و خداوند علت طعام تری آرنده بسیار خورده باشد بداند که سر رکها بسبب تری
و نرمی گشاده شده است **علاجش** هرگاه که بقی خون براید و قوت و فصل و سال و عمر مساعد
بود و مانعی نباشد نخست رگ باید زد چرا که هر سه نوع را که یاد کرده آمد در حال سود مند بود
اندک زدن هیچ نیست لیکن مقداری اندک بیرون باید کرد و اسباب قی کردن
خون از بسیاری خون بود و گاه باشد که بکمین خون بیرون باید کرد و اگر قی سخت بزه بود هم
باید بستن و اقراص کلنار دادن بگیرند صمغ عربی پانزده درم کهربا و کشنیز خشک و
طباشیر و گل سرخ و سماق و کلنار و عصاره لحیة التیس و لبانه از هر یک ده درم
افیون سرون گوزن سوخته و شسته و اقاقیا از هر یک هفت درم شب یمانی سه
درم افیون یکدرم و در بعضی نسخها افیون دو درم شربتی سه درم اندر آب باران یا اندر
آب لسان الحمل و اگر سبب کفیدن رگ باشد همین تدبیر و همین شربت صواب بود
و اگر سبب از ریش بود اقراص کهربا باید داد گندم و دم الاخوین از هر یک سه درم
کهربا پنج درم شادنه شسته و گل مختوم از هر یک ده درم شب یمانی دو درم این جمله را قرص
سازند شربتی یک قرص اندر آب لسان الحمل و آب عصای الراعی و آب بادروج
و آب برگ و ساق خرفه و اقراص الحمل گشادگی و کفتگی رکها را سود دارد **صفت**
آن بگیرند سرمه شادنه شسته و دم الاخوین از هر یک سه درم کلنار و مازو از هر یک
دو درم سرون گوزن سوخته و شسته اقاقیا از هر یک درم همه را بکوبند و بسرشند با آب
لسان الحمل اقراص کنند هر یک دو درم شربتی یک قرص اندکی ازین آنها که یاد کرده

اندر گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر با آب لسان الحمل و آب باران و رب و آنچه بدین ماند هم سود مند
باشد و طلی آب سماق با آب غوره و معده و جگر را ضماد کنند قابض و اگر گشاده شدن
رکها از سستی و نرمی رکها بود و بسبب نرمی رکها بود و بسبب نرمی مزاج و بکار داشتن طعامهای تری
آرنده او را اطلونیا پارسی باید داد و بحرمنیا و گمان من آنست که اگر اندر معده او ناسوری بود بگسله
و بقی بیرون آید **باب ششم اندر هیضه** هیضه بیماریست از بیماریهای تیز که آن را حاده گویند
از زیر و زبر گشاید هم بقی هم باسهال و باشد که اسهال بی قی بود لیکن بی منش گشتن نباشد
و اصل بیماری ناگواریدن طعام است و اسباب آن سه گونه است یکی آنکه طعام بسیار خورده
باشد چنانکه معده آن را نتواند گوارید دوم آنکه طعامی بی ترتیب خورده بود و از پس آنک
طعامی نازک و زود گوار بخورد و از پس آن میوهای تر چون انجیر و زرد آلو و خربزه خورده شود
تا آنچه زود گوار باشد بگوارد و بر سر آن طعام ناگواریده بایستد و آن را تباه کند سیم آنکه
گوهر طعام که خورده شود تباه باشد و بمعده تباه تر شود و مانند دارو گردد چون طعام در معده تباه شد
هرچه از وی خلط سودائی ماند بقی برآید و هرچه بخلط بلغمی ماند باشد باسهال بیرون آید و این بیماری آنگاه
که هر طعامی که اندر معده تباه شده است از تن بیرون نیاید خلاص نشود لیکن اگر بسیار از آن اندر
معده و روده سوزش پدید آید کار صعب شود و استفراغهای افتد صفرائی و اسهال پدید آید چون
آب گنده و گاه باشد که اسهال افتد همچون آبی که گوشت اندر شسته باشند و نبض صغیر و ضعیف
گردد و صدغها و چشم مغاک فرو رود و بینی باریک و برکشیده شود و رنگ روی چون رنگ مرگان
گردد و دست و پای سرد و ناخنان کبود گردد و تشنج اندر عضلهای دست و پای در آنها پدید آید
و طبیب که این علت را معالجه کند باید که ماهر و دلیر و هشیار باشد و از ضعیفی بیمار نترسد و علاج باز
نگیرد و ضعیفی آن بود که هرچه بیمار را دهند زود بقی براید و تشنگی غالب گردد و هر آب که دهند
زود بقی باز گردد و نزود بسته شود و بسیار کسان را این حال افتاده است و طبیبان بیاری
حق تعالی قوت ایشان را نگاه داشته اند و از بیماری بسلامت بیرون آمده اند بدین سبب
ماهر باید تا اندر همه علاجها نگاه کند که نبض ضعیف باشد وقتی و تشنج می بیند چون دم زدن منتظم
باشد و رنگ روی بر جای باشد نترسد و دست از علاج باز نگیرد و این علت کودکان را بسیار
افتد بسبب بسیار خوردن ایشان و کار ایشان سلیم تر باشد و آنچه زندگان و پیران را افتد با خطر تر باشد
خاصه اگر قوی و فربه و نرگسین و سخت گوشت باشد چرا که چنین کسان مستعد استفراغهای صفرائی
باشند یعنی اندر ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده اندر حرکت آید و پرداختن گیرد و جز وی که لی دارد

وجزوی دیگر امیکشد باز داشتن و فرو گرفتن دشوارتر بود و مثل آن است که حکماء آن را ضرورت خلا گویند
کشیدن جزوی مر جزوی را این مثال آن است و آب پیاله عدل کمسا ... اندر دلیل این سخن‌ها هست و باید دانست
که کسانی که نوع بیماری را رارده باشند چون کسانی که همیشه برارده باشند و بسیار افتد که ایشان را از آن منفعت باشد
و تن ایشان از خلط بد پاک شود و کسانی دیگر مستعد آن باشند و همیشه افتادن عادت نباشد ایشان را اگر
یکبار افتد با خطر باشد و همیضه اندر تابستان بیشتر افتد و آنچه اندر تیرماه افتد بتر باشد و اندر زمستان
آن را افتد و علامت گذارش اندرین علت آن است که بول تیز و بسیار آید و لرج باشد و رنگ صفرا بود علاج
چون گاهی افتد که طعام اندر معده تباه شده تهوع و قی کردن تا معده پاک شود و محرور را اندر همیضه
فکشتن و تشنگی بیشتر بود وجه باید کرد تا آب نیم گرم خورد تا طعام اندر معده تباه شده پاک شود و قی و
جلاب با ماء العسل و روغن نشاید خورد اما جلاب و ماء العسل از بهر دو کار نشاید یکی آنکه هر دو اندر معده
محرور تباه شود و صفرا گردد دوم آنکه هر دو غذا دهند و خداوند همیضه را غذا باز باید گرفت و آن اگر غذا باز باید
گرفت و چیزی دهند نشاید داد و روغن از بهر آن نشاید داد که معده را ضعیف کند لیکن اگر اندر معده سوزش
بود اندکی جلاب خورد تا تیزی آن خلط را بشکند و اگر تشنگی و حرارت با این غالب شود جلاب سکنجبین دهند و اگر
قی تمام کرده باشد و بخواهد که تشنگی دهند جلاب با آب انار ترش دهند و خداوند همیضه را هیچ حرکت نشاید کرد
هیچ ... نشاید خورد و نباید گفت چرا که اندرین علت هیچ چیزی چون چیز ناخوردن و خفتن نیست و اگر خواب
گیرد خود را خفته باید ساخت تا اخلاط ساکن بماند و باشد که در خواب شود و اگر تشنگی غلبه کند جلاب شیر سوده اندر آن
انار ... ترش سنند و آن آب تحیج یکنند و آب آبی و آب کوج و آب اطراف سود دارد و اگر این آبها یعنی بار کرد
اندکی ... اندر شراب کنند و ... و آن ... تا بخورد و ... دو محرور را ... کنند گل و آبی
سیب و امرود ... کل و اندکی کافور بر شکم او نهند و ... اندر آب ... بر شکم و ضماد کنند و ... خشک ...
تر کنند و ضماد کنند و آبی ... و سکر ... عصاره لحیة التیس و سماق و اقاقیا و گلنار و پوست انار و ...
همه را با آب ... تر کنند و ضماد کنند و خاکستر بر شکم او نهند روا باشد صفت شراب سیب با کوفی را باز دارد و ...
امرود ... و سیب و حب الآس ... خشک ... همه را نیم کوفته کنند و اندر آب انار ...
تر کنند یک شبانروز بپزند تا ... بماند بپالایند و ... و آن آب را دیگر باره بپزند تا
قوامی گیرد و از آن آب بکار دارند صفت اقراص الطین بگیرند گل نخاجی ... و کوبند
نرم و ... درم کبابه و ... درم قاقله و سه درم فقاح الاذخر و دو درم سنگ ... بگلاب
سرشند و اقراص کنند و بگیرند و کنند ده درم گل نخاجی ده درم قاقله و سنگ ...
دو درم کافور و مشک ... دانگی و نیم درم ... همه را بلعاب ... سرشند و قرص
کنند

کنند شربتی یک مثقال با یک اوقیه شراب بوده ... و گل نخاجی از هر یک ده درم کبابه قاقله
از هر یک درمی و نیم ... و قرنفل از هر یکی دانگی ... شربتی یک مثقال صفت اقراص مورد و پوست انار
... از هر یک پنج درم حب الآس ... و گل ارمنی بلوط ... شربتی ... مقل مکی
از هر یک ده درم همه را بکوبند و بیزند شربتی یک مثقال ... و اسهال باز دارد صفت اقراص ...
بگیرند قرنفل ده درم سنگ یک درم ... دو درم ... خشک یک درم و نیم مصطکی و افیون ...
از هر یک درم و نیم بکوبند و بیزند و قرص سازند شربتی یک ... باز دارد و ... و اگر کار بدان رسد
که عرق سرد کردن آغاز کنند و اطراف سرد شود و فواق پدید آید اطراف او را ... آب
سرد نهند و ... و گل ارمنی اندر ... و آب مورد ... بر پای او طلا کنند و ... قیفال ...
و هر ساعت آن ... تر کنند و سرد ... بر پای او پوشند و اگر ضعیف و بیهوش گردد عضلها
او را بمالند و سر و بینی و گوش او را بمالند و موی ... بکشند و آب الحم و شراب ... اندر حلق
او بچکانند و اگر تشنج کند ... روغن گرم کرده ... کنند و بر عضلها او نهند و موم روغن ... نهند
از روغن بنفشه و بنفشه ... کوفته ... بر ... موم ... روغن ... و چنانکه اول تر کنند و بنفشه
و این موم روغن بروی طلا کنند و بر پس گردن او آنجا که مبدا عصبهاست و بر عضلها نهند
و اگر اسهال از حد بگذرد و ... اندر آب ... و ... آن آب حل کنند و ...
حقنه کنند و ... اگر حال ... معلوم کنند که طعام در معده او تباه شده ماء العسل دهند تا قی
کند و معده پاک کند و از پس قی اقراص عود دهند صفت آن قرنفل کبابه از هر یک درمی
سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود خام چهار درم شکر ... وزن همه دارو شربتی یک مثقال
و صفت شراب ... اندر ابواب گذشته و ... اسهال ... کرده شده است و چون از
همیضه بیرون آید طعام ... مصوص کرده با آب انار دانگ و آب سماق و مانند آن و اگر ...
... و ... بود روا باشد

جزو پنجم از گفتار ... از کتاب
ششم اندر ضعف معده و بد گواریدن طعام و درد معده که از پس طعام خوردن پدید آید و اسباب
و علامات و علاج آن ... باب اول

اندر پدید آوردن ضعف معده هر قوتی که ضعیف شود از قوتهای معده نوعی از ضعف معده پدید آید
لکن عادت بیشتر مردمان آن است ضعیف معده ضعیف قوت هاضمه را گویند و هر نوعی از انواع سوء
المزاج که در معده پدید آید از نوع آن ضعف معده پدید آید و قوت جاذبه را سردی و تری

ضعیف کند گرمی و خشکی یاری دهد و قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی دارد یاری دهد و بر تر ازین
ضعفی که در معده پدید آید آنست که تشنج او متهلهل شود یعنی آفت لیفهای او سست شود
و انواع سوء المزاج و اسباب و علامات و علاج آن اندر جزو دوم ازین گفتار یاد کرده
شده است و علامت قوت معده اندرین جزو یاد کرده شود ان شاء الله تعالی

باب دوم

اندر ضعیفی قوت جاذبه و علاج آن باید دانست که علامات ضعیفی قوت جاذبه آنست که
طعام اندر قعر معده دیر فرو گذرد و گرانی کند و گاه باشد که گرانی و ماسه گردد و از پهلو به پهلو
و خفقان و درد کردن و در سر پدید آید و منش گشتن و قی پیدا شود و سبب این عارضات بیشتری
از خلطی صفراوی باشد که در قعر معده گرد آید و علامات و علاج آن در جزو چهارم ازین گفتار یاد
کردیم و آنچه از ماده بی خلطی باشد و سبب آن مزاج سرد باشد یا تر و علاج آن بطعامهای لطیف
و زود گوار باید کرد چون تذرو و دراج و گنجشک و تیهو بخته و بریان کرده و بسوی افزار خوش
کرده چون زیره و کرویا و دارچینی و ناخواه و زعفران و اگر کسی شراب خواهد شراب قابض دهند
و بر قعر معده ضمادی نهند از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و گل و جوز آگی بخته و آب
برگ مورد و تر و بر پهلوی راست خسبد از بهر آنکه حقتن بر این شکل ازی و هر بر فرود آمدن طعام
سر معده و اطراف مالیدن و از پس طعام باهستگی حرکت کردن و بادها را که اندر معده باشد
همه علاج این علت است

باب سیم

از جزو پنجم از مقالات دوم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوت ماسکه آفت و نشان ماسکه آن است
که معده بر طعام مشتمل نشود و التفاف نکند یعنی که آن اندر نیاید و ...
و گاه باشد که اندر معده حرکت خفقانی و ارتعاشی پدید آید و ... باشد که خداوند این علت را
اول ارتعاش غالب شود و ... با وی ارتعاش کند و اسباب ضعیفی قوت ماسکه
نه علت یکی ماده گرم و سوزنده باشد که معده را بسوزاند و قوت او را ضعیف کند تا طعام
را که بدو رسد نگاه نتواند داشت و گاه باشد که سوء المزاج گرم بی ماده قوتهای معده را
ضعیف کند لکن آن نادر باشد و بیشتر آن باشد دوم ماده سرد و لزج اندر و باشد که طعام را از
معده فرو لغزاند سیوم ریشها و بثرها باشد که از هر چه ملاقی آن گردد رنجور شود خواهد که از خویشتن
باز دارد و دفع کند علامات علامت ارتعاش پیش از آنکه غالب شود آنست که معده از طعام

رنجور

رنجور شود اگر چه اندک باشد و خواهد که طعام از وی فرو گذرد و علامت ضعف قوت ماسکه دو گونه است
یکی آنکه خداوند علت بغذا رغبت دارد و حرکت کند طعام که خورده است از وی باز خواهد گشت و قی را بدان گیرد
سبب آن رطوبتیست اندر قعر معده و اگر چه طعام اندک خورد همچنین باشد و علامت آنکه ضعیفست
آنست که تا از طعام ممتلی نشود این حال پدید نیاید و علامت ماده گرمی که معده را بسوزاند و علامت
سوء المزاج گرم بی ماده اندر جزو دوم ازین گفتار بسیار گفته شده است و علامت ریشها و بثرها
اندر پیشتر یاد کرده آید علاج اگر سبب علت ماده گرم باشد اول آن ماده را بقی از معده بیرون
باید آورد و پس از آن رب سیب و آبی و شراب لیمو بکار داشتن و کشکاب با کاورس
و نان بخته و دادن اگر ... و دوغ گاو بخته آهن تاب کرده طباشیر و گل سرخ و گلنار
و ... و طراثیث و کهربا چنانکه در مقدمه ... [illegible]
و کاورس پوست کنده و عدس مقشر با آب غوره و آب انار و اندک ترش کرده و بر معده ضماد
که از سنبل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و گوشت آبی و سیب ساخته باشند
بر نهادن و اگر سوء المزاج گرم بی ماده باشد باستفراغ حاجت نیاید و علاج هم ازین نوع باشد
و اگر سبب علت رطوبت لزج اندر معده باشد اول معده را پاک باید کرد بقی یا باسهال ایارج فیقرا این
گوارش جزوی دادن صفت آن ... هلیله کابلی و هلیله سیاه و بکوبند و بروغن گاو بریان
کنند ده درم ازین هلیله بریان کرده و ناخواه و سعتر از هر یک سه درم خبث الحدید ...
پرورده ده درم همه را با انگبین بسرشند همه را کوفته ...

صفت و انیسون بریان کرده و حب الآس پاک کرده ده استار خرنوب نبطی و گلنار و کندر
و ... از هر یک ده درم ناخواه ... ده درم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربتی از
از سه درم تا پنج درم و شراب مورد و ربیب و اطریفل کابلی ... و از ...
گلنار و گل و قرنفل و مانند آن سازند و طعام کبک و تذرو و دراج و گنجشک طبیخ بسوی
ابزارها خوش کرده چون زیره و کرویا و مانند آن والله اعلم بالصواب و الیه المرجع

باب چهارم از جزو پنجم از مقالات دوم از کتاب ششم

اندر ضعیفی قوت هاضمه باید دانست که از انواع سوء المزاج ساده و با ماده و هر طعامی که نه
باندازه و نه بوقت و نه بر ترتیب خورند و هر طعامی که از کیفیتی ناستوده باشد و همه تدبیرها
و حرکات که نه بوقت و نه باندازه باشد همه اسباب ناگواریدنست و سوء المزاج سرد

اگر ساده باشد اگر با ماده و مضرت آن اندر هضم قوی تر که اندر گرمی و سردی معتدل باشد اندر هضم
آن مضرت بکند و سوء المزاج گرم یا سرد که با آن سوء المزاج خشک نیز بود او را بکند و سوء المزاج [illegible] استسقا
و قوت هاضمه اندر قعر معده بیشتر است پس هر گاه که اندر هضم تقصیر افتد باید دانست که آفت از
قعر معده آمده است و حال طعام که هضم نیابد از دو بیرون نباشد اگر جنبان است حال خویش بماند
ناگوار بیرون آید و تن از وی هیچ بهره نیابد لاغر و بی قوت شود و ماند که از حال بگردد
و تباه شود و تن از وی غذا نیابد و اگر این تقصیر اندر هضم دوم و سیوم و چهارم افتد بیماریها
بر تولد کند چون بهق و برص و سرطان و استسقا و گوارش (?) و نقرس و تمره (?) از بهر آنکه خون که غذا
کرده خون نیک پخته و ملائم طبیعت نباشد و هر گاه که اندر طعام اثر کند و نگوارد بدو علت ادا
کند یکی زلق الامعاء و دیگر استسقای طبلی اما استسقا آن وقت آرد کنند که هاضمه اندر طعام اثر
کند اندک چنانکه بخار انگیزد و سبب آن ضعیفی حرارت غریزی [illegible] چنین که بامداد که هنوز قوت
و فروغ آفتاب ضعیف باشد ابرها و مهای (?) بخار تر بر انگیزد و هوا تیره شود و نرم که از
[illegible] بر آید چون قوت [illegible] آفتاب زیادت کرد [illegible] تحلیل کند [illegible]
تقصیر هضم سوء المزاج با ماده باشد علاج آن سهل تر از سوء المزاج ساده باشد خاصه که لختی گشته
باشد   هر گاه که طعام هضم نشود از معده دیر بیرون شود و گرانی کند و آروغ بوی آن طعام
دهد و دیر [illegible] باشد و تن را از طعام بهره نیاید و قوت نگیرد و بیماریها بر تولد کنند چنانکه یاد کرده
آمد **علاج** اول تدبیر اسباب باید کرد و بهر نوع و تدارک آن مشغول باید بود و سوء المزاج را اندر ضعیف
آن علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب بسیار طعام بود [illegible]
باید فرمود تا جایگاهی که هوای آن معتدل باشد بخسبد و آن روز از طعام باز ایستد و حکم او را آرام کنند
و اطراف او را بمالند اگر [illegible] اندر راه به شود و طعام [illegible] و [illegible]
کردن طعامی ناگوار [illegible] باشد [illegible] تدبیر کنند [illegible] معده بحال خویش باز آید
خفتن بر دست راست معده را آرام کند از بهر آنکه جگر بر روی [illegible] شود و خفتن بر دست
راست زود تر معده [illegible] از بهر آنکه شکل معده چنانست که کیسه از آن جانب بجگر اندر آید
و آنچه بعلاج قوت [illegible] مخصوص است [illegible]
و گوارش عود و [illegible] اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل و ضمادهای گرم نهادن و طلیهای
گرم ورزیدن و گوارش دادن و اگر مزاج گرم باشد [illegible] سکنجبین سفرجلی و شراب انار دادن طعام

مصوص و ملاحها به آب سماق و آب غوره و آب انار باید فرمود **صفت** اطریفل زرد کی هلیله کابلی
و بلیله و آمله و [illegible] هندی و شقاقل از هر یکی [illegible] درم
و [illegible] و لسان العصافیر [illegible] از هر یکی نیم [illegible] همه را بکوبند و [illegible] و بروغن گاو [illegible]
کنند و [illegible] **دوای** دیگر [illegible] هلیله کابلی و بلیله و آمله و تخم [illegible] هندی [illegible]
و [illegible] از هر یکی یک وقیه [illegible] از هر یکی [illegible] درم و [illegible] چهار درم [illegible]
و [illegible] و زرشک و [illegible] هندی از هر یکی نیم [illegible] وقیه [illegible] ده وقیه [illegible]
یک وقیه و نیم [illegible] همه را بکوبند و [illegible] و بروغن بادام [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] **دوای** هلیله کابلی [illegible] از هر یکی [illegible] وقیه [illegible]
زعفران [illegible] وقیه [illegible] خشک [illegible] وقیه [illegible] گرم حل کنند و [illegible] **دوای**
[illegible] سنبل و تخم [illegible] از هر یکی یک مثقال عود هندی [illegible] مثقال [illegible]
و هلیله کابلی از هر یکی دو مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] دو مثقال و نیم [illegible]
[illegible] مثقال همه را [illegible] قصب الذریره از هر یکی [illegible] مثقال همه را بکوبند و [illegible]
[illegible] مثقال **صفت** ضمادی [illegible] و عود هندی و مصطکی و
لادن و [illegible] و [illegible] و [illegible] و جوز بوا و بسباسه و [illegible] و جز بوا و زعفران
و بادرنجبویه و [illegible] و قصب الذریره و [illegible] و سنبل [illegible] راست مسک [illegible] همه را بکوبند
و آب [illegible] و آب برگ مورد [illegible] و روغن مصطکی [illegible] ضماد کنند
و سکنجبین [illegible] که بهتر شد همه [illegible] معده را گرم باشد
سود دارد و مقداری [illegible] باید [illegible] سکنجبین [illegible] وقیه زنجبیل [illegible] کنند

باب پنجم

از جزو پنجم از مقالت دوم از کتاب ششم اندر ضعف قوت [illegible] باید دانست که طعام [illegible] معده
[illegible] و از دوازده ساعت باشد یا پانزده ساعت و علامت وی آنست که بوی آن طعام
از آروغ یافته شود و هر چند طعام لطیف تر بود [illegible] زود تر از معده
بیرون شود و هر چند غلیظ تر باشد [illegible] بیشتر باید [illegible] و از معده [illegible] شود
در جمله [illegible] بحسب کیفیت طعام و قوت معده باشد و هر گاه که مدت ماندن طعام
اندر [illegible] کمتر از دوازده ساعت یا افزون [illegible] و دو ساعت باشد مردم [illegible] باشد

سرین
بار
بادرنجبویه
زنجبیل

و آفت یا از جگر و معده و امعا بود یا از جهت طعامی که خورده شود و از ترتیب نا ستوده که اتفاق
افتاده باشد **علاج** قوت دافعه را اندر پیشه حاطها جگرهای تریاکی باید داد و کم میل بسردی کرده
چون آب میوه ها و سکنجبین و تمر هندی و فلوس خیار شنبر اندر آب کشنا که آخته و ماشندان
سودمند باشد طعام از شیر و آلوی سیاه و خرما هندی و ماش مقشر و اسفناج و روغن بادام چرب کنند

باب ششم

اندر ضعیفی معده و تحلل و تشنج آن از بیماریهای که معده را افتد هیچ تر از آن نیست که تشنج لیفها و تهلهل
شود یعنی بافت آن سست گردد **علامت** علامت آنست که هیچ طعام نگه ندارد و آنچه خورده
شود بر معده نهاده باشد و از علامات انواع سوء المزاج و انواع اسهال هیچ ظاهر نباشد و قوت انیک
و ترتیب ستوده هیچ ستوده نباشد **علاج** داروهای قابض باید کرد چون شراب مورد و اطریفل
بزرگ و کوچک و گوارشی که اندر باب چهارم از این جزو یاد کرده آمده است و روغن مصطکی
مالیدن سود دارد و طعام لطیف اندک و زود گوار و طبیعی موافق تر باشد همه بیماریهای معده
خاصه این نوع را سود دارد و پیه اندرونی که در شکنبه مرغ خانگی بود اندرین باب نفع بود
آنرا از گوشت جدا کنند و بیاویزند تا خشک شود و نیم مثقال از وی با اطریفل یا با شراب مورد یا بمیبه
بسرشند و بدهند و جگر نشیم یا بر معده او بخته دارند بخاصیت سود دارد و اگر معده از نیم درم نبات
و با معجون بسرشند و بدهند منفعت بزرگ دارد و تجربه سودمند است که او را در میان آتش نهند
تا سرخ شود و برون آرند و در آب سرد افکنند چند بار چنین کنند بطریق دست شود و سود
در گرفتن آن آسان بود **صفت** شراب مورد بگیرند مورد دانه سیاه تر یک من و آنرا اندر
آب بپزند تا مهرا شود و بدست بمالند و تخم از وی جدا کنند و بیک رطل ریزند با یک من شکر بطبخ زدند تا بقوام
آید و اگر مورد دانه تر نباشد خشک را نیم کوفته کنند و نیز چنانکه یاد کرده آمد **جزو ششم**
از مقالت دهم از کتاب ششم اندر آماسها و ریشها و بثرهای معده بباید دانست که آماس
معده بشری بر سبب بود یا صفراوی و آماس صلب کمتر افتد لکن گاه باشد که آماس خونی و صفراوی
آخر صلب گردد و آماس بلغمی نیز کمتر افتد و این جزو مشتمل است

باب اول

اندر آماس خونی که در معده پدید آید هرگاه که در معده آماس خونی پدید آید شهوت طعام باطل گردد
و تبهای گرم گیرد و زبان درشت باشد و سرخ و تبهای لازمه و غثیان بود و همه علامات خونی
ظاهر شود **علاج** اگر مانعی نباشد از فصد کردن اول فصد باسلیق باید کرد و داروی مسهل و دارو

تی هیچ حال نشاید داد و آن خطرناک بود در معده روغن آبی نیز باید مالید و آب برگ مورد و آب
سیب و گلاب و صندل با موم و روغنی که از روغن گل و موم صافی کرده باشند اندر آن کنند
و بمالند تا آمیخته شود و خرقه بدان تر کنند و بر معده نهند و آبی که سیب بریان کرده و تر آنرا شنه کرده
و شیاف خرقه و برگ که آن گرفتن در معده نهادن سود دارد و شراب انار ترش و شیرین و رب سیب
و رب آبی سود دارد و طعام باز باید گرفت و تنها لطیف باید نمود و در کشکاب و آب انار
باید کرد و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر آمیخته باید داد و بعد از روز چهارم
آب لسان الحمل و آب کشنا و آب عنب الثعلب از هر یک یک وقیه با چهار درم فلوس خیار شنبر و اگر
زعفران نمی باید داد و اگر این آبها هر سه حاضر نباشد از آنچه حاضر باشد و تا می باید داد با خیار
شنبر و زعفران چنانکه یاد کرده آمد و از روز سیم روز شاید آورد جو و صندل سپید و تباشیر
تر و آب عنب الثعلب تا زعفران باید ساخت تا هفت روز بگذرد و از روز هشتم تا چهارده روز
آب عنب الثعلب و آب کشنا از هر یکی دو وقیه و آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی نیم وقیه و شکر
از همه چهل درم با چهار درم فلوس خیار شنبر و دو دانگ زعفران می باید داد و اگر پس از هفت روز
هنوز حرارت بر جای باشد این شربت بی آب بادیان و آب کرفس میباید داد و اگر طبع نرم باشد
بعوض خیار شنبر اقراص طباشیر باید داد نیم درم یا یک درم گل قرص با رب سیب و رب آبی
باید داد و ضماد از عنب الثعلب یا گشنیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک
و پیه سوسن و موم صافی و روغن بنفشه و روغن گل باید ساخت و از پس چهارده روز که حرارت
ساکن شده باشد اندر کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس باید پخت از هر یکی سه درم و با روغن بادام باید
داد **صفت** اقراص طباشیر بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر الخاکشی و ریوند از هر یک
پنج درم رب سوس پاک کرده هفت درم حب الآس پاک کرده چهار درم نشاسته بریان کرده سه
درم اقراص کنند شربتی یک مثقال **صفت** قرص گل بگیرند گل سرخ شش درم پنج سوس و سنبل از هر
یکی چهار درم شربتی نیم درم یا یک درم و اندر بعضی نسخه ها نشاسته بریان کرده آورده اند و اگر
حرارت ساکن تر بود اقراص گل بدین صفت گل سرخ شش درم پنج سوس و سنبل از هر یکی چهار درم
اکلیل الملک و بابونه و نعناع و ادخر از هر یکی سه درم مصطکی و کهربا از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بجز آب
بسرشند و اقراص کنند و برب عنب الثعلب جوشیده و صافی کرده دهند **صفت** ضمادی که بر نهند
پنج خطمی یک وقیه بابونه و بنفشه و آرد جو و برگ خطمی از هر یکی دو وقیه اکلیل الملک یک وقیه بیخ سوسن

یک اوقیه و نیم موم پنج استار روغن بنفشه و روغن گل از هر یک پنج استار زعفران نیم اوقیه همه بسایند
چنانکه رسم است و بر خرقه کتان طلا کنند و بر معده پوشند **نوعی** دیگر سنبل پانزده اوقیه پنج
حنظل دو اوقیه افسنتین رومی یک اوقیه سنبل [illegible] اکلیل الملک یک اوقیه و نیم همه بطلا کرده
یک اوقیه موم زرد چهار اوقیه روغن گل و روغن خیری و روغن سوسن از هر یک پنج اوقیه و اندر
بعضی نسخها بعوض اکلیل الملک سیب ماتی آورده اند جالینوس میگوید بعادت دارم که آماس
معده را ضماد از صبر و مصطکی و موم و روغن ناردین سازم و بنا صفت صبر و مصطکی از هر یکی یک مثقال
موم هشت مثقال روغن ناردین یک اوقیه اما موم و روغن را [illegible] و بعد از آن چون سرد شود
صبر و مصطکی سوده بروی افکنم و طلا میکنم تا چون ورم بشود و گاه باشد که حاجت آید که صبر و مصطکی از
هر یک یک مثقال و نیم کنم و اگر قوت ضعیف باشد و طعام اندر معده فرو نرود یک مثقال رب غوره
خشک اندرین ضماد زیادت کنند و گاهی عصاره افسنتین زیادت کنند و هرگاه که دارو را حاجت
مثقال شود دو اوقیه موم کنند و دو اوقیه روغن **صفت** روغنی که اندرین ضماد بکار باید برند
روغن بان یک رطل بغدادی سنبل نیم اوقیه مصطکی و سعد و قسط و اذخر و قصب الذریره از هر
یک سه درم همه را بکوبند و با روغن بیامیزند و اندر آفتاب نهند یک هفته و بدست بمالند
و بفشارند و ثفل از وی جدا کنند و آن ثفل [illegible] و طعام ماش مقشر و برگ چغندر
و جلاب و اسفاناخ [illegible] بروغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زرده خایه مرغ نیم
برشته دهند و اگر تب آهسته بود جوزه مرغ خانگی با کشک و برگ چغندر و غیر آن بخته روا باشد
و لیکن تا هفت روز از بیماری بگذرد و تب آهسته نشود جوزه نشاید داد و هرگاه که ماده [illegible]
تحلیل پذیرد و آنچه غلیظتر باشد بماند ضمادهای تحلیل کننده که اندر علاج آماس بلغمی یاد کرده آید
بکار داشتن [illegible] هرگاه که آماس پخته خواهد شد و ریم خواهد کرد و بخواهد کشاد اول درد
سخت‌تر گردد و هرگاه که پخته شد درد و تب آهسته‌تر گردد و آماس بر حال خویش بماند
باز گشاده شود و طریق یاری دادن و کشادن وی آنست که شیره تازه و آب گرم میدهند
و دست بر معده بمالند و می جنبانند و اگر کشاده نگردد ماء العسل گرم دهند و انجیر خشک و مویز
می خایند [illegible] و مقداری [illegible] کوفته بدهند **صفت** شرابی که شاید داد
[illegible] شراب انجیر دو اوقیه لعاب تخم کتان و لعاب حلبه از هر یک دو درم گرم کنند و
زعفران دو دانگ نیم [illegible] بوی و بدهند و اگر تب آهسته باشد یا اگر [illegible] معاودت کند

خمیر تنها اندر آب گرم کوفته دهند با خیار شنبر **صفت** داروی دیگر پزاننده بگیرند تخم مرو و تخم
کتان و تخم خطمی از هر یک راست بکوبند بامداد و شبانگاه سه درم با چهار اوقیه شیر خر یا شیر بز
بدهند هرگاه که گشاده شود نشان وی آنست که بیمار را بلرزاند و آماس نشیند و اگر چیزی از شیر تیز
بخورند معده بجوشد و درد خیزد و اندر ثقل طعام ریم و خون پدید آید و درد اندر میان دو کتف
باشد تا آن زمان [illegible] معده و علاج وی آنست که اگر حرارت غالب جلاب میدهند و اگر حرارت
غالب نبود ماء العسل دهند تا معده بشوید و پاک کند و از پس ماء العسل داروی رویاننده دهند
صفت آن بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یک پنج درم گلنار و گل سرخ و کهربا از هر یک دو درم گل ارمنی
سه درم همه را بکوبند و بیزند و با رب سیب و رب آبی بدهند **صفت** داروی دیگر خشخاش [illegible]
صمغ عربی و کثیرا از هر یک یک درم گل سرخ و گلنار و حب الآس و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و زعفران و کهربا
از هر یک نیم درم همه را بکوبند و بیزند و با [illegible] بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند شربتی یک
مثقال با آب سرد یا با آب اسبغول

باب دوم

از جزو دوم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر آماس صفراوی علامات آماس صفراوی آنست
که رنگ روی و رنگ زبان بزردی گراید و دهان تلخ باشد و تب سخت گرم و سوزان و تشنگی
غالب **علاج** این بعلاج آماس خونی نزدیکست الا در علاج این تدبیرهای تری آرنده و سرد کننده
تر از آن باید و این چنان باشد که کشکاب سرد کرده دهند با [illegible] آب انار ترش و شیرین آمیخته
و کشکاب سرطانی آن از آنکه گویند که سرطان اندر وی پخته باشند و آب کدو و آب انار آمیخته و آب
خیار و آب تخم خرفه و یک درم مغز تخم خیار کوفته با آب کشک و اندکی شکر همه موافق بود و ضمادها
که از ترکیب [illegible] کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار با دانگ سوده دارند و اگر لسان الحمل و برگ [illegible]
خرفه و خطمی و آرد جو و طحلب سازند سخت نیک باشد و از پس چهار روز تدبیرهایی که اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است کار باید کرد **صفت** روغن گل که اندرین باب بکار آید بگیرند گل دو
درم زعفران و سنبل از هر یک دو درم پنج [illegible] سوس مغز تخم خیار و ترنجبین از هر یک سه درم
[illegible] از هر یک سه درم همه را بکوبند و با آب سرد بسرشند و اقراص کنند شربتی یک درم و بعضی
حکما گفتند برسم حب السعال و اندر زیر زبان دارند

باب سیم

از جزو ششم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر آماس بلغمی که در معده پدید آید علامات آماس
بلغمی اندر معده آنست که آرزوی آب هیچ نباشد و آرزوی طعام بسیار بود و تب آهسته

ورد آماس نرم و شکل هیچ نباشد صفت آن بخلاف آماس خونی باشد از اول که آماس پدید آید
بزر ... بادیان و آب کرفس از هر یک ده وقیه با دو درم روغن بادام شیرین گاه باید داد
و از پس هفت روز مطبوخ اکلیل الملک و بیخ بادیان از هر یک ده درم ... اندر چهار رطل آب
بغدادی بپزند تا بیک رطل باز آید هر بامداد چهار وقیه با دو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن
بادام شیرین بدهند صفت دیگر بگیرند بیخ بادیان ده درم افسنتین سه درم فقاح اذخر و مصطکی
و تخم کرفس از هر یک دو درم پرسیاوشان پنج درم همه بپزند چنانکه یاد کرده آمد و پالایند هر بامداد
چهار وقیه با سه درم صمغ بادام شیرین و دو درم روغن بید انجیر بدهند و شراب زوفا که اکلیل
الملک اندر وی پخته باشند سود دارد هم با روغن بید انجیر و روغن بادام صفت ضمادی که آماده
بگیرند حبه و اکلیل الملک و بابونه و شبت از هر یک دوازده درم افسنتین و سنبل از
هر یک هفت درم صبر و شبت درم مصطکی ده درم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک دو وقیه موم
زرد نیم رطل بغدادی روغن سوسن و روغن ناردین از هر یک نیم رطل مقل و جاوشیر
و اشق و با یک وقیه و نیم زعفران سوده اندر شراب حل کنند و داروهای دیگر بکوبند و بیزند و موم
و پیه اندر روغن بگدازند و داروها بدان برشند و از بعضی نسختها می آید که دوازده درم
کتیرا کوفته و بیخته با این داروها برشند صفت ضمادی دیگر بگیرند خاکستر چوب رز و سعد
ورد و فو و سپیدان ... بر معده بمالند و طعام ملیون و جلاب ... و برگ چغندر بروغن ...
و روغن بادام پخته و بجای آب ماء العسل خورد

باب چهارم

از جزو ششم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر آماس صلب که در معده پدید آید و علامات
و علاج آن آماس صلب از ابتدا کم افتد و بیشتر آن آماسهای گرم نرم باشد که باز صلب شود و آماس
بلغمی نیز نادر بود که صلب گردد علامات وی آنست که بیماری دراز بوده باشد و حرارت
و تب اندک گشته و معده گرانی کند و سخت بود و تن لاغر شود و اندیشهای بد رود و سوداپس بدید آید
علاج پیوسته شیر ... باید داد و خیار شنبر اندر ماء الاصول حل کرده و روغن بید انجیر
برچکانیده سود دارد و اگر ماء الاصول قوی تر باید فقاح الاذخر و مصطکی و پرسیاوشان
اندر وی زیادت کنند و اگر با روغن بید انجیر دو درم روغن سوسن و دو درم روغن بادام بر
ماء الاصول برچکانند صواب باشد و اگر این روغنها با ماء الاصول دهند روا باشد و اول
سنبل دادن سود دارد صفت قرص سنبل بگیرند فقاح الاذخر و بلیلجه و گل سرخ و ریوند چینی

ومقل ازرق و قصب الذریره و سنبل از هر یک سه درم زعفران و قسط و افیون و مرو اشق
و ... از هر یکی یک درم مصطکی دو درم اقراص کنند هر یکی یک مثقال شربتی یک قرص باسکنجبین صفت
ضمادی که اندر آماس صلب و علاج دبیله سود دارد بگیرند اکلیل الملک و حلبه و بابونه و حب
الغار و خطمی و افسنتین از هر یکی یک جزو و اشق و مقل از هر یک ربع جزوی انجیر خشک دوازده عدد
انجیر را اندر شراب بپزند و با انگبین بسایند و صمغها را اندر شراب حل کنند و داروها کوفته و انجیر
کوفته با انگبین همه را بهم برشند و بر آماس نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم کرنب و مغز بادام
تلخ و اشق و مقل و میعه تر و ... و سنبل و مصطکی و سعد و اذخر از هر یک راست صمغها را اندر شراب
حل کنند و داروها کوفته بدو برشند و بکار دارند صفت بگیرند تخم کتان و حلبه و تخم کرنب
از هر یکی یک مشت ... و سنبل و سعد از هر یک سه درم مقل و مصطکی از هر یک هفت درم اشق
سه درم صمغها را اندر شراب حل کنند و داروها بدان برشند صفت بگیرند مقل و دو درم اشق
و سنبل از هر یک ده درم موم سه درم روغن ناردین پانزده درم صمغها را بشراب حل کنند
و داروها بدان برشند اقوی بنفشه ده درم گل سرخ پنج درم سنبل سه درم قصب
و سعد و اذخر از هر یک دو درم مصطکی سه درم آرد حلبه سه درم گل و بابونه و خطمی سپید و آرد
جو از هر یک ده درم همه را بلعاب تخم کتان برشند و معده را بروغن ناردین چرب کنند
و این ضماد را بر نهند و هر وقت که طعام خواهند خورد بشوی از آن بچهار ساعت برنهند و طعام
از آن نوع که اندر باب گذشته یاد کرده شد و بجای آب جلاب خورد و با ماء العسل ... شیر ...

باب پنجم

از جزو ششم از مقالت دهم از کتاب ششم اندر دبیله که در معده پدید آید علامات
که هر گاه که آماس گرم بدان ادا کند که تن لاغر شود و چشمها در اندر افتد و اسهال و قی پدید آید
و تب ساکن گردد و بول اندک آید و معده سخت گردد چنانکه گمان بد بروی نهند ... نشیند
باید دانست که آماس دبیله شد هر گاه که با این حال معده درد خیزد و اطراف سرد شود علامت
بد بود علاج هر گاه که علامات آماس گرم پدید آید زود فصد باید کرد و ضمادها و طلاها که
یاد کرده آمد بکار داشتن و ماده را باز گردانیدن و لازم کردن تا دبیله نگردد و هر گاه که دبیله گشت
چاره نباشد از آنکه او را باید پزانید تا بگشاید و پاک شود و طریق پزانیدن وی آنست
که شیر تازه گرم کرده و آب گرم می دهند و نگاه میکنند تا آماس هیچ نرم تر شد و انگشت بر وی

ما نشینند و اگر زحمت میشود طبیخ حلبه و حسک بآب گرم کرده مار و روغن یا دام تخم و روغن بید انجیر
باید داد صفت داروی آزموده بگیرند طلخشقوق خشک یک درم و نیم تخم کرفس و حلبه از هر یکی یک درم [illegible]
بکوبند و بیزند و با سه اوقیه شیر خرما شیر تازه و گرم کرده بیاشامند صفت ضمادی آزموده بگیرند طلخشقوق
خشک یک اوقیه حلبه سه اوقیه تخم کرفس چهار اوقیه بکوبند و بیزند و با روغن کنجد چرب کنند و با شیر تازه [illegible]
و گرم کنند و بر آماس نهند و در آب گرم که گرمی او تن را خوش آید بنشینند و اگرچه خشک بابونه و حلبه
و مقداری افسنتین رومی بپزند چون خبیص شود بر آماس نهند و اگر بابونه و حلبه [illegible]
و نرم کنند جاذب و افسنتین قابض است و قوت دهنده و اولیتر آنست که داروهای معده بر او [illegible]
قوت دهنده تا باشد چون آماس نرم شد و از حل پدید آمد جای [illegible] بستری بغایت نرم [illegible]
و جای [illegible] تا بر آن بستر بخسبد جا که معده بر بستر نهاده شود تا فشرده شود [illegible] باید و علامت
گشاده شدن اندر باب آماس خونی یاد کرده شد و تدبیر داروهای آن هم در آن باب یاد کرده شد و هرگاه که
بقی ریم و خون برآید علامت قوت باشد و جهد باید کرد [illegible] آب [illegible] اندر [illegible]
صواب باشد تا معده را بشوید و ریم را باسهال بیرون آرد و اگر بدین علاجها گشاده نشود علاجهای که اندر
آماس صلب یاد کرده شد پیش باید گرفت و طعام اندر اول علت زرده خایه نیم برشت بهتر
با سبوس آب [illegible] نشاسته و کشک جو و اندر آخر علت شوربای مرغ و شبت و حلبه [illegible]
پخته دادن

باب ششم

اندر ریشها و بثرهای معده ریشها و بثرهای که اندر معده پدید آید سبب آن خلطی بود تیز و سوزاننده و این خلط
یا در معده تولد کند از خوردنیهای گرم و تیز یا [illegible] گرم و تیز باشد یا از سر فرود آید یا از عضوی دیگر بمعده
آید علامت ریش معده چهار نوع است یکی آنکه آروغ و بوی معده [illegible] ناخوش بود دوم آنکه کام
و زفان خشک شود سیم آنکه قی بسیار کند چهارم آنکه در قی پوست پاره که از سر ریش بخیزد پدید آید
و گاه باشد که این ریشها برعی بود و گاه باشد که بن معده بود و گاه باشد که بر روده بود و آنچه برعی
بود درد آن بوقت گذشتن طعام اندر حلق از بس کردن و میان دو کتف پدید آید خاصه از طعامهای
درشت بود یا طعم قوی تر بود و اگر بن معده باشد بوقت گذشتن طعام درد کند لکن چون بن معده
[illegible] زیر مغاک سینه پدید آید و باشد که نفس کوتاه شود و اطراف سرد گردد و غشی افتد
و بوقت ریش اندر قی پدید آید اگر اندر قعر معده باشد طعام اندر معده قرار نگیرد و درد بگیرد و این
درد فروتر از مغاک سینه پدید آید از دیگر جوانب صعبتر باشد که بن معده بود و پشت [illegible]

براز معده پدید آید و اگر اندر امعا بود تا طعام از معده بیرون نشود درد نخیزد و هر جا که درد همان جا
باشد و این بدین سبب بالیقین بود و هرگاه که امتحان خواهند کرد بیمار را چیزی دهند که در وی ترشی بود [illegible]
صفت آنرا که ریشها و بثرها اندر معده تازه پدید آید اول فصد باید کرد خاصه اگر علامات غلبه خون ظاهر
بود و دوغ ترش که از شیر گاو سیاه گرفته باشند مقدار دو سیر با یکدرم طباشیر و یکدرم گل [illegible]
و یکدرم بزر الحماض سود دارد صفت شربتی نافع بگیرند شیر گاو ده سیر آب سماق ده سیر آب
غوره ده سیر و [illegible] بیامیزند [illegible] این یک شربت باشد با آب
انار ترش بدهند و آنرا که ریشها کهن شده باشد و خورده میشود اول معده را [illegible] بشست بگلاب
و ماء العسل و باید گذاشت که قی کنند از بهر آنکه قی معده را برنجاند و مضرت بزرگتر از منفعت
باشد و اگر کهن تر شده باشد و گوشت مرده پدید آورده باشد [illegible] پاک کند و چون پاک شده
باشد دوغ ترش با رب آبی ترش و گلشکر با آب انار ترش میباید داد و آنرا که ضعف غالب بود
[illegible] تا آب سرد بسیار دهند و چون قی فرمایند و اگر [illegible]
کرد گلشکر دهند با آب انار ترش و از پس آن آب سرد بسیار دهند و از پس قی دوغ ترش
و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ دهند و اگر باستفراغ حاجت آید استفراغ بخیار شنبر باید کرد [illegible]
کشته و اگر اسهال پدید آید قرص طباشیر باید داد و رب میوهای قابض با کشکاب که از پست
جو پخته باشند و اگر خورده شده باشد بعلاجها که اندر باب خون برآمدن از گلو یاد کرده شد
مشغول باید بود و بر معده ضمادها [illegible] کدوی تر و حنظل و سماق و مازو و گلنار و رامک
و گل سرخ و آب برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب برگ مورد
تر باید نهاد و همه انواع ریشها و بثرها را سود دارد و اقراص کهربا نیز سود دارد خاصه که خون از گلو می افتد
و طعام بطون گاو و گوشت گوساله و بطون بزغاله و مرغ مصوص با آب غوره و سماق و انار ترش
و ریواج و آب لیمو و آب ترش ترنج فرمایند نافع بود والله اعلم تمام شد مقالت دهم از کتاب ششم
از ذخیره خوارزمشاهی بعون الله تعالی و حسن توفیقه و صلی الله علی خاتم النبیین محمد و آله اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین مقالت یازدهم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی

اندر احوال جگر و بیماریهای او و اسباب انواع و علامتها و علاجهای آن و این سه جزو است

جزو اول اندر احوال جگر و انواع سوء المزاج که اندر وی پدید آید و علامات و علاج آن و این
ده باب است ۱ اندر یاد کردن احوال جگر بطریق کلی ۲ دوم اندر سوء المزاج گرم ۳ اندر سوء المزاج سرد

اندر بواسیر
باب پنجم

مقالت شانزدهم اندر کرمان خورد و بزرگ که اندر روده‌ها تولد کنند و اسباب و علامات و علاج آن و این سه باب است

باب اول
اندر یاد کردن احوال کرمان و اسباب تولد ایشان و انواع علامات و علاج آن

باب دوم
اندر کرمان دراز و حب القرع

باب سیم
اندر کرمان خورد

مقالت هفدهم اندر انواع قولنج و اسباب و علامات و علاج آن و این ده باب است

باب اول
اندر پیچش ناف و درد شکم   اندر قولنج و انواع آن   اندر قولنج که سبب آن ثفل خشک بود

باب چهارم
اندر قولنج که سبب آن بلغم غلیظ بود ۵ اندر قولنج که سبب آن بادهای غلیظ بود

باب ششم
اندر قولنج که سبب آن آماس بود ۷ اندر قولنج [illegible] والتوائی ۸ اندر قولنج که سبب آن ضعف دافعه قولون بود

باب نهم
اندر قولنج که سبب آن بالا شدن جسم قولون بود ۱۰ اندر ایلاوس

مقالت هژدهم اندر احوال گرده و مثانه و بیماریهای آن و اسباب و انواع و علامات و علاج و این چهار جزو است جزو اول اندر سوء المزاج گرده و آماس و ریش و ضعیفی و لاغری و این یازده باب است

باب اول
اندر سوء المزاج گرم بی ماده ۲ اندر سوء المزاج سرد بی ماده ۳ اندر سوء المزاج گرم با ماده ۴ اندر سوء المزاج سرد با ماده

باب پنجم
اندر لاغری گرده   اندر ضعیفی گرده   اندر یاد کردن بادی که اندر حوالی آن بود   اندر آماس گرم که در گرده پدید آید   اندر آماس بلغمی که در گرده پدید آید   اندر آماس صلب سوداوی که در گرده بود

باب یازدهم
اندر آماس صلب که از آماس گرم یا از سرد که بسبب ناصواب علاج تولد کند   اندر بثره و جرب گرده و حکة الآلات بول

باب سیزدهم

اندر

اندر بثره بول خون و شکافته شدن رگی که از گرده ۱۴ اندر بسته شدن اندر مجری بول گرده

باب پانزدهم
اندر قرحه گرده و [illegible] بول جزو دوم اندر بیماریهای مثانه و این جزو شش باب است

باب اول
اندر آماس گرم که در مثانه ۲ اندر آماس سرد که در مثانه بود ۳ اندر قرحه که در مثانه بود ۴ اندر بسته شدن خون در مثانه و مجری بول ۵ اندر درد مثانه ۶ اندر استرخای مثانه و بیرون آمدن آن از جای خویش جزو سیوم در آفتهای که از فعل مثانه پدید آید چون تقطیر البول و عسر البول و ذیابیطس و این شش باب است

باب اول
اندر تقطیر البول ۲ اندر عسر البول ۳ اندر حرقة البول ۴ اندر ادرار بول و ذیابیطس

باب پنجم
اندر سلس البول و در بستر شاشیدن ۶ اندر بول خون صرف و خون غسالی جزو چهارم اندر احوال سنگ و ریگ که در گرده و مثانه تولد کند و این پنج باب است   والله اعلم

باب اول
اندر احوال سنگ و ریگ که در مثانه تولد کند ۲ اندر آنکه سنگ در کدام اندام تولد کند

باب سیم
با علامات و علاج سنگ گرده ۴ اندر علاج سنگی که در مجری بگذرد و آنرا بشکند و بیرون کند تا مجری در ماند

باب پنجم
در احوال شکافتن مثانه و سنگ بیرون کردن مقالت نوزدهم اندر بیماریها که مخصوص است بمردان و این سه جزو است جزو اول اندر آماس و ریش و آفات قضیب و خایه و دیگر بیماریها که افتد و این ده باب است

باب اول
در آماس گرم که در قضیب و خایه افتد ۲ اندر آماس سرد و آماس صلب که در قضیب و خایه افتد

باب سیم
در بزرگ شدن خایه بطریق آماس ۴ اندر علاج خایه که با [illegible] ۵ اندر استرخای کیسه خایه

باب ششم
اندر ریشهای قضیب و خایه و حوالی آن ۷ اندر گوشت فزونی که بر زهار و قضیب و خایه

بپدید آید باب ششم
اندر کور شدن قضیب ٩ اندر علتی که یونانیان غاقویا واریتیلا گویند ١٠ اندر خارش قضیب
جزو دوم
اندر فتق و قیله که اهل خراسان غر گویند و این جزو چهار باب است ١ اندر یاد کردن اسباب فتق
و فرق میان قیله و فتق باب دوم
اندر فتق مراقی و فتق الاربیاب و قیلة الانفخا ٣ اندر قیله رحی ٤ اندر قیله های جزو سیم
اندر احوال جماع و منفعت آن و علاج تقصیری که در آن کار افتد و این بیست و پنج باب است
باب اول
در بیان حکمت آفریدگار تبارک و تعالی در آنکه مردم را از جماع لذت بافراط باشد ٢ اندر آنکه
علاج اعضای تناسل واجب است و مردم را اندرین باب بطب حاجت بیشتر است ٣ در
منفعتهای جماع که بوقت باشد ٤ اندر مضرتهای جماع ٥ در آنکه مضرت جماع کرا بیشتر باشد
٦ در تدارک مضرت جماع باب هفتم
اندر علاج کسانی که ایشان را شهوت جماع غالب بود و خواهند که آن شهوت را کم کنند
باب هشتم
اند[illegible] ٩ اندر سرعت انزال و بسیار آمدن و بسیار راندن احتلام
باب دهم
اندر آنکه اسباب ضعیفی مجامعت چندست و علامت و علاج هر یکی چیست ١١ اندر طعامها
که قوت جماع زیادت کند ١٢ در داروها که از انواع طعامها سازند ١٣ در شرابها
که قوت مجامعت و منی را زیادت کند ١٤ اندر داروهای مرکب و معجونها ١٥ در داروها که
در مالند باب شانزدهم
در حقنها و شافها که قوت مجامعت زیادت کند ١٧ اندر یاد کردن داروها و طعامها
که تن را سرد کند و منی را بیفزاید و کارها که قوت مجامعت را ضعیف کند ١٨ اندر علت
بد که تازی الابنه گویند ١٩ اندر عضیلوط ٢٠ اندر تدبیر بزرگ کردن قضیب ٢١ در زیادت
کردن لذت مردان و زنان در جماع ٢٢ اندر تدبیر گرم کردن رحم ٢٣ اندر تدبیر تنگ
کردن فرج ٢٤ اندر آنکه مجامعت که صواب بود بر کدام شکل اولیتر ٢٥ اندر آنکه مدت میان

جماع با جماع چند باید کرد و مضرت جماع مقالت هفتم اندر بیماریهای زنان و احوال آبستنان
و این سه جزوست جزو اول اندر احوال حیض و بیماریهای آن و این سه باب است ١ اندر احوال
حیض ٢ اندر افراط طمث ٣ اندر باز ایستادن حیض جزو دوم اندر احوال آبستنی و این جزو
پانزده باب است باب اول
اندر آنکه اندر شکم مادر بچند مدت تمام شود و چگونه پرورده شود و احوال آن ٢ اندر بار گرفتن
زنان ٣ اندر علامات آبستنی باب چهارم
اندر شناختن جنین نر است یا ماده ٥ اندر اصلاح کردن مزاج آب مرد و زن تا فرزند نرینه
آید باب ششم
اندر علامات مردان و زنان که زود فرزند آرند و نرینه بود ٧ اندر علامات نزدیکی زادن
باب هشتم
اندر علامات ضعیفی و بد حالی بچه ٩ اندر دشواری زادن ١٠ اندر علاج منش گشتن و آرزوی
گل خوردن و آرزوی چیزهای تیز و شور و تلخ و احوالی که ایشان را بدید آید ١١ اندر احوال نفاس
باب دوازدهم
اندر علاج زنی که بچه ناتمام شده از وی بیفتد ١٣ اندر بیرون آوردن بچه مرده و تدبیر اسقاط
بچه که سال مادر اندک بود تا در رحم آفتی نیوفتد ١٤ اندر باز داشتن آبستنی ١٥ اندر [illegible]
جزو سیم اندر بیماریها و آفتهای رحم و این ده باب است ١ اندر یاد کردن احوال کار
از آنچه در احوال گذشته یاد کرده آمده است اندر علاج بیماریهای رحم ٢ اندر آماس گرم و دبیله اندر
رحم باب سیم
اندر آماس بلغمی اندر رحم ٤ اندر آماس صلب و سرطانی اندر رحم ٥ اندر اختناق رحم ٦ اندر گرد آمدن
آب در رحم ٧ اندر بادهای غلیظ در رحم ٨ اندر انقلاب رحم ٩ اندر رتقا و عفلا ١٠ اندر [illegible]
بظر مقالت هشتم در درد پشت و تهیگاه و ریاح الافرسه و درد
اندامها و بندگشادها و عرق النسا و نقرس و دوالی و داء الفیل و این مقالت ده باب است
باب اول
اندر درد پشت و تهیگاه ٢ در علاج کوژی پشت و بیرون آمدن مهره از جای خویش و ریاح
الافرسه ٣ اندر وجع المفاصل و نقرس و عرق النسا که از رحم تولد کند ٤ اندر وجع المفاصل [illegible]

که از سردی تولد کند باب

پنجم اندر علاج عرق النسا و درد سرین ۶ اندر درد دوالی و داء الفیل ۷ اندر درد پرها که تازی البطم گویند

باب هشتم اندر درد پاشنه ۹ اندر درد ناخنها و کوفته شدن ۱۰ اندر دمیده شدن ناخنان و خارش

که در وی پدید آید تمام شد فهرست کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی بعون الله الکتاب

السابع عن الاورام والبثور والقروح والجراحات والکسر والخلع وغیر ذلک من الآفات والامراض

التی یمکن وقوعها فی جمیع الاعضاء والله اعلم وهو الحکم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

مقالت یازدهم اندر احوال جگر و بیماریهای آن و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو است جزو

اول اندر احوال جگر و انواع سوء المزاج که در وی پدید آید و علامات و علاج آن و این پانزده باب است

باب اول

از جزو اول از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر یاد کردن احوال جگر تشریح جگر اندر کتاب اول

یاد کرده است و آنچه بدین جای بکار آید آن است که جگر عضو شریف است و هم چنانکه دل

قوت حیوانیست و دماغ محل قوت نفسانی جگر محل قوت طبیعیست و غذا یافتن اندامها و پرورش

یافتن تن بدوست از بهر آنکه غذای راستین خون است و کیلوس اندر جگر خون گردد و قوت

هاضمه کیلوس را خون گرداند در گوشت اوست و قوت جاذبه و ماسکه و دافعه و هاضمه اندر وست

لکن اندر معده بیشتر و ظاهرتر است و جگر مردم از جگر حیوانی که باندازه تن مردم بزرگ است

و درازی و کوتاهی انگشتان نشان بزرگی و کوچکی جگر است و سرخی و سپیدی و تازگی و رنگ

روی نشان درستی و قوت اوست و زردی روی علامت گرمی اوست و تیرگی و زنگی که بگذرد

از زیر ناخن علامت سردی اوست لکن هرگاه که نشان سردی و خشکی ظاهر گردد از به بود علامت

سردی و تری بود و لاغری علامت گرمی و خشکی بود و کمای طعام و بطم علامت گرمی و بزرگی جگر باشد

و عروق باریک و پوشیده علامت سردی و کوچکی بود و هرگاه که اندر کار دیگر از اندامها که فضلها را

از دل بخویشتن کشد چون سپرز و زهره خلل و تقصیری افتد اندر کار جگر نیز خلل پدید آید و خون که

اندر وی تولد کند صافی و پاکیزه نباشد باب دوم

اندر سوء المزاج گرم هرگاه که اندر جگر سوء المزاج گرم پدید آید اغلب آن که در وی تولد کند بسوزد و ورمها

و رنجها و بیماریهای گوناگون پدید آید و این علامت سوء المزاج ازدو بیرون نباشد یا ماده باشد

یا بی ماده و اگر بی ماده بود علامت وی آن است که آرزوی طعام برود و تشنگی غلبه کند و هر چند که

آب خورد تشنگی زایل نشود و طبع خشک باشد و زبان درشت و رنگ روی زرد و نبض سریع و بول رنگین

و خلط کرانین گیرد و تن لاغر شود و گاه باشد که رود ها سبب گذشتن اخلاط سوخته ریش گردد و گداخته

و ریش گردد و پیچ و اسهال که طبع آن باشد پدید آید و اگر سوء المزاج با ماده بود علامت وی آن است که

با این علامات تب تیز و سرخ و زردی و گرانی و اسهال صفراوی پدید آید و اندر رجاب و اندر راست

گرانی باشد و تبهای گرم آید و گاه باشد که اخلاط بسوزد و اختلاط عقل تولد کند و علامات مالیخولیا تولد

کند و هرگاه که اسهال غسالی بود یعنی چون آبی که گوشت تازه در وی شسته باشند بباید دانست

که جگر ضعیف شده است و هرگاه که اسهال چون دردی شراب بود خون سوخته شده باشد و هر

گاه که اندر جگر آماس بوده باشد و بر از سیاه و غلیظ گردد و بباید دانست که گوشت جگر است که پوسیده

شده است و هر بر از سیاه که از پس این حالها پدید آید که این گوشت علامت این آفات بود و گاه

باشد که بر از سیاه علامت بحران باشد علاج اگر سوء المزاج بی ماده باشد تدبیر کردانیدن مزاج

باید کرد و شربتهای خنک چون گلاب و آب خیار و آب کدو و سکنجبین و آب کشنیز و آب عنب الثعلب

و شراب غوره و شراب ترش ترنج و اسپغول و تخم اندر آب آن ترش کرده کسی را که حرارت غالب بود

سود دارد و آب سرد بر ریق سود دارد و خاصه اگر مرد جوان باشد و در روزگار گرم و گلاب و طباشیر

و طباشیر اندر آب مورد و تخم کاهو با سکنجبین و شراب ریواج و مانند آن دادن و اگر سوء المزاج با ماده

باشد اول استفراغ کند و مطبوخ هلیله زرد و آلو سیاه و فوه هندی و شیر خشت و آب انار بلابد

با آب عنب الثعلب یا آب کشنی یا عرق خیار شنبر و شکر سهل لطیف است و شراب آب با سفوف

هلیله و شیر شتر هم با سفوف هلیله و آنرا که تب نباشد دادن صواب بود و روزی اول چهل درم شیر با

یکی درم سفوف در روز دیگر شصت درم هر روز بیست درم زیادت کنند تا روز هفتم صفت

سفوف بگیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم خیار و بادیان یک درم فرفیون سه درم

و آنرا که تخم بادیان احتمال نکنند گل سرخ آن تخم گل کشوث نهند بگیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول و

طباشیر از هر یکی پنج درم ریوند چینی سه درم شربتی سه درم و اگر خواهند که طبع نرمتر شود اندر سفوف

چهار درم بنفشه خشک زیادت کنند ثابت بن قره می گوید آب کشنی همه بیماریهای جگر را سود دارد

آنرا که حرارت غالب بود با سکنجبین مورد و آنرا که حرارت آهسته باشد با شراب انگور یا خاصه

سپید و نهد کشنی و چیزی ترا نفع تر از بهر آنکه از جگر کشنی تم از حرارت خالی نباشد سده های جگر بگشاید

صفت قرص امبرباریس جگر گرم را سود دارد بگیرند عصاره زرشک پاک کرده ده درم گل طباشیر از
هر یکی پنج درم تخم کاشنی و تخم خیار پاک کرده و تخم کدو پاک کرده و تخم خرفه از هر یک سه درم شربتی دو مثقال
با سکنجبین یا آب کشنی و آب عنب الثعلب و تنگو و اگر با سوء المزاج سرد باشد بگیرند ... بادیان
قرص زیادت کنند صفت قرص کافور ضماد از جگر گرم را ... سود دارد بگیرند گل و طباشیر
و صندل سپید از هر یکی سه درم تخم کشنی و تخم خرفه و مغز کدو و تخم کوک از هر یک دو درم ...
یک درم کافور دو دانگ یا نیم دینار ... قرص کنند طباشیر ... رب ... یا ... که از پیت
چو تخته باشند اقوی ... طباشیر ... و گل ... زرشک پاک کرده
از هر یکی پنج درم لک مغسول ریوند چینی از هر یک یک درم زعفران نیم درم و اگر بیمار را سرفه ...
قرص صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی یک درم رب السوس ده درم زیادت کنند و ...
بنفشه ... بگیرند گل سپید و گل نیلوفر از هر یکی ده درم برگ گل دوازده درم صندل سرخ ...
مغسول و فوفل از هر یک هفت درم زعفران سه درم ریوند چینی پنج درم طین ... سنبل ...
و ... از هر یک سه درم کافور دو درم همه را با آب عنب الثعلب و آب ...
... کنند هر یک مثقالی شربتی ... آب کاکنج یا آب عنب الثعلب یا آب کشنی و ضمادها
از صندل و آب برگ خرفه و آب کوک و آب کدو و آب برگ ... و موم صافی و روغن گل
سازند و اگر طبع نرم باشد دارو های قابض در وی زیاده کنند و ضمادها از گل و صندل ...
با گلاب بسایند و بر جگر نهند و برگ خرفه بکوبند و روغن گل بر جگر نهند ...
و آب خیار با درنگ و آب کدو ... خطمی خشک سوده ... روغن گل بر
جگر نهند و صندل سرخ و سفید از هر یک یک وقیه فوفل بنفشه خشک از هر یکی نیم ...
گل یک وقیه ... زعفران نیم وقیه افسنتین چهار وقیه کافور چندانکه بوی غالب شود ...
و موم روغنی بسازند از موم صافی و روغن بید ... روغن ... کنند ...
ضمادها ... بر ... نهادن ... ازین نوع بسازند گل ده درم صندل
پنج درم بنفشه خشک و خطمی سفید از هر یک سه درم کافور و زعفران از هر یکی دو دانگ روغن گل
چندانکه ... بود و اگر طبع نرم باشد ... و برگ گل ... باید
کرد و تدبیرهای تری ... و از تدبیرهای سردی ... و قابض ...
لکن باید تدبیرها از ... و از ضمادها ... باید ... موافق است ...

تخم کشنی و مقداری زرشک در وی بپزند و هم قوت زداینده که زیادت شود و هم قوت گشادن
و قبض و قوت دادن جگر اندر وی ... و اندر کشنی ... همین منفعتها موجود است
و اگر ... کشنیز تر ... سود دارد ...
سرها سرد و جانب ... و طعام ... خورد ...
... و آب زرشک ... باشد ...
... کشنیز ... خشک و روغن گل ... سود دارد و از میوه‌ها
انار ... سیب ... شیرین ...
مانند آن دهند و هرچه قابض بود لیکن بسیار نشاید داد

باب سوم

از جزو اول از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج سرد سوء المزاج سرد اندر جگر دو گونه
باشد یا با ماده باشد یا بی ماده اگر بی ماده باشد علامت وی آن است که لبها و زبان سفید باشد
و تشنگی نباشد و رنگ ... و بول سفید و رقیق باشد و آرزوی طعام ...
بود و لیکن بسیار ... که سردی بغایت بود و آرزوی طعام باطل کرد و سبب ... اخلاط بود
... و تدبیرهای ... علامت ...
با این علامات مزه دهان ... باشد و طبع نرم باشد و لون ... سفید باشد و ...
و زردی ... و بول سفید و غلیظ باشد ... چشم ...
و اطراف ... علاج سوء المزاج بی ماده ... استفراغ
حاجت ... تدبیر مزاج ... با ماده باشد اول استفراغ باید کرد ...
مزاج ... استفراغ ...
و ... ریوند چینی ... صفت ترکیب حب ...
یک درم ... ریوند چینی ... افسنتین ...
... حب کنند ... بود صفت مطبوخ هلیله ... تقشر ... ده درم افسنتین
رومی و ... از هر یکی پنج درم گل سرخ ده درم ... تخم کرفس ... بادیان
از هر یکی دو درم ... هفت درم مویز منقا ...
بستانند ... و صاف کنند ...
اندر مقدار صد درم ازین مطبوخ ... صفت

ماء الاصول پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک ده درم نانخواه و افسنتین از هر یک چهار درم
سنبل و گل سرخ و [illegible] از هر یک سه درم بر نهند چنانکه رسم است شربتی سی درم تا چهل درم با سه درم
روغن بادام تلخ و روغن بادام شیرین با نیم [illegible] اقوی قوی‌تر بگیرند تخمها [illegible] از هر یک پانزده درم
تخمها از هر یک هفت درم قنطوریون باریک و زنجبیل و [illegible] از هر یک سه درم نانخواه و قسط
قسط [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] و تخم سداب و [illegible] از هر یک پنج درم [illegible]
پوست [illegible] یکدرم همه را اندر [illegible] آب بر نهند تا یک [illegible] آید و در بعضی نسخها سلیخه و اسارون از هر یک
دو درم [illegible] بیخ کبر و بیخ [illegible] از هر یک ده درم [illegible]
ساده یا با چیزی ترکیب کرده [illegible] تا ماده پاک شود [illegible] ترتیب [illegible] ماء الاصول
با روغن بادام تلخ دهند یا با روغن بید انجیر [illegible] بادام [illegible] سود دارد [illegible]
[illegible] ده باشد معجونها [illegible] شراب الافسنتین و اقراص افسنتین [illegible] اقراص ریوند
و دواء المسک و دواء الکرکم و اقراص غافت [illegible] صفت
شراب الافسنتین رومی هفت درم قسط مر و مصطکی از هر یک چهار درم گل سرخ دو درم [illegible]
و [illegible] سنبل [illegible] از هر یک دو درم زعفران یکدرم همه را نیم کوفته کنند [illegible]
در چهار من شراب انگوری با هم [illegible] در قرابه [illegible] اندر آفتاب نهند
پس [illegible] دیگر [illegible] اندر آفتاب نهند
هم سه بار [illegible] هر بار هفت روز [illegible]
سی درم [illegible] صفت اقراص افسنتین بگیرند انیسون و افسنتین و تخم بادیان [illegible] بادام تلخ
کرده از هر یک راست [illegible] همه را بکوبند و اقراص کنند شربتی یک مثقال با ماء الاصول یا با سکنجبین [illegible]
صفت اقراص ریوند بگیرند ریوند چینی هفت درم فوه و لک مغسول از هر یک چهار درم [illegible]
انیسون و غافت [illegible] از هر یک سه درم همه را بکوبند و با سکنجبین عسلی بسرشند و قرص کنند
شربتی یک مثقال صفت ترکیب محمد بن زکریا سنبل و مصطکی و عصاره غافت و عصاره افسنتین
و تخم بادیان و انیسون از هر یک دو درم ریوند چینی ده درم اقراص کنند شربتی دو مثقال با سکنجبین
عسلی صفت دواء الملک ضعیفی جگر را و ابتداء استسقاء را سود دارد [illegible] بگشاید
بگیرند لک مغسول و قسط و حب الغار و ترمس و دار چینی و دار فلفل و اسارون و حب الذریره [illegible]
[illegible] از هر یک دو درم ریوند چینی و سنبل و مصطکی [illegible] از هر یک سه درم [illegible]

هندی و بادام تلخ و [illegible] مصطکی و حب البلسان از هر یک ده درم فوه و مر و زعفران [illegible] از هر یکی
یکدرم همه را بکوبند و با سکنجبین بسرشند شربتی یک مثقال صفت دواء الکرکم ضعیفی جگر را [illegible]
و ابتداء استسقاء را سود دارد بگیرند سنبل و سلیخه و اسارون و فوه از هر یک ده درم زعفران [illegible]
[illegible] از هر یک سه درم با سکنجبین بسرشند شربتی یک مثقال اقوی بزرگ‌تر [illegible]
زعفران دوازده درم مر و فوه و انیسون و اسارون و قسط [illegible] و ریوند چینی از هر یک چهار درم
شش درم قسط و سلیخه و فقاح الاذخر و حب البلسان از هر یک یکدرم فوه دو درم [illegible]
و غافت از هر یک سه درم روغن بلسان نیم وقیه مر چهار درم [illegible] حب البلسان
[illegible] یکدرم [illegible] رومی سه درم با سکنجبین بسرشند چنانکه رسم است شربتی یکدرم با ماء العسل [illegible]
جگر را و سپرز را سود دارد [illegible] بگشاید [illegible] غلیظ [illegible] کند از وصف محمد زکریا
صفت [illegible] تخم کرفس و تخم بادیان [illegible] سلیخه [illegible] از هر یک [illegible] سنبل و قسط [illegible] فوه و جعده
و عصاره غافت [illegible] از هر یک نیم وقیه ریوند چینی [illegible] وقیه [illegible]
زعفران یک وقیه [illegible] با سکنجبین بسرشند شربتی یک مثقال با ماء الاصول صفت اقراص [illegible]
[illegible] انیسون و تخم بادیان و بادام تلخ و افسنتین رومی از هر یک راست شربتی یک مثقال با سکنجبین
عسلی [illegible] صفت اقراص غافت غافت شش درم گل سرخ سنبل از هر یک دو درم [illegible]
درم [illegible] شربت یک مثقال با سکنجبین [illegible] معتدل‌تر [illegible]
اقوی معتدل‌تر [illegible] افسنتین رومی [illegible] با سکنجبین بسرشند شربتی دو درم [illegible]
معجون [illegible] صفت [illegible] زعفران [illegible]
و جعده [illegible] الاسود سنبل [illegible] غافت جگر [illegible]
خشک [illegible] شراب انگوری [illegible]
کنند [illegible] صفت [illegible]
صفت [illegible] منفعت [illegible] زعفران و قسط سنبل انیسون سلیخه [illegible]
چهار درم عصاره غافت [illegible]
[illegible]
ماء العسل یا با سکنجبین [illegible] منفعت [illegible]
از همه [illegible]

باشد و کرفس و بادیان و مانند این اسپرشیر با معتدار ده درم شکر اخلاط سرد را از جگر باسهال
بیرون آرد و سده ها بگشاید صفت جبی که بیماریهای جگر را و استسقا و بیماری کهن را سود دارد
افسنتین رومی و هلیله زرد و مصطکی و زعفران و ریوند چینی و لک مغسول و انیسون و شاه‌تره
خشک و بادرنج قنیز از هر یک راست با آب عنب الثعلب بسرشند شربتی یک مثقال شب
خواب خورند و اگر خداوند علت را از سرفه رنج باشد چند هم وزن همه داروها رب السوس با وی
بکار دارند صفت جندیقون بگیرند شراب انگوری کهن پانزده رطل بغدادی انگبین پنج رطل زنجبیل
پنج رطل قاقله قرنفل دارچینی زعفران فلفل از هر یک ده درم همه را نیم کوفته کنند و در خرقه بندند
و در میان شراب انگبین افکنند به آتش نرم بجوشانند تا بر برود از شراب و از آتش بردارند
و دارو را در وی بمالند و بیفشارند و از وی جدا کنند و دو درم مشک سوده در وی کنند و پانزده
شربتی یک وقیه صفت ضمادی سودمند بگیرند افسنتین رومی و مصطکی و سنبل و صبر و بیخ اذخر و حب
از هر یک چهار درم حب البلسان عود خام میعه سلیخه قسط ساذج از هر یک دو درم
لادن یک درم و نیم همه را با موم و روغن سوسن بسرشند ضمادی سازند و اگر حاجت بود بابونه و اکلیل
الملک زیادت کنند بابونه یک درم و اکلیل الملک دو درم صفت صبر و مصطکی افسنتین از هر یک
جزوی عود خام سنبل سلیخه از هر یک دو جزو و زعفران یک جزو به روغن مورد بسرشند بر جگر نهند
دهند و طعام گوشت گنجشک بریان و نخود آب بروغن بادام تلخ و ماء العسل و شراب
وی شکسته و زیره کرده و از میوه های خشک فستق و مغز بادام تلخ و شیرین و مویز دهند و حلوا
بروغن بادام و روغن زیت و روزه داشتن و کم خوردن سود دارد والله اعلم و احکم

باب چهارم

از جزو اول از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج خشک ساده که اندر جگر پدید
آید علامت آنست که دهان و زبان خشک باشد و تشنگی و بول رقیق باشد و نبض صلب و گسسته
و لاغری و بول پدید آید و عضله‌های شکم تشنج کند و علاج این چیز باشد و تدبیر آن تری فزاید
کرد و آب انار شیرین و روغن بادام و شیر بز و گلشکر و گندم آب و روغن بادام و زرده
خایه مرغ نیم برشته و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار و لعاب اسپغول و ... دهند
و اگر چیزی معتدل با بیاید لعاب تخم ... بباید داد و چیزی ... گوشت
بزغاله و تدبیر ... علاج ... سود دارد و ... لایق

انار شیرین آمیخته

باب پنجم

اندر سوء المزاج تر ساده که در جگر پدید آید علامت وی آنست که چشم و روی برآماسیده باشد و زبان
بود و تشنگی نباشد مگر وقتی که در رگ‌ها بلغم بسیار مقام کند یا حرارتی پدید آید و رطوبت بجوشد و تشنگی
آرد و نبض نرم و ضعیف بود و بول رقیق و گوشت اندامها خاصه گوشت سپید نرم و آمیخته
بود و اگر این علت دراز گردد با استسقا ادا کند علاج این هم علاج باشد که یاد کرده شد و کم خوردن و از
آب باز داشتن چندانکه توانند سود دارد و علاجها که اندر باب سوء المزاج سرد یاد کرده آمده است
و در باب سوء القنیه در این باب لایق بود

باب ششم

اندر سوء المزاج گرم و تر که در جگر پدید آید بباید دانست که مزاج خون گرم و تر است و تولد خون اندر
جگر است از بهر آنکه مزاج جگر گرم و تر است بدین سبب مزاج جگر را مزاجی غریب نیست لیکن اگر افزون
گردد علامات خونی و عفونت پدید آید و از تن خاصه اندر جگر گرانی پدید آید علاج اول رگ
باسلیق بزنند و شراب عناب و سکنجبین ساده و شراب ریواج دادن و استفراغ بماء الجبن
و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و خیار چنبر باید کرد و اگر یک درم ریوند چینی با ماء ده درم
خیار چنبر یا بیست درم اندر آب عنب الثعلب حل کنند و بدهند صواب بود و طعام مطجن و غوره و سماق
و زرشک فرمایند

باب هفتم

اندر سوء المزاج گرم و خشک که اندر جگر پدید آید علامتی که اندر سوء المزاج گرم یاد کرده آمده است
از حرارت زرد رنگی و خشکی دهان و زبان و تشنگی و سرعت نبض و خشکی دهان و تلخی دهان و در آن خشونی بیا
همه با فزونی باشد علاج اگر با ماده باشد اول بماء الجبن استفراغ کنند یا آب عنب الثعلب و آب
کاسنی و آب کشنیز با طلوس خیار شنبر و شربت پس از استفراغ شیر خر و شیر بز دهند و گلشکر کرد
تا اندر وی بجنباند روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و آب کدو با آب انار ترش آمیخته و آب
خربزه هندی و آب خیار و لعاب اسپغول با شکر و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و ماهی و گوشت
و اسفاناخ و کشک جو و خایه مرغ نیم برشته زرده و سپیده با روغن بادام و شکر

باب هشتم

از جزو اول از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج سرد و خشک که اندر جگر پدید آید
علامت وی علامت دق و علامت ذبول باشد و علامات مزاج سرد که یاد کرده آمده است و روغن
نرگس و روغن خیری و روغن سوسن و روغن یاسمن و روغن موم زرد و سازند و بکار دارند و ماء الاصول

با روغن بادام شیرین دهند و دوالمسک و معجونهای گرم سود دارد و طعام گندم آب و سیب و آب
خاصه پس از آن کوزه‌ها به بیرون آید و زرده خایهٔ نیم برشته با نشاسته و دارچینی و ماء اللحم با شراب اوّل
پالوده اندر شراب کهن مروّق ثرید کرده و جوارش العسل بنجبیه خورد یا با شراب انگوری کهن

باب نهم

اندر تدبیر ضد او نه جگر کوچک باید دانست کسانی باشند که جگر ایشان کوچک بود و کیلوس که از معده
به وی آید در وی نگنجد و جای تنگ بود و بر جگر گران آید و قوّتهای او از گوارانیدن و تصرّف کردن
اندر آن عاجز آید و تن از غذا بهره به مقدار حاجت نیابد علامت وی آن است که اگر چه طعام لطیف مقدار
معتدل خورد گرانی کند و باد و دو شکم انگیزد و قوّتهای تن لاغر باشد و تن لاغر و نزار آید اگر چه حاجت
خورش از غذا تمام نیابد و کوتاهی انگشتان علامت کوچکی جگر است علاج طعام جز کم باید و از
اندک او غذا بسیار خیزد و زود گوارد و چون غذاها که اندر کتاب سیوم اندر باب چهارم از
مقالت سیوم یاد کرده شده است و آنچه بیکبار خواهند خورد به تفاریق خورد و هر چند روزی تنقیتی
و داروی گرسنگی [illegible] و جگر را به ادرار بول و نرم کردن طبع پاک باید کرد والله اعلم

باب دهم

از جزو اول از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر یاد کردن چیزها و کارها که جگر را زیان دارد
طعام بر طعام خوردن یعنی طعام اول ناگوارده و طعام دیگر خوردن جگر را زیان دارد و خوردنهای
بی ترتیب خوردن زیان دارد و ترتیب در باب بیست و چهارم از جزو اول از مقالت سیوم
از این کتاب یاد کرده آمده است ناشتا و از پس ریاضت و از پس گرمابه و جماع آب سرد خوردن
جگر را سرد کند و به استسقا ادا کند و اگر ضرورت آب باید داد آب بباید با شراب ممزوج باید کرد و
سرد نباید خورد و تنوّق بیکبار نباید خورد و اندک اندک باید خورد و طعامهای ناپخته نباید داد که از
وی سدّه تولّد کند و زیان دارد و از شراب شیرین سدّه تولّد کند از بهر دو کار یکی آنکه جگر گرم
گرم و تری که او را است و شراب شیرین که ملایم است زود تر به جوشیدن کشد و دیگر آنکه شراب
زود گذرد و زود به جگر رسد و از ثقل او و از چیزی که صحبت او رفته باشد سدّه تولّد کند و نان
فطیر و [illegible] با شیر و قطایف و سرد با چه گوسفند و گوشتهای غلیظ و طعامهای غلیظ همه زیان
دارد

باب یازدهم

از جزو اول از مقالت یازدهم در چیزهای که جگر را سود دارد و هر چه مجفّف و گشاینده است چون

گشنه و هر چه خوش‌بوی است و اخلاط را از عفونت باز دارد و گشاینده است چون دارچینی و فقاح الاذخر
و در وی قوّت زرد [illegible] است چون گلاب و هر چه قوّت در وی بپزانیدن و قوّت قبض
چون زعفران و هر چه طعام او خوش است و شیرینیت چون بادام و فستق و فندق و موز همه
جگر را سود دارد و جگر گرگ و جبنرون بخاصیت سود دارد و گشنیز و آب [illegible] و جگر سرد را با ماء العسل
بباید داد

جزو دوم

از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر ضعیفی جگر و ستده و درد جگر
و [illegible] شش باب است

باب اوّل

در ضعیفی جگر خداوند جگر ضعیف را بلوب کمبود گویند و ضعیفی و درد او را کبادت جالینوس میگوید
کمبود آن را گویند که افعال جگر او باطل باشد بی آنکه در وی آماسی و ریشی و دبیله باشد و اسباب
ضعیفی جگر چهار نوع است یکی انواع سوء المزاج خاصه جگر است همه تن را با ماده و بی ماده دوم خلل
که اندر کار اندامها افتد که جگر را با آن مشارکتی است چون زهره و سپرز و معده و امعا و رحم
و سینه و اندامهای دم زدن سیوم آنکه آماسهای گرم و سرد و صلب و سرطانی و زخم یعنی جراحت چهارم
قرحه و دبیله و جراحت و عفونت اما خلل اندر کار زهره چنان باشد که جگر در جدا کردن صفرا از
خون یاری نتواند داد و آن را بجوشیدن نتواند کشید و خلل اندر کار سپرز چنان باشد که جگر را اندر
جدا کردن سودا از خون یاری نتواند داد و آن را بجوشیدن نتواند کشید و خلل اندر کار گرده چنان باشد
که جگر را اندر جدا کردن آب از خون یاری نتواند داد و آب را بجوشیدن نتواند کشید و اندر کار جگر
[illegible] آنست که کیلوس از معده بستاند و خون گرداند و آن خون را صافی کند و به اندامها فرستد
و فضلهای سوداوی و صفراوی و آبی را که اندامها بر آن حاجتمندی نماند بدین اندامها فرستد
و فضلها را این اندامها به قوّت جاذبه که آن را هست آن فضلها را از جگر بجوشیدن کشند و از وی
قبول کنند و از دفع جگر و جذب این اندامها منفعتی بزرگ حاصل آید و مشارکت جگر با این جمله اندامها
بر این معنی است پس هرگاه که در کار این اندامها خلل افتد اثر آن در کار جگر پدید آید کار او ضعیف
گردد و خلل اندر کار معده چنان باشد که کیلوس را نگوارد و تمام ناپخته و تباه گشته از وی به جگر
رسد و خلل اندر کار امعا چنان باشد که در نفقتی که میان زهره و امعاست و صفرا از آن منفذ از زهره
بر روده‌ها آید سده افتد و آنچه نصیب بوده است اندر زهره بماند و زهره ممتلی گردد و صفرای دیگر از جگر
جذب نتواند کرد و خلل اندر کار رحم چنان که خون حیض بسیار رود و از کوکی گشتن [illegible] شود
و همه تن ضعیف گردد و ناحیض بازایستد و آن فضله بازایستد و آن فضله که بدان دفع افتادی اندر جگر

واندر تن بماند و آنچه بمشارکت اندامهای دم زدن بود چنان باشد که اندرین اندامها علتی و آماسی
سبب پیوستگی رگها که از جنبه جگر برآمده است بدین اندامها المی بجگر باز دهد خاصه بجانب
محدب از بهر آنکه این جانب با اندامهای سینه پیوسته تر است و نزدیکتر و بسیار باشد که
همه قوتهای جگر یکبار ضعیف شود و باشد که بعضی ضعیف شود و بعضی نه را ضعیف قوت جاذبه
و هاضمه از سردی و تری بود و بعضی را زردی سپیدی آمیخته بود و بعضی را سبزی و فستقی و بعضی را
تیره رنگ و سیاهی و طبیب این جمله را ... و معده را برنگ بداند و بول را باز
غسال علامت آن باشد که کار جگر اندر خون کردانیدن کیلوس باخلال و تقصیرست و بباید دانست
که براز غسال علامت آن باشد که کار جگر اندر خون کردانیدن کیلوس باخلل و تقصیرست و بباید دانست
که براز غسالی بیشتر بگردد اگر غذا و علت مجرد بود بول اول مانند صدید گردد و از پس تر مانند
دردی شود و بیشتر خون سوخته بود براز او چون خون بود چون عفن و آنچه براز بجو دوم و دیگر الوان
مختلف گردد و جگر رنگ بگیرد ... بوقت گذشتن کیلوس ... رقیقا و بوقت ... دوم
اندر جگر دردی نرم پدید آید و از موضع جگر تا پهلوها فرود رسید که از ابواب اصلاح الخلف گوینده
والقصیری نیز گویند و علامات و مزاجهای جگر آنچه با ماده بود و آنچه بی ماده بود و اندر جزو اول یاد کرده
آمده است و آنچه اندرین علاج یاد کرده آمده است که جگر گرم اخلاط را گرم کند و باندامها
فرستد بدان سبب اندامها گرم شود و آرزوی طعام کم بود و باشد که تب آرد و لب
سرخ و زرد باشد و تشنگی بسیار بود و جگر سرد اخلاط را غلیظ کند و آرزوی طعام بسیار افتد
و با وی تب نباشد ... بول ... از کار بر آید و خون سرد گردد ... تباه گردد و گرانی
جگر پدید آید و جگر تر اخلاط را آبناک کند و طبع را نرم دارد و باستسقا ادا کند و جگر خشک اخلاط را
غلیظ و اندک کند و بول نیز اندک آید و علامات آنکه ضعیفی جگر بمشارکت زهره است
آنست که رنگ روی یرقانی و زرد بود و باشد که بسبب سده که میان زهره و روده افتاده
بود براز سپید بود و اگر بمشارکت سپرز باشد علامت وی آنست که اول بیمار بیماری سپرز
بوده باشد و رنگ روی بسیاهی و تیرگی گراید و اگر بمشارکت معده بود ناگواریدن طعام
و احوال معده بران گواهی دهد و اگر بمشارکت گرده بود تغیر حال بول و علامات سوء القنیة پدید
آید و اگر بمشارکت رحم بود تغیر حال حیض علامت آن بود و آنچه بسبب آماس و قرحه بود در دیگر
و مانند آن علامات آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و علامات ضعیف قوتهای جگر آنست که اگر

قوت جاذبه ضعیف باشد کیلوس را که با ثقل برود باز فرود آید از ثقل جدا نتواند کرد و بخویشتن
نتواند کشید تا هاضمه از آن کار کند و اندامها از آن غذا یابد بدین سبب لاغری اندر تن پدید آید
و از پس تر اسهال کند اسهالی که بروی سپیدی گرد آمده و حال کیلوس و منفعت آن اندر کتاب اول
اندر تشریح روده یاد کرده آمده است و اگر معده با ضعیفی قوت جاذبه جگر قوی باشد ثقل که
فرود آید نا گواریده باشد بسبب ضعیفی ماسکه باشد که میان روده و جگر افتد یا آماسی و اگر قوت
ماسکه ضعیف باشد کیلوس را که جاذبه بجذب کرده بود نگاه نتواند داشت چندانکه قوت هاضمه
کار خود کند و علامت آنست که طبع نرم باشد و تن لاغر شود و لکن طبع بر اوی بازان آید که از ضعف
جاذبه آید و ثقل او رنگ برخی گراید و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد علامت وی دو نوع باشد یکی
آنکه طبع نرم باشد و آنچه بیرون آید غسالی باشد دوم آنکه جگر کیلوس ناگواریده باندامها فرستد
و تبع پدید آید و استسقاء لحمی را کند و اگر قوت دافعه ضعیف باشد فضلها را از خون جدا نتواند
کرد و بول اندک آید و کم رنگ بود و طبع تیز کمتر آید و فضلها با خون باندامها رود و علامت وی
آنست که آن فضلها باندامها که گرد آید ... و بیماریها تولد کند اندر منفذها و ... تب عفونت
پدید آید و رنگ روی بگردد و زشت و تیره شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بعضی را آماس
تولد کند و بعضی را استسقا و بعضی را یرقان زرد و سیاه و بعضی را گر و خارش و قوبا
اول تامل باید کرد تا معلوم گردد که سبب ضعف جگر چیست و بدفع آن مشغول باید بود چنانکه
هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و بباید دانست که بسبب ضعف جگر اندر بیشتر حالها سردی و تری
بود و خشکی کمتر بود بدین سبب اندر علاج او داروهای لطیف و گرم کننده و گشاینده
بیشتر بکار آید و داروها از داروی خالی نبود که قوت جگر را بقوت قابض قوت دهد چون
بادآورد و چون زعفران و داروی ترش و شیرین که اندر علاج جگر بکار آمده است و هرچه بدین ماند
از بهر آنکه در وی قوت قبض است و ترشی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و وارث ... و سکنجبین و مانند
و شیرینی رطوبت را بزداید و سده را بگشاید و برودت ترشی را معتدل کند و هر که با اندام بکار برد
از پی نوع باشد و آنجا که تحلیل باید کرد آن است باسه داروهای آن از داروی قابض
خالی نباشد که باشد پس اگر مزاج خشک باشد داروی قابض دوا باید داشت و اگر اندر جگر ماده
باشد باستفراغ حاجت آید تامل باید کرد اگر ماده خونی است فصد کنند و اگر خلطی غلیظ و لزج است باسهال
بقاریقون کنند و اگر رقیق و مراری بود استفراغ بافسنتین و عصاره غافث کنند تا داروی که

قوت استفراغ حاجت دهد و گاه باشد که اسهال پدید آید طبیب بشتابد و آن را بداروهای قابض
باز دارد و مضرتی عظیم حاصل کند تأمل باید کرد اگر اسهال دفع طبیعت است و علت علتی دیگر
بدو پاک میشود مدد کند تا زودتر پاک شود و اگر باز باید داشت داروهای خوشبوی و گشاینده
و قوت دهنده باید بعضی معتدل و گشادن اندازه صفت داروی که جگر را پاک کند و قوت
دهد بگیرند لک مغسول و ریوند چینی از هر یک سه درم عصاره غافت و تخم بادیان و مرمکی از هر یک
پنج درم افسنتین رومی شش درم تخم کشنه ده درم تخم کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم
فرفیون دو درم صفت معجون جالینوس بیماریهای جگر را موافق تر ازین دارو نیست موز دانه پرورده
کرده حبت پنج مثقال و اندر بعضی نسخه‌ها نیم مثقال قصب الذریره و دو مثقال فلفل الیوه دو
مثقال و نیم دارچینی و اندر بعضی نسخه‌ها دو مثقال سلیخه نیم مثقال سنبل سه مثقال اذخر دو مثقال و نیم
مرجان سه مثقال تخم البطم چهار مثقال دارشیشعان دو مثقال کمون شانزده مثقال عسل را اندر
شراب حل کنند و داروها بدو سرشته چنانکه رسم است شربتی یک مثقال جالینوس میگوید این معجون
از داروهای گرم است بخاصیت با جگر موافقت بعضی قابض است که جگر را قوت دهد و بعضی
گزاننده است و بعضی صدید را و ماده بد را لطیف کننده و پاک کننده است و بعضی مزاج را باعتدال
آرنده است و دارچینی و سلیخه ضد عفونت آید و مزاج را باصلاح آرند و صدید را دفع کند و داروهای
زیان کار را باز کوشند و مضرت آن باز دارند و دارچینی قوی تر از سلیخه است و مرداسنگ و سنبل
و زعفران قوی تر اند اندرین زعفران و دارشیشعان عفونت باز دارنده اند و گزاننده و تفتیح
کننده و موز جگر موافق است وزن او اندرین معجون بدین مقدار از بهر آن کرده آمد تا تیزی
او را بدیگر داروها بشکنند و عفونتهای دیگر از داروها ناموافق تر باشد و عسل گرم کننده است
و گزاننده و تحلیل کننده و علک البطم گشاینده است و زداینده و اگر حرارتی بیشتر باشد افیون
و بزر البنج اندرین معجون زیادت کنند منفعت آن بسیار باشد و طعم آن از بهر آنکه داروی افیون و بزر
البنج است و داروهای قوی کننده است نافع است انواع ضعف جگر را و جگر که خشک کرده است
مقدار یک گنجه با شراب بدهند بخاصیت سود دارد و هرگاه که علاجها واجب کرده باشند شیر شتر
عرابی سود دارد و ضمادها که اندر علاج ضعیف معده یاد کرده آمده است سود دارد و اگر سبب
ضعیف جگر سوء المزاج گرم باشد آب سیب شامی و امرود چینی و انار ترش و شیرین سود دارد
و اگر سده نباشد آب کشنیز و سکنجبین باید فرمود و طعام سکباج از جو باید کرد و مرغ نفوخ

او مکشنه و کشنیز تر آگنده باشد کی بوده و اگر حرارت قوی نباشد اندر سکباج و مصوص دارچینی
و سنبل در افکنند و در ضعیف قوتهای جگر نگاه باید کرد اگر قوت هاضمه ضعیف باشد سنبل و لسان
و کوز بوا و کندر و مصطکی و قصب الذریره و سعد سود دارد و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد
داروهای قابض زیادت کنند و از داروهای گرم نگاه دارند و اگر با داروهای گرم داروهای قابض
که با آن برابری کنند یار کنند صواب باشد چون کلنار و جلنار و اقاقیا و گل سرخ و اگر قوت جاذبه ضعیف
باشد داروهای قابض کمتر باید داد و داروهای گرم خوشبوی بر آن غالب باید و از قابض
زدان باید که قوت جگر را نگاه دارد و اندر نوع ضمادها و طلاها موافق تر بود و اندرین باب
از تر پر کشادن سده غافل نباید بود و اگر قوت دافعه ضعیف باشد تر پر کشادن سده باید
کرد و گرده را گرم کردن و باید دانست که همه انواع سوء المزاج همه قوتها را ضعیف کند و اگر چه
ضعیف قوت هاضمه و جاذبه بیشتر از سردی بود گاه باشد که سبب ضعیفی سوء المزاج گرم باشد
و چیزهای سرد باید داد تا قوت باز آید بدین سبب هر کجا قوتی را ضعیف یابد اول تأمل باید کرد
تا سبب از کدام نوع از انواع سوء المزاج است آن مزاج را بدل باید کرد و موافق ترین طعامی ضعیف را
جگر ضعیف را گوشتهای سبک و اندک باشد و زرده خایه و از گندم پاکیزه و نشاسته موه و اسفاناخ
دهند و مزوره با سکنجبین و زرده خایه مرغ نیم برشته و نان با لیمو و انار و اندک پزند با دارچینی
و بیل سود دارد
دوم
از جزو دوم از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر سده که در جگر افتد و علاج آن بیاموزد
سده جگر یا اندر جانب محدب افتد یا اندر جانب مقعر یا اندر هر دو جانب و سده از انواع
بیماریهای جگر است آنچه اندر جانب محدب افتد سبب آن انباشتگی خون غلیظ باشد
و ضعیف قوت دافعه و آنچه اندر جانب مقعر افتد سبب آن غلیظی خامی و ناگواریدن کیلوس بود
و سده اندر جانب مقعر بیشتر افتد و اندر جانب محدب کمتر از بهر آنکه کیلوس اندر جانب مقعر بجانب
محدب بر آید و آنچه غلیظ تر و خام تر بود آنجا بماند و آنچه رقیق تر و پخته تر باشد بود بگذرد و سبب بزرگتر
اندر تولد سده خوردن طعامهای غلیظ و لزج است و خوردن گل و خاصه پس از طعام و ریاضت
و حرکت کنند یا در گرمابه شوند و بزایند و زود با آن صفراهای گران خورند و بسیار باشد که
سبب سده تنگی و باریکی رگهای جگر باشد اندر آفرینش چنان آمده و باشد که سبب خوردن
چیزهای قابض چون آبهای معدنهای تب و غیر آن و باید دانست که تحلیل کننده استفراغ آنچه

در جانب محدب بود یا در ابول و هرگاه که سده کهن گردد آماس تولد کند یا تبهای عفونی و نیز یا استسقا
ادا کند و گاه باشد که بادها و دردهای صعب تولد کند و گروهی گفته‌اند که ممکن است که گوشتهای
رگهای جگر گوشتی فزونی و ثؤلول بر آید و خواجه بوعلی سینا گوید این از تحقیق دور است از بهر آنکه
رگها عصبانیست بروی ثؤلول روید و نه گوشت فزونی و اگر تنها در یکی رافتاده بود همه را
بر آن قیاس نتوان کرد علامات سده دو نوعست یکی آنکه ثفل رقیق و بسیار سپید باشد از بهر آنکه
راه کیلوس که می آید از جگر اندر آید و اندر رگها جذب گردد و آب از وی جدا شود و برده و شانه
فرود آید بسته باشد و دیگر آنکه بهره جگر است از کیلوس و آب جزوی با ثفل آمیخته برون آید
بدین سبب براز بسیار و رقیق و سپید باشد دوم آنکه اندر جانب جگر گرانی بود از بهر آنکه
کیموس جگر از آن مقدار کیلوس که بدو اندر آید بسبب سده ممتلی گردد و از وی بدشواری
دفع شود خاصه اگر سده در جانب محدب بود گرانی بیشتر بود و فرق میان سده و آماس
آنست که آماس با تب و گرانی باشد و درد صعب لکن گرانی سده بیشتر از گرانی آماس
بود و درد نباشد و ضد او نه سده اندک خون و برنگ باشد و بسیار باشد که ضد او نه سده را
بسبب مشارکت جگر با اعضا سینه تنگی نفس پدید آید علاج گشادن سده که اندر میان جگر
باشد جداوهای گشنده باید کرد اما اگر حرارتی باشد که آنجا کشند سکنجبین و آب عنب الثعلب با سکنجبین
و آب لسان الحمل و رگ زده باید داد صفت سکنجبین که سده بگشاید و دائم با سفوف [illegible] گشنیز و تخم
کشنی کوفته تخم خرفه و تخم [illegible] و تخم خیار کوفته همه را اندر سرکه و گلاب [illegible] جوشانیده
و از آن سرکه سکنجبین سازند و کشوث [illegible] گرم طبیعت و گشاینده است و [illegible]
و افسنتین [illegible] و آب کرفس تر و آب [illegible] کرفس [illegible] با سکنجبین [illegible]
سده بگشاید و حرارت فزونی [illegible] آن کشوث [illegible] و [illegible] از داروهای
معتدل الطبع فافتست و بادام تلخ و آب [illegible] با اعتدال [illegible] و [illegible]
سده بگشاید و مزاج را نه گرم کند و نه سرد [illegible] است و [illegible] را [illegible]
فعل [illegible] کمتر از [illegible] است [illegible] و اگر [illegible] معتدل شود
و اگر [illegible] حاجت آید سکنجبین از انگبین سازند و تخمها زیادت کنند و سکنجبین [illegible]
و اصل السوس و [illegible] یکدیگر [illegible] آید و اگر سردی [illegible] آب [illegible] گوشت [illegible]
و اگر [illegible] باید با شراب دهند و سرکه [illegible] و سرکه [illegible] گشاینده است و [illegible]

دارند و داروهای گرم و گشاینده و دار کته و امعاء و لنت و بلیله و فطراسالیون و زراوند مدحرج
و فوه و اسارون و غاریقون و ایتمون و حنظل و جعده و قنطوریون و عصاره او و حنظل با
ترمس و سکنجبین عنصلی که نوره سازند و تخمها و انجیر بستی بر و غن بادام تر کرده و فستق از این جمله است
و از داروهای مرکب ماء الاصول تحت قولیت صفت آن تخم بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ سوسن
و بیخ اذخر از هر یک ده درم مصطکی و انیسون و ریوند چینی و فوه و قسط از هر یک پنج درم
پانزده درم مویز دانه بیرون کرده چهل عدد انجیر پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسمست شربتی
درم یا چهل درم و روغن بادام تلخ یا نیم و شیر با صفت داروی که سده را بگشاید غاریقون
و صبر و قسط و بیخ کبر از هر یک راست شربتی یک مثقال با سکنجبین صفت داروی دیگر
و حنظل و غاریقون و بادام تلخ از هر یک یک جزو شربتی یک مثقال با سکنجبین و دلیل [illegible]
و اقراص اللوز و اقراص افسنتین و داروی معتدل و جمعی که اندر باب سیوم از جزو اول
گفته آید و شد حاست [illegible] سوده دارد صفت داروی که سده بگشاید و جگر را قوت
دهد بکیر ترنگ و فوه و انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین و بادام تلخ و قسط چینی و زراوند طویل
و عصاره غافت از هر یک راست شربتی یک مثقال با سکنجبین و از لکی یا علاج جهانی [illegible]
ده خاصه اشترغاز و اگر [illegible] نباشد اشترغاز با بادیان و کرفس و گشنیز و بابونه و اقحوان
و از خود چند و اگر [illegible] حاصل نباشد تخم کرفس و تخم بادیان و تخم گشنیز و بابونه خشک و اقحوان
خشک و از خود بر علف او نیز بدهد

باب سیوم

اندر فرود دوم از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر سده که در تقعر جگر افتد علاج این گشادن
سده که در تقعر جگر باشد بداروهای مسهل باید کرد و اول تدبیر نرم کردن و نرم کردن ماده باید و از اول
مسهل سکنجبین باید داد و جون ایارج فیقرا و بسفایج و غاریقون ترکیب کرده باشند صفت ترکیب آن
ایارج فیقرا یک درم غاریقون و بسفایج از هر یک دو دانگ افیمون دانگی حب کنند چنانکه رسم است
و اگر ایارج فیقرا با ریوند چینی ترکیب کنند صواب باشد صفت آن ایارج فیقرا نیم مثقال ریوند
چینی دو دانگ [illegible] حب کنند چنانکه رسم است و نقیع صبر با افیمون و [illegible] ادام
تلخ سود دارد و مطبوخ حنظل تا سده را بگشاید و آماس صلب را نرم کند صفت آن بگیر تخم حنظل
نیم کوفته چهار درم افسنتین رومی هفت درم الملک ملک بنفشه مویز دانه بیرون کرده چهل
درم انجیر بیست عدد همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند شربتی چهل درم صفت مطبوخ

ریوند بگیرند ریوند چینی دو درم افسنتین رومی هفت سداب یک دسته مقل الازرق هفت درم مویز بی دانه چهل درم آب بهی هفت عدد جبه ده درم بپزند چنانکه بر روغن بادام و جوشانند که در وی مجعبهای گشاینده باشد سخت موافق بود و اگر مسهل قوی تر حاجت آید طبیخ افتیمون و لوغاذیا و دیسقوریدوس و حب الاصطمخیقون اولیتر و اگر مزاج مسهل سردی دارد معجونهای گرم و گشاینده بکار دارند و اشنه سودار و جوارش دوالملک ورد والکرم که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و تریاق اربعه که اندر علاج صرع یاد کرده آمده است و اما ما شیا که اندر باب سیوم از جزو اول ازین گفتار یاد کرده آمده است این همه موافق بود و ورد حب و کمافیطوس سه روز و جابث را گشا بود و گرم شستند و اگر رخس با بیخ کشته دشتی و معجون ما رورد رومی ترکیب کنند دارو وی معتدل گشاینده باشد صفت ترکیب آن بگیرند رخس سه درم بیخ کشته دشتی دو درم ما رورد رومی سه درم افسنتین رومی دو درم همه را با انگبین مصفی بسرشتند و شربتی از نیم درم تا چهار درم و اگر سده گرم باشد رگ باسلیق از پای راست بزنند و اما ضمادها از کند ورد و اشق و کمافیطوس و انیسون و مصطکی و زعفران و جز آن ما وردین و موم مصفی سازند یا آرد ترمس و فوه و جعده و انیسون و تخم کرفس و تخم بادیان ومانند آن

باب چهارم

از جزو دوم از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر سده که از خوردن چیزهای قابض افتد علامت این سده سبب او باشد علاج آن چیزهای گرم فزای باید کرد چون شیر خورد و شکر و روغن بادام و آب گرم و هرچه اندر جزو اول اندر علاج سده گفته آمده است که اندر عروق مساریقا باشد علاج این و علاج جگر را یک چه هر دو یکیست

باب پنجم

اندر بادهای که در جگر تولد کند و علاج آن بسیار باشد که اندر غشای جگر بخاری گرد آید کثیف و بادها تولد کند و سبب آن ضعیفی هاضمه باشد یا خوردن طعامهای بادناک و گاه باشد که باد اندر جگر افتد چنانکه اندر زیر سپرز افتد علامت اگر باد اندر جگر باشد هرگاه که دست بروی مالند قراقر کند و گاه باشد که از مالیدن پراکنده شود و اگر باد اندر زیر غشای جگر باشد خداوند علت اندر جگر تمددی یا دردی گرانی و بی تب نباشد بر خلاف آماس و سده که هم دو از گرانی خالی نباشد و اماس بی تب نباشد علاج آن چون علاج سده باشد هم داروها و معجونهای گشاینده که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و ناشتا اندر کی ایارج فیقرا

دیگر

وبکیقع شراب صرف ناشتا خوردن و آب کم خوردن و در گرمابهای گرم و دارو زدن و ملک کرده بر نهادن سود دارد و بسیار باشد که تکمید کردن زیان دارد و اگر حس بجانب رود مادره اول دارو وی مسهل دهند و الکحاب و مرهای بطولمیل دارد و یا سوکاپشت و کرده که گشاده دارو ها و دار کننده دهند بسته بر شکستن باد ما کنند و تکمید و غیر آن والله اعلم بالصواب

باب ششم

اندر درد جگر باید دانست که سبب درد سخت که اندر جگر پدید آید یا آماسی گرم بود یا بادی غلیظ و بسیار سبب باشد که اگر خداوند جگر را آیند درد او زایل شود از بهر آنکه حرارت تب باد غلیظ را تحلیل کند و اندر کتابی که بقراط منسوب است می آید که هرگاه که شخصی را درد جگر پدید آید و اندر سپیدی او خارشی صعب تولد کند و بر قفای او و بثره چند پدید آید با قی برآید و هر دو انگشت از هر دو پای او آماس کند خداوند علت روز پنجم پیش از برآمدن آفتاب بمیرد و میگویند که این علت پدید آید عسر و تقطیر البول با آن بود و گروهی میگویند این کلمه اندر کتاب بقراط اشتباه است و خواجه بو علی سینا میگوید چنانکه سبب این درد جگر و خارش و بثره و اماسی انگشتان پای سبب تقطیر البول است و ماده بر که سبول دفع می افتد و سبب عسر بود که با طراف باز گردد و از تیزی و تلخی مطبوع بو رقی آن دیگر خارش و بثره و اماس درد جگر تولد کند علاج علامات سوء المزاج و علامات باد غلیظ اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و معلوم شده است و علاج آماسها که اندر جزو سیوم یاد کرده آمده است و اطبا و متقدمان درد جگر مطلق یاد کرده اند و آن را علاجهای خاصه فرموده و آن علاجهای خداوند جگر ضعیف مزاج سود دارد صفت دارویی که اندرین باب سود دارد دیگر بگیرند عصاره برگ سرو تر دو وقیه با سکنجبین بدهند صفت داروی دیگر طبیخ برگ سرو دو وقیه ریوند چینی نیم درم زعفران دو دانگ تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک دانگی بجوشانند نرم و از طبیخ بدهند صفت داروی دیگر گل چهار درم سنبل و مصطکی از هر یک دو درم عصاره غافث و عصاره افسنتین و لک مغسول و ریوند چینی و زعفران و تخم حماض و فوه و قصب الذریره و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و عود خام از هر یکی نیم درم عود بلسان نیم درم شربتی دو درم با جلاب یا با سکنجبین و اگر با درد جگر اسهال بود دیگر بند در دو چند پخته و لک و ریوند و سنبل از هر یک یک مثقال خبث الحدید هفت درم و از آب کشنیز حب کنند اگر بسبب این قدر آید معجون کنند و از طعامهای غلیظ پرهیز کنند والله اعلم بالصواب

تمام شد جزو دوم از مقالت یازدهم از

از کتاب ششم در انواع آماسهای جگر و علاج آن و این شش بابست

باب اول

اندر آماس گرم که اندر جگر پدید آید در عضلهای جگر که بر بالای وی نهاده است یا در ماساریقا در غشا
و رگهای جگر و این کمتر افتد یا در همه اجزای جگر افتد و این نیز کمتر افتد یا در جانب مقعر افتد و ماده آماس
جگر یا خونی بود یا صفراوی یا ماشرای و یا بلغمی یا سوداوی صلب سرطانی یا بادی بود و آماس گرم یا خونی بود
یا صفراوی و ماشرای و اسباب آن سده بود که خون را و ماده صفرا را اندر جگر باز دارد و تا اجزای
جگر آنرا انشرب کنند و آماس پدید آید و گاه باشد که آماس جگر بمشارکت معده باشد و این چنین باشد
که طعامهای غلیظ و گرم خورده شود و کیلوس تباه از وی تولد کند و ماده آماس گردد و سبب قوی تر
و نیز را آماس گرم اندر جگر بسیاری تولد کردن صفراست و جدا ناشدن آن از خون و انشرب کردن اجزای
جگر آنرا باید دانست که آماس جگر و خاصه آماس حدبه جگر و علت ذات الجنب و ذات الریه را بیکدیگر
مشتبه کرده اند از بهر آنکه اعراض هر دو مانند یکدیگر بود چنانکه تنگی نفس و سرفه و دردی که تا بچنبر گردن برآید
لازم این هر دو علت بود و فرق میان هر دو علت گفته شد و علت ذات الجنب را بنبض باید شناخت چنانکه
توان دید و سرفه تا ... و ... مرطبها ... نبض که اندر بالای آن ...
یا بر پایه ... باید دانست که در جگر آماس است و اگر ... علت ذات الجنب و اگر
علامات آماس حدبه جگر گفت که آماس گرم درد ... بود ... میل بسوی پشت دارد و بول اندکتر از
عادت آید و باشد که بول باز گیرد و نفس تنگ شود و هر گاه که نفس برکشد دردی میان جگر و چنبر
گردن پدید آید از بهر آنکه حدبه جگر بحجاب نزدیکست و حجاب را از حدبه مشارکتی بود و بدین
سبب سرفه پدید آید و دوم زدن تنگ شود و سبب تب بود و بهیچ حال آماس جگر از تب لازم
و تشنگی خالی نباشد و شهوت طعام ضعیف شود و بسیار باشد که قی صفراوی سوخته سبز و گنده و گرانی
پدید آید و اطراف سرد شود و زبان اول سرخ شود و اندک اندک رنگ بگرداند تا آنگه سیاه شود
پس رنگ پوست بجمله بگردد خاصه اگر آماس اندر حدبه باشد و تشنگی بی اندازه شود و تب
سخت سوزان گردد و سبب آنکه حدبه جگر بدان نزدیکتر از مقعر است و هر گاه که گرانی و تمدد بیشتر
بود تب سوزان تر و زبان سیاه تر و علامات صفرا ظاهرتر باید دانست که آماس ماشرایست
و اگر آماس گرم اندر مقعر جگر باشد نفس بازکشیدن آسانتر بود و سرفه کمتر و شهوت طعام کمتر
و تشنگی صعبتر باشد و فرق میان آماس حدبه جگر و آماس مقعر او آنست که گرانی آماس حدبه بیشتر

از گرانی آماس مقعر باشد از بهر آنکه جانب مقعر معده بدو نهاده است و اعتماد کرده که گرانی و تمدد کمتر بود
و درد که بچنبر گردن برآید و چیزی را فرو کشد کمتر بود خاصه کسانی را که جگر ایشان تا پهلو سخت ملاصق
و از آماس جانب مقعر بسیار افتد و از آماس حدبه کمتر افتد از بهر آنکه حدبه از معده دور تر از قوت
و آماس جانب مقعر کمتر پدید آید لکن درد آن صعبتر باشد از بهر آنکه بسبب آماس مزاحمتی میان معده
و جگر پدید آید و آماس فشرده نشود و هر گاه که آماس عظیم گردد بامداد در هیچ دو پهلو نتواند خفت بقفا باز
خسبد و اگر عظیم تر شود بقفا نیز باز نتواند خفت و آماس قولنج بیشتر و تنها آماس ماساریقا بود و در جمله
معده ماند و آماس جگر که عظیم بود مشارک شود و فواق و خشک گشتن و تشنگی و قی پدید آید و از بهر
آنکه صفرای تیز از جگر بفم معده راه یابد و او را بگزد و بسوزد و گروهی گفته اند سبب فواق مشارکت
معده است با جگر و این مشارکت بعضی بآن عصب بادیست که از فم معده بجگر پیوسته است و گروهی
گفته اند سبب فواق بزرگی آماس است از بهر آنکه چون آماس بزرگ شود فشار او بفم معده باز دهد و او را
جالینوس گفته است که سبب فواق ماده صفرایست که از جگر بمعده در آید و فم معده را بسوزد و درد ... اگر بمعده را
با جگر مشارکتیست بدین عصب که یاد کرده آمد لکن بدین عصب اندکیست و تا آماس بزرگ نباشد که زحمت
و فشار او آن بفم معده باز دهد فواق تولد کند و اگر آماس اندر هر دو جانب جگر است از هر دو جانب
علامات که یاد کرده آمده است ظاهر شود و بسیار باشد که آماس اندر یک جانب جگر بود و بسبب مشارکت
جانب دیگر آماس گیرد و همه علامات هر دو جانب پدید آید لکن اول علامات آماس یک جانب پدید آید
و پس از آن علامات دیگر جانب و اگر آماس در غشا و رگهای جگر باشد درد جگر صعبتر و تب سوزانتر بود و همه
آماس گرم و سرد آخر باستسقا باز گردد و از بهر آنکه آماس نوعی از سده است و ماده آن یک سبب
اندر عضلهای شکم بود شکل آماس بر شکل عضله بود و بعضی از درازا و بعضی از پهنا و بعضی بوریب چنانکه
اندر تشریح یاد کرده است و آماس عضله که در ظاهر کرده و آماس جگر آنچه در جانب مقعر بود ظاهر باشد
مگر که سخت عظیم گردد و آماس حدبه بیشتر بدان نزدیکی ظاهر شود و علامات که اندر آماس جگر ظاهر بود در آماس
عضله پس چیزی پدید نیاید و هر گاه که چنین که عضلهای شکم خشک و لاغر شود باید دانست که اندر
جگر آماس گرمست و اگر قوت معده و جگر قوی باشد و آماس اندر جانب مقعر بود طبع سخت بود باشد
و اگر قوت معده و جگر ضعیف باشد طبع نرم بود و اسهال در پیوندد و در خطر انگیز بود و بول طاهای گویند که گاه
که در اول بیماری بول از سیاه و غلیظ بود باید دانست که در جگر آماس عظیم است و گرم و اگر آماس
اندر ماساریقا بود علامات آن چون علامات آماس جگر بود و لیکن تب زمتر بود و گرانی و تمدد بیش از گرانی

جگر بود و هرگاه که علامات سده و علامات آماس ظاهر نباشد و براز رقیق و کیلوسی بود و هضم معده ضعیف
باشد و از اندرون سنگ شده‌ای باشد دانی ضعیف‌تر آید باید دانست که اندر ماساریقا آماسی گرم از سپرز و از جانب
تحلیل افتد و بگذرد و زایل شود یا نضج پذیرد و ریم کند و ریم گرد یا صلب گردد و سبب آنکه صلب گردد
آن بود که رطوبت دارد و داروهای سرد و قابض او را لطافت کند و بحران آماس چون به و عضلها گشتم یا رعاف باشد
خاصه از بینی راست یا عرق یا بول که بحران آماس یا عرق باشد یا اسهال یا قی و از بحران این از علاج
آماس و سده قوی داروهای ملین و مسهل باید کرد علاج اول رگ قیفال باید زد یا اکحل و اگر رگ زدن با تاخیر
افتد و داروهای رادع بکار داشته آید هم باشد که آماس صلب گردد و اگر داروهای محلل بکار داشته آید
هم باشد که آماس بزرگ شود و الم قوی‌تر بود بسبب آنکه رگ زدن ممکن گردد تا چیز نشاید کرد و
باندازه قوت خون بیرون باید کرد و اندر ابتدای علت از شربت و غذا و طلی رادع چاره نیست
لکن صواب آنست که چیزهای محلل با رادع بیامیزند از بهر دو کار یکی آنکه رادع قبض کند و منفذها را
فراهم گیرد و صفرا بدان سبب اندر جگر بماند و سبب زیادت آماس گردد و دوم آنکه اندر بکار
داشتن چیزهای رادع افراط رود هم باشد قوت ضعیف گردد و بدین سبب با داروهای محلل
و داروهای قابض خوشبوی چون سعد و قصب الذریرة و افسنتین از هر یکی باندازه و اجزا کنند
و قانون علاج آنست که باول رادع بکار دارند و اندر میانه محلل با رادع بیامیزند و هر چه باخر نزدیکتر باشد
محلل زیادت‌تر می‌کنند و رادع کمتر تا آخر کار رادع و قابض باید که باز ایستد و محلل بسبب رادع
مقصود از رادع آن است که قوت جگر نگه دارد و این کار با یکست چیز طبیب با این
طریق نتواند سپردن زیرا که هر جگر که گوشتی زمخت و باریک نرم و صلب گردد و هر روز درشت
و مترهل شود و جالینوس حکایت می‌کند از طبیبی که بیماری را علاج می‌کرد و داروهای محلل بکار می‌داشت
و ضمادها از گندم و روغن زیت می‌ساخت و طعامها از خندروس و جالینوس او را وصیت کرد تا دست
با داروهای محلل چیزی قابض بیامیزد وصیت او را قبول نکرد و بیمار هلاک شد و از داروها نزد این شده
الجمله باید که شرابها [illegible] و ماء العسل اگر چه تری نیارد [illegible] سده جگر و سپرز را
بگشاید و اگر در شیرینی با فراط باشد و با فراط خورده هم باشد که سده زیادت کند زیرا که سده
این دو عضو بیشتر از شیرینی افتد [illegible] واست و در وی هیچ تیزی نیست
و از وی سده تولد نکند [illegible] که او بداروهای دیگر زیادت توان کرد و طبیعت را نباید
گذاشت که خشک باشد زیرا که [illegible] خطرها شود و نباید گذاشت که اسهال در وی بود خود

تا قوت ضعیف نشود و شربتهای موافق خاصه اندر ابتدای علت آب کشنیز است و آب عنب الثعلب
و آب لسان الحمل و آب کاکنج و آب عصا الراعی و آب کدو و آب خیار و بهتر آب گوشت این ابتدا
اول با سکنگبین دهند و بعد از آن با خیار چنبر خاصه اگر طبع خشک باشد و اگر با ترنگبین و آب تخم خرفه
و اگر خورند که جگر را قوت دهند اندک و ریوند چینی زیادت کنند روا باشد و روغن بادام می‌چکانند
و اگر حرارت بدان صفت نباشد آب کرفس پخته نافع بود و خیار چنبر و طبیخ افسنتین که در وی قصب
الذریره پخته باشند و روغن بادام بر جگر چکانند نافع بود و اقراص امبرباریس با سکنگبین یا آب کرفس
و غیر آن نافع بود صفت اقراص امبرباریس بگیرند گوشت امبرباریس پاک کرده ده درم گل و طباشیر
از هر یک پنج درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و تخم کشنیز از هر یک سه درم تخم بادیان دو درم
شربت دو مثقال با سکنگبین و اگر با این علت سرفه باشد دو درم کثیرا و سه درم رب السوس زیادت کنند
و اگر حرارت سخت غالب بود کافور در اقراص افزایند دو دانگ و ریوند چینی زیادت کنند صفت
سفوفی که حرارت زیادت نکند و سده بگشاید و ادرار کند بگیرند مغز تخم خیار و مغز خربزه و از هر یک پنج درم
تخم کشنیز و تخم کرفس و طباشیر از هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یک دو درم
عصاره امبرباریس چهار درم زعفران یک مثقال و انزروت [illegible] نیم درم رب السوس [illegible] دانگ
مشک مغسول و یک درم زعفران و یک درم مصطکی و یک درم افسنتین دو دانگ کافور [illegible] و اگر
سرفه باشد [illegible] کثیرا و رب السوس زیادت کنند و با آب [illegible] سکنگبین [illegible] دهند [illegible]
آن دهند [illegible] آب کشنیز و آب ترهای دیگر [illegible] خاصه اگر [illegible]
[illegible] و اگر به تحلیل بود [illegible] سخت [illegible] ضمادها [illegible]
عنب الثعلب و آب کشنیز و آب اطراف [illegible] و آب لسان الحمل [illegible]
و موم و روغن گل و کافور [illegible] آرد جو و بابونه و اکلیل الملک [illegible] زیادت
کنند [illegible] محلل زیادت کنند
و رادع کمتر باندازه حاجت و اندر شربتها [illegible] آب و آب بادیان و آب کرفس و آب [illegible]
و آب بلوط [illegible] آمیزند صفت ضمادی که در ابتدای علت سود دارد بگیرند آبی و برگ [illegible]
[illegible] صندل [illegible] برشته و بروغن گل بمالند و بر جگر نهند صفت ضمادی دیگر [illegible] افسنتین
[illegible] ضماد کنند صفت ضمادی دیگر [illegible] جو و گلاب برشته و هرگاه که [illegible]
اندر [illegible] ضمادها مصطکی و بابونه و اکلیل الملک و [illegible] آرد جو زیادت کنند صفت ضمادی که [illegible]

آنجا سود دارد و دیگر ضماد صندل سپید و سرخ و گل از هر یک پنج درم بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و آرد جو
از هر یک چهار درم افسنتین رومی و شیاف مامیثا از هر یک سه درم مصطکی و سنبل از هر یک
دو درم زعفران یک مثقال کافور دو دانگ همه را بموم مصفی و روغن بابونه و روغن بنفشه
برسرشند صفت ضمادی که بوقت الانحطاط سود دارد دیگر ضماد صندل سپید و سرخ و قرنفل و بنفشه و نیلوفر
از هر یک سه درم گل و بابونه و تخم کتان و افسنتین رومی و اکلیل الملک و پرسیاوشان از هر
یک پنج درم سنبل و مصطکی و میعه از هر یک سه درم زعفران یک درم و نیم همه را بروغن بابونه و موم زرد
برسرشند چنانکه مرهم است صفت ضمادی تحلیل کننده صبر سه وقیه مصطکی یک وقیه بابونه و اکلیل الملک
از هر یک چهار وقیه روغن سوسن چندانکه کفایت بود و اگر اماس اندر جانب مقعر بود بیرون ازانکه گرم
زده باشند همه قانونها که در اماس محدب جگر یاد کرده شد نگاه باید داشت و بمسهلان نرم تدبیر
کردن [illegible] اندرین جای تدبیر نرم داشتن طبیعت باید کرد باعتدال و شربتهای نرم کننده و کشکاب
چون آب میوها و سکنگبین و شراب خرما هندی و غیر آن باید که بنفشه و آب عنب الثعلب
و آب لبلاب و آب هندبا آمیخته باشند اندر [illegible] و لبلاب و تخم کاکنج
که بتازی بزر [illegible] گویند پختن و از پس روز چهارم تا روز هفتم [illegible] آب جلاب
با آب کرفس دادن و اگر طبع خشک باشد اندر سکنگبین و دیگر شربتها اندکی سقمونیا حل باید کرد
و دادن و از پس چهارده روز در وقت الانحطاط اندر شربتها تخم کاکنج و لسان الحمل و افسنتین باید
پخت تا طبع را نرم دارد و از صبر و غاریقون و تربد حب سازند آن مسهل ساختن و جای باشد
که بحقنه حاجت آید حقنه نرم موافق بود خاصه آنکه از عصاره چکندر [illegible]
و مقداری نمک و بوره و شکر سرخ سازند و اگر طبع [illegible] و مقداری تخم
حنظل صفت سفوفی که اماس و سده را تحلیل کند و طبع را نرم دارد و دیگر تربد هلیله زرد دو درم
نمک مغسول و ریوند چینی از هر یک یک درم سقمونیا نیم درم شیر خشتی دو درم [illegible]
میکوبند و هلیله زرد را کار هم از بهر آنکه در وی قوت قبضی است ترسم که ماده رقیق را بپزاند
و غلیظ بماند و صلب شود و ضمادها هم از آن نوع که در پیشتر یاد کرده شد داشت
و هم بر آن ترتیب میکنند

باب دوم

از جزو سیم از مقالت پانزدهم از کتاب ششم اندر اماس جگر که بپزد و ریم کند و پیدا شود
بباید دانست که احوال اماس گرم که در جگر پدید آید از سه نوع بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد و اعراض اماس

زایل

زایل شود و بیمار تن درست شود و علامت صلب شدن آن است که لمس نتوان داشت
که صلب است و علامت ریم کردن آن است که تب دور و دراز شود و تقاضا بازخفتن دشوار گردد
و بر پهلو خود نتواند خفت و چون پخته شد و ریم گرد آماس زفت شود و انگشت بدو اندر نشیند
و اعراض اماس ضعیف تر ساکن تر شود و علامت سر کردن و کشادن آماس آن است که تب لرزه
لرزانند سخت و اندر براز ریم بیرون آید با خبری چون درد و شرابه و از پس آن تشنگی
پدید آید و گرانی زایل شود و کشادن دبیله از سه بیرون نباشد یا بروده اندر گشاید و علامت
این آن است که ریم اندر براز پدید آید و نه اندر بول و دبیله یا اندر مقعر جگر باشد یا ظاهر
بود و اگر بظاهر بود رنگ ریم سپید باشد و اگر اندر مقعر جگر باشد بمیل سیاهی بود و آنچه
بر حدبه جگر بود بیشتری منفذ گرده و مثانه اندر گشاید و آنچه اندر جانب مقعر بود بیشتری
اندر روده اندر گشاید علاج اول که آماس گرم پدید آید شرایط علاج اماس چنانکه اندر باب
یاد کرده شد بجای باید آورد و از فصد و حجامت [illegible] شرابهای محلل [illegible] بجا
داشتن و چون اثر پختن و ریم کردن پدید آید تدبیر پزانیدن باید کرد و اندر پزانیدن
نباشد از داروهای لطیف کننده و تازه و در پخته شود و پس کنند چون پخته شد طبیعت یاری باید داد
تا ریم را زودتر پاک کند و نخست باید کرد تا میل ماده بکدام جانب است و اگر بر روده ها فرود آید دارو
داروهای [illegible] لغزاننده و اسهال کننده باید داد و اگر [illegible] داروهای ادرار کننده داروی تیز نباید
داد تا مثانه را نرنجاند و اگر [illegible] کرده و مثانه همی آید در جمله روده و مثانه را از [illegible]
نگاه باید داشت تا مقرحه دیگر تولد نکند و چون ریم پالوده شود و حرارت باقی باید [illegible]
جلاب و ماء العسل و غیر آن [illegible] تدبیر روانیدن جراحت کردن و آب لبلاب و آب [illegible]
و خیار چنبر [illegible] ترنجبین یا شیرخشت اندر وی گداخته و اگر قوی تر باید صبر با افسنتین ترکیب کرده
و شیر خر با شکر سرخ و ماء الاصول موز و انجیر و پرسیاوشان و حلبه اندر پخته و روغن
شیر بادام و تخم در روغن حلبه و روغن [illegible] بجانیده و اگر قوی تر باید حقنه اندر پخته و شراب
زوفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب با انگبین این همه یاری دهنده است و در پزانیدن
اماس صفت سفوفی پزاننده و پاک کننده بگیرند [illegible] خشک یک درم تخم خرفه نیم درم
حلبه یک [illegible] این جمله را یک وقیه شکر و سه وقیه شیر خر یک شربت بود و از پس آنکه گشاده
شد ماء الاصول که عاقبت در وی پخته باشند با چهار درم روغن بادام دو درم روغن زنبق

فصد

ونیم وقیه شکر و نیم وقیه فلوس خیارشنبر دادن صواب باشد … وانسون میگوید مریضی که
آماس گشاده شد اولیتر آنست که ریم بطریق بول باز گردانند واز بهر این کار طبیخ حاشا و طبیخ زوفا
و طبیخ بودنه جویباری و طبیخ قنطوریون و زراوند و فودنج و سودست …
که بیشتر باید کرده اطعمه ماست واز بهر این کار ستوده است و اگر حرارتی باشد تخم خرفه و تخم
خیار و خیار با درنگ و بیخ سوس … و مقداری کثیرا لخت نافع بود و تمر هندی …
برین ترتیب باید کرد و مربا … ماءالعسل باید داد با گلشکر یا با جلاب شکر یا گلنگبین و اگر
حرارتی باشد سکنجبین ساده باید داد واز پس آن بعد ساعتی دارویی … دادن
صفت مصطکی و تخم کشنی و گل مختوم از هریک یک مثقال کندر دو درم اقاقیا و طباشیر
وگل ارمنی از هریک دو مثقال شربتی سه درم با سکنجبین یا با ماءالعسل یا جلاب و اما ضمادها
پزاننده که اول بکار دارند تا آماس پخته شود وازین نوع باید داد بابونه و اکلیل ملک و بیخ سوس
و بیخ خطمی و بیخ بودنه و انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده و … بریان کرده و روغن کتان
از هریک راست ضماد سازند و اگر قوی تر باید آرد جو و بوره و سرگین کبوتر و بودنه و علک البطم
و زفت و کندر از هریک بمقدار حاجت برگیرند و ضماد سازند چنانکه رسم است و چون از … علامتی
پدید آید بیمار را بنشانند تا بر جلو خسبد و اگر ممکن و قوت دارد … برود و ریاضت
کند و اندر گرمابه شود تا زود گشاده شود و طعام نیز اندک اگر آماس گشاده باشد ماءالعسل
پخته با جلاب با اندک نشاسته بر روغن گل و زرده خایه مرغ با روغن گل و شیر جوشانیده
و آب گرم کرده و طبیخ خیاری … روغن بادام صواب باشد و این خیاری …
و خایه مرغ نیم برشته و اگر ماهیچه که موافق بود و اگر … قوت ما یاری دهد ماهی نو تازه
خورد و … و در جمله تدبیر این علت هم چون تدبیر ریشها کرده …
و بعضی این دارو … گویند و اگر آماس اندر فضای … گشاید چاره آن …
…
سازند … و بدست فرو مالند تا ریم از وی پالاید … پاک شود …

باب سیم

در … از حالت یازدهم از کتاب ششم اندر آماس صلب که در جگر پدید آید اما صلب که
اندر جگر پدید آید علاج ممکن‌تر بود خاصه اگر کمتر بود و اگر زود … پدید آید …

وعسری

وعسری علاج پذیرد و بیشتر با استسقا باز گردد و بعضی باشد که زودتر هلاک کند خاصه که
اسهال پدید آید و سبب اسهال که با این آماس پدید آید آنست که سر رگها که غذا از آن رگها از
قعر جگر که با این آماس بپدید آید آنست … بسته باشد و غذا راه نیابد تا بگذرد …
رود و چون غذا راه نیابد باز گردد و بر روده ها فرود آید و اسهال پدید آید …
راه نیابد تا با اندر اعضا رود و اندر اعضا بیچاره ماند و تن لاغر شود و قوت ساقط شود و هلاک شود

علاج صلابت قانون علاج آنست که اگر اندر تن خلطی بد باشد آن را بحقنه نرم معتدل … تنها
نرم معتدل و شربتهای لطیف کننده و پزاننده و نرم کننده بکار دارند صفت طبیخ حلبه بگیرند
ده درم حلبه و … مقدار ده سیر آب بپزند … و پالایند و سه
درم روغن بید انجیر بر افکنند و بدهند … سرافیون میگوید طبیخ مویز و عناب و انجیر سخت
نافع است صفت آن بگیرند مویز دانه بیرون کرده سی درم انجیر خشک بیست عدد عناب
بیست بیخ کرفس سه درم تخم بادیان و انیسون از هریک دو درم حلبه و حسک از هریک
ده درم … چنانکه رسم است و پالایند و سه درم روغن بید انجیر و دو درم روغن
بادام شیرین بر افکنند و بدهند و بعد از آن حبی سازند از ایارج فیقرا و غاریقون و عصاره
غافت و … و آب عنب الثعلب و آب کشنیز بدهند و علک البطم طبع را نرم کند
و طبیخ تخم کتان و لعاب او پزاننده و نرم کننده است و طبیخ زوفا اندرین علت نافع است …
و … مرغ خانگی … خوردن و اندر ضمادها بکار داشتن نرم کننده و پزاننده است
و مقدار نیم درم قسط با یک مثقال اندر شراب انگوری بدهند نافع بود و روغن بادام و روغن مصطکی
و روغن … اندر هریک مقداری اندر طبیخ … سخت موافق بود …
بر افکنده بدهند و روغن بادام چهار درم و تخم بنج انگشت یکدرم با آب کرفس و آب کشنیز
و غافت یک درم همه با این آبها برگ لسان الحمل خشک کرده و بیخ او هم با این آبها و آب بادیان
سودمند … و بادام تلخ با … اندر شراب نافع است …
… نافع است …
گویند و از داروهای مرکب اقراص مقل و معجون کل و دواءالکرکم و معجون لک و …
نافع است صفت اقراص مقل نسخه محمد زکریا بگیرند گل سرخ ده درم سنبل ده درم زعفران
یک درم … قسط یک درم و نیم مصطکی دو درم … یک درم و نیم مقل سه

درم مقل را بشراب حل کنند و داروها بدان بسرشند و اقراص کنند هر یکی سه درم شربتی یک قرص با آب
یا بآب کرفس یا آب بادیان صفت معجونی کی بکیرند کل چهارده مثقال بیخ سوسن کوفته و بیخته
هفت مثقال لک و ریوند چینی از هر یکی یک مثقال و نیم سنبل و بلیخه و زعفران از هر یکی سه مثقال
مر نیم مثقال زعفران و مر اندر سرکه حل کنند و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند و با انکبین [illegible] شربتی
نیم مثقال اندر طبیخ زوفا و صفت اکر کم و معجون لک و اثاناسیا اندر باب سیم از
جزو اول از این کتاب یاد کرده آمده است صفت طبیخ زوفا بکیرند زوفای خشک ده درم
برسیاوشان و بیخ سوس از هر یکی پنج درم حلبه ده درم تخم کتان هفت درم تخم خطمی و تخم خیار از هر یکی
چهار درم انجیر ده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم [illegible] بکار است شربتی [illegible] درم
تا یک درم با یک مثقال روغن بادام تلخ و یک مثقال سپید انجیر و اکر حرارت غالب باشد ماء الجبن دهند
و دواء الملک اکر حرارت نباشد شیر اشتر دهند مقدار یک رطل بغدادی یا دو مثقال [illegible]
و اکر با این سفوف دهند روا باشد صفت سفوف بکیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یکی
جزوی شربتی سه درم با هفت درم شکر و شیر خشت یاد کرده آمده است و ضمادها از این نوع
بکار دارند چنانکه تر یا خشک اندر شراب قابض پخته و سنبل و فراسیون [illegible] سود دارد
انجیر پخته و آرد حلبه و سداب و اکلیل الملک و نطرون بدو سرشته نافع باشد اولی بکیرند حلبه و تخم کتان
از هر یکی ده درم میعه تر و موم مصطکی از هر یکی پنج درم پیه بط و پیه مرغ خانکی از هر یکی هفت درم
روغن ناردین بیست درم و اکر حرارت باشد ضمادی از این کونه سازند بکیرند بابونه و اکلیل الملک
از هر یکی یک جزو و بنفشه خشک دو جزو و حلبه و تخم کتان از هر یکی نیم جزو مصطکی چهار یک جزو
روغن بنفشه و موم چندانکه کفایت بود

باب چهارم

از جزو سیم از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر آماس عضله شکم علاج آماس این عضلها
چون علاج آماس جکرست و داروها و [illegible] و ضمادها [illegible] نیست
و این علاج آسانتر از علاج جکرست از بهر آنکه اندر وی خوف آنکه آماس صلب کردد بیشتر [illegible]
نیست

باب پنجم

اندر آماس که از زخم و صدمه افتد بسیار باشد که بر جکر زخمی آید یا آسیبی بدو رسد و آماسی تولد
کند و بسیار باشد که آماس تولد نکند لکن رباطها بزرگ از جای خویش زایل شود و علامت [illegible]
آنست که از پس آسیبی که رسیده باشد یا از جای جسته باشد اندر شراسیف دردی پدید آید

و علاج وی آنست که راست بایستد و سینه راست بدارد و برافرازد و خویشتن را باز افکند
تا بجای باز شود و درد زایل کردد و علاج آماس آنست که اول رک زنند و شربتهای رادع دهند و ضماد
رادع بکار دارند [illegible] که اندر باب اولین از این جزو یاد کرده آمد و اکر تبی یا اسهال خون آمدن
آغاز کند داروهای قابض بیشتر بکار دارند و کل مختوم با لعاب اسبغول و روغن کل نافع بود و اکر
حرارت غالب نباشد یک مثقال ریوند و یک مثقال فوه کوفته و بیخته و اندر شراب انکوری مطبوخ
نافع بود و این قول جرجیس است و ثابت می کوید ریوند و دارچینی و فوه از هر یکی یک درم قرص
یک درم سه روز بدهند با شراب انکوری مطبوخ صفت داروی که در ابتدای آماس سود دارد
بکیرند ریوند و کلنار دو درم [illegible] هر یکی راست شربتی یک مثقال با آب [illegible]
[illegible] را زایل کند و خون آمدن باز دارد صفت داروی که در وی قوت ردع و تقویه و تحلیل
باشد بکیرند کهربا ده درم اکلیل الملک ده درم کل سرخ با قاقیا و مصطکی و قشور الکندر از هر یکی
چهار درم سنبل هندی و زعفران از هر یکی شش درم کل ارمنی هفت درم کوز سرو [illegible] نیم
همه را بکوبند و با آب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند شربتی یک مثقال صفت داروی دیگر بکیرند
فیطالیون ده درم لک مغسول هفت درم ریوند چینی چهار درم زعفران سه درم و نیم [illegible] چهار درم
تخم [illegible] سیاه هفت درم کل ارمنی ده درم و مقدار [illegible] اندر روغن سوسن حل کنند و داروها بدان
روغن بسرشند و اقراص کنند شربتی سه درم و خواجه بو علی سینا میکوید ریوند چینی و کل ارمنی
با حب الآس [illegible] آزموده اند سودمند ترین داروست و اندر آخر این علت که حرارت
کمتر شده باشد و آماس اندر [illegible] شده ریوند چینی و لک مغسول و زنجبیل بکوبند و اقراص کنند نافع باشد
و از عود و زعفران و حب الغار و مقل و قصب الذریره و مصطکی و موم و روغن سوسن [illegible]
ضماد کنند

باب ششم

از جزو سیم از مقالت یازدهم از کتاب ششم اندر آماس سرد که در جکر افتد و علامات آن علامات
این علامات سوء المزاج سردست چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده شد علاج این علت بعلاج [illegible]
جکر تر و کیست اول استفراغ باید کرد با ایارج فیقرا و غاریقون و مطبوخ هلیله بر این ترتیب
آن روز که مطبوخ خواهند خورد اول بشب از مطبوخ بکیرند ایارج فیقرا یک درم غاریقون یک درم
حب کنند چنانکه رسم است اندر شب وقت خواب بخورند و بخسبند بامداد مطبوخ خورند
صفت مطبوخ بکیرند هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یکی ده درم بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یکی

درم غافث چهار درم افسنتین رومی پنج درم تخم کشوث سه درم انیسون دو درم بسفایج نیم کوفته
پنج درم ریوند چینی نیم کوفته نیم مثقال موزیدانه بیرون کرده بیست درم همه را بپزند چنانکه از بیست
درم با لاینده و بیست درم بماند وی درم ترنگبین در وی گوارند و باز بپالایند و بخورند نسخت
قرص نافع بگیرند انیسون و تخم کرفس و نانخواه و افسنتین رومی از هر یک یکدرم فوه دانگ مغسول از
هر یک دو درم ریوند چینی و مصطکی و سنبل از هر یک یکدرم و نیم عصاره غافث و زعفران از
هر یک یکدرم همه را بکوبند و بپزند و به خیسانند بآب کرفس بسرشند و اقراص کنند شربتی از یکدرم تا یک مثقال
و اگر آماس اندر جانب محدب بود ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و شیرین و اگر اندر
جانب مقعر بود مطبوخ افسنتین دهند با روغن بید انجیر تا طبع نرم شود و باشد که علاج بفرزند نهاد و
غذا دهد اندر باب سیوم از جزو اول ازین کتاب یاد کرده آمده است بکار دارد

جزو هفتم **مقالت دوازدهم**

دوازدهم از کتاب ششم اندر احوال و افعال سپرز و انواع سودا
المزاج ان سپرز اولیست با منفعت بسیار و خانه سودا است و هرگاه که سپرز فربه شود جگر
و همه تن لاغر شود و از بیداکرد او هنجار جگر است و فعل او آنست که او سودا را که در دی خون است
از خون جدا کند و بخویشتن کشد و مزه آن بگرداند و ترش کند و غذای خویش از آن بر دارد
و هر روز جزوی از آن سودا بمعده فرستد و ترشی آن معده را بگزد و شهوت طعام پدید
آید و ما مزاج او معتدلست ازوی منفعت بسیار باشد از آنکه سودای معتدل که بنیاد تن است
و قوت اندامها و سختی استخوانها و صبوری مردم از وست و هم چنانکه از اعتدال سپرز فراخ
منفعت بسیار است چون از اعتدال بگردد افعال او تباه شود و مضرت بسیار و بیماریها
سودایی تولد کند و تباهی افعال او از ضعیف قوتهای او بود چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و
گاه که قوتهای او بحال خویش باشد هاضمه سالم و درست باشد و از خوشه تنهای سودایی پاک بود
و هرگاه که قوتی از قوتهای او ضعیف گردد بیماری که بضعف آن قوت تعلق دارد تولد کند
و اسباب ضعیف قوتهای او و سوء المزاج باشد سودا یا گرم یا اماسی و ریشی و جراحتی که بود
اما اگر قوت جاذبه ضعیف گردد وی خون را که سودا است بخویشتن نتواند کشید و سودا
بدان سبب با خون در همه اندامها پراکنده شود و یرقان سیاه و بهق سیاه و کلف
پدید آید و اول رنگ روی زرد شود و لب کبود گراید و آخر یرقان سیاه گردد و اگر سبب
ضعیف سوء المزاج گرم باشد و جگر گرم بوده باشد جذام تولد کند و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد

سودا اندر سپرز رنگ بگذارد و اگر از حال بگردد و اگر سخت ترش بود معده اندر آرزو ولع طعام
زیادت شود و جوع البقر تولد کند و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد سودا اندر سپرز رنگ بگذارد و
و اگر از حالی بگردد بروده ها فرود آید اسهال سودایی تولد کند و اگر در یک اندام آماس سودایی
تولد کند و اگر بفرو سوی تن فرود آید داء الفیل و دوالی و بواسیر پدید آید و اگر سبب ضعیف
قوت سوء المزاج گرم باشد سودا بسوزد و اگر بمعده چاره بروده فرود آید ریش معده و اسهال و ریش
روده تولد کند و اگر بدماغ برآید مالیخولیا تولد کند و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد سودا نگاه نتواند داشت
وی بیرون آید و اگر بمعده آید تهیج تولد کند گشتن وقی سودا پدید آید و اگر بروده ها فرود آید اسهال
سودایی تولد کند و بهر اندامی که آید آماس و بیماری سودایی تولد کند و اگر قوت دافعه سودایی از وی
از وی دفع نشود و آماس گیرد و بزرگ شود و ماده اندر وی عفن گردد و تبهای سودایی تولد کند و آرزوی
طعام ببرد از بهر آنکه سودا از سپرز دفع نشود و بمعده اندر نیاید و اگر قوت دافعه سخت ضعیف
باشد سودا اندکی از وی دفع میکند و بجزوی اندر ولایت نماند و بدان اندازه فرو دست گیرد و آماس کند
و اسهال بترتیب بپدید آید از بهر آنکه آنچه دفع نبود که یکوقت دفع شود و نه بوجه خویش بسیار باشد
و سبب بیماریهای سودایی بسیار خوردن طعامهای سودایی بود و ضعیف قوتهای سپرز و گاه باشد
که آماس سپرز بحران بیماری ها باشد و باید دانست که سوء مزاج سپرز سرد است و اندر وی خون
نیست و رطوبت غریزی معتدل و فعل قوت جاذبه بقوت این حرارت و فعل قوت
هاضمه بدین حرارت و رطوبت است الا آنکه تمامی فعل قوت هاضمه بحرارتیست با رطوبت غریزی
معتدل و سبب نقصان فعل قوت دافعه و مضرت بیکی رطوبت غریب و رقیق است که
بروی غالب شود و او را مسترخی کند تا دفع نتواند کرد و دوم آنکه اندر منفذ بیرون آمدن سودا از وی
سده افتد و سبب نقصان فعل قوت ماسکه هم رطوبتی غریبست که بر خشکی غریزی غالب شود و
و قوت امساک را باطل کند و گاه باشد که سبب ضعیف این قوتها سوء المزاج گرم باشد و
سوء المزاج گرم تیزی خلط سودا که از سوخته شدن خون بود یا از سوخته شدن صفرا اندر جگر و علامت
تیزی خلط سودا آنست که هر آماس که از وی تولد کند بهر اندام که آید ریش گردد و بسوزاند تا بو

باب دوم

از مقالت دوازدهم از کتاب ششم اندر ضعیف قوت سپرز و علامت و علاج آن علامت
ضعیف اندر باب گذشته یاد کرده آمد علاج اگر قوت جاذبه ضعیف باشد ریاضت و براستر

لیکن و موضع سپرز را بدست مالیدن و جنبانیدن و محجمه الیش و بالیش بر نهادن و خون بیرون
کردن و ضمادهای قوت دهنده بکار داشتن سود دارد و باقی علاج او علاج یرقان است و اگر
قوت ماسکه ضعیف باشد علاج او علاج قی و اسهال سودایی باشد و علاج وی اندر گفتار رحم
که علاج معده است یاد کرده آمده است و علاج اسهال اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و اگر قوت
هاضمه ضعیف باشد چنانکه اگر آرزوی طعام زیادت شده است رجوع بدو کتاب باید آورد علاج
اندر علاج معده یاد کرده شده است اگر مرض مالیخولیا پدید آید علاج او اندر علاج بیماریهای
دماغ یاد کرده آمده است و اگر قوت دافعه ضعیف باشد علاج او تحلیل آماس است چنانکه
اندر باب دیگر یاد کرده آید و اگر سقط باسهال سودایی پدید آمده است علاج هر یک اندر جایگاه خویش
یاد کرده است

باب سیم

اندر احوال آماسهای سپرز و علامات و علاج آن باید دانست که آماس گرم اندر سپرز
کمتر افتد و سبب آن خون بود صفرایی کمتر بود و بلغمی نادر بود و بیشتر آماس گرم اندر روی و ...
گردد از بهر آنکه او خانه سوداست و ... او بیشتر اندر ... و سوی او باشد از بهر آنکه ماده او غلیظ
و سنگین و بعضی مردمان باشند که سپرز بزرگ زاده باشند و همه عمر بسلامت گذرانند و
کسان باشند که سپرز ایشان بزرگ شود و هم بر آن حال بمانند و بسلامت باشند و ضد او علت
سپرز را بیونانی طحال گویند و سپرز را طحال گویند بقراط میگوید که هرگاه که مطحول از درد سپرز
شکایت کند امید سلامت از بهر آنکه ... سپرز بر جای باشد و می گوید هرگاه که مطحول را
اسهال خون افتد خیر بود از بهر آنکه امید آن باشد که ماده تحلیل پذیرد لیکن اگر این اسهال دراز
گردد بزلق الامعا و باستسقا ادا کند و هلاک کند از بهر آنکه مزاج سرد شود و حرارت غریزی ...
و اندر کتب ... که از گفت بقراط ساخته اند چنان آید که هر که ... سپرز را شهوت طعام
و از وی خون سرخ رود و بر اندام او ریشها و قرحهای سپید بی درد برآید روز دوم هلاک شود
و بول مطحول سرخ غلیظ و رنگین تر بود و آنچه اندر ... برانگیزد چنانچه ... سخت ... بود
از بهر آنکه علامت پاک شدن علت باشد و اگر در بول مطحول رسوب دارد و خون فسرده بینند
آماس سپرز زود زایل شود و گاه باشد که بحران آماس سپرز رعاف بود خاصه از جانب چپ
و گاه باشد که اندر پس گوش آماس صلب کند و بدشواری رود و تحلیل نپذیرد از بهر آنکه ماده بس
غلیظ باشد و گاه باشد که آماس بحران استفراغ کند و ... آید و آماس سپرز بحران استفراغ کند و ...

بلکی ز آید و آنچه از جگر بسپرز باز آید سلیم تر باشد **علامات** همه انواع سپرز با گرانی بود و باد در گاه
که از سوی چپ تا بحجاب باز دهد و با شانه و دست و چیز کردن بر آید و اگر آماس قوی باشد دم زدن
مضاعف شود چون دم زدن بچگان در حال گریستن از بهر آنکه حجاب بسبب مزاحمت آماس
حرکت خویش یکبار تمام نتواند کرد و در میانه فرو ایستد و یک حرکت دو بار تمام کند و دم زدن
بدان سبب مضاعف شود و تا آماس عظیم نشود با حجاب این مزاحمت نکند از بهر آنکه سپرز را
با وی چندان مشارکت نیست که جگر را است و آماس سپرز بلمس توان یافت و بجس بعض از
بتوان یافت ... و ضد او اندر آماس سپرز لاغر شود و این معنی بیشتر یاد کرده آمده است و خون مطحول
رقیق باشد از بهر آنکه سپرز در وی بخود انجذاب کشیده باشد و گاه باشد که دندانها و پایهای مطحول گرم باشد
از بهر آنکه فم معده را با سپرز مشارکتیست بدان منفذ که سودا از وی بفم معده آید و شهوت
طعام را بجنباند بسبب این مشارکت فم معده سرد شود و حرارت از وی باطراف گریزد که
قوی تر بود و از آن گرم کند و اطراف چپ و گوش سرد باشد از بهر آنکه این هر دو عضو سرهای بندها اند
و ضعیف اند و از جمله اسباب سرد کننده زود اثر پذیرند و منفعل شوند و فرق میان آماس و باد آنست
که باد گرانی سخت ندهد و هرگاه که بمالند قوام کند و از روغن برآید و الم زایل شود و علامت آماس گرم
که آماس با تب و سوزش و تشنگی باشد و اگر آماس صفرایی بود تب گرمتر بود و تشنگی صعبتر
و گرانی کمتر و آماس صلب را بلمس بتوان دانست و ضد او علت زشتی روی و دماغ و وسواس
و اندیشهای بد بود و اختلاط ذهن یعنی آشفتگی عقل کمتر بود از بهر آنکه ماده غلیظ باشد و سنگین
بسوی زیر گراید پس اگر ماده سخت بسیار باشد و آماس عظیم بود اختلاط ذهن پدید آید از بهر آنکه
علت سپرز را با حجاب مشارکتیست و حجاب را با دماغ و بسیار باشد که ریشها و قرحها بر
دندانها پدید آید و گوشت بن دندان خورده شود اما سبب ریشها و قرحها که بر ساق برآید میل کردن
خون سودایی بدان جانب و سبب خورده شدن گوشت بن دندان بر آمدن بخار بد باشد
بسوی بالا و گاه باشد که سبب ریشهای ساق بحران آماس بود و بسیار باشد که بول مطحول
چون بول تب ربع درست باشد چون ریاضت کرده شود و سودا تحلیل پذیرد و بول سیاه شود
و گاه باشد که قوت سپرز بد و باز آید علاج قوت او بود و قوت دافعه او را در دفع آماس ...
کرده و ثفل چون درد وی روغن زیت باسهال دفع افتد و آماس بلغمی بلمس نرم باشد و رنگ روی
سپید باشد چنانکه از ... بر روی نشسته و چیزهای مطحول را قی دشوار افتد و طبع خشک

باشد دوا روی قی و مسهل که ایشان را دهند قوی تر باید **علاج** اماس سپرز علاج اماس سپرز
نزدیکست واندر علاج هردو احتیاط باید کرد تا اماس صلب نشود از بهر آنکه اماس گرم که اندرین
هردو عضو افتد زود صلب گردد و داروهای سپرز قوی تر از داروهای جگر باید و لطیف کننده
باید و با لطیف کنند که سخت گرم نباید تا ماده را نسوزد و غلیظتر نکند از بهر آنکه غذای سپرز
و ماده که اندروست اگر با غذای جگر و ماده که اندروست قیاس کنند این غلیظتر و عفن تر است
از این سبب داروهای سپرز باید قوی تر باشد و داروی قابض و لیکن آمیخته تا قوت نگاه دارد
و لیکن گرم تر باید کرد و اول که آغاز علاج کنند رگ باسلیق باید زد از دست چپ یا حبل الذراع چپ
اسلیم و از پس فصد استفراغ کردن بمطبوخ هلیله زرد و هلیله سیاه **صفت** آن هلیله زرد
زرد و هلیله سیاه از هر یک هفت درم نیم شاهتره هفت درم گل از هر یک سه درم تخم
کشنی و تخم کشوث از هر یک درمی و نیم الو سیاه و خرما هندی از هر یک باندازه حاجت
همه بپزند چنانکه رسم است و بپالایند وقت صبح یک مثقال ایارج فیقرا و یکدرم غاریقون حب کنند
و برهند و با مطبوخ دهند و دو درم غاریقون با ده وقیه سکنجبین سپرز را پاک کند دوم
با اهل شربتی از آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یک ده وقیه با شکر یا سکنجبین و آب رگ
و آب برگ بید و آب برگ بیده که بیوب انوبسکوفند و آب کشوث از هر کدام که حاضر باشد
با سکنجبین بجوشانند و اقراص بیونند غاریقون ... زیاده کنند و برهند با آب کشته با سکنجبین و از آب
نجاشند با انجبین دهند و برگ بید خشک کرده اندر سایه کوفته و بیخته دو درم شکر با ...
نافع بود و ... و برگ بادام چنین است سبب ... و قبض کم ... و برگ ... اندر سایه خشک
کرده باشند کوفته و بیخته با شکر سود دارد و پوست بیخ کبر با سکنجبین ... سود دارد و ماده
سودا را بطریق بول و براز بیرون آرد و سپرز را پاک کند و نوه سوده معتدل یکدرم با سکنجبین سود
دارد و صبر و ... با مطبوخ افتیمون دهند دو درم تخم فوفه با سرکه بدهند و ... اندر
تحلیل آماس سپرز ... برگ لسان الحمل خشک کرده و بیخته مقدار ... سود دارد
و اقراص ... انگشت با سکنجبین سود دارد **صفت** ... تخم فوفه و تخم ... و بیخ ... انگشت
و کرد خشک کرده کوفته ... دو درم با سکنجبین سود دارد ...
بگیرند ... گندم ... سپرز ... سرکه ... و بر سپرز نهند و اگر ...
قولنج ... قوی تر باشد چندانکه طاقت دارد و این ...

نهند

نهند و بر سپرز نهند و گرم می کنند و بازنگیرند و اگر این علاج اندر گرما به کنند بهتر بود و خاکستر کمین
گوسفند یا خاکستر گلخن با سرکه تر کرده سود دارد و چکنند و بر سرکه پخته ضمادی معتدلست و بیخ خطمی
هم چنین و سرگین گاو و خرانی خشک کرده و بر سرکه پخته ضمادی نیکست و اگر کرد زرد با وی
بر سرشند که باشد و قوی و ضمادها و شربتها گرم اندر علاج سپرز موافق نباشد از بهر آنکه بیم باشد که
صلب گردد و اگر آماس صلب گردد اول ... است تا بدر رفت و رگ باسلیق و حبل الذراع
و اسلیم زدن و شربتهای ملطف و مقطع است خاصه بلیه و سکنجبین که از سرکه ... ساز
سازند بباید که زعفران ملطف است و آب بادیان ترو آب کرفس معتدلست و از پس آنکه
چند روز از این نوع شربتها داده باشند استفراغ کنند بمطبوخ هلیله **صفت** آن بگیرند هلیله
و شاهتره از هر یک یکدرم بیخ اذخر و غافت از هر یک پنج درم گل ... و سه درم اشنه و افتیمون
و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک سه درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند شربتی دو وقیه
با یکدرم ایارج فیقرا و یک درم غاریقون **صفت** ایارج فیقرا و هلیله زرد و ریوند از هر یک ده
درم غاریقون و برگ گز از هر یک پنجدرم افتیمون و اشق و مقل از هر یک سه درم نمک هندی دو
درم شربتی دو درم و داروهای مفرد که خلط غلیظ را لطیف کند و سپرز را برفق پاک کند قسطو
باریکست و عصاره او دو درم با انگبین سرشته هر روز یک لعقه بدهند و حب الفقد و کما فیطوس
و کما دریوس و فراسیون با آب آمیخته و حبة الخضرا با سکنجبین و غاریقون و ... شربتی
از هر کدام که حاضر بود دو درم و پنج درم افتیمون کوفته و بیخته با یک وقیه سکنجبین سپرز را پاک کند
و بیخ سکنجبین خاصه اگر دو سه نوبت بدهند و شبت خشک با بول اشتر نافعست و ...
باید ملطف ... کرفس و بادیان و شیخ و غرب و برگ بید باشد و ماء الاصول یک درم روغن بادام
تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه نافعست خواجه بوعلی سینا رحمة الله میگوید آنچه من از مردم ...
است و تخم ... انگشت و زوفای خشک از هر یک راست شربتی سه درم با سکنجبین و افتیمون و بیخ
کبر ... کوفته و بیخته و با انگبین سرشته شربتی پنج مثقال نافعست و تخم ترب دو درم و نیم با سرکه
با آب سود دارد و برگ گز اندر سرکه اسقیل پخته سود دارد و ... سوخته یک مثقال با سکنجبین
بزوری یا ماء الاصول یا با ماء العسل سود دارد و اگر قدحها سازند از چوب گز و غذا و ... طعام و شراب
اندر وی خورند سپرز را پاک شود و گفته اند که اندر ... چهل روز سپرز بگدازد و میوه های خشک چون
پسته و بادام و چلغوزه و فایند و گوز و انجیر خشک سود دارد و شراب قوی ... سپرز را سود دارد ...

ریوند

ونه نیوش با سکنگبین سرکه و فلنجمشک بپرورده و گلشکر با سپندان اخلال کرده و ترب به سرکه
پرورده خام سود دارد و آب باران بهترین چیزیست غذا و نسپرزا و بلیلا اندر طعام کردن بسیار
برد و اندر زمان ریزه و کرویا و نانخواه و تخم بادیان همچنین سود کند صفت اقراص قوه بگیرند قوه
دوازده درم پوست بیخ کبر و زراوند طویل و اسارون از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بیزند و به سکنگبین
ترش بسرشند شربتی یک مثقال اندر طبیخ افسنتین و پوست بیخ کبر صفت قرصی مجرب بگیرند اریسا
چهار درم بلیل بسپید و اسپند و اشق از هر یکی دو درم اشق را به سرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند
شربتی دو درم زمرون مرکو دیوان طبیب که این قرص ساخت گفت هر سه روز خوردن این قرص
دادم پس او را نگشت سپرز او بیافتم صفت اقراص کبر بگیرند حب الغقد و پوست بیخ کبر از هر یکی ده
درم اسقولوقندریون و عقد ریون هفت درم این دارو را بکوبند بحیته التیس کوبند و اشق را به سرکه
حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم با ماء الاصول با سکنگبین صفت وصف دیگر
چهار تخت پوست بیخ کبر چهار سیر و زراوند طویل و دو سیر تخم بنج المکشت و بلیل از هر یکی شش
درم و سنج چهار سیر اقراص کنند چنانکه یاد کرده آمده صفت سفوفی نافع بگیرند حب الرشاد
پنج سیر اندر سرکه ناب ترکنند یک شبان روز و سرکه عنبران کنند که حب الرشاد از آن چیزی دیگر
روز یک اسنار برگ سداب خشک سوده با وی بیامیزند و بسرشند و قرص کنند و در تنوری نیم گرم
سخت کنند تا بریان شود و بگذارند که بسوزد پس بر گیرند و آن را بکوبند و هر روز یک مثقال با سکنجبین
بخورند صفت سفوفی دیگر آرد یک من تخم سپندان جبلی چهار درم این تخمها بکوبند و با آرد بیامیزند
و خمیر کنند و از آن قرصهای کوچک بزنند و بکوبند و سرکه بر چکانند و بخورند و اگر تا کوفته باشند که بخورند
مر با مرا دو او باشد صفت سکنجبینی که اندرین علت سود دارد پوست بیخ کبر و لحیته التیس و کرنازو
و پوست درخت بید و غوره و اسارون و موج هر نیم کوفته به سرکه بپزند و از آن سرکه سکنجبین سازند با شکر
صفت بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی چهار جزو بیخ اذخر و پوست بیخ کبر از
هر یک دو جزو و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و فطر اسالیون از هر یکی جزوی و تخم همه را یک شب
شبان روز بس بجوشانند و پالایند و انگبین بر افکنند و سکنجبین سازند و بکار برند و نیم درم زعفران
در وی بمالند صفت دواء الکرکم نسخه عجیب چهار تخت سده جگر را و اماس سپرز را گشاید اندر
قرابادین یاد کرده آید و چیزها که گفته آمد سود دارند و بخاصیت سود دارد روباه و جگر او خشک کرده و سپرز
گاو و عزو شتره است شب پره کوبند بگیرند و بکشند و شکم او پاک کنند و خشک کنند و بکوبند و چندانکه

سپرز انگشت بر دارند شربتی بود با باشکر یا با سکنجبین صفت بگیرند خفاش هفت عدد و بکشند
و پاک کنند و اندر دیگ سفالین کنند و سرکه بر سر آن کنند و دیگ را بگل اندر گیرند و اندر تنور گرم نهند
تا بپزد و بگذارند تا سرد شود پس سر دیگ بگشایند و اندر سرکه بمالند هر بامداد مقدار دو درم بخورند
فواید بو علی سینا میگوید این علاج از مسوده است و هر گاه که این داروها و شربتها و قرصها
بکار برد از خوردن آب باز باید داشت چندانکه ممکن بود تا قوت دارو مدتی بماند و بجانب
دیگر میل نکند و ضمادها از این نوع سازند که یاد کرده آمد صفت آن بگیرند سداب و بوره ارمنی و
سرکه بجوشانند و ملوی باندازه آن سپرز بر نهند و بدان سرکه تر کنند گرم کرده بر سپرز نهند و انجیر
و اکلیل الملک اندر سرکه بپزند و برگ سداب خشک سوده و بوره با وی بر سرشند و بر سپرز
نهند و گاه غذی باندازه سپرز بگیرند و انگبین بر وی بمالند و خردل کوفته بر وی پراکنند و بر سپرز
نهند چندانکه صبر توانند که بر وی بگذارند و برگ سداب خشک پانزده درم اشق دوازده درم بورق
ده درم همه را به سرکه ناب بپزند و ضماد کنند و برگ فرارسند و تخم او به سرکه بپزند و فترا کرده ضماد کنند و بیست
صفت ضماد مجرب اختیار کنند بگیرند سداب و پوست بیخ کبر و افسنتین و بوره و سعتر همه را به سرکه ناب
بپزند و بر نمدی بگیرند و ضماد کنند گرم و هر گاه که سرد شود بر دارند و دیگر گرم بر نهند تا چست و دیگر بار
و بهار باید که نا گذاشته بود صفت ضمادی قوی و مسهل بگیرند فربیون سیاه سه درم سقمونیا دو درم بلیل
همه را نرم بسایند و بیخته مقداری بگیرند و چندان علک البطم در وی بگذارند که چنان شود که دارو ها
در وی توان سرشت و گرم کرده بکار دارند و اشق و مرکین گوسفند به سرکه سرشته ضمادی قویست
صفت ضمادی قوی بگیرند اشق و مغز بادام تلخ از هر یکی ده درم برگ سداب پنج درم به سرکه بسرشند
و آنگاه این علاجها اثر نکند بر سپرز او حجامت کنند و خون بر دارند و اگر داغ کنند و موضع داغ را
بگذارند تا بجنبد و تا ماه و بسیار بیالاید پس او را بیاشند صواب باشد و هر وقت که ضمادی بکار خواهند
داشت اولیتر آنست که بحمام برند و به کرمابه روند تا مشاور اندر آبزن نشینند و ساعتی یک مقام کنند و چون
از گرمابه و آبزن بیرون آید ماهی شور و کبر با خردل و مانند این چیزها خورد و از پس آن اگر بنفشه تلخ
خورد ممزوج بآب دریا و تره لطیف و علاج قوی باشد سود و از این ترتیب دست گیرد و روز جمعه
ریاضت فرماید چندانکه ماند شود و عرق کند پس ضماد بر نهند و اگر اماس بلغمی بود اول استفراغ
بلغم باید کرد و مرهم معتدل است و در اماس صلب یاد کرده آمده است برگ پر و بدان علاج کردن
و طعام مطبوخات شوربا باید و زیره با و اندر مرهم دو گرم و نخود پخته و مصوص بکرفس و سداب کرده و مانند

باسکنجبین خوردن سود دارد و کشنه و کرفس و برگ ترب و سپندان با جگر گوسفند و زیتون پزند و روده
و جنة الخضراء بر او پرورده و اطراف رز بر او پرورده و برگ کبر و ساق او بر کبر پرورده و از این همه
آنچه سبکتر و لطیف‌تر باشد چون دراج و تذرو و طیهوج و گنجشک صفت [illegible] آرد خشکار یک من
تخم سپندان سه درم آرد کوفته و بیخته با آرد بر شند و نان زنند و آن نان را بر سبیل نقل می خورند
و با سرکه نیز خورند

باب چهارم

از مقالت دوازدهم از کتاب ششم اندر درد سپرز که از باد خیزد علاج این بعلاج آماس صلب
نزدیکست از بهر آنکه داروهای او تحلیل کننده است بحجامت آتش بر نهادن سود دارد و طعام اندک
باید خورد و بتفاریق بباید خورد و چندانکه تواند تشنگی صبر باید کرد و از یکجای آب شراب [illegible]
خوردن نافع بود و هر وقت که طعام خورد تا معده سبک نشود نخفتد و از رزنان گرم کرده و نمک
گرم کرده تکمید کردن سود دارد صفت قرصی که باد سپرز را بشکند بگیرند تخم سپندان [illegible]
سی درم بکوبند و بیزند و بسرکه تیز بر شند و قرصها سازند باریک و کوچک و از آن بر تنور بیابر
بجا تا بریان کنند و نگاه دارند تا بسوزد و پس از آن بکوبند و بیزند و حب [illegible] کزمازو
پنج درم اسقولوفندریون هفت درم شربتی سه درم با سکنجبین صفت داروی دیگر بگیرند
کزمازو ده درم تخم [illegible] دو درم تخم کشنیز و تخم فرفخ از هر یکی پنج درم شربتی سه درم با سکنجبین
و [illegible] بیخ الکشت سود دارد و ضمادها از روغن افسنتین و روغن ناردین و روغن
قسط سازند و اطلا و ... سازند برگ پخته و نطرون و سداب و تخم الکشت و سنبل الطیب و اکلیل الملک
و بابونه با کوکرد و زرنباد و [illegible] و بجای شیر و اشق حل کرده ضماد کنند والله اعلم و احکم

از بیماریها

مقالت سیزدهم از کتاب ششم اندر بیماریهای که از جگر و سپرز خیزد چون یرقان و استسقا
و این دو جزو است جزو اول اندر یرقان و علامات و علاج آن و این نه باب است

باب اول

اندر شناختن احوال یرقان بر طریق کلی یرقان تغیر رنگ روی و رنگ چشم و همه تن را گویند و یرقان
یا زرد باشد یا سیاه و تولد یرقان زرد بیشتر از جگر و زهره باشد و یرقان سیاه بیشتر
از سپرز باشد و از جگر نیز باشد و اسباب تولد یرقان زرد بسیار است یکی آنکه تولد صفرا
اندر جگر فزون از اندازه باشد دوم آنکه صفرا از جگر با خون که اندر وی تولد کند و غذا که از دل
از زرد آب که بگذرد و با غذا بهمه اعضا رسد همه صفرایی بود و رنگ همه تن را بگرداند و زرد کند دوم آنکه طعام

وشراب

و شراب که از وی صفرا تولد کند بسیار خورده آید سیوم آنکه مزاج همه تن گرم باشد و خونهای اندر
رگهای همه تن بود بدان سبب گرم و صفرایی شود چهارم آنکه مسام بسته شود و بخار کثیف و صفرا
تحلیل و دفع نشود و اندر تن بماند و بدین سبب است که علت یرقان بیشتر اندر زمستان و بوقت آمدن باد
شمال افتد از بهر آنکه مسام بسته شود و صفرا که تابستان بوقت آمدن بادهای جنوبی بعرق تحلیل افتادی
و دفع شدی اندر تن بماند پنجم آنکه جانوری زهرناک بگزد و زهر او خون صفرایی کند و کژدم و [illegible]
و زنبور بزرگ و رتیلا و [illegible] از این نوع باشد و اسباب آنکه صفرا از جگر بزهره بیرون فرستد
یا کمتر بیرون شود علت و عیب مجاری آن سده است و سده از دو بیرون نباشد یا اندر منفذ افتد که صفرا
از جگر بزهره آید یا اندر آن منفذ افتد که صفرا از زهره بروده آید یا از زهره دفع کند اگر اندر آن منفذ
افتد که میان جگر و زهره است صفرا همه بدان سبب اندر جگر بماند و با خون اندر همه تن پراکنده شود
و اگر اندر آن منفذ افتد که میان زهره و روده است صفرا از آن منفذ باز گردد و بجگر باز آید و اندر
همه تن با خون پراکنده شود و یرقان تولد کند نوع دوم آماس است و تولد یرقان از آماس هم از [illegible] باشد
بود و منفذ که یاد کرده آمد بسبب آماس گرفته شود و صفرا اندر جگر بماند و با خون اندر همه تن پراکنده
شود و گاه باشد که بسبب سوء المزاج سرد منفذها منقبض گردد و صفرا از دفع بیوفتد و اندر جگر
بماند و بباید دانست که هر گاه که سده افتد بدان سبب صفرا اندر جگر بماند خطر [illegible] شود و تولد
صفرا افزون و از آن شود که بیشتر از آن بود و گاه باشد که بسبب گرم شدن جگر و بماندن صفرا
اندر وی از زهره باشد و این سه گونه باشد یکی آنکه قوت جاذبه صفرا زهره بسبب نوعی از انواع
سوء المزاج ضعیف گردد و صفرا که می باید که از جگر بخویشتن کشد نتواند کشید خاصه اگر قوت جاذبه
جگر نیز ضعیف باشد دوم آنکه قوت جاذبه زهره قوی باشد و صفرا بسیار جذب کند و زهره ممتلی گردد
و گشته شود بدین سبب قوت او ساقط شود و دیگر جذب نکند سیوم آنکه صفرا بسیار اندر زهره
باشد و گاه آید و [illegible] منفذ که صفرا از وی بروده آید منطبق شود و از [illegible] روده [illegible] بگیرد
دو علت تولد کند یکی قولنج و دیگر یرقان اما یرقان که بطریق بحران بود دو گونه باشد یکی آنکه ماده
بیماری پخته شود و طبیعت مستولی و از اطراف تن بیرون دهد بروزی نیک از روزهای بحران
دوم آنکه طبیعت ضعیف باشد و ماده بیماری بسیاری باشد و با بسیاری طبیعت مستولی گردد
و نا وقت بیرون آید روزی بد از روزها که بحران [illegible] گوید در اصحاب الیرقان و احکامه
[illegible] و هر که تب [illegible] و ظهر به الیرقان فی الیوم السابع والتاسع والرابع عشر فذلک

حران لم یحسا الشر سوف الا بمن فان حسا فهو دلیل می گوید هرگاه که غذا و نه یرقان از اطلاق صلب گردد
بد باشد و هرگاه که شکم گرم آید و روز هفتم یا نهم یا چهاردهم یرقان پدید آید و شراسیف سخت
نشود امید سلامت باشد و اگر شراسیف سخت شود بد باشد خاصه که تب تیز و تشنگی پدید آید آمدن یرقان
اندر تبهای تیز پیش از روز هفتم بد باشد پس اگر طبع باز نرم گردد امید بهتری باشد و باید
دانست که یرقان بیماری صعب است و اگر علاج نکنند غذا و نه علت مبتلا جا هلاک شود

باب دوم

اندر یرقان زرد که از گرمی جگر و گرمی رگهای جگر خیزد علامات یرقان زرد که از گرمی جگر
خیزد و گرمی رگهای اوست و تلخی دهان و زردی روی و چشم و آرزو ناکردن طعام
و بول و براز رنگین بود و باشد که تب آید و تدبیرها گذشته بر آن گواهی دهد و بباید دانست
که گرمی جگر و یرقان که از طعامها و شرابهای گرم خیزد بروزگار پدید آید و آنچه از داروهای گرم خیزد
که در وی قوت زهرناک بود زود علاج از شربتها چون آب انار ترش و شیرین و آب کشنیز
و آب کدو و آب فرزه هندی و آب خیار با سکنجبین یا با جلاب و کشکاب که تخم کشنیز
اندر وی پخته باشند و نبت چون باشد که سرکه کرده سود دارد و نبت چون الخنت
آب سرد بشتر نشاید پس سرد کنند و اگر بدین تدبیر کفایت نشود و قرص کافور دهند و قرصها بنیرباریس
که اندر سوء المزاج گرم یاد کرده آمده است صفت سکنجبین بزوری که از بهر دوستی ساختم
که در وقتی که تشنگی بود و گشنیز خشک سی درم تخم گشنیز ده درم بیخ کشنیز ده درم افسنتین رومی
هفت درم غافت هفت درم ریوند چینی پنج درم عود البلسان اندر صد درم سرکه و صد درم
آب تر کنند و بجوشانند تا نیمه باز آید و پالایند و یکمن شکر را افکنند و بقوام آرند و اگر طبع خشک
باشد طبیخ فرما هندی و بنفشه و آلو سیاه و خیار چنبر نرم کنند و ضمادها که از صندل سرخ
و صندل سپید و گل سرخ و گلاب و کافور سازند و بر جگر می نهند و اگر ضماد از برگ خرفه و برگ
خطمی و آرد جو و طحلب و گل سرخ و صندل و گلاب سازند با اندکی سرکه روا باشد و طعام خل زیت
با سرکه و اندکی گشنیز تره و برگ کوک و گشنیز تازه و فسرده از گوشت بزغاله و جوزه مرغ با آب
غوره مصوص کرده و مغز خیار و خیار بادرنگ با سرکه و برگ کوک با نان بخورند

باب سیم

از جزو اول از مقالات دوازدهم از کتاب ششم اندر یرقان زرد که سبب آن از بسیار خوردن

طعامها و شرابهای گرم و تولد صفرا باشد اول بباید دانست که اگر چه گرمی جگر و بسیار خوردن طعامها
و شرابهای گرم سبب تولد صفرا بسیار است و از صفرا یرقان و بیماریهای گرم و صفراوی افتد لیکن اگر
سده نباشد یرقان ضعیف باشد و علاج یرقان که از سده افتد اندر باب جداگانه یاد کرده آید با استقصاء
تمام لیکن اول این چند نوع یرقان که سبب آن یاد کرده آید و علامات و علاج از آن شرح داده و علامات
یرقان که از بسیاری تولد صفرا بود تشنگی و قی صفراوی و تلخی دهان باشد و بول سرخ و غلیظ باشد
که بسیار می زند علاج از آنکه صفرا اندر جگر سخت بسیار بود هم فصد باید کرد و هم دارو مسهل دادن
و فصد از باسلیق باید کرد یا باسلیق از دست راست و حجامت کردن و محجمه نهادن بر فرو سوی کتف
که نزدیک جگر است صواب باشد و اگر بر فرو سوی جگر نهند آنجا که فرو سوی پهلوست روا باشد
و بعضی طبیبان رگ زیر زبان فرموده اند و مسهل طبیخ فرما هندی و آلو سیاه و بنفشه دهند
و اگر فلوس خیار چنبر اندر آب کشنیز و آب عنب الثعلب و آب لبلاب حل کنند و بدهند صواب
باشد و شربتها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است هم سود دارد و اگر مسهلی با شربت طبیخ هلیله
زرد دهند و اندر طبیخ افسنتین رومی و تخم کشنیز و بیخ او و صفت کنجشو و آلو سیاه و فرما هندی
و عناب و بیخ سوس باشد و اگر ماده غلیظ تر باشد غاریقون و غافت و شاه تره با این اخلاط زیاده
کنند و اندکی نمک هندی و سقمونیا و نبات بسیار باشد که آب لبلاب ... و اندکی سقمونیا قوت دهند
کفایت بود و اندر کشکاب و بیخ کشنیز و بیخ کرفس و بیخ بادیان اندر ریزند و اگر تب نباشد ماء الجبن
دهند با سکنجبین هلیله صفت آنکه هلیله زرد مقشر کوفته و بیخته ده درم جبر نیم درم ... شیر
یک درم سقمونیا مشوی دانگی و نیم این جمله یک شربت بود صفت داروی که جگر را پاک کند صبر نیم
درم غاریقون یک درم سقمونیا دانگی طعام هم از آن نوع دهند که در باب گذشته یاد کرده شده است

باب چهارم

اندر یرقان که سبب آن گرمی مزاج عروق باشد و خون بدان سبب اندر رگها گرم و صفراوی شود
علامات آنچه خاصه این نوع است از علامات آن است که تن گرم و لاغر باشد و نبض تیز و خارش بسیار
پدید آید و بول و براز رنگین بود و آرزوی طعام نباشد و تشنگی غالب بود و باشد که تب آید
و اگر مزاج سخت گرم باشد و صفرا بسوزد زردی رنگ روی با سیاهی آمیخته باشد علاج
اگر ماده نباشد مزاج را بباید گردانید بشرابها و غذاها که اندر باب دوم یاد کرده شده است
و تدبیرها تری فزاینده بکار باید داشت و کشکاب که در وی نخود باشد و آب کدو و آب

خربزهٔ هندی و لعاب اسبغول با جلاب دادن یا با آب انار ترش و شیرین و کشکابه و آرزن
سود دارد و چون از آرزن برون آید روغن نیلوفر و روغن بنفشه طلی کردن صواب باشد و اگر
مادهٔ غلیظ باشد استفراغ باید کرد بداروها که اندر باب سیوم یاد کرده آمده است و لطیف تدبیرها
کردن

باب پنجم

از جزو اول از مقالت سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان که سبب آن بسته شدن مسام
تن باشد علامات این نوع بیشتر اندر زمستان بوقت برآمدن بادهای شمالی افتد و پوست
درشت گردد و گاه باشد که اندر سفر و غیر سفر بخار بر پوست نشیند و مسام را ببندد و سبب
یرقان گردد و اندر بیشتر حالها سببی دیگر چون سده و سوء المزاج با این سبب یار باشد
ص آن را مابلست و آرزن و اندر آرزن داروهای تحلیل کننده پختن و اندامها را بسبوس و آرد
و آرد نخود شستن و مالیدن و اگر علامت سببی دیگر از اسباب اندر وی پدید آید علاج
آن چنانکه اندر انواع یرقان یاد کرده آمده است می باید کرد والله اعلم و احکم

باب ششم

از جزو اول از مقالت سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان که سبب آن سدهٔ جگر باشد
باید دانست که سدهٔ جگر که سبب یرقان باشد سه نوع است یکی آنکه سده اندر تجاویف جگر افتد
و اندر رگها که اندر وی پراکنده است و این سده بود کلی دوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد
که صفرا از آن راه بزهره آید سیوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که صفرا از آن راه بروده آید علامات
و اسباب سدهٔ کلی اندر باب دوم از جزو دوم از مقالت یازدهم ازین کتاب یاد کرده آمده است
و علاج نیز هم ازان نوع باشد که آنجا گفته است و علامت سده که اندر آن منفذ افتد که میان جگر
و زهره است و صفرا از آن راه بزهره آید آنست که یرقان زود پدید آید و اندر جوانب گرانی
باشد و درد نباشد و بول و غایط زرد بود و بول با زردی بسرخی و سیاهی گراید و چون صفرا
رفتن گیرد بول رنگین تر باشد یا بهتر شود و نشان قوت جگر باشد و دفع کردن صفرا و علامات
سده که اندر آن منفذ افتد که صفرا از آن براه روده آید آنست که براز سپید گردد و پس یرقان
زود پدید آید و طبع خشک باشد و بیشتر یا قولنج تولد کند علاج صفراوی و سدهٔ کلی را [illegible] آب
کرفس و آب بادیان و آب شبت از هر یکی دو اوقیه بجوشانند و پالایند و سه درم روغن بادام
شیرین و یکدرم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن فستق با این همه بیامیزند و شبانگاه یکدرم بگم

زب و یک درم مغز خربزه و یک درم انیسون و نیم درم تخم شبت و نیم درم تخم کرفس با یک اوقیه
سکنگبین عسلی بدهند و قی کردن اندرین علت سخت سود دارد و سده‌ها بقوت قی گشاده شود
و ماده دفع کند خاصه اگر سه درم تخم ترب مرمق بکوبند و با سکنگبین و آب نیم گرم بدهند و بدان
قی کنند و پرسیاوشان اندر آب بپزند و پالایند و آن آب با سکنگبین می دهند سود دارد
و چهار درم پرسیاوشان کوفته و بیخته اندر طبیخ انیسون سود دارد و نمک دو درم با یک دسته
برگ شنبلید هفت روز بخورند ناشتا جگر و زهره را بشوید و از مادهٔ عفن پاک کند و شش درم
برگ چغندر خشک کرده و کوفته و بیخته بماء العسل یا با سکنگبین سه روز بخورند سود دارد و سه
درم فوه اندر یک زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشته سه روز بخورند و یکدرم سنبلخا با شراب کهن بدهند
و بنوشانند و هر صفا مادهٔ یرقان بادرار برون آرد و یک درم بوره با دو اوقیه آب ترب و یک
اوقیه شراب ریحانی بیامیزند و صفراوی علت را اندر آرزن نشانند و اندامها (؟) کنند پس تربد
بدو دهند تا اندر آرزن بخورد و در حال زردی از وی فرود آید این شرابها که اکنون یاد کرده آمد
پس از آن دهند که مادهٔ یرقان را نرم کرده باشند و بپزانیده و بشرابها که اندر اول این باب
و بدانچه از باب دوم از جزو دوم از گفتار یازدهم ازین کتاب یاد کرده آمده است و کشکابه
و آرزن بکار داشتن سود دارد و اگر اندر آب زن تقاضای بول پدید آید هم اندر آب زن
بول کند سود دارد و اگر سده اندر آن منفذ باشد که میان جگر و زهره است این شربتها که یاد
کرده آمده است همه سود دارد و اقراص افسنتین و اقراص ریوند و اقراص انیسون با سکنگبین
بزوری سود دارد ص اقراص انیسون بگیرند انیسون سه درم اسارون و افسنتین و تخم کرفس
و تخم شبت و مصطکی و بادام تلخ از هر یک یک درم غافث سه درم صبر یکدرم غاریقون دو درم
همه را بکوبند و بطبیخ افسنتین بسرشند شربتی یکدرم و صفت اقراص ریوند اندر باب سیوم از
جزو اول از مقالت یازدهم این کتاب یاد کرده آمده است و قی کردن و تخم ترب مرمق چنانکه اندر
اول این کتاب یاد کرده شد سود دارد و طبع را نرم کردن بحبی که از ایارج فیقرا و افسنتین
و سقمونیا و غاریقون سازند صواب باشد و طعام از (؟) و برگ ترب و چوزهٔ مرغ فاخته
بخته و برگ کرنب بروغن زیت بخته سود دارد و آب سکنگبین بزوری آمیخته خوردن و ضماد
از بادیان و اکلیل الملک و بیخ خطمی و کرنب و شبت و بنفشه و افسنتین و انجره و (؟) سازند و کوفته
و بیخته و بروغن قسط یا بروغن سنبل سرشته و بر جگر نهند و آنچه اندر باب علاج سده که اندر جگر

اندر یاد کرده آمده است علاج و نیست آن باب را مطالعه باید کرد و اگر سده اندر آن منفذ افتاده
باشد که میان زهره و روده است علاج آن بحقنهای تیز گشاینده و بداروهای مسهل قوی باید کرد صفت
داروی مسهل که سده بگشاید زرد پانزده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره ده درم غافت
و افسنتین از هر یکی سه درم بیخ سوسن و بیخ بادیان و بیخ کبر و بیخ حنظل از هر یکی هفت درم تربد
پنج درم افتیمون پنج درم خیارچنبر ده درم آلو سیاه بیست عدد خرما هندی پنج درم همه را اندر منی
آب بپزند تا یک من باز آید و پالایند ترنجبین هفت درم با نیم درم غاریقون سوده در دهد و دانگی نمک
هندی و دانگی سقمونیا بر نیم روز یکبار این مسهل بدهند تا اگر سده باشد گشاده شود و از پس آن ماء الجبن
در دهد با این صفت بگیرند هلیله سیاه دو درم افتیمون یک درم نمک هندی دانگی ایارج فیقرا نیم درم
از هر یکی بیشتر و کمتر باندازه قوت او بدین علاجها سده تمام گشاده نشود شیر بیشتر دهند هر روز تا
پنجاه درم یا شصت درم با سه درم هلیله زرد و یک درم افتیمون و نیم درم انیسون و چهار دانگ ایارج
فیقرا و غذا دراج و جوزه مرغ خانگی بره بجشته با کرفس و کدو و سبیده و آب کرفس و آب برگ ترب با سکنگبین
سود دارد خاصه اسکنجبین بزوری و اگر با این سده ادرار باشد علاج شیر بیاید و داروهای خشک
معتدل باید کرد و اگر گشادن سده آن منفذ را که میان جگر و زهره است شربت و داروی ادرار
کننده باید چون آب گوشت و آب کشنیز با سکنجبین و اندرونی تخم کشنیز با خیارچنبر و آب نوشه
و آب برگ ترب و رب ترنج با سکنجبین و همچنین آب هندبا و حب کشیدن و آب کشنیز و آب
برگ ترب بجوشند و صافی کنند یک مثقال ... مثقال راسن بوست کنده و یک مثقال تخم خربزه و یک مثقال
ترب همه را بکوبند و با این آبها بیامیزند و طعام ... ادهند از آرد کرسنه و تخم ترب با شکر و دو
بادام شیرین و تخم ترب کرده این حسوا خاکی باید که آرد کرسنه چهار بهره باشد و تخم ترب
یکبهره تخم ترب را بکوبند و مرده و با شکر چنانکه رسم است و شکره رنجبین با دام بادام با اطلیه و
بوجهی آب سکنجبین خورند خاصه که تخم کشنیز اندرونی بجشته باشند و گشادن سده آن منفذ را
که میان زهره و روده است حقنه نرم و داروی مسهل معتدل باید چون طبیخ هلیله زرد که با سقمونیا
و شاهتره و خرما هندی و خیارچنبر و بیخ رازیانه سازند و اگر آب شاهتره و آب طلخشقوق از هر
یک سه اوقیه با سه درم هلیله زرد و دانگی نمک هندی و طعام زیرباجه و مویزاب و انجیر در کنند
و جوزه مرغ فراخ اندرونی بجشته

باب هفتم

از جزو اول از مقالت سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان بحرانی یرقان بحرانی را علاج نباید

بیکن طبیعت را یاری باید داد و تمام نفع کند و یاری طبیعت چنان باشد که بیمار را آب اندر گرمابه
تا مسام گشاده گردد و سکنجبین بزوری که تخم کشنیز و بیخ کشنیز بجشته باشند با تخم کشنیز بر سرش
در و غذاهای لطیف ده مالیدن چون روغن بابونه و روغن شبت و روغن سوسن و اگر بحران تمام
کرده باشد علاج آن علاج سوء المزاج سوء المزاج گرم باشد که اگر از علت ... و علاج تب
و علاج یرقان که از خوردن طعام و شراب گرم تولد کرده باشد

باب هشتم

از جزو اول از مقالت سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان که از آماس جگر و از گزیدن
جانوران بد تولد کند باید دانست که تولد یرقان از گزیدن حیوان بدست که زهر او اندر تن
پراگنده شود پس چاره نیست از آنکه فصد باسلیق یا فصد اکحل گشاینده یا خون بد را از جانب
دل باز پس آرد و از تن کم کند و مطبوخ هلیله زرد و هند و نیز آب با هلیله زرد سود دارد و دو گشنگان
سرطان و آب انار سود دارد و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل آب کشنیز با خیارچنبر و نیلوفر
سود دارد و با سکنجبین آب غوره سود دارد و باقی علاج اندر باب گزیدن جانوران زهر
ناک یاد کرده آید و علاج آماس اندر جزو سیم از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است

باب نهم

اندر یرقان سیاه و یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد و از جگر نیز باشد و بیشتر گشت نیز
نیز باشد اما آماس آنکه از سپرز باشد و از جگر دو نوع است یکی سده است که در منفذ افتد که
سپرز از کشیدن سودا از جگر بازماند ابدان سبب سودا اندر جگر بماند و چون اندر جگر
تن بیشتر و در رنگ روی همه سیاه گردد و سبب ضعف قوت دفع باشد یا سوء المزاج
باشد یا آماسی که اندرونی تولد کند و آماس نیز از سوء المزاج و از سده خالی نباشد و سبب آنکه
از جگر بود سوء المزاج گرم باشد اندر جگر و صفرا بدان سبب اندرونی بسوزد و با خون بیامیزد
و در یرقان سیاه پدید آید والله اعلم و احکم بالصواب

علامات یرقان که از سپرز بود سه علامت یکی آنکه رنگ روی بحد سیاه بود دوم بول سیاه
و تیره باشد و براز نیز سیاه برآید سیم آنکه اندر سپرز آفتی باشد و آنکه از جگر بود هم
سه علامت اول آنکه رنگ روی بحد سیاه نباشد و از سیاهی بزردی گراید دوم آنکه
بول از سیاهی بسرخی گراید و اگر با آفتاب دارند سرخی نماید که زردی غلبه دارد و براز

زردی بیشتر باشد سیوم آنکه اندر جگر آفتی بود و سپرز سلامت بود و دیگر یرقان
بمشارکت هر دو بود و علامات آفات هر دو پدید آید علاج خداوند یرقان سیاه را
که از سپرز بود اول فصد باسلیق باید کرد یا اسلیم از دست چپ پس داروی مسهل دادن
صفت داروی مسهل بگیرند هلیلهٔ زرد با پانزده درم شکوفهٔ اذخر و اسطوخودوس افتیمون
از هر یک شش درم خربق سیاه دو درم بسفایج سه چهار درم مویز منقا بی دانه بیست
درم آلو سیاه بیست عدد تمر هندی ده درم افتیمون پنج درم همه را بکوبند و بپزند چنانکه
رسم است و بپالایند شربتی هفتاد درم با درمی انداز ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و درمی ربّ
این مسهل چند نوبت باید داد و پس از آن سکنجبین افتیمونی گرفته باشند بکار دارند
و هر چند روزی اگر حاجت آید با سفوف هلیله خورند صفت آن بگیرند هلیلهٔ کابلی پنج
درم افتیمون یک درم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی دو دانگ این جمله یک شربت بود
و باندازهٔ حاجت و قوت بیمار کاهند و افزایند صفت سکنجبین که اندرین علت
سودا را سود دارد بگیرند بیخ کرفس و بادیان و بیخ اذخر از هر یک ده درم بسفایج
افسنتین و افتیمون و جعده و اذخر و اسطوخودوس و ریوند و گزمازو و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک
پنج درم همه را اندر سرکه بپزند و بپالایند و از آن سرکه سکنجبین سازند
یک اوقیه با یک اوقیه آب بادیان با یک اوقیه آب کاسنی با یک اوقیه آب کبر تر با یک اوقیه
آب برگ ترب آمیخته شیر اشتر با هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک
هندی باندازهٔ قوت بیمار سود دارد و اگر مزاج گرم باشد بآب عنب الثعلب و کشنه
و هندبا و عنب الثعلب گویند و آب کشنه با سکنجبین و طعام مزورها سازند
و کشنه و قدری از گوشت بزغاله و کبک و بره پرورده و ضمادی بر نهند از فقاح اذخر
و افسنتین و قردمانا و قنطوریون و بیخ کبر از هر یک ده درم و اشق هفت درم داروها
بکوبند و بپزند و اشق اندر آب که حل کرده و داروها بدان بسرشند و اندران گرم
کرشبت و پودنه جوشیده بوند و اگر یرقان هم از سپرز بود و هم از جگر اول فصد کنند
و مسهل بدین صفت سازند بگیرند هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ سیاه هفت درم افسنتین
رومی پنج درم مویز منقا پانزده درم بیخ کبر و بیخ بادیان و بیخ کشنه از هر یک نیم درم آلو
سیاه بیست عدد تمر هندی پانزده درم افتیمون سه درم همه را بپزند چنانکه رسم است

و بپالایند و هفت درم فلوس خیارشنبر با ده درم ترنجبین در وی حل کنند و بدهند با یک درم ایارج فیقرا و نیم
درم غاریقون و داروی سقمونیا یا مشوی و از پس این مسهل شراب دهند و آب برگ ترب و آب برگ
کبر از هر یک یک اوقیه و نیم آب عنب الثعلب سه اوقیه آب کشنه دو اوقیه آب برگ کبر یک اوقیه با
همه را بجوشانند و بپالایند و ده درم فلوس خیارشنبر در آن حل کنند و بدهند صفت سکنجبین که اندر یرقان خالی
سوداوی دهند بگیرند تخم کشنه و تخم کرفس از هر یک راست اندر سرکه بجوشانند و از آن سرکه سکنجبین سازند
صفت ضمادی که بر نهند بگیرند گزمازو و اطراف گز خشک کرده از هر یک ده درم گل پنج بیست درم
سنبل سپید بیست درم خطمی پانزده درم بنفشه ده درم آرد جو بیست درم زعفران پنج درم سنبل
و جعده و حماما و کمافیطوس از هر یک هفت درم مصطکی سه درم قنطوریون شش درم مقل چهار درم
آنچه کوفتنی است بکوبند و مقل را بسرکه و میبختج حل کنند و لختی موم و روغن بکار برند با مقل و داروها
در هاون بسایند یکی و برگ چغندر یا کبر یا برگ کرنب بر مالند و بر نهند و نگاه باید کرد تا گرمی غالب
یا سودا اگر سودا غالب بود علاج سپرز بیشتر کنند و اگر گرمی غالب بود علاج گرمی بیشتر کنند والله اعلم

جزو دوم از مقالت سیزدهم از کتاب ششم اندر استسقا و انواع و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو شش باب است

باب اول

اندر شناختن استسقا و انواع و احوال و اسباب و علاج آن چنانکه بسبب ضعیفی معده علتی پدید
آید که آنرا جوع البقری گویند همچنان بسبب ضعیفی جگر استسقا پدید آید اما تولد جوع البقری از ضعیفی
معده چنان باشد که اول اشتها بر قاعده بوده باشد و این علتی است که اشتهای طعام بی اندازه
بوده باشد بدین سبب طعامها بسیار خورده شود و رطوبات بسیار اندر معده گرد آید و معده گران
گردد و مزاج او تباه شود و قوت جاذبه او از کار فرو ایستد و آرزوی طعام باطل شود و بسبب
باطل شدن اشتهای طعام رطوبات گرد و همه اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی همه اندامها
و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود جوع البقری آنرا گویند و همچنین بسبب ضعیفی جگر و عاجزی
قوت او از رسانیدن آب و اندامهای همه تن تشنه گردد و از جگر آب خواهد این را استسقا
گویند یعنی آب خواستن هر آب که مردم بخورد جگر از آن تواند گوارید بعضی از جگر باز گردد و بشکم
اندر گرد آید و بعضی گوارده و همچنان با غذا شود و اماس شکم و آماس همه اندامها پدید آید
اند بدانکه نه باسهال و نه بادرار بول و نه بعرق از تن بیرون شود و این آماس سه گونه باشد یکی را
زقی گویند و این چنان باشد که آب اندر شکم گرد آید و بشکم دستها و پایها پهنا ماسد و دوم را

لحمی گویند و این چنان باشد که آب با ماده لحمی رود و همه تن چون تن مردگان آماسیده شود و نرم
بود و سیوم را طبلی گویند و این چنان باشد که باد اندر شکم گرد آید و شکم را آماسیده کند و گاه باشد که با این
باد آب نیز باشد لیکن باد تیز غالب باشد و سبب قوت آن اندر بول و در انواع استسقا ضعیف جگر است
و قوت آن گشت و سبب اصل اندرین علت آنست که چون استسقا بی بیماری جگر نباشد از جهت
بیماریهای جگر باشد که آن استسقا باشد و اسباب سابقه چهار نوع باشد یکی انواع سوء المزاج
جگر و دوم سده سیوم انواع آماسهای جگر چهارم مشارکت اندامها و دیگر اما استسقا که از سوء
المزاج خیزد اگر مزاج گرم باشد استسقا بیان خشکی پدید آید از بهر آنکه خشکی مدد حرارت حرارت
غریزی را تحلیل کند و غریزیت بدان سبب ضعیف گردد و از آنکه غریزت ضعیف شد جگر او غذا را
خون نتواند کرد و اسباب خشکی اول از حرارت تولد کند که اختیار اندامها بدان سبب باشد
پس انواع استفراغهای قوی چون ادرار بول و عرق و اسهال و افراط طمث و خون بواسیر
و زیاده کار ترین استفراغی خلفت و اگر مزاج سرد استسقا بیانی تر بیماری فزونی تولد
کند و سبب و اصل اندرین هردو ضعیف و کثیل و نقصان حرارت غریزی بود و سببی قوی که حرارت
غریزی را ضعیف کند و زود میراند خوردن آب سرد است ناشتا و از پس گرمابه و ریاضت و از
پس آن جماع و استسقا که از آماس خیزد سبب آن سده باشد از بهر آنکه آماس نوعی از سده است
و آن سبب سده اندر ماساریقا بماند و سبب استسقای زقی و لحمی گردد و الجمله مشارکت اندامهای
دیگر پدید آید اسباب آن اسباب ضعیف جگر باشد و اسباب ضعیف جگر اندر باب اول از گفتار
پانزدهم یاد کرده آمده است و اندامها که استسقا مشارکت آن بیشتر بود معده است و ماساریقا
و روده‌های صائم و سپرز و روده و گرده و سبب انواع آفات که بدین اندامها افتد از آماس سوء المزاج
و درد و غیر آن و بیشتری که از سوء المزاج سرد خیزد که اندر جگر پدید آید یا از اندامهای دیگر که یاد کرده آمد
و این چنان باشد که سردی سپرز بمعده باز دهد بدان سبب که از سپرز بمعده پیوسته است و سودا از
وی بمعده همی افتد و این عضو را سرد کند و از معده بروده اثنا عشری یا بروده صائم فرود آید و از
روده‌ها با ماساریقا بگذرد و جگر را سرد دارد و سردی از جگر بشش و حجاب باز دهد و باید دانست که
بزرگی سپرز که از آفرینش بزرگ آمده باشد به استسقا ادا کند از بهر آنکه خون بسیار از جگر را بستاند
و او را و قوت او را ضعیف میکند و اگر اتفاق افتد که با بزرگی سپرز جگر کوچک بود و قوی تر نبود
و جگر زودتر ضعیف گردد و بعضی طبیبان گفته بدترین استسقا لحمی است از بهر آنکه سوء المزاج عام

باشد

باشد اندر جگر و اندر همه رگها و اندر همه اندامها بضم ثالث یکبارگی باطل شود و بعضی گفته اند لحمی سهل
تر است از زقی و طبلی و خواجه ابو علی سینا میگوید از هر سه نوع بتجربت و تجربه پدید آمده است
که لحمی سلیم تر است از بهر آنکه واجب نیست که اندر لحمی جگر بدان ضعیفی بود که اندر زقی و طبلی
و از آنکه سبب استسقا آماس جگر باشد طبع خشک باشد و پایها آماس کند و سرفه پدید آید بی نفث
و با آخر درد پدید آید و آب از تن پاک شود مدام و از آنکه سبب استسقا گرمی جگر باشد با تشنگی
و با سوزش آب تاختن بود و سبب تیزی صفرا از رنگ روی زرد و دهان تلخ و تن لاغر
و خشک باشد و شهوت طعام اندک بود و بقی صفرا باید و اگر سبب استسقا تحلیل اخلاط
و گدازش تن بود و ماده مجری طبیعی میل کرده باشد آماس از تهیگاه و کمرگاه آغاز کند
و اندر همه انواع استسقا که سبب آن حرارت و بیماریهای گرم بود آماس اندرین موضع آغاز
کند و علامات صفرا ظاهر بود و پر از صدیدی غالی بود و بدترین حالها اندر استسقا آنست که
خداوند علت با مزاج اصلی گرم باشد از بهر آنکه تا سبب سخت قوی نباشد بیماری ضد مزاج
اصلی تولد نکند و هم چنین اگر با استسقا بیماری گرم پدید آید حال بد بود بهر آنکه گر تب را علاج
کنند جگر ضعیف تر شود و اگر جگر را بچیزی گرم قوت دهند حرارت تب زیادت گردد و علی
بن زین می گوید از بهر آنکه اذا کان البول احمر او رجا قلیل یعنی اگر در علت استسقا بول سرخ
باشد امیدواری باشد کمتر شود و میگوید اذا نزل تحم فهو ردی یعنی اگر آب بکشند و خداوند
علت را تب آید بد باشد بقراط میگوید الاستسقا الذی یکون من الامراض الحادة الردی
یعنی هر استسقا که با بیماری گرم باشد بد بود و از آنکه حالت استسقا غالب شود تنگی و ربوف
سرفه پدید آید منوک نزدیک آمده باشد و بقراط می گوید اذا حدث بصاحب الاستسقا
سعال فلیس بخلص و کذلک متی عرض اسهال مری و هم بقراط می گوید ان اصحاب
المستسقی سعال بلا سبب مثل النزلة والزکام فذاک شر ای میگوید هر گاه که خداوند استسقا
سرفه که از اسهال صفرایی پدید آید بی سببی چون نزله و زکام بد باشد و بقراط ماده
استسقای لحمی را بلغم سپید خوانده و می گوید اذا حدث بن به البلغم اختلاف قوی من
ذاته ان حل عنه مرضه می گوید هر گاه که خداوند بلغم سپید را یعنی خداوند استسقا

لحمی را سهالی قوی بدید آید از خود یعنی بی داروی مسهل بجای او زاید شود و باید دانست
کر استسقا کی سبب آماس و صلابت آن بدید آید باسلامت نزدیک و امید وار تر از آن باشد
که از آماس صلابه جگر بدید آید و بسیار باشد که نزدیک مرگ گوشت بن دندان از
اندرون دهان بسبب کارهای بد ریش گردد و گاه باشد کی بر اندامهای دیگر یا بر همه
تن سبب هایی چون ریشها سر زاید هرگاه که خداوند مالیخولیا را استسقا بدید آید از
مالیخولیا زایل شود از بهر آنک مزاج او تر شود و هرگاه که از خداوند استسقا چیزی چون
گوشت پاره فرود آید روده سوراخ شود و ثقل اندر فضای شکم ریزد و شکم
آماس گیرد هم چون خداوند استسقا خواجه بو علی سینا میگوید بنزدیک من این معنی
از الامکان دور نیست از بهر آنک هرگاه روده سوراخ شود زود تر از آن که ثقل اندر
فضای شکم ریخته شود بمیرد خاصه اگر قرحه اندر روده ها بر سرین بر آمده باشد **باب**
دوم از جزو دوم از مقالات سیزدهم از کتاب ششم اندر سوء القنیه
و علامات و علاج آن هرگاه که مزاج از حال طبیعی بگردد و ضعف بروی مستولی
شود حالی نزدیک حال مستسقیان بدید آید طبیبان این را سوء القنیه گویند و سوء المزاج
نیز گویند و آن مقدمه استسقا بود **علامات** اول رنگ روی و رنگ همه تن بگردد
و بزردی و سپیدی گراید و تهبج اندر روی و چشم بدید آید و باشد که اطراف و همه
تن چون خمیر آماسیده شود و طعام هضم نشود و اشتها طعام زیادت شود و
بول و عرق اندک آید و بادها اندر شکم بسیار افتد و باشد کی اندر حال این باد
افتد و سستی و کسلانی اندر مردم بدید آید و بسیار باشد که گوشت بن دندانها
خارش کند بسبب بخارهای بد که از تن بر آید و اگر بثره و ریشی بر آید یا جراحتی
رسد دشوار درست شود و باید دانست که بسیار باشد کی خداوند ذات
الریه را تبهای اباک اندر ششش گرداند و حال او چون حال خداوند قنیه شود
علاج تامل باید کرد اگر اندر تن ماده صفرایی بود اتارج فیقرا باید داد چند
کره و فضلات اتارج انیست که اندر تن علت که اتارج فضول را از تن پاک

کند

کند و با رطوبت

اگر خلط غلیظ و لوج باشد استفراغ بصبر و شحم
و سقمونیا باید کرد و وزن داروها باندازه قوت
بیمار و باندازه اخلاط باید کرد و گاه باشد که حاجت آید که داروها الحریق سیاه قوت
دهند و هر صفت کی باشد استفراغها بتفاریق زود از زود باید کرد تا ماده جمع نشود
و قی کردن بتفاریق سود دارد خاصه هر وقت کی دانند که ماده گرد آمده و داروی مسهل را
با عود خام و مصطکی و سنبل و مانند آن خویش باید کرد تا قوت معده را نگاه دارد و
از پس آنک چند بار استفراغ کرده باشد و ماده کم کرده دارد و ادویه مدر
که سده بگشاید داد را سوء المزاج بول کند سود دارد و اندر قصد کردن احتیاط
توقف باید کرد مگر آنجایی که معلوم گردد که سبب سوء المزاج باز ایستادن خون حیض است
یا خون بواسیر و هر وقت که قصد خواهند کرد اول خون را مسهل سبک چون ایارج
فیقرا و طبیخ افتیمون صافی تر باید کرد پس اندکی خون بیرون کردن و هر بامداد شراب
افتیمون سخت نافع بود معجونها کی از پس استفراغ سود دارد تریافت و مثرودیطوس
و دوا الکرکم و دوا اللک و کلکلانج مروری و اگر سوء المزاج محکم شود و بیم باشد
کی استسقا گردد شیر شتر عرابی با بول او سود دارد خاصه کسانی را که تن خویش
قوی باشند و دو اوقیه بول اشتر عرابی یا بول بر امقدار دو دانگ سکنگبین
با نیم درم سود دارد و اگر ماده صفرایی و رقیق بود هلیله زرد باوی یا میوه
و طعام او زیرباد شوربا کبک و دراج و مصوص و تذرو و موافق بود و همه را بدار
چینی و مصطکی و زعفران و قرنفل خوش باید کرد و بعضی طعامها را نخود و سیر و کردیه
با خوش باید کرد و از میوه ها انار شیرین و آبی شیرین موافق تر بود و جنبه و خندیقون
و شراب ریحانی رقیق و می سوسن سود دارد و معده و جگر را گرم داشتن و
تکمید کردن و داروهای لطیف کننده چون سلیخه و سنبل و دارچینی بوده و زرا
وند کرد بسود دارد و شکم را بوده و کوکرد و در غنهای گرم مالیدن سود دارد
و سرگین گاو و سرگین بز طلی کردن سود دارد والله اعلم **باب**

سیوم از جزو دوم از مقالت سیزدهم از کتاب ششم اندر استسقای زقی که
باکرمی بود و سبب واصل اندرین نوع انست که آب اندر دل مردم بسیار کردد و بمجری
بول بیرون نشود و باز کردد و اندر فضای شکم کرد اید یعنی کی اندر تهی شکم انجا که موضع
رودهاست بیرون ترب اندرون غشا که بطانه پهلوست از بهر انک ترب اخورده
بکرد و متحلل نشود و کرد امدن اب اندر فضای شکم بر چند وجه باشد یکی بترشیح یعنی براه
پیدن دوم انک اندر مجراها مختنق شود و بخار شود و طبیعت ازرا دفع کند نه بمجری
طبیعی و این عجب نیست از بهر انک معلوم شده است که بدفع طبیعت دم از اسحان
بکردد و چه عجب کی اب را و بخار را نه بمجری طبیعی دفع کند و بترشیح بیرون دهد تا اندر
فضای شکم کرد اید سوم انک بعضی مجراها که غذا بدان راه بجکر اندر شکافته شود و اب
جکر باز سیده ازان غذا ازان شکاف بیرون اید و اندر فضای شکم کرد اید
چهارم هرگاه اب کی مجرا بول باز کردد بدهنهای رکها اید که از پهلوی ناف
برسته و کودک اندر شکم مادر غذا ازان رکها یابد هم چنین بدهنهای رکها اید
که بول کودک بدان رکها بیرون اید از بهر انک معلوم شده است که بول کودک انکاه
رها بیرون اید از بهر انک تا اندر شکم مادر است از ناف بیرون اید و اندران ساعت
که بزاید پس ازانک ناف او ببرند اگر بول کند بول او هم از ناف بیرون اید و چون
راه ناف بسته شود بطریق مثانه باز کردد پس هرگاه کی اب از مجری بول کمتر بیرون
اید و قوت دافعه انرا جهان از هرجای ازرا دفع میکند بضرورت روی بدان
رکها نهد که یاد کرده امده است از بهر انک مجری اولین ان بوده است و از بهر انک
منفذ ناف بسته باشد دهنهای رکها اندر فضای شکم کشاده شود و اب اندروی
کرد اید و اسباب استسقا از سه بیرون نباشد یکی ان باشد که قوت دافعه جکر
یا قوت جاذبه کرده ضعیف باشد یا هردو ضعیف باشد بسبب سده یا اماسی یا
نوعی از انواع سوء المزاج یا عجران تا بدان سبب اب از جکر دفع نیز فتد و کرده
ازا جذب نکند و تن ازا قبول نکند و از بهر انک قوتهای اندامها ازا دفع میکند

بضرورت میل بفضای شکم کند و استسقا پدید اید دوم ان باشد که اب بسبب بسیار خورده
شود و با کوارنده ماند و جکر از هضم و دفع ان عاجز اید و بسبب بسیار خوردن آب
غلبه تشنکی باشد یا سوء المزاج جکر یا شده کی بدان سبب از منفذان اب که جکر را بدان
حاجت باشد بدو نرسد و تشنکی بدان سبب دایم کردد و بسیار باشد که تشنکی تا با
فتن
از اب سرد و خوش باشد و اب کرم وابی که در وی کیفیتی بد باشد تشنکی را زایل نکند
سیوم انک هضم غذا اندر معدها هموار نباشد و جکر و دیکر اندامها بعضی را قبول کند و
بعضی را نه و بدان سبب مجراهای غذا پر شود و بسته و تولد کند و سبب استسقا کردد
اما اکر ماده اب ماک بیشتر بود استسقای زقی بود و اکر ماده غلیظ و باد ماک بیشتر
بود استسقای لحمی بود و بقراط می کوید مرة بلغم کثیر بین الحجاب والمعدة مرجعه انه
اذا جری العروق الی المثانة انحلت علته عنه می کوید هرکرا اندر حجاب بلغم بسیار بود
و معده درد کند هرگاه که بلغم بر رکها بکذرد علت و زایل شود حالینوس می کوید
فرود امدن بلغم بر رکها را ولیتر ازانست کی مثانه و اکر اب بودی که تبرا یدی و مثانه
فرود امدی و بلغم ممکن نیست که تبرا اید خواجه بو علی سینا میکوید عجب نباشد اکر بلغم
تحلیل پذیرد و رقیق شود و تبرا امد و نیز کلافیت کی طبیعت ازرا طریقی جوید و بدان
طریق بضرورت دفع کند و بمثانه فرستد چنانک ریم را از امتحان سینه می بکذارند
علاج
همه خداوندان استسقا را رنک روی بکردد و تباه شود و ازا که سبب
استسقا بیمارهای سپرز باشد رنک روی بسیاهی و بسبزی زند و دهن را معس
تنک شود و اشتهای طعام اندک بود و تشنکی غالب بود مکر ازرا که تا وقت اب
سرد بسیار خورده بود و جکر بدان سبب سرد شده باشد و علامات خاصه استسقای
زقی انست که شکم کران شود و اطراف و پشت چشم و روی اماسیده باشد بسبب
ضعیفی حرارت غریزی و چون دست بر شکم زنند اواز خیکی دهد که پر اب باشد
و اکر از پهلو بدیکر پهلو کردد اواز اب اید و پوست شکم روشن و فروخته
و کشیده باشد و بعضی را قضیب اماس کند و پوست خایه پر اب شود و ازا کی

علت محکم شود سوء بدید اید از بهر انک بسیاری اب با حجاب مزاحمت کند و بدان
سبب نفس تنگ شود و سرفه بدید اید و استسقا که از اماس جگر تولد کند با سرفه
بود بی نفث و اگر نفثی بود اندک بود و سبب سرفه ان بود که اماس جگر حجاب را
بوزد و مزاحمت کند با وی و طبع نیز خشک باشد و سبب ان گرمی و اماس جگر
بود و نبض صغیر و متواتر بود و میل بصلابت کشید کی دارد سبب اخلای جگر
و فضای شکم از اب و کشیدگی عضلها اندامهای زندرونی و با هر که رگها تر زاغشته
شود نبض میل نیز میدارد و بول بیشتر وقتها سرخ باشد و سبب
سرخی دو چیزست یکی انک خون بول که اندر بول بسیار پراکنده خواهست بود
اندر بول اندک کرد اند دوم انک سبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت ممیزه که خون را
صفرا کی طبیبان ان حمرا گویند از اب جدا نتواند کرد بدین سبب که هرگاه کی بیماری را
سنگ از مثانه بیرون اید ناگاه علت استسقا بدید اید با انک اندر جگر و غیر ان
بیماری باشد ان بیماریها با استسقا بود از ان تولد کند و باید دانستن که مجری کی اب
بدان مجری ان کرده بمثانه اند تکاثف شده است **علاج** اگر با علت استسقا جگر
گرم باشد با سبب علت اماس گرم باشد اندر جگر مزاج جگر باعتدال باز باید اورد
جالینوس می گوید من دیدم گروهی را کی ایشان را استسقا از حوادث جگر خاسته
بود بداروهای سرد خلاص یافتند و می گوید که معلوم است که اعتدال سبب تن
درستی است و بیرون شدن از اعتدال با تن درستی است پس هرگاه کی
مزاج باعتدال باز اید واجبست که قوت اندامها و تن درستی باز اید از علاج استسقا
و علاج جگر گرم و این چنان باشد که نگاه کنند اگر استسقا از اماس جگر گرم
تولد کرده باشد اول علاج بدان داروها کنند که اندر باب اماس جگر گرم یاد
کرده امده است و اگر از اماس جگر سرد تولد کرده باشد اول علاج بداروهای
ان کنند تا اماس نشیند پس تدبیر استفراغ اب کنند و اگر از سوء المزاج گرم بی ماده
تولد کرده باشد اول مزاج را بگرداند انگاه ازانکه استسقا از اماس جگر گرم تولد

کرده

کرده باشد و فتی اب کشنی دهند با سکنجبین امیخته و گاهی اب بادیان تر دهند با اب
کشنیز و اب عنب الثعلب امیخته یا باب کشنیز تر امیخته و خیارچنبر اندر وی حل کرده و گاهی
عنب الثعلب و اب با اب کاکنج امیخته و گاهی مقدار سه دقیقه بول بس با هم چندان اب عنب
الثعلب
امیخته و هر سه روز قی کردن بیش از طعام یا پس از طعام سود دارد و اسهال پیوسته
اندرین علت زیان دارد بدین سبب هر ده روزی دارو باید داد کی اب را
با اسهال بیرون ارد برفق و مزاج را گرم نکند و رگ زدن همه خداوندان استسقا
ی
او با زایستادن خون بواسیر یا خون حیض باشد اگر قوت و بال عمر و فصل سالی و مزاج
مساعد باشد مقداری خون بدکم کردن روا باشد و طوس می گوید هم چنانکه هیزم
نه بسیار اتش را فرو میراند بسیاری خون سرد حرارت غریزی را فرو گیرد و مصلحت
ان باشد کی از الخنی کم کنند تا حرارت را بر افروزد بهر انک خون بد و ماده بد اندر تنها
پراکنده باشد همه انواع استفراغ چون رگ زدن و ادرار البول و عرق اوردن
و مالیدن و ریاضت کردن و غرغره کردن سود دارد اما داروهای مسهل که اب را
برفق بیرون ارد و مزاج گرم نکند اب قاقلا است مقدار پنجاه درم با شست درم
اب خرما هندی امیخته که با شیر خشت یا با ترنگبین یا با شکر در و مقد جنی ذلک بول
واندکی زعفران ترکیب کرده و اب طلخشقوق و اب شاهتره از هر یک سی درم با چهل
درم اب اشنان برامیخته جالینوس می گوید سه درم اشنان با زیتی هم اسهال کند و هم
ادرار و بعضی طبیبان مطبوخ هلیله در دو حرما هندی فرموده اند و دادانسته
لیکن اولیتران باشد که استفراغ صفرا کمتر کنند از بهر انکه اندر تن با ماده استسقا
بار کوشند صواب ان باشد که صفرا اسکین می دهند مگر که صفرا سخت بسیار بود
استفراغی کنند بهلیله زرد از بهر انک هلیله زرد سودمندترین مسهلی است
خداوند استسقاء گرم را هم چنان سلبیخ سودمندترین مسهلی است خداوند
استسقاء سود دارد ان روز که مسهل خورده باشد و استفراغ افتاده باشد
یک شبانروز بعد از مسهل هیچ چیز نخورد دیگر روز شربتی دهند کی قوت را

نگاه دارد و در وی قبضی بود و طعم آن خوش بوی بود چون شراب لیمو و اقراص انبرباریس و شراب سیب و شراب انار و مانندان تا جگر را قوت دهد خاصه از پس مسهلی که در دی تریون داده بوند داشتم و مانندان باشند و اندر میان هر دو مسهلی هر دو روز شربتی می باید داد که بسته بگشاید و جگر را باعتدال باز ارد بسا هر می گوید مردی را استسقا بود و تب همی امد او را اقراص انبرباریس دادم با ب تولها یعنی ابکسنه و مانند ان منفعتی ندیدم شیر شتر دادم با شکر العشر از منفعتی تمام دیدم از بهر انک هر روز طبع اجابت می کرد و مرد تن درست گشت و هم او میگوید شتر شیر ندادن مگر پس از انک علت محکم شده باشد خواجه بو علی سینا رحمه الله میگوید زنی را دیدم کی در علت استسقا بود و ضعیف گشته و علت مستولی شده و مراد از روی جوش انار خوردن گرفت و چندان انار خورد که یاد کردن ان مردم را عجب امد علت او زایل گشت و تن درست شد بسا هر میگوید بسیار دیدم که اب برگ ترب و سکنگبین از ین علت خلاص یافتند جالینوس میگوید خواجه را که دوست من بود استسقا زقی گرم افتاده بود و قوت او ضعیف بود من او را علاج کردم و دستوری دادم تا گوشت بزغاله بریان کرده و گوشت کبک و تیهو و فروج و قریص و مصوص و عدسی و نان خشکار دمی خورد تا قوت او را نگاه داشته شود و هیچ را نگردم کی چیزی بدو ابشامید نی خورد و نگران وقت کی داروی خراسمی دادن و پیش از دارو رسالدارو زیره می افزودمی بدین سبب تشنگی غالب می شد و شرکه مصوص و قریص و شرکه عروس در زیرباکه بسخت ترش بودی و استفراغ بدین دارو کردم هلیله زرد هفت درم شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم غافث دو درم کشته بکدبسته تخم کشنه دو درم همه را اندر یک من و نیم اب بفرمودم بجوشانیدم تا با نیم من باز امد و پالودم و سه درم ریوند چینی کوفته و بیخته در وی کردم و دادم و هر روز حبی دادم از ین نوع شیرشترم را با شکر معهود کردمی و حب کردمی و گاه می شکر با شیرا انجیر معهود کردمی شکر هم چند وزن او و چهار یک چند نخودی میکردمی سه حب کردم و حب پیش از طعام بدادمی و از پس ان ربّ غوره و ربّ ریواج دادمی و اب

یون

سرد بر جگر او نهادمی و ضمادی دیگر تحلیل کننده ناف و حوالی ان بر نهادمی و گاهی مادر اندر اب گل فشارده نوشادر گرم کردمی و از ان اب شراب گل با ختمی و ابنفراغ بدان کردمی و گاهی شیر شترم اندر شراب حل کردمی و گاهی برگ مادریون کوفته و بیخته بعسل انجیر پسرشتمی و حب کردمی و از میوها انجیر خشک و مغز بادام و شکر دستوری دادمی و بر تشنگی صبر فرمودمی و ضماد بیشتر از گل ارمنی بارد جو دارد گاو و پس و سرگین گاو و سرگین پس و خاکستر بلوط و خاکستر چوب زرباختمی و بسرکه پسرشتمی این جمله قول جالینوس است و باید دانست که برگ مادریون و تخم او قوی ترین داروی

ابست

اسهال اب را و او را اندر طعام و شراب پنهان توان کردن و طعم او برپسته داشتن خاصه از جهت کسانی که از دارو نفرت نمایند شیرم یک درم با ماء العسل یا با سکنگبین و روی سوخته نیز قوی است و او را طعمی نیست اندر هرچ خواهند پنهان توان کرد خاصه در مغز نان بتوان سرشت و حب کردن شربتی یک درم کمتر یا بیشتر و بیخ سوسن اسمانگون را نیز طعمی قوی نیست لکن با معده بد است نیم وزن از قوغسل با او بیست که بر بیرون خشن باحداوی با میزند تا مضرت ان از معده باز دارد و روی سوخته نیز معده را بد است و براهم بدین طریق اصلاح کنند پس با مغز بانه سرشند و بدهند و مازریون را سرکه اصلاح کنند و اگر او در سرکه نوشادر کنند و از ان سرکه سکنگبین زنند صواب باشد و اگر بیخ سوسن اسمانگون از یک درم تا سه درم خشک کرده و کوفته و بیخته با یک دفعه سکنگبین بدهند استفراغی کند نیک و اگر این بیخ را تری بکوبند و بفشارند و عصارهٔ ان یک دقیه کرد و دو قیه با هم چندان جلاب سکنگبین بیامیزند بدهند منفعتی عجب کند و اگر یک دفعه عصارهٔ این بیخ با دو دقیه بول گوسپند بدهند سود دارد این بیخ را اندر کتابها یاد کرده اند و جرجس می گوید من سوب عصارة الاير

با بو علی

خطر عظیم هر که عصارهٔ ایرسا خورد بر خطری بود صفت کلکلانه سرد که اندرین علت سود دارد از نسخهٔ ثابت بکیرند برگ مادریون مدبر و هلیله زرد مقشر و غاریقون از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم بیخ سوسن اسمانگون و گل سرخ

دو تخم کشنه و تخم خیار پاک کرده و نیلوفر پس خیار چنبر پاک کرده با بدانه هر یکی ده
درم هر سه را باب بگدازند و بپزند تا مطبوخ شود و داروها بدان بپرشند شربتی از دو
درم تا چهار درم ما زریون مدبر آن بود که یک هفته به سرکه تر کنند پس خشک کنند
صفت [illegible] دیگر نسخه محمد زکریا بگیرند ما زریون مدبر و غاریقون و هلیله
زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم گل سرخ و تخم کشنه از هر یک دو درم
ترنکبین پاک کرده ده درم ترنکبین را بگدازند و بپزند تا بقوام آید و داروها بدان بپرشند
شربتی دو درم تا سه درم نسخه دیگر بگیرند سقمونیا دو درم تربد و هلیله زرد از هر یکی
سه درم افسنتین دو درم گل سرخ و تخم کشنه و تخم خیار پاک کرده از هر یک درمی
رب السوس دو درم همه را بترنکبین و خیار چنبر بپرشند چنانک یاد کرده آمده است
شربتی از سه درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد صفت معجون سهلی بگیرند ابی
و پاره کنند و سه روز اندر سرکه فرو نهاد کنند پس هم چند وزن ابی ما زریون تازه با وی
بپرشند و بر یک دقیقه ده استاد سکر بر نهند و بپزند تا بقوام آید ابی و ما زریون
سوده را بدان بپرشند صفت معجونی دیگر تخم کشنه و تخم کشوث از هر یک ده درم
عصاره طاخشقوق خشک کرده بیست درم عصاره امبرباریس پانزده درم لک
مغسول ریوند چینی از هر یک پنج درم عصاره افسنتین هفت درم عصاره [illegible]
و تخم خطل از هر یک پنج درم غاریقون هفت درم همه را بکوبند و بجلاب بپرشند
و مات کشته می دهند شربتی از پنج درم تا هفت درم صفت حب ریوند نسخه محمد
زکریا بگیرند ریوند چینی و عصاره غافث و تخم کشنه از هر یک سه درم غاریقون پنج
پنج درم ما زریون مدبر یک درم شربتی دو درم هر هفته یک شربت بدهند صفت
حبی قوی آب را بیارد بگیرند ما زریون مدبر یک درم ادوی سوخته بصری نیم درم [illegible]
دانگ نیم شکر طبرزد سه باد وزن داروها شکر را بگدازند و داروها بدان بپرشند
و حب کنند این جمله یک شربت قوی باشد صفت حبی قوی تر بگیرند حب ما زریون
مقشر نیم درم مغز بادام شیرین یک درم و نیم کثیرا دانگ نیم شکر چند وزن داروها

بدان

بدان بپرشند این یک شربت تمام باشد و گاه باشد که ازین حب سوزشی اندر معده پدید آید
روغن بادام تجرع کردن از سوزش را زایل کند و اگر خشش گشتن چیزدابی یعنی سفرجل
مزیدن از او زایل کند و چون طبع اجابت کند خشش گشتن نباشد و اگر از پس این با
مس از آن حرارتی ظاهر شود چند روز آب کشنه تازه دانگ و آب زرشک باید
داد با طباشیر صفت حبی سبکتر از نسخه محمد زکریا بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو
از هر یک دو درم گل سرخ سه درم مشک دو دانگ ما زریون سه درم و دو دانگ
مصطکی نیم درم کثیرا نیم درم بعصاره ابی بپرشند و حب کنند شربتی دو درم یا دو درم
نیم با جلاب یا با سکنگبین با آب کشنه و عنب الثعلب صفت سکنگبین که ادرار کند
و حرارت بشکند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه تخم کشنه از هر یک دو اوقیه تخم
کرفس نیم اوقیه تخم خربزه و تخم خیار بکوبند و آب بکشند و تخم کشنه و تخم کرفس را
اندر سرکه تر کنند یک شبان روز و دیگر روز بجوشانند تا بنیمه باز آید و پالایند
و آب تخمها با این سرکه بیامیزند و شکر بر افکنند و بقوام آرند و اندر میانه پختن مقدار
سه اوقیه آب خیار تر نیز بر افکنند تا در وی پخته شود صفت سفوفی که ادرار
کند بگیرند مغز تخم خیار بیست درم مغز تخم خربزه پنج درم تخم کرفس و تخم کزر دشتی
انیسون از هر یک دو درم همه را بکوبند شربتی پنج درم با آن سکنگبین که یاد کرده
آمده است صفت سفوفی دیگر بگیرند گل سرخ شش درم تخم خیار بادرنگ و تخم
خرفه از هر یک دو درم عصاره غافث افسنتین از هر یک درمی سنبل و مصطکی
از هر یک نیم درم لک مغسول دو درم ما زریون مدبر سه درم ریوند چینی دو درم زعفران
یک درم بیخ سوسن سه درم تخم بادیان یک درم نیم شربتی از سه درم تا پنج درم
اگر حرارت قوی باشد با سکنگبین دهند و اگر آهسته تر باشد با آب برگ ترب
دهند یا با آب باقلی یا بول گوسپند اعرابی که بر من افسنتین و غافث و سنبل چون
نیم از هر یک هر ساب را ترنکبین کنند و تشنگی آرد صفت سکنگبین که شکم را
بر اندازه بگشاید و آب کم کند بگیرند بزرک ما زریون تر یک اوقیه سرکه یک درم استاد [illegible]

برگ مازریون را اندر شیره و آب ترکنند یک هفته پس بیرند تا آب برود و شیره بماند و بالا
بند دیگ من شکر طبرزد برافکنند و بقوام آرند شربتی یک اوقیه اگر جگر سخت گرم باشد
بدل آب گلاب کنند و اگر مقداری آب ابی ترش برافکنند دل را قوت دهد و تا سه مازریون
باطل کند لیکن اسهال کمتر کند طبیب حکیم مشاهده شربت می فزاید و می کاهد و اگر ابی را
بشکنند و اندر سرکه مازریون ترکنند پس بپالایند و نیز نه خراب بود **صفت** سفوفی
که اسهال کند بگیرند برگ مازریون شش درم ارد خرد گل سرخ از هر یک بیست
درم اقراص کنند یک شربت مثقالی یک قرص با دو مثقال شکر و اگر ضعیفی باشد شربتی
یک درم و اگر سخت ضعیف باشد این قرص دیگر دهند **صفت** آن بگیرند تخم کشنه ده درم
برگ مازریون یک درم و چهار دانگ غاریقون یک درم چهار دانگ عصاره غافت
یک درم و چهار دانگ گل سرخ دو درم نیم تخم خیار پاک کرده دو درم نیم این مبلغ ده
شربت باشد شربتی با سکنگبین دهند و آن روز که ازین شربتها مسهل چیزی دهند
اقراص انبرباریس دهند تا قوت را نگاه دارد **صفت** سفوفی دیگر که شکم براند بگیرند
تخم خیار و تخم خرفه سقمونیا از هر یک سه درم عصاره غافت ریوند چینی از هر یک پنج درم
لک مغسول و تخم کشوث از هر یک دو درم شربتی یک درم با ماء میراب یا با شیر شتر **صفت**
اقراص انبرباریس بگیرند انبرباریس پاک کرده و رب السوس گل سرخ تخم خیار
تخم خیار تخم خربزه پاک کرده از هر یک سه درم مصطکی و سنبل و عصاره غافت از
هر یک دو درم ریوند چینی و فوه زعفران از هر یک دو درم کشوث و تخم کشنه
از هر یک سه درم طباشیر یک درم نیم ترنگبین پاک کرده شش درم ترنگبین
بگدازند و داروها بدان بسرشند و قرص کنند شربتی یک مثقال با آب انار و طباشیر
و عصاره انبرباریس قوت ایشان را نگاه دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر
دهند و اقراص انبرباریس با سکنگبین سفرجلی **نسخه** دیگر بگیرند عصاره انبر
باریس لک مغسول ریوند چینی گل سرخ عصاره طلخشقوق تخم کشنه تخم کشوث
از هر یک راست خواجه ابو علی سینا گوید اقراص انبرباریس ارس استفراغ

اگرچه جگر را قوت دهد بسیار نشاید داد تا طبع خشک نکند گلگلانه بزرگ سود دارد
و صفت آن اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله و شیر شتر عرابی که علف او باقلی
و کشوث و کشنیز تر و کشنه و کرفس باشد آب والازین بیارد و ایشان تومی گفته اند که شیر
اندرین علت زیان کارست از بهر آنکه طبع شیر ضد این علت است قولی باطل است
از بهر آنکه شیر از دو وجه اندرین علت سود دارد یکی آنکه اندر شیر قوتی زداینده
و شوینده است بدین قوت آب را ازین بیارد و دیگر آنکه بخاصیت نافع است
هم چون بعضی از داروها که در علتی بخاصیتی سود کنند و بطبع ضد طبع آن علت
باشند چون سقمونیا که بخاصیت همه دردجگرها را اگر چه بعضی سرد بود سود دارد
و منفعت شیر شتر عرابی اندرین علت بدان جایگاه هست که اگر بیمار بدان
صبر کند و بجای طعام و شراب آن خورد شفا یابد لکن مردم محرور را سود ندارد
و بهترین روزگاری شیر دادن را روزگار بهارست و بهترین وقتی وقت
صبح است آن ساعت بدوشند و آن کفک بپالایند و بدهند و بفرمایند تا اندکی
ریاضت کنند و بعضی اهل تجربه گفته اند اشتری که گیاه خورد شیر او باید داد
از بهر آنکه آب و تری زیادت کند و اگر ضرورت شود با بول اشتر باید داد از
بهر آنکه بول گرم و خشک است و اگر شیر اطلاق بسیار کند چیزی قابض بادی بیامیزند
صفت داروی که در شیر کنند تا بسیار اطلاق نکند بگیرند حب الحدید مدبر
کرده بیست درم قرط و طرانیث نیم کوفته از هر یک پنج درم تخم کرفس سه درم
همه را اندر شربتی شیر کنند و دو ساعت بگذارند پس بپالایند و شیر بخورند خواجه
ابو علی سینا قدس الله روحه می گوید بهترین ترتیبی اندر شیر دادن آنست که من
از مردم و منفعت آن دیدم و آن چنانست که بیشتر از آنکه شیر دهند چند روز
طعام اندک فرمایند داد و اگر ممکن شود که دو شبان روز یا یک شبان روز چیزی
هیچ نخورد صواب باشد کمترین پانزده ساعت روز اول در اوقیه یا سه اوقیه
و سه روز گرسنه دارند تا آنچه معده بیرون آید مقدار نزدیک آن هست که خورده است

کرند و گاه باشد که پس از سه روز طبع اطلاق کند و گاه باشد که اطلاق اندک کند و برود
حال دلالت کند بر انکه بعضی از شیر غذا کرده و نشان این ان بود که بیمار را راحتی و توفی
می فزاید دوم انکه بعضی اندر معده متغیر می شود و علامت وی انست که شهوت طعام
زاید کند و بر معده گرانی کند و نفس تنگ شود و ناسه کند و مصلحت ان باشد که یا از شیر
باز دارند یا سه روز چیزی با وی بیامیزند که تغذیه شیر را از معده فرو دارد و اطلاق
کند و اولیتر ان باشد که زود خفه کنند و دست از شیر بدارند و تدبیر ضمادها کنند و
اگر از خریق سپید شیافی سازند و بردارند اب بسیار فرود ارد و اگر خواهند که استفراغ
ما الجبن کنند یک رطل بغدادی ما الجبن بگیرند و یک درم نمک اندر او و پنج درم
خریق سپید اندر وی جوشانند و بپالایند شربتی از چهل درم اغاز کنند و اگر مستسقی احتمال
تواند کرد ده درم فی فزاید اب را باسهال بیارد من اگر کم کنند و ما الجبن اگر از شیر شتر
کنند بهتر بود و اگر حرارت قوی باشد از شیر بز کنند یا از شیر خر و اگر بیماری باشد
که شربت و دارو خوردن فرمان نبود تا کودک باشد یا روزگار دارو دادن نباشد
و قوت قوی باشد تدبیر اب کشیدن باید کرد و اب کشیدن را بعرب بزل گویند
چون بزل کرده شود اب اندک اندک بیرون باید کرد تا قوت ساقط نشود و اگر
بیمار ضعیف باشد بزل نشاید کرد و مصنف کتاب کامل الصناعه از جالینوس حکایت
می کند که وی گفت من ندیدم هیچ بیماری را که او را بزل کردند او خلاص یافت جز یک
مرد را و هم اوی گوید که اندر بزل خطری بزرگست خاصه استسقای زقی را سوراخ
کردن پوست شکم و بیرون کردن اب را و گفته اند تا بیمار قوی نباشد و قوت
بر جای نبود بزل نشاید کرد و جالینوس میگوید من ندیدم کی بعلاج بزل هیچ کس
ازین علت خلاص یافت جز یک تن را و ان شخصی بود که ریاضت بسیار کرده
بود و با قوت بود و من و کالبد بزرگ بود پس ما تواند بزل نشاید کرد دیگر چنین
شخصی را که باد کرده امد و ان را که لاغر گشته باشد و ضعیف شده بزل نشاید کرد
بهیچ وجه صفت بزل خداوند علت را بر پای بدارند راست تا غشا تندرایت و نخوابند

با پهلوهای او را سوی زیر فرو مالند و احتیاط کنند تا صفاق بطرفد و از فرو سوی ناف
سه انگشت بزل کنند و اگر ابتدا استسقا از روده ها و از جگر بوده باشد بزل از سوی راست
کنند و اول عضلهای شکم را که بعرب مراق گویند سوراخ کنند و انرا از صفاق جدا کنند
و فروتر از سوراخ مراق باید که صفاق را سوراخ کنند سوراخی تنگ تا چون نایژه
بیرون گیرند راه اب بسته شود و نایژه مسین اندر وسازند و اب اندک اندک
بیرون می کنند چون نختی اب بیرون کرده باشند بیمار را بپشت باز خوابانند و اندر وقت
بیرون کردن اب دست بر نبض او نهاده دارند تا اگر ضعفی اندر ارد در حال نایژه
بیرون گیرند و هرگاه که اب بیشتری بیرون کرده باشند باقی بدارو دفع شود پس
داغ کنند **صفت** داغ کردن باید دانست که داغ پس از ان باید کرد که بشیر شتر
و ما الجبن و غیر ان استفراغها کرده باشند و اب کم شده باشد و اما پس فرو نشسته
و سه روز یا بیشتر از استفراغ اسایش یافته و چون داغ خواهند کردن شش
داغ کنند سه اندر دراری شکم از نزدیک استخوان سینه که بعرب القص گویند تا زیر
و سه اندر پهلوهای شکم یکی فرود سوی ناف و یکی ازین سوی دیگر از ان سوی ناف و از
پس داغ بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و اگر معده و سپرز و زیر ناف داغها کنند پهلوی
باریک روا باشد و طلاها و ضمادها این نوع ازین جنس باید کرد بگیرند سرگین بز کهن
و سرگین گاو خشک کرده و ارد جو وارد گاورس همه را سرکه بسرشند و طلا کنند
ضمادی دیگر از جلبه و ارد جو و سرگین کبوتر از هر یک جزوی علک البطم سه خرد به
شتر که یک خرو علک را به سه یکدار نرو دیگرها را بدان بسرشند و ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر بگیرند ارد جو و سعد و سرگین گو سفند کهن شده و گل ارمنی
از هر یک راست بسرشند و طلا کنند و طعام زیرباج و زرشکباج و خل زیت و روغن بادام
و کشنیز از بهر انک سرکه تشنگی خداوند استسقا را بنشاند و پیده بگشاید جالینوس می گوید
سرکه سودمندترین چیزیست تشنگی خداوند استسقا را از بهر انک تشنگی اندرین علت
از حرارت بود و از رطوبت و سرکه حرارت را بنشاند و رطوبت را بشکند و فریض

خصوص باب زرشک و آب نار دانگ سود بود دارد و از گوشتها گوشت مرغان کوهی
چون کبک و تذرو و تیهو و دراج و زرشک تخته و از میوه‌های تر انار ترش و سیب ترش
و امرود چینی تا تشنگی بنشاند و از میوه‌های خشک مغز بادام و شکر و مویز منقا و انجیر خشک
روا باشد و مر انرا انجیر سکنکبین فرماید حلیون و خرنوب و خربزه و خیار از بهر آنکه
ادرار کند نیک باشد و سکنجبین بسیار نیز زیان دارد **باب چهارم از جزو دوم**
از مقالت سیزدهم از کتاب ششم اندر استسقای زقی که با سردی جگر بود و اصل اندر
علاج این علت آنست که اول فضول و تریها از تن کم کند و مزاج جگر با عتدال باز
آرند جگر اندر بابهای مقالت یازدهم یاد کرده آمده است تدبیر کم کردن فضول و تریها
آنست که طعام اندک خورند و آب نخورند و نبیذ و بر تشنگی صبر کنند و پیوسته استفراغ
میکنند با تشنگی بطریق اسهال و ادرار بول و گشادن مسام و عرق آوردن و قی کردن
و عطسه آوردن و بخورهای طبیعی انگیختن تا برون شود تا چندان باید که حرارت غریزی
بر افروزد و پس از آنکه تحلیل کند ازان بازباید ایستاد و قوت را بعطرها و بوی طعامهای
خوش نگه باید داشت و قی کردن هر سه روز یا هر پنج روز نیز فرمودن و عطسه آوردن
و آب پودینه فتارده (?) سود دارد و روغن بادام و روغن پسته نافع بود و داروهای اسهال
چون حب ما زریون و حب سکبینج و حب بهرام و مانند آن باید داد **صفت** حب سکبینج بگیرند
صبر و افتیمون از هر یک پنج درم سکبینج شش درم سقمونیا سه درم مصطکی و انیسون از هر
یک یک درم همه را بکوبند و بیزند و حب کنند شربتی دو درم **صفت** نسخه دیگر بگیرند سکبینج
و برگ ما زریون و غاریقون و هلیله زرد از هر یک پنج درم اسارون ریوند چینی عصاره
سنبل و انیسون از هر یک دو درم اگر حب کنند شربتی دو درم و اگر با انگبین معجون
کنند شربتی سه درم تا چهار درم **صفت** اقراص شبرم و هلیله زرد از هر یک راست
شربتی از دانگی و بتدریج می افزاید تا یک درم هر هفته یک شربت اندر سکنجبین حل
کنند و بدهند و اگر با می پخته بسرشند و حب کنند روا باشد **صفت** حبی که آب زرد را باسهال بیارد
بگیرند تومال (?) پس و برگ ما زریون و انیسون از هر یک راست حب کنند چنانکه رسم

شر

شربتی یک مثقال و اگر قوت ضعیف باشد یک درم **صفت** حبی دیگر بگیرند عصاره افسنتین
و سنبل و تربد و شبرم از هر یک نیم درم باب عنب الثعلب حب کنند **صفت** حبی دیگر بگیرند
تومال (?) پس و کمافیطوس و انیسون هر یک راست و اندکی مقل با آب کرفس حل کنند و دارو
بدان بسرشند و شربتی از یک درم تا یک مثقال **صفت** حب مازریون بگیرند برگ مازریون
مربی نیم درم روی سوخته دو دانگ فرفیون دانگ نیم نمک هندی دانگی سرگین کبوتر دانگی
این جمله یک شربت قوی است **صفت** حب غاریقون ده درم عصاره غافت ریوند چینی یک
دو درم شکر طبرزد ده درم هر روز یک درم بدهند و اگر اسهال بی اندازه شود باز گیرند
و پس از آنکه استفراغ کرده باشند تریاق بزرگ و مثرودیطوس و اثاناسیا و معجون
لک می باید داد تا قوت جگر باز آید مزاج بگردد و داروهای ادرار کننده تخم بادیان است
و تخم کرفس و نانخواه و سنبل و اسارون و درج و انکدان و بودنه و دوقو و حلیون و
خرنوب و مانند این **صفت** دارویی که ادرار کند بگیرند مصطکی سه درم سنبل یک درم هیل و
زرنباد و سعد از هر یک یک درم شکر دو بار چند همه داروها شربتی دو درم و از پس داروها
ادرار کننده سوزهای فربه خورند و اندر آفتاب و بر دیگ گرم و اندر گرمابه خشک و اندر
تنور گرم نشستن که عرق آرد سود دارد و پس از آنکه استفراغها کرده باشند و پیلها
خورده اندر آفتاب انجا نشیند انجا یکجا و مقدار سه دیبت تر کند تا شعاع آفتاب
در انجا جمع شود و گرم کند پس انجا در نشیند در ریگ نرم باید و پخته باید و سر پوشیده دارد
و زمانی نیک بر آن شکل نشیند تا قوت لاغر تن او بپزد و رطوبات لطیف گرداند و بطلا بر تن
کنند و اگر کسی باشد که بر آب آن باشند و دیگ گرم بر وی می ریزد و بدان می مالد سخت خوب
بود و اگر بعوض دیگ نمک سوده باشد بهتر بود و چون عرق کرده باشد خویشتن پاک کند
و سرکه و روغن بهم آمیخته خویشتن اندر مالد و گاهی بوره سرخ نمک سوده اندر مالد و گاهی
نمک و بوره با روغن اندر مالد و خفته کردن و شیاف بر نهادن علاجی صواب است
از بهر آنکه موضع آب نزدیک است و ضمادها هم از آن نوع که اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است لیکن سرکه دور دارند و بعوض سرکه بول شتر و بول گردگان کنند و آرد جو نیز

دور دارند **صفت** ضمادی که اندر همه انواع استسقا سود دارد و مکرر جماد نود الما ازهر
یکی ده درم مقل و اشق و سورنجان و حب بسوخته و سعد و زعفران از هر یک پنج درم صبر و کندر و
مر و حب البلسان و عود هندی و لادن از هر یک پانزده درم سلیخه و قسط و مرو عاقرقرحا
و سعد و زراوند گرد و اکلیل الملک و اترسا و قثاء الحمار و تخم حنظل از هر یک ده درم و فرفیون
و مصطکی از هر یک هفت درم گل سرخ و سرگین کبوتر از هر یک بیست درم صمغها را با زعفران
اندر شراب کهن حل کنند و داروها را و بروغن بان بمالند و لختی موم گداخته بان بسرشند
و همه را بیامیزند و بر شکم طلا کنند و سرگین بز و بول کودک سرشته ضمادی نافع است
و نطرون و نمک هر دو بریان کرده و نرم سوده بر شکم پراکندن سود دارد و اول شکم را
بروغن ناردین یا بروغن [illegible] چرب کنند پس نطرون و نمک بر وی پراکنند و مالید است
استسقا اما پس صلب بوده باشد امید خلاص کمتر بود و اگر چه بار استفراغ
کنند هر بار معاودت کند و شکم پر آب شود والله اعلم **باب پنجم از جزو دوم از مقالت**
سیزدهم از کتاب ششم اندر استسقای طبلی علامات استسقای طبلی آنست که باد
بیرون آید و شکم گرانی کمتر کند چنانکه اندر زقی کند و اگر دست بر شکم زنند آواز طبل دهد
و آروغ آوردن آرزو کند و اگر آروغی برآید راحت یابد و نبض طویل تر از نبض دیگر خداوند
آن استسقا بود و اندر ششتن دفعها سریع و متواتر بود و میل صلابت دارد و بول سرخ باشد
علاج اگر حرارت غالب بود آب کرفس و آب بادیان تر باید داد و آب حب... و طبیخ
بابونه و اکلیل الملک و بر جگر ضمادها از صندل و عود و لادن و مشک بر نهادن و اگر سردی
غالب بود ماء الاصول و سداد غون با نخریا باید داد و روغن بادام تلخ سود دارد
و داروهای مسهل و دواها که ادرار کند بسیار شاید داد و کند روز بروزه نانخواه
خاییدن و معجون [illegible] و معجون جبلغار که اندر قرابادین یاد کرده اند سود دارد و
کاورس و نمک و سبوس گندم گرم کرده بر شکم نهادن و محجمه آتش بر نهادن
و بروغن سداب چرب کنند و گلنگبین و مصطکی می دهند **صفت** معجون که بادها را
بشکند بگیرند برگ سداب خشک و سعتر و کرویا از هر یک ده درم نانخواه و فلفل

وشونیز هر یک پنج درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر از هر یک دو درم نیم همه را با انگبین
بسرشند شربتی دو درم اندر یک وقیه شراب کهن گرم کرده دهند تقون و حب سود دارد
و اگر استفراغها کرده باشند و بادها لختی شکسته شیر اشتر با دو درم بوره و شیر اشتر با بول
اشتر آمیخته بکار میدارند سخت نافع بود **باب ششم از جزو دوم از مقالت سیزدهم**
از کتاب ششم اندر استسقای لحمی سبب سابقه استسقای لحمی را نقصان هضم ثانی
و ثالث است یا بطلان آن و هضم ثانی اندر جگر باشد و هضم ثالث اندر همه رگهای تن و
بدین سبب کیموس خام اندر تن گرد آید و با اندامها مانده شود و گاه باشد که هضم اول
نیز ناقص بود و سبب نقصان هضم ثانی و ثالث سوء المزاج بود باشد که بر جگر و بر همه
رگهای تن مستولی گردد و اسباب سوء المزاج جگر اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده است
و سبب سوء المزاج رگهای همه تن دو چیز باشد یکی سوء المزاج جگر باشد دوم سرمای
سخت اندر سفر و غیر سفر و گاه باشد که حرارتی جرم دهد و اخلاط گداخته شود و اندر
منفذها و رگها سده ها باشد و خلط گداخته گذر نیابد تا مجری بول و براز بیرون شود
و بدین سبب آن ماده در تن متحیر و پراکنده بماند و با اندامها مانده شود و استسقای
لحمی تولد کند و این علت بمشارکت جگر و سپرز و آلات دم زدن و بمشارکت رحم و گرده
و مثانه و بسبب باز ایستادن خون بواسیر و خون حیض پیدا افتد **علامات** پدید آید
که اندرین علت روی و دست و همه تن آماس گیرد از بهر آنکه سوء المزاج سود
مستولی باشد چنانکه یاد کرده آمد و بدان سبب هیچ اندامی فضله را دفع و تحلیل تواند
کرد و اول پای آماس گیرد پس شکم و خایه پس روی و دست و هر جای که انگشت
بر نهند بر وی نشیب شود یک زمان هم چنان بماند پس جای باز آید و اندر طبلی و زقی
روی و دست آماس نکند از بهر آنکه دل که معدن حرارت غریزی بدست و نزدیک است
و اندر زقی پای آماس گیرد از بهر آنکه رطوبت گراینده است فرود سوی گراید و اندر هیچ
وقتها شکم خداوند لحمی نرم و شکسته باشد و نبض عریض و موجی بود و گفته اند هر گاه که اندر
روی و دست خداوند این علت نوبه پدید آید و بینی خاریدن گیرد در روز دوم

یا سوم ببرد و نافع از این علت بشارکت اندامهای دیگر افتد اول اندران اندام افتی و الم
بوده باشد علامات اگر سبب علت باز ایستادن خون حیض و خون بواسیر باشد اول رگ
زدن صواب باشد خاصه اگر بول سرخ و غلیظ باشد و اگر حیض نباشد رگ صافن باید زد
یا اکحل رگ زدن اندرین نوع اولیتر باشد از انک در زقی و نرم داشتن شکم و بشفر الوها
کردن و قی و داروی مسهل دادن مسام اندرین نوع واجب تر لکن اگر با وی تب باشد
نه فصد شاید و نه مسهل دادن تا تب زایل شود زقی کردن و دماغ را بغرغره پاک
کردن صواب باشد و حب شبرم و اقراص ریوندی که اندر استسقای زقی وصف کرده
امده است اندرین انواع نافع بود و ایارج فیقرا سود مند است و داروها که ادرار
بول کند همه نافع است و ان داروها در علاج زقی یاد کرده امده است صفت حب
سکبینج خداوند این علت و درد پشت را سود دارد و حیض بسته بگشاید بگیرند مصطکی
و تخم هزار سپند و بلیله زرد از هر یکی دو درم تربد و سکبینج از هر یک هفت درم شربتی
از دو درم تا سه درم صفت حب هرامی بگیرند صبر ده درم افتیمون شش درم
سقمونیا چهار درم سنبل و بلیله و تربد و مصطکی از یک دو درم زعفران یک درم
غاریقون سه درم جملها بهم حب کنند چنانک رسم است شربتی از دو درم تا سه درم
صفت شبرم پخته تا بگیرند پوست بیخ شبرم یک جزو مغز بادام سپید کرده سه
جزو فانید سه جزو بکوبند و بیرشند شربتی از یک درم تا دو درم صفت اقراص لک
از نسخه محمد زکریا این علت را سود دارد و سده بگشاید و ادرار بول کند بگیرند
لک و ریوند چینی از هر یک سه درم بسباسه و زراوند و حنظل و سنبل و مصطکی
و تخم کرفس و ادخر و انیسون و نانخواه و ابهل و مغز بادام تلخ و قسط تلخ و فوه و افسنتین
رومی و عصاره غافت از هر یک دو درم فلفل و زنجبیل از هر یک یک درم شربتی
یک مثقال و دوا الکرکم تالیف محمد بن زکریا از دو درم و از کلکلانج هم تالیف
او و عیسی صهار بخت و ایارجهای بزرگ همه اندرین علت سود دارد و همه اندر
قرابادین یاد کرده امد و اندر افتاب نشستن و بر دیگ گرم نشستن چنانک

اندر

اندر باب گذشته یاد کرده امده است سخت سود دارد و ریاضت و حرکت چندانک حرارت را
برافروزد سود دارد و رفتن بر زمین و خاک نرم سود دارد و اندر اب دریا و اب معدنها
نشستن چون معدن گوگرد و اب شب و معدن زاگ نافع بود و اگر بدریا
نزدیک بود همه روز اندر اب دریا نشستن و اگر از دریا دور بود نمک در اب افکند
و در افتاب نهند مدتی دراز تا افتاب اثر کند پس در ان اب نشینند نافع بود
صفت ضمادی که بادها را بشکند و احشا را گرم کند از نسخه بوحنا سرافیون بگیرند نطرون
و مقل و وشق و کندر همه را بیرشند و همه را می کوبند اگر جاوشیر را بشکافند
و بر شکم بندند سخت بگیرد و موها را بچسباند و از بر شکم بگذارند تا خود برفتد
هم اندرین نوع و هم در استسقاء زقی سود دارد صفت ضمادی دیگر نسخه بوحنا ما
سویه بگیرند اشق پانزده درم میعه ده درم بیخ سوسن ده درم صبر بیست درم زعفران
ده درم عاقرقرحا ده درم مقل بیست درم قردمانا ده درم جلبها سه درم زنجبیل یازده
درم شب یمانی و بوره و کندر و کبر و بزر و مر از هر یک سه درم صمغها و زعفران را اندر
شراب کهن حل کنند و موم و روغن با زنبق از موم زرد در روغن باردین و همه را بیرشند
و بر برگ کرنب طلا کنند و بر موضع جگر نهند و اگر اندر جگر اماسی بود نه بطوبه گوساله
این اخلاط بار کنند و سرگین بسریا بول کودکان یا با بول اشتر ضمادی نافع است
و طعام نان خشکار و تخم بادیان و زیره و نانخواه و تخم کرفس و انیسون اندر خمیر
بسرشند و اندر طبیخها دارچینی و پلپل و زیره و کرویا و کنند تا نخود همی سرشند و گوشت
از گوشت کبک و تذرو و دراج و طیهوج و پسته و روغن پسته سود دارد والله اعلم
مقالت چهاردهم از کتاب ششم اندر انواع اسهال و پیچ و زحیر و اصناف
و اسباب و علامات و علاج ان و این سه جزو است جزو اول اندر انواع اسهال
که سبب ان ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و روده اید و این جزو پنج باب است
باب اول اندر اسهال دماغی اسهال دماغی نزله باشد که از دماغ فرود می اید و این
چنان باشد که ماده نزله متصل کام فرود اید اگر عسی اندر افتد ذات الریه و سرفه تولد

کند و سبب سل گردد و اگر بمعده فرود آید سبب اسهال گردد و اگر ماده نزله رطوبتی نرم باشد
اسهال بلغمی آرد و اگر گرم و تیز باشد روده‌ها را مجروح کند و پیچ و اسهال خون پدید آید علامت
خاصه این نوع آنست که اسهال از پس خواب افتد و این چنان باشد که بامداد مردم
از خواب بیدار شود در زمان اندک چند مجلس بنشاند زود از و پس ساکن شود
خداوند این علت خداوند نزله بوده باشد علاج خداوند این علت را هر بامداد
که از خواب برخیزد قی باید کرد تا خلطی که از سر بمعده فرود آمده باشد بر اندازد
و اندر خواب بقفا باز خسبد و بالین بلند کند و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد و دماغ را
قوت دادن و داروهای قابض که اسهال باز دارد باید داد لکن ماده که اندر قعر معده
بود نقی استفراغ باید کرد و اگر اندر قعر معده بود یا بروده فرود آمده باشد عجری
لغزیده دفع باید کرد و تدبیر باز داشتن نزله تدبیرهای بواجبی بود و بغرغره و سر تراشیدن
کردن و خرقه درشت مالیدن و بعطسه آوردن و ضمادها که دماغ را قوت دهد
بر سر نهادن و اطراف مالیدن این همه پس از آنکه تن پاک کرده باشند و استفراغی
که واجب کند کرده و استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن باید
کرد و از پس استفراغ غرغره باید فرمود صفت غرغره بگیرند عدس و گل سرخ
و بیخ سوسن از هر یک راست بر بدو و حالا یند و با سکنگبین ساده بیامیزند و اندکی
زعفران در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر سکنگبین با طبیخ افسنتین بیامیزند
و بدان غرغره کنند صواب باشد سرکه و گلاب و آب لسان الحمل غرغره کردن سود
دارد و اگر سنبل با آب لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب عدس و گلاب بیامیزند و
بدان غرغره کنند خاصیتی دارد اندر باز داشتن نزله و قوت دادن دماغ و شراب
خشخاش مقدار دو کفچه بوقت خواب دادن نزله باز دارد و اگر اندر شراب خشخاش
پس از آنکه از آتش بردارند اقاقیا و برگ سماق و عصاره لحیة التیس و گلنار
و کثیرا و زعفران از هر یک یک درم کوفته و بیخته اندر یک رطل آب بغدادی بیزند
و این اضافت شراب خشخاش می کنند و بکار می دارند صفت شراب خشخاش یاد

کرده شود صفت اقراص خشخاش که نزله را باز دارد بگیرند گل سرخ و صمغ عربی از
هر یک چهار درم تخم خشخاش سپید و سیاه از هر یک سه درم رب سوس نشاسته کثیرا
از هر یک دو درم زعفران نیم درم شربتی دو درم صفت ضمادی که خداوند دماغ گرم را
سود دارد بگیرند صندل سرخ و فوفل و اقاقیا و نشا و مامیثا و طین قیمولیا و طین ارمنی
و عدس مقشر و زعفران و حضض از هر یک راست همه را با آب لسان الحمل و با آب برگ
خرفه بسرشند و بوی سرکه دماغ را قوت دهد و خوردن سرکه ضعیف کند و خداوند دماغ
سود را علاج سبات و لیثرغس و صداع سود باید کرد چنانکه هر یک اندر جایگاه او یاد کرده
آمده است و موی سر زود از زود باز کردن و قیمولیا با سرکه و زهره گاو حل کرده بر سر
طلا کردن و بعد از آن بآب چغندر افشارده و اندکی نمک شستن سود دارد و کندر و قسط
و لادن سوختن نافع بود و شونیز بریان کرده بوییدن نافع بود و سائیدن پایها از بالا فرو
مالیدن و مالیدن بروغن و نمک و بطبیخ بابونه و اکلیل الملک گرم کرده شستن نافع بود
باب دوم از جزو اول از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال حراری و این اسهال
آن را گویند که صفرا از زهره بروده فرودن از آن اندکه از جهت دفع ثقل بکار آید بدان
سبب اسهال صفراوی کند علامت این نوع اسهال از پس تبهای عب و تبهای محرقه
افتد یا از پس آنکه شراب کهن خورده باشد و دهان تلخ باشد و تشنگی غلبه کند و اسهال زرد
بود و معده را بسوزد علاج طریق علاج این است که تدبیر باز داشتن اسهال کنند
بگلاب و سفوف حب الرمان و اقراص طباشیر و دوغ سنگ تاب یا آهن تاب و گلاب
از پست جو فرمایند سخت و اگر سفوف حب الرمان با گلاب دهند صواب باشد و اگر چهار یک
وزن پست جو تخم خشخاش سپید بگیرند و هر دو را به آب تر کنند و بکوبند و بمالند و آب آن
بگشند و بپزند سخت نافع بود و اگر دو جزو پست جو و یک جزو سویق حب الرمان بیامیزند
و بپزند اسهال صفرا باز دارد و کعک سوده چون آرد با دوغ آهن تاب کرده سود دارد
و بیست درم کعک سوده اندر شبان روزی بتفاریق تر کنند اندر سکباج و طعم او
کنند و اگر مصلحت بود و بستن با کثیرا اسهال کهن صفراوی باز دارد صفت سفوف

حب الرمان بگیرند نار دانک بریان کرده صد درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده یک شبان روز
بریان کرده بیست و پنج درم سماق و گلنار از هر یک یازده درم کهربا زرد و خرنوب نبطی
از هر یک ده درم همه را بکوبند و بیزند شربتی از دو درم تا سه درم **صفت** اقراص طباشیر
بگیرند گل سرخ و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و حب بلوط و طباشیر از هر یک پنج درم
بزر الحماض هفت درم حب الاس چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم شربتی یک
مثقال **اخری** قرص طباشیر بگیرند گل سرخ هفت درم تخم حماض بریان کرده صمغ عربی
بریان کرده نشاسته بریان کرده چهار هر یک درم طباشیر چهار درم تخم خیار شوی
بید درم شربتی یک مثقال و ضمادها که اندر باب سوء المزاج جگر گرم یاد کرده امده است بکار
دارند و طعام از بارد انک دسماق و زرشک و غوره فرمایند و اب با شراب ابی یا شراب
ریواج دهند **صفت** ضمادی نافع بگیرند صندل سپید و گل سرخ و فوفل و مازو و گل ارمنی
و اقاقیا و مشک و املک همه را بکوبند و بگلاب و اب مورد تر با اب بی ترکنند و بر معده نهند
باب سیوم از جزو اول از مقالت چهارم هم از کتاب ششم اندر اسهال کبدی این
اسهال از ضعیفی جگر افتد و از سه نوع بود یکی انک قوت جاذبه جگر بسبب نوعی از انواع
سوء المزاج یا بسبب سده یا بسبب اماسی ضعیف شود و کیلوس را جذب نکند تا کیلوس از
شاخهای ماساریقا باز رود و فرود اید و اسهال کیلوسی کیلوسی تولد کند دوم انک قوت
هضم دافعه جگر بسبب از این اسباب که یاد کرده امد ضعیف باشد و کیلوس را هضم نتواند
کرد و اندر رگها که الت دفع اوست دفع نتواند کرد ازین سبب هر گاه که جگر ممتلی گردد
و کیلوس از وی بجانب طبیعی دفع نشود کیلوس به شاخهای ماساریقا باز گردد و فرود ا
فرود اید نم گوارده و اسهال غسالی تولد کند و اگر ضعیفی قوت هاضمه اندر شتر و فرها
سوء المزاج سود و تر باشد یا گرم و تر باشد و سوء المزاج سرد و تر زود باستسقا ادا کند
سیوم انک اماس جگر سخت شود و شکافته شود، سده جگر بگشاید یا رگی گسسته شود یا
شکافته شود بسبب صدمه و سقطه و غیر ان تا ان ماده ها برود و فرود اید و اسهال خون
ریم تولد کند و باخر سیاه و غلیظ شود هم چون دردی شراب و هر گاه که بسبب سوء المزاج

سرد

شود خون بسوزد و اخلاط بگدازند اسهال صدیدی شود و گاه باشد که جگر بسوزد و از بس
اخلاط تا را گوشت سیاه فرود اید و بسبب ترشح اماسی و دملی بود که باشد کی اسهال صدیدی
با کفک بود و سبب کفک بگداختن و جوشیدن اخلاط بود و فرق میان اسهال که از سوختن
اخلاط و از گشادن سده بود و سودائی که از سپرز اید است که اخلاط سوخته سخت
سیاه ماند و قوام ان غلیظ تر از قوام سودا بود و خلط سودا سیاه تر و رقیق تر و گنده
باشد و بیم از سده اید گنده باشد از بهر انک عفونت پذیرفته باشد **علامات** اگر سبب اسهال
ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد اسهال کیلوسی بود یعنی سپید و اناک و از بهر ان بود که جگر اب را
جذب نتواند کرد و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه باشد کیلوس که بجگر اندر اید زود باز
گردد و برود و فرود اید و اسهال پس از ان وقت افتد کی باید و بیرون امدن ثفل
باهستگی و درنگ باشد از بهر انک که بقوت دفع دافعه بیرون می شود لکن بسبب ضعیفی
ماسکه بیرون میشود و اگر ماسکه و دافعه هر دو ضعیف باشد اسهال اندک اندک
بود و زود و زود بر اید خاصیت و اگر قوت هاضمه جگر ضعیف باشد اسهال غسالی باشد
یعنی چون ابی بود که گوشت تازه در وی شسته باشند و اگر قوت ماسکه جگر نیز ضعیف
باشد کیلوس که بیرون اید با کار رده بود و اگر سبب ضعیفی این قوتها سده باشد
یا اماس باشد یا نوعی از انواع سوء المزاج باشد علامات ان پدید باشد چنانکه
اندر ابواب گذشته یاد کرده امده است و باید دانست که هر گاه کی اسهال هم
چون اب بوده باشد پس هم چون مرهمی شود بد باشد و هم چنین اگر اسهال چون
اب بوده باشد غسالی شود بد باشد و بقراط میگوید که هر اسهالی کی ناگاه از پس
بیماری پدید اید نشان نزدیکی مرگ باشد ناگاه یعنی اسهالی که بحرانی باشد و هم بقراط
میگوید هر گاه اسهال چون اب باشد پس چون مرهم شود بد باشد هر گاه که از پس استسقا
اسهال افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از اماس جگر تولد کرده باشد از بهر انک ان
اسهال باستفراغ اب باشد و مانع باشد و بسیار باشد که سحج و قروح الامعا با استسقا
ادا کند و هر گاه که اسهال سیاه که از سوختن اخلاط بوده باشد سبز شود و باید اب

کرجهت قوت بافتست و صلاح نزدیک است اول سبزی کراید پس زرد شود
پس باید ستد و سلامت باشد **علاج** طریق علاج اسهال کبدی انست که تامل کند
تا سبب اسهال ضعیف جگر جهت از امتلا یا یابس است یا سده است یا نوعی از انواع
سوء المزاج است بدبیران مشغول شوند تا علت زایل شود و علامات امتلا و یابس
و سده و علامات انواع سوء المزاج و علاج ان اندکفتار یازدهم یاد کرده امده است
و باید دانست که اگر سبب اسهال یابس باشد یا سده باشد داروهای قابض دادن
خطای باشد بزرگ از بهرانک داروی قابض منفذها فراز هم کیرد و سده قوی تر
شود و یابس صلب کردد و اگر ضمادی جگر یا قابض بر نهند هم سبب علت را زیادت
کند و هم حرارت غریزی را فرو گیرد و هلاک کند و صواب ان بود که باری دهند
تا هیچ از سده می بالاند تمام دفع شود و داروهای کشاینده بکار میدارند تا سده
تمام کشاده شود و اگر یابس است تحلیل پذیرد و بسیار باشد که از جهت کشادن
سده بسهلی قوی حاجت امد تا ماده سده را دفع کند و گاه باشد که حاجت بحقنه تیز
بود تا ماده سده را فرو دارد و اگر خداوند سده را می افتد می تکلف سود دارد و طعام
بتفاریق باید خورد اندک و عرق اوردن و از پس ان معجونی کشاینده خوردن
و اگر فودنجی پیش از طعام یک مثقال بدهند و چون طعام خورده باشد یک مثقال دیگر
بدهند و شراب حرف کهن مقداری اندک پس اگر طعام اندر معده نیم گوارده شود
سود دارد و مالیدن اندامها بخرقهای درشت سود دارد و سبب لاغری بیمار را
از استفراغ خلط که سده از ان تولد کند باید ترسید از بهرانک چون سده کشاده
شود و تن از ماده سده پاک شود غذا ابر کها بکند زود کوشت و قوت باز اید
و خداوند اسهال غسالی را اندر اول علت نان نباید خورد از بهرانک جگر نان را
قبول نکند و هضم نتواند کرد و صواب ان باشد که بر کشکاب که از پست جو سازند
اقتصار کنند و هر روز دو شربت یا سه شربت میدهند و بیازمایند اگر هضم تواند کرد
کاورس پوست کنده و پست جو می سرشند و می پالایند و اگر پالوده هضم کند

پالوده دهند و رسم عجن این کشکاب انست که یک پیمانه پست را هشت پیمانه اب کنند
و می سرشند تا اب به پیمانه باز اید و بر را مجاض بریان کرده و کوفته بر جگر بر سر اکنند و کی پ
کنند نافع بود و بعضی طبیبان گفته اند که اسهال غسالی صعب بود و نیز منقار زایل شود بی هیچ
علاج دیگر خواجه ابو علی سینا میکوید من این معنی را از مردم و منفعت ان دیدم انچ گفته اند
از صواب دور نیست **صفت** سفوفی چند اندر اسهال کبدی سود دارد بگیرند گل
ده درم امبر باریس و لک مغسول از هر یک ده درم فوه طباشیر و صندل سپید و صمغ عربی
از هر یک دو درم ریوند چینی یک درم نیم بردا مجاض سه درم زعفران یک درم شربتی
دو درم با دوغ اهن تاب کرده و اگر علت دراز کردد و کمی کند هیچ داروی قابض شاید
لکن چیزهای نرم معری باید داد **صفت** سفوفی دیگر بگیرند تخم خطمی مقشر و تخم خیاری و تخم
هر یک پنج درم نشاسته و صمغ عربی از هر یک ده درم همه را بریان کنند و بکوبند نرم و ده
درم گل ارمنی کوفته با وی بیامیزند شربتی سه درم با شراب مورد اگر با هیچ طبع خشک شود بگیرند
تخم خیارین و تخم خطمی خام پاک کرده و کوفته و تخم مرو و اسغول و تخم خاسفر غم از هر یک ذات
خام و نا کوفته همه را بیامیزند و بروغن گل چرب کنند و با ب نیم گرم بدهند شربتی سه درم
و اگر خیار چنبر با شیراب حل کنند و این تخم با وی بیامیزند صواب باشد و گاه باشد
که اندر اسهال کبدی خراطه اندک بیرون اید طبیب گمان برد که ان روده است
و ان علاج بازایستد و بیماری زایل شود و پس مکر اندر علامات تامل باید کرد و از
مراعات جگر باز نایستد و اسهال را اگر سبب ان ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد علاج
بچیزهای گرم و گدازنده باید کرد چون خلافلی و فودنجی و اندکی شراب کهن حرف
صفت داروی که جاذبه را قوت دهد بگیرند سلیخه و سنبل و زعفران از
هر یک سه درم قصب الذریره و عود بلسان و حب بلسان و سعد و تخم کرفس و سنبل
از هر یک پنج درم کوز و نانخواه عدد فاقله قرنفل انیسون نشاسته و کندر از هر یکی
دو درم قود ماماسه درم مشک چهار درم دارشیشعان سه درم نانخواه چهار درم
مورد دانه بریان کرده سی درم همه را بکوبند و بیزند و به معجون کنند شربتی چهار درم

وطعام چیزی لطیف زود گوار باید داد و دارا بتوابل خوش کنند چون خردل و حلتیت
و انگدان اندر طبیخ بازدارند و مانند آن و اگر سبب ضعیفی قوت جاذبه سوء المزاج گرم باشد
علاج آن اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و اگر سبب ضعیفی قوت ماسکه باشد
و سبب ضعیفی این اندر جستن حالها سوء المزاج سود و تر باشد علاج آن از این نوع کنند
بگیرند گل سرخ و گلنار و عصارهٔ قرظ از هر یک پنج درم سنبل هفت درم مصطکی سه درم
زعفران اذخر از هر یک چهار درم شربتی دو درم با رب آبی یا رب سیب و طعام کبک
و دراج و طیهوج و تذرو بریان **صفت** ضمادی نافع بگیرند مورد کندر و گلنار و تخم
گل و سنبل و مازو و زعفران هر یک راست همه را بکوبند و با آب مورد و گلاب و آب سیب
بسرشند و بر موضع جگر نهند

باب چهاردهم از جزو اول از مقالت چهاردهم از کتاب ششم

اندر اسهال خون که از جگر آید علامت اسهال خون که از جگر آید آنست که اندر
شکم و روده‌ها وجع و پیچ البتی نباشد و دردی نبود و علامات ضعیفی و سوء المزاج
ظاهر بود و اسهال هر چند روزی دو روز گر یک روز بایستد و باز آمدن گیرد و هر
گاه که علت زیادت شود خلطی غلیظ هم چون دردی شراب آمدن گیرد **علاج**
آن گل ارمنی و گل مختوم و گل قبرسی همی باید داد و سفوف الطین سود دارد **صفت**
آن بگیرند گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی بریان کرده و حب الآس از هر یک ده
درم با شراب مورد **صفت** قرص طباشیر خداوند اسهال جگری را که تب آید سود
دارد بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر انجاص بریان کرده
هفت درم صمغ بریان کرده گل ارمنی گل رومی بلوط از هر یک پنج درم حب الآس
ده درم نشاسته بریان کرده سه درم شربتی یک مثقال با رب آبی و گاه باشد
که اسهال خون کبدی هم چون دردی شراب بود گندیده و کفک باک و گمان
افتد که خلط سودا است و بر خلاف آن باشد و این نوع اسهال مردم محرور
و لاغر را افتد سبب گرمای ضعف و خشکی که اندر سفرها و غیر آن کشیده باشد
و جگر بدان سبب گرم شود و خشکی غالب شود و خون غلیظ و سوخته گردد و

علاج آن تدبیرهای سودکننده باید کرد و آب یخ ناشتا و آب خشخاش و [illegible]
سودکننده باید کرد و آب یخ بدین مانند و گاه باشد که تن بیمار کاهش و گداز گیرد
و اسهال چون زرداب آید و علامت وی آنست که تن لاغر شود و دمی گاه‌گاه و اندر
جگر آفتی باشد علاج او تسکین حرارت و تدبیرهای تری آرنده باید کرد و قرص
کافور و قرص طباشیر و گلاب که اندر علاج دق یاد کرده آمده است و صندل و
گلاب بر دل و جگر همی نهادن و این اسهال را تنگ باز نباید داشت بتدریج باز
باید داشت **صفت** قرصی که اندرین نوع اسهال سود دارد بگیرند گل ارمنی و طباشیر
و شاه‌بلوط و بزر انجاص و ابهل بریان و گل سرخ و صمغ بریان کرده و سرطان از
هر یک راست همه را بکوبند و برب آبی بسرشند شربتی سه درم و طعام مصوص و هلام
های بره که بخته و سرد کرده و حصرم که از میانه کعک سازند با صمغ و نشاسته و مغز
بادام بریان کرده و گاه باشد که سبب اسهال خون امتلای همه تن باشد و علامات
امتلا معلوم بود چنانک ظاهر است و علاج وی آنست که اول رگ اکحل بزنند
و طعام پیشتر فرمایند و شکم را بتدریج باز گیرند و آب لسان الحمل و آب خرفه میدهند
و هرگاه اسهال با قی یا از جراحتی یا از بواسیر و غیر آن استفراغ خون بسیار افتد
طبع او نرم شود از بهر آنک جگر ضعیف گردد و حرارت غریزی اندک شود و طعام
هضم نشود و هرگاه که خداوند اسهال خون را با خداوند قی خون را ناگاه اطراف
سرد شود و روی زرد و شکم برآید و نبض ساقط شود باید دانست که خون
اندر شکم او بسته شده است بعلاج آن مشغول باید بود محمد بن زکریا می‌گوید من چیزی
عجب از مردم هم چون سحر که همه انواع اسهال کهن را در ساعت باز گیرد و این پنیر مایه
خرگوش است از دانگی تا دو دانگ تا نیم درم بتدریج باید داد تا قولنج نکند اول
دانگی باید داد اگر کفایت نشود دیگر روز دو دانگ باید داد و اگر کفایت نشود دیگر
روز نیم درم و اگر چنان باشد که روز اول بیش از دانگی بدهند صواب باشد والله اعلم

باب [illegible] از جزو اول از مقالت چهاردهم از کتاب ششم

اندر اسهالها که ماده ان همه تن اید اسهالی که سبب ان مادتهای بد باشد که اندر رگهای همه
تن گرد امده باشد و اندامها انرا قبول نکند و قوت دافعهٔ هر اندامی ان را برگها باز دهد
و از رگها بجگر باز اید و از جگر بشاخهای ماساریقا بروده فرود اید و گاه باشد که اندامها
کی حوالی معده است اخلاط بسیار باشد و ان اخلاط از اندامها بمعده اندر همی اید که اندر
معده باشد تباه کند و گاه باشد که اگر چه ان اخلاط طعام را تباه نکند اندر بعضی اخلاط قوتی
باشد که معده انرا کاره بود یا مزاج ان با مزاج معده ناسازنده بود معده انرا از خویشتن
دفع کند و طعام دیگر که اندر معده باشد با ان دفع شود و اندر بعضی اخلاط قوتی اسهال کننده
یا لغزاننده بود و هرچ اندر معده بود انرا دفع کند و بلغزاند چنانک سودای بسیار
از سپرز بمعده اید و معده را بگزد و چیزی را که در معده باشد دفع کند و سبب ان اسهال
سودایی گردد و هر اسهالی که ماده ان از عضوی دیگر از رگهای همه تن بمعده فرود
اید انرا نوبتی بود معلوم و انرا بتازی الاسهال الکائن بالادوار گویند و این
علتی دراز اهنگ باشد و سبب درازی این علت انست که طعام و شراب اندر معده
و جگر هضم تمام نیابد و بدین استفراغها تن از ان ماده پاک نشود و هر بار که اسهال باز
ایستد پندارد که حال تن درستی باز امده است و هر بار که نوبت اسهال بوست و از
طعام و شراب فزونی تولد کرده است علامات این علت انست که بر سته ناف
می مجد و هر بار که شکم فرود اید ماده بسیار راند و هر نوبتی در روز باشد زور که
اسهال کند باز ایستد و حال او چون حال تن درستان شود یک هفته یا بیشتر بر
حال تن درستی ماند بیشتری بیست روز پس نوبت اسهال باز اید علاج این علت
انست که اول حال معده و جگر و قوتها هر دو بصلاح باز ارد و اگر سوء المزاج
باشد زایل کند و غذاهای نیک دهند و ترتیب نیک فرمایند و استفراغی کنند بموجب
خاصه نزدیکی نوبت اسهال و ایارج فیقرا و مطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون
و شراب افسنتین و کوارش سفرجلی بزرگ اندرین باب سودمند باشد و چون
تن پاک کرده باشد هر بامداد ناشتا ریاضت فرماید و مالش و گرمابه چنانک اندر

کتاب سوم که کتاب حفظ الصحه است یاد کرده امده است جزو دوم از کتاب ششم از معالجات
چهاردهم اندر اسهالی که سبب ان از معده باشد و این جزو پنج باب است باب
اول اندر اسهال معدهٔ که سبب ان ضعیفی قوت هاضمه باشد اسباب
ضعیفی قوت هاضمه چهار نوع است یکی انک رطوبتی لزج بر سطح معده الوده شود و ان
رطوبت میان معده و طعام حجاب شود دوم انک معده گرم باشد و اندر وی صفرا تولد کند
و اسهال صفرایی ارد سوم انک صفرا و بلغم امیخته باشد چهارم انک اندر معده بادها تولد
کند و طعام بدان سبب تباه و ناگوارید ماند و اسهال تولد کند علامات انرا که سبب
اسهال رطوبت لزج باشد علامت رطوبت ظاهر باشد و طعام بر معده گرانی کند و منش گشتن
ارد و ثفل ناگواریده بیرون اید و سپید باشد و تشنگی کمتر بود و ممکن است که رطوبت
لزج اب خواهد و بدان سبب تشنگی پدید اید و اسهال با قراقر بود و اروغ ترش بر اید
و بقراط اروغ ترش را اندرین نوع اسهال و سوء المزاج ستوده داشته است
از بهر انک اروغ ترش نشان ان باشد که حرارت یکبارگی از کار باز مانده نیست
و طعام اندر معده درنگ می کند چندانک ترش گردد و درنگ کردن غذا اندرین علت
ستوده باشد و دیگر از بهر انک ترشی ان رطوبت لزج را تقطیع کند و معده را دباغت
دهد و درست کند تا هاضمه و ماسکه هر دو قوی گردند و انرا که قوت هاضمه تنها ضعیف
باشد اسهال وقت خویش بود لکن ثفل ناگواریده و متغیر با سده بیرون اید و انرا
که معده گرم باشد و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان و حرارت ثفل زود بران گواهی
دهد و انرا که صفرا و بلغم امیخته باشد ثفل امیخته بیرون اید و انرا که اندر معده بادها تولد
کند اسهال با قراقر بود و علامات باد ظاهر بود و علاج این چهار فصل است فصل اول
اندر علاج ضعیفی قوت هاضمه که سبب ان رطوبت لزج باشد و انرا که علامات بلغم ظاهر
شود قی باید فرمود و طعام ماضی شود ترب و سکنجبین و خردل دادن و شبت اندر اب
پختن و با سکنجبین امیختن و نمک در افکندن و دادن تا قی کند و از پس انک قی کرده
باشد و معده از ان ماده سبک تر شده قعر معده را بحب صبر و ایارج فیقرا پاک باید کرد

بس معده را قوت دادن نگوارش خوزی و معجون خبث الحدید و امروسیاه و سحر [خوردن]

صفت گوارش خوزی از نسخه محمد زکریا بگیرند دانه مویز که از سر که بیرون کرده

باشند و بریان کرده و کوفته و بخته هم چون سرمه سی درم حب الاس هست درم خرنوب

نبطی و گلنار و کرمازو از هر یک ده درم همه را بسر شند بشکر گداخته بقوام آورده

یا با انگبین پالوده و کفک برداشته شربتی از سه درم تا چهار درم اخری وصف عیسی

بن صهار بخت بگیرند قسط و قرفه و سنبل و حب البلسان و سلیخه از هر یک ده درم زنجبیل

دار فلفل و بسبار کور بوا نج عدد قاقله و قرنفل و انیسون و اکلیل الملک و شیطرج از هر یک

چهار درم ریوند چینی زراوند طویل افسنتین از هر یک دو درم بسباسه سه درم بزنک کابلی

مقشر هشت درم مار مشک چهار درم قصب الذریره و فلفل و دار فلفل از هر یک پنج

درم هلیله کابلی دو اسپار بلیله ده عدد حب الاس چند وزن همه داروها و اندر نسخه

دیگر همی اید زنجبیل ده درم سعد ده اسپار همه را بکوبند و شکر گداخته و بقوام آورده

بسر شند صفت معجونی مختصر و نافع بگیرند نانخواه و کندر و گلنار از هر یک راست

همه را بکوبند و مویز سیاه با دانه بکوبند و دارو ها بدان بسرشند شربتی چند جوزی

بامداد و شبانگاه صفت معجونی دیگر بگیرند گلنار و کرمازو و خرنوب نبطی از هر یک پنج

درم نانخواه و کندر از هر یک سه درم و حب الاهل و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک

یک درم هم چون معجونی دیگر همه را بکوبند و بر بزند و مویز با دانه کوفته بسرشند

صفت سفوف حب الرمان بگیرند ناردانگ ترش بریان کرده و کوفته چون سرمه

صد درم و با سرکه تر کرده بریان کرده و کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده از

هر یک هست درم خرنوب نبطی و سماق و گلنار از هر یک ده درم همه را بکوبند و بیامیزند

شربتی از دو درم تا سه درم و صفت معجون الخبث که او را نوش گویند و صفت امروه

سیاه و سحونا اندر قرابادین یاد کرده اید صفت گوارش کندر بگیرند فلفل و دار

فلفل و قرنفل و جوز بوا از هر یک پنج درم زنجبیل و خولنجان از هر یک ده درم کندر

شصت درم شکر سوده هشت درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربتی سه درم

صفت

صفت سفوف خشخاش بگیرند تخم خشخاش و کندر از هر یک راست همه را بکوبند و شربتی

از دو درم با سه درم باب سرد به هنگام اسهال کند و اسهال ورا سود دارد محمد زکریا می گوید

فلونیا پارسی خداوند اسهال کهن را بر دارد اگر تب نباشد بقراط میگوید همه خداوندان اسهال را

سود دارد صفت مقلیا تا بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و امله همه بروغن زیت بریان

کرده از هر یک پنج درم زیره کرمانی بسرکه تر کرده و بریان کرده و انیسون بسرکه تر کرده

و بریان کرده از هر یک چهار درم مصطکی و سنبل و حب الرشاد و قاقله و قرنفل و عود

خام از هر یک دو درم سعد سه درم همه را بکوبند و حب الرشاد را و بیامیزند شربتی سه درم

بامداد و سه درم شبانگاه صفت سفوف عود بگیرند عود خام و زیره بسرکه تر کرده و بریان

کرده و قاقله و دانه مویز که از سرکه بیرون کرده باشند و بریان کرده و قاقله از هر

یک راست شربت سه درم صفت حبی که اسهال بلغمی را باز دارد بگیرند مر و قرفه و افیون

و جند بیدستر از هر یک راست حبها کنند چون فلفل شربتی هفت حب با آب سرد و کودکان

یک حب یا دو حب و کودک ده ساله را چهار حب کر پنج حب و بعضی طبیبان بجای قرفه

تخم کرفس کنند صفت حبی دیگر بگیرند افیون و سندروس و کندر و مر و زعفران از

هر یک راست حبها کنند چند نخودی شربتی دو حب صفت معجونی سودمند بگیرند افیون

و جند بیدستر و میعه و بزر البنج و مر و زعفران و لسان الحمل و اما دون و کندر و

نانخواه از هر یک راست همه با انگبین مصفی بسرشند مقدار یک بندق شربتی

صفت ضمادی نافع بگیرند افسنتین رومی یک اوقیه اندر شراب قابض تر کنند یک شب

و دیگر روز آب مورد تر با آن شراب بیامیزند و لادن و ژنگ در وی حل کنند و خرقه

بدان تر کنند و بر معده نهند و انجا که مورد تر نیابد برگ مورد خشک سوده اندر شراب

کنند و بالند و حالا بند و طعام کبوتر بچه بریان و گنجشک بریان با دارچینی و فلفل و زیره

والله اعلم فصل دوم اندر علاج ضعیفی قوت ماسکه که سبب آن گرمی معده و تولد

صفرا بود هر بامداد مورد ساده با رب انار ترش امیخته یا رب دادی یا رب غوره یا رب

آبی امیخته یا رب ریواج یا رب سیب امیخته دادن و تنها یا یک مثقال طباشیر باید داد

و هر شب دو درم اسبغول بریان کرده یک درم گل ارمنی گرفته و نیم درم صمغ عربی
بریان کرده و بر دهن گل چرب کرده با آب سرد ... یکی ازین شربتها دادن و اگر تب
نباشد دوغ گاو پالوده و پشک ناو گرا اجراب(?) کرده با طباشیر و تخم گل و تخم حماض
می دهند از هر یک درمی و شیر بز را با آب باران گرم آب سماق یا نیزند و سیرند تا
آب برود و شیر بماند با این آرایمید هند و طعام ناجه باسماق خنه فرمایند یا غوره
نار دانگ مغز بادام بریان کرده کشنیز دشتی تخته و بیرکه خوش کرده و بنان
اعمل هم برین گونه ساخته اسهال صفرایی باز دارد و باقلی جنو دا بوست [illegible] که
تخته سود دارد و خایه مرغ نیم برشت با سماق و غوره خشک پاک کرده با اندکی
مازو و گلنار و حب الآس و باروبت ایج حاضر بود و هاراکه معده را درد
آید باز دارد و خایه مرغ جوشانیده اندر اسهال کندی و معده را زیان دارد
و ادرار اسهال معوی سود دارد صفت اقراص طباشیر بگیرند طباشیر و سماق
از هر یک پنج درم بزر الحماض بریان کرده ده درم بزر بقلة الحمقاء بریان کرده و گلنار
از هر یک سه درم صمغ عربی بریان کرده هفت درم شربتی از یک مثقال تا دو درم
صفت گوارش طباشیر تشنگی و حرارت بنشاند و معده را قوت دهد بگیرند طباشیر
و گل سرخ و تخم حماض و صمغ بریان کرده از هر یک ده درم گلنار و سماق و عصاره
لحیة التیس از هر یک هفت درم زعفران و افیون از هر یک دو مثقال همه را بجلاب
بسرشند شربتی دو مثقال و اگر ده درم حب الآس اندرین گوارش زیادت کنند
و برب آبی بسرشند قوی تر بود صفت گوارش سماق بگیرند سماق پاک کرده
سی درم سویق النبق و سویق الشعیر و سویق الهاج(?) و کعک بغدادی و خرنوب شامی
از هر یک ده درم شکر طبرزد چند وزن همه داروها همه را برب مازو یک درم نیم
بکوفته بسرشند با رب مورد با رب آبی این یک شربت بود صفت شرابی که اسهال
صفرایی باز دارد بگیرند پیت جو درشت تخم خشخاش چندانک بر کف دست گنجد
پوست خشخاش هم چندان همه را بپزند و بپالایند و اگر مسوق جلنار مان یا سماق

خوش

خوش کنند روا باشد و اگر حرارتی عظیم باشد با یک درم کهنه نیم بریان کرده صفت
داروی دیگر بگیرند نیم مایه خرگوش دو دانگ افیون دو دانگ مار دیم درم کندر هم
درم شربتی نیم مثقال و باید دانست که چیزهای خدر کننده چون افیون و بزر البنج را
اندرین باب منفعت آنست که ماده را غلیظ کند و خواب آرد و حس بوزاندن صفرا
باطل کند لیکن از خطرها خالی نیست و تا نتوانند گردان نباید گشت پس اگر ضرورت
شود زعفران و جند بیدستر و مانندان چیزی با وی باید آمیخت خواجه بو علی سینا
گوید افیون شیاف کردند بیمار هلاک شد فصل سیوم اندر علاج اسهال صفرا که
با بلغم آمیخته باشد بگیرند هلیله زرد یک جزو و حب الرشاد نیم جزو حب الآس و ثمرة
الطرفا و سک از هر یک سدس یک جزو شربتی دو درم اخری بگیرند تخم لسان الحمل
دو درم افسنتین یک درم ماربوست دم الاخوین از هر یک نیم درم این یک شربت
باشد و اگر خواهند این شربت در آب باران بدهند یا اندر بعضی ربها صفت حقنه که اسهال
صفرایی باز دارد بگیرند نمک اندرانی و بشکنند و بریان کنند و اندر بریان کردن چند
بار سرکه بروی می پاشند پس بکوبند نار دانگ بریان کرده و سماق پاک کرده از هر یک
سه وزن نمک گشنیز خشک بریان کرده و انبرباریس پاک کرده چهار یک وزن
نمک همه را بکوبند و بیامیزند و بکار دارند و خداوند اسهال را صواب آنست که بر یک
طعام صبر کند و اندر شبانروزی یک بار خورد و اندک خورد و از پس طعام
چیزی قابض خورند چون آبی و انار ترش و مانندان و از آب صبر کنند خاصه اگر
صفرا با بلغم آمیخته باشد و خداوند اسهال بلغمی را یکبارگی از آب باز باید داشت
و اسهال صفرایی سلیم تر از دیگر انواع باشد و زودتر علاج پذیرد و بیشترین بیماریهای
حاده و تب غب محرقه شود فصل چهارم اندر علاج بادهایی اندر معده باشد اسباب و علامات
و علاج تولد بادها اندر گفتار دهم اندر علاج معده یاد کرده آمده است آن باب مطالعه
باید کرد باب دوم از جزو دوم از مقالت چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال معده
ای که سبب آن ضعیفی قوت ماسکه باشد اسباب ضعیفی قوت ماسکه پنج نوع است

بگمی رطوبتی لزج که بر سطح معده آلوده شود و طعام را فرو اخزاید دوم آنکه بر سطح معده ثبرها
براید بدان سبب طعام بر نتابد و بدان التفات نکند و از مجاسات آن بگریزد و قوت ماسکه
بدان سبب از کار خویش باز ماند سیوم آنکه قوت ماسکه بسبب نوعی از انواع سوء المزاج
ساده یا با ماده ضعیف گردد و بنجم آنکه از بس طعام حرکات عنیف اتفاق افتد و طعام
بدان سبب از معده فرو داید ناگوارده **علامات** اول رطوبتی که بر سطح معده آلوده
باشد اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و علامت ثبرها کی بر سطح معده براید انست
که بر سطح زبان نیز هم از انواع ثبرها براید و از معده بخارها برخیزد و بوی دهن ناخوش
گردد و معده از پس طعام بسوزد و درد خیزد و دردی خلیده و گزنده خاصه اگر
چیزی ترش یا شور خورده شود و ثفل ناگوارده صدیدی بود و تشنگی غالب
بود و نباشد کی اسهال ناب بود و انواع دیگر را اسباب آن بران گواهی دهد و هر
اسهال که ریم و چیزی مانند ریم و خون بود اندر جگر و حوالی آن افتی باشد و علامت آنکه ماده
از دماغ یا از زهره یا از معده سیرز بمعده می اید هیچ ظاهر نباشد باید دانست که اسهال
معده است و معده لغزیده است و علاج این بو بنج فصل است **فصل اول** اندر علاج
معده که رطوبت لزج بر سطح آلوده شود و قوت ماسکه را ضعیف کند علاج این قی است
و استفراغ چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بس معده را گوارش خرنوب
و اقراص گلنار و مانندان قوت دادن و گوارش جوزی و معجونها که اندر باب گذشت
یاد کرده آمده است پاک داشتن و یا معده را بقی و استفراغ و ایارج فیقرا و مانندان
پاک کند این گوارشها و قوتها باید داد **صفت** گوارش خرنوب نبطی و بلوط و شاه
بلوط از هر یک جزوی حب الغار یک جزو که از سرکه بیرون کرده باشند و حب الاس
در جزو سویق النبق یک جزو همه را بکوبند چون سرمه و بشراب مورد سرشته
شربتی از سه درم تا چهار درم **صفت** اقراص گلنار بگیرند گلنار و تخم گل و بزر الحماض
از هر یک سه درم سماق و مازو و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و کندر از هر یک درمی
و نیم زعفران نیم درم همه را بکوبند و باب مورد زیر سرشته و قرص کنند شربتی یک درم

باشراب مورد **صفت** سفوف قرطم بگیرند قرظ و طراثیث و تخم گل و گلنار و سماق از هر یک
پنج درم بلوط بریان کرده و زیره بسرکه تر کرده و بریان کرده از هر یک چهار درم خرنوب
نبطی ده درم موز بریان کرده پنج استار همه را بکوبند چون سرمه شربتی دو درم با رب
ابی و طعام کبک و دراج بریان کرده و با سماق و انار دانگ بخته فصل دوم
ثبرها که بر سطح معده براید و قوت ماسکه را ضعیف کند اگر مانعی نباشد اول رگ
باسلیق فرمایند زدن یا بر ساق حجامت کردن و اگر قوت قوی باشد نقیع هلیلهٔ زرد
و خرمای هندی و استفراغ کردن بس از فصد و حجامت تا مادهٔ علت کشیده شود
و گلنگاب که از بیخ جو و حب الاس و تخم خشخاش بسرشته می باید دادن و اوج
بعلاج این علت مخصوص است کی هر روز یک درم صمغ عربی و دو درم اسبغول و دو
درم روغن گل با آب سرد بدهند و اگر اسبغول و تخم ریسان نیابد و تخم شاهسفرم در آب
بجوشند و روغن گل بر جکانند و بدهند صواب باشد ضمادی خنک بگیرند
آبی که تخم و حب الاس و برگ سیب و گل سرخ و گلنار و مازو و صندل و رامک
و قرض و سماق و احماع انار ترش از هر یک پنج درم کافور نیم درم همه را باب مورد
تر بسرشته و اگر یک درم زعفران و دو درم عود در مادت کنند روا باشد و طعام از
گشنک جو بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و برگ حماض روغن بادام بر جکانیدن
و طفشیل از عدس مقشر و آب او را و آب سماق و آب انار ترش و دوغ ترش
آلوده و آهن تاب کرده مقدار ده استار یا بانزده درم کعک سوده جون سرمه
و نان خشک اندر تنور بریان کرده سود دارد و کریج بریان کرده و مویه کرده
بر بخته و اگر این ثبرها از پس دق و سل بدید اید او را علاج نیست
بر سطح معده باند و قوت ماسکه را ضعیف کند بگیرند اسبغول بریان
کرده بروغن گل چنانکه اندر فصل گذشته یاد کرده آمده است می باید داد و سفوف الطین
دادن و اگر خداوند علت مرطوب باشد سه درم حب الرشاد بریان کرده و بروغن گل
چرب کرده ناکوفته بدهند و جون بروغن گل چرب کنند معتدل باشد و اگر بروغ

اندر جوشانده و بد هند صواب باشد و اگر سیج اداکند علاج ان اندر علاج سیج یاد
کرده اید و حقنه کردن بروغن گاو گداخته و دم الاخوین اندر وی حل کرده سود دارد
که قوت ماسکه را ضعیف کند اسباب و علامات و علاج
همه انواع سوء المزاج اندر گفتار دهم یاد کرده امده است هرچ مقصود باشد از ان
گفتار باید جست عنیف باشد انج در معده تباه
شود از طعام و ناگوارید و اندر معده بماند و اندر امعا انرا بایارج فیقرا پاک باید کرد
بعد از ان علاج دیگر خوابست و ساکن بودن و از بس سخن حرکت ناکردن و اگر حاجت
طعام ان بساعت باید خورد که بنول فرود امد چنانکه اندر کتاب سیوم اندر تدبیر مسافران
یاد کرده امده است والله اعلم از جزو دوم از مقالت چهاردهم از کتاب
ششم اندر اسهال معده ای که از بسیار خوردن بی ترتیب خوردن و از طعام های
بد و چرب افتد انرا که اسهال از بسیار خوردن افتد او چون علاج خداوند
هیضه کنند و گرسنگی فرمایند یک شبان روز و اندک فرمایند خورد و طعامها سبک
و زود گوار فرمایند معده را قوت دهند بداروهایی که موافق مزاج گرم بود گلشکر
با قراص طباشیر سرشته دهند و سفوف حب الرمان و انچ بدین ماند و هرچ اندر باب
اول از این جزو یاد کرده امده است بکار دارند و طعام سماق و ناردانگ و مانند ان
و گوارش عود و تریج پرورده و مصطکی و علک شاخ خاییدن سود دارد و طعام کباب
و کبوتر بچه و گنجشک بریان و انرا که اسهال از طعامهای بد افتد علاج وی انست که از ان
طعام هیچ نخورد و عادت بگرداند و انرا که اسهال از طعامهای چرب افتد روزی دگر
گرسنه باید بود تا اندکی کال شود و مزه بدن و طعامها کم چرب خوردن و انرا که اسهال از
بی ترتیب خوردن بود ان عادت را تباید کرد و باید و معده را قوت دادن و ضمادها
قوت دهند که اندر ابواب گذشته یاد کرده امده است بکار داشتن
از کتاب ششم اندر اسهال معده ای که سبب ان ماده
سودا بود که از سپرز بمعده امد اگر قوت قوی باشد و ماده سودا بسیار رگ اسلیم

بادرد و مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و فم معده را قوت دادن سفوف حب الرمان
ان بگیرند حب الرمان ده درم بهمن سرخ دو درم بریان کرده و زرنباد بریان
کرده از هر یک یک درم شربتی ده درم و ده ابسنار ناردانگ و سمن موز سیاه بکوبند
و اندر سرکه بالند و حالا بند و اندکی نمک و صعتر در افگنند و از ان خورش کنند
سفوفی بگیرند کندر و سعد و جوز السرو و سک از هر یک نیم درم کعک بغدادی یک درم
این جمله یک شربت بود با شراب کهن دهند و اگر حاجت اید مجمه بر سپرز نهند تا ماده را
از معده باز دارد اندر اسهالی که علل را ببغزاید و قوت ماسکه را ضعیف
کند باید دانست که انواع اسهال معدی که یاد کرده امده است همان انواع بعینها معوی
نیز باشد و اسباب همان اسباب باشد بعینها مگر یک نوع که مخصوص است بمعده و ان اسهال است که سبب ان ضعیف قوت هاضمه بود و این یک نوع معوی نباشد و اسهال معوی بعضی چربی
بود و بعضی زبعضی سیج اداکند و بعضی نه
چهار بابست باب اول اندر اسهال معوی که انرا زلق الامعا گویند و
این سه فصلست اندر زلق الامعا که سبب ان رطوبتی لزج باشد این بیمار
نیست که معده را و رودها را بسیار افتد و قوت ماسکه هر دو ضعیف گردد و انچ اندر
علاج معدی یاد کرده امده است علاج انست اما اول رودها را بایارج فیقرا و حب
صبر پاک باید کرد و پس شراب افسنتین و سکنجبین عنصلی و میبه و حب قوقایا بکار داشتن
و گوارش خرنوب باب عوسج و گوارش سماق با رب خرنوب و گوارش خوزی با
شراب مورد نافع بود و این همه اندر بابهای گذشته یاد کرده امده است
دارویی نافع بگیرند سک درانگ و سعد و مصطکی و تخم کرفس و زیره کرمانی بسرکه
کرده و بریان کرده و مورد دانه و گلنار از هر یک پنج درم ناردانگ ترش بریان
کرده ده درم همه را بکوبند و بیزند شربتی سه درم امیبه ضمادی نافع بگیرند
مر و کندر و مصطکی و اقاقیا و دشت یمانی و لادن و صبر و افیون و بزر البنج از هر یک
چهار درم و رب سماق و گل سرخ و گلنار و سک و عصاره لحیة التیس و ماد و و حضض و

ماميثا از هر یک هفت درم همه را بکوبند و بیزند و با آب مورد بسرشند و بر شکم طلا کنند و
نگذارند تا خشک شود و فرو ریزد این ضماد اگر تب آید و اگر نیاید سود دارد ... باشند و از
پس این ضماد افسنتین بکار دارند		ان افسنتین رومی یک دقیه دانه در
شراب قابض تر کنند یک شب و دیگر روز شراب از وی بپالایند و آب برگ مورد
ترمان شراب بیامیزند و لختی سک سوده و لادن و رامک اندرین شراب حل کنند
و خرقه بدان شراب تر کنند و عود مطرا که بمشک و عنبر مطرا کرده باشند و بران خرقه
در د کنند او را بر شکم بپوشند		ضمادی دیگر بگیرند سک و زعفران از هر یک
یک درم اشنه ده درم مصطکی هفت درم بنفشه پنج درم قصب الذریره پنج درم رامک شش
درم تخم کرفس پنج درم مورد دانه و مازو از هر یک ده درم همه را بکوبند و بیزند و بسرشند
و بر شکم نهند و اگر ازین ضماد هر بامداد و شبانگاه دو درم با جبه بخورند سود دارد
و طعام کنجشک بریان کرده و کبک و تذرو و مطجنه کرده و میان او بزره و کرویه
و دارچینی و کشنیز خشک و سماق و نار دانک و کرفس و پودنه و سداب اکنده
و پست عنبراوست زیتون و پست نار دانک سود دارد و شراب میوها که از
امرود و سیب و زعرور و ریباس و حب الاس و عنبراد و سماق و نار دانک بیزند سود
دارد		اندر زلق الامعا که سبب آن بزاده دویدن کی روده‌ها باشد
باید دانست که این بزاده دمید که گرمی مزاج و گذشتن خلط صفرا بود
بر روده‌ها همچنانکه آب سخت گرم یا روغن گرم بر عضوی بر ریزند آن عضو را بد
ماند و آبلها برآید و خلط صفرا که بر روده بگذرد روده‌ها را همچنان بد
ماند از بهر آنکه هم گرم باشد و هم تیز و هرگاه که مزاج را با اعتدال
باز آرند و صفرا ازین بردن کمتر رود و بصلاح باز آید از بهر آنکه اسهال
صفرا بی سلیم تر از دیگر انواع اسهالها بود و زودتر علاج پذیرد و
اگر مزاج هم بدان گرمی بماند و آن ماده باز نایستد سحج و قرحه امعا
پدید آید و امید بهتری نماند		ایج اندر علاج ترمی معده و اندر

علاج ضعیفی قوت ماسکه معده که سبب آن تولد صفرا بود یاد کرده آمده است همه
علاج این علت هر بامداد مقدار نیم رطل بغدادی دوغ ترش پالوده با گل سرخ
و طباشیر و تخم انجاص از هر یک یک درم کوفته و بیخته می باید داد و دوغ سنگ تاب
یا آهن تاب کرده باید داد و شیر تر با آب سماق آمیخته از هر یک نیم رطل بغدادی بگیرند
و سنگ تاب می کنند تا نیمه باز آید و سه دقیه آب انار ترش و شیرین با وی بیامیزند
چند روز ناشتا این شربت میدهند و وقت خواب دو دقیه آب غوره نیم دانگ
ی شکر و اباشند و اگر طباشیر و تخم انجاص و گل سرخ با وی بیامیزند همچنانکه
با دوغ صواب باشد و اگر این ترشها نرسیده هر بامداد سفوف طباشیر دهند با
یک دقیه رب آبی		آن بگیرند تخم انجاص بریان کرده و اسغول بریان کرده
و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و طباشیر از هر یک راست همه را بکوبند مگر اسغول را
و کشکاب که از گندم جو بریان کرده باشند و گاورس و پوست کنده مرغ بروغن
گل و ی روغن نافع بود و طعام خورد مرغ خانگی و باجه بزه با آب سماق یا با آب نار دانگ
پخته فرمایند و بجای آب شراب انار رسانده با آب آمیخته دهند و ضمادی سازند
از خانه ترف و ان سری باشد کی بر سر آب ایستاده باشد و بعربی طافی
گویند و از کدوی تر و از جو و گل سرخ و گلنار و مازو و صندل و رامک و نار
پوست آب سیب ترش و با آب مورد تر بسرشند و بر شکم نهند و موم روغن کی
از روغن گل و موم سفید سازند و از آب برگ لسان الحمل و آب برگ خرفه
و آب انار ترش و آب غوره بیامیزند و بر شکم همی مالند و اگر ماده سخت بسیار
بود و قی تواند کرد سخت صواب باشد خاصه ناشتا آب گرم و سکنگبین و اگر ناشتا
قی تواند کرد اول کشکاب خورد بسیار پس آب گرم و سکنگبین خورد تا قی
تواند کرد و از پس قی هر بامداد نیم رطل دوغ بزبا سفوف الطین میدهند
سفوف الطین بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر و کهربا و
گل سرخ از هر یک راست شربتی سه درم		اندر زلق الامعا که سبب

باقی قوت داروی مسهل باشد که بر سطح روده‌ها مانده باشد انوعی از انواع سوء المزاج علاج
انواع سوء المزاج و علاج باقی قوت داروی مسهل که بر سطح روده‌ها باشد هم اندر علاج اسهال
معدی یاد کرده آمده است والله اعلم

اندر احوال سحج باید دانست که آفریدگار تبارک و تعالی رطوبتی لزج
آفریده است اندرون روده‌ها بر سطح روده اندرونی تا درشتی ثفل و تیزی اخلاط
که بروی می‌گذرد از وی باز می‌دارد و از زود دفع کند و بلغم اندر این رطوبت
چربی است چون آهار که از نشاسته پزید و آن را طبیبان صهروح الامعا گویند
و غشای مخاطی نیز گویند و هرگاه که اخلاط تیز بود و بسیار گذرد آن رطوبت را می
تراشد و می‌برد تا از پس تنگی روده را از آن رطوبت برهنه کند و چون سطح
روده برهنه شد تیزی اخلاط روده را بگرد و برد و سحج و ریش روده تولد
کند اما اگر خلط صفرایی بود اندر مدت دو هفته سحج کند و اگر خلط شور و بورقی بود
اندر مدت یک ماه سحج کند و اگر خلط سودایی بود اندر مدت چهل روز یا بیشتر
سحج کند و اگر سحج کهن گردد ریش روده پارهای پوست بیرون آید و آن را بعرب
جراطه گویند و تازی ده نیز گویند و خراده نیز گویند و سبب اسهال خون و ریم و زرداب
یا ماهی بود یا قرحه و دبله که اندر بعضی احشا بود که نزدیک تر روده است یا اندر
روده بود و پخته شود و بگشاید یا رگی از رگهای روده تنگ آمد یا دهنهای رگهای
روده گشاده شود یا داروی مسهل چون تخم حنظل و غیر آن روده را ببرند و اسهال
چون تولد کند و اسهال زرداب معوی کمتر افتد از بهر آنکه زرداب یا از گداز گوشت
تن بود یا از ماهی و دبله سر آید که خواهد پخت لیکن چون مدت آن دراز گردد مضرت
با معا باز دهد و اسهال که با ریم آمیخته بود بیشتر از گشادن دبله بود یا از پخته
شدن ماهی که اندر احشا افتاده باشد و از آنجا بروده فرود آید و این نیز معوی باشد
و سلیم تر باشد لیکن اگر این نیز مدت دراز گردد روده را ریش کند
اسهال خون باشد که یکبار بدید آید ناگاه و باشد که اندک اندک بدید آید اما آن

انج ناگاه یکبار بدید آید سبب آن گسستن و طی شدن رگی باشد و اگر اندر روده‌ها
المی نباشد از احشا ای بد خاصه اگر علامتی از علامات آفت احشا آن بدید آید
و گاه باشد که از امعا بود و هیچ المی نباشد و سبب آن گشاده شدن دهنهای رگهای
روده‌ها بود و آن سلیم تر باشد و اندک اندک بدید آید و اسهال خونی که از پس اسهال
صفرایی و از پس سحج افتد و روده‌ها درد کند سخت بد باشد خاصه اگر بحث خراطه
آمده باشد پس خون صرف اندر بهر آنکه علامت آن باشد که آفت بقعر روده‌ها رسیده است
و اسهال که با قی افتاده بود بیشتری از قرحه معده بود و اگر اندر روده‌ها را سحج نباشد و
اگر سحج باشد از طبقهای روده‌ها بود و اگر از روده‌های زبرین باشد قی افتاده بزرگتر
و غلیظ تر بود و سحج که اندر روده‌های باریک افتد بتر بود خاصه آنچ اندر روده صایم افتد
از بهر آنکه چهار معنی یکی آنکه این روده‌ها باریک تر از دیگر روده‌هاست و اندر وی رگهای
بسیار است دوم آنکه صفرا که از زهره برود تا فرود آید اول بدین روده آید و صرف
باشد هیچ رطوبتی دیگر با وی نا آمیخته و تیزی آن نا شکسته سیوم آنکه اگر آفتی بدین
روده رسد مضرت آن بجگر باز دهد از بهر آنکه بجگر نزدیک است چهارم آنکه نه دارو
و نه غذا درین روده هیچ درنگ نکند و صایم از بهر این گویند و چون دارو در وی
درنگ نکند قوت دارو در وی اثر نکند و منفعت آن بدو نرسد و سحج که اندر روده
باریک افتد بعضی با درد باشد و بعضی نه با درد باشد و آن را از حیر گویند و بعد از آن
یاد کرده آمد و گاه باشد که خون اندر شکم ببندد و تمام اطراف سرد بود و شکم
بر آید و دیگر درد نبض ساقط شود و غشی افتد و هرگاه که بیماری رایت صفرایی
آید و بول او سپید بود و صداعی و آفتی دماغی نباشد و هوش برجای بود بیم باشد
که سحج کند و آن را که سبب سحج ماده خطرای بود و اول اسهال صفرایی بوده باشد
و خلط صفرا با خواط آمیخته باشد و آن را که سبب بلغم بود قی باشد و اول اسهال سودا
بوده باشد آن را که سبب بلغم و اسهال سودایی که بر سبیل ابتدا افتد یعنی اسهال
که اول بدید آید سیاه و سودایی بود هلاک کند از بهر آنکه نشان آن باشد که

اما پس سرطانی عفن شده است و سر کرده است هیچ اندر احتراقها اندهم چنین
باشد اگرچه هنوز سیح کرده باشد خاصه اگر بوی تغیری دهد و زمین را حرثا بدو
بکس گردان بگردد اگرچه هنوز قوت برجای بود و اگر چه اندر تن درستی اند
هم بد باشد لیکن اگر زمین بجوشد فضله سودایی بود که دفع می شود و امید خیر باشد
باید دانست که اصل علاج آن علت و بیشتری علتهاست که اعضا
رئیسه را مراعات کنند و اگر فضله باشد تن را از آن پاک کنند و اگر اندرین عضوها
ضعیفی بود قوت دهند و اگر سوء المزاج باشد با اعتدال باز آرند پس بعلاج بیمار مشغول
شوند و اول احوال دماغ را مراعات کنند و انرا از فضلهاکی اندر وی گرد امده باشد
پاک کنند و نطولهای تحلیل کننده بکار دارند و بچیزهای بوبدنی قوت دهند و هرگاه
که دماغ را برین جمله مراعات کرده شود مادۀ نزلها که از دماغ بدیگر اندامها فرود
اید بریده گردد و از افت ایمن شود پس احوال دل را مراعات باید کرد چه اصل همه
علاجها مراعات قوت دل است و اندر باز داشتن از غذا در هیچ علت چندان استقصا
نباید کرد که قوت ساقط شود لکن هرگاه که بیند که ضعیفی پدید خواهد امد قوت را
بچیزی غذای با یاد بگیرایند و بدان مقدار نگه داشتن و اگر بچیزی غذای تمام
نباشد داروی موافق حال و موافق مزاج با آن ترکیب باید کرد و هرگاه که قوت
دل نگه دارند قوت غریزی بر تحلیل فضلها و دفع مضرت خلطهای متواتر بود و
حال جگر را نیز مراعات باید کرد از بهر انکه این علت و بیشتر علتها ضعیفی جگر
و سوء المزاج باشد و هرگاه که سوء المزاج او زایل کند خلط بد و مادۀ تیز و گزنده
تولد نکند و حال معده را نیز مراعات باید کرد چه اگر قوتهای معده سلاق بود و هضم
تمام کند فضلها و خلطهای بد اندر تن گرد نیاید و هرگاه که اندر قوتهای او تقصیری بود
و هضم تمام نتواند کرد اندامهای دیگر آن تقصیر را اندر نیابند و افت اخلاط بد گرد اید و بیماریها
تولد کند و بهترین مراعاتی معده را انست که او را از طعام فزونی و از امتلا و گرانی
بادی نگه دارند و اگر اندر وی فضله باشد از ایجی یا اسفراغی موافق کم کنند و هر
گاه

گاه که مراعات احوال این اندامها واجب کرده شود و مادۀ بیماری گسسته شود و علاج
عسو در د شند سهل و اسان باشد منفعت علاج زود پدید اید و باید دانست که بسیار
وقت باشد که دارو از بیمار دور داشتن و بیمار و علاج ناکردن صوابترین علاجی
باشد و گاه باشد که سبب درازی بیماری علاج کردن و دارو دادن بود خاصه اندرین
علتها از بهر انکه اصل علاج این علت انست که طبیعت را و قوت اندامها را خاصه
قوتهای روده را سنگ باد دارند و قوت غریزی نگاه می دارند بچیزی غذایی
که مادۀ او اندک بود و قوت او بسیار چون ماءاللحم و زرده خایۀ مرغ نیم رشت و
اللحم را اندرین جایگاه فضیلتی بزرگ است از بهر انکه قوت او بسیار است و مادۀ او لطیف
و از وی چیزی سخت اندک بروده رسد و از او اثری نباشد پس هرگاه که قوت
غریزی را بچیزی چنین نگاه دارند او بسیار علاجها مستغنی کردند و قوت اندامها
بجای باز اید و مادۀ بد را از خود باز دارد و دفع کند سیما که بسیار باشد که بیمار
طعامی یا داروی بخورد و بر وی گران گردد و ناگوارید و متغیر نشده از وی جدا گردد
پس اولیتر آن باشد که غذا از آن نوع باشد که یاد کرده امده است لطیف و قوت
دهنده و دارو را نیز حیلت باید کرد تا قوت دارو بستانند و جرم دارو ندهند و هر ساعت
اندک اندک میدهند تا بر وی گران نشود و از او رنجاند و این چنان باشد که دارو
نیم کوفته کنند و اندر سودۀ بندند و اندر ابی که موافق بود فرغار کنند و بمالند و قوت
آن اندرین آب ستانند مثلا اندرین علت بچیزهای قابض حاجت و قابض از
درشتی خالی نباشد چون گلنار و خرنوب و مانند آن این چیزها را نیم کوفته کنند و اندر
خرقه بندند و اندر آب بهی یا آب سیب فرغار کنند و بمالند و بمالایند و لعابها چون
لعاب اسبغول و بهدانه بجمل با وی بیامیزند و هر ساعت اندک اندک میدهند و باید
دانست که سماع الحان خوش را و حکایتهای عجب را و بازیهای طرفه را و بطادۀ(?)
بستانهای خوب و دیدن جواهر و خطهای موافق را اندر قوت و نشاط بیمار و
مشغول داشتن او تا دل از اندیشه بیماری باز دارد اثری عظیم است از بن

نیز غافل نباید بود واندر ابتدای سحج چهار درم صمغ عربی کوفته اندر آب
سرد حل کنند و بدهند کفایت بود و عصارهٔ گل نر خوردن و حقنه کردن سود دارد
قرص گل سحج را و اسهال خون را زایل کند بگیرند گل سرخ و بزر الحماض
بریان کرده از هر یک سه درم صمغ عربی و کثیرا و نشاسته بریان کرده از
هر یک یک درم و نیم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند هر یک
مثقالی و اگر زود دارو درد کنند اسبغول و تخم نار و اسفرغم و تخم لسان الحمل و تخم
مورد از هر یک راست بگیرند و از جمله مقدار سه درم با چهار درم اندر آب گرم کنند
و بسرشند تا لعاب گیرد و مقدار دو درم روغن گل بر جا نهند و بدهند و ریوند چینی را
اندر اسهال خون خاصیتی عجیب است و اندر ریش رودها خاصه اگر با آب لسان الحمل
واندکی شراب کهن دهند و اقراص ریوند سوء المزاج جگر را زایل کند
آن بگیرند ریوند چینی و ابرباریس با عصارهٔ لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند
هر یک دو درم بگیرند ریوند چینی و کهربا و گل ارمنی و گلنار از هر یک راست
شربتی یک مثقال با دو درم آب گشنیز و اگر ریوند چینی را بکوبند و بروغن گل چرب
کنند شربتی نیم درم با یک درم اندر آب حب رمان بدهند و اگر تب نباشد اندر شراب
کهن آهن تاب کرده دهند یا اندر دوغ سنگ تاب کرده شراب آبی و شراب
حب و گلنار کرابی و جلاب سرد دردی نخته باشد با گل ارمنی سود دارد

اندر سحج و ریش رودها

و اسهال خون که بزبان یونانی دوسنطاریا گویند باید دانست که اسهال را
که سبب آن ریش رودها باشد بلغت یونانی دوسنطاریا گویند و این دو
سنطاریا دو نوع است یکی آنست که از ریق رودها افتد و دیگر نه از ریش روده
افتد اما آنچه نه از ریش روده افتد دو نوع است یکی اسهالی است که از ضعیفی
جگر افتد که نیرا مکلوس را خون گردانیدن و بدان سبب اسهال عجالی تولد
کند و از اطبیان دوسنطاریا کبدی گویند و دوم آنکه از اندرون روده رگی

ما پشتر سفنی از سبیها گشاده شود و اسهال خون پدید آید آنرا دوسنطاریا دموی
گویند و این هم چون آمدن از بواسیر بود و چون آمدن را از بواسیر بلغت
یونانی امورید و بس گویند و این از گشاده شدن سرکها مقعده بود و دوسنطاریا
با از گشاده شدن سرکها افتد که اندر روده و سبب ریش روده فعلی دوشت
بود یا خلطی تیز یا شور یا داروی تیز که بر روده بگذرد و روده را برند یا بر سطح
روده در او بزد و روده را بگیرد و داغ کند پس بقوت دفع دافعه یا بقوت فعلی که
بدو رسد و او را دفع کند از آن موضع جدا گردد و موضع مجروح گردد یا اما پس پخته
شود و نگ پدید آید اگر ریشها روده هم چون دمید کی داران باشد که از ابواب قلاع گویند
و آن ماده که آن ریشها از آن تولد کند بر بسته بر روده فرود می آید تا چاره سحج اندکی کند و اسهال
سهال
خون باز گردد و اسهال صدیدیا از گداز رشش تن بود یا از اما پس و دبله تا بود و بسیار
باشد کی قرحه روده را سوراخ کند و زود کشند یا باشد که ثقل اندر فضای شکم گرد آید
و شکم چون شکم خداوند استسقا شود و بندارند که استسقا بت و زود هلاک کند و
اندر بیشتر وقتها هر گاه که قرحه روده بر آن رسد که از گوهر روده چیزی بیرون
آید کار ازاجی بود بعقوبت ادا کند و قوت شهوت طعام حافظ شود و بسبب مشارکت
معده با روده تنگ شد و اگر روده سوراخ شود حکایت می کنند که مردی را اندر روده‌ای
فرد سوین روده سوراخ شد پس شکم و عضلها آن برابر آن موضع اما پس گرفت و
سوراخ شد و ثقل از هر دو سوراخ بیرون آمدی و مرد بهی پیست و خواجه ابو علی
سینا گوید اگر چه این از جملهٔ ممکنات است حکمی درست و گفته اند اگر درد و جایم و
شکم برابر او سوراخ شود بیمار گرسنه باشد و هر چ بخورد اندر معده او درنگ
نکند و خداوند علت بیرمرد و شکم او دردمند شود و هلاک شود ریش روده
آنست که اول اسباب آن از ریش رفته باشد و تبهای گرم آمده و اندر شکم درد و
بیماری و گرانی و حرمان بود پس تب سود آمده باشد و صلر زاینده و از پس این
تب گرانی و درد شکم ساکن شده و اسهال با خون دریم آمیخته شده و هر گاه که طعام

از معده فرو گذرد و ثقل انجا رسد که ریش است روده در دخیزد خاصه اگر چیزی شور
یا ترش خورده بود و شهوت طعام بسبب مشارکت معده ضعیف باشد و اسهال گرما
چون دد ریم امیخته شده و هرگاه که طعام از معده فرو گذرد و ثقل انجا رسد که ریش
روده در دخیزد خاصه اگر چیزی شود یا ترش خورده بود و شهوت طعام بسبب
مشارکت معده ضعیف باشد و اسهال که با فشاره بود منتری از قروح معده بود
اگر اندر روده ها هیچ حاشد و اگر هیچ باشد از طبقها رودها باشد و اگر از روده های فرو
سرین باشد ثفل ده غلیظ و بزرگ باشد و اندر کتاب بقراط می اید که هرگاه کی
خداوند دوسطار بار از پس کوشش حب چیزی سیاه چند نخودی کوچک بدید اید
و تشنگی غالب شود بیمار بهتر نشود و اندر مدت هفت روز بمیرد و بقراط میگوید هر
اسهالی که ناگاه از پس بیماری بدید اید نشان نزدیکی هلاک بود و یعنی اسهال ناگاهی
و هرگاه که از پس استسقا اسهال بدید اید بد باشد خاصه اگر استسقا از اماس جگر
تولد کرده باشد از بهر انکه ان استفراغ اب باشد و بسیار باشد که هیچ و قروح
امعا با استسقا افکند و هر بیماری را که بجنبش شکم و گراز دفع و فوات و اختلاط عقل
بدید اید نشان هلاکت باشد و هرگاه که زمستان خشک و شمالی بود و بهار که از پس
او در اید گرم و بارنده بود و تابستان نیز بارنده بود اسهال خون بسیار افتد خاصه
زنان را و خداوندان مزاج تر را و هرگاه که زمستان جنوبی و بهار شمالی بود و تابستان
گرفته و ابرناک و گاه باران بود نزله بسیار افتد و از ان نزله اسهال و هیچ بسیار
افتد و اندر مهرهای جنرل بوقت انکه باد جنوب و بارانها بسیار اید اسهال بسیار
افتد و اگر شخصی را باسهال یا بادرار بول یا نفث ریم همی اید و این شخص را سن ماند
و عمر او از سی و پنج سال گذشته باشد و پیش ازین کارهای سخت و ماریج کرده
باشد و از ان باز ایستاده باشد و اسایش یافته و برا این ماید بود و اومید
باید داشت که اندر مدت چهل روز یا شصت روز یا سالی پاک شود و خلاص یابد
طریق علاج این علت انست که تامل کنند تا اندر احشا روده بالایین

هیچ افتی و اماسی و ریشی بوده است و خون از انجا بروده فرود می اید با خود از روده
می اید و از هر کجا که می اید اول تدبیر شستن و پاک کردن ان موضع باید کرد داروی دادن
تا این ماده پاک بیرون اید پس بعلاج ریش مشغول بودن و اگر سبب علت ماده تیزست
یا شور که از همه تن بروده فرو می اید اول تن را از ان ماده پاک باید کرد و اگر گذار ریش
اندر اماس است بعلاج تب دق انرا در باید یافت و اگر هیچ در ریش وابست و اندر روده ها ی
برسوی است از ان شیافهای نرم و شوینده پاک باید کرد که در علاج چشم بکار اید
چون لعاب اسبغول و لعاب دانه بهی و لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و انچ بدین
ماند با هم اب شوید و بلغرا ند و هم درد و گزیدن خلط را باطل کنند و تیزی را از روده
باز دارد و اگر صفرا و خلطها تیزی می گذرد حقنه از خیار چنبر و اب کشنیز و اب عنب الثعلب
و اندکی زعفران علاج باید کرد و اگر خلطی شور یا تر یا خلط سودای همی گذرد و مطبوخ
هلیله زرد و سیاه و مویز و خیار چنبر علاج باید کرد و اگر هیچ کهن شده باشد و ریش
ملد کشت از جزای زداینده چون ماء العسل و جلاب و ایارج فیقرا حاجت باشد
از ایارج ایارج گوشت مرده را پاک کند و گوشت پاکیزه برویاند چند کرت ایارج
فیقرا باید داد پس دوغ پالوده بسنگ تاب کرده چنانکه اندر باب زلق الامعا
یاد کرده امده است و شیر تازه سنگ تاب یا اهن تاب کرده اگر تب نباشد
سخت نافع بود و نخستین تدبیر انست که بیمار را از طعام باز دارد دو روز یا سه روز
و قوت نگاه می دارد چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده امده است و اگر قناعت
نکند چیزی نرم و اندک باید داد با دین نیز قناعت باید کرد و از طعامها که اندرین
علت شاید داد حسوی است که از چند روس بسازند و پیه بط و پیه مرغ خانگی
و پیه بز و از بهر انکه پیه بز خشکی گراینده تر است سودمند تر بود و از گاو روغن پوست
کنده و ارزن پوست کنده و از برنج شسته و نیم کوفته انرا مدد سازند هم چنانکه
یک از چند روس سود دارد و اگر اب که اشامد بدان بیرندابی بود که تختی
خشخاش اندر وی تخته باشند پس پالوده و اندکی ساسته بریان کرده

در افکنند صواب باشد **صفت** اشامهٔ نافع بگیرند سماق و اندر آب باران تر کنند
یک شبانروز پس بمالانند و از وی پوست کنده با کریچ یا سوسن اندرین
آب سماق تر کنند و چهار ساعت بنهند پس بدست بمالند نیک و بمالانند و بپیه
بز بپزند و چرب سیب همی جنبانند تا مطبوخ شود و لختی ضمغ بریان کرده سوده در
افکنند تا اگر تب باشد اشامه از کریچ و تا بچه بره بپزند و ضمغ عربی برافکنند و قدری
پوست کنده را بآب بجوشانند و آب از وی بریزند و دیگر کرت بپزند و آب از وی
بریزند و بار سوم آن عدس را با برگ حماض و برگ لسان الحمل یا برگ خرفه
باب سماق و پیه بز گرده بط یا مغز بادام بریان کرده یا بوست دو بین
سود دارد خاصه اگر آنرا در آب بی و آب بادرنگ و آب سماق تر کنند پس
خشک کنند و روغن اوکنند و خمیر نان با بی ببرشند که خرمای قصب و حب
الآس و خرنوب و سماق اندروی بخته باشند و بالوده و اگر با آب نخ بپرشند
صواب باشد و شراب سیب و شراب بی و شراب انار و شراب مورد و شراب
میوهای قابض که اندر ابواب گذشته یاد کرده آمده است سود دارد و اول شراب
انگوری قابض با آب ممزوج کرده آب را اندر افتابهٔ آهنین جوشانیده سنده
داشته لند اگر شراب قابض نباشد حب الآس نیم کوفته یک شبانروز اندر
وی فرو غار کنند و بمالانند اگر شاه بلوط بعوض آن فرغار کنند روا باشد
صفت مغلیا بگیرند اسبغول و تخم مرو و تخم خرفه و تخم لسان الحمل و تخم گل
و تخم حماض و تخم خطمی پاک کرده و تخم شاهسفرغم از هر یک یک وقیه همه را بریان
کرده طباشیر و صبولیا و نشاسته بریان کرده و صمغ بریان کرده از هر یک
دو اوقیه گل ارمنی پنج دقیه کهربا دو دقیه همه را بکوبند مگر اسبغول را شربتی سه درم
تا پنج درم با شراب مورد و غیر آن و وقت خواب دو درم اسبغول بریان کرده
و بروغن گل چرب کرده با یک درم گل ارمنی بدهند و بدین خشک کهن ریش
کهن را سود دارد و اگر تشنگی آرد آنرا اول بجند آب باید جوشانید تا شوری برود

پس خشک کردن و بریان کردن و کوفتن شربتی یک درم و از هر ج لمدرین باب
وصف کرده آمد سودمندتر است ثابت بن قره می گوید بعضی طبیبان اندرین علت یک
رطل بغدادی گل ارمنی اندر یک روز فرموده اند خوردن بتفاریق و نافع بود و دو درم
تخم کند با دو درم حب الآس کوفته و بخته اسهال کهن را باز دارد و خداوند واسیر را
سود دارد خواجه ابو علی سینا می گوید بعضی طبیبان گفته اند اگر پاره بلابس بسوزانند
تا سیاه شود و بسایند مقدار نیم درهم اسهال کهن را باز دارد وی گوید دوستی مرا خبر
داد که این را باز مودم و درست آمد و هم خواجه ابو علی سینا اندر کتاب قانون آورده است
که سرگین سگ که چند روز استخوان دهند و جز آن هیچ نباشد و فضلهٔ آن سپید باشد
و آنچ بیاه تنور افکنده باشد مقدار یک درم و نیم اسهال باز دارد و سنگدان اشتر مرغ
خشک کرده و همچنان سوده سه درم با شراب مورد یا شراب بی بدهند اسهال کهن باز
دارد **صفت** دارویی نافع بگیرند تخم خشخاش سپید و گشنیز و سعد و حب الآس
از هر یک نیم درم کوفته و بخته با زرده خایه مرغ یا با شراب مورد بدهند همه انواع
اسهال را و اسهال کودکان را که بوقت دندان برآمدن بود باز دارد و کودکان را
جایه ایشان دهند **صفت** دارویی دیگر دانهٔ موز خشک کرده و سوده هم چون
سرمه و استخوان سوخته و کشنیز خشک بریان کرده و سماق و خرنوب و تخم کرفس
و زیره بسرکه تر کرده بریان کرده و نان فطیر خشک و کندر و اگر خواه از هر یک جزوی
شیر مایهٔ خرگوش یا شیر مایهٔ بز یا شیرمایهٔ آهو نیم جزو یا کمتر همه را نیک بساید
و هر ساعت لختی بر کف دست کنند و در دهان اندازند تا اندر یک وقت مقدار
بیست درم خورده شود اندر یک روز شکم باز گیرد **صفت** حب آزموده که اسهال
خون باز دارد بگیرند افیون و مازو و کزمازو از هر یک راست باب ضمغ بپرشند
و حب کنند شربتی دو دانگ [illegible] و فانس و روغن شبت و دندان مالیدن هم را
بگشاید و اخلاط را بطبع بر تن کشد و اسهال را باز دارد و حجامت بر شکم نهادن و چهار
ساعت بگذاشتن اسهال باز دارد خواجه ابو علی سینا می گوید من این آزموده ام

درست امد و بباید دانست که داروهای حذر کند خام افیون بکار داشتن خطر بیت
لیکن گاه باشد که بدان حاجت اید از بهر انک ماده را غلیظ کند و خواب ارد و حس سوزش
رودها باطل کند و بدان سبب نیز بر خاستن حاجت کمتر افتد با این همه تا توانند بدان دست
ساید برد پس اگر حاده باشد اندر شیاف بکار داشتن اولیتر از بهر انک اند داروی
خوردنی و اندر ضماد بکار داشتن اولیتر که در شبان وانرا با چند ید سیر و زعفران
بکار باید داشت و بیماری را که قوت ضعیف باشد و نبض ضعیف و اندامها سود می بود
هیچ حال بدان علاج نباید کرد **صفت** طلی بگیرند افیون و بزر البنج از هر یک جزوی
حف بلوط و گلنار و اقاقیا و کندر و مر از هر یک پنج جزو همه را بعصارهٔ خشخاش با
طبیخ ان بسرشند و طلی کنند **صفت** داروی قوی بگیرند سر مایهٔ خرگوش دو دانگ
افیون دو دانگ مازوی سبز نیم درم کند نیم درم شربتی نیم مثقال و اگر پیچ اندر رودها
فرو سوی باشد تدبیر حقنه باید کرد **صفت** حقنه بگیرند کرنج پوست شسته سه درم کشک جو
هشت درم گل سرخ ده درم سه کرده بزنگ ناکرده بیست درم همه را اندر یک من
و نیم اب بپزند تا یک رطل باز اید و بپالایند و بکار دارند و اگر رودها سوزش می کند
نیم دقیه روغن گل بر افکنند **صفت** حقنهٔ دیگر بگیرند کشک جو بریان کرده و کرنج شسته
از هر یک بل دقیه حب الاس و گلنار و گل سرخ از هر یک پنج درم حف بلوط
درم برگ مورد تر بیست درم همه در یک من و نیم اب بپزند تا بکمتر از نیمی باز اید
و بپالایند و یک دقیه عصارهٔ برگ اسبغول و یک دقیه عصارهٔ برگ خرفه و یک دقیه
روغن گل و یک زرده خایهٔ مرغ عنه و سوده همه را بیامیزند پس بگیرند قیمولیا و سبد
سوخته و اقاقیا از هر یک نیم درم سبدهٔ ازرند و قرطاس سوخته و سرف سوخته و
سرف سوخته و شسته و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته بریان کرده و دم الاخوین از
یک نیم درم همه را بپالایند با این مطبوخ بالوده بیامیزند و بکار دارند **صفت**
سوختن بسد بگیرند بسد را و بپایند و بکوزه اندر کنند و سر کوزه بگل بگیرند و بتنور
که اتش او ارمیده باشد یک شب و یک روز بکار دارند **صفت** حقنهٔ دیگر بگیرند

اب لسان الحمل و اب عصا الراعی و اب برگ خرفه از هر یک سه اوقیه روغن گل یک اوقیه
و نیم سپیدهٔ خایهٔ مرغ و اگر سوزش نباشد بعوض سپیده زرده کنند و همه را بیامیزند و یک
درم صمغ عربی و یک درم اقاقیا و یک درم دم الاخوین و یک درم قرطاس سوخته و یک
درم گل ارمنی همه را بسایند و بیامیزند و اگر اب برگ خرفه تنها با این همه داروها بکار
دارند روا باشد و از پس حقنه اطراف مورد تر یا مازو و گلنار در اب بپزند و انجی
بدان اب تر کنند و گرم کنند و بمعده بر نهند تا حقنه زود باز نگردد و هر گاه که ریش
دیده کرده و خورده شود بباید شناخت و حقنهٔ تیز فرمود اول بماء العسل حقنه باید
کرد و با نمک اب ملح یا نمک که زیتون اندر وی پرورده باشند یا طبیخ ماهی شور و اگر
ریم بلندی بیا رامد از اقراص زریج جاره باشد مقدار سه درم و بیشتری دو درم
با یکی ازین ابها بکار دارند و اگر بیمار طاقت ان ندارد اول داروی حدر کننده دهند
پس این حقنه کنند و سوزش حقنه را بروغن گل تدارک کنند و از پس حقنه گل مختوم را
اندر سرکهٔ ممزوج با اب حل کنند و بدهند پس داروهای قابض که ریش را درست
کند و گوشت رویاند و اسهال باز دارد بکار دارند و باید دانست که حقنهٔ نرم اگرچه
درد بنشاند شفا دهد شفا داروی دهد که ریش را بسترد و پاک کند و قبض
کند پس بر حقنهٔ نرم اندرین علت اعتماد نباید کرد از بهر انک ریش را بپوشد
میان ریش حایل شود و مضرت ان بزرگ باشد **صفت** اقراص زریخ بگیرند
زرنیخ زرد و سرخ از هر یک نیم رطل بغدادی اهک دو رطل قرطاس سوخته هشت
دقیه اقاقیا هفت دقیه همه را بسایند و باب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند **اخری**
بگیرند زرنیخ و اهک و نیم روا اقاقیا و مازو و زریج بسرکه پرورده همه را بسایند و
اقراص کنند **اخری** بگیرند زرنیخ زرد و ناخواه و قرطاس سوخته از هر یک ده
درم زرنیخ سرخ شست و پنج درم عصارهٔ لحیة التیس و مرداسنگ از هر یک سه
درم رب غوره و اسفیداج پنج درم اقراص کنند چنانکه رسم است و این اقراص
بدین صفت بکار دارند بگیرند کرنج شسته و خشک کرده و انرا با موبز با دانه بکوبند

وبالله نبک و سالایند و مقدار نیم درم با یک درم اقراص در وی حل کنند و بکار دارند و
اگر اندر آب سماق و آب لسان الحمل و آب برگ مورد تر بکار دارند روا باشد و اگر ریش
روده از بلغم شور افتاده باشد طعام او قلیه کنند با غوره یا بدسه بزو کرب دوباره پخته
و آب تازه کرده و هم جنین سخته و از گوشتها گوشت خرگوش یا گنجشک یا قبره بریان
کرده و توابل او زیره و کرویا و زیتون و انجدان و قوتنج و از شرابها میبه و شراب
مورد دهند **صفت** داروی که اندرین نوع سود دارد بگیرند صمغ عربی بریان کرده
و مصطکی و هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو از هر یکی پنج درم تخم کتان و تخم
مرو و ثابت همه بریان کرده و تخم گندنا و تخم اسفیدان هم بریان کرده افیون
و دربوند چینی از هر یک سه درم همه را بکوبند مگر تخم سفیدان شربتی سه درم با شراب مورد
اخری بگیرند تخم سفیدان بریان کرده ده درم تخم کرفس و نانخواه بریان
کرده و حب الرمان از هر یک پنج درم زیره مدبر هفت درم کرویا بریان کرده هفت
درم صمغ بادام دو درم همه را بکوبند جز تخم سفیدان را شربتی سه درم با سیب و اگر سبب
دوسنطاریا کشاده شدن سر رگ باشد که بقوت طبیعت کشاده شود و خون آمدن
گیرد آنرا باز باید داشت تا آن وقت که بیمار در خویشتن ضعیفی نیابد چون ضعیفی
بدید آید باز باید داشت و چشان باشد که خود باستد و مردم بدان سبب از بسیار
بیماریهای صعب سلامت یابند و باز داشتن آن با قواص کهربا و اقراص گلنار
و اقراص بسد باید و بدویها و جهها که اندر باز داشتن خون یاد کرده آمده است
و صفت اقراص کهربا و اقراص گلنار اندر باب چهارم از مقالت دهم اندر
علاج نفث کردن خون یاد کرده آمده است و اگر سبب اسهال خون و کشاده
شدن رگها رطوبتی باشد که سر رگها را سست کند و کشاده کند آنرا تریاق
بزرگ و فلونیا رومی و پارسی و مجربها سود دارد **باب چهارم از جزو سیوم از مقالت**
چهاردهم از کتاب ششم اندر زحیر و این دو نوع است یکی زحیر
سبتی است و دیگر نه اما زحیر اسبتی است که مقعد بیکرد آمد و زود تقاضای

برخاستن همی باشد و هرگاه که برخیزد چیزی از وی جدا شود چنانک از مرغی جدا
شود و چیزی باشد غلیظ مخاطی و بعضی با خون آمیخته باشد و بعضی نه و بعضی با خراطه بود و
باشد که خراطه آمیخته باشد و باریح و کرب بسیار جدا شود و زحیر از بهر آن گویند و سبب
این علت یا خلطی تیز صفراوی بود یا خلطی بلغمی شور بالا روده مستقیم فرود آید و او
را می گزد و می رند و قوت دافعه این روده بپیوسته آنرا دفع می کند یا آماسی بود
اندرین روده و بسبب گرانی آماس پیوسته از و برخاستن همی آید یا سرمایی
بود که مردم رسیده باشد یا بادی سود یا از نشستن بر سنگی و زمینی سرد یا از اسراف کردن
اندر چیزهای سرد خوردن و زحیر اسبتی چنان بود که ثفلی خشک اندر روده مستقیم
ایستاده بود باز ماند و گاه گاه رطوبتی بر سبیل عصار از روده فرود می آید و گاه باشد
که بسبب حرکتی و درشتی خویش روده را بر بندد و گاه افتد که زحیر سخت **علامات**
اما علامت زحیری که سبب آن خلط صفرایی بود آنست که پیش از آن اسهال
صفرایی بوده باشد و تشنگی و حرارت غالب بود و یا در دو خلیدن و سوزش و
خراطه و خون بود و سوزش مقعد چنان بود که بیمار پندارد که مقعد او در آهک است
و از آب سود راحت یابد و علامت زحیری که سبب آن خلط شور بود و بلغمی آنست که
اول کار استفراغ بلغم بوده باشد و تشنگی کمتر بود و آنچ بیرون آید باد و فرافر
بیرون آید و اخراطه و خون کمتر بود و علامت آماس آنست که اندر مقعده گرانی
بیشتر بود و پیش از پدید آمدن علت اندر اسافل درد بود و یا تب باشد **علاج**
اما خداوندان زحیر صفرایی را و همه خداوندان زحیر را صواب آنست که یک روز هیچ
طعام نخورند تا روده تهی شود و ماده آن بریده شود و خداوند زحیر صفرایی را شراب
اسبغول بروغن گل چرب کرده با شراب آبی صواب باشد و اگر تب نباشد نان
اندر خیر سنگ تاب کرده ترید کنند و اگر تب باشد آشامه که از کشک جو بریان
کرده باشند یا از پست جو چنانک اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و قرص
طباشیر با رب آبی و رب سیب می دهند **صفت** سفوفی بگیرند اسبغول بریان

کرده ده درم صمغ عربی و صمغ امرود و صمغ عنبرا از هر یک پنج درم گل ارمنی و برگ جاجمی
بریان کرده و تخم خطمی از هر یک پنج درم سند و کهربا و ودع سوخته از هر یک چهار درم
این همه را بکوبند شربتی دو درم اندر شراب ابی سرشته صفت حمولی سودمند بگیرند
یک زرده خایه مرغ و با روغن گل بر سند و جزوی ا سنگ سپید مغسول با وی بیامیزند
حمله پاره بدان تر کنند و بر دارند اخری بگیرند اقاقیا و گلنار و ماز و مردار سنگ و
اسپیداج و شیاف ماسی و شادنه و دم الاخوین و صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک راست
همه را بکوبند چون سرمه و با خایه مرغی تمام بهم بزنند و خرقه نرم بر دارند صفت
شیافی بگیرند کندر و زعفران و حضض و صمغ از هر یکی یک جزو و افیون چهار یک
جزوی شیاف کنند چنانکه رسم است و اندام را با بی می شویند که مورد و ماز و و گلنار
و خرنوب و بلوط اندروی پخته باشند و اگر گل و عدس و سماق و عنب الثعلب تر زند
ان اب شستن صواب باشد و اگر عدس و گل سرخ پخته و بر روغن گل چرب کرده
بر مقعده ضماد کنند سود دارد و خداوند زحیر بلغمی که سبب زحیر بلغم شود بود مقلیاثا
دهند صفت ان بگیرند هلیله کابلی و هلیله زرد و امله از هر یک یک اوقیه پاک کرده
همه را اندر ابی بجوشند و بهوا نهند تا خشک شود پس بر روغن گاو بریان کنند
و خشک کنند و بکوبند پس بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم گندنا بریان کرده و حب
الرشاد هم بریان کرده و مصطکی از هر یک نیم اوقیه گل ارمنی یک اوقیه شربتی سه درم
با رب ابی اخری بگیرند هلیله کابلی مقشر بیست درم و اندر شراب قابض تر کنند
یک شبانروز پس بر اخشک کنند و بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم گندنا
بریان از هر یک ده درم حب الرشاد بریان پنج درم همه را بکوبند و با العسل سرشته
و اقراص کنند و دیگر باره بریان کنند و نگاه دارند تا بیوزد پس بکوبند شربتی دو درم
با شراب قابض اگر بیوست تقاضای برخاستن همی باشد و چیزی جدا نشود
و رنج میدارد گوگرد را با پیه گرده بز بکوبند و دود کنند اندر زیر طغاری که بن
او سوراخ کرده باشند و خداوند این علت را بر نشست ان تغاره نشانند و اگر بابونه

و قیصوم و بنفشه و گل و اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ کرنب و شبت اندر اب
بپزند و مقعده را بر روغن کتان چرب کنند و اندرین اب نشانند سود دارد ابو زید می
گوید من بیماری را بستانی علاج کردم همان روز بهتر شد و اگر مقعده و قصب الدبره
جالینوس اندر اب کند یک شبانروز و بپالایند و شراب کهن با این اب بیامیزند و بی
دهند سود دارد صفت سفوفی نافع بگیرند مغز جوز بریان کرده سه درم نانخواه
یک درم کندر نیم همه را بکوبند و با اب گرم بدهند صفت شیافی بگیرند کندر و مر و زعفران
و تخم سیب هر یک راست شیاف کنند صفت شیافی دیگر بگیرند زعفران و مر و جند بید
ستر و سکبینج و افیون از هر یک راست شیاف کنند و اگر علت دراز گردد حقنه باید
کرد شراب انگوری گرم کرده و روغن ماردین و اب مورد و اگر سبب زحیر سرما
بود که مردم رسیده بامداد دو درم حب الرشاد بریان کرده با کوفته اب گرم
بخورد و مقعده و زهار و بغلهای ران را گرم کند و بر نشستن گرم و خرقهای گرم و بر
گاو رس گرم کرده نشانند و بر نمک گرم کرده و اندر ایزاری بسته و شراب گرم
و روغن زیت گرم کرده طلی می کنند و اندر گرمابه روند و بر تابه گرم نشینند و اگر سبب
ان بود که بر زمین سرد و سنگ سرد نشسته باشند بروغن سبت گرم کرده و روغن
بابونه طلی کنند و اگر سبب زحیر اماس گرم بود اگر مانعی نباشد اول فصد باسلیق زنند
یا بر فرو سوی کمرگاه حجامت کنند پس تنقیه فرمایند و اب عنب الثعلب و بروغن گل
چرب میکنند و اگر اماس صفراوی بود صندل سرخ و اب کشنیز و کافور ضماد کنند
ضمادی نافع بگیرند عدس و نیلوفر و برگ کاکنج و برگ عنب الثعلب و برگ اسپغول همه
یک جوش بدهند و بکوبند و بروغن گل و روغن نیلوفر بیامیزند و بر مقعده نهند و جبا
سرابیون گوید اگر انار و را بکوبند و بسرد اب و ضماد کنند اماس سرخ را سود دارد
و اگر خواهند که قابض تر بود شراب قابض بپزند گردی هی قیمولیا بگیرند و در ان حل
کنند و اب عنب الثعلب بروی زنند و روغن گل و زرده خایه مرغ با وی بیامیزند
و ضماد کنند صفت ضمادی نافع بگیرند سرب سوخته و شسته و مردار سنگ بر و ده و

شست و اسفیداج ارزیر و زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل اندر هاون کنند و بمالند تا چون
مرهم شود و اگر بدان رسید که باید سرانید ضمادی سازند و از حلبه و اکلیل الملک و
کرنب پخته و باز بریان کرده و اندکی مقل و اگر اماس سرد بود چیزهای گرم نهمید باید
کردن و ضمادها از حلبه و تخم کتان و تخم خبازی و بیخ خطمی بسازند و برگ کرنب پخته با پیه
گاو کوفته ضماد کنند هم اندر روز درد بنشاند و اما پس را تحلیل کند کرنب پخته با زردهٔ
خایهٔ مرغ هم چنین و روغن گل سود دارد و زحیر را تسکین دهد علاج معجون شهریاران
و العرق خیار چنبر کنند و شیافی که از خطمی و بوره و تخم حنظل و شکر سرخ بسازند نافع
بود والله اعلم تمام شد مقالت چهاردهم بعون الله تعالی و صلی الله علی سیدنا محمد و آله
و صحبه اجمعین و سلم علیهم تسلیما کثیرا و الحمد لله شکرا مقالت از کتاب ششم پانزدهم مقعد
از ذخیره خوارزمشاهی اندر بیماریهای مقعده و شرح چون
بیرون آمدن و باز گردیدن و شقاق و بواسیر و اسباب و انواع و علاج آن و این
هفت باب است باب اول اندر سستی شرح و بیرون آمدن مقعده بگیرند گل سرخ و
عدس مقشر و نارپوست و جفت بلوط همه را بپزند و بپالایند و اندر آب آن همی
نشینند و ثفل این طبیخ را بکوبند و با روغن گل بمالند تا چون مرهمی شود و ضماد کنند
و با این علت که مزاج سرد بود بگیرند دادی و جفت بلوط و مرزنگوش خشک و مازو
بریان کرده بروغن زیت و پارهٔ آهن کهن زنگار گرفته اندر شراب کهن فرغار
کنند یک شبانروز و اندر آن شراب نشینند یک ساعت پس خویشتن را خشک
کنند و بروغن تخم ترب یا بروغن مغز زردالو یا روغن مغز شفتالو چرب کنند و این
دارو بدان موضع برا کنند صفت آن بگیرند اقماع انار خشک و مازو و شاهبلوط
و صدف سوخته و ودع سوخته و خاکستر سفال سرطان و عصارهٔ لحیة التیس و جفت
بلوط و خاکستر بلاس کهن از همه راست همه را بکوبند و به آب برگ مورد تر کنند
و اقراص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بکوبند و بکار دارند صفت
داروی دیگر مختصر بگیرند مازو و گلنار و اقاقیا و اسفیداج و شب یمانی همه را بکوبند

چون سرمه و بکار دارند و تنها همه بر بندند چنانک رسم آنست و بعد وضعن داروها
اندر شراب قابض سرشته و بدان شراب اندر نشینند و اگر اماس گرم باشد گل سرخ
و عدس مقشر و برگ عنب الثعلب اندر آب عنب الثعلب بپزند و بروغن گاو بمالند تا مرهم
شود و بر آن موضع نهند و اگر اماس سرد بود اندر آب گرم همی نشینند و موم روغن که
از موم زرد و روغن شبت و روغن بابونه بسازند طلا می کنند تا اماس زایل شود
پس علاج علت باز آیند باب دوم از مقالت پانزدهم از کتاب ششم اندر شرح ها
سست که زیر باشد هر گاه که مقعده بیرون آید و ریش شود از آب شراب قابض
که داروها اندر وی پخته باشد می باید نشست و این دارو بکار باید داشت صفت
دارو بگیرند سرب سوخته و شسته هفت درم گل سرخ و سماق از هر یک چهار درم مردد
درم بکوبند نرم و بدین شراب که یاد کرده آمد بشویند و دارو بر کنند و ببندند چنانکه
رسم است باب سیوم اندر سستی شرح که ثفل بی مراد بیرون آید اگر سبب
سستی شرح آن باشد که کسی از جای بیفتد و بر پشت افتد یا زخمی صعب برسد و یا
بها
نیز سست شود آنرا علاج نیست و اگر از بواسیر افتد یا از زحیر و افتادن بهتر
بود علاج وی آنست که بر مهرهای فروسوین از مهرهای پشت ضمادی که اندر علاج
فالج یاد کرده آمده است بر می نهند و اندر طبیخ داروهای قابض می نشینند و جون
السرو و قسط و سنبل با این داروها رکنند والله اعلم باب چهارم از مقالت پانز
دهم
از کتاب ششم اندر شقاق مقعده شقاق کفتگی لبهای شرج را گویند و سبب آن
اندر بیشتر حالها خشکی مزاج بود یا سبب خشکی ثفل گرفته شود و گاه باشد که سبب شقاق
اماسی گرم باشد و گاه باشد که رگها گرم بود و گاه باشد که بواسیر باشد که کوفته شود
و گاه باشد که رگهای مقعد از خون ممتلی باشد و دهنهای رگها کوفته شود علاج
آنرا که سبب که ریش اماس بود یا امتلاء رگها بود یا بواسیر بود که شکافته شود اول
رگ باسلیق زنند و رگ صافن و مابض سود مندتر و حجامت بر میان هر دو
سرین نافع بود و اگر اماس با حرارت و سوزش بود سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن

گل اندر هاون سرب بسایند تا سیاه شود و طلا می کنند و مرهم کافوری طلی کردن سود دارد
صفت آن بگیرند موم سپید دو درم و نیم روغن گل ده درم سپیدهٔ ارزیز ده درم مردا
سنگ پرورده ده درم نشاسته و افیون از هر یک یک درم کافور نیم درم همه را با لختی سپیدهٔ
خایهٔ مرغ بسایند بکار دارند صفت مرهم اسفیداج بگیرند اسفیداج پنج درم کندر
دو درم نیم قلیمیای سیم دو درم همه را بکوبند و با روغن گل و آب خیار و آب کشنیز
و آب عنب الثعلب اندر هاون بمالند تا آمیخته شود و طلی کنند و اگر حرارت قوی بود سپیدهٔ خایهٔ
مرغ و کافور با این اخلاط یار کنند و اگر شقاق بدان گرمی و سوزانی نباشد مرهم مقل
بکار دارند صفت آن بگیرند موم مصفی و روغن کنجد تازه و پیه بط و مغز ساق
گاو و کوهان اشتر و مقل از هر یک راست مقل را جداگانه با لعاب تخم کتان حل کنند
و دیگر داروها بگدازند و همه را بهم بیامیزند و بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر نخود سایند
و مرهم کنند این بسیار راست سود دارد و مغز ساق گوزن و بید او مغز ساق گاو
از هر یکی یک وقیه کتیرا انگ وقیه همه را بسایند و مرهم کنند و در دفا تر و مغز ساق گوساله
و نشاسته و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن گل مرهم کنند و اگر آماس سرد بود برگ
کرم با آب بجوشانند و با پیه گاو بکوبند و مرهم کنند در دفنا بد و آماس را تحلیل کند
و پیوسته اندر آب گرم می نشینند و اگر آماس صلب بود مرداسنگ پرورده
و اسپیدهٔ ارزیز و موم زرد و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک چهار درم زعفران
یک درم و نیم زردهٔ خایهٔ مرغ پخته دو عدد روغن کنجد چندانکه کفایت بود همه را
بسایند و مرهم کنند و روغنها که اندرین علت سود دارد خاصه اگر حرارت غالب
نباشد روغن حرحت و روغن سوسن و روغن مغز زردالو و روغن مغز
شفتالو خاصه که مقل اندروی حل کرده باشند و مقل با کوهان اشتر سرشته دود
کردن سود دارد و اگر طبع خشک باشد خیار چنبر و بنفشه نرم باید کرد و حب مقل
صفت حب مقل بگیرند هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه و بلیله و امله از هر یک ده درم
پاک کرده مقل چندوزن این همه مقل را با آب گندنا جوشیده حل کنند و داروها بدان

بپرستند و حب کنند شربتی دو درم و اگر آماس درد کند اندر طبیخ بابونه و اکلیل الملک همی
نشینند و اگر اندرین حب پنج درم شطرج زیادت کنند منفعت بیح نوتس و حب الحدید ازرقی
یافته شود صفت معجونی که خداوندان شقاق و بواسیر را طبع نرم دارد بگیرند مقل ده
استار کنار پنج مثقال انجیر فربه با جو بیرون دانه بیرون کرده دو بار چندوزن مقل همه را
بکوبند و بسرشند شربتی شبانگاه بیش از طعام پنج درم صفت گوارش مقل خداوند
ان شقاق و بواسیر و خداوند درد مقعده را سود دارد بگیرند هلیلهٔ کابلی و بلیله و امله
و انیسون و مصطکی از هر یک ده درم نانخواه پنج درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن مغز
دانهٔ شفتالو چرب کنند و بیست درم مقل را در آب گندنا حل کنند و داروها بدان
بسرشند شربتی از سه مثقال با آب گرم نافع بود صفت حب مقل طبع را نرم دارد بگیرند
هلیلهٔ کابلی ده درم سکبینج سه درم تخم سپندان سپید دو درم مقل شابرده درم مقل را
اندر آب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی دو درم و اگر شقاق
کهن باشد او را باید خارند تا خون بسیار برود پس بمرهم باسلیقون علاج کنند
و صفت مرهم باسلیقون اندر قرابادین یاد کرده آمد و خداوندان علت را قلیه کنند با
زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گاو و کوهان اشتر و طعامهای آشامیدنی باید خورد و
مغز بادام و فندق و مغز گوز رهند و مویز و انجیر سود دارد و شراب مویزی کهن
و شراب دوشابی که اندر هر دو دادی بسیار کرده باشند موافق باشد والله اعلم
والحکم باب پنجم از مقالت پانزدهم از کتاب ششم اندر خاریدن مقعده
سبب خارش مقعده یا کرم خرد بود یا مقعده با سودا اما آنچ از کرم خرد بود علامت
وی آنست که گاه گاه کرم با ثفل فرود آید و آنچ مقعده با سودا بود علامت وی آنست
که خارش با درد ش بود و هیچ وقت کرم فرود نیاید علاج آنچ از کرم خرد بود علاج
آن در جای خویش یاد کرده آمد و آنچ مقعده بواسیر بود اول رگ باسلیق زند
و بر میان دو سرین حجامت کردن و بمطبوخ افتیمون استفراغ سودا کردن و از
طعامهای سودای پرهیز کردن و موضع خارش را بروغن مغز دانهٔ زردالوی

تلخ که مقل اندر وی حل کرده باشند چرب می کردن و شب یمانی بریان کرده و قطران از
از هر یک راست همه را بسرشند و مقدار یک درم بخرقه نرم بردارند و حمول سازند صفت
داروی دیگر بگیرند برگ خورد کوفته دو درم شونیز چهار درم جوز سوخته با پوست
دو عدد همه را بانگبین بقوام آورده بسرشند و شیاف کنند و بنهند صفت داروی
دیگر زوفا خشک بکوبند و با سط بسرشند و بردارند اخری بگیرند شب یمانی بریان
کرده چهار دانگ زعفران دو دانگ و هر دو را بسرکه حل کنند و طلا می کنند و خرقه کتان
بدان تر کنند و بر مقعد می نهند اگر آب بود نه با صبر با زهره گاو و آب سداب یا
روغن بید انجیر بکار دارند سود دارد اخری صبر اسقوطری یک جزو زوفا
خشک دو جزو با روغن گاو و سرکه و آب انار ترش بسایند و بکار دارند بامداد
و شبانگاه بر وی می نهند باب ششم از گفتار شانزدهم از کتاب ششم
اندر انواع بواسیر و اسباب و علامات و علاج آن بواسیر از دو نوع است یکی
انواع فرو نهاست که بر لب مقعده ذکر داکرد و از اندرون و بیرون او پدید آید
دوم از دست غلیظ که اندر تهیگاه حوالی کرده دیگر گاه و از اندر مقعده می کردد
و تولد آن باد اندر کرده و حوالی آن بود از آن باد است کو ئیند اما انواع نزدیکها
بعضی مردمان را اندر تنی پدید آید و بعضی زنان را بدر رحم پدید آید و بعضی بر مقعده
می باشد و آن از دو گونه باشد بعضی باشد که نظر سوی بالا دارد و بعضی نظر سوی
بیرون دارد و بعضی کور بود و بعضی باسفته بود و چیزی بالا بر از وی و با درد
بود و باشند که هر دو گر ببایستد و زنجانند و درد نکنند و باشد که منفی گرد دو سخت
درد کنند و بدان حاجت آید که بر الکشایند تا چیزی از وی بالا آید و درد بنشیند
و بعضی سفته سفته باشد از وی خون و زرد آب همی بیرون آید و کم درد کنند و باشد که هیچ
درد نکنند و باشد که چنان سفته شود که باد و ثفل از وی بیرون آید و هرگاه که او را
بگشایند بهی گردد و درد بنشیند و این هر دو نوع بر هیئت شکل باشد یکی چون دم
ماهی بود بزرگ و بهی و آن بی درد باشد دوم شاخها و بیخها بسیار دارد از انجلی

گویند

گویند یعنی چون درخت خرما سوم گرد بود و پهن از این گویند یعنی چون انجیر چهارم گرد بود
بر نسان انگور از اینی گویند یعنی چون خرد بود و سخت هم چون دانه عدس یا نخود آن را ثولولی
گویند ششم آنکه این نوع ثولولی دراز بود هم چون دانه خرما هفتم آنکه این ثولولی نرم
بود هم چون توت نیم پخته و این را توثی گویند و بزرگترین همه نخلی بود و بیش بینی آنکه بیخ
بیخ او دشوار توان برید و او را دشوار توان کوفت و بدارو برداشتن مشکل بود و دردی
عظیم نماید و روزگار دراز خواهد دیگر آنکه بیخ اندرون باشد و نظر سوی بالا دارد و آن بهران
او را توان دید و دارو بدو دشوار توان رسانید زانکه بر رسانند چنانکه باید قرار
نگیرد و این همه یاد کرده آمد باشد که بر یک جانب بود از لب مقعده و باشد که سوی پیش
بود و باشد که سوی پس بود و آنچه از سوی پیش بود نزدیک بود از بهر آنک همسایه
مجری بول است اما بیس و مجری بول را زحمت کند و بول را باز دارد و بعضی را این
بواسیر سه یا چهار یا شش عدد بود و بر دو ازایی روده مستقیم را پدید نزدیکی کرده تا
شرح عقده عقده پدید آید و این دشوار همه باشد و سبب این علت خون سودائی بود
و این خون سودائی دو گونه باشد یکی خرسانه بود سوخته و تیز شده از خوردن طعامها
و شرابها و داروهای گرم بود با زصفرای سوخته و تیز که با خون بیامیزد و او را گرم کند
دوم خرفی بود غلیظ که از خوردن طعامهای سودائی خیزد چون کرنب و عدس و ماهی
نمکسود و گوشت قدید و گوشت صید و آنچه بدین ماند و این خون که از این نوع طعامها
خیزد سخت گرم نباشد خاصه اگر خداوند علت بسیار خوار بود و حریص بود و آنچ خورد
نیک نخاید این همه اسباب تولد خون غلیظ سوداست و بسیار نشستن بر سرچاه
زیان دارد خاصه بر جاهی که خداوند این علت می نشیند مردم را این علت را این
علت آرد قسطا بن لوقا می گوید بسیار خوردن روغن بید انجیر بواسیر آرد و صبر
معروفست که این علت را زیان دارد و اندر گرمابه گرم و بسیار بی رود صبر خوردن
سوزش مقعده آرد و در گرمابه او را الکت بد و این علت اندر آن شهر بیشتر بود که
هوای آن بد و عفن باشد و طعام ایشان بیشتر ماهی و میوه بسیار باشد

بشتر افتد **علامات** انچ از خون کرم وصفراي بود انست که باخلیدن وسوزش سخت
درد بسیار بود وانچ از خون غلیظ بود علامت وي انست که سوزش وخلیدن کمتر بود
علامات لکن کراني باشد وعلامت باسور انست که باوي غلیظ وفراز اندر ناف بدید
ایدد کاهي بسوي بالا وسینه وبرهاي پهلوها کمردد وبکتف وپشت براید وکاهي اسهال
خون اردد وکاهي شکم بازکیرد ودرد بي توار بدید ایدو بکبر اندامها ودرد معاصل
وزانوها ان بود وهنکام رخاستن ونستن لذنبه وکنا دها اواز بي همي ایدو بتازي
دربغه کویند وقوت جماع ضعیف کردد وازان لذت جماع نیابد جنانکه بایدواز پس جماع
سخت ضعیف شود وهرکاه که از خواب بیدار شود اندامها کران تراز عادت شود و
طعام بدکوارد ولون او بکردد وبعضي را بزردي کراید وبعضي را بسبزي وبعضي را
بسیاهي وبعضي را برصاصي ونجاسي ورنک مي بکردد وبعضي غبر شود وبعضي باحرش
رنک تر شود وبعضي موي روي خارش کیرد وباشد که خداوند علت موي روي
کندن کیرد وسبب این خارش وتغیر رنک روي وموي بخارها بود که از ناف براید
وکاه باشد که شبکوري وسرکشتن وصداع ارد **علاج** اولین علاج انست که از
طعامهاي غلیظ وتیز واز همه خون را سوداي کند پرهیز کنند واز مرغان ابي واز
سیر وپیاز وخردل واز مستي خاصه از شراب صرف واز مستي ودادم پرهیز کند وپاي خت
وماليدن وانذر کرما برفتن واب راندن بکار دارند تا فضول اندرین جمع
نشود وحرارت غریزي برافروزد وپس بنکرند اکر خون کرم وسوخته وصفراي
بود اول رک باسلیق بزنند پس تن را بطبوخ هلیله وبلیله واملج وسپستان والو
وخیارشنبر وانچ بدین ماند پاک کنند پس اطریفل کوچک بکار دارند که ازا اطریفل
صغیر کویند **صفت** ان بکیرند هلیله کابلي وبلیله واملج از هر یک ده درم مقل ازرق سي
درم همه را با انکبین بپرورند جنانکه رسم است شربتي جهار درم واکر اماس درد کند
این ضماد برنهند **صفت** ان بکیرند اکلیل ملک وبابونه از هر یک پنج درم هر دو را بکوبند
ودرمي زعفران ودو درم افیون ویک استار تخم کتان ویک استار خطمي ویک انبار

حلبه همه را بکوبند وبیامیزند پس سه درم مقل درمیختج حل کنند ودارو ها کوفته باوي
بسانند تا جون بهم شود سره یکي زرده خایه پخته باوي بیانند هم بس ازا برکرباس
پاره طلا کنند وروي او را بروغن کل جرب کنند ونیم کرم کنند وبران موضع نهند **صفت**
مرهمي دیکر اماس ودرد را بنشاند بکیرند موم سپید واسپیداج وپیه بط وروغن کاو
همه را بکذارند واسپیداج بدان بپرشند وبرنهند **اخري** ضماد دیکر بکیرند کندنا شسته
وپاره کنند واندر تابه کنند وسر تابه بپوشند وبرابش نرم نهند تا تري وبخار جوش
نبود پس روغن کاو برافکنند یا روغن کوز یا روغن مغز زردالوي تلخ وبریان
کنند واندر هاون بمالند وضماد کنند درد بنشاند **اخري** ضمادي دیکر سکبینج ومقل از
هر یک ده درم میعه زنبق درم افیون نیم درم روغن مغز زردالو یک وقیه نیم جند بید
ستر نیم درم صمغها را بروغن حل کنند وهمه را بیامیزند ومرهم کنند وبرنهند **اخري**
برک خطمي واکلیل ملک بزرده خایه وروغن کل بپرشند وضماد کنند واکر مرهم باسلیقون
باروغن کل واندکي زعفران وافیون امیخته برنهند سود دارد **اخري** بابونه واکلیل
ملک با اندکي زعفران بلعاب تخم کتان بپرشند واکر حاجت باشد که بکشایند تا چیزي
حالانید داروهاي کشاینده هم درین باب بیشتر یاد کرده امد وهرکاه که دارو هاي
کشاینده بکار خواهند داشت اول باید که بیمار در اب کرم مي نشیند وروغن مغز دانه
زردالوي تلخ وروغن مغز دانه شفتالو وروغن کوهان شتر وکوزن همي مالند تا باسور
نرم شود وبرانده کشادن کردد ورک صافن وابض فرمایند زدن که بسیار باشد که اين
بزنند وباسور بي علاجي دیکر کشاده کردد واکر باسور بدان کرمي نباشد هم اول رک
باسلیق باید زد تا خون بکمتر شود پس تن را بطبوخ هلیله وافتیمون ومویز پاک کردن
وهلیله پرورده بکار داشتن وهلیله کابلي پاک کرده وبروغن کاو بریان کرده و
کوفته وبیخته وبا انکبین بپرشته سود دارد واب کندنا فشارده مقدار دو وقیه با ده
درم روغن کوز سود دارد واکر باسور سفته بود واز خون زردالوان خون رفتن
بنوبت بود وسیاه بود باز باید داشت تا انکاه که سستي نیابد وروي زرد نشود

و بـا قوتها ضعیف نکردد چون این حالها پدید امده باشد تدبیر باز داشتن باید کرد و زود بی
دداروها که خون باز دارد از پیش یاد کرده آمد و اگر با سود خیان بود که از دوی اندک
ایده زرداب تراید و خراین تر ابدن رنجی باشد علاج ان بداروها باید کرد که از خشک
دلاغر کنند تا مدتی بگذرد که هیچ نزامده هرگاه که تر ابدن معاودت کند بجان داروها بحث
می باید کرد تا مدت عمر بسلامت گذرد داروها که اندرین باب بکار اید بیشتر یاد
کرده امد صفت داروها که باسور را کی منحلی کرده و درد کند بکشاید اول انچ بشتر
یاد کرده امده است از تدبیر نرم کردن باسود و بزارده کرد ایندن که کن ده
شود بجای باید اورد از مالیدن روغنها و رگ صافن و مابض زدن و در اب گرم
نشستن پس اب باز تیز فشارده بگیرند و شیم پاره تر کنند و بر دارند و بدان صبر
کنند و اگر بجای ان زهره گاو کنند با عصارهٔ عود مریم زود بگشاید صفت شیافی
بگیرند تخم حنظل سه درم مغز بادام تلخ چهار درم بکوبند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بنهند
تا در پنج ساعت پنج شیاف از ین بنهند صفت شیافی دیگر بگیرند تخم حنظل سه جزو
مقل سه جزو مقل را باب کند تا حل کنند و تخم حنظل بدان بسرشند و شیاف کنند و اگر جو
عرطنیثا و مقل هم چنین شیاف کنند نیک باشد و اگر از تیوعات چیزی با این داروها
یا کنند قوی تر باشد و سرگین کبوتر و زهرهٔ گاو و قوست و هرگاه که مقعده از ین
داروها بسوزد و بیمار طاقت ان ندارد پنبه پاره بروغن گل تر کنند و بنهند صفت
روغنی بگیرند اب گندنا یک رطل بغدادی یا بیشتر ده درم تخم هزار سفند و ده درم
پوست بیخ کبر در وی بجوشانند تا بنیمه باز اید و پالایند و نیم رطل بغدادی روغن
مغز زردالو تلخ یا روغن کنجد بر افکنند و برند تا اب برود و روغن بماند و این روغن
بخورند و حقنه کنند و طلا کنند نافع بود صفت حب مقل که اندرین حال موافق بود بگیرند
هلیلهٔ کابلی پاک کرده از هر یک ده درم سکبینج سه درم تخم اسپیدان سپید دو درم
مقل را اب کند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند صفت سفوفی بگیرند
هلیله سیاه بریان کرده بروغن گاو و تخم بادیان از هر یک جزوی کوفته و بیخته و

وحب الرشاد ناکوفته چند وزن هر دو شربتی چهار درم با شراب ممزوج کرم با اب گندنا
صفت سفوفی دیگر بگیرند خبث الحدید مدبر سه درم تخم سپندان سپید دو درم این
یک شربت بود با دو درم روغن جوز دیگ و قیه اب گندنا صفت حبی بگیرند هلیلهٔ سیاه
و بلیله و امله پاک کرده و بروغن گاو بریان کرده از هر یک ده درم صدف سوخته کم
بلوب و ودع کوبیده هفت درم کهربا پنج درم شب یمانی دو درم مقل بیست درم داروها
بکوبند و بیزند و مقل را باب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند از ین
شربتی دو درم با سه درم اب سرد صفت حبی دیگر بگیرند هلیلهٔ سیاه و بلیله و
امله از هر یک پنج درم زاگ سپید یک درم مقل دو درم حب کنند باب گندنا چنانکه
رسم است شربتی یک درم و اندرین حب پنج درم سوخته و سه درم کهربا زیادت کنند
و مقدار مقل بیشتر کنند صواب باشد صفت حبی دیگر بگیرند هلیلهٔ بریان کرده پنج
درم روغن زیت پنج درم بلیله و امله و سیاه دارو و کهربا از هر یک چهار درم رازی
شش درم و ودع سوخته پنج درم مازو سه درم مقل پانزده درم حب کنند باب گندنا
چنانکه رسم است شربتی از دو درم تا سه درم با اب گندنا صفت حب مقل از بهر این
کار بگیرند هلیلهٔ کابلی بریان کرده بروغن گاو دیبی درم کهربا ده درم مقل چند وزن
هر دو حب کنند باب گندنا چنانکه رسم است شربتی دو درم صفت سفوفی بگیرند ریم
اهن که خبث الحدید گویند مدبر کرده پنج درم تخم گندنا و نانخواه از هر یک دو درم
تخم کبر خشک چهار درم همه را بکوبند و بیزند شربتی یک درم با یک وقیه اب گندنا تا ده
اب گرم صفت اقراص کهربا بگیرند بلوط دو درم کهربا و صمغ عربی از هر یک درمی
کثیرا و نشاسته و گل مختوم از هر یک نیم درم اقراص کنند باب لسان الحمل شربتی دو درم
اخری وصف محمد زکریا بگیرند کهربا و صمغ جوز و لک و کلنار و عصارهٔ لحیة التیس
از هر یک پنج درم کندر دو درم افیون سه درم بلعاب اسپغول اقراص کنند شربتی
دو درم با یک اوقیه اب سماق و اگر صمغ کوز نیابند سندروس بدل ان کنند و نزدیک
من انست که افیون دو درم می باید و کندر سه درم و انچ در نسخه است ان خطا

فیه

از ما پنج است صفت معجون خبث الحدید بگیرند خبث الحدید مدبر پنج درم هلیله سیاه
و بلیله و امله و کرمازو از هریک پانزده درم سنبل و اذخر و سعد و زنجبیل و کندر از
هریک ده درم همه بکوبند و بعسل امله بسرشند و اگر عسل امله نیابند امله را در آب
نهند و بدست بمالند و بپالایند و عسل بران آب نهند و بقوام آرند شربتی مقدار یک
جوزی بزرگ صفت معجون مقل بگیرند دع سوخته و کهربا و هلیله زرد و امله و بلیله
و مازو نا سفته شکسته و اندر سرکه زغار کرده و بلوط و قرنفل و ناخواه و گلنار
و فوفل از هریک پنج درم بسد و مصطکی از هریک سه درم مقل بیست درم با انگبین
بسرشند چنانکه رسم است شربتی دو درم تا پنج درم اخری بگیرند کندر انیم جزو
مویز خراسانی یک جزو کوفته و بیخته و بایکدیگر معجون کرده شربتی چند جوزی بزرگ
صفت داروی بگیرند صبر و کندر و دم الاخوین و شیاف مامیثا و گلنار همه را
بکوبند چون غبار و خانهٔ عنکبوت با هریک رشته و بر خرگوش سپیدهٔ خایهٔ
مرغ تر کنند و بدین دارو آلوده کنند و بران موضع نهند و عفص و اگر اقلقطار
دوا و مازو و اقاقیا بکوبند و در رود کنند با این دارو که یاد کرده آمد یار کنند
قوی تر باشد و اگر با این هیچ بار نایستد روغن زیت بجوشانند و پنبه بدان
روغن گرم تر کنند و بران داغ کنند پس این داروها بر کنند و ببندند و باشد
که ازین داغ بسیج افتد صفت طبیخ که این بیمار اندروی نشیند بگیرند برگ مورد
و گلنار و مازو و خرنوب و بلوط و شب یمانی و نار پوست و همه را بپزند چنانکه رسم است
صفت شرابی که خون آمدن باز دارد بگیرند قشور الکندر و حب الاس و خبث
الحدید مدبر و دانه مویز همه را اندر شراب کنند و یک شبان روز بنهند و بپالایند شربتی
با این شراب دهند و اگر کسی خواهد که ازین شراب خورد سود دارد و طعام زیره
باغوره باجه با نار دانگ و سماق بخته صفت داروها که باسور را خشک کند و لاغر
کند و بکند اطریفل مقلی که اندر اول این علاجها یاد کرده آمده است و حب مقل و کوارش
مقل و معجون دیگر که اندر علاج شقاق یاد کرده آمده است و هلیله پرورده و اندرین

جای نافع بود صفت گوارشی دیگر که بواسیر را لاغر کند و دماغ را پاک کند و آن روی طعام
آرد بگیرند هلیله زرد مقشر دو وقیه بلیله و مصطکی و دارفلفل و تربد و شونیز از هریک
یک وقیه و اندر بعضی نسخها است دارچینی و اسارون از هریک نیم وقیه بکوبند و بیزند
و شش وقیه روغن گاو و دو رطل بغدادی انگبین بجوشانند و داروها بدان بسرشند
شربتی چند یک جوز صفت معجونی که معروفست بمعجون برهلی بگیرند هلیله کابلی بیست درم
بارنگ کابلی مقشر بیست درم امله بیست درم فرید تراشیده و کوفته و بیخته شصت درم
فانید چند وزن همه فانید را بگدازند و بقوام آرند و داروها بدان بسرشند شربتی
چهار درم تا دوازده درم مویز آب بواسیر و سرفه و ضیق النفس را و مادامی باسور را
و درد گلو را سود دارد صفت حب سندروس بواسیر را خشک کند و طعام را بگوارد
و خون باز دارد بگیرند سندروس و پوست خایه مرغ و شیطرج و تخم گندنا از هریک
جزوی نوشادر نیم جزو و خبث الحدید مدبر چهار جزو و مقل چندانکه داروها بدان
حب کنند شربتی هر بامداد شش حب که هفت حب صفت معجون مختصر خداوندان علت
مالیخولیا را بهمن سیاه را که پوست باز می گذارد سود دارد بگیرند افتیمون تازه و بکوبند
و بیزند و با مویز منقا بکوبند و بسرشند شربتی چند جوزی بزرگ پس آن اسفیدبا
ی
جرب خورند و از پس آن بگرمابه روند اگر هفتی بیوسته بکار دارند تن را از مادهٔ
سودا پاک کند صفت دردی که باسور را خشک کند اول مقعد را بشراب
قابض بشویند و گوز سرو و جفت بلوط و تخم حنظل بسوزند از هریک راست و خا
کبستران
بروی باشند صفت غسول که شقاق را و بواسیر را و سستی مقعده را سود دارد
بگیرند نار پوست و گوز سرو و جفت بلوط هریک راست همه را نیم کوفته اندر شراب
قابض کنند بیزند بامداد و شبانگاه بدین شراب میشویند صفت داروی که بواسیر را
که بیرون آمده باشد سیاه کند و بکند بگیرند فلفیون و بوره زرکوان هریک راست
و هر دو را بسایند و بروغن مغز زردالوی تلخ چرب کنند و طلی کنند و بلی سر بندد
صفت داروی قوی تر بگیرند سک و دم الاخوین و بسایند چون غبار و آن

موضع را بدین عسول که یاد کرده اند تر کنند و این دارو بر کنند تا بسیاه شود پس مرهم
اسفیداج طلا می کنند تا سر فتد صفت مرهم بگیرند اسفیداج و عنزروت و دم الاخوین
از هر یک راست موم روغن زردالو چندانکه کفایت بود شش روز این مرهم می کنند
تا سر فتد پس مرهم کافوری طلا کنند صفت شیافی که بواسیر را نفکند بگیرند کندر و گلنار
دانه و سرمه و اقاقیا و ثبت از هر یک راست شیاف کنند چنانکه رسم است صفت
دخنه سودمند بگیرند کوز سرو با پوست مغز زردالو مقشر بریان کرده بزنا به
و هر دو را بکوبند و بروغن گاوان استر سایند تا چون مرهم شود و طلی می کنند پس
بگیرند ما زریون درست و کوفته و گاوان استر بکوبند و بپزند و دود کنند چنانکه
رسم است اگر بوسیته بکار دارند باسور را خشک کنند و نفکند محمد ذکریا می گوید
علاج باهن بهتر و با سلامت تر بود از داروی تیز از بهر آنکه داروی تیز بکار
داشتن از درد صعب و از آماس خالی نباشد و هرگاه که دارو خواهند کرد یا آهن
علاج خواهند کرد اول رگ باسلیق باید زد پس علاج کردن صفت داروی
از نسخه ثابت قره در دباسور بنشاند و خون باز دارد و اگر بوسیته بکار دارند
از اخشک کنند و نفکند و اندر باسور نیک اثر کند بگیرند میعه تش و کندر و قسط و پوست
بیخ هزار سپند و بیخ شونیز از یک جزوی خر زهره و گوگرد زرد از هر یک نیم جزو
همه را بکوبند و بر هر ده درم ازین از روغن کنجد و روغن زیت و روغن زنبق
از هر یک ده درم که جمله روغنها سی درم باشد ابر فکنند اول کندر و گوگرد را اندرین
روغن حل کنند پس داروها با وی یار کنند و اندر شیشه کنند و نگاه دارند و بکار
می دارند صفت داروی تیز از نسخه ثابت بگیرند زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ
و نوشادر و دارتیج در دواپس از هر یک راست همه را با ب تنی ربایند و قرص
کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بپایند و بر سبیل و زود بکار دارند صفت
داروی تیز از نسخه ثابت بگیرند زرنیخ زرد و سرخ و خربق سیاه و آهک و شنجار
و دارتیج و سویرج و قثاء الحمار و نوشادر از هر یک راست همه را با ب شنجار بپزند

و اقراص کنند و اگر خواهند که قوی تر باشد پیر که و قطران بپزند و اگر خواهند که نرم
تر باشد پیه گاو بپزند و اگر به بول کودکان بپزند قوی تر باشد صفت داروی
دیگر هم نسخه ثابت بگیرند مار افعی از جایگاهی که از آب دور باشد و سر و دنبال او بفکنند
مقدار چهار انگشت و باقی را در پاتیله سکین کنند چنانکه شکم او پاک کرده باشند و
شسته و او را بروغن زیت بپزند و سر پاتیله استوار کرده باشد چون تهرا شود
آن روغن نگاه دارند و بر باسور طلا کنند تا از اخشک کند و بر اند صفت داروی
که بخاصیت سود دارد بگیرند سر ماهی شور و از اباتش خشک کنند و بکوبند تو نیز خشک
کهن کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بکار دارند و دنبال ماهی شور هم چنین خشک کرده
و کوفته و شونیز در وی آمیخته سود دارد محمد ذکریا می گوید خرنوب تر بکوبند و عصاره
آن ز می کنند و بر باسور می نهند از اخشک کند و شود و اگر خرنوب را پوست باز کنند
و باسور را بدان بمالند زود نفکند چنانکه ثولول را نفکند آهن می گوید باسور را بروغن
زیت چرب کنند و اشنان سبز کوفته بروی پراکنند از اخشک کند و نفکند صفت
دیگ بر دیگ بگیرند زرنیخ سرخ سوده دو یک رطل آهک آب نارسیده نیم رطل زنگار
نیم رطل سیماب سه اوقیه نوشادر سه اوقیه همه را بپزند کرباند تا سیماب کشته شود
پس خشک کنند و دیگر بار بسایند باب سرد و از اصعد کنند اچ اردی مصعد شود
نگاه دارند و بر باسور کنند که بیرون باشد و بر خرکه و بر هر گوشت فزونی که خواهند هند
که از است کنند بر سبیل درود بکار دارند این دارویست داغ کننده که گوشت
فزونی را خشک کند محمد ذکریا می گوید این دارو و همه داروهای تیز بر باسور
یک روز باید کرد پس اگر بینند که هنوز چیزی می تراید یک روز آسایش دهند
دیگر بار دیگر این دارو بکار دارند تا خشک شود و سیاه گردد پس برگ کرنب را
بپزند باب و روغن گاو مرهم کنند و بر می نهند تا بر فتد صفت شیافی که معتمد آن
آزموده اند بگیرند ابن عنقه و این نباتی است که بر درخت بپیچد و درخت را خشک
کند و این را بشهر من ارجه گویند بر درخت انگور بپیچد و خشک کند این را در دیگ

حبین بول بار سیده سرند و بالند و بالایند و بار سرند تا مسطور شود پس در طاسی کنند
سبین بول بار سیده اندر آفتاب می دارند و از گرد و غبار نگاه دارند و هر روز همه
مشورانند و زیر و زبر کنند پس چنانکه مقدار یک من از این راصبر و مر رومی سپید از
هر سه یک استار برافکنند و شیاف کنند و بشب بکار دارند یک شب بکار دارند و یک
شب نه و طعام شوربا دهند سه شب پس حاجت نباشد خشک شود و بیفتد صفت
داروی دیگر بیخ کبر و بیخ حنظل و بیخ هزار اسفند و بلادر و سورنجان و فرفیون هر یک
راست همه را نیم کوفته بهم بپالیزند و دود کنند و اگر نفط سیاه بسرشند صواب باشد
صفت داروی دیگر بگیرند بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ خرزهره با برگ اذخار ترکمین
و بیخ انکدان همه را بکوبند و بپیل بلادر اقراص کنند و دود می کنند بر آتش سرگین
اشتر صفت داروی دیگر بگیرند تخم کندنا و پوست بیخ کبر و شونیز و هزار اسفند و
کندر و زرنیخ و مقل ازرق اقراص کنند و دود می کنند و گفته اند برگ مورد
نهاده و دود کردن نافع است و هرگاه که علت زند دون باشد و دود به وی نرسد
و دارو نیز نتوان رسانید تدبیر حقنه باید کرد بدین صفت بگیرند مغز دانه زرد
آلو و بکوبند و روغن او بکشند و کنجاره او را اندر آب بمالند و بپالایند مقدار چقاد
در سنگ از آن آب و پانزده درم از این روغن بهم بزنند و نیم گرم کرده حقنه کنند
صفت حقنه که درد و سوزش بنشاند عصاره خبازی را با برگ او و گل سرخ بپزند
و بدست بمالند و بپالایند و یک زرده خایه مرغ با دو در وی بپالایند و روغن
گل بر جلانند و حقنه کنند و پس از یک ساعت عصاره سداب و عصاره برگ لسان
الحمل و گل مختوم و قرطاس سوخته بهم ترکیب کنند و حقنه کنند و چندانکه ممکن بود
که نگاه توانند داشت نگاه دارند صفت تدبیر بریدن باسور گاهی که بدارو کنند و گاهی
که باهن و اگر باسور سه یا چهار باشد صواب نیست که یکی بگذارند تا اذی چیزی
می پالاید و اگر همه برداریم باشد که باستسقا ادا کند یا بسل یا بیماری از بیماریهای
سودایی چون مالیخولیا و داء الفیل و سرطان و غیر آن اما تولد استسقا چنان باشد

کمان خون بدکی از باسور می پالاید جگر از آن پاک می شود پس از آن بپالاید و اندرون
و النفدر جگر بماند و بروزگار اماسی صلب باسته اندر جگر تولد کند و مزاج او بد شود و استسقا
تولد کند و گاه باشد که تن از آن خون ممتلی گردد و مقداری بیشتر از آن خون بجانب
عنش ریخته شود و زکی اندروی شکافته گردد و بسل ادا کند و اگر بخارهای سودایی
دماغ برآید مالیخولیا تولد کند و اگر خون سودای بعضوی دیگر میل کند اماس سرطانی
و مانند آن بیماری تولد کند اما بریدن باهن چنان باشد که اگر باسور ظاهر بود آنرا
بگیرند بالتی که او را قلاب گویند پس برند و جهد کنند تا گوشت درست که بدو پیوسته
باشد بریده نشود و آزرده نگردد چه اگر چیزی از بیخ باسور چیزی بریده شود آفتهای
بزرگ و دردی صعب و اماس تولد کند و هرگاه که بریده شد خون را باز ندارند
تا خود باز استد پس اگر بسیار رود و بیم ضعف بود باز دارند و اگر سخت اندک رود
رگ باسلیق بزنند و اگر از بیخ نتوان برید و مخفی باشد یا از نیمه توان برید باید بهر
بریده شود روا باشد و فایده بریدن آن بود که قوت دارو به بیخ او رسد و باقی
رود خشک شود و بیفتد و اگر از پس بریدن درد خیزد و اماس کند ضماد کنند او
ضماد بیازکه یاد کرده آمده است بر وی نهند و مقل و کومعان اشتر بهم بسرشند و دود
کنند و نان پاکیزه و زرده خایه مرغ و اندکی افیون ضماد کنند و اندر طبیخ داذی و طبیخ
خطمی و تخم او و تخم کتان و برگ کرنب نشستن و دود نشاند و طبع را نرم باید داشت
و اگر بکار علاج باهن نخواهد صواب آن بود که آنرا با ابریشم یا ریسمان کتان با قوی بب
سندند و دارو کنند تا بیفتد و اگر باسور ظاهر نباشد آنرا بمحجمه بیرون توان آورد
و لیکن رود باز جای شود محجمه ساعتی بگذارند تا اماس گیرد و بیرون بماند و ببرند
بس اماس را علاج کنند و طعام خداوندان باسور چیزی باید که غذای نیک دهد
و زود گوارد چون شوربا و زیره با و گوشت بره و مرغ فربه و زرده خایه مرغ
نیم برشت و کرداب و نخوداب بروغن شیرج و مانند وی که هندی و در روغن گوز
و روغن بادام و روغن گوز هندی و روغن مغز زردالو و کوهان شتر و به بطسود

دارد و عجب از کنند او زرده خایه مرغ و اندکی پیاز سود دارد و از نوابک گرم چون
فلفل و سیر پرهیز باید کرد و از طعامها که از آن سودا تولد کند چون عدس و بادنجان
و کرنب و گوشت قدید و گوشت گاو و پنیر خشک دور باید بود **صفت** داروی که
کی باد با سور را بشکند خداوند باد با سور را هم برین گونه پرهیز باید کرد و از میوهای
باد ناک دور باید بود و داروهای باد شکن بکار باید داشت **صفت** حبی که باد
با سور و درد کرده را و تهیگاه و بندگاهها را سود دارد بگیرند صبر شش درم سکبینج
ده درم تخم حنظل سه درم مقل دو درم حب کنند باب گندنا شربتی از دو درم تا دو مثقال
باب گرم **صفت** حبی دیگر با سور باطن را و بادهای گرم را سود دارد بگیرند زرنباد
و درونج و هلیله بیاد (?) و بلیله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و فلفل
و دارفلفل و تخم گندنا و مقل هر یک راست همه را بکوبند و بوزن آب حل کنند و حب
کنند شربتی دو درم یا دو مثقال باب گندنا **صفت** حبی دیگر باد با سور را و سردی
گرده را کسی را که از روی گل خوردن چیزی خداوند جذام را سود دارد و طعام
بگوارد و رنگ روی خوب کند و مردم لاغر را فربه کند بگیرند خبث الحدید مدبر و بخت (?)
روز اندر آب کنند تا فرغار کنند و هر روز آب کند تا تازه می کنند پس خشک کنند
و تخم سپندان سپید از هر یک جزوی و تخم کیکیز و تخم کرفس و تخم زیره و تخم گندنا و
کندر و تخم پیاز و حلبه از هر یک چهار یک جزوی مقل یک جزوی حب کنند هم بدان آب گندنا
بر قدر نخود شربتی بیست و یک حب هر هفته یکبار یا دو بار این حب بخورند **صفت**
سفوفی که بادهای با سور را بشکند بگیرند پوست بیخ کبر یک جزو سعتر یا دو سی نیم جزو
همه را بکوبند شربتی دو درم باب گرم ناشتا با سور با جرب **صفت** معونی که صداع سودا
و خیرگی چشم را و باد با سور را سود دارد و قوت باه را زیادت کند بگیرند سنبل و فلفل
و دارچینی و حب البلسان و فلفل سپید و دارفلفل و اسارون و سلیخه و سعد و قصب
الذریره و حب الاس و زنجبیل و قرنفل و قاقله را بستا راست همه را بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند شربتی دو درم تا دو مثقال **صفت** حقنه که باد با سور را بشکند بگیرند آب

شبت

شبت کوفته و فشارده شصت درم آب گندنا کوفته و فشارده سی درم انگبین و
روغن شیرخشت و روغن حبة الخضرا از هر یک نیم سکره فانیذ بیست درم با سی درم همه
بجوشانند و حقنه کنند و هرگاه که بر زنار خداوند با سور تیزای پیاز و پیاده بدید
آید بیم هلاکت باشد **صفت** داروی که آماس و سوزش و خراج مقعده را سود
دارد و هرگاه که بر مقعده آماس گرم پدید آید اول رگ باسلیق باید زد سپیده خایه
مرغ در روغن گل اندر هاون سوبین بمالند تا سپید گردد و طلا می کنند یا بگیرند مردار سنگ
پنج درم نشاسته هفت درم سفیداج دو درم موم سه وقیه روغن گاو دو وقیه
پیه بط یک وقیه روغن شیرخشت چندانکه کفایت بود مرهم بسازند و طلا کنند و نان
پاکیزه اندر آب نرم کنند یا زرده خایه و روغن گل بمالند و ضماد کنند یا بگیرند نان
پخته یک رطل بغدادی زعفران یک وقیه افیون یک وقیه با میخته بمالند و ضماد
کنند و هرگاه که آماس ریم خواهد کرد بیم باشد که اگر بترکد ناسور
گردد پس از آنکه پخته شود باید شکافتن و علاج کردن و اگر ترسند که سخت می
گردد مرهم دیاخلیون با روغن گاو بر باید نهاد یا مرهم باسلیقون با زرده خایه
مرغ نیم برشت بر آید **صفت** ضمادی که درد خراج مقعده بنشاند بگیرند برگ
چکندر و بکوبند و با روغن بپزند و آرد حلبه با وی بسرشند و ضماد کنند والله اعلم

باب هفتم از مقالت پنجم از کتاب ششم اندر شرح ناسور و علامات
و علاج آن ناسور چون با سور است و اسباب هر دو یکسانست و فرق میان
ناسور و با سور آنست که ناسور ریشیست مقعر یعنی با مغاک و از وی ریم و زرداب
بپالاید و با سور فروهٔ است بر مقعده چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
و این ناسور دو گونه باشد یکی گذاره دارد و از وی باد و ریم از بیرون آید و دیگر
بی گذاره بود و از وی خون و ریم و زرداب چیزی بپالاید **علاج** اما ناسور بی گذاره را
علاج بداروهای تیز و خشک کننده باید کرد چون اقراص قلقند بقوت و شیاف
عزب (?) که بر با سور گرفته چشم بکار دارند و این علاج بدین گونه کنند اول با

ناصور را بفشارند تا ریم و پلیدی از وی بیرون آید و پاره پنبه کهن بر سر میلی باریک
بجنبد و تر کنند و بدارو اندر گردانند و بدان قعر ناصور فرو نهند و میل را برکشند و پنبه
با دارو در وی بگذارند و اگر خواهند پلیته کنند و تر کنند و هم چنین بدین دارو اندر
گردانند و بدو فرو نهند و این پنبه و فتیله چنان باید نهاد که پاره از وی بیرون ماند
تا برداشتن آسان بود و اگر میل یا پلیته بدو فرو نرود دارو را با العسل بگدازند
و بدو اندر چکانند یا هم چنان خشک بدو فرو راکنند یا بسر میلی باریک بدو فرو کنند چون
ریش از پلیدی پاک شود و خشک شود مرهم اسپیده ارزیز و شیاف ابار یا اسپیده
خایه بپایند و بدان علاج می کنند و اندر آبهای قابض می نشانند تا گوشت بر آرد و
درست گردد و آب قابض آبی بود که در وی برگ مورد و نار روبست و حفت بلوط
و مانند آن جوشانیده باشند و اگر ناصور گذارده دارد و بمقعده نزدیک بود هیچ چیز
بهتر نشود مگر بریدن با آلتی آهنین بود شکل داس کاره تا با مقعده یکی گردد چون
بریده باشد علاج کنند بداروهای گوشت بر آرنده تا بهتر شود و گوشت بر آرد
صفت داروی گوشت رویانده بگیرند صبر و مر و خون سیاوشان و عنزروت
و کندر هر یک راست همه را بپایند نرم و بر جراحت می پراکنند این دارو را اکسیر
گویند و اندر اکسیر بن و نگار و کلنار و سرمه و زاک سپید زیادت کنند قوی تر
بود و اگر این ناصور از مقعده دور بود آنرا باید برید از بهر آنک بیم بود که عضله
مقعده بیشتری بریده شود و مقعده سست گردد و ثفل باز نتواند داشت و لی
الاهی بیرون آید آنرا باید خراشید تا هم چون جراحتی تازه گردد پس اگر جراحت
بزرگ باشد بدوختن و عبرهها و شیافهای گوشت رویانیده علاج کردن تمام
شد این مقالت پانزدهم بعون الله تعالی و حسن توفیقه و صلی الله علی محمد و آله
و اصحابه اجمعین والحمد لله رب العالمین **مقالت شانزدهم از کتاب ششم**
اندر انواع کرمان خورد و بزرگ که اندر رودها تولد کنند و اسباب و علامات
و علاج آن و این پنج بابست **باب اول** اندر یاد کردن احوال کرمان و اسباب

تولد ایشان اندر رودها باید دانست که هر ماده که هست شود و هر مزاجی که از ابتدا آید
آفریدگار تبارک و تعالی بهترین و تمامترین نهادی که از آن تواند بود ارزانی دارد و ماده
کرم که اندر رودها تولد کند رطوبتی است عفن و تولد جانوران ضعیف و خسیس چون
کرم و مگس و پشه و مانند آن از چنین ماده باشد از بهر آنکه بهترین و تمامترین صورتی
که این ماده آنرا شاید آنست که آنرا صورت کرم و مگس و مانند آن بخشند و شک
نیست که این صورت مر این ماده را بهتر از آنست که بر حال عفونت بماند و آن صورت
را بدین خاصیت که از تولد آن جانوران عالم را منفعتی بزرگست از بهر آنکه عفونتها
که اندر عالم پراکنده است و منشا کل این حیوانات است غذای ایشان و مدد ماده
ایشان گردد و هوا بدان سبب از عفونتها پاک شود و صافی گردد اما از سبب
تولد کرم حرارتی ضعیف است که رطوبتی غلیظ را تحلیل تواند کرد و بپزاند لیکن
اندر وی اثری ضعیف کند و آنرا از حالی خویش بگرداند و تباه کند و تولد این
جانور از چنین رطوبتی و چنین حرارتی باشد از بهر آنکه نه از صفرا تولد بود و نه از خون
و نه از سودا و اگر چه خون شایسته آنست که از وی جانور تولد کند لکن چون بروده‌ها
فرو آید و طبع بدان سخت بخیل است و اندامهای مردم بدان حاجتمند است
و او خود گوهریست که شایسته آنست که صورت و حیات اندامهای مردم پذیرد
طبیعت آنرا ضایع نماند تا از وی کرم تولد کند و اگر وقتی سببی از اسباب که معلوم است
لختی خون بروده‌ها فرود آید آنجا چندان نماند که متغیر شود و از وی جانور تولد کند لکن
زود بگذرد و با سهال بیرون آید و صفرا خلطی است گرم و تیز و خشک و آن قدر
که بروده فرود آید از بهر آن آید تا روده را از بلغم غلیظ بشوید و آنرا با ثفل دفع
کند از وی جانوری که ضد مزاج او بود تولد نتواند کرد و سودا خلطی است سرد و
خشک و از مزاج جانور دور است و لون این کرمان گواهی میدهند بدان که ماده
ایشان بلغم است و اسباب تولد بلغم و تولد کرم بسیار خوردن طعامهای غلیظ است
دنا گواریدن آن و گندم و حلیم خام و رشتهای نیم پخته و میوهای خام و شیر و جغرات

بسیار خوردن و با امتلا جماع کردن و اندر گرمابه شدن این همه اسباب تولد ایشانست
و انواع کرم که اندر روده‌ها چهار نوع است یکی دراز پست و اندر روده‌های برسوین بود
که از الامعاء الدقاق گویند دوم گرد بود و کوتاه سوم پهن بود و کوتاه که دوداند
گویند و بعرب حب القرع گویند این دو نوع بیشتر اندر روده اعور و روده قولون
افتد چهارم خرد است و اندر روده مستقیم افتد نزدیک مقعده و همه انواع کرم خاصه
کرم خورد اندر کودکان بیشتر تولد کند بسبب بسیاری رطوبت که اندر روده‌های ایشان باشد
بود و بسبب بسیار خوردن ایشان و ناگواریدن طعام اندر روده که پانی که صفرا
اندر تن ایشان بیشتر بود و ایشان کمتر از بهر آنکه این کرم خود پیوسته با ثقل بیرون
می‌افتد مردم همه ایشان را خرد ماند اگر بعضی ماند و بزرگتر شود رنج و مضرت آن
آن عظیم بود از بهر آنکه اذیه ایشان عفن‌تر و تباه‌تر بود و کرم دراز و بزرگ را بعرب
حیات گویند یعنی ماران و عدد یکی بود یا دو یا سه بیش ازین نبود از بهر آنکه تولد ایشان
اندر روده‌های برسوین بود و آنجا عفونت کمتر بود از بهر چهار سبب یکی آنکه هرچ
بدین روده‌ها فرود آید زود فرو گذرد و روده تهی گردد و اول شاخهای ماساریقا
آنچ غذا را شاید از آن جدا کند و غرستن کند و جگر وارد بدان سبب روده تهی گردد
و لکن آنچ تولد کند بیش از آن تولد کند که قوت جذب ماساریقا از هم بگسلد و آنچ
غذا را شاید از وی جدا کند و اجزای آن بدین سبب از هم گسسته شود سیوم آنکه
صفرایی که از زهره بروده فرود آید اول بدین روده‌ها فرود آید و از آن نیز داند
بدین سبب انجا رطوبت غلیظ کمتر باشد و اگر کرم کمتر تولد کند چهارم آنکه این
روده‌ها بمزاج گرمتر از دیگر روده‌هاست رطوبتی که اندرین روده‌ها بود صورت کرمی
کمتر گیرد و سبب درازی این کرمها دو چیز است یکی آنست که رطوبتها که بدین روده‌ها
فرود آید پیوسته بود چنانکه یاد کرده آمد دوم آنکه این روده‌ها تنگ‌تر و باریکتر
بود پس بسبب تنگی جای و پیوستگی اجزای ماده آنچ اندرین روده‌ها تولد کند دراز
بود و آنچ از رطوبتی تولد کند که قوت جذب ماساریقا و جگر اجزای او را از هم گسسته

باشد

باشد کوتاه و گرد بود و کرم کدو دانه بعدد بسیار باشد و سطبر بود و از بهر آنکه اندر فراخ‌تر
بود و ماده تباه بیشتر و با یکدیگر پیوسته باشد از بهر آنکه طبیعت نگذارد که پراکنده شوند تا
تا انبوهی و زحمت ایشان کمتر بود و ایشان راست چون خریطه گرد ایشان اندر آمده
و این غشا از کوهران غشای مخاطی گویند هرگاه که جزوی ازین غشا مخاطی عفونت
بپذیرد غشا ایشان گردد و کرمهای دراز قوی‌تر باشد و دیرتر بیرون افتد از بهر آنکه
جای ایشان تنگ‌تر است و چیزی از جای تنگ‌تر دشوار بیرون آید و از جهت آنکه
قوی‌تر اند او بزرگتر باشند و طبیعت ایشان را بدان آسانی دفع نتواند کرد که دیگرها را
لکن علاج دارو زودتر بدیشان رسد و کدو دانه و کرم خوردن ضعیف‌تر اند و زودتر
بیرون افتد از بهر این اسباب که صد این سهاست که یاد کرده آمده است و با این همه
علاج ایشان دشوارتر بود از بهر آنکه دارو دیر بدیشان رسد و چون بدیشان رسد
قوت دارو ضعیف شده باشد و اگر کسی را که در روده ایشان کرم باشد تب آید اعراض
آن تب منکر بود از بهر آنکه بیمار بسبب ایشان از غذا خوردن باز ماند و حرارت تب آن
رطوبت را که اندر روده‌ها غذای کرمان خواهد بود نگذارد و خشک کند و کرمان بدان سبب
اندر حرکت آیند و روده‌ها را بگزند و بخارهای ایشان بدماغ بر آید و از حرارت
تب و صفرا بی قرار شود و بر خویشتن همی پیچد و درد روده‌ها از بجیدن ایشان رنجور
شود و مش گستن چیزد و چیزی بر نیابد و بیمار بی آرام گردد و حکایات می‌کنند که کرم
شکم را سوراخ کرد و بیرون آمد خواجه ابو علی سینا رحمة الله علیه می‌گوید این عند نزدیک
من عظیم است یعنی این معنی نوادر است می‌آید و گاه باشد که بخار عفونت ایشان سبب
تب آمدن گردد و مضرتهای ایشان بسیار است یکی آنست که هر غذا که مردم بکار برد
ایشان از او بربایند و بخورند و قوت مردم بدان سبب ضعیف شود و تن از غذا بهره
نیابد و جوع الکلب پدید آید و رنگ روی زرد و تیره شود و بسیار باشد که بسبب
ایشان قولنج و صرع و خفقان پدید آید و تولد کرمان اندر روده‌ها اندر فصل خریف
بیشتر بود بسبب میوه‌ای بسیار که اندر تابستان خورده باشند و بسبب نقصان هضم که اندر

تابستان بود و مضرت ایشان شبانگاه و هنگام خواب صعبتر باشد و ریج ریاضت قوی
ایشان را با سهال دفع کند و اگر از بیماری اندر تب کرمی برون اید زند بد نباشد و نشان
ان باشد که قوت طبیعت انرا دفع میکند خاصه اگر اندر انحطاط بیماری بود و اگر مرده بیرون
اید بد باشد فی الجمله بیرون امدن کرم اندر بیماری بد دست خاصه اگر پس از انحطاط
بیماری بود و مرده نیز بود و اگر نه اندر تب بیرون اید بد نباشد و باخر بود هم بد بود
و از بهر انکه دلیل ان باشد که اندر روده تا افتی ایست و بیرون امدن کرم بتی اندر هر حال
کی باشد دلیل ان بود کی اندر معده اخلاط بسیار ست و علامات کلی که دلالت کند
بر انکه کرم تولد کرده ایست انست که خداوند علت را شکم فرو نایند و ابج فرود اید سپید
بود و منش کشتن و مجیدن نان و خلیدن روده ابدید اید خاصه بوقت کرسنگی از بهر انکه
کرمان از جهت غذا رودها را بکزند و می مزید و منش ضعیف کردد و اطراف اندامها از برون
سرد شود و دندانها در خواب بر یکدیکر می خایند و می خرانند و لعاب از دهان می رود و لبها
بروز خشک شود از بهر انکه بروز حرارت بیشتر شود و رطوبتها با دی تحلیل پذیرد و غذای
کرمان کمتر کند و ایشان بر بخارها از معده مکشند و بسطح دهان از بهر انکه سطح معده بپوست است
خشک شود و بدین سبب لبها را بپوسته بدهان نرمی کند و بدخوی شوند و ضجرت کنند
و از هر سخنی خشم کیرند و باشد که بسبب بر امدن بخارهای ایشان بر دماغ سرسام کویند
چون خداوند سرسام و کاه باشد که اواز منقطع شود و کاه باشد که تشنگی غلبه کند چنانکه
از اب سیری نیابد و هر کاه که علت صعب شود تشنج و مجیدن عصبها و رسان مصروعان
بدید اید والله اعلم باب دوم از مقالت شانزده از کتاب ششم اندر سبب کرمان
دراز و حب القرع و علامات خاصه هر یک و علاج ان علامات خاصه کرمان دراز انست
که خداوند علت طعام را کاره باشد و شهوت ان نباشد و چیزی بگلو فرو بردن دشوار
اید و بدان ماند کی معده را دغدغه میکند و می سوزد و روده ها می پیچد و کاه باشد
که ریج حرکت ایشان بدل و نبض اسیب رسد و خفقان و سرفه خشک بدید اید و خواب
و بیداری او بترتیب نباشد و کسلان باشد و چشم کشادن دشمن دارد و بیشتر چنان

خواهد که چشم برهم نهاده باشد و چشمهای او کاهی سرخ شود و کاهی تیره شود و کاهی
باشد که شکم براید هم چون شکم خداوند استسقا و کاه باشد که بتی با باسهال یکی بیرون
اید و علامات خاصه حب القرع انست که هر وقت یک یک از مردم جدا می شود و فرود
می اید اگر مردم تقاضای حاجت شنید اگر نه و سبب فرود امدن ان بهر وقتی انست
که هر یکی را که جایش تنگ اندر امد از دیکران جدا کردد و علامت دیکر انست که شهوت
طعام بسیار بود و قوت ضعیف از بهر انکه هرج اندر روده باشد بخورند و چون کرسنه
شوند در حرکت ایند و روده ها را مزیدن کیرند و قوت مردم را ضعیف کنند و اگر بدین
علامات درست نکردد بیمار را اندر کرمابه برند و صبر کنند تا اندامهای او کرم شود
و نشسته کردد پس پاره هیچ بر شکم او نهند و بمالند اگر بالای ناف او بلندتر شود و
حرکتی بدید اید کرم دراز بود و اگر فرود سوی ناف بلندتر شود و حرکتی بدید اید حب	القرع
بود علاج اصل علاج این علتها انست که اسباب تولد ماده که تولد کرمان از ان
باشد باز دارد و ان اسباب اندر باب کذشته یاد کرده امده ایست پس روده ها
از ماده که حس ان باشد پاک کند و کرمان را که تولد کرده باشد بداروهایی که بخاصیت
زهر ایشانست بکشند و ان داروها تلخ ایست بعضی کرم ایست و بعضی سرد ایست
از پس تر یاد کرده امد و ابج کرم است همه یکی بی ضد مزاج ایشانست هم بطبع
ضد مزاج شهوت ایشان از بهر انکه ایشان بر طعامهای چرب و شیرین حریص باشند
و از داروهای کرم ابج در کرمی بدرجه سیوم ایست نافع تر ایست از بهر انکه با طبع ایشان
باسازنده تر بود و از مزاج ایشان دورتر لکن با ان تب بود یا ماهی کرم	ن
بود علاج بداروهای دیکر باید کرد که یاد کرده امد و چون ایشان و ادداروها کشته
باشند اگر طبیعت انرا دفع نکند بدارو دفع باید کرد از بهر انکه کرم مرده اندر شکم
ماند مضرت کار ایشان بیشتر از مضرت زندکی بود و از داروهای مفرد ابج کرم است
افسنتین و زراوند قردمانا شیح ترمس سلیخه فودنه عصاره او نعنع قسط افتیمون
سنبل مرکا فنطوس قنطوریون مشک طرامشیع تخم بادروج سعتر افسنتین بادام تلخ

تخم انگدان بسرکه پرورده تخم کرنب پوست درخت بده که بعربی الغرب گویند زیره
بریان کرده قیسون انیسون تخم کرفس شونیز حرف تخم راسن خشک مقدار سه درم و
سیر را اندرین باب منفعتی بزرگست ماندان جای که حب القرع را نیز بکشد و تخم نهان
بکشد و با سهال بیرون آرد و لبلاب و بسفایج و حب النیل هم چنین بکشند و با سهال
بیرون آرند این داروها بعضی با انگبین خورند و بعضی با کامه و بعضی با سکنگبین
چنانکه خوشتر آید و اگر کرم مرده با سهال بیرون آرد صبر و روغن زیت چندانکه
توانند خورد بخورند خاصه آنچ بعربی ربّ الافاق گویند و اگر مبلغی تمام بیکبار تواند
خورد بتفاریق خورند هم بقوت همی کرم را بکشد یا سست کند و هم بقوت لغزانیدن
با سهال بیرون آرد و داروهای سرد آنچ سخت گرم نیست گشنیز خشک سه روز هر
بامداد دو درم یا سه درم با میخته بیامیزند و بخورند و اگر حرارت قوی بود آب همی آید
با سکنگبین گرم یا دوغ بخورند و سکنگبین بروری کاز تخم با دیان و تخم کرفس و بیخ
او سازند نافع بود و فوفل و برگ شفتالو و عصارهٔ برگ او و پوست بیخ درخت توت
و طبیخ پوست درخت انار ترش نافع است پوست درخت او یا پوست بیخ او را
یک روز اندر آب فرغار کنند و شب اندر تنور نافه نهند تا همه شب می پزد و بامداد
بپالایند و چندانکه توانند بخورند و اگر این آبها عصارهٔ برگ شفتالو با سکنگبین خورند یا
دوغ روا باشد و اگر خداوند علت را تب آید با سکنجبین و آب طلخشقوق و آب کرفس
دهند با سکنگبین و کرفس بسرکه پرورده سود دارد و خرنوب بسیار خوردن
سود دارد و تخم خربزه اگر بسیار بخوارد هم نافع بود و کوک تلخ نیز سود دارد و اگر خداوند
علت را اسهال بود آب برگ لسان الحمل و برگ او خشک کرده سود دارد کرمان را
ضعیف کند و بکشد و در آن اسهال که باشد بیرون آرد و سماق را در دست مالند و در آب
بپالایند و بخورند کرم را بکشد و درد را قوت دهد و طراثیث و گل مختوم در شراب
انگوری نافع عجیبست و گل سرخ که بعربی المغرة گویند هم عجیبست و گفته اند که خربزه
کرم را بکشد و بیرون آرد با سهال و حشک مدین داروها نزدیکست و باید دانست

که داروهایی که از جهت حب القرع از معده دور پوست و دارو بود دیرتر رسد و حب القرع
با روده‌ها که قوت دارو از وی باز دارد آمیخته است بدین سبب قوت دارو در وی
دشوار اثر کند و ماده او عفن تر است و مزاج او تباه تر باید داروی قوی سخت باشد
تا اندر وی اثر بکند صفت داروی که از بهر این علت خورند که مقصود از وی کشتن
و بیرون آمدن کرمان بود بر تهی شکم و بر گرسنگی باید خورد و اولیتر آن بود که اول
دو روز شیر تازه خورد و بدان قناعت کند و اگر آن با شیر خورند صواب
بود و در روز سیوم آن ساعت که دارو خواهند خورد کسانی گوشت تا کرمان
بوی آن بجنبند و طلب غذا کنند پس دارو با شیر بیامیزند و بخورند تا کرمان
در طلب غذا باشند که دارو بدیشان رسد و اثر دارو قوی تر بود و اگر پیش از
دارو خوردن کاری کنند یا ریح چون چیزی گران فرا رود یا برنهادن یا بر زمین
بستن و گشادن با لختی ریاضت قوی کردن را زپس کباب مزیدن و از پس
کباب دارو خوردن مقصود تمام حاصل شود و چون دارو خورده باشد اولیتر آن
بود که بوی دارو با نفس آمیخته نگردد و اگر بیمار دارو خوردن را کاره بود تدبیر
حقنه باید کرد و هر گاه که حقنه کنند اول معده را مراعات باید کرد و ضمادی ساختن
از داروهای قابض که مزاج آن ضد مزاج کرمان بود و بر معده نهادن تا معده
را قوت دهد و این دارو سماق باشد و طراثیث و اقاقیا همه را بشراب تر کنند
و بر معده نهند و گل مختوم با شراب بر نهادن سخت نافع بود و اگر حقنه را نیز کاره بود
علاج آن بیمار را باید کرد صفت داروی مرکب بهترین همه داروها تریاق
بزرگست از بهر آنکه در وی همه منفعتهاست و هیچ مضرت نیست اگر بخورند و اگر
طلا کنند کرم را بکشد و مزاج را بد نکند صفت داروی نافع و تدبیر صواب تدبیر است
که هر بامداد تا شش روز کرمان را چیزی چند بخورند پس این دارو بخورند بگیرند افسنتین
رومی و شیح که بپارسی درمنه گویند ترکی و قسط تلخ و برنگ کابلی و هلیله کابلی و
سیاه از هر یک سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هر یک مثقالی تربد سپید یک درم غافث

شش درم سوس چهار درم خشک طباشیر سه درم ازا کوفته و بیخته بانگبین بسرشند
شربتی چند جوزی معتدل وازپس این شربت چندانکه بتوانند بر گرسنگی صبر کنند و بوقت
که طعام خورند بسیار بخورند صفت داروی دیگر کرم را بکشد و با سهال بیرون
ارد بگیرند ایارج فیقرا و شیح و افسنتین رومی از هر یک درمی و دو دانگ تخم حنظل
دانگ و نیم نمک هندی دانگی این یک شربت باشد صفت داروی دیگر بگیرند زیره
و قنطریون از هر یک یک مثقال و این یک شراب بود صفت داروی که مانع از
حب القرع را بکشد و بیرون ارد بگیرند جوز بوا و دارچینی و دار فلفل و سعد و زنگ
کابلی از هر یک چهار درم تربد سپید چهار درم فانید چند وزن همه داروها شربتی
چندانکه جوز صفت داروی دیگر کرم دراز و حب القرع را بکشد بگیرند تربد و قنبیل
و نعنع و برنگ و سرخس از هر یک دو درم نمک هندی هفت درم ترمس هشت
درم قسط تلخ ده درم پوست درخت توت ده درم قردمانا هشت درم همه را
بکوبند و بیزند شربتی سه درم با آب شیح کوهی با آب نخود با سرکهٔ کهن یا با شیر تازه
صفت شربتی که کرمان دراز و حب القرع را فرود آرد بیخ رسن تر بگیرند و بکوبند
و بفشارند و سه وقیه آب آن بخورند صفت داروی قوی و سبک بگیرند تخم حنظل
و بوده از هر یک دو دانگ با زیتون و نوشادر از هر یک دانگی همه را بزهرهٔ گاو و بزرا
بسرشند این یک شربت بود و بیخ المگان با انگبین بخورند کرم دراز را بکشد و پوست
بیخ توت همچنین و اگر کبیبی الملس بخوانند با کامه خورد و تخم کرنب با انگبین نافع است
و شونیز با انگبین ماده ایشان را بسته کند حقنها حقنه که محرور را شاید
بگیرند پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش و ببرند چنانکه هم اندرین
باب یاد کرده آمده است و این طبیخ را با برگ شفتالو بیامیزند و حقنه کنند
صفت حقنهٔ دیگر مرطوب را شاید بگیرند تخم حنظل سه درم قنطوریون باریک
ده درم افسنتین رومی ده درم همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا بمقدار ده استار
باز آید و بپالایند و چهل درم نمک آب که زیتون در وی پرورده باشند و سی درم

ابکامه

ابکامه با وی بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنهٔ دیگر بگیرند قنطوریون باریک و تربد
نیم کوفته و قسط تلخ از هر یک ده درم شیح و تخم کرفس و تخم کرنب از هر یک پنج درم
تخم حنظل دو مثقال صبر دو درم قثاء الحمار یک مثقال همه را بپزند چنانکه رسم است و بپا لایند
و دو درم قطران در وی حل کنند و ده درم نفط سیاه با وی بیامیزند و حقنه کنند
صفت حقنهٔ دیگر ترمس کوفته و ترمس و بابونه از هر یک پانزده درم افسنتین
رومی هشت درم همه را بپزند و بپالایند با آبکامه و زیتون یا نفط سیاه و قطران
بیامیزند و حقنه کنند صفت ضمادها تریاق برنگ یا در طبیخ شیح یا در طبیخ قسط تلخ
یا در طبیخ خشک طباشیر حل کنند و بر شکم طلا کنند و اگر شیح و قسط و خشک طباشیر
بیکی بپزند و تریاق اندرین طبیخ حل کنند سخت قوی بود و اگر قلقند با تریاق
اندرین طبیخ حل کنند سخت قوی بود و اگر تریاق حاضر نباشد بجای آن قلقند بکار
دارند روا باشد صفت ضمادی که کرمان را بکشد و با سهال بیرون ارد بگیرند شونیز
و بکوبند و با آب تخم حنظل یعنی با طبیخ او بیامیزند و تریاق که ضماد کنند از جهت کرمان
دراز بر بالای ناف نهند و اگر حب القرع بود فرود ناف نهند صفت ضمادی دیگر
بگیرند صبر و افسنتین و تخم حنظل و قطران و زهرهٔ گاو بهم بزنند و ضماد کنند صفت
ضمادی دیگر بگیرند صبر و زهرهٔ گاو و زیرهٔ گاو و با انگبین و مغز پاچهٔ گوزن با آب
او بسرشند و ضماد کنند و اگر قطران و ترمس و سعتر با این داروها ضماد کنند صواب
باشد و شونیز بسرکه پخته و برگ شفتالو کوفته هر دو نافع است باب سیوم
از مقالت شانزدهم از کتاب ششم اندر علاج کرمان خورد علامت کرم خورد آنست
که اندر مقعده خارش بود و با ثفل بیرون افتد تفصیل داروها که اندرین باب
بکار آید مستر حقنه و شیاف و تدبیرها باید کرد و اگر این داروها فوت داروهای دیگر
نباشد شاید و اگر کرم خورد که دکان خود را بیشتر افتد و اندر شکنها و اجزء بسرخ
بسیار افتد از آنها ک توان کرد و مقعده پاک باید داشت و جای بول و براز او
روغن زرد آلو و روغن مغز شفتالو مالیدن و بلیته زهرهٔ گاو و بزرا با نفط سیاه

بانقطران الوده کرده و برداشتن واب بودنه واب برک شفتالو وطبخ شحم حنظل همه
اندرین باب نافع است اکر بلیه بردارند واکر حقنه کنند شونیز در پس دبا بونه اندر
نبید بجوشانند وبپالایند وبدان اب حقنه کنند نیک باشد وبوره وشحم حنظل وشونیز
وقطران ونفط سیاه با نبیذ بجوشانند وبدان اب حقنه کنند وشوراب زیتون وابکامه
با نفط سیاه امیخته حقنه نیکست وصبر بسرکه بسایند وبلیته بدان آلوده کنند و بردارند و
از نطرون وشحم حنظل وسونیز شیاف کنند ونهند وکودکان را کوز هندی پوسیده
بدهند تا بخورند سود دارد وشیح ارمنی با خرما بکوبند وبدهند ومردم بزرکتر را این
علت محکم شود دشوار پاک شود از اول که پدید اید برودی علاج باید کرد تمام شد
مقالت سانزدهم بعون الله تعالی وحسن توفیقه **مقالت هفدهم از کتاب**
ششم اندر انواع قولنج واسباب وعلامات وعلاج ان بتفصیل **باب اول**
اندر تجشی ناف ودرد شکم این تجشی ناف ودرد شکم یا از بادی دردی بود که در شکم
کرد اید مردم را برنجاند یا از خلطی تیز بود که از رودها خلد وبکزد ویا از خلطی غلیظ
ولزج بود که طبیعت از دفع تواند کرد یا از ابی بود که اندر رودها افتاده باشد
علامت علامت باد انست کی درد از جای بجای می کردد وبا قراقر بود وهرگاه
که بادی بیرون اید راحت یابد واندر شکم هیچ کرانی نباشد واین باد یا از خلطی خام
تولد کند یا از طعامها ومیوهای بادناک وسرد وبدکوار وعلامت خلط تیز انست
که درد شکم با سوزش وباخلیدن بود وتشنکی غالب بود وثفل که فرود اید
زرد بود وسوزان وتدبیرهای کذشته بران کواهی دهد **علاج** اما اکر سبب
این درد باد بود تامل باید کرد اکر اندر رودها خلطی خام بود اول رودها را از ان
خلط پاک باید کرد وعلامت انکه با این باد خلطی است انست که علامات باد کرانی
بود وحب بسکبینج وایارج فیقرا دهند تا رودها را از ان خلط پاک کند واز
پس انکه رودها را پاک کرده باشد کوارش قندادیقون وکوارش زیره بکار
دارند تا خلط بالا تاک تولد نکند واکر تخم بادیان وزیره ونانخواه اندر اب

بجوشانند

بجوشانند وان اب با شراب ریحانی بخورند باد ها را دهرج اندر علاج باد ها یاد کرده
امده است هم اندرین باب نافع بود واکر سبب تولد باد ها ضعیفی روده بود وضعیفی
حرارت علاج ان بحرها دحمرنا ومعجون حب الغار وانیسون وتخم کرفس همه را بکوبند
وبا فانید بسرشند هر بامداد مقدار یک کوز بخورد وطعام نخوداب خورند با روغن
کوز وزیره وسعتر وفندیقون وشراب کهن سود دارد وحرارت غریزی را
برافروزد واز پس طعام حرکت نکنند وتا دو ساعت بکذرد اب بخورد وبیا رود
که مزاج رودها سرد بود ودماغ کرم باشد این دارو رساند علاج حقنه باید کرد
صفت حقنه بکیرند بسفایج وقنطوریون باریک وزیره وشبت وسداب خشک وتخم
کرفس وحلبه از هر یک ده درم برند وصد درم از ان اب بستانند وسکبینج ومقل ازهر
یک درمی دروی حل کنند وده درم روغن سداب وده درم انکبین با وی بیامیزند
وحقنه کنند واکر سبب خلطی تیز وصفرای بود رودها را از ماده صفرا پاک کنند وفلوس
خیار چنبر که اندر اب عنب الثعلب یا اندر اب الوحل کرده باشند یا دانکی سقمونیا اندر
اب لو یا اندر جلاب حل کنند وبدهند واکر طبیخ بنفشه وخرما هندی وخیار چنبر دهند
یا شیرخشت صواب باشد واز پس این استفراغ اسبغول بروغن کل چرب کرده
با جلاب سرد بخورند واکر طبع سخت باشد اب انار شیرین با شکر وروغن بادام
سود دارد وطعام با شکر وزیره شیرین کرده وطفشیل شکر شیرین کرده وچکندر
اندر وی بخته ومزوره نرم واسفاناخ بدین ماند وشراب لوهر بامدادی می خورند واکر طبع نرم
بود شراب انار وشراب غوره وشراب ریباج صواب بود واکر سبب خلط غلیظ و
بلغم لزج بود رودها را از وی پاک کنند با ایارج فیقرا اندر اب کرم که انیسون وتخم
بادیان در وی بخته باشند ودر حقنه که یاد کرده امده است ده درم انکبین ویک
درم بوره زیادت کنند وبکار دارند پس معجون فلافلی وبحرنا بکار دارند وحب الافادیه
اندرین باب سودمند است **صفت ان** بکیرند مصطکی وزنجبیل وقرنفل ودارچینی
وسنبل ودار فلفل ونانخواه هر یک راست از همه ده درم سقمونیا ده درم جدا کنند

[illegible]

چند خودی یک حب یک مجلس اجابت کند باد در واین حب بر سیری و گرسنگی هر وقت که
خواهد کی طبع فرود آید بکار دارد روا باشد برد طعام بگوارد و آرد و غ بوارد و بادها
بشکند و شهوت طعام بدید آید و طعام شوربای خروس پیر و شوربا النحنک کی ملح و قرنفل
و دارچینی در وی افکنده باشند و زیره و خار پشت بریان کرده سود دارد درد شکم
بادی و بلغمی را و بامداد و شبانگاه یک درم حب الیسان و حب السان بهم بکوبند و در آب
گرم بخورند درد شکم مادهء بلغمی را سود دارد خلت دارد وی دیگر بگیرند حب الیسان
دو درم نانخواه یک درم نیم حب الیسان را بکوبند و با نانخواه بیامیزند و بخورند در آب
گرم و اگر رطوبت شور باشد بخفه که از سفایج و تربد و سبستان و بنفشه و تخم بادیان
تحته باشند استفراغ کند و با مارخ فیقرا و باب اسارتر ترش و شیرین بزنند
و شیر خشت ترکیب کنند و طعام شوربای مرغ فربه و گوشت برهء فربه
از گفتار بعد هم از کتاب ششم اندر قولنج و انواع و احوال ان قولنج بیماریست
کی اندر احشا غلیظ افتد خاصه اندر قولون و نام این قولنج از نام این روده
شکافته اند و بدین سبب قولنج را ستینی از اکویند کی اندرین روده افتد و سبب
قولنج اندر بیشتر حالها سوء المزاج سرد بود از بهر انکه مزاج رودها کی فرو
سوی ناف است سردتر از مزاج رودهای باریک است کی بالای ناف است
و بدین سبب است کی بر طاهر این رودها فرود سوی سه بسیار است و بر طاهر
دیگر رودها نیست و آن قولنج را کی سبب آن مجاری رودهای باریک باشد
نام خاص آن بزبان یونانی ایلاوس گویند لکن از بهر انکه در هر دو نوع شکم
بسته باشد و رودها درد کند ایلاوس را نیز قولنج گویند و اسباب و علامات
و علاج آن بیشترها یاد کرده شود و قولنج راستینی پنج نوع است یکی انکه ثفل
اندر رودها خشک گردد و بنادق شود و میان بشکر اشتر و دیگر جانوران کی بشک
ایشان را بتازی بعر گویند و بسیار باشد کی بسنگ شود هم چون سنگ گرده و
مثانه دوم انکه بلغم غلیظ و لزج اندر رودهء اعور و قولون گرد آید و این را

قولنج

قولنج سده گویند یعنی قولنج که از بسته شدن راه ثفل بود سوم انکه مادهء بخاری غلیظ
هم چون ابری تیره برود تا اندر ماند یا اندر میان طبقها و لیفهای آن متمکن شود و
حرارت ضعیف از انحلیل نتواند کرد و این نوع را بعربی قولنج ریحی گویند چهارم انکه
اندرین رودها یا اندر حوالی آن ماهی بود کرم یا ماهی غلیظ بود و منفذ ثفل بران
سبب بر آن تنگ شود و ماهی که اندر حوالی گرده افتد یا اندر جگر افتد یا اندر سپرز
یا اندر گرده و مثانه و رحم پنجم انکه روده از نهاد خویش بگردد یا از جای خویش
برود و آن چنان باشد کی روده پیچیده شود بسبب بادی که در وی افتد و انرا بتا
باید و انرا بعرب قولنج التوی گویند یا علت فتق افتد و روده بسوراخ فتق بیرون
اید و این را قولنج فتقی گویند و باید دانست که درد گرده هم چون درد قولنج مشکل
گردد و بسیار باشد که درد گرده سوء المزاج او فعل روده را اندر دفع ثفل ضعیف
کند بسبب مشارکت و همسایگی او احساس بدید اید و بقولنج ادا کند و فرق میان
قولنج و درد گرده انست که اگر بمشارکت گرده بود درد اندر کمرگاه لازم بود و باشد
که با احتباس بول بود و اندر بیشتر حالها خداوند علت را اندر گرده و مثانه سنگ
و ریگ بوده باشد و درد قولنج اندر همه شکم بود و درد از سوی راست اغاز کند از
فرود ناف و اندر تهیگاه بگردد و بسوی چپ اندر گاه باشد که درد از سوی چپ
اغاز کند و نیز خواجه ابو علی سینا می گوید کی نزدیک بعضی چنانست که درد قولنج از
سوی چپ اغاز نکند و بر خلاف انست و از مردم و خلاف ان دیدم و گاه باشد که
درد بزهار فرود اید و یک خایه بر کشیده شود و هر گاه که شکم فرود اید خداوند
درد اسایش بد و خداوند درد گرده را باید و باشد که خداوند سنگ و ریگ
تا دل بول صافی بود و با خویره سود و ریگ اندر وی بدید اید و باشد که برنگ و قوام
هم چون دوغ بود بسیار باشد که علت قولنج و ایلاوس بر سبیل علتهای وبایی
بدید اید و از شخصی باز شود و از شهری بشهری شود و این دیده اید و اندر کتابها
حکایت کرده خواجه ابو علی سینا می گوید که یکی از متقدمان اندر کتاب حکایت

میکند که وی این دیده است و بعضی از آن بصرع باز گشتی و بکشتی و بعضی را قولون
مسترخی شدی و حس روده بر جای بودی و ایلاوس بسیار تر از قولنج افتادی
و از ایلاوس بعضی را بر سبیل بحران اشتغال مضرت بروده قولون فرود آمدی طبیبان
از علاجی عجب میکردند کوک و کشنیز می دارند و گوشت ماهیان بزرگ و باخچه
و شربتهای خنک و آب سرد و طعامهای ترش و بدین علاج شفا می یافتند خاصه
اگر تفریح دوالیج باز گشته باشد که هنوز صرع ابتدا کرده بود شفا یافتند و بسیار
باشد که خداوند علت گذارد و ندهد قوت رودهای بالاین ایشان عاجز گردد از آنکه
ثفل و اخلاط را دفع کند هم چنانکه قوت رودهای فرو سوین ایشان عاجز شود از آنکه
ثفل را نگه دارد و سبب قولنج که خداوند که از او افتد سوء المزاج سرد بود و از
اسباب قولنج سببی قوی تر بلغمی غلیظ است پس بعدی غلیظ کی اندر تجویف روده
و اندر میان طبقها و لیفهای آن متمکن شود و بسیار باشد که اندر معده بادهای غلیظ
باشد و مضرت آن چندین نباشد که مضرت این باد اندر روده بود است و سبب
این آنست که معده فراختر از روده است و مزاج معده لازم تر و اندامهای گرم
کی حرارت او را مدد کنند نزدیکتر و قوت دارد زودتر مدد برسد و اگر چه روده
بالاین تنگ و باریکست بادها را دردی چندان مضرت نباشد که اندر روده
فرو سوین از بهر آنکه مزاج رودها بالاین گرم تر است و با اندامهای گرم نزدیکتر است
و صفرای که از زهره بروده آید اول بدین رودها گذرد و بادها را تحلیل کند و حال
رودهای فرو سوین بر خلاف اینست بدین سبب بادها اندر روده فرو سوین محتقن
گردد و مضرت آن بدید آید و اگر باد قولنج از ماده تولد کند قولنج را بدان ماده باز
خوانند از بهر آنکه آن ماده روده را ممتلی نکند و از هم باز نکشد و راه ثفل را بگیرد
و اگر ماده بود که روده را ممتلی کند و از هم باز کشد و راه ثفل را بگیرد آنرا قولنج بلغمی
گویند یا قولنج ثفلی نه قولنج بادی و هر قولنج که سبب آن بلغمی غلیظ بود یا ثفلی
خشک اول زرده اعور ممتلی گردد پس امتلا بروده قولون باز دهند و ماده

اعور پاک نکند قولنج و درد آن زایل نشود علامت آنکه روده اعور پاک نشده است
آنچون علاج میکنند اطلاق می باشد و پایش پدید می آید و دیگر باره درد می خیزد
و قولنج معاودت می کند و بسیار باشد که چند ماده قولنج از بالا فرود می آید و هر گاه
که حقنه کنند یا خیری گرم بر شکم نهند بیشتر فرود آید و درد زیادت شود و اسباب
که روده را مستعد قولنج گرداند خاصه علاج قولنج ریحی شراب ممزوج است و آب
سرد خاصه اگر مزاج بیمار رکند و تزهای سرد چون کوک و کشنیز تر و کدو و خیار
بادرنگ و میوهای تر چون امرود و انگور خاصه اگر بر پس این آب سرد خورند و
حرکت کنند و جماع کنند و بادها را در شکم بحبند باز دارند و همه طعامهای باد انگیز
زیان دارد و اسباب که روده را مستعد قولنج ثفلی گرداند بسیار خوردن خایه مرغ
پخته و بریان کرده است و آبی و امرود و کاورس و کرنج و دست و نان
خشک و ریاضت بسیار و ادرار عرق و ادرار بول و تقاضای حاجت دفع نا
کردن و بوقت حاجت بر پا خاستن و از پس طعام جماع کردن و اسباب که روده را
مستعد شده و قولنج بلغمی گرداند نان فطیر است و گوشتهای بزرگ و گوشت
گاو و گوشت بز و قطایف و شیر و جغرات و زرق و سماج و میوهای تر چون
امرود و سیب ترش و خیار و بادرنگ و کدو و آنچه بدین ماند و گاه باشد که سبب
قولنج سده حرارتی باشد کی رطوبات را نشف کند و ثفل را خشک کند و باید
دانست و تب خداوند قولنج بلغمی و ریحی را سود دارد لیکن ریحی را بهتر سود دارد
و بسیار باشد که قولنج بحران انتقال کند و فالج باز گردد و این چنان باشد
که ماده رقیق تر شود و باطراف ریزد و عصبها از آن در خورد و گاه باشد که با وجاع
مفاصل باز گردد و گاه باشد کی بدرد پشت بلغمی را بدرد پشت و موی باز گردد
و این درد پشت و موی چنان باشد که حرارت کی از درد تولد کند و حرارت
دارو ماده قولنج بپزاند و گرم کند و فصد اندرین جای سود دارد و گاه باشد
که قولنج بوسواس و مالیخولیا باز گردد و بصرع باز گردد و این بد بود و سبب

این آن بود که رودها قوت گیرد و مادهٔ قولنج را قبول نکند و آن ماده باز گردد و بجانب
دماغ برآید و بیماریهای دماغی تولد کند و گاه باشد که باستسقا باز گردد و گاه باشد که
از پس استفراغ یا از پس اسهال که بخودی خود افتد و قولنج پدید آید از بهر آنکه
ماده لطیف خرج شود و مادهٔ غلیظ بماند و هر گاه که باد در اندامها دست گشاد و غیر آن
درد قولنج پدید آید آن درد ضعیف تر می شود از بهر سه کار یکی آنکه هر کجا که درد
بود آنج ضعیف تر بود در برابر آنج قوی تر بود پدید نیاید دوم آنکه بادها روی بجانب
قوی تر نهند و از جایگاه دیگر دردها جمع شوند سیوم آنکه خداوند قولنج از طعام خوردن
باز ماند و از قوت درد در خواب شود و بی طعامی و بی خوابی درد را تحلیل
کند و هر گاه که مدت احتباس دراز گردد و شکم باد گیرد و بلند شود امید خلاص نماند
و هر گاه که نوبت برخاستن بحاجت باز ستر می افتد و ثفل خشک باشد و کمتر فرود
آید و شهوت طعام اندک شود یا باطل شود و از طعام خوب و شیرین بگریزد و چیزهای
ترش و تیز و سود خواهد و آنچ خورد کمتر گوارد یا هیچ نگوارد و آرزوی بد پدید آید
و هر ساعت شکم همی بجهد و آب بسیار خواهد و درد پشت و در پایها پدید آید و اندک
اندک این اعراض قوی تر میشود این همه نشان آنست که قولنج خواهد بود و هر
گاه که از پس این اعراض احتباس پدید آید و ثفل و باد هیچ بیرون نیاید و بحدی
شکم صعب گردد و چنان شود که گویی پیرامن همی سنبد یا جوال دوزی اندر روده
ایستاده است و می خلد و از رنج آن بیارند جنبید و تشنگی غلبه کند و از آب
سیر نشود این همه علامات آن بود که قولنج محکم شد و سبب تشنگی آن بود که ماساریقا
و دهنها بسته شود و تری آب بجگر نرسد و گاه باشد که با این اعراض قی آن ثابت (?)
برآید بی سببی ظاهر و اگر بعلاجی اطلاق افتد بعضی رطوبت غلیظ بود و بعضی بنادق
و گاه باشد که ثفلی بود دمیده چنانکه بر سر آب بایستد و قی صفرای و بلغمی و سودای
متواتر شود اول بلغم برآید پس صفرای و گاه باشد که خلطی سبز گونه و زنگاری
برآید و گاه باشد که سودا برآید از بهر آنکه اخلاط بسبب درد و بی خوابی و دارو می

گرم بسوزد و سبب قی اندر بیشتر حالها مشارکت معده بود با روده و بسیاری اخلاط
و بسته شدن راه فرود آمدن ثفل و بسته شدن گذری که صفرا در وی از زهره
بروده آید و سبب اکنده شدن زهره و باز گشتن صفرا سوی بالا بول سرخ گردد
از بهر دو کار یکی از بهر آنکه صفرا بیشترین بجانب گرده میل کند دوم آنکه بی طعامی و درد
بول را سرخ کند و گاه باشد که اندر اول علت بول هم چون گوداب بود یا هم چون
سیوآب (?) و نشانی عجب یاد کرده اند و آن اینست که هر گاه که خداوند درد شکم را برابر
و نشانه ما نبوه (?) پدید آید چند دانه باقلی و ریش گردد و در روز بماند و در اول علت
سبات و خواب بسیار بوده باشد هلاک شود و گر چه دم زدن باعتدال بود اعتماد
بر آن نباشد و قی متواتر و عرق سرد و صعبی درد و سرد شدن اطراف و رنگ روی
برفتن و پدید آمدن کزاز و اختلاط ذهن و فواق نشان نزدیکی مرگست والله اعلم

باب سیوم از مقالت هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن خشکی ثفل بود

قولنج ثفلی هم هفت نوع است و هر نوعی را سببی جدا گانه است نوع
اول سبب آن بکار داشتن طعامهای خشک است چون ارزن و گاورس و کرنج
و پست و نان خشک و غیر آن نوع دوم آنست که سبب آن ادرار بود نوع سیوم
از رنج و ریاضت و عرق بسیار بود نوع چهارم آنکه سبب آن سوء المزاج گرم یا سوء المزاج
خشک بود اندر معده و جگر و رودها نوع پنجم آنکه سبب آن تحلل گوشت اندامها
و کند رگی (?) جیاها بهم تن بود نوع ششم آنکه کرم کدو دانه تولد کند اندر رودها
و رطوبتها را بخورد تا بدان سبب ثفلی اندک بماند و خشک شود نوع هفتم آنکه منفذ
صفرا که از زهره بروده آید بسته شود و صفرا بروده اندر نتواند آمدن بیرون
ماند ثفل اندر روده بماند و رطوبتها بیشتر با ادرار بول دفع شود یا بعرق و ثفل
خشک گردد **علامات** علامت نوع اول اینست که طعامها خشک و درست
بکار داشته باشد و درد بر یکجای ایستاده بود و ثفل که بیرون آید رطوبتی
لزج بود و بنادق خشک و علامت نوع دوم اینست که ادرار بوده باشد و داروها

وطعامهای ادرارکننده بکار داشته باشد وعلامت نوع سیوم انست که حرکت و
ریاضت اتفاق افتاده باشد وعرق بسیار امده وعلامت نوع چهارم انست
که تن بیمار کرم ولاغر بود وتشنگی غلبه کند وعضلهای شکم خشک ولاغر بود واسباب
دیگر که یاد کرده امده هیچ اتفاق نیفتاده باشد وعلامت نوع پنجم است که اندر
روزگار تن درستی ثفل غلیظ وخشک بوده باشد وزود گرسنه شود وعلامت نوع
ششم انست که گاه گاه کرم چند که بیرون افتد وعلامت نوع هفتم انست که ثفل
سپید بود وتقاضا برخاستن واجب بود وشکم برآید وعلامات برقان ظاهر
شود **معالجات** اما علاج اولین انست که شکر سرخ ده ماشه مقدار ده استار کمتر با
بیشتر اندر روغن شیر گرم حل کنند وچندانکه تواند بخورند وانجیر بستی ومویز دانه
بیرون کرده وستستان بپزند وبپالایند وفلوس خیار چنبر اندر وی حل کنند
وباروغن بادام بدهند با ایارج فیقرا دو مثقال صبر با یک دقیه انگبین ودو
دقیه شیر نافع بود وطبیخ انجیر وپخته نافع بود وتخم کتان وحب الرشاد بجوشانند
ولعاب ان بگیرند وهر روز دو بار بدهند با ترانگبین وروغن کنجد هر بار از لعاب
دو دقیه ترنگبین سه دقیه روغن دو دقیه روغن در قولنج بنشانند وثفل را
بلغزاند وحقنه نرم که از حلبه وتخم کتان وخطمی وانجیر وسپستان وسبوس گندم ساخته
باشند با روغن کنجد ونمک هندی وزهره گاو وپیه بیامیزند وبکار دارند وشیاف
که از صابون اندر فی وبوره وشکر بسازند سود دارد وطعام اسفیدباج چرب دهند
وسبوس اب باشکر وروغن وبادام وشوربای خروس واسفاناخ وغوداب
واشامه که از تخم کاکیانی بسازند کنند با خطمی در روی بخته وهر بامداد دو دقیه اب
چکندر رعبه با نیم درم بوره بخورد واگر از معاودت احتیاط بس رسند ماء اللحم
دهند با توابل یا نان خشکار اندر شراب تشرید کنند وشراب نبیذ وشراب
انجیر وجلاب سود دارد واب با یکی ازین شربتها خورند وانجیر اندر ماء العسل اغشته
بامداد پیش از طعام پانزده عدد بخورند واگر مزاج گرم باشد البو اندر جلاب

اغشته خورند واگر پیش از طعام خایه مرغ نیم برشت با شامند سه عدد یا چهار عدد
طبع را نرم دارد **صفت** شراب میوه که طبع را نرم دارد بگیرند گشته زردالو ومویز
سیاه دانه بیرون کرده از هر یکی یک من خشک الوگشته والو سیاه وعناب از هر یک
نیم من پس انجیر بستی ومویز منقا دانه بیرون کرده وکشمش از هر یک ده استار
سپستان بیح استار همه را مجروح کنند ویک شب اندر اب فرغار کنند چنانکه در
انگشت اب بر سر او بایستد ودیگر روز بجوشانند وبپالایند صافی ویک من شکر
بر افکنند وبقوام ارند شربتی بیست درم **وعلاج** نوع دوم که سبب ان ادرار بول
بود انست که اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه وشراب الو وشراب کاسنی وجلاب
واسبغول دهند وطعام بیکه وشکر واسفاناج وماش وامثال ان واگر حرارت
غالب نباشد شراب انجیر وطبیخ ان دهند وشکر سرخ اندر روغن شیر گرم
وطعامها چرب وبرگ چکندر در روغن بادام وحلواهای نرم دهند **وعلاج سیوم**
انست که سبب ان رنج وریاضت وعرق بسیار کردن بود که اب آسایش گزینند
وهوای خانه خوش کنند وخنک واندر اب سرد نشینند **وعلاج** نوع چهارم انست
که سبب ان سوء المزاج گرم باشد اندر احشا انست که مزاج را بشربتهای نرم ودواهای
نرم وخنک بگردانند واب میوهها ولعاب اسبغول وکشکاب در روغن بادام دهند
وطعام سپیدباهای چرب ونرم فرمایند ومرغ فربه اسفاناخ وسر مغز قطف وروغن
بادام وحلتیت ومغز تخم معصفر وطبیخ نیشو والو سیاه وزردالو گشته بروغن بادام
بسیار وشکر خوش کرده وبا قرصهای برگ چکندر اندروی پخته موافق بود
وطبع را بخیار چنبر واب کشنیز واب عنب الثعلب نرم کنند **وعلاج** نوع پنجم که سبب
ان تحلل وکشادگی مسام همه تن باشد که طعامهای غلیظ دهند واندر اب سرد
نشانند وموم روغن از روغن گل وروغن مورد کرده باشد بر ظاهر تن
می مالند **وعلاج** نوع ششم که سبب ان کرم کدو دانه باشد انست که داروها که اندر
جایگاهش یاد کرده امده است بکار دارند تا روده از کرم خالی باشد وارکامه

اندک اندک همی خورند تا ناشتا تا مادهٔ ان بریده شود و علاج نوع هفتم که سبب ان
بسته شدن منفذ صفرا بود که از زهره بروده بجو بسته است انست که داروها
کشاینده دهند که در علاج سده و یرقان یاد کرده امده است و هر وقت که طعام
خواهند خورد اول زیتون پرورده و برگ چکندر و خردل و اسکامه اندک بخورند.

باب چهارم از مقالت هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب ان بلغمی غلیظ
و لزج بود علامت قولنج بلغمی سردی اسافل است و گرانی و درد و طعامها غلیظ
که پیش از ان خورده باشند و ناگواریدن ان و باز گرفتن طبع و فرو ناامدن ثفل
و باد و اگر بول سرخ بود نباید پنداشت که قولنج گرم است از بهر انکه درد قولنج
و بی طعامی بول را سرخ کند علاج اول تدبیر شیاف و حقنه باید کرد و غذا باز باید
گرفت و قوت نگاه باید داشت شوربای خروس که اندک اشامند و تا
اول شیاف و حقنه راه ثفل و باد قی گشاده نکنند داروی مسهل نشاید داد
از بهر انکه اگر اندر رودها بلغم غلیظ و باد قی بسیار بود و مادهٔ دیگر از بالا فرود اید
و گذر نیابد خطری عظیم باشد و هرگاه که حقنه کرده باشند و رطوبت لزج و باد قی
فرو امده باشد دیگر باره حقنه باید کرد تا روده از مادهٔ قولنج پاک شود و اگر قولنج
قوی ماند و اعراض بدید همی اید قی باید فرمود از بهر انکه قی مادهٔ قولنج را تنکه
و پاک کند و اگر قی بافراط شود شراب بودینه باز باید داشت و اندرین شراب نار
دانگ و سماق و بره تخته باشد صفت شیافها بگیرند بورهٔ نان و نمک و بخایند و بر
کفچهٔ اهنین بر اتش نهند تا نرم شود و ان بوره و نمک را بدان بسرشند چند انکه
بخورند و شیاف کنند و درازی شیاف چهار انگشت بهم باز نهاده باید و بعضی گفته اند
شش انگشت باید شیاف دیگر بگیرند شحم حنظل و انزروت و شیاف کنند هم چون
ان شیاف شیافی دیگر بگیرند بوره ده درم شحم حنظل پنج درم سقمونیا دو درم و نیم شکر
سرخ یا مانید پانزده درم شیافی دیگر چنانکه در درد پشت و قولنج بلغمی را سود دارد
بگیرند سکبینج و مقل و جاوشیر و انشق و صابون و بوره و شحم حنظل و بایند و

سقونیا

سقمونیا و زنجبیل و شونیز و فلفل و نمک هندی و برگ سداب خشک و تخم سداب و بزار
سپید همه را بسته شیاف کنند چنانکه رسم و صابون بغدادی بتراشند و بر میان شیاف
و نهند سود دارد و چون عرطنیثا مخروط کنند بر میان شیاف و نهند و ترب را تبرا شند
باندازهٔ شیاف و بعسل الوده کنند و نهند شیافی دیگر بگیرند شحم حنظل یک جزو مغز
بادام دو جزو بکوبند و شیاف کنند شیافی دیگر بگیرند شحم حنظل و مقل هر یک راست
و شیاف کنند صفت حقنها بگیرند زیره و تخم کتان و حلبه و مغز تخم کاکیان از هر یک
یک وقیه انجیر پستی ده عدد سداب و شبت و برگ چکندر و برگ کرنب از هر یک دسته
سبوس گندم دو وقیه بادام تلخ نیم وقیه برگ خطمی در خرقه بسته ده درم عناب بیست
عدد سپستان بیست عدد بیخ سوسن یک وقیه همه را اندر شش من اب بپزند تا
بمقدار دو من باز اید و بپالایند و مقدار هفتاد درم بستانند و یک مثقال سکبینج و
یک مثقال مقل و یک درم انشق و یک درم جاوشیر و نیم درم جندبیدستر و دو دانگ
نمک نفطی و دوازده درم فانید در وی کنند و هفت درم روغن کلانه و هفت
درم البانه و مویز ده درم انگبین و یک وقیه روغن بیه مرغ با وی بیامیزند و نیم
گرم حقنه کنند و باید دانست که شحم حنظل اندر حقنه بکار داشتن خطر است یا زود
بگشاید و پاک شود و اما بی قولنج کند بدین سبب تا ضرورت باشد انرا بکار نباید
داشت حقنهٔ دیگر معتدل بگیرند اطراف چکندر یک دسته خطمی سپید نیم وقیه سبوس
یک وقیه انجیر پستی ده عدد همه را اندر دو من اب بپزند تا مقدار من باز اید و چهل
درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم روغن کنجد با وی بیامیزند و دو مثقال بوره
در وی حل کنند و بکار دارند حقنهٔ دیگر قوی تر بگیرند حلبه و تخم کتان از هر یک یک
وقیه تخم بیدانجیر سی درم انجیر سی عدد مغز تخم کاکیان سی درم سداب تر یک دسته
رایه یک وقیه سبوس یک وقیه مغز بادام یک وقیه سپستان پنجاه عدد بیخ سوسن و
بیخ خطمی از هر یک یک وقیه و نیم بیخ چکندر و اطراف کرنب از هر یک پنجاه درم همه را
بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و مقدار شصت درم از وی بستانند و اگر حرارتی

غالب نباشد دو درم مقل چهار درم سکبینج در وی گدازند و یک وقیه روغن ماردین
و یک وقیه ابلامه و یک وقیه انگبین و یک وقیه پیه کبوتر بچه فربه گداخته با وی بیامیزند
و بکار دارند حقنهٔ دیگر درد بنشاند و مادهٔ بلغمی و صفرای بجنباند بگیرند حلبه و اکلیل الملک
و شبت و خطمی و بابونه و بورنه از هر یک ده درم همه را در یک من و نیم اب بپزند تا
نیمی باز اید و بپالایند و ده درم پیه بط و ده درم پیه گوزن و ده درم عصارهٔ بیخ
لفاح و پنج درم روغن شبت با وی بیامیزند و بوقت ضرورت بکار دارند و اگر بزر البنج
و کنجد را نجا نیم بیامیزند و روغن بکشند و بکار دارند بجا باشد و درد بنشاند حقنهٔ دیگر
قوی سر قولنج بلغمی و ریحی و ثفلی را بگشاید بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون
و تخم شبت از هر یک چهار درم همه را بپزند و بپالایند و دو درم بوره و ده درم پانید
یا شکر سرخ در وی گدازند و ده درم روغن کنجد یا روغن کاکیان برافکنند و اگر ده
درم میعهٔ تر اندر شست درم روغن زیت بگدازند و بدان حقنه کنند نافع بود و اگر بوره
مقدار هفت درم یا ده درم اندر عصارهٔ سداب و ده درم روغن زیت قولنج بلغمی
و ریحی را در حال بگشاید و جمله و این جمله هشتاد درم باید و اگر بجای بوره نمک کنند روا
باشد انجا که بوره ده درم کنند نمک بجای ان پانزده درم باید و اگر دو وقیه ابلامه
حقنه کنند رطوبت لزج را بکند و اگر ده درم بوره در اب گرم حل کرده حقنه کنند
زود بگشاید مقدار اب سی درم باید و چهار وقیه عصارهٔ برگ چغندر با دو درم
بوره و نیم وقیه روغن کنجد حقنه کشاینده معتدل است صفت حقنهٔ تیز و گرم و جز
بوقت ضرورت بکار نشاید داشت بگیرند عرطنیثا یک وقیه بخور مریم نیم وقیه
تخم حنظل دو درم اندر دو من اب بپزند تا ثمن باز اید و بپالایند سه وقیه ازین
مطبوخ بستانند و دو درم نوشادر در وی حل کنند و دو درم روغن بر چکانند
و حقنه کنند و تا در معده طعامی باشد حقنه نشاید کرد و بسیار باشد که حقنه کنند و
اطلاق نیفتد و صداع تولد کند پس هرگاه که حقنهٔ تیز کنند دماغ را مراعات باید
کرد و از بالا نیز چیزی مسهل سبک دادن تا حقنه را یاری دهد صفت داروی

مسهل

مسهل بیش از انکه حقنه کرده باشند و راه ثفل و بنادق گشاده شود دو درم ایارج
فیقرای عیلی یا سه درم باید داد و از پس ان ماء الاصول می باید داد با روغن بید انجیر
و اگر حلتیت و تخم معصفر با ماء الاصول بیامیزند از هر یک سه اوقیه و سه درم روغن بید
انجیر برافکنند و ده درم باید صواب باشد و از حبها که زود اسهال کند و قولنج ثفلی
و ریحی و بلغمی را بگشاید دانست بگیرند سقمونیا یک جزو تخم حنظل دو جزو مصطکی نیم جزو
حب کنند شربتی نیم درم تا یک درم صفت حبی دیگر که او را حب قولنج گویند بگیرند تخم حنظل
ده درم سقمونیا سه درم و دو دانگ سکبینج ده درم باب سداب حب کنند شربتی یک
مثقال صفت حبی دیگر سقمونیا یک جزو تخم حنظل دو جزو شربتی از یک درم
تا یک مثقال و باید دانست که انجا که حاجت باشد که زود اطلاق افتد حب
بکار نتوان داشت از بهر انکه اطلاق او دور باشد لکن او را اندر باز داشتن
قولنج منفعتی بزرگست و ایارج فیقرا هم چنین قولنج را باز دارد و درد باز دارد لیکن
اگر منش گشتن رنجه دارد زعفران دور باید داشت و بجای زعفران اندر ایارج
گل سرخ باید کرد صفت شربتی دیگر که درد بنشاند و رودها را سود کند و شکم باز گیرد
بگیرند بیخ لفاح دانگی بزر البنج دو دانگ زنجبیل و خاولنجان از هر یک دانگ نیم سقمونیا
نیم دانگ این جمله یک شربت بود   حبی که زود اطلاق کند بگیرند شبرم و سقمونیا
از هر یک نیم جزو تخم حنظل یک جزو سکبینج سه جزو مقل سه جزو شربتی از یک درم تا یک
مثقال یا دو درم صفت حبی دیگر که زود اطلاق کند و طعم ناخوش نباشد بگیرند
شیر شبرم دانگ نیم سقمونیا دانگ نیم شکر نیم درم کثیرا دانگی این یک شربت بود
حبی قوی که زود اطلاق کند بگیرند شیر شبرم و سقمونیا از هر یک دانگ نیم تخم حنظل
نیم دانگ کثیرا دانگی این نیز یک شربت بود صفت حبی که در حال درد قولنج بنشاند و
پس از جذب باعث اطلاق کند و بادها را بشکند بگیرند صبر یک مثقال سکبینج نیم
و هرگاهی بگیرند خداوند درد قولنج را اندر تهیگاه دردی پدید اید این حب
بخورد و منفعتی تمام یابد و در حال درد بنشاند صفت شربتی که از او کراهیتی نباشد

بوست شبرم بپایند هم چون سرمه در خرما پر کنند و بدهند و شیر شبرم و سقمونیا که اندر
جلاب یا اندر نخود آب یا در شراب کال حل کنند طبع را خوش بدارد و زود اطلاق کند
صفت حبی که چنین از احب اللوز نام کرده است و ثابت می گوید بهترین حبها اندرین
علت اینست بگیرند شیرم و سکبینج هر یک راست سکبینج با آب گرم حل کنند و شبرم و اندکی
زعفران با وی بسرشند و حب کنند شربتی از نیم درم تا یک درم و کودکان را دو دانگ
صفت حب سکبینج درد قولنج و درد معده و درد نقرس را سود دارد بگیرند هلیله
زرد و صبر و سکبینج از هر یک سی درم شحم حنظل و انزروت از هر یک پانزده درم تمام
که تربد نیز سی درم می باید و عجب است اگر سهو قلم نیست تربد صد درم و اندر بعضی
نسخها تخم کرفس پنج درم آورده اند شربتی دو درم و نیم و اگر با درد قولنج ویغ منش
گشتن بود حب الافاویه که اندر علاج بخش ناف و درد شکم یاد کرده آمده است
سود دارد و منش گشتن باز دارد و اطلاق کند و بادها را بشکند صفت معجون مسهل
که بوقت ضرورت دهند قولنج صعب را بگشاید بگیرند تربد پنج درم سرگین گرگ چهار
درم تخم کرفس انیسون از هر یکی سه درم باید پانزده درم شربتی هفت درم و سرگین
گرگ که اندر داروها بکار دارند سپید باید و خشک خاصه آنکه بر سر خاری یا بر سر سنگی افکنده
باشد و در وی استخوان ریزه بود و بوی نباشد و گفته اند که گرگ را خشک کنند
و بکوبند منفعت او عظیم بود و استخوان ریزه که اندر سرگین او باشد سخت نافع بود و جای
سرگین آن بکار دارند جالینوس میگوید من دیدم که خداوند قولنج سرگین گرگ بر
تهیگاه خویش بسته بود بر ریسمان پشمین شفا یافت و بسیار از مردم که آنرا اندر قصه
تعیین کردم بر بیان تعویذی و مقدار یک باقلی در وی کردم و بر تهیگاه
علت بستم منفعتی عجب دیدم محمد بن زکریا می گوید اگر خداوند قولنج بر پوست گرگ
نشیند و بر وی خسبد سود دارد و اگر کمری بسازند از وی و بر میان بندند سود
دارد و هر سال کمر نو کنند صفت معجونی دیگر همه انواع قولنج صعب را بگشاید بگیرند
سکبینج و جند بیدستر و تخم کرفس از هر یک جزوی سقمونیا نیم جزو سقمونیا را بروغن

بادام بپایند و حل کنند و سکبینج را اندر انگبین حل کنند و بگدازند و بیامیزند بیک بس سقمونیا
با وی بیامیزند و باقی داروهای کوفته بر افکنند و بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه درم
تا سه مثقال صفت معجون خیارچنبر بگیرند تربد چهل درم سقمونیا بیست درم نمک هندی
و رب السوس از هر یک هفت درم تخم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک پنج درم
فلوس خیارچنبر و بایند و انگبین از هر یک صد درم هر سه را بجوشانند و صافی کنند و داروها
کوفته بر وی پراکنند و دو استار روغن گاو برافکنند و بسرشند شربتی از هفت درم
تا ده درم با مطبوخ هلیله مسهل گر با آب گرم و هرگاه که درد صعب باشد و بیم غشی و ضعف
قوت بود فلونیای رومی دهند تا حس او کند شود پس علاج کنند صفت معجونی
که خواب آرد و درد بنشاند و قولنج بیاکن کند بگیرند نانخواه و پلپل و سداب خشک
و جند بیدستر و زیره کرمانی و حب الغار از هر یک سه درم افیون و بزر البنج و برنج
از هر یکی یک درم سقمونیا یک درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی یک مثقال صفت
معجونی مسهل بگیرند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و زیره و سداب و قرفه و خولنجان از هر یک
راست از همه ده درم سقمونیا ده درم انگبین مصفی چهل درم بسرشند چنانکه رسم است
شربتی از حال صحت از نیم درم تا یک درم و اندر حال بیماری از یک مثقال تا دو درم
یا بیشتر صفت گوارش هندی قولنج را و درد پشت و درد بندگشادها را دارد
بگیرند سقمونیا ده درم قاقله کبار و زنجبیل و دارچینی و قرفه و نارمشک و قرنفل و پلپل
از هر یک پنج درم تربد صد درم شکر صد درم همه با انگبین بسرشند شربتی از پنج درم
تا ده درم و معجون تربد لائه و شهریاران و عنبری و سفرجلی مسهل و غیر آن اندر
قرابادین یاد کرده اند صفت ضماد نهایت و تکمید کردن بگیرند علک البطم شش درم
تربد سه درم مویزج یک درم عاقرقرحا و مرزنگوش و حب الغار و بزر الانجره
و ترمس خشک و شحم حنظل از هر یک درمی نیم سقمونیا چهار درم همه را بکوبند و بروغن
حب الغار چرب کنند و بزهره گاو تر کنند و مرد سوی ناف و تهیگاه را بدان طلا کنند
درد قولنج بنشاند و اطلاق کند اخری بگیرند خربق و تخم انجره را فسنتین از یک جزوی

وزهرهٔ گاو از هر یک نیم جزو سه بطم جزو همه را بیامیزند چنانکه رسم است و از ناف
تا عانه و تهیگاه بدان طلا کنند و اگر باهو دانه و توان حبّ اندر وی زیادت کنند
صواب بود و مغز تخم کاکیان سه جزو و تخم حنظل یک جزو و زهرهٔ گاو چندانکه کفایت بود ضمادی
پوست وار زان گرم کرده و تخم کرفس و نانخواه و حلبه آمیخته در خریطه کنند و بر ناف نهند
درد بنشاند و تحلیل کند و روغن حبت و روغن قسط بحار و روغن خردل مالیدن سود
دارد خاصه اگر فربیون چند یک ستر [?] قوت داده باشند و از پس علاجها که یاد کرده
آمد تدبیر باید کرد که قولنج را بازدارد و بهترین چیزی که از پس استفراغ بکار دارند
تا قولنج را از معاودت بازدارد روغن بید انجیر است با ماء الاصول و زیت بکار داشتن
این چنان باید که روز اول دو مثقال بر ماء الاصول افکنند و نیک بیامیزند و بخورند و هر
روز نیم مثقال می کاهند تا بدو مثقال باز آید و اگر خواهند کار پس یک هفته سه روز یا بیشتر
همان مبلغ که قرار بدان افتاده باشد می دهند و ابا شد و هر روز که این شربت خورد
دهها را مراعات کند و نمک بریان کرده بالد پس بر روغن گل بمالند و از پس این شربت
تا شش ساعت نگردد یا بیشتر طعام نخورد و در جمله چنان باید که اگر آروغی بر آید
بوی آن شربت ندهد پس طعام خورد و اسفیدباها خورد و اگر ترشی آرزو بود زیر
باخورد و آب ماءالعسل خورد و خداوند قولنج سود را اندر طعامها سیر و دلیل دوبره دکرده [?]
و انگدان می کنند **صفت** شربتی نافع بگیرند پوست درخت بیده که بوره بان ازوی
چیرد و زنجبیل و اسداب هر یک ده ست همه را سوند مالانند [?] هر بامداد مقدار دو اوقیه
از آن بخورد قولنج را بازدارد **صفت** شربتی دیگر مغز تخم معصفر پنج درم بکوبند ما بید
و دو درم زیره اندر چهار وقیه آب بجوشند تا بنیمه باز آید و بپالایند و آب تخم معصفر
با یک وقیه مابید اندرین آب حل کنند و بخورند طبع نرم کند و قولنج بازدارد و اگر دو دانگ
روغن بادام بدین شربت افکنند بهتر بود چند روز این شربت می باید داد و شراب
انجیر موافق بود **صفت** آن بگیرند انجیر فربه یک من دانرا بچهار من آب بپزند تا بنیمه
باز آید و بپالایند و بجوشانند تا بقوام آید و اندر جوشانیدن یک درم دارچینی و یک

درم خولنجان و یک درم زنجبیل سوده اندر صرّه بسته در وی افکنند و هر ساعت بمالند
سوی بطا و بفشارند و کوزه دو حرفار انجیر و کوز هندی و ... نه سود دارد و اگر بدین علاج و تدبیر
زایل نشود املاحات بزرگ باید داد امادهای غلیظ که اندر روده ها گرفته بود پاک کند و
آنرا که هر یک چند قولنج معاودت کند بهفته پیش از آنکه طعام خورد اول چیزها می باید خورد
که طبع را نرم کند چون انجیر که بکار داشته باشند و در ماء العسل و جلاب فرعار کرده و آلو
سیاه بکار داشته باشند و اندر جلاب فرعار کرده و خایهٔ مرغ نیم برشت آشامیدن
خاصه که بابونه کوفته در افکنده باشند و گاه گاه کبر و ابکامه و انگبین و روغن گاو و چکنند که
سخت عفنه نباشد و چیزی که در وی شیره و مغز تخم معصفر و ما بید کرده باشند و اندر
طعام کنند تا بیشتر کنند و اگر اول لخشی کورد با دام با انگبین و ما بید بخورند نافع بود والله اعلم

باب پنجم از مقالت هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن بادهای غلیظ بود

علامات قولنج ریحی آنست که پیش از آنکه قولنج گردد اندر شکم قراقر و بادها بوده باشد
و اکنون قراقر کوفته بود نه قراقر کند و نه باد بیرون آید و اگر ... کند و درد صعب بود
و بدان ماند که روده از هم باز می درند یا می سبندند و با حوال دوری اندر روده ایستاده است
و این نوع ریح اندر قولنج بلغمی نیز باشد لکن درد ریحی صعب تر بود و گاه باشد که طبع
نرم شود و درد ساکن نشود از بهر آنکه باد اندر میان طبقهای روده مانده بود و اندر
بیشتر وقتها ثقل سبک بود و بر سر آب بایستد و گاه باشد که مالیدن و تکمید سود دارد
و گاه باشد که سود ندارد و این نشان آن باشد که ماده رقیق اندر روده است
و هر گاه که تکمید کنند باد و بخار زیادت کند و اگر درد از جای بجای می گردد سهلتر
بود و اگر بیک جای مانده بود و شکم چون طبلی بر آید و سخت گردد بد بود قانون علاج
که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است نگاه باید داشت اول تدبیر شیاف و حقنه
باید کرد **صفت** حقنه که بادهای غلیظ را بشکند بگیرند حاشا و روغای خشک و سداب
خشک و سعتر و دوح و تخم سداب و تخم بنج انگشت و تخم خروع نیم کوفته و بابونه و
حسک و قنطوریون و شبت و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و انگدان و فطراسالیون

هریک راست همه اندر عصارهٔ سداب یا اندر عصارهٔ بودنه بریزند تا از بسیاری باندکی
بازاید و بپالایند پس روغن زیت بگیرند هم چند و زان روغن دو بار این عصاره
بجوشانند و پالوده بادی بیامیزند و سر ندا عصاره برود و روغن بماند چندانکه حقنه را
باید ازین روغن بگیرند و مقداری نبهط گداخته بادی بیامیزند و دو درم سکبینج
و یک درم جاوشیر در وی حل کنند و بکار دارند و جند بیدستر داکود اندر حقنها این
نوع سود دارد و این حقنه که یاد کرده امده است بادها را بشکند و درد را کم
کند و مزاج را گرم داند صفت حقنهٔ دیگر بگیرند روغن رکابی یک من سداب تر
یک دسته سداب را اندرین روغن بجوشانند بر آتش تا بسوزد و تفاریق کنند و بپالایند
و اگر بعوض سداب عصارهٔ او کنند چنانکه در حقنهٔ اول یاد کرده امده است صواب
تر و قوی تر بود عصاره را با روغن بجوشانند پس این روغن مقدار سی درم بگیرند
و یک درم جند بیدستر و یک درم جاوشیر و یک درم سکبینج در وی حل کنند و بکار دارند
و اگر درد صعب باشد پنج درم بزرالبنج اندر سی درم ازین روغن سداب بجوشانند
و بدان حقنه کنند یا بعوض بزرالبنج دو دانگ جند بیدستر و دو دانگ افیون کنند و
اگر ده درم میبختج یا سی درم ازین روغن بکار دارند سود دارد و شیافها که اندر
باب گذشته یاد کرده امده است اندرین باب سود دارد صفت شیاف نافع
بگیرند برگ سداب تر و زیره و نانخواه و بوره هریک راست همه را نیک بکوبند و
و بسایند و با انگبین بسرشند و بر پارهٔ مخفه طلا کنند و باندرون رسانند چند بار
و اگر خرقهٔ نرم بدان دارو الوده کنند و رشته بر کناران خرقه بندند و خرقه را
باندرون رسانند و رشته بیرون گذارند تا بدین رشته بیرون ارند چند بار
این خرقه بکار دارند سود دارد صفت داروی دیگر بگیرند جند بیدستر و زعفران
و مر و سکبینج و افیون هریک راست شیاف سازند و بنهند درد بنشاند و بخواباند
و مادهٔ علت را در خواب بپزاند و ضماد و تکمید هم بدان طریق که اندر باب گذشته
یاد کرده امده است بکار دارند و محجمه اش اندرین باب سخت نافع است

درحال درد بنشاند و اگر باد اندک بود تحلیل کند و درد زایل شود و اگر ماده باشد چنانکه
دیگر باره بجای جمع شود درد ساکن شود و باز معاودت کند و این را فایده باشد
بزرگ و آن انست که طبیب تدبیر لطیف تحلیل ماده و استفراغ آن مشغول شود
به بن محجمه در دمی نشاند و حقنه و شیاف یا بداروهای مسهل تدبیر استفراغ می کند
و حبهای مسهل که اندر باب گذشته یاد کرده امده است اندرین باب نیز نافع است
و حب سکبینج و معجون حب الغار و معجون اسهل و گوارش کندر و گوارش انکدان که
اندر علاج درد معده که از باد تولد کند یاد کرده امده است هم اندرین نافع است
صفت مطبوخی که قولنج ریحی را بگشاید بگیرند زیره و کرویا و زنجبیل و انیسون و تخم
بادیان و تخم کرفس و انکدان هریک راست از هر یکی مقدار پنج درم همه را اندر
اب بریزند چنانکه رسم است و بپالایند و مقدار چهار وقیه با یک وقیه بیابند و یک وقیه
انگبین و نیم وقیه روغن بادام تلخ بدهند رودها را گرم کند و بادها را بشکند و اگر اندرین
مطبوخ چیزها زیادت کنند چون بیخ کرفس و بیخ بادیان و با روغن بید انجیر بدهند صواب
باشد و حب القرطم مقدار پنج درم اندر اب بجوشانند و ده درم بیابند و یک استار
روغن خیرهٔ تازه بر افکنند و گرم بخورند بادها را بشکند و انیسون و زیره و شبت و
و سعتر و جند بیدستر اندر اب بجوشند و بپالایند و بیمار را اندر آن اب نشانند سود
دارد و اگر اندر خانهٔ گاو کنند و ناف او نهند روا باشد و ناف و شکم اول بروغن
شبت و روغن سداب که بفرفیون و عاقرقرحا و قسط و جند بیدستر قوت داده
باشند مالیدن سود دارد جالینوس میگوید خداوند این علت را بهترین تدبیری انست
که چندانکه تواند از طعام خوردن و اب خوردن باز ایستد تا ماده بهضم شود و این
تدبیر بهتر از انست که داروهای گرم خورد از بهر انکه باشد که داروها خلط را
بگذارد و تحلیل آن وفا نتواند کرد بادها و بخارها زیادت شود و درد صعب تر
گردد و میگوید مردی را این علت رنجه داشتی و هرگاه که حس ان بیافتی که
علت معاودت خواهد کرد میان خویش بستی و لختی نان بخوردی و هم

روز بکار خویشتن مشغول شدی و شبانگاه مقداری شراب صرف بخوردی و حقنی بامدادی
کرده شده بودی دمی گوید سیر اندرین علت فاضلتر از همه داروهاست از بهر آنکه
باد را بشکند و سستی نیارد و هیچ داروی دیگر را این خاصیت نیست پس خداوند
این علت را بهترین تدبیری آنست که سیر بسیار خورد و تریاق بزرگ بکار دارد
و بهترین تدبیری طعام او شوربای گنجشک است یا شوربای خروس پیر گنجشک را
یا خروس را بکشند و شکم پاک کنند و بانیسون و تخم بادیان و شبت و نمک و سداب
و کرویا و کندنا و پلپل و سیر پر کنند و بپزند و از آن شوربا بخورند جای آب شراب
سپید کهن خورند و اگر طبع اطلاق می کند و درد بر حال خویش باشد یا شراب
کهن گرم کنند و مقدار ده استار تفاریق بخورند اندک اندک پس ماء اللحم جاشنی
یا اندکی نان خشک آرد در وی ترید کنند و بخورند این تدبیر خواب آرد و باد را بیزند
و تحلیل کند و درد زایل شود **صفت** نان خورشی که باد را بشکند بگیرند خردل یک وقیه
و بکوبند و در آب کنند و بدست بمالند و بلیف بپالایند و پنج دانه سیر بکوبند و ده درم
بدین آب حل کنند و نان بدان فرو برند و بخورند و عالیه و لخلخه و مشکی اندر ناف نهاده
دارند **باب ششم از مقالت هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج** که سبب آن
آماس بود آماس روده سبب تنگی منفذ ثقل شود و باد بیرون نیاید از بهر آنکه
قوت دافعه بسبب آماس و سوء المزاج ضعیف باشد و اگر آماس گرم بود حرارت
آن ثقل را و رطوبتها را خشک کند و اگر سرد بود رطوبتها را غلیظ کند و بسیار باشد
که در عضوی که در همسایه آن باشد چون جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم آماسی
افتد و منفذ ثقل بسبب همسایگی و مشارکت تنگ شود و گاه باشد که آماس روده
بزرگتر شود و بول نیز باز گیرد **علامات** علامت آماس اندامها که همسایه
روده است هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و از علاج آن پرداخته
و علامت آماس روده اینست که از علامات آماس اندامهای دیگر هیچ
نباشد درد اندر روده باشد و اگر آماس گرم بود از تب و تشنگی و ضربان

وحرقه خالی نباشد و درد اندک اندک پدید آید و احتباس ثفل اندک اندک افتد
و در مدت چند روز قولنج گردد و هم چنانکه بسبب مشارکت آماس دیگر اندامها که همسایه
روده است منفذ ثقل را تنگ کند آماس روده که بزرگتر بود منفذ آب را تنگ کند
و بول را باز دارد **علاج** اندر قولنج ورمی بدارویی مسهل دادن شتاب نشاید
کرد و بسیار طبیبان این شتاب کرده اند و بیمار هلاک شده است و هیچ خلاص
یافته است ما لاوس باز گشته است و اولیتر آن باشد که اول رگ باسلیق زنند
پس رگ صافن خاصه اگر بول باز گرفته باشد و خون باندازه بیرون باید کرد تا
قوت ضعیف نشود و شربتها سود و تر باید داد چون آب خیار با شکر و لعاب اسپغول
با جلاب و چون شراب بنفشه و از بهر طبع نرم کردن آب برگ عنب الثعلب و آب
برگ خطمی و آب کشنه و آب انار ترش و شیرین باید داد با خیارشنبر و روغن
بادام و آب کدو نشاید داد از بهر آنکه ویرا اندر قولنج خاصیتی بدست **صفت** تنزیتی
نرم و خنک بگیرند اسپغول چهار درم روغن گل یک وقیه هر دو را بسرشند و بدهند
و اگر بحقنه حاجت آید گلاب و خیارچنبر و شیرخشت حقنه کنند و اگر اندرین گلاب
بنفشه و سپستان اندر سرند صواب بود و اگر آب عنب الثعلب و آب کاکنج با این گلاب
بیامیزند موافق بود خواجه ابو علی سینا می گوید ان درست دارم که حقنه شیر خورد خیار
و روغن بادام و روغن و شیره کنند **صفت** حقنه بگیرند خیار را و خطمی سپید در خرقه بسته
و دانهای هر یک را بیست بپزند و پالایند جروی در وی گدازند یک وقیه روغن بنفشه
با وی بیامیزند و بکار دارند و اگر یک درم سرگین گرگ ترکیب کنند روا باشد و اگر
با بند خیار چنبر کنند با شیرخشت هم صواب باشد و اگر حقنه ماء الشعیر و روغن
بابونه کنند صواب بود **صفت** حقنه دیگر بگیرند عصاره برگ چغندر یک وقیه روغن
شیره یک وقیه شکر یک وقیه بوره نان دو درم حقنه دیگر بنفشه خشک ده درم
خطمی سپید مصری ربع درم سبوس گندم ده درم بپزند و بپالایند و نیم وقیه روغن
بنفشه و نیم وقیه روغن شیره و ده درم شکر و دو درم بوره با وی بیامیزند و اگر

واگر ماده صفراوی بود اندکی سقمونیا در آب کشنه وخیارچنبر حل کنند و بدهند و بیشتر
اگر حاجت آید این شربت باز بدهند و اندر حقنهای تیز تخم بابونه و شبت و کرنب
و اندکی حلبه بکار دارند و از ضماد اول حرقه کتاب بپزند و گلاب سود کرده ترکنند
بر موضع درد نهند و هرگاه که گرم شود دیگری بر نهند صفت ضمادی دیگر نرم
بگیرند برگ بنفشه تر و برگ خطمی و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج همه را بکوبند و بنفشه
خشک و خطمی خشک کوفته و بیخته وارد جو و اندکی بابونه و اکلیل الملک بادی بیامیزند
و بپزند و بران موضع می نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند موم پنج جزو روغن
بابونه و روغن بنفشه از هر یک پنج جزو آرد باقلی دو جزو زرده خایه مرغ بریان
کرده دو جزو لعاب تخم کتان بریان کرده چندانکه کفایت بود زرده خایه با آرد
باقلی بلعاب تخم کتان بپزند و موم را با روغن بپزند و ضماد کنند صفت ضمادی
دیگر بگیرند بابونه و آرد جو و خطمی سپید و بنفشه همه را بکوبند و با آب و روغن بپزند
و ضماد کنند و مزوره از کشک جو و جو ببارند و نیم بر روغن بادام و اگر حرارت
قوی باشد مزوره از خشو آلو و اسفاناخ و مانند این ببارند و هر بامداد آلو سیاه تر
کرده اندر جلاب و اغشته شده ده دانه یا بیست دانه بخورد و از آن جلاب نیز بخورد
و با حرعلت این شربت سود دارد صفت آن بگیرند انجیر پسلتی پنج عدد مویز دانه
بیرون کرده ست درم بنفشه خشک ده درم همه را اندر من آب بپزند تا نیمه
باز آید و پالایند هر بامداد چهار وقیه را سه درم ستک فلوس خیار چنبر و سه درم
روغن بادام شیرین بدهند مدت ده هفته ازین شربت بکار دارند لعوق
بنفشه بگیرند بنفشه خشک ده درم فلوس خیارچنبر پنج درم مویز دانه بیرون
کرده بیست درم عناب ده عدد سپستان سی عدد همه را بپزند و بپالایند و شکر
طبرزد برافکنند و هفتاد استار روغن و بپزند تا قوام او غلیظ شود پس هفت
استار بنفشه خشک سوده برافکنند و بپزند تا هموار شود و بکار دارند
طبع را نرم دارد شربتی از پنج درم تا هفت درم و اگر اما بس سرد بود حقنها و ضمادها

وشربها

وشربهای تحلیل کننده بکار دارند صواب باشد والله اعلم واحکم باب هفتم از مقالت
هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج فتقی والتوی علامت قولنج فتقی فتق است و فرود
آمدن روده بکیسه خایه و علامت قولنج التوائی آنست که خداوند علت قوتی کرده باشد
یا چیزی برداشته و خویشتن در آن برداشتن بچیده یا از جای بجسته باشد یا
کشتی گرفته باشد و با ریها کرده و درد قولنج بر اثر آن پدید آمده باشد و پیش از آن
این کس را قولنج عادت بوده باشد علاج اما خداوند قولنج را اول علاج باید کرد
و روده را بجای باز بردن و تدبیر بجای بردن وی آنست که بیمار بپشت باز خسبد
و دست بر موضع فتق نهند و قوت کند اگر بدین روز بجای باز شود فبها و نعم و اگر
باز جای نشود بیمار تن چهار دست و پای وی بگیرند و بر دارند تا پشت او دو
تو شود و شکم در فراز افتد و او را بدان شکل از جای بجنبانند و دست بر جایگاه
فتق فشارند تا بجای باز شود و ببندند محکم و بر شکلی طوا باشند که هم چنان پشت دو تو
باشد و شکم در سده و باید دانست که خداوند فتق را هرگاه که روده تهی باشد
که فرود آمده باسانی بجای باز شود و اگر پر باشد دشوار بجای باز شود و صواب
آن باشد که اول شیافی تیز بنهند تا روده تهی گردد و بادها بزود پس تدبیر بجای
بردن کنند و اگر اول قی فرمایند پس شیاف نهند روده زودتر تهی گردد و
آسان تر بجای باز شود و اگر همه تن پر باشد هم نخست قی فرمایند پس شیاف و اگر
با این همه تدبیرها دشوار بجای باز میشود بیمار را بگرمابه برند و آب گرم و سود بسیار
بر ریزند پس بچهار کس بردارند چنانکه یاد کرده آمده است و بجنبانند و دست
بر فتق فشارند تا بجای باز شود و ببندند و او را بر بستری خوابانند که بالش
او بلند بود و بالشی در زیر سرین او بنهند تا پشت او هم چنان دوتو باشد و بران
شکل صبر کنند و اگر پس از آنکه روده بجای باز برده باشند هنوز درد قولنج
و اعراض آن بر حال خویش بود تدبیر قولنج و علاج او باید کرد خاصه علاج قولنج
ریحی و ثفلی چنانکه یاد کرده آمده است و باقی علاج فتق در جایگاه خویش یاد

یاد کرده ایم ان شاء الله و اما قولنج التواءی را نکو بنشانند و شکم و تهیگاه او را برفق می
مالند و راست می کنند تا روده را بجای باز برند و اگر بدین بجای باز نشود او را بر
بستری خوابانند و هر دو پای او را بالا بر آرند و او را بجنبانند نیک چنانکه روده ای
او بجنبد و بجای باز شود و درد بنشیند پس اشیاف حب خورد و اگر درد بر حال
خویش بود هیچ بخورد دو درم و نیم سیماب زنده بدهند و اول سیماب را بشویند
و بیمار را چیزی چرب دهند پس سیماب دهند و اگر سیماب از پس داروی مسهل
دهند یا با آن بیامیزند و بدهند روا باشد پس او را بردارند و گاهی چند بفرمایند
رفت و بنشانند و شکم و تهیگاه و پشت او را دیگر باره برفق بمالند و راست می کنند
و می جنبانند تا سیماب بر رود فرو آید چون سیماب فرود آید معلوم گردد که روده
بجای خویش باز آمد و پس اگر فرو نیاید بیمار را بردارند و شکم او نگونسار کنند
تا سیماب بر آید از وی و اگر زیر نیز بر نیاید همی فرماید رفت تا بسوی زیر فرود
آید و از پس آن سپیدباهای چرب دهند و چند روز با اللحم و چیزی اشامیدنی چرب
اقتصار کنند باب هشتم از مقالت هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن
ضعیفی قوت دافعه قولون بود علامت وی آنست اگر چه بنادق نباشد و اطلاق
می افتد لکن هر وقت بداروی و شیافی و حقنه حاجت بود تا اطلاق افتد علاج
آن بداروهای قوت دهنده باید کرد چون بجزنا و جند بیدستر و ضرود دیطوس و مادر
یطوس و ایارج فیقرا و طبیخ بسلیخه و دارچینی و بسباسه و سنبل و اشنه و تخم کرفس
با روغن بادام تلخ و ایارج فیقرا اگر با روغن بید انجیر و روغن ناردین یا روغن
سوسن گرم کرده و افاویه در وی افکنده و شکم و تهیگاه مالیدن و از پس
طعام شراب ریحانی اندکی بکار بردن و طعام اسفیدباهای نرم و چرب خوردن
و از ترشیها و طعامهای قابض و آب سود پرهیز کردن باب نهم اندر قولنج
که سبب آن حبس قولون بود علامت وی آنست که هر چند روزی شکم باز گیرد
و شکم برآید و درد کند و چیزهای حذر کننده خورده باشد یار بیرون ضماد کرده

علاج

علاج وی آنست که اول استفراغ با ایارج لوغاذیا و مادر یطوس کنند پس همان
طبیخ بسلیخه که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند با روغن بید انجیر و ا یارج
فیقرا و معجون بلادری و بجزنا و مثرو دیطوس و انا ماسیاه بروغن بید انجیر حل
کنند و بر شکم و تهیگاه می مالند و طعام نخودآبی و نخشک و کبر تره با افاویه و شراب
کهن لطیف که در و چند یقون بود والله اعلم باب دهم اندر ایلاوس و این نوعی
از قولنج است لیکن در رودهای بالا بین افتد و تفسیر ایلاوس از حزنی رب ارحم
بود یعنی یا رب رحمت کن و این علت را بدین نام از بهر آن خوانده اند که از وی خلاص
کمتر بود از بهر آنکه خراج معده و مزاج رودها تباه گشته باشد داروهای خوردنی قبول
نکند و شیاف و حقنه بجای علت نرسد و جالینوس میگوید من جماعتی را دیدم که این
علت افتاده و یک تن را دیدم که خلاص یافت و اسباب این علت یا سوء المزاج گرم
و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک با ماده یا بی ماده یا اماسی بود که منفذ ثفل را تنگ
کند یا وی برد که اندر طبقهای رودها مانده بود یا بسبب حرکتی ناهموار روده بر هم پیچیده
شود و راه ثفل و باد بسته گردد و بسیار باشد که اندکی صفرا بدین روده فرود
آید و ثفل خشک کند و دفع نتواند کرد و سبب این علت گردد و آن طعامهای خشک
و قابض بسیار افتد و بسیار باشد که داروی ناموافق بکه گرم بغایت باشد یا سرد
بغایت که طبع زهردار دارد خورده شود و این علت متولد شود علامات علامت
ایلاوس آنست که درد اندر بالای ناف بود و هر چ بخورد قی کند تا بدان حد که ثفل نیز
بر آید و باید دانست که تا معده بر حال طبیعی بود و طعام از بالا فرو کشد و هضم کند پس
از آن بر رودها فرستد بقوت دافعه که او راست و رودها نیز تا بر حال طبیعی باشد هر چ
از معده بدیشان رسد وا را قبول کنند و بسوی زیر دفع کنند و بیرون افکنند و چون
از حال طبیعی بگردد و سببی از این اسباب که یاد کرده آمد بدید آید از فرو سو دفع نتوانند
کرد و سوی بالا دفع کند و معده از ان بضرورت قبول کند و بقی دفع کند و باشد که اگر حقنه
ناشد و تر کنند و معده خالی بود آن حقنه بمعده بر آید و از معده بقی بیرون آید و هم چنین

مرج از معده بر وده اید و راه بیابد تا فرو کذرد پسری بالا باز کردد و تبی براید و بادها
بیز که اندر شکم بود هم بسوی بالا بادوغ براید و علامات بد اندرین علت اینست که
نفس تنگی براید و عسر و اروغ و عرق هم کنده شود و باشد که بوی همه تن کنده شود
وانرا که سبب این علت اماس کرم بود از درون بیرون نباشد یا ماده اماس صفرا بود
یا خون اگر صفرا بود تب سوزان و تشنگی دمی صفراي تلخی دهان بران گواهی دهند و اگر
خون بود تب خرفی و امتلای رکها و شیرینی طعام دهان و ضرب در دان موضع بران
گواهی دهند وانرا که سبب علت اماس سود بود سوزش و تشنگی نبود اگر ماده
بلغمی بود مزه دهان یا شور بود یا هیچ مزه ندهد یا مزه ناخوش دهد و تبی بلغم اید
و اگر ماده سودا بود مزه دهان ترشی بود و درد و گرانی کمتر بود لکن اماس سود اندرین
رودها کمتر بود وانرا که سبب علت سوء المزاج کرم و خشک بود تشنگی و سوزش صعب
بود و تبهای کرم امده بود وانرا که سبب علت اندکی صفرا برده باشد که برودها
فرود اند و ثفل را خشک کند و بیرون دفع نتواند کرد و خلیدن و سوزش صعب تر از
قولنجهای دیگر بود و با تب و تشنگی و تلخی دهان بود وانرا که سبب علت خوردن
طعامها خشک و قابض بوده باشد در شکم او دردی بود کوفته و تدبیرهای گذشته
بران گواهی دهند وانرا که سبب علت رطوبات لزج بود اندر شکم او بادهای بسیار
بود و اروغ ترش براید و باشد که عرق سود اید و تدبیرهای گذشته و ناگواریدن
طعام که بوده باشد بران گواهی دهند وانرا که سبب علت خوردن داروی
ناموافق بوده باشد علامت وی اینست که علت از پس دارو افتد وانرا که سبب
علت برهم پیچیدن روده بود علامت وی اینست که علت از پس بازیها و کشتی
گرفتن و معلق جستن و مانند ان خیزد بقراط میگوید هر گاه که بافقطیر بول
الملاوس پدید اید بیمار روز هفتم هلاک شود مگر که بیمار را تبی گرم پدید اید و عرق
بسیار برود **علاج** اما اگر نشان اماس گرم ظاهر شود علاج اماس خونی
و صفراي بکی بود الا انکه اگر قوت بیمار بکی بود و علامات خون ظاهر تر بود اول

رگ بامدرد و باسلیق باید گشاد پس ضمادها بر نهادن از برگ عنب الثعلب و خطمی
و ارد جو و بابونه و اکلیل الملک کوفته و بیخته با روغن بنفشه و بیخته سرشته و شربت اب
عنب الثعلب و اب لسان الحمل و اب کشنیز از هر یک دو وقیه بگیرند و باده درم
خیار شنبر پاک کرده ده درم روغن بادام و ده درم شکر بدهند اول ابها را بجوشانند
و کفک بر دارند و صافی کنند پس خیار چنبر در وی گدازند و روغن و شکر بر
افکنند **صفت** شربتی دیگر بگیرند اب کاکنج و اب لبلاب و بجوشانند و بپالایند
و هم چنین روغن بادام و شکر و خیار شنبر بدهند **صفت** شربتی دیگر بگیرند
بنفشه خشک و اکلیل الملک و خطمی و بیخ سوس و بابونه همه را بپزند و بپالایند چهار
وقیه ازین مطبوخ با دو وقیه اب خیار و دو وقیه اب لبلاب یا اب عنب الثعلب
بیامیزند و ده درم فلوس خیار چنبر پاک کرده در وی گدازند و ده درم
روغن بنفشه و ده درم شکر بر افکنند و بدهند و طعام اسفاناخ و برگ چغندر
و انچ بدین ماند و روغن بادام و شکر دهند و بجاي اب جلاب دهند و خفتند
اماس سودا را علاج حب سکبینج یا حب صبر یا حب منتن و شافها و حقنها که در
باب گذشته یاد کرده امده است بکار دارند و ناشتا مخمخه بدین علت دراز
ترک اید و سوراخ در سر اید تا بپهلو تا دارو برود و بالا بین رسد و
بوبست ما الاصول دهند با روغن بید انجیر و ایارج فیقرا و اگر قی بسیار
گردد و هیچ در معده بپاید زیره کرمانی با سماق باید کوفت و سپیداون مانند ب
بودینه و داروها که اندر علاج هیضه و قی یاد کرده امده است بکار باید
داشت و علاج اماس سودا بدین نزدیکست **صفت** معجونی که تبه
باز دارد و مزاج را بگشاید و اندرین علت موافق بود بگیرند مصطکی و قرنفل
و زنجبیل و بلیل و دار و فلفل و کوزبوا از هر یک راست همه را بکوبند و بیزند
ازین ده درم مشک و ستونیا ده درم همه را بجلاب از شکر و اب ابی شیرین
کرده باشند بسرشند شربتی از یک درم تا یک مثقال تا دو درم اگر سبب علت

سوء المزاج گرم و خشک بوده باشد یا فزود آمدن صفرا بوده باشد برود ه و
وغل را خشک کرده اول حقنه باید کرد از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم کتان و سپستان
و کشک جو و سبوس گندم با روغن کنجد یا با روغن بنفشه و فاینید و اندکی نمک
هندی و بیمار را در این نشانند و اندر آن آب بابونه و اکلیل الملک و کرنب و شبت
و بنفشه و سبوس و بیخ خطمی و بیخ سوسن بجوشانیده باشند و روغن بنفشه با روغن
بابونه و موم مصفی موم روغن کنند و بر شکم او می مالند و سستر حقنهای قوی تر کنند
و عناب و خیار شنبر و مویز دانه بیرون کرده و سپستان و بیخ سوسن و بیخ خطمی
در آب بجوشانند و بپالایند و چهار درم روغن بادام و دو درم روغن بید انجیر
و یک درم ایارج فیقرا ترکیب کنند و بدهند و گاه گاه شیافی می نهند تا طبع
می جنباند و ماده را فرو میکشد و طعام زیربا دهند و اسفاناخ و روغن بادام
پخته با روغن کنجد سپید کرده بجای آب جلاب خام دهند و اگر مویز و عناب و سپستان
بجوشانند و بپالایند و شکر اندرین آب افکنند و سرد می کنند روا باشد و علاج
قولنج ثفلی علاج این باشد و اگر سبب علت خوردن داروی ناموافق بود
آب گرم می باید داد با روغن کنجد آمیخته یا شیر خر با داروئی برآید پس تدبیر شکم
فرو آوردن باید کرد و علاج این اندر علاج زهرها یاد کرده آید ان شاء الله
و اگر سبب علت برهم بجیده شدن روده بود علاج آن اندر باب گذشته یاد
کرده آمده است تمام شد این مقالت **مقالت هجدهم از کتاب ششم از ذخیره**
اندر احوال گرده و مثانه و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن و این
جزو است **جزو اول** اندر سوء المزاج گرده و ریش و ضعیفی آن
و این یازده باب است **باب اول** از جزو اول از مقالت هجدهم از کتاب ششم
اندر سوء المزاج گرم بی ماده که اندر گرده پدید آید سبب سوء المزاج گرم رنج و ریاضت
بود و طعامها و شرابها و داروهای گرم خوردن و برجانب گرم خفتن چون سمور
و روباه ماندن **علامات** بول سرخ بود یا زرد زعفرانی و گنده بود و تشنگی

غلبه

غلبه کند و بول را بسیار نگه نتواند داشت و اندر مجری که بول میگذرد گرمی آن آگاهی
میدهد و باشد که بسوزاند و شهوت جماع پدید آید و منی گرم بود و باشد که بر سر بول چون
روغنی پدید آید از بهر آنکه گرمی مزاج گرده آن پیه را که بر حوالی گرده بود بگدازد
و باشد نیز که تب آید **علاج** اگر سبب سوء المزاج رنج و ریاضت بوده باشد علاج
وی راحت و آسایش بود و بر روغن گل و اندکی سرکه و گلاب طلی می کنند و شربت
آب تخم خرفه و سکنگبین و آب خیار و دوغ ترش دهند و طعام از غوره و بیش
و کشک جو دهند و طفشیل از عدس و آب غوره و روغن گل بر جایگاه نهند سود
دارد و اگر آب خیار و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب در روغن گل حقنه کنند صواب
بود و منفعت بیش کند و اگر از سبب طعامها و شرابهای گرم بوده باشد پس
از آن نوع باز دارد و همین تدبیرها که یاد کرده آمد بدست گیرند و اگر علت دیا
بیطس باز گردد علاج آن اندر بابی جدا گانه از جزو دوم یاد کرده آمد والله اعلم
باب دوم از جزو اول از مقالت هجدهم اندر سوء المزاج سرد بی
ماده که اندر گرده بود سبب سوء المزاج آب سرد بسیار خوردن بود خاصه برنا
شتا و از پس گرمابه و ریاضت و بر زمین سرد و بر سنگ نشستن و خفتن و طعامها و
شرابها و داروهای سرد خوردن **علامات** رنگ بول سپید بود و شهوت جماع
برود و اگر خداوند علت مرد بود با زن جماع زیان دارد و پشت ضعیف شود
هم چون پشت پیران و تشنگی نباشد **علاج** گوارشن زیره که اخلاط او نیک
بسوده باشد سود دارد و حقنه کردن بشوربای چوزه و کبوتر بچه یا روغن جوز
گرما روغن بادام تلخ یا روغن قسط یا روغن فستق یا روغن حبة الخضرا یا روغن
دنبه نیم گرم حقنه کنند تنها سود دارد از بهر آنکه ویرا اثری خوبست اندر گرم کردن
گرده قوت دادن ویرا و روغن فرفیون مالیدن سود دارد و طعام شوربای نخود و کبوتر
بچه بازیره و دارچینی و قلیه خشک و گنجشک بریان کرده **باب سیوم از جزو اول از**
از مقالت هجدهم کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم با ماده اندر گرده اگر ماده

خوبی بود علامت چون ظاهر باشد واگر ماده صفرایی بود سوزش وخلیدن و زرد آب
وتب وتشنگی علامت ان بود **علاج** انرا که علامت چون ظاهر بود رگ باسلیق باید
زد واگر ماده صفرایی بود اول بطبیخ بنفشه وسپستان وعناب والو وخیار چنبر و
شیرخشت استفراغ باید کرد یا حقنهای نرم کردن تا صفرا کم شود پس رگ باید
زد واب انار دانگ واب کشنه اب خیار وخیار بادرنگ با شکر دادن وکشکاب
با روغن بادام دادن وضمادها که از اسبغول وارد جو وارد گشنیز وسرکه سرشته
باشند بر جایگاه کرده می نهند واگر حرارت سخت قوی بود اندرین ضماد سپیده
خایه مرغ وروغن گل واب خرفه واب عصا الراعی وبنفشه ونیلوفر وصندل زیادت
کنند وشربت شراب بنفشه وشراب الو باید داد وطعام ازین نوع که اندر باب اولین
ازین جزو یاد کرده امده است دهند والله اعلم **باب چهارم اندر سوء المزاج
سرد ناساده اندر گرده** علامت سوء المزاج سرد با ماده علامات بلغم است
علاج داروهای گرم بکار داشتن وروغن فرفیون مالیدن ومعجونها وطلاهای
گرم که از بهر زیادت باد در فصلش یاد کرده اند اندرین باب سود دارد وطعام
گنجشک بریان وقلیه خشک ونخوداب با دارچینی وزیره صواب تر بود **باب
پنجم از جزو اول از مقالت هجدهم از کتاب ششم** اندر لاغری گرده سبب
لاغری گرده بسیاری جماع بود وبسیار خوردن داروها که ادرار بول کند وسوء المزاج
گرم خشک وسرد وخشک **علامات** لاغری گرده انست که شهوت جماع نباشد
وضعیف بود وطاقت هیچ رنج ندارد وتاب تاختن بسیار اندر بول سپید باشد
وبود نیز که نه لاغر بود گندی میگوید هرگاه که گرده لاغر بود وبه گرده اندک شود
نیای جشم ضعیف گردد وجماع بدید اید وبول باز نتواند داشت وگرگاه
سود باشد **علاج** مغزها چون مغز بادام ومغز فستق ومغز حبة الخضرا ومغز گوز
هندی وفندق وتخم خشخاش همه با شکر کوفته سود دارد ونخود وباقلی ولوبیا
اندر اسفید باهای نخش وبه مرغ وبه بط وبه گرده نیز سود دارد وبان یکه کند

که دروی

که دروی تخمها دیان واندکی زنجبیل ومغزها که یاد کرده امده ولکن منخول که در خمیر سرشته
باشند وبان پخته سخت نیک باشد وزنجبیل حرارت را قوت این تخمها را بجنباند وتخمها
انرا بجایگه برساند ولکن وتخمها گوهر گرده را قوت دهد واگر کسی لک بخواهد بر مغز اقتصار
کند واگر گوشت گرده بکوبند وبا بیه بط وبیه مرغ وبیه گرده بریزند وازان گشنیز خشک
وتخم بادیان وزنجبیل خوش کنند سود دارد وحقنه که از طبیخ سربره وگوشت کبوتر
وروغن دنبه سازند سود دارد وبه گرده گداخته حقنه کردن گرده را گرم
وفربه کند وطعام حریره وباحره وخایه مرغ نیم برشت وحلواها که تخم خشخاش و
مغز تخم کدو ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ دروی کرده باشند سود دارد در جمله
از جهت فربهی گرده طعامها باید که میل بخشکی دارد **باب ششم از جزو اول از
مقالت هجدهم از کتاب ششم** اندر بیماری که گرده را افتد از سوء المزاج و
واماس وتولد سنگ وریگ این همه ضعف ارد وهم چنین هر رنجی که رسد او را از
رنجی واسیبی ورفتن باده واسب راندن فرون از عادت وبرخاستن ونشستن
بسیار وجماع بسیار همه گرده را ضعیف کند لیکن طبیبان ضعیفی گرده انرا گویند
که گرده از فعل خویش باز ماند وفعل گرده انست که اب را باندکی خون رقیق که
از جگر بدو اید بستر بیا زان خون بگوارد وبغذای خویش بکار برد
واب را بیرون دفع کند وهرگاه که ضعیف شود ان خون را بتواند گوارید وبغذای
خویش نتواند کرد ازیدان اب هم چنان با او امده باشد با خون از وی جدا گردد
وهیچ درد نکند وباشد که ضعیف دردی باشد وسبب این ضعفان باشد که گوهر
گوشت او سست ومتحلل شود وان اگنده گی گوشت او باطل شود وسبب بسیاری
جماع یا از سبب بسیار خوردن داروهای ادرار کننده یا سبب رنجهای دیگر که
یاد کرده امد **علامت** این علت انست که بول غسالی بود یعنی چون ابی که گوشت
تازه دروی شسته باشند وبی درد بود واگر درد بود دردی اندک بود ودارزوی
جماع نباشد وگاه باشد که با بول رطوبتی غلیظ امیخته باشد واگر یک ساعت

دیان

بچه

بنهند رسوب کند و بر سر بول چیزی هم چون کفک دریا بدید اید و این علامت
ان بود که رکهای انرا اورده کوشند فوبست و نیز اندر مجاری انتی نیست و اکر ده
دمجاری صعیف باشد هیچ رسوب نکند و هر بولی که پس از ان اید که طعام اندر
هضم شود هم جون اب بر د و انج از پس هضم اید غسالی بود از بهر انکه جکر اندر
عدا تصرف کرده باشد و خون کردانیده و انج نصیب کرده باشد از خون بر و
فرستاده و کرده بسبب ضعف و عجز در ان هیچ تصرف نکند و هیچ نصیب برند
ارد و بدین سبب بول غسالی بود و کاه باشد که سبب این بول غسالی دفع
طبیعت بود بیمار از پس ان راحت یابد و لاغر نشود و باشد که انرا نوبتی
بود معلوم و اکر از ضعف کرده بود بیمار هیچ راحت نیابد و پیوسته لاغر شود
و نوبتی معلوم نباشد و بر تبع ضعیفی کرده و لاغری ان ضعیفی جسم و درد سر
بدید اید **علاج** طریق صواب اندر علاج این علت انست که پیش از انکه
علت مستحکم شود علاج کنند جه اکر تاخیر کنند عسر کردد و کاه باشد که با این
علت اندر مجاری بول ریش و ریم باشد و علاج ان اندر بابی جدا کانه یاد
کرده امد اما علاج خاص انست که اکر مانعی نباشد اول رک باسلیق باید زد
و باندازه قوت مقدار خون بیرون کردن و دارو مسهل و اب ملحها بدهند
البته از بهر انکه این هر دو فضله دیکر بمجاری بول ارند و ریج و علت زیادت
شود و از جماع و ریاضت و از کرمابه باز باید داشت و اسایش باید فرمود
و تدبیران باید کرد که کوشت کرده اکنده شود و تدبیران شربت بود و بعد
او بضاد اما شربت رب سیب باید و رب ابی و شراب مورد و شراب ریواج
و شراب لیمو که ترشی غالب بود و پست جو و پست کندم و قرص طباشیر و غذا
عدسی باب سماق و اب غوره و اب نار دانک و با بچه بره و سر بره و تبرنجی
بخته و کوشت کبک و تدرو و دراج و طیهوج مصوص و افسرد باب سماق
و اب غوره و اب نار دانک و کوشت کوساله افسرد کرده همه بدین ابها و

کاک

کاک پاکیزه و بیه اکنده بمغز ها و لک پا زندی بم بادیان خاصه اکر از سماق
خورش کنند و اکر بیمار ضعیف بود زرده خایه نیم رشت خورد و سماق بر افکنده سود
دارد و از فربهی کوشت و اسفیدباها پرهیز کند و از میوه ابی و زعرور و خرمای قصب
موافق بود **صفت** قرص طباشیر بکیرند کل سرخ و سماق پاک کرده و طباشیر و ضع
عربی و کل مختوم و کل ارمنی و فارسی و صندل سپید از هر یک درمی و تخم خشخاش پسته
بریان کرده و تخم حماض و کلنار از هر یک دو درم حرفه بریان کرده سه درم حب

الاس

و بلوط هر دو بریان کرده از هر یک سه درم اقاقیا دو درم همه را بکوبند و بیزند و باب
سیب و اب ابی ترش بسرشند و اقراص کنند هر قرصی دو درم شربتی یک قرص
با یکی از شرابها که یاد کرده امد بابست **صفت** قرصی دیکر بکیرند شب یمانی دو درم الا

خوین

و کلنار و ضع از هر یکی یک درم کثیرا سه درم اقراص کنند از هر یکی دو درم شربتی یک
قرص با شراب غوره یا با شراب مورد **صفت** ضمادی که بر پشت نهند بکیرند کل سرخ
و طباشیر و برک سماق و صندل سپید و عصاره لحیة التیس و کل ارمنی و کل مختوم
از هر یک ده درم کاک بغدادی سه درم قیصب خشک هفت درم خرنوب نبطی و
برک مورد خشک از هر یک دو درم پست جو سه درم همه را بکوبند و باب مورد
تر و اب سیب ترش و بر خرقه طلا کنند و بر پشت نهند یا بر کرده و خرقه باب
مورد تر و اب سیب ترش تر می کنند و بر بیغولهای ران و زهار روغن قصب می
نهند و اکر لحیة التیس و خرنوب نبطی و کوز سرو و نار پوست و کل سرخ و تخم
عوسج اندر اب بپزند و اندر ان نشینند صواب بود و ان اب بر زهار و کمرکاه
و تهیکاه ازمی جکانند صواب بود و انرا که این علاج اثر نکند و ورا اندر ابها که معدنی
شب و زاک بود می باید نشاند و از ان اب باید داد اندک اندک از بهر انکه
این ابها مجاری را تنک کند و اکر ممکن بود که او را بهرای سرد تر برند صواب
بود و قی کردن اندر همه بیماریهای کرده سودمند نیست و باشد که بیکبار زایل
شود ابو الحسن الطبری المجوسی میکوید بعضی طبیبان اهل مصر از بهر این علت ضماد

خطر دن فرموده اند شراب سفرجلی برشته و خرمای قبست خوردن و ابهای قابض
برپشت و کمرگاه و همه تن مالیدن و بهترین کارها و همه تن مالیدن و بهترین کارها
اندرین علت رنجست و حرکت و بهترین اسایش است و چون علت باخر مهتری
بدید اید خیار شنبر میدهند با داروهای که خون را باز دارد چون قلونیای ادمی
و فارسی و اقراص کلنار تا تن قوی گردد و از چیزها تیز و شور و تلخ پرهیز کند و
اگر بسبب بول عیانی دفع طبیعت بود از ان باز نباید داشت و یاری باید داد تا
تن پاک شود و اگر بسیار گردد و از حد بگذرد و ضعف خواهد اورد این علاجها
باید کرد که یاد کرده امد و اگر این علت بنوبتی معلوم بود پس از نوبت رگ باید
زد و این علاجها بر دست گرفتن و اگر این علت دراز گردد و اماس اندر اطراف
همی بدید اید علاج استسقای لحمی باید کرد محمد زکریا گوید اطراف ورا ابزند
و طبیخ انزا اندکی نمک بر افکنند و نه روز بجوزند همه بیماریهای گرده را ببرد باب

باب هفتم از جزو اول از مقالت نجه هم از کتاب ششم

اندر باد که در گرده و حوالی ان افتد بسیار باشد که اندر گرده حوالی ان بادی غلیظ
باشد و از ان باد درد گرده و تهیگاه اندر پشت بدید اید **علامت** وی انست
که درد اندر حوالی کمرگاه میگردد و بر تر و فرو تر می اید و هیچ گرانی نکند
علاج وی انست که درد اندر حوالی کمرگاه میگردد و بر تر می اید و هیچ
گرانی ... که از خوردن بیهای باد ناک پرهیز کند و داروهای محلل کننده و ادرار
کننده بکار دارند چون تخم بادیان و تخم سداب و زیره با ماء العسل یا ما جلاب
و بابونه و زیره و تخم سداب و تخم بادیان و انغ بدین مانند هرچ باد را بشکند
ضمادها بسیار زنند بر کمرگاه می نهند و روغن قسط می مالند و اگر حاجت اید حقنهای
محلل بکار دارند

باب هشتم از جزو اول از مقالت نجه هم

اندر اماس گرم که اندر گرده پدید اید ماده اماس گرم یا خونی بود و صفرای تیز و رقیق
و حال اماس از سه بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد یا ریم کند یا صلب گردد

وگاه باشد که اماس اندر هر دو گرده افتد و گاه باشد که اماس میل بجانب تجویف
کرده باشد و گاه باشد که میل بجانب ان حفقه دارد که اب اندروی از جگر بگرده
امد و گاه باشد که میل بجانب مجریهای بول دارد و گاه باشد که میل بجانب غشی
دارد که در وی پوشیده است بسوی پشت و گاه باشد که این اماس غشا میل
سوی اندرون دارد و اسباب اماس گرده چهار نوع است یکی انکه اندر
گرده سنگی تولد کرده باشد و از انجا بجنبد و گوشت او را غراشد و ریش کند دوم
انکه زخمی و اسیبی و سقطه افتد سوم انکه چیزی گران چون همیانی و غیر ان
بر میان بسته دارد چهارم انکه بول باز داشته باشد **علامات** علامت اماس
گرم تبی است که اندر همه وقتها لازم بود و قراشات می براید و گاهی حرارت
قوی می کند و اندر گرده گرانی و تمدد می بود و اندر اول این تب نبض ضعیف
شود چنانکه اندر اول تبهای دیگر لکن اطراف سرد شود و گاه گاه تب اسبته
تر شود و با لرزی فرود و این اسبته شدن و بر افروختن بی نظام بود و گاه
باشد که بدان ماند که نوبت ربع خواهد بود و داروها ادرار کننده و خوردنیهای
شود و تبره ترش زبان دارد و اگر اماس اندر گوشت گرده باشد درد او را
میده ز۴
باشد و اگر اندر غشا بود خاصه نزدیک معالیق گرده درد عظیم باشد و پشت راست
نتواند کرد و نتواند سر فید و عطسه نتواند داد و از همه شکلها که بخفتد بروی
یا زحمتی ایشان تر بود و بسیار باشد که بسبب صعبی اماس اختلاط عقل
بدید اید از جهت مشارکت غشا با دماغ و درد بخشم و دردی فرود اید و قی صفرا
بسیار افتد بسبب مشارکت معده و باشد که شکم باد گیرد و سبب مزاحمت اماس که
رودها را تنگ کند و بفشارد و بول اول سپید بود پس زرد ناری شود پس
سرخ گردد و اگر مدتی سپید بماند علامت ان بود که اماس ما صلب خواهد شد یا
دبیله خواهد گشت و ریم خواهد کرد در جمله بول غلیظ و سپید علامتی است بد و اگر
رسوبی نیکو کند علامت ان باشد که بخواهد تخت و سلامت خواهد یافت و هرگاه

که اماس سخت گران بود چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران در بر و شکم او نهاده است
یا او بخفتست و اندر جای تهیگاه باد ناپدید آید و رنجها صعبتر گردد و علامت آن
بود که اماس دبیله گشت و هرگاه که تب همی لرزاند و حرارت تب آهسته باشد
و بول غلیظ گردد و شرب نیکو شود و علامت آن بود که اماس پخته شد و هرگاه
که سرمای یک بار آید و تب سرد و گرم یکبار زایل شود علامت آن بود که اماس
پخته شد و هرگاه که سرمای یک بار آید و تب سرد گردد و هرگاه بیمار را بر پهلو است
خفتن آسان تر بود علامت آن بود که اماس اندر گرده راستست از بهر آنکه
اگر بر پهلوی چپ خسپد اماس آویخته باشد و رنجه دارد و اگر درد و اماس تا
نزدیک جگر برآید علامت آن بود که اماس اندر گرده راستست از بهر آنکه
گرده راست بر بالاتر از گرده چپ است و اگر درد بر دو جانب میکشد علامت
آن بود که اماس اندر هر دو گرده است و علامت اماس خونی آنست کی
آن جانب که اماس اندر وی بود گرانی بود و حرارت بود نه سخت سوزان
و دردی بود با عقده نه سخت بی آرام و تشنگی نیز باندازه بود و تب چون تبهای
خونی و صعبی و آهستگی در دو تب هر روز د صلاح و فساد خون بود و باب
تاختن بسیار حاجت نباشد و علامات اماس صفرائی آنست که تب تیز بود
و اماس و گرانی کمتر کند و رنش و تشنگی غلبه دارد و همه علامات صفرا که
معلوم است ظاهر بود و چون علت با حرارت شد بول غلیظ تر شود و رسوب
اندرین شیشه پدید آید هم چون نخاله زرد و آنجا که خون و صفرا مرکب بود
و خون غالب بود اماس از جنس حمره بود و آنجا که صفرا غالب بود اماس
از جنس نمله بود و بول اندک اندک آید و زود زود گیرد و سوزاند و نبض
سریع و متواتر باشد و علاج هر دو یکدیگر نزدیک بود و طبیعت باندازه
علامات ترکیب مادها شناسد و باندازه ترکیب آن تدبیرهای مرکب همی
کند بقراط میگوید اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی ان الحرارة غالبه

علی

علی الکلیتین و سود نیست شحمهاشان هرگاه که بول چرب دارد و زود برون آید علامت
آن بود که حرارت بر گرده غالب شده است و پیه او میگدازد و هم بقراط میگوید من
بوله زیتیا و جاء دفعة دل علی مرض حار فی الکلیتین یعنی هرگاه که بول بروغن
زیت ماند و چرب بود و ناگاه برون آید علامت آن بود که در گرده بیماری گرم است
و هرگاه که اماس گشاده شد اگر غشا نه اندر گشاید و ریم سپید و هموار بود و گنده
نبود امید سلامت بود و اگر خون و ریم آمیخته بود بتر باشد و اگر طبیعت ریم را جانب
روده دفع کند بد باشد و این دو گونه باشد یکی آنکه هم چنانکه ماده ذات الجنب
باستخوانهای پهلو دفع کند دوم آنکه ماده از گرده بجگر باز آید و از جگر ماساریقا
شود و از ماساریقا بروده شود و گاه باشد که ماده اندر فضاء شکم دفع افتد
و این هم بد بود و بشکافتن حاجت آید و گاه باشد که اماس پخته گردد و گشاده
نشود این را هم بشکافتن علاج باید کرد و هم بد بود و اخلاط اندرین تبها که
تبع اماس بود سخت بد بود خاصه اگر نشانهای بد با آن ظاهر شود و بقراط
میگوید اذا ظهرت علی البول نفاخات فذلک دلیل علی وجع فی الکلیتین و ان
المرض سیطول یعنی هرگاه که بر سر بول قبتها باشد علامت آن بود که در گرده
دردیست و روزگار بیماری دراز خواهد بود **علاج** این علت آنست که
باول علت هیچ داروی که ادرار بول را شاید ندهند چون آب تخمها و جز آن
خاصه اگر دانند که اندر تن خلطی بد پیست از بهر آنکه داروهای ادرار کننده
اخلاط بد را از همه اندامها بعلالاتن فرو دارد و بر موضع علت بگذارند و سبب
ضعیفی و زبونی موضع بیشتر بر آنجا بماند و سبب زیادتی علت گردد و آب
نیز باز دارند اگر چه اندر حرارت تب و اماس تیزی و خشکی آب حاجت بود ولیکن
از بهر آنکه بحاجت آب تاختن بر انگیزاند و اندر فرو دادن آب برین موضع
چیزی با خود فرود دارد و مضرت او از منفعت اندر گذرد بدین سبب از آب
نیز باز دارند آنجا که ضرورت بود آب صافی از سفال نو چکیده اندک اندک

می فرمایند مزید سخت سرد اما پس راحت نکند و از تختن باز ندارد و داروی
مسهل نیز دادن قوی و نیز نشاید هم بدین سبب که اخلاط را از بالا فرود آرد
که اندر روده که جراحت کرده است بگذارد و بعضی بگرده آرد و صواب آن
بود که قوام ماده بشربتهای معتدل کردانند پس اسهال کنند حقنه از بهر آنکه
حقنه بموضع علت رسد و قوت دارو بر حال خویش بود و از بالای تن چیزی
فرو نیارد چنانکه داروی مسهل که خورده شود فرود آرد و حقنه نیز نرم باید
کرد چون لعاب تخم خطمی و تخم خیارزه و تخم کتان با کشکاب و روغن گل و خیار
چنبر اندر علاج کرده سخت نافع بود چه در حقنه و چه در مسهل از بهر آنکه استفراغ
ادنی عنف بود و اگر غلیظ بود نیز می بلغزاند و ماء الجبن بهترین مسهلی است
ماده را بجانب روده ها آرد و در کهار انجنود و مزاج گرم را بدل کند و ریش را
پاک کند و خداوند اما پس کرده را گرمابه نشاید تا علت اندر انحطاط شود فقد
و شربت و حقنه و ضماد همه اول رادع باید داد پس چیزی پزاننده و
تحلیل کننده باندازه حاجت با آن همی آمیزانند و می افزایند و بآخر همه محلل
بکار دارند و هیچ داروی پزاننده اندر اما پس گرم نشاید داد و اگر
بضرورت چیزی سوزاننده حاجت آید چیزی نرم با وی بیامیزند تا سوزش
باز دارد از او چون در بول علامت خشکی پدید آید داروها ادرار کننده
بکار باید داشت چون ماء البزور و ماء دق البزر و روغن ان و ضمادها اول
از بنفشه و آرد جو و آرد باقلی و خطمی و صندل و شیاف مامیثا و تراشه کدوی
تر و روغن گل و آب عنب الثعلب سازند و گاه باشد که سبب صعبی درد را اندر
او کنند یا فلونیا دهند و اگر اما پس صفرایی بود ضماد از موم سپید و روغن گل
و روغن بنفشه و آب کشنه و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و گلاب و سرکه
سازند و این چنان باشد که این همه را بیامیزند چنانکه رسم است و خرقه
بدان تر کنند و بر موضع کرده نهند صفت ضمادی تحلیل کننده تکمید ندارد

کندم

کندم ناپخته و برگ کرنب و بیخ سوسن و شبت و خطمی و بابونه و اکلیل و روغن شیره
بپزند تا چون عصیده شود و بکار دارند و اگر پیه بط و پیه مرغ با آن یار کنند صواب
تر باشد صفت ضمادی پزاننده انجیر در ماء العسل بپزند چون عصیده بکار دارند
و اگر مازریون و ارسا ترکیب کنند قوی بود صفت شربتی پزاننده بگیرند تخم کتان
بریان کرده یک مثقال شاسته یک مثقال این یک شربت بود این جمله کی یاد کرده
آمد طریق علاج این یک علت است بر سبیل قانون کلی اما اگر اما پس خونی بود اول
رگ باسلیق یا صافن باید زد و اگر اما پس تازه باشد رگ باسلیق باید زد
کفایت باشد و اگر اما پس کهن باشد یا بیمار ضعیف باشد رگ صافن باید زد و این
شربت باید داد صفت آن بگیرند عناب گرگانی گزیده و دانه بیرون کرده صد
درم تخم خشخاش سپید صد درم کشنیز خشک صد درم عدس مقشر صد درم و چند
هفت بار وزن همه داروها آب کنند و بپزند تا مقدار چهارصد درم باز آید و همه را
در خرقه کنند و بجلانند و بدست بمالند و بفشارند و صافی کنند و مقدار چهارصد
درم سکر طبرزد در افکنند و بقوام جلاب آرند هر روز از این شراب بیست درم
یا ده درم سکنجبین همی دهند و اگر این شراب با کشکاب دهند روا باشد و اگر آب
تخم خیار و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم کدو دهند روا باشد و آب خیار و خیار ریا
در یک با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام مزوره ها از عدس و سماق دهند
و اگر اما پس صفرایی بود بنگرند اگر صفرا کمتر بود و خون بیشتر هم رگ باسلیق
باید زد پس بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و اگر صفرا بیشتر بود و خون
کمتر رگ نباید زد بمطبوخ هلیله استفراغ کنند صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر
ده درم خرما هندی پاک کرده بیست درم آلو سیاه و عناب از هر یک سی عدد
سپستان یک مشت بنفشه دو مشت تخم کشوث دو مشت برگ کشنه یک دسته
برگ عنب الثعلب یک دسته ترنجبین ده درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بدست
بمالند و بپالایند و فلوس خیار شنبر تازه با ده درم در وی بمالند و بپالایند و سه

بنوح سقونیا انطاکی مثوی در وی حل کنند و نیم گرم بدهند و اگر حاجت اید در مدت
ده روز دو بار یا سه بار بدهند و سکنگبین ساده و کشکاب چند بدهند صواب باشد و
اگر شب بوقت خواب شراب بنفشه با لعاب اسبغول و شکر با اب تخم خرفه خورد هم صواب
بود و اگر معده احتمال کند شب بر کشکاب نخسبد باید انگاه اماس طریق پختن گرفت
پس ضمادی سازند از ارد جو و خطمی و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و بنفشه و شبت
با طبیخ انجیر بسرشند و بروغن بنفشه چرب کنند و ضماد کنند در موضع اماس طبیخ
برگ خطمی و بنفشه و شبت و حلبه می چکانند نیم گرم و هرگاه که معلوم گردد که ریم گرد
امد برین ضماد ارد کرسنه و سرکین کبوتر و کردانیا زیادت کنند و هرگاه که
در بول ریم پدید اید از بنادق البزور چاره نباشد صفت بنادق البزور بگیرند مغز
تخم خربزه درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه پاک کرده و مغز
بادام و کثیرا و نشاسته و رب السوس و تخم خشخاش سپید و گل ارمنی و تخم کرفس و بزر البنج
از هر یک دو درم و در بعضی نسختها بزر البنج یک درم است همه را بکوبند شربتی سه درم
با شراب بنفشه در جمله علاج قروح الت بول کنند صفت سفوفی که ریم را پاک کند
بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کتان از هر یک سه درم نشاسته و گل ارمنی از
از هر یک دو درم تخم خشخاش چهار درم شربتی دو درم با شراب بنفشه صفت قرصی
که گرده و مثانه را پاک کند بگیرند مغز تخم خرفه و خیار و خیار زه ریک و کدو از
هر یک پنج درم نشاسته و مغز بادام و شهدانج از هر یک چهار درم رب السوس
پنج درم تخم خبازی و تخم خرفه و مغز چلغوزه و مغز دانه الی و مغز محلب پاک
کرده و بزر انجاص و مغز بادام تلخ و صمغ بادام و کثیرا از هر یک سه درم تخم بادیان
دو درم زعفران یک درم تخم کرفس کوهی دو درم نیم شربتی دو درم امیخته
و نخود اب از نخود سیاه و بسیار باشد که سبب خام ماندن و دیر پختن اماس
علت را گرم و سوزانی کند و هرگاه که مزاج باعتدال باز اید چنانکه نرمی مایل
شود زود پخته گردد و طریق این است که کشکاب دهند با روغن بادام و جلاب

وشراب

و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و اب کدو و اگر تب نباشد شیر خر و اسفاناخ و ملوخیا
و قطف و کوک و بروغن بادام و روغن شیرخشت تازه و چون مزاج باعتدال باز
اید استفراغ کنند بطبیخ انجیر و عناب و سپستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس و خیار
چنبر و اگر این طبیخ بر سبیل شربت خورند هر روز مقدار سی درم با پنج درم خیار
چنبر صواب بود تا بتن فرو می گوید اماس کرده را بحقنهای نرم علاج باید
کرد و کشکاب و روغن خیره حقنه نرم است و اگر لعاب خطمی و لعاب تخم کتان
و روغن شیرخشت تازه بهم بیامیزند و حقنه کنند نافع بود و هرگاه که ماده سخت
نباشد لکن بسیار باشد سکنگبین دادن صواب بود و هرگاه که اندک باشد
لکن سخت تیره باشد ماء العسل دور باید داشت و اب نیم گرم می باید داد
دمادم تا ماده را نرم کند و تیزی ان باطل کند و اندر اماس مرکب که صفرا
امیخته بود در علامات تامل باید کرد و تیمار را در کار به نشاید رفت تا اماس
از ریم پاک شود باب نهم از جزو اول از مقالت چهارم از کتاب
ششم اندر اماس سرد و بلغمی اندر گرده باید دانست که اندر بیشتر وقتها اگر
اماس سرد را علاج نکنند صلب گردد و هر عضوی که ماده اندر وی روزی
ماند سنگ شود و بدین سبب است که در وی سنگ و ریم تولد کند و هر
گاه که اماس صلب گردد باستسقا ادا کند و سبب صلبی اماس یا ماده باشد
غلیظ و سوداوی یا اماس بلغمی یا اماس گرم بسبب انکه انچ لطیف تر باشد تحلیل پذیرد
و انچ غلیظ باشد صلب شود یا سوء المزاج گرم یا سرد بافراط بود و ماده اماس
بسبب افراط گرمی خشک صلب شود یا بسبب افراط سردی نفس دار بهر انکه
نضج ان وقت بود که حرارت معتدل بود و سوء المزاج که مفرط بود از نضج
باز دارد چه گرم و چه سرد علامات علامت سرد و بلغمی انست که پشت گران
باشد و گرده فرو می کشد و تهبیج اندر چشم و روی و اندر همه تن پدید اید و حاجت
برخاستن بول دیر دیر بود و لون بول سپید بود و قوام بول غلیظ بود

هم چون گل که در آب شویند و از آب گرم و هوای گرم راحت یابد و نشست را بت
نواند داشت و نبض بطی و سراطی بود و منی رقیق و سرد بود علاج اما خداوند
اماس سرد بلغمی را چندانکه ممکن بود می باید فرمود و گل انگبین عسلی بکار داشتن
و شراب السکنجبین سود دارد صفت آن بگیرند انجیر سکزی چندانکه خواهند و از انگور
در سه وزن او آب تا دو بهر برود و آب از وی جدا کنند و چند همه آن انگبین
برافکنند و بقوام آرند و اگر خواهند که طبع نرم کند برگ منی از این شراب مقدار
دو درم شیر انجیر برافکنند و بیامیزند و لعوق خیارشنبر نیز نیک باشد صفت
آن بگیرند عسل خیارشنبر سه جزو عسل انجیر یک جزو همه را بیامیزند و بجوشش کنند
تا غلیظ شود شربتی یک کفچه و اگر انجیر را جداگانه در آب جوشند نیک و بپالایند و
آن آب را جوشانند تنها تا باندکی انگبین پس با عسل خیارشنبر بیامیزند
و بکار دارند طبع را نرم دارد و اماس را بگدازند و تحلیل کنند و خداوند حاق
و خداوند اماس معده را سود دارد و هر روز اندر آبزن می باید نشست و اندر
آب آن بابونه و اکلیل ملک و سبوس گندم و کشک جو نیم کوفته پخته باشند صفت
حقنه نافع بگیرند بابونه و اکلیل ملک و شیخ و شبت و برگ سداب و برگ [illegible]
و اطراف کرنب و اطراف چغندر را از هر یک یک دسته حسک جبلی دو مشت
برسیاوشان یک مشت تخم حلبه و تخم کتان و سبوس گندم و خطمی از هر یک
مشتی انجیر سی عدد بنفشه یک مشت همه را بپزند و بپالایند و مقدار هفتاد درم
از این مطبوخ بستانند و ده درم روغن شیرخشت و پنج درم روغن انجیر و چهار
درم بورهٔ نان و نیم درم نمک همه در هاون بمالند تا آمیخته شود و هر روز یکبار
از این حقنه بکار دارند اماس را بگدازند و ریم را پاک کند و اگر هنوز بول
غلیظ باشد و صافی شود هر شب وقت خواب چهار دانگ ایارج فیقرا
بدهند و شربتی آب گرم از پس آن جرعه جرعه بخورند و اگر بدین طریق کرانی
زایل شد و ریم پاک شد فبها و الا این حب بکار دارند صفت آن بگیرند نانخواه

وزیره از یک درمی مصطکی یک درم نیم صبر اسقوطری دو بار چند همه داروها همه را بکوبند
و بیزند و با برگ ترنج بسرشند و اگر برگ ترنج نیابند با آب برگ بادرنجبویه بسرشند
و حب کنند وزن هر حبی چهار دانگ هر روز یک حب بخورند پیش از طعام و پس از
طعام اولیتر بود را از رطوبتها پاک کند و مدد مادهٔ اماس بگسلد صفت ضمادی
نافع بگیرند سنبل دو دانگ مصطکی نیم درم صبر اسقوطری یک درم مر چهار دانگ همه را
بسایند و موم روغن کنند از موم زرد و روغن یاسمین و داروها بدان بسرشند
و بکار دارند باب دهم از جزو اول از مقالت پنجم از کتاب ششم
اندر اماس صلب سودای اماس صلب که در گرده افتد از دو بیرون نباشد
یا مادهٔ آن خلط سودای بود یا اماس گرم یا اماس سرد و سبب علاج ناصواب
صلب گشته بود و اندرین باب سخن در اماس سودای است علامات گرانی است
کمتر از اماس بلغمی بود و بول سبز و اندک و رقیق بود و سبب اندکی و رقیقی آن بود
که سده بود و اندر جانب سوز المی باشد خلنده و اعراض مالیخولیا و علامات
سودا ظاهر بود و درد گرده بدان ضعیفی باشد لکن باشد که ست چون گران
شود و راست تواند کرد و شرتها در آنها لاغر و ضعیف بود در جمله اندامهای
فرو سوین لاغر و ضعیف شوند و باشد که بسبب سده و ضعیفی قوتها گرده آب
با کیلوس بجگر اندر آید و از خون جدا گردد و با خون اندر رگها بگذرد و باندامها
رسیده و استسقا باز گردد و هرگاه که سودا با خون آمیخته بود رنگ بول رنگی بود
گرفته و از اعرب کمد گویند و هرگاه که با صفرا آمیخته بود با خون بول سرخ بود
و در فساد و بعو بیشتر گویند علاج آن اول قانون کلی اندر باب گذشته یاد
کرده آمده است پس باید گرفت و بران طریق رفت و استفراغ مطبوخ افتیمون
باید کرد و اگر قوت ضعیف باشد و علت بیش بود ما الجبن که از سکنجبین افتیمونی
کرده باشند می باید داد چنانکه اندر کتاب سیوم یاد کرده آمده است و طلی نعل
بزرگ نیز بکار داشتن سود دارد و از غذا بزیره با اقتصار باید کرد تا

تا آن وقت که اندر اول بول اندک مایه زنگی بدید آید پس رگ باسلیق بباید گشاد
و حقنها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و آن ضماد بر نهادن
صفت ضمادی که ابو الحسن الترنجی و این ماهر الطبیب این بکار داشتی بگیرند
تراشه کدوی تر و تراشه خیار و شکوفه بید و برگ خیاری همه را بکوبند و آب
بگشند و در هاون سرب کنند و بسیار بسایند تا کبود شود و چیزی از سرب حل
کنند و ماوی بیامیزند و روغن بنفشه مقداری بر جلانند و باز بسایند تا همه یک چیز
گردد پس لختی بر موضع کرده طلی کنند و خرقه کتان بدان باتی تر کنند و بر موضع
کرده بو شند و هر وقت که خشک شود باز تر کنند این ضماد دست که همه آماسهای صلب
سودایی را دفع کند و حل کند ابو الحسن الترنجی میگوید من اندرین ضماد آب کشنه
و آب گشنیز تر زیادت کردم و اندر علاج تر بر قضیب بکار داشتم سخت نافع
بود و با آنکه خداوند علت مقصد تی و پرهیز فرمان نبرد اندر مدت چهل روز علت
زایل شد و میگوید مقصود من از باز گفتن قصه است که معلوم گردد که اثر این
ضماد اندر تحلیل اخلاط غلیظ چه نافع است **باب یازدهم از جزو اول از گفتار**
پنجم از کتاب ششم اندر آماس صلب که از آماس گرم یا سرد صلب گشته بود
بسبب خطای علاج **علامات** این علت آنست که اول آماسی گرم یا سرد بوده
باشد پس صلب گشته اما اگر آماسی خونی بوده باشد پس صلب گشته چون
آماسی خونی بوده باشد و صلب گردد از دردی اندک خالی نباشد و علامات
خون ظاهر بود و اگر صفرایی بوده باشد از سوزش و تشنگی و علامات صفرا
خالی نبود و اگر بلغمی بوده باشد درد و سوزش نبود و گرانی کند و اگر سودای
بوده باشد اول نخود صلب بوده باشد و اکنون صلب تر از همه انواع بود نه
درد باشد و نه خش و این عسرتر باشد **علاج** بباید دانست که علاج آماس
صلب که اندر گرده افتد دشوار است و اگر زود بعلاج مشغول نگردد عسر گردد
و باشد که ریم کند و در بول ریم و زرداب همی آید و حال از دو بیرون نباشد

یا بطریق بول پاک شود و بهتری پدید آید ما تن که از شش گیرد و هلاک شود و
و اگر ریم سپید تر و هموارتر بود امیدوار بود و هر رنگ دیگر که تیزتر و با خوشبوی
تر و قوام ناهموارتر علاج آن دشوار بود و علاج آماس گرم آنست که اگر علاج را
مانعی باشد رگ باسلیق بزنند و کشکاب با شراب انجبر یا با شراب بنفشه دهند
و این حقنه بکار دارند **صفت** آن بگیرند حسک یک مشت بزرگ اطراف
کرنب و اطراف حلکندر از هر یکی یک مشت انجیر بستی سی عدد بر سیاوشان یک
مشت تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یک یک مشت و همه را نیم کوفته
کنند و سر بند و بجالایند و مقدار نیم رطل بغدادی از وی بگیرند و سه زرده خایه
مرغ خام بر افکنند و مقدار پانزده درم ماست درم روغن شیرخشت با وی
بیامیزند چنانکه همه یک چیز گردد و بکار دارند سه بار این حقنه بکار دارند
و موضع گرده را به پیه بط و پیه مرغ و مغز پاچه گاو چرب کنند و این ضماد بر
نهند بگیرند تخم کتان و تخم حلبه و تخم خیاری از هر یک پنج درم شبت و بابونه و
خطمی از هر یک چهار درم مقل و اشق و علک البطم از هر یک سه درم مقل و اشق را
در آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و ضماد کنند و از تبیح اندر نرم کردن
آماسهای صلب اثری خوب دارد و هر چه اندر علاج آماس صلب یاد کرده
آمده است اندرین باب بکار دارند از شربتها و ضمادها و غذا صوص آب
با نکمین و روغن بادام فرمایند و مرده ماهی مقشر خیاری و اسفاناخ در وی
پخته و زیرهای شیرین کرده بانگبین یا بشکر و اندر آماس گرده از جماع
پرهیز باید کرد و اگر جماع کرده شود علت علاج نپذیرد و هر گاه که آماس
ریم کند و در بول آمدن گیرد اول اگر مانعی نباشد رگ باسلیق بزنند و کشکاب
دهند با شراب خشخاش یا شراب بنفشه یا شراب انجبار اگر حرارتی نباشد
و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه و تخم کدو همه را بکوبند و هر سه روز
مقدار پنج درم دهند و اگر بول و ریم بار ایستد هر روز سر سر آب دهند

با شکر و روغن بادام و اگر حرارتی غالب نباشد سکنجبین دهند اما العسل تا
ریم باز آید و هر گاه که ریم باز ایستد بدان قناعت نباید کرد مگر که در دو گرانی باز آن
زاید شود و قاروره صافی شود و مدتی بران حال بماند با اعتماد نشاید کرد پس
اگر هنوز گرانی باشد شراب انجبار می باید داد و شیرخر با قرص کاکنج سود دارد و
و بسیار باشد که آب تخمها ریم را پاک کند والله اعلم صفت سفوفی که ریم باز گرفته را
بگشاید و پاک کند بگیرند فطراسالیون سه درم راسن خشک کرده یک درم نیم
تخم هلیون دو درم تخم حرف یک درم نیم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و انیسون
از هر یکی یک درم همه را بکوبند شربتی دو درم بامداد و سه درم شبانگاه با شراب
انجبار صفت ضمادی که ریم باز گرفته را بگشاید بگیرند تخم کرفس و بوست بیخ
او و تخم بادیان و بوست بیخ او و فطراسالیون و صمغ البطم و قصب الذریره
و برگ علک علق و راسن خشک و برگ راسن خشک از هر یک راست
ضماد سازند با موم و روغن خیری و گرما گرم بر موضع کرده رنجین
سود دارد و خاصه تا شنابس ضمادها برنهادن و شربتها که یاد کرده آمده است
دادن صفت شرابی که گرده را پاک کند بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و نطراسالیون
و انیسون و حسک خشک و تخم هلیون و راسن خشک و عنصل مشوی هر یک راست
همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود و بپالایند و بر منی ازین سرکه با یک من انگبین
بر نهند و بقوام آرند شربتی هفت درم و موضع گرده را بروغن بنفشه چرب باید
داشت و اگر ریم با بانی همی بالاید این شراب نباید داد صفت اقرص کاکنج
بگیرند گل سرخ و طباشیر و تخم خرفه و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی و گل
فارسی از هر یک دو درم تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یک سه درم کهربا یک
درم نیم ریوند چینی یک درم بسد مروارید از هر یک دو درم کاکنج سی عدد همه را
بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند هر یک درمی هر روز یک قرص
با چهل درم شیرخر بدهند و سه ساعت صبر کنند پس آش ماش سبز با آب

دهند

دهند و از گوشتها گوشت دراج و طیهوج و کبک نافع بود صفت سفوفی که از مجموع
خواهند بگیرند گل سرخ طباشیر و آرد جو و آرد عدس و کاکنج و برگ سماق و
بوست بیخ و بست سیب و بست آبی و بوزیدان و تودری و تخم خشخاش سفید
و سیاه و بزر البنج و بوست لفاح از هر یک یک درم و تخم بسد و کهربا و ریوند چینی و
گل ارمنی و گل فارسی و نیلوفر و حب العلب و حلبوزه و تخم کرفس از هر یک درمی و تخم
خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم خرفه و تخم بیخ انگشت از هر یک دو درم و دانه
خربزه و خرنوب شامی از هر یک سه درم همه را بکوبند و بیزند شربتی هر بامداد سه
درم و شیرخر از پس وی یک سدس کوچک و هنگام خواب دو درم با آب سرد این
سفوف با آن وقت باید داد که خواهند که جراحت در بست سود و ریم باز ایستد
و ضماد نیز ازین گونه باید صفت ضماد بگیرند اقاقیا و حضض از هر یک درمی را
یک و دو دانگ آرد کرسنه دو درم آرد جو سه درم کعک بریان کرده سه درم گل
سرخ و گلنار و شیاف مامیثا از هر یکی یک درم و اگر مزاج بیمار احتمال کند
یک درم کندر در افزایند و همه را بسایند و با آب برگ مورد تر بسرشند و ضماد
کنند و جز بوقت طعام خوردن برندارند و آب مورد تنها برنهادن سود دارد باب
دوازدهم از جزو اول از مقالت هجدهم از کتاب ششم اندر تبره و جرب گرده
و جمله آلات بول علامات اگر تبره در گرده باشد تنها علامت وی آنست که درد
و سوزش لازم بود اندر گرده و حرارتی عظیم بود و باشد که تب آرد و از
تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجریهای بول و اندر قضیب بود و این را اگر زود
علاج کنند زود به شود و زایل گردد و اگر تغافل کنند قرحه شود و مشکل گردد
و علامت جرب گرده آنست که خارش اندر گرده بود و اندر بول ثفلی غلیظ
همچون گل در آب گدازند بیرون آید و اگر حرارت اندر مجریها و اندر قضیب
بود خارش اندر قضیب و سوزشهای آن بود وقت گذشتن بول و غیر
و خایه نیز مشارکت او در خارش آید و اگر اندر مثانه بود خارش لازم باشد

لازم بود و هرگاه که حرب محکم شود اندر بول رسوبی فشاری و خالی بدید اید **علاج**
این علت بفصد و حجامت بر کمرگاه باید کرد و حقنه کردن و داروهای مسهل باید داد
از بهر انکه داروی مسهل ماده را از بالا فرود ارد و درج زیادت کند و ترتیب
علاج برین گونه باید اول اگر مانعی نباشد و قوت برجای بود رگ باسلیق باید زد
پس بکمرگاه حجامت باید کرد پس حقنه بکار داشتن **صفت** حقنه بگیرند حسک
و بابونه و اکلیل الملک از هر یک یک مشت اطراف کرنب و اطراف چغندر از هر
یکی یک دسته معصفر نیم کوفته و تخم کتان و تخم حلبه و سبوس گندم و خطمی از
هر یکی یک مشت سپستان یک مشت عناب کرکانی یک مشت جو نیم کوفته دو
مشت بپزند چنانکه رسم است و مقدار هفتاد درم بستانند و پانزده درم
روغن بنفشه بر افکنند و ده درم شکر سپید و نیم درم نمک سوده همه را بیامیزند
هر روزی چنین بکار دارند و هر سه روزی قی کنند و از پس قی هیچ طعام و
شراب نخورند جز گلاب و فانید پانزده درم و طعام اسفیدبای جرب و اسفاناخ
و ماش و انبج بدین مانند و چون روزگار دراز شود طعام از غوره و سماق
و ناردانک و انبج بدین مانند لکن ترش نباید و از پس استفراغ این سفوف بکار
دارند بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یک پنج درم نشاسته
و صمغ و کثیرا از هر یک دو درم تخم خشخاش سپید و بزر البنج سفید از هر یک دو
درم رب السوس چهار درم تخم خرفه ده درم همه را بکوبند و ده درم بزر قطونا
باوی بیامیزند شربتی هر بامداد سه درم یا هفت درم شراب انجبار و سه درم شاهتره
جوشانیده و پانزده درم سرمق و اندر سر قضیب شیاف ابیض یا شیر زنان
و روغن گل سوده اندر چکانند و بهترین چیزها اندر آب گوگرد نشستن است
و ان اب خوردن ابوالحسن الترنجی گوید که مردی را این علت بدید امد
در نجی صعب کشید ادرا فرمودم تا اب گوگرد اندر نشیند و از ان اب بخورد
برفت و از پس ده روز باز امد همه رنج از وی زایل گشته بود و انجا که اب

گوگرد نباشد گوگرد بستانند و اندر شراب بجوشانند و از ان شراب اندک اندک
می خورند و هم ابوالحسن الترنجی می گوید طبیبی را دیدم که اندرین علت اب آهنگران
فرمود خوردن و گنجکی هندو را این علت افتاد ابوطاهر طبیب فرمود تا نبه باب
اهنگران نرم کنند و برحم ربی دارند آن کبرک این علاج کرد زود علت زایل
شد **صفت** سفوفی سودمند بگیرند طباشیر دو درم تخم خرفه سه درم صمغ عربی و نشاسته
و کثیرا از هر یکی دو درم ریوند چینی یک درم ابنر باربس پاک کرده هفت درم ماهیزهره
چینی یک درم کنجد سپید بریان کرده پانزده درم گوگرد خوردن ده درم شربتی سه
درم یا پنج درم لعاب اسپغول وقت خواب دو درم اب سرد اندر کرده و قضیب
در مهار و حوالی ان بروغن گل گرم کرده می مالند و هر سه روزی در گرمابه می روند
و در ابزن می نشینند **صفت** چیزی نافع بگیرند کنجد بریان کرده ده درم سکنجبین
پانزده درم نشاسته چهار درم ادرکی سنبل سه درم کنجد را بکوبند و انشاسته بسازند
چنانکه رسم است و روغن بادام بر افکنند و شیر خرا اندرین علت نافع است **باب**
سیزدهم از جزو اول از مقالات ششم از کتاب ششم اندر بول خون شدن
و شکافته شدن رگی از گرده اسباب خون امدن از مجرای بول هفت نوع است
یکی بسیاری خون است اندر همه تن و اندر رگهای گرده تا بدان سبب رگی گشاده
شود یا بیشتر در ام انکه طعام و داروهای گرم چون بیل و سپندان و سیر و فرفیون
و صمغ و سداب و جند بید ستر و مانندان خورده شود سوم انکه چیزی گران بردارند
یا از جای بجهند یا مانند این کاری کنند که قوت بران موضع رسد یا زخمی و اسیبی
بر موضع گرده اید و رگی گشاده شود یا بگسلد چهارم بسیاری جماع پنجم انکه ریح
غلبه کند و رگها اغشته تا رگ شود و خون از وی بیاید ششم انکه بادی اندر گرده
افتاده باشد و رگها از هم باز کشد و بطرکاند هفتم انکه سبب صعبی گرا زود المزاج
سرد و خشک رگی بطرقد و این اسباب یا اندر گرده افتد یا اندر مجری که بول
میان گرده و مثانه است یا اندر مثانه **علامات** اما انچ سبب ان بسیاری خون

بود گاهی با بول آمیخته آید و گاهی خون حرف آید و بسیار آید و امتلای رگها
و علامات خون بران گواهی دهند و خون که بیرون آید گرم و سوزان
بود و آنچ سبب آن از خوردن داروها و طعامهای تیز بود اسباب آن و علا
ان بود و آنچ از زخمی و آسیبی در نجی بود اسباب آن علامت آن بود و
و ناگاه افتد معزن بسیار بیرون آید آنچ از علت رطوبت افتد علامات
رطوبت بران گواهی دهد و اندک سوا اند و آنچ سبب آن بادها بود که اندر
گرده افتاده بود علامت بادها بران گواهی دهد و اندر جایگاه خویش یاد کرده
آمده است و باید دانست که آنچ از گرده آید و بسیار بیرون آید و از خشش
کشتن خالی نباشد و گاه باشد که علقه شده باشد یعنی بسته شده چون پاره
جگر بیرون آید و الم آن اندر پشت و پهلوها ظاهر بود و آنچ سبب آن سوء المزاج
سرد و خشک بود علامات آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و آنچ
از مجریها آید سغوله ران و تهیگاه از آن آگاهی دهد و اندک بود و آنچ از
مثانه آید سخت اندک بود از بهر آنکه اندر مثانه رگهای بزرگ که اندر وی خون
بسیار رود نیست و گاه باشد که خون از قرحه که اندر گرده باشد لکن چون
حرف باشد و با ریم آمیخته باشد و این همه یاد کرده آمده است گاهی خون بود
حرف و گاهی با بول آمیخته بود و علامات قرحه و علاج آن اندر بابی جداگانه
یاد کرده آید **علاج** بگیرند اگر مانعی نباشد از هر دو دست رگ باسلیق
بگشایند و باندازه قوت خون بیرون کنند و از طعامهای غلیظ و از داروهای
ادرارکننده باز دارند و سفوف کاکنج دهند **صفت** آن کهربا یک درم ریوند چینی
چهار دانگ افیون مصری دانگی کندر و گل مختوم و گل پارسی و نشاسته و کثیرا
و صمغ عربی از هر یک درمی و نیم کاکنج بیست عدد صمغ الکلام دو درم و
این دارو و بیست که ارمنی ارند و زمان از بهر قربی بکار دارند و این
دارو را صره نیز گویند و دع محرق بسد عقیق از هر یک درمی همه را بکوبند

یک

یک نیمه از این دارو با آب لسان الحمل بسرشند و دیگر نیمه کوفته ناسرشته بکار دارند
هر بامداد از آن سرشته یک درم با مقدار پانزده درم شراب مورد یا شراب ریواج
بدهند و آن باقی کوفته را مقدار چهار دانگ تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه
و تخم کدو مقشر بکوبند و با آن بیامیزند و شبانگاه وقت خواب دو درم با شراب
یا با رب آبی دهند و اگر تب و تشنگی و حرارت غالب بود این معجون سفوف
و کشکاب بدهند و از پس سه ساعت سکنگبین سفرجلی و تامل کنند اگر این
خون که می آید سیاه و غلیظ باشد باز ندارند تا آن وقت که ببینند که رقیق شد
پس باز دارند و ابوالحسن الشریحی میگوید چیزی نادر شمرده ام اندر علاج خون
آمدن از گرده که گوشت ماهی که از اجرب السمک قالهار با گویند و بپارسی مار
ماهی خوانند بسوزند تا سیاه گردد و بگویند یک جزو گل مختوم و سغد همه را بکوبند
و بیامیزند شربتی یک درم با پانزده درم شراب مورد یا شراب غوره یا شراب
ریواج **صفت** سفوفی که حسن بکار داشته است بگیرند اظفار الطیب و انگ
و کندر و اقاقیا و بلوط هر یک راست همه را بسایند شربتی دانگ نیم با آب
سرد بخورند **صفت** اقراص کهربا از بهر این علت کهربا پنج درم صمغ جوز پنج
درم عصاره لحیة التیس کندر افیون از هر یک دو درم قرصها کنند هر یک
مثقالی شربتی یک قرص با لقیح سماق **صفت** اقراص دیگر بگیرند شب یمانی
درمی کثیرا دو درم صمغ نیم درم دم الاخوین و گلنار از هر یک درمی همه را کوفته
با آب برگ خرفه بسرشند و قرص کنند **اخری** بگیرند کثیرا تخم خشخاش گل ارمنی
عصاره لحیة التیس صمغ الوسیاه کهربا هر یک راست کوفته با آب لسان
الحمل بسرشند و قرص کنند **اخری** تخم خیار نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم
گلنار دو درم مر کتو یک درم با آب لسان الحمل قرصها کنند و عصاره مورد
تر عصاره گل تر عصاره برگ اسغول عصاره لسان الحمل بانند که کلنار
و سرون گوزن سوخته و عصاره لحیة التیس سر قصیب اندر حلقه نند

سود دارد و اندرابهای قابض نشاندن سخت نافع بود و ضمادها قابض بر پهلوها و ران
صفت ابزن قابض بگیرند برگ مورد تر و مازو و گلنار و جوز سرو و نار پوست
گل سرخ همه را بپزند و بپالایند و بیمار را در وی نشانند **صفت** ضماد عدس
مقشر و اقاقیا و کوهی قابض و سیب کوهی قابض و جب الآس و تخم خشخاش همه را
بکوبند و بعصارهٔ برگ مورد بسرشند و بر موضع کرده نهند و اگر اقاقیا
و گلنار و سماق درین ضماد زیادت کنند صواب بود و اگر از همه حرکات و از
جماع باز دارد و طعام سماق با غوره با و ربار با دانجه و پالوده نشاسته بروغن
بادام فرمایند و اگر قی حاجت آید قی بر طعامهای چرب و شیرین فرمایند
و بر گشکاب و مبیج دارو نیز از بهر قی ندهند و هم ابو الحسن الترنجی رحمه الله
میگوید اندرین باب علاجهای عجب بسیار شنیدم که اندر کتبها ست و این
آنست که از معتمدی شنیدم که مقدار یک حبه بوتیا در با مقدار یک درم گل مختوم
سوده باز مودم همان روز خون باز ایستاده و میگوید بصره پیرزنان
این علت را علاج میکردند بخایهٔ شتر مرغ از آن عجب می کردند و در اثر
آن شراب قابض میدادند و من یکی را ازین حکایت کردم و باز مردم همان
روز خون باز ایستاد و عسر البول پدید آمد و بیمار عسر البول را علاج کردم
و میگوید که این خاصیت خایهٔ شتر مرغ را نیست و می گوید ببغداد مردی
اصفهانی را این علت بود و در نهادند و لاغر شد پس از مدتی او را دیدم
بحال صلاحت باز آمده از وی پرسیدم که این علت زایل شد یا نه گفت
اتفاق چنان افتاد که بر سبیل هزل خیار بریان کرده خوردم و علت زایل
شد و ویرا گفتم که همانا ماده زایل شده بود که سرای این اتفاق افتاد تو
گمان بردی که خیار بریان کرده سود داشت مرد سوگند خورد که بر
بسیار کس از مردم همه را سود داشت و بارسین قایم کرما بابت
هندو که او را این علت بود سامو ختم تجرد و علت زایل شد باذن الله تعالی

واگر سبب علت سوء المزاج سود و خشک بود حقنها کرا از طبیخ سر بره و گوشت
کبوتر بچه و روغن دنبه بسازند سود دارد و بهٔ الجمله که با مغزها ساخته باشند با
اندکی تخم بادیان سود دارد و اندر طعامها به بط و به مرغ خانگی می باید کرد و
بره و باجه و خایهٔ مرغ نیم برشت و حلوای باید و تخم خشخاش سود دارد
و روغن یاسمین و روغن سوسن مالیدن بر موضع کرده سود دارد و اگر سبب
علت زخمی و آسیبی بود اول فصد باید کرد و طعامها سبک باید فرمود و ضماد
از گل ارمنی و صبر و حضض و اقاقیا و مر باید فرمود بسرکه و گلاب سرشته
و قی نیک نافع بود و اگر بسهال حاجت آید حقنهٔ نرم باید کرد و اگر سبب علت
ریح بود اول قی باید کرد و علاج سوء المزاج تر کردن چنانکه اندر موضعین
یاد کرده آمده است و اگر سبب علت خوردن داروی تیز بود بهترین کاری
آن بود که در حال قی کند پس شیر تازه می خورد **صفت** حسوی که بدان قی
فرمایند شیر تر ده درم روغن گاو سی درم همه را بجوشانند چندانکه روغن گاو
بگذارد پس پنج درم آرد سمید در افکنند و بجنبانند تا هموار شود و بدهند
و نیم گرم پس از آن آب نیم گرم می دهند شربتی تمام می دهند تا قی کند
و اگر این حصر از بد غذا و علاج دهند روغن گاو و دو درم دهند و شیر بادام
بهتر بجوشانند و اندکی شکر در افکنند و اندکی روغن بادام بر چکانند در همه
انواع این علت سود دارد **باب چهاردهم از جزو اول از مقالت ششم**
از کتاب ششم اندر علاج بسته شدن خون اندر مجری بول و اندر گرده هرگاه
که بطریق بول خون همی آمده باشد و بی علاج ناصواب و صواب ناگاه بار
ایستد و بول بدشواری بیرون آید و اندر گرده و مجاری بول گرانی و تمدد
پدید آید باید دانست که خون اندر گرده یا اندر مجری بول بسته شده است
علاج از داروهای معتبر که خون بسته را بگشاید درست و فرد مانا و عود
فلونیا و حب البلسان و اظفار الطیب و پنیر مایهٔ خرگوش و غاریقون و در آن

طول اما هر یک مثقال با سه دیق اب کرفس باید داد کر با سکنکبین بزوری وقرد
ماناهم چنین یک مثقال ونیم باب کرفس کرباب وعود فلونیا دو درم با اب
کرم وحب البلسان هم دو درم باب کرمابه کرم ونیومایه خرکوش یک درم ما یک
مثقال اندر نخوداب ورزاوند یک مثقال هم اندر نخوداب یا اندراب کرم یا اندر
شراب ممزوج یا اندر سکنکبین واکر سبب را بپوزانند وخاکستران مقدار یک درم
با نیرمایه خرکوش بیامیزند وبا بونه وسداب اندراب بزنند وبمالانید وباین اب
بدهند چند روز بپیوسته خون بسته را بکشاید وسکنکبین بپیوسته خوردن مجریها را
پاک کند **باب پانزدهم از جزو اول از مقالت هجدهم** از کتاب ششم اندر
قرحهٔ کرده وهمه الات بول بباید دانست که الات بول کرده است ومثانه
ومجریها که میان هردو است واسباب ریش کرده واین مجریها را بعربیه
طبیبان برابخ کویند وبشرابخ بر زبان اهل خراسان حوری است واسباب
ریش کرده ومثانه ومجریها همه یکسانست وعلاج نیز بیکدیگر نزدیک است
اگرچه علامات هر یک دیگر سانست اما اسباب قرحه سه نوع است سببی از اسباب
تفرق الاتصال چون کذشتن خلطی تیز که بر بن النها بکذرد وازو بسوزد
وبخراشد وچون کذشتن سنکی از سنکها که اندر کرده تولد کند واز ان موضع
جدا کردد واندر مجاری بکذرد واز ان بخراشد وریش کند وبسیار باشد
که اندر اندامی دیکر که بر بالای کرده است ریشی بود وپخته کردد وریم از
وی فرود اید وبر النهای بول بکذرد واز ان بپوزد وریش کند درم انکه
اماس کرده پخته شود وریم کند وسوکند سوم انکه رکی بطرکد یا بکسلد وخون
بر امدن کیرد وعلاج حواب رود یا تبره وکوچک بر اید وخداوند علت
علاج نباید یا تغافل کند وتبره موضع رک بدین سبب ریش کردد **علامات**
اکر قرحه اندر کرده باشد علامات خاصه اندانست که درد اندر کمرکاه
باشد وبجانب پهلوهای کوچک که ازا اخلاع الخلف کویند همی رسد وفرو

شوی تا بهنه که ازا بعربی القطن کویند وبانثرها فرود اید واز بالا کاه باشد
که با تکتف برابد وتشنکی غالب بود وارمنش کشتن واز احتباس البول خالی
نبود واکر قرحه اندر کوشت کرده باشد کاه کاه اندر بول پارهای کوشت
پدید اید واکر اندر غشای کرده باشد درد بی قرار بود وبا تب وبا سور ریش
صعب نبود ونبض صلب بود واکر قرحه اندر مجریهای بول باشد درد اندر ناف
وتهیکاه بود ودر سغلهای ران بود وبول اندک اندک بدشواری اید وبوقت
بول امدن درد سخت شود واندر بول پوست پارهای رقیق وکوچک بیرون
اید هم چون پشیزهٔ ماهی خورد وعلقهٔ وکوشت پاره نباشد وریم اندک اندک
اید واکراب سود میشود باشد که هم تن سود شود وبدان ماند که تب سرما
کرفتست وانکشتان پای کرم نشود واکر قرحه اندر مثانه باشد درد اندر زهار
وبن قضیب باشد وبنغولهای ران باز می کردد وهیچ بول بی ریم وبی خون
نباشد وخون او رقیق باشد واندک واکر اندر کرده تنها یا اندر مثانه تنها یا اندر
مجری تنها بود علامات خاصهٔ هر یک جدا کانه باشد واکر اندر مجریهای مثانه
نیز باشد همه علامات که یاد کرده امد بهم باشد وصعبی علت وسهلی ان از صعبی
وسهلی اعراض وعلامات معلوم کردد **علاج** اما اکر قرحه اندر کرده باشد
وعلامات خاصهٔ ان ظاهر بود اول انکه باید کرد تا دود اندر جانب راست
یا اندر جانب چپ اکر اندر جانب راست باشد از دست رک باسلیق باید
زد اکر مانعی نباشد واکر در جانب چپ است از دست چپ باید زد واکر اندر
هردو جانب از هر دو دست باید زد از بهر انکه علامات ان بود که قرحه
اندر هردو کرده است واکر قرحه اندر مجریها بود رک صافن زدن اولیتر
بود پس تدبیران باید کرد که قرحه را بشویند وریم از وی پاک کند پس تدبیر
روباییدن جراحت کنند اما اکر تب نمی اید ومزاج کرم باشد قرحه را بدین
طبیخ وماننداین پاک کنند **صفت** ان بکیرند بیخ کرفس وبیخ بادیان وبیخ اذخر

هر سه را بیزند و بالایند و بما العسل بیامیزند و می دهند صفت سفوفی که ریم را
پاک کند فطراساليون تخم کرفس انیسون فره مورا بین خشک مغز تخم خربزه همه را
بکوبند شربتی یک درم با ما العسل صفت سفوفی دیگر تخم کرفس تخم بادیان انیسون
فطراساليون رونا خشک از هر یک دو درم کندر سه درم شربتی دو درم با
بیست درم ما العسل و طعام کوشت کبک و طیهوج و گنجشک و مانند ان فرمایند
و اگر تب همی اید یا مزاج گرم بود قرحه را و مجریها را باب تخم خربزه و خیار و خیار
بادرنگ یا با جلاب یا با ما العسل امیخته شویند و اگر احتمال نکند مغز این تخمها
با تخم کتان بکوبند و با میخته یا با جلاب بسرشند و مغز جلغوزه کوفته و اندکی
تخم کرفس با ما العسل کرده و مثانه را از ریم پاک کند و شیر خر با اب تخمها
و با شراب و با شکر اندرین علت سخت نافع است و طعام مزوره فرمایند
از غوره و سماق و نار دانک لکن سخت ترش نباشد و اگر قرحه پاک نباشد
و ریم باز ایستد بیمار را اندر ابزن می باید نشاند و اندر ان اب حسک و برسیاوشان
و سبوس کندم و بر غاسف و اندکی سرکین کبوتر ریخته و بر موضع کرده را و
بیوله ران را و زهار را بروغن حرب داشتن و اگر امدن خون و ریم با درد
صعب بود اندر سفوفها که یاد کرده امد بزر البنج و قشور اللعاح و بیخ او و افیون
باندازه حاجت زیادت کنند و اندر ابزن بوست خشخاش اندر بیزند
و شیاف ابیض که اندر علاج چشم یاد کرده امده است اندر شیر زنان
سوده و کداخته با روغن بیامیزند و اندر قضیب چکانند بزراقه و موضع
مثانه بروغن کل چرب کنند بوسته حقنه که درد بنشاند بگیرند کشک جو
و سبوس کندم و برگ عصا الراعی و برگ لسان الحمل همه را بیزند و بپالایند
و روغن کل بگیرند و با سه همسنگ روغن اب عصا الراعی با اب برگ لسان
الحمل بیامیزند و باتش نرم بجوشانند تا اب برود و روغن بماند ازین
روغن ده درم با چهل درم ازین کشکاب بیامیزند و نیم کوفته کرده

بکار

بکار دارند صفت سفوفی که درد بنشاند بگیرند بزر البنج دانکی افیون نیم دانک
مغز تخم خیار دو درم تخم کوک یک درم تخم خرفه یک درم این جمله را شربت کنند یک شربت
بود و در حال درد بنشاند و شراب بنفشه و شراب خشخاش و شیر خر درد بنشاند و اقراص
کاکنج درد بنشاند و قرحه را برد بباید صفت ان بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ ده
درم کل ارمنی و صمغ عربی و کندر و دم الاخوین از هر یک رب دو درم و نیم تخم
خشخاش سپید مغز بادام شیرین رب سوس نشاسته و کثیرا از هر یک دو درم
تخم کرفس دو درم افیون یک درم کاکنج خشک کرده شش درم شربتی سه درم
با شراب بنفشه نسخه دیگر وصف علی چهار بخت بگیرند بزر البنج و تخم کرفس از هر یک
شش درم تخم بادیان دو درم زعفران و بزر الحماض و مغز جلغوزه و افیون
و مغز بادام تلخ کوبی از هر یک سه درم کاکنج مست و پنج عدد تخم خیار پاک کرده
دوازده درم شهدانج شش درم شربتی سه درم با میخته و اندر بعضی نسخها کاکنج
پنجاه عدد است و کندر مقدار دو درم و پس از انکه ریم پاک شده باشد و خون
صافی و ریم همی اید تدبیر رویانیدن جراحت باید کرد و اقراص خشخاش اندرین
باب سخت نافع است صفت ان تخم خشخاش سپید و سیاه از هر یک دو درم بزر البنج
چهار دانک کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و کل ارمنی کل قبرسی کل مختوم کل سرخ
کلنار سماق از هر یک درمی طباشیر و کهربا از هر یک درمی و نیم کندر نیم درم
ریوند چینی دو دانک همه را بکوبند و سرد بند و باب برگ لسان الحمل بسرشند و اقراص
کنند شربتی یک مثقال تا دو درم با بانزده درم سکنجبین سفرجلی که با کشکاب
و اگر اندرین قرص دم الاخوین و حب الاس و قوطاس محرق زیادت کنند قوی
تر بود و بزاننده تر بود و اگر قرحه اندر مثانه بود اندر سفوفها حب القلب و دغ
سوخته و سندروس زیادت باید کرد و روغن کل که اندر چکانند با عصاره
لحیة التیس باید جوشانید تا قوت ان بگیرد از بهر انکه مثانه عصبانیست
و قرحه ان دیر درست شود و جراحت دشوار روند و بر موضع نهاده کرده

ضمادی قابض برمی نهند صفت آن آرد جو وکعک بغدادی بریان کرده وگل سرخ
وگلنار وحضض وثفاف مامیثا و برگ سماق وخرما وقسب همه را بکوبند بآب برگ
لسان الحمل بسرشند صفت ضمادی دیگر نافع گل سرخ وگلنار وکندر و برگ مورد
وگوشت سیب وآبی ترش هر یک راست همه را بکوبند و بآب برگ مورد بسرشند
یا بآب آبی واگر برگ مورد و برگ عوسج وخرنوب نبطی ونار پوست انار در آب
حل کنند و بربند وخرقه بدان تر می کنند و بر موضع تهیگاه وگرده وشغولهای
ران وزهار برمی نهند سخت نافع باشد واگر قرحه اندر مجریهای بول بود ضماد
گاه گاه باید نهاد درست نباید نهاد صفت معجونی سرانده ورویانده بگیرند
مقل وصمغ البطم وگل ارمنی وگل مختوم همه راست این همه را بسرشند شربتی یک مثقال
بشراب شیرین بدهند صفت سفوفی رویانده بگیرند گل مختوم وگل فارسی
وقیمولیا مغسول از هر یک دو درم وطباشیر وصمغ عربی ونشاسته وکثیرا از
هر یک یک درم تخم لسان الحمل سه درم بسد وکهربا وسرون گوزن سوخته از هر یک
یک درم شربتی یک درم ونیم بشراب خشخاش یا با رب سیب وما نندان صفت
سفوفی دیگر رویانده وپاک کننده بگیرند تخم خیار وخیار بادرنگ وتخم خربزه
از هر یک پنج درم گل ارمنی ومختوم وفارسی ونشاسته وکثیرا وصمغ فارسی وطباشیر
از هر یک دو درم تخم کرفس وانیسون ورونای خشک ودم الاخوین وکهربا
یا از هر یک یک درم ریوند چینی یک درم نیم همه را بکوبند شربتی سه درم بشراب
ریواج وما نندان وصمغ فارسی که اندرین سفوف همی آرد صمغ او بیت صفت
قرصی پاک کننده ورویانده صمغ فارسی وعربی ونشاسته وکثیرا وتخم خرفه
وطباشیر وگل مختوم ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ هر یک راست همه را بآب لسان
الحمل قرص کنند شربتی از دو درم تا سه درم با بختج یا با شراب شیرین واگر مزاج
گرم باشد بآب لسان الحمل کرات اسپغول یا با کشکاب صفت قرصی دیگر بگیرند
اسفیداج ارزیر شسته وخشک کرده چندین بار نیم درم قرطاس سوخته

ودم الاخوین وحب الآس از هر یک یک درم ونیم صمغ عربی وکثیرا ونشاسته از هر یک
از هر یکی یک درم صمغ البطم یک درم همه را بکوبند بشراب شیرین بسرشند شربتی دو
درم اخری بگیرند شب یمانی ودم الاخوین وگلنار از هر یک سه درم کندر اخشن دو درم
صمغ عربی دو درم شراب دو درم بشراب مورد صفت اقراص کهربا بگیرند کهربا
وکثیرا ونشاسته ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ وصمغ از هر یکی سه درم گلنار دو درم
اقاقیا یک درم ونیم واندر بعضی نسختها کهربا یک درم است همه را بکوبند و بآب
برگ لسان الحمل اقراص کنند شربتی دو درم بآب سماق واگر باستفراغ حاجت
بود حقنۀ نرم وشیاف نرم علاج باید کرد ومنفعتهای آن اندر همه
علتها کرده وشانه نیکست اگر طبع نرم باشد واگر نه هر پنج روز یکی کردن
سخت سودمند باشد ماده را پاک کند ورنج رودی بدان کجاب دارد باز گرداند صفت
حقنۀ نرم کشک جو وسبوس گندم وحسک و برگ چغندر وبرسیاوشان وخطمی
همه را بپزند و بپالایند وروغن کنجد برافکنند و با ماء العسل بیامیزند و بکار دارند
طبع را نرم کند وریم را که بجانب روده میل کرده باشد بیرون آرد وبباید دانست
که بسیار باشد که قرحه کرده گشاده شود وریم بتریج برود اندر اقبد وجز
حقنۀ نرم آنرا علاج نباید کرد صفت حقنۀ دیگر بگیرند کشک جو وبرگ خطمی
وسبوس گندم و برگ چغندر و برگ کرنب ولعاب تخم کتان وتخم معصفر نیم کوفته
همه را بپزند و بپالایند وروغن بنفشه برچکانند وشکر سپید در وی گدازند
وبکار دارند وبسیار باشد که قرحه کرده عبر گردد و حاجت آید بدانکه
آنرا اسکافند ابو الحسن الترنجی می گوید ابو طاهر الطبیب زبیر این علت معجونی
ساخته است وآنرا تریاق نام کرده صفت آن بگیرند گل مختوم ده درم گل فارسی
یازده درم گل ارمنی مغسول ده درم وودع محرق وسرون گوزن محرق و
ومروارید خرد او هر یک پنج درم ونیم عصاره لحیۀ التیس چهار درم
تخم خیار وتخم خرفه از هر یک هفت درم صمغ فارسی وکثیرا ونشاسته از

یک هفت درم سماق پاک کرده و غوره خشک پاک کرده و گل فارسی از هر یک سه
سه درم حب الثعلب و قصب فرس و مغز چلغوزه و مغز بادام سپید کرده از هر یک
هفت درم ریوند چینی سه درم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدوی
شیرین پاک کرده از هر یک هفت درم رامک سه درم کاکنج بزرگ چهل عدد
فطراسالیون و زوفای خشک و سعتر و تخم کرفس و انیسون از هر یک چهار
درم طلق سه درم افیون دو درم تخم خشخاش سپید و سیاه و بزرالبنج از هر یک
دو درم رب السوس دو درم دم الاخوین پنج درم همه را بکوبند و بسیزند و
با انگبین بسرشند اندر اول علت از جهت پاک کردن ریم شربتی یک مثقال
با دو وقیه شیر خر دهند و در سنگ ماء العسل و اگر مزاج گرم بود شربتی نیم مثقال
با شراب آلو و رب غوره و مانندان و اندر میانه علت شربت ازین معجون باید
سه درم با هفت درم لسان الحمل جوشانیده و صافی کرده دو سنگ ماء العسل
و اندر آخر علت که ریم پاک شده باشد و خون صافی همی آید شربتی یک مثقال
و دانگ نیم با ده درم شراب مورد یا رب غوره و مانندان و طعام کبک و طیهو
و دراج و مانندان و نباید دانست کی منفعت شیر خر و دیگر شیرها اندرین علت
بزرگ است اما در اول علت که خواهند کی قرحه را پاک کنند و بگذارند کی ریم
گوشت پاکیزه رابپوزد و قرحه بهی باز شود شیر خر دهند هر بامداد
چهار وقیه با یک درم ازین معجون یا با سفوف و قرص که پیشتر یاد کرده
آمده است و در میانه علت با شیر بز دهند گاهی این معجون و سفوفها و قرصها
و گاهی با شکر و با آخر علت که تن لاغر شده باشد شیر گاو دهند با شکر
یا ماء العسل کر یا یکی ازین داروها که یاد کرده آمده است تن را فربه کند
و قوت باز آورد و طبیعت را مدد دهد تا جراحت را بر رویاند و اگر بیمار
سخت لاغر شده باشد و اندامهای اصلی گرم گشته بود شیر زنان فرمایند
خاصه اگر از پستان خورند و چون شیر گوارنده بود کشکاب سرطانی فرمایند

وطعام مزورها بمغز بادام و بابه بره باید والله اعلم و هو احکم تمام شد مجلد سیوم
بقطع ربع کاغذ از ذخیره خوارزمشاهی بعون الله تعالی و حسن توفیقه
در تاریخ ماه یازدهم شعبان سنه احد و الف تمام شد جزو اول

از مقالت پنجم از کتاب
ششم بعد ازین جزو دوم باید
نبشت والله اعلم

جزو دوم از گفتار دهم اندر بیماریهای مثانه باب نخستین اندر آماس گرم که اندر مثانه

افتد آماس گرم خونی و صفراوی و آماس مرکب از هر دو ماده اندر مثانه بسیار افتد بسبب
زخمی و آسیبی که اندر رسد و بسبب سنگی از سنگها که در گرده تولد کند و بروی بگذرد و آنرا
برنجاند و بخراشد **علامتها** علامت این آماس دردی بود لازم و خلیده و تب سوزان با تشنگی
و هذیان و سیاهی زبان و قی صفرا و سرد شدن اطراف و سرخی چشم و دردی و اگر آماس بزرگ
بود بول و براز هر دو باز گیرد و زهار و تهیگاه هر دو منفوخ شود و برآید و اگر آماس سخت
بزرگ نباشد بول قطره قطره بدشواری آید و بر پهلو خفتن هیچ نتواند و راست نشستن آسانتر
آید و خامی بول سخت بد باشد خاصه اگر آماس دبیله شود و اگر در بول رسوبی نیکو پدید آید
امیدوارتر بود و علامت دبیله این عضو همچون علامتها دبیله کرده بود و اگر دبیله اندر یک هفته
گشاده نشود یا علامتها بحکی بد پدید آید اندر هفته هلاک شود **علاج** نخست رگ باسلیق
زنند و باندازه قوت خون بیرون کنند و اگر آماس از ابتدا درگذشته باشد رگ صافن
زنند و اگر آماس صفراوی بود نخست ضمادی رادع برنهند و زود ضمادهای گرم کنند
بار کردانند تا صلب شود و اگر الم صعب باشد نخست ضماد نرم کننده برنهادن روا باشد
از بهر آنکه عضو عصبانی است و بدین سبب است که از تکمید آب گرم و روغنهای لطیف
راحت یابند و این تکمید چنان باشد که خانه ها در آب گرم کنند و بر آن موضع می نهند و
اسفنجی یا پشم پاره بروغن بنفشه چرب کنند و نیم گرم کرده بدان موضع می نهند و
شربت آب عنب الثعلب با اندکی خیار شنبر و طبع را بحقنهای نرم فرو دارند چون

حقنه که از خطمی و حلبه و تخم کتان و سبوس و روغن بنفشه و مانند آن سازند و جهد باید کرد که
تا بر تعاقب اندکی لعاب اسپغول و شیر زنان مجری قضیب اندر چکانند که اندکی کشکاب با شیر
زنان و سبز خیار شنبر هم با شیر زنان و هم با لعاب و کشکاب و خیار شنبر حقنه کردن
سود دارد اما پس گرم را نرم کند و نزار ند و درد بنشانند و پیوسته مثانه را بر روغن بنفشه
یا اندکی روغن بابونه آمیخته دارند و از پس سه روز روغن بابونه تنها بکار دارند و ضماد
نیز از مغز نان سمید و نخود پوست کنده و کوفته و شیر و روغن بنفشه و روغن بابونه
سازند و شلغم پخته ضماد کردن و اسپست پخته همچنین سود دارد و از پس یک حقنه
که درد ساکن شده باشد و روزگار ابتدا علت گذشته ضماد با باقلا و تخم کتان و بابونه
آمیخته بسازند و چون علت اندر اختلاط افتد رگ صافن زدن صواب باشد و ضمادهای
محلل بکار داشتن چنانکه اندر علاج اماس کرده یاد کرده آمده است و گاهی که از
پس ضمادهای رادع حاجت افتد ضمادی از جند بیدستر و زوفای خشک با موم
روغن سرشته و آب زن سخت سود دارد خاصه که در آب آن حلبه و تخم کتان و بابونه
و اذخر پخته باشند و بسیار باشد که اندرین آب سعد و سنبل و حماما و فودنج و سعد باید
پخت و همچنین شلغم و حسک و برگ کرنب اندر آب زن پختن درد بنشانند و اماس را
تحلیل کند و اگر دبیله شود علاج آن علاج قرحه و دبیله کرده است و اگر درد اماس
بی قرار شود از چیزی که حس را خدر کند چاره نباشد بگیرند افیون دانگی و نیم زعفران
دانگی یا کمتر هر دو را بر روغن بنفشه حل کنند و طلی کنند یا خرقه بدان آغشته کنند و حمول
سازند یعنی بمجری پیشین بر دارند و تدبیرها و علاجهای دیگر همچون علاج سرسام کنند

باب دوم از جزو دوم از گفتار نوزدهم اندر اماس سرد که اندر مثانه پدید آید

علامتها بول و براز دشخوار بیرون آید و گرانی اندر مثانه پدید آید و ساقها حد شود
وضعیف گردد و علامتهای اماس کرده ظاهر شود و فرق این باشد که گرانی اندر مثانه

علاج: علاج این علاج اماس صلب است که در کرده افتد از روغنهای گرم و تحلیل کننده
مالیدن و ضمادهای و تکمیدها که اندرین باب یاد کرده آمده است بکار داشتن و شرابهای
ادرار کننده با انگبین و خیار چنبر بکار داشتن و انجه علاج مثانه است خاصه آنست

کرد روغنها

که روغنها و داروها محلل بمجری قضیب اندر می چکانند بدین طریقه نافع بود باب سیوم از
گفتار نوزدهم اندر قرحه مثانه اسباب قروح مثانه اسباب قروح کرده است بعینها
و علامات نیز بدان نزدیکست و فرق میان هر دو اندر باب قروح کرده یاد کرده آمد
و هر گاه بول ... گردد و مدتی بران حال بماند مثانه او قرحه شود و آن نیز باشد و هر گاه
مثانه سوراخ شود اندر بیشتر حالها هلاک شود مگر که سوراخ بر جزو لحمی افتد باز روید

علاج آن خوردنیها تیز و شور و از شیرینیها سخت ترش بود و از ترشیها که سخت شیرین
بود پرهیز باید کرد و از ضمادها و حرکتهای قوی که تن را گرم کند و اخلاط بجنباند باید
کرد و طعامهای و شرابهای نرم و اسفیدباهای و ترشیهای معتدل باید خورد و گاه باشد
که ریاضتهای معتدل فضلها را تحلیل کند و اندامها را قوت دهد اندک اندک همی باید افزود
و ترتیب علاج هم بران گونه باید کرد که اندر علاج کرده یاد کرده آمده است و علاج کرده
شیر است و اندر همه بیماریهای آلات بول نافعست ابو علی سینا اندر کتاب قانون
آورده است و عبارت او تازی است ظرفها رسها من شرب الالبان فانها علی
شرط المذکور نافعة لقروح مجاری البول خصوصا البان الخیل و طریق صواب اندر
علاج این علت آنست که نخست مثانه را بشویند و از ریم پاک کنند بماء العسل و جلاب
که دردی داروها ادرار کننده پخته باشند هم بخوردن و هم بزراقه اندر مجری بول
چکانیدن و علاج مثانه بیشترین زراقه باشد اگر بسیار همی آید خاکستر درخت انجیر یا
خاکستر درخت بلوط یا خاکستر شیح که بپارسی درمنه گویند اندر آب کنند و نیک بشورانند
و یک شبانروز بگذارند تا صافی شود و آب قوت خاکستر گیرد بدان آب در می
چکانند تا پاک شود و هر گاه که بشود شیر زنان و روغن گل اندر چکانند اما
شربت اسپغول دهند یا روغن گل و شیر خر و شیر بز و شیر اسب نیز نیک باشد
پیوسته باید داد و شیرین ... با ماسنی گوار و علف این جانوران چیزهای
قابض و خشک همی آمیزند چون ارزن و گشنیز خشک و بلوط و برگ گل و برگ سیب
و امرود و برگ آبی و اقراص خشخاش و اقراص کاکنج که اندر علاج قرحه کرده

یاد کرده آمد هر بامداد یک مثقال من باید داد با شیر که با شرابی که در خورد مزاج بود گاهی
با شراب بنفشه و گاهی با شراب انجره و گاهی با شراب مورد و گاهی با رب غوره و گاهی با گلاب
و گاهی با آب سرد **صفت ضمادی نافع** بگیرند میعه ترکی پنج درم یا چهار درم موم سپید
دوازده درم روغن بنفشه چندانکه کفایت بود **ضمادی دیگر** بگذارند که قرحه بهی باز
شود بگیرند خرما و مویز و مازو و اقاقیا و شب یمانی و طراثیث و بکوبند و بر زهار نهند و
اگر در ضماد زوفا میعه زیادت کند صواب بود **صفت داروی که بزراقه اندر چکانند**
بگیرند انزروت مربی و نشاسته و اسفیداج همه را بامیزند و بشیر حل کنند و اندر چکانند
و اگر کندر اندر دارو زیادت کنند قوی تر بود و اگر ازین داروها حقنه سازند صواب
بود و در آن حال که حقنه کنند خداوند علت بر زانو خفته باشد **باب چهارم از جزو دوم**
از گفتار هژدهم اندر بسته شدن خون اندر مجریهای بول و مثانه علامتها
جالینوس گوید اندر کتاب علل الاعضاء الباطنه هرگاه که خون اندر مثانه یا در امعاء
در معده و سینه بسته شود و علقه گردد و رنگ روی زرد شود و نبض صغیر و ضعیف
شود و متواتر شود و اطراف سرد شود و غشی افتد و عرق سرد آید و منش گشتن
خیزد و باشد که تب سرد آید و بلرزاند و درستی این نشانها آنست که نخست بول
خون بوده باشد یا زخمی و آسیبی رسیده باشد یا از جایگاهی بلند افتاده باشد
علاج داروها که سنگ مثانه را بریزاند اندرین علت با سکنجبین سود دارد خاصه
با سکنجبین عنصلی که بانگبین کرده باشند و پنیرمایه خرگوش مقدار دو دانگ تا نیم
درم اندر طبیخ شبت و بابونه خوردن اندر نخوداب نخود سیاه یا در آب حسک یا در آب
خاکستر چوب رز یا در طبیخ سداب و قیصوم سود دارد و مقدار یک مثقال پنیرمایه اندر
طبیخ بابونه و شیح و اطراف کرنب و اذخر و سرگین کبوتر حل کنند و اسفنج بدان تر کنند
و بر زهار نهند و بپوشند بجای آب سکنجبین دهند با آب آمیخته لکن از پس طعام
آب ساده دهند و اگر انجره را در آب خاکستر چوب رز و انجره و بلوط یا در طبیخ الاصول
حل کنند و بمجری بول اندر چکانند صواب بود و اگر این آب خاکسترها تنها در چکانند سود

دارد جگر خروز هره سلحفاه را که اهل خراسان کشف گویند خاصیتی است اندرین باب همچون
خاصیت پنیرمایه خرگوش **صفت داروی که** خون بسته را در هم از مثانه پاک کند بگیرند فوه و مو
دفوه و ترد با نانخواه و ابهل و انیسون و حلتیت را بسیار است همه را برشند و حب کنند و با ماء الاصول
بخورند و بمثانه اندر چکانند شربت یک مثقال و بخربیا درین باب سخت نافع است و روغن
بید انجیر با ماء الاصول خورند نافع است **صفت داروی دیگر** که خون بسته را بگشاید بگیرند
پنیرمایه خرگوش یک جزو حلتیت حبس یک جزو دوقو نیم جزو بوند خشک نیم جزو
شربت یک مثقال در یک روز سه بار یا چهار بار بدهند با سکنجبین و سرکه ترش با
شاهفد
و اندر طبیخ بوند بشانند و اندر مجری قضیب اندر چکانند و طعام نخوداب از نخود سیاه
و شبت و دارچینی در وی بخته و باقی علاج از باب سیزدهم از جزو نخستین ازین گفتار
بجویند و آن باب بسته شدن خون است اندر مجری بول ذکر کرده **باب پنجم از جزو دوم**
از گفتار هژدهم اندر جرب مثانه علامت این علامت خارشتی بود اندر مثانه دایم
و بول با سوزش بیرون آید و در صعب کند و رسوبه خالی باشد اندرین شیشه
و گاه باشد که رطوبتی همچون لعاب پدید آید و گاه باشد که خون آید **علاج** علاج
این همچون علاج جرب کرده است سخت تر تمام و داروها رداتنده بکار باید داشت
که سوزاننده نباشد چون جلاب و ماء العسل و گلاب با انگبین و داروها که اندر باب
جرب کرده یاد کرده آمده است می باید داد و بزراقه در مجری بول چکانند و هر چند
گاهی استفراغ کردن بقی و شیر خر و شیر را اندرین باب منفعت بسیار است و لعاب
دانه بهی و اسبغول با شکر و روغن بادام پس از آنکه مثانه را بشربتهای رداننده
پاک کرده باشند سود دارد و طبیخ حلبه با انگبین و آب تخم خیار و تخم خربزه با انگبین آمیخته رد اعدالت است
و طعام باجبره و اسفیدباها جرب و هریسه بگوشت مرغ فربه باید و آب معدن گوگرد
خوردن و در وی نشستن سود دارد و شیر زنان بمجریهای بول اندر چکانند تنها
و با لعابها سود دارد **باب ششم از جزو دوم از گفتار هژدهم اندر بادکه اندر مثانه**
افتد اسباب این علت خوردن طعامها و میوهای بادناک بود و گرد آمدن رطوبت

اندر مثانه وضعیفی آن حرارت ازپختن رطوبت وتحلیل آن باد علامتها علامات این علت تمدد است
بی گرانیی ودردی که برتر وفروتر همی آید وبی غوده وفرا فری کند علاج روغن بید انجیر
با ماء الاصول باید خورد واز طعامها ومیوهای بادناک پرهیز باید کرد وبرزبار روغن یاسمین
وروغن سوسن وروغن بان باجند بید ستر ضماد کردن ونیافی ازتخم کرفس وانیسون
وتخم بادیان وسعتر وفلفل وبنگنج وفایند بکار داشتن ومعجونها که اندر علاج قولنج ریحی وصف
کرده آمد همه اندرین باب نافع است وطعام هم ازان نوع باشد که آنجا یاد کرده آمد.

باب هفتم از جزو دوم از گفتار هژدهم اندر درد مثانه سبب درد مثانه یا سوء المزاج
مختلف باشد یا سنگ که دردی تولد کند یا ریش وجرب که اندروی پدید آید یا آماسی
یا بادی یا نشان بحران که بطریق بول خواهد وعلامتهای هر یک وعلاج آن یاد کرده
آمده است وباید دانست که درد مثانه اندر زمستان وبوقت آمدن بادهای شمالی بیشتر
بود وگفته اند هرگاه که خداوند درد مثانه را اندر بغل جب آماسی پدید آید چند حبی بزرگ
یا مهره یا هفت روز بماند درمدت پانزده روز بکشد خاصه اگر سات پدید آمده باشد

باب هشتم از جزو دوم از گفتار هجدهم اندر استرخاء مثانه وبیرون شدن از جای
خویش اسباب استرخای مثانه واسباب استرخاء دیگر اندامها یکسانست وسبب بیرون
شدن آن از جای خویش بادی غلیظ باشد که آنرا از جای خویش بیرون بسوزد
یا زخمی بود که بر کرگاه افتد یا از جای بیفتد وبرپشت افتد وگاه باشد که بسبب استرخای
مثانه وبیرون شدن آن از جای خویش عسر البول پدید آید وگاه باشد که سلس البول
پدید آید اگر عضله مثانه تیز انجا باز کشیده شود سلس تولد کند واگر اندر از کشیده
شود عسر تولد کند علاج انچه از زخمی واسیبی واز جای بیفتادن بود علاجش دشخوار
بود بجای باز بردن وداروهای گرم کننده که یاد کرده آمد بر نهادن وبربستن وانچه
از مزاج فالجی بود یا دنها وبلغمی لزجی استفراغ باید کرد که یاد کرده آمد وعلاج خداوندان
فالج کردن واگر بول بی مراد آید علاج سلس البول باید کرد چنانکه در جزو سیم یاد کرده
آید ازین گفتار واگر بول بدشخواری آید علاج عسر البول باید کرد هم اندر جزو سیم.

حال

حال داروها مرخی یعنی سست کننده ومقداری داروها محلل وتقطیع کننده با بابا آمیخت
وتحلیل کننده بیشتر باید داد وانچه از باد افتاده باشد علاج آن اندر باب ششم ازین جزو یاد
کرده آمده است واندر جمله انواع تریاق بزرگ ومثرودیطوس وشجرنیا دامردسیاده وفودنجی
ودوا الکرکم سود دارد وسعد وکندر وشکوفه اقحوان هم آمیخته وفا آمیخته سود دارد وتخم سداب
تر وشکوفه او وآب سداب پخته وپالوده خوردن وبمجرای بول اندر چکانیدن وتخم کشت
وتخم او وزیره وجاوشیر ضماد کردن وطبیخ آن خوردن واندر چکانیدن سود دارد وآن را
که بول بدشواری آید پوست خربزه خشک کرده وکوفته بگیرند سنوف کنند سود دارد
خاصه در آن زن تشنه وخایه خرگوش خشک کرده وکوفته با شراب ریحانی وحنجره خروس را
سوزانیده وسوده با آب نیم گرم وناشتا خوردن بخاصیت سود دارد وروغن
سداب وروغن قسط وروغن حب الغار وروغن ناردین باجند بید ستر وحلتیت وبرزند
وجاوشیر در چکانیدن و زهار و فرو ناف مالیدن سود دارد وضماد کردن از داروهای
خوش بوی وگرم که در وی قبض بود چون میعه وسنبل وبسباسه ومشک باشیح وبابونه
واکلیل سود دارد وحقنها که در وی قنطوریون وحنظل وجوزنج باشد سود دارد ودر آب
در نشستن سود دارد والله اعلم جزو سیم از گفتار هجدهم اندر افتهاء که در
مثانه پدید آید چون تقطیر البول وعسر البول وسلس البول وده باب فصل باب
نخستین اندر تقطیر البول که پارسی چکیدن گمیز اسباب تقطیر البول سه نوع است
یکی آنکه در بول بود دوم در مثانه سیم آنکه مثانه را با عضوی دیگر اندر علتی مشارکت افتد اما انچه
در بول بود دو نوع است یکی تیزی بول است دوم بسیاری بول هرگاه که بول تیز بود مثانه را
بگزد وبسوزاند وبدان سبب مثانه آن را نگاه نتواند داشت تا جمع شود وباختیار بیرون
کند لیکن اندک اندک رها که بدو میرسد روز وار دفع میکند وسبب تیزی بول اغذیها
وشرابها وداروهای گرم وتیز بود یا ریاضت یا جماع یا گرمی مزاج اندامهای دیگر چون گرده
وجگر وغیر آن وهر گاه که بول بسیار آید مثانه زود پر شود وگران گردد وچون گران شد
اگر اختیار باشد اگر نه تقاضای دفع وبیرون کردن آید وسبب بسیاری بول از بسیاری
ترتیبها ورقیق بود در تن وبسیار خوردن میوهها وطعامها وشرابهای تر آید وانچه در
مثانه بود دو نوع است یکی آنکه عضله را که گرداگرد منفذ بیرون آمدن بول نهاد است و

در مثانه وقت ماسکه نگاه میدارد و آفتی رسد و قوت ماسکه او ضعیف گردد و آن آفت یا از استرخاء
معروف بود یا هم استرخاء بود و هم باطل شدن حس و خدر گشتن چنانکه عضله منعقد در اوفتد که
ثقل را نگاه نتواند داشت یا آماس یا سوء المزاج که قوت این عضو را ضعیف کند و چون قوت
او ضعیف شده بول را نگاه تواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد و این تقطیر بود
با عسر [illegible] و اندر بیشتر حالها سوء المزاج که قوت این عضو را ضعیف کند سرد بود نه چنین
هرکرا سرمازده باشد تقطیر البول و ماننده دارد دوم گوهر مثانه و قوت او بسبب سوء المزاج
یا بسبب جرب یا قرحه و بثره ضعیف و هرگاه که قوت او ضعیف شود او نیز نه بول را نگاه
نتواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد خاصه اگر عضلهاء شکم مثانه را بر فشاردن و دفع
بول یاری دهند اندر سوء المزاج و ضعف شریک بود و تقطیر از جرب و بثره و قرحه بود بسبب
آن درد و سوزانیدن بود و آنچه از آماس بود بسبب آن سده و تنگی منفذها بود و ضعف
قوت بود و سنگ و ریگ را که در مثانه و منفذ بول بود هم از نوع سده شمارند
و آنچه بمشارکت مثانه بود یا عضوی دیگر دو نوع است یکی آنکه در اندامی که بر بالا مثانه است
قرحه بود و ریم از وی بطریق بول همی بالاید و تیزی ریم مثانه را میگزد دوم آنکه در روده مستقیم
یا در صلب یا در رحم آماسی بود و مجری بول تنگ کند و تقطیر باشد که با درد و سوزش
بود و باشد که بی درد و سوزش بود علامتش اما علامتهاء سوء المزاج گرم و تیزی
بول و زردی رنگ آب و تیزی بوی و گرمی و سوزانیدن آن مثانه را و تقطیر دمادم
بود و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و علامت سوء المزاج سرد آن است
که بول سفید و بی سوزش بود و اگر سوء المزاج سردتر بود بول بسیار آید و بود
که بی آگاهی بیرون آید و تدبیرها و حالهاء گذشته بر آن گواهی دهد و علامتهاء آماسها

و علامتهاء قرحه و بثره هم اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است علاجش

اما علاج آنچه از تیزی بول بود و علاج آنچه بمشارکت مثانه بود یا عضوی دیگر چنانکه
که تیزی آن را ماند دارد و مزاج را باعتدال باز آرد و اگر بمشارکت عضوی دیگر بود آن ماده را که بمثانه فرو آید

باز آرد و اگر بمشارکت عضوی دگر بود آن ماده را بمثانه فرود می آید از مثانه دفع کند
چون کشکاب و روغن گل و آب کشنیز و آب کدو و با طباشیر و شکر و اسبغول بروغن گل چرب
کرده با جلاب و شراب بنفشه و شراب خشخاش یا شراب غوره پخته یا شراب ریواج بود
سود دارد اگر هر سه روزی یا هر دو روزی بنادق البزور دهند با جلاب تا آن ماده را
پاک بمثانه فرود آمده باشد پاک کند و صواب باشد که با به گرمابه که آب آن خوش بود و عرق آوردن
در وی سود دارد از بهر آنکه ماده تیز بعرق بیرون شود و طعام اسفاناخ و ماش مقشر
و کدو و کوک و کشنک چوفر باید بروغن بادام و از ترشیها شود غوره و انار دانگ
و سماق و خرفه هند و همه بروغن بادام ساخته و جوزه مرغ خانگی و نان با سکنجبین یا با جلاب
خوردن سود دارد و اگر بسبب تقطیر سوء المزاج سرد بود تریاق بزرگ و مثرودیطوس
و بحرنیا سود دارد و اطریفل کوچک با بحرنیا و اندکی بلوط و علک شاخ هم بسرشند و بدهند
و حب لاس و بلوط و ساد علک شاخ و زیره کرمانی را بستاند بکوبند هر بامداد سه
درم سفوف کنند و [illegible] جالینوس و اطریفل بزرگ و همه داروها که در قوت زیادت
کند اندرین علت سود دارد صفت شرابی که تقطیر بول و خون آمدن با بول باز دارد بگیرند
برگ مورد خشک و برگ سیب و برگ خار و مرو کند و کنار و بلوط را بستانند همه را
اندر شراب انگوری بجوشند و بپالایند هر بامداد یک وقیه بدهند صفت سفوفی بگیرند بلوط
بسرکه تر کنند یک شبانروز پس بریان کنند و بکوبند و ده درم ازین بلوط و هلیله کابلی
و بلیله و آمله پاک کرده و بریان کرده از هر یکی هفت درم علک شاخ پنج درم رابسن خشک کرده
درم همه را بکوبند و بیزند شربت سه درم با آب آهنگران صفت سفوفی دیگر بگیرند بلوط
و کندر از هر یکی ده درم تخم حلب و سعد و قرفه و خولنجان و رابسن خشک و وج و کهربا از
یکی ده درم همه را بکوبند و بیزند شربت سه درم با شراب کهن یا با پخته و این سفوف را
ماسک البول گویند صفت حبی بگیرند مرجند بیدستر قسط تلخ خانا عاقرقرحا جفت بلوط از
هر یکی راست راست همه را بکوبند و بیزند و بآب مورد تر بسرشند و حب کنند و هر شب
بوقت خواب یکدرم تا دو درم بخورند و حب الرشاد و سیر سود دارد از بهر آنکه بول

بلغمی را بادرار کند و عادت طبعی باز آرد صفت معجونی بگیرند هلیله کابلی بریان کرده ده
درم بهمن سرخ پنجدرم بوزیدان خشک وحب الاس وبسفایج رو بس ومر وکندر وسعد وشاه بلوط
از هر یکی سه درم و دو دانگ رامسن خشک وحب المحلب از هر یکی بیست درم قرنفل پنجدرم
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و اگر با انگبین آمله بسرشند قوی‌تر بود شربت سه درم مرد
جند بیدستر از هر یکی یک درم و نیم کهربا و سعد از هر یکی دو درم و نیم کندر و حب المحلب
از هر یکی ده درم همه را با انگبین بسرشند شربت یک مثقال صفت معجونی بگیرند هلیله کابلی
و بلیله و آمله بریان کرده از هر یکی هفت درم قبا را کندر پنجدرم حب الاس ده درم
همه را با آب آهنگران نرم کنند چند بار پس بشراب مورد بسرشند صفت معجونی دیگر
بگیرند حب الاس جزو لادن چهار یک جزو خرما هندی دو جزو همه را معجون کنند با یکدیگر شربت
شش مثقال و اگر هر بامداد یک مثقال قاقله سفوف کنند سود دارد و انجیر خشک در روغن
زیت آغشته سود دارد سعد و کندر را بسیار ابت همه را بکوبند هر بامداد یک مثقال سفوف
کنند و شونیز و تخم سداب را بسیار است سود دارد شربت یک درم در روغن بید انجیر خوردن
و مالیدن سود دارد و مومیایی در روغن زنبق گداخته بمجری قضیب اندر چکانند و مجری
بشیشه بردارند سود دارد و بر نگاه داشتن بول صبوری کنند باب دوم از گفتار هجدهم
اندر عسر البول یعنی بازگرفتن بول و بدشخواری بیرون آمدن اسباب عسر البول اماسی
بود در مثانه یا در عضلهای مثانه یا بادی غلیظ بود که بمثانه اندر ماند یا ریشی بود اندر مثانه
یا ریم بود که اندر مثانه گرد آید یا خون بود که در مثانه بسته شود یا جراحت قرحه بود که ریشه
شود یا گوشتی فزونی برآید یا باز داشتن بول بود بسببی از سببها و پر شدن مثانه
از آب و منطبق شدن دهانه او و ضعیف شدن قوت دافعه و این را موت القوة خوانند
یا سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه بدان سبب یا سوء المزاج گرم چنانکه در تبها
محرقه بود یا تنگ شدن مجری بول بسبب آنکه خایه بر بالا شود یا اماسی اندر روده مستقیم
ورم خشک رطوبتی لزج و بادی غلیظ اندر روده مستقیم یا رحمی که بر پشت آید یا بر زهار
علامتها سوء المزاج و علامتهای اماس و قرحه و جرب و علامت بسته شدن خون

آنست

آنست که نبض و نفس صغیر و متواتر شود و منش گشتن خیزد و تب سرد بلرزاند و علامت باد
که بمثانه اندر ماند و علامت رطوبتهای همه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمد و علامت سنگ
که در مثانه تولد کند بیشتر یاد کرده آید و علامت گوشت فزونی آنست که تخت و جرب بوده
باشد و ریم آمده و پس باز ایستاده بر عقب آن عسر البول پدید آمده و علامت موت القوة
آنست که بعد زی بول باز داشته باشد و عسر البول از پس آن پدید آمده باشد و شورش
نباشد یا اندکی بود و اگر دست بر مثانه نهند بول می بیرون آید بتقطیر و عسر البول که سبب
آن زخمی و اسیبی بود سبب آن علامت بود علاج اما اگر سبب اماس گرم بود در رگ باسلیق
باید زد و مثانه را بروغن بنفشه چرب داشتن و باقی علاج اندر باب نخستین از جزو دوم
ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب اماس سرد بود علاج آن باید کرد که اندر علاج کرده
یاد کرده آمده است و آنچه علاج مثانه است خاصه آنست که روغنها محلل بمجری قضیب اندر
چکانند و ضمادی محلل بر زهار نهند و اگر سبب بادی غلیظ بود که بمثانه اندر ماند روغن
بید انجیر یا ماء الاصول می باید داد بدین صفت بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و بیخ
کرفس و بیخ بادیان و کرویا و زیره و نانخواه از هر یکی یک مشت سنبل و گل سرخ و وج
و فوه و ریوند از هر یکی سه درم مویز منقا بیست درم بیخ سوسن سه درم انجیر پنج عدد همه را
در سه من آب بپزند تا نیمه بازآید و پالایند و هر بامداد چهل درم با روغن بید انجیر بخورند
و روغن چهار درم و اگر با انجیر نیا دهند سخت سودمند بود و روغن ناردین یا روغن یاسمین
یا روغن سداب با جند بیدستر بمجری قضیب اندر چکانند و باقی علاج اندر باب ششم از جزو
دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب ریش مثانه بود و علاج اندر باب سیم
از جزو دوم است ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب گرد آمدن ریم بود در مثانه
دارو ها گشاینده و ادرار کننده دهند بشرط آنکه معلوم باشد که در تن ماده نیست که فرود آید
و ریم زیادت کند و طریق صواب آنست که تخت فی فرمایند پس حقنه نرم که از تخم خطمی
و تخم خبازی و تخم کتان و کشک جو و سبوس گندم و خیار شنبر و روغن بابونه و روغن
شبت ساخته باشند بکار دارند و بسیار اندرین حقنه فرمایند و اندکی بوره زیادت کنند

و روغن بابونه تنها نیم گرم حقنه کردن سود دارد ریم که در مثانه مانده باشد و غلیظ شده
نرم کنند تا بادرار بیرون آید و ضمادها که از اطراف کرنب و اطراف جعفری و حلبه و اکلیل
الملک و بابونه و بابونه پخته و آرد باقلی و آرد جو و آرد نخود و اندکی سرگین کبوتر و روغن
زیت بیازند و بر زهار می نهند و بسوی بسته با آب شیر گرم با روغن بابونه و روغن شبت
نکمید میکنند پس داروهای ادرار کننده دهند و آب ترب اندرین باب سخت نافعست
و اگر نان خورش از آن بیازند صواب بود و بادنجان الزور و سفوف و قرص که اندر آخر
علاج اماس کرده گرم یاد کرده آمده است بکار دارند صفت داروی ادرار کننده
که مثانه را از همه اخلاط پاک کند بگیرند اهل و اسارون و حماما و نانخواه و فطراساليون
و تخم کرفس و فوه و بادام تلخ و سنبل از هر یکی پنج درم تخم خربزه پاک کرده ده درم ذرا
ریح که پرها و سر او دور کرده باشند یک درم اشق نیم درم با آب کرفس حل کنند و داروها
بدان بسرشند و حب کنند شربت از دو درم تا سه درم و اگر در مثانه قرحه نباشد و ریم
از عضوی دیگر بدو آمده باشد داروها که سنگ و ریگ از مثانه پاک کند سود دارد
چون کژدم سوخته و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته و سوختن کژدم و آبگینه اندر علاج سنگ
مثانه یاد کرده آمد و خشانه راسو که تازی ابن عرس گویند خشک کنند و بکوبند مقدار
سه درم با شرابی ریحانی اندرین باب بخاصیت سود دارد و سرطان نهری بریان کرده
دو درم کودکان را خاصه سود دارد و بزرگان را و شربتها همه با آب ترب دهند یا با آب نخود سیاه
یا با آب حسک یا با آب کرفس یا با آب بادیان و تریاق و شربت دو بطوس و امرود سیاه و دو الکر
کم و سکنجبین عنصلی سخت سود دارد و کودکان را شربت در شیر مادر دهند و اگر سبب عسر البول
بسته شدن خون بود در مثانه داروها که اندرین باب چهارم از جزو دوم اندر گفتار یاد کرده
آمده است بکار دارند و اگر آن داروها در آب ترب بسرشند و ضماد کنند قوی تر بود و نطولها
که از برازا اسپند و شکاعی شیح بوره و عاقر قرحا و خردل و سرگین کبوتر بیازند بر زهار
می چکانند صفت ضمادی نافع بگیرند حب الغار و شب یمانی و حماما و اکلیل الملک و آرد نخود سیاه
و بابونه از هر یکی ده درم و دو تخم ترب و تخم کرفس و بوسپانی و کوهی از هر یکی هفت درم

همه را بکوبند و بطبیخ کرنب بسرشند و بر روغن بلسان یا روغن سوسن بر چکانند و بر زهار نهند
صفت ضمادی دیگر بگیرند سکبینج مقل جاوشیر و ج را بشراب بیت حل کنند و بطبیخ کرنب و بابونه
بط و موم زرد و روغن سوسن بسرشند و شراب شب یمانی مقدار دو درم و در سرکه تر
کنند یک شبانروز و بپالایند و از آن سرکه سکنجبین بسازند و تمامت علاج هم از باب چهارم
کسان داده آمد خوانند و اگر سبب عسر البول قرحه بود که جراحت آن ریسته شده باشد و مجری را
تنگ کرده یا گوشتی فزونی ثالولی بر آمده باشد در آب زنها و نرم کننده می باید نشاند و ضمادها
و روغنهای نرم کننده بکار داشتن و از طعامها و شرابهای ترش و قابض پرهیز کردن و باید
دانست که علاج این نوع عسر بود و اگر مجری یکبارگی بسته شود تدبیر آن نباشد که محمد زکریا
در علاج اماس مثانه می گوید که اماس هر گاه که عظیم بود و مجری بول بدان سبب گرفته
شده بود و ما طیبی بکار شوان داشت از جهت اماس و بیمار بر شرف هلاک شود مثانه را باید
شکافت بدان موضع که از جهت سنگ بیرون کردن شکافند و نایژه در شکاف نهادن تا آب
بیرون آید لکن این شکافتن و تنگ و باریک باید چندانکه آب بیرون آید و میگوید خطر اندر
شکافتن بیش از آن نیست که جراحت بسته شود و این او بیشتر از آنکه بیمار را مرگ بسپارد و فا
طریقی است که بول را از مثانه بدان بیرون کنند و صفت آن سبب تر یاد کرده آید و اگر سبب
عسر رطوبتی لزج باشد سرگین کبوتر دشتی با سرگین موش با موی ماهی در طبیخ شبت یا در بول
کاوان بسایند و مجری قضیب اندر چکانند و اگر نیم درم سرگین کبوتر یا سرگین موش یک مثقال
هم در طبیخ شبت بخورند سود دارد و انجره خاصیت سود دارد در سنگ و آن مرغ که آن را بتازی ابو الرحم
گویند خشک کرده بکوبند و با یک درم نمک هندی در آب گرم بدهند و دو دانگ سنگ
حلزون یا شیر خر بدهند صفت لعوقی که رطوبتهای غلیظ را پاک کند از همه تن بگیرند اسقیل
بریان کرده پنجاه درم شب یمانی دو درم هر دو را در سرکه بپزند تا اسقیل مهرا شود و بدست
بمالند و شکر بر افکنند یا انگبین بقوام آرند و ضمادی که در بسته شدن خون در مثانه یاد
کرده آمده است درین نیز سود دارد و روغن کژدم مالیدن سود دارد و آب کرفس و آب
ترب با روغن بادام دادن سود دارد خاصه اگر در آب زن نشسته خورند و اگر سبب

عرق بنگ مثانه باشد علاج آن اندر جزو چهارم ازین گفتار یاد کرده آمد و اگر سبب حبس باز
داشتن بول ضعیفی قوت که آنرا موت القوه خوانند علاج وی آنست که قاثاطیر بکار دارند
و بول بیرون آرند و اندر آب معدن کوگرد نشانند و ضمادهای نرم کننده بر وی نهند و روغن
شبت همی مالند و طعام چیزی فرمایند که موافق مزاج بیمار بود و بسیار بزرگان بدین علت
گرفتار شده است و صواب آن بود که مردم خویشتن را از مجلسی و کاری که به بار داشتن
بول حاجت آید باز پس می دارند و جهد میکنند تا بدان مبتلا نشوند صفت قاثاطیر نخست
نایژه سازند اما پس از سیم یا از مس یا غیر آن چنانکه بمجری قضیب فرو شود و سر دن
او گشاده و گشادگی سر او چندانکه بول بدو فرود آید و سر این نایژه را گرد کنند پس
آلتی دیگر سازند بشکل گرد پهلوهای او راست و هموار همچون موری بزرگ این موری
بزرگتر از آنکه همگی بول در وی گنجد مثلا یکبار و نیم چندان و بر سر این موری طبقه بلحام
برنشانده و در میانگاه این طبقه سوراخی باشد باندازه این نایژه و این نایژه بران سخت
بندند باندام و بر بن این موری تهی ساخته باندام چنانکه لبها تهی بدرون ان موری
نشیند باندام تا هرگاه تهی بروی نهند هوا را منفذی نباشد که بیرون آید یا در شود
و میانگاه این تهی سوراخی کرده چندانکه میلی بدو بگذرد و اندکی فراختر و درازاء
میل چند یک و نیم درازاء موری و از سر این میل چندان سوهان بباید باندازه نایژه
که بر سر موری بسته است تا باندام نایژه اندر نشیند و طبقه دیگر در بن میل بگذرانند
و انجا که سر میل بنایژه اندر نشیند و حدی پدید آید میان سر میل که سوده اند و میان تن
و آن جایگاه نشان کنند و این طبقه را بر آن جایگاه بلحام استوار کنند و سنی طبقه باندازه
فراخی موری بود باندام و چندانکه بالای موری است از بن معلوم کنند و بر میل همان نشان
کنند و طبقه دیگر بچند طبقه نخستین بدین میل بگذرانند بر همه که نشان کرده اند استوار کنند و بر
میان این هر دو طبقه بر سوده موری را بر کنند تا هوا را در خیزد در ریسمانهای ثمین گنج
نمانده و این میل را بدین صفت در بن موری بگذرانند و تهی را در موری راست بدارند
و آن جایگاه را نشان کنند و بروی سخت کنند و باقی میل بیرون باشد و بوقت حاجت

میل [illegible]

بیمار را

بیمار را بر کرسی نشانند و ازار را از بیم باز گیرند و اگر بر کرسی بر آن شکل نشیند که بوقت آب
تاختن نشیند صواب بود تا عضلهای شکم بر دفع بول یاری دهد و لعاب اسبغول بر نایژه
آلت طلی کنند و نایژه بمجری قضیب فرو کنند تا به بن قضیب رسد پس قضیب را بسوی زیر فرود
اند
و نایژه آلت اندر قضیب باشد و بار دیگر بالا برآرند و باز فرود آرند تا سر نایژه بدهانه رسد و
دهانه مثانه بدین تدبیر گشاده شود پس میل را بجنبانند و یکبار بن میل فرو کشند و موری را
بر جای خویش نگاه دارند و نایژه را نیز اندر قضیب نگاه دارند تا آب مثانه بضرورت طلب تن
موری فرود آید از بهر آنکه آن موضع که از ریسمان بتهی بر بود خالی نشود و هوا را منفذی
نیست که انجا رسد خلای پدید آید اگر سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه بود و سخت
اگر امتلا باشد فرمایند پس تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا انجیر بیاد دهند و املا حول
با روغن بیدانجیر سود دارد و روغنهای گرم بر زهار اندر مالند چون روغن فرفیون و مانند آن
و اگر سبب سوء المزاج گرم بود چنانکه اندر تبهای محرقه افتد آب گرم بر مثانه می باید ریخت خاصه
اگر بابونه و بنفشه و خطمی درین آب پخته باشند و بر روغن بنفشه یا روغن شبت یا روغن
بابونه انجیده گرم کرده بمالند و اگر اندر طبیخ بابونه و حسک و بیخ خطمی نشانند صواب بود و
روغن حسک مالیدن صواب بود و اگر سبب بر بالا شدن خایه بود علاج آن اندر جایگاه خویش
یاد کرده آید و اگر سبب زخمی و اسیبی بود و بیرون شدن مهره از مهرهای کمرگاه از جای
خویش یا آفتی بنخاع رسیده بود خلاص ازوی کمتر بود خاصه اگر حس زهار و حس مثانه
باطل شده باشد بعلاج آن مشغول نشاید بود مگر پیش از آنکه اولیاء او را بگویند که بیمار
بر خطر است و اگر آفت بدین حد نباشد نخست رگ باسلیق بباید زد و تریاق بزرگ یا مثرود یطوس
دادن و قاثاطیر بکار داشتن و آب گرم و طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و بودنه و نیسوم
و سوسن بر زهار می چکانند و موضع زخم را و مهره پشت را علاج کردن چنانکه رسمست
ابو الحسن الرخجی گوید مردی را ازین علت افتاد بروزگار شهنشاه و نه بول همی آمد
و نه بر آن طبیب شهنشاه او را حقنه فرمود کردن و آب تخمها داد و ده دیگر بثانه آورد
و مرد بهمان روز فرمان یافت من طبیب را گفتم که آب تخمها نمی بایست داد که تن او ممتلی بود

وماده دیگر بمثانه آمد و قوت دافعه ضعیف بود درد زیادت گشت و مرد بدان هلاک شد و سخن
من در وی اثر نکرد تا وقتی دیگر طبیبی را این آفت و حبس البول پیدا شد و مثانه ممتلی گشت و طبیب
شهنشاه حاضر بود آمد من وی را گفتم این همان است که آن دیگر را افتاد اگر خواهی که زود
بهتر شوی تخمها فرمای پس من گفتم تدبیر آنست که بول بقاثاطیر بیرون میکنند و براز بحقنه
و شیاف اگر این تدبیر میکنند چهل روز زنده باشد و اگر آب تخمها هم دهند امروز هلاک
شود و چنان آمد که من گفتم پس از چهل روز قوت بیمار ساقط شد و بمرد و هم ترجیحی می گوید
یکی را دیدم که ازین آفت خلاص یافت لکن پای او سست گشت و سلس البول پدید آمد بی
خواست او همی رفت و درآن علت فرمان یافت و اگر سبب اماسی بود در روده مستقیم یا
در رحم یا ثفلی خشک بود در روده یا رطوبتی غلیظ یا بادی غلیظ علاج هر یکی اندر جایگاهی
یاد کرده آمده است و اگر سبب استرخای مثانه بود بران شکل که آب تا قضیب کشد باید شانه
و دست بر زهار مالیدن تا آب بیرون آید و اگر آب بیرون نیاید قاثاطیر بکار باید داشت
و بخور بسیار دهند و تریاق بزرگ و مثرودیطوس دادن و دارچینی و سعد و سنبل و
سلیخه و قرنفل و بسباسه نیم کوفته در آب بپزند و ازآن آب میدهند و اگر از آن آب
ماءالعسل بپزد بجای آب ماءالعسل دهند و هم برین تکمید می کنند و هم این اخلاط را بکوبند
و با انگبین بسرشند هر بامداد می دهند و روغنهای گرم گنده همی مالند و حقنه میکنند و عسر البول
که کودکان را افتد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه پاک کرده و پوست خربزه خشک
کرده بکوبند و با شکر بسرشند و می دهند و اگر پوست خربزه تنها دهند با شکر صواب
بود و علاجهای دیگر بخاصیت و غیر خاصیت کودکان را و بزرگان را سود دارد یکی آنست که
زعفران ناسوده یک شاخ بمجری قضیب اندر نهند و شپش که در جامه افتد زنده اندر مجری
قضیب نهند قوت دافعه را بجنباند و بول بیارد و اگر این شپش را با جاورسی را که تازی
القراد گویند بکشند و با پیه با پای زهار مثانه در مالند بول بیارد و اگر مثانه گوسپند کبش
بسوزند و بسایند و با شراب شیرین بدهند سود دارد و دو درم مرکان نهری بریان
کرده و کوفته با انگبین یا با شکر بدهند سود دارد و اگر کبوتر بچه را بکشند و خون او را

بزهار

بزهار چکانند و او را بگرمی سینه بگذارند و بر زهار نهند قوت مثانه را بجنباند تا بول را
دفع کند و اگر نمک طبرزد بر آتش نهند و شیاف کنند بول بیارد و شکم نیز فرود آرد و جند بیدستر
و مشک سوده با روغن سداب اندر چکانند قوت مثانه را و عزیزت او را مدد کند و زهره
هر کدام حیوانی که باشد در چکانیدن قوت دافعه را بیدار کند و بوره ارمنی با نمک بحری بول
اندر نهادن همین بکند و اسباب اندکی بول پنج است یکی آب کم خوردن دوم آنکه گشاده
شدن مسام همه تن و تحلیل بسیار بودن و عرق بسیار آمدن سیم اسهال بسیار خوردن
چهارم ضعیفی قوت جگر از آنکه آب را از خوردن جدا کند و بگرده فرستد پنجم ضعیفی گرده از آنکه
آب را از جگر خویشتن کشد و ازین هر دو استسقا تولد کند و خداوند این علت را از تشنگی
زیان دارد و جماع در علت بیفزاید و علاج ضعیف جگر و گرده و علاج اسهال و تدبیر باز
داشتن هر یک بجایگاه خویش یاد کرده آمده است باب سیم از جزو سیم از گفتار بیست و هشتم اندر
سوزش آب تاختن و بتازی حرقة البول گویند اسباب سوزانیدن سه است یکی آنکه
در مثانه یا در مجاری جرب و بثره و مانند این آفتی باشد و علامتها و علاجهای آن در جایگاه
خویش یاد کرده آمده است دوم آنکه رطوبت لزج که در مجاری بول است و صمغ وار است
که نیست شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن طعامها تیز و شور و تلخ و ریزاننده
با آن رطوبت را بزداید و مجاری برهنه ماند سیم آنکه مزاج گرم شود و بول گرم و تیز و
سوزان بود و ماده تیز با بول همی آید علامتها اما علامت تیزی و گرمی بول آنست که بول
برنگ زرد بود و یا سرخ و تشنگی غلبه کند و سببهای گرم کننده از پیش رفته باشد و علامت
برهنگی مثانه و مجاری بسیاری جماع بود و سببهای آن از پیش افتاده باشد و علاج هر
یکی گرد نزدیکست علاج اگر نشان آن باشد که ماده تیز با بول همی آید نخست قی فرماید
بر گلاب و ماء تازه و فقاع گرم و مانند آن پس رگ باسلیق فرماید زد و اگر مانع باشد
برهنه که بتازی قطن گویند حجامت فرماید کرد و هر بامداد بنادق البزور دادن با شراب
بنفشه یا با شراب خشخاش یا با گلاب و روغن بادام و شبانگاه اسبغول و شکر یا روغن
گل مقدار دو درم و شراب بنفشه اگر احتمال نکند بجای اسبغول تخم شاهسفرم فرماید بجای

شراب بنفشه جلاب بخته وگل گلاب حب روغن و من جهت کسانی که معده ایشان ضعیف بود
بوسته ازدرد معده شکایت کردندی وایشانرا بسبب سوزش آب تاختن بشراب
بنفشه حاجت بود شرابی ساختم بدین صفت بگرفتم بود ند خشک ده درم سنبل نیم درم هر دو
اندر آب نخیم تا آب طعم آن بگرفت و رنگین شد بیست درم بنفشه خشک در افکندم تا آب
قوت بنفشه نیز گرفت پس بپالودم و مقدار بیست
درم تخم خشخاش کوفته بپالودم و شیره آن بستدم بدین آب آلوده و شکر بر افکندم
و بقوام آوردم منفعت آن بزرگ بود و معده را هیچ مضرت نکرد و از طعامهای تیز و
شور و تلخ دور دارنده پرهیز فرمایند و از جماع یکبارگی باز دارد و طعامهای نرم
فاید چون اسفاناخ و باجه و کدو آب نان که بپیه مرغ فربه کرده باشند و رشیهای که بخته
ترش نباشد چون شوربا و طفیلها شد آن سود دارد و خایه مرغ نیمبرشت و شیاف
ابیض با شیر خر یا با شیر زنان یا با سپیده خایه در چکانیدن سود دارد و سپیده خایه
تنها سود دارد صفت بلادی البزور بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو شیرین پاک
کرده و تخم خرفه و تخم خشخاش سپید از هر یکی ده درم نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی
پنج درم بذر البنج الابیض دو درم تخم خربزه پاک کرده سی درم شربت دو درم نسخه
دیگر بگیرند تخم خربزه تخم خیار و تخم کدو پاک کرده مغز بادام شیرین و کثیرا و رب
السوس و نشاسته و گل ارمنی و تخم خیار خشخاش سپید را بیشتر است و اگر سوزش
صعب باشد اندرین قرص پوست خشخاش در افزاید بمقدار حاجت دوا اندر آب
نیم گرم نشستن سود دارد صفت شیافی که اندر چکانید بگیرند پوست خشخاش و نشاسته
و رب السوس را بیشترات شیاف کنند و بباید و در چکانند و اگر حاجت آید اندکی
افیون یا بذر البنج در افکنند درین شیاف و شیاف ابیض در علاج ره یاد کرده
آمدست باب چهارم از جزو سیم از کتاب ششم اندر ادرار بول و دیابیطس
اسباب ادرار بول چهار نوع است یکی ضعیف کرده است و عاجزی از
نگاه داشتن آب که از جگر پدید آید و برانیدن دوم فراخی دهنهای رگهای مجاری

بول نابدان سبب را در وی هیچ رنگ نباشد و نابخته زود بیرون آید سیم سوء المزاج
سرد که همه تن یا بر جگر یا بر گرده مستولی گردد بسبب آب سرد خوردن ناشتا یا سببی غیر آن چهارم
حرارتی بود غریب و با فراط بر گرده مستولی شود و گرده بدان سبب تری از جگر می کشد فزون
از آنکه در وی گنجد و فزون از آنکه تواند را ندواند و مدن دفع میکند و جگر از ماساریقا میکشد
و ماساریقا جیک می شود و ماساریقا از معده میکشد و معده طلب آب میکند و تشنگی بدان سبب غالب
میشود و این کشیدن آب را که اندامها از یکدیگر میکشند و رودی دفع بول را و رودی شسته
شدن را و آب خواستن را بدولاب مانند کرده اند و این علت را بلغت یونان دیابیطس گویند
و معنی آن بتازی دولاب است و نیز این علت را گرده همچون نسبت زلق الامعاء را
با برده و بدین سبب این علت زلق الامعا و زلق الکلیه نیز گویند و هرگاه که این علت
دیابیطس مستولی گردد بدق و گدازش تن و گداز رطوبتها ادا کند و علامتهای
سوء المزاج گرم و سرد بسیاری جای یاد کرده آمدست و معلوم شدست علاج اما خداوند
علت دیابیطس را قوت قوی باشد و مانعی دیگر نباشد نخست رگ باسلیق باید زد پس تدبیر
سردی و تری ارنده باید کرد و کشکاب غلیظ سرد کرده و روغن گل بر چکانیده باید داد و
اسپغول و شکر در آب خیار ترش یا آب انار ترش و آب تخم خرفه هم با آب انار ترش
دادن و آب کدو بریان کرده و رب آبی و رب ریواج و حماض ترنج و رب غوره و دوغ
گاوین نخست سود دارد و در آب سرد نشستن چنانکه سرما نیک اثر کند تشنگی بنشاند و گرده
گرم را باعتدال باز آرد و پهلوی سرد و تر شدن علاجی بزرگ است و بنفشه تر و کافور و نیلوفر
بوییدن سود دارد و اگر آب سرد بسیاری میدهند و قی میفرمایند صواب بود و گرده
و اگر علت در ابتدا باشد و تن آبادان باشد و قوت بر جای عرق آوردن صواب بود و طبع
نرم باید داشت و اگر بحقنه حاجت آید حقنه معتدل باید کرد و نقوع که از آب دوغ ترش
چکانیدن وارد جو کنند سود دارد و قرص طباشیر نخست سود دارد صفت قرص طباشیر
بگیرند طباشیر ده درم تخم کوک تخم خرفه از هر یکی پانزده درم کشنیز خشک سه شبان روز
بسرکه تر کرده بریان کرده پنج درم گل نار پنج درم گل ارمنی پنج درم کافور نیم درم صندل سپید
وصمغ عربی و اقاقیا از هر یکی دو درم شربت سه درم با آب انار و رب مورد ساده نخست

سود منداست و انار دانگ و سماق و زرف و خلهای هندو در دهان داشتن تشنگی بنشاند صفت
اقراص گلنار بگیرند اقاقیا دو درم گل سرخ سه درم گلنار چهار درم صمغ یک درم کثیرا نیم درم شربت
دو دانگ با لعاب اسبغول یا با آب کدو سرد کرده و خرما با آب برنج سرد کرده بر گرده که
می نهند یا بگلاب و طحلب و نبت جو و سرکه و روغن گل و اطراف پنبه و ساق و برگ خرفه و حی العالم
و اطراف از رز آن کوفته بهم چا بیزند بر کمرگاه و بغولها آن می نهند و آرد عدس و گلاب
بسرشند ضمادی آزموده است و اگر احتمال کند اقاقیا در آب حل کنند و آن آب را سرد کنند
و خرقه بدان تر می کنند و بر گرده می پوشند سود دارد و هر گاه که گرم شود بدل می کنند
صفت ضمادی قوی بگیرند عصاره لحیة التیس و لادن و رامک از هر یکی دو درم اقاقیا چهار درم
مازو یک درم همه را بکوبند و با آب مورد تر بسرشند و بکار دارند و حقنه که از عصاره خرفه
و لسان الحمل و سپیده خایه مرغ سازند حرارت گرده را تسکین کند و باعتدال باز آرد و اگر
اندرین حقنه دوغ ترش پالوده زیادت کنند صواب بود و طعام حصرم و عدس و کشک
جو و قلیه کدو و اسفید با جو و جرب مرغان فربه با جه و ماهی تازه و زرشک پخته و بی ترشی و قلیه
از سماق کوک و ترید قرص اندر دوغ ترش و مصوص با آب غوره و مانند آن فرمایند آنچه
یاد کرده آمد علاج فراخ شدن دهنهای رگها بجز بها بول طبیب را تصرف باید کرد و قی و رگ
زدن اگر باید فرمود که ماده بیشتریست و تدبیر با سردی و تری آرنده خداوند را حطبی
فرمودن و داروهای قابض نیز فرمودن که دهنهای رگها فراخ شدست و علاج ادرار
بول که از سردی بود اکنون یاد کرده آید و اگر ماده باشد نخست قی فرمایند پس معجونهای کمی
و ماسک البول فرمایند علی بن رزین می گوید که هر که خواهد که بول او باستد سه کوز بریان
کند و با انگبین بخورد و معجون فلافلی سود منداست و شراب انجیر کرده را گرم کند اگر با کوز
بریان کرده خورند نگاه داشتن بول یاری دهند و روغنهای گرم مالیدن در کمرگاه و
در زهار و در آب گرم نشستن سود دارد و داروهای که قوت باه یاری کند قوت
نگاه داشتن بول نیز یاری کند و صفت ماسک البول اندر علاج سلس البول یاد کرده
آید باب پنجم از جزو سیم از گفتار پنجم اندر سلس البول و در بستر میزیدن سلس البول
علتی است که بول بی خواست خداوند علت بجهد و اسباب این علت پنج نوعست یکی

سوء المزاج سرد بافراط و سستی عضلهای خانه دوم بسیار خوردن داروهای ادرار کننده و
شراب رقیق و مخروج سیم آنکه مهره پشت از جای برود و آفت بمبدا عضله مثانه رسد چهارم آنکه
در احشا سببی باشد که مثانه را زحمت کند و بفشارد چنانکه زنان آبستن را و کسانی را که در احشا
کر بالای مثانه است آماسی بود و علامتهای یک یک معلوم است علاج علاج این علت همچون علاج
تقطیر بول است و ماسک البول گرم سخت نافع بود صفت آن بگیرند تخم حلب سعد خولنجان
قرفه وج را پس خشک را بستانند شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه سفوف کنند
نسخه دیگر بگیرند بلوط پنجاه درم کندر سی درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده گل
ارمنی و صمغ عربی از هر یکی ده درم شربت سه درم بامداد و شبانگاه و اگر سردی غالب بود
تریاق و مثرودیطوس و بنجنوشا و انقردیا اندر شراب کهن یا در ماء العسل سود دارد و اطراف
مورد تر یا خشک و خب یانی و کندر و گلنار و بلوط را بستانند و اندر شراب شیرین بجوشانند بسیار
بپزند و بپالایند هر بامداد یک وقیه بدهند با یک درم روغن مورد صفت معجون اللبوب که بسیار
بول باز دارد بگیرند مغز بادام شیرین سپید کرده نیم من مغز دانه زردالو تلخ ده سیر سپید کرده
حبة الخضرا یک من کنجد سپید کرده نیم من فانید یک من همه را بکوبند و برشته و هفت غش کنند
هفت روز بخورند صفت داروی دیگر بگیرند خونیز دانخواه و کندر و فانید و کنجد سپید
کرده را بستانند بکوبند و بیامیزند هر بامداد یک کف بخورند و شراب مورد نخست نافع است
صفت سفوف کهربا بگیرند کهربا و گل ارمنی و هلیله سیاه و مغز بلوط و عدس مقشر از هر یکی
دو درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده بریان کرده یک درم شربت سه درم این سفوف و شراب
مورد کسانی را که سردی و تری غالب نباشد موافق بود صفت داروی معتدل بگیرند بلوط
بسرکه تر کرده و بریان کرده ده درم هلیله کابلی و هلیله و آمله مقشر هر سه را در آب آبی
بجوشانند و پس بر تابه بریان کنند و همه را بکوبند و بیزند شربت سه درم بامداد و سه درم
شبانگاه و آنچه بخاصیت سود دارد گوشت روباه بریان کرده این علت را و در دنبه
و زانو و تاریکی چشم را سود دارد و گرده خرگوش خشک کرده بگیرند یک جزو تخم شبت و یک
جزو عاقرقرحا و تخم کرفس از هر یکی نیم جزو شربت دو درم نیم با یک دقیقه و آب سرد و مغز خر گوش

بریان کرده با شراب سود دارد و قی کردن بامداد آب کوکرد در نشستن سود دارد و این

علاج این علت علاج فالج است و کونی که اخلاط اندر آن کوفته باشند و پخته خداوند

مزاج سرد و تر را سود دارد خوردن و طلی کردن چهار درم کندر سوده یکبار سفوف

کنند کرد و دو درم تخم محلب سلس البول باز دارد و روغن فرفیون با مشک و انکژد طلا کردن

سود دارد **صفت حقنه** بگیرند حسک یک رطل بغدادی و سعد بست درم تخم محلب ده درم

همه را نیم کوفته در چهار رطل آب تر کنند یک شبانروز پس بپزند تا دو بهر برود و یک

بهر بماند و پالایند و نیم رطل روغن کنجد بر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن

بماند این روغن حقنه کنند و اگر حب البان و حب الخضرا و فندق و فستق و حبة الخضرا و تخم

محلب بگیرند و همه را از پوست پاک کنند از هر یکی راستا راست پاک کرده بکوبند و روغن

بکشند و یک جزو از آن که وصف کرده آمد و یک جزو از این روغن و اندکی مشک با هم زنند

و حقنه کنند سخت سودمند باشد و اگر که بلای این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر گرم

بود و از داروهای گرم مضرتی دیگر همی باشد قرص طباشیر که اندر علت ذیابیطس یاد

کرده آمدست بکار دارند و علاج کسانی که در بستر میزند همچون علاج سلس البول

و علاج استرخاء مثانه است و آب کمتر خوردن و بوقت حاجت خویشتن فارغ کردن

و بوقت طعام ناخوردن و خواب ایشان سبکتر بود تدبیری صواب است و از خداوندان

تجربه معتمدی یاد کرده است یکی را آن علت بود یک استیر تخم شاهسفرم و یک دانه

مازوی خام یعنی سبز بدادم پس از آن اولی این کار دیگر نشد و هرچه اندرین باب یاد

کرده آمدست همه علاج اینست **صفت داروی سودمند** بگیرند تخم کتان بریان ده درم

تخم خطمی هفت درم اقاقیا و مر و کندر و شیاف ماميثا از هر یکی دو درم دار بسن خشک کرده

ده درم دار بسن هلیله کابلی بریان کرده ده درم شب بریان سه درم همه را بکوبند

و بیزند و با انگبین بسرشند و شربت سه درم هر بامداد **صفت داروی دیگر** بگیرند زیره

کرمانی و کندر و مورد دانه راستا راست بکوبند و بیزند هر بامداد دو درم بخورند

باب ششم از جزو سیم از گفتار پنجم اندر بول خون صرف و بول غسالی بول خون

صرف یا از گرده بود یا از مثانه یا از اندامی که بالاتر است چون جگر یا از همه تن آید و انجا از گرده

و مثانه و حوالی آن آید و انجا از اندامی بالاتر آید اسباب و علامات و علاج آن در باب دوازدهم

از جزو چهارم ازین گفتار یاد کرده آمدست و انجا از همه تن آید سبب آن تا امتلاء خون بود

تا غایت گرمی مزاج و گشاده شدن دهنهای رگها بسبب قوت حرارت و بکار داشتن داروها

داروهای گرم و من مهتری را دیدم که مزاج او گرم شده بود و بسبب سوء المزاج گرم ضعیفی حاصل

می شد و در قوت باه تقصیری می بود و این مهتر ضعف جز این حرارت نمی دانست و همه

شکایت ازین می کرد و طبیب او را معجونی ساخت گرم و هر بامداد دو درم دارچینی با زرده

خایه نیمبرشت دادی هر روز آن تقصیر زیادت می شد و این علاج زیادت میرفت پس ناگاه

یکبار دهنهای رگها او گشاده شد و بول او خون صرف گشت زیادت از چهل روز بر آن

حال بود و خون صرف می شد و بآخر که خون اندک شد تشنج خشک تولد کرد و بدان گذشته

شد و از معتمدی شنیدم که فرزند مهتری را اسهال خون بود و تشنگی غالب بود و طبیب

او را خربزه هندی آب طباشیر و سپیتوری نمی داد بهتر نمی شد و طبیبی غریب او را و سپیتوری داد

تا چندانکه او را بایست آب یخ خورد بغایت سردی و نیک شد و سبب آن هم این بود که

چیزهای گرم خورده بود و دهنهای و رگهای او گشاده شده بود **علامتها** علامت گشاده

شدن دهنهای رگهای آنست که بول در از خون صرف باشد و اندر همه اندامها هیچ المی و

آفتی نباشد و از مثانه خون بسیار بیاید از بهر آنکه در وی رگهای بزرگ نیست و بدو خون

اندک آید که بغذای او بکار شود و از گرده بسیار تر آید از بهر آنکه خون بدو بیشتر آید بعضی از

جهت غذای او و بعضی از جهت آنکه تا از وی بگذرد و باندامهای دیگر شود علاج اگر سبب امتلا

بود نخست رگ باید زد اگر مانع نباشد و رگ صافن اولیتر از باسلیق بود و طعام سبک و

مزورها چون مزوره غوره و ماننده آن فرمود و مغز بادام و کوکنار و اندکی گشنیز تر و شربت شراب غالب

ساده و شراب خشخاش و شراب ابواج و شراب کاکنج و با بول بجای هیچ شربت و هیچ

مزوره قابض نشاید فرمود از بهر آنکه چیزهای قابض خون بسته کند و علقه شود و رنج این

عظیم بود و باشد که منفذهای رگها تنگ کند و ماده را باز گرداند در روی بالا کند یا در

عضوی مختنق شود و خطر آن بزرگ باشد هر گاه که فصد کرده شده باشد و ماده کم گشته
شربتها و آب زن قابض بکار داشتن صفت شربتی دیگر بگیرند شب یمانی و گلنار و دم الاخوین
از هر یکی یک درم کثیرا دو درم صمغ نیم درم شربت یک درم تا یک مثقال اندر شراب انبا یا در عصاره
برگ و ساق خرفه صفت شربتی دیگر بگیرند تخم خشخاش و گل مختوم و عصاره و لحیة التیس و صمغ
تازی و کهربا از هر یک استار شربت دو درم با آب درم صفت شربتی دیگر بگیرند سرو و کوزن سوخته
و کثیرا از هر یک استار شربت دو درم با آب مورد و در آب زنها عدس و قشر و انار و
پوست مازو و برگ مورد و خرنوب و مانند آن می بزند و اگر از این شربتهای قابض لختی بستانند
و با عصاره خرفه و مانند آن اندر مجری قضیب چکانند بزراقه صواب بود و گاه باشد که حاجت
آید که بر تهی گاه محجمها بر نهند و بر زهار و حوالی آن و خون را باز دارند تا علقه شود پس تدبیر
گشادن علقه کنند چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب سری خون گشاده
شدن دهن رگها بود علاج دهانیدن علاج آنست و اگر خون صرف از اندامی آید
که بالاتر از گرده است تأمل کنند تا هیچ المی و سوزشی و دغدغه در هیچ اندامی هست اگر
باشد باید دانست که خون از آن اندام همی آید بر بالاتر از آن موضع محجمه بر باید نهاد
و خون بیرون ناکردن تا خون از آن موضع باز گردد و ضمادهای قابض بر نهادن تا آن موضع
ماده را قبول نکند و انجه ندبیر باز داشتن ماده است پیش گیرند و بعضی طبیبان صواب
آن دیده اند که آن جایگاه خویش را ریش کنند و بشکافند تا ماده از وی بپالاید و از مثانه
باز گردد پس جراحت ریش را علاج کنند ابو الحسن میگوید من با این غایت هیچکس را
ندیدم که این علاج کرد و می گوید اما هر طبیب این علاج صواب می دید و گفتی همچنانکه
ماده صرعی از پای بر آید آن موضع را ریش کنیم تا ماده از آن موضع بپالاید و دماغ بسلامت
بماند این موضع را همچنان ریش کنیم تا مثانه بسلامت بماند این موضع را همچنان ریش کنیم تا
مثانه بسلامت بماند و ماده از وی باز گردد باب هفتم از جزو سیم از گفتار بیستم اندر بول
عسر بب و سببهای غرب پنج نوعست یکی بول غسالی است و سبب آن
ضعیفی هاضمه و ممیزه گرده است ضعیفی جگر دوم بولی که با اخلاط غلیظ آمیخته بود بعضی را سبب

ضعیفی هضم گرده بود و بعضی را سبب بحران و دفع اخلاط بود و سیم بول شعری بود و این بول
بود که چیزی چون ریسمان باریک در وی پدید آید و گاه باشد که درازی آن مقدار دو وجب
بود و باشد که سپید باشد و باشد که درازی آن مقدار دو وجب بود و باشد که سرخ
باشد و بدین شکل از بهر آن بود که در میان رگهای بول بوده باشد و تولد آن از غذاهای
غلیظ بوده باشد و در آن خطری نباشد و چهارم بول ریم بود و سبب آن دبیله بود که اندر
اندامهای بول زدن و غیر آن گشاده شود یا ماسی و ریشی اندر آلتهای بول ریم کند و بگشاید
و پنجم بول زیتی بود یعنی بول چرب و سبب آن گدازش پیه بود و بول سیاه مقدمه تولد
سنگ بود علامتها اگر ریم با بول آمیخته بود باید دانست که از عضوی همی آید که بالاتر است
و الم آن موضع بر آن گواهی دهد و اگر آمیخته نباشد از آلتهای بول همی آید و اگر نخست
بول آید پس ریم آید از عضو دورتر همی آید و بول غسالی از جهت سبب آن ضعیفی قوت گرده
بود میل بسپیدی دارد و غلیظ بود و از جهت سبب آن ضعیفی جگر باشد میل بسرخی دارد
دارد و بخون ماننده تر بود و بول غلیظ ما نشان ضعیفی هضم و بسیاری اخلاط بود یا نشان
پاک شدن تن بود برطوبتی بحران و حقنی یافته شود و بول چرب نشان گداختن پیه بود
چنانکه بقراط می گوید اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی الحرارت علت الکلی
و تذوب شحمها و هم بقراط می گوید من کان بوله زیتیا و جا بعده دل علی مرض حاد فی الکلیتین
و بول سیاه نشان بول سنگ بود از این در بستان چنانکه روفس می گوید من بال بولا اسود
بلا مرض مع وجع کان او لم وجع سیتولد فیه کلاه حصاة بعد زمان یسیر و خاصه ان کان شیخا
و بسیار باشد که مردم تن درست را بطریق بول خون بیرون آید و از آن باکی نباشد
و متقدمان گفته اند من بال دما فی الندرة بلا حمی و لا وجع فلا بأس علیه و بول شعری نشان
ماده غلیظ بود که میل بخشکی دارد و علاج هر نوعی از این بولها که یاد کرده آمد اندر بابی جدا
گانه یاد کرده آمد جزو چهارم از گفتار بیستم اندر احوال سنگ و ریگ که اندر گرده و مثانه
تولد کند و علاج آن باب نخستین اندر آنکه سنگ و ریگ اندر گرده و مثانه چگونه پیدا
تولد کند این علت بیشتری کودکان را افتد و از طفلی تا نزدیکی بالغ شدن افتد و مردمان

فربه را نیز بسیاری افتد و مردم لاغر را کمتر افتد و کودکان را بیشتری اندر مثانه افتد و بزرگان را
اندر گرده افتد و مردم بالغ و بزرگ و لاغر را اندر مثانه بیشتر افتد از بهر آنکه رگها و منفذهای ایشان
تنگ‌تر شود و از بهر آنکه رگها و منفذهای ایشان فراخ‌تر بود بر خلاف مردم فربه که ایشان را اندر
گرده بیشتر افتد و محمد زکریا می‌گوید من این معنی نگاه کردم همچنین یافتم و میگویم سنگ اندر
زنان نیز افتد و ایشان را آسانتر توان یافت و سبب آنکه زنان را سنگ در مثانه
به نادر افتد آنست که گردن مثانه ایشان کوتاه است و دهانه مثانه ایشان گشاده‌تر
از دهانه مثانه مردان است و نزدیکست بدرون جوین بسیار هر خلطی که بمثانه ایشان
فرود آید زود بیرون آید از این علت افتد در کودکی افتد زنان بزرگ را به نادر افتد
و اسباب آنکه کودکان را اندر مثانه بیشتر افتد سبب یکی آنست که قوت دافعه ایشان قوی‌تر
بود و فضلها را از بالا زیر دفع کند و از گرده نیز دفع کند و علت دوم بستد دوم هر بولی که
غلیظ‌تر و تیره‌تر بود سنگ از آن بیشتر تولد کند و بول کودکان تیره بود از بهر آنکه ایشان
طعام بسیار و بی ترتیب خورند و دهانه مثانه ایشان تنگ‌تر باشد و تیزتر که بول را بسیار تر
از آن دارد و مثانه ایشان که متر باشد آن تیزتر که ربه بندد سیم آنکه هر جوهری را که یک
روز بنهند نمک اندر وی پدید آید و اندر بول کودکان نمک بیشتر بود و نمک نوعی از سنگ
و هر سنگی که در عالم هست تولد آن از رطوبتی غلیظ است که حرارت در وی اثر کند و آن را
خشک کند چنانکه اندرین آفتابها گچ تولد کند و بر دندان سفال تولد کند نمک از اجزای
ارضی است که بحرارت آفتاب سوخته شده باشد و اب آمیخته و هم حرارت آفتاب آن را
تحلیل خشک کند و سبب بسیاری نمک اندر بول کودکان نه آنست که اجزای ارضی
اندر بول ایشان بسیار تر است بل آنست که حرارت اندر بول ایشان بسیار تر است
و اجزای ارضی که اندر آنست جمله بدان حرارت سوخته شود بدین سبب واجب کند که تولد
سنگ در بول ایشان بیشتر بود و باید دانست که این علت کودکی را بیشتر افتد که معده
و جگر او گرم بود و جگر آب را بخویشتن می‌کشد و ثفل او بدان سبب خشک بود و بول او
بیشتر بود از بهر آنکه جگر آب را و تریها را که بخویشتن می‌کشد بگرده و مثانه می‌فرستد

و اگر اندر گرده و مثانه نیز حرارتی باشد زود هر تیرگی که در بول باشد به بندد و سنگ
شود در جمله سبب تولد سنگ امتلاست و رطوبتهای لزج از طعامهای غلیظ تولد کند چون
گوشت گاو و گوشت اشتر و ماهی بزرگ و مرغان آبی بزرگ و گوشتهای برشته و شیر و پنیر
و خایه مرغ بریان کرده و نان فطیر و نان سمید و تتماج و رشته و برنج بشیر و هریسه و سر
بریان و باجه و قطایف و پالوده لزج و میوهای خام و ترنج و انبرود و آب شره و شراب
غلیظ خاصه اگر قوت هاضمه معده و جگر ضعیف بود و گرده گرم بود و طعام بی ترتیب خوردن
و بسیاری منی و باز داشتن شهوت جماع خاصه که شهوت صادق بود و بیخن آن و اسباب
آن رقت باشد و منی بحرکت کرده و کار تمام ناشده از آن منی که حرکت کرده باشد و در مجاری
و اما پس آن و سنگ تولد کند و مدی شیر دایه در جمله اسباب این علت اندر آید از دو وجه
یکی آنکه اگر شیر صفرای بود احشای کودک را گرمتر کند و غلیظی بول او را زودتر سنگ کند و اگر شیر
بلغمی بود بول کودکان را غلیظ‌تر و حرارت مثانه او را بر اسعد و سبب تولد سنگ از آب
تیره غلیظ آنست که اجزای ارضی که با آن بود تا غذا آمیخته شود و پخته نگردد و لزوجت پذیرد
و اندر مثانه رسوب کند و سنگ شود **باب دوم از جزو چهارم از گفتار بیستم اندر آنکه سنگ
اندر کدام اندام تولد کند** بیشتری در سنگ در گرده و مثانه تولد کند و در روده قولون بسیار
تولد کند و محمد زکریا میگوید مرا دوستی بود و در بول او سنگ ریزه بسیار بودی و یکبار
سنگی بزرگ در بر از او بیرون آمد و مرد فربه بود خداوند درد بندگاه‌ها لادر بندهای
اندامها سنگ و محمد زکریای گوید من اندر حوالی کردن که جایگاه غضاریف است و در سلعه
سنگهای سخت دیده‌ام و بوبس از جالینوس حکایت میکند که او دیدست که در علت ذات الریه
سرفه سنگها بر آمدست همچون ژاله و اسکندر میگوید من دیده‌ام که سنگی بزرگ بر آمد
همچون سنگهای که از خانه بیرون آرند **باب سیم از جزو چهارم از گفتار بیستم اندر علامتها
و علاج گرده و مثانه که سنگ پدید آمده باشد** هرگاه که بول غلیظ صافی شود این شاید
بود از آنکه ماده اندر گرده باز می‌ماند و سنگ تولد می‌کند و بول سیاه که بی درد و بیماری
آید دلیل آنست که سنگ تولد خواهد کرد خاصه اندر عمر پیری و هرگاه که درد گرانی در

پشت پدید آید همچون خلیدن جوال دوزی بخلد باید دانست که اندر گرده سنگ تولد کرده است
و هرگاه که درد به بنگوله ران فرود آید باید دانست که سنگ در مجری بول مانده است و هر
گاه که آن درد ساکن شود علامت آن بود که آن درد به مثانه فرود آید و رنگ زرد و سرخی
از گرده آید و اندر گرده همیشه گرانی باشد و هرگاه که طعام بیشتر خورده شود گرده بدرد
آید خاصه بوقت آنکه ثقل برروده فرود آید و گرده فشارده شود و چون روده از ثقل تهی
گردد آن درد زایل شود خداوند سنگ گرده را هرگاه که درد آن پدید آید سبک خایه که
از آن جانب است که سنگ در وی است درکشیده باشد که ران او که برابر آن گرده است
خدر شود و اعراض قولنج پدید آید و باشد که در بول او رسوبی باشد همچون رسوب خداوند
بهاری جگر و فرق میان قولنج و این علت آنست که درد قولنج بسوی ناف و پیش شکم دارد
و برتر آید و فرودتر شود و درد گرده بر یک جای لازم بود و درد جایگاه گرده بود و ران
که برابر آن گرده باشد خدر شود و درد قولنج را این عارض نباشد و هرگاه که سنگ در مثانه
بود بول در رسوب او سپید بود و باشد که خاکستر گون بود و درد و خارش و گرانی در بن
قضیب بود و درد زهار و خداوند علت پیوسته دست به قضیب خویش می برد و بول دشخوار
بیرون آید و این درد آخر بول کردن بود و سنگ مثانه بزرگ درشت بود از بهر آنکه
جای او فراخ است و ماده دیگر بروی سخت تواند شد و بدان سبب درشت گردد و سنگ
گرده کوچک بود از بهر آنکه جای او تنگ است و سنگ مثانه در دهنه گردن آن وقت که در دهانه
مثانه افتد بول را باز دارد و هر وقت که باده رود یا رنجی رسد قضیب خدر شود و ممکن
بود که اندر مثانه دو سنگ باشد یا بیشتر و در حرکت مردم یکدیگر سایند و سوده شوند
و سوزش آن ریگها باشد که در بن پیشه پدید آید و باشد که این رنگ رسوبی غالب بود
از بهر آنکه درشتی سنگها مثانه را برند و گاه باشد که سنگ مثانه بزرگ و گران بود و
بوقت طهارت مقعد زحمت کند و انرا بیرون آرد و باز گردانند خاصه اگر شرج ضعیف
بود و هرگاه که خداوند سنگ مثانه را عسر البول پیدا رنج دارد باید دانست که سنگ
بزرگ است و بدان سبب در دهانه مثانه میتواند افتاد و بول را باز داشتن و پیدا آید

ریگ اندر بول دلیل سستی در ریزانیدن سنگ بود و نا آمدن ریگ دلیل سختی سنگ و هرگاه که
خداوند علت ماده رود و حرکت کند بن قضیب او بدرد آید و هرگاه که ساکن شود باز خلند درد
ساکن گردد باید دانست که سنگ از مثانه ازاد است و بروی سخت گشته است
نخست اسباب تولدان باز باید دانست و ماده ان گسسته باید کرد و پس تدبیر شکستن و ریزانیدن
سنگ باید کرد و تدبیر بیرون آوردن از کردن اما تدبیر گسستن ماده آنست که تن را از ماده
پاک کنند و از طعامها که غذای آن ماده سنگ شود باز دارند و از تدبیر و حرکتها که اسباب
تولد آن پرهیز فرمایند و اگر قوت نگاه می باید داشت طعامها زود گوار فرمایند چون گوشت
طیهوج و دراج و تذرو و مرغ خانگی بیکاندام فربه و گوشت بزغاله و زیرباها اسفید
با و خایه مرغ نیمبرشت و نان خشکار که خمیر او خاسته باشد و نیکو پخته باشند و اگر قوت
قوی باشد چیزی فرمایند که غذا کمتر دهد چون ماش پوست کنده و اسفاناخ و کشک
جو و قلیه کدو و قلیه خیار و نخود آب و زیرباها و مزوها ساده بمغز بادام و روغن بادام و روغن
بادام و روغن شیرخشت تازه یا روغن و از اقتلاو طعام از پس طعام پرهیز کنند و طعامهای
که غذا آن ماده سنگ شود و تدبیرهای و حرکتها که سبب تولدان گردد اندر باب غبنین
ازین جزو یاد کرده آمده است و تدبیر پاک کردن تن نیکو کردن است و دارو مسهل خوردن
وقتی صواب تر از بهر دو کار یکی آنکه قی زود از دو بنا (?) نگردد و داروی مسهل زود از رود
نشاید خورد دوم آنکه قی هم ماده را از بیخ بر کند و هم از ان راه باز گرداند و داروی مسهل
اگر حرارت غالب بود گاه مسهلی قوی در خورد مزاج و حال چه باید داد و اگر حرارت
غالب باشد مسهل قوی نشاید داد لکن برفق طبع را نرم باید داشت تا ماده را بطریق
روده باز می گرداند و معده را قوت دادن تا طعام نیکو گوارد و ریاضت معتدل و مالیدن بوقت
فرمودن چنانکه اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و گرمابه و آب زن سودمند بود از
بهر آنکه ماده را از گرده باز گرداند و بظاهر تن کشد و منفذها را نرم کند لکن افراط کردن
زیان دارد از بهر آنکه قوت را ضعیف کند و گرده را زبون کند و از تدبیرها که خداوند
این علت را موافق بود و تولد سنگ باز دارد یکی آنست که در میان طعام آب سرد خورد

وگاه گاه ناخن تا تیر اندکی خورند و بر فرشها و پوستین خوسپند لکن برکیان خوسپند تا گرده
ایشان گرم شود و از مفردات آنچه ماده را لطیف کند و مثانه را پاک کند و سنگ را بشکند و بیرون
ناخن بیرون آرد بعضی بیرها هست و بعضی میوها و بعضی تخمها و بعضی اجالها و بعضی داروها
اما سبزیها کرفس است و کرنب دشتی و بودنه و کشوث و بادیان و حسک و برگ ترب و ترب
و قنبیط و راسن و میوها و خربزها و خیارها بادرنگ و انگور سپید و انجیر تر و خشک و بادام
تلخ و زعرور و فستق و درز عرور قوی است که مجاری بول را پاک کند و سنگ را بریزاند
و اجالها کبر به سرکه و زیتون پرورده و شرابها سکنجبین که از سرکه کبر سازند و از سرکه عنصل
و آب ترب و شراب سپید لطیف و داروها نقل و صمغ زعرور و کرفس کوهی و افسنتین
و بلیلج و بیخ خیار دشتی و عود باسان و حب بلسان و پرسیاوشان و اسقولوقندریون
و بذر السادج و زیره دشتی و تخم بادیان و اصل سطافلینون و آب او و کافیطوس و
جعده و ایدیون و سعد مصری و قسط و اصل الغافت و سعد یون و سداب دشتی و بوره
ارمنی و داروها که اثر آن در گرده قوی است حجر الیهود است و مشکطرامشیع و کافیطوس
و انجره توت او و حماما و سیدر ماذا العقارب است و دهن العقارب و رماد الزجاج و سنگ
اسفنج و خون مس خشک کرده و خاکستر پوست خایه مرغی که بچه از وی بیرون آمده باشد
و بهتری و قوی تر از همه گنجشک است که او را بلغت یونان اطرابولد بطوبس گویند و این
گنجشک است از جنس صعوه کوچکتر از همه گنجشکان شعار او باریک است و رنگ او میان
زردی و خاکستر گونی است و بر هر دو بال او دو خط است زرگون و بر دنبال او نقطهای
سپید است و بیشتر اندر پرستان و زمینهای شوره پدید آید و بنیاد دیوارها و بریدن
او اندک است بر خیزد و زود بنشیند و پیوسته دنبال می جنباند و صغیر میکند این مرغ
پخته و خام و قدید کرده و بریان کرده و سوخته بهر صفت خورند سود دارد و قدید او را
بکوبند با شراب صافی یا با العسل یا با حب یقون بخورند سود دارد ابو علی سینا میگوید
علکا است او را بلغت فرنگ صفر عون گویند از آن خشک کنند و بکوبند و اندکی بدهند سنگ را
که در گرده و مثانه و دیگر اندامها بود بیرون آرد و گروهی گفته اند که سنگ از مثانه بیرون

بعضی را

آید

آید سنگهای دیگر را که در مثانه تولد کند و را بریزاند و بیرون آرد و سرگین کبوتر و سرگین خروس
همچنین سنگ را پاک کند و با این مفردات که یاد کرده آمد چیزهایی که را نیده بباید آمیخت تا اجزا
بدرقه کند و بموضع رساند چون فلفل و دارچینی و دارویی ادرار کننده نیز بباید آمیخت چون
وج و دوقو و فو و مو و اسارون و فانخواه و کاپه و سیاليوس و اذخر و قردمانا و تخم
نجکنست تا سنگ را زود تر با بول بیرون آرد با دارو و اگر در مثانه دردی بود داروهایی
درد نشاننده با آن بیامیزند چون تخم کتان و لعاب آن و چون جلغوزه و فندق و تخم خطمی
و صمغ سنبادج و صمغ گوز از بهر آنکه این داروها هم درد بنشانند و هم با گوهر کرده سازگارند و هم
داروهای دیگر را در گرده و حوالی آن جنبان نگاه دارند که داروها فعل خویش بکنند اگر قوت
گرده و مثانه ضعیف شده باشد داروهای قوت دهنده با آن بیامیزند چون بهمن و زرنباد
و گل سوسن خشک و تخم فرنجمشک و گل سرخ و صندل و گلنار و رب میوها چون رب سیب و رب
آبی تا بهم احشا را قوت دهند و اگر جهت صعبی درد چیزی خدر کننده با آن بیامیزند اما ترکیب
داروها برین ترتیب باید کرد تا مزاج گرده و مثانه گرم بود داروهای گرم کننده کمتر بکار باید
داشت صفت دارویی که با سوء المزاج گرم سود دارد بگیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و
مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو از هر یکی یک جزو و تخم باده یان نیم جزو همه را بکوبند یک شربت
سه درم با سکنجبین یا گلاب صفت داروی دیگر بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و
تخم خربزه کدو پاک کرده از هر یکی پنج درم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و سنگ اسفنج و انگبین
سوخته و سوده از هر یکی سه درم همه را بکوبند و بیامیزند شربت سه درم با سکنجبین و طبیخ
با قراص بنفشه یا بخیار شنبر و در بدو آب بادیان نرم کنند و در آب زن می نشانند صفت
آب زن بگیرند حسک و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و کرنب و شبت و برگ
خطمی و پرسیاوشان را بستاره است همه را بپزند و در آن آب می نشانند و چون از آب
زن بیرون آید شربتی آب خیار و خیار بادرنگ با نیم مثقال حجر الیهود و نیم درم حجر اسفنج
سوده بدهند و گاه گاه این مطبوخ بدهند صفت آن بگیرند بیخ سوسن و پرسیاوشان از
هر یکی پنج درم تخم خطمی و تخم حبازی از هر یکی سه درم تخم کرفس و تخم بادیان و حسک از هر یکی

دو درم انجیر سپید ده عدد سپستان سی عدد همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند شربت
چهار وقیه با یک وقیه و نیم سکنجبین صفت مطبوخ دیگر بگیرند برگ خبازی دشتی و بپزند
با انگبین و روغن گاو و بیامیزند و مقداری بسیار بدهند سنگ را در مجاری بول بلغزاند
و با بول بیرون آرد و خیارشنبر در آب بادیان حل کنند و با روغن بادام بدهند و روغنهای
نرم کننده با روغنهای قوت دهنده آمیخته می مالند چون روغن شبت و روغن خسک با روغن
سوسن و روغن خیری آمیخته و روغن حنی هم قوت دهنده است و هم تحلیل کننده و ریاضت
کردن و بر اسب نشستن و حرکات و بر نردبان بر آمدن و فرود آمدن سود دارد و سنگ را از
گرده بمجریهای بول مثانه فرود آرد و چون بمثانه فرود آید بابونه و اکلیل الملک و خطمی و
بسبوس اندر آب بپزند و مثانه اندری جلانند و روغنهای گرم همی مالند چون سداب
بر درد مثانه و روغن عقرب بمجری قضیب اندر چکانند و مثانه اندر مالند و مقعد بردارند
تا سنگ را بشکند و بریزاند و طبیخ سداب و مرزنگوش با روغن بلسان و روغن ناردین
و نفط سپید اندر چکانیدن سود دارد و خاصه اگر حرارت غالب نباشد و مثانه درد نکند و اگر در
مثانه و گرده اماسی بود علاج چنانک اماس که اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر گم
خشک باشد بحقنه و شیاف نرم کنند و حقنه سنگ تا مثانه را رگ ماند و زحمت نکند و شیاف
اولیتر بود از حقنه و مسهل دادن صواب نباشد از بهر آنکه مسهل ماده ترشحا از بالا فرود آرد
و قی کردن سود دارد ماده را کمتر کند و از آن موضع که روی بدان دارد باز گرداند لکن اندر
وقت درد باید گر از بهر آنکه باشد که سنگ را بجنباند و بالا برکند و درد زیادت کند اگر بدین
تدبیرها درد زایل نشود از فلونیا و مانند آن چاره نباشد و تریاک رسیده سود دارد از بهر آنکه
قوت افیون در وی تازه باشد درد بنشاند و داروهای دیگر بعضی سنگ را بشکند و بعضی سنگ
ریزه را باد را بیرون آرد محمد زکریا میگوید بسیار آزموده‌ام که از پس رگ زدن درد ساکن شد
و سنگ آسانی بیرون آمد و اگر سنگ گرده بریک جای بایستد در علاج آن داروهای گرم
ادرار کننده قوی و روغنها و نطولهای محلل کننده قوی بکار نشاید داشت لکن آب نخود
طبیخ بر سیاوشان و مانند آن باید داد و بسبوس و از آن تکمید میکردن برفق و اگر از جای

بجای

بجای میشود در آب زن که پیشتر یاد کرده آمدی باید نشاند و با آب گرم و روغن زیت بهم آمیخته تکمید
میکردن و باید دانست که داروهای مثانه کمتر از داروهای گرده باید لکن داروهای گرم سخت
گرم نشاید از بهر آنکه داروی گرم ماده را ببندد و سبب زیادت علت گردد و آنجا یاد کرده آمد علاج
کسانی است که حرارت بر ایشان غالب بود و علاج کسانی که حرارت ایشان کمتر بود یا سردی بر ایشان
غالب بود اینست که اکنون یاد کرده شود اما اگر با سهال حاجت آید داروهای دهند که بلغم
غلیظ را دفع کند صفت حبی که بلغم غلیظ را دفع کند بگیرند تربد سپید یک مثقال حب النیل چهار
دانگ صبر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم ملح نفطی دو دانگ این جمله یک شربت بود صفت داروی
که سنگ گرده بیرون آرد بگیرند تخم خربزه پاک کرده و زیره و نانخواه و تخم کرفس و سعد
و تخم ترب و بادام تلخ را بستارند شربت یک درم با طبیخ بر سیاوشان صفت داروی که
سنگ گرده و مثانه بشکند و بریزاند و همچون گل بیرون آرد بگیرند خاکستر کرنب نبطی و خاکستر
پوست مرغ خانگی که بچه ازوی بر آمده باشد و حجر الیهود را بستارند شربت یک ملعقه با
با آب حسک یا با شراب کهن صفت داروی دیگر بگیرند حب بلسان و حب البان و حب القلت و سنگ
اسفنج و مغز تخم خربزه را بستارند همه را بکوبند شربت یک ملعقه بود با شراب ممزوج حب القلت
و سنگ اسفنج و مغز تخم خربزه را بستارند همه را بکوبند شربت یک ملعقه با ماش هندی گویند صفت
داروی دیگر بگیرند مغز تخم خیار و تخم کرفس و انیسون و تخم کرفس کوهی و سنبل و دارچینی و حب
القلت
از هر یکی یک جزو غاو و غاو جندبیدستر و فرفیون از هر یکی چهار دانگ یک جزو شربت یک مثقال
با سکنجبین و آب نخود سیاه صفت داروی دیگر بگیرند دوقو و تخم کرفس و مغز خیار شش درم
بسلیخه و دارچینی و سنبل از هر یکی چهار درم همه را بکوبند شربت چند یک دانه ترمس با چهار وقیه
آب خسکی روز این دارو بخورند در دست و انگشتری آهنین نباید که باشد و بر میان او کارد
نباید و بر کفش او میخ نباید بهیچ وجهی آهن نباید که با وی باشد و این خاصیت مرا آزموده
نیست لکن چنانکه در کتب استادان دیدم اینجا حکایت کردم و در اختیارات گفتی می آید آب
ترب هر بامداد یک وقیه بخورند همه سنگها را بریزاند و پاک کند و جانوری است در میان
تره بسیار میباشد پشت او چون گنبدی گرد و رنگ او سرخ و نقطها سیاه در میان

سرخی ازان جانور به عدد بخورند دفع سنگ را بریزاند و پاک کند و گرمست که شبهای
تاریک روشنایی دهد سر و اطراف او بیفگنند و تن او در چیزی بپیچند خشک کنند و با آفتاب بر روز
ازان یک کرم با دوازده درم نقیع انگور دهند سه روز و بعضی گفته اند یک کرم بسه روز باید داد و این
نیز آزموده من نیست در اختیارات چنین بیاید سرگین کبوتر با مشک و شکر طبرزد در آب سرد بخورند
کرده و مثانه را از سنگ و از ریگ و از ماده آن پاک کند کودک را نیم درم دهند و بزرگ را یکدرم
گفته اند علف این کبوتر تخم کتان باید و گروهی گفته اند سرگین این کبوتر و فلفل و نمک بگیرند راسنا
رابست هر روز یکدرم دهند اشکطراشیع **صفت داروی دیگر** بگیرند تخم خربزه و حب القلت و
آبگینه سوخته و دوقو و راسنا رابست همه را بکوبند و نرم شربت یکدرم با آب ترب یا با آب خسک
و کژدم سوخته هر بامداد دو قیراط با صد قیون بدهند مدتی مثانه را پاک کند و بعضی طبیبان کژدم
از نیم دانگ تا دو دانگ با دو وقیه آب را بسن زکرده ازوی بفشارند فرموده اند یا در
طبیخ بر پیاوشان جالینوس میگوید مردی او را این علت بوده بود مرا حکایت کرد از
طبیب خویش که طبیب او را در طبیخ کرفس نشاندی و هر بار یک وقیه تخم خربزه کوفته با شکر
بدو دادی و مثانه او از سنگ پاک شد و گفته اند اگر هفتاد عدد فلفل بکوبند و هفت قرص
کنند و بهفت روز بخورند کرده و مثانه را از سنگ پاک شود و یکدرم بوره ارمنی با انگبین
سرشته با آب ترب بدهند در مدت سه روز مثانه را از سنگ پاک کند و نیم درم یا نیم مثقال
آبگینه سپید شامی سوخته با یک وقیه آب گرم بدهند سنگ را بریزاند و با بول بیرون آرد و مقدار
یک ملعقه خون بر کسی که بتازی مس گویند خشک کرده و طری تخم بادیان و سنبل بسایند
تا خوشبوی شود و آنرا در شراب شیرین بدهند سنگ را بریزاند و اگر مس را بر زنهار خداوند
این علت کشند با خون بر وی ریخته شود سخت سود دارد و همه داروها که از بهر این علت
دهند در گرمابه و آب زن نافع بود و حب البلسان سوده یک مثقال سنگ گرده را بریزاند
و روغن حبة الخضرا با نخود آب خوردن و حلوا زان ساختن سنگ گرده را پاک کند و بادام
تلخ با ایخته سنگ را بریزاند **صفت معجون سودمند** بگیرند آبگینه سوخته و کژدم و خاکستر کرنب
نبطی و خاکستر خرگوش و سنگ اسفنج و خون مس خشک کرده و خاکستر پوست خایه مرغ

که بجا زوی بر آمده باشد و حجر الیهود و صمغ کوز و وج راسنا رابست فطراسالیون و دوقو و
اشکطراشیع صمغ آلو خطمی فلفل از هر یکی یک جزو نیم همه را با انگبین بسرشند شربت از یکدرم تا یک مثقال
تا آب خسک تا با آب نخود سیاه سنگ مثانه را پاک کند **صفت معجون کژدم** بگیرند کژدم سوخته پنج درم
جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل و دارچینی از هر یکی دو درم و نیم بیخ کاکنج یکدرم و نیم جند بید
بستر چهار درم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربت بعد از شش ماه کودک را نیم دانگ و بزرگ را
یک دانگ در آب کرفس **صفت داروی دیگر** سنگ مثانه را بشکند بگیرند اشق فلفل و نطرون از هر یکی
یک مثقال حب البلسان دو مثقال مر چهار مثقال همه را بشراب شیرین بسرشند و حبها کنند
چند نخودی هر بامداد سه حب بخورند در گرمابه یا پس ازانکه از گرمابه بیرون آیند در مدت
چهل روز مثانه را پاک کند **صفت روغن کژدم** بگیرند زراوند مدحرج و جنطیانا و سعد و پوست
بیخ کبر از هر یکی یک وقیه همه را نیم کوفته کنند و یک رطل بغدادی بادام تلخ بگیرند و این داروها
درین روغن کنند و در آفتاب نهند یک روز پس او را بفشارند و بپالایند و ثفل ازوی جدا کنند
و ده کژدم زنده درین روغن افکنند دران حال که بگیرند و دو هفته در آفتاب نهند پس
بپالایند و بکار دارند **صفت خشک کردن** خون مس یعنی چهار ساله را دران وقت که انگور را رنگ
در افتد بسمل کنند و خون او که با ول برود لختی بریزند و آخر او نیز بریزند میانه را رق نگاه
دارند و در دیگی سنگین پاکیزه و بنهند تا بفسرد پس آنرا پاره کنند و بر چیزی مشبک نهند یا
بر غربالی پاکیزه یا بر سفالی نهند و بر سر آن حریر بپوشند تا گرد ان بدو راه نیابد و در آفتاب
تا خشک شود از نم و تری با نگاه دارند تا خشک شود بوقت حاجت بسایند و بکار دارند
چنانکه یاد کرده آمده است **صفت سوختن عقرب** شیشه محکم بگیرند و کژدم را در وی کنند و آنرا
در گل حکمت گیرند و در تنوری نهند گرم و شش ساعت بگذارند پس بردارند و بنهند تا سرد
شود و سر شیشه باز کنند اگر بریان شده باشد چنانکه بتوان سود نگاه دارند و اگر نه
دیگر باره سر شیشه استوار کرده دو ساعت یا سه ساعت دیگر اندر تنور گرم نهند تا نیک
بریان شود چنانکه سوخته نباشد که قوت او برود و خام نباشد که بتوان سود **صفت سوختن آبگینه**
و گوهر آبگینه کار را کرده یا آبگینه شامی سپید پاکیزه در کفگیر آهنین کنند و بر سر آتش

نهند تا سرخ شود پس در آب انجبار افکنند بسیار بار با آتش سرخ میکنند و در آب انجباری
افکنند تا بطرقد و چنان شود که بتوان سود **باب چهارم از جزو چهارم از کفتار هجدهم اندر علاج**
آنکه سنک که در مجاری بول بکیرد و اکر ابزار زدن جراحت کند مجری اندر ماند اکر سنک
مثانه را یا مجری را ابزار دو جراحت کند علامت وی آنست که از پس سنک بیرون آید بول با خون
آمیخته بود یا خون ناب بود اکر بول با خون نیک آمیخته باشد بباید دانست که جراحت در کرده
افتاده است و در مجری ها که فرود کرده است و اکر نخست خون آید پس بول آید بباید دانست
که جراحت در مثانه یا در گردن مثانه مجری قضیب افتاده است و موضع درد بران گواهی دهد **علاج**
هرگاه که جراحت افتد در حال رگ باسلیق باید زد تا از اماس ایمن شوند پس جراحت را
علاج کردن **صفت داروی که جراحت را ببرد و یابد** بکیرند گل ارمنی و کندر و دم الاخوین از هر یکی
جزو اقاقیا بی مغسول سه یک جزو تخم خربزه پاک کرده چند همه داروها و همه را بکوبند
و با آب لسان الحمل دهانند آن و از پس طعام بده یا ساعت یک قرص بدهند **صفت داروی دیگر**
بکیرند اسفیداج ارزیر و گل مختوم و کندر و دم الاخوین را پستار است افیون عشر یک جزو همه را
شیاف کنند و بوقت حاجت با آب لسان الحمل یا بجلاب بسایند و مجری قضیب اندر چکانند **صفت**
داروی که که خون را از تعهد مثانه و کرده و از هر جای که آید باز دارد بکیرند کهربا و گل ارمنی و
گلنار و اقاقیا و کندر را پستار است افیون ربع جزو شربت یک مثقال با آب سماق و بانی علاج
در باب علاج خون و بول یاد کرده آمد و اکر خون اندر مجری بول بسته شود علاج آنهم اندر جزو دوم
یاد کرده آمد و اکر خون وقتی باشد که خون اندر مثانه و مجری بول بسته شود و حاجت آید بدانچه
بشکافند بجای آنکه از بهر سنک بشکافند و اکر سنک بمجری اندر ماند علامت وی آنست که در بنا
قضیب درد و گرانی بود و بول بدشواری بیرون آید و علاج وی آنست که خداوند علت بقفا
بار خوابانند تا بعضای مثانه باز شود و تدبیر آن باید کرد که باز شود و باشد که بعد از آن راست
بیرون آید و اکر بدین طریق بجای باز نشود تدبیر آن باید کرد که سر فاناطر مجری قضیب
فرو کنند تا سنک را باز پس برد و قضیب را مالیدن بروغنهای تحلیل کننده و چون روغن
شبت و بابونه و اندر آب زن نشاندن و ابهاد تحلیل کننده بر مثانه و قضیب چکانیدن

وآب بسیار و قرصهای ادرار کنند تا بسیاری بول بر دفع سنک یاری دهد **باب پنجم از جزو**
چهارم از کفتار هجدهم اندر احوال شکافتن مثانه و سنک بیرون کردن اکر سنک صلب بود و بزرک
و بدین تدبیرها که یاد کرده آمد شکسته نشود تدبیر جراحت باشد که بشکافند و بیرون کنند لکن
شکافتن کاری با خطر است گاه گاه به نادر یکی سلامت ماند پیشینکان گفته اند که سنک کرده را نیز
از سوی پشت بشکافند و بیرون کنند و این سخت با خطر است و ما درین روزکار نشنیدیم و ندیدیم
در هیچ کتاب یاد نکرده اند که طبیبی این علاج فرمود یا بیماری بدین علاج سلامت یافت پس این
علاج نشاید کرد اما سنک مثانه بیرون کردن آسان تر و کم خطر تر است و طبیبی که این کار
کند در سه حال تامل باید کرد یکی در عمر خداوند علت دوم در کوچکی و بزرکی و شکل سیم دردها که
خداوند علت می کشد و فایده شناختن عمر خداوند علت آنست که اکر کودک بود و در حد سالکی
بود یا کهل وی را جراحت کردن آسان تر بود از بهر آنکه اکر کودک سخت خرد بود طاقت ندارد
و اکر در حد ده سالکی بود هم طاقت جراحت دارد و هم جراحت او زود بسته شود و کهل را اکر
جراحت کنند اماس فلغمونی کمتر بود و مردم جوان را و پیر را جراحت کردن عسر بود از بهر آنکه جوان را
هم اماس فلغمونی بود و علاج آن با علاج جراحت دشخوار بود خاصه درین موضع و پیر را جراحت
بسته شود و فایده شناختن احوال و اشکال سنک آنست که اکر سنک کوچک بود از زیر انکشت
بیرون میشود و آنرا بدست آوردن و دفع کردن دشخوار بود و خداوند علت را عذاب کردن
بود لکن چون یابند آسان بیرون آید و اکر سخت بزرک بود جراحت بزرک باید کرد و هم باشد که
بسته نشود و اکر در کوچکی و بزرکی میانه بود و کرد بود آسان بیرون آید و اکر سنک دراز
بود جهد باید کرد تا از اشکل راستی بدارند برابر جراحت تا آسان بیرون آید و فایده شناختن
دردها که خداوند علت می کشد آنست که معلوم کردد که سنک درشت است و هر چند سنک درشت تر
درد صعبتر و چون خداوند علت دردها کشیده باشد و با درد خوی کرده بود و درد جراحت تواند
کشید و از وجه تا جهد خلاص تن بجراحت اندر دهد و دلیرتر باشد و اکر درد صعب کشیده
نباشد نه طاقت جراحت دارد و نه بدان درد تن در دهد و سخت ترسان بود **کفتار نوزدهم**
اندر بیماریها که بخصوصیت بزنان و این کفتار سه جزو است جزو نخستین اندر اماسها

در شهها و خارش قضیب و خایه بود دیگر جایها یاد کرده آمد باب نخستین اندر اماس گرم که اندر
قضیب و خایه افتد سبب اماس گرم که اندر قضیب و خایه افتد ماده خونی و صفرایی بود و اما سبب
اماس خایه اندر بیشتر وقتها آن بود که شهوت جماع بوده باشد و اسباب آن حاصل شده و تمکن
آن با کسی که آرزوی بود در رفته و از آن کار بسببی باز مانده و منی حرکت کرده باشد و بسبب ناآمدن
حاجت و نا یافتن مراد در جای خویش بمانده و اماس خایه که بسبب آن خیزد آن بود یا در پوست
خایه بود یا در نفس خایه و آنچه در نفس خایه بود ماده آن گرم بود و بیشتری تب آرد از بهر آنکه عضوی
شریف است و بدل پیوسته است و آنچه در پوست خایه بود بسیار باشد که بی تب بود و فرق میان
آنکه در پوست خایه بود و آنکه در نفس خایه بود بلمس توان دانست و بسیار باشد که اماس
خایه بحران انتقال کند و ماده بسینه برآید و بسرفه زایل شود علاج اما علاج آنچه حرکت منی
و نا یافتن مراد افتد اگر در آن حال که گرانی در خایه پدید آید آن مراد با کسی دیگر بر آرند تا او
منی فارغ کرد در حال ساکن شود و اماس نکند و اما چون اماس کرد یا خود از ماده است
نه از حرکت منی فصد رگ صافن زنند یا بر ساق حجامت باید کرد یا بر روی ران و منی مردی را این
حال افتاده بود در بهنه که تبازی القطن گویند حجامت فرمودم آن کس را اماس و درد او بیک
روز زایل شد و دیگری را هم این حجامت فرمودم آن کس حجامت بر کمرگاه کرد برابر کرده هم
سود داشت و بی کردن ماده اماس را از آن جانب باز دارد و اگر اماس در خایه بود رگ و
حجامت هم از آن جانب باید کرد باشد و اگر در هر دو خایه باشد رگ از هر دو جانب باید زد و حجامت
نیز از هر دو جانب باید کرد و طبع نرم کردن و طبع نرم کردن شاید که ماده را بجانب مقعد باز
آرد و دفع کند صواب باشد و تدبیر لطیف باید کرد و از گوشت پرهیز باید کرد و از طلیها و ضمادها
نخست حرقه بیرکه و گلاب یا بعصاره کدو و گشنیز تر و عنب الثعلب و عصاره نی تر و عصاره
کدو تر کنند و بران موضع کنند صفت داروی سودمند بگیرند عصاره گشنیز تر و آرد جو و آرد باقلی
و اندکی زعفران و روغن گل بهم بکوبند و بسرشند و ضماد کنند صفت دیگر بگیرند برگ کاکنج و آرد
جو و آرد عدس و زرده خایه و روغن گل صفت دیگر بگیرند برگ کاکنج و آرد باقلی و بنفشه سوده
و لعاب خطمی سپید چون عصیده کنند و بر نهند صفت دیگر آب گشنیز تر و آرد جو و خطمی سپید سود

دارد

دارد و اگر زرده خایه مرغ و اندک و سرکه و روغن گل با اندکی با هم یار کنند نیک بود و اگر درد و
و ضربان همی افزاید از اندکی برگ خشخاش و برگ کوکنار ماننده آن چاره نباشد لختی از این نوع
با این ضمادها باید آمیخت و هرگاه که درد و ضربان ساکن شود و از حد ابتدا درگذرد داروها
تحلیل کننده بکار باید داشت چون آرد باقلی و خطمی سپید و بابونه بلعاب تخم کتان و پخته سرشته
و آرد جو با ماء العسل سرشته و برگ کرنب پخته با آرد جو و زرده خایه مرغ و روغن گل و هرگاه
که با خر رسید داروهای قوی تر و محلل بکار باید داشت چون مویز دانه بیرون کرده و زیره
کرمانی بشراب شیرین یا بماء العسل مخض کرده یعنی چون عصیده کرده و چون برگ کرنب و حلبه
بسرکه کوفته و پخته و آرد باقلی و مویز دانه بیرون کرده و زیره در شراب ممزوج پخته و خاکستر
دانه خرما و خطمی و اسپستا و نیست بسرکه سرشته و خاکستر کرنب و خطمی با زرده خایه مرغ سرشته و بیخ
سوسن کوفته و پخته و بیخ خیار دشتی با ماء العسل مخض کرده و هرگاه که اماس صلب شدن
گیرد و محللات قوی تر بکار باید داشت چون مقل و اشق و پیه بط و پیه گوساله چنانک اندر
اندر باب دیگر یاد کرده آمد باب دوم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر اماس سرد
و اماس صلب در قضیب و خایه علامت اماس سرد آنست که ضربان نکند و برنگ سپید و
بلمس سرد بود و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و اماس گرم و سرد را اگر علاج صواب
نکنند صلب شود علاج ضمادهای معتدل و محلل بکار باید داشت چون اکلیل الملک با پخته
مخض کرده و زرده خایه مرغ و آرد گندم نخالة با سبوس بهم بسرشند و آرد باقلی در شراب
کهن مخض کنند و مویز دانه بیرون کرده و اندکی زیره و روغن کنجد مخض کرده بر نهند و از
بابونه و اکلیل الملک ضماد کرده و از نخود سیاه و باقلی و موم روغن و زیره مرهمی سازند و بر نهند
و مصطکی و اندروسا اندر ماء العسل حل کنند و مشک را بروغن سنداخر یا بروغن زنبق حل کنند و بجرم
قضیب اندر چکانند و اگر استفراغ حاجت بود نخست تنقیه فرمایند و حقنها و شیافهای معتدل بکار
دارند و تدبیر لطیف کنند و اماس صلب را بگیرند آرد حلبه و آرد باقلی از هر یکی ده درم زیره و آرد
نخود و کتیرا خشک از هر یکی سه درم همه را بیخته با ماء العسل عصیده کنند و همچنین بگیرند آرد نخود
و آرد باقلی ده درم تخم بنگشت پنج درم مویز دانه بیرون کرده پانزده درم پیه بط و پیه گوساله

از هر یکی یک وقیه روغن زیت یک وقیه روغن سوسن یک وقیه همه را عصیده کنند یا بگیرند برگ کرنب
بخته آرد حلبه بسرشند و ضماد کنند و اگر آرد باقلی و بابونه و پیه مرغ با آن یار کنند قوی تر بود یا
بگیرند انجیر خشک و پیه بط از هر یکی یک جزو برگ زیتون برگ سرو اشق از هر یکی نیم جزو همه را
بماء العسل و روغن گاو نخص کنند یا مقل و اشق و انزروت با آرد باقلی بماء العسل یا بطبوخ خطمی حل کنند
یا سبوس گندم بکوبند و به پزند بخیر رود دیگر باره بکوبند و به پزند همچنین همی کوبند و همی به پزند
تا جملگی سبوس کوفته و بخته شود و اشق را بسکنجبین حل کنند و این سبوس را بدان بسرشند
و نیم گرم کنند و بر نهند و چون سرد میشود بری دارند و دیگری بر می نهند همه تا سپرها و صلبی
نرم کنند و بسیار باشد که بر پوست خایه علت دوالی پدید آید و بیشتری در سوی چپ افتد و آنکه
در آن جانب رگ زیادت است بدو بیشتر آید و علاج او علاج اماس صلب است باب
سیم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر بزرگ شدن اماس در خایه بسیار باشد که خایه
بزرگ شود بر سبیل اماس لکن بر سبیل فربهی و فزونی همچون پستان زنان باشد علاج
علاج این علاج پستان نورسیدکان است تا بزرگ و او بخته شود و آن طلی کردن بود بعصاره
ورق البنج و شوکران و چیزهای که قوت جاذبه و قوت غاذیه را ضعیف کند و سرب را با آب کشنیز
برجکانند و سرب پاره دیگر بروی سایند تا از هر چیزی سوده شود و طلی کنند سود دارد و سنگ
آسیا و سنگ فسان که کارد بروی تیز کنند بیکدیگر سودن با آب کشنیز یا گلاب طلی کردن
هم این منفعت دارد صفت ضمادی تحلیل کننده بگیرند مویز دانه بیرون کرده و پیه مرغ و پیه کرده
و موم زرد از هر یکی ده درم زرده خایه مرغ یکی مصطکی سوده پنج درم پیه را و موم را با روغن گداز
بگدازند و زرده خایه با وی جایی بزنند اندر هاون بسایند پس مصطکی بر افکنند و مویز دانه بیرون
کنند و نیک بکوبند و جمله را بهم زنند تا نرم شود و بکوبند و جمله را بسرشند و بکار دارند باب
چهارم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر علاج خایه که بزرگ بر آید بسیار باشد که خایه
مردم بزرگ بر آید و نا پیدا شود و باشد که بدان سبب عسر البول پدید آید و بوقت بول کردن
درد کند از بهر آنکه مجریها بول را زحمت کند و تنگ کرداند و سبب سوء المزاج سرد بود و ضعف
قوت و این علت بیماران را در آخر بیماریهای حاده افتد و در زنان در پستان را نیز افتد اما آنچه بیماران را

افتد نشان نزدیکی مرگ بود و آنچه زنان در پستان را افتد نشان سوء المزاج سرد بود علاج علاج وی
گرمابه است و آب زن و روغنهای گرم مالیدن و ضمادهای گرم کننده و فربه دهنده بر نهادن
چنانکه در جزو دوم ازین گفتار در علاج نقصان باه یاد کرده آید ابو علی سینا میگوید پزشکان
فرموده اند که تا بزه در عرق قضیب نهند و باد در دمند تا تن چون خیک شود و خایه فرود آید
باب پنجم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم در استرخاء پوست خایه بسیار باشد که پوست
خایه سترخی شود و فرود آویزد و در آن رنج این علت بیش از آن نیست که بوقت آب تاختن
نگاه باید داشت تا بر زمین نیفتد و زشت نیز باشد و گاه باشد که مردم نشسته بود و آن پوست
در زیر پای آورده بود و ناگاه برخواهد خاست بکشد و درد کند علاج علاج وی ضمادهای
قابض است که بر نهند و آبهای قابض می چکانند آنچه در علاج فرود آمدن مقعد یاد کرده اند و
و بعضی طبیبان فرموده اند که فزونیه ببرند و باقی بدوزند و اولیتر آنست که تخت بدوزند پس
ببرند باب ششم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر ریشهای قضیب و خایه و حوالی مقعد
ریشهای این جایگاه بهها بیشتری بهن بازی شود و آنرا بتازی القروح الساعیه گویند و قروح
ساعیه بر هر اندامی که باشد بهن بود خاصه بر این اندامها از بهر آنکه این اندامها همه نمناک و گرم است
و عرق بسیار کند و هوا پوشیده است و بخارهای فضول نزدیکست بدین سبب قروح این
اندامها همچون قروح احشا است و قروح دهان و بترین این اندامها آنست که بر عضله این قضیب
بر آید و بر عضله مقعد از بهر آنکه حس آن قوی است و بیشتر و فنهای گرم بود و از عرق تر بود
و بدین سبب زود عفونت پذیرد و مصلحت قرحه آنست که موضع او خشک بود و بدارد خشک
بهتر شود و بسیار باشد که بسبب این ریشها قضیب را یا خایه را باید برید و مرد را یا خصی باید
کرد یا مجبوب یا ممسوح تا قرحه جای دیگر نگیرند و مرد بسلامت ماند و بسیار باشد که پوست خایه بیفتد
و خایه برهنه بماند و بخته و پس آن پوست را عوضی بر آید در خریطه شود و خایه را بپوشد همچنانکه
بود لکن تنک تر آن پوست اصلی بود و پوست نباشد از بهر آنکه پوستی که برفت آنچه که بعوض
آن بر آید پوست نباشد و این معنی در باب نخستین از جزو سیم از گفتار پنجم ازین کتاب معالجات
یاد کرده اند علاج اگر ریش تازه بود هیچ داروی به از صبر نیست و مرداسنگ و توتیا و قلیمیا

مغسول بشراب سخت نیک است و مردارسنگ خرد بدان نزدیک است و کرد و خنک سوخته سخت نافع است
خاکستر شبت و توتیا دردی نیک است و اگر ریش کهن باشد و زی بسیار داروهای قوی باید
چون روی سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته و اگر بدان حاجت بود گوشت بر رویانند کندر
با این داروها بیامیزند **صفت داروی مرکب** بگیرند توتیا و صبر و انزروت و کندر و نشادغ و گلنار
و اقاقیا و پوست درخت بید که بتازی الغرب گویند سوخته و شب یمانی و زاج سوخته و مازو
و اسفیداج زنگار یک جزو و نیم اقماع انار ترش یک جزو مرهم سازند بروغن گل **صفت دیگر**
بگیرند خبث الحدید و مردارسنگ و دم الاخوین و قرطاس عرق و شب عرق مرهم بسازند بروغن
گل و اگر ریش کهن باشد کندر و صبر با این داروها بیامیزند **صفت داروی که ریش خورنده**
و بواسیر را سود دارد بگیرند جس سوخته و کندر و شب یمانی از هر یکی چهار درم و پوستها باریک
که در میان انار بود ترش و زراوند و قلقطار از هر یکی هشت درم همه را بکوبند و بشراب
مثلث بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بسایند و بکار برند **صفت داروی**
دیگر بگیرند زعفران و شب یمانی و مر از هر یکی هشت درم صبر و کندر از هر یکی چهار درم اقراص
کنند هم بشراب مثلث و بسایه خشک کنند **صفت داروی دیگر** بگیرند توبال و جس از هر یکی
دوازده درم جس سوخته و مر و نوشادر و صبر و شب یمانی و تحاله جس و کندر از هر یکی هشت
درم همه را بکوبند پس که بسایند در آب و اقراص کنند و بسایه خشک کنند **صفت داروی دیگر**
ریشهای پلید و خورنده را سود دارد بگیرند قرطاس محرق بی و دو درم آهک آب نارسیده
و زرنیخ زرد از هر یکی یک وقیه همه را بسایند و بعصاره برگ اسبغول با سرکه بسرشند و اقراص
کنند **صفت داروی دیگر** ریشها و خورنده را سود دارد بگیرند قرطاس محرق بی و دو درم آهک
آب نارسیده و زرنیخ زرد از هر یکی یک وقیه همه را بسایند و بعصاره برگ اسبغول با سرکه بسرشند
و اقراص کنند **صفت داروی دیگر** ریشها و خورنده را سود دارد بگیرند خاکستر موی مردم و کلار
و عدس جیلد را بیستا است همه را بکوبند و در کنند **باب هفتم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم**
اندر پوست و گوشت فزونی که بر قضیب و زهار و خایه و مقعد پدید آید علاج بگیرند بوره
سوخته و خاکستر چوب رز با آب بسایند و طلا کنند و اگر بدین زایل نشود از بیخ ببرند و زنگار

وزاج بر کردن و اگر سخت بد باشد داغ باید کردن **باب هشتم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم**
اندر کوز شدن قضیب روغن نرگس و روغن سوسن و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو و کون
و موم و راتینج بهم بسرشند و سرشته هر یک جدا می مالند در گرمابه و بیرون گرمابه **باب نهم از جزو نخستین**
از گفتار نوزدهم اندر علتی که یونانیان آنرا غافویلوا رساطون گویند این علت هیجان قضیب بود
و تمدد او عیبهی بسبب اماس گرم که در اوعیه باشد و این علت مردان را و زنان را افتد و هر دو را
نادر باشد و زنان را در تر بود و این علتی است که اگر علاج صواب نکنند اوعیه منی را استرخی بود
و ماتشنج کند و هلاک کند و نخست شکم با ماسد و عرق سرد آمدن گیرد پس هلاک شوند **علاج** نخست
رگ باسلیق زنند و بر بینه حجامت کنند پس طبع را نرم کنند بمسهلات لطیف چون آب لبلاب و خیار
شنبر و آب حنقد و آب عنب الثعلب و خیار شنبر و مانند آن و نخجهای نرم و طلیهای خنک بر نهند
بر پشت قضیب و خایه چنانکه اندر علاج اماس گرم که در قضیب و خایه بود که یاد کرده آمد و نیلوفر
خوردن و بوییدن و طلی کردن سخت سود دارد و طعام مزوره و اسفاناخ و نیلوفر و آلو و انچه بدین ماند
باب دهم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر خارش قضیب و خایه و علاج کردن آن سبب
آن ماده بود که بدانجا فرود آید و گاه باشد که تری تراید و این نیز بود و علاج نخست استفراغ باید کردن
بفصد و اسهال و حجامت بر بینه کردن و بر روی ران سخت سود دارد **صفت داروی که طلی کنند**
بگیرند اقاقیا و ماجیثا از هر یکی نیم درم نوشادر دانگی صبر دانگی زعفران عنید انگشتان جند و زنا
همه را بکوبند و به بیزند و بروغن زنبق بسرشند و بکار دارند و سرکه و روغن گل و اندیکی بوره
طلی کردن در گرمابه سود دارد و اگر خارش صعب بود اندکی مویزج با آن بیامیزند چون از گرمابه
بیرون آیند سپیده خایه مرغ با انگبین سرشته طلی کنند و دیوجه بر افکندن بر روی آن و بر بینه
سود دارد **جزو دوم از گفتار نوزدهم اندر فتق و قیله که اهل خراسان غر گویند و شهر من**
دبه خایه گویند باب نخستین اندر یاد کردن اسباب فتق و انواع آن و فرق میان فتق و قیله
باید دانست که پوشش شکم دو پوست است و عضلهاست و دو حجاب است یکی زندرونست و حجاب
معده و رودهاست و آنرا بتازی المطالیف بالاحشا گویند و دیگر بیرونتر است و آنرا بلغت یونانی
بارطون گویند و بتازی ممتد گویند از بهر آنکه این را ریده تر از آنست و منفعت هر دو آنست که

کثافت اینسان نگذارد که حرارت احشا منطفی شود تا بهمه احشا گرم بود و حرارت هر یک کار بای خویش
نام می کند و عضلها و پوست تن دیر و جو و کی بر جا بها بود دران یاری میکنند و حرارت را مدد می دهند
واین حجاب باریطون را منفعتی دیگر هست خاصه وان آنست که رودها را بر نهاد خویش نگاه دارد
تا قرار دیار شود و تحاریهای خالی فرو بغتد واین منفعت واز آنست که بوار بده تر و گشیده
نرست و باریطون تا تهی گاه و بغوله ران ماندست و از آخر او دو منفذ ساخته شدست چون
دو موری از هر سوی یکی فرود آمدست تا نزدیک هر دو خایه هرگاه که مردم از جای بجهد یا اورا
ابی سخت رسد تا او را بلند کند یا باری گران بر گیرد یا مانند آن قوتی بدو رسد از صعبی قوت
این حجاب باریطون بشکافد و سوراخ شود اگر این سوراخ برابر ناف افتد یا برتر یا فروتر رودها
و ثرب بدین سوراخ آید و از جایگاه بیرون خیزد و آنرا بتازی فتق مراق البطن یعنی فتق پوست
شکم اگر واین منفذ که از آخر باریطون ساخته شده است شکافته شود ثرب و روده اینجا فرود
آید واین شکاف کوچک باشد و بزرگ باشد اگر کوچک باشد روده از بغوله ران فروتر نیاید
آنرا بتازی فتق الارساب گویند یعنی فتق بغوله ران واگر بزرگ باشد روده با آن حجاب
مطیف کیسه خایه فرود آید آنرا بتازی قیله الامعا گویند یعنی فرود آمدن روده بکیسه خایه وگاه
باشد که بسبب فرود آمدن روده به بغوله ران وبکیسه خایه شکافتن باریطون نباشد لکن طوبی
باشد که اینجا گرد آید و از این منفذها یا هر دو بسبب واغسته شوند و بادنک مایه قوتی فراخ
باز شوند و روده بدین منفذها فرود آید و فتق الارساب با قیله الامعا تولد کند واین قیله گونه
بود یکی اینک یاد کرده آمد و دوم اینک باد بخایه فرود آید و کیسه خایه چون دبه شود واین را
بتازی قیله الریح گویند و سیم اینک آب فرود آید واین را بتازی قیله الما گویند و فتق مراق
البطن و فتق الارساب زنان را نیز بود **باب دوم از گفتار نوزدهم اندر فتق مراق البطن
و فتق الارساب و قیله الامعا و علامتها و علاج آن** اما علامت فتق مراق البطن انست که هرگاه
که خداوند علت به پشت باز خسبد انچه بیرون آمده باشد بجای باز شود و هرگاه که راست بنشیند
بیرون آید و هرگاه که دست بروی فشارد بجای باز شود و هرگاه که دست بردارد بیرون
آید و علامت فتق الارساب هم اینست و علامت قیله الامعا انست که قراقر اندر خایه افتد

هرگاه که طعام باد انگیز یا بدگوار خورد یا پیاده رود وگاه باشد که فرود آید و بجای باز شود و خایه
سخت شود چون سنگ و رنج بسیار رسد تا بجای باز شود **علاج** علاج هر سه نوع یکی است اما هرگاه
که روده با ثرب فرود آید آب گرم بدان جای همی ریزند تا نرم گردد و بیمار را در آب زن نشانند و روغن
بابونه گرم کرده همی مالند و در پشت بخسبد بران جای می نهند تا بجای باز شود پس از ابرقاده عواره
ببندند تا فرود نیاید و از طعامهای بادناک چون باقلی و لوبیا و عدس و از امرود و سیب و خیار
بادرنگ و از مجامعت و از بانگ کردن و بر سیر خوردگی پیاده رفتن و بر ستور نشستن و از کارهای
با رنج کردن پرهیز باید کردن و خویشتن را از سرفه نگاه باید داشت و پیوسته گوارش زیره و
معجون خبث الحدید بکار داشتن و اگر آن جایگاه را داغ کنند تا سوراخ تنگ تر شود صواب بود و
داروهای قابض بر نهادن نیز سود دارد و سوراخ را تنگ تر کند و آن جایگاه را سخت کند و دارو های   روهای
قابض اینست اقاقیا و صبر و عصاره لحیة التیس و مرو انزروت و مصطکی و کندر و انار پوست
و اقماع انار ترش و مازو و پسته و سماق و دباغان و گلنار و برگ مورد و شب یمانی و صمغ و طراثیث
و سریشم ماهی و سریشم کفشگران و انجره ها را گرم کند با این داروها بیامیزند چون جوز سرو و برگ
او و چیزهای که باد را بشکند نیز بیامیزند چون ابهل و زیره و چیزهای گرم کننده تا نرم کننده که قوت
دهنده بود بیامیزند چون رفت و علک البطم و زرنیخ و مقل **صفت ضمادی سودمند** بگیرند اشق و کندر
و دبق و صبر از هر یکی سه درم مقل دو درم اقاقیا و انزروت از هر یکی یک درم همه را بکوبند و سرکه
تر کنند از شبانگاه تا بامداد در هاون بیایند و لختی ابهل کوفته بر افکنند و بیامیزند و بران جای نهند و ببندند
صفت ضمادی دیگر بگیرند مصطکی کندر مامیثا گلنار و دم الاخوین و مرو سریشم ماهی را پستا را بست
همه را بکوبند و سریشم را با آب عنب الثعلب بگذارند و داروها بدان بسرشند **صفت ضمادی دیگر** بگیرند
اقاقیا و جوز سرو و صبر و انار پوست را پستا را بست همه را بکوبند و با آب صمغ بسرشند **صفت ضمادی
دیگر** بگیرند جوز سرو و مرو و سعد و مرزنجوش و مازو خام و اقاقیا و کندر و صمغ را پستا را بست صمغ را
بشراب حل کنند و داروها بدان بسرشند و کودکان را مقل بشراب حل کنند خاصه بشراب قابض و
بران جای نهند و روغن یاسمین و قند سده بستر چیا لند **صفت ضمادی دیگر** کودکان را بگیرند سمار و غ
خشک و بکوبند و به پزند و با سریشم ماهی گداخته بسرشند و بران جای نهند **صفت ضمادی دیگر**

هم کودکان را بکار دارند مصطکی و زعفران از هر یک دو درم حل بوره کهنه سوخته چهار درم همه را بکوبند و زرده
خایه مرغ نیمبرشت بسرشند و بران جای نهند باب سیم از جزو دوم از کفتار نوزدهم اندر قیلة الشحم
علامت قیله شحمی آنست که فراخ و بسیار بود و بدست سبک بود و کیسه خایه چون دبه شود و این آسان
تر بجای باز شود از قیلة الامعا علاج از طعامها و میوهای بادناک پرهیز باید کرد و کوارش زیره
و معجون حب الغار بکار داشتن صفت قطوری که بمجری قضیب اندر چکانند بگیرند روغن زنبق یک
دانگ مشک یک مثقال جند بیدستر یک مثقال بیامیزند و اندر چکانند و غالیه بروغن بان حل کنند
و اندر چکانند و روغن یاسمین و جند بیدستر و فرفیون در وی حل کرده همی مالند و معجونها و داروها
که در باب علاج استسقا طبلی یاد کرده آمده است درین باب سودمند بود صفت حبی که بادها را بشکند
بگیرند تخم کرفس و انیسون و بزر السقند و مصطکی و زعفران از هر یکی یک درم هلیله کابلی و بلیله
و آمله از هر یک دو درم سکبینج و مقل از هر یک یک درم و نیم مودیج و فطراسالیون و اذخر و قسط و
زرنباد و درونج و اسارون از هر یکی نیم درم شربت یک مثقال هر بامداد بخورند و ضمادها که در باب
گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و از همه حرکتها پرهیز کند خاصه بر سیری خوردنی و از جماع
و اگر حاجت باشد بدان یا معده و شکم از طعام سبک نشود و جماع نکند و تخت حدله که ازار
باشد بر نهند و خویشتن به بندد پس جماع و دیگر حرکتها کند باب چهارم از جزو دوم از
کفتار نوزدهم اندر قیلة الریح علامت وی آنست که بدست خایه درشت بود و قرار نکند و بدست
گران بود و کیسه خایه بروزگار سخت بزرگ شود و چون بجنبانی آواز آید علاج آب کرفس خورند
و معجون کندر بکار دارند و ضمادها که در علاج استسقاء زقی یاد کرده آمده است بر وی نهند صفت
ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و سعد و گل ارمنی و زیره و مورد و بنگ کوبیند ایشان را بیست
همه را بکوبند و با آب مورد تر و سرکه ترکنند و بر نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند آرد حلبه و آرد
جو و سرگین کبوتر از هر یکی یک جزو و سرگین گاو دو جزو و علک را با پیه بگدازند و لختی روغن
زیت بر افکنند و داروها بدان بسرشند و خاکستر درخت بلوط و خاکستر بیخ کرنب با روغن زیت
بسرشند طلا کنند سود دارد و اگر آب بسیار خورد صواب آنست که تن را کنند پس داغ کنند و
بدل مبضع کنند بر یک جانب و در دو آب بدو پس روز بیرون کنند تا عفن نیفتد و قوت

نگاه میدارند باب پنجم از کفتار نوزدهم اندر احوال جماع و منفعت و مضرت و علاج تقصیری
که اندران کار افتد و سبب آنچه اندر جهان حکمت آفریدگار تبارک و تعالی در آنکه مردم از جماع ع
لذتی با فراط یابد چون سبب بقای جانوران تولد و تناسل بود آفریدگار تبارک و تعالی
لذتی با فراط در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرد و پس از یافتن آن لذت شهوت آنرا
در همه جانوران نهاد و مردم را که این خاصیت ارزانی داشت که کارها با اندیشه و تدبیر
پیش و پس کارها دیدن و شناختن بود و بسیاران لذت کرد و در حال طلب آن لذت شرم را
که خاصیت مردمی است مغلوب قوت بهیمی کرد و فراموشی بر وی مسلط کرد تا در آن حال از تدبیر
پیش و پس کارها اندیشیدن غافل شود و با غمها که پدر و مادر را از بهر فرزند و از بهر
فرزند و از بهر پرورش او و از بهر صلاح و فساد او و از بهر آنک تا حال این فرزند در خورد
حال پدر و مادر بود یا نه و ایشان را ازین فرزند نیکونامی بود تا زشت نامی همه فراموش کنند
و بسیار مردمان باشند که کمال عقل و مروت و شرم و خویشتن داری ایشان بدان جای بود که
هرگز نام آن عضو که آلت این کار است بزبان نگویند و نخواهند که پیش دیگران ساعد دست
خود برهنه کنند اگر لیکن در حال چنان مغلوب قوت بهیمی شوند که همچون بهیمه عورت برهنه کنند
و باشد که عورت معقول را نیز برهنه کنند و خواهند که عورت او را همی بینند و خواهند که ساعتی
دراز تر در آن کار باشند این همه از بهر آنکه تا نسل مردم باقی ماند چنانک آفریدگار تبارک و
تعالی تقدیر کرده است و اگر نه آنست که این فراموشی کاری پدید همی آید و قوت بهیمی غالب
همی شود هرگز کدام عاقل این کار کردی و این غمهای فرزندان که یاد کرده آمد بخویشتن
کشیدی هر که این معنی فهم کند بکمال حکمت و قدرت آفریدگار تبارک و تعالی اقرار دهد و بحقا ص
بگوید ذلک تقدیر العزیز العلیم باب دوم از کفتار نوزدهم اندر آنک علاج اعضای تناسل
واجبست و مردم را درین باب بطبیب حاجت نیست بدانک باید دانست که طب نگاه داشتن
تن درستی است بر تن درستان و زایل کردن بیماری است از بیماران تا تن درستی باز آید
و این حفظ اشخاص بود چنانک ممکن گردد و حفظ نوع بزرگتر از حفظ شخص است و علاج
اعضای تناسل از جمله اسباب حفظ نوع است از بهر آنک حفظ نوع تناسل است و تناسل

حاصل نشود حفظ نوع است از بهر آنک حفظ نوع ما کمتر آن وقت که نر و ماده در لذت جماع
و در انزال موافق باشند اگر نر و ماده درین هر دو معنی موافق باشند هم فرزند آید و هم میان ایشان
الفت بود و اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد کمتر بود یا در انزال تقدیمی و تاخیری
بود نه فرزند تولد کند و نه زن از مرد لذت تمام یابد و باشد که آب مرد گرمتر و تیزتر بود
زود انزال افتد و شهوت زن خسته باشد و بر صحبت مرد حریص گشته مرد از وی جدا شود
حاجت او تمام ناشده اگر زن بی شرم باشد که شرم و حفاظ او کمتر بود بیم باشد که در آن حال هر کرا یابد
حاجت خویش روا کند و تدبیر آنک لذت هر دو از یکدیگر تمام حاصل شود و تدبیر آنک انزال
هر دو موافق افتد بتقدیم و تاخیر در علم طب است و بدست طبیب است و اگر مزاج آب مرد
با مزاج آب زن نامعتدل است و از ایشان فرزند نمی آید یا آب هر دو یا آب یکی از دوگانه
اندکیست تدبیر باعتدال باز آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آلت مرد و
زن باندازه یکدیگر نیست و بدان سبب این زا از یکدیگر لذت نیست تدبیر آن باید کرد و تدبیر
آن هم در علم طب است بدین سبب علاج اعضای تناسل واجبست مردم را درین باب بدین
علم حاجت بسیار است و از بهر آنک طبیب اندر علاج این اعراض سبب الفت و تناسل و بقای
نوعست اگر گویند طبیب خلیفه ایست از خلیفگان خدای در میان خلقان درست باشد **باب
سیم از جزو سیم از گفتار دوم اندر منفعتهای جماع اگر بوقت باشد** باید دانست که جماع
استفراغی طبیعیست خاصه اگر بوقت حاجت و بر شهوت صادق اتفاق افتد فضلها از تن
بدان دفع شود و تن سبکی یابد و مستعد قبول از زیادت غذا گردد و همچنان بود که گویی چیزی
بغضب از هم تافت بستده است و طبیعت از جهت طلب عوض آن در حرکت آمدست و بدان
سبب شهوت طعام و هضم زیادت گردد و اندامها غذا بهتر قبول کند و قوت تن بدان سبب
زیادت شود و قوت عصبانیه باعتدال باز آید و مردم هشیارتر و مردم خوی تر شود و دخان
منی که محتقن شده باشد و بجانب دل و دماغ بر آید شود و بدان سبب خیرگی چشم و صداع و اندیشهای
بد و اعراض مالیخولیا زایل شود و درد گرده و امتلاء رگها اما پیسها و بثرها و ریشها قضیب
و خایه و اماس بتولد آن و درد پشت و کمرگاه و حوالی آن هم بدان دفع شود و یکی از آنک

حرارت عزیزی ایشان بجای باد بلغمی از ایشان بدان دفع شود و بسیار باشد که از جماع باز ایستند
یا بیاید منی در او عفن گردد و بخار آن بدل و دماغ بر آید بیماریهایی که زنان را افتد و آنرا اختناق
رحم گویند مردان را مانند آن پدید آید سخت کسلانی و گرانی اندامها پدید آید و تن سرد شود و بس باشد که مرض
اختناق رحم ادا کند **باب چهارم از جزو سیم از گفتار دوم اندر مضرتهای جماع که نه بوقت
و نه بر شهوت صادق اتفاق افتد** افراط کردن در جماع و الحاح کردن بر خویشتن سخت زیان
دارد از بهر آنک هر گاه که او عیسی منی فارغ شود هر جماع که پس از آن کنند غذای خصیه از وی
بستده باشند منی که هر گاه که الحاح کنند بجای آب منی خون آید و هر گاه که غذا خصیه بستده شود
قوت جاذبه او از گرده غذا طلبد و عوض آن که بجماع از وی بستده باشند از گرده بستاند
و هر گاه که خصیه غذا از گرده بستاند گرده نیز از جگر بستاند و عوض آن از جگر بستده شود
و جگر عوض آن از معده طلب کند و غذای خام ناگوارید از معده بخویشتن کشد و از غذای خام
اخلاط تولد کند هم خام بود و خام باندامها رود از بهر آنک کار جگر آنست که کیلوس پخته را خون
گرداند و کیلوس خام را تمام نتواند پخت و اخلاط از خون بدماغ شود سخت درد سر آرد و آخر
بصرع و سکته و نسیان و فالج و رعشه و ضعیفی عصبها ادا کند و آنچه بدل آید رطوبتی فاسد از وی
در غلاف دل جمع شود و خفقان تولد کند و آنچه بشش رود دمه و ضیق النفس و سرفه تولد
کند و آنچه بحجاب رود از وی ذات الجنب تولد کند و آنچه بسپرز رود از وی سده و اماس صلب
تولد کند و آنچه بمفاصل رود از وی اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا تولد کند و همچنین
اگر جماع بر امتلا اتفاق افتد هم این علتها تولد کند و اگر بر گرسنگی اتفاق افتد مضرت آن بزرگتر
بود از بهر آنک رطوبت عزیزی خرج شود و تن نزار و خشک شود و قوت حاسها ضعیف و
ساقط شود و ساقهای سست گردد و رونق رنگ روی برود و موی سر ضعیف شود و
بسبب خشکی دماغ اصلع شوند و درد پشت و زانو و درد گرده و مثانه تولد بود و دهان
و گوشت دهان و گوشت بن دندانها گنده شود و هر گاه که در تن او خلط بد بود در حال جماع
قراشیت او بر آید و اندام او ناخوش بوی شود و هر که از پس جماع سرما یابد و نفس
او تنگ شود و خفقان پدید آید و چشم او درد شود و شهوت طعام ضعیف شود و یرا نشاید

که جماع کند و از بسیاری جماع درد و طنین تولد کند و باشد که حرارت غریب مستولی گردد و بهق محرقه تولد کند خاصه کسانیرا که در بطنهای ایشان بادها پیدا گردد و بسیار کس باشد که مزاج وی بد بود اگر جماع باز ایستد سر در تن او گران گردد و چنجر و دل تنگ شود و احتلام بسیار افتد و اگر جماع کند معده و همه قوتهای اندامها او ضعیف گردد و این را چاره مدارا و صبر و دیر اندر آن کار کردن و با غذای خوش پسند بودن و معده را مراعات کردن علاجی دیگر نیست **باب پنجم از گفتار نوزدهم اندر آنکه مضرت جماع بچگونه کسانرا رسد** باید دانست که مردم لاغر و خشک اندام را از افراط جماع بیم دق باشد و بیم ذبول باشد و از دو بیرون نباشد یا رطوبت اصلی خرج شود و حرارت غریزی راه یابد و بر اندامها مستولی گردد و بدق ادا کند یا حرارت غریزی بماند و بذبول و دق الشیخوخه ادا کند و مردم فربه و گوشت آلود از دق دور باشد لکن بیماریهای دیگر که در باب گذشته یاد کرده آمده است نزدیک باشد از بهر آنکه در تن ایشان فضول بسیار بود و مردم لاغر دو طایفه اند یکی آنکه لون ایشان سپید بود و پوست ایشان نرم بود و بر تن ایشان موی کم بود و رگهای ایشان سپید بود و تنگ بود و خون اندک بود و سپیدی لون ایشان برصاصی گراید یا بسبزی یا سخت سپید بود و این همه علامتهای سردی و خشکی جبلت است و این طایفه را منی اندک و غلیظ بود و مضرت جماع اندر تن ایشان عظیم بود و طایفه دوم سیاه چرده یا سرخی و سمرت گراید و رگهای ایشان فراخ بود و خون بعاس ما گوشت اندامهای ایشان بسیار بود و عناس ما دیگر اندک بود و بندگشادهای ایشان قوی و پیدا بود و عصبها غلیظ و موی بر تن ایشان بسیار بود و پوست ایشان صلب و درشت بود و این علامتها مزاج گرم و خشک است این طایفه را نیز منی اندک و غلیظ بود و شهوت جماع بسیار بود و در آن کار قوی باشند لکن زود از کار باز مانند و مضرت افراط در خورد یکدیگر همچون بود و مردم فربه نیز دو طایفه اند یکی آنکه فربهی ایشان از پیه بود و پوست ایشان نرم و بی موی بود و بندگشادها ایشان بگوشت پوشیده بود و رگها باریک بود و خون اندک و لون ایشان سپید بود و این همه علامتها مزاج سرد و تر است این طایفه را منی بسیار و رقیق بود و شهوت جماع اندک بود و از مضرت

ذبول این باشند لکن مضرتهای دیگر چون درد پشت و درد زانو و غیر آن بسیار افتد و طایفه دوم آنکه فربهی ایشان از گوشت بود و لون ایشان بسرخی و سمرت گراید و رگهای ایشان فراخ بود و خون بسیار بود و این همه علامتهای مزاج گرم و تر است و این طایفه را منی بسیار بود و قوام آن معتدل بود و اگر بر تن ایشان موی بسیار بود از روی جماع قوی بود و مضرت آن اندک بود و اگر از جماع باز ایستند مضرت آن بیش از مضرت بسیار بودن بود و پیران و مردمان لاغر و کسانیکه از جماع لذت عظیم یابند و از پس آن ضعیف شوند از جماع دور باید بود و هلاک خویش در آن باید دانست **باب ششم از گفتار نوزدهم اندر تدارک جماع** اما خداوند مزاج سرد و خشک را تدبیرهای گرمی و تری فزاینده باید کرد و طعام او نان سپید و گوشت بره و اسفیدباها و کوفته و کباب و هریسه باید بمقدار هضم و توابل آن زنجبیل و دارچینی و فلفل و دارفلفل و شیرینیها چون زلیبیا و قطایف و لوزینه و آنچه بدین ماند و شراب شیرین و خرما در شیر اغشته و شیر و انگبین سود دارد و از طعامهای تیز و شور و ترش پرهیز باید کرد و بر بستر نرم باید خفت و چون طعام هضم شود در گرمابه رفتن و روغن یاسمین و روغن خیری بکار داشتن و آسایش جستن و طبلخه مشکین با خود داشتن و نقاقل پرورده و ترنج پرورده سود دارد و اگر قوت یکبار ساقط شود در حال ماء اللحم باید داد با اندکی شراب بجای انگور زرده خایه مرغ نیم برشت با اندکی انگبین کهن و اندکی دارچینی یا دوالمسک در ماء العسل گداخته نخست دادن پس ماء اللحم بر اثر آن دادن و طبلخه مشکین بویانیدن و این حال بیرون و ناقهان و مسلولان و کسانیرا که از جماع لذت بسیار یابند چون عاشقان و کسانیکه بعید عهد باشند بجماع و کسانیکه جماع بر گرسنگی و ماندگی کرده باشند و اگر خداوند سقوط قوت جوان باشد و تن درست و فصل تابستان بود در آب سرد باید جستن و در حال بر آمدن سود دارد چنانکه در کتاب حفظ الصحه در جای خویش یاد کرده آمده است و سقوط قوت و غشی او را هم ماء اللحم و شراب کهن و توابل گرم تدارک باید کرد و طعام او کباب و بریان و قلیه خشک باشد و توابل گرم چون فلفل و زنجبیل و دارچینی و بجای آب ماء العسل خورد و شراب کهن و شراب انگبین سود دارد و خداوند مزاج گرم و خشک را تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و نگاه داشتن تا حرارت غریب بر نفروزد

وتدبیر این که از زنی و ریاضی که تن را گرم کند و از طعامها و توابل گرم پرهیز کند و آسایش طلبد
و طعام از کدو و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو و دوغ تازه و بره بزغاله و مرغ فربه سازند
و خایه مرغ نیمبرشت و ماهی تازه سخت موافق بود و از میوها انگور رسیده و امرود چینی سود دارد
و در آب نیم گرم نشستن سود دارد و از داروها باداورد و شیر و انگبین چنانکه در جلاب یاد کرده
یاد کرده آمد سخت موافق بود و شیر تازه و شکر بهم جوشانیده و نان سپید ترید کرده سخت
سود دارد و خداوند مزاج گرم و تر را جماع زیان دارد و بعضی باشند که از ناکردن وسواس و
خیرگی چشم و دیگر اعراض پدید آید و اگر افراط کند خفقان و غشی و ضعیف معده پدید آید و قوت
ساقط شود و سبب این آنست که ایشان مختلف مزاج باشند و مزاج اندامهای تناسل گرم و تر
بود و منی بسیار تولد کند و مزاج معده و دل و دماغ ضعیف بود و علاج ایشان بچیزها باید
کرد که منی را خشک کند و کمتر تولد کند چنانکه سبستر اندر باب جداگانه یاد کرده آید و اگر این علاج
نخواهند و خواهند که از لذت جماع بهره یابند دل و دماغ و معده را تعهد باید کرد و معجونهای قوی
کننده چون دوالمسک و مفرح و دیطوس و شناشا طعام و شراب معتدل فرمودن و اگر دل و دماغ
نیز گرم بود این معجونها استعمال نکند مفرح معتدل و اطریفل بزرگ باید داد و دل و دماغ را به
بوی صندل و گلاب و سیب و آبی و شراب ریحانی قوت دادن و ضمادها که از این نوع باشد بر
نهادن و بعضی مردمان باشند که ایشان را پس از جماع اندامها لرزیدن آید نه بر سبیل ناقص لکن
بر سبیل رعشه ایشان را چند روز پیوسته از نیم درم جندبیدستر تا یکدرم در سکنجبین مرزنجوش
باید داد نخست استفراغ کنند بداروها که رطوبت لزج را از تن بیرون آرد چون شحم حنظل و قثاء
الحمار و قنطوریون باریک و بذر الاتره صواب بود و دماغ را بمشک و عنبر و روغن بان قوت
دهند و عصبها را بروغن قسط و روغن ناردین و روغن سوسن و مشک و عنبر و سعد و ابهل
در وی حل کرده همی مالند و بعضی را از پس جماع درد سر خیزد و چشم خیره شود و سبب این آن
بود که در تن ایشان خلطی بد بود و حرکت جماع بخار آن بدماغ برآید و بعضی را سبب آن بود
که بر خمار جماع کنند و شراب حرف قوی خورده باشند علاج ایشان آنست که اگر در تن خلطی
بود نخست استفراغی کنند بایارج فیقرا و حب قوقایا پس بقوت دادن دل مشغول بودن

و روغن گل و گلاب و آب غوره و اندکی سرکه بر سر می نهند و طعام از سماق و غوره و ناردانگ
و مانند آن سازند و کشنیز اندر طعامها کردن سود دارد و کافور و گلاب و صندل بوییدن و اگر
احتمال کند اندکی کافور با روغن گل به بینی برکشیدن سود دارد و نطولها که از برگ سیب و آبی و
امرود و گل و اندکی بابونه و اکلیل الملک ساخته باشند بکار داشتن صواب بود و بعضی را که از پس
جماع اندکی پدید آید علاج ایشان آنست که خویشتن را گرم بپوشند و بخسبند و چون بیدار شوند نیمبرشت
دو زرده خایه مرغ نیمبرشت با اندکی شکر بخورند و باز بخسبند زمانی بیشتر پس بگرمابه شوند و طعام
و شرابها لطیف خورند **باب هشتم اندر علاج کسانی که ایشان را آرزوی جماع بسیار باشد و خواهند
که آن شهوت بشکنند** بباید دانست که بسیاری شهوت جماع که در جوانی باشد و مزاج نیک و
تن درستی بود و توانائی باشد و ضعیفی نیارد این شهوت نباید شکست از بهر آنکه شکستن آن
شکستن قوت و مزاج بود و لیکن اگر سبب بسیاری شهوت و زیادتی گرمی و تری بود اگر استفراغی کنند
و آن شهوت را ساکن گرداند روا باشد و استفراغ بفصد اولی تر و طعامهای سبک باید خورد
و شرابهای خنک بکار داشتن چون شراب نیلوفر و شراب لیمو و آب تخم خرفه و عصاره کدو و ترنج
ترش و اندر طعام کشنیز تر و خشک و تخم کوک بیکردن و طعام چون غوربا و سماقبا و ریواج و زیرباج ترش
و سیب ترش و آبی ترش و ترشی ترنج و چیزها سرد و تر چون کدو و کوک و اسفاناخ و برگ سافی
خرفه و کسنه و عنب الثعلب و چیزها سرد و خشک چون پسته و پوست جو و پوست عدس و پوست
کاورس و عدس پخته باشد و ضماد کردن از طحلب و برگ خرفه و کشنیز تر و اسبغول بر خایه
و مقعد کردن باشد که برگ شوکران و برگ ترک با این چیزها یار کنند و گوشت خربزه و اسفیدناج
شسته و مرداسنگ و قیمولیا و سرکه ضماد قوی است و آن را که تری زیادت بود و حرارت باندازه
بود کمونی سود دارد و منی را خشک کند و نگذارد که بسیار تولد کند و اگر حرارت نباشد کمونی با سرکه که با سکنجبین
خورند **صفت** داروی که منی را خشک کند بگیرند تخم کوک و تخم خرفه از هر یک برابر شربتی یکدرم
کوفته با آب عدس پخته **صفت** داروی دیگر بگیرند تخم سداب و انیسون و بزرالبنج و جندبیدستر
از هر یک برابر راست راست شربتی یکدرم با شراب ممزوج که با آب سرد **صفت**
داروی دیگر بگیرند تخم سداب و انیسون از هر یک یکدرم جندبیدستر و بزرالبنج از هر یک دو درم
گل سرخ و گلنار از هر یک سه درم شربتی دو درم با آب سرد که با دوغ ترش **صفت** دیگر
بگیرند تخم سداب سه درم و نیم تخم کوک پنج درم شربتی دو درم با سکنجبین و اگر کسی چند روز

پوسته بامداد تخم کوک دو درم با آب تخم خرفه بخورد شهوت جماع از وی بریده شود و اگر سبب بسیاری
شهوت از گرمی و تیزی منی بود علامت وی آنست که منی زود بیرون آید و در مجری حرارتی و حرقتی
باشد و از جماع ضعیفی پدید آید علاج او شربتها و ضمادهای خنک که یاد کرده آمده است و نیلوفر
و طحلب بر ضمادها را و نافع بود و عصارهٔ تره با قدری کافور خوردن و طلی کردن سودمند است
و بر بستر کتان خفتن و تختهٔ سرب بر پشت بستن برابر گرده سود دارد و اگر سبب بسیاری
باد و بسیاری سودا بود و علامتها او معلوم است داروها که بادها تحلیل کند و داروها که استفراغ
سودا کند و تدبیر اصحاب مالیخولیا بکار باید داشت **باب ششم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم**
اندر توتر قضیب این علتی است که قضیب بی شهوت برخاسته باشد و سبب این نیز بیشتر
اندرین علت از بسیاری بادهای غلیظ است اندر آلتهای تناسل و در حوالی آن و مادهٔ آن
بادها از رطوبتی باشد غلیظ و برانگیزانیدن باد از حرارتی باشد ضعیف و گاهی باشد که سبب
این علت از تکاثف پوست و بسته شدن مسام قضیب و خایه و حوالی آن باشد و فضلها بدان
سبب درین اندامها بماند و تحلیل خرج شود و باشد که نیز دهنهای رگها که بدین اندامها پیوسته است
فراخ گردد و مادها و بادهای غلیظ بدان رگها بگذرد و مدد مادهٔ این علت شود و اسباب
دورترین خوردن طعامهای غلیظ و بادانگیز بود چون انگور و نخود و لوبیا و زردهٔ خایه و گیکو و شراب
نیز از آن جمله است و عادت مستلقی خفتن یعنی بر پشت باز خفتن پشت را گرم کند و ماده را
بجنباند و باد برانگیزاند و این علتی است که اگر زود علاج آن نکنند او وجع منی متمدد و آماس
گرم تولد کند و بکشد و این علت را بلغت یونانی فریوسس گویند از بهر آنکه بروم بازی کنند بنام این
علت را بنام آن صورت شکافته اند و خداوند این علت را بدان مانند کرده اند **علامتش**
علامتهای این علت از سه نوع است یکی آنکه مادهٔ او رطوبتی باشد غلیظ و علامت آن علامتهای
امتلاء بلغمیست و تدبیرها گذشته که سبب آن سبب تولد بلغم بود بر آن گواهی دهد
دوم آنکه مادهٔ او خون بود و علامت او علامت امتلاء خونی است و لمس گرم و لون سرخ
و تدبیرها گذشته بر آن گواهی دهد سیوم آنکه اگر زودی آن علت را علاج نکنند
قضیب بزرگتر میشود و اختلاج میکند و استاره مانده باشد و او وجع منی متمدد شود و آماس
گرم پدید آید و زود بکشد و نخست شکم باد گیرد و عرق سرد شود پس بکشد و زنانی که با شوهر خو کرده
باشند پس شاه مانند این علت افتد لیکن نادر باشد و مردان را هم نادر افتد لیکن

زنان را نادرتر

زنان را نادرتر افتد **علاجش** اما علاج نخستین که مادهٔ بلغم غلیظ است آنست که چند بار قی متواتر
فرمایند و در آن مبالغت کنند تا ماده کم شود و باقی نشسته آید از جای و اندامها بر سوی راهی ماند
و ریاضت آن بکار داشتن و این چنان که بطبطاب بازی کنند تا ماده میل بسوی بالا کند و
از آنجا بتحلیل دفع شود و طعام اندک و لطیف خورند تا بدل آن بجای باز نشود و داروهای که باد
بشکند و منی را کم کند خوردن و بر قضیب و حوالی آن ضماد کردن سود دارد و از جماع و از اندیشهٔ
آن و از اسباب آن پرهیز باید کرد مگر که ضرورت گردد و ترسد که مضرتی دیگر از مضرتها
ناکردن جماع پدید آید و علاج نوع دوم آنست که نخست رگ زنند و از پس رگ زدن چند کرت
قی کنند تا ماده بسوی بالا باز گردد و از جایگاه علت برگشته شود و شراب نیلوفر و نیچ و تخم بنجنگشت
میدهند تا تولد منی کمتر شود و سرکه و گلاب و عصارهٔ برگ خرفه و عصارهٔ برگ کوک و طبیخ عدس
مقشر بر قضیب و خایه و کمرگاه و زهار طلی میکنند و تخم در آب سرد و آب تخم خرفه میدهند و تدبیر
لطیف کنند و طعام از آن نوعی دهند که در باب گذشته یاد کرده آمده است و جالینوس
در کتاب حیلة البرء میگوید که جوانی را این علت افتاد او را رگ زدم و قیروطی از روغن گل و
موم صافی با آب سرد طلی میکردم بدان شفا یافت و دیگری را همین علت افتاد فصد کردم و بیخ
نیلوفر و تخم بنجنگشت بیدادم و ضمادی از بابونهٔ بری نهادم شفا یافت و چون علت باخر رسید
سداب و تخم او دادن سود دارد و بعضی طبیبان معروف گفته اند جماع کردن اندرین علت
صواب باشد و آن باد و آن ماده بدان دفع شود و بر بستر کتان و برگ گل و برگ بید خفتن
و تختهٔ سرب بر پشت و کمرگاه بستن و نطولها که تحلیل کنند بکار داشتن سود دارد و علاج
نوع سیوم آنست که رگ اکحل و صافن زنند و قی فرمایند و اگر طبع نرم باید کرد بنفشه و شکر
و جلاب و آب عنب الثعلب و آب لبلاب و طبیخ پرسیاوشان و خیارشنبر نرم کنند و
حقنه کردن بلعاب کردوی سپستان و خطمی و آلوی سیاه پخته باشند با روغن بنفشه و شکر
سود دارد و ضماد از آرد جو و خطمی و آب گشنیز تر و آب برگ عنب الثعلب سود دارد و مرداسنگ
و اسفیداج و قیمولیا و گل ارمنی با سرکه و گلاب طلی کردن سود دارد و شربت گلاب و آب
انار و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب عناب دهند و بر قطن حجامت کنند و زلو
برافکنند و اگر خداوند علت جوان باشد یک طسوج یا نیم دانگ کافور بدهند و مرور
بروغن بادام سازند **باب نهم اندر سرعت انزال و بسیاری منی و دوزی و بسیار احتلام**

باید دانست که آب مرد را که بوقت جماع بیرون آید و سبب تولد فرزند آنست که منی گویند
و آب نشاط را که بوقت بازی کردن و سخن گفتن و نگاه کردن در کسی که آرزو بود بیرون تراید مذی
گویند و آب رقیق و لزج که از پس بول بیرون آید ودی گویند و اسباب سرعت انزال و اسباب
بسیاری مذی و ودی چهار نوع است یکی بسیاری منی است که از بسیاری خون تولد کند و بعید
عهدی به جماع اندر آن یاری دهد دوم رقیقی و خامی منی سیوم گرمی و تیزی منی چهارم ضعیفی اشتهاء
تناسل و ضعیفی قوت ماسکه آن **علامتش** اما علامت آنچه از بسیاری خون بود آنست که
اشتهاء تناسل قوی بود در مبادی و در هیچ اندامی دیگر ضعفی نباشد و رنگ و قوام آن معتدل باشد
و علامات امتلاء خون ظاهر بود و تدبیرها گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه سبب آن رقیقی و خامی
منی بود علامت آن در قوام و رنگ منی پدید آید و ودی از پس بول بسیار بود و آنچه سبب آن
از گرمی و تیزی منی بود علامت وی آنست که منی زرد بود و بوقت بیرون آمدن مجری را بسوزد
و سخت زود بیرون جهد و آنچه سبب آن ضعیفی اشتهاء تناسل و ضعیفی قوت ماسکه بود
علامت وی آن است که منی بی نفوظ بیرون آید و جمله علامات سردی مزاج ظاهر بود و بدن
گواهی دهد زیرا که بیشتر از سستی اوعیهٔ منی بود و سردی مزاج وی اینکه گرمی مزاج بود و این
بنادر بود هم علامات گرمی بدین گواهی دهد و باشد نیز که سبب وی از بودن اوعیهٔ منی
تشنج کند و منی بی نفوظ بیرون افتد و آن تشنج با تشنج عضله مقعده قیاس توان کرد
از بهر آنکه عضله مقعده از بهر نگاه داشتن ثقل آفریده شده است و اوعیهٔ منی از بهر دفع
و گاه باشد نیز که بسبب شهوت جماع یا بسبب بسیاری جماع سپری کرده بگذارد و رطوبتی لزج
می تراید و تن مردم بدان سبب ضعیف و لاغر میشود **علاجش** اما علاج نوع نخستین که
سبب آن بسیاری منی و بعید عهدی بود بجماع آنست که تخمت کم کنند و طعام اندک
باز آرند و از شراب دور باشند و هر بامداد آب غوره و آب انار و سکنجبین و مانند آن خورند
صفت داروی که منی را کمتر کند بگیرند تخم کوک و تخم خرفه از هر یک ده درم اسبغول
و گشنیز خشک از هر یک سه درم گلنار و نیلوفر از هر یک دو درم کافور دانگی و نیم شربتی دو درم
بکفشه این شربت بکار دارند و آنچه سبب آن رقیقی و خامی منی بود علاج وی آنست
که داروها گرم و قابض بخوردن و مالیدن بکار دارند و طعام گوشتها بریان و مطجنه و قلیه
خشک خورند با دارچینی و زیره و سعتر و مانند آن و شهد آنچه که بپارسی گبت و ان

بکنه

گویند بر این کرده با انگبین یا با سکنجبین عسل سود دارد و مذی و ودی باز دارد **صفت** داروی
که مذی و ودی مردان و زنان باز دارد بگیرند تخم سداب و تخم پنجنگشت و گلنار از هر یک راست شربتی
سه درم با سکنجبین دو درم قرص ها کوفته باشد که بخورند سود دارد و دو درم تخم شبت زنان را
خاصه سود دارد و تخم پنجنگشت دود کردن و تقمیح و دود آن بر بند رون رسانیدن سود دارد و
ضمادی که از قسط و فقاح اذخر و قصب الذریره و اقاقیا و لادن سازند سود دارد لادن
بروغن ناردین حل کنند و داروها بدان بسرشند و اندر طعام نعنع و سعتر و سداب و زیره
بکار دارند و آنچه سبب آن از گرمی و تیزی منی بود علاج وی آنست که بشربتها و ضمادها
و نطولها و طعام خنک تیزی آن بنشانند و با اعتدال باز آرند و تخم کوک و تخم خرفه با سکنجبین
سودمند است و داروها که در علاج نوع نخستین ازین باب یاد کرده آمده است سود دارد
و صندل و گلاب و کافور بوییدن خاصه نیلوفر جالینوس میگوید که نیلوفر خوردن و بوییدن
و روغن آن مالیدن قوت منی بستاند و اسبغول نیز و همه طعامها ترش اندرین باب سود
مند است و در آب سرد و در طبیخ عوسج و مورد و گلنار و سماق و لحیة التیس و ثمرة الطرفا نشستن
و ضمادها خنک بر کمرگاه نهادن سود دارد و آنچه سبب آن از ضعیفی قوت تناسل بود اگر مزاج
گرم بود علاج او آنست که اکنون یاد کرده آمده است و اگر مزاج سرد و تر بود و این بیشتر بود
علاج وی استفراغ رطوبت باید کرد بقی متواتر پس بداروها مسهل چون حب شیطرج و حب
منتن و حب اصطمحیقون و طعام گوشتها بریان و قلیه خشک و مطجنه و حلوای انگبین خورند
و روغن نرگس قسط با مشک طلی کردن سود دارد و اندر طبیخ مورد و مرزنگوش و نار پوست و جفت
بلوط و سعد نشستن و از پس آن قسط و فرفیون و سعد و سنبل و اقاقیا و رامک در روغن نرگس
و روغن مورد آمیخته طلی کردن سود دارد و عصارهٔ مورد تر و عصارهٔ مرزنگوش از هر یک سه
وقیه بگیرند و اقاقیا و رامک و قسط و میعه تر و عصارهٔ لحیة التیس و فرفیون و سعد و سک از هر یک
دو درم روغن ملبان نیم درم روغن نرگس یک وقیه بهم بیامیزند و طلی کنند و اطریفل بزرگ
که بخبث الحدید کرده باشند و نجوش درین باب و در علاج همه اندامهاء عصبانی سودمند بود
و آن را که احتلام بسیار افتد بر بستر کتان و برگ گل و برگ بید خفتن و صحیفه از سرب تنگ کرده
بر کمرگاه بستن سود دارد با این علاجها که یاد کرده آمد **باب دهم اندر آنکه ضعیفی قوت
مجامعت چند است و علامت و علاج آن** باید دانست که مجامعت کاری

طبیعی است همه انواع جانوران را از جهت بقای نوع و بدین سبب قضیب و اوعیه منی را
از جمله اعضاء رئیسه شمارند و اعضاء رئیسه چهار است مغز سر و دل و جگر و چهارم اوعیه منی
و قضیب و چنانکه بقاء نوع تعلق بقوت این چهارم دارد بقاء شخص بقوت و سلامت این سه گانه
دارد و بدین سبب است که کار مجامعت تمام نگردد مگر بقوت این سه گانه اگر این سه گانه
یا یکی از آن ضعیف شود کار مجامعت ضعیف و ناقص بود و ضعیفی این اندامها بدین علامتها
توان دانست که اکنون یاد کرده آید **علامتش** اما اگر مغز سر ضعیف بود جماع آرزو کمتر کند
و اگر جماع کند لذت نیابد و قضیب سست بود و اگر عصبها ضعیف بود حال همین بود و حرکت
حرکت ضعیف بود و گاه باشد که سبب ضعیفی عصبها از آفتی بود که بنخاع رسیده باشد
چون زخمی و افتادنی بر پشت یا بوقت بریدن ناسور عصبی از عصبهای که بقضیب پیوسته است
بریده شده باشد یا بر زمین سرد بسیار نشسته بود اگر سبب ضعیفی مغز و عصبها
از سردی بود خداوند علت بسرما و در هوای سرد جماع نتواند کرد و چیزهای سرد خوردن
زیان دارد و اگر سبب ضعیفی از تری بود خداوند علت در آب و در گرمابه و درستی
جماع نتواند کرد و آن ساعت که از گرمابه برآید هم نتواند کرد و آب خوردن و
میوه‌های تری آرنده زیان دارد و چیزهای تر خورند زیان دارد و اگر سبب ضعیفی از
گرمی بود خداوند علت اندر زمستان قادرتر بود و چیزهای گرم و تر زیان دارد و ضعف
زیادت کند و اگر سبب خشکی علامتهای سوء المزاج خشک ظاهر بود و چیزهای تری آرنده
سود دارد و جماع کردن زیان دارد و آن را که مغز و عصبها ضعیف نبود حال برضد این بود
از جماع لذت تمام یابد و آرزوی جماع قوی بود و قضیب سخت بود و گرما و سرما و مستی
و هشیاری و گرمابه و بیرون آمدن از گرمابه یکی باشد و اگر دل ضعیف بود جماع کمتر
آرزو کند و نشاط کمتر بود و قضیب دیر سخت شود و از جماع لذت کمتر یابد و شرم و حشمت
و اندیشه از آن کار باز دارد و اگر شریانها ضعیف بود حال همین بود و اگر سبب این
ضعیفی از سردی بود یا تری یا گرمی یا خشکی چیزهای سرد و تر و گرم و خشک زیان دارد چنانکه
در ضعیفی مغز یاد کرده آمد و آن را که دل و شریانها قوی بود هم احوال برضد این بود
و شوخ و جلد و شرم و ترس او را از آن کار باز ندارد و درستی و هشیاری و سرما و گرما
یکسان بود و اگر جگر ضعیف بود منی و آرزوی جماع کمتر بود و قوت بسیاری جماع نباشد

وضعف آرد و علامتهای ضعیفی جگر و علامتهای انواع سوء المزاج آن که در جایگاهش یاد کرده
آمده است ظاهر و آن را که جگر قوی بود منی بسیار باشد و جماع تواند کرد لیکن قوت جگر تنها
کفایت نباشد معده و گرده هر دو باید که قوی باشد از بهر آنکه هر دو خدمت او میکنند اما معده
طعام را بپزد و کیلوس گرداند تا جگر کیلوس را بجوشیدن کشد و آن را خون تواند گردانید و گرده
آن را از خون جدا تواند کرد و بجوشیدن کشید تا خون که درو تولد کند پسندیده و قوی بود و اگر
معده و گرده ضعیف بوند هر دو کار را بتقصیر بود و بدان سبب قوت جگر بر حال خویش نماند
و بیماریها تولد کند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر اوعیه منی ضعیف بود جماع
کردن با خلل بسیار بود و اگر چه در کتاب تخمین در آخر گفتار دوم در مزاج خصیه و اوعیه منی فصلی گفته
آمده است اینجا شرح نیز یاد کرده آید باید دانست که مزاج اوعیه منی که گرم افتاده بود علامت وی آنست
که خصیتین بزرگ بود و بر قضیب رگها بزرگ پیدا بود و لمس گرم بود و خداوند این مزاج به جماع حریص بود
و قوی بود و منی او بسیار بود و زود تر بالغ شود و زود بر زهار او موی برآید بسیار و فرزندان او بیشتر نرینه باشند
و اگر سرد افتاده باشد منی اندک بود و فسرده بود و قضیب و خایه کوچک بود و در جماع ضعیف و
بیقوت بود و در همه حالها ضد مزاج گرم بود و اگر مزاج اوعیه تر افتاده باشد منی تر افتاده
بود و منی بسیار بود و رقیق و نفوظ او ضعیف بود و رگهای قضیب او نرم بود و لمس سست باشد
و جماع با خلل بود و اگر مزاج اوعیه خشک افتاده بود منی اندک و غلیظ باشد و نفوظ و بسیار دیر افتد
لیکن چون افتاد در کار قوی باشد و اگر مزاج اوعیه مرکب افتاده باشد از گرمی و خشکی منی اندک
و زرد و غلیظ بود و بر زهار موی بسیار بود و تا بناف برآید و بر رانها فرود آید و درشت بود و زود
بالغ شود و در جماع حریص بود لیکن بسیار نتواند کرد و بسیار کردن زیان دارد و اگر گرم و تر افتاده بود
منی بسیار بود و بقوام معتدل باشد و برگ سفید و بر زهار موی کم و نرمتر باشد از آن
که خداوند مزاج گرم و خشک را باشد و آرزوی جماع معتدل باشد و بسیار تواند کرد و مضرت بسیار
کردن بروی کمتر پدید آید و باشد که اگر خویشتن از جماع باز گیرد زیان دارد و اگر سرد و تر افتاده باشد
بر زهار موی کمتر و دیرتر برآید و آرزوی جماع نیز کمتر بود و منی رقیق و کبود و خام و قضیب سست و
جماع با تقصیر و اگر با این مزاج عصبها ضعیف شود حرکت و حس قضیب اندک و ضعیف شود
و قضیب لاغر شود و بیشتری را منی نفوظ بیرون آید و بتازی عنین این را گویند یعنی که جماع
نتواند کرد و اگر این مزاج و این ضعیفی مادرزادی بود عنین راستین این باشد و اگر عارضی بود

قضیب لاغر شده باشد علاج دشوار و هیچ تدبیر سود ندارد و ثابت ابن قره میگوید این عارضی
از جنس فالج بود و قضیب که از آب سرد هم باز نیاید علاج را بدان راه نباشد و قطع بریده باید کرد
و اگر هم باز آید بباید دانست که از جنس فالج نیست و علاج توان کرد و اگر این مزاجهای
دیگر که یاد کرده آمد عارضی افتد علامتها همان باشد که یاد کرده آمد لیکن آن که اصلی باشد
در حال تن درستی همیشه همان باشد و آنچه عارضی باشد گاهی باشد و گاهی نه و از این جمله
معلوم شد که در جماع قوی تر آن باشد که اوعیه منی او گرم و تر باشد و این گرمی و تری
باعتدال باید از بهر آنکه مزاجی که از اعتدال بگردد ضعف آرد و باشد که ضعیفی قوت
مجامعت نه از این سببها بود که یاد کرده آمد لیکن سبب آن باز ایستادن باشد از جماع چنانکه
بعضی زاهدان کنند یا مردمان غریب که عیال ندارند و خویشتن را نگاه دارند تا چنان شوند
که اگر خواهند که جماع کنند خویشتن را ضعیف و عاجز یابند و بسیار باشد که اعضاء رئیسه
بسلامت باشد و مزاجها درست و سلامت و بسبب تدبیرهای ناهموار و ناموافق باد
یا آب کمتر بود یا هر دو در مجامعت خلل پدید آید و بباید دانست که باد دو گونه است یکی
آن است که از بخار منی خیزد و این باد است که همه کسان را بود و سختی قضیب بدین باد بود و
تا از جماع فارغ نشود و منی بیرون نیاید قضیب سست نشود و دیگر باد است که از پس
گواریدن طعام در خواب پدید آید و این چنان باشد که در خواب طعام بگوارد و از وی
بخار بنخیزد و باد نگردد و آن با کیلوس بجگر آید و از جگر بگرده آید و با وعیه منی و بر گهار
قضیب فرود آید و قضیب را برانگیزاند چنانکه همگنان را و کودکان را خاصه در خواب
باخر شب قضیب برخیزد و بدین اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه اگر باعتماد آن جماع کنند
آن باد بحرکت بحرارت جماع رود و تحلیل پذیرد و قضیب در میانه کار سست شود و از کار
فرو ماند **علاجش** اگر ضعیفی دماغ و علامتهای آن ظاهر شود نگاه باید کرد تا در دماغ فضله
هست یا نه اگر فضله باشد نخست دماغ را از آن فضله پاک باید کرد بحبها که از تخم حنظل و صبر و
اسطوخودوس ساخته باشند و ایارج فیقرا و حب قوقایا و پس غرغره و عطسه باید کرد و
بعطرهای موافق دماغ را قوت دادن و اگر مزاج دماغ گرم بود کافور و صندل و بنفشه و گل
و گلاب موافق بود و اگر مزاج دماغ سرد بود مشک و عود و عنبر و غالیه موافق بود و
مثلث و دواء المسک و غالیه و مشک در منی چکانیدن سود دارد در جمله از جهت علاج آن

این نوع بعلاجهای دماغی رجوع باید کرد بدان استقامت کردن و اگر علامتهای ضعیفی دل
ظاهر شود آن را بدواء المسک و تریاق و مثرودیطوس دادن و شراب لسان الثور و بادرنجبویه
و شراب ریحانی قوت باید داد و اسباب لهو و مراد و کامرانی باید جست و اندیشه و غم از
خود دور باید داشت و از طعامهای غلیظ سوداوی پرهیز باید کرد و اگر علامتهای ضعیفی جگر یا ضعیفی
معده یا ضعیفی گرده و علامتهای سوء المزاج و بیماریهای آن ظاهر گردد علاج هر یک چنانکه
در جایگاهش یاد کرده آمده است می باید کرد و اگر علامتهای ضعیفی قضیب و ضعیفی اوعیه
منی ظاهر گردد علاج هر یک چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است می باید کرد و اگر علامتهای
ضعیفی قضیب و ضعیفی اوعیه منی ظاهر گردد نگاه باید کرد اگر ضعیفی از جنس فالج بود آن را
علاج نتوان کرد و اگر قضیب سست بود بی علت فالج نخست قی باید کرد پس داروی مسهل
که عصبها را از خلط غلیظ لزج پاک کند می باید خوردن چون قنطوریون باریک و تخم حنظل و
قثاء الحمار و حقنهای تیز کردن پس حقنهای نرم کننده و داروها و روغنهای گرم مالیدن و اگر
سبب سستی قضیب از سوء المزاج سرد بود جندبیدستر و فرفیون و فلفل و شیطرج در طلیها
بکار داشتن و اگر سوء المزاج تر بود ابهل و سعد و دارفلفل و وج و سیر بکار داشتن و اگر اعضاء
رئیسه و مزاجهای آن بسلامت بود و سبب ضعیفی مجامعت که نقصان آب بود یا نقصان باد
یا نقصان هر دو علاج این بطعام و شراب باید کرد و بباید دانست که سبب بسیاری باد حرارت
بود ضعیف که رطوبت را بجنباند و از وی بخاری برانگیزد و اگر حرارت قوی بود بخار را تحلیل کند
و اگر بس ضعیف بود بخار کمتر انگیزد و مقصود حاصل نشود و تامل باید کرد اگر نعوظ در وقت گرسنگی
و تهی معده و از پس ریاضت قوی تر بود داروهای گرم خوردن و مالیدن سود دارد در اینجا و بباید
دانست که سبب ضعیفی نقصان حرارت است که باد کمتر است و اگر در وقت امتلاء معده
در این کار قوی تر بود بباید دانست که رطوبت کمتر است و رطوبت حاصل باید کرد و علاج
هر یک درخور آن باید کرد چنانکه در بابهای پیش از این و در بابهای گذشته یاد کرده آمده است
و همچنین در بابهای آینده یاد کرده آید ؛

باب یازدهم اندر طعامها که قوت جماع زیادت کنند ؛

بباید دانست که اصل اندر علاج ضعیفی قوت مجامعت آن است
که تدبیر زیادت شدن آب و باد کنند از بهر آنکه هر گاه که آب و باد زیادت شوند اوعیه منی
از آب پر شود شهوت کردن و قوت دفع آن بجنبد همچون بول و براز و هر گاه که شهوت

بیرون کردن آب و باد پدید آید و قوت دفع آن بجنبد قوت مجامعت پدید آید مگر که در آلت
آفتی باشد چه اگر آب و باد زیادت بود و آرزوی جماع خاسته بود آلت مساعدت آلت
مساعدت نکند و آلت را آفت سستی بود و بعضی از علاج آن در باب گذشته یاد
کرده آمده است و باقی درین باب یاد کرده شود و زیادتی آب و باد از طعامی بود که از وی
خونی خیزد قوی و نرم و گرم و تر تا گرمی آن از آن تری بخاری و بادی برانگیزد و هرگاه که خون
قوی و نرم بود بادی که از وی خیزد زود تحلیل نپذیرد لیکن قوت آن تا در هضم ثانی و ثالث بماند
و قوت مجامعت و قوت قضیب ازین باد بود و بدین سبب است که طعامهائی که از بهر
این کار گزیده اند طعامهائیست که در وی سه معنی باید که باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دوم آنکه
باد انگیزد سیوم آنکه میل بگرمی دارد و اگر این سه معنی در یک چیز یابند بر آن مزیدی نباشد
و اگر نیابند با دو چیز یا سه چیز ترکیب کنند تا از هر سه معنی حاصل شود اما آنچه در وی
هر سه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و گوز و شلغم آنچه بدین ماند و آنچه در وی
یک معنی باد حاصل است چون باقلی است و پیاز و آنچه بدان ماند اما باقلی غذا بسیار
و در وی رطوبتی فزونی است که از وی بادها تولد کند لیکن در وی حرارتی نیست که از آن
رطوبت بادی و بخاری برانگیزد پس اگر چیزی گرم که مزاج او خشک و ضد مزاج وی
باشد با وی ترکیب کنند چون اندکی زنجبیل و دارچینی و دار فلفل و شقاقل هر سه
معنی از وی حاصل آید و پیاز گرم و تر بود باد انگیز است لیکن اندک غذاست چون
او را با گوشت پخته یکجا ترکیب کنند هر سه معنی حاصل آید و آب و باد زیادت کند
و زرده خایه مرغ نیم برشت و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز استخوان و مغز گنجشک غذا
دهنده و تری آرنده است و اگرچه مغز سرها سرد است در مغز استخوان و مغز گنجشک
نخی حرارتست اگر آن را با نعنع گرما اندکی زنجبیل و نمک بکار دارند هر سه معنی
حاصل آید خاصه از نعنع که در وی قوتی است که انتهار شاسل را بر فعل خویش یاری دهد
و جوز و شلغم و جرجیر هر سه بگیرد که گزند دهنده هر سه حرارت معتدل و غذا دادن رطوبتی
فزونی است لیکن جرجیر کم غذاست و حرارت او از حرارت شلغم و گزر بیشتر است
و کندنا گرم و تر است و غذا دهنده است اگر با زرده خایه مرغ مرکب شود غذا را
شایسته باشد و انگور شیرین و رسیده بسیار غذا دهنده است و باد انگیز است

دو فراد

و قوت او از قوت شلغم و گزر و آنچه یاد کرده آمده بیشتر است و هلیون که بپارسی مارچوبه گویند
و حرشف که بپارسی کنگر گویند و گوز و بادام شیرین و فستق و بندق و گوز هند و حب الزلم
و شیر تازه و حلبه و کبوتر بچه و بط و خایه خروس و خایه گنجشک و جگر مرغ و انگبین و روغن گاو
و کباب و گرنج بشیر و انجیر و مویز همه اندرین باب سودمند است و چیزها گرم و لطیف کننده
چون سعتر و انجدان بدین ماند زیان دارد از بهر آنکه بادها را تحلیل کند اما انگزه با قوت گرمی که
در وی است بادناکست بدین معنی سودمند است و بباید دانست که اولی تر آنست که
درین باب اعتماد بر غذا کنند نه بر دارو از بهر آنکه زیادتی قوت جماع از زیادت آب و باد
بود و این غذاها که یاد کرده آمد هم ماده آب آید و هم فاعل باد و دارو اگرچه بعضی زیادت کنند
آب اند این زیادتی از ماده تواند بود و ماده غذاست پس غذا هم ماده آب بود و هم فاعل باد اعتماد
بر آن بیشتر از آن بود که بر دارو و دیگر آنکه اگرچه بعضی داروها زیادت کننده آب اند کار بعضی آنست که
گرم کنند و بجنبانند تا شهوت جماع پدید آید و لیکن شک نیست تولد آب باید پس داروها آب را بجنبانند
و هرگاه که ماده غذاها یابم که هم آب را بیفزاید و هم باد او شهوت را بجنباند اولیتر آن باشد
که اعتماد بر آن غذاها کنیم نه بر داروها و دیگر آنکه مقدار داروها اندک باشد و قوت او قوی تر از
قوت طبیعه بود و آنچه نه خونین باشد نه دارو باشد و طبیعت از چیزی که مقدار او اندک بود و
قوت آن قوی تر از قوت او بود بهره تمام نتواند یافت و در و تصرفی سود نتواند کرد و باشد
که بر وی وبال گردد بلی اگر مزاج سرد باشد و منی بسیار و فسرده باشد ممکن است که داروها او را
بجنباند و مزاج را بگرداند تا قوتی پدید آید جز در چنین مزاج بر دارو اعتماد کردن خطا بود و من دیدم
که مردی محرور را طبیبی معجونها گرم و داروها تیز بود تا قوت جماع زیادت شود هر روز ضعف
زیادت میشد و با آخر حرارت چندان غلبه کرد که همه سرها رگها را او گشاده شد و بول او خون
صرف گشت و هیچ تدبیر آن را تدارک نتوانست کرد و خون همه بطریق بول برفت و
تشنج خشک پدید آمد و آن مرد هلاک شد و نخود اندر زیادت کردن قوت مجامعت قوی تر
و نافع تر از همه غذاست از بهر آنکه گرمیست معتدل و غذا دهنده و در وی رطوبتی فزونی است
که ماده باد باشد که او را در آب کنند تا آغشته شود و هر بامداد گوشت از آن بخورند قوتی
عظیم کند و در وی هیچ مضرت نیست و اگر مردم آن را با اندکی زنجبیل خورد صواب
باشد و محمد زکریا میگوید اگر کسی از درخت خانه عاجز آید بدین نخود خام مقصود رسد اگر

نخود در آب در شراب آغشته کنند قوی تر شود و قلیه نرگسی که در وی گوشت و گزر و کندنا و نخود
و باقلی بود و نمک او با زنجبیل آمیخته بود و زرده خایه مرغ بر افکنند بهترین غذا هست و اگر همچنین
در قلیه کنند قوی تر شود و حکایتها خواندن کتابها که درین باب تصنیف کرده اند چون الفیه فایده
تمام دهد و ماهی تازه بریان کرده بگرمی با پیاز خام خوردن سود دارد و خداوند مزاج سرد را با زنجبیل و قرنفل
و خولنجان و دارفلفل و مانند آن خورند **صنعت** طعامی نافع بگیرند هلیون و آب بپزند پس بروغن
بریان کنند و زرده خایه مرغ بر افکنند و دارچینی اندک بر سر آن کنند **طعامی** دیگر بگیرند
جوزه مرغ خانگی فربه سه عدد کبوتر بچه سه عدد چه کبوتر بچه مقداری که از سه کبوتر بچه حاصل آید
همه را اندام جدا کنند و با نخود و لوبیا و باقلی و پیاز بسیار بپزند و اندکی توابل بر افکنند و نمک او نمک
سقنقور کنند با نمکی که با زنجبیل آمیخته باشند **طعامی** دیگر بگیرند خایه ماهی تازه و بریان کنند
چنانکه رسمست و زرده خایه مرغ بر افکنند و توابل چون دارچینی و دارفلفل و زنجبیل کنند
طعامی دیگر بگیرند گوشت اشتر جوان دو جزو پیاز سفید یک جزو بپزند نیک و با بکامه خوش
کنند و عود کوفته و دارچینی بر افکنند **طعامی** دیگر بگیرند گوز هند و پوست سیاه او را
برداشته خرد بتراشند و نان سپید در شیر تازه با این گوز هندی تراشیده ترید کنند
و مرغ فربه و بط فربه بر زیر آن بپاویزند آن گوداب سخت نافع بود **طعامی** دیگر بگیرند مغز بادام
شیرین مقشر و مغز فستق و مغز فندق و مغز گوز و مغز گوز هندی تراشیده و تخم خشخاش
سفید و شقاقل و انجیر خشک سفید راستا راست همه را بکوبند و کنگ خشک کرده و سوده
چند وزن همه دارو ها هر بامداد سه وقیه در شیر تازه بجوشانند و بخورند تن را و قوت جماع را
زیادت کند و کبوتر بچه و جوزه مرغ خانگی که علف ایشان نخود باشد و مغز پنبه دانه و
لوبیا و باقلی و تخم معصفر سود دارد و همچنین گنجشک و کبوتر بچه که در شکم او سیر و تخم جرجیر و نخود
کرده باشند و مغز پنبه دانه و لوبیا و تخم معصفر کرده و در کاغذ پیچیده و در زیر آتش کرده
سود دارد و گفته اند اگر کسی پیوسته گوشت گنجشک خورد و بجای آب شیر خورد پیوسته
قضیب او سخت باشد و آب او بسیار و پیاز بروغن گاو بریان کرده و زرده خایه مرغ بر وی
شکسته و کرنب القش و دیک جرزی و گوشت میش جوان با پیاز و نخود پخته سود دارد و دیگر
سود دارد و مردم محرور و خشک مزاج را ماهی تازه بریان کرده و پخته و ماست با پیاز و شیر تازه با ترنجبین
با شکر و گوشت بزغاله و بره و مرغ سود دارد و گوشت بره با کوک و کدو و اسفاناخ و خیار پخته

این جمله غذائی باشد که بغایت سودمند بود و آب تخم خرفه و سرطان نهری و مغز سر بره و بزغاله سخت
نافع بود والله اعلم ❊ **باب دوازدهم اندر داروهای که از انواع طعامها سازند** ❊
صنعت داروی که آب و باد زیادت کند بگیرند نخود سیاه و در آب جرجیر کنند پس در سایه خشک
کنند و باز هم درین آب تر کنند و باز خشک کنند تا سه کرت تر میکنند و خشک میکنند پس از آن
با سپنجد وزن او یا بنه بکوبند و بروغن حبة الخضرا یا بروغن فستق یا بروغن گوز هندی و یا بروغن
پنبه دانه بسرشند هر بامداد و شبانگاه چند گوزی بزرگ بخورند و از پس آن سه وقیه خیز خندق
صنعت داروی دیگر نخود را پاک کنند و بشیر تازه تر کنند چنانکه بزرگ شود و بروغن گاو
بریان کنند چنانکه نسوزد و چند وزن آن حب الصنوبر الصغار با آن بکوبند و با انگبین مصفی
بسرشند و اندکی دارچینی بر افکنند هر بامداد و شبانگاه چند گوزی بزرگ بخورند **صنعت**
دیگر بگیرند خسک خشک و بسایند نرم و آن را در آب خسک تر فرغار کنند و باز خشک کنند تا سه کرت
همچنین کنند و نگاه دارند و هر بامداد نیم وقیه ازین خسک با دو وقیه بایند در شیر تازه بجوشانند و
اندکی زنجبیل بر افکنند **صنعت** دیگر بگیرند ازین خسک پرورده سه جزو عاقرقرحا و شکر
طبرزد از هر یک چهار جزو شربتی دو درم با آب گرم **صنعت** دیگر بگیرند شیر تازه سه رطل
بغدادی و نیم رطل ترنگبین پاکیزه و نیم رطل مغز حبة الخضرا کوفته و نیم رطل خولنجان کوفته و پخته درین شیر
بجوشانند تا غلیظ شود هر بامداد چند یک وقیه بخورند **صنعت** دیگر بگیرند باقلی و نخود و
لوبیا را در آب فرغار کنند تا بزرگ شود پس گوشت فربه جوان بگیرند و یک تو گوشت میکنند
و یک تو پیاز سفید بریده و یک تو ازین حبوب و اندکی انگزد و نمک سقنقور اندر افکنند
و توابل آن دارچینی کنند و قرنفل و مغز گنجشک و مغز کبوتر بچه بر زیر آن کنند پس آب
گزر فرو کنند تا نیما بپزد **صنعت** عجه که خواجه ابو علی سینا آزموده است بگیرند
مغز گنجشک و مغز کبوتر بچه پنجاه عدد و زرده خایه گنجشک بیست عدد و زرده خایه مرغ خانگی
ده عدد و ماء اللحم که از گوشت میش جوان کرده باشند یک عصاره آب پیاز کوفته و
فشارده سه وقیه آب جرجیر پنج وقیه روغن گاو پنجاه درم نمک و توابل چند اکه کفایت
بود عجه سازند چنانکه رسمست و بخورند و از پس هضم آن اندکی شراب قوی ریحانی
بخورند **صنعت** داروی دیگر بگیرند تخم جرجیر دو درم کوفته لسان العصافیر کوفته
نیم درم کندر یک درم کوفته همه با زرده خایه مرغ بسرشند و نیم شب بخورند **صنعت**

عجب که از بهر مثانه کل ساخته اند و آن را متوکل گویند بگیرند پیاز بریده و بر روغن گاو بریان کرده
و خایه گنجشک که خایه کبوتر یا خایه تذرو بروی بشکنند و نیمدرم فلفل و خولنجان و اندکی نمک سقنقور
بر افکنند **صنعت** دیگر بگیرند زرده خایه مرغ ده عدد روغن گاو و مویز ده درم شکر سوده
سی درم و نیم دارچینی بر افکنند و هم بر سر آتش کنند و بخورند و اگر بجای شکر انگبین کنند
روا باشد **صنعت** حلوای بگیرند جلغوزه پاک کرده دو جزو و تخم جرجیر پاک کرده از هر یک
یک جزو همه را بکوبند و بروغن گاو بریان کنند و نگاه دارند تا بسوزد و اندکی دارچینی
و دار فلفل بر افکنند و انگبین بر سر آن کنند و دارچینی بر افکنند و بقوام آرند و اگر
درین حلوا تخم گزر و شقاقل در افکنند روا باشد و اگر این تخمها نخواهند بدل آن
حبة الخضرا کنند و اندکی مشک در افکنند و کنجد بریان کرده و تخم خشخاش بریان کرده
تخم کتان بریان کرده با انگبین سود دارد **صنعت** داروی که مردم محرور را شاید بگیرند شیر تازه
از گاو جوانه دو رطل بغدادی و دو کف ترنگبین طبرزد پاک کرده بر افکنند و بجوشانند تا بقوام
آید شربتی یک اوقیه ناشتا **صنعت** داروی دیگر که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند
دارچینی سوده یکدرم و آن را در یک رطل شیر تازه کنند و نیک بجوشانند تا پخته
شود ناشتا یک قدح بخورند و از پس طعام بجای آب شیر خورند و آب نخورند و طعام او کباب
و قلیه نرگس خورند همیشه بدین تدبیر بگذرانند و بسیج جماع بکنند قوتی عظیم دهد لیکن اگر
در تن خلطی بد باشد یا حرارتی این تدبیر نشاید کرد و آن را که تن پاک کرده بود اگر در میانه
این تدبیر حرارتی باید از آن باز باید ایستاد و فصد کردن و کشکاب و شیر [illegible]
بکار داشتن **صنعت** داروی دیگر بیابند ماسکانی و شیر تازه و عصارهٔ پیاز را استا
بپزند تا بقوام آید هر بامداد یک وقیه بخورند این دارو معتدل تر از آن است و تولد آب
از وی بیشتر بود **صنعت** دیگر بگیرند عصارهٔ پیاز یک جزو انگبین دو جزو هر دو را بپزند تا عصاره
برود و انگبین بماند شربتی مقدار دو کفچه وقت خواب با آب گرم بدهند بگیرند آب پیاز
یک جزو و شیر تازه دو جزو بیامیزند یک جزو و بپزند تا بقوام آید شربتی یک وقیه این معتدل تر
از آن دیگر است **صنعت** داروی دیگر بگیرند پیاز سفید صد عدد پاک کنند و در پاتیله
سنگین و شیر تازه بر سر او کنند چندانکه چهار انگشت بر سر او بایستد و بپزند تا محترق شود
و از آتش بردارند و بنهند تا سرد شود و بسنجند وزن پیاز روغن گاو در افکنند و همسنگ

وزن دهن انگبین بر افکنند و بپزند تا بقوام آید و بگیرند شقاقل و خولنجان از هر یک بیست درم
بکوبند و بدان بپرشند **صنعت** داروی دیگر بگیرند حبة الخضرا و بکوبند چندانکه خواهند و بر آب
انگوری بپزند چنانکه مهرا شود و بپالایند از آن شراب یک رطل با دو وقیه بادام شیرین آمیخته و پخته
در مدت هفت روز بخورند **صنعت** داروی دیگر بگیرند تخم جرجیر و تخم شلغم و مغز تخم خربزه از هر یک
همه را بکوبند و هر بامداد سه درم با شیر تازه بخورند **صنعت** نقلی بگیرند زنجبیل و دار فلفل و تودری سرخ
و سفید و نعنع و شقاقل را استا راست همه را بکوبند و بادو همسنگ همه نمک اسقنقور بپالایند و اگر
زنجبیل تنها با نمک ساده بپالایند و در طعامها بکار دارند قوت آن قوی باشد ✤ **باب نیزدهم**
اندر شرابها که قوت جماع و منی را زیادت کند ✤ **صنعت** شراب جرجیر بگیرند
شلغم و جرجیر و انجیر خشک همه را استا راست همه را در آب بپزند تا آب قوت آن بگیرد و بفشارند و
صافی کنند و بپالایند و مویز دانه بیرون کرده باندازه آن و هم در آن بپزند و بفشارند و صافی
کنند و مقداری بیامیزند که طعم آن شیرین کند در آن آب کنند و بنهند تا بجوشد و شراب گردد **صنعت**
شراب انجیر بگیرند انجیر خشک فربه نیکو حلبه دو سه من انجیر را بشویند تا خاک و غبار از وی پاک شود
و در آب کنند چندانکه چهار انگشت آب بر سر آن بایستد اندکی بیشتر اگر زمستان بود سه شبانروز
جای گرم بنهند و اگر تابستان بود یک شبانروز و اگر بهار یا خزان بود دو شبانروز تا آب قوت
انجیر گیرد پس جوشی بدهند و در کرباس پاکیزه بفشارند و بپالایند و آن آب را در دیگی سنگین کنند
و همسنگ آن انگبین یا دی بپالایند و بعضی انگبین نیم وزن آن کنند و تخم هلیون و تخم تودری
سرخ و سفید از هر یک دو درم زنجبیل سه درم دارچینی و گوز بوا و بسباسه و خیربوا از هر یک
یکدرم همه را بکوبند و در صرهٔ کتان بندند فراخ و در دیگ افکنند و بجوشانند تا بقوام آید
و هر ساعت آن صره را بمالند تا قوت آن دارو در این شراب شود پس صره را بفشارند
و بیرون کنند و آن شراب بمقدار دو وقیه بخورند **صنعت** شراب گزر بگیرند گزر ده من
و پاکیزه بشویند و بن سبز از وی بیفکنند و درم درم ببرند و در دیگ سنگین کنند و سه درم
حلبه و ده من آب در وی کنند و سر دیگ را بپوشند و بگل پاکیزه بگیرند تا بخار از آن بیرون نشود
و بر آتش نرم نهند و بپزند چندانکه دانند که پخته شد از آتش برگیرند و بنهند تا آهسته سرد
شود پس سر دیگ بگشایند و آن آب از وی بپالایند و گزر بفشارند در کرباسی پاکیزه و آب
او بستانند و همسنگ آن انگبین بر نهند و همان داروها که در شراب دیگر یاد کرده آمد

درصرهٔ کرده در افکنند و همچنان بپزند بعضی مردمان همسنگ آب گزر شراب انگوری با وی
و با انگبین بپایزند و بپزند تا بقوام آید صنعت شرابی دیگر بگیرند نخود سیاه پنج من و بشویند تا پاک
از وی برود و آن را در ده من آب تر کنند و سه روز بنهند پس بجوشانند تا آب قوت نخود
تمام بخود بستاند و بپالایند و همسنگ آن انگبین با وی بپایزند و صرهٔ دارو ها هم بر آن میان
در وی افکنند و بپزند و بقوام آرند و اگر با این انگبین مقداری شراب بپایزند قوی تر بود
و اگر نخود در آب جرجیر تر کنند یا در آب گزر یا در آب شلغم قوی تر بود صنعت شرابی دیگر
بگیرند عصیر انگور بر ده من عصیر سیر ده استیر داروی کوفته در صرهٔ بسته در افکنند و بگذارند
تا بجوشد و شراب شود و داروا اینست تخم شلغم و تخم جرجیر و بوزیدان و بهمن سرخ و
بهمن سفید و تخم هلیون و لسان العصافیر و حب القلقل و لعبهٔ بربری و تخم گزر راستا راست
همه را بکوبند و در صرهٔ بندند و در عصیر او کنند و بعد از آن هر چند روزی آن صره را بجنبانند و
بفشارند و چون رسیده شد صره از وی بردارند و آب سنگ آهن و آب که در آبگینه پخته باشد
سود دارد ❊ باب چهاردهم اندر داروهای مرکب و معجونها ❊ از بهر این کار بهترین
معجونها مثرودیطوس است و دواءالمسک خاصه کسی را که سبب تقصیر این کار از
ضعیفی دل بود صنعت معجونی بگیرند هلیون و شقاقل و زنجبیل از هر یک پنج درم و هر دو
تودری و هر دو بهمن از هر یک سه درم تخم شبت که بتازی قت گویند و تخم شلغم و تخم جزر و تخم
ترب و تخم جرجیر و تخم انجره از هر یک دو درم اسقیل مشوی و سرهٔ اسقنقور از هر یک سه درم
حب الرشاد پنج درم لسان العصافیر پنج درم با نبید چهل درم بسرشند چنانکه رسمست شربتی
پنج درم صنعت معجونی دیگر بگیرند شقاقل و زنجبیل و دارچینی از هر یک یک جزو تخم انجره و دار فلفل
و بلبل از هر یک نیم جزو حلیت ربع جزو و تخم جرجیر و تخم اسفندان از هر یک یک جزو همه را
کوفته و بیخته با انگبین بسرشند شربتی یک کفچه با آب گرم یا با شراب ممزوج صنعت
معجونی قوی عسل البلادر و انگبین روغن گاو راستا راست هر سه را در هم بجوشانند
و نگاه دارند شربتی از یک درم تا دو درم با شراب ممزوج صنعت داروی دیگر بگیرند خرما و
حلبه و بپزند حلبه را تنها بجوشانند و بپالایند و خرما در این آب تر کنند پس آن خرما را دانه
بیرون کنند بکوبند و بسرشند با انگبین شربتی از یک درم تا دو درم با آب گرم یا با شراب ممزوج
صنعت داروی قوی بگیرند تخم پیاز سفید و شقاقل و مغز گنجشک و لفاح النخل یعنی

کش خرما

کش خرما و کندر را از هر یک راستا راست همه را بکوبند و با مغز گنجشک خشک کرده با آب نیم گرم بسرشند
و حبها کنند چند نخود بوقت حاجت هفت حب در شراب حل کنند و بخورند و این لفاح النخل اسپیچون
اندر سیت سفید بود و اندر آن کتاب که این حب را یاد کرده است میگوید از هفت حب زیادت
نشاید خورد که هفت حب هیچکس طاقت ندارد صنعت معجون الطیوب بگیرند مغز بادام شیرین
و مغز فندق و مغز فستق و مغز گوز هندو و مغز جلغوزه و مغز حب القلقل و مغز الزلم و مغز حبة الخضرا
راستا راست و از مشک و دارفلفل و زنجبیل از هر یک عشر یک جزو همه را بکوبند و با پانید بسرشند
شربتی چند گوزی صنعت دیگر حب الصنوبر و تخم کرفس کوهی و زهرهٔ گوزن کش و علک البطم
راستا راست همه را با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال صنعت دیگر بگیرند شقاقل و تخم جرجیر و دو
تودری و زنجبیل و دارفلفل از هر یک دو درم لسان العصافیر و کندر از هر یک یک درم مغز گنجشک دو درم
همه را بکوبند و بروغن گوز هندی بیالایند و با انگبین بسرشند صنعت داروی دیگر خداوند مزاج
سرد را شاید که سردی سخت غالب بود بگیرند جاوشیر سه درم سنگ و در یک وقیه آب گزر نیکوش
حل کنند و سه روز بدهند صنعت داروی دیگر وصف خواجه ابو علی سینا رحمة الله بگیرند
حلیت تخم گزر و قاقله و تخم جرجیر و لسان العصافیر و کبر بنا دانه از هر یک یک جزو بوزیدان و بلبل از
هر یک سه جزو مشک سدس یک جزو همه را بروغن حب الصنوبر الصغار بیالایند و با انگبین بسرشند
صنعت داروی قوی و معتدل بگیرند خایه خروس خشک کرده و نمک اسقنقور از هر یک را
همه را بکوبند شربتی دو درم هر بامداد بخورند صنعت داروی دیگر بگیرند مغز پنبه دانه حبة الخضرا
مغز حب الصنوبر الصغار و الکبار و مغز فستق و تخم هلیون و مغز گوز هندو و مغز حب القلقل
و مغز گوز رومی راستا راست زنجبیل و شقاقل و حب الزلم از هر یک نیم جزو همه را بکوبند
و با انگبین بسرشند شربتی چند یک گوز اگر مغز گنجشک یک جزو و نعنع و دارفلفل اندرین معجون زیادت
کنند روا باشد صنعت داروی دیگر بگیرند حب القلقل و حب الزلم و حب الرشاد و کنجد
مقشر از هر یک بیست درم زنجبیل و دارفلفل از هر یک پنج درم نعنع و خصیة الثعلب و تخم هلیون و تخم گزر
و جرجیر و تخم ترب و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم گندنا و لسان العصافیر و نمک اسقنقور از هر یک ده درم تخم انجره
شش درم شقاقل پانزده درم وج و هر دو بهمن و هر دو تودری از هر یک هشت درم همه را بکوبند و بروغن
بادام شیرین بیالایند و با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال وقت خواب با آب سرد صنعت
داروی که خداوند مزاج معتدل را بباید بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه

از هر یک سه درم مغز تخم کدو و پنج درم مغز بادام شیرین سفید کرده و تخم خشخاش سفید از هر یک
شش درم کثیرا دو درم زنجبیل و خاولنجان و شقاقل از هر یک نیم درم تودری و تخم گزر و تخم هلیون
و جلغوزه از هر یک یک درم ترنگبین گمین بسرشند چنانکه رسمست شربتی دو مثقال صنعت
داروی که منفعت آن عجیبست یعنی قضیب کاو جوانه است خشک کنند و بکوبند و چند هم وزن آن سنگ
بر زرده خایه مرغ نیم برشت افکنند و بخورند و اگر میسر باشد آسته خشک کنند و مقداری یک نخود
در آب افکنند و بخورند پیش از وقت حاجت بدوازده ساعت قوتی عظیم کند و اگر رنجه
دارد بآب سرد غسل کند و خایه گورخر ده پیشتر بکوبند قوتی عظیم کند و من بشهر مرد جوانی سرد
مزاج را علاج کردم از هیچ دارو آن شکر نکرد که از قضیب کاو کرد ❊ باب پانزدهم
از جزو سیوم از گفتار نوزدهم اندر داروها که در مالند ❊ صنعت داروی کی طلی
کنند قضیب که مفلوج باشد سخت کند و گفتم که علامت مفلوج آنست که قضیب سست و
لاغر و کوچک شود و علامت رطوبی آنست که قضیب بر حال خویش باشد و لاغر نباشد
لکن چون گوشت آلودی باشد دارو مالیدن این را سود دارد بگیرند بورق و سنبل و سعد و خردل
و دارچینی و خولنجان و سداب همه را بکوبند و بشیر تازه کنند و بنهند تا دارو شیر بخورد و خشک شود
پس بکوبند و بزهره کاو تر کنند و بنهند تا آن نیز بخورد پس با انگبین بسرشند و بر قضیب و حوالی آن
طلی کنند و پیشتر طلی کردن قضیب را سخت کند صنعت داروی دیگر بگیرند مغز پنبه
دانه و آن را با روغن زنبق کر روغن قسط کر روغن خیری با روغن بان بسرشند و بر قضیب و خایه
و مقعده و گرگاه و سرین و کف پای طلی کنند صنعت داروی دیگر بگیرند خردل و فرفیون
و جندبیدستر و سعد و بورق و عاقرقرحا و حلتیت و بهل و مغز پنبه دانه از هر یک یکجزو و همه را بیامیزند
و در روغن خیری کرده و روغن یاسمین و غیر آن بپالایند و طلی کنند و اگر سبب سستی قضیب
از سردی بود داروها که در روغن افکنند از جنس جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا بگیرند و
و بگدازند و بپالایند نرجس و عاقرقرحا و سورنجان را استار استارست و در پیه گداخته کنند و بر قضیب
و حوالی آن طلی کنند و اگر سبب رطوبت بود داروها از جنس وج و ابهل و سعد باید کرد
❊ باب شانزدهم اندر حقنها و شیافها که قوت مجامعت بیفزاید ❊
صنعت حقنه که کرده را فربه کند و شهوت را بجنباند بگیرند سر گوسفند فربه و خایه او و پاره‌ای دنبه او
و یک کف نخود و یک کف گندم و تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم هلیون از هر یک پنج درم همه را در دیگ

کنند

کنند و آب در وی کنند چندانکه دو انگشت بر سر آن بایستد و سر دیگ را بپوشند و بگل بگیرند و
یک شب در تنور نهند تا پخته شود و ازین مطبوخ بگیرند یک وقیه و روغن گوز نیم وقیه و بوقت حقنه کردن
بدان حقنه کنند و بعضی طبیبان سر و خایه گوسفند بفرمایند کوفته و هر گاه که حقنه خواهند کرد
نخست بحاجت بر خواسته باشند و خویشتن را فارغ کرده و پیشتر حقنه دیگر کرده باشند
و روده از رطوبت فزونی پاک کرده و این حقنه نخستین از آب چغندر و خطمی و بوره و اندکی انگبین
سازند و اگر بی انگبین سازند روا بود صنعت حقنه دیگر بگیرند سر گوسفند و خایه او و هر دو را
نیک بکوبند و بیست درم گندم نیم کوفته و بیست درم نخود و شبت و جرجیر و نعنع و برگ چغندر را
از هر یک یک دسته کوچک شلغم پاره کرده بیست درم گوز پاک کرده از هر دو پوست سه عدد تخم معصفر
نیم کوفته بیست تخم پیاز و تخم هلیون از هر یک ده درم همه را بکوبند و در چهار من آب بپزند تا نیک بنا
باز آید و بپالایند و اگر بجای آب شراب شیرین کنند قوی‌تر بود و ازین مطبوخ با نیم وقیه روغن سوسن و
نیم وقیه روغن بادام و نیم دانگ مشک حقنه کنند سه شب از اول ماه و سه شب میانه ماه و سه شب
آخر ماه این حقنه بکار دارند صنعت حقنه دیگر بگیرند سر گوسفند و پیه بط بیست درم پیه کبوتر بچه بیست درم
نخود و گندم و حلبه از هر یک یک کف نیم کوفته انجیر خشک ده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم
بپزند چنانکه رسمست و ده استار ازین مطبوخ با یک وقیه روغن بادام حقنه کنند و روغن خیری
بهتر بود و خایه و قضیب بروغن بان چرب کنند صنعت حقنه دیگر سر گوسفند یک عدد
خایه گوسفند چهار جفت نخود نیم کوفته سی درم همه را در شوربا بپزند و از آن آب و شوربای این مطبوخ چهل
درم با نیم وقیه روغن گوز و نیم وقیه روغن حبة الخضرا و دو درم پیه اشقنقور که پیه سوسمار نمک کرده
حقنه کنند حقنه دیگر سر گوسفند یک عدد کبوتر بچه فربه سه عدد نخود یک کف مغاث و بوزیدان
و شقاقل از هر یک ده درم نیم کوفته همه را بپزند در شوربا و بپالایند و چهل درم ازین مطبوخ با ده درم شیر تازه
و نیم وقیه روغن محلب و نیم وقیه روغن گوز همه و پیه اشقنقور که پیه سوسمار است از یک درم تا دو درم
همه را بیامیزند و حقنه کنند صنعت حقنه دیگر که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند تخم کتان و حلبه
از هر یک سه وقیه تخم ترب یک وقیه تخم جرجیر نیم وقیه انجیر خشک و خرما از هر یک بیست درم مغز تخم
معصفر یک وقیه و نیم مرزنگوش یک وقیه تخم انجره دو وقیه گندم و خشک نیم کوفته از هر یک
چهار وقیه همه را در ده رطل بغدادی آب کنند و بپزند تا دو بهره برود و بپالایند ده استار ازین مطبوخ
با یک وقیه روغن سوسن و یک وقیه روغن نرگس و یک وقیه نیم انگبین بیامیزند و حقنه کنند

صنعت حقنهٔ دیگر بگیرند روغن گوزنین خشک نیم کوفته نیم شیر گاو تازه یک من و نیم و یک وقیه
زنجبیل نیم کوفته و یک وقیه بانید همه را با آتش نرم بجوشانند نیک و پالایند و دو وقیه ازین مطبوخ
با نیم وقیه روغن بان و نیم وقیه روغن سوسن حقنه کنند صنعت حقنهٔ دیگر مغز حبة الخضرا
نیم وقیه دنبه گداخته نیم وقیه آرد گندم و آرد نخود از هر یک دو کف آرد را در آب کنند و بدست
بمالند و پالایند و بیفشارند و بر آتش نهند تا پخته شود و باز پالایند و بیفشارند و بر آتش نهند
تا پخته شود و باز پالایند و آن آب را با مغز بادام و حبة الخضرا و دنبه بجوشانند تا پخته شود
پالایند و بیفشارند و دو دانگ جند بیدستر سوده در وی بمالند و بپالایند و بدان حقنه کنند
صنعت حقنه که گرده گرم کند و خداوند باد بواسیر را سود دارد بگیرند روغن شیره و روغن
حبة الخضرا و آب گندنا از هر یک یک سکره بپالایند و نیم گرم کنند و بدان حقنه کنند
صنعت حقنهٔ دیگر بگیرند سر کشش بز و گردن و پاچه و خایهٔ او همه را بشکنند و با استخوان
بکوبند و دو کف نخود و دو کف حلبه و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم شلغم و تخم شبت از هر یک
کفی این همه نیکو فته کنند و با این سر و گردن و پاچه بپزند و چربو از وی بردارند بگیرند
آب خشک تر با طبیخ خشک ده استیر و روغن شیره ده استیر با این چربو بپالایند و سه بار
در سه بار حقنه کنند گرم کرده صنعت حقنهٔ دیگر بگیرند دنبه و شرحه کنند و نیم درم جند
بیدستر برین دنبه برافکنند و آن را در زیر چیزی سنگین رها کنند و یکشبانه روز بنهند
پس این دنبه بگدازند و روغن او بکار دارند ازین روغن یک سکره کنند و روغن
گاو نیم سکره و طبیخ حلبه نیم سکره بپالایند و نیم گرم کنند و حقنه کنند از وقت نماز دیگر
تا شب نگاه دارند و تا خفتن دیگر باره حقنه کنند هر شب برین ترتیب میکنند تا
سه شب صنعت حقنهٔ دیگر که خداوند مزاج گرم را سود دارد بگیرند سر گوسفند میش
و گردن و پهلوی راست او و خیار و کدوی تر و گندم و جو نیکو فته و پیه بط و پهلوی تر و پیه
مرغ خانگی از هر یک باندازه که باید بپزند و بپالایند و ده استیر ازین مطبوخ بگیرند و یک سکره
روغن گاو و یک وقیه روغن خشک و یک وقیه روغن پیه مرغ بپالایند و نیم گرم کنند و
حقنه کنند سه روز بامداد و شبانگاه و هر گاه که ازین حقنها بکار دارند در آن روزها
جماع نباید کرد و آب کمتر باید خورد و آسایش باید گزید و طعامها از آن باید خورد که یاد
کرده آمده است صنعت شیاف بگیرند پیه بط و مغز پنبه دانه و عاقرقرحا هر سه را

بکوبند

بکوبند و بسرشند و بروغن گوز هندی چرب کنند و بنهند و بوقت حاجت استعمال کنند
بغایت سودمند بود شیاف دیگر بگیرند قنطوریون باریک و زفت رومی و موم گداخته بروغن سوسن
و زفت و قنطوریون با وی بیامیزند و شیاف کنند شیاف دیگر لعبهٔ بربری با مغز پنبه دانه شیاف
کنند و بنهند و پیه خر شیاف کردن قوتی تمام کند و پیه بط با مغز پنبه دانه بسرشند شیافی سود
مند است و پیه اسقنقور را بیزند و بسرشند و اول شب بنهند انعاظ کند عجیب ❊ باب هفدهم
اندر یاد کردن داروها که تن را سرد کند و منی نفزاید و کارها که قوت و نشاط مجامعت ببرد ❊
اما داروها برگ نیلوفر است و بیخ او و برگ بید و برگ گل و بزر قطونا و بزر البنج و کافور و از طعامها هرچه
ترش و قابض است چون سماق و ریواج و انار ترش و سرکه و ترشی ترنج و آبی خاصه ترش
و زردآلوی خام و غوره و آنچه بدین ماند و از سبزیها کوک و خرفه و اسفاناخ و سرمق و کدو و حماض و
کشنیز و کشوث و عنب الثعلب و خیار و خیار بادرنگ و خربزهٔ زمستانی و از کارها صحبت زن
حائض و نابالغ و زنانی که بعید عهد باشند بجماع این همه زیان دارد ❊ باب هجدهم اندر علتی
که بتازی ابنه گویند ❊ محمد زکریا میگوید که هرگاه که آب مرد بر آب زن غلبه دارد فرزند نرینه
آید هرگاه که آب زن بر آب مرد غلبه دارد فرزند مادینه آید و هرگاه که اتفاق افتد که آب مرد بر آب
زن سخت غالب بود فرزند نرینه آید و در نرینگی تمام و دلاور و تن قوی و مرد خوی بود و آلت
نرینگی او قوی و تمام بود و هرگاه که اتفاق برخلاف این بود فرزند مادینه بود و در مادینگی تمام بود یعنی
زن بود و عادت و خوی زنان دارد و هرگاه که اتفاق افتد که هیچ دو آب سخت بر یکدیگر غالب
نباشد لیکن از دوگانه یکی باید که مایه قوی تر بود و فرزند اگر نرینه بود در نرینگی سخت تمام نباشد
و اگر مادینه بود در مادینگی ناتمام بود و بدین سبب است که بعضی زنان باشند که طبع و
خوی مردان دارند و سخن مردانه گویند و کارها مردانه کنند و باشد که بعضی را حیض نباشد
یا کمتر بود و باشد که موی روی بر آرند و بعضی مردان باشند که طبع و خوی زنان دارند
و سخن زن وار گویند و کارها زن وار کنند و گاه باشد که قوت آب مرد و زن برابر
فرزند خنثی آید و این مردی بود که آلت مردان و آلت زنان هر دو دارد و باشد که نیز فرزند
نرینه بود لیکن قضیب و خایهٔ او کوچک بود و بیرون نا آمده و اوعیهٔ منی و مجاری
آن میل بدرون دارد همچون خایه و اوعیهٔ آب زنان و اگر بدین صفت باشد هرگاه
که منی او بسیار گردد و گرم شود و شهوت جماع در وی بجنبد دغدغه و حرکت شهوت

بجانب ربوده مستقیم افتد از بهر آنکه اوعیهٔ منی و مجاری آن میل بدان جانب دارد و بدین
سبب است که نادر بود که خداوند این علت را آلت زنینگی بزرگ بود و هرگاه که این شخص که
بدین صفت بود حمیت و شرم کمتر بود دیگری را تمکین کند تا موضع دغدغه را بجنبانند
و بر مالند و از آن مالیدن باید چنانکه کسی را گوش یا بینی بخارد و باشد که بران
لذت وی را انزال افتد و بر آن خو کنند یعنی بفشارند و علت مستولی گردد و اینست
خواجه ابو علی سینا میگوید اگرچه سبب نرمی و مادگی قوت مزاج و غلبهٔ آب مرد و زن است
سبب این علت مزاج مخنث نیست از بهر آنکه بسیار مردان ضعیف قوت و ضعیف مزاج
در کار جماع ضعیف باشند و این شان را این علت و این شهوت نیست لیکن این علت
کسی را بیشتر افتد که کودکی خو کرده باشد که با او این معاملت رفته باشد و چون بالغ شود
اندیشه مجامعت و شهوت آن بروی غالب بود و منی او بسیار شود و دل او ضعیف
بود و قضیب او در اصل ضعیف بوده باشد یا در بزرگی بسببی از سببها ضعیف گردد و از
جماع باشد و توانایی او تمام نباشد قوت شهوت او را بدان دارد که خواهد که یکی دیگری
و باشد که افراط شهوت او بدان رسد که خواهد که آن کار کند و این علتی است که تعلق به حمیت
و شرم و مروت و مردانگی دارد و اگر با کم ختنی ولی بروی مزاج نیز ضعیف بود علت صعبتر بود و
میگویند که جاهل ترین کسی آن بود که این علت را بعلاج کردن کوشند از بهر آنکه این
علتی است وهمی نه طبیعی و مزاجی و اگر علاجی شود خواهد داشت بهترین علاجها آنست
که شهوت را بشکند و نشاط را ببرد چون غم و اندیشه و اندوه کارها و رنج و اندوه و گرسنگی
و آنچه بدین ماند محمد زکریا میگوید بر زمین سرد و تر نشستن و بر بستر کتان و برگ گل و
برگ بید خفتن و بر کرباس که با آب یخ سرد کرده باشند خفتن و گرمگاه و هنبه را خنک کردن
و گری از صحیفهٔ سرب تنک بر میان بستن سود دارد و میگوید که من مردی را دیدم که هرگاه
بر [illegible] خواب بخفتی این شهوت بجنبیدی علاج کردم و بفرمودم تا از یخ شیافی بر کشند
و بنهاد آن شب ساکن بخفت و نجستی و میگوید در جمله داروها که منی را کم کند و شهوت
جماع را ببرد سود دارد اما شیاف یخ جز مردم جوان قوی را نشاید نهاد دیگران را
سفر تمام دیگر آید و جماع کردن و انزال افتادن سود دارد و جماع ناکردن سخت زیان دارد
صفت داروی که شهوت جماع را باطل کند و منی را کمتر کند بگیرند نیلوفر خشک دو درم

گل سرخ

گل سرخ پنج درم صندل سفید دو درم و نیم کافور پنج دانگ این شربت باشد و اگر کسی کافور
نخواهد بگیرند گل سرخ پنج درم بزرقطونا ده درم تخم کوک و تخم کسنه و تخم خرفه از هر یک سه درم
کشنیز خشک دو درم شربتی سه درم با نیم دینه سرکه با آب آمیخته و اگر کسی سرکه نخواهد با آب سرد
خورد گر با گلاب و حقنه کردن بشراب انگوری مست کنند سود دارد و محمد زکریا میگوید که باشد
که یک حقنه یا دو حقنه ازین کفایت بود و میگوید که این حقنه آزموده است ❁ باب
نوزدهم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم اندر غلیوط ❁ مردی که در وقت
مجامعت حاجت بسین از وی جدا شود آن را بتازی غلیوط گویند و سبب این علت یکی
از بسیاری لذت بود که از جماع یابند دوم افراط شهوت جماع سیوم سستی شرج و بیشتر
مردمان فربه و نرم گوشت را افتد علاجش روغنها و ضمادهای قابض چون روغن ناردین
و روغن ابهل و روغن سرد سود دارد صفت ضمادی بگیرند کهربا و اقاقیا و سوسن خشک
و حنا همه را بسایند و بروغن آبی و روغن حنا بسرشند و بمقعده برنهند و در وقت جماع
شیافی از رامک و مازو و کندر و گلنار بسازند کوچک و بنهند و طعامهای قابض خورند
و دل و دماغ ایشان را قوت دهند بعلاجهای که در جایگاه او یاد کرده آمده است و جماع را
از پس آن کنند که ثقل از وی جدا شده باشد ❁ باب بیستم اندر تدبیر بزرگ
کردن قضیب ❁ بگیرند خراطین و این کرمیست دراز و باریک و سرخ در میان زمین تر
و در زیر زمینها و آبناک پدید آید آن را خشک کنند و بروغن کنجد بسایند و بر قضیب
طلی کنند هرگاه که چیزی طلی خواهند کرد نخست قضیب را بمالند تا سرخ شود پس
دارو طلی کنند و دیوچه که بتازی العلق گویند بگیرند و در کوزه نهند و که آب او در میان
او بود در افکنند و بنهند تا خشک شود و بسایند و طلی کنند و هر بامداد و شبانگاه بخرقه
درشت بمالند تا سرخ شود و شیر تازه طلی کنند خاصه شیر گوسفند و بگذارند تا بر وی
خشک شود پس زفت رومی طلی کنند تا ماده آنجا کشد و بگذارند که تحلیل پذیرد و نگاه
دارد تا غذا گردد و بزرگ شود و روغنهای گرم و آب بادروج مالیدن سود دارد ❁ باب
بیست یکم اندر زیادت کردن لذت مردان و زنان ❁ زنجبیل پرورده بیشتر
از وقت مجامعت آب دهان رقیق کنند و بر قضیب مالند تا خشک شود پس مجامعت
کنند و کبابه و عاقرقرحا بخایند که اگر در دهان گیرند یک زمان پس آب دهان بر قضیب

مالند بگذارند تا بروی خشک شود لذت زیادت کرد و بهر زنی که با این مرد که این تدبیر کرده باشد
خو کند و جز او را نخواهد و صحبت جز او را نخواهد **صنعت** داروی مرکب بگیرند عاقرقرحا و زنجبیل
و دارچینی راستا راست بکوبند و با اندکی زنجبیل بسایند و حبها کنند و نگاه دارند پیش از
وقت حاجت بسه ساعت یک حب در دهان گیرند و آب بر قضیب مالند و بگذارند تا بر وی
خشک شود ؛ **باب بیست و دوم اندر تدبیر گرم** ؛ بباید دانست که اگر چه این
باب علاج زنان مخصوص است اندرین جایگاه لایق است بدین و درین گفتار یاد کرده آمده است
و باب بیست و سیم همچنین بعلاج زنان مخصوص است **صنعت** داروی آزموده بگیرند
سک و زعفران و مشک همه را در شراب ریحانی بجوشند و خرقه بدان تر کنند و بخویشتن بر دارند
چنانکه رسمست و اندکی کرم دانه بکوبند و بحریر بیزند و با اندکی روغن زیبق بخویشتن بر دارند و این
دارو بسیار بکار برند تا سخت گرم نکند ؛ **باب بیست و سیوم اندر تدبیر تنگی و فراخی و خشکی آن** ؛ بگیرند عود و سک و رامک و راسن و اقاقیا و قرنفل
و اندکی مشک همه را بسایند و پیم پاره بمیوسن تر کنند و بدین دارو آلوده کنند و بخویشتن
بر دارند **صنعت** داروی دیگر بگیرند مازوی خام و تفاح اذخر راستا راست بکوبند و بیزند
بحریر تنک و بشراب تر کنند و خرقه نرم بدان آلوده کنند و بر دارند و هر ساعت
تازه میکنند سجال دوشیزگی باز آید **صنعت** داروی دیگر بگیرند پوست صنوبر کوفته
در شراب قابض بپزند و هر ساعت خرقه بر او تر کنند و بخویشتن بر دارند داروی
دیگر بگیرند سرمه و مرداسنگ و ابگینه همه را نرم بسایند و بخویشتن بردارند و صمغ سوسن
برداشتن نافع است ؛ **باب بیست و چهارم اندر مجامعت که کی صواب بود و بر کدام شکل اولیتر بود** ؛ بهترین وقتی اندرین کار آنست که طعام از معده فرود
گذشته باشد و هضم ثانی تمام شده و هضم هر شخص یکسان نیست بعضی را زودتر هضم افتد و
بعضی را دیرتر و این را وقتی معین نتوان کرد لیکن بتقدیر کسی را که عادت خوردن بوقت
نماز پیشین بود وقت خواب نخستین که مردم بخواهند خفت اولیتر از بهر آنکه از دو کار حاصل آید
یکی آنکه چون در خواب شد قوت بدو باز آید و اگر طلب فرزند میکنند آب اندر رحم قرار گیرد و خواجه
ابو علی سینا میگوید سخن این گروه که میگویند وقت مجامعت آنست که همه هضمها تمام
شده باشد التفات نباید کرد از بهر آنکه آن وقت جوع باشد یعنی وقت شکم تهی و گرسنگی

و شرطی دیگر اندر اختیار وقت آنست که شهوت صادق بود و اوعیه منی پر و قوتهای تن قوی
و بسلامت باشد و آنچنانکه شهوت نه از نگریدن در کسی و نه از سخن گفتن و بازی کردن پدید آمده
باشد بلکه از قوت تن و بسیاری منی خاسته باشد و از پس تخمه و ناگواریدن طعام و از
پس استفراغها چون قی و اسهال و رگ زدن و عرق بسیار آمدن و از پس رنج و ریاضت
و ماندگی و در حال غم و اندیشه و از پس بیخوابی جماع نشاید کرد از بهر آنکه رگها از خلط خام
ممتلی گردد و خلط خام اندر رگها پراکنده باشد و در خمار بر آمدن بخار دخانی بر دماغ زیادت شود
و خداوند مزاج خشک را در گرما و سرما و قوی جماع نشاید کرد و همچنان را در حالی که تن گرم شده
باشد یا سرما یافته باشد از مجامعت پرهیز باید کرد پس اگر اتفاق افتد از پس گرم شدن
باسلامت تر از آن باشد که از پس سرما یافتن و از پس بسیار مجامعت شراب صرف
نشاید خورد مگر کسی را که تن او گرم شده باشد و حرارت غریزی ضعیف شده از بهر آنکه
شراب تحلیل را زیادت کند و آن را که حرارت غریزی ضعیف شده باشد اندکی
باید خورد و هیچکس از پس جماع آب سرد و شربت سرد نشاید خورد که رعشه و استرخا آرد
و جگر را سرد کند و باستسقا ادا کند و بآب سرد غسل نکند و خویشتن را از سرما و هوای سرد
نگاه باید داشت از بهر آنکه اگر سرما بمسام اندر شود حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را
سرد کند و مضرت آن بزرگ باشد و بهترین شکل آنست که زن بر بستر نرم بپشت باز خفته
باشد و مرد بر بالای او بود و سرین او برداشته چندانکه تواند و سر او بر بالشی بلند باشد
تا هم نطفه بجایگاه رسد و هم لذت بیشتر بود و بدترین شکلها آنست که زن بر بالای مرد باشد
از بهر آنکه آب مرد برگ او بیرون نشود و هم باشد که چیزی از آب زن بمجری قضیب فرود آید
و باز گرفتن منی در وقت مجامعت سخت زیان دارد اما آماس اوعیه منی و قرحه مجری
و سنگ اندر مثانه و مجاری از آن تولد کند خاصه اگر آن آب که حرکت کرده باشد
انزال نیفتد و مرد از آن پاک نشود و بر بدی جماع کردن درد زانو و درد سرین آید و بر پهلو
خفته آب برگ بیرون نشود و درد گرده و آماس قضیب و بیضه ورم آن تولد کند ؛
باب بیست و پنجم اندر آنکه مدت جماع و جماع چند باید کرد و مضرت مجامعت با غلام گروهی گفته اند که هر مجامعتی سه روز باید که بی جماع بگذرد از بهر آنکه
غذا کمتر ازین مدت منی نگردد و احوال همگنان نیز درین باب یکسان نیست و اعتماد

براوعیه منی و بر علامتهای آن باید کرد چنانکه حس دغدغه و حرکت منی باید وار آموده باشد
هرگاه که از پس این شهوت مجامعت کند خوشی و آسایش یابد این اختیار کسی راست
که در نگاه داشتن تن درستی و نگاه داشتن قوت کوشد و اما کسی را بر آن کار حریص تر باشد
احتیاط روی آنست که هرگاه که داند که از مجامعت طپیدن دل و سستی اندامها و قوتها
تولد کند و دم زدن از حال طبیعی بگردد و انزال دیرتر از عادت هربار نباشد مراد خویش
جوید و هرگاه که داند که ازین اعراض چیزی پدید آید از آن پرهیز باید کرد و کوشیدن با غلام
بعد از آن که در شریعت حرام کرده است و هم خلاف طبیعت آفرینش است و هم سبب
انقطاع نسل است و هم نزدیک همگنان زشت است زیان کار راست از بهر آنکه غلام
محل آن کار نیست و در وی قوت جاذبه منی نیست بدین سبب بر خویشتن الحاح
باید کرد و حرکت بسیار کردن تا مراد حاصل آید و هر جماعی که با الحاح و حرکت بسیار
تمام شود زیان دارد و از آن وجه که محل جماع نیست و در وی قوت جاذبه منی نیست اگر
کسی را بر شهوت صادق و بسیاری منی این اتفاق افتد زیان کمتر دارد اگر الحاح
و حرکت بسیار نباید کرد والله اعلم ❊ **گفتار سیم اندر احوال زنان و بیماری
ایشان سه جزو است جزو نخستین اندر احوال حیض و کمی و بیشی آن**
باب نخستین اندر **احوال حیض** حیض معتدل که در مدت و در کمیت و کیفیت معتدل
باشد سبب تن درستی و صلاح و بارسالی زنان است و حیض معتدل آنست که هر
ماهی یکبار باشد و آنچه از پس یکماه باشد یا روزی چند از ماه دورتر افتد یا از پس پانزده روز
یا از پس شانزده و هفده روز باشد معتدل و طبیعی نباشد و سبب بیماریها بود
اما اگر ایام مدت حیض زیادت شود و سرخی زیادت از عادت بمیرد و در رنگ روی و
سحنه و چهره بگردد و علتها که در باب افراط طمث یاد کرده آمد تولد کند و اگر مدت ایام
حیض از مدت ایام طبیعی کمتر شود یا سرخی کمتر از عادت آید یا یک بار حیض باز گیرد و
هیچ نباید علتها و آفتها که در باب احتباس طمث یاد کرده آید تولد کند و ثابت بن قره گوید
اول وقت پدید آمدن حیض از پس ده سالگی بود و آخر او از پس چهارده سالگی و اول وقت
باز ایستادن حیض از پس سی و پنج سالگی بود و آخر آن از پس شصت سالگی بود و
کمترین ایام حیض ده روز است و بیشترین هفت روز و این مسئله بقول علماء شرع

بزاکرده

باید گرفت از جهت تاکید تعبد راست و اعتماد بر نماز کردن و ناکردن بر فتوی
ایشان باید کرد و نزدیک اصحاب ابوحنیفه رحمة الله علیه و علیهم کمترین سه روز است و بیشترین
ده روز است و نزدیک شافعی کمترین یک روز است و بیشترین پانزده روز است و روزگار پاکی نزد
ابوحنیفه کمترین پانزده روز است و نزدیک شافعی همچنین و ابن ابی عمران از یحیی بن اکثم
روایت میکند که وی گفت که روزگار پاکی کمترین نوزده روز است از بهر آنکه خدای تعالی در قرآن
مدت حیض و پاکی زنانی که ایشان را حیض نباشد یکماه نهاده است و عادت چنان رفتست
که روزگار حیض کمتر از روزگار پاکی بود پس اولی تر آنست که مدت حیض ده روز گوییم و مدت پاکی
نوزده روز از بهر آنکه ماهی بیست و نه روز است ❊ **باب دوم اندر افراط طمث و سیلان
رحم** ❊ افراط طمث یا دفع طبیعت بود تا فضلها را بدان از تن دفع شود و این ستوده باشد
اگر از حد بیرون نشود یا بر سبیل بیماری بود و اسباب آنچه بر سبیل بیماری بود یا در رحم باشد یا از
خون اما اسباب آنکه در رحم بود شش نوع است یکی ضعیف رگها را و سبب نوعی از انواع
سوء المزاج دوم قرحه بود در رحم سیوم بواسیر چهارم خارش پنجم شقاق ششم گشاده
شدن سر رگها یا گسستن یا طرقیدن رگی بسببی از اسباب زخم رونی باشد یا سببی از اسباب
بیرونی اما آنکه اسباب اندرونی چون سوء المزاج گرم و خشک یا سوء المزاج سرد و خشک یا سوء المزاج
تر که رگها بدان سبب آغشته و تراینده و نرم و نازک شود یا دشواری زادن و اسباب بیرونی
چون زخمی و آسیبی و افتادنی و مانند آن بود و اسباب که از خون بود دو گونه است یکی
بسیاری و قوت خون است و این هم دو گونه است یکی آنکه هم تن قوی بود و هم خون بسیار
بود و قوت طبیعت فزونی را دفع کند دوم آنکه اگرچه خون در کمیت و کیفیت از اعتدال بیرون
نباشد لیکن ضعیف باشد و این خون بعتباس از آن تن بسیار آید و از غذای او فزون آید
و ضعیفی رگها از تن آنرا برنتابد و سبب تیزی خون بود و این هم دو گونه است یکی آنکه خون
گرم و تنک و تیز بود دوم آنکه بسبب آبناکی و تری بسیار تنک و تراینده بود و بباید
دانست که هر خونی که سیلان کند نخست اندک و رقیق باشد از بهر آنکه منفذ او تنگ و باریک
باشد پس اندکی گشاده تر گردد و خون بیشتر و غلیظ تر آید و یک چند بر آن بایستد پس کمتر
و رقیق تر شود از بهر آنکه منفذ با تنگ و باریک شود بسبب خشکی که از بسیار رفتن خون تولد
کند و نیز خون بسیار نماند و آنچه تولد کند اندک و ضعیف باشد و بباید دانست که از افراط

طلمث بسیار بها و آفتهار بسیار تولد کند چون ناگواریدن طعام و آرزو ناکردن بکردد و چهره و رنگ
روی و تهیج اطراف او باشد که باستسقا ادا کند و سه دیگر آنکه هرگاه که خون خرج شود صفرا غالب
گردد و تبهای صفراوی پدید آید از بهر آنکه تری خون همیشه قوت صفرا را معتدل میکند پس هرگاه
که خون کمتر شود صفرا غلبه کند و بدان سبب قشعریره تولد کند و بسبب این [illegible] شهوت
طعام یکبارگی باطل شود و دردی در پشت پدید آید بسبب خشکی و کشیدگی اعضا که عضلها
آن سو ضع است و هرگاه که باز ایستادن بسیار اید خون حیض زنان بسیار آید و بچه بسیار افتد
و سبب این اندر باب نهم از گفتار نخستین از کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است

علامتش آنچه دفع طبیعت است از آن بعضی مضرت پدید نیاید نه در تن و نه قوتها بلکه
تن آسوده و سبکبار شود و این بیشتر اهل تنعم را افتد که غذاهای نیک خورند و کاری با رنج نکنند
و ریاضت نیز نکنند و خون فزونی در تن ایشان گرد آید و علامتهار غلبه خون که معلوم است ظاهر
بود و گاه باشد که این علت با درد و گاه باشد که بی درد باشد و گاه باشد که این علت با خون
آمیخته باشد و با درد بود و گاه باشد که بی درد و گاه بود که خلطی با خون آمیخته بود و هرگاه که خواهند
که بدانند که کدام خلط است خرقه پاکیزه یک شب با خود نگاه دارند بامداد خرقه بسایه بنهند تا خشک شود
و بنگرد اگر رنگ آن زرد بود خلط صفراوی بود و اگر آب گون بود و میل بسپیدی دارد خلط بلغمی بود و اگر
بسبزی و سیاهی و بنفش گراید خلط سوداوی بود و نسخه و تدبیرها که گذشته بر هر یک گواهی دهد و
آنچه سبب آن قرحه بود خون با ریم آمیخته بود و با درد بود و علامتهار قرحه پیدا بود و اگر قرحه کهن بود
و سبب تیزی خون خورده گشته باشد و چیزی اندک پالاید سیاه همچون دردی شراب و گاه باشد
که خون سیاه و رقیق پالاید و اگر این خورده در قعر رحم بود سیاهی خون کمتر بود و انگشت بدو رسد
و آنچه سبب آن بواسیر بود یا شقاق یا خارش علامتها بواسیر ظاهر بود و اسباب شقاق
از پیش بوده باشد و تدبیرهای که گذشته بر هر یک گواهی دهد و بعضی را خون بواسیر قطره قطره
آید و بعضی را نوبتی بود چنانکه نوبت حیض و بعضی را نوبت نباشد لیکن هرگاه که تن ممتلی گردد
خون آمدن گیرد و خون بواسیر سیاه بود و از صداع و گرانی سر و درد احشا و درد جگر و سپرز
خالی نباشد و هرگاه که خون گشاده گردد درد زایل شود و آنچه سبب آن ضعیفی رحم و گشاده
شدن رگهای آن بود خون صافی آید و بسیار رود لیکن از تنش گشتن و صداع خالی نباشد و سبب
مشارکت رحم با معده و دماغ و خونی که از او رود اید سیاه تر بود و آنچه از شریان آید سرخ تر و

گرم تر

و گرمتر و درفشان تر بود و اگر سبب شکافتن و طرقیدن رگها بود سوء المزاج سرد و خشک بود و علامتها
او و اسباب آن ظاهر بود و آنچه سبب آن از رحم و آسیب و دشواری زادن بود اسباب آن علامت
آن بود و آنچه سبب آن از گرمی و تیزی خون بود حرارت خون و سوزانیدن و حرارت تن و نسخه و چهره
و تدبیرها که گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه سبب آن رقیقی و آبناکی خون بود گرم نباشد و رنگ
و قوام آن بدید نباشد و گاه باشد که خداوند علت همچون زنی آبستن شود و گاه باشد که دردی
همچو درد زادن پدید آید و رطوبتی لزج از وی فرود اید و گوشت خداوند این علت نرم و آو نسخه بود

علاجش آنچه از دفع طبیعت یا از ضعیفی تن و ضعیفی رگها بود که خون را بر نشاید باز نباید داشت
مگر که از حد بیرون شود و زانوها سست گردد و رنگ روی زرد شدن گیرد و باشد که بفصد کفایت
شود از بهر آنکه امتلا کمتر شود و ماده از آنجانب باز گردد و علاجی دیگر حاجت نبود و اگر سبب علت از
گرمی و تیزی خون بود نخست استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره از بهر آنکه
با قوت اسهال در هر دو وقت قبض است پس تدبیر تسکین حرارت و تدبیر باز داشتن خون کردن
و بعضی طبیبان گفته اند از پس استفراغ اثاناسیا که جگر گرگ باشد بباید داد و فلونیا که با
برگ مورد تر بجوشیده بر باید داشتن و اگر در احشا املی باشد اثاناسیا می باید داد تا بت برنجه
بکوید که سه روز هر بامداد مقدار دو دانگ تا چهار دانگ بزر البنج کوفته با شکر می باید داد و حسین
میکوید عصاره برگ خرفه و عصاره برگ لسان الحمل با گلنار و گل ارمنی و سرون گوزن سوخته با
داد با سرکه ممزوج آب و تخم خشخاش سیاه کوفته با شراب کرد تخم گل با سرکه ممزوج سود دارد
و معجون لسد و اقراص کهربا و اقراص شب یمانی سود دارد صنعت معجون لسد بگیرند [illegible] مغسول
و کهربا و شب یمانی و شادنج عدسی مغسول و دم الاخوین و گل مختوم و گل ارمنی و گلنار را استادات
همه را برابر آب لسبر بسرشند از دو درم تا پنج درم با آب سماق کر عصاره لسان الحمل کر عصاره برگ
خرفه و در طبیخ داروها قابض نشاندن و ضمادها قابض و شیافها قابض سود دارد صنعت
شیاف سود مند بگیرند گلنار و سرمه و جفت بلوط همه را بکوبند و آب برگ مورد بسرشند و
شیاف کنند صنعت شیافی دیگر بگیرند سک و مازو و اقاقیا و کندر و سعد و فوفل
راست راست همه را بکوبند و آب مورد تر بسرشند و شیاف کنند و هم بدین طلی کنند و
محجمه بر نهادن بر فرو سوی پستانها و خون بیرون ناکردن پس از استفراغ سود دارد و
دارزنی حکایت میکند که در سه ستبر کهربا بخورد حیض او یکبارگی باز ایستاد و داروها سرد و با بعض

چون گل سرخ و عدس و سورد و عنب الثعلب و لسان الحمل و عصا الراعی و گلنار و جفت بلوط
و مازو و نار پوست و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس خوردن و در آب جوشانیدن و در آن آب نشستن
و این داروها و ضماد و طلی ساختن اندرین باب و اندر اکثر از ضعیفی تن و ضعیفی رگها بود از بس فصد
بکار داشتن سود دارد و اگر طبع خشک بود شراب گل و شراب نیلوفر نرم باید کرد و اگر نرم
بود اقراص طباشیر باید داد و طعام اندرین علت همه آن باید که خون را غلیظ کند و در وی
قبض باشد چون غوره و سماق و زرشک و عدس و رمانی و پالوده و نشاسته و لوزینه و قطایف
و کلیچه و گوشت کبک و دراج و تذرو و طیهوج و آهو باشد و از میوه ها آبی ترش و انار و زعرور
عسرا سود دارد و اگر خون با خلطی آمیخته باشد نخست استفراغ بحب سکبینج و حب مقل باید
کرد یا بقی بداروها اگر رطوبت و بلغم لزج را پاک کند و اگر خلط سودائی بود استفراغ بحب اصطمخیقون
و مطبوخ افتیمون باید کرد در جمله تن از آن خلط پاک باید کرد و پس تدبیرها دیگر کردن و اگر سبب
افراط طمث قرحه یا عفونت در رحم یا خوره باشد علاج بداروهای مرکب باید کرد که از داروها
قابض و مغری و مجفف ترکیب کرده باشند نخست نگاه باید کرد اگر قرحه سوگلین و رطوبت ناک
باشد بماء العسل پاک باید کرد و بجفت و زراوند پس داروها که ریش را خشک کند و بر ویاند بکار داشتن
چون کندر و دم الاخوین و لبد و مر و زعفران و شیاف ابیض و نشاسته و سفیده ارزیز و جفت
و مرتک و کهربا و زاج سرخ و عنزروت و توتیا و اقلیمیا و سیم و آنچه بدین ماند از این داروها
آنچه حاجت بدان بیشتر بود بسایند و مرهم کنند و شیاف سازند و بر دارند و اگر داروهای خشک
کننده تر باید قرطاس سوخته و سرون گوزن سوخته و مازوی سوخته و اندر سرکه انغشته
با این داروها بیامیزند صنعت مرهمی که ریش را خشک کند و گوشت بر رویاند بگیرند مردا
و سفیدهٔ ارزیز و عنزروت راست راست و با موم و روغن گل بسرشند و بکار دارند
و اگر ریش خشک باشد اندکی زنگار درین مرهم زیادت کنند و هر گاه که گوشت بر آوردن
آغاز کند این مرهم دیگر بکار دارند بگیرند توتیا مغسول دو جزو اقلیمیا و سیم و سفیدهٔ
ارزیز و عنزروت از هر یک یکجزو با موم و روغن گل بسرشند صنعت مرهمی دیگر صبر و
مر و کندر و عنزروت و دم الاخوین راست راست بسایند و شیاف کنند و سفیدهٔ
خایه تر کنند و بر دارند و اگر ریم از جایی دور همی آید حقنها که در باب ریش رود یاد کرده
آمده است در رحم بکار دارند همچنین شیافها که در باب ریش کرده و مثانه یاد کرده اند

بکار دارند و اگر الی و خلید نی رنجه دارد و مرهم کافوری در آب سرب سوده حل کنند و خفتان
کنند و اگر سبب افراط طمث از بواسیر باشد علاج آن نخست عسر بود از بهر اکثر آن را که در قعر رحم
باشد و آن را که بر فم رحم و گردن او باشد و آن را که در عضله مثانه باشد و آن را که بعضی پیوسته
باشد علاج نتوان کرد و گاه باشد که با سور استخوان زهار را تباه کند و پیوسته ماند و باشد
که زهار را بسنبد و سوراخهای کوچک پدید آید بدین سبب علاج این علت عسر بود و بسیار
باشد که بسبب آنکه رحم از عصب است و مشارک دماغ است اگر علاجی قوی کنند بگذارد و
اختلاط عقل ادا کند و باشد که آوازه سخن گفتن باطل شود و علاجی برفق که از وی آفتی تولد
نکند آنست که رگ باسلیق بزنند و بر بهنه و گمرگاه و بر روی ران حجامت میکنند و تن
از ماده سوداوی پاک میکنند و گاهی اقراص کهربا و گاهی حب مقل میدهند و مقل یا اندر
عصاره گندنا کنند و بدان حقنه میکنند و بر روغن کنندنا و روغن زرد آلو که مقل اندر وی
بخته باشند حقنه میکنند صنعت روغن گندنا بگیرند عصاره گندنا مقداری که خواهند
و چند چهار یک وزن آن روغن کنجد با آن بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب گندنا برود
و روغن بماند این روغن را خوردن و مالیدن و حقنه کردن هم خداوندان باسور را سود
دارد صنعت روغن مقل بگیرند مقل چندانکه خواهند و اندر شراب انگوری حل کنند و روغن
بر افکنند و بر اندازه آن و با آتش نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و اگر این شراب
از مویز کرده باشند بهتر باشد و اگر سبب افراط طمث از شقاق باشد بیشتر از سوء المزاج
خشک افتد یا از پس دشواری زادن که از پس آن که دوشیزگی بستانند و از آن درد و صعب
و خون آمدن پیوسته تولد کند خاصه اگر رگها و غشاء دوشیزگی ضعیف ضعیف و آلت
مرد بزرگ بود اما آن را که دوشیزگی سده باشد و هنوز تازه بود او را در شراب قابض و در آبها
که در وی داروهای قابض پخته باشند در روغن زیت می نشانند یا خرقه بدان تر میکنند و
بجوشیدن با زمی نهند و پشم پارهٔ نرم بگیرند و بر تا بره بخنه باندازه و برهمی رود باشند و آلوده کنند
و بنهند و بفرمایند تا ساکن باشد تا دوشیزگی معاودت نکند و رگها را باز نزوید و آن را که شقاق
از پس زادن یا از پس سوء المزاج خشک افتاده باشد و کهن گشته حالی از دو بیرون نباشد
یا اندرون باشد چنانکه نتوان دید یا بیرون باشد اما آنچه از اندرون باشد علاج
آن مرهمها توان کرد این چنان باشد که از داروها مرهم شیاف سازند و بر اندرون رحم نهند

وشیافها که در علاج قروح رحم یاد کرده آمده است و علاجها که در علاج شقاق مقعده یاد
کرده آمده است وهمه سود دارد خایه مرغ و درهم اسفیداج طلی کردن کفایت بود و اگر سبب
افراط طمث از خارش بود سخت بباید دانست که این خارش از خلطی گرم صفرائی بود یا خلطی
شور افتد که قوت بوره دارد و باشد که از خلط سودائی گزنده باشد و آن را برنگ رگوی بگیرد
که شب با خویشتن داشته باشد بتوان دانست و بسیار باشد که سبب آن از گرمی
آب زن بود و خداوند این علت از مجامعت سیر نشود که این علت فریسموس که در باب
بیحد هم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم یاد کرده آمده است پدید آید و آن را طبیبان بتازی
سوء الرحم گویند و هرگاه که مجامعت باید نیز میشود علاج او آن است که رگ اکحل و باسلیق و
صافن بزنند و باندازه قوت خون بیرون میکنند و تن از آن ماده که سبب خارش بود
پاک کنند و قوت او را بشکنند بداروها که آرزوی جماع کمتر کنند و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و گل
و صندل و شیاف مامیثا و پوست بندی ما برگ و روغن گل سرشته بر فم رحم طلی کنند
و اگر این داروها با عصاره برگ خرفه طلی کنند روا باشد **صفت** داروی سود کند
بگیرند برگ پودنه و نار پوست و عدس مقشر همه را در شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه
کنند و ثفل آن را بکوبند و شیاف کنند و ضماد کنند **صفت** داروی دیگر زعفران
و کافور از هر یک دانگی مرداسنگ دو دانگ حب الغار بخور مریم همه را نرم بسایند و بروغن گل
و سپیده خایه مرغ و قطره شراب بسرشند و بخویشتن بر دارند و حضض و مغز دانه ترنج سوختن
دود آن بقضیب بوضع رسانیدن سود دارد و شب یمانی و قطران را استعمال راست [illegible]
بسرشند و بخویشتن بر دارند خارش فرج را و خارش مقعده را بنشاند و هرچه اندر علاج جرب المثانه
بول یاد کرده آمده است اندرین باب سود دارد و اگر سبب افراط طمث از گشاده شدن سر رگها
رحم بود سخت آب عصا الراعی گرم با آنکه در وی مازوی خام و نار پوست و گل و کوز سرو و گلنار
جوشیده باشد حقنه کنند چند بار و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و سنبل و عود و علک
شاخ و مازوی خام یعنی سبز و شب یمانی بکوبند و شیاف کنند و خرما خشک و آبی ترش
و نار پوست و برگ زرشک و برگ درخت مصطکی و گلنار و جفت بلوط و بلوط و اقاقیا
و عصاره لحیة التیس و لادن و مورد دانه همه را بکوبند و آب مورد تر بسرشند که آب آبی
بسرشند و بر شکم و زهار و پشت او می نهند و اگر سبب از طرقیدن رگی باشد بپزند جمیع

عربی و طین مختوم و طین ارمنی و کهربا و کندر و مرداسنگ و شب یمانی و اقاقیا و دم الاخوین همه را بسایند
و آب لسان الحمل بسرشند و شیاف کنند و هم از آن ضماد کنند و هم حقنه کنند و هم از آن مرهم کنند و
بخویشتن بر دارند و اگر سبب افراط طمث از ضعیفی رحم باشد سخت بباید دانست که هر بیماری و سوء المزاجی
که رحم را افتد هم سبب ضعیفی آن بود و لیکن اصطلاح طبیبان آنست که ضعیفی رحم آنرا گویند که خون مستحاضه
شود و پیوسته خون که زنان را بجای منی بود می تراید و آبستن نشود و این علت ایشان را از پس آن افتد
که بیمار بسیار [illegible] کشیده باشد و تشنج رحم مستهل شده باشد و علتی دیگر است که همچنین پیوسته آن آب
که ایشان را بجای منی است با رطوبتی عفن پیوسته از ایشان می پالاید و این علت را سیلان رحم گویند و سبب
این علت از ضعیفی قوت ماسکه رگهای رحم و پیوسته شدن ماده حیض باشد اندر رگها و کیفیت آن
ماده از رنگ خرقه که شب با خویشتن داشته باشد بتوان دانست و سبب پالودن منی ایشان همچون سبب
پالودن منی مردان باشد اگر بی شهوت جماع پالاید سبب آن ضعیفی رحم و استرخا او عیبه منی باشد و اگر
با شهوت جماع پالاید سبب آن از بسیاری و گرمی منی بود و گاه باشد که سبب آن خارش بود و لذت
خارش و غدغه آرد و انزال افتد و خداوند آن سیلان رحم را دم زدن دشوار بود و شهوت صادق
ساقط و رنگ روی بگردد و پیچ اندر پشت چشم پدید آید و بعضی را تهیج باز در چشم بود و بعضی را اما علاج ضعیفی
رحم آنست که سوء المزاج بگردانند و باعتدال باز آید و اگر در تن ماده بود سخت تن را از آن ماده پاک کنند
پس داروی قابض که یاد کرده آمده است بکار دارند با داروهای قابض داروهای خوش بوی بیامیزند
چون سنبل و مانند آن و سیلان رحم را که سبب از عفونت ماده حیض بود سخت معده و جگر را
بایارج فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و رنگ آن خرقه که شب با خویشتن داشته باشد بنگرند
و تن را از آن خلط که از رنگ دلالت کند پاک کنند پس معده را به معجون خبث الحدید و شراب بوزند و
بوزنه بشکر پرورده قوت دهند و طعامهای خشک کننده و زود گوارنده دهند چون طیهوج و دراج
و تذرو و کبک بریان کرده و بشوربا پخته و با نخود و دار چینی و اگر حاجت آید شیافها را بجار الاصول و
روغن بادام تلخ پاک کنند و اگر حرارتی باشد آب تخمها پاک کنند پس حقنها و شیافها و ضمادها
قابض بکار دارند و اگر سبب سیلان رحم بود همچون سیلان منی مردان بود علاج او همچون علاج مردان
بود چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب افراط طمث رقیقی و آب ناکی خون بود سخت
تن را از رطوبت رقیق پاک باید کرد و گلشکر بسهل درین باب نافعست بگیرند گلشکر هفت درم
تربد یک مثقال زنجبیل دو دانگ همه را بسرشند این یک شربت بود و اگر بگیرند ترید دو دانگ

زنجبیل با نخود هم اطریفل کوچک بسرشند سخت نافع بود و گاهی ازین گونه مسهل بیرون دهند و
گاهی تدبیر ادرار بول بکنند و گاهی قی بفرمایند و ریاضت و گرمابه و عرق آوردن و طعامهای خشک
و زود گوار خوردن سود دارد و از پس استفراغ حقنها و ضمادها قابض بکار دارند و بستن اطراف
بنخور فرمودن نشت مالیدن و ضمادها و حمولها ان استسقا بکار دارند سود دارد و اگر سبب افراط گشت
زخمی و آسیبی و افتادنی بود و سخت رگ باسلیق بیایند و تدبیرهای که از جهت زخم و افتادن کنند
میکنند پس اقراص کهربا دادن و قرصها و حقنها و ضمادها و شیافهای قابض بکار داشتن
صفت جمله داروها که همه انواع افراط طمث را باز دارد عصارهٔ لسان الحمل خوردن و حقنه
کردن سخت نافعست جالینوس میگوید زنی را این علت بود او را بسیار علاج کردم کفایت
نشد تا عصارهٔ لسان الحمل تنها حقنه کردم کفایت شد و شیر تازه که خبث الحدید در وی
سحق باشند و پس آهن تاب کرده در وی داده سه وقیه با قرص طباشیر که در وی کافور بود بدهند
صفت داروی نافع بگیرند گل مختوم و گل ارمنی و شب یمانی و دم الاخوین برابر از هر یک دو
درم کافور دو حبه سک داگی در وقیه شراب مورد بدهند **صفت** شرابی که خون
باز دارد و رنگ روی باز آرد و معده را قوت دهد بگیرند خبث الحدید بر وقشار الکندر
سک را ستا راست همه را در شراب قابض ترکنند یکهفته و بپالایند و از آن شراب
میدهند و اگر شراب نباشد دانه مویز بکوبند و در شراب قابض ترکنند پس بپالایند
صفت داروی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و سماق پاک کرده و کندر و افیون را ستا راست
همه را بکوبند و بپزند و بسر که بسرشند شربتی نیم درم **صفت** داروی دیگر خاک کفشگران
و جفت بلوط و کندر و افیون همه را حب کنند شربتی یک درم و دو سوخته یک درم آب ابی
یا در آب سماق سخت نافع بود **صفت** شیافات بگیرند قرطاس سوخته و اقاقیا و
گلنار و مازو و عصارهٔ لحیة التیس و گل سرخ و حضض و کوکنار سوخته را ستا راست
همه را بکوبند و با آب مورد تر بسرشند و شیاف کنند شیافی دیگر بگیرند اقاقیا و کافور و
رامک و لادن را ستا راست همه را با آب برگ زرشک یا آب برگ زعرور بسرشند
شیافی دیگر بگیرند سرمه و جفت بلوط و گلنار و شنگار زرگران را ستا راست مورد
کوفته دو همسنگ همه را با آب مورد تر کنند و پشمی بدان آلوده کنند و بردارند **شیافی**
دیگر بگیرند مرداسنگ و زاگ و گلنار و گل مختوم و سرمه را ستا راست با آب برگ مورد بسرشند

دیگر بگیرند

دیگر بگیرند نار روی سبز و گلنار و نشاسته و افیون و شب یمانی و ریوند چینی و گل سرخ و حب
الآس غوره یعنی تمام نارسیده و سماق و عصارهٔ لحیة التیس و دانه غوره و قرطاس سوخته
و صندل سفید و کندر و گل مختوم و اقماع اندروشا دنج عدسی و سفال نو و گشنیز خشک همه را
نرم بسایند و بپشم نشتر آب برگ مورد ترکنند و چهار درم ازین دارو بدان پشم گیرند و بحمول
بردارند در شب و همه شب نگاه دارند **دیگر بگیرند** گلنار و سوخ مسلّکر تا زی السفور گویند و قرطاس
سوخته و شب یمانی و زاگ و زیره بسرکه ترکرده و گل ارمنی و اقاقیا همه را با آب بید و آب گشنیز
تر بسرشند و بردارند همه شب نگاه دارند **صفت** حقنه قلقطار و اقاقیا و قشار الکندر از هر
یک یک مثقال گل ارمنی و صمغ عربی و کوز کهربا و از هر یک مثقالی همه را بسایند و در دو وقیه آب لسان الحمل
با آب برگ خرفه یا در آب سرد حل کنند و حقنه کنند ❊ **باب سیوم از جزو نخستین از گفتار
سیوم اندر باز ایستادن حیض** ❊ اسباب احتباس حیض بسیار است و سببی که بدان
مخصوص است دو است و آن یکی سده است و اسباب سده هفت نوعست یکی فربهی با فراط
و فربهی دو نوعست یکی آنست که پیه بسیار در تن بود و از بسیاری که دارد رگها را الطریق تنگ
در بندد و دیگر آنکه فربهی از گوشت بود و از پیه کمتر بود و هر خون که تولد کند بگوشت هضم شود و سبب دوم
لاغری با فراط بود و سبب لاغری سوالمزاج است سرد ساده یا سرد و خشک یا گرم ساده یا گرم
و خشک اما سوالمزاج سرد ساده ماده را بفسراند و سده کند و سرد و خشک و گرم و خشک کند
رگها را تنگ کند و باریک و خشک و بسته کند و سوالمزاج گرم ساده خون را بسوزاند و تری
آن را بتحلیل خرج کند و باقی غلیظ بماند و سبب سده شود و سبب دوم آنکه اگرچه تن لاغر نباشد
سوالمزاج سرد مستولی گردد و ماده طمث بفسراند و بسیار باشد که سبب این سوالمزاج از
بسیار خوردن آب سرد بود و این سببی است که آبستن شدن نیز باز دارد و از بهر آنکه منی
و آن آب را که زنان را بجای منی بود بفسراند و سبب چهارم آنکه ماده سودائی یا بلغمی در تن گرد آید
سبب خوردن طعامهای غلیظ یا سبب تخم و اسودگی و آن ماده با خون بیامیزد و بر رگها فرود
آید و سر رگها طمث را ببندد و سبب پنجم گوشت فزونی است که از پس قرحه بوده باشد
بروید یا خود از آغاز می روید چون ثؤلول و بواسیر که از وی چیزی بپالاید و سبب ششم
از انواع اماسها و سبب هفتم آنکه زخمی و آسیبی و افتادنی اتفاق افتد و رگها کوفته و بسته شود
و اسباب دیگر پنج نوعست یکی انقلاب الرحم دوم رتق و خداوند این علت را رتقا گویند

وشرح این اندر جایگاهش یاد کرده آید و سیم استفراغ بسیار و این دوگونه است یکی
دارو خوردن و رگ زدن و حجامت کردن بسیار و خون منی و خون باسور و غیر آن آمدن و دوم
ریاضت بسیار و کار رنج کردن تا بدان سبب تحلیل بسیار افتد چهارم کمی خون و اسباب
کمی خون دو است یکی کم طعامی ضرورتی چنانکه مسافران را و غیر ایشان را ضرورتی پیش آید
که طعام نخورند یا نیابند یا اختیاری چنانکه زاهدان کنند دیگر آنکه جگر ضعیف باشد و خون کمتر تولد
کند پنجم آنکه اگر چه جگر بسلامت باشد و کم طعام نباشد لیکن قوت هاضمه قوی باشد و طعام
نیک هضم شود و غذا گردد و فضله آن خون بطمث نرسد و این فضله که باشد بشوخ و عرق
خرج شود و ماده موی گردد و بریاضت تحلیل پذیرد یا بطریق فعل مردان خرج شود و این زنانی را
باشد که عصبهاء ایشان قوی بود و گوشت عضلها سخت بود و پهنی سرین ایشان کمتر از پهنی سینه بود
و بر ساق و ساعد ایشان موی بود و بباید دانست که رسیدگی زمان حیض طبیعی پس از چهارده
سال بود و بعضی را باشد که پیشتر باشد یا بیشتر بود اما اگر حیض بسیاری پیشتر آید پوست تنک ضعیف
و لاغر بود و بسیار عمر نباشد از بهر آنکه مزاج او گرم بود و گذرها و رگهاء طمث بسبب گرمی مزاج
فراخ بود و مثال او همچون گل بود که پیش از وقت زود بشکفد و همچو میوه که زودتر و پیش از هم
برسد آنرا بقائی نباشد و آنرا که بسیاری باز بستر آید هم پیوسته کسلان و ناتوان بود از بهر
آنکه مزاج او سرد باشد یا خشک و رگهاء او تنگ و باریک باشد و خون حیض او کمتر بود و غلیظ و از سختی
بود بر رگهاء او گذر دشوار یابد و بدین سبب از رگهاء طمث باز گردد و در تن پراکنده شود و سبب کسلانی
و ناتوانی گردد و مثال ایشان همچو میوه بود که دیر رسند و خام بمانند و سبب آنکه حیض طبیعی
پس از چهارده سال بود آنست که پیش از آن خون ایشان تمام پخته و رسیده نباشد و از پروردن
و بالیدن ایشان چیزی فزون نیاید و مثال ایشان چون درختی بود که هنوز بوقت
میوه پروردن آوردن نرسیده باشد و از پس چهل سال حیض باز ایستد از بهر آنکه مزاج ایشان
بگردد و بسردی گراید و جگر خون کمتر تولد کند و آنچه تولد کند هم میل بسردی دارد و هنگام آبستنی
حیض نباشد از بهر آنکه ماده طمث غذای بچه گردد و در حال شیر دادن نیز نباشد از بهر آنکه ماده به پستانها
برآید و شیر گردد هم از بهر غذای بچه فتبارک الله احسن الخالقین و ارحم الراحمین علامات
آنچه آن ظاهر بود چون آماسی و رتق و ثولول و گوشت فزون در رحم و آسیب و کم طعامی و فربهی
و لاغری و علامتها آن ظاهر بود و آنچه سبب آن نوعی از انواع سوء المزاج باشد علامت

آن از علامتهاء سوء المزاج باید جست چنانکه معلوم است و آنچه سبب ضعیفی جگر باشد علامت آن
از علامتهای بیماریهای جگر یاد کرده آمده است و آنچه سبب آن ماده غلیظ بود چون بلغم لزج و سودا
علامت آن بسیار جا یاد کرده است اما بباید دانست که از احتباس طمث بیماریهای گوناگون
تولد کند نخست رنگ روی و سحنه چهره بگردد و بیماریهای سر بسیار تر افتد چون تاسه و بی
آرامی و صداع و گرانی سر و گرانی زفان و باشد که گرانی زبان بجایی رسد که سخن نتواند گفت
و سبب آن همه بر آمدن بخارهای بد باشد بدماغ و سبب دشواری سخن گفتن ممتلی گشتن عضلهای
زبان بود و بسیار باشد که بصرع یا بفالج ادا کند و بعضی را بیماریهای معده پدید آید و قوت هاضمه
معده ضعیف شود و آرزوی طعام باطل گردد و چیزهای بد آرزو کنند چون تلخی و شوری و تیزی
و گل و فحم و مانند این و منش گشتن و قی پدید آید و فم معده سوختن گیرد و تشنگی غالب بود و
بعضی را سرفه و ضیق النفس پدید آید و بعضی را عسر البول پدید آید و بعضی را گرانی اندامها و درد
پشت و کمرگاه و درد گردن پدید آید و بعضی را تب محرقه و قشعریره پدید آید و بعضی را بیماریهای
جگر پدید آید و با استسقا ادا کند و بعضی را سبب استسقا تماییدن صدید بود که از خون جدا شود
و درد شکم گرد می آید و باشد که صدید با خون بهمه اندامها رود و در همه تن پیدا باشد ❊
علاجش آنرا که سبب باز ایستادن و کم آمدن حیض از فربهی با فراط بود از غلیظی خون
بود و سردی مزاج نخست تن را از ماده غلیظ پاک باید کرد بقی و داروهای مسهل و داروهای گشاینده
و گرم کننده تلطیف باید کرد و خون را بگذرهای طمث کشیدن و طریق این از پس تلطیف گشادن
رگ صافن و مابض است و حجامت بر ساق خاصه مردم فربه را و حجامت یک روز بر ساق
و روز دیگر بر آن ساق و گاه باشد که رگ صافن یا رگ مابض دوم بار از پای دیگر باید گشاد و از
ران تا بشتالنگ هر روز می بستن بعصابها و نوارها لطیف کننده و گرم کننده و خوردن
داروهاء گشاینده و است یکی بنفرد مانا تخم کرفس انیسون حرف خردل سونیز سیر حاشا زراوند
حلتیت حب اسارون دوقو وج جاوشیر سکبینج اشق جند بیدستر فرفیون صمغ سداب فلفل دار
سعد فوه سلیخه دارچینی میعه خشک افسنتین الکتیون قطر اسالیون اصل اللوف فقاح
الاذخر سنبل یاسمین شطرا مشع را اگر این همه داروها را جمع کنند یا بعضی را که حاضر بود بکوبند و
بپزند و از یک دینار تا دو دینار در ماء العسل یا طبیخ فوه رنگرزان بدهند حیض بسته را بگشاید و طبیخ
اهل باعسل و طبیخ بودنه جویباری باعسل و حب نهری این بودنه جویباری بود و پودنه

سوده با عسل و طبیخ نخود سیاه و طبیخ مشکطرامشیع و طبیخ لوبیا سرخ و طبیخ راسن و اشترغاز
و طبیخ او و تخم مرزنگوش با عسل همه گشاینده است و دارچینی سوده چون سر در پشم پاره
که شراب انگوری تر کرده باشند بر دارند حیض بیارد و لیکن اگر خداوند علت را صداع باشد
هیچ ازین نوع بکار نشاید داشت و اگر شبت و بابونه و اذخر و مرزنگوش و قیصوم و اکلیل الملک
و کرفس و کراث و سداب و پودنه و سلیخه و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و فرو ماند همه بجملگی
یا بعضی ازینها بگیرند و در آب به پزند و خداوند علت را بر کرسی نشینند و قمع با باره در سر آن قمع نهند
سازند و باره قمع بخویشتن بر دارند تا بخار بدو رسد و چندانکه تواند صبر کنند سود دارد و خداوند
صداع را این تدبیر نشاید و اگر خواهند که درین آب نشینند روا باشد و اگر اسفنجی را بدین
آب تر کنند و آن را بر خویشتن نهند سود دارد و ایارج فیقرا دادن سود دارد **صنعت**
داروی مرکب بگیرند ترمس سه درم سداب خشک پنجدرم پودنه و مشکطرامشیع و فوه و تخم ازمیون
و حلتیت و سلیخه و سکبینج و جاوشیر از هر یک دو درم اقراص کنند هر یک دو درم شربتی یکدرم
در طبیخ ابهل یا در طبیخ لوبیا سرخ **صنعت** داروی دیگر بگیرند لوبیا سرخ و حلبه از هر یک یک
کف ازمیون پنجدرم سداب خشک سه درم فوه پنجدرم همه را در سه من آب بپزند تا بمقدار
یمن باز آید بپالایند و مقدار پنجاه درم بدهند **صنعت** داروی دیگر بگیرند لوبیا سرخ و کاشم
از هر یک ده درم تخم هزار سفند پنجدرم تخم کرفس کوهی هفت درم همه را در دو من آب بپزند تا به
یمن باز آید و بپالایند و یکدرم دحمرثا یا سکبینج بدین دارو حل کنند و بدهند **صنعت** داروی دیگر بگیرند
لوبیا سرخ و فوه هر دو را بپزند و یک سکره طبیخ آن با نیم سکره آب سداب بپالایند و پنجدرم روغن
زیبق بر افکنند و بدهند **صنعت** داروی دیگر بگیرند افتیمون و فرفیون و غاریقون و فلفل دار و
و ازمیون و تخم کرفس کوهی راستا راست همه را بکوبند و بپزند نرم و دو درم با شراب ممزوج
بدهند و کندر و سداب هر دو را هم بکوبند و پنجدرم با شراب صرف بدهند و یکدرم حلتیت با ماء العسل
بدهند پس از آن که از گرمابه بر آید و پودنه کوهی سوده دو درم با شراب ممزوج بدهند و کندر و سداب
هر دو هم بکوبند پس از آن که از گرمابه بیرون آیند و فرفیون و فطراسالیون راستا راست کوفته
از نیم درم تا یکدرم در طبیخ اسارون بدهند و سلیخه و قسط راستا راست کوفته و بیخته دو درم در
شراب انگوری بدهند و سلیخه تنها در طبیخ فوه بدهند و پوست بیخ تود ده درم تخم کرفس و تخم
بادیان از هر یک پنجدرم تخم گزر هفت درم نانخواه سه درم همه را بپزند و از طبیخ آن مقدار

ده درم با انگبین بدهند و لوبیا سرخ و کنجد سیاه و فوه و سلیخه و قرفه هر شب در آب تر کنند
و بامداد آب آن را بدهند و از کنجد و نخود مقدار یک سه سبت و از فوه و سلیخه و قرفه از هر یک سه درم
و یک رطل بغدادی خرما و یک کف حلبه به پزند و بپالایند و سه وقیه ازین مطبوخ و یک وقیه و نیم آب
سداب تر بپالایند و بدهند و شحم حنظل تنها دود کردن در حال بیارد و جاوشیر و سکبینج و فرفیون
و حلتیت هر یک تنها دود کردن در حال حیض بیارد و نزدیک من شحم حنظل صواب تر بود از انکه
او را بوی نیست که صداع آورد و فرفیون سوده بر خرقه کنند و بر دارند و زمانی اندک نگاه دارند و
و پودنه و دشتی از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم
همه را بکوبند و بزهره گاو بسرشند و شیافها کنند و بر دارند ثابت بن قره میگوید که زنی هفت سال
که حیض او باز ایستاده بود بدین شیاف گشاده شد اشنان پارسی و عاقرقرحا و سداب و
شونیز و فرفیون راستا راست بسایند با بپزند و شیاف کنند و مشک و جند بیدستر و روغن
بان بسرشند و پشم پاره بدان آلوده کنند و بر دارند و خربق سیاه و بیخ حنظل و کندش راستا راست
بکوبند و بزهره گاو بسرشند و پشم پاره بروغن بلسان آلوده کنند و این دارو بدان پشم پاره بر افکنند
و بوره ارمنی و مویز دانه بیرون کرده و اشنان از هر یک چهار درم شونیز یکدرم مر دو درم انجیر خشک در
آب سداب تر کرده هشت درم همه را بکوبند و بسرشند و شیافها کنند و آن را که بسبب نا آمدن
حیض لاغری و خشکی و سستی و باریکی رگها بود بنگرند اگر حرارتی باشد سکنگبین ساده و کشکاب با روغن
بادام فرمایند و تدبیر او بترطیب آرند که کنند و آبزن و روغن بنفشه و روغن مغز کدو و روغن بادام همی
مالند چنانکه معلوم است و طعامها از مرغ فربه و پیه بط و اسفاناخ و ماهی تازه و مانند آن فرمایند
و ازین ران تا بقدم می مالند و هر چه در باب کمی شیر یاد کرده آمده است درین باب بکار دارند و اگر لاغری
و خشکی مزاج سرد بود نخست مزاج را باعتدال باز آرند بعلاجهای که در کتاب پنجم در علاج دق
یاد کرده آمده است و پای را همی مالند ازین ران تا بقدم و از شیافها آنچه یاد کرده آمده آنچه لایق تر
بود بکار دارند و آن را که سبب ریاضت و رنج بود خواب و آسایش فرمایند و تدبیر او معتدل کنند
و آن را که سبب ضعف جگر و کم خونی و کم طعامی بود او را تدبیر بطعامها زود گوار که از وی خون خیزد
و زرده خایه مرغ نیمبرشت و ماء اللحم و اسفیدباها از گوشت و مرغها فربه و انار شیرین و مانند آن دهند و اگر
سبب کم خونی از بیماریها بود که از پیش آن بوده باشد تدبیر او تدبیر ناقهان کنند چنانکه اندر کتاب
پنجم یاد کرده آمده است و آن را که بسبب نا آمدن حیض از گوشت فزونی در رشته شدن جراحت

رئش بود صواب تر آنست که تن را از خلاط فرونی بداروی مسهل و رگ زدن پاک می کنند
و ریاضت بوقت و باندازه بکار دارند و طعامهای معتدل خورند و آنرا که بسبب انقلاب الرحم بود علاج
آن پیشتر اندرین گفتار یاد کرده اید ❊ **جزو دوم از گفتار بیستم اندر احوال آبستنی از آن**
نخستین اندر آنکه بچه اندر شکم مادر اندر چه مدت تمام شود و چگونه پرورده شود
و احوال او چگونه باشد ❊ حکما رئش کسانی که بتشریح اندامهای مردم عنایت داشته اند
هر بچه پیش از وقت زادن بسببی از سببها تباه شده است و بیفتاده است و از مادر جدا شده است
هر یکی را بدیده اند و حال هر یک و مدت بودن ایشان در رحم می پرسیده اند و می دانسته
و آنچه از مشاهده و تجربه ایشان معلومست آنست که هر گاه که نطفه در رحم افتاد و قرار گرفت و رحم
آنرا قبول کرد و بر آن مشتمل شد نطفه همچون کفکی شود و سبب آن کفک قوت مصوره و روح
نفسانی و طبیعی و حیوانی است که آفریدگار تبارک و تعالی در نطفه آفریده است و نطفه
با این قوتها در رحم مادر آید تا در حال که آن نطفه در رحم آویزد این قوتها در حرکت آیند و از حرکت این
و از حرارت رحم بادها در نطفه پدید آید و از رطوبت نطفه و حرارت قوتها و بادها کفک تولد کند
و سبب حرکت قوتها آنست که هر یک بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی میل بجانب معدن
خویش کنند و بدین سبب بادها که در میان کفک بود نخست بمیانگاه رطوبت میل کند تا
جایگاه دل ساخته گردد و نصیب دل از رطوبت نطفه بدانجا رسد پس بعضی از آن بادها همچون
دو شاخ از موضع دل شکافته شود یکی سوی بالا بر آید و دیگر بسوی راست شود و نصیبی از رطوبت
با هر شاخ برود و آنچه ببالا بر آید موضع دماغ ساخته کند و رطوبت که با وی بر آمده بود مایه دماغ
شود و آنچه بجانب راست آمده بود موضع جگر ساخته کند و آن رطوبت که با وی آمده بود
مایه جگر شود و باقی رطوبت هنوز کفک پاک باشد و بادی که در وی بود از موضع دل و دماغ و جگر بحق نطفه
رطوبت میل کنند و آن بسبب موضع ناف پدید آید تا از آن طریق مدد یابد و اگر چه نخست
موضع دل و دماغ و جگر ساخته شود و مایه هر یک آنجا رسد صورت و هیئت هر یک از پدید آمدن
ناف تمام شود از بهر آنکه غذا از آن طریق یابد و طرفی ازین معنی اندر باب دوم از جزو سیم
از گفتار نهم از کتاب دوم یاد کرده آمده است و در میانه این حرکتها و ساخته شدن این اندامها
که یاد کرده آمد از نطفه زن غشای آفریده شود و بر هر دو نطفه پوشیده گردد و نطفه از رحم آزاد گردد
جز آنکه پیوندها پدید آید که آن را بر نهاد خویش نگاه دارد و مدد غذا بدو میرسد و این احوال در مدت

شش روز

شش روز تمام شود یا هفت روز و درین مدت اندر رحم هیچ غذا بدو نرسد و بدان حاجت
نباشد و از پس این مدت اندر سه روز دیگر قسمت اندامها و خطها و نقطها پدید آید جمله نه روز باشد
و بعضی را یک روز پیشتر افتد یا بیشتر و از پس شش روز دیگر ماده خونین اندر رگها بگذرد و صورت علقه
پدید آید جمله پانزده روز باشد و بعضی را یک روز یا دو روز پیشتر و بیشتر افتد و از پس دوازده روز دیگر
علقه گوشت گردد و دل و دماغ و جگر هر یک متمیز شوند و رطوبت نخاع کشیده شود و این حال بر بعضی را
دو روز باشد یا سه روز پیشتر یا بیشتر افتد و از پس نه روز دیگر سر از سفت پدید آید و دستها
از پهلوها و شکم پدید آید و متمیز شود جمله سی و شش روز بود و بعضی در مدت چهل روز بدین جای
رسد و نادر بعضی در چهل و پنج روز بدین جای رسد و گفته اند اگر جنین پس از چهل روز از
مادر جدا شود غشا از وی بشکافند و او را در آب سرد نهند اطراف او هر یک جدا شود
و نری و مادگی پدید آید و خواجه ابو علی سینا میگوید که مدت کمترین تمام شدن صورت
نرینه را سی روز است و مدت کمترین زادن او را شش ماهست و گروهی گفته اند مدت کمترین
تمام شدن صورت را سی و پنج روز است و هر گاه که این مدت مضاعف شود بچه اندر
شکم بجنبد و این هفتاد روز باشد و هر گاه که مدت حرکت مضاعف کرد وقت زادن
بود و این سه هفتاد باشد جمله دویست و ده روز باشد و این هفت ماه باشد بدین قیاس
اگر صورت او در مدت چهل و پنج روز تمام شود از پس نود روز بجنبد و از پس دویست و هفتاد
روز زاید و این نه ماه باشد و اندرین همه تفاوت بسیار افتد و این معنی اندر کتاب دوم در باب سیم
از جزو دوم از گفتار نهم یاد کرده آمده است و نخستین اندامی که آفریده شود دلست که اگر چه از
بقراط حکایت میکنند که وی گفته است که نخست دماغ و چشم آفریده میشود از بهر آنکه
چوزه مرغ را چنین یافته است و درست آنست که نخست دل آفریده شود لیکن آفریده
شود در هر حیوانی نخست ظاهر نباشد و خواجه ابو علی سینا میگوید فضولی پدید آمده است
و میگوید صواب آنست که گوییم نخست جگر آفریده شود از بهر آنکه نخستین فعلی از حیوان
غذا پذیرفتن و از آن پرورده شدن و این فعل بجگر مخصوص است بدان می ماند که این کار
بصواب دید او ست و این قول هم از طریق تجربه و هم از طریق قیاس باطل است
اما از طریق تجربه آنست که بزرگان که بدین کار عنایت داشته اند بتجربه خلاف این یافته
اند و از طریق قیاس آن است که هیچ عضوی که قوت حیوانی و حرارت غریزی ازو

نباید قوت حاسه در وی پدید نیاید و تا قوت حاسه پدید آید قوت غاذیه و حاجتمندی بغذا
پدید نیاید و هیچ اندامی نه غذا جذب تواند کرد و نه از غذا پرورش تواند یافت پس معلوم
شد که نخست حاجت اندامها جیوان با فریدن اندامست که قوت حیوانی و حرارت غریزی
از وی برخیزد نه باندامی که قوت غذا دادن از وی برخیزد و دیگر اگر نطفه را در حال تصویر
بقوت غذا دهنده حاجت نیست حاجت او بقوت حیوانی و حرارت غریزیست
تا نخست قوت زندگانی پدید آید پس بغذا حاجت آید اگر سایلی گوید قوت حیوانی
و حرارت غریزی که قوام زندگانی است در نطفه پدر حاصل است و یا گویند بلی مبدا آن
قوتها در نطفه است لیکن تقویت نیست جز قوت حیوانی که بفعل است و واجب آنست که نخست
قرارگاه و معدن او پدید آید تا از پس از وی دیگر اندامها بر آید چنانکه معلومست و صورت
بندد که این قوت را که قوام زندگانی بدوست بی کار نگذارند و نخست قرارگاه آنچه قوتست
بسیارند خاصه که در حال بدان حاجت نیست از بهر آنکه حاجت بغذا پس از آن بود که تحلیل
و مضرت آن محسوس گردد و بباز آوردن بدل آنچه تحلیل افتادست حاجت آید و در حال
تصویر هنوز تحلیل و مضرت آن محسوس نیست و قوت حاسه را هنوز معدن پدید آمده نیست
پس درست شد که حاجت نخست بدلست پس بجگر و آنچه فرا می افتد در دهن اگر نخست دل فرزند
شود آنست که غذا طلبیدن و جذب کردن در حال تصویر ممکن نیست از بهر آنکه رگها که محل قوت
جاذبه است هنوز نیست و تا حرارت غریزی از دل بر اندامها دیگر نتابد و رگها کشاده نگردد
و اندامها را تجاویف پدید نیاید و ممکن نیست که دل پدید نا آمده و تجویف اندامها و تجویف رگها
نا گشاده قوت غذا دهنده بکار آید و جنین را سه غشا است یکی مشیمه است و دوم غشا است
که آنرا اللفائفی گویند و سیوم غشا باریک رقیق است که مماس اوست اما مشیمه دو نو باشد و
هر دو رقیق باشد و رگها از اورده و شراین اندر میان دو توی مشیمه تنیده شود و بعضی را چنان
نمودست که این رگها از اندرون رحم رستست و هر یک شاخها زدست و اندر مشیمه بگذشته
و اندر غشا جنین بجنس خویش پیوسته آورده با اورده و شراین بشراین و بعضی را چنان
نمودست که اورده از جگر جنین بروید و بجانب ناف آید و آنجا بدو شاخ شود و اندر مشیمه برود
و شاخها زند و بدهنها و رگها رحم پیوندد و درست اینست و شراین هم برین قیاس و این رگها
اینجا که سرها آن برحم پیوندد و باریک تر باشد لیکن از بهر آنکه غذا از رحم بستانند آغاز رستن

کشتن رگها

کشتن رگها از تن سر بود و بدین سبب ماند که آغاز رستن آن ازین جانبست از بهر آنکه دهنها رگها
اینجا باریک باشد و آنجا که از ناف جنین و از جگر او بر آید فراختر بدان ماند که آغاز رستن آن از
این جانبست و اولیتر آنست که اعتبار از منفذ گیرند و از فراخی آن از بهر آنکه بنیاد رگ فراختر از نهایت
باشد پس حقیقت آنست که همه رگها از جنین برحم آید و بدو پیوندد تا غذا جذب کند و منفعت مشیمه
اینست که یاد کرده آمد و منفعت غشا اللفائفی آنست که از ناف جنین منفذی بدین غشا پیوسته باشد و بول
او بدین طریق بدین غشا ریخته شود از بهر آنکه منفذ بول او تنگ و باریک بود و آنرا عضلها باشد که بقوت
اختیاری دفع کند و جنین را هنوز این قوت تمام نشود و اندر منفذ بول تعاریج است خاصه اندر
منفذ بول زنکان پرون آمدن بول درین حال بقوت و دشواری بود و این منفذ ناف فراختر باشد
و راست نهاده باشد بی تعاریج بول بآسانی بدو دفع شود و این غشا از بهر بول است خاصه از
بهر آنکه اندام او نازک بود و بول تیز بود اندام او تیزی آن را نتابد و منفعت غشا سیوم آنست که
عرق جنین در وی بپالاید و از بهر آنکه او را جز بول و عرق فضله نباشد از جهة بزار نفشار دیگر حاجت
نیست از بهر آنکه غذا او چیزی رقیق است و از آن بیش از بول و عرق چیزی حاصل نشود و
خون حیض در وقت آبستنی سه قسم شود یکی غذا جنین گردد و دوم قسم در پستانها شود و شیر گردد
و قسم سیوم از هر دو فزون آید و بماند تا وقت نفاس از آن پاک شود و بباید دانست که
تولد فرزند از آب پدر و مادر است لیکن بنیاد اندامها فرزند بیشتری از آب مادر است و قوت مغیره و
مصوره بیشتری در آب پدر است و گویی که غنایت آب پدر بدادن قوتها را اندامها بیشتر است و
مثال آب مادر همچون شیر است و مثال آب پدر همچون پنیر مایه که بتازی انفحه گویند هر گاه که
اندکی در شیر بسیار افکنند شیر بسته شود و حجرات گردد هم برین مثال هر گاه که آب
پدر با آب مادر آمیخته شود اندامها فرزند صورت آن پدید آمدن گیرد بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی
و از بهر بنیاد اندامها فرزند بیشتری از آب مادر است فرزندان بیشتر بمادر و برادر مانند و صاحب
شریعت صلی الله علیه و آله و سلم از بهر این فرموده است اختیار و النطفکم فان اکثر ما یشبه
الولد اخواله سفر باید از بهر نطفه خویش جای بهتر گزینید که فرزند بیشتری بمردان مادر مانند این است
که بیشتری جنین آید و اصل آنکه اندر آنکه فرزند بپدر ماند گر بمادر قوت آبست تا کدام قوی تر بود و حکما
گفته‌اند که اگر پدر و مادر در طلب فرزند در حال جدا شدن آب صورت شخصی که ایشان را آرزو بود که فرزند ایشان
بدو ماند بوهم آرند و از وی اندیشه کرده باشند ممکن بود که فرزند بچهره یا بخویی بدان شخص ماند و بیا

دانست که تولد آب مرد از فزونی هضم رابعست و احوال و انواع هضمها در باب ششم از گفتار سیوم
از کتاب نخستین یاد کرده آمده است و این فزونی هضم چهارم غذا اندامها اصلی بود که گشش هر یک
بدو رسیده بود و نزدیک آمده بدانچه بدو مانند شود و قوت مغیره او در وی تصرف بسیار باید کرد تا آن
بگوهر اندامها مانند کند و بدان پیوند اندر و بدین است که از آبی که بصورت یکسانست اصل و مایه اندامها
اصلی گوناگون چون دل و دماغ و جگر و استخوان و غضروف و عصب و اورده و شراین حاصل آید
پس بغذا پرورده شود و بقراط گوید اصل منی از دماغ می آید و منفذ آن دو رگست که از پس گوش است
و بدین سبب است که هرگاه این رگ بزنند از وی فرزند نیاید و نسل او بریده و خونی که از آن دو رگ بر
آید خونی بود که گویی با شیر آمیخته است آن ماده از دماغ بنخاع فرود آید پس بگرده آید باوعیه منی
جالینوس میگوید مرا معلوم نگردد که از رگ پس گوش زدن نسل بریده گردد و خواجه ابو علی سینا گوید
ما چنان می نماید که ماده منی از دماغ تنها نیست و بیشتر از اعضاء رئیسه می آید چون دل و دماغ و جگر
و اعضاء دیگر مددی بر سبیل ترشح بدو می پیوندد تا جمله شود و در اوعیه منی گرد آید و پخته شود و بدین
سبب است که بیماریها و آفتها که در اندامها پدید بود بمیراث بفرزند آید ❊ باب دوم اندر بار نا گرفتن
زنان و اسباب و علاج آن ❊ اسباب بار نا گرفتن زنان یا در آلت بود یا در ماده یا در
مبادی و آنچه در آلت بود سه گونه بود یکی آنکه قضیب کوتاه بود و نطفه را بجایگاه نتواند رسانید
دوم آنکه قضیب کوز و سرنگون و پشت برآورده بود و منی در برابر جای تولد فرزند نیفتد سیوم
آنکه سنگ از مثانه بیرون کرده باشند و عصبی را آفتی رسیده بود و اوعیه منی ضعیف شده باشد
و آنچه در آلت زن بود هفت گونه است یکی آنکه زن رتقا یا عفلا بود و این معنی بیشتر اندر بابی
جداگانه یاد کرده شود ان شاء الله و دوم آنکه در رحم گوشتی فزونی بود یا ناسوری بود یا ریشی کهن
سیوم انواع آماسها در رحم بود چهارم باد غلیظ اندر رحم بود پنجم غایت فربهی و بسیاری آب
ششم رحم از جای خویش بیکسو میل کند و منی بدان سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و سیلان نتواند
کند و باز گردد هفتم انواع سوء المزاج سرد و خشک و گرم و تر مفرد و مرکب ساده و با ماده اما سوء المزاج
سرد فم رحم را و رگها را بگیرد و اوعیه نطفه را که تولد فرزند در وی بود فراهم آرد و تنگ کند و نطفه
بدان سبب بقعر رحم و اوعیه آن نرسد و اگر رسیده باشد چون این مزاج پدید آید غذای الحم
چند آنکه باید بدو نرسد از تنگی رگها و آبستنی تمام نگردد و سبب این مزاج بیشتری از بسیار
خوردن آب سرد بود و طعامها ترش و باشد که سردی مزاج رحم را بعضی اندر تباه کند و

سوء المزاج سرد و تر منی را تباه کند چون منی تر باشد و بسیار آب که تخم را تباه کند و باشد
که رطوبتی لزج باشد که قوت ماسکه رحم را ضعیف کند و بلغزاند و قوت جاذبه را نیز ضعیف
کند تا منی را جذب نکند و سوء المزاج گرم منی را بسوزد همچون تخمی که از پس برآمدن شعری
بکارند و سوء المزاج خشک تری منی را نشف کند و بخورد همچون تخمی که در زمین نونا کاشته و
زمین ریگ ناک افکنند و آنچه در ماده بود بیشتری آنست که ممکن است که هم از جهت مرد بود
و هم از جهت زن و آن آنست که مرد با زن نارسیده بود یا بسیار جماع بود یا سست
بود یا بیمار بود یا خداوند تخمه و ناگواریدن طعام بود یا خداوند تشنج بود یا انزال هر دو موافق نبود
یکی از هر دو بیشتر یا بستر افتد منی این گروه از مرد و زن تخم را نشاید و باشد که مزاج منی مرد
با مزاج آب زن موافق نیاید یا منی مرد آب زن را تباه کند و اگر هر دو بدل یابند از هر دو فرزند
آید و آنچه از جهت زن بود تنها آنست که بسال بزرگ بود و حیض او باز ایستاده بود یا مستحاضه
بود و آنچه از جهت مرد بود تنها آنست که رگ پس گوش او بازده باشند چنانکه بقراط میگوید
یا مرد را نوعی از انواع سوء المزاج بود و زن را سلامت بود و آنچه در مبادی ضعیفی دماغ و معده
و جگر است و درد سر و نیم سر و معده و تخمه و این همه سببها بار نا گرفتن و تباهی ماده است
و سببهای رتباشدن و بیفتادن بچه است و بیرون از این پنج که یاد کرده آمد سببهاء دیگر
هست که اتفاق افتد چون افتادنی و زخمی و آسیبی که بدو رسد که از پس جماع بدو یا
از جای بجهد یا سداب خورد یا مانند این چیزی اتفاق افتد و آبستنی باطل شود ❊
علامتها علامتها کوزی و کوتاهی قضیب و رگ پس گوش زدن ظاهر بود علامتها
رتق و عفل و گوشت فزونی بستر یاد کرده آید و علامتهاء ریش و آماس اندر باب آماس و
ریش مثانه یاد کرده آمده است و آنچه اینجا باید آنست که رحم اندر مجامعت آوازی پیدا آید
همچون آوازی که از سبو آید و علامت ناسور اندر باب افراط طمث یاد کرده آمده است
و علامت آنچه رحم بجانبی میل کرده باشد آنست که در مجامعت رحم درد کند و منی
سیلان کند و علامتهاء فراخی ماده و آلت از جهت چهره و سحنه و نبض و از بسیاری و
اندکی موی زهار و از تدبیرها رگذشته و از قوام منی و قوام طمث و از گرمی و سردی و گرمی
پیشی آن و از رنگ و بوی آن معلوم گردد اما اگر مزاج گرم بود منی گرم و سوزان بود
و مجری قضیب را بسوزاند و برنگ زرد بود و اگر مزاج سرد بود منی سرد و کبود و غلیظ بود و اگر

مزاج خشک بود منی اندک و غلیظ و لزج بود همچون صمغ عرابی و در جایگاه تولد فرزند
منبسط نشود و اگر مزاج گرم و خشک بود منی زرد و غلیظ و اندک و گنده بود و اگر مزاج سرد و تر
بود منی بسیار و سفید و رقیق و سرد بود و اگر مزاج گرم بود در حال مجامعت سوزان بود و
خون حیض که بوقت خویش آید گرم بود و لون زرد و یا سیاه بود و اگر سرد بود مرد در
وقت مجامعت فم رحم را سرد یابد و خون حیض اندک بود و مرد رحم را خشک یابد و اگر سرد و تر
بود پیوسته فم رحم تر بود و خون حیض سرد و بسیار و کم رنگ بود و هر گاه که زن از پس
پاکی از حیض فم رحم را تر یابد بباید دانست که رحم لغزاننده است و چشم زنان از حال آگاهی
دهد و تهیج چشم و تیرگی رنگ از آن رطوبت غلیظ نشانی دهد و طبیبان که تدبیرها فرموده‌اند
اندک که بدان تدبیرها بتوان دانست که سبب بار نا گرفتن از جانب مرد است یا از جانب
زن یکی آنست که آب مرد و زن هر یک جدا در آب افکنند و هر آب که بر سر آب آید تقصیر
از جهت او بود و گفته‌اند که بول مرد و زن هر یک در بیخ درخت کدو کنند یا در بیخ کوک ریزند
از جهت خامی آب هر که آن را خشک کند تقصیر از جهت او باشد و بر سر آب آمدن از جهت
خامی بود و خشک کردن از جهت گرمی و سوزانی بود و گفته‌اند که هفت دانه گندم و هفت
دانه جو و هفت دانه باقلی در سفال نو کنند و همچندین در سفالی دیگر کنند و هر یک را
بفرمایند تا بدان تخمها بول کنند و سفال هر یک جدا دارند و هفت روز بنهند آن
هر که آن را بر روید تقصیر از جهت او نباشد و خواجه علی سینا میگوید درستی این نشانها
حقیقی نیست و درستی آنست که بخوری خوش بقمع در زیر زن بسوزند چنانکه دود بوی
هیچ بیرون نشود نگاه کنند اگر بوی بدهان و بینی او بر آید سبب تقصیر از جهت او نباشد
و اگر بر نیاید معلوم گردد که در رگهای او سده است که غذای بچه باز میدارد و نیز گفته‌اند
که یکدانه سیر درست پاک کرده شیاف کنند و یک نگاه دارند اگر طعم و بوی آن بدهان
بر آید سده نیست و اگر بر نیاید سده است **علاجش** اگر سبب کوتاهی قضیب بود
زن کوتاه گزینند و در حال جماع سرین او را بر بالش نهاده باید تا برداشته تر باشد
و در حال جدا شدن آب و بر اشک بخویش اندر کشند و آن را که سبب کوژی
قضیب بود علاج نیست جز آنکه اگر ممکن بود آن پیوند که فرو سوی سر قضیب است
اندکی ببرند و مرهم طلی کنند و قضیب را بر چیزی راست بنهند و ببندند تا راست شود

و اگر بریدن آن پیوند ممکن نشود روغن میمالند و بر تخته راست بسته دارند تا راست گردد و اگر
سبب آن بود که رحم از جای خویش بیک سوی میل کند نگاه دارند اگر علامتها از خونی میبینند از
آن جانب که رحم بدو میل کرده باشد رگ صافن بزنند و بر هر دو ساق حجامت کنند پس اگر
حاجت آید رگ اکحل بزنند و از پس استفراغ حب سکبینج دهند و اگر علامتها از خون
نباشد نخست حب سکبینج و چهار دهند که استفراغ بلغم کند و مار الاصول با دو درم روغن بیدانجیر
و دو دانگ ایارج فیقرا هر بامداد همی دهند مدت هفت روز یا هشت روز یا نه روز و روغن بیدانجیر برین گونه
سازند مغز تخم بیدانجیر بمقدار کمین انیسون و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یک یک کف با وی
بیامیزند و بکوبند و روغن آن بستانند و فتیله بدان روغن تر کنند و نیم گرم بر می دارند
و از بیرون رحم ضمادی از کرنب و حلبه پخته و کوفته بر می نهند **صفت** حقنه بجوشانند
شبت و بابونه و مرزنگوش و حلبه و انجیر خشک همه را بپزند و بپالایند و یک سکره
روغن کنجد برافکنند و نگاه دارند و اگر آبزن کنند در وی حلبه و مرزنگوش و بابونه و شبت
پخته باشند اندر نشانند صواب بود و اگر مزاج سرد بغایت بود نفط سفید بخرند
و فتیله بدان آلوده کنند یا بروغن ناردین و بر دارند و علاج ریش و آماس و علاج
باسور هر یک اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب بادهای غلیظ بود داروی
و روغن بیدانجیر و ضماد و آبزن که اکنون یاد کرده آمده است بکار میدارند و از طعامهای
بادناک و از میوه‌ها پرهیز کنند و باقی علاج اندر علاج بادها و نشانه یاد کرده آمده است و اگر
سبب غایت فربهی بود تدبیر لاغر کردن کنند تا باعتدال باز آید چنانکه در کتاب زینت
یاد کرده آید و اگر سبب ضعیف مبادی بود چون دل و دماغ و جگر و گرده علامتهای ضعیف آن
پیدا بود و علاج هر یک اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب سردی مزاج
آلت و ماده مرد بود علاج آن اندر گفتار گذشته یاد کرده آمده است و اگر سبب
سردی آلت و ماده زن بود و اگر در تن امتلا بود نخستین تن را پاک باید کرد پس مزاج
بمعجونهای بزرگ بدل کردن و شیاف و فرزجها بکار داشتن **صفت** تدبیری که
رحم را گرم کند بخور کنند عود هندی خام با عود و مصطکی با قمع رحم دود کنند چنانکه بوی
و دود بیرون نشود و به بینی او نرسد و همه خوشش از بینی او دور دارند پس قمعی که اندازه
آن دراز بود بر خاکستر گرم بر نهند و زن بر بالش نشیند و نایره قمع بخویشتن برد

وبران شکل صبر کند چندانکه تواند واگر ممکن گردد که با نابره بجنبد و سر قمع بر سر خاکستر گرم نهد
سخت نیک باشد و جماع آنوقت کند که نابره قمع از خویشتن دور کند **صنعت** داروی که
رحم را گرم و نرم کند بگیرند زعفران و حماما و سنبل و اکلیل الملک از هر یک سه درم و نیم شاذنج
عدسی و قردمانا از هر یک یکوقیه همه را بکوبند و بیزند پس بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی و پیه بز و
موم صافی از هر یک یکوقیه روغن ناردین سه وقیه همه را باتش بگدازند و بهاون در افکنند
و یکی زرده خایه مرغ جوشانیده دروی بمالند و داروها سوده بدان بسرشند و بسایند تا مرهم شود
و بکار دارند هر گاه که زن از حیض فارغ شود سه روز پیوسته پشم پارهٔ آسمان گون بدین مرهم آلوده
میکنند و بخویشتن بر میدارند **صنعت** داروی دیگر بگیرند مشک و زعفران و سنبل و
مصطکی و سعد از هر یک دو درم شاذنج هندی و قردمانا از هر یک یک وقیه پیه بط و مرغ
خانگی و پیه بز از هر یک دو وقیه روغن ناردین سه وقیه زردهٔ خایه یک عدد و همچنانکه دیگر
داروها هم کنند و بکار دارند **صنعت** داروی که خداوند رحم سرد و تر را سود دارد بگیرند
شب یمانی دو درم سماق پاک کرده و مر و زعفران و عود از هر یک درمی همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
پس از پاکی از حیض سه روز بکار دارند **صنعت** داروی دیگر بگیرند زهرهٔ شیر و زهرهٔ گرگ یا زهره
خرگوش یا زهره خر هر کدام که حاضر بود دو دانگ با روغن ناردین بسایند و پس از پاکی حیض
بخویشتن بر دارند و پیوسته فرج خویش به آب شحم حنظل جوشیده می شویند **صنعت**
داروی که دود کنند بگیرند دار شیشعان و پشم خرگوش و سداب خشک بکوبند و در موم
روغن ... بسرشند و قرصها کنند و پس از پاکی حیض دود کنند چنانکه پیشتر یاد
کرده است **صنعت** داروی دیگر که دود کنند بگیرند زرنیخ سرخ و تخم سرو و میعه تر و موم
و بیرزد و حب الغار را ستاراست سعیه و بیرزد بشراب حل کنند و داروها بدان بسرشند
و اقراص کنند **صنعت** حقنه خداوند رحم را سود دارد بگیرند علک شاخ نیکو فته سه درم را
در سه رطل بغدادی آب بپزند تا یک رطل باز آید بپالایند و سه روز ازین آب حقنه کنند نیم گرم
کرده و بول پیل را درین باب منفعتی عجب است پیش از جماع اندکی بدهند و سوزش عاج نیز
سودمند است و تخم سیسالیوس آزموده است همه جانوران ماده را بدهند زود بار گیرد و
روغن بلبان و روغن سوسن و نفط سیاه به پشم آسمانگون بر داشتن سود دارد و نیز
خرگوش با سکر با روغن بنفشه سود دارد و سرگین او حمول ساختن و زهرهٔ آهو گشتن

بالکنین

بالکنین حمول ❊ **باب سیوم از جزو نخستین از گفتار ستیم اندر نشانهای آبستنی** نشانهای
آبستنی سه نوع است یکی آنست که زن از احوال خویش بداند و داروی باید پرسید دوم آنست
که مرد از احوال وی بداند سیوم آنکه طبیب و زن قابله توانند دانست آنچه زن از احوال خویش بداند
پس از آنکه بار گرفته باشد آنست که دیدار او روی جماع نکند و اگر مجامعت باید دردی در جسم او
پدید آید و بناف بر آید و از بهر آنکه هر گاه که بار گرفته باشد فم رحم فراز هم آید چنانکه میل در وی
گذر نیابد و در مجامعت که کند منی از وی باز گردد و آنچه مرد از احوال او بداند آنست که فرج او
تنگ تر و فم رحم را فراز هم گرفته یابد و فرج او خشک یابد و در آن حال که رحم آب مرد را قبول
کند فتوری در زن پدید آید یعنی سستی که مرد بداند و سر قضیب را خشک و پاکیزه تر از هر بار
بیند و آنچه طبیب و زنان قابله بدانند آن باشد که هر گاه که جنین تولد کند سفیدی چشم او
زرد فام بود بل کبود فام شود و سفیدهٔ چشم سطبر نماید و رنگ روی اندکی تیره گردد و کلف پدید
آید از بهر آنکه حیض باز ایستد یا کمتر آید و مادهٔ آن ببالا بر آید و رگ پستانها کبود تر و سر پستانها
سیاه تر و بزرگتر شود از بهر آنکه خون حیض بعضی آنجا رود و دلش گشتن و سر گشتن و
چیزها بد آرزو کردن پدید آید و پس از چهار ماه این دلش گشتن و غیر آن زایل شود از بهر
آنکه سبب این همه خون حیض باشد که در تن بماند و پس از چهار ماه جنین بزرگ شود
و آن فرو نهادر غذای او بکار شود و بقراط همیگوید که هر گاه که تهمت افتد که بار گرفته یا نه شبانگاه
که بخواهد خفت او را ماء العسل باید داد چنانکه سی درم عسل و صد درم آب خورده بود اگر
در شب از پیچیدن ناف شکایت کند بباید دانست که بار گرفته از بهر آنکه از حرارت و تحلیل
ماء العسل بادی تولد کند خاصه که شبانگاه با بر استلا خفته باشد و آن باد بسبب آبستنی
آسان گذر نیابد تا پیچیدن ناف تولد کند و این ماء العسل خام باید چنانکه ماء العسل را
باب سرد بیامیزند یا در آب نیم گرم حل کنند و سرد کرده بدهند تا باد تولد کند و
آزمودنی دیگر آنست که بفرمایند تا یک روز طعام نخورند و شبانگاه پیش از طعام
عود یا غیر آن چیزی خوش بوی زیر او دود کنند به قمع چنانکه معلوم است اگر بوی آن
بدهان و بینی او بر آید بار ندارد و اگر بر نیاید نشان آنست که بار گرفته است اگر همچنین
پس از روزه سیری درست بر دارد از بر آمدن بوی ببالا و بر نا آمدن حال بار گرفتن و نا گرفتن
معلوم گردد و بول زنی که بار دارد و بسنوزند در از گشته نباشد ازین گونه باشد که در میان شیشه
همچون پنبه زده چیزی باشد و آب جز سبزی گراید و اگر شیشه را بجنبانند تیره شود و اگر تیره نشود و بسنوزد

اول بار گرفتن بود و هرگاه که بول ایشان صافی بود بقوام و همچنین ضبابی بر سر آن پدید
آید و در میانه آب چیزی چون سدا بود و اگر برآید و فرود آید نه اول بود ❊ باب چهارم اندر
شناختن جنین که نرینه است یا مادینه ❊ بحقیقت بباید دانست که همچنانکه
معلوم شده است که آفریدگار تبارک و تعالی عادت چنان رانده است که فرزند از آب پدر و
مادر آفریند همچنان بتجربه معلوم شده است که هرگاه که آب مرد از زن قوی تر بود فرزند نرینه
آید خاصه اگر جماع در اول و دوم پس پاکی از حیض اتفاق افتد و در شهرها سرد و فصلها زمستان
و روزی که باد شمال آید فرزند بیشتر نرینه آید از بهر آنکه حرارت میل باندرون دارد و آب در رحم
بدان سبب گرم تر بود و در شهرها گرم و در فصل تابستان و روزی که باد جنوبی آید بضد این باشد
و گفته اند که هرگاه که آب مرد از سوی راست بیشتر آید و در رحم بجانب راست افتد فرزند نرینه
آید و اگر از سوی چپ مرد آید و در رحم در جانب چپ افتد فرزند مادینه آید و اگر از سوی چپ مرد در رحم
بجانب راست افتد فرزند مادینه آید و اگر از سوی راست مرد اندر رحم بجانب چپ افتد
فرزند نرینه آید لیکن مخنث بود و نیز گفته اند که اگر جماع آن بروز اتفاق افتد که زن از حیض غسل کرده
باشد فرزند نرینه آید و تا پنج روز بگذرد هم نرینه و از پس پنج روز تا روز هشتم مادینه آید و از
پس هشتم تا روز یازدهم نرینه و از پس آن پانزدهم خنثی آید و بباید دانست که هر زنی که آبستنی
او بفرزند نرینه باشد نیکورنگ تر و پاکیزه تر و جلدتر و نشاطی تر از آن باشد که آبستنی او بفرزند
مادینه باشد و آرزوها بد و منش گشتن و همه اعراض بد کمتر بود و نرینه در سوی راست پدید آید و
شیر او بقوام تر باشد و اگر قطره شیر بر آینه چکانند و با فتاب دارند همچون قطره سیماب
یا دانه مروارید نماید و لون سرپستان او بسرخی گراید نه بسیاهی و نبض دست راست او ممتلی
تر و متواتر بود و هرگاه که ایستاده باشد و حرکت خواهد کرد نخست پای راست جنباند و هرگاه
که برخواهد خاست اعتماد بر دست راست کند و حرکتها چشم راست او زودتر بود و نرینه
پس از سه ماه بجنبد و مادینه از پس چهار ماه و در جمله احوال زنی که بمادینه آبستن بود همه بر
خلاف احوال آن بود که به نرینه آبستن بود لیکن اگر نرینه نیز ضعیف بود و بدحال بود همچنان
احوال آن بود که بمادینه آبستن و بدتر و در جمله حیلتهای که بدان معلوم توان کرد که بچه در شکم
نرینه است یا مادینه یکی آنست که زرآوند را بکوبند و با انگبین بسرشند و بر پشم پاره سبز
بخویشتن بر دارند بامداد ناشتا تا وقت نماز پیشین نگاه دارند و هیچ نخورند اگر آب دهان
او شیرین بود بچه نرینه بود و اگر تلخ شود مادینه بود و اگر طعمی ندهد نباید نشان آن بود که آبستن

نیست خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید درین سخن نظر است و این را تجربه حاجت است و مدت
نفاس از پس فرزند نرینه بیست و پنج روز بود تا سی روز و از پس مادینه سی و پنج روز تا چهل روز
والله اعلم ❊ باب پنجم اندر بصلاح آوردن و بگردانیدن مزاج مرد و زن تا فرزند
نرینه آید ❊ اولا بدین سخن که گفته اند آب زن ضعیف باید تا فرزند نرینه آید اعتماد نشاید
کرد از بهر آنکه تا آب زن قوی نباشد پذیرای صورت نرینگی را نشاید لیکن آب مرد از آب
زن قوی تر باید و تدبیر آنکه هر دو آب قوی گردد آنست که عطرها خوش بکار دارند چون شلثه که
از مشک و زعفران و از عود خام سازند یا از مشک و عنبر و عود و قدری زعفران و بوی کافور
دور دارند و طعامها موافق خورند چون سفیدباها و گوشت و قلیه نرگسی و زرده خایه مرغ خاگی نیمبرشت
و گرنج بشیر و هریسه و بره ها فربه و حلوای شکر و آنچه بدین ماند و طعامهای دیگر و شرابها بعضی آنجا
که در جایگاه خویش یاد کرده آمده است بکار دارند و در فصل سرما مثرودیطوس و دواء المسک و
مانند آن دو سه شربت بخورند و از تخمه و ناگواریدن طعام پرهیز کنند و از ترشیها و
از مستی دور باشند و آب بسیار نخورند اندک بمقدار حاجت خورند و مرد چندینه
خود را نگاه دارد چندانکه منی گرد آید و شهوت صادق شود و آب خویشتن بیازماید تا رنگ
و قوام آن معتدل گردد پس از آن که منی را باعتدال یابند دو سه روز صبر کنند تا قوی تر شود
و چندان خویشتن را از جماع باز دارند که منی او بسوزد و تباه شود و مرد و زن نشاط و خوشدلی
جویند و مأوی و خوابگاه جای پاکیزه تر گزینند و در خانه عطرها بسوزند و جماع وقتی کنند که
شادمانه تر باشند و در حال جماع و جدا کردن آب هر دو از فرزند نرینه اندیشه کنند و صورت
مردی مردانه قوی اندام تن درست یاد آرند و پیش از جماع نخست تحشی بازی کنند تا حریص
گردند و در حال جماع ابریزن زن را بلند بردارد چنانکه پشت او در نشیب افتد و مرد بوقت
جدا شدن آب زن را بخویشتن درکشد و او را یک زمان همچنان نگاه دارد چندانکه
حرکتها فم رحم او ساکن شود و پس از آن همچنان نیز نگاه دارد پس از وی جدا شود زن رانها
فراهم گیرد در هم و هم بر آن شکل ساعتی بجنبد یا هم بر آن شکل صبر کنند هرگاه که این تکلفها
بجای آورند امید وار بود که فرزند نرینه آید ان شاء الله ❊ باب ششم اندر نشانهای
مردان و زنان که زود فرزند زایند و نرینه زایند ❊ بباید دانست که مردی
که فرزند بسیار آید و زود فرزند آرند تازی الثیش گویند و این مرد قوی اندام و اندر

فرهی و لاغری معتدل بود و گوشت آلوده بود و گوشت او اندر سختی و تری معتدل بود
و میل اندکی بسختی دارد و خایه‌ها او بزرگتر از دیگران بود و رگها بروی ظاهرتر بود و بر
جماع حریص بود و از آن کار بزودی سست نگردد و زودتر از دیگران بالغ شده باشد
و بر زهار او موی بسیار بود و در کودکی خایهٔ راست او منتفخ شده باشد و بعضی جانوران را
بوقت گشن دادن اگر خواهند که از ایشان گشن بچه ماده آید خایهٔ راست او به بندند تا آب
از خایهٔ راست او نرود و از جانب چپ او رود و اگر خواهند که بچه نر آید خایهٔ چپ او به بندند
تا آب از خایهٔ راست او فرود آید از اینجا معلوم میشود که هرگاه کودکی را که بالغ خواهد شدن
نخست خایهٔ راست او منتفخ شود مزاج او قوت بیشتر دارد و فرزند نرینه خواهد آمدن و زن هم
معتدل اندام و معتدل گوشت بود و سحنه و چهره و لون او هم معتدل بود و حیض او بوقت
و تمام بود و مدت پاکی او بیست و یک روز یا بیست دو روز بود و خون حیض او سخت غلیظ
و سخت رقیق و سیاه و آبناک نباشد و معدهٔ او قوی بود و طعام نیک گوارد و
کسلان و سست نباشد و جلد و با نشاط بود و حاستها او درست بود و رسیدن
او هنگام بود و اندکی زودتر از دیگران بود و رگها او پیدا نباشد ❊ باب هفتم
از جزو دوم از گفتار سیم اندر نشانها و وقت زادن ❊ هرگاه آبستن را بر
و سوی ناف و پشت گرانی کند و در بیخ تهیگاه و ران دردی پدید آید و رحم او منتفخ شود و تری
می تراود هنگام زادن او نزدیک آمده باشد هرگاه که سر تهیگاه او سست گردد و بیخ تهیگاه
و ران همچنان آماسیده شود و بلرزد هنگام زادن بود ❊ باب هشتم اندر نشانهای ضعیفی
و بدحالی بچه که در شکم مادر بود و نشانها اگر پرورش نخواهد یافت و زود
بخواهد مرد ❊ نشان ضعیفی بچه اندر شکم مادر بیماری مادر و استفراغهای بود که او را
افتد خاصه استفراغ خون حیض و زنانی باشند که ایشان را در آبستنی حیض آید
و سبب آن بسیاری خون بود و زنی را که این علامت نباشد یا اگر باشد از اندازه عادت
زیادت شود نشان ضعیفی بچه و غذا نایافتن او بود و همچنین هرگاه در اول آبستنی
یا زودتر از آن که عادت رفته است شیر اندر پستان پدید آید هم نشان ضعیفی و غذا نا
یافتن بچه بود و مادهٔ غذای او باز گردد و ببالا بر می آید و تا جنبیدن بچه در شکم
بوقتی که عادت است که بچگان بجنبند و جنبیدن بیوقت هم نشان ضعیفی و بدحالی بچه بود

و بچه چون از مادر جدا شود و ناف او بگشاید و عطسه نزند و آوازی ندهد و تا زمانی نجنبد نشان
بیماری و ضعیفی بود و زود هلاک شود ❊ باب نهم از جزو دوم از گفتار سیم اندر
دشواری زادن ❊ اسباب دشواری زادن پنج نوع است یکی احوال مادر دوم احوال
بچه سیوم احوال رحم و مشیمه چهارم احوال اندامها که رحم است و شارک او ستن پنجم
اسباب بیرونی اما سببها که از احوال مادر بود پنج نوع است یکی آنست که مادر بیمار یا نحیف
باشند و ضعیف شده و قوت زحیر ندارد و عضلهاء او قوت دفع ضعیف باشد و بسیار فربه
بود چهارم آنکه از اهل شرم و نازک بود و بر دردها صابر نباشد پنجم آنکه حرکت بسیار کند و از شکل
بشکل دیگر میگردد و بچه بدان سبب از آن که آسان بیرون تواند آمد بگردد و سببها که
از رحم و مشیمه بود هم پنج نوع است یکی آنکه تنگ یا کوچک بود و بچه در وی دشوار تواند
تواند گذشت دوم آنکه رحم خشک بود و رطوبتی که بچه را بلغزاند نباشد سیوم آنکه آفتی و آماسی
در رحم پدید آمده باشد چهارم آنکه مشیمه غلیظ بود و بقوت بچه شکافته نشود پنجم آنکه مشیمه
رقیق بود و زود تر شکافته شود و تریها نخست بپالاید و مادهٔ لغزنده نماند تا بچه را بلغزاند و سببها
که از احوال اندامها بود که حوالی رحم است دو نوع است یکی آنکه در مثانه یا در روده مستقیم آماسی
بود دوم آنکه بول بازگرفته بود و مثانه پر شده و جای بچه بر وی تنگ کرده و حرکت بر وی دشوار
شود یا طبع خشک باشد و ثفل در روده مستقیم گرد آمده و بچه را زحمت کند و سببها که از احوال
بچه بود هفت نوع است یکی آنست که بچه بزرگ بود یا سر او بزرگ بود دوم آنکه بچه سخت کوچک
بود و بفرود آمدن گرانی نکند سیوم آنکه بچه مادینه بود و زادن مادینه در جمله دشوارتر از نرینه
بود از بهر آنکه حرکتها او ضعیفتر بود چهارم آنکه بچه یکی بیش بود و هر یک را مجال حرکت
نباشد و زحمت افتد و بسیار بوده است که زنی پنج بچه یک بار بزاده است و گاه باشد
که بیش از پنج عدد اندر یک کیسه باشد پنجم آنکه بچه ضعیف باشد یا مرده بود و از وی حرکت
و طلب بیرون آمدن نباشد ششم آنکه بر شکل طبیعی افتاده باشد و بدان سبب دشوار بیرون
تواند آمد چنانکه نخست پای بیرون آید یا بر پهلو افتاده یا بر زانو اندر آمده بود هفتم آنکه بچه پیش از
وقت قصد بیرون آمدن کرده باشد و اگر چه قوی باشد بقیاس آن وقت هنوز تمام
قوت نشده باشد و سببها بیرونی چهار نوع است یکی سرما سخت و باد شمالی که رحم را و
منفذها را فراز هم فشارده باشد که این سبب سخت قوی بود و بدان رسد که رحم بعلاقه و

پوست و عضلهای شکم شکافته گردد دوم صعبی گرماها که قوتها را ضعیف کند سیوم اندوهی
یا همی بدو رسد و روح و قوتها را بدان سبب زند رون گریزند و هر گاه که قوتها از زندرون
گریزند قوت دافعه ضعیف گردد چهارم آنکه عطر بسیار بکار دارند و پیوسته بدان سبب
رحم سوی بالا کشیده میشود بسبب مشارکت رحم با دماغ و بدین سبب در وقت زادن
عطر را دور باید داشت و بسیار باشد که بسبب درد و رنج زادن در سینه و شش رگی گسسته گردد
و خون از گلو بر آمدن گیرد و بیماری سل تولد کند و باشد که بادی سرد بعضلها رسد یا عصبی گسسته
شود و بگزاز ادا کند علاجش علاج کل دشواری زادن از هر سببی که باشد آنست که طبیخ
حلبه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر پشت زهار و بیغولهای ران همی چکانند
و روغن شبت و روغن بابونه میمالند و پشت و تهیگاه او بدین روغنها میمالند و در طبیخ
حلبه و کرنب و تخم کتان و شبت نشانند چنانکه تا ناف اندرین طبیخ نشیند و بفرمایند تا
گامی چند بر رود پس بر سر هر دو پای نشیند یک بار بر خیزد و سبک تا چند بار چنین کند
و نفس خویش فرو گیرد و فرود سو قوت کند چنانکه کسی را طبع خشک باشد و قوت کند
تا ثفل بیرون شود و این قوت کردن را طبیبان زحیر گویند و داروها از عطسه آرنده
چون فلفل و کندش و عطسه و غیر آن بویند تا عطسه آید و لعاب تخم کتان در رحم
می مالند و میچکانند و موم روغن از پیه بط و پیه مرغ خانگی با لعاب تخم کتان بر زهار رحم
طلی کنند و اسفیداج با چرب با روغن پیه بط و پیه مرغ خانگی دهند تا بپاشد و دو چهار
مثقال پوست خیار شنبه کوفته و بیخته با جلاب گرم یا شوربا مرغ فربه بدهند در حال فرود آید
و دارچینی و حلتیت و جند بیدستر و مشکطرامشیع هر کدام با مزاج مادر موافق بود
بدهند آسان تر زاید و طبیخ حلبه دادن با روغن بادام خاصه که با خرما پخته باشند
گرم با تخم کتان زادن آسان کند صنعت حبی که اندرین باب بستوده اند و از بهر این کار
ساخته اند بگیرند دارچینی و ابهل از هر یک ده درم سلیخه هفت درم قرفه و مر و زراوند گرد
و قسط تلخ از هر یک پنجدرم سعد و افیون از هر یک دو درم مشک دانگی و نیم همه را بکوبند و
حب کنند چنانکه رسمست شربتی سه مثقال با دو وقیه شراب کهن بکار دارند خواجه ابو
علی سینا رحمة الله میگوید نزدیک من صواب آنست که اندرین حب افیون یک درم
داخل کنند صنعت حبی دیگر بگیرند ابهل دو درم سداب خشک پنجدرم تخم هزار سفند

چهار درم حلتیت و اشق و بوره از هر یک سه درم حب کنند چنانکه رسم است شربتی سه درم
در طبیخ ابهل مشکطرامشیع و فوه یا در طبیخ لوبیا سرخ یا در عصاره سداب تر صنعت
حبی دیگر بگیرند ابهل دو درم حلتیت نیم درم فوه نیم درم این جمله یک شربت بود صنعت
حبی دیگر بگیرند مقل ازرق و مر و ابهل را استا راست حب کنند شربتی سه درم بچه مرده را
فرود آرد و زادن آسان کند صنعت معجونی که طبیبان دعوی کرده اند که هیچ دارو
برابر این نیست بگیرند مر و جند بیدستر و سعد از هر یک یک مثقال دارچینی نیم مثقال ابهل
نیم مثقال همه را بکوبند و با انگبین قبرس سرشند شربتی دو مثقال با ماءالعسل گرم یا شراب کهن
صنعت معجونی دیگر بگیرند برگ سداب خشک بیست درم فوه و قردمانا و مشکطرامشیع از
هر یک ده درم همه را بکوبند و ببیزند و بشیره انجیر تر بسرشند و اگر انجیر تر نباشد انجیر پستی
خشک بجوشانند نیک و بمالند و بپالایند و آب او را بقوام آورند و داروها بدان بسرشند
شربتی چند یک گوز بامداد و شبانگاه صنعت ضمادی بگیرند تخم کتان و بکوبند و
در ماءالعسل و روغن کنجد بجوشانند و بر زهار و تهیگاه او بنهند و طبیخ شحم حنظل و عصاره سداب
تر و مقداری مر سوده بهم بیامیزند و بر زهار و ناف او طلا کنند و پشم پاره بعصاره سداب تر
و طبیخ شحم حنظل تر کنند و بر دارند و زراوند طویل سوده و پشم پاره بر دارند صنعت
شیافی بگیرند خربق سیاه و جاوشیر و زهره گاو را استا راست شیاف کنند بچه زنده را
و مرده را بیرون آرد صنعت بخوری بگیرند گوگرد زرد جاوشیر و مر بر زند بر زهره
گاو بسرشند و دود کنند و مرتها دود کنند و جاوشیر تنها و سرگین کبوتر هر یک تنها دود کردن
بچه را بیرون آرد و پوست مار دود کردن بچه را بیرون آرد لیکن باشد که بچه را بکشد و
چیزهایی که بخاصیت سود دارد سنگ مغناطیس است که اندر دست چپ گیرند زادن
آسان گردد و بست بر ران راست ببندند سود دارد و اگر اصطرک افرنفی را بر ران
ببندند در زادن بناشد و خاکستر سم خر طلی کردن و سم خر دود کردن و سم اسب دود
کردن و چشم ماهی شور دود کردن سود دارد و بچه را بیرون آرد و اگر زعفران بسایند و بسرشند
و مهره سازند و بر وی ببندند مشیمه را بیرون آرد و علاج خاصه هر نوعی آنست که اگر سبب
ضعیفی و بیماری مادر بود قوت مادر را بشرابها و بماء اللحم و بر زرده خایه مرغ نیم برشت و شوربا
های مرغ فربه بکار دارند و روغنها که یاد کرده آمد می مالند و هر چه بدان حاجت آید از علاجهای
کل بکار میدارند و اگر می ترسند و زادن نخستین بود زنان دیگر او را دل خوشی دهند و

سوم روغن می مالند چنانکه رسمست و زنان قابله ویرا بفرمایند تا زحیر میکند و اگر سبب
دشواری زادن از فربهی مادر بود او را بروی در خوابانند و سینه و شکم او را بر بالشی نهند و زانو
ها را و انها را و فراز هم آرند تا چون بچه بگراید سر او برابر رحم آید پس فم رحم را بموم روغن
چرب کنند و داروی عطسه آرنده بوی یابند تا بچه بقوت عطسه از جای خویش بجنبد و
بیرون آید و اگر سبب آن بود که مادر نازنی و اصل شحم بود چنانکه باشد تدبیر او و تدبیر
انکه زادن او نخستین بود یکی است و اگر سبب آن بود که در رحم آفتی و آماسی بود
علاج آن چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است میکنند و از علاجهای که یاد کرده آمد
آنچه ممکن بود بکار میدارند و اگر سبب تنگی و کوچکی رحم بود یا خشکی او موم روغن و پیه
بط و پیه مرغ خانگی و روغن شبت و آبزن که در وی طبیخ شبت و حلبه و کرنب و تخم
کتان پخته باشند بکار دارند و تدبیر عطسه آوردن کنند و اگر سبب غلیظی مشیمه بود تدبیر
آنست که قابله مشیمه را بجوید و بانگشتان دست چپ آن را بگیرد و نگاه دارد و روغن کنجد
با لعاب تخم کتان بر رحم اندر افکنند و بناخن دست راست یا آهنی مشیمه را بشکافند و
اگر سبب رقیقی مشیمه بود که زود شکافته شده باشد و تریها بیرون آمده علاج او و علاج
خشکی رحم که یاد کرده آمده است یکی است و اگر سبب آن از آماس مثانه بود و روده
مستقیم و زحمت آن علاج آن چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است می باید کرد
و روغنها و لعابها الغزاننده بکار داشتن و عطسه آوردن و آنچه ممکن بود از علاجها
کل میکردن و اگر سبب باز گرفتن بول و خشکی طبع بود طبع را بحقنها نرم بباید
کشاد و شوربای خروس که در وی نخود و شبت و تخم بادیان و بسفایج کوفته و مغز
معصفر پخته باشند میدهند و طبیخ خرما و حلبه و روغن بادام میدهند و باز گرفتن
بول را روغن شبت در زهار میباید مالید و داروها ادرار کننده میباید دادن تا مثانه
تهی شود و اگر سبب آن بود که بچه بر شکل ناطبیعی افتاده باشد حیله باید کرد
تا او را بشکل طبیعی باز برند و این چنان باشد که بچه را به پیش باز همی برند و باز میکنند
بمدارا مثلاً اگر پایها بیرون آمده باشد آنرا به پس باز برند و ساقها را او بردارند
چنانکه راست بنشانند و مادر را بروی اندر خوابانند چنانکه زن فربه را تا سر بچه فرو گراید
و اگر این حیلتها ممکن نگردد چاره جز آن نباشد که همچنانکه بچه مرده را اندامها
جدا کنند و بیرون آرند و اگر سبب بزرگی و فربهی بود هم بلعابها و روغنها و عطسه

آرد

آورد و طبیخ خرما و حلبه و روغن بادام علاج توان کرد و اگر بزرگی آن از اندازه بیرون بود یا سر بچه دو
بود یا خلقی عجیب بود آن را علاج نیست جز دعا و صدقه و جز آنکه اندامها بچه جدا کنند و یک یک اندام
بیرون آرند و تدبیر آنکه منش از بن باید کرد تا زادن آسان تر بود و در آن کتر آنست که پیش یک ماه
بگرمابه میشوند و در آبزن می نشینند و آبزن بیرون گرمابه باید تا سستی بیارد و پشت و تهی گاه و زهار و
بیغوله ران بروغن شبت و روغن بابونه و روغن خیری چرب میکنند و بدین روغنها او را می
مالند و اندامها و رگها را او را چرب میکنند و طلیها از نرم و لعابها و موم روغن از پیه بط و پیه
مرغ و روغن کنجد همه نیم گرم نزدیک رحم می رسانند و هر بامداد لعاب دانه آبی با لعاب تخم
کتان آمیخته با جلاب میدهند و اسفیدباها نرم و چرب و مرغان فربه و اسفاناخ و مانند
آن خورند و از همه طعامهای قابض پرهیز کنند و عطرهای مشکین بقطع زیر او دود کنند
چنانکه چند جای یاد کرده آمده است و چون درد زادن آغاز کند طعامها چرب و اندک
بخورند و یک ساعت راست بنشینند پس بقفا باز خسبند پس یک بار راست برخیزد و
بنرمانی بر آید و فرود آید و قوتی بخویشتن بر آرد تا فم رحم گشاده شود و دهان باز میکند و هوا دم
اندر میکشد و نفس را فرو میگیرد و بر حرز میکند و عطسه می آرد تا بچه زود دفع شود باذن الله عز و جل
و اگر بچه پس از آن که بیرون آمده باشد مشیمه دشوار بیرون آید بامداد که عطسه کفایت شود
و باشد که گرد شود و در رحم بماند قابله آنرا بانگشت نتواند گرفت و بمدارا بیرون آورد باشد
که بخشی بیرون آید و باقی بماند هنوز از رحم جدا گشته نباشد قابله آنرا بگیرد و بمدارا بجنباند
هرسوی و در جنبانیدن و کشیدن آن هیچ زور نشاید کرد خاصه اگر بپارانید تا باسانی
بیرون توان آورد که زنهار از بهر آنکه بیم باشد که انقلاب الرحم تولد کند و اگر جدا نشود آنرا برابر
باز بندند و عطسه آرند و بسیار باشد که مشیمه در رحم بماند و زود عفن گردد و گنده شود و بخار
لیکن بخار آن بدل و دماغ بر آید و رنجهاء عظیم تولد کند تدبیر آن بود که عطرها در زیر او بخور
میکنند و میویزج و دوالمسک و مغزها میدهند و بر معده و دل طلیها از خوش بوی
قوت دهنده بکار دارند و اگر بدین کفایت نشود حمول سازند و ضماد و شیاف که از
هر دشواری زادن یاد کرده آمده است بکار دارند ❀

باب دهم اندر علاج منش گشتن و آرزوی گل و آرزوی چیزها ترش و شور و تلخ و تریش و حالها دیگر که آبستنان را پدید آید ❀

اما علاج منش گشتن و آرزوی طعام

نابودن و علاج آرزوها بد آنست که در آن حال که میل گشتن خیزد طبیخ شبت شبها با سکنجبین
مصفی آمیخته نیم گرم بدهند تا قی کند و خلطهای بد را از معده پاک کند و ریاضت معتدل
بکار دارند و شربت ترنج پرورده و آبی بریان خاصه که پارها عود هندی بدان فکنده باشند
و در وی نشانده و گوارش عود و گلشکر با اندکی مصطکی و عود سود دارد و خداوند مزاج گرم را
شراب ترنج و شراب لیمو و شراب غوره و شراب انار موافق بود و طعامهای سبک گوارد
چون گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله و نان پاکیزه و گاه‌گاه اندر طعام اندکی پیاز بسرکه پرورده
و اندکی خردل بکار دارند چنانکه شهوت بجنبانند و از سبزیها کسنه و کوک و اندکی گلگیر روا باشد
و از میوه‌ها آبی و امرود و سیب شیرین و انار شیرین و انار ترش و شیرین بخورند و بر معده
ضمادی از سنبل و گل و قصب الذریره و افسنتین و خرما و قضیب و آبی پخته و شراب ریحانی
کهن بر می نهند و ضمادها که در علاج معده و جگر ضعیف یاد کرده آمده است اندرین باب
نافعست صفت شربتی که میل گشتن را باز دارد بگیرند قرنفل و قسط شیرین و
مصطکی و کندر بوا و سک و قاقله و عود و کبابه راست راست شربتی یک مثقال با آب سیب و
آب آبی و اگر خفقان رنجه دارد سبب آن خلطی بد باشد اندر فم معده آب گرم تجرع کردن
و ریاضت معتدل آن را زایل کند و اگر در معده و رودها را و بادها رنجه دارد سبب آن
خلطی بد باشد این گوارش بکار دارند زیره کرمانی در سرکه آغشته و بریان کرده و کندر و سعتر
پارسی از هر یک یک جزو جند بیدستر ثلث یک جزو همه را بکوبند شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال
سفوف کنند با مشک و شکر سوده صفت داروی دیگر بگیرند زرنباد و درونج از
هر یک دو درم مروارید و بسد و کهربا و ابریشم خام از هر یک یکدرم جند بیدستر یکدرم
و نیم اشنه و سنبل از هر یک نیم درم بسباسه و زعفران و قرنفل از هر یک یکدرم همه را بکوبند و
بیزند و با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال و اگر پشت پای ایشان بیاماسد سر و قیر و روغن
گل طلی کنند و قیمولیا و نمک بسرکه سوده طلی کنند و برگ کرنب پخته ضماد کنند و صبر
و صندل و فوفل با آب عنب الثعلب سوده طلی کنند و خاکستر و رج که بتازی البردی گویند
بسرکه تر کنند و طلی کنند و اگر زنانی را که در آبستنی حیض دیدن عادت رفته نباشد و
حیض پدید آید علاج ایشان آنست که عدس و انار پوست و گلنار و مازو و بلوط در آب
بپزند و در آن آب می نشینند و اگر مازو و انار پوست و گلنار و انجیر خشک بسرکه بپزند و

و بر زهار ضماد کنند سود دارد و اگر بدین کفایت نشود اقراص کهربا و هرچه اندر علاج باز داشتن
افراط طمث یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر حاجت آید بفصد و یا بسهل حاجت آید پیش از
چهار ماه و پس از هفت ماه نشاید کرد و درین میانه نیز احتیاط باید کرد و اگر چیزها که طبع را
نرم کند جز خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و شراب آلو چیزی نشاید داد ◊ باب
یازدهم از جزو دوم از گفتار پنجم اندر احوال نفاس ◊ بباید دانست که
زنان را پس زادن مدتی خون رود و آن باقی خون حیض باشد که در آبستنی باز گرفته باشد
و بعضی از آن غذای بچه گردد و بعضی ببالا بر آید و در پستان شیر گردد و باقی در ایام نفاس
بباید آن خون را که درین ایام رود بتازی نفاس گویند و زن را نفسا گویند و مدت نفاس
از پس فرزند نرینه بیست و پنج روز بود تا سی روز و از پس فرزند مادینه سی و پنج روز تا چهل روز
پس هرگاه که فرزند جدا گردد و هیچ نفاس نباشد یا اندکی باشد تدبیر آن باید کرد که نفاس
بباید از بهر آنکه بیم باشد که آن علتها که از احتباس طمث تولد کند از احتباس نفاس
پدید آید و از علاجها حب چشم ماهی شور و سم اسب دود کردن درین باب سود دارد و هرچه
اندر باب احتباس طمث یاد کرده است علاج آنست و طعام شوربای کبر و نخود که شبت
و دارچینی در وی پخته باشند سود دارد ولیکن اگر زن ضعیف و نحیف و اندک خون بود اگر
نفاس او کمتر آید مضرت او کمتر باشد و با خود مضرت نباشد و اگر نفاس بسیار و از اندازه
بیرون آید علاج آن و علاج افراط طمث یکی است ◊ باب دوازدهم اندر علاج زنی
که بچه تمام ناپرورده از وی بیفتد و آن را اسقاط گویند ◊ سببها را اسقاط در اصل
سه نوعست یکی آنکه از سوی مادر بود دوم آنکه از سوی پدر بود سیوم آنکه سببها بیرونی بود
اما آنچه از سوی مادر بود هفت است یکی آنکه در رحم بادی افتاده باشد و بچه را بر وقت
بجنباند و دفع کند دوم آنکه در رحم رطوبتی باشد که بچه را بلغزاند سیوم سردی رحم
چنانکه بدان سبب پرورده نشود چهارم استفراغ خون باسهال یا حیض یا بفصد و غیر آن
پنجم امتلا و بیماریها رحم چون قرحه و بواسیر و آماس و غیر آن ششم بیماریها گوناگون و تبها
گرم و لرزه و انواع صفراوی و بلغمی هفتم آنکه مادر سخت لاغر بود و هر غذا که حاصل آید تن مادر
بدان محتاج تر از بچه بود و بچه را نصیبی نرسد و آنچه از سوی پدر بود آنست که منی رقیق بود
و از وی مشیمه که بچه را نگاه دارد تولد نکند و سببها ضعیف شکافته گردد و بچه بیفتد

واسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه سرمای عظیم بر جسم رسد و رحم از آن منقبض شود و غذا
بچه را فراز هم فشارد و بچه غذا نیابد و ضعیف گردد و از رنج سرما پرده رحم و قوت دافعه
او ضعیف گردد و زادن و بیرون آمدن بچه دشوار گردد دوم آنکه گرمای سخت بدو رسد و قوتها را
ضعیف کند و بچه را بهوای خنک حاجت آید و مسام بسیار اندر گرمابه از این قبیل بود هم قوت
مادر را هم بچه ضعیف کند و تری گرمابه معالیق و رباطهای مشیمه را سست کند و بچه را
بلغزاند سیوم آنکه حرکتی قوی اتفاق افتد چون افتادن و جستن از جای بلندی و رنجی
از آسیبی و زخمی رسیدن و آواز بلند کردن و چیزی گران برداشتن چهارم اعراض نفسانی
چون خشمی صعب و اندوهی و ترسی عظیم که ناگاه بدو رسد و هرگاه که زمستان جنوبی
و گرم بوده باشد و بهار سرد از پس او در آید اسقاط بسیار افتد و درد و رنج اسقاط پس
از درد زادن بود از بهر آنکه زادن طبیعی است و اسقاط نا طبیعی بیشتر اندر ماه نخستین
و ماه دوم و سیوم باشد و اندر ماهها دیگر نیز باشد و آنچه اندرین سه ماه افتد که یاد کرده آمد
سبب آن گرد آمدن بادها بود اندر رحم و از بهر آنکه بچه اندرین ماهها کوچکتر و ضعیفتر
و سبکتر بود بادها او را دفع زودتر تواند کرد و آنچه اندر ماهها دیگر افتد سبب آن
سوء المزاج سرد باشد و گرد آمدن رطوبتی فزونی اندر رحم و از بهر آنکه بچه اندرین ماهها
بزرگتر و گرانتر بود رطوبتها او را آسان تواند لغزانید علامتها علامت اسقاط
آنست که پستان مادر لاغر شود و تهی شدن گیرد و باشد که شیر پستان پالودن گیرد
و آن نشان ضعیفی بچه و غذا نایافتن او بود و درد در رحم و زرد و سرخ گشتن چشم
و دردی و گرانی سر و ماندگی بی سببی ظاهر و گوئی که زند رون چشم درد میکند این همه
نشانهای اسقاط است خاصه اگر این نشانها در تب پدید آید و تب سرما که بلرزاند اسقاط
کند و سخت خون حیض آید بعد از آن اسقاط کند پس اسقاط کند و علامت باد که اندر
رحم گرد آید و علامتهای انواع سوء المزاج و علامتهای قرحه و بواسیر هر یک اندر
جایگاه خویش یاد کرده آمده است و علامتهای مردن بچه آنست که بچه اندر شکم سخت
گران گردد و هرگاه که مادر از پهلو بدیگر پهلو گردد بدان ماند که سنگی اندر شکم او از یکجانب
بدیگر جانب می افتد و ناف سرد شود و پیش از آن گرم بوده باشد و پستانها لاغر
و تهی گردد و از رحم زرد آبی گنده تراویدن گیرد و سفیدی چشم تیره شود و باشد

گرمی

گرمی و گوش سفید شود و لبها سرخ شود علاجش باید دانست که حال بچه اندر شکم
همچون حال میوه است بر درخت و همچنانکه اندر درخت شکوفه و میوه که باول همی خیزد
بیشتر افتد و بآخر که نزدیک تمامی و پختگی رسد بهر آسیبی و بادی همی افتد بچه نیز باول
نازک بود و بآخر گران گشته باشد درین دو وقت یکی باول آبستنی و دوم آخر از اسقاط
که یاد کرده آمده است پرهیز باید کرد و بدین سبب است که پیش از ماه چهارم و پس از ماه
هشتم رگ شاید زد و نه دارو شاید خورد و اگرچه اندرین میان کم آفت تر بود هم احتیاط
باید کرد و تا سخت ضرورت نباشد بداروی مسهل و رگ زدن دلیری نشاید کرد و ضرورت
آن وقت باشد که در تن و رگهای مادر اخلاط بسیار بود و خون او تباه شده باشد و بیم
بود که زحمت و بوی اخلاط بد و تباهی غذا بچه را تباه کند بدین سبب ضرورت شود
اخلاط کم کردن لیکن بمداراها و تدبیر و شربتهای لطیف و بتفاریق باید کرد و بهترین مسهلی
که بدان دلیری توان کرد خیارشنبر است و تدبیرها و غذاهای پاکیزه مزاج را بگردانیدن
و با عتدال باز آوردن و بباید دانست که سبب قوی تر و بیشتر اندر اسقاط رطوبتهای
فزونی آنست که بچه را بلغزاند و صواب آنست که پیش از آبستنی استفراغ کنند
بداروهای مسهل که رطوبت را کم کند چون حب منتن و حب سکبینج و بداروهای ادرار کننده
نیز رحم را پاک کنند چون ماء الاصول با روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و حقنها
نیز اندرین باب سودمند بود صنعت حقنه بگیرند سعتر پارسی و اهل و نانخواه
و کاشم و شبت و بابونه و سداب خشک و حلبه را استا راست همه را اندر دیگ و نیم
آب بپزند تا به نیمی باز آید و بپالایند و بر مقدار هشتاد درم از وی یک سکره روغن سوسن و
یک سکره روغن کنجد برافکنند و بدان حقنه کنند صنعت حقنه دیگر از پیش از حقنها
و حقنهای دیگر رحم را بدین حقنه کنند بگیرند حنظل درست و سرش را بردارند و تخم او
بیرون کنند و روغن سوسن با روغن قسط در وی کنند و یک شبانروز بگذارند پس
بر خاکستر گرم بر نهند تا نیک بجوشد و بدان روغن حقنه کنند تا رحم را پاک کند و از پس آن
روغنهای خوش بوی می مالند و پشم پاره بدان خیسانیده و بر رحم بر سازند و هر بعضی
دوا دوالمسک و مفرح و سنجرنیا و دحمرثا و کاسکبینج بکار میدارند و مقل و علک الانباط
و شونیز ترکیب کرده یا هر یک جدا از پس استفراغ دود کردن بقمع سودمند و

وسنبل و زعفران و مصطکی و سک و مر و مقل و جند بیدستر با روغن یاسمین و روغن بان
بانفط بنجوشیدن بر دارد هر چند روزی و پنیر مایهٔ خرگوش پیش از مجامعت بنجوشیدن بر
دارند سود دارد و در حال آبستنی سفرج دوار الملک و مثرودیطوس مرطوب را سود دارد و
شیافها که از روغن بلسان و سعتر و نانخواه سازند پیش از آبستنی سود دارد و روغن بلسان شیافها
و نفط سیاه تنها سود دارد و پشم پارهٔ بدان تر کنند و بر دارند **صنعت** داروی
سودمند بگیرند روغن بلسان ده درم و نیم تریاق بزرگ ده درم و نیم بیخ درخت جاوشیر
یک درم زرنباد و دهن و بیخ از هر یک دو درم حرز میان دو درم و نیم مشک دو دانگ زوفای تر
دو درم روغن که با طفار الطیب کنند دو درم همه بسرشند چنانکه رسمست هر پنج روزی
دو درم بخورند و گاه گاه پشم پارهٔ بدان آلوده کنند و بنجوشیدن بر دارند و از پس اسقاط
فوفل و هزار سفند و سعتر و حزدل سفید و حلک الانباط دود کردن سود دارد و ظلمت را
که در رحم مانده باشد و درد آن زایل کند ❊ **باب سیزدهم اندر تدبیر بیرون آوردن
بچه مرده و اسقاط بچه زنی که سال او اندک باشد و ترسند که اندر زادن
هلاک شود یا در رحم او آفتی بود و مصلحت در آن بینند که بچه از آن
کم بزرگ گردد از وی جدا شود** ❊ هرگاه که دشواری زادن چهار روز بدارد و بچه
جدا نشود بباید دانستن که بچه مرده است تدبیر خلاص مادر باید کرد و علاجهای که در باب
دشواری زادن یاد کرده آمده است از شیافها و بخورها قوی تر مشغول شد و بیرون
آوردن و از آن داروها که بچه را بکشد و بلغزاند بکار داشتن و بر مرغی که شاخ اشنان
تراشیده و نرم کرده که عرطنیثا بمقدار پر مرغ تراشیده و نرم کرده که شاخ سداب گرفته
از کاغذ تافته بفم رحم رسانند بچه در وقت بیفتد خاصه اگر بقطران یا آب حنظل و طبیخ
او آلوده کنند و تخم هزار سفند خوردن و بنجوشیدن بر داشتن و روغن بلسان بر داشتن
بچه را بیفکند و انگیزد و بپزد و بخور مریم درین باب سخت قویست و گفته اند که زن آبستن
پای بر بخور مریم نهد بیم باشد که بچه بیفکند و اگر عصارهٔ او بر شکم طلی کنند یا پنبه پارهٔ
بنجوشیدن بر دارند بچه بیفکند و عصارهٔ برگ حنظل حقنه کردن و به پشم پارهٔ بر داشتن
و عصارهٔ عرطنیثا همچنین و اگر سه درم اشنان پارسی سوده بخورند بچه را بیفکند و
عصارهٔ برگ حنظل حقنه کردن و به پشم پارهٔ بنجوشیدن بر داشتن و سم خر و

برگ

وسرگین او دود کردن و چشم ماهی شور دود کردن بچه زنده و مرده بیفکند **صنعت**
داروی مرکب بگیرند انگژد نیم درم سداب خشک سه درم مر یک درم این جمله یک شربت بود
بامداد و شبانگاه با طبیخ ابهل بدهند بچه بیفکند **صنعت** داروی دیگر بگیرند زراوند طویل و
حب الغار و خطیانا و عصارهٔ افسنتین و حب الغار و مر و قسط بحری و فوه رنگ رزان و سلیخه
و قردمانا و ابهل و مشکطرامشیع راستا راست همه را بکوبند و بیزند و هر بامداد دو مثقال با سکنجبین
بسرشند و بخورد ده روز پیوسته و تریاق اربعه درین باب قویست و از داروها که مجرب است شاید
افسنتین است و شاهتره چند روز پیوسته بخورند بچه را بیفکند و آب سرد بمقدار یمن
با یک وقیه خطمی سوده بخورند بچه را بلغزاند **صنعت** داروی دیگر بگیرند دارچینی و قردمانا
و ابهل از هر یک ده درم مر پنج درم شربتی هر روز سه درم **صنعت** داروی دیگر بگیرند طبیخ
حلبه که با انجیر پخته باشند سه وقیه آب سداب تر سه وقیه سعتر پارسی سه درم هم
بیامیزند و بدهند بچه زنده و مرده را بلغزاند **صنعت** شیافی قوی بگیرند نوشادر سوده ده
درم اشق سه درم اشق را حل کنند و نوشادر بدان بسرشند و شیافها کنند و بنهند و همه
شب نگاه دارند و بر شکل باشند که رانها افراشته باشد و بر بالشی نهاده **صنعت**
شیافی دیگر بگیرند خربق سیاه و مویزج و زراوند گرد و بخور مریم و حب المازریون و
شحم حنظل و اشق را بزهرهٔ گاو حل کنند و داروها بدان بسرشند و شیاف کنند **صنعت**
ضمادی بگیرند شحم حنظل و قسط و برگ سداب از هر یک سه جزو مر یک جزو همه با زهرهٔ گاو بسرشند
و بر ناف و بر زهار طلی کنند بچه مرده را و مشیمه را بیفکند ❊ **باب چهاردهم اندر باز داشتن
از آبستنی** ❊ هرگاه که زنی اندک سال بود یا مثانهٔ او ضعیف بود و بیم باشد که بسبب زادن
آفتی پدید آید چون سلس البول و شقاق رحم و جز آن مصلحت آن دیده اند تا حیلتها کنند
تا آبستن نشود و حیلت آنست که مرد در حال مجامعت و انزال زن را نیک سخت بنجوشیدن
اندر نکشد و رانها او را ملبسه برندارد و زود از وی جدا شود و بفرماید تا سخت بار بر جهد
و اندرین برجستن به پس باز جهد تا منی از وی جدا شود و عطسه آورد و بر دهان بر رود و
فرود آید زود زود و اگر بوقت مجامعت سر قضیب خویش بروغن کنجد تر کند منی در نیاید
و بلغزاند و اگر بقطران یا بروغن بلسان آلوده کند یا باسفیداج آبستنی باز دارد و شکوفه
کرنب و تخم او همچنین کوفته و سرشته و پس از پاکی حیض و پیش از مجامعت و پس از آن

بخویشتن برداشتن آبستنی بازدارد خاصه اگر بقطران آلوده کنند یا بعصارهٔ فودنج و
دفینهٔ آب بادروج خوردن آبستنی بازدارد و سرکین پیل بر خویشتن برداشتن و دود کردن
آبستنی بازدارد **صنعت** شیافی بگیرند شحم حنظل و بهارجشان و خبث الحدید و گوگرد و سقمونیا
و تخم کرنب راست راست بکوبند و بقطران بسرشند و شیاف کنند و پس از جماع
بردارند و پوست زرد که درمیان دانهای انار بود با شب یمانی پیش از جماع و پس از آن بخویشتن
برداشتن آبستنی بازدارد والله اعلم ❊ **باب پانزدهم از جزو دوم از گفتار پنجم
اندر رجا** ❊ بدانکه رجا علتی است که زنان را پدید آید و حال آبستنان شود و گمان افتد که آبستن
است اما نباشد لیکن شکم بزرگ شود و شهوت طعام باطل گردد و فم رحم هم بازآید و پستانها بزرگ
شود و باشد که پا آماسد و اندر شکم حرکتی می باشد خاصه هرگاه که دست بر نهند و بمالند و بفشارند
و باشد که چهار سال و پنج سال درین علت بماند و بود که چیزی همچون گوشت پارها بزایند
و باشد که بادی باشد و گشاده گردد و باشد که حیض گشاده شود و خون بسیار برود و خلاص
شود که هیچ علاج نپذیرد و تا آخر عمر درین علت باشد و باشد که باستسقا بازگردد و اسباب
این علت سه نوعست یکی آنکه سده اندر رگهای رحم تولد کند و بدان سبب حیض بازگیرد دوم
آنکه بادی غلیظ اندر رحم افتد سیوم آنکه آب زن اندر رحم ریخته شود و از خون حیض مدد
یابد و قوت مصوره که در منی مرد است نباشد تا آنرا صورتی دهد چیزی چون گوشت
پارهٔ تولد کند **علامتها** فرق میان این علت و میان آبستنی آنست که شکم سخت تر
از شکم آبستن بود و دستها و پایها ترهل شود همچون دست و پای خداوند سوء القنیه
و باشد که علامتهای آماس رحم پدید آید و باشد که اعراض و درد قولنج پدید آید بسبب آن
گوشت پاره که تولد کرده باشد و از علامتهای آبستنی که در جایگاهش یاد کرده آمده است
هیچ ظاهر نباشد و حرکت آنچه در شکم بود بوقت حرکت کودک نباشد **علاجش** حب منتن
و حب سکبینج و شربتها متواتر دادن سود دارد و ایارج لوغاذیا سود دارد و مار الاصول با
روغن بید انجیر سود دارد و معجون و حمر ثا و تریاق اربعه و دواء المسک سود دارد و ضمادها
و نطولها از نرم کننده و تحلیل کننده بکار دارند و آنچه در باب احتباس طمث یاد کرده
آمده است علاج این علت است و طعام او نخود آب باشد با دارچینی ❊ **جزو سیوم
از گفتار پنجم اندر افتها و بیماریهای رحم باب نخستین اندر حوالتگاه آنچه در**

کفشارها و بیماریها که گذشته از علاج بیماریهای رحم یاد کرده آمده است ❊ بیماریهای
رحم چهار نوعست یکی انواع سوء المزاج دوم انواع آماسها و اختلاف رحم سیوم قرحه و
بثره و خارش و شقاق و بواسیر چهارم بیماریها که از جملهٔ عیبها بود چون رتق و انقلاب
رحم و حقل و بظر دراز اما علاج انواع سوء المزاج آنست که اصول آن در علاج سوء المزاج
گرده و مثانه یاد کرده آمده است و بعضی تعلق برحم دارد هم آن علاج سوء المزاج در
علاج افراط طمث یاد کرده آمده است و علاج شقاق و بواسیر اصول آن در گفتار
یازدهم یاد کرده آمده است و آنچه تعلق برحم دارد در علاج افراط طمث یاد کرده
آمده است و علاج قرحه و بثره و خارش نیز اصول آن در قرحه و بثرهٔ گرده و مثانه یاد کرده
آمده است و بعضی هم در علاج افراط طمث یاد کرده آمده ❊ **باب دوم اندر آماس
گرم اندر رحم و دبیله که از آماس خون تولد کند** ❊ اسباب آماس گرم اندر رحم
پنج نوع است یکی زخمی و آسیبی که بدو رسد دوم دشواری زادن یا دشواری اسقاط
سیم تهور قابله در وقت زادن چهارم احتباس طمث و امتلاء رگها پنجم بسیاری
جماع خیزد **علامتش** علامتهای آماس رحم آنست که معده بسبب مشارکت درد خیزد
و منش گشتن گیرد و تاسه و فواق پدید آید و شهوت طعام و هضم هردو ضعیف گردد و هم
بسبب مشارکت درد سر خیزد و قعر چشم نیز درد کند و درد گردن پدید آید و باشد که درد
منتشر گردد و با اطراف و انگشتان دست و پای رسد و ساقها و بندگشادها نیز درد کند
و پشت و کمرگاه و تهی گاه و بیغولهای ران و زهار درد کند و تشنج شود و ضربان کند و همه تن
گران گردد و عسر بول پدید آید و باشد که بول یکبارگی بازگیرد و باشد که طبع نیز اجابت
نکند بسبب زحمت آماس و باشد که بادنیز که نیاید و نبض صغیر و متواتر شود و ارتعاش
و فواق و سیاه شدن زبان خالی نباشد و اطراف عرق کردن گیرد و باشد که آواز
منقطع شود و غشی و تشنج ادا کند و باشد که آماس در جملگی رحم بود و باشد که در یک جانب
بود اما اگر در آن جانب بود که از سوی پشت است درد و ضربان بکمرگاه بازدهد و اگر در سوی
پیش بود درد و ضربان اندر زهار بود و اگر اندر قعر رحم بود درد و ضربان بناف بود و اگر اندر
فم رحم بود ضربان هم اندر زهار بود و اگر درد صعبتر بود از بهر آنکه فم رحم عصبانی است
و اگر در چپ یا راست رحم بود درد و ضربان تهی گاه بازدهد و در هر جانبی که باشد

بیمار جز بر مخالف نتواند خفت و برخاستن و نشستن و رفتن دشوار بود و لنگی پدید
آید و باشد که آماس دبیله گردد و علامتهای آن پدید آید چنانکه معلوم است و اندر علامتهای
دبیله یاد کرده آمده است و آماس قعر رحم علاج دشوار پذیرد و آماس رحم سهل تر باشد
و دارو بدو تواند رسیدن **علاجش** رگ زدن و قی فرمودن و غذا اندکی باز آوردن هر
از امهات علاجهاست اما رگ باسلیق زدن اگرچه سود دارد خون بسوی بالا کشیده و حیض
گشاده شود منفعت رگ صافن بیشتر است و صواب تر آنست که رگ باسلیق زنند
تا خون را میل کردن بدان جانب باز دارد پس رگ صافن زنند تا ماده را از انجا
جذب کند و باسلیق را چنان زنند که بیمار بر پهلو خفته باشد و سرین و ساقها بر بالش
نهاده تا جذب بهتر بود و اگر در میان رگ باسلیق و رگ صافن زدن قی کنند سخت صواب
باشد و منفعت هر دو رگ تمامتر آید و با اول علت غذا باز گیرند یا اندکی باز آرند چنانکه
قوت را نگاه دارند و از آب خوردن باز دارند چند انکه ممکن بود تا ماده بصحبت بول بدان
جانب میل نکند و اگر حاجت آید که ماده غلیظ کم کرده شود بنفشه و سپستان و عناب
بپزند و ترنگبین بر افکنند و بپالایند و فلوس خیارشنبر در وی گدازند و روغن بادام
بر افکنند و بدهند و اگر خیارشنبر اندر آب کنند و آب عنب الثعلب دهند و روغن
بادام بر چکانند صواب باشد و در جمله علاج این علت بعلاج سرسام نزدیکست و سخت
ضمادها و نطولها رادع بکار دارند و اندر آن احتیاط کنند تا آماس صلب نشود و داروها
رادع ازین نوع باید عدس مقشر و لسان الحمل و عصارهٔ او و عنب الثعلب و برگ او
و عصارهٔ او و کشنیز و اسبغول و برگ خرفه و عصارهٔ او و برگ عصا الراعی و طحلب
تراشه کدوی تر و آرد جو و روغن گل این همه یا آنچه حاضر بود بجمع کنند و بر روغن گل چرب کنند
یا بزیت انفاق و نیم گرم کرده بر زهار و حوالی آن می نهند و بعصارهٔ لسان الحمل و
غیر آن یا بروغن گل آمیخته و نیم گرم کرده با روغن گل آمیخته اندر رحم نطولی سخت
نیکست و در وی نشستن سخت سودمند بود و خشخاش بپخته و مهرا کرده و کوفته با
روغن گل گرم با زیت انفاق ضمادی سودمند است و از پس این ضمادها داروها
نرم کننده بکار دارند و بچیزها تحلیل کننده با رادع همی آمیزند و بپزند با روغن گل آمیخته
و نیم گرم کرده نطول کنند و تخم خطمی و کتان و خسک و تخم هزار سفند در آب بپزند

وطبیخ آن با عصاره لسان الحمل و غیر آن بپالایند و پشم پارهٔ بدان تر کنند و بنجوشیتن
بر نهیده ارند و ثفل آن بکوبند با برگ خرفه و لسان الحمل و غیر آن ضماد کنند و سپس ضماد از
اکلیل الملک بپخته و مهرا کرده و کوفته و با زرده خایه مرغ و روغن ناردین و روغن زعفران بیامیزند
و با خر همه داروها تحلیل کننده بکار دارند چون شبت و حلبه و اکلیل الملک و تخم کتان و با
بونه و روغن خیری و روغن شبت و مانند آن و اشق و مقل و میعه و بیرزد و مرو علک الانباط
و مغز ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن سوسن و روغن سداب در اخر علت که حرارت
و آماس زایل شده باشد بکار داشتن روا باشد و اگر بدین کفایت نشود و دبیله خواهد گشت و
علامتها ریم کردن پدید آید لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب خطمی نیم گرم کرده بدان حقنه
کنند اندر رحم و حلبه و آرد گندم با آمیخته اندر شیر تازه بپزند و اندکی سرگین کبوتر بر افکنند و از
بیرون ضماد کنند و پیوسته شیافها که از علک البطم و زوفا و بیرزد و روغن گاو کهن کرده باشند
بر رحم مینهند تا بپزد و سر کند پس نگاه باید کرد اگر ریم از سوی مثانه بیرون آید با بول بیمار را
شیر تازه باید داد یا اسبغول و جلاب با تخم خربزه کوفته و بپخته و بنادق البزور و اگر از سوی روده
همی آید با براز آمیخته با حقنها نرم باید کرد و علاج قروح امعا که در جایگاه او یاد کرده آمده
کردن و اگر ریم از رحم همی بالاید و سپید بود و آماس باشد مرهم باسلیقون را بروغن گاو بگدازند
و حقنه کنند اندر رحم و اگر ریم گنده بود علاجها قروح رحم بکار دارند چنانکه در جایگاه افراط
طمث یاد کرده آمده است و اگر خواهند که زودتر بپخته شود ضمادی بر نهند از انجیر و
خردل و سرگین کبوتر یا از حلبه و آرد جو و انجیر و تخم کتان و اکلیل الملک و هر بامداد دو دانگ
صبر و دانگی زعفران حب کنند و بدهند و چون دبیله بپخته شود و سر کند بپزند اسبغول
پنج درم تخم ترب یک درم تخم خبازی و تخم خطمی از هر یک چهار درم صمغ و کتیرا و نشاسته و
مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل ارمنی ده درم همه را بکوبند مگر اسبغول را و تخم مرو را
و بپالایند شربتی سه مثقال با جلاب خام و روغن گل بامداد و شبانگاه و اگر با شیر
خر دهند روا باشد **صنعت** داروی که به پشم پاره بنجوشیتن بر دارند از سوی پیش
آماس گرم را بنشاند بگیرند مرهم دیاقلیون و با روغن گل بیامیزند و بحتی عصاره
لسان الحمل یا عصارهٔ عنب الثعلب یا عصارهٔ کشنی با شیر زنان بیامیزند و بکار
برند و گاه باشد که بعوض این عصاره عصارهٔ کرنب بکار برند **صنعت**

داروی دیگر بگیرند پیه بط و با روغن گل بگدازند و لختی رب سوس در وی حل کنند و
بکار دارند **صنعت** داروی دیگر که درد بنشاند بگیرند تخم خشخاش کوفته و با شیر زنان
بپزند و بار دیگر بهتر بکوبند تا چون مرهمی شود و گل سرخ سوده و زعفران از هر یک مقدار
بروی افکنند و موم و مصطکی بروغن گل بگدازند و همه با درهم دادن بمالند تا چون یک
چیز گردد و بکار دارند **صنعت** داروی بپزانند بگیرند گل خشک چهار درم تخم کتان و
نشاسته از هر یک یک درم زعفران دو درم همه را بکوبند و بپزند در بیخته و روغن و شیر
خر بیامیزند این همه داروها که یاد کرده آمد به پشم پاره بنجوشیتن بردارند **صنعت** ضمادی
که آماس سخت را نرم کند و خواب آورد و درد را بنشاند بگیرند خشخاش تازه پنج عدد و
نیم کوفته کنند و در میبختج نهند یک شبانروز پس بپزند تا مهرا شود و بپالایند و بگیرند مردکنده
و افیون از هر یک یک درم سلیخه کوفته و بیخته سه درم مغز سر گوزن و پیه مرغ از هر یک
چهار درم روغن گل یک وقیه داروهای خشک را بکوبند و بپزند و در میبختج افکنند و در هاون
بسایند و پشم پاره بنجوشیتن بردارند و با آماس رحم چیزی نشاید داد که حیض آرد سخت
آماس را بباید نشاند و آنگاه حیض فرود آوردن ❊ **باب سیوم اندر آماس بلغمی
اندر رحم** ❊ فرق میان آماس بلغمی و خونی آنست که بلغمی با گرانی بود و درد کمتر
بود و نیز رو حوالی آن و عضلهای شکم هم سست و ترهل بود و همه علامتهای بلغمی که معلوم
ظاهر بود **علاجش** سخت قی فرمایند تا مادهٔ بلغم کمتر شود و هر چه اندر آماس کرده و
مثانه کرده آمده است علاج اینست ❊ **باب چهارم اندر آماس صلب و
سرطان اندر رحم** ❊ آماس صلب را بتوان دانست و علامتها دیگر آنست
که مجری بول و براز گرفته باشد و هر دو دشوار بیرون آیند و دو رداند که بود و تا سرطان
نگردد درد صعب تولد نکند و درد سرطان با صعبی درد خلنده بود و درد تا بزهار و بیخ و پهلوها
ران و بندگشاد سرین بازدهد و باشد که بحجاب سینه برآید و باشد که درد چشم و درد صدغها
پدید آید و بیمار ضعیف و لاغر شود خاصه ساقها را و پشت پای آماس کند و باشد که شکم
بزرگ شود همچون شکم خداوند استسقا و باشد که استسقا پدید آید و آماس سرطان صلب و
ناهموار بود و رگها را او همچون علت دوالی برخاسته بود و رنگ آماس تیره باشد
و بسبزی گراید یا برنگ ارزیز باشد یا برنگ دردی شراب و باشد که خداوند این

عرق

علت را تب آهسته گیرد و هر چند که درد سخت تر میشود تب سوزان تر میشود و اگر سرطان
ریش گردد ریشی شوخ ناک و ناهموار بیرون آید و باشد که صدیدی سبز و گنده می پالاید و
باشد که خورده شود و خون صرف پالاید و گمان افتد که حیض است و حیض نباشد و سبب ریش گشتن
آن بود که مادهٔ آماس سودا نا طبیعی بود و از سوختن اخلاط تولد کند یا خلطی تیز با وی آمیخته
باشد و هرگاه که چیزی پالوده شود تب ساکن گردد **علاجش** اما علاج آماس صلب آنست
که رگ باسلیق بزنند و باندازهٔ قوت خون بیرون کنند پس استفراغ سودائی کنند و
مرهم دیاخلیون و باسلیقون با پیه بط و مغز نرگاوی و مسکه گوسفند بگدازند و مقل حل کرده
با آن بیامیزند و روغن نرگس بر چکانند و بسرشند و ضماد کنند و پشم پاره بنجوشیتن بر
دارند و اگر روغن نرگس حاضر نباشد روغن سوسن و روغن شبت و روغن اقحوان و
روغن بابونه و روغن حلبه و روغن پیه انجیر بکار دارند و پیه خر اهلی و خر وحشی و روغن
کتان و اگر خواهند که این ضماد گرمتر و قوی تر بود چند پیه ستر و صبر و پنیر مایه خرگوش
و زعفران و اقحوان و اکلیل الملک و صمغ بادام زیادت کنند و اگر درد صعب تر بود
خطمی تازه و برگ خرفه در مار العسل بپزند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند و آب نیم
گرم با روغن و شیر زنان و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه کنند خواجه ابو علی سینا
رحمة الله میگوید برگ کرو پنیر مایه بمار العسل سوده ضماد کردن سودمند است و از نبود
میگوید نزدیک من آنست که برگ کرنب و شکوفهٔ آن اندرین علت ضماد کردن موافق باشد
و اندر پیشتر مرا شبهتی است که پندارم که این تصحیف ناسخ افتاده است و بو عبید جرجانی
اندر ترجمه قانون هم پیشتر میگوید و هم تصحیف است الجزر و الجبن الرطب خوانده است
و اندر کتب دیگران همی آید نان تنک ناکرده و نیک نا خاسته بمار العسل بسایند با برگ کرم
و مرهم باسلیقون و این لایق است و اگر در قانون الجبن الرطب غیر الملح آورده بودی
قبول توانستی کردن از بهر آنکه داروها که اندرین علت بکار دارند نرمی همچون داروی چشم
باید و پنیر تر تنک ناکرده بر چشم دردمند نهادن سود دارد و اما چون آماس سرطانی گردد
رگ باسلیق می باید زد و گاه گاه رگ صافن زدن و استفراغ سودا میکردن برفق و
بتدبیرها تری فزاینده مشغول شدن و گر آب گشنیز تر گرم با آب کنند در میان فهر و صلایه سرب
بسایند چند آنکه آب کبودی گیرد و بدان حقنه کنند اندر رحم و هرگاه که درد صعب شود بیشتر

زنان وروغن نیم گرم حقنه کنند و مرهم الرسل را اندرین علت خاصیتی عجب است و
سخت مزاج داروها اگرگرم و سرد میباید آزموده اما انداروها اگرگرم کرد درد نشاند و اگر ریش
باشد سوده دارد طبیخ حلبه است نیم گرم حقنه کنند درد نشاند وموم روغن که از موم زرد ورد
وروغن زیت کنند واین روغن روزی دو سه اندرجا یگاه میین داشته باشند تا اندکی
قوت یکی زنگار گرفته باشد ازپرون طلی کنند واز داروها سرد خشخاش وکشنیز وعنب الثعلب
وروغن گل وسفیدهٔ خایه است برتخته سرب سوده ضماد کردن وآن را که خون آمدن گیرد
عصارهٔ لحیة التیس وگل ارمنی وسفیدهٔ ارزیز با عصارهٔ لسان الحمل حقنه کنند ❊ **باب پنجم**

از جزو سیوم از گفتار پنجم اندر اختناق رحم ❊ اختناق رحم علتی است مانند
صرع وغشی ومبدا آن رحم بود ورحم عصبانی است وبا دل ودماغ وحجاب سینه مشارک است
وسبب این علت اندر بیشتر وقتها بازگرفتن حیض وبازایستادن جماع بود خاصه آنهارا که با شوهر بوده
باشند وعادت کرده واز آن عادت تپیدن از شبیها بازمانده وزنان دوشیزه نورسیده را
که حیض ایشان تمام نرود واین علت بسیار افتد ازبهر آنکه هرگاه که حیض کمتر آید یا باز ایستد
رگهای رحم ممتلی گردد وغلیظ شود ورحم بهم باز نشیند وتشنج ودردی پدید آید وباشد که
بیک جانب میل کند وانی تولد کند وباشد که آن ماده را از رگهای درجرم رحم بگسترد وآماس تولد
کند وماده حیضها روی دیگر بدو میرسد وگذر نیابد بعضی هم اندر رحم ورگها او وحوالی آن بماند وعفن شود
وبعضی بازگردد ودرهمه تن پراکنده شود اما آنچه در رحم وحوالی آن محتقن شود ومستحیل گردد
اگر مزاج اصلی سرد باشد استحالتش بسردی وغلیظی بود واگر مزاج اصلی گرم باشد استحالتش
بسوختگی وعفونت بود واین کمتر بود وآن بخارها که از مادهٔ غلیظ وسودا رسوخته ببالا برآید
صرع وغشی ودل تنگی وضجری تولد کند وازبهر آنکه رباطهای رحم پیوسته است دم زدن از
حال طبیعی بگردد ومادام ضیق النفس وخفقان پدید آید وباشد که نفس فرود آید وهمچون
مرده بیفتد وباشد که بیکبارگی نفس منقطع گردد وناگاه بمیرد وآفتها که ازبازگرفتن حیض افتد
سلیمتر از آن بود که از بازایستادن جماع واحتیاج منی افتد واگرچه تولد منی ازخون بود ومنی
استحالت را قابل تر ازخونست همچون شیر بود که تولد او ازخونست واستحالت را
قابل تر ازوی است وآنچه از مادهٔ حیضها دیگر برحم میرسد وگذر نیابد وبازمیگردد در
تن پراکنده میشود واز وی تنها آماسها در اندامها وصداع ودوار وسدر ووسواس تولد کند

دلالتهم کم

وازبهر آنکه این علت صعبتر ازغشی ساده است سخت اندرین علت غشی پدید آید پس
بصرع وسبات وسکته ادا کند وباشد که نوبتها رحرکت این علت دیر دیر بوده باشد
که زود زود بود ودشوارتر شود وآنچه متواتر شود خلاص نیابند **علامتش** هرگاه که نوبت این علت
نزدیک شود سخت اندیشها بد وتدبیر ناصواب بخاطر درمی آید ودرد سر وخیرگی چشم و
خفقان ودوار وطنین پدید آید ونفس ازحال طبیعی بگردد ورنگ روی ازحال بحال میشود
واندر لب وبینی ودهان درخسار حرکتهاء بی مراد وناهموار پدید آید ودندانها برهم میزند ومی
چرانند وآواز نمی توانند داد وآنچه با او گویند دشوار فهم کند وحس آن همی یابند که چیزی ازجوا
رحم او ببالا پدید آید واز درد پشت خالی نباشد وعلامت آنکه مادهٔ این علت خلط غلیظ
است آنست که خداوند علت پیوسته کسلان بود وخواب بروی غلبه دارد وفراموشکار
بود ودرحال حرکت چون خفته باشد چشمها فراز کرده وباشد که چشمها ودهان بازکرده دارد
وبهوش با او نباشد وعرق اندک وناهموار برتن او پدید آید وباشد که قی کند وبلغم برآید از
وی راحت یابد وبهوش بازآید وعلامت آنکه مادهٔ علت خلطی سوخته است آنست
که تشنگی بروی غلبه دارد ودرحال حرکت علت رطوبتی از رحم فرود آید واز آن راحت
یابد وچشم دردی سرخ شود واز تب ودرد چشم خالی نباشد وعلامت آنکه سبب علت
بازگرفتن حیض است آنست که حیض نباشد واندر پستانها شیر پدید آید وعلامت آنکه
سبب علت احتباس منی است آنست که گاه باشد که درحال حرکت رطوبتی از
رحم فرود آید واز آن راحت یابد وباشد که قابله دست برحم او برد ودغدغه کند ورطوبتی
از وی جدا گردد واز وی خلاص یابد وفرق میان این علت وصرع راستین آنست
که خداوند صرع راستین زبان خاید وکفک اندازد وآوازی قوی از وی پدید آید واندرین
علت ازین هیچ نباشد جز آنکه تشنج کند ورنگ ونفس او بگردد واز خویشتن
غافل شود واگر کفکی برآید درحال ساکن گردد وهرگاه که بهوش بازآید ازحال خویش و
آنچه شنیده باشد بعضی حکایت تواند کرد ومصروع نتواند کرد وفرق میان این
علت وسکته آنست که حس خداوند سکته باطل شود وحس خداوند این علت بعضی
برجای بود وعطیط که خداوند سکته بود وی را نباشد وفرق میان این علت وغشی
آنست که رنگ روی خداوند بیشتر غشی بریک حال بود وبرحال خویش بود ورنگ خداوند

این علت از حال بحال میگردد و نبض بیشتر غشی ممتلی و موجی بود و نبض این علت متمدد
و متفاوت بود و چون قوت ساقط شود متواتر و بی نظام گردد **علاجش** اگر سبب علت
از باز ایستادن حیض بود علاج آن چنانکه در باب احتباس طمث یاد کرده آمده است میباید
کرد و نگاه باید کرد اگر علامتهای خون ظاهر بود رگ باسلیق و صافن بباید گشاد و بر روی
ران و بر ساق حجامت کردن و اندر طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و مرزنجوش و بیلاب
می نشینند و روغن بنفشه و روغن سوسن بهم آمیخته بر زهار و حوالی آن مالند و به پشم
پارهٔ بخویشتن برمیدارند و بویهای ناخوش بر بینی داشتن و رحم را بخور خوش تنقیع
دود کردن چنانکه معلومست و آب تخمها و چیزهای ادرار کننده دادن و اگر سبب علت
از خلط غلیظ و نایافتن جماع بود تدبیر لطیف باید کرد تا طبیعت و ماده را هضم کند و اندامها
فرو سوی بستن و مالیدن و اطراف بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک و غیر آن شستن و در حال
حرکت علت از بن ران بستن و قدمها را در آب گرم نهادن و نمک و خردل مالیدن و محجمه بر
روی ران و بر ساقها نهادن تا ماده را فرو سو کشد و بوی ناخوش به بینی داشتن چون قطران
و جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج و پیه زود چراغ کشته و بخورهای ناخوش سوختن چون
مقل و شحم کنده و سم اسب و گوگرد و پشم و آنچه بدین ماند و اندر طبیخ الکدان و قیسوم و حلبه
و کرنب و هزار سعفه و شبت و اکلیل الملک و تخم و قسط و برگ غار و بابونه و اذخر و سداب و
نانخواه و عاقرقرحا و سلیخه و پودنه جوباری و مانند آن نشاندن و بدان تکمید کردن و نطول
کردن و زنی قابله را فرمودن تا شیافی از کرنب دانه و بلبل و غیر آن بر دون حب الغار
با روغن سوسن چرب کنند و انگشتان خویش چرب کنند و بفم رحم رسانند و دغدغه کنند بسیار
تا باشد که رطوبتی سرد از وی فرود آید و خلاص یابد و اگرچه این دغدغه از المی خالی نباشد لکن
دهد که انزال افتد و سبب خلاص بود و فرفیون اندرین باب سخت نافعست و قوی در حال
رطوبتی فرود آرد و غالیه را نیز درین باب منفعت عجب است و سکبینج مقدار یک بندق
بروغن حب الغار کرده بروغن سوسن بفم رحم رسانند سود دارد و اندر حال سلامت باید
فیقرا و شحم و ایارج روفس و تیادریطوس و حب شیطرج و حب منتن و حب اصطمخیقون
و ایارج لوغاذیا استفراغ باید کرد چند بار و معجون نجاح پیوسته بکار داشتن و از
پس استفراغ سکبینج و حرف و فلافلی و کمونی و کاسکنیج اندر طبیخ افتیمون یا اندر طبیخ

لوبیا

۱

لوبیای سرخ یا اندر طبیخ سداب تر یا اندر طبیخ تخم پنجنگشت سود دارد و غاریقون اندر شراب
انگوری یا اندر ماء العسل و جندبیدستر اندر ماء العسل سود دارد و سرکه عنصل و سکنجبین
عنصلی ترش سود دارد دو درم باید داد اندر شراب قوی سود دارد و تدبیر آن کردن که
بیمار را بشوهر سپارند سخت صواب بود **صنعت** شیافی بگیرند میعه تر سه درم و
بلبل و کندر از هر یکی کوفته بیخته چهار درم و تخم انجره چهار مثقال شیاف سازند چنانچه
رسمست و حقنها گرم که رطوبت را فرود آرد و بادها را تحلیل کند سود دارد ❊ **باب
ششم از جزو سیوم از گفتار هشتم اندر گرد آمدن آب اندر رحم** ❊ علامت
گرد آمدن آب اندر رحم آنست که حیض باز ایستد و در شکم قراقر پدید آید خاصه بوقت
حرکت و اندر فرو سوی شکم آماس نرم و حال همچون حال خداوند استسقا پدید آید
و باشد که گمان افتد آبستن است و گاه گاه رطوبتی از رحم همی پالاید **علاجش** علاج این
علت بداروها حیض گشاینده و ادرار کننده باید کرد و اندر طبیخ این داروها نشاندن سود
بود و ضمادها که اندر استسقاء زقی بکار آید اندرین باب سود دارد و حقنها و شیافها که
حیض بگشاید و ادرار کند سود دارد و خرق سفید بخویشتن بر داشتن سود دارد ❊
باب هفتم بادهای غلیظ که اندر رحم گرد آید ❊ سبب این علت یا زخمی و آسیبی
بود یا دشوار زادن که الم آن مزاحمت رساند رحم را و ضعیف کند یا سرمای سخت بدو رسد
و سوء المزاج سرد غالب شود و فم رحم را سود کند و مادهٔ بادها اندر فضای رحم یا اندر زاویها
آن یا اندر میان لیفهای آن بیشتر در این عمر تر بود از آنکه اندر زاویهای رحم بود و باشد
که این بادها چنان غلبه کند که تمدد آن بزهار و ران و پیغولها رسد و باز دهد و حجاب و معده
بر آید و حال همچون استسقاء طبلی پدید آید و باشد که این بادها چنان از جای بجای
میگردد و قراقر کند و همی خلد و ضربان میکند و هر گاه که بچیزی گرم تکمید کنند ساکن شود و باز
معاودت کند و باشد که تا آخر عمر درین علت بماند و علاج نپذیرد **علاجش** ❊
نخست بایارج فیقرا و لوغاذیا و ارکاغانیس استفراغ باید کرد و از پس استفراغ
سکبینج اندر طبیخ ماء الاصول و بزور دادن و روغن سداب و روغن شبت گرم کرده
مالیدن و بدین روغنها تکمید کردن و اندر طبیخ سداب و تخم پنجنگشت و قنطوریون
و زیره و برنجاسف و مرزنجوش و پودنه دشتی و تخم کرفس و نانخواه و سلیخه
و مانند آن نشاندن و مقل با بقل این طبیخ ضماد کردن با روغن سداب و هرچه اندر

علاج بادها که اندر گروه و مثانه پدید آید یاد کرده آمده است اندرین علت سود
وکهنه اندر منی مرد که رحم بر آن مشتمل گردد و او را قبول کند این بادها را بشکند و هم اندر علاج
بادهاء رحم آورده اند هر بامداد یک درم و نیم و دحمر تا دو درم مثقل یکدرم زیره داکی مصطکی بکار
داشتن سود دارد ❊ باب هشتم اندر انقلاب رحم ❊ سبب این علت دو گونه است
یکی آنکه قوتی عظیم برحم رسد چون دشواری زادن و تهور قابله یا بانگی عظیم کردن یا چیزی گران
برداشتن یا از جای بلند افتادن و جستن یا زخمی و آسیبی رسیدن یا ناگاه چیزی دیدن
یا آوازی عظیم شنیدن که از آن بترسند چنانکه مثلاً ناگاه در پیش ماری بینند یا دیواری بشکند
و خانه بیفتد دوم آنکه رطوبتی غلبه کند در رباطهاء رحم سست گردد و فرو آویزد یا سستر بود
باشد و رباطها را خورده و تباه کرده و بسیار باشد که رحم بجملگی بیرون افتد این علت را
بتازی انقلاب الرحم گویند و عقل نیز گویند و خداوند این علت را عقلا گویند و بسیار
باشد که رحم بزرگ شود چنانکه مرد را خایه بزرگ شود و اهل لغت آنرا نیز عقل گویند و
قرن نیز گویند و خداوند این علت را عقلا و قرنا گویند علامتش علامت انقلاب
رحم آنست که اندر زهار و معده و پشت و حوالی آن دردی عظیم بوده باشد که
با این درد تب آید و باشد که لرز و رعشه تولد کند و ترسی اندر وی پدید آید لیکن
سببی و حس آن همی باید که چیزی گرد شده است و اندر زهار او نهاده است و قابله خداوند
علت آن را بانگشت بتواند یافت و هرگاه که تمامتر گردد و باطن رحم ظاهر شود منفذ آنرا نتوان
یافت و هرگاه که مسترخی شده باشد و فرو لغزیده و بر شکل خویش مانده منفذ آن پدید بود و گاه
باشد که بول و براز باز گیرد از بهر آنکه منفذهاء بول و براز را بفشارد و زحمت کند علاجش
این علت اگر جوان باشند امید توان داشت که علاج پذیرد و چون کهن گشت دشوار
گردد و علاج وی آنست که بنخست حقنه کنند تا رودها را پاک کند و زحمت او دور کرده گاه
که یک منفذ گشاده و پرداخته شد منفذ دیگر گشاده گردد و بول بآسانی بیرون آید و چون
روده و مثانه پرداخته شد و زحمت هر دو دور گشت رحم را بآسانی بجای باز آرند و طریق
بجای باز بردن آنست که خداوند علت مستلقی بخسبد یعنی به پشت باز خسبد و
رانها از هم باز گیرد و پشم مرغزی پاکیزه و نرم به پیچند بر ساق فتیله هموار و آنرا
بخویشتن بردارند و رحم را بدان فتیله بجای باز برند بمدارا پس پشم پارهء دیگر بعصارهء
اقاقیا در شرابی که دردی چیزی قابض حل کرده باشند تر کنند و بر فم رحم نهند

و پشم پاره دیگر بسرکه و آب تر کنند و بر فرج و زهار نهند و بر پهلو بخوابانند و رانها بهم
باز نهند و آن پشم پاره را نگاه دارند و محجمه برفق بر سوی ناف و کمرگاه بر نهند و بمزند و
خون بیرون بکشند و عطری خوش بوی ببویانند تا رحم میل بسوی بالا کند و از بوی
ناخوش نگاه دارند تا رحم از آن گریز بجوید و فرو سوی میل نکند دو روز هم برین شکل باشد
روز سیوم آن پشم را بدل کنند و آن بدل را بشرابی که اندر وی برگ مورد و گل و اقاقیا
و نار پوست و غیر آن جوشانیده باشند و آنرا نیم گرم بخویشتن بردارند هم بر آن ساق
و همچنان پشمی دیگر بدین شراب تر کرده بر فرج و زهار بر نهند و همچنان شیشه محجمه بر نهند
و هم بر آن شکل بخسبد چند انکه تواند پس او را بدین شراب که یاد کرده آمد و اندر آبهاء
قابض می نشانند و نطولهاء قابض بکار میدارند و ضمادهاء قابض بر می نهند و اندر طبیخ
مورد و گل و اذخر می نشانند ❊ باب نهم از جزو سیوم از گفتار هفتم اندر علاج
رتقا ❊ رتقا زنی را گویند که بر فم رحم او غشائی رسته باشد چنانکه مردان سبب
آن صحبت نتوانند کرد و باشد که گوشتی فزونی بود همچون حصلد و باشد که قرحه بوده باشد
و جراحت آنرا بسته باشد چنانکه هیچ منفذ نباشد و باشد که از آفرینش چنان آمده باشد
و هرگاه که رحم را هیچ منفذ نباشد که حیض بدان بیرون آید هنگام بلوغ که هنگام حیض
آمدن بود ماده حیض آنجا رسد و منفذ نیابد باز گردد و اندر تن پراکنده شود و از آن بادها
و بیماریهاء عصب تولد کند و هلاک شود علاجش علاج این علت جز باهن و دستکاری
نیست و این چنان باشد که آنرا غشائی پدید آید هر دو لب فرج باید و انگشت که
او را ابهام گویند از هم باز گیرند چند انکه اگر غشا رقیق بود بدرد و اگر غشا غلیظ بود
آن مبضع بشکافند و اگر غشا دور فرو بود بصنارها بگیرند برفق و نگاه دارند و بشکافند و
در نگاه داشتن آن غشا بصنارها هیچ قوت نکنند تا انقلاب رحم نیفتد و اگر
گوشت فزونی بود بمبضع آن ببرند و بر دارند پاکیزه چنانکه از وی هیچ نگذارند و اندر
فرج هیچ نهند پشم پارهء بروغن زیت و شراب قابض تر کنند و در میان هر دو لب
فرج نهند نیم گرم و سه روز نگاه دارند و اگر حاجت آید بماء العسل می شویند پس مرهمها
رویانند بکار دارند و احتیاط کنند تا چون جراحت درست گردد فم رحم دیگر باره بسته نگردد
و چون جراحت درست شد جماع فرمایند و آنرا که این علاج خواهند کرد راست بنشانند

پشت مسندی باز نهاده و زانو فراشته و ساقها بخویشتن باز کرده و رانها با شکم باز
نهاده و دو دست بزیر هر دو زانو اندر آورده و او را بدین شکل به بندند بجوارها نرم و محکم
و پس این علاج کنند و اگر غضروف باشد شکل تر بود ❊ باب دهم اندر علاج
درازی بظر ❊ باید دانست که زنان را بر فرج فزونیی است آن را ختنه کنند و آن
فزونی را بزبان تازی آن فزونی را بظر گویند و زن ختنه ناکرده را بظرا گویند و
زنانی باشند که ختنه ناکرده مانده باشند و بظر ایشان دراز گردد و چیزی ماننده قضیب
پدید آید و مجامعت را نشاید و نخاسان کنیزکی را که بدین صفت باشد گویند که اشخوان
دارد و آن این بظر باشد که چون قضیب پدید آمده باشد و این بظر در زمستان
کوتاه گردد و باشد که همچنان هم باز نشیند که ناپیدا شود و بتابستان دراز شود
و بهتر پدید آید و بدین سبب این عیب بزمستان پوشیده تر باشد که بدین بظر چیزی
مانند مجامعت توانند کرد و ارخیجانس و جالینوس بدین گواهی میدهند و اندر سبب
آن منکر است علاجش علاج این همه آهن و دست و دستکاری توان
کرد و آن را از اصل بر باید داشت چه اگر تحتی بماند خون بسیار برود و قوت ساقط شود
❊ گفتار بیست و نهم اندر دست و تهی گاه و گشادن مهرها که بتازی آن را
ریاح الافرسه خوانند و درد اندامها و عرق النسا و نقرس و دوالی
و داء الفیل باب نخستین اندر درد پشت و تهی گاه ❊ اسباب درد پشت
هفت نوع است یکی سوء المزاج سرد ساده دوم از ماده غلیظ و خام اندر عضلها و وترها
زندرونی و پر و نیز ریحی بود که گرد مهرهای پشت اندر آمده است سیوم رنج و ماندگی
چهارم بسیاری جماع پنجم امتلاء آن رگ بزرگ که در پشت است ششم ضعیفی و لاغری
کرده هفتم مشارکت رحم چنانکه بعضی زنان را بوقت حیض بود و اسباب درد تهی گاه
اندر پشت بیشتر وقتها بادی غلیظ بود یا بلغم خام علامتش اما علامتها را ماده خام آنست که
بحرکت و ریاضت ساکن شود و اندک اندک پدید آید و دشوار بر توان خاست و درد
با گرانی بود و باشد که حس سرما همی یابد اندر جایگاه درد و علامتهار باد آنست که در خلیده بود
و گرانی نباشد و طعام بادناک زیان دارد و علامتهار سوء المزاج سرد ساده آنست که
حس سرما همی یابد و گرانی نباشد و اگر چیزی گرم بدو رسد راحت یابد و آنچه از

بظر
و آن گوشت فزونی است که در نسوان ختنه کنند
وقیل له البظر لبظارة الموضع

ماندگی و رنج و از بسیاری جماع بود اسباب آن از پیش رفته بود و آنچه از ضعیفی و لاغری
کرده بود علامتهار که در باب ضعیفی و لاغری آن یاد کرده آمده است و نقصان قوت
مجامعت بر آن گواهی میدهد و آنچه بمشارکت رحم بود احوال رحم از آن خبر دهد
و آنچه از امتلاء رگ بزرگ بود دردی بود با حرارت و ضربان اندر درازی پشت و اگر درد
بجایگاه درد میرسد علامت آن باشد که ماده اندر عضلها و وترها پراکنده است و اگر نرسد
علامت آن باشد که ماده در عضلها و وترها از بیرون نیست علاجش اما اگر سبب
ماده خام بود علاج وی پزانیدن ماده باشد بماء الاصول و روغن بیدانجیر و استفراغ
کردن بحقنه و داروی مسهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل
و تریاق اربعه را اندرین باب خاصیتی خوبست و نخود سیاه تر کردن هر شب و بامداد آب
آن با وج و روغن گاو و انگبین خوردن سود دارد خاصه اگر دو هفته پیوسته میخورد و اگر
وج را نیکو فته کنند و شبانگاه با نخود تر کنند و بامداد جوشی بدهند و بپالایند و انگبین و
روغن گاو بر افکنند صواب باشد و طعام نخود آب و هلیون پیوسته خوردن سود دارد
و روغن فرفیون و روغن سوسن و روغن قسط و روغن سداب مالیدن سود دارد نخست
پشت را بکرباسی درشت بمالند پس روغن گرم کرده در وی مالند و ضمادهار گرم که از مقل
و اشق و جاوشیر و سکبینج و جند بیدستر و فرفیون سازند بر روغن حب الغار و روغن سداب سود
دارد و ضمادها از خربزه در درد پشت کهن را سود دارد و اگر سبب بادها بود روغن بیدانجیر با
ماء الاصول و حب سکبینج سود دارد صفت آن انجیر زرد و حلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و
نانخواه و زنجبیل را استار است سکبینج هم سنگ همه بکوبند و شربتی هر بامداد دو درم و
اگر سبب سوء المزاج سرد ساده باشد مزاج را بدل باید کرد و سجزنیا و تریاق اربعه و
تریاق بزرگ و مثرودیطوس سخت نافع بود و اگر سبب رنج و ماندگی باشد آسایش باید
جست و طعام سبک و لطیف خوردن و گرمابه و روغن شبت و روغن بابونه بکار داشتن
و اگر سبب بسیاری جماع یا ضعیفی و لاغری کرده بود علاجها که اندر جایگاه خویش یاد کرده
آمد میباید کرد و اگر سبب امتلاء رگ پشت بود رگ باسلیق و رگ مابض باید زد و روغن
مالیدن و طعام سبکتر کردن ❊ باب دوم اندر کوژی و بیرون آمدن مهره از
جای خویش ❊ مهره پشت هرگاه که از جای خویش برود باشد که بیرون آید آن را جا…

حدبه گویند و باشد که زند رون شود و آنرا التقعیس گویند و باشد که بیک جانب رود آنرا
التوا گویند و اسباب آن اندر بیشتر حالها از رطوبت باشد روان همچون رطوبتی
که از آن فالج خیزد یا رطوبتی باشد غلیظ همچون رطوبتی که از آن تشنج بلغمی خیزد یا بادی بود غلیظ
که مهره را بگشاید یا آماسی بود زند رون که مادهٔ آن غشا زند رونین را که آن را صفاق گویند
بگشد و مهره را از جای ببرد و هر کودکی مهره سینه او گشاده شود و از جای ببرد و دم زدن او
ناطبیعی شود از بهر آنکه اندامهای دم زدن او از نهاد طبیعی بشود و بقراط میگوید این
اصحاب حدبه من ربو و سعال قبل ان تنبت فانه یهلک میگوید که هر کودکی که او را سرفه و
ضیق النفس باشد پس مهرهٔ سینه او از جای ببرود و حدبه پدید آید پیش از آن که بالغ شود
هلاک شود و این از بهر آن باشد که مادهٔ سرفه و ضیق النفس اشتغال کرده بود و حرارت
عظیم نرسن تولد کند و این خراج نرسن از بهر آن باشد که مادهٔ او بس غلیظ باشد و اگر
غلیظ نبودی مهره را از جای نبردی و حدبه نکردی و سبب آنکه کودکان را مهره گشاده گردد
و حدبه تولد کند آنست که ایشان را طعام دهند هنوز بوقت طعام دادن نارسیده و بدان
سبب اخلاط ایشان غلیظ گردد و بسینه و پشت میل کند و مهره را از جای ببرد و خداوند
حدبه ساقها باریک شود از بهر آنکه مهره از جای ببرود و بعضی منفذها که غذا در وی بگذرد و با
فرو سوی آید تنگ تر شود و نصیب آن عضو از غذا چنانکه باید آنجا نرسد و بسیار باشد
که سبب تولد حدبه زخمی و آسیبی و سقطه بود **علاماتش** اما علامتهای ماده غلیظ آنست که
گذشته بر آن گواهی دهد و تدبیرهای تری فزاینده کرده باشد و سخنه و لمس بر آن گواهی
دهد و اگر روغن در وی مالند آنرا نشفت نکند یعنی در نخورد و علامت آماس آنست که
دردی خلنده باشد و تبهای مختلف آید و آنچه آید و آنچه سبب آن زخمی و آسیبی بود علت
از پس آن پدید آید **علاجش** اگر سبب علت ماده غلیظ باشد علاج آن علاج فالج
نخست استفراغها باید کرد بداروهای مسهل چنانکه اندر علاج فالج یاد کرده آمده است و
لعوقها زداینده چون لعوق کرنب و لعوق اسقیل بکار داشتن و سکنجبین عنصلی
سود دارد و علاجهای ربو و ضیق النفس درین باب سود دارد و ضمادها گرم و محلل
مرکب با داروها که وترها و رباطها و مهرها را قوت دهد بکار داشتن سود دارد
داروها گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و حلبه سود دارد و اکلیل الملک

و داروها قوت دهنده چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ و آنچه بدین ماند و داروها دیگر
هست که هم گرم و گدازنده و تحلیل کننده است و هم قوت دهنده و آن چون کوز
سرو است و برگ او و برگ درخت غار و ابهل و اشنه و قصب الذریره و راسن و
منفعت ترکیب این داروها با یکدیگر آنست که داروها گرم و محلل ماده را میگدازند و تحلیل
میکنند و داروها قوت دهنده و ترها و رباطها و مهرها را قوت میدهد تا مهرها بجای باز
می آورد و اگر نخست داروها قوت دهنده بکار دارند بیم باشد که وترها و رباطها و مهرها قوت
یابند و ماده را دفع کنند و از دفع آن که بی تحلیل بود در اندامهای فالج و آماسها و آفتها
دیگر تولد کند اما نخست هرگاه که استفراغها تمام کرده باشند بر داروها قوت دهنده
اعتماد کردن روا باشد و اولی تر آن باشد که از داروها قوت دهنده کوز سرو
و آنچه مانند اوست بکار دارند تا منفعت تحلیل کردن و قوت دادن یافته شود و اگر
گلنار و اقاقیا و مانند آن بکار دارند آنرا با جندبیدستر و برگ خرزهره و دوج و حب الغار
و مانند آن ترکیب کنند و از روغنها روغن فرفیون سود دارد **صنعت** آن بگیرند
ابهل و جندبیدستر و عاقرقرحا و شحم حنظل و فرفیون و انگزد از هر یک راستا راست
همه را بکوبند نرم و روغن سداب بگیرند رطلی بغدادی و ده درم ازین داروهای کوفته در وی
حل کنند و در آفتاب نهند یک هفته و هر روز دو بار بجنبانند پس بپالایند و داروهای تازه
و یک هفته دیگر در آفتاب نهند چند کرت می پالایند و داروهای تازه میکنند کمترین سه بار
این تدبیر کنند پس بکار دارند **صنعت** روغنی دیگر رطوبتها را تحلیل کند بگیرند ابهل و شیح
و کوز سرو و برگ مورد و عاقرقرحا و مرزنگوش و اکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه همه را
در آب بپزند و بپالایند و روغن سداب برین آب برافکنند و روغن چهار یک وزن
آب و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس جندبیدستر و فرفیون
و ابهل سوده در وی حل کنند **صنعت** ضمادی دیگر بگیرند راسن و دوج نیم کوفته
کنند و ابهل و هر دو در آب سرد بپزند و ضماد کنند **صنعت** دیگر ضمادی بگیرند
راسن و ابهل و دوج نیم کوفته کنند و اندر شراب بپزند تا مهرا شود و مقل در وی حل کنند
و همه را چون مرهمی سازند و بکار دارند و آن را که این علاجها اثر نکند داغ کنند و
اگر سبب حدبه آماسی بود علاج آن علاج آماسهای صلب است و آنچه سبب آن

زخمی و آسیبی بود علاج آن در جایگاهش یاد کرده آید ان شاء الله عز و جل والله اعلم

باب سیوم اندر اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا که از گرمی تولد کنند

سبب دردها از مادتهاء فزونی بود که اندر پیوندها گرد آید و این علت را علی العموم و بتازی
اوجاع المفاصل گویند اما آنچ در پیوندهاء انگشتان پای بود آن را نقرس گویند و آنچ
در سرین و حقه ران بود و اندکی فرود آید آنرا وجع الورک گویند یعنی درد سرین و آنچه از
سرین بر ران فرود آید از سوی پس و تا شتالنگ و تا انگشتان خردک فرود آمده است
دراز بهر آنکه ماده اندرین رگ افتاده باشد درد اندر درازی رای پی رود و عرق النسا از
بهر آن گویند تا عامیان بدانند و آنچه در پیوند دست و زانو بود آنرا وجع المفاصل گویند
و سبب گرد آمدن مادتهاء فزونی اندر پیوندها دو نوع است یکی سببهاء اصلی است
و دیگر عارضی و اما سببهاء اصلی سه چیز است یکی آنکه آفریدگار تبارک و تعالی پیوندها را
از بهر سهولت حرکتها آفریده است تا جانوران حرکتهاء گوناگون توانند کرد و از بهر آنکه
تا حرکتها آسان بود و جایگاه پیوندها فراخ است و اندر هر پیوندی رطوبتی نهاده است
تا حرکتها نرم بود و تا استخوانها بر هم سوده نشود چنانکه دندانها بر هم سوده
میشود و یا سبب حرارتی که از حرکتها تولد کند و ترها و رباطها که پیوندها را نگاه میدارد خشک
نگردد و حیوان از حرکت باز نماند بدین سبب است که هرگاه که مردم حرکت بسیار
کنند و از آن رطوبت بیشتر خرج شود و پیوندها گرم شود ماندگی پدید آید و سبب ماندگی
این خرج رطوبت است و گرم شدن پیوندها و طبیعت پیوندها آنست که پیوسته
رطوبتی بجوشیدن میکشد طبیعت را بدین مسلط کرده اند و آنرا از جهت نرم داشتن
پیوندها و تر داشتن و ترها و رباطها بر آنجا میدارد چنانکه گردون کشان و خراسیان
جایگاه گردش چوب گردون را و میل خراس را بروغن چرب کنند تا حرکت آن نرم
بود و از حرارت گردش آن آتش نخیزد و سوده گران هم بدین سبب مهرها و دستکها
که میانه آب سایند تا از حرکت سودن و گردش آن سازها آتش نجهد از بهر آنکه اندر
پیوندها از بهر حرکت است آنست که ماده را اندرین پیوندها افکنند بدو سبب یکی آنکه
حرکت ماده را بجنباند و ماده در جنبش آید میل بدان جانب کند که حرکت از وی آمده
باشد و نه بینی که کشتی بانان کشتی را در آبها ساکن بی مجداف نرانند و این چنان

باشد که آب به مجداف بجنبانند تا گرایش در آب پدید آید تا بقوت گرایش آب کشتی
برود از بهر آنکه آب بسبب حرکت مجداف گرایش بسوی کشتی کند و سبب دوم آنکه از حرکت
حرارتی پدید آید و طبیعت حرارت کشیدن است رطوبتها را بجوشیدن کشد نه بینی
که حرارت سوختن فتیله چراغ روغن را چگونه بجوشیدن میکشد و میسوزد و آن فراخی
جایگاه پیوندها در قبول ماده یاری بسیار است و سبب سیوم آنکه پیوندها را قوت هاضمه نیست
چنانکه دیگر اندامها راست بدین سبب هر خلطی فزونی که در پیوندی بماند و هضم نشود و هر چه
در دیگر اندامها افتد اگر مددی بدو پیوندد هیچ فضله را بپزد و قوت هاضمه آن عضو آن را هضم
کند و باشد که بعضی را دفع کند و هیچ پیوند فضله را دفع نکند و سبب آنچه در پیوندها هیچ هضم نشود
آنست که قوت هاضمه را یاری از حرارت و رطوبت بود و این معنی در گوشت بیشتر است
و گوشت از پیوندها دور است و گوهر پیوندها عصب و سخت است و استخوان و رباط و وتر و مزاج این
همه سرد و خشک است بدین سبب هر فضله که در پیوندی افتد در وی هضم نشود و سبب آنکه پیوندها
فضله را دفع نتوانند کرد دو چیز است یکی آنکه طبیعت او قبول ماده است و دیگر آنکه جای پیوندها
فراخ است هر چه در وی افتد آنجا بماند سببهاء اصلی اینست که یاد کرده آمد و سببهاء عارضی
هفت است یکی ریاضت ناکردن است دوم ضعیف معده که طعامها را نتواند گوارید سیوم
طعام از پس طعام خوردن و چیزهاء ناموافق و بی ترتیب خوردن چهارم مستی پنجم متواتر
شراب خوردن ناشتا تا در عصبها و پیوندها بدان خوردن سبب ضعیفی و آفت افتد
ششم از پس طعام در گرمابه رفتن و از پس طعام جماع و ریاضت کردن بهضم ماده ناتمام
و نزله که از بالا فرود آید و در پیوندها افتد و بسیار باشد که سبب گرد آمدن خلطها بد اندر
تن و اندر پیوندها باز ایستادن استفراغی بود که عادت بوده باشد چون قی و اسهال
و خون بواسیر و خون حیض و خواجه ابو علی سینا در قانون میگوید یکی از سببهاء
این علت آنست که قولنج را علاج کنند بر وجهی که قوت رودها قوی گردد و خلطهاء
فزونی را قبول نکند و از خویشتن باز دارد و باطراف و پیوندها افکند و بسیار بود
که خشمی عظیم برآید و اندران خشم حرکتی ناهموار کنند و بحرارت آن فزونیها که در تن
بود بگدازد و بحرکت ناهموار اندر پیوندها افتد و من در شهر مردی خردمند را دیدم
که وی را درد سرین رنج داشتی مرا حکایت کرد که روزی وضو کردم تا نماز کنم کسی از
خدمتکاران او چیزی تباه کرده بود و او را از آن خشم و در آن خشم حرکتی کرد

در حال این درد پدید آمد و بردی بماند اما سببها اگر از طعامها ناموافق و متواتر و طعام
از پس طعام خوردن و بی ترتیب زیان دارد و این علت بهم رسد زود و سبب آنست
که فزونیها ناگواریده در تن گرد آید و بر رگها میگذرد و سببها اصلی که یاد کرده آمد بمفاصل ضعیف
و دردی بماند و سبب انکه مجامعت و ریاضت از پس طعام زیان دارد آنست
که در مجامعت پیوندها حرکت بسیار افتد و اندر ریاضت بیشتر افتد و پیوندها بدان
سبب گرم شود و فزونیها ناگواریده را که در تن گرد آمده باشد بخویشتن کشند و پر شود و
سبب انکه از پس طعام در گرمابه رفتن زیان دارد دو چیز است یکی انکه در گرمابه
همه رگها و پیوندها گرم و گشاده شوند و اخلاط را بخویشتن کشیدن گیرند و غذاها ناگواریده
بماند بدان سبب از معده و جگر بر رگها بگذرد و اندر پیوندها ریخته شود دوم انکه مادتها که
در تن باشد اندر گرمابه گداخته شود و اندر رگها روان گردد و از عضوی بعضوی ریخته میشود
و اندر پیوندها گرد می آید و سبب انکه ریاضت ناکردن زیان دارد آنست که پیوندها بحرکت
و ریاضت گرم شود و رطوبتها که در پیوندها بحرکت ریاضت گرم شود و رطوبتها که در پیوند
باشد بحرکت تحلیل پذیرد پس هرگاه که مردم ریاضت نکنند رطوبتها در تن و در پیوندها
بسیار گردد و بسبب دیر ماندن غلیظ شود و دردها و آماسها و چیزها از غریب چون گچ و سنگ و
انگشت و مانند آن اندر پیوندها پدید آید و هرگاه که خلطها را فزونی اندر تن گرد آید پس استفراغی
اتفاق افتد یعنی یا باسهال یا بادرار بول بطبع یا بعلاج و بول غلیظ آید ممکن بود که این علت
بدان دفع شود و اگر استفراغ اتفاق نیفتد از دو حال بیرون نباشد یا خلط فزونی
اندر پیوندها افتد و این علت پدید آید یا اندر رگها بماند و عفن شود و تبها عفونی تولد کند یا
گوشتی نرم را زبون گیرد و آماسی و خراجی کند چنانکه در بن غوله ران و بن بغل دست مادتها
گرد آید و خراج گردد و ماده این علت بعضی را خون بود و بعضی را صفرا یا بلغم آمیخته بود و این
بیشتر بود و بعضی را بلغم خام بود و این عسرتر بود و چیزها از غریب چون گچ و سنگ و
مانند آن ازین تولد کند و بعضی را ماده سودایی بود و این کمتر بود و تولد این مادتها
بیشتر از فضله هضم ثانی و ثالث بود و این علت پیران و ناقهان و کسانی که بیماریها
دراز کشیده باشند و علاج بعضی ناصواب رفته باشد بسیار افتد از بهر انکه قوت
هاضمه این گروه ضعیف باشد و بسیار باشد که خداوند این علت را پیوندگاه سخت گردد
و باشد که انگشتان برهم پیچیده و کوژ شود و گاهی درد صعب گیرد و گاهی ساکن تر شود

و این خداوند مزاج گرم را بیشتر افتد و بسیار باشد که در میان انگشتان و در پیوندگاه گوشت
فزونی پدید آید و این از ماده خونی افتد و نقرس از جمله بیماریهاست که از پدران بمیراث
بفرزندان پدید آید و بسیار باشد که نقرس را و اوجاع مفاصل را بداروها و قوت دهنده
علاج کنند تا مفاصل فضله را که بدو آید قبول نکند و از خویشتن باز گرداند و آن علاج سبب
هلاک باشد از بهر انکه آن فضله که بمفاصل می آمدی باز گردد و باندامهای رئیسه شود و هلاک
کند و این خداوند نقرس صفرایی را بیشتر افتد خاصه که داروهای سرد بسیار بکار دارند و
اوجاع مفاصل بیشتر در فصل بهار پدید آید از بهر انکه قوت زیادت کردن و حرکت کردن
اخلاط است و در فصل خزان نیز بسیار بود از بهر انکه بسبب میوه‌ها بسیار خوردن
خلطهای بد اندر تن گرد آید و طعام نیک هضم نشود و دیگر از نیم روز مسام اندر همه تن و گذرگاه
اخلاط فراخ شود و بسرما شب تنگ شود و اخلاط اندر تن بمفاصل فرود می آید و جمع
میشود و هرگاه که خداوند اوجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و دوالی پدید آید از علت نخستین
خلاص شود و هرگاه که خداوند عرق النسا را اسهال افتد درد آن مدتی سهل گذرد و بسیار
باشد که اسهال افتد و علت زایل شود و همچنین بسیار باشد که در علت عرق النسا
و درد سرین سر استخوان ران از حقه ران بلغزد و بیرون شود و گفته اند هرگاه که خداوند
درد سرین را سرخی بر ران پدید آید چند سه انگشت و خارشی سخت در آن جای
تولد کند و درد سرین ساکن شود و سبزها که بتازی البثول گویند آرزو کند روز بیست و پنجم
هلاک شود و عرق النسا و نقرس را اگرچه علاج صواب کنند و تن را از ماده پاک کنند
باندک مایه خلطی که افزون شود معاودت کند و درد پیوندها دیگر نیز معاودت کند و ماده عرق النسا
بیشتر از بندگاه بود و عصب پهن که از پس راست فرود آید و آن درد صعب بود و داغ
کردن سود دارد و از آن این گردانند و درد نقرس بعضی را از آن انگشتان پای آغاز
کند خاصه انگشتان بزرگ که ابهام گویند و بعضی را از پاشنه آغاز کند و بعضی را
از کف پای و پهلوی پای و بعضی را از همه پای درد خیزد و درد بر آن بر آید و خداوند
نقرس را خریطه خصیه دراز شود و مردم خصی را و زنان را نقرس نباشد و نیز اصلع نشوند
مگر که پیش از هنگام حیض باز ایستد و غذاها ناموافق و بی ترتیب خورند تا نقرس
پدید آید از بهر انکه تن ایشان بحیض از ماده بد پاک میشود و چون پیش از هنگام حیض باز

السیده مادتها بدانند تن بماند عجب نباشد اگر نقرس تولد کند و این سخن تمامتر اندر باب
یازدهم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است **علامتش** مقصود از طلب
علامتها این علت آنست که بدانند که مادهٔ علت کدام خلط است و ترکیب آن در چیست
و چگونگی معلوم کنند و این از رنگ جایگاه درد و رنگ آماس و از ضربان و تمدد و خلیدن
و گرانی و سبکی و گرمی و سردی آماس توان دانست و از مزاج و عمر بیمار و از فصل
سال و از تدبیرهای گذشته اما اگر لمس گرم بود چنانکه دست بر وی نهادن خوش نیاید
و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد و ضربان با تمدد گرد و گرانی بود و
مزاج بیمار گرم و تر بود و از چیزهای خنک بر نهادن آسایش یابد بباید دانست که مادهٔ
خونست و عمر بیمار و فصل و تدبیرهای گذشته بدان گواهی دهد و اگر لمس سخت
گرم و سوزان بود و سرخی و گرانی کمتر بود و ضربان بیشتر بود و تمدد کمتر و درد سخت‌تر
و سوزان‌تر بود و خلیدن و از چیزهای خنک آسایش یابد و آماس بدان بزرگی نباشد
بباید دانست که ماده صفراست و مزاج بیمار و فصل سال و تدبیرهای گذشته بر آن
گواهی دهد و اگر رنگ آماس هم رنگ تن بود و لمس گرم نباشد و درد و ضربان و پی
خلیدن بود لیکن گرانی بیشتر بود و مزاج بیمار سرد و تر بود و از ضمادهای گرم و تر آسایش
یابد بباید دانست که مادهٔ بلغم است و عمر و فصل سال و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی
دهد و اگر آماس کوچک و درد اندک بود و رنگ آماس بسبزی یا بکبودی و سیاهی
زند و لمس سرد بود بباید دانست که ماده علت سوداست و مزاج بیمار و فصل سال و
عمر و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و اگر ماده علت مرکب بود مثلاً خونی بود
با صفرا آمیخته یا بلغم آمیخته یا با سودا آمیخته علامتها نیز مرکب و آمیخته بود و شناختن
آن بر طبیب آسان بود و علامتی درست که از مادهٔ مرکب نشان دهد آنست که ضمادهای
سرد یکسان و گرم یکسان یعنی گرم با سرد آمیخته و سرد با گرم آمیخته شود یا چنان باشد
که گاهی سودمند بود و گاهی نه و این آن وقت باشد که یک ماده بر دیگری غالب گردد
یا چنان باشد که گاهی چیزی گرم سود دارد و گاهی چیزی سرد و این مادتها آمیخته بیشتر
کسانی را افتد که مزاج اصلی ایشان گرم بود و طعامهای سرد و تر و میوه‌های تر و فقاع
و مانند آن بسیار خورند و بر امتلاء حرکتها کنند و طعام بی ترتیب خورند و بسیار

بلغ

باشد که مادهٔ علت مادهٔ باشد تباه گشته همچون ریمی که بتازی المده گویند و علامت
وی آنست که درد آن با خارش صعب بود و با سوزش بود و از چیزهای گرم یا جامه که بر وی
پوشند سخت رنجور شود و از هوای خنک و داروهای خنک راحت و لذت یابد و بعضی را
ماده علت بادناک بود و علامت وی آنست که درد از جای بجای همی گردد و هیچ گرانی
نبود و خداوند علت میوه‌ها و طعامهای بادناک بسیار خورده بود و بسیار باشد که مادهٔ این علت
از گرمی و تری بدان اندازه بود که اندر استخوانها بگدازد و استخوانها را تباه کند و بشکند
این علت طبیبان بتازی ریح الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و
ریح الشوکه آنست که اندر نقرس مادهٔ اندر گوشت و اندر فضا بندگاه بود و اندر ریح الشوکه
اندر استخوان بود **علاجش** اگر علامتهای خونی ظاهر شود نخست رگ باید زد و از بهر بندگاه
دست رگ اکحل باید زد و از بهر بندگاه پای رگ باسلیق باید زد و از جانب مخالف
باید زد لیکن خلاف اندر محاذات باید نه اندر قطر و این چنان باشد که اگر درد اندر پیوندهای دست
راست بود از دست چپ رگ باید زد و اگر اندر پیوندهای دست چپ بود از جانب راست
باید زد و اگر اندر پیوندهای پای راست بود از دست راست زنند تا خلاف اندر محاذات
بود یعنی اندر برابر جایگاه درد و اگر اندر پیوندهای پای چپ بود از دست چپ باید زد و اگر اندر
هر دو پای یا اندر هر دو دست بود رگ از هر دو دست زنند و یک بار زنند و خون باندازه
قوت بیرون کنند و چون از رگ زدن بیاساید و سه روز بگذرد یا دو روز قی فرمایند
خاصه اگر درد اندر پای بود از بهر آنکه اندر دردهای فرو سوین قی سودمندتر از اسهال
بود پس اگر بقی کفایت نشود از پس قی کردن داروی مسهل باید داد و نطولها و داروهای آرام دهنده بکار
باید داشت و اگر بمسهل دادن دفع توان کرد یا اندر دلیل اثر پختگی ماده پدید آید دفع توان
کرد و بر جایگاه درد آب گرم و نیم گرم آنچه خوشتر آید می باید ریخت و بدان اختصار کردن
و نخست آب سرد بکار باید داشت و روزهای بحران نگاه باید داشت تا مسهل از پس آن
دهند و روزها روز چهارم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و روز بحران بهترین روز
چهاردهم بود و اندر مسهل دادن مدافعت آن وقت توان کرد که حرکت ماده سخت قوی
نباشد و درد بیقرار نبود و بباید دانست که ضماد گرم اندر آغاز علت و ضمادهای ردع کننده
هر دو زیان دارد از بهر آنکه ضمادهای گرم مادهٔ دیگر را بجایگاه درد کشد و ضماد ردع کننده
ماده را اندر پیوندها باز دارد و آماس را صلب گرداند خاصه اگر مادهٔ غلیظ باشد و اگر مادهٔ رقیق باشد

آنرا غلیظ کند و کار دراز گردد و آب بسیار بکار داشتن پیوندها و عصبها را نرم و تر و زبون
کند و نخست نگاه باید کرد تا ماده تمام اندر پیوندها ریخته شد و از حرکت فرو ایستاد یا نه اگر هنوز
در حرکت باشد و بسیار باشد و حرکت او قوی باشد داروها باز دارنده که سخت قوی
باشد بکار داشتن زیان دارد از بهر دو کار یکی آنکه ماده را از حرکت خویش باز دارد و درد
زیادت شود از بهر آنکه رگها و پیوندها را بفشارد و دوم آنکه ماده را بجانب اعضاء رئیسه
باز گرداند و اندران خطری بزرگ باشد پس اگر این خطا کرده شود درد زیادت گردد
تا اعراض آنکه ماده با عضاء رئیس می پیوندد پدید آید زود بداروها نرم کننده باز باید گشت
تا آنچه فرود آمدنی است از ماده فرود آید و آب گرم و فاتر اندرین حال سود دارد خاصه
اگر بابونه و بنفشه اندروی پخته باشند و آنجا که ماده اندک بود و حرکت او آهسته بود از
داروها باز دارنده پس باکی نباشد مگر اندر عرق النسا که داروها ربندارنده ماده را اندر قعر
پیوندها افکند و آنجا باز دارد صواب آن باشد که هر گاه که ماده بسیار باشد و هنوز اندر
حرکت باشد و حرکت او قوی باشد زود باستفراغ مشغول شوند و اگر علامتهای
صفرا ظاهر شود نخست قی فرمایند پس هر گاه که اثر پختگی پدید آید استفراغ کنند بمسهل قوی
و اندر علاج علت خونی میل بسردی باید کرد و تری کمتر از آن باید کرد که اندر صفرایی و
اندر علتهای خونی و صفرایی سکنجبین سود دارد لیکن اندرین علت سکنجبین ترش موافق
نباشد از بهر دو کار یکی آنکه ترشی سرکه عصبها را ضعیف کند دوم آنکه ترشی ماده را
که آرمیده باشد لطیف کند و بجنباند و با ماده علت بیامیزد و اندر رگها بگذرد و بجایگاه
درد آرد و سکنجبین بزوری که از تخمها گرم کنند چون تخم بادیان و تخم کرفس و غیر
آن هم زیان دارد از بهر آنکه ماده علت را بسوزاند و تری او را نیست کند و باقی سنگ
شود و مسهل ضعیف نیز اندر اول علت زیان دارد از بهر آنکه اسهالی نکند که ماده
علت بدان کمتر شود و ماده آرمیده را بجنباند و بجایگاه درد آورد اما در اوجاع مفاصل و
نقرس خونی نخست استفراغ بمطبوخ هلیله باید کرد بگیرند هلیله زرد و هلیله کابلی و افسنتین
و شاهتره و خرما هندو و آلوی سیاه کنند و مویز و مانند آن و این مطبوخ مبلغی
تمام باید داد چنانکه استفراغی تمام کند و اگر با این درد تب بود آب عنب الثعلب
و آب کاکنج و آب کشنیز جوشانیده و صافی کرده با اندکی فلوس خیارشنبر باید دادن
با آب لبلاب با بنفشه خشک و شکر و اگر حرارت کمتر بود ده درم هلیله زرد اندر صد درم

جلاب

جلاب کنند و یکشبانروز پس بمالند و بپالایند و ده درم لعاب اسبغول با وی بیامیزند و بدهند
روا باشد و از پس آنکه تب زایل شود آب عنب الثعلب با آب کشنیز با آب بادیان و آب
کرفس بیامیزند و یک مثقال ایارج فیقرا در وی ترکیب کنند یکشبانروز پس بپالایند و بدهند
و اگر مزاج سبلاست بود استفراغ بمطبوخ سورنجان و بوزیدان و حب سورنجان
باید کرد و از پس داروی مسهل داروها که او را بول کند سخت سود دارد از بهر آنکه ماده این علت
فضله هضم ثانی است و ثالث و هضم ثانی اندر جگر باشد و هضم ثالث اندر رگها و ادرار
بول آن را پاک کند و بسیار کسان باشند که ایشان را از داروی مسهل خوردن و
حقنه کردن منفعت نباشد و علت ایشان بادرار بول زایل شود و بسیار کسان باشند
که ایشان را نه اسهال بسیار باید کرد و نه ادرار بسیار از بهر آنکه تری از تن ایشان باسهال
و ادرار خرج شود و خون ایشان گرم شود و بسوزد و در علتها دیگر افتد و این مردمان نحیف
باشند و دقایق نگاه داشتن واجب است و اگر ماده علت صفرایی بود نخست قی فرمایند
پس استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و خرما هندو و عناب و آلوی سیاه و شاهتره و تخم
کشوث کردن و آنرا بصبر و سقمونیا قوت دادن **صفت** حبی که نقرس خونی و صفرایی را
سود دارد بگیرند صبر و هلیله زرد از هر یک یکدرم و نیم تربد و سورنجان از هر یک یکدرم تخم حنظل
چهار دانگ سقمونیا دانگی و نیم زعفران دانگی شربتی سه درم و اگر طبیعت ضعیف باشد استفراغ
بگوارش سفرجلی کنند **صفت** آن بگیرند پنج آبی معتدل اندر فربهی و بزرگی و تخم آن
بیرون کنند و یکوقیه سقمونیا بجایگاه تخمها باز کنند و آبی را بهم باز نهند و خمیر بروی
پوشند و اندر تنوری معتدل بریان کنند تا خمیر سرخ شود و بنهند تا سرد شود و خمیر از
وی پاک کنند و آنرا در هاون سنگین بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی چندانکه
دانند که در وی دانگی سقمونیاست یا دو دانگ و اگر ماده علت مرکب بود از صفرا و بلغم استفراغ
بحب سورنجان کنند **صفت** آن بگیرند صبر یکدرم سورنجان چهار دانگ هلیله زرد
چهار دانگ سقمونیا دانگی گل سرخ و مصطکی از هر یک دانگی جمله یک شربت بود و اگر بعوض
صبر ایارج فیقرا کنند صواب بود **صفت** حبی دیگر بگیرند هلیله زرد و تربد از هر یک
یک جزو مقل نیم جزو شحم حنظل و سقمونیا از هر یک ثلث جزو کتیرا عشر جزو شربتی سه درم
صفت حبی دیگر هلیله زرد یکدرم صبر چهار دانگ ماهی زهره و بوزیدان از هر یک دو
دانگ سقمونیا دانگی شربتی بود **صفت** مطبوخ سورنجان بگیرند هلیله زرد مقشر ده درم

بنفشه خشک و گل سرخ از هر یک پنجدرم تخم کشنه سه درم سورنجان بمکوفته دو درم بود ترشا فی چند و اگر پوده نباشد یکدرم مصطکی در افکنند و در سه رطل آب بپزند بر طل بغدادی و پالایند شربتی مقدار دو بهر از یک رطل با دو وقیه شکر سوده و ضمادها ازین نوع بکار دارند **صنعت** ضمادی بگیرند حضض و صبر و صندل و شیاف ماميثا و زعفران از هر یک دو درم طین ارمنی یکدرم مر یکدرم کربت سوخته چهار درم همه را با آب عنب الثعلب و آب کشنه بسایند و طلی کنند **صنعت** ضمادی که درد بنشاند بگیرند اسفیداج اسرب و آنرا بشیر تازه بسایند و طلی کنند و کوک را بکوبند و ضماد کنند و چون گرم شود برمیدارند و دیگر برمی نهند سبزی که بر سر آب ایستاده باشد بر نهادن سود دارد و آنرا بتازی طحلب گویند و کشنیز تر و آب او سود دارد و سرکه و اسبغول سود دارد و زعفران و افیون را استارا است بشیر گاو بسایند پس با موم روغن که از روغن گل کرده باشند بیامیزند و طلی کنند درد بنشاند **صنعت** ضمادی که آماس را تحلیل کند و حرارت نخنه بگیرند لوبیا و بپزند و بکوبند و ضماد کنند **صنعت** ضمادی قابض که باول علت بکار دارند بگیرند اقاقیا و حضض و صبر و صندل سرخ و بوش دربندی و شیاف ماميثا و گل ارمنی از هر یک برابر همه را با آب عنب الثعلب بسایند و طلی کنند **ضمادی** دیگر بگیرند عدس مقشر و بکوبند و اندکی کافور با وی بسایند و با آب کشنیز تر بسرشند و طلی کنند **صنعت** ضمادی قابض بگیرند پوست انار و اندر شراب انگوری قابض بپزند و بسایند پس سماق و آرد جو و حی العالم بکوبند و همه را بهم بسایند و بسرشند و طلی کنند این طلی اندر تابستان سرد کرده بکار دارند و زمستان نیم گرم کنند **صنعت** ضمادی که آخر بکار دارند بگیرند برگ کرنب و در آب بپزند و بکوبند و یک زرده خایه مرغ و اندکی دردی سرکه و مقداری آرد جو با آن بیامیزند و روغن گل بر سر آن نهند و همه بسرشند و ضماد کنند ❊

باب چهارم اندر وجع المفاصل و نقرس که از سردی بود ❊ اگر علامتها بلغم و خلط خام بدید آید نخست آنرا بباید بپزانید و طریق پزانیدن آنست که بامداد گلنگبین عسلی دهند با آب بادیان تر یا با آبی که دردی زیره و تخم بادیان جوشیده باشد و طعام نخود آب دهند اگر پس از چهار روز اندر دلیل اثر پختگی بدید نیاید روزی چند ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر پس طبع با ایارج فیقرا و ترید بجنبانند بگیرند ایارج فیقرا یکمثقال ترید یک مثقال هر دو را با گنگبین بسرشند و بدهند و سه روز دیگر ماء الاصول دهند و روز چهارم گلنگبین دهند بی ماء الاصول و دیگر روز

استفراغ کنند بحب سورنجان یا حب منتن یا حب شیطرج پس از آن باقی ماده با بجیزها دار کننده و ماء الاصول پاک کنند و اگر فصل تابستان بود از قی مانعی نباشد نخست از همه تن تدبیر قی کردن کنند و اگر بمسهل حاجت آید پس از آن مسهلی دهند بدین ترتیب که یاد کرده آمد و اگر ماده علت مرکب دراز بود و لختی صفرا با بلغم آمیخته بود بیشترین چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد هیچ مسهل از داروهای که اسهال صفرا کند خالی نباید که بود از بهر آنکه اگر چه استفراغ بلغم در حال راحتی دهد زود باشد که دیگر باره بلغم جمع شود و بقوت صفرا در تن روان گردد و بجای درد باز آید و بباید دانست که در جمله داروها که درین علت دارند سورنجانرا خاصیتی و منفعتی نیکوست و آن آنست که داروهای دیگر منفذها را ماده با بجیا و فراخ کنند تا ماده علت بدو بگذرد و دفع شود لیکن همچنان گشاده بماند و هر فضله که در باشد دیگر باره بدان منفذها فرود آید و سورنجان استفراغ کند پس از استفراغ منفذها را قوت دهد و فراز هم تر آرد و خلط فرونی را و خلط رقیق را از سیلان باز دارد ولیکن با این خاصیت اندروی دو مضرتست یکی آنکه معده را زیان دارد و دیگر آنکه عضلها صلب کند و پیوندها را نیز صلب کند بدین سبب مصلحت آنست که او را با زیره و زنجبیل و بلبل بیامیزند تا مضرت او از معده باز دارد و بصبر و سقمونیا قوت دهند تا قوت اسهال او را زیادت کنند تا خلط رقیق را بیشتر دفع کند و خود زود تر دفع شود و از پس او بداروها نرم کننده و تحلیل کننده چون پیه مرغ و پیه بط بر عضلها طلی کنند و بعضی طبیبان گویند سورنجان را نیکو ندارند و بکار نبرند لیکن نبات او را با زیره و مانند آن بپزند و استفراغ بطبیخ آن کنند **صنعت** حبی مسهل بگیرند سورنجان و زیره کرمانی و زنجبیل از هر یک یکدرم صبر دو درم و نیم حب کنند و با طبیخ شبت در حال آسایش بدهند **صنعت** ❊ مسهل دیگر بگیرند سورنجان سه درم بوزیدان سه درم ماهی زهره یکدرم ترید چهار درم و نیم زنجبیل بنیم درم شکر همسنگ همه این جمله یک شربت بود **دیگر** سورنجان و بوزیدان از هر یک سه درم ماهی زهره یکدرم ترید چهار درم فوه رنگرزان دو درم تخم کرفس و انیسون و پوست حنظل از هر یک دو درم همه را در یک رطل و نیم بغدادی آب بپزند تا به نیم رطل باز آید و بپالایند این شربتی قوی باشد **صنعت** حبی قوی بگیرند ترید یکدرم شحم حنظل دانگی و نیم عصاره قثاء الحمار دانگی و نیم قنطوریون باریک دو دانگ فرفیون دانگی سورنجان دو دانگ بوزیدان دو دانگ ماهی زهره دانگی و نیم مقل دو دانگ این یک شربت بود

صنعت جبی دیگر ضعیف تر بگیرند سورنجان نیم درم صبر یکدرم سقمونیا
دانگی صنعت حب سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار
درم شیطرج دو درم شحم حنظل دو درم و نیم ماهی زهره و بوزیدان و ملح نفطی و مقل از
هر یک سه درم غاریقون پنج درم هزارا سفند و عاقرقرحا و اشق و جاوشیر و سکبینج
از هر یک یکدرم حب کنند بآب سداب شربتی سه درم تا چهار درم صنعت جبی قوی
بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله مقشر و شیطرج و قاقله و ماهی زهره و سقمونیا راست از
شربتی سه درم تا چهار درم و صفت منتن و حب شیطرج اندر علاج فالج یاد کرده آمده است
صنعت جبی که خداوند علت مرکب را که از صفرا بود و بلغم سود دارد بگیرند ایارج فیقرا
شش درم سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک سه درم هلیله زرد هفت درم
مقل هشت درم خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درم بآب کنند تا حب کنند شربتی
سه درم صنعت مطبوخ سورنجان خداوند صفرا و بلغم را سود دارد بگیرند هلیله زرد
پانزده درم تربد و بسفایج و شاهتره از هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کشنیز و تخم
بادیان و تخم کرفس از هر یک یکدرم گل سرخ سه درم همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند
تا هشتاد درم باز آید و بپالایند و بدهند صنعت مطبوخی دیگر بگیرند سورنجان سی درم
شحم حنظل ده درم اندر پانزده رطل آب بپزند تا به سه رطل باز آید و بپالایند هر روز نیم رطل
میدهند و ایارج هرمس خداوند این علت را سخت نافعست در فصل بهار چند روز پیوسته
میدهند کمترین یکهفته پیوندها را قوت دهد و ماده را بعرق و بادرار بیرون آورد و دردها
عسر را ببرد باذن الله عز و جل و چنین میگوید خداوند این دردهاء عسر را بگیرند اشبل بلغ
یک کیل و در آب کنند چند انکه آب در زیر او بایستد و بجوشانند تا آب سیاه گردد
و بپالایند و مقدار نیم رطل با سه اوقیه روغن شیره بدهند و طعام او پس ازین نخود با ...
صنعت ماء الاصول قوی بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک ده درم
همه را در سه رطل آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند شربتی ده درم با یکدرم روغن بید انجیر
با یک مثقال صنعت ناهدان از بهر سستی عصبها و اوجاع مفاصل را سود دارد
بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و تخم
کرفس و تخم بادیان و افسنتین رومی و عصارهٔ او و دوج و قسط و زراوند گرد و تخم خشخاش
و مرزنگوش و تخم شبت و خیربوا و اکلیل الملک و گل سرخ و خادنجان و بزر البنج از هر یک

برابر همه را بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی دو درم و بعضی طبیبان
گفته اند این علت را داروی آزموده که هیچ خلاف نکند استخوان مردم است سوخته
جهودان اندر قدیم این علاج کرده اند و نقرس و اوجاع مفاصل بدین زایل میشد است لیکن
این دارو تیست قوی که بوقت ضرورت و دردها صعب باید داد و منفعت وی آنست که مادها
غلیظ کرده اند و از سیلان و فرود آمدن سوی پیوندها بازدارد و بدین سبب است که از پس استفراغها
باید داد تا خلط فرودی را در پیوندها باز ندارد محمد زکریا استخوان سوخته را بدین باب
می بستاید لیکن استخوان مردم را شرط نیکند و میگوید که آنچه من درین آزموده ام سورنجان نفنت
و شکر طبرزد از هر یک سه درم از پس استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان بازدارد
و همچنین اگر هر بامداد سه درم کشنیز خشک کوفته با سه درم شکر سفوف کنند سود دارد و همچنین تخم
خشخاش سفید کوفته سه درم با سه درم شکر سود دارد صنعت سفوفی دیگر بگیرند بلوط در سرکه
آغشته و خشک کرده و عدس پوست کنده و کشنیز خشک و سورنجان راست از است
بکوبند و بپزند شربتی سه درم با سه درم شکر صنعت ضمادها بگیرند حضض و اشق راست از است
و اندر شراب کهن حل کنند و روغن زیت بر افکنند و بپالایند صنعت ضمادی
دیگر خلط غلیظ را نرم کند بگیرند دانه انجیر پاک کرده و سوده سه اوقیه روغن گاو و انگبین از هر یک
یک اوقیه بپالایند و بسرشند تا چون مرهم شود و بعضی مردمان یک اوقیه سرکه با آن
بپالایند صنعت ضمادی دیگر بگیرند فرفیون و با روغن سوسن بسایند تا چون غالیه شود
صنعت ضمادی دیگر بگیرند رباد فرفیون و با روغن الی حلبه چند انکه خواهند و درد یک
سکبینج با بیفالین کنند تا سرکه و آب بهم آمیخته بپزند تا مهرا شود پس انگبین بر افکنند
و بسایند تا همچون غالیه شود طلی کنند و دو روز بگذارند و هر روز که خشک میشود بروغن
گل تر میکنند هم اگر این جا روغن سوسن و روغن گل در خورد تر باشد صنعت ضمادی
دیگر بگیرند کنجد و تخم کتان و حلبه همه را بجوشند و بادیه کوفته بسرشند صنعت ضمادی که
بجای شربت با استخوان سوخته و مانند آن باشد بگیرند اهل و کوزو سرو و استخوان سوخته
از هر یک یک جزو شب یمانی و زاج از هر یک سدس جزو همه را بکوبند نرم و با سرکه یا
بسرشند و بر جایگاه درد نهند و از پس استفراغ بکار دارند چنانکه در استخوان سوخته
و دیگر شربتها یاد کرده آمده است و اندر طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشاندن سود دارد
صنعت طبیخ کفتار نخست باید دانست که کفتار را بتازی الضبع گویند و ماده

الضبعه گویند ولنگ را بتازی اعرج گویند و ماده را عرجا گویند و این کفتار که اندرین طبیخ بکار آید پیر باید و ماده و آنرا الضبعه العرجا گویند از بهر آنکه کفتار چون پیر شود لنگ شود و طبیخ او برین گونه سازند بگیرند کفتار پیر و آنرا بجوشند و اندر مرجلی آب بجوشانند بسیار پس این کفتار را درست پوست باز نا کرده و شکم ناشکافته درین مرجل نهند و همچنان با شبت و نمک چندان بجوشانند که بپزد و مهرا شود و آن آب را بپالایند و در آبزن کنند چون فاتر شود چنانکه دست دروی توان داشت بیمار را سه روز در وی نشانند هر روز دوبار بامداد و شبانگاه و هر بار دو ساعت در وی صبر کنند و چون از آن آب بیرون آید او را در آب گرم بشویند و هوای سرد از وی باز دارند اگر مثلاً این علاج باول ماه کرده باشند اندر میان ماه دیگر باره این طبیخ تازه کنند و سه روز دیگر هم برین ترتیب بکار دارند و همچنین اندر آخر ماه دیگر باره این طبیخ را تازه کنند و سه روز دیگر هم برین ترتیب بکار دارند و اگر کفتار بدست نیاید روباه کرد گوشت خر وحشی بجای آن باشد و خداوند نقرس و عرق النسا و وجاع مفاصل را شراب نباید خورد تا علت پاک زایل شود و تا چهار فصل بر ایشان نگذرد هم نشاید خورد لیکن کسانیکه عادت کرده باشند و مزاج ایشان بر آن راست ایستاده باشد بتدریج از آن باز باید ایستاد و داروهای ادرار کننده بکار باید داشت

باب پنجم اندر عرق النسا و درد سرین

سبب علت عرق النسا و درد سرین همان است که در باب گذشته یاد کرده آمده است و علاج نیز یکسانست لیکن از بهر آنکه این پیوندها مغاک تر است و در میان گوشت بسیار است و مادهٔ علت زننده تر است علاج این هر دو اندر بابی جداگانه یاد کرده می آید و علامتها نیز همانست که در باب گذشته یاد کرده آمده است و علامت خاصه که بعرق النسا مخصوص است آنست که اندر بر از خداوند علت عرق النسا طوقی مخالطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد و از سببها خاصه در سرین یکی آنست که خداوند علت بر زمین سخت سرد نشیند و سواری بسیار کرده بود و گاه باشد که درد در جسم عرق گردد و بدرد سرین باز گردد

علاجش

اگر علامتها خونی ظاهر بود نخست رگ باسلیق باید زد از جانب محاذی چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است پس رگ پای باید زد تا نخست از دست رگ باسلیق نزنند رگ پای نشاید زد و اولی تر آن باشد

که دو روز روزه دارند پس رگ پای زنند و نگاه باید داشت اگر درد از جانب وحشی فرود می آید از رگهای پای عرق النسا باید زد و اگر بجانب انسی فرود می آید رگ صافن باید زد و این هر دو رگ شاخها عرق النساست و پس از آن رگ پشت پای که میان خنصر و بنصر است باید زد و بعضی طبیبان گفته اند که این رگ زدن اندر علت عرق النسا سودمندتر بود از عرق النسا است همچنانکه رگ اسلیم زدن اندر علت جگر و سپرز سودمندتر از رگ باسلیق است و اگر از پس اکحل زدن باسلیق زنند صواب بود و جالینوس میگوید رگ صافن و مابض زدن سودمندتر از عرق النساست و مابض سودمندتر از صافن است و مابض زدن از بهر آنکه این علت زننده تر است و داروهای رادع و قابض دور باید داشت از بهر آنکه داروی رادع ماده را در قعر پیوندها باز دارد و چون ماده اندر پیوند بماند و بسیار گردد بیم باشد که استخوانها و پیوندها را از هم بلغزاند و اگر درد خیزد چیزهای نرم کننده بکار باید داشت و اندر خانه میانگین از گرما بنشستن و اندر آبزن معتدل نشستن و روغن شیره تازه نیم گرم و روغن شبت و مانند آن مالیدن سود دارد و دهشانند و باید دانست که علاج این علت اندر زمستان و شهرهای سرد عسرتر باشد خاصه اگر خداوند علت فربه بود و مادهٔ بلغم خام بود و علت اندر جانب چپ بود و اما اگر علامتها بلغم ظاهر بود نخست قی باید فرمود پس اگر حاجت آید اسهال کردن بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن و حقنه تیز کردن که در وی قنطوریون باریک و شحم حنظل و شبت و بوره و آبکامه و مانند آن بود سود دارد و اگر حقنه قوی تر باید سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره و عاقرقرحا در افزایند و نخست حقنها نرم تر کنند پس تیزتر و گاه باشد که اندرین علت بلغمی بر رگهای پای زدن حاجت بود و از پس قی کردن و داروی مسهل خوردن داروی ادرار کننده باید داد

صفت داروی ادرار کننده

بگیرند تخم کرفس و خطمی از هر یک دو وقیه زراوند گرد نیم وقیه تخم سداب کبر طل بغدادی بکوبند و بپزند شربتی سه درم با سه درم شکر سفوف کنند و از بیرون نطولها و ضمادها تحلیل کننده بکار داشتن و محجمه آتش بر نهادن و اندر آب گوگرد نشستن و ضماد ریش کننده بر نهادن تا ماده را از وی بپالاید سخت سودمند باشد و بسیار باشد که محجمه بر نهادن و خون بسیار بیرون کردن سود دارد و ماده را از قعر پیوند برکشد و خداوند درد سرین را داغ کردن صواب باشد و داغ آن دایره باشد که گرد مهره و حقه ران بر آن داغ کنند

صفت ضمادها

اما ضمادها نرم باید نهاد برین گونه بگیرند کرنب نبطی بخته

دو وقیه

وبکوبند و بازرده خایه مرغ واندکی زعفران بادی بسرشند و بکار دارند نیم گرم **ضمادی**
دیگر بگیرند اکلیل الملک و حلبه و بابونه و خطمی از هر یکی بیست درم مقل و اشق و جاوشیر از
هر یکی ده درم سرکه سی درم روغن چندانکه کفایت بود داروها خشک را بکوبند و بسرکه
ترکنند و صمغها را حل کنند و موم را بگدازند با پیه و روغن شیره همه را بسرشند چنانچه
رسمست و هر گاه که ضماد بر دارند بآب گرم یا طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و سعتر و
بیخ کرفس بشویند و اگر این بابونه و داروها دیگر بسرکه بپزند و طلی کنند سود دارد **صفت**
ضمادی ریش کننده بگیرند خردل و اشنگ او سرگین کبوتر و بکوبند نرم و بطبیخ انجیر
بشیر انجیر بسرشند و ضماد کنند تا ریش کردد و صدید بپالاید و چند روز بگذارند تا ماده پاک
شود **صفت** ضمادی که ماده را بظاهر کشد و تحلیل کند بگیرند تخم سداب دشتی و حب الغار
وانگدان و نطرون و شیح ارمنی و قردمانا و شحم حنظل و نانخواه از هر یکی چهار مثقال سداب
ترنج ستبر زفت رومی پنج ستبر موم پنج ستبر بیرزد شش مثقال جاوشیر و کوکرد از
هر یکی چهار مثقال مرهم سازند چنانچه رسمست و سرگین تر با سرکه نیز بسایند و طلی کنند سخت
سود دارد **ضمادی** دیگر بگیرند زفت رومی و کوکرد برابر کوکرد را بسایند و باز فت بسرشند
و طلی کنند بر جایگاه درد و کاغذی بروی نهند و بگذارند تا خود بیفتد و خردل و بارنفش را
با سم بکوبند و طلی کنند و مویزج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا با موم و روغن سداب بسرشته
ماده را بظاهر کشد و ریش کننده است ابن سراپیون میگوید اگر بیمار احتمال کند صواب
آنست که ده روز دمادم حقنه کنند پس رگ زنند فسطاس لوقا میگوید عصاره قثاء الحمار
دو جزو روغن زیت کهن یک جزو بجوشانند تا بروغن باز آید و هر کجا بادی و دردی عسر
افتاده باشد طلی کنند آماس کیرد و پس نیک شود محمد زکریا میگوید اگر قثاء الحمار نیابد حنظل
بدل آن باشد و بسیار بود که خداوند عرق النسا و درد سرین را اسهال خون و سحج افتد سود دارد
و علت زایل شود و بدین سبب داروها که اسهال خون آرد و سحج کند سود دارد چون طبیخ قثاء الحمار
و طبیخ حنظل و زهره گاو و حرف و عاقرقرحا و قنطوریون و شیطرج و طبیخ ماهی شور و مانند
آن بکار دارند لیکن اگر ضرورت افتد و بدین نوع داروها حاجت آید پس از قی کردن و
مسهل دادن و حقنه کردن و پس از دیگر علاجها شاید و اگر جاهلی پیش از این علاج کند
زیان دارد و طریق همه علاجها بسته کردد **صفت** حقنه سحج کننده بگیرند شحم حنظل و

او

و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاء الحمار و شیطرج دفوه همه را بپزند و بپالایند و بدان آب حقنه
کنند و ثفل آن ضماد کنند بر جایگاه درد **صفت** شیافی که خداوند درد سرین و درد پشت را
سود دارد سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و زنجبیل و عنزروت و سورنجان و شقاقل و تخم
حنظل و نمک هندی و جندبیدستر و زرنباد و قسط و ماهی زهره و برگ سداب و انیسون و تخم
بادیان و بوره و بابونه برابر و بعضی بیعه و جیلهنگ زیادت کنند و ایارج هرمس درین باب سودمند
باشد بران ترتیب که در باب گذشته یاد کرده آمده است و اندر طبیخ کفتار و طبیخ
روباه نشستن سود دارد و آنرا که هیچ علاج سود ندارد بضرورت نفط سفید دهند از دو
تا مثقال سه روز با شراب ریحانی بدهند **باب ششم اندر علاج دوالی و داء الفیل**
دوالی علتی است که رگهای ساق ستبر شود و همچون گره گره بدان رگها پدید آید
و این علت بیشتر پیکان و حمالان و پیاده روان را افتد و کسانی که پیش ملوک بپای ایستند
نیز افتد و ماده این علت یا خونی غلیظ بود یا سودا و طبیعی آمیخته در جمله خونی درست و بی عفونت
بود و الا رگها بسوختی و ریش کشتی و بسیار باشد که این علت از پس بیماریها حاده و از پس
بیماری سپرز افتد از بهر آنکه ماده بیماری انتقال کند و بدین رگها فرود آید فاصده کسانی را
که مستعد این علت باشند ازین طبقه که یاد کرده و بعضی دست کاران این علت را علاج
بدست کاری کنند و آن رگ را ببرند و ساقها بدان سبب ضعیف و لاغر شود از بهر آنکه
غذا نیابد و این علت چون مستحکم شد علاج دشوار پذیرد و بعضی را ماده علت بسبب گرمی
مزاج یا بسبب حرارت عارضی ماده اندر رگها عفونت پذیرد و ریش کردد و **علت**
داء الفیل علتی است که پای مردم ستبر شود هم بسبب فراخ شدن رگها و فرود آمدن ماده
بسببی از سببها رفتن و ماده این علت هم خونی بلغمی و سودائی بود و بدین سبب آنست
که این ماده غذا کردد و ساق و قدم جمله ستبر شود چنانکه بپای پیل ماده ماند و داء الفیل
بدین سبب گویند و نخست که این علت پدید آید پای سرخ شود پس رنگ بگرداند
و تیره شود **علامتش** علامت ماده بلغمی اندر علت داء الفیل آنست که رنگ پای
بسپیدی گراید و نرم باشد و علامت ماده سودائی آنست که رنگ پای تیره باشد و بسبزی
و کبودی و سیاهی گراید و درشت گردد و طرقیدن گیرد و باشد که ریش گردد
علاجش داء الفیل اگر سرخ باشد علاج او آسان تر بود و هر گاه که رنگ بگرداند
و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاج آن قی متواتر بود بداروهای قوی که بلغم غلیظ

وسودایی را از جای برکند و اگر رگ زدن حاجت آید رگ باسلیق زدن صواب بود و
آسایش جستن و نارفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و آنرا که بضرورت بر باید خاست
و بباید رفت عصابها را بر پیچد از قدم تا بن ران چنانکه آغاز پیچیدن از قدم و از انگشتان
کنند و گام آهسته نهند و هر هفته شربتی ایارج حجر ارمنی بادی ترکیب کنند و بخورند و پیوسته
ماء الجبن کرنگبین افتیمونی کرده باشند بخورند افتیمون و اندکی نمک نفطی بادی
بخورند و هر گاه که بر باید خاست و بباید رفت سخت داروها قابض بر ساق و قدم طلی
کنند پس عصابها بر پیچند و از پس آنکه بسیار قی کرده باشند و داروها خورده و تن
پاک کرده خاکستر کرنب بروغن زیت که آنرا زیت انفاق گویند بیامیزند و ثمرة الطرفا و
سرگین بز و آرد حلبه و تخم ترب و جرجیر کوفته و بیخته با آن بسرشند و طلی کنند و ترمس بیخته
طلی کردن و در طبیخ آن نشستن و نطول کردن سخت سودمند بود و بسیار باشد که شاخها
پدید آید و پای همچون پای خداوند دوالی شود و طبیب را با خداوند علت داء الفیل گمان افتد که
علت دوالی است نیک تأمل باید کرد و سلعه را علاج آهن کنند چنانکه اندر کتاب
هفتم یاد کرده آید **علاج** دوالی آنچه بشربت و تدبیر تعلق دارد همین است نخست تن را
پاک باید کرد و عادت رفتن رها کردن پس رگها بباید گشاد و خون بداروی بیرون کردن
و بعضی را پوست بشکافند و آن رگها که سطبر شده باشد از درازا بشکافند و ماده غلیظ
که در وی باشد از وی بیرون کنند و بعضی را رگها چند اگر بیرون توانند کشید
بیرون کشند و ببرند و این را بتازی سل خوانند و این سل چنان باشد که آن رگ را بجملگی
ببرند و الا از نو معاودت کند و داغ کردن صواب تر از سل بود و تا تن را پاک نکنند
دست کاری نشاید کرد از بهر آنکه جراحت درست نشود و پیوسته ماده بدید و فرود می آید
و آن ریش تازه همی گردد ❊ **باب هفتم اندر بثرها که آنرا بتازی البطم گویند**
❊ این بثرهای است که آن بر ساق پای برآید و شکل او همچون ثمرة الطرفا و
حبة الخضرا بود و درخت حبة الخضرا را البطم گویند بدین سبب این بثره ها را طبیبان البطم
نام کرده اند **علاجش** از بهر آنکه ماده این علت دوالی است علاج این همچون
علاج آن باید کرد و همچون علاج ریشهای سودایی چنانکه اندر کتاب هفتم
یاد کرده شود ان شاء الله عز و جل ❊ **باب هشتم اندر درد پاشنه** ❊ اسباب
درد پاشنه دو نوع باشد یکی آنکه زخمی و آسیبی رسیده یا موزه بفشارد دوم آنکه

داء الفیل

مادهٔ آن از بالا بزیر فرود می آید **علاجش** آنرا که سبب زخمی و آسیبی بود ماميثا و گل ارمنی
هر یک جداگانه حل کنند بآب و طلی کنند و آنرا که سبب فشاردن موزه بود آب
سرد بسیار بر وی همی ریزند و ماميثا و گل ارمنی طلی کنند و آنرا که سبب فرود آمدن ماده
بود قی فرمایند و بعد از قی بروغن گل می مالند ❊ **باب نهم اندر درد ناخنان و کوفته
شدن آن** ❊ برگ مورد تر و برگ سرو تر کوفته ضماد کردن سود دارد و انار تمام پخته
اندر شراب بیخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و نمک و کوز مغز با آن بیامیزند
صواب بود و کوز سرو و ابهل کوفته سود دارد و مغز فستق کوفته و بیخته نافع بود و پیه بط و
پیه مرغ با پیه گرده بز کوفته و سرشته با سرگین گاو ضماد کنند و اگر کبود شده باشد
آرد گندم با زفت بسرشند و طلی کنند ❊ **باب دهم اندر دمیدگی ناخن و فاز شدن و
❊ پوست** آب دریا می باید شست با طبیخ عدس و طبیخ کرنب و ضمادها بر نهادن از
انجیر بیخته و زفت رومی هر یک جداگانه سود دارد ❊

(تمت الکتاب السادس بعون الملک الوهاب بر حسب فرمایش)
جناب مستطاب اجل اکرم افخم عم مکرم و قبله معظم افلاطون
الزمان و لقمان الدوران سرکار بندگان آقای آقا میرزا
ابوالحسن خان دکتر سرتیپ اول دامت شوکته
بتاریخ صبح سه شنبه دوازدهم شهر
رمضان المبارک اود ئیل
خریت دلیل ۱۳۱۹ سید احقر
عباد محمود بن میرزا احمد
عماد الممالک تفرشی
طاب الله ثراه
مستعجلا قلمی
گردید

